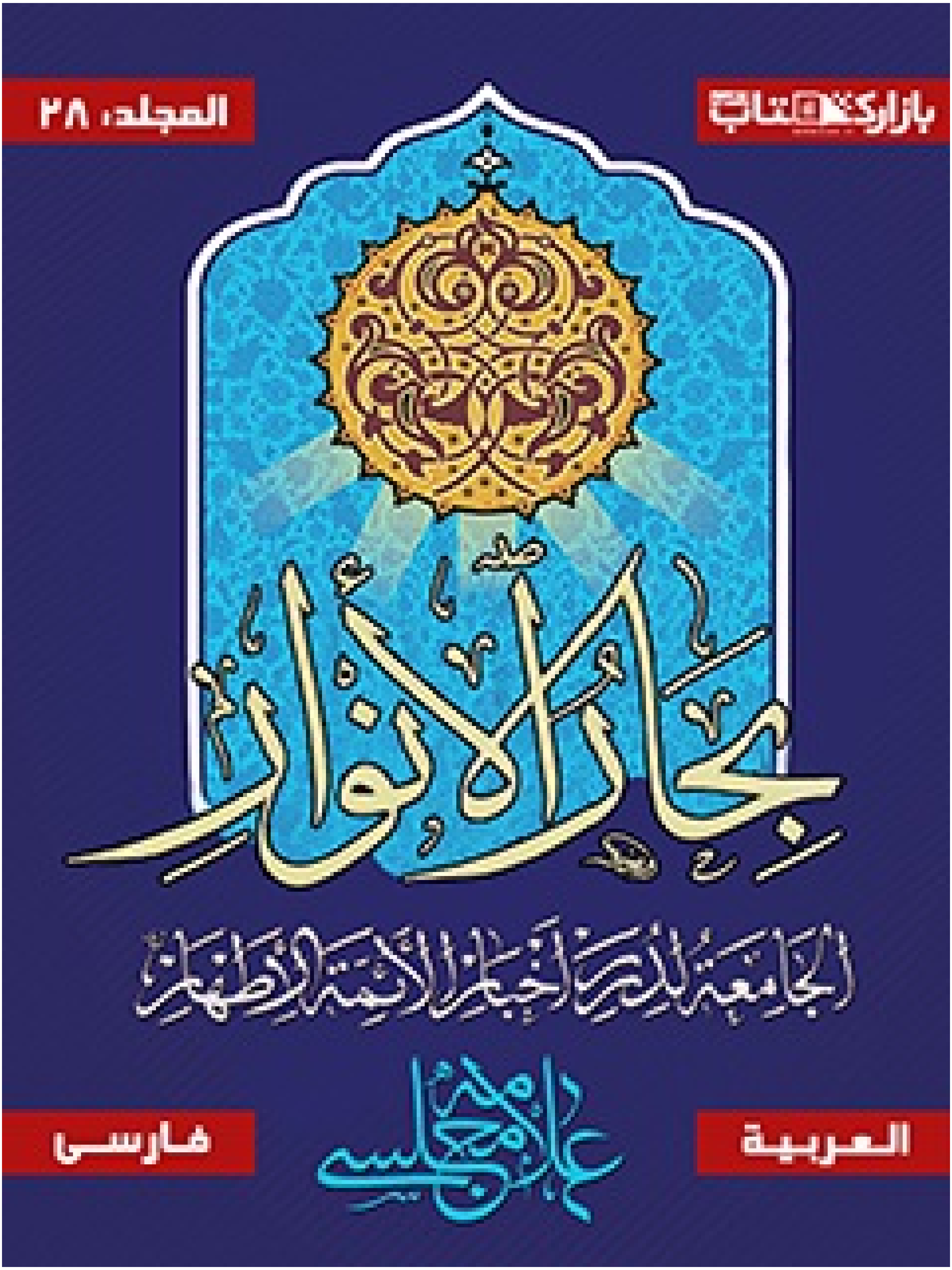
مركز القائمية اصفهان للبحوث والتحريات الكمبيوترية

السلام عليك يا صاحب الزمان


بازاركتاب
المجلد، ٢٨
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار المجلد ۲۸ : فتنه ها و محنت ها – ۱

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴، ۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.-

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

کتاب الفتن و المحن

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد لله الذی أوضح لنا مسالک الدین بأعلامه و نور لنا بمصابیح الیقین لیالیه کأیامه فمن اهتدی فقد اقتدی بحجته و إمامه و من ضل فقد باء بأوزاره و آثامه و صلی الله علی من بعثه بشرائعه و أحکامه محمد المخصوص من بین سائر الرسل بمزید إکرامه و أهل بیته الأطهرین الذین بهم أفاض علی الخلق سوابغ إنعامه و بهم ینجو من نجا یوم یدعی کل أناس بإمامه.

أما بعد هذا هو المجلد من کتاب بحار الأنوار مما ألفه أحوج الخلق إلی رحمه الکریم الغفار ابن محمد التقی حشره الله تعالی مع الأئمه الأبرار محمد المدعو بباقر رزقه الله العثور علی خفایا الأسرار و صانه عن الخطإ و الزلل فی معارج الأنظار و مناهج الأفکار و هو مشتمل علی ما وقع من الجور و الظلم و البغی و العدوان علی أئمه الدین و أهل بیت سید المرسلین بعد وفاته صلوات الله علیه و علیهم أجمعین و توضیح کفر المنافقین و المرتدین الغاصبین للخلافه من أهلها و النازعین لها من مقرها و أعوانهم من الملحدین و بیان کفر الناکثین و القاسطین و المارقین الذین اقتدوا بمن کان قبلهم من الظالمین و حاربوا أمیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی أولاده الطاهرین و أنکروا حقه مع وضوحه علی العالمین و ما جری

ص: ۱

فی تلک الغزوات و ما لحقها و بیان أحوال بعض الممدوحین و المذمومین من الصحابه و التابعین مقتصرا فی جمیع ذلک علی نقل الأخبار و توضیحها و الإیماء إلی بعض الحجج من غیر تعرض لبسط القول فیها و تنقیحها و إیراد الشبه و تزییفها و تقبیحها فإن ذلک مما یکبر به حجم الکتاب و یورث إعراض الناس عنه و تعریضهم بالإطناب و الإسهاب و الله الموفق للصواب.

**[ترجمه]بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد لله الذی أوضح لنا مسالک الدین بأعلامه و نور لنا بمصابیح الیقین لیالیه کأیامه فمن اهتدی فقد اقتدی بحجته و إمامه و من ضل فقد باء بأوزاره و آثامه و صلی الله علی من بعثه بشرائعه و أحکامه محمد المخصوص من بین سائر الرسل بمزید إکرامه و أهل بیته الأطهرین الذین بهم أفاض علی الخلق سوابغ إنعامه و بهم ینجو من نجا یوم یدعی کل أناس بإمامه.

أما بعد هذا هو المجلد من کتاب بحار الأنوار مما ألفه أحوج الخلق إلی رحمه الکریم الغفار ابن محمد التقی حشره الله تعالی مع الأئمه الأبرار محمد المدعو بباقر رزقه الله العثور علی خفایا الأسرار و صانه عن الخطإ و الزلل فی معارج الأنظار و مناهج الأفکار و هو مشتمل علی ما وقع من الجور و الظلم و البغی و العدوان علی أئمه الدین و أهل بیت سید المرسلین بعد وفاته صلوات الله علیه و علیهم أجمعین و توضیح کفر المنافقین و المرتدین الغاصبین للخلافه من أهلها و النازعین لها من مقرها و أعوانهم من الملحدین و بیان کفر الناکثین و القاسطین و المارقین الذین اقتدوا بمن کان قبلهم من الظالمین و حاربوا أمیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی أولاده الطاهرین و أنکروا حقه مع وضوحه علی العالمین و ما جری

ص: ١

فی تلک الغزوات و ما لحقها و بیان أحوال بعض الممدوحین و المذمومین من الصحابه و التابعین مقتصرا فی جمیع ذلک علی نقل الأخبار و توضیحها و الإیماء إلی بعض الحجج من غیر تعرض لبسط القول فیها و تنقیحها و إیراد الشبه و تزییفها و تقبیحها فإن ذلک مما یکبر به حجم الکتاب و یورث إعراض الناس عنه و تعریضهم بالإطناب و الإسهاب و الله الموفق للصواب.

**[ترجمه]

باب ۱ افتراق الأمه بعد النبی صلی الله علیه و آله علی ثلاث و سبعین فرقه و أنه یجری فیهم ما جری فی غیرهم من الأمم و ارتدادهم عن الدین

الآیات

الأحزاب: «سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا» (۱)

فاطر: «فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا» (۲)

الإنشقاق: «فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ* وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ* وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ* لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» (۳)

lt;meta info="- «سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلاً»

{در باره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنّت خدا [جاری بوده] است و در سنّت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت} - . احزاب/۶۲ -

- «فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّه الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّه اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»

{پس آیا جز سنّت [و سرنوشتِ شوم] پیشینیان را انتظار می برند؟ و هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز برای سنّت خدا دگرگونی نخواهی یافت} - . فاطر/۴۳ -

- «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ»

{نه، نه، سوگند به شَفَق، * سوگند به شب و آنچه [شب] فروپوشاند * سوگند به ماه چون [بَدْرِ] تمام شود * که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست} - . انشقاق/۱۶- ۱۹ -

**[ترجمه]

تفسیر

سنه الله تعالی طریقته و عادته الجاریه المستمره و هی جاریه

ص: ۲

۱- الأحزاب: ۶۲.

۲- فاطر: ۴۳.

۳- الانشقاق: ۱۶- ۱۹.

فی الآخرین کما جرت فی الأولین فی المصالح المشترکه التی لا تتبدل بتبدل الأزمان و هو المراد هنا لا جمیع السنن و الأحکام لیدل علی عدم النسخ قوله تعالی وَ ما وَسَقَ أی ما جمعه و ستره من الدواب و غیرها أو طردها إلی أماکنها قوله تعالی اتَّسَقَ أی اجتمع و تم بدرا قوله طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ قال أکثر المفسرین أی حالا- بعد حال مطابقه لأختها فی الشده أو مراتب من الشده بعد المراتب و هی الموت و مواطن القیامه و أهوالها أو هی و ما قبلها من الدواهی و سیظهر من أخبارهم علیهم السلام أنهم فسروها بما ارتکبت هذه الأمه من الضلاله و الارتداد و التفرق مطابقه لما صدر عن الأمم السالفه.

**[ترجمه]سنت خداوند متعال، شیوه و عادت همیشگی و مستمر اوست که در مورد مصالح مشترکی که با تغییر زمان تغییر نمی‌کند، در بستر آیندگان نیز چون پیشینیان جاریست. و منظور از سنت در این‌جا این است، نه این‌که مراد تمام احکام و سنت‌ها باشد و دلالت بر عدم نسخ کند. این سخن خداوند متعال که «وَ مَا وَسَقَ»، یعنی آن جان‌داران یا چیزهای دیگری که جمع کرده و پوشانده است و یا این‌که به مکان‌های خودشان برگردانده است. این سخن خداوند متعال که «اتَّسَقَ»، یعنی وقتی ماه تمام شود و قرص کامل گردد. «طَبَقاً عَن طَبَقٍ»، بیشتر مفسرین گفته‌اند که یعنی حالی بعد از حالی که با هم مطابق باشند، یا مرتبه‌ای از سختی که به دنبال مرتبه‌ای دیگر بیاید که همان مرگ و مواطن و اهوال قیامت است، یا مرگ و دشواری‌های قبل از آن است. از روایات ائمه علیهم السلام چنین برداشت می‌شود که که ایشان این آیه را به کارهایی از قبیل گمراهی و ارتداد و تفرقه که این امت مرتکب می‌شوند، تفسیر نموده‌اند.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ل، الخصال ابْنُ بُنْدَارَ عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ ابْنِ لَهِیعَهَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ أَبِی هِلَالٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ تَفَرَّقَتْ عَلَی عِیسَی علیه السلام إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فَهَلَکَ سَبْعُونَ فِرْقَهً وَ تَخَلَّصَ فِرْقَهٌ وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفَرَّقُ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فَتَهْلِکُ إِحْدَی وَ سَبْعُونَ وَ تَتَخَلَّصُ فِرْقَهٌ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ تِلْکَ الْفِرْقَهُ قَالَ الْجَمَاعَهُ الْجَمَاعَهُ.

قال الصدوق رحمه الله الجماعه أهل الحق و إن قلوا

وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ حُجَّهٌ وَ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَهٌ (۱)

**[ترجمه]الخصال: أنس بن مالک نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله -فرمودند: بنی‌اسرائیل بعد از عیسی – علیه السلام –، هفتاد و یک فرقه شدند؛ هفتاد فرقه آن‌ها هلاک شدند و یک فرقه نجات یافت. و امت من بعد از من هفتاد و دو فرقه خواهند شد و یک فرقه نجات می‌یابد. گفتند: ای رسول خدا! آن گرون چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: جماعت، جماعت.

صـدوق – رحمه الله – می‌نویسد: منظور از جماعت، اهل حق‌اند، اگر چه کم باشـند. از پیامبر - صـلی الله علیه و آله – روایت شده است که ایشان فرمودند: مؤمن به تنهایی حجت است، و مؤمن به تنهایی جماعت است. - . الخصال : ۵۸۴ -

**[ترجمه]

«۲»

شی، تفسیر العیاشـی عَنْ زَیْدِ بْنِ أَسْـلَمَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ تَفَرَّقَتْ أُمَّهُ مُوسَی علیه السلام عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ مِلَّهً سَبْعُونَ مِنْهَا فِی النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ تَفَرَّقَتْ أُمَّهُ عِیسَی علیه السلام عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً إِحْدَی وَ سَـبْعُونَ فِرْقَهً فِی النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ تَعْلُو أُمَّتِی عَلَی الْفِرْقَتَیْنِ جَمِیعاً بِمِلَّهٍ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ ثِنْتَانِ وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ قَالُوا مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْجَمَاعَاتُ الْجَمَاعَاتُ قَالَ یَعْقُوبُ بْنُ زَیْـدٍ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السـلام إِذَا حَـدَّثَ هَـذَا الْحَدِیثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَلَا فِیهِ قُرْآناً وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ

۱- الخصال: ۵۸۴ ط مکتبه الصدوق تحقیق علی أکبر الغفاری.

سَیِّئاتِهِمْ إِلَی قَوْلِهِ ساءَ ما یَعْمَلُونَ (۱) وَ تَلَا أَیْضاً وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أَمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۲) یَعْنِی أَمَّهَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: أنس بن مالک نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله – پیوسته می‌فرمودند: امت موسی – علیه السلام –، هفتاد و یک ملت شدند که هفتاد تای آن‌ها در آتش‌اند و یک فرقه در بهشت‌اند، و امت عیسی – علیه السلام –، هفتاد و دو فرقه شدند که هفتاد و یک فرقه از آن‌ها در آتش و یکی از آن‌ها در بهشت است، و از امت من نیز یک ملت بالاتر از این دو فرقه در بهشت‌اند و هفتاد و دو ملتشان در آتش. گفتند: ای رسول خدا! آن‌ها کیانند. ایشان فرمودند: جماعات، جماعات.

یعقوب بن یزید نقل کرده، علی بن أبی‌طالب – علیه السلام – هرگاه این حدیث را از رسول خدا - صلی الله علیه و آله – بازگو می کردند، این آیه قرآن را نیز تلاوت می کردند: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتَابِ آمَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَکَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِم» {و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعا گناهانشان را می زدودیم}، - . مائده / ۶۵ –

تا می‌رسد آنجا که: «وَکَثِیرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا یَعْمَلُونَ» {بسیاری از ایشان بد رفتار می کنند.}. - . مائده/۶۶ –

و همچنین این آیه را تلاوت می‌نمودند: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» {و از میان کسانی که آفریده ایم، گروهی هستند که به حقّ هدایت می کنند و به حقّ داوری می نمایند.}. - . اعراف/۱۸۱ – یعنی امت محمد – صلی الله علیه و آله –. - . تفسیر العیاشی ۱ : ۳۳۱ –

**[ترجمه]

«۳»

ل، الخصال الْعِجْلِیُّ عَنِ ابْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانِ عَنِ ابْنِ حَبِیبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِی مُعَاوِیَهَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِنَّ أُمَّهَ مُوسَی علیه السلام افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْهَا نَاجِیَهٌ وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّهُ عِیسَی علیه السلام بَعْدَهُ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْهَا نَاجِیَهٌ وَ إِحْدَی وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفَرَّقُ بَعْدِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْهَا نَاجِیَهٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ (۴).

**[ترجمه]الخصال: سلیمان بن مهران از امام صادق – علیه السلام – و ایشان از پدران خویش از علی بن أبی‌طالب – علیهم السلام – نقل کرده‌اند: از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که فرمودند: امت موسی – علیه السلام – پس از او هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه آنان اهل نجات و هفتاد فرقه آنان در آتشند، و امت عیسی – علیه السلام – پس از او هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه آن‌ها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه در آتشند، و امت من پس از من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه آن‌ها اهل نجات و هفتاد و دو فرقه دیگر در آتش‌اند. - . الخصال : ۵۸۵ –

**[ترجمه]

«۴»

مع، معانی الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ التَّمِیمِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِیسَ الشَّامِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْرَائِیلَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُحَارِبِیِّ عَنِ الْإِفْرِیقِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَیَأْتِی عَلَی أُمَّتِی مَا أَتَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ مِثْلٌ بِمِثْلٍ وَ إِنَّهُمْ تَفَرَّقُوا عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ مِلَّهً وَ سَتَفَرَّقُ أُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ مِلَّهً تَزِیدُ عَلَیْهِمْ وَاحِدَهً کُلُّهَا فِی النَّارِ غَیْرَ وَاحِدَهٍ قَالَ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا تِلْکَ الْوَاحِدَهُ قَالَ هُوَ مَا نَحْنُ عَلَیْهِ الْیَوْمَ أَنَا وَ أَهْلُ بَیْتِی (۵).

**[ترجمه]معانی الأخبار: عبدالله بن عمر روایت می کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: درست همان سرنوشتی که بر قوم بنی اسرائیل گذشت، بر سر امت من نیز خواهد آمد؛ آن‌ها به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه ملت تقسیم می‌شوند که یکی بیشتر از آن‌هاست. همه در آتش‌اند جز یک ملت. گفتند: آن یک یکی کدام است؟ فرمودند: آنانی که ما امروز بر آن هستیم؛ من و اهل بیتم. - . معانی الأخبار : ۳۲۳ ، در معانی الأخبار این‌طور آمده است: من و أصحابم. -

**[ترجمه]

«۵»

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْیَهُودِ عَلَی کَم افْتَرَقْتُمْ قَالَ عَلَی کَذَا وَ کَذَا فِرْقَهً فَقَالَ علیه السلام کَذَبْتَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی النَّاسِ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِیَتْ لِیَ الْوِسَادَهُ لَقَضَیْتُ بَیْنَ أَهْلِ التَّوْرَاهِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ افْتَرَقَتِ الْیَهُودُ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً سَبْعُونَ مِنْهَا فِی

۱- المائده: ۶۵.

۲- الأعراف: ۱۸۱.

۳- تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۳۱.

۴- الخصال: ۵۸۵.

۵- معانی الأخبار: ۳۲۳، و فیه «أنا و أصحابی».

النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ نَاجِيَهٌ فِي الْجَنَّهِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى علیه السلام وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَهً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِي الْجَنَّهِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى علیه السلام وَ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّهُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَهً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِي الْجَنَّهِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ عَشْرَهَ فِرْقَهً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَهً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَهٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّهِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَهَ فِي النَّارِ (۱).

**[ترجمه]الإحتجاج: روایت شده که امیرالمؤمنین - علیه السلام - به رئیس یهودیان فرمودند: شما به چند فرقه تقسیم شدید؟ او گفت: به فلان تعداد فرقه. ایشان- علیه السلام - فرمودند: غلط گفتی. آن‌گاه رو به مردم کرده و فرمودند: به خدا سوگند اگر مسند قضاوت برایم می‌گذاشتند، میان اهل تورات با تورات‌شان و میان اهل انجیل با انجیل‌شان و میان اهل قرآن با قرآن... شان قضاوت می‌کردم. یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، که هفتاد تای آن‌ها در آتش و یکی اهل نجات و در بهشت هستند، که این دسته همان‌هایی هستند که از یوشع بن نوح، وصی حضرت موسی - علیه السلام - تبعیت نمودند. و نصرانیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، که هفتاد و یک فرقه از آنان در آتش و یک فرقه‌اشان در بهشت هستند، که همان‌هایی هستند که از شمعون، وصی عیسی - علیه السلام - تبعیت نمودند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که هفتاد و دو فرقه آن‌ها در آتش و یکی در بهشت است، که همان‌هایی هستند که از وصی محمد - صلی الله علیه و آله -، - در این هنگام حضرت با دست بر سینه خویش زد - پیروی کرده‌اند. سپس فرمودند: سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه، به دوستی و محبت من می‌گروند، و فقط یک فرقه از آنان در بهشت است، همان فرقه‌ای که میانه‌روی را در پیش می‌گیرد، و دوازده تای دیگر در آتش‌اند. - . الإحتجاج : ۱۴۰ و ۱۴۱ -

**[ترجمه]

«۶»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بإسناد المجاشعی عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام مثله (۲):

أقول: وجدت فی کتاب سلیم بن قیس عن أبان عنه علیه الصلاه و السلام مثله سواء (۳)

<meta info=". أمالی الطوسی: مجاشعی نیز مانند همین را از امام صادق - علیه السلام – از پدران خود – علیهم السلام - روایت کرده است. - . أمالی طوسی ۲ : ۱۳۷ -

مولف: در کتاب سلیم بن قیس نیز، مانند این روایت را به نقل ابان از حضرت صادق - علیه السلام – از پدرانش - علیهم السلام - یافتم. - . کتاب سلیم : ۹۶ -

**[ترجمه]

بیان

ثنی الوساده کنایه عن التمکن فی الأمر لأن الناس یثنون الوسائد للأمراء و السلاطین لیجلسوا علیها و قد مر مرارا. و النمط بالتحریک ضرب من البسط معروف و الطریقه و النوع من الشی ء و جماعه أمرهم واحد و فی بعض المعانی لا بد من استعاره أو تقدیر و أوسط الأنماط فی المجالس معد لأشارف أهلها و أوسط کل شی ء أعدله و أفضله.

**[ترجمه]«ثنی الوساده» کنایه از توانایی انجام کار است؛ زیرا مردم متکّاها را برای امیران و پادشاهان خم می‌کردند تا بر آن تکیه دهند. توضیح این عبارت بارها پیش از این آمده است. واژه «النمط» نیز با فتحه حرف اول و دوم، به نوعی فرش یا شیوه یا نوعی از چیزی و یا به معنای گروهی که در امری اتفاق نظر دارند، گفته می شود. در برخی از معانی این واژه بایستی چیزی را در تقدیر گرفت، یا آن را استعاره به شمار آورد. مناسب‌ترین فرش‌ها در مجالس برای اشراف آن قوم فراهم می شد. میانه هر چیزی نیکوتر و بهتر است.

**[ترجمه]

«۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی الصُّهْبَانِ الْبَکْرِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ قَدْ دَعَا رَأْسَ الْجَالُوتِ وَ أُسْقُفَّ النَّصَارَی فَقَالَ إِنِّی سَائِلُکُمَا عَنْ أَمْرٍ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْکُمَا فَلَا تَکْتُمَانِی یَا رَأْسَ الْجَالُوتِ بِالَّذِی أَنْزَلَ التَّوْرَاهَ عَلَی مُوسَی علیه السلام وَ أَطْعَمَکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی وَ ضَرَبَ لَکُمْ فِی الْبَحْرِ طَرِیقاً یَبَساً وَ فَجَّرَ لَکُمْ مِنَ الْحَجَرِ الطُّورِیِّ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ عَیْناً لِکُلِّ سِبْطٍ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَیْناً إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِی عَلَی کَمِ افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ بَعْدَ مُوسَی فَقَالَ وَ لَا إِلَّا فِرْقَهً وَاحِدَهً فَقَالَ کَذَبْتَ وَ الَّذِی لَا إِلَهَ

۱- الاحتجاج: ۱۴۰- ۱۴۱.

۲- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۳۷.

۳- کتاب سلیم: ۹۶.

غَیْرُهُ لَقَدِ افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلَّهَا فِی النَّارِ إِلَّا وَاحِدَهً فَإِنَّ اللَّهَ یَقُولُ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أَمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۱) فَهَذِهِ الَّتِی تَنْجُو (۲).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: از ابوصهبان بکری نقل است که می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام، هنگامی که رأس الجالوت و اسقف نصاری را فرا خوانده بود، شنیدم که فرمودند: من در باره چیزی از شما سوال می کنم و حال آن که نسبت به آن از شما آگاه ترم. پس آنچه می‌دانید از من پنهان نکنید. ای رأس جالوت! سوگند به آن کسی که تورات را بر موسی – علیه السلام – نازل نمود و قوم شما را گزانگبین و بلدرچین خورانید و برایتان راهی خشک در دل دریا باز کرد و از سنگ کوه طور دوازده چشمه برایتان جوشانید که برای هر قبیله از بنی اسرائیل یک چشمه قرار دهد، به من بگو که بنی اسرائیل پس از موسی چند فرقه شدند؟ رأس الجالوت گفت: بیشتر از یک فرقه نشدند. حضرت فرمودند: غلط گفتی؛ به خداوند بی همتا سوگند که آن‌ها هفتاد و یک فرقه شدند که به جز یک فرقه، بقیه در آتش دوزخ‌اند. خداوند می‌فرماید: «وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» {و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حقّ راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند.} – . أعراف/۱۵۹ – .

این همان گروهی است که نجات می یابد. – ۲. تفسیر العیاشی ۲ : ۳۲. و ابو صهبان به ضم صاد آن را در کتاب « توضیح الإشتباه » ضبط کرده است. –

**[ترجمه]

«۸»

شی، تفسیر العیاشی أَبُو الصُّهْبَانِ الْبَکْرِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَتَفَرَّقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّهُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلُّهَا فِی النَّارِ إِلَّا فِرْقَهً وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۳) فَهَذِهِ الَّتِی تَنْجُو مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ (۴).

lt;meta info="". تفسیر العیاشی: ابوصهبان بکری می گوید: از امیرالمؤمنین – علیه السلام – شنیدم که فرمودند: سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد که همگی آنان جز یک فرقه در آتش دوزخ‌اند: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» {و از میان کسانی که آفریده ایم، گروهی هستند که به حقّ هدایت می کنند و به حقّ داوری می نمایند.} – . أعراف / ۱۸۱ – ،

و این همان گروهی است که نجات می‌یابند. – . تفسیر العیاشی ۲ : ۴۳ –

**[ترجمه]

«۹»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ قَالَ یَعْنِی

أَمَّهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله (۵).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: یعقوب بن یزید نقل می‌کند که امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» {و از میان کسانی که آفریده ایم، گروهی هستند که به حقّ هدایت می کنند و به حقّ داوری می نمایند.} -. أعراف / ۱۸۱ -، یعنی امّت محمد - صلی الله علیه و آله -. - ۲. تفسیر العیاشی۲ : ۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المعنی أن هذه الآیه فی أمّه محمد صلی الله علیه و آله أو المراد بقوله تعالی یَهْدُونَ أی بعضهم

قال الطبرسی رحمه الله تعالی رَوَی ابْنُ جُرَیْجٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: هِیَ لِأُمَّتِی بِالْحَقِّ یَأْخُذُونَ وَ بِالْحَقِّ یُعْطَوْنَ وَ قَدْ أُعْطِیَ الْقَوْمُ بَیْنَ أَیْدِیکُمْ مِثْلَهَا وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ

وَ قَالَ الرَّبِیعُ بْنُ أَنَسٍ قَرَأَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الْآیَهَ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أُمَّتِی قَوْماً عَلَی الْحَقِّ حَتَّی یَنْزِلَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ.

ثم نقل روایه العیاشی

ثُمَّ قَالَ وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهما قَالا نَحْنُ هُمْ (۶)

**[ترجمه]شاید معنا این باشد که این آیه در مورد امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم — است. یا مراد از «یَهدُون»، برخی از افراد این امت باشد. طبرسی - رحمه الله تعالی - می‌نویسد: ابن جریج از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل می‌کند که ایشان فرمودند: این آیه درباره امت من است؛ امتی که به حق می گیرند و به حق می‌بخشند. مانند همین مطلب در مورد قومی که در مقابل شماست نیز نازل شده است. «وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» {و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حقّ راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند.} -. أعراف/۱۵۹ -. ربیع بن أنس نقل می‌کند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیه را قرائت کردند و فرمودند: قومی از امّت من همواره بر راه حق خواهند بود، تا زمانی که عیسی بن مریم پایین بیاید. سپس روایت عیاشی را نقل کرده و بعد می‌گوید: از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام — روایت شده است که فرمودند: مقصود از آن قوم، ما هستیم. - .[۱] مجمع البیان ۴ : ۵۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی مَعْشَرٍ عَنْ سَعِیدٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: تَأْخُذُونَ

۱- الأعراف: ۱۵۹.

۲- تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۳۲ و أبو الصهبان ضبطه فى توضيح الاشتباه بضم الصاد.

۳- الأعراف: ۱۸۱.

۴- تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۴۳.

۵- تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۴۳.

۶- مجمع البيان ج ۴ ص ۵۰۳.

كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قِبْلِكَمْ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ وَ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ بَاعاً بِبَاعٍ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحداً مِنْ أُولَئِكَ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ قَالَ (۱) قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ إِنْ شِئْتُمْ فَاقْرَءُوا الْقُرْآنَ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالًا وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ الْخَلَاقُ الدِّينُ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ (۲) حَتَّى فَرَغَ مِنَ الْآيَةِ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَمَا صَنَعَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَالَ وَ مَا النَّاسُ إِلَّا هُمْ (۳).

**[ترجمه]أمالي الطوسي: أبوهُرَيْره از پيامبر – صلى الله عليه و آله – نقل مى‌كند كه ايشان فرمودند: شما ذراع به ذراع و وجب به وجب و قدم به قدم همان راهى را مى‌رويد كه امت هاى پيشين رفته اند؛ حتى اگر يكى از آنان به لانه سوسمارى داخل شده باشد، شما نيز اين كار را مى‌كنيد.

راوى مى‌گويد: ابوهريره گفت: اگر مى‌خواهيد، قرآن بخوانيد؛ «كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ »{[حال شما] چون كسانى است كه پيش از شما بودند: آنان از شما نيرومندتر و داراى اموال و فرزندان بيشتر بودند، پس، از نصيب خويش [در دنيا] برخوردار شدند.} – . توبه/ ۶۹ – ، ابوهريره گفت: «خلاق» يعنى دين «فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ» {و شما [در باطل] فرو رفتيد همان گونه كه آنان فرو رفتند} – . همان – و آيه را تا پايان خواند.

گفتند: اى پيامبر خدا! يهود و نصارى چه كردند؟ ايشان در جواب فرمودند: مقصود از مردم همان‌ها هستند. – ۳. أمالى طوسى ۱ : ۲۷۲ و ۲۷۳ –

**[ترجمه]

بيان

تفسير الخلاق بالدين غريب و المشهور فى اللغه و التفسير أنه بمعنى النصيب و لعل المعنى أنهم جعلوا ما أصابهم من الدين وسيله لتحصيل اللذات الفانيه الدنيويه.

قال الطبرسى رحمه الله تعالى فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ أى بنصيبهم و حظهم من الدنيا أى صرفوها فى شهواتهم المحرمه عليهم و فيما نهاهم الله عنه ثم أهلكوا وَ خُضْتُمْ أى دخلتم فى الباطل (۴).

وَ قَالَ وَرَدَتِ الرِّوَايَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَا أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ هَؤُلَاءِ بَنُو إِسْرَائِيلُ شُبِّهْنَا بِهِمْ لَا أَعْلَمُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَتَتَّبِعُنَّهُمْ حَتَّى لَوْ دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ. (۵).

۱- يعنى سعيدا الراوى عن أبى هريره، و قد أخرج ابن أبى حاتم و أبو الشيخ عن أبى هريره أنّه قال: الخلاق الدين، راجع الدّر المنثور ج ۳ ص ۲۵۵.

۲- براءه: ۶۹.

۳- أمالى الطوسىّ ج ۱ ص ۲۷۲- ۲۷۳.

۴- مجمع البيان ج ۵ ص ۴۸.

۵- و هكذا أخرج الحديث ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبى حاتم و أبو الشيخ عن ابن عبّاس بلفظه، راجع در السيوطى ج ۳ ص ۲۵۵.

وَ رُوِیَ مِثْلُ ذَلِکَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَتَأْخُذُنَّ کَمَا أَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِکُمْ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ وَ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ بَاعاً بِبَاعٍ حَتَّی لَوْ أَنَّ أَحَداً مِنْ أُولَئِکَ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ کَمَا صَنَعَتْ فَارِسُ وَ الرُّومُ وَ أَهْلُ الْکِتَابِ قَالَ فَهَلِ النَّاسُ إِلَّا هُمْ (۱).

وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ أَنْتُمْ أَشْبَهُ الْأُمَمِ بِبَنِی إِسْرَائِیلَ سَمْتاً وَ هَدْیاً تَتَّبِعُونَ عَمَلَهُمْ حَذْوَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ غَیْرَ أَنِّی لَا أَدْرِی أَ تَعْبُدُونَ الْعِجْلَ أَمْ لَا.

و

قَالَ حُذَیْفَهُ الْمُنَافِقُونَ الَّذِینَ فِیکُمُ الْیَوْمَ شَرٌّ مِنَ الْمُنَافِقِینَ الَّذِینَ کَانُوا عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْنَا وَ کَیْفَ قَالَ أُولَئِکَ کَانُوا یُخْفُونَ نِفَاقَهُمْ وَ هَؤُلَاءِ أَعْلَنُوهُ.

أورد جمیعها الثعلبی فی تفسیره (۲).

**[ترجمه]تفسیر واژه «الخلاق» به دین تفسیر نامأنوسی است. از نظر لغوی و تفسیری مشهور است که «الخلاق» به معنای بهره و نصیب است. شاید معنای آیه این گونه باشد که آنان دینی که به آن‌ها رسیده است را وسیله ای برای کسب لذت‌های ناپایدار دنیوی قرار دادند.

طبرسی - رحمه الله تعالی - می‌نویسد: «فَاستمتعوا بخلاقهم» یعنی به نصیب و بهره‌اشان از دنیا، یعنی نصیبشان از دنیا را در شهواتی که بر آن‌ها حرام بود خدا آن‌ها را از آن نهی کرده بود به کار بستند و سپس به هلاکت رسیدند. «خُضتم»، یعنی در راه باطل گام نهادید. - ۴. مجمع البیان ۵ : ۴۸ -

وی همچنین می‌گوید: از ابن عباس روایت شده که در مورد این آیه چنین گفت: ما أشبه اللیلهُ بالبارحه { امشب چقدر شبیه دیشب است}، منظور از «کالذین من قبلکم» این قوم بنی‌اسرائیل هستند که ما به آنها تشبیه شدیم. من چیزی در این مورد نمی‌دانم، فقط می‌دانم که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شما نیز از به راه آنان می‌روید؛ حتی اگر یکی از آن‌ها به لانه سوسماری داخل شده باشد، شما نیز داخل خواهید شد. - . به در السیوطی ۳ : ۲۵۵ مراجعه کنید. -

مانند همین روایت از ابوسعید خدری نیز روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «شما ذراع ذراع و وجب وجب و قدم به قدم همان راهی را در پیش می‌گیرید که امت‌های قبل از شما در پیش گرفتند؛ حتی اگر یکی از آنها به لانه سوسماری داخل شده باشد، شما نیز داخل خواهید شد. گفتند: ای رسول خدا! همان‌طور که فارس‌ها و رومیان و اهل کتاب عمل کردند؟ فرمودند: مگر منظور از مردم غیر از این‌هاست!؟ - . این حدیث را می‌توان در این منابع دید: صحیح بخاری: باب ۵۰ کتاب الأنبیاء و باب ۱۴ کتاب الإعتصام، صحیح مسلم: حدیث ۶ کتاب العلم، سنن إبن ماجه: باب ۱۷ کتاب الفتن، مسند الإمام أحمد بن حنبل:۲ : ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۳۶ ، ۳۶۷ ، ۴۵۰ ، ۵۱۱ ، ۵۲۷ و ۳ : ۸۴ ، ۸۹ ، ۹۴ -

عبدالله بن مسعود گفته است: در میان امت‌ها، شبیه‌ترین امت به قوم بنی‌اسرائیل از نظرسمت و سو و هدایت، شما هستید. گام به گام اعمال آنان را تقلید می‌کنید. فقط نمی‌دانم آیا گوساله‌پرست هم می‌شوید یا نه؟ و حذیفه نیز گفته است: منافقانی که امروز در میان شما هستند، بدتر از منافقان دوره رسول خدا – صلی الله علیه و آله – می‌باشند. گفتیم: چطور؟ گفت: منافقان آن زمان نفاق خود را پنهان می‌کردند، اما اینان نفاقشان را آشکار می‌کنند. همه این‌ها را ثعلبی را در تفسیر خود آورده است.
– ۲. مجمع البیان ۵ : ۴۹ –

**[ترجمه]

«۱۱»

فس، تفسیر القمی لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۳) یَقُولُ حَالًا بَعْدَ حَالٍ لَتَرْکَبُنَّ سُنَّهَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ لَا تُخْطِئُونَ طَرِیقَهُمْ وَ لَا یُخْطِئُ شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ وَ بَاعٌ بِبَاعٍ حَتَّی أَنْ لَوْ کَانَ مَنْ قَبْلَکُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ قَالُوا الْیَهُودَ وَ النَّصَارَی تَعْنِی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ أَعْنِی لَتَنْقُضُنَّ عُرَی الْإِسْلَامِ عُرْوَهً عُرْوَهً فَیَکُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِینِکُمُ الْأَمَانَهَ وَ آخِرُهُ الصَّلَاهَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ» {که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست} – ۳. انشقاق/ ۱۹ –

وی می‌نویسد: از حالی به دنبال حالی؛ یعنی شما گام به گام و مو به مو بر سنت پیشینیان عمل می‌کنید و از راهی که آنان رفته‌اند منحرف نمی‌شوید و وجب به وجب و ذراع به ذراع و قدم به قدم به همان راه می‌روید؛ به گونه‌ای که اگر فردی از پیشینیان شما به لانه سوسماری داخل شده باشد، شما نیز داخل می‌شوید. گفتند: ای رسول خدا! منظورتان یهودیان و نصرانیان است؟ فرمودند: پس منظورم چه کسی است!؟ سوگند که شما ریسمان‌های اسلام را یکی پس از دیگری از هم می‌گسلید، اولین چیزی که از دینتان تباه می‌کنید امانت است و آخرینِ آن‌ها نماز است. – .[۲]

تفسیر القمی : ۷۱۸ . و مانند همین در مسند ابن حنبل ۴ : ۱۲۵ نیز آمده است. –

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه القذذ ریش السهم و منه

الحدیث لَتَرْکَبُنَّ سَنَنَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ حَذْوَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ.

أی کما یقدر کل واحده منها علی قدر صاحبتها

ص: ۸

١- ترى الحديث بلفظه فى صحيح البخارىّ الباب ٥٠ من كتاب الأنبياء و الباب ١۴ من كتاب الاعتصام، صحيح مسلم الحديث ۶ من كتاب العلم، سنن ابن ماجه الباب ١٧ من كتاب الفتن، مسند الامام أحمد بن حنبل ج ٢ ص ٣٢۵ و ٣٢٧ و ٣٣۶ و ٣۶٧ و ۴۵٠ و ۵١١ و ۵٢٧ ج ٣ ص ٨۴ و ٨٩ و ٩۴.

٢- مجمع البيان ج ۵ ص ۴٩.

٣- الانشقاق: ١٩.

۴- تفسير القمّىّ: ٧١٨، و مثله فى مسند ابن حنبل ج ۴ ص ١٢۵.

و تقطع یضرب مثلا للشیئین یستویان و لا یتفاوتان.

**[ترجمه]مؤلف النهایه نوشته است: «القَذَذ» به معنی پرهای اطراف تیر است. از همین باب است این حدیث که می‌فرماید: شما مو به مو بر سنّت‌های پیشینیان خود خواهید رفت؛ یعنی همان‌طور که هر یک از پرهای تیر به اندازه پرهای دیگر آن اندازه‌گیری و بریده می شود. این مَثَل برای بیان تساوی دو چیز که هیچ تفاوتی با هم ندارند، زده می‌شود.

**[ترجمه]

«۱۲»

جا، المجالس للمفید مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْجَوَّانِیُّ عَنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیِّ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ نُصَیْرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَفْصٍ عَنْ خَالِدٍ الْقَطَوَانِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ أَبِی الْخَنْسَاءِ عَنْ زِیَادِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ فَرْوَهَ الظَّفَارِیِّ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَفْتَرِقُ أُمَّتِی ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَهٌ عَلَی الْحَقِّ لَا یَنْقُصُ الْبَاطِلُ مِنْهُ شَیْئاً یُحِبُّونَنِی وَ یُحِبُّونَ أَهْلَ بَیْتِی مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الذَّهَبِ الْجَیِّدِ کُلَّمَا أَدْخَلْتَهُ النَّارَ فَأَوْقَدْتَ عَلَیْهِ لَمْ یَزِدْهُ إِلَّا جَوْدَهً وَ فِرْقَهٌ عَلَی الْبَاطِلِ لَا یَنْقُصُ الْحَقُّ مِنْهُ شَیْئاً یُبْغِضُونَنِی وَ یُبْغِضُونَ أَهْلَ بَیْتِی مَثَلُهُمْ مَثَلُ الْحَدِیدِ کُلَّمَا أَدْخَلْتَهُ النَّارَ فَأَوْقَدْتَ عَلَیْهِ لَمْ یَزِدْهُ إِلَّا شَرّاً وَ فِرْقَهٌ مُدَهْدَهَهٌ عَلَی مِلَّهِ السَّامِرِیِّ لَا یَقُولُونَ لا مِساسَ لَکِنَّهُمْ یَقُولُونَ لَا قِتَالَ إِمَامُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَیْسٍ الْأَشْعَرِیُّ (۱).

**[ترجمه]مجالس مفید: فروه ظفاری نقل کرده، از سلمان – رضی الله عنه – شنیدم که می گفت: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: امت من به سه فرقه تقسیم می‌شوند؛ یک فرقه بر حق بوده و باطل در آن‌ها راه پیدا نمی کند و به من و اهل بیتم محبت دارند و مانند طلای ناب هستند که هرگاه به آتش بیندازی و شعله آتش را بر آن افزون کنی، بر مرغوبیت آن افزوده می‌شود. فرقه‌ای دیگر بر باطل‌اند و بهره‌ای از حق ندارند و بر من و اهل بیتم بغض می‌ورزند و مانند آهن هستند که هرگاه آن را به آتش بیفکنی و شعله آتش را بر آن افزون کنی، چیزی جز پلیدی به آن افزوده نمی‌شود. فرقه‌ای دیگر در نوسان‌اند و برآیین سامری‌اند، «لا مِساسَ» {به من نزدیک نشوید} نمی گویند؛ ولی می گویند «لا قتالَ» {جنگ نکنید}، پیشوای این فرقه عبدالله بن قیس اشعری است. - .[۱]امالی المفید : ۲۶ -

**[ترجمه]

بیان

دهدهت الحجر أی دحرجته و لعله کنایه عن اضطرابهم فی الدین و تزلزلهم بشبهات المضلین.

lt;meta info="\\"دَهدهتُ الحجرَ\\" یعنی سنگ را غلتاندم. شاید این تعبیر کنایه از تشویش در دین و تزلزل آنان با شبهه‌های گمراهان است.

**[ترجمه]

«۱۳»

فس، تفسیر القمی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ قَالَ یَا زُرَارَهُ أَ وَ لَمْ تَرْکَبْ هَذِهِ الْأُمَّهُ بَعْدَ نَبِیِّهَا طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ فِی أَمْرِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن إبراهیم: زراره از امام باقر- علیه السلام – نقل کرده که ایشان درباره آیه «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَق» {قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست.} - . انشقاق / ۱۹ - فرمودند: ای زراره! آیا این امت بعد از پیامبرشان در مورد فلانی و فلانی و فلانی از حالی بر ننشستند؟ - . تفسیر القمی : ۷۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

مع، معانی الأخبار أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ حَدِیثٌ یَرْوِیهِ النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ حَدِّثْ عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَا حَرَجَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَنُحَدِّثُ عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا سَمِعْنَاهُ وَ لَا حَرَجَ عَلَیْنَا قَالَ أَ مَا سَمِعْتَ مَا قَالَ کَفَی بِالْمَرْءِ کَذِباً أَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ مَا سَمِعَ

ص: ۹

۱- أمالی المفید: ۲۶.

۲- تفسیر القمّیّ: ۷۱۸.

فَقُلْتُ وَ كَيفَ هَذَا قَالَ مَا كَانَ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يحدث (فَحَدِّثْ) أَنَّهُ كَائِنٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَا حَرَجَ (١).

**[ترجمه]معانی الأخبار: عبدالأعلی بن أعین نقل کرده، به امام صادق – علیه السلام – عرض کردم: فدایتان شوم! مردم حدیثی از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – روایت می کنند که ایشان فرموده‌اند: هر چه در مورد بنی‌اسرائیل می‌دانید بر زبان آورید که اشکالی ندارد؟ امام فرمودند: آری. عرض کردم: یعنی اگر چیزهایی که در مورد بنی اسرائیل شنیده‌ایم را به زبان بیاوریم، اشکالی بر ما نیست؟ فرمودند: آیا این سخن را نشنیده‌ای که می گویند: برای دروغگو بودن آدمی کافیست هر آن‌چه را که شنیده نقل کند؟ عرض کردم: پس معنای این حدیث چیست؟ فرمودند: یعنی هر چه که در قرآن در مورد بنی‌اسرائیل آمده است گفته می‌شود، در این امت نیز بی‌اشکال مانند آن اتفاق می‌افتد. – .[۴] معانی الأخبار : ۱۵۸ –

**[ترجمه]

«۱۵»

ک، إکمال الدین الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَهِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّهِ مِثْلُهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ (٢).

**[ترجمه]إکمال الدین: غیاث بن إبراهیم از امام صادق و ایشان از پدرانشان – علیهم السلام – نقل می کرده‌اند که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: هر آن‌چه بر سر امّت های پیشین رفته است، مانند آن قدم به قدم و مو به مو بر سر این امّت نیز خواهد آمد. – ۴. کمال الدین : ۵۶۷ –

**[ترجمه]

«۱۶»

شف، کشف الیقین مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ مَرْدَوَيْهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ جَنْدَلِ بْنِ وَالِقٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عُلَيْمٍ عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَيْضاً مِنْ كِتَابِ أَخْطَبِ خُوارِزْمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الزَّيْنَبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَّهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَاصِمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَهٌ أَهْلُ حَقٍّ لَا يَشُوبُونَهُ بِبَاطِلٍ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذَّهَبِ كُلَّمَا فَتَنْتَهُ بِالنَّارِ ازْدَادَ جَوْدَهً وَ طِيباً وَ إِمَامُهُمْ هَذَا لِأَحَدُ الثَّلَاثَهِ وَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ إِمَاماً وَ رَحْمَهً وَ فِرْقَهٌ أَهْلُ بَاطِلٍ لَا يَشُوبُونَهُ بِحَقٍّ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ خَبَثِ الْحَدِيدِ كُلَّمَا فتنتهم (فَتَنْتَهُ) بِالنَّارِ ازْدَادَ خَبَثاً وَ نَتْناً وَ إِمَامُهُمْ هَذَا لِأَحَدُ الثَّلَاثَهِ وَ فِرْقَهٌ أَهْلُ ضَلَالَهٍ مُذَبْذَبِينَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ إِمَامُهُمْ هَذَا لِأَحَدُ الثَّلَاثَهِ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ إِمَامِهِمْ فَقَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ أَمْسَكَ عَنِ الِاثْنَيْنِ فَجَهَدْتُ أَنْ يُسَمِّيَهُمَا فَلَمْ يَفْعَلْ (٣).

**[ترجمه]کشف الیقین: نیز از کتاب احمد بن مردویه همین حدیث را از سلمان – رضی الله عنه – نقل کرده است.

همچنین در کتاب أخطب خوارزم از أصبغ بن نباته از سلمان نقل شده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: امت من، پس از من به سه فرقه تقسیم می‌شوند؛ یک فرقه اهل حق‌اند و باطل در آن‌ها راه نمی‌یابد، مثَل آن‌ها مانند طلای نابی است که هر چه آن را با آتش بگدازانی، مرغوبیت و خلوصش بیشتر می‌شود. پیشوایشان این شخص — از بین این سه - است که او همان است که خداوند در قرآن به پیروی او امر کرده است: «اماماً و رحمه». فرقه دیگر اهل باطل بوده و حق در آن‌ها راهی ندارد، مثَل آن‌ها مانند آهن فاسدی است که هر چه آن را در آتش گداخته کنید، فساد و تعفن آن بیشترمی‌شود. پیشوایشان، این شخص - از بین این سه - می‌باشد. و فرقه‌ای اهل ضلالت‌اند، و متحیرند و نه متمایل به فرقه اول بوده و نه متمایل به فرقه دوم، و پیشوایشان این شخص - از بین این سه - است. سلمان می‌گوید: از ایشان راجع به اهل حق و پیشوایشان پرسیدم؛ ایشان فرمودند: پیشوایشان علی بن ابی‌طالب، امام متقین است و از معرفی نام آن دو نفر دیگر خودداری نمودند؛ اصرار کردم که نام آن دو را هم بگویند، ولی نام نبردند. - . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین -

**[ترجمه]

«۱۷»

جا، المجالس للمفید الْمَرَاغِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ

ص: ۱۰

۱- معانی الأخبار: ۱۵۸.

۲- کمال الدین: ۵۷۶ ط مکتبه الصدوق.

۳- الیقین فی إمره أمیر المؤمنین.

الضَّرِيرِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی عَقِيلٍ قَالَ:: كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ لَتَفَرَّقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّهُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَهً وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ إِنَّ الْفِرَقَ كُلَّهَا ضَالَّهٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَنِی وَ كَانَ مِنْ شِيعَتِی (۱).

**[ترجمه]مجالس المفید: ابوعقیل نقل کرده، روزی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم، ایشان فرمودند: یقیناً این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد، و سوگند به آن که جانم در دست اوست، همه این فرقه‌ها در گمراهی‌اند، مگر فرقه‌ای که از من پیروی کنند و از شیعیان من باشد. -.[۲]

امالی المفید : ۱۳۲ -

**[ترجمه]

«۱۸»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُهَاجِرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ارْتَدَّ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَ نَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ لَمَّا مَاتَ نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا نُصَلِّی وَ لَا نُؤَدِّی الزَّكَاهَ فَأَبَی عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ ذَلِكَ وَ قَالَ لَا أَحُلُّ عُقْدَهً عَقَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا أَنْقُصُكُمْ شَيْئاً مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَأُجَاهِدَنَّكُمْ وَ لَوْ مَنَعْتُمُونِی عِقَالًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَجَاهَدْتُكُمْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (۲) حَتَّی فَرَغَ مِنَ الْآيَهِ فَتَحَصَّنَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ هُوَ وَ نَاسٌ مِنْ قَوْمِهِ فِی حِصْنٍ وَ قَالَ الْأَشْعَثُ اجْعَلُوا لِسَبْعِينَ مِنَّا أَمَاناً فَجَعَلَ لَهُمْ وَ نَزَلَ فَعَدَّ سَبْعِينَ وَ لَمْ يُدْخِلْ نَفْسَهُ فِيهِمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ إِنَّهُ لَا أَمَانَ لَكَ إِنَّا قَاتِلُوكَ قَالَ أَ فَلَا أَدُلُّكَ عَلَی خَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَسْتَعِينُ بِی عَلَی عَدُوِّكَ وَ تُزَوِّجُنِی أُخْتَكَ فَفَعَلَ (۳).

أقول: قال السید بن طاوس رحمه الله ذکر العباس بن عبد الرحیم المروزی فی تاریخه لم یلبث الإسلام بعد فوت النبی صلی الله علیه و آله فی طوائف العرب إلا فی أهل المدینه و أهل مکه و أهل الطائف و ارتد سائر الناس ثم قال ارتدت بنو تمیم و الرباب (۴)

ص: ۱۱

۱- أمالی المفید: ۱۳۲.

۲- آل عمران: ۱۴۴.

۳- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۲۶۸- ۲۶۹.

۴- بنو تمیم قبیله عظیمه من العدنانیه، تنتسب الی تمیم بن مر بن أدّ بن طابخه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، و لتمیم بطون کثیره تربو علی عشرین بطنا، و قد وفد عام التسع سبعون أو ثمانون من رؤسائهم علی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و خبر وفودهم مذکور فی التواریخ، انظر سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۶۰، تاریخ الطبریّ ج ۳ ص ۱۱۵، صحیح البخاری ج ۳ ص ۵۲

، الترمـذی الباب ٧٣ من کتـاب المنـاقب. وفی مرقاه المفاتیـح ج ۵ ص ۵۱۰ (علی مـا فی معجم قبائـل العرب) قـال أبـوهریره : مازلت احب بنی تمیم منذ ثلاث سـمعت رسول الله یقول فیهم : هم اشد امتی علی الدجال ، قال : وجاءت صدقاتهم فقال (صلی الله علیه و آله) : هـذه صدقات قومنا ، وکانت سبیه منهم عند عائشه فقال : أعتقیها فانها من ولد اسـماعیل. وأما خبر ردتهم وأنها کیف کانت فسـیأتی البحث عن ذلک فی أبواب المطاعن. واما الرباب ، فهم علی ما ذکره ابن خلدون (ج ۶ ص ۳۱۸) بنو عبد مناه بن اد بن طابخه وانما سموا الرباب لانهم غمسوا فی الرب أیدیهم فی حلف علی بنی ضبه

و اجتمعوا على مالك بن نويره اليربوعى و ارتدت ربيعه كلها و كانت لهم ثلاثه عساكر عسكر باليمامه مع مسيلمه الكذاب و عسكر مع معرور الشيبانى و فيه بنو شيبان و عامه بكر بن وائل و عسكر مع الحطيم العبدى و ارتد أهل اليمن ارتد الأشعث بن قيس فى كنده و ارتد أهل مأرب مع الأسود العنسى و ارتدت بنو عامر إلا علقمه بن علاثه.

**[ترجمه]امالى الطوسى: ابراهيم نقل كرده، وقتى پيامبر - صلى الله عليه و آله – وفات كردند، أشعث بن قيس و عده‌اى ديگر مرتد شدند و گفتند كه ما نماز مى‌خوانيم ولى ديگر زكات نمى‌دهيم. ابوبكر زير بار اين سخن آن‌ها نرفت و گفت كه من گره‌اى را كه پيامبر بسته است باز نمى‌كنم و چيزى كمتر از آن‌چه كه پيامبر از شما مى‌گرفت، كم نمى‌كنم و با شما مبارزه مى‌كنم، و اگر ذره‌اى از زكاتى را كه پيامبر خدا از شما مى‌گرفت به من ندهيد، با شما خواهم جنگيد. سپس اين آيه را خواند: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» {و محمد، جز فرستاده اى كه پيش از او [هم] پيامبرانى [آمده و] گذشتند، نيست.} - . آل عمران / ۱۴۴ -

تا پايان آيه. أشعث بن قيس و تعدادى از افراد قبيله‌اش در قلعه‌اى پناه گرفتند و أشعث گفت: براى هفتاد نفر از ما امان قرار دهيد. ابوبكر قبول كرد و آن‌ها از قلعه پايين آمدند، اشعث هفتاد نفر شمرد، ولى خودش را در ميان آن‌ها نشمرد. ابوبكر به او گفت: تو در امان نيستى و ما تو را مى‌كشيم. أشعث گفت: مى‌خواهى پيشنهادى بهترى به تو كنم؟ از من در برابر دشمنانت كمك بگير و در مقابل خواهرت را به عقد من در آور. ابوبكر نيز چنين كرد. - ۲. امالى الطوسى ۱ : ۲۶۸-۲۶۹ -

مى‌گويم: سيد بن طاووس - رحمه الله – مى‌گويد: عباس بن عبدالرحيم مروزى در تاريخ خود نقل كرده است: پس از وفات پيامبر – صلى الله عليه و آله و سلم - دين اسلام تنها در مدينه، مكه و طايف باقى ماند و ساير مردم مرتد شدند. سپس مى‌... گويد: قبيله بنى‌تميم - ۳. بنو تميم قبيله بزرگى كه از شاخه عدنانى بوده و نسب اين قبيله به تميم بن مر بن أدّ بن طابجه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، مى‌رسد. تميم بطون زيادى داشته و بيش از بيست تيره داشته است. در سال نهم هجرى، حدود هفتاد يا هشتاد تن از سران اين قبيله براى بيعت نزد پيامبر صلى الله عليه و آله جمع شدند و ماجراى اجتماع آن‌ها در تواريخ آمده است. به سيره ابن هشام ۲ : ۵۶ ، تاريخ طبرى ۳ : ۱۱۵ ، صحيح بخارى ۳ : ۵۲ و ترمذى باب ۷۳ كتاب المناقب مراجعه كنيد. -

و رباب مرتد شدند و به گرد مالك بن نويره يربوعى جمع شدند. قبيله ربيعه نيز كه داراى سه لشكر بودند به كلى مرتد شدند؛ لشكرى در يمامه با مسيلمه كذّاب، لشكرى با معرور شيبانى كه متشكل از بنى‌شيبان و همه خاندان بكر بن وائل بود، و لشكرى با حطيم عبدى. علاوه بر اين، اهل يمن نيز مرتد شدند و أشعث بن قيس هم در كنده مرتد شد. اهل مأرب نيز با أسود عنسى مرتد شدند، و بنى‌عامر هم به جز علقمه بن علاثه، همگى مرتد شدند.

**[ترجمه]

«۱۹»

وَ رَوَى ابْنُ بِطْرِيقٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ تَفْسِيرِ الثَّعْلَبِيِّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعاً (۱) بِإِسْنَادِهِ عَنْ ذَاذَانَ

أَبِی عُمَرَ قَالَ قَالَ لِی عَلِیٌّ علیه السلام أَبَا عُمَرَ أَ تَدْرِی کَم افْتَرَقَتِ الْیَهُودُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلُّهَا فِی الْهَاوِیَهِ إِلَّا وَاحِدَهً هِیَ نَاجِیَهٌ أَ تَدْرِی عَلَی کَم افْتَرَقَتِ النَّصَارَی قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ افْتَرَقَتْ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلُّهَا فِی الْهَاوِیَهِ إِلَّا وَاحِدَهً هِیَ النَّاجِیَهُ أَ تَدْرِی عَلَی کَمْ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّهُ قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ قَالَ تَفْتَرِقُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً کُلُّهَا فِی الْهَاوِیَهِ إِلَّا وَاحِدَهً هِیَ النَّاجِیَهُ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ یَا أَبَا عُمَرَ (۲).

۱- الأنعام: ۱۵۹.

۲- عمده ابن بطریق: ۲۴۱.

**[ترجمه]ابن بطریق - رحمه الله تعالی - از تفسیر ثعلبی در ذیل این سخن خداوند متعال که: «إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً» {کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند} - . انعام / ۱۵۹ -

به سند خود از ذاذان أباعمر نقل کرده که: امام علی - علیه السلام - به من فرمودند: ای اباعمر! آیا می‌دانی که قوم یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ایشان فرمودند: آن‌ها به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که جز یک فرقه که نجات می‌یابند، همگی آنها در جهنم هستند. می‌دانی که نصاری به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. ایشان فرمودند: آن‌ها به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که جز یک فرقه که نجات می‌یابند، همگی آن‌ها در جهنم هستند. می‌دانی این امت به چند فرقه تقسیم می‌شوند؟ گفتم: خدا بهتر می‌داند. فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و جز یک فرقه که نجات می‌یابند و تو نیز ای اباعمر از آن‌ها خواهی بود، همگی در جهنم هستند. - ۲. عمده إبن بطریق : ۲۴۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

یل، الفضائل لابن شاذان فض، کتاب الروضه بِالْإِسْنَادِ یَرْفَعُهُ إِلَی سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فِی مَسْجِدِ الْکُوفَهِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ رَأْسُ الْیَهُودِ وَ رَأْسُ النَّصَارَی فَسَلَّمَا وَ جَلَسَا فَقَالَ الْجَمَاعَهُ بِاللَّهِ عَلَیْکَ یَا مَوْلَانَا اسْأَلْهُمْ حَتَّی نَنْظُرَ مَا یَعْمَلُونَ قَالَ علیه السلام لِرَأْسِ الْیَهُودِ یَا أَخَا الْیَهُودِ قَالَ لَبَّیْکَ قَالَ عَلَی کَمِ انْقَسَمَتْ أُمَّهُ نَبِیِّکُمْ قَالَ هُوَ عِنْدِی فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ قَالَ علیه السلام قَاتَلَ اللَّهُ قَوْماً أَنْتَ زَعِیمُهُمْ یُسْأَلُ عَنْ أَمْرِ دِینِهِ فَیَقُولُ هُوَ عِنْدِی فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی رَأْسِ النَّصَارَی وَ قَالَ لَهُ کَمِ انْقَسَمَتْ أُمَّهُ نَبِیِّکُمْ قَالَ عَلَی کَذَا وَ کَذَا فَأَخْطَأَ فَقَالَ علیه السلام لَوْ قُلْتَ مِثْلَ قَوْلِ صَاحِبِکَ لَکَانَ خَیْراً لَکَ مِنْ أَنْ تَقُولَ وَ تُخْطِئَ وَ لَا تَعْلَمُ ثُمَّ أَقْبَلَ علیه السلام عِنْدَ ذَلِکَ وَ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا أَعْلَمُ مِنْ أَهْلِ التَّوْرَاهِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَهْلِ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ أَنَا أَعْرَفُ کَمِ انْقَسَمَتِ الْأُمَمُ أَخْبَرَنِی بِهِ أَخِی وَ حَبِیبِی وَ قُرَّهُ عَیْنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَیْثُ قَالَ افْتَرَقَتِ الْیَهُودُ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً سَبْعُونَ فِرْقَهً فِی النَّارِ وَ فِرْقَهٌ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ وَصِیَّهُ وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَی عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فَإِحْدَی وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً فِی النَّارِ وَ فِرْقَهٌ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ وَصِیَّهُ وَ سَتَفَرَّقُ أُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ وَ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّبَعَتْ وَصِیِّی وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی مَنْکِبِی ثُمَّ قَالَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَهً حَلَّتْ عُقَدَ الْإِلَهِ فِیکَ وَ وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّخَذَتْ مَحَبَّتَکَ وَ هُمْ شِیعَتُکَ (۱).

**[ترجمه]الفضائل، الروضه: سُلیم بن قیس نقل کرده، در مسجد کوفه در محضر علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - بودم و در حالی که مردم به دور ایشان جمع بودند، رئیس یهودیان و رئیس نصرانیان وارد شدند و سلام کردند و نشستند. مردم گفتند: ای مولای ما! شما را به خدا از آن‌ها سؤال کنید تا ببینیم آن‌ها چه می‌کنند. امام - علیه السلام - به رئیس یهودیان فرمودند: ای برادر یهودی! گفت: بفرمایید. فرمودند: امتِ پیامبرِ شما به چند دسته تقسیم شدند؟ او گفت: جواب این سوال در کتابی نزد من محفوظ است. امام - علیه السلام - فرمودند: خدا بکشد آن‌هایی را که تو زعیمشان باشی؛ از او در مورد دینشان بپرسند و

او بگوید جوابش در کتابی نزد من محفوظ است. سپس روی به رئیس نصرانیان کرده و به او فرمودند: امتِ پیامبر شما به چند دسته تقسیم شدند؟ گفت: به فلان تعداد دسته. امام – علیه السلام – فرمودند: اگر مانند همراهت جواب می‌دادی، بهتر از این بود که سخن بگویی و خطا کنی و ندانی.

سپس امام – علیه السلام – رو به مردم کرده و فرمودند: ای مردم من داناتر از اهل تورات به توراتشان و داناتر از اهل انجیل به انجیلشان و داناتر از اهل قرآن به قرآنشان هستم؛ من می‌دانم که امت‌ها به چند فرقه تقسیم شدند. برادر و محبوب و نور چشمم، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – مرا آگاه نمود و گفت: یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که هفتاد تای آن‌ها در آتش‌اند و تنها یک فرقه‌اشان که از وصی پیامبرشان پیروی کردند در بهشت‌اند، و نصرانیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه از آن‌ها در آتش‌اند و تنها یک فرقه‌اشان که از وصی پیامبرشان پیروی کردند در بهشت‌اند، و امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که هفتاد و دو فرقه آن‌ها در آتش‌اند و یک فرقه در بهشت هستند و آن‌ها همان‌هایی هستند که از وصی من پیروی کنند و دستشان را بر شانه من زدند.

سپس فرمودند: هفتاد و دو فرقه، عهد معبود در مورد تو را نقض می‌کنند و فقط یک فرقه در بهشت خواهند بود؛ همان‌هایی که محبت تو را در پیش گرفته‌اند که همان شیعیان تو باشند. - . کتاب سلیم مقدمه : ۲۵ -

**[ترجمه]

«۲۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا (۲) قَالَ أَمَّا

ص: ۱۳

۱- کتاب سلیم: المقدّمه ص ۲۵.

۲- الزمر: ۳۰.

الَّذِی فِیهِ شُرَکَاءُ مُتَشَاکِسُونَ فُلَانٌ الْأَوَّلُ یُجْمِعُ الْمُتَفَرِّقُونَ وِلَایَتَهُ وَ هُمْ فِی ذَلِکَ یَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ یَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَمَّا رَجُلٌ سَلَمٌ لِرَجُلٍ فَإِنَّهُ الْأَوَّلُ حَقّاً وَ شِیعَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْیَهُودَ تَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِ مُوسَی عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِی النَّارِ وَ تَفَرَّقَتِ النَّصَارَی بَعْدَ عِیسَی عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا فِی الْجَنَّةِ وَ إِحْدَی وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ وَ تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِیِّهَا صلی الله علیه و آله عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِی النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً تَنْتَحِلُ وَلَایَتَنَا وَ مَوَدَّتَنَا اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا فِی النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَ سِتُّونَ فِرْقَةً مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فِی النَّارِ (۱).

**[ترجمه]کافی: ابوخالد کابلی نقل کرده که امام باقر – علیه السلام – فرمودند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا» {مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیّت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می گمارند] و مردی است که تنها فرمان‌بر یک مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟} – . زمر / ۲۹ – ، فرمودند: منظور از کسی که چند خواجه ناسازگار در [مالکیّت] او شراکت دارند، فلان اول است که از هم گسیختگان تحت ولایت اویند و برخی از آنان برخی دیگر را لعنت می کنند و بعضی از بعضی دیگر تبری می‌جویند. و اما مراد از مردی که تنها فرمان‌بر یک مرد است، همانا کسی است که به حق اول است و همچنین شیعیان او.

سپس فرمودند: قوم یهود بعد از موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه از آن‌ها در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در آتش‌اند. و نصرانیان بعد از عیسی – علیه السلام – هفتاد و دو فرقه شدند که که یک فرقه از آن‌ها در بهشت و هفتاد و یک فرقه دیگر در آتش‌اند. و این امت نیز بعد از پیامبرشان – صلی الله علیه و آله – هفتاد و سه فرقه شدند که هفتاد و دو فرقه آن‌ها در آتش و یک فرقه در بهشت خواهند بود. از میان این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه مدعی ولایت و دوستی ما هستند که دوازده تای آن‌ها در آتش و تنها یکی از آنان در بهشت خواهند بود. و در میان دیگران همگی شصت فرقه دیگر در آتش خواهند بود. –
۱. الکافی ۸: ۲۲۴ –

**[ترجمه]

«۲۲»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، عَنْ سَلْمَانَ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لَتَرْکَبَنَّ أُمَّتِی سُنَّةَ بَنِی إِسْرَائِیلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ وَ بَاعاً بِبَاعٍ حَتَّی لَوْ دَخَلُوا جُحْراً لَدَخَلُوا فِیهِ مَعَهُمْ إِنَّ التَّوْرَاةَ وَ الْقُرْآنَ کَتَبَتْهُ یَدٌ وَاحِدَةٌ فِی رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَ جَرَتِ الْأَمْثَالُ وَ السُّنَنُ سَوَاءً (۲) ثُمَّ قَالَ أَبَانٌ قَالَ سُلَیْمٌ وَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام یَقُولُ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَفَرَّقُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِی النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِینَ تَنْتَحِلُ مَحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِی الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِی النَّارِ وَ أَمَّا الْفِرْقَةُ النَّاجِیَةُ الْمَهْدِیَّةُ الْمُؤْمِنَةُ الْمُسْلِمَةُ الْمُوَفَّقَةُ الْمُرْشَدَةُ فَهِیَ الْمُؤْتَمَّةُ بِی الْمُسْلِمَةُ لِأَمْرِی الْمُطِیعَةُ لِی الْمُتَبَرِّئَةُ مِنْ عَدُوِّی الْمُحِبَّةُ لِی الْمُبْغِضَةُ لِعَدُوِّی الَّتِی قَدْ عَرَفَتْ حَقِّی وَ إِمَامَتِی وَ فَرْضَ طَاعَتِی مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ فَلَمْ تَرْتَدَّ وَ لَمْ تَشُکَّ لِمَا قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ فِی قَلْبِهَا مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ عَرَّفَهَا مِنْ فَضْلِنَا وَ أَلْهَمَهَا وَ أَخَذَ بِنَوَاصِیهَا فَأَدْخَلَهَا فِی شِیعَتِنَا حَتَّی اطْمَأَنَّتْ

۱- الکافی ج ۸ ص ۲۲۴.

۲- کتاب سلیم: ۹۳.

قُلُوبُهَا وَ اسْتَيْقَنَتْ يَقِيناً لَا يُخَالِطُهُ شَكٌّ أَنِّي أَنَا وَ أَوْصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ هُدَاهٌ مُهْتَدُونَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ فِي آيٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَثِيرَهٍ وَ طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ خُزَّانَهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ مَعَادِنَ حُكْمِهِ وَ تَرَاجِمَهَ وَحْيِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا حَتَّى نَرِدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَوْضَهُ كَمَا قَالَ: وَ تِلْكَ الْفِرْقَهُ الْوَاحِدَهُ مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَهً هِيَ النَّاجِيَهُ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ جَمِيعِ الْفِتَنِ وَ الضَّلَالاتِ وَ الشُّبُهَاتِ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ حَقّاً هُمْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ وَ جَمِيعُ تِلْكَ الْفِرَقِ الِاثْنَتَيْنِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَهً هُمُ الْمُتَدَيِّنُونَ بِغَيْرِ الْحَقِّ النَّاصِرُونَ دِينَ الشَّيْطَانِ الْآخِذُونَ عَنْ إِبْلِيسَ وَ أَوْلِيَائِهِ هُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْدَاءُ رَسُولِهِ وَ أَعْدَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ بَرِءُوا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ وَ كَفَرُوا بِهِ وَ عَبَدُوا غَيْرَ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً يَقُولُونَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ يَحْلِفُونَ لِلَّهِ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْ ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ قَالَ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ رَأَيْتَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فَلَمْ يَأْتَمَّ بِكُمْ وَ لَمْ يُضَادَّكُمْ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَكُمْ وَ لَمْ يَتَوَلَّكُمْ وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ قَالَ لَا أَدْرِي وَ هُوَ صَادِقٌ قَالَ لَيْسَ أُولَئِكَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَهً إِنَّمَا عَنَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَهً الْبَاغِينَ النَّصَّابِينَ الَّذِينَ قَدْ شَهَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ دَعَوْا إِلَى دِينِهِمْ فَفِرْقَهٌ وَاحِدَهٌ مِنْهَا تَدِينُ بِدِينِ الرَّحْمَنِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ تَدِينُ بِدِينِ الشَّيْطَانِ وَ تَتَوَلَّى عَلَى قَبُولِهَا وَ تَتَبَرَّأُ مِمَّنْ خَالَفَهَا فَأَمَّا مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَتَنَا وَ لَا ضَلَالَهَ عَدُوِّنَا وَ لَمْ يَنْصِبْ شَيْئاً وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئاً وَ لَمْ يُحَلِّلْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لَا يَعْلَمُ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ هَذِهِ الطَّبَقَهُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَ جُلُّهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ وَ الْمَوَازِينِ

وَ الْأَعْرَافِ وَ الْجَهَنَّمِيُّونَ الَّذِينَ يَشْفَعُ لَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ يُخْرَجُونَ مِنَ النَّارِ فَيُسَمَّوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيُنْجَوْنَ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ وَ إِنَّمَا الْحِسَابُ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ الْمُقْتَرِفَهِ وَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الَّذِينَ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهَ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ وَ لَا يُحْسِنُونَ أَنْ يَنْصِبُوا وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى أَنْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ فَهُمْ أَصْحابُ الْأَعْرافِ وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيَّهُ إِنْ أَدْخَلَ أَحَدَهُمُ النَّارَ فَبِذَنْبِهِ وَ إِنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَبِرَحْمَتِهِ قُلْتُ أَ يَدْخُلُ النَّارَ الْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ الدَّاعِي قَالَ لَا قُلْتُ أَ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ قُلْتُ أَ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا كَافِرٌ أَوْ مُشْرِكٌ قَالَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا كَافِرٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ قُلْتُ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِناً عَارِفاً بِإِمَامِهِ مُطِيعاً لَهُ أَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ هُوَ قَالَ نَعَمْ إِذَا لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ قُلْتُ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ مِنْهُمْ عَلَى الْكَبَائِرِ قَالَ هُوَ فِي مَشِيَّتِهِ إِنْ عَذَّبَهُ فَبِذَنْبِهِ وَ إِنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَبِرَحْمَتِهِ قُلْتُ فَيُدْخِلُهُ النَّارَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ نَعَمْ بِذَنْبِهِ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ عَنَى أَنَّهُ لَهُمْ وَلِيٌّ وَ أَنَّهُ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ وَ الَّذِينَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ (۱).

وَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادَ يَقُولُونَ إِنَّا لَقُعُودٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَا مَعَنَا غَيْرُنَا إِذَا رَهْطٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كُلُّهُمْ بَدْرِيُّونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله تَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَهٌ عَلَى الْحَقِّ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذَّهَبِ كُلَّمَا سَبَكْتَهُ عَلَى النَّارِ ازْدَادَ طِيباً وَ جَوْدَهً إِمَامُهُمْ هَذَا أَحَدُ الثَّلَاثَهِ وَ فِرْقَهٌ أَهْلُ بَاطِلٍ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحَدِيدِ كُلَّمَا أَدْخَلْتَهُ النَّارَ ازْدَادَ خَبَثاً وَ نَتْناً إِمَامُهُمْ هَذَا أَحَدُ

۱- کتاب سلیم: ۹۶- ۹۸.

الثَّلَاثَهِ وَ فِرْقَهٌ مُذَبْذَبِينَ ضُلَّالًا لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ إِمَامُهُمْ هَذَا أَحَدُ الثَّلَاثَهِ فَسَأَلْتُهُمْ عَنِ الثَّلَاثَهِ فَقَالُوا إِمَامُ الْحَقِّ وَ الْهُدَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ سَعْدٌ (۱) إِمَامُ الْمُذَبْذَبِينَ وَ حَرَصْتُ أَنْ يُسَمُّوا لِيَ الثَّالِثَ فَأَبَوْا عَلَيَّ وَ عَرَّضُوا لِي حَتَّى عَرَفْتُ مَنْ يَعْنُونَ (۲).

**[ترجمه]می گویم: در کتاب سلیم بن قیس روایتی را از سلمان یافتم که امیر المؤمنین – علیه السلام – فرمودند: از پیامبر – صلی الله علیه و آله – شنیدم که فرمود: امت من مو به مو و وجب به وجب و ذراع به ذراع، قدم به قدم، همان راهی را خواهند رفت که قوم بنی‌اسرائیل در آن رفتند؛ حتی اگر آن‌ها به سوراخی وارد شده باشند، امت من نیز وارد خواهند شد. تورات و قرآن را یک دست، بر ورقی یکسان و با یک قلم به نگارش در آورده است و مَثَل‌ها و سنت‌ها به یک شیوه جاریست. – . کتاب سلیم : ۹۳ –

سپس أبان می گوید: و سلیم نقل کرده، از علی بن أبی‌طالب علیه السلام شنیدم که فرمودند: امت اسلام به هفتاد و سه دسته تقسیم خواهند شد که هفتاد و دو دسته در آتش و یک دسته در بهشت‌اند. از میان آن‌ها سیزده فرقه مدعی محبت ما اهل بیت می‌شوند که فقط یک فرقه در بهشت خواهند بود و دوازده تای دیگر در آتش‌اند. و آن یک گروه که نجات‌یافته و هدایت‌شده و مؤمن و مسلمان و موفق و رشیدیافته‌اند، آنانی هستند که به من اقتدا می کنند و تسلیم امر من و مطیع فرمان من‌اند و از دشمنم تبری می‌جویند و نسبت به من محبت و نسبت به دشمن من بغض می‌ورزند، همان‌ها که حق من و امامتم را شناخته‌اند و برطبق کتاب خدا و سنت پیامبرش اطاعت از من را واجب می‌شمرند و لحظه‌ای مردد نشده‌اند و شک نورزیده‌اند؛ زیرا خداوند دل آن‌ها را از معرفت حق ما نورانی ساخته، و فضل ما را به آنان شناسانده و الهام کرده، و پیشانی آنان را گرفته و در زمره شیعه ما داخل کرده است، طوری که دل‌هایشان اطمینان یافته و به یقنی بی‌شائبه از شک رسیده‌اند که من و جانشینان بعد از من تا روز قیامت، هدایت‌گر و هدایت یافته خواهیم بود؛ ما کسانی هستیم که خداوند در آیات زیادی از قرآن ما را قرین خود و پیامبرش قرار داده و پاک گردانده و معصوم نموده و گواهان بر خلق خود و حجتش در زمین و خزانه‌داران علمش و معادن حکمتش و مفسران وحیش قرار داده است. ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داده است و نه ما هرگز از آن جدا می‌شویم و نه آن از ما جدا می‌شود، تا زمانی که در حوض، به محضر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – وارد شویم. همان‌طور که ایشان فرمودند: تنها آن یک فرقه از میان هفتاد و سه فرقه از آتش و همه فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهات نجات خواهد یافت، آنانند که حقیقتاً اهل بهشت هستند و بدون محاسبه وارد آن می‌شوند، و همه هفتاد و دو فرقه دیگر به چیزی جز حق گرویده‌اند و یاوران دین شیطان و پیروان ابلیس و دوست‌داران اویند و دشمنان خدا و رسولش و دشمنان مؤمنین هستند و بدون محاسبه وارد آتش می‌شوند. اینان از خدا و رسولش برائت جسته و به خداوند شرک ورزیده‌اند و کافر شده‌اند و بدون این‌که خود بدانند غیر خدا را عبادت کرده‌اند و گمان می کنند که کار نیک انجام می‌دهند. در روز قیامت می گویند: «وَ اللّهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ» {به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم} – . انعام / ۲۳ – و به خدا سوگند می‌خورند «كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُون» {همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند.} – . مجادله / ۱۸ –

گفتند: ای امیرالمؤمنین! از نظر شما حال کسی که توقف کرده و به شما اقتدا نکرده، و با شما مخالفت هم نورزیده و ناصب نبوده و تحت ولایت شما نبوده و از دشمنانتان برائت نجسته و بگوید نمی‌دانم و راست هم بگوید، چگونه است؟ فرمودند: آنان جزء آن هفتاد و سه فرقه نیستند. منظور رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از هفتاد و سه فرقه، ستمگران و دشمنانی

هستند که خود را مشهور ساخته‌اند و [مردم] را به دین خود فرا می‌خوانند، که یک فرقه از آن‌ها بر دین خداوند رحمان‌اند و هفتاد و دو فرقه دیگر بر دین شیطان، و به پذیرش آن متعهد می‌شوند و از کسانی که با آن ها مخالفت ورزند، بیزاری می‌جویند. و اما کسی که خداوند را یگانه بداند و به رسولش – صلی الله علیه و آله – ایمان آورد و ولایت ما را نشناخته باشد و از گمراهی دشمنان ما آگاه نباشد و چیز دیگری را نپرستد و از پیش خود چیزی را حلال و حرام نکند و هر چیزی را که اهل حل و عقد این امت در آن اختلاف دارند که آیا خداوند به آن امر کرده است یا نه، انجام دهد [و از هر چیزی که اهل حل و عقد این امت در آن اختلاف دارند که آیا خداوند از آن نهی کرده است یا نه، خودداری کند] و غیر خدا را نپرستد و و اگر نمی‌داند چیزی را حلال و حرام نکند و علم آن‌چه را که برایش مشکل است به خدا واگذار نماید، از اهل نجات است و چنین طبقه‌ای در میان مؤمنان و مشرکان، بیشترین افراد را تشکیل می‌دهند و اینان همان اهل حساب و موازین و أعراف و جهنمیانی هستند که پیامبران و ملائکه و مومنان برای آن‌ها شفاعت می کنند و از آتش خارج می‌شوند و از جهنمی‌ها اوج می گیرند. اما مؤمنان، نجات می‌یابند و بدون محاسبه وارد بهشت می‌شوند. حساب و کتاب تنها در مورد کسانی است که چنین اوصافی دارند، حال چه در میان مؤمنان باشند چه در میان مشرکان، یا از مؤلفه قلوبهم، یا از مال‌اندوزان، و یا از کسانی که عملی صالح را با عملی بد درآمیخته اند، و یا از مستضعفانی که چاره ای نداشته‌اند و راهی برای هدایت نیافته‌اند و ناگزیر از کفر و شرک بوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند عبادت کنند و به راهی هدایت نشده‌اند که مؤمن و اهل معرفت شوند. اینان هستند که اصحاب أعراف هستند و همه آن‌ها مشمول خواست خداوند هستند و اگر خداوند یکی از آن‌ها را وارد آتش کند، به جهت گناه اوست و اگر از او درگذرد، به جهت رحمتش می‌باشد.

گفتم: آیا انسان مؤمن و عارف و دعوت‌گر [به راه حق] نیز وارد آتش می‌شود؟ فرمودند: نه. گفتم: آیا کسی که امام خود را نمی‌شناسد، وارد بهشت می‌شود؟ فرمودند: نه، مگر این‌که خدا بخواهد. گفتم: آیا غیر از کافران و مشرکان، کسی وارد آتش می‌شود؟ فرمودند: تنها کافران وارد آتش می‌شوند، مگر کسی که خدا بخواهد کس دیگری غیر از آن‌ها هم وارد شود. گفتم: پس آیا اگر کسی در حالی که مؤمن است و عارف به امام خویش و مطیع اوست خدا را ملاقات کند، از اهل بهشت خواهد بود؟ فرمودند: آری اگر آن فرد در آن زمان که خدا را ملاقات می کند مؤمن باشد، خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» {کسانی که به خدا ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند.} – . بقره / ۲۵ – ، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ» {همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند.} – . یونس / ۶۳ – ، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ» {کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند.} – . أنعام / ۸۲ – . گفتم: اگر یکی از مؤمنان در حالی که گناهان کبیره‌ای دارد خدا را ملاقات کند، چه حالی خواهد داشت؟ فرمودند: به خواست خداوند بستگی دارد؛ اگر عذابس کند، به جهت گناهانش است و اگر از او درگذرد، به جهت رحمتش است. گفتم: یعنی ممکن است با این که مؤمن است، او را داخل آتش کند؟ فرمودند: آری، به جهت گناهانش؛ زیرا او در زمره مؤمنانی نیست که خداوند ولی آن‌هاست و هیچ ترس و اندوهی بر آن‌ها نخواهد بود، آن‌ها مؤمنانی هستند که تقوا پیشه می کنند و عمل صالح انجام می‌دهند و ایمان خویش را به ظلم آلوده نمی‌سازند. – ۳. کتاب سلیم : ۹۶ – ۹۸ –

ابان از سلیم نقل کرده، از ابوذر و سلمان و مقداد شنیدم که می گفتند: ما نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نشسته بودیم و کسی غیر از ما آن‌جا نبود. یک‌باره گروهی از مهاجران، که همه از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بودند آمدند. رسول خدا

– صلی الله علیه و آله – فرمودند: امت من پس از من، به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ یک گروه از آنان بر حق‌اند و مثَل آن‌ها چون طلاـ است که هرگاه آن را در آتش ذوب کنی، بر نیکویی و مرغوبیت آن افزوده می‌شود، پیشوای این گروه یکی از سه نفر است. گروه دیگر اهل باطل‌انـد و مانند آهنی هستند که هرگاه آن را در آتش قرار دهی، تباهی و فساد آن بیشتر می‌شود، پیشوایشان یکی از سه نفر است. و گروه دیگری در نوسان و گمراهی‌انـد؛ نه با این گروه هستند و نه با آن گروه، پیشوایشان یکی از سه نفر است. از ایشان در باره آن سه نفر پرسیدم؛ فرمودند: پیشوای حق و هدایت علی بن ابی‌طالب است، و سعد – ۴. مراد سعد بن أبی الوقاص است که کناره گرفت و عزلت اختیار کرد و نه با علی – علیه السلام – همراهی نمود و نه با مخالفین ایشان از اصحاب جمل و صفین. از این‌جا معلوم می‌شود که منظور از شخص سوم معاویه بن أبی‌سفیان است. – پیشوای گروه در نوسان است. اصرار نمودم نام سومی را هم بگوینـد، ولی خودداری نمودنـد و به گونه‌ای کنایه‌وار گفتند که فهمیدم مقصودشان کیست. – . کتاب سلیم بن قیس : ۲۲۷ –

**[ترجمه]

«۲۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنِ ابْنِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ عَدِیٍّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِیلٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ عَلَی الْمِنْبَرِ مَا بَالُ أَقْوَامٍ یَقُولُونَ إِنَّ رَحِمَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا یَشْفَعُ (۳) یَوْمَ الْقِیَامَهِ بَلَی وَ اللَّهِ إِنَّ رَحِمِی لَمَوْصُولَهٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ إِنِّی أَیُّهَا النَّاسُ فَرَطُکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی الْحَوْضِ فَإِذَا جِئْتُمْ قَالَ الرَّجُلُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فَأَقُولُ أَمَّا النَّسَبُ فَقَدْ عَرَفْتُهُ وَ لَکِنَّکُمْ أَخَذْتُمْ بَعْدِی ذَاتَ الشِّمَالِ وَ ارْتَدَدْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمُ الْقَهْقَرَی (۴).

**[ترجمه]الأمالی الطوسی: أبوسعید خدری از پدرش نقل کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بر بالای منبر فرمودند: عده‌ای را چه می‌شود که می‌گویند خویشاوندان رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نمی‌توانند در روز قیامت شفاعت کنند!؟ – . در یکی نسخه‌ها به جای \\"شفاعت نمی‌کنند\\"، \\"نفعی نمی‌برند\\" آمده است. – بلی، به خدا سوگند که رشته خویشاوندان من در دنیا و آخرت به هم پیوسته است، و ای مردم! بدانید که در روز قیامت من پیش‌قدم شما بر حوض خواهم بود. زمانی که شما بیایید، مردی بگوید: ای رسول خدا! من فلانی پسر فلانی هستم، و من به او می‌گویم این‌که که هستی را شناختم، اما شما بعد از من طرف چپ را در پیش گرفتید و به سوی پیشینیان خود عقب‌گرد کردید. – .[۴]امالی الطوسی : ۹۲ –

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری فیه أنا فرطکم علی الحوض أی متقدمکم إلیه یقال فرط یفرط فهو فارط و فرط إذا تقدم و سبق القوم لیرتاد لهم الماء و یهیئ لهم الدلاء و الأرشیه.

**[ترجمه]جزری می‌نویسد: منظور از «أنا فَرَطُکم علی الحوض» یعنی من زودتر از شما بر آن وارد می‌شوم. گفته می‌شود: \\"فرَط یفرُط، فهو فارط\\" و فرط یعنی جلوتر و زودتر از سایرین برود تا وضعیت آب را بررسی کند و دلو و ریسمان را آماده کند.

**[ترجمه]

«۲۴»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِیلٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: أَ تَزْعُمُونَ أَنَّ رَحِمَ نَبِیِّ اللَّهِ لَا یَشْفَعُ قَوْمَهُ یَوْمَ

۱- یرید سعد بن أبی وقاص حیث تنحی و اعتزل عن أن یکون مع علیّ علیه السلام أو مع من خالفه من أصحاب الجمل و صفّین، و من ذلک یظهر أن الرجل الثالث هو معاویه بن ابی سفیان.

۲- کتاب سلیم بن قیس: ۲۲۷.

۳- لا ینفع خ ل و هکذا فیما یأتی.

۴- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۹۲.

الْقِيَامَهِ بَلَى وَ اللَّهِ إِنَّ رَحِمِی لَمَوْصُولَهٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا فَرَطُکَمْ عَلَى الْحَوْضِ فَإِذَا جِئْتُ قَامَ رِجَالٌ یَقُولُونَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَ قَالَ آخَرُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَ قَالَ آخَرُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فَأَقُولُ أَمَّا النَّسَبُ فَقَدْ عَرَفْتُ وَ لَکِنَّکُمْ أَحْدَثْتُمْ بَعْدِی وَ ارْتَدَدْتُمُ الْقَهْقَرَى (۱).

**[ترجمه]الأمالی: أبوسعید خدری از پدرش نقل کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند:آیا فکر می کنید که خویشاوندان پیامبر خدا در روز قیامت قومشان را شفاعت نمی کنند!؟ بلی، به خدا سوگند که رشته خویشاوندان من در دنیا و آخرت به هم پیوسته است. سپس فرمودند: ای مردم! من زودتر از شما بر حوض وارد می‌شوم، وقتی وارد بر حوض شوم، مردانی بر می‌خیزند و می گویند: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم، و دیگری می گوید: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم، و دیگری می گوید: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم. و من می گویم: این که که هستید را شناختم، اما شما بعد از من بدعت نهادید و به گذشته خود بازگشتید. - . أمالی الطوسی ۱ : ۲۷۵ ، أمالی المفید : ۲۰۲ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبَّادٍ عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ خَیْرِ بْنِ نَوْفٍ أَبِی الْوَدَّاکِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ وَ اللَّهِ مَا یَأْتِی عَلَیْنَا عَامٌ إِلَّا وَ هُوَ شَرٌّ مِنَ الْمَاضِی وَ لَا أَمِیرٌ إِلَّا وَ هُوَ شَرٌّ مِمَّنْ کَانَ قَبْلَهُ فَقَالَ أَبُو سَعِیدٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَا تَقُولُ وَ لَکِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لَا یَزَالُ بِکُمُ الْأَمْرُ حَتَّى یُولَدَ فِی الْفِتْنَهِ وَ الْجَوْرِ مَنْ لَا یُعْرَفُ عِنْدَهَا حَتَّى تُمْلَأَ الْأَرْضُ جَوْراً فَلَا یَقْدِرُ أَحَدٌ یَقُولُ اللَّهَ ثُمَّ یَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلًا مِنِّی وَ مِنْ عِتْرَتِی فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مَلَأَهَا مَنْ کَانَ قَبْلَهُ جَوْراً وَ یُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَاذَ کَبِدِهَا وَ یَحْثُو الْمَالَ حَثْواً وَ لَا یَعُدُّهُ عَدّاً وَ ذَلِکَ حِینَ یَضْرِبُ الْإِسْلَامُ بِجِرَانِهِ (۲).

**[ترجمه]الأمالی: خیر بن نوف أبی‌الوداک نقل کرده، به ابوسعید خدری گفتم: به خدا سوگند هر سالی بر ما می گذرد، بدتر از سال قبلش می‌شود و هر فرمان‌روایی که بر ما مسلط می‌شود بدتر از فرمان‌روای قبلی است. ابوسعید گفت: مانند همین که را که می گویی را از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نیز شنیدم، و این را هم از از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: همواره وضع تان بدین گونه پیش خواهد رفت، تا جایی که آن‌هایی که در فتنه و ستم متولد می‌شوند، تعداد فتنه‌ها را ندانند و تا جایی که زمین چنان پر از ستم شود که کسی قادر به گفتن کلمه «الله» نباشد. آن گاه است که خداوند عزّ و جلّ مردی از من و خاندان من بر می‌انگیزد، و او چنان زمین را با عدل پر می کند که کسی که پیش از او با ستم پر کرده بود و زمین پاره‌های جگر خود را برای او بیرون می آورد و چنان ثروت می‌پراکند که قابل شمارش نیست، و این در زمانی خواهد بود که اسلام استقرار یافته است. - . امالی الطوسی ۲ : ۱۲۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی أشراط الساعه و تقی ء الأرض أفلاذ كبدها أی تخرج كنوزها المدفونه فیها و هو استعاره و الأفلاذ جمع فلذ و الفلذ جمع فلذه و هی القطعه المقطوعه طولا و الحثو رمی التراب و نحوه و هو كنایه عن كثره العطاء و قال فی النهایه و منه حتی ضرب الحق بجرانه أی قر قراره و استقام كما أن البعیر إذا برک و استراح مد عنقه علی الأرض.

**[ترجمه]مؤلف النهـایه در بخش حوادث قبل از قیامت می‌نویسـد: پاره‌های جگر خود را بالا می‌آورد، یعنی گنـج های نهفته در دل خـود را بیرون می‌آورد. \\"أفلاـذ\\" جمـع \\"فلـذه\\" و بـه معنـای قطعـه‌ای اسـت کـه بـه درازا بریـده شـده باشـد. \\"حثو\\" در لغت به معنـای پاشـیدن خـاک است و کنـایه از عطـای زیـاد است. در النهایه می‌نویسـد: \\"حتی ضـرب الحق بِجِرانه\\" یعنی به آرامش و قرار برسد و مستحکم شود، همان‌طور که شتر هنگامی که زانو می‌زند و استراحت می‌کند، گردن خود را بر زمین می‌گسترد.

**[ترجمه]

«۲۶»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ نَصْرٍ الرَّازِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سُئِلَ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ النَّبِیِّ ص

ص: ۱۸

۱- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۲۷۵. أمالی المفید ص ۲۰۲ بهذا الاسناد.

۲- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۲۶.

أَصْحَابِی کَالنُّجُوم بِأَیِّهِمُ اقْتَدَیْتُمُ اهْتَدَیْتُمْ (۱) وَ عَنْ قَوْلِهِ صلی الله علیه و آله دَعُوا لِی أَصْحَابِی فَقَالَ هَذَا صَحِیحٌ یُرِیدُ مَنْ لَمْ یُغَیِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ یُبَدِّلْ قِیلَ وَ کَیْفَ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ قَدْ غَیَّرُوا وَ بَدَّلُوا قَالَ لِمَا یَرْوُونَهُ مِنْ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ لَیُذَادَنَّ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَنْ حَوْضِی کَمَا تُذَادُ غَرَائِبُ الْإِبِلِ عَنِ الْمَاءِ فَأَقُولُ یَا رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ لِی إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ فَیُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ بُعْداً لَهُمْ وَ سُحْقاً أَ فَتَرَى هَذَا لِمَنْ لَمْ یُغَیِّرْ وَ لَمْ یُبَدِّلْ (۲).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: موسی بن نصر رازی از پدرش نقل کرده، از امام رضا – علیه السلام – درباره این فرمایش پیامبر – صلی الله علیه و آله – که: \\"اصحاب من همانند ستارگانند؛ به هر کدام از آن‌ها اقتدا کنید، رستگار می‌شوید\\" و این فرمایش ایشان – صلی الله علیه و آله – : \\"اصحابم را بگویید بیایند\\"، سؤال شد؛ امام فرمودند: این درست است، ولی منظور آن اصحابی است که بعد از ایشان تغییر ندادند و جابه‌جا نکردند. گفته شد: از کجا معلوم که آن‌ها تغییر دادند و جابه... جا کردند؟ امام فرمود: به جهت روایتی که نقل کرده‌اند که ایشان – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمودند: \\"همانا مردانی از اصحاب من در روز قیامت از حوض رانده می‌شوند، همان طور که شترانِ غریبه از آب رانده می‌شوند. در آن زمان من می... گویم: خدایا اینان اصحاب من هستند، اینان اصحاب من هستند. به من خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند. آن... گاه آن‌ها را از جانب چپ می‌برند و من می‌گویم: از رحمت خدا دور باشند و مرگ بر آنان باد!\\" به نظر شما آیا این سخن مربوط به کسی که تغییر نداده و جابه‌جا نکرده است!؟ – . عیون الأخبار ۲ : ۸۷ –

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی الحدیث فلیذادن رجال عن حوضی أی لیطردن.

ص: ۱۹

۱– قال الشیخ فی تلخیص الشافی ج ۲ ص ۲۴۸: «و أمّا الکلام فی قوله: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» ... لنا أن نقول: لو کان الخبر صحیحا لوجب بذلک عصمه کل واحد من الصحابه، و لیس ذلک بقول لاحد، لان فیهم من ظهر فسقه و عناده و خروجه علی الجماعه، علی أن هذا الخبر معارض بما روی عن النبیّ من قوله: «انکم تحشرون إلی اللّه یوم القیامه حفاه عراه، و انه سیجاء برجال من أمتی و یؤخذ بهم ذات الشمال فأقول یا ربّ اصحابی؟ فیقال : انک لا تدری ما أحدثوا بعدک ، انهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقنهم » أقول: : راجع صحیح البخاری تفسیر سوره الانبیاء ۲ و ۵ و ۱۴ ، الباب ۴۵ و ۵۳ من کتاب الرقاق والباب الاول من کتاب الفتن ، صحیح مسلم الباب ۳۷ من کتاب الطهاره ، الباب ۵۳من کتاب الصلاه ، الباب ۲۹ و ۳۲ و ۴۰ من کتاب الفضائل ، الباب ۵۸ من کتاب الجنه ، سنن الترمذی ، الباب ۳ من کتاب القیامه وهکذا تفسیر سوره الانبیاء ۴ ، سنن النسائی الباب ۲۱ من کتاب الافتتاح ، الباب ۱۱۹ من کتاب الجنائز والباب ۵۰ و ۵۲ من کتاب الحج ، سنن ابن ماجه الباب ۴۰ و ۷۶ من کتاب المناسک ، سنن الدارمی الباب ۱۸ من کتاب المناسک. موطا مالک الباب ۳۲ من کتاب الجهاد ، مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۳۹ و ۵۰ ج ۳ ص ۲۸ و ۱۰۲ ج ۴ ص ۳۹۶ ج ۵ ص ۴۸ و ۳۸۸ و ۴۱۲.

۲– عیون الأخبار ج ۲ ص ۸۷.

**[ترجمه]در النهایه می گوید: \\"لَیُذادنّ رِجالٌ عن حوضی\\"، یعنی رانده می‌شوند.

**[ترجمه]

«۲۷»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْعَامَّةَ تَزْعُمُ أَنَّ بَيْعَةَ أَبِی بَكْرٍ حَيْثُ اجْتَمَعَ لَهَا النَّاسُ كَانَتْ رِضًا لِلَّهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتِنَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ مَا يَقْرَءُونَ كِتَابَ اللَّهِ أَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ (۱) الْآيَةَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يُفَسِّرُونَ هَذَا عَلَى وَجْهٍ آخَرَ قَالَ فَقَالَ أَ وَ لَيْسَ قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْأُمَمِ أَنَّهُمُ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ حِينَ قَالَ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ إِلَى قَوْلِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ (۲) الْآيَةَ فَفِی هَذَا مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عمرو بن أبی‌المقدام از پدرش نقل کرده، به حضرت باقر - علیه السلام - عرض کردم: عامه مردم بر این باورند که از آن‌جایی مردم در بیعت با ابوبکر اجتماع کردند، این بیعت مورد رضایت خدا بوده و خداوند امت محمد را بعد از او هیچ‌گاه مورد آزمایش قرار نداده است. حضرت باقر - علیه السلام - فرمودند: مگر آن‌ها قرآن نمی‌خوانند!؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ» {و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟} - . آل عمران / ۱۴۴ - !؟

به ایشان عرض کردم: آن‌ها این آیه را طور دیگری تفسیر می‌کنند. ایشان فرمودند: آیا خداوند در قرآن از امت‌های پیشین خبر نداده که بعد از این‌که نشانه‌های روشن بر آن‌ها فرستاده شده بود، باز هم دچار اختلاف شدند؟ آن‌جا که می‌فرماید: «وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» {و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم.} - . بقره / ۲۵۳ - تا آن‌جا که می‌فرماید:«فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» {پس، بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند، و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند.} - . همان - از این آیه می‌توان استدلال نمود که اصحاب محمد - علیه الصلاه و السلام - پس از ایشان دچار اختلاف شدند؛ عده‌ای ایمان آورده و عده‌ای دیگر کفر ورزیدند. - [۳]. تفسیر العیاشی ۱ : ۲۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

الآیه هكذا تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ

كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ و الاستدلال بها من وجهين الأول شمولها لأمه نبينا صلى الله عليه و آله.

و الثانى بانضمام ما تواتر عن النبى صلى الله عليه و آله أن كل ما وقع فى الأمم السالفه يقع فى هذه الأمه و يحتمل أيضا أن يكون الغرض دفع الاستبعاد عن وقوعه فى تلك الأمه كما هو ظاهر الخبر.

**[ترجمه]آيه فوق به صورت كامل اين گونه است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ. {برخى از آن پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيديم. از آنان كسى بود كه خدا با او سخن گفت و درجات بعضى از آنان را بالا برد و به عيسى پسر مريم دلايل آشكار داديم، و او را به وسيله روح القدس تأييد كرديم و اگر خدا مى خواست، كسانى كه پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلايل روشن كه برايشان آمد، به كشتار يكديگر نمى پرداختند، ولى با هم اختلاف كردند پس، بعضى از آنان كسانى بودند كه ايمان آوردند، و بعضى از آنان كسانى بودند كه كفر ورزيدند و اگر خدا مى خواست با يكديگر جنگ نمى كردند، ولى خداوند آنچه را مى خواهد انجام مى دهد.} و استدلال به آن به دو وجه ممكن است:

وجه اول: آيه شامل امت پيامبر ما - صلى الله عليه و آله - نيز مى‌شود.

وجه دوم: به انضمام اين حديث متواتر از پيامبر - صلى الله عليه و آله - كه هر اتفاقى بر سر امت‌هاى گذشته آمده، بر سر اين امت نيز واقع مى‌شود. و محتمل است مقصود اين باشد كه بعيد نيست آن اتفاقات، در اين امت نيز واقع شود؛ چنان‌چه از ظاهر روايت چنين برداشت مى‌شود .

**[ترجمه]

«۲۸»

شى، تفسير العياشى عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ بَشِيرٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَدْرُونَ مَاتَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله أَوْ قُتِلَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ فَسَمَ

ص: ۲۰

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- البقره: ۲۵۳.

۳- تفسير العيّاشىّ ج ۱ ص ۲۰۰.

قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَمَّتَاهُ فَقُلْنَا إِنَّهُمَا وَ أَبَوَيْهِمَا شَرُّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: عبدالصمد بن بشیر نقل کرده، امام صادق - علیه السلام - فرمودند: آیا می‌دانید که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، یا کشته شدند؟ خداوند می‌فرماید: «أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ» {آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟} - . آل عمران/۱۴۴ - ؛ ایشان قبل از مرگ مسموم شدند، آن دو نفر ایشان را مسموم کردند. گفتیم: پس آن دو و پدر و مادرشان بدترین مخلوقات خداوند هستند. - ۲. تفسیر العیاشی ۱ :۲۰۰ -

**[ترجمه]

«۲۹»

شی، تفسیر العیاشی الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ الْقَتْلُ أَمِ الْمَوْتُ قَالَ يَعْنِي أَصْحَابَهُ الَّذِينَ فَعَلُوا مَا فَعَلُوا (۲).

ص: ۲۱

۱- المصدر نفسه، و ضمیر التثنیه کنایه عن المرأتین اللتین یقول اللّه عزّ و جلّ فیهما:: « ان تتوبا إلی الله _ فقد صغت قلوبکما _ وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین ».

۲- تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۲۰۰، و السؤال وقع عن أنّه صلی الله علیه و آله هل قتل بالسم، أو مات کما یموت الإنسان حتف أنفه، فأعرض عن سؤاله و أجابه بما هو أهم بالنسبه الی السائل، و هو أن کلامه تعالی: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» و ان کان تقریبا لجل المهاجرین و الأنصار الذین فروا عن المشرکین یوم أحد و کادوا أن ینقلبوا علی أعقابهم الی جاهلیتهم الأولی، حیث زعموا أن رسول اللّه قد قتل لکن السوره لما کانت نازله بعد مقفل رسول اللّه من أحد سالما فلا ترید الآیه الکریمه الا أن تقرعهم بما فی قلوبهم من الضعف و المرض و تبحث عما فی نفوسهم بأنّه هل الایمان نفذ فی أعماق روحکم، أو أنکم تتلقونه بألسنتکم ظاهرا و تقولون فی قلوبکم باطنا: هل لنا من الامر من شی ء»؟ فهل أنتم بحیث اذاحدث حادث فقتل رسول الله أو مات کما مات سائر أنبیاء الله المرسلین ترجعون علی أعقابکم القهقری؟ فاعلموا انه من ینقلب حین وفاه رسول الله علی عقبیه وأحیا سنه الجاهلیه الاولی فلن یضر الله شیئا ، فان الله حافظ دینه « انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون » وسیجزی الله الشاکرین لنعمه الهدایه الثابتین علی سیره رسول الله وهدیه. فالامام علیه السلام ینبه السائل إلی أن الایه الکریمه بما فی ذیلها « ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین » تشیر إلی أن المؤمنین وفیهم الفارون عن غزاه احد لابد وان ینقسموا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله قسمین : قسم یشکر الله علی نعمه الهدایه ویثبت علی دین الاسلام بحقیقته ، وقسم غیر شاکرین ینقلبون علی أعقابهم ویحیون سنن الجاهلیه « لا یری فیهم من أمر محمد صلی الله علیه وآله الا أنهم یصلون جمیعا صلاه مضیعه ». فلو لا أنهم کانوا باقین علی نفاقهم الباطنی وانقسامهم بعد رسول الله صلی الله علیه وآله إلی قسمین ، لم یکن لتعرض الایه إلی هذا التقسیم وجزاء القسمین معنی أبدا.

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: حسین بن منذر نقل کرده، از امام صادق - علیه السلام - در مورد این سخن خداوند: «أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ» سؤال کردم که کدام یک بود؛ مرگ یا قتل؟ فرمودند: منظور اصحاب ایشان است که آن کارها را کردند. - . همان -

**[ترجمه]

«۳۰»

جا، المجالس للمفید الْجِعَابِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِیِّ عَنْ أَبِی مُوسَی عِیسَی بْنِ مِهْرَانَ المستعطفی (الْمُسْتَعْطِفِ) عَنْ عَفَّانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ وُهَیْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ أَبِی مُلَیْکَهَ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِنِّی عَلَی الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ وَ لَیُقْطَعَنَّ بِرِجَالٍ دُونِی فَأَقُولُ یَا رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا عَمِلُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمْ مَا زَالُوا یَرْجِعُونَ عَلَی أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَی (۱).

**[ترجمه]مجالس المفید: أبی‌ملیکه از عایشه نقل کرده، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: من در حوض به کسانی که بر من وارد می‌شوند نظاره خواهم کرد؛ مردانی را از جلوی من دور می‌کنند من می‌گویم: پروردگارا! این‌ها اصحابم هستند، اصحابم. گفته می‌شود: نمی‌دانی که این‌ها پس از تو چه کردند؟ اینان همین‌طور به پیشینیان خود عقب‌گرد نمودند. - . أمالی المفید : ۳۱، نیز الزوائد ۱ : ۱۱۲ -

**[ترجمه]

«۳۱»

جا، المجالس للمفید بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عِیسَی عَنْ أَبِی مُعَاوِیَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ شَقِیقٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَهَ زَوْجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: دَخَلَ عَلَیْهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ یَا أُمَّهْ قَدْ خِفْتُ أَنْ یُهْلِکَنِی کَثْرَهُ مَالِی أَنَا أَکْثَرُ قُرَیْشٍ مَالًا قَالَتْ یَا بُنَیَّ فَأَنْفِقْ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مِنْ أَصْحَابِی مَنْ لَا یَرَانِی بَعْدَ أَنْ أُفَارِقَهُ قَالَ فَخَرَجَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَلَقِیَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِی قَالَتْ أُمُّ سَلَمَهَ فَجَاءَ یَشْتَدُّ حَتَّی دَخَلَ عَلَیْهَا فَقَالَ بِاللَّهِ یَا أُمَّهْ أَنَا مِنْهُمْ فَقَالَتْ لَا أَعْلَمُ وَ لَنْ أُبْرِئَ بَعْدَکَ أَحَداً (۲).

**[ترجمه]مجالس المفید: شقیق از أمّ سلمه همسر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل کرده، عبدالرحمن بن عوف پیش او رفته و به او گفته: ای مادر! من می‌ترسم زیادی ثروتم سبب هلاکتم گردد؛ من ثروتمندترین مرد قریش‌ام. أمه سلمه به او گفته: فرزندم! انفاق کن! من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: در میان اصحابم کسانی هستند که پس از این‌که از آن‌ها جدا شدم، دیگر مرا نمی‌بینند. عبدالرحمان از پیش أم سلمه خارج شد و عمر بن خطاب را دید و جریانی که أم‌سلمه به او گفته بود را برایش بازگو کرد. عمر برآشفت و پیش أمه سلمه رفت و به او گفت: تو را به خدا ای مادر! آیا من هم از آن‌ها هستم؟ گفت: نمی‌دانم، بعد از تو نیز کسی را مبرا نخواهم ساخت. - . أمالی المفید : ۳۱ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کشف، کشف الغمه عَنْ کِفَایَهِ الطَّالِبِ عَنِ ابْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّکُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاهً عُرَاهً غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلِینَ (۳) أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ یُکْسَی إِبْرَاهِیمُ علیه السلام أَلَا وَ إِنَّ نَاساً مِنْ أَصْحَابِی یُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ أُصَیْحَابِی أُصَیْحَابِی قَالَ

ص: ۲۲

۱- أمالی المفید: ۳۱ و رواه احمد و أبو یعلی کما فی الزوائد ۱/ ۱۱۲.

۲- أمالی المفید: ۳۱ و رواه احمد و أبو یعلی کما فی الزوائد ۱/ ۱۱۲.

۳- الأنبیاء: ۱۰۴.

فَيُقَالُ إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عِيسَى علیه السلام وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ إِلَى قَوْلِهِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱).

قلت (۲) هذا حديث صحيح متفق على صحته من حديث المغيره بن النعمان- رواه البخارى فى صحيحه عن محمد بن كثير عن سفيان و رواه مسلم فى صحيحه عن محمد بن بشار بن بندار عن محمد بن جعفر غندر عن شعبه و رزقناه بحمد الله عاليا من هذا الطريق هذا آخر كلامه: (۳)

**[ترجمه]كشف الغمه: ابن‌عباس نقل كرده، رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمودند: شما پابرهنه و عريان و ختنه‌ناشده برانگيخه مى‌شويد و سپس اين آيه را قرائت نمودند: «كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِين» {همان گونه كه بار نخست آفرينش را آغاز كرديم، دوباره آن را بازمى گردانيم. وعده اى است بر عهده ما، كه ما انجام دهنده آنيم.} - . انبياء / ۱۰۴ - و فرمودند: اولين كسى كه پوشانده مى‌شود ابراهيم - عليه السلام - است، آگاه باشيد كه گروهى از اصحاب مرا به سمت چپ مى‌برند و من مى گويم اصحاب منند، اصحاب منند، و گفته مى‌شود: اين‌ها از آن زمان كه تو از ميانشان رفتى، همين‌طور به پيشينيان خود بازگشتند. آن‌گاه من هم همان چيزى را مى گويم كه عبد صالح، عيسى - عليه السلام - فرمود كه: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ ... الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» {و تا وقتى در ميانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتى، تو خود بر آنان نگهبان بودى، و تو بر هر چيز گواهى.} - . مائده / ۱۱۷ -

مى گويم: اين حديث، صحيح است و از جمله آن دسته از احاديث مغيره بن نعمان است كه همه بر صحت آن متفقند، بخارى در صحيحش آن را، از محمد بن كثير، از سفيان نقل كرده و مسلم در صحيحش آن را از محمد بن بشار بن بندار، از محمد بن جعفر غندر، از شعبه روايت كرده است و ما به حمد خدا با سندى نيكو از همين طريق به آن دست يافته‌ايم. اين پايان كلام صاحب كشف الغمه است. - [۴]. كشف الغمه ۱: ۱۴۷ -

**[ترجمه]

بيان

الغرل بضم الغين المعجمه ثم الراء المهمله جمع الأغرل و هو الأغلف.

lt;meta info="\\"غُرل\\"" به ضم عين، جمع أغرل و به معناى كسى است كه ختنه نشده است.

**[ترجمه]

«۳۳»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيَجِيئَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَهْلِ الْعِلْيَةِ وَ الْمَكَانَةِ مِنِّي لِيَمُرُّوا

۱- المائده: ۱۱۷.

۲- من کلام صاحب الکفایه: الگنجی.

۳- کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۴۷، و قوله: «هذا آخر کلامه» من تتمه کلام الاربلی فی الکشف، یشیر الی أن کلام صاحب الکفایه: الگنجی الحافظ ینتهی هاهنا، لا عند قوله تعالی «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»*، فهو الذی ذکر سند الحدیث ثمّ قال: رزقناه عالیا. وزاد فی المصدر بعد ذلک .. ولیس هذا موضع هذا الحدیث ، ولعله ذکره من أجل قوله « نعوذ بالله من الحور بعد الکور ». یرید بکلامه هذا أن الکنجی الحافظ انما ذکر _ الحدیث المذکور فی غیر مورده ، تحقیقا لما کان بخلده من أن أصحاب النبی صلی الله علیه و آله کانوا قد نقضوا ایمانهم بعد توکیدها وقوله « نعوذ بالله من الحور بعد الکور » ویقال ایضا : « حار بمد ماکار » اصله من کور العمامه وادارتها ثم حورها ونقضها. واما الحدیث ، فقد رواه البغوی أیضا فی کتابه المصابیح علی ما فی مشکاته ص ۴۸۳ و قال : متفق علیه ، یعنی فی صحیحی البخاری ومسلم (۸ / ۱۵۷).

عَلَى الصِّرَاطِ فَإِذَا رَأَيْتُهُمْ وَ رَأَوْنِی وَ عَرَفْتُهُمْ وَ عَرَفُونِی اخْتَلَجُوا دُونِی فَأَقُولُ أَیْ رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ مَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبارِهِمْ حَیْثُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ بُعْداً وَ سُحْقاً (۱).

**[ترجمه]می گویم: در کتاب سلیم بن قیس یافتم که امیرالمؤمنین – علیه السلام –نقل کرده‌اند که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: گروهی از اصحاب من که از مرتبت و منزلت بالایی در نزد من برخوردارند، می‌آیند که از پل صراط عبور ... کنند؛ وقتی من آن‌ها را می‌بینم و آن‌ها نیز مرا می‌بینند و آنان را می‌شناسم و آنان نیز مرا می‌شناسند، آن‌ها را از مقابل من دور می کنند، من می گویم: پروردگارا! آن‌ها اصحاب منند، اصحاب من، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی آنان پس از تو چه کردند؛ آنان پس از این‌که تو از میانشان رفتی، به گذشته خود بازگشتند. و من می گویم: از رحمت خدا به دور باشند و مرگ بر آنان باد! – ۱. کتاب سلیم : ۹۳ –

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری یقال فلان من علیه الناس و هو جمع رجل علی أی شریف رفیع مثل صبی و صبیه و العلیه الغرفه و فی القاموس علا السطح یعلیه علیا و علیا صعده و قال فی النهایه الخلج الجذب و النزع و منه

الحدیث لَیَرِدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ ثُمَّ لَیَخْتَلِجَنَّ دُونِی.

أی یجتذبون و یقتطعون و

قال فی حدیث الحوض فَأَقُولُ سُحْقاً سُحْقاً.

أی بعدا بعدا و مَکانٍ سَحِیقٍ بعید.

**[ترجمه]جوهری می‌نویسد: گفته می‌شود: \\"فلان من علیّه الناس\\" علیه، جمع علیّ است و یعنی شریف و بلند مرتبه، مانند صبیّ و صبیّه. العلیّه به معنای اتاق است و در قاموس آمده است: \\"عَلا السطح علیاً، یعلیه عَلیاً و عُلیاً\\" یعنی بالای بام رفت. خَلج به معنای کشیدن و بیرون آوردن است. چنان‌چه در حدیث آمده که گروهی بر حوض بر من وارد می‌شوند و سپس از من رانده می‌شوند؛ یعنی گرفته می‌شوند و برده می‌شوند. و در حدیث حوض آمده است: \\"فأقول سُحقاً سُحقاً\\" یعنی دور باد و دور باد! و مکانُ سحیق به معنای مکان دور است.

**[ترجمه]

«۳۴»

مد، العمده بِإِسْنَادِهِ إِلَی الثَّعْلَبِیِّ مِنْ تَفْسِیرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ

بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یُونُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنِ ابْنِ الْمُسَیِّبِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّهُ کَانَ یُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ یَرِدُ عَلَیَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِی فَیُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ یَا رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ إِنَّکَ لَا عِلْمَ لَکَ بِمَا أَحْدَثُوا ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ الْقَهْقَرَی (۲).

**[ترجمه]العمده: ابن مسیب نقل کرده که ابوهریره می گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند، اما از ورودشان به حوض جلوگیری می‌شود. من می گویم: پروردگارا! آن‌ها اصحابم هستند، اصحابم، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند، آن‌ها به گذشته خود عقب‌گرد نمودند. - ۲. عمده ابن طریق : ۲۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فیه یَرِدُ عَلَیَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رَهْطٌ فَیُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْضِ أی یصدون عنه و یمنعون من وروده.

**[ترجمه]در النهایه می‌نویسد: \\"فَیُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْض\\" یعنی جلویشان را می گیرند و مانع از ورودشان می‌شوند.

**[ترجمه]

«۳۵»

یف، الطرائف مد، العمده بِإِسْنَادِهِمَا إِلَی صَحِیحَیِ الْبُخَارِیِّ وَ مُسْلِمٍ وَ الْجَمْعِ بَیْنَ

ص: ۲۴

۱- کتاب سلیم: ۹۳، و الحدیث تراه فی صحیح البخاریّ کتاب الرقاق الباب ۵۳ مسند أحمد ج ۱ ص ۴۳۹ و ۴۵۵ ج ۵ ص ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۴۰۰.

۲- عمده ابن البطریق: ۲۴۲، و مثله فی الصحیحین: صحیح مسلم و البخاری عن سهل ابن سعد قال: قال رسول اللّه ص: انی فرطکم علی الحوض: من مر علی شرب و من شرب لم یظمأ أبدا، لیردن علی اقوام أعرفهم و یعرفوننی ثمّ یحال بینی و بینهم، فأقول: انهم منی! فیقال: انک لا تدری ما أحدثوا بعدک، فأقول: سحقا سحقا لمن غیر بعدی، أخرجه فی مشکاه المصابیح ص ۴۸۸ و قال: متفق علیه.

الصَّحِيحَيْنِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ عُرَاةً حُفَاتاً غُرْلًا ثُمَّ تَلَا كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ (۱) ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِبْرَاهِيمُ وَ إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ (۲) فَيُقَالُ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ.

قَالَ مُسْلِمٌ وَ فِي حَدِيثِ وَكِيعٍ وَ مُعَاذٍ فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ (۳)

**[ترجمه]الطرائف، العمده: ابن عباس نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مردم خطبه‌ای خواندند و فرمودند: ای مردم! شما عریان و پابرهنه و ختنه‌ناشده به پیش خدا محشور می شوید. سپس این آیه را تلاوت نمودند: «كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ» {همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی گردانیم. وعده ای است بر عهده ما، که ما انجام دهنده آنیم} - ۱. انبیاء / ۱۰۴ - و بعد فرمودند: آگاه باشید که اولین کسی که در روز قیامت می‌پوشانند، ابراهیم علیه السلام است. گروهی از امت مرا به می‌آورند و به جانب چپ می‌برند، من می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند، و من نیز همان سخن عبد صالح را می گویم: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ» {و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی، و تو بر هر چیز گواهی}. - .[۲] مائده / ۱۱۷ - گفته می‌شود: آن‌ها از زمانی که تو از میانشان رفتی، همین‌طور به پیشینیان خود عقب‌گرد نمودند.

مسلم گفته است: در حدیث وکیع و معاذ این‌گونه آمده است: گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که اینان بعد از تو چه کردند. - . طرائف : ۱۱۳ ، عمده ابن طریق : ۲۴۲ -

**[ترجمه]

«۳۶»

مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَهَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَذُودَنَّ رِجَالًا عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَهُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ.

قَالَ وَ أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ مِنْ حَدِيثِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّهُ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا

۱- الأنبياء: ۱۰۴.

۲- المائده: ۱۱۷.

۳- الطرائف: ۱۱۳، عمده ابن البطريق: ۲۴۲، و الحديث هو الذی مر تحت الرقم ۳۲ من كتاب الكشف باخراجه عن الحافظ الگنجی تری الحديث و ما هو بمضمونه فی صحيح البخاریّ الباب ۸ و ۴۸ من كتاب الأنبياء، صحيح مسلم كتاب الجنه تحت الرقم ۵۸، صحيح الترمذی الباب ۳ من كتاب القيامه، صحيح النسائی الباب ۱۱۹ من كتاب الجنائز، سنن ابن ماجه الباب ۷۶ من كتاب المناسک، مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۳۵ و ۲۵۳ و ۲۵۸.

أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَی أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَی.

فقال

قال البخاری و قال شعیب عن الزهری کان أبو هریره یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله فیجلون.

و

قال عقیل فیحلئون (۱)

**[ترجمه]العمده: ابوهریره نقل کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، مردانی از حوض من رانده می‌شوند، چنان‌چه شتران غریبه از حوض رانده می‌شوند.

بخاری از سعید بن مسیّب نقل کرده که یکی از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله – برایش نقل کرده که ایشان فرمودند: در روز قیامت گروهی از اصحابم در حوض، بر من وارد می‌شوند، اما از ورودشان به حوض جلوگیری می‌شود؛ من می‌گویم: پروردگارا! آن‌ها اصحاب من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند. آن‌ها به گذشته خود عقب‌گرد کردند.

زهری از ابوهریره نقل کرده که او در حدیثش از پیامبر \\"فَیجلونَ\\" را روایت می‌کرد و عقیل \\"فَیحلّئونَ\\" روایت کرده است. - ۳. عمده ابن البطریق :۲۴۲ -

**[ترجمه]

«۳۷»

أَقُولُ رَوَی ابْنُ الْأَثِیرِ فِی کِتَابِ جَامِعِ الْأُصُولِ مِمَّا أَخْرَجَهُ مِنْ صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ وَ صَحِیحِ مُسْلِمٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَا فَرَطُکُمْ عَلَی الْحَوْضِ وَ لَیُرْفَعَنَّ إِلَیَّ رِجَالٌ مِنْکُمْ حَتَّی إِذَا أَهْوَیْتُ إِلَیْهِمْ لِأُنَاوِلَهُمُ اخْتَلَجُوا دُونِی فَأَقُولُ أَیْ رَبِّ أَصْحَابِی فَیُقَالُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ (۲).

وَ مِنَ الصَّحِیحَیْنِ أَیْضاً عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَیَرِدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحَبَنِی حَتَّی إِذَا رَأَیْتُهُمْ وَ رُفِعُوا إِلَیَّ اخْتَلَجُوا دُونِی فَلَأَقُولَنَّ أَیْ رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَلَیُقَالَنَّ لِی إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ.

وَ زِیدَ فِی بَعْضِ الرِّوَایَاتِ قَوْلُهُ فَأَقُولُ سُحْقاً لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِی (۳)

وَ أَیْضاً مِنَ الصَّحِیحَیْنِ عَنْ أَبِی حَازِمٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَنَا فَرَطُکُمْ عَلَی الْحَوْضِ مَنْ وَرَدَ شَرِبَ وَ مَنْ شَرِبَ لَمْ یَظْمَأْ أَبَداً وَ لَیَرِدَنَّ عَلَیَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَ یَعْرِفُونَنِی ثُمَّ یُحَالُ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ قَالَ أَبُو حَازِمٍ فَسَمِعَ النُّعْمَانُ بْنُ أَبِی عَیَّاشٍ وَ أَنَا أُحَدِّثُهُمْ بِهَذَا الْحَدِیثِ فَقَالَ هَکَذَا سَمِعْتَ سَهْلًا یَقُولُ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ أَنَا أَشْهَدُ عَلَی أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ سَمِعْتُهُ

يَزِيدُ

ص: ۲۶

۱- عمده ابن البطريق: ۲۴۲، و ترى مثل الحديث و بمضـمونه فى صحيح البخارىّ كتاب المساقاه الباب ۱۰، صحيح مسلم كتاب الطهاره الحديث ۳۷ و ۳۸ و كتاب الفضائل الحـديث ۳۹، سـنن ابن ماجه كتاب الزهد الباب ۳۶ مسـند الامام ابن حنبل ج ۲ ص ۲۹۸ و ۳۰۰ ج ۵ ص ۷۲ و ۸۰ و ۲۸۳.

۲- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۱۹ و قال: اختلجوا: اى استلبوا و اخذوا بسرعه.

۳- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۰.

فَيَقُولُ فَإِنَّهُمْ مِنِّى فَيُقَالُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ فَأَقُولُ سُحْقاً سُحْقاً لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِی (۱).

وَ أَيْضاً مِنَ الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِی أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِی فَيُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِی فَيَقُولُ لَا عِلْمَ لَکَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَی وَ فِی رِوَايَهٍ فَيُجْلَوْنَ (۲).

وَ مِنَ الْبُخَارِیِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ عَلَى الْحَوْضِ إِذَا زُمْرَهٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِی وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ هَلُمَّ (۳) قُلْتُ إِلَى أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهِ فَقُلْتُ وَ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ قَدِ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمُ الْقَهْقَرَی ثُمَّ إِذَا زُمْرَهٌ أُخْرَى حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِی وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ هَلُمَّ فَقُلْتُ إِلَى أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ قَدِ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ (۴).

۱- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۰ مسلم ۷/ ۶۶. أقول: قوله « سحقا سحقا لمن غير بعدی » قال القسطلانی فی شرحه ارشاد الساری : ای سحقا لمن غير بعدی دينه ، لانه ص لا يقول فی العصاه بغير الكفر : سحقا سحقا ، بل يشفع لهم ويهتم بأمرهم ، كما لا يخفى.

۲- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۰، و قال فی ص ۲۱۶: فيحلئون: ای يدفعون عن الماء، و يطردون عن وروده، و من رواه بالجيم فهو من الجلاء بمعنى النفی عن الوطن، و هو راجع الى الطرد.

۳- هلم يا رجل- بفتح الميم- بمعنى تعال، قال الخليل: و اصله لم من قولهم: لم اللّه شعثه: ای جمعه كانه أراد لم نفسك الينا، ای اقرب، و ها للتنبيه، و انما حذفت ألفها لكثره الاستعمال، و جعلا اسما واحدا يستوی فيه الواحد و الجمع و التأنيث فی لغه أهل الحجاز، قال اللّه تعالى: «وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا» و أهل نجد يصرفونها، قاله الجوهریّ.

۴- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۰ و ۱۲۱ أقول:الهمل بالتحريك. الابل التی ترعى بلا راع مثل النفش ، الا أن النفش لا يكون الا ليلاـ، والهمل يكون ليلا ونهارا ، يقال : ابل همل وهامله ، ونقل عن السندی فی تعليقته على ــ البخاری شرحا لهـذه الكلمه أنه قال : ای لا يخلص منهم من النار الا قليل. وقال القسطلانی فی شرحه على البخاری : ارشاد الساری : يعنی أن الناجی منهم قليل فی قله النعم الضاله ، وهذا يشعر بأنهم صنفان : كفار وعصاه.

وَ عَنْ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: تَرِدُ عَلَیَّ أُمَّتِیَ الْحَوْضَ وَ أَنَا أَذُودُ النَّاسَ کَمَا یَذُودُ الرَّجُلُ إِبِلَ الرَّجُلِ عَنْ إِبِلِهِ قَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ تَعْرِفُنَا قَالَ نَعَمْ لَکُمْ سِیمَاءُ لَیْسَتْ لِأَحَدٍ غَیْرِکُمْ تَرِدُونَ عَلَیَّ غُرّاً مُحَجَّلِینَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ وَ لَیُصَدَّنَّ عَنِّی طَائِفَهٌ مِنْکُمْ فَلَا یَصِلُونَ فَأَقُولُ یَا رَبِّ هَؤُلَاءِ مِنْ أَصْحَابِی فَیَجِیئُنِی (۱) مَلَکٌ فَیَقُولُ وَ هَلْ تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ (۲).

وَ مِنْ صَحِیحِ مُسْلِمٍ أَیْضاً عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ وَ هُوَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْ أَصْحَابِهِ إِنِّی عَلَی الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ فَلَیُقْتَطَعَنَّ دُونِی رِجَالٌ فَلَأَقُولَنَّ أَیْ رَبِّ مِنِّی وَ مِنْ أُمَّتِی فَیَقُولُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ مَا زَالُوا یَرْجِعُونَ عَلَی أَعْقَابِهِمْ (۳).

وَ مِنَ الصَّحِیحَیْنِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِی بَکْرٍ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنِّی عَلَی الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ یَرِدُ عَلَیَّ مِنْکُمْ وَ سَیُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِی فَأَقُولُ یَا رَبِّ مِنِّی وَ مِنْ أُمَّتِی وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَأَقُولُ أَصْحَابِی فَیُقَالُ هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَکَ وَ اللَّهِ مَا بَرِحُوا یَرْجِعُونَ عَلَی أَعْقَابِهِمْ.

وَ مِنْ صَحِیحِ مُسْلِمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَهَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ:

۱- فیجیبنی خ ل، و هو المضبوط فی المصدر.

۲- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۱، و قال: فی ص ۲۱۶: الاقتطاع: أخذ طائفه من الشی ء، تقول: اقتطعت طائفه من أصحابه: إذا أخذتهم دونه.

۳- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۱.

إِنِّی لَکَمْ فَرَطٌ عَلَی الْحَوْضِ فَإِیَّایَ لَا یَأْتِیَنَّ أَحَدُکُمْ فَیُذَبَّ عَنِّی کَمَا یُذَبُّ الْبَعِیرُ الضَّالُّ فَأَقُولَ فِیمَ هَذَا فَیُقَالَ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ فَأَقُولَ سُحْقاً (۱).

وَ مِنَ الْبُخَارِیِّ عَنِ ابْنِ الْمُسَیَّبِ أَنَّهُ کَانَ یُحَدِّثُ عَنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ النَّبِیَّ قَالَ: یَرِدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِی فَیُحَلَّئُونَ عَنْهُ فَأَقُولُ یَا رَبِّ أَصْحَابِی فَیَقُولُ إِنَّکَ لَا عِلْمَ لَکَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِمْ الْقَهْقَرَی (۲).

وَ مِنَ الصَّحِیحَیْنِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَأَذُودَنَّ رِجَالًا عَنْ حَوْضِی کَمَا تُذَادُ الْغَرِیبَهُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ (۳).

وَ مِنْهُمَا عَنْ حُذَیْفَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ حَوْضِی لَأَبْعَدُ مِنْ أَیْلَهَ إِلَی عَدَنٍ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَأَذُودَنَّ عَنْهُ الرِّجَالَ کَمَا یَذُودُ الرَّجُلُ الْإِبِلَ الْغَرِیبَهَ عَنْ حَوْضِهِ (۴).

وَ رُوِیَ مِنْ سُنَنِ أَبِی دَاوُدَ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: تَفَرَّقَتِ الْیَهُودُ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً أَوِ اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ وَ النَّصَارَی مِثْلَ ذَلِکَ وَ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِی عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً (۵).

وَ مِنْ صَحِیحِ التِّرْمِذِیِّ عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- المصدر نفسه ص ۱۲۲، و صدر الحدیث: قالت: کنت أسمع الناس یذکرون الحوض و لم أسمع ذلک من رسول اللّه، فلما کان یوما من ذلک و الجاریه تمشطنی، سمعت رسول اللّه یقول: ایها الناس! فقلت للجاریه: استأخری عنی، قالت: انما دعا الرجال و لم یدع النساء، فقلت: انی من الناس، فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ... الحدیث.

۲- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۲.

۳- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۲.

۴- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۱۲۲، لکنه قال: أخرجه مسلم،.

۵- جامع الأصول ج ۱۰ ص ۴۰۸ و قد أخرجه عن ابی داود و الترمذی، و لفظ الترمذی: « وتفرقت النصاری علی احدی وسبعین أو اثنتین وسبعین فرقه » بدل قوله « والنصاری مثل ذلک ».

لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّهُ عَلَانِيَةً لَيَكُونَنَّ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ وَ إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِينَ مِلَّةً وَ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَ أَصْحَابِي (۱).

وَ مِنْ صَحِيحِ التِّرْمِذِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ زَادَ رَزِينٌ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ حَتَّى إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ أَتَى أُمَّهُ يَكُونُ فِيكُمْ فَلَا أَدْرِي أَ تَعْبُدُونَ الْعِجْلَ أَمْ لَا (۲).

وَ مِنَ الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَتَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى قَالَ فَمَنْ (۳).

وَ مِنْ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ

۱- جامع الأصول ج ۱۰ ص ۴۰۸ و فی حدیث أخرجه الخوارزمی فی مناقبه الفصل ۱۹ ص ۲۳۱، و الکرکی فی نفحات اللاهوت ۸۶ عن علیّ علیه السلام عن رسول اللّه ص: قال «... یا أبا الحسن ان أمه موسی افترقت علی احدی و سبعین فرقه: فرقه ناجیه و الباقون فی النار، و ان أمه عیسی افترقت علی اثنتین و سبعین فرقه: فرقه ناجیه و الباقون فی النار، و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه: فرقه ناجیه و الباقون فی النار، فقلت: یا رسول اللّه فما الناجیه؟ قال:المتمسک بما أنت وشیعتک وأصحابک .. الحدیث. راجع تلخیص الشافی ج ۳ ص ۵ ذیله.

۲- المصدر نفسه ص ۴۰۸ و ۴۰۹ و صدر الحدیث: أبو واقد اللیثی: أن رسول اللّه لما خرج الی غزوه حنین مر بشجره للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط، فقالوا یا رسول اللّه اجعل لنا ذات انواط، کما لهم ذات انواط، فقال رسول اللّه: سبحان اللّه:هذا کما قال قوم موسی : « اجعل لنا الها کمالهم آلهه » الحدیث.

۳- جامع الأصول ج ۱۰ ص ۴۰۹ و تراه فی مشکاه المصابیح ص ۴۵۸.

حَتَّى تَأْخُذَ أَمَّتِی مَأْخَذَ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَفَارِسَ وَ الرُّومِ قَالَ مَنِ النَّاسُ إِلَّا أَولَئِکَ (۱).

وَ مِنَ التِّرْمِذِيِ وَ سُنَنِ أَبِی دَاوُدَ لَا تَزَالُ طَائِفَهٌ مِنْ أُمَّتِی عَلَى الْحَقِّ (۲).

انتهى ما أخرجناه من جامع الأصول و روى السيد فى الطرائف (۳) هذه الأخبار من الجمع بين الصحيحين للحميدى و رواها ابن البطريق فى العمده (۴) من صحاحهم و لا حاجه لنا إلى إيرادها لأنا أخرجناها من أصولها.

و قال السيد روى الحميدى فى الجمع بين الصحيحين من مسند أبی الدرداء فى الحديث الأول من صحيح البخارى قالت أم الدرداء. دخل على أبو الدرداء و هو مغضب فقلت ما أغضبک فقال و الله ما أعرف من أمر محمد صلى الله عليه و آله شيئا إلا أنهم يصلون جميعا (۵).

و

روى أيضا من صحيح البخارى من مسند أنس بن مالک عن الزهرى قال.

دخلت على أنس بن مالک بدمشق و هو يبكى فقلت ما يبكيک قال لا أعرف شيئا

ص: ۳۱

۱- المصدر نفسه ص ۴۰۹، و فيه «باخذ القرون» بكسر الهمزه.
۲- جامع الأصول ج ۱۲ ص ۶۲ ج ۱۰ ص ۴۱۰ و لفظ الحديث: «انما أخاف على امتى الأئمّه المضلين فإذا وضع السيف فى امتى لم يرفع عنها الى يوم القيامه، و لا تقوم الساعه حتى تلتحق قبائل من امتى بالمشركين و حتّى تعبد قبائل من امتى الاوثان، و انه يكون فى امتى ثلاثون كذابون كلهم يزعم أنّه نبى و أنا خاتم النبيين لا نبى بعدى، و لا تزال طائفه من امتى على الحق ظاهرين لا يضرهم من خالفهم حتّى يأتى أمر اللّه و هم على ذلک. أقول: ورواه فى مشكاه المصابيح ص ۴۶۵.
۳- الطرائف: ۱۱۳- ۱۱۴.
۴- العمده ۲۴۱- ۲۴۲.
۵- الطرائف: ۱۱۳، اقول: راجع صحيح البخارىّ كتاب الاذان الرقم ۳۱، مسند أحمد بن حنبل ج ۵ ص ۱۹۵ ج ۶ ص ۴۴۳.

مما أدركت إلا هذه الصلاه و هذه الصلاه قد ضيعت (۱).

و

فی حدیث آخر منه. ما أعرف شيئا مما كان على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله قيل الصلاه قال أ ليس ضيعتم ما ضيعتم فيها (۲).

وَ رَوَى الْحُمَيْدِيُّ أَيْضاً مِنْ مُسْنَدِ أَبِي مَالِكٍ وَ أَبِي عَامِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: أَوَّلُ دِينِكُمْ نُبُوَّةٌ وَ رَحْمَةٌ ثُمَّ مُلْكٌ وَ رَحْمَةٌ ثُمَّ مُلْكٌ وَ جَبَرِيَّةٌ ثُمَّ مُلْكٌ عَضٌّ يُسْتَحَلُّ فِيهِ الْخَزُّ وَ الْحَرِيرُ (۳).

وَ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ مِنْ مُسْنَدِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْهُ صلى الله عليه و آله فِي أَوَاخِرِ الْحَدِيثِ الْمَذْكُورِ إِنَّ مَثَلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ جَعَلَ الْفَرَاشُ وَ هَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي تَقَعُ فِي النَّارِ تَقَعُ فِيهَا وَ جَعَلَ يَحْجُزُهُنَّ فَيَغْلِبْنَ وَ يَقْتَحِمْنَ فِيهَا قَالَ وَ ذَلِكَ مَثَلِي وَ مَثَلُكُمْ أَنَا آخِذٌ بِحُجْزَتِكُمْ هَلُمُّوا عَنِ النَّارِ هَلُمُّوا عَنِ النَّارِ فَتَغْلِبُونَنِي وَ تَقْتَحِمُونَ فِيهَا (۴).

وَ مِنْ مُسْنَدِ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّينَ وَ إِذَا وَقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ وَ حَتَّى تُعْبَدَ فِي أُمَّتِيَ الْأَوْثَانُ (۵).

ص: ۳۲

۱- المصدر نفسه، و هو فی صحیح البخاریّ کتاب المواقیت الرقم ۷.

۲- المصدر نفسه، و هو فی صحیح البخاریّ کتاب المواقیت الرقم ۷.

۳- المصدر نفسه ص ۱۱۳، و أخرجه فی مشکاه المصابیح ص ۴۵۶ و قال رواه البخاری و أخرج مثله ص ۴۶۰ عن ابی عبیده و معاذ بن جبل و قال رواه البیهقیّ فی شعب الایمان، و قوله «ملك عض» العض بالکسر: الداهیه و الجمع عضوض و فی النهایه: فیه: «ثم یکون ملک عضوض» أی یصیب الرعیه فیه عسف و ظلم کانهم یعضون فیه عضا، و هو جمع عض بالکسر، و هو الخبیث الشرس.

۴- المصدر ص ۱۱۴، راجع صحیح البخاریّ کتاب الأنبیاء الرقم ۴۰. کتاب الرقاق ۶، صحیح مسلم کتاب الفضائل الحدیث ۱۷-۱۹، سنن الترمذی کتاب الأدب، ۸۲ مسند ابن حنبل ج ۲ ص ۲۴۴، ۳۱۲.

۵- المصدر ص ۱۱۴، و قد مر اخراجه عن الأصول آنفا ص ۳۱.

ثم قال السيد هذه بعض أحاديثهم الصحاح مما ذكروه عن صحابه نبيهم و عن أمته و ما يقع منهم من الضلال بعد وفاته (۱) و سأذكر فيما بعد طرفا من أحاديثهم

ص: ۳۳

۱- بل و نری فی صحاحهم: رووا عن الصحابه البدريين أنهم قد كانوا يخافون على انفسهم من النفاق و الكفر بما أحدثوا بعد رسوله الأمين الكريم: فهذا ابن ابی مليكه قال : أدركت ثلاثين من أصحاب رسول الله ص قد شهدوا بدرا كلهم يخاف النفاق على نفسه ، ولا يأمن المكر على دينه ، مامنهم من أحد يقول : انه على ايمان جبريل وميكائيل ، أخرجه ابن الاثير فی جامع الاصول ج ۱۲ ص ۲۰۱ عن البخاری ، وتراه فی صحيح البخاری كتاب الايمان الرقم ۳۶. وهذا عمر فاروقهم البدری ، اعترف بمثل ذلک وتأسف على ما أحدث بعد رسول الله ص من الموبقات ، كما روى عن ابی برده بن أبی موسی قال : قال لی عبدالله بن عمر : هل تدری ما قال أبی لابيک؟ قال : قلت : لا ، قال : فان أبی قال لابيک : يا با موسی؟ هل يسرک أن اسلامنا مع رسول الله ص وهجرتنا معه وجهادنا معه وعملنا كله معه بردلنا ، وأن كل عمل عملنا بعده نجونا منه كفافا رأسا برأس؟ فقال أبوک لابی : لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله وصلينا وصمنا و عملنا خيرا كثيرا وأسلم على أيدينا بشر كثير ، وانا لنرجو ذلک ، قال أبی : ولكنی أنا _ والذی نفس عمر بيده _ لوددت أن ذلک بردلنا ، وأن كل شئ عملنا بعده نجونا منه كفافا رأسا برأس فقلت : ان اباک كان خيرا من أبی. رواه فی المشكاه ص ۴۳۸ وقال : رواه البخاری وهكذا أخرجه ابن الاثير فی الجامع ج ۹ ص ۳۶۳ عن البخاری ، قال : ومعنى بردلنا ای ليته ثبت لنا ثوابه ودام وخلص ، اقول : راجع صحيح البخاری باب مناقب الانصار الرقم ۴۵. وهذا ابی بن كعب سيد المسلمين عندهم يهتف ويقول : « هلک أهل العقده ورب الكعبه ثلاث _ ألا أبعدهم الله ، هلكوا وأهلكوا ، أما انی لا آسی عليهم ولكنی آسی على من يهلكون من المسلمين » وهل كان أهل العقد الا من عقد الخلافه والولايه لابی بكر؟ ويقول فی مقال له آخر : فوالله ما زالت هذه الامه مكبوبه على وجهها منذ قبض رسول الله وأيم الله لئن بقيت إلى يوم الجمعه لاقومن مقاما أقتل فيه فمات يوم الخميس. راجع طبقات ابن سعد ترجمه ابی بن كعب ، سنن النسائی كتاب الامامه الرقم ۲۳ ، مسند _ ابن حنبل ج ۵ ص ۱۴۰ ، مستدرک الحاكم ج ۲ ص ۲۲۶ ج ۳ ص ۳۰۴ ، حليه الاولياء ج ۱ص ۲۵۲.

الصحاح المتضمنه لمخالفتهم له و ذمه لهم فی حیاته.

فإذا کان قد شهد علی جماعه من أصحابه بالضلال و الهلاک و أنهم ممن کان یحسن ظنه بهم فی حیاته و لحسن ظنه بهم قال أی رب أصحابی ثم یکون ضلالهم قد بلغ إلی حد لا تقبل شفاعه نبیهم فیهم و یختلجون دونه و تاره یبلغ غضب نبیهم علیهم إلی أن یقول سحقا سحقا و تاره یقال إنهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم و تاره یشهد علیهم أبو الدرداء و أنس بن مالک و هما من أعیان الصحابه عندهم بأنه ما بقی من شریعه محمد صلی الله علیه و آله إلا الاجتماع فی الصلاه ثم یقول أنس و قد ضیعوا الصلاه و تاره یشهد نبیهم أن بعد وفاته یکون دینهم ملکا و رحمه و ملکا و جبریه علی عاده الملوک المتغلبین ففیهم الرحیم و المتجبر و تاره یشهد علی قوم من أصحابه أنه یشفق علیهم و یأخذ بحجزهم عن النار و ینهاهم مرارا بلسان الحال و المقال فیغلبونه و یسقطون فیها و تاره یخاف علی أمته من أئمه مضلین ینزلون علیهم و تاره یشهد باتباع ما أتی به القرون السالفه فی الضلال و اختلال الأحوال.

ثم قد أدوا عنه بغیر خلاف من المسلمین أن أمه موسی افترقت بعده إحدی و سبعین فرقه واحده ناجیه و الباقون فی النار و أمه عیسی افترقت اثنتین و سبعین فرقه واحده ناجیه و الباقون فی النار و أمته تفترق ثلاثا و سبعین فرقه واحده ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار و قد تضمن کتابهم وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ (۱) فکیف یجوز لمسلم أن یرد شهاده الله و شهاده رسوله عندهم بضلال

۱- براءه: ۱۰۱، و الآیات التی تنص علی أن فی المسلمین جماعه منافقین، کثیره، لا وجه لسردها، و لکن ینبغی الإشاره الی أن اللّه و لا رسوله صلی الله علیه و آله لم یعرف لنا المنافقین بأسمائهم، حتی یشهروا و یخذلوا، فنحکم علی أعیانهم بالکفر و الفسق و علی سائر المسلمین بالایمان و العداله و الإخلاص، و إذا کان الامر مشتبها فکلما سمینا أحدا من صحابه الرسول صلی الله علیه و آله و أردنا أن نأخذ منه دینه و سمته و نتبعه فی سیرته و سنته و نحتج بحدیثه عن الرسول الأمین صلی الله علیه و آله جوز العقل کونه منافقا، فلا یصحّ للعاقل المحتاط لدینه أن یأخذ منه و یتبعه و یصدقه فیما یحدث عن الرسول الأعظم، الا أن یکون اللّه و رسوله صلی الله علیه و آله قد عرفه و نص علیه بالایمان و الإخلاص و الطهاره، و لسنا نعرف بذلک الا أهل بیت النبیّ صلی الله علیه و آله النازل فیهم آیه التطهیر و آیه الولایه المصرح باخلاصهم و حسن طویتهم سوره الدهر و سایر الآیات الکریمه النازله فیهم و هی أکثر من أن تحصی، لا مجال للمقام لسردها و البحث عنها. وان قلت : لم لم یعرف الله ورسوله المنافقین الخائنین ، لیحذرهم المؤمنون بعده؟ قلت : للقوم آراء ووجوه فی ذلک یطلب من مظانه ، وعندی أن رسول الله ص علی علم وعمد لم یعرف المنافقین من اصحابه لینفذ بذلک اراده الله عزوجل من بلوی الامه واختبارهم بعده ، فان اخبار الله عزوجل وهکذا رسوله الامین الصادق بأن فی اصحابه وامته منافقیه ظاهرین یخادعون الله ورسوله ، من دون تعریف بهم ، وفی قبال ذلک نص القرآن الکریم بآیه التطهیر بالنسبه إلی أهلبیته مضافا إلی سائر ما ورد فیهم من آیات الله البینات وتصدیق ایمانهم واخلاص طویتهم فی سوره الدهر ، وهکذا هتاف الرسول بین الامه الاسلامیه بأنه من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وغیر ذلک من النصوص. ففی ذلک بلوی واختبار عظیم بالنسبه إلی المؤمنین ، فمن کان یرجو الله والیوم الاخر و ینصح لنفسه ، لا یقتدی بأصحابه الا بمن شهد الله ورسوله بحقیقه ایمانه وحسن طویته وعلمه و فهمه وقضائه وهم أهل

بيته الـذين طهرهم الله من كـل رجس واوجب ولاـيتهم ، ومن كان يرجو الحياه الـدنيا وزينتها وزخرفها لا يقتـدى بمن قـدمه الله وانما يقتـدى بمن لا يؤمن فيه النفاق ويخاف عليه سوء النيه فى متابعه الرسول طمعا فى حطام الـدنيا ، فليقتدوا بمن شاؤا ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعضه فيركمه جميعا فيجعله فى جهنم اولئك هم الخاسرون. ومن اله لا تل على أن رسوله الامين الكريم على عمـد ونظرا إلى تنفيـذ هذا الاختبار والبلوى ، لم يعرف المنافقين بأشخاصـهم ، أننا نراه _ صـلوات الله عليه يقول لثلاثه من اصـحابه فيهم سـمره ابن جنـدب وأبوهريره الدوسـى : « آخركم موتا فى النار » راجع الاستيعاب واسد الغابه ترجمـه سـمره فيعمى ذلـك على أصـحابه الاـخرين لئلاـ يركنـوا إلى أحـد منهم فى دينهم. وهكـذا يقـول لجمـاعه من اصـحابه مجتمعين : « أحدكم ضـرسه فى النار مثل احد » راجع البحار ج ١٨ ص ١٣٢ من طبعتنا هـذه. وعلى ذلك فليحمل ما رواه أحمد فى المسند ج ٥ ص ٢٧٣ ، والطبرانى فى الكبير على مـا فى مجمع الزوائـد ج ١ ص ١١٢ عن ابى مسـعود قال : خطبنا رسول الله خطبه فحمـد الله و أثنى عليه ثم قـال : ان فيكـم منـافقين ، فمن سـميت فليقم ، ثم قـال : قم يـا فلان! قم يا فلان! قم يا فلان! حتى سمى سته وثلاثين رجلا ، ثم قال : ان فيكـم _ أو منكم فاتقوا الله.

کثیر من صـحابه نبیهم و هلاک أکثر أمته و اختلال أموره بعد وفاته و هل یرد ذلک من المسـلمین إلا من هو شاک فی قول الله و قول نبیه أو مکابر للعیان و کیف یلام أو یذم من صدق الله و رسوله فی ذم بعض أصحابه و أکثر أمته

أو اعتقاد ضـلال بعضـهم و كيف استحسنوا لأنفسهم أن يرووا مثل هذه الأخبار الصحاح ثم ينكروا على الفرقه المعروفه بالرافضه ما أقروا لهم بأعظم منه و كيف يرغب ذو بصيره فى اتباع هؤلاء الأربعه المذاهب (۱).

**[ترجمه]می گویم: ابن أثیر در کتاب جامع الأصول، از صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن مسعود نقل کرده که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: من زودتر از شما وارد حوض می‌شوم و مردانی از شما را پیش من می‌آورند، من پایین می‌روم تا آن‌ها را از آب کوثر سیراب کنم، ولی آن‌ها از من دور می‌شوند؛ من می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که این‌ها پس از تو چه کردند. - . جامع الاصول ۱۱ : ۱۱۹ -

هم‌چنین از صحیحین از أنس نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: مردانی از اصحابم در حوض بر من وارد می‌شوند، وقتی چشم من به آن‌ها می‌افتد و آن‌ها را تا پیش من بالا می‌آورند، خودشان را از من دور می کنند؛ من خواهم گفت: پروردگارا! این‌ها اصحاب منند، اصحاب من. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند.

در بعضی از روایات، این جمله هم اضافه شده است: و من می گویم از رحمت خدا به دور باشد کسی که بعد از من تغییری بوجود آورد. - . جامع الاصول ۱۱ : ۱۲۰ -

هم‌چنین از صحیحین از ابوحازم از سهل بن سعد نقل کرده، از پیامبر - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: من پیش از شما وارد حوض می‌شوم؛ هرکس وارد آن شود، از آن می‌نوشد و هر که از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود. گروهی نزد من می‌آیند که آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها نیز مرا می‌شناسند. سپس بین من و آن‌ها مانع ایجاد می‌شود. ابوحازم نقل کرده، وقتی من این روایت را نقل می کردم، نعمان بن أبی‌عیّاش شنید و گفت: آیا تو به این صورت از سهل شنیدی؟ گفتم: آری، من گواهی می‌دهم که از ابوسعید خدری شنیدم که این جمله را نیز اضافه می‌کرد که پیامبر بعد از این فرمودند: آن‌ها از من هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند و من می‌گویم: از رحمت به خدا دور باشند آن‌هایی که بعد از من تغییر ایجاد کردند! - . همان ، صحیح مسلم ۷ : ۶۶ -

و باز از صحیحین از ابوهریره نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: در روز قیامت گروهی از اصحاب [یا فرمودند گروهی از امتم] پیش من می‌آیند، اما از ورود آن‌ها به حوض جلوگیری می‌شود؛ من می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که این‌ها پس از تو چه کردند؛ این‌ها به گذشتگان خود عقب‌گرد کردند در روایت دیگر این‌چنین آمده است: اما از حوض رانده می‌شوند. - . جامع الاصول ۱۱ : ۱۲۰ -

و از بخاری نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: وقتی که من در حوض ایستاده‌ام، گروهی می‌آیند؛ وقتی که آن‌ها را می‌شناسم، مردی از میان من و ایشان بیرون آمده و به آن‌ها می‌گوید: بیایید! من می‌گویم به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به آتش. می‌گویم: مگر آن‌ها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: اینان به گذشتگان خود عقب‌گرد نمودند. سپس گروه دیگری می‌آیند، وقتی که آن‌ها را می‌شناسم، مردی از میان من و ایشان بیرون آمده و خطاب به آن‌ها می‌گوید: بیایید! من می‌گویم به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به آتش. می‌گویم: مگر آن‌ها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: اینان به گذشتگان خود بازگشتند. نمی‌بینم که کسی از آنان خلاص شود، مگر جز اندکی. - ۲. همان : ۱۲۰ و ۱۲۱ -

و از صحیح مسلم از ابوهریره نقل کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: امتم در روز قیامت در حوض بر من وارد می‌شوند و من آن‌ها را چنان‌چه مرد شتران دیگری را از شتران خود طرد می‌کند، از خود طرد می‌کنم. گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در آن میان ما را از سایرین تشخیص می‌دهید؟ فرمودند: آری شما چهره‌ای دارید که دیگران آن را ندارند؛ شما با صورت‌هایی نورانی و سفید از آثار وضو پیش من می‌آیید، اما گروهی از شما را از رسیدن به من باز می‌دارند و به من نمی... رسند. من می‌گویم: پروردگارا! این‌ها از اصحاب من هستند. فرشته‌ای پیش من می‌آید و می‌گوید: آیا می‌دانی که اینان بعد از تو چه کردند؟ – . همان : ۱۲۱ –

و از صحیح مسلم از عائشه نقل کرده، شنیدم که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – در جمع صحابه خویش فرمودند: من در حوض منتظر می‌شوم تا ببینم چه کسی از شماها پیش من می‌آید. گروهی را از آمدن به پیش من منع می‌کنند. من می... گویم: پروردگارا! این‌ها از من و از امت من هستند. می‌گوید: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند؛ اینان همین‌طور به گذشتگان خود عقب‌گرد نمودند. – . همان –

و از صحیحین از أسماء دختر ابوبکر نقل کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: من بر حوض نظاره می‌کنم که چه کسانی از شما به من می‌پیوندد؛ عده‌ای را از مقابل من دور می‌کنند. من می‌گویم: ای پروردگار! اینان از من و از امت هستند. [در روایتی دیگر آمده که: من می‌گویم: اینان اصحاب من هستند.] کفته می‌شود: آیا فهمیدی بعد از تو چه کارهایی کردند؟ به خدا سوگند که آن‌ها همین‌طور به گذشتگان خود بازگشتند. – . همان –

و از صحیح مسلم از أمّ سلمه – رضی الله عنه – نقل کرده، پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: من زودتر از شما بر حوض وارد می‌شوم؛ هیچ‌یک از شما پیش من نمی‌آید مگر این که او را مانند شتر گم‌شده‌ای می‌رانند. می‌گویم: این کار برای چیست؟ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی اینان پس از تو چه کردند. می‌گویم: از رحمت خدا به دور باشید. – . همان : ۱۲۳ –

و از صحیح بخاری نقل کرده که ابن مسیّب از صحابه پیامبر – صلی الله علیه و آله – نقل کرده که ایشان فرمودند: مردانی از صحابه‌ام در حوض پیش من می‌آیند، ولی آن‌ها را از حوض طرد می‌کنند؛ من می‌گویم: ای پروردگار! اینان اصحاب من هستند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که این‌ها بعد از تو چه کردند، این‌ها به گذشتگان خود عقب‌گرد نمودند. – . همان : ۱۲۲ –

و از صحیحین از ابوهریره نقل کرده, رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، مردانی را از حوض می‌رانم، چنان‌چه شتر غریبه از حوض آب رانده می‌شود. – . همان –

و از صحیحین از حذیفه نقل کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: همانا طور حوض من از فاصله ما بین أیله تا عدن نیز بیشتر است. و سوگند به کسی که جانم در دست اوست مردانی را از آن می‌رانم، چنان‌چه مرد شتر غریبه را از حوض خود می‌راند. – . همان –

و از سنن أبی‌داود از أبوهریره روایت کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: یهودیان هفتاد و یک [یا هفتاد و دو]

فرقه شدند و نصارانیان نیز همین-طور، و امت من نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد. - . جامع الاصول ۱ : ۴۰۸ -

و از صحیح ترمذی از عمرو بن عاص نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: آن‌چه بر سر امت بنی اسرائیل رفته، گام به گام بر سر امت من نیز خواهد آمد، حتی اگر یکی از آن‌ها با مادرش به صورت علنی نزدیکی کرده باشد، در امت من نیز کسی این چنین خواهد کرد. قوم بنی‌اسرائیل هفتاد و دو ملت شدند و امت من نیز هفتاد و سه ملت خواهند شد که همه آن‌ها جز یک ملت در آتش‌اند. گفتند: ای رسول خدا! آن یک ملت کیانند؟ فرمودند: کسانی که پیرو آیین من و اصحابم باشند. - . همان ۴۰۸ و ۴۰۹ -

و از صحیح ترمذی از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل کرده که ایشان فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شما نیز بر سنت‌های پیشینیان خود سیر می‌کنید، [در نقل رزین این قسمت هم آمده است: گام به گام و مو به مو] چنان‌چه اگر در میان گذشتگان کسی باشد که با مادرش نزدیکی کرده باشد، در میان شما هم چنین کسی خواهد بود. نمی‌دانم که آیا گوساله‌پرست هم می‌شوید یا نه؟ - .[۵] جامع الاصول ۱ : ۴۰۸ و ۴۰۹ -

و از صحیحین از ابوسعید خدری نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: همانا شما نیز سنت‌های پیشینیان خود را وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر آن‌ها داخل لانه سوسماری شده باشند، شما نیز از آن‌ها پیروی می‌کنید. گفتیم: ای رسول خدا! منظورتان یهود و نصاری است؟ فرمودند: پس منظورم چه کسانی می‌توانند باشد!؟ - . جامع الاصول ۱ : ۴۰۹ ، مشکاه المصابیح : ۴۵۸ -

و از صحیح بخاری از ابوهریره نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: قیامت برپا نمی‌شود مگر آن‌که امت من نیز وجب به وجب و ذراع به ذراع کارهای امت‌های پیشین را در پیش گیرند. گفته شد: ای رسول خدا! مانند ایرانیان و رومیان؟ فرمودند: مردم، جز آن‌ها چه کسانی‌اند!؟ - . مشکاه المصابیح : ۴۰۹ -

و از ترمذی و سنن ابی‌داود نقل کرده، یک گروه از امت من همواره بر حق خواهند بود. - . جامع الاصول ۱۲ :۶۲ و ۱۰ :۴۱۰ -

احادیثی که از کتاب جامع الاصول استخراج کردیم در این‌جا تمام می‌شود.

این روایات را سید در کتاب طرائف - . الطرائف : ۱۱۳ و ۱۱۴ - از کتاب الجمع بین الصحیحین حمیدی و ابن بطریق در العمده - . العمده : ۲۴۱ و ۲۴۲ - از صحاح اهل سنت روایت کرده است. ما نیازی به آوردن آن‌ها نمی‌بینیم؛ زیرا ما خود آن‌ها را از کتاب‌های مرجع استخراج نمودیم.

سید گفته است: حمیدی در الجمع بین الصحیحین در مورد حدیث اول از صحیح بخاری، از مسند أبی‌ادرداء نقل کرده، أم درداء گفت: روزی أبوالدرداء غضبناک پیش من آمد؛ گفتم: چرا خشمگین هستی؟ گفت: به خدا سوگند تنها چیزی که از دین محمد - صلی الله علیه و آله - می‌دانم این است که آن‌ها همگی نماز می‌خوانند. - . الطرائف : ۱۱۳ ، به صحیح بخاری، کتاب الاذان، حدیث ۳۱ و مسند احمد بن حنبل ۵ : ۱۹۵ و ۶ : ۴۴۳ مراجعه کنید. -

همچنین از صحیح بخاری به نقل از مسند أنس بن مالك از زهری نقل کرده، در دمشق پیش أنس بن مالك رفتم؛ او در حال گریه بود، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ - . الطرائف : ۱۱۳ ، و در صحیح بخاری در کتاب المواقیت شماره ۷ - گفت: از آن‌چه درک کرده‌ام چیزی نمی‌دانم جز این نماز، که این هم ضایع شده است.

در روایتی دیگر از الزهری این‌چنین آمده است: از چیزهایی که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، هیچ چیز نمی‌... دانم. گفتند: نماز. گفت: آیا جز این است که آن را تباه کرده‌اید!؟ - . همان -

حمیدی هم‌چنین از مسند أبی‌مالك و أبی‌عامر روایت کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: سرآغاز دین شما نبوت و رحمت، و سپس پادشاهی و رحمت، و سپس پادشاهی و ظلم و پس از آن پادشاهی بسیار سخت‌گیرانه‌ای است که در آن خزّ و ابریشم حلال می‌شود. - ۳. الطرائف : ۱۱۳ ، مشكاه المصابيح : ۴۵۶ و ۴۶۰ .[۳] -

و از آن قسمت مورد اتفاق مسند ابوهریره، از پیامبر - صلی الله علیه و آله - در قسمت پایانی حدیث فوق نقل شده: مَثَل من مانند مردی است که آتشی افروخته و وقتی آتش اطرافش را روشن می‌کند، ذرات معلق و جنبندگانی که در آتش می‌افتند، شروع به وارد شدن در آتش می‌کنند و آن مرد تلاش می‌کند تا مانع آن‌ها شود، اما آن‌ها بر او غلبه می‌کنند و در آتش فرو می‌روند. این مثال مانند من و شماست؛ من پیراهن‌های شما را می‌گیرم و می‌گویم از آتش دور شوید! از آتش دور شوید! اما شما بر من غلبه می‌کنید و در آتش فرو می‌روید. - ۴. الطرائف : ۱۱۴ ، به صحیح بخاری، کتاب الأنبیاء، حدیث ۴۰ و کتاب الرقاق حدیث ۶ ، صحیح مسلم، کتاب الفضائل، الحدیث ۱۷ - ۱۹ ، سنن ترمذی، کتاب الأدب ، ۸۲ و مسند إبن حنبل ۲ : ۲۴۴ و ۳۱۲ مراجعه کنید. -

و از مسند ثوبان نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: من بر امتم تنها از پیشوایان گمراه‌گر بیم دارم؛ و اگر شمشیر بر آنان بیفتد، تا قیامت از میانشان برداشته نمی‌شود، و رستاخیز رخ نمی‌دهد مگر این‌که گروهی از امت من به مشرکان بپیوندند و مگر این‌که در میان امتم بت‌ها پرستیده شوند. - .[۱]الطرائف: ۱۱۴ -

سپس سید می‌گوید: این‌ها برخی از روایات صحیح آن‌ها بود که در مورد صحابه پیامبرشان و امت پیامبر و گمراهی‌هایی که پس از فوت ایشان برای آن‌ها پیش می‌آید. در بخش‌های بعدی قسمتی از احادیث صحیح آن‌ها که متضمن مخالفتشان با پیامبر و نکوهش ایشان توسط آن حضرت در زمان حیات ایشان می‌باشد را ذکر می‌کنیم.

از آن‌جا که پیامبر بر گروهی از صحابه خویش شهادت به گمراهی و هلاکت داده بوده‌اند و آن‌ها از کسانی بوده‌اند که ایشان در زمان حیاتشان به آن‌ها حسن ظن داشته‌اند و به جهت همین حسن ظن بوده که فرموده‌اند پروردگارا! [اینان] اصحاب من هستند، و بعد ضلالت و گمراهی این افراد به حدی رسیده که شفاعت پیامبرشان در مورد آن‌ها قبول نمی‌شود و آنان را از ایشان دور می‌کنند و از یک طرف غضب پیامبرشان بر آن‌ها می‌رسد و ایشان خطاب به آن‌ها می‌گویند: هلاک شوید! هلاک شوید! و از سوی دیگر گفته می‌شود: آن‌ها همین‌طور به گذشتگان خود بازگشتند، و از طرف دیگر نیز ابوالدرداء و أنس بن مالك - که از بزرگان صحابه در نزد ایشان به شمار می‌روند - علیه آن‌ها گواهی می‌دهند که از شریعت محمد - صلی الله علیه و آله - تنها اجتماع در نماز باقی مانده است. و أَنَس بعد می‌گوید که نماز را هم تباه کرده‌اند، و از دیگر جهت پیامبرشان

گواهی می‌دهـد که پس از وفـاتش، کـار دین آن‌هـا به پادشـاهی و رحمت و سـپس پادشاهی و ظلم بر شـیوه عادت پادشاهان زورگو کشیده می‌شود که مهربـان و زورگو در میانشـان خواهـد بود، و از طرف دیگر پیـامبر شـهادت می‌دهنـد که از عـاقبت برخی از صـحابه خویش بیمناکنـد و پیراهن‌هـای آن‌ها را می گیرنـد تا مانع افتادن آن‌ها به آتش شونـد و آن‌ها را بارها با زبان حال و مقال نهی می کنند، ولی آنان بر ایشان غلبه می کنند و در آتش فرو می‌افتند، و از سوی دیگر نیز ائمه ضـلالت که بر سر امت ایشان قرار می گیرنـد، می‌هراسـند و از سوی دیگر شـهادت می‌دهنـد به این که آنان از ضـلالت‌ها و دگرگونی‌هایی که بر امت‌های سابق گذشته، تبعیت کنند.

سپس به گونه‌ای که هیچ کس از مسـلمین مخالفت نکرده‌است، از ایشان نقل می کنند که امت موسـی هفتاد و یک فرقه شدند که یکی از آن‌ها نجات می‌یابد و بقیه در آتش‌اند، و امت عیسـی هفتاد و دو فرقه شدند که یکی از آن‌ها نجات می‌یابد و بقیه در آتش‌انـد، و امت ایشان هفتاد و سه فرقه خواهنـد شد که که یکی از آن‌ها نجات می‌یابد و هفتاد و دو فرقه دیگر در آتش... انـد. و حـال آن که چنین مضـمونی در قرآن آمـده است: «وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ» {و برخی از بادیه نشـینانی که پیرامون شـما هسـتند منافقنـد، و از ساکنانِ مدینه [نیز عدّه ای] بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم}. – . توبه / ۱۰۱ – بنابراین چطور ممکن است مسلمانی شهادت خدا و رسولش مبنی بر گمراهی تعداد زیادی از صحابه پیامبر و به هلاکت رسـیدن اکثر امت او و به هم ریختن امور پس از وفات ایشان را رد کند!؟ آیا در میان مسلمانان جز کسی که در سخن خدا و پیامبرش شک دارد و یا کسـی که بخواهد واضـحات را انکار کند، می‌تواند این سـخنان را رد کند!؟ و یا چگونه کسـی که خداونـد و پیامبرش را در نکوهش برخی از اصـحابشان و اکثر امتشان یا اعتقاد به گمراهی برخی از آنان تصـدیق می کنـد، مورد ملامت و سـرزنش واقع می‌شود!؟ و چگونه برای خود روا می‌دانند که مانند این احادیث صـحیح را روایت کنند و سپس در مورد فرقه معروف به رافضـی منکر چیزی شونـد که خودشان به چیزی بزرگتر از آن به نفع ایشان اقرار کرده‌اند!؟ و چگونه شخص با بصیرت رغبت به پیروی از این چهار مذهب می کند!؟ – .[۲] الطرائف : ۱۱۳ – ۱۱۵ –

**[ترجمه]

بیان

اعلم أن أکثر العـامه علی أن الصـحابه کلهم عـدول و قیـل هم کغیرهم مطلقـا و قیـل هم کغیرهم إلی حین ظهور الفتن بین علی علیه السـلام و معاویه و أما بعـدها فلا یقبل الـداخلون فیها مطلقا و قالت المعتزله هم عدول إلا من علم أنه قاتل علیا علیه السـلام فـإنه مردود و ذهبت الإمـامیه إلی أنهم کسائر الناس من أن فیهم المنافق و الفاسق و الضال بل کان أکثرهم کـذلک و لا أظنک ترتاب بعـد ملاحظه تلک الأخبار المأثوره من الجانبین المتواتره بالمعنی فی صحه هـذا القول و سینفعک تذکرها فی المطالب المذکوره فی الأبواب الآتیه إن شاء الله تعالی

۱- الطرائف ص ۱۱۳- ۱۱۵.

**[ترجمه]بدان که اکثر عامه بر این باورند که تمامی صحابه عادل هستند، عده‌ای قائلند که آن‌ها بدون هیچ قید و شرطی مثل سایرین هستند، و عده‌ای دیگر بر این باورند که آنان تا زمان بروز فتنه بین علی - علیه السلام - و معاویه، چون دیگران بوده... اند، اما پس از آن جریان، آن عده‌ای که در آن فتنه وارد شدند، به هیچ روی مورد پذیرش نیستند. معتزله می‌گویند: همگی صحابه عادلند، مگر کسانی که مشخصاً با علی علیه السلام مبارزه کرده‌اند که آن‌ها مردود هستند. امامیه معتقد است که صحابه مانند سایر مردم هستند و مانند سایرین در میانشان منافق، فاسق و گمراه وجود دارد و بلکه اکثر آن‌ها این گونه‌اند. گمان نمی‌کنم که شما نیز پس از ملاحظه این روایاتی که از شیعه و سنی نقل شده و از جهت معنا متواتر است، در درستی این سخن جای شکی داشته باشید. یادآوری این روایات در فهم مطالبی که إن شاء الله در بخش‌های آتی خواهد آمد مفید خواهد بود .

**[ترجمه]

باب ۲ إخبار الله تعالی نبيه و إخبار النبی صلی الله علیه و آله أمته بما جری علی أهل بیته صلوات الله علیهم من الظلم و العدوان

الأخبار

«۱»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ إِذَا أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام فَلَمَّا رَآهَا بَكَى ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ إِلَيَّ يَا بُنَيَّةِ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ إِلَيَّ إِلَيَّ يَا أَخِي فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا تَرَى وَاحِداً مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا بَكَيْتَ أَ وَ مَا فِيهِمْ مَنْ تُسَرُّ بِرُؤْيَتِهِ فَقَالَ علیه السلام وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ إِنِّي وَ إِيَّاهُمْ لَأَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَإِنَّهُ أَخِي وَ شَقِيقِي وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي وَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ صَاحِبُ حَوْضِي وَ شَفَاعَتِي وَ هُوَ مَوْلَى كُلِ

مُسْلِمٍ وَ إِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ قَائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ وَ هُوَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَ بِوَلَايَتِهِ صَارَتْ أُمَّتِي مَرْحُومَةً وَ بِعَدَاوَتِهِ صَارَتِ الْمُخَالِفَةُ لَهُ مِنْهَا مَلْعُونَةً وَ إِنِّي بَكَيْتُ حِينَ أَقْبَلَ لِأَنِّي ذَكَرْتُ غَدْرَ الْأُمَّةِ بِهِ بَعْدِي حَتَّى إِنَّهُ لَيُزَالُ عَنْ مَقْعَدِي وَ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ بَعْدِي ثُمَّ لَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّى يُضْرَبَ عَلَى قَرْنِهِ ضَرْبَةً تُخْضَبُ مِنْهَا لِحْيَتُهُ فِي أَفْضَلِ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ (۱) وَ أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي وَ هِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَ هِيَ رُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ مَتَى قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى أَمَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِيفَتِي وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ أَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَهَا وَ انْتُهِكَتْ حُرْمَتُهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ كُسِرَتْ جَنْبَتُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِيثُ فَلَا تُغَاثُ فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً بَاكِيَةً تَتَذَكَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْيِ عَنْ بَيْتِهَا مَرَّةً وَ تَتَذَكَّرُ فِرَاقِي أُخْرَى وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِيَ الَّذِي كَانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً فَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْمَلَائِكَةِ فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ (۲) يا فَاطِمَةُ اقْنُتِی لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِی

۱- البقره: ۱۵۸.

۲- آل عمران: ۴۲.

وَ ارْكَعِی مَعَ الرَّاكِعِینَ (۱) ثُمَّ یَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَیَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهَا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِی عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ یَا رَبِّ إِنِّی سَئِمْتُ الْحَیَاةَ وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْیَا فَأَلْحِقْنِی بِأَبِی فَیُلْحِقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِی فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ یَلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِی نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَیْهَا حَتَّی أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِینَ وَ أَمَّا الْحَسَنُ علیه السلام فَإِنَّهُ ابْنِی وَ وَلَدِی وَ مِنِّی وَ قُرَّةُ عَیْنِی وَ ضِیَاءُ قَلْبِی وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ هُوَ سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِی وَ قَوْلُهُ قَوْلِی مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ إِنِّی لَمَّا نَظَرْتُ إِلَیْهِ تَذَكَّرْتُ مَا یَجْرِی عَلَیْهِ مِنَ الذُّلِّ بَعْدِی فَلَا یَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّی یُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْكِی الْمَلَائِكَةُ وَ السَّبْعُ الشِّدَادُ لِمَوْتِهِ وَ یَبْكِیهِ كُلُّ شَیْ ءٍ حَتَّی الطَّیْرُ فِی جَوِّ السَّمَاءِ وَ الْحِیتَانُ فِی جَوْفِ الْمَاءِ فَمَنْ بَكَاهُ لَمْ تَعْمَ عَیْنُهُ یَوْمَ تَعْمَی الْعُیُونُ وَ مَنْ حَزِنَ عَلَیْهِ لَمْ یَحْزَنْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَحْزَنُ الْقُلُوبُ وَ مَنْ زَارَهُ فِی بَقِیعِهِ ثَبَتَتْ قَدَمُهُ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدَامُ وَ أَمَّا الْحُسَیْنُ علیه السلام فَإِنَّهُ مِنِّی وَ هُوَ ابْنِی وَ وَلَدِی وَ خَیْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخِیهِ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ خَلِیفَةُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ غِیَاثُ الْمُسْتَغِیثِینَ وَ كَهْفُ الْمُسْتَجِیرِینَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ أَجْمَعِینَ وَ هُوَ سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِی وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِی مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ إِنِّی لَمَّا رَأَیْتُهُ تَذَكَّرْتُ مَا یُصْنَعُ بِهِ بَعْدِی كَأَنِّی بِهِ وَ قَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِی وَ قُرْبِی فَلَا یُجَارُ فَأَضُمُّهُ فِی مَنَامِی إِلَی صَدْرِی وَ آمُرُهُ بِالرِّحْلَةِ عَنْ دَارِ هِجْرَتِی وَ أُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ فَیَرْتَحِلُ عَنْهَا إِلَی أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَ مَوْضِعِ مَصْرَعِهِ أَرْضِ

۱- آل عمران: ۴۳.

كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ قَتْلٍ وَ فَنَاءٍ تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِيعاً ثُمَّ يُذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ مَظْلُوماً ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و بَكَى مَنْ حَوْلَهُ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالضَّجِيجِ ثُمَّ قَامَ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِي بَعْدِي ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ (۱).

**[ترجمه]الأمالي: ابن عباس نقل کرده، روزی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نشسته بودند که امام حسن – علیه السلام– آمدند؛ پیامبر وقتی ایشان را دیدند، گریستند و سپس فرمودند: پسر عزیزم! پسر عزیزم! جلو بیا، جلو بیا. ایشان را نزدیک خود کردند روی پای راستشان نشاندند. سپس امام حسین – علیه السلام — آمدند؛ وقتی ایشان را دیدند نیز گریستند و بعد فرمودند: پسر عزیزم! پسر عزیزم! جلو بیا، جلو بیا. ایشان را نزدیک خود کردند و روی پای چپ خویش نشاندند. سپس حضرت فاطمه – علیها سلام — آمدند؛ وقتی ایشان را دیدند، گریستند و بعد فرمودند: دختر عزیزم! جلو بیا، جلو بیا. ایشان را در رو به روی خود نشاندند. سپس امیرالمؤمنین – علیه السلام — آمدند؛ وقتی ایشان را دیدند گریستند و بعد فرمودند: برادرم! جلو بیا، جلو بیا. و ایشان را در سمت راست خویش نشاندند.

اصحاب به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ! هر کدام از اینان را که دیدید گریستید، آیا در بین... آن‌ها کسی نبود که شما با دیدنش شادمان شوید؟ ایشان فرمودند: سوگند به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث نمود و بر تمامی انسان ها برگزید، من و ایشان، گرامی‌ترین خلایق در پیش‌گاه خداوند عزّ و جلّ هستیم و در روی زمین هیچ‌کسی نزد من محبوب‌تر از این‌ها نیست. اما علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – ؛ برادر و همسان من بوده و صاحب‌الامر پس از من، و صاحب لوای من در دنیا و آخرت، و صاحب حوض و شفاعت من است. او مولای هر فرد مسلمان و امام هر مؤمن و پیشوای هر فرد با تقوا و وصی و جانشین من بر اهل بیت و امتم، چه در حیات و چه پس از مرگ من است. دوست‌دار او دوست‌دار من، و دشمن او دشمن من است. و با ولایت اوست که امت من مورد رحمت قرار می‌گیرند، و با دشمنی با اوست که مخالفینش از امت من لعنت می‌شوند. وقتی او آمد، من بدان جهت گریستم که به یاد نیرنگ امتم پس از من در حق وی افتادم که با این‌که خداوند او را جانشین پس از من قرار داده، از جای خویش کنار زده می‌شود و سپس کارش به جایی می‌رسد که در بهترین ماه‌ها که؛ «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ» {ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمّن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است.} – . بقره / ۱۸۵ – ، ضربتی بر سرش می‌زنند که ریش او از آن ضربت خون‌آلود می‌شود.

اما دخترم فاطمه؛ که سالار همه زنان جهانیان از اول تا آخر است و پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح بین دو پهلویم است و حوریه‌ای انسانی است که هرگاه در محراب، در پیش‌گاه پروردگارش – جلّ جلاله – می‌ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می‌درخشد، چنان‌چه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد و خداوند عزّ و جلّ به فرشتگان خویش می... فرماید: \\"ای فرشتگان من! به بنده من فاطمه، سالارزن بندگان من بنگرید که در پیش‌گاه من ایستاده و استخوان‌هایش از خوف من می‌لرزد و با قلب خویش به عبادت من آمده است؛ شما را گواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش امان دادم.\\" وقتی که او را دیدم، به یاد اتفاقاتی افتادم که پس از من بر او روا می‌دارند؛ گویی من هستم که خواری به خانه او وارد شده و حرمتش زیر پا گذاشته شده و حقوقش غصب شده و از ارثش محروم شده و پهلویش شکسته و جنینش سقط شده و او فریاد می‌زند که یا محمداه! و جوابی نمی‌شنود و استغاثه می‌کند و کسی به دادش نمی‌رسد. او پس از من همواره غمگین و

مصیبت‌زده و گریان خواهد بود و در یاد انقطاع وحی از خانه خود، که یک‌باره اتفاق افتاده می‌باشد و فراق مرا به یاد می‌آورد و شب‌ها از این‌که صدای تلاوت قرآن مرا نمی‌شنود، احساس وحشت می‌کند و خود را ذلیل می‌بیند، در حالی که در زمان پدرش عزیز بود. و خداوند متعال در آن هنگام خاطر او را با فرشتگان مأنوس می‌کند و فرشتگان او را همان‌گونه که مریم دختر عمران را مورد خطاب قرار دادند، مورد خطاب قرار داده و می‌گویند: ای فاطمه! «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ {خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است}. - .[۱]

آل عمران / ۴۲ -

ای فاطمه! «اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» {فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما}. - . آل عمران / ۴۳ - سپس درد او آغاز می‌شود و مریض می‌گردد. پس خداوند عزّ و جلّ مریم دختر عمران را به پرستاری او می‌فرستد تا در هنگام مریضی مؤنس او باشد، و او در آن زمان می‌گوید: پروردگارا! دیگر از زندگی ملول شده‌ام و از اهل دنیا خسته شده‌ام؛ مرا به پدرم ملحق نما! و خداوند عزّ و جلّ وی را به من ملحق می‌سازد و او اولین کسی است که از میان اهل بیتم به من می‌پیوندد و با حالی غمگین و مصیبت زده و غم‌دیده و غصب شده از حق و کشته‌شده پیش من می‌آید و آن‌گاه من می‌گویم: خدایا بر کسی که به وی ظلم کرده لعنت فرست و کسی که حقش را غصب کرده را عقوبت فرما و کسی که او را ذلیل نموده خوار گردان و آن کسی که پهلوی وی را شکسته و موجب سقط بچه او شده را تا ابد در آتش جهنم گرفتار کن! در آن هنگام فرشتگان آمین می‌گویند.

اما حسن علیه السلام؛ او پسر من و فرزند من است و از من است و نور چشمم و روشنی قلبم و میوه دلم است. او سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند در میان امت است که امر او، امر من و گفتار او، گفتار من می‌باشد. هر کس از او پیروی نماید از من بوده و هرکس با او مخالفت ورزد از من نیست. زمانی که او را دیدم، به یاد ذلتی که پس از من بر او خواهد رفت، افتادم. تا جایی که در نهایت از سر ظلم و عداوت، به وسیله سمّ کشته می‌شود و فرشتگان و آسمان‌های هفت‌گانه برایش می‌گریند و تمامی موجودات، حتی پرندگان در آسمان و ماهیان در دل آب نیز بر او گریه می‌کنند؛ هر کس بر او گریه کند، چشمان او در روزی که همه چشم‌ها نابینا می‌شوند، نابینا نخواهد شد و هر کسی که دلش بر او محزون شود، در روزی که همه دل‌ها در آن محزون خواهند شد، محزون نخواهد بود و هر کس که در بقیعش او را زیارت کند، در روزی که گام‌ها بر پل صراط می‌لغزند، ثابت قدم خواهد بود.

اما حسین - علیه السلام - ؛ او از من است و پسر من و فرزند من است. او برترین خلق بعد از برادرش بوده و امام مسلمانان و مولای مومنان و جانشین خداوند جهانیان و فریادرس درماندگان و پناه پناهندگان و حجت خداوند بر همه مخلوقات است. او سرور جوانان بهشت و درب نجات امت است. امر او امر من، اطاعت از او اطاعت از من است. هر که از او پیروی کند از من است و هر که با او مخالفت ورزد، از من نیست. وقتی او را دیدم، به یاد آن‌چه افتادم که پس از من با می‌کنند؛ گویی من آن‌جا هستم که برای حرم و خویشاوندان من پناه می‌طلبد، ولی پناه داده نمی‌شود. من در خوابم او را در آغوش می‌گیرم و او را به کوچ از مدینه امر می‌کنم و شهادت را بر وی بشارت می‌دهم. او نیز حرکت می‌کند و به قتلگاه و محل به زمین افتادن خویش، سرزمین کرب و بلا و قتل و فَناء می‌رود و گروهی از مسلمانان نیز که سروران شهیدان امت من در روز قیامت خواهند

بود، او را یاری می‌کنند. گویا هم‌اکنون دارم او را می‌بینم که به سمتش تیری پرتاب شده و او از اسب بر زمین می‌افتد سپس سر او را با حالتی مظلومانه مانند سر گوسفند، از تن جدا می‌کنند. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – و اطرافیان او پس از این سخنان گریه کردند و صدای ضجه آن‌ها بلند شد. سپس حضرت برخاسته و فرمودند: بارخدایا! از آن‌چه که پس از من بر سر اهل بیتم می‌آید به تو شکایت می‌کنم. و بعد وارد خانه خود شدند. – . أمالی الصدوق : ۷۱ – ۶۸ –

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه

فِی الْحَدِیثِ فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی.

بالفتح القطعه من اللحم و قد تکسر أی أنها جزء منی و فی القاموس التمریض حسن القیام علی المریض و قال الصرع الطرح علی الأرض کالمصرع کمقعد و هو موضعه أیضا.

**[ترجمه]مؤلف النهایه گفته است: در حدیث آمده، \\"فاطمه بضعه مِنّی\\" بَضعه، در لغت به معنای یک تکه از گوشت است و گاهی حرف اول آن مکسور است که یعنی جزئی از من است. در قاموس آمده است: \\"تمریض\\" یعنی خوب پرستاری کردن از مریض، و گفته است: الصرع، به معنای بر زمین افتادن است و مصرع بر وزن مقعد به معنای مکان بر زمین افتادن است .

**[ترجمه]

«۲»

جا (۲)، المجالس للمفید ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الْمَرْزُبَانِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیلٍ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِنْقَرٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ قَالَ حَدَّثَنَا شُرَحْبِیلُ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَتْ لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ أَفَاقَ إِفَاقَهً وَ نَحْنُ نَبْکِی فَقَالَ مَا الَّذِی یُبْکِیکُمْ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهُ نَبْکِی لِغَیْرِ خَصْلَهٍ نَبْکِی لِفِرَاقِکَ إِیَّانَا وَ لِانْقِطَاعِ خَبَرِ السَّمَاءِ عَنَّا وَ نَبْکِی الْأُمَّهَ مِنْ بَعْدِکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله أَمَا إِنَّکُمُ الْمَقْهُورُونَ وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِی (۳).

**[ترجمه]مجالس المفید، أمالی الطوسی: أمّ الفضل بن عباس نقل کرده، وقتی بیماری رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ، که در نهایت به وفات ایشان منجر شد، شدت یافت، ایشان لحظه‌ای به هوش آمدند، ما در حال گریستن بودیم؛ ایشان فرمودند: چرا گریه می‌کنید؟ گفتیم: ای رسول خدا برای چیزهای زیادی؛ بر فراق شما، بر متوقف شدن وحی از آسمان و برای امت پس از شما گریه می‌کنیم، فرمودند: پس از من شما مغلوب و مستضعف می‌شوید. – . أمالی الطوسی ۱ : ۱۲۲ –

**[ترجمه]

«۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّام عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی الْحَارِثِ شُرَیْحٍ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ أَبِی أُمَامَةَ الْبَاهِلِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَتُنْقَضَنَّ عُرَی الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً كُلَّمَا نُقِضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِالَّتِی تَلِیهَا فَأَوَّلُهُنَّ نَقْضُ

ص: ۴۰

۱- أمالی الصدوق: ۶۸- ۷۱.

۲- أمالی المفید: ۲۱۵.

۳- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۲۲، و قوله «نبکی لغیر خصله» یعنی أن بکاءنا لخصال شتی و علل کثیره ......

الْحُكْمِ وَ آخِرُهُنَّ الصَّلَاهُ (۱).

**[ترجمه]أمالي الطوسي: أبی أمامه باهلی روایت کرده، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: ریسمان‌های اسلام یکی پس از دیگری قطع خواهند شد و هر ریسمانی که قطع می‌شود، مردم به ریسمان بعدی چنگ می‌زنند. اولین ریسمانی که قطع می‌شود، نقض حکم و آخرین آن‌ها نماز خواهد بود. –. همان : ۱۸۹ –

**[ترجمه]

«۴»

ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِكْرِمَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْوَفَاهُ بَكَی حَتَّی بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبْكِی لِذُرِّيَّتِی وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی كَأَنِّی بِفَاطِمَهَ بِنْتِی وَ قَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِی وَ هِیَ تُنَادِی يَا أَبَتَاهْ يَا أَبَتَاهْ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِی فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَهُ علیها السلام فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا تَبْكِيِنَّ يَا بُنَيَّهِ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِی لِمَا يُصْنَعُ بِی مِنْ بَعْدِكَ وَ لَكِنِّی أَبْكِی لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِی يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَهِ اللَّحَاقِ بِی فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِی مِنْ أَهْلِ بَيْتِی (۲).

**[ترجمه]أمالي الطوسي: عبدالله بن عباس نقل کرده، وقتی وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – رسید، چنان گریستند که ریش‌های ایشان از اشکشان خیس شد. گفتند: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ ایشان فرمودند: برای ذرّیه خویش گریه می‌کنم و کاری که بَدان امت من پس از من با آن‌ها می‌کنند؛ گویی می‌بینم که پس از من، به دخترم فاطمه ظلم می‌شود و او فریاد می‌زند که ای پدر جان! ای پدر جان! و هیچ‌یک از افراد امتم به کمک او نمی‌روند. فاطمه – علیها السلام – این را شنید و گریست. رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به ایشان فرمودند: گریه نکن ای دخترم! ایشان عرض کردند: من بر آن... چه پس از شما با من می‌کنند نمی‌گریم، بلکه برای جدایی از شما می‌گریم ای رسول خدا. حضرت فرمودند: ای دختر محمد، بشارت باد تو را که سریع به من ملحق خواهی شد. اولین کسی که از اهل بیتم به من می‌پیوندد، تو هستی. –. همان : ۱۹۱ –

**[ترجمه]

«۵»

ما، الأمالي للشيخ الطوسي جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سَعِيدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی الْبُهْلُولِ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ سَالِمٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ فِی الرَّحْبَهِ جَالِسٌ انْتَدِبُوا وَ هُوَ عَلَی الْمَسِيرِ مِنَ السَّوَادِ فَانْتَدَبُوا نحو (نَحْواً) مِنْ مِائَهٍ فَقَالَ وَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَقَدْ حَدَّثَنِی خَلِيلِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِی مِنْ بَعْدِهِ عَهْداً مَعْهُوداً وَ قَضَاءً مَقْضِيّاً وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی (۳).

**[ترجمه]أمالي الطوسي: سالم جعفی نقل کرده، امام علی صلوات الله علیه در میدان شهر که محل عبور و مرور بود نشسته

بودند و فرمودند: جمع شوید. حدود صد نفر جمع شدند. آن‌گاه فرمودند: سوگند به پروردگار آسمان و زمین، دوستم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خطاب به من فرمودند: امت اسلام پس از ایشان به من نیرنگ می‌زنند و این عهدی معهود و تقدیری حتمی است. و هر که دروغ بندد ناامید گردد.

**[ترجمه]

بیان

انتدب أجاب.

lt;meta info="\\"إنتدبَ\\"" یعنی اجابت کرد.

**[ترجمه]

«۶»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَهَ عَنْ نَصْرِ بْنِ عَاصِمٍ اللَّیْثِیِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ خَالِدٍ الْیَشْکُرِیِّ قَالَ: خَرَجْتُ سَنَهَ فَتْحِ تُسْتَرَ حَتَّی قَدِمْتُ الْکُوفَهَ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ

ص: ۴۱

۱- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۸۹.

۲- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۹۱.

۳- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۹۰.

فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَهٍ فِيهَا رَجُلٌ جِهْمٌ مِنَ الرِّجَالِ فَقُلْتُ مَنْ هَـذَا فَقَالَ الْقَوْمُ أَ مَا تَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَا فَقَالُوا هَذَا حُذَيْفَهُ بْنُ الْيَمَانِ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَقَعَدْتُ إِلَيْهِ فَحَدَّثَ الْقَوْمَ فَقَالَ كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنِ الْخَيْرِ وَ كُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالَ سَأُحَدِّثُكُمْ بِمَا أَنْكَرْتُمْ إِنَّهُ جَاءَ أَمْرُ الْإِسْلَامِ فَجَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ كَأَمْرِ الْجَاهِلِيَّهِ وَ كُنْتُ أُعْطِيتُ مِنَ الْقُرْآنِ فِقْهاً وَ كَانَ رِجَالٌ يَجِيئُونَ فَيَسْأَلُونَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فَقُلْتُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا الْعِصْمَهُ مِنْهُ قَالَ السَّيْفُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّهٌ قَالَ نَعَمْ يَكُونُ إِمَارَهٌ عَلَى أَقْذَاءٍ وَ هُدْنَهٌ عَلَى دَخَنٍ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ تَفْشُو رُعَاهُ الضَّلَالَهِ فَإِنْ رَأَيْتَ يَوْمَئِذٍ خَلِيفَهَ عَدْلٍ فَالْزَمْهُ وَ إِلَّا فَمُتْ عَاضّاً عَلَى جِذْلِ شَجَرَهٍ (۱).

**[ترجمه]أمالي الطوسی: خالد بن خالد يشكری نقل كرده، در سالی كه شوشتر فتح شد، به كوفه رفتم؛ وارد مسجد شدم و ديدم چند نفر به دور پيرمردی ناتوان حلقه زده‌اند؛ گفتم: اين كيست؟ گفتند: مگر او را نمی شناسی!؟ گفتم: نه. گفتند: اين حذيفه بن يمان صحابه رسول خدا - صلی الله عليه و آله - است. پيش او نشستم، برای آن‌ها حديث كرد و گفت: مردم هميشه از رسول خدا- صلی الله عليه و آله - در مورد خير می‌پرسيدند و من همواره از ايشان در مورد شر می‌پرسيدم. حاضران اين كار او را بد شمردند. او گفت: در مورد آن‌چه كه بدتان آمد برايتان بگويم؛ وقتی اسلام آمد، شباهتی به جاهليت نداشت. از فهم قرآن مقداری به من عطا می‌شد و عده‌ای می‌آمدند و از پيامبر - صلی الله عليه و آله - سوال می كردند و من گفتم: ای رسول خدا! آيا پس از اين خير، شری هم خواهد آمد؟ فرمودند: آری. گفتم: چگونه می‌توان از آن در امان بود؟ فرمودند: با شمشير. گفتم: آيا پس از شمشير چيزی هم باقی می‌ماند؟ فرمودند: آری، إمارتی خار در چشم و صلحی همراه با كينه. گفتم: بعد چه می‌شود؟ فرمودند: بعد سردمداران گمراهی در زمين پخش می‌شوند؛ در آن زمان اگر خليفه عادلی يافتی، به فرمان او گردن بنه، وگرنه ريشه درخت بر دندان بگير و بمير. - . امالی الطوسی ۱ : ۲۴۱ -

**[ترجمه]

بيان

الجهم العاجز الضعيف.

وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ مَسْعُودٍ الْفَرَّاءُ فِي شَرْحِ السُّنَّهِ هَذِهِ الرِّوَايَهَ عَنِ الْيَشْكُرِيِّ هَكَذَا خَرَجْتُ زَمَنَ فُتِحَتْ تُسْتَرُ حَتَّى قَدِمْتُ الْكُوفَهَ وَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَهٍ فِيهَا رَجُلٌ صَدَعٌ مِنَ الرِّجَالِ حَسَنُ الثَّغْرِ يُعْرَفُ فِيهِ أَنَّهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ قَالَ فَقُلْتُ مَنِ الرَّجُلُ فَقَالَ الْقَوْمُ أَ وَ مَا تَعْرِفُهُ قُلْتُ لَا قَالُوا هَذَا حُذَيْفَهُ بْنُ الْيَمَانِ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَقَعَدْتُ وَ حَدَّثَ الْقَوْمَ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله عَنِ الْخَيْرِ وَ كُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ سَأُخْبِرُكُمْ بِمَا أَنْكَرْتُمْ مِنْ ذَلِكَ جَاءَ الْإِسْلَامُ حِينَ جَاءَ فَجَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ كَأَمْرِ الْجَاهِلِيَّهِ فَكُنْتُ قَدْ أُعْطِيتُ فَهْماً فِي الْقُرْآنِ فَكَانَ رِجَالٌ يَجِيئُونَ وَ يَسْأَلُونَ عَنِ الْخَيْرِ وَ كُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ شَرٌّ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا الْعِصْمَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلى الله عليه و آله السَّيْفُ قُلْتُ وَ هَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّهٌ قَالَ نَعَمْ إِمَارَهٌ عَلَى أَقْذَاءٍ وَ هُدْنَهٌ عَلَى دَخَنٍ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ يَنْشَأُ رُعَاهُ الضَّلَالَهِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ

١- أمالی الطوسیّ ج ١ ص ٢٢۴.

خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَکَ وَ أَخَذَ مَالَکَ فَالْزَمْهُ وَ إِلَّا فَمُتْ وَ أَنْتَ عَاضٌّ عَلَی جِذْلِ شَجَرَهٍ قُلْتُ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ یَخْرُجُ الدَّجَّالُ بَعْدَ ذَلِکَ مَعَهُ نَهْرٌ وَ نَارٌ فَمَنْ وَقَعَ فِی نَارِهِ وَجَبَ أَجْرُهُ وَ حُطَّ وِزْرُهُ وَ مَنْ وَقَعَ فِی نَهْرِهِ وَجَبَ وِزْرُهُ وَ حُطَّ أَجْرُهُ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ یُنْتَجُ الْمُهْرُ فَلَا یُرْکَبُ حَتَّی تَقُومَ السَّاعَهُ (۱).

ثم قـال الصـدع مفتوحه الـدال من الرجـال الشاب المعتـدل و یقال الصـدع الربعه فی خلقه الرجل بین الرجلین و قوله هـدنه علی دخن معناه صلح علی بقایا من الضغن و ذلک أن الدخان أثرَ النارِ یدل علی بقیه منها و قال أبو عبید أصل الدخن أن یکون فی لون الدابه أو الثوب أو غیره ذلک کدوره إلی سواد

وَ فِی

ص: ۴۳

۱- تراه فی مشکاه المصابیح ص ۴۶۱ و لفظه: و عن حذیفه قال: کان الناس یسألون رسول اللّه عن الخیر و کنت أسأله عن الشر مخافه أن یدرکنی، قال: قلت: یا رسول اللّه انا کنا فی جاهلیه و شر فجاءنا اللّه بهذا الخیر، فهل بعد هذا الخیر من شر؟ قال: نعم، قلت: و هل بعد ذلک الشر من خیر؟ قال: نعم و فیه دخن، قلت: و ما دخنه؟ قال: قوم یستنون بغیر سنتی و یهدون بغیر هدیی، تعرف منهم و تنکر، قلت: فهل بعد ذلک الخیر من شر؟ قال: نعم دعاه علی أبواب جهنم، من أجابهم إلیها قذفوه فیها، قلت: یا رسول اللّه صفهم لنا، قال: هم من جلدتنا و یتکلمون بألسنتنا، قلت: فما تأمرنی ان أدرکنی ذلک؟ قال: تلزم جماعه المسلمین و امامهم، قلت: فان لم یکن لهم جماعه و لا ـ امام؟ قال: فاعتزل تلک الفرق کلها، و لو أن تعض باصل شجره حتی یدرکک الموت و أنت علی ذلک. قال : وفی روایه لمسلم قال : یکون بعدی أئمه لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی ، و سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس ، قال حذیفه : قلت کیف أصنع یا رسول الله أن أدرکت ذلک؟ قال : تسمع وتطیع الامیر وان ضرب ظهرک وأخذ مالک ، فاسمع و أطع. أقول: : والحدیث متفق علیه فی صحیح مسلم والبخاری ، راجع صحیح البخاری کتاب الفتن ۱۱ ، کتاب المناقب ۲۵ و ۶۵ ، صحیح مسلم کتاب الاماره الحدیث ۵۱ ، سنن ابی داود کتاب الفتن الرقم ۱ ، مسند الامام ابن حنبل ج ۵ ص ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶.

بَعْضِ الرِّوَايَاتِ (۱)

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْهُدْنَهُ عَلَى الدَّخَنِ مَا هِيَ قَالَ لَا يَرْجِعُ قُلُوبُ أَقْوَامٍ عَلَى الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِ.

و يروى «جماعه على أقذاء» يقول يكون اجتماعهم على فساد من القلوب شبّهه بأقذاء العين انتهى.

و أقول:

رواه في جامع الأصول (۲) بأسانيد عن البخاري و مسلم و أبي داود و في بعض رواياته و هل للسيف من تقيه.

و

في بعضها قلت و بعد السيف قال تقيه على أقذاء و هدنه على دخن.

و في شرح السنه و غيره بقيه بالباء الموحده و المعاني متقاربه أي هل بعد السيف شي ء يتقي به من الفتنه أو يتقي و يشفق به على النفس و جذل الشجره بالكسر أصلها و المعنى مت معتزلا عن الخلق حتى تموت و لو احتجت إلى أن تأكل أصول الأشجار و يحتمل أن يكون كنايه عن شده الغيظ.

**[ترجمه]جهم به معنای ناتوان و ضعیف است.

حسین بن مسعود فرّاء در کتاب شرح السّنّه این روایت را از یشکری چنین نقل کرده است:

هنگامی که شوشتر فتح شد از دیار خود خارج شدم و به کوفه رفتم و وارد مسجد شدم؛ دیدم عده‌ای گرد مردی نحیف که دندان‌های جلویش زیبا بود و به نظر اهل حجاز می‌آمد حلقه زده‌اند؛ گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: مگر او را نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفتند: این حذیفه بن یمان صحابه رسول خدا – صلی الله علیه و آله – است. در جمعشان نشستم، برای حاضرین حدیث کرد و گفت: مردم همیشه از رسول خدا– صلی الله علیه و آله – در مورد خیر می‌پرسیدند و من همواره از ایشان در مورد شر می‌پرسیدم. حاضران این کار او را بد شمردند. وی گفت: درباره آن‌چه که بدتان آمد، برایتان خواهم گفت؛ وقتی اسلام آمد، شباهتی به جاهلیت نداشت. من به فهم مقداری از قرآن نایل شده بودم، مردانی می‌آمدند و درباره امور خیر سوال می‌کردند و من از ایشان در مورد امور شر می‌پرسیدم؛ گفتم: ای رسول خدا! آیا پس از این خیر، شرّی هم، مانند آن‌چه که قبل از آن بوده، خواهد بود؟ فرمودند: آری. گفتم: ای رسول خدا! چگونه می‌توان از آن در امان ماند؟ فرمودند: با شمشیر. گفتم: آیا پس از شمشیر چیزی هم باقی می‌ماند؟ گفتند: آری، إمارتی خار در چشم و صلحی همراه با کینه. گفتم: بعد می... شود؟ فرمودند: بعد سردمداران گمراهی نشأت می گیرند، در آن هنگام حتی اگر خلیفه برای خدا روی زمین بود که بر پشت تو تازیانه بزند و اموال تو را تصاحب کند، باز هم پیوسته ملازم او باش. وگرنه ریشه درخت را به دندان بگیر و بمیر. گفتم: بعد می‌شود؟ فرمودند: سپس دجال به همراه رودخانه و آتش ظهور می کند؛ هر کس در آتش او بیفتد، اجرش واجب و وزر و وبالش ساقط می‌شود و هر کس در رودخانه او بیفتد، وزر و وبالش سنگین و اجرش ساقط می‌شود. گفتم: بعد چه می‌شود؟ فرمودند: آن کره اسب زاده می‌شود و تا هنگام رستاخیز کسی بر آن سوار نمی‌شود. – ۱. این حدیث در مشکاه المصابیح :

۴۶۱ ، صحیح بخاری، کتاب الفتن : ۱۱ و کتاب المناقب : ۲۵ و ۶۵ ، صحیح مسلم، کتاب الإماره، حدیث ۵۱ ، سنن أبی داود، کتاب الفتن، شماره ۱ ، مسند الإمام ابن حنبل : ۵ : ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۶ دیده می‌شود. -

سپس گفت: الصِّدَع به معنای مردی است که جوان و نیک‌رفتار باشد، گفته می‌شود: صدع به معنای کوتاه‌تر بودن یکی از دو پـا نسبت به دیگری است. و منظور از \\"هـدنه علی دخن\\" صـلح همراه بـا کینه است؛ این تعبیر به آن جهت است که دود نشانه آتش بوده و بر باقی مانـدن آثار آتش دلالت می‌کنـد. ابو عبید می‌گوید: اصل معنای دخن این است که در رنگ حیوان یا لباس و غیره، تیرگی مایل به سیاه باشد .

در برخی از روایات - . مشکاه المصابیح : ۴۶۳ - این قسمت هم آمده است که: گفتم: ای رسول خدا! منظورتان از \\"الهُدنه علی الـدّخن\\" چیست؟ فرمودنـد: یعنی دل‌هـای عـده‌ای از آن وضـعیت قبلیشـان تغییر نمی‌کنـد. و در مورد \\"جمـاعه علی أقـذاء\\" نقـل می‌کنـد که می‌گفتنـد: منظور این است که بـا هم بودن آنان بر محور فساد دل‌هاست که به خار در چشم تشبیه کرده‌اند. در این‌جا نقل سخن ابوعبید تمام می‌شود.

می‌گویم: مؤلف جامع الأصول این روایت را با چند سـند از بخاری و مسـلم و أبوداود نقل کرده - . جامع الاصول ۱۰ : ۴۱۴ - ۴۱۷ - و در بضـی از آن‌هـا چنین آمـده است: \\"و هـل للسـیفٍ تقیه\\" [آیـا برای شمشـیر تقیه‌ای وجود دارد!؟] و در برخی آمـده که: گفتم: بعـد از شمشـیر چه می‌شود؟ فرمودند: \\"تقیه علی أقذاء و هدنه علی دخن\\" [تقیه بر خار چشم و صـلحی همراه با کینه]. ذکر شـده و در کتاب شـرح السـنه و برخی دیگر از منابع، به جای کلمه تقیه، بقیّه با باء آمده است و معانی همه این تعبیرات به هم نزدیـک‌انـد؛ یعنی آیـا پس از شمشـیر چیزی هست که بشود با آن از فتنه پرهیز کرد، یا بتوان با آن نفس را نگه داشت و بر آن مهربان بود؟ منظور از \\"جذل الشجره\\"، ریشه درخت است و معنایش این است که: از خلق کناره بگیر تـا بمیری، حتی اگر نیازمنـد آن شوی که ریشه درختـان را بخوری. محتمل است تعبیر ریشه درخت به دنـدان گرفتن، کنایه از شدت خشم باشد.

**[ترجمه]

«۷»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْفَضْلِ عَنْ مُسَدَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ یَسَارٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُکَیْنٍ عَنْ مَطَرِ بْنِ خَلِیفَهَ عَنْ حَبِیبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ

ص: ۴۴

۱- رواه أبو داود و لفظه: «قال: قلت یا رسول اللّه أ یکون بعد هذا الخیر شـر کما کان قبله شر؟ قال: نعم، قلت: فما العصمه؟ قال: السیف، قلت: و هل بعد السیف بقیه (تقیه) قال: نعم تکون اماره علی اقذاء وهدنه علی دخن ، قلت : ثم ماذا؟ قال : ثم ینشأ دعاه الضـلال ، فـان کـان لله فی الارض خلیفه جلـد ظهرک وأخـذ مالک فاطعه ، والا فمت وأنت عاض علی جـذل شـجره قلت : ثم

ماذا؟ قال : ثم يخرج الـدجال بعـد ذلك معه نهرو نار ، فمن وقع فى ناره وجب اجره وحط وزره ، ومن وقع فى نهره وجب وزره وحـط اجره ، قال : قلت : ثم ماذا؟ قال : ثم ينتـج المهر فلا يركب حتى تقوم الساعه. وفى روايه : قال : هـدنه على دخن وجماعه على اقـذاء ، قلت : يا رسول الله الهـدنه على _ الـدخن ماهى؟ قال : لا ترجع قلوب أقوام على الـذى كانت عليه ، قلت : بعـد هذا الخير شـر؟ قـال : فتنه عمياء سـماء عليها دعاه على أبواب النار ، فان مت يا خـذيفه وأنت عاض على جـذل خير لك من أن تتبع احدا منهم. راجع مشكاه المصابيح : ۴۶۳.

۲- جامع الأصول ج ۱۰ ص ۴۱۴- ۴۱۷.

مُرْشِدٍ الْحِمَّانِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَعَهِدَ النَّبِیُّ الْأَمِّیُّ إِلَیَّ أَنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِی (۱).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: ثعلبه بن مرشد الحمانی نقل کرده، از حضرت علی – صلوات الله علیه – شنیدم که فرمودند: به خدا سوگند، پیامبر امّی به من این چنین گوش‌زد نمود: پس از من این امت با تو نیرنگ می‌کنند. – . أمالی الطوسی ۲ : ۹۰ –

**[ترجمه]

«۸»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحَفَّارُ عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الْخَزَّازِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْهَاشِمِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی قِلَابَهَ عَنْ بِشْرِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مَالِکِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی مَرْیَمَ عَنْ ثُوَیْرِ بْنِ أَبِی فَاخِتَهَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی قَالَ قَالَ أَبِی دَفَعَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله الرَّایَهَ یَوْمَ خَیْبَرَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَوْقَفَهُ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ فَأَعْلَمَ النَّاسَ أَنَّهُ مَوْلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکَ وَ قَالَ لَهُ تُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی التَّنْزِیلِ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ قَالَ لَهُ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتَ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ تُبَیِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَیْهِمْ بَعْدِی وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامُ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ بَعْدِی وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ (۲) وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الْآخِذُ بِسُنَّتِی وَ الذَّابُّ عَنْ مِلَّتِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ أَنْتَ مَعِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا عِنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنْتَ مَعِی وَ قَالَ لَهُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ أَنْتَ بَعْدِی تَدْخُلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ فَاطِمَهُ علیهم السلام وَ قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَی إِلَیَّ بِأَنْ أَقُومَ بِفَضْلِکَ فَقُمْتُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ بَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِی اللَّهُ بِتَبْلِیغِهِ وَ قَالَ لَهُ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِی لَکَ فِی صُدُورِ مَنْ لَا یُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِی أُولَئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَکَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَقِیلَ مِمَّ بُکَاؤُکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام أَنَّهُمْ یَظْلِمُونَهُ وَ یَمْنَعُونَهُ حَقَّهُ وَ یُقَاتِلُونَهُ وَ یَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَ یَظْلِمُونَهُمْ بَعْدَهُ وَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَلِکَ یَزُولُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ وَ عَلَتْ کَلِمَتُهُمْ وَ أَجْمَعَتِ الْأُمَّهُ عَلَی مَحَبَّتِهِمْ وَ کَانَ

۱- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۹۰.

۲- براءه: ۳.

الشَّانِئُ لَهُمْ قَلِيلًا وَ الْكَارِهُ لَهُمْ ذَلِيلًا وَ كَثُرَ الْمَادِحُ لَهُمْ وَ ذَلِکَ حِينَ تَغَيُّرِ الْبِلَادِ وَ تَضَعُّفِ الْعِبَادِ وَ الْإِيَاسِ مِنَ الْفَرَجِ وَ عِنْدَ ذَلِکَ يَظْهَرُ الْقَائِمُ فِيهِمْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله اسْمُهُ كَاسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ كَاسْمِ ابْنِي (۱) وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ ابْنَتِي يُظْهِرُ اللَّهُ الْحَقَّ بِهِمْ وَ يُخْمِدُ الْبَاطِلَ بِأَسْيَافِهِمْ وَ يَتَّبِعُهُمُ النَّاسُ بَيْنَ رَاغِبٍ إِلَيْهِمْ وَ خَائِفٍ لَهُمْ قَالَ وَ سَكَنَ الْبُكَاءُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ مَعَاشِرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبْشِرُوا بِالْفَرَجِ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلَفُ وَ قَضَاءَهُ لَا يُرَدُّ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ فَإِنَّ فَتْحَ اللَّهِ قَرِيبٌ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ اكْلَأْهُمْ وَ احْفَظْهُمْ وَ ارْعَهُمْ وَ كُنْ لَهُمْ

۱- فى المصدر: «و اسم أبيه كاسم أبى» و هو الثابت فى كتب العامّه، الا أن الحديث لا يصحّ من حيث السند، على ما تقف عليه فى ج ۵۱ ص ۸۶ (تاريخ الإمام الثانى عشر عليه السلام) راجعه ان شئت، و على فرض الصحه و تحقيق لفظ الحديث نقول: لما كان المهدى صلوات الله عليه يخرج بعد دهر طويل من ولادته، لا يمكنه فى بدء دعوته أن يعرف نفسه و يحقق نسبه بأنّه محمّد بن الحسن بن علىّ ..... عليهم الصلاه و السلام لعدم الجدوى بذلک، و لان أهل مكّه- و هو عليه السلام انما يظهر فى بدء الدعوه بمكّه المكرمه زادها اللّه شرفا- غير معترفين بغيبته دهرا طويلا، و لا بامامه آبائه الكرام، عليهم الصلاه و السلام. فهو عليه السلام انما يعرف نفسه بأنه محمد بن عبدالله ، يعنى أن اسمه الشريف محمد وأن أباه عبد من عباد الله الصالحين ، لا يهم الناس أن يعرفوه بأكثر من ذلک ، وانما عليهم أن يعرفوه بأنه المهدى الموعود فى كلام النبى الاعظم « انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلک اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا منى من أهل بيتى يملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا ». فالرسول الاكرم صلى الله عليه و آله انما أخبر أمته بخروج المهدى من اهل بيته وانما عرفه بما يعرف المهدى صلوات الله عليه نفسه حين يظهر دعوته فى آخر الزمان ، فلا يناقض هذا الحديث ما أجمعت الاماميه عليه بأن المهدى عليه الصلاه والسلام هو محمد بن الحسن العسكرى المولود فى سنه ۲۵۵ من هجره النبى صلى الله عليه و آله ، غاب بأمر الله عزوجل وسيظهر انشاء الله عاجلا ليجمع شمل المسلمين ويحق الحق ويبطل الباطل ولو كره الكافرون.

وَ انْصُرْهُمْ وَ أَعِنْهُمْ وَ أَعِزَّهُمْ وَ لَا تُذِلَّهُمْ وَ اخْلُفْنِي فِيهِمْ إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (۱).

**[ترجمه]أمالي الطوسي: عبدالرحمان بن ابی لیلی از پدرش نقل کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - در روز خیبر پرچم را به علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - داد و خداوند او را بر خیبر پیروز گردانید، و در روز غدیر خم ایشان را ایستاند و به مردم اعلام کرد که \\"او مولای هر مرد و زن مؤمنی است\\" و خطاب به ایشان فرمود: \\"تو از منی و من از تو\\"، و فرمود: تو بر تأویل خواهی جنگید، همان‌طور که من برای تنزیل جنگیدم\\"، و فرمود: \\"تو در نزد من به منزله هارون برای موسی هستی\\"، و فرمود: \\"من با کسی که تو با او در صلح باشی، در صلحم و با کسی که تو با او در جنگ باشی، در جنگم\\"، و فرمود: \\"تو آن ریسمان ناگسستنی هستی\\"، و فرمود: \\"تو روشنگر هستی در امور مشتبه‌ای که برایشان پس از من پیش می‌آید» و فرمود: \\"تو بعد از من، امام هر مرد و زن مؤمن و ولی هر مرد و زن مؤمن هستی\\"، و فرمود: \\"و تو همان کسی هستی که خداوند این آیه را در شان او نازل کرده است: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» {و [این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حجّ اکبر} - . توبه / ۳ -، و فرمود: \\"تو هستی که به سنت من عمل می‌کنی و از مذهب من حمایت می‌کنی\\"، و فرمود: \\"من اولین کسی هستم که زمین برایش شکافته می‌شود و تو نیز همراه منی\\"، و فرمود: \\"من کنار حوض هستم و تو همراه منی\\"، و فرمود: \\"من اولین کسی هستم که به بهشت داخل می‌شوم و سپس تو داخل می‌شوی و سپس حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام\\"، و فرمود: \\"خداوند به من وحی کرد تا فضیلت تو را بر پای دارم؛ و من آن را در میان مردم به پا داشتم و آن‌چه خداوند امر کرده بود تبلیغ کنم را تبلیغ کردم\\"، و فرمود: \\"از کینه‌هایی که از تو در سینه بعضی‌ها وجود دارد و تا من زنده‌ام آن را اظهار نمی‌کنند، بر حذر باش که خداوند آنان را خدا لعنت می کند، و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند\\". سپس پیامبر - صلی الله علیه و آله - گریستند؛ به ایشان عرض شد: ای رسول خدا! سبب گریه شما چیست؟ فرمودند: جبرئیل - علیه السلام - به من گفت که آنان بر او ظلم کرده و او را از باز می‌دارند و با او جنگ می‌کنند فرزندانش را می‌کشند و پس از او بر آن‌ها ظلم می‌نمایند. جبرئیل از جانب پروردگارش عزّ و جلّ این خبر را برایم آورد که این روند ادامه خواهد داشت تا زمانی که قائمشان قیام کند و کلمه ایشان رفیع گشته و همه امت بر محبتشان یک‌دل شوند و دشمنان ایشان اندک و بدخواهانشان خوار و مدح‌کنندگانشان فراوان گردد؛ این زمان خواهد بود که شهرها تحول یافته و بندگان ناتوان شده و از فرج و گشایش ناامید گشته‌اند، آن وقت است که قائم در آن‌ها ظهور می‌کند. پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: نامش مانند نام من، و نام پدرش همانند نام پسرم است و او از نوادگان دخترم می‌باشد که خداوند حق را به وسیله آن‌ها آشکار می‌کند و باطل را با شمشیر آنان محو می‌سازد و مردم یا از سر رغبت و یا از سر ترس، از آنان پیروی می‌کنند. فرمودند: در این هنگام گریه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آرام شد و فرمودند: ای گروه مومنان! به فرج بشارت دهید که وعده خداوند تخلف‌پذیر نیست و قضای او بازگشت ندارد و اوست که حکیم و آگاه است، همانا که فتح خداوند نزدیک است. خداوندا! آن‌ها اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آن‌ها دور بدار و آن‌ها را پاک و مطهر گردان! خداوندا! آن‌ها را مراقب باش و حفظ نما و حمایت کن! برای ایشان باش و آنان را نصرت و یاری فرما! آن‌ها را عزیز گردان و خوار مکن! جانشین من در میان ایشان باش که تو بر هر چیز توانایی. - . أمالي الطوسي ۱ : ۳۶۰ - ۳۶۳ -

**[ترجمه]

«۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُوسَی عَنْ عَمْرِو بْنِ شَاکِرٍ مِنْ أَهْلِ الْمَصِّیصَهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَی دِینِهِ کَالْقَابِضِ عَلَی الْجَمْرِ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: عمرو بن شاکر از أنس نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: زمانی بر مردم فرا می‌رسد که شکیبایی بر دین مانند نگه‌داشتن پاره‌های اخگر در دست باشد. - . همان ۲ : ۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

الجمر بالفتح جمع الجمره و هی النار المتقده.

**[ترجمه]الجمر با فتحه، جمع جمره به معنای آتش شعله‌ور است.

**[ترجمه]

«۱۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَی دِینِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِینَ مِنْکُمْ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَجْرُ خَمْسِینَ مِنَّا قَالَ نَعَمْ أَجْرُ خَمْسِینَ مِنْکُمْ قَالَهَا ثَلَاثاً (۳).

**[ترجمه]أمالی‌الطوسی: و با همین سند از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل کرده که فرمودند: زمانی فرا می‌رسد که اگر کسی بر دینش شکیبایی ورزد، اجر پنجاه تن از شما را دارد. گفتند: ای رسول خدا! - صلی الله علیه و آله - اجر پنجاه تن؟ فرمودند: آری، اجر پنجاه تن از شما. و این سخن را سه بار تکرار کردند. - . همان -

**[ترجمه]

«۱۱»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِی إِسْرَائِیلَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام بِمَا یَلْقَی بَعْدَهُ فَبَکَی عَلِیٌّ علیه السلام وَ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْأَلُکَ بِحَقِّی عَلَیْکَ وَ حَقِّ قَرَابَتِی وَ حَقِّ صُحْبَتِی لَمَّا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَقْبِضَنِی إِلَیْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۳۶۰- ۳۶۳.

۲- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۹۹، و أخرجه عن الترمذی فی مشکاه المصابیح ص ۴۵۹ و قال المولی علی القاری فی شرحه: یعنی کما لا یمکن القبض علی الجمره الا بصبر شدید و تحمل المشقه، کذلک فی ذلک الزمان، لا یتصور حفظ دینه و نور ایمانه الا بصبر عظیم و تعب جسیم، و من المعلوم أن المشبه به یکون أقوی، فالمراد به المبالغه، فلا ینافیه أن ما أحد یصبر علی قبض الجمر. اقول: راجع الحدیث فی سنن الترمذی کتاب الفتن الرقم ۷۳ تفسیر سوره المائده ۱۸ سنن ابی داود کتاب الملاحم الرقم ۱۷ سنن ابن ماجه کتاب الفتن الرقم ۱۷، مسند ابن حنبل ج ۲ ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

۳- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۹۹.

تَسْأَلُنِی أَنْ أَدْعُوَ رَبِّی لِأَجَلٍ مُؤَجَّلٍ قَالَ فَعَلَی مَا أُقَاتِلُهُمْ قَالَ عَلَی الْإِحْدَاثِ فِی الدِّینِ (۱).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: أبی‌سعید خدری نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی - علیه السلام - را به اتفاقاتی پس از ایشان بر سر او می‌آید آگاه کردند؛ علی - علیه السلام - گریستند و فرمودند: ای رسول خدا! - صلی الله علیه و آله و سلم - به حقی که بر تو دارم و حق خویشاوندی و حق همراهیم با شما، از شما می خواهم که از خداوند عزّ و جلّ بخواهید که جان مرا بستاند؟ رسول الله - صلی الله علیه و آله - فرمودند: از من می‌خواهی که جلوافتادن چیزی که زمان مخصوص خود دارد را از خدا بخواهم!؟ امام فرمودند: پس برای چه با آن‌ها بجنگم؟ پیامبر فرمودند: برای بدعت‌هایی که در دین می گذارند. - . همان : ۱۱۵ -

**[ترجمه]

بیان

قوله صلی الله علیه و آله لأجل مؤجل أی لأمر محتوم لا یمکن تغییره.

**[ترجمه]لأجل مؤجّل، یعنی امری که حتمی و غیر قابل تغییر است.

**[ترجمه]

«۱۲»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شُعْبَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ جُنَادَةَ عَنْ وَکِیعٍ عَنْ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْحَضْرَمِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ کُنَّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ نَائِمٌ وَ رَأْسُهُ فِی حَجْرِی فَتَذَاکَرْنَا الدَّجَّالَ فَاسْتَیْقَظَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مُحْمَرّاً وَجْهُهُ فَقَالَ لَغَیْرُ الدَّجَّالِ أَخْوَفُ عَلَیْکُمْ مِنَ الدَّجَّالِ الْأَئِمَّةُ الْمُضِلُّونَ وَ سَفْکُ دِمَاءِ عِتْرَتِی مِنْ بَعْدِی أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ (۲).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: یحیی بن حضرمی نقل کرده، از علی - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله - نشسته بودیم؛ ایشان خوابیده بودند و سرشان در دامن بود. ما داشتیم در مورد دجال گفتگو می کردیم، پیامبر - صلی الله علیه و آله - در حالی که صورت‌شان سرخ شده بود از خواب بیدار شدند و فرمودند: من برای شما از غیر دجال بیشتر می‌ترسم تا دجال؛ منظورم پیشوایان گمراه است و ریختن خون عترت من بعد از من. من با هر کس که با عترت من در جنگ باشد در جنگم و با هر کس که با آن‌ها در صلح باشد در صلحم. - . همان : ۱۲۶ -

**[ترجمه]

«۱۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِ الْمُجَاشِعِیِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ یَذُوبُ فِیهِ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِی جَوْفِهِ کَمَا یَذُوبُ الْآنُکُ فِی النَّارِ یَعْنِی الرَّصَاصَ وَ مَا ذَاکَ إِلَّا لِمَا یَرَی مِنَ الْبَلَاءِ وَ الْإِحْدَاثِ فِی دِینِهِمْ لَا یَسْتَطِیعُ لَهُ غِیَراً (۳).

**[ترجمه]أمالی الطوسی: مجاشعی از امام صادق و ایشان از پدرانشان - علیهم السلام - خویش نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: روزگاری فرا می‌رسد که در آن قلب انسان مومن مانند سرب در آتش ذوب می‌شود و این تنها به سبب بلاها و بدعت‌هایی است که در دینش می‌بیند و نمی‌تواند تغییری در آن دهد. - . همان : ۱۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس غیره جعله غیر ما کان و حوله و بدله و الاسم الغیر و غیر الدهر کعنب أحداثه المغیره.

**[ترجمه]در قاموس آمده، \\"غیره\\" یعنی آن را به غیر آن‌چه که قبلاً بود، تغییر داد و تبدیل کرد، و اسم آن الغیر است و \\"غِیَر الدهر\\" یعنی حوادث دگرگون شده روزگار.

**[ترجمه]

«۱۴»

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: هَبَطَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَیْهِ قَبَاءٌ أَسْوَدُ وَ مِنْطَقَهٌ فِیهَا خَنْجَرٌ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا جَبْرَئِیلُ مَا هَذَا الزِّیُّ قَالَ زِیُّ وُلْدِ عَمِّکَ الْعَبَّاسِ یَا مُحَمَّدُ وَیْلٌ لِوُلْدِکَ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ فَجَزِعَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا عَمِّ وَیْلٌ لِوُلْدِی مِنْ وُلْدِکَ فَقَالَ

۱- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۱۵.

۲- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۲۶.

۳- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۳۲.

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ فَأَجُبُّ نَفْسِي قَالَ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا فِيهِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: از محمد بن معاويه با اسناد خود نقل كرده كه گفت: جبرئيل - عليه السلام - با قبايى سياه و حمايلى كه در آن خنجر بود بر رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرود آمد؛ رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود: اى جبرئيل! اين چه لباسى است؟ گفت: اين لباس پسر عمويت عباس است اى محمد! واى بر آن‌چه كه از فرزندان عباس بر فرزندان تو مى‌رسد! پيامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - بى‌تاب شدند و فرمودند: اى عمو جان! واى بر آن‌چه كه از فرزندان تو بر فرزندان من مى‌رسد! او گفت: اى رسول خدا! آيا خودم را خواجه كنم؟ فرمودند: قلم و آن‌چه در آن است خشك شد. - . علل الشرايع ۲ : ۳۷ -

**[ترجمه]

بيان

الجب استيصال الخصيه و لعل المراد بجف القلم جريان القضاء و الحكم

ص: ۴۹

۱- علل الشرائع ج ۲ ص ۳۷ أقول: أخرج الخطيب فى تاريخه ج ۱۳ ص ۴۵۲ قال: لما قدم الرشيد المدينه، أعظم أن يرقى منبر النبىّ صلى الله عليه و آله فى قباء أسود و منطقه، فقال أبو البخترى: حدّثنى جعفر بن محمّد الصادق عن أبيه قال: «نزل جبريل على النبىّ صلى الله عليه و آله و عليه قباء و منطقه مخنجرا فيها بخنجر» ثمّ كذبه فى حديثه ذلك و نقل عن المعافى التيمى أشعارا ينكر فيها على أبى البخترى منها: يا قاتل الله ابن وهب لقد**أعلن بالزور وبالمنكر يزعم أن المصطفى أحمدا**أتاه جبريل التقى السرى عليه خف وقبا أسود**مخنجرا فى الحقو بالخنجر ثم ذكر فى ص ۴۵۳ باسناده عن يحيى بن معين أنه وقف على حلقه أبى البخترى فاذا هو يحدث بهذا الحديث عن جعفر بن محمد عن أبيه فقال له : كذبت يا عدو الله على رسول الله ، قال : فأخذنى الشرط ، قال : فقلت لهم : هذا يزعم أن رسول رب العالمين نزل على النبى صلى الله عليه و آله و عليه قباء! فقالوا لى : هذا والله قاض كذاب ، وأفرجوا عنى. قلت : اصل الحديث ما تراه فى الصلب ، وظاهره نزول جبريل متمثلا بهذا الزى ليرى رسول الله كيف يتزيى بنو عمه بزى الجبابره ، وكيف يتخذون لباس أهل النار شعارا لهم ، فالحديث قدح لبنى العباس ومثلبه خازيه لهم ولمن يعجبه شأنهم ، لكن وهب بن وهب أبا البخترى ، حرف الكلام عن موضعه ، وجاء بالحديث على غير وجهه ، فجعله مدحا لبنى العباس وزيهم الجابره الغاشمه طمعا فى دنياهم الدنيه ومن يرد حرث الدنيا نؤته منها وماله فى الاخره من نصيب.

الإلهی بعـدم معاقبه رجل لفعل آخر و عـدم المعاقبه قبل صدور الذنب أو أنه ولد عبد الله الذی یکون هذا النسل الخبیث منه فلا ینفع الجب و بالجمله إنه من أسرار القضاء و القدر التی تحیر فیها عقول أکثر البشر (۱).

<meta info="\\"الجب\\"" به معنای درآوردن خصیتین است. و شاید مراد از جَفّ القلم، جریان یافتن قضا و حکم الهی مبنی است به این‌که هیـچ‌کس را به سـبب کـار دیگری مجازات نمی‌کننـد و قبل از انجام گناه، مجازات روا نیست. و یا این‌که عباس در آن زمان عبـدالله را که این نسل خبیث از او متولـد خواهـد شد، به دنیا آورده بود ، پس خواجه کردن سودی نداشـته است. در مجموع، این حادثه از رموز قضا و قدر الهی است که عقل بیشتر انسان‌ها در آن متحیر است.

**[ترجمه]

«۱۵»

ن، عیون أخبـار الرضا علیه السـلام بِإِسْـنَادِ التَّمِیمِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السـلام عَنِ النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ لِبَنِی هَاشِمٍ أَنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِی (۲).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: تمیمی از امام رضا و ایشان از پدران خویش - علیهم السلام - نقل کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به بنی‌هاشم فرمودند: مستضعفان بعد از من شما هستید. - . عیون الأخبار ۲ : ۶۱ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السـلام بِهَذَا الْإِسْـنَادِ قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صـلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السـلام إِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَکَ ضَغَائِنُ فِی صُدُورِ قَوْمٍ یَتَمَالَئُونَ عَلَیْکَ وَ یَمْنَعُونَکَ حَقَّکَ (۳).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: با همین سـند نقل شده که پیامبر - صلی الله علیه وآله - به علی - علیه السلام - فرمودند: پس از وفات من کینه‌های در دل مانده اینان برایت آشکار می‌شود؛ علیه تو اجتماع می‌کنند و مانع از رسیدن تو به حقت می‌شوند. - . همان : ۶۷ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس ملأه علی الأمر ساعده و شایعه کمالأه و تمالئوا علیه اجتمعوا.

**[ترجمه]قاموس گفته: \\"ملأه علی الأمر\\" یعنی به او یاری رسانـد و او را مشایعت کردماننـد \\"مالأه\\" که همین معنا

را دارد، و \\"تمالؤوا علیه\\" یعنی اجتماع کردند .

**[ترجمه]

«۱۷»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام إِنَّ أُمَّتِی سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِی وَ یَتْبَعُ ذَلِکَ بَرُّهَا وَ فَاجِرُهَا (۴).

۱- اقول: قال اللّه عزّ و جلّ «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» و لما کان بناء الخلقه علی الابتلاء و بلوی السرائر بمعنی ظهور أعمالهم و نیاتهم فی منصه الظهور حتی لا ینکرها منکر حین الجزاء؛ بعث الی هذا العالم المشهود فی کل زمن جیلا- من المتمردین- فی علمه- و شرذمه قلیله من المتقین معهم، و جعل هؤلاء فتنه لاولئک، حتی یتعرف کل واحد من الفریقین و یتشکل علی شاکلته، ثمّ یجمعهم اللّه جمیعا یوم القیامه فیجازی کلا بما أظهر من نفسیاته و أعماله: فریق فی الجنه و فریق فی السعیر. فقد جف القلم علی آل محمد بأن یخرجوا فی هذا العالم المشهود حین تخرج آل امیه وبنو العباس ظاهرین علی أمر الامه ، ولا مناص من ذاک الاختبار الالهی ، الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم لا ینفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ... ولیعلمن الله الذین آمنواولیعلمن المنافقین.

۲- عیون الأخبار ج ۲ ص ۶۱.

۳- عیون الأخبار ج ۲ ص ۶۷.

۴- عیون الأخبار ج ۲ ص ۶۷.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: با همین سند نقل شده که پیامبر – صلی الله علیه وآله – به علی – علیه السلام – فرمودند: امت من، پس از من با تو نیرنگ می‌کنند و نیکوکار و بدکار، از آن پیروی می‌کنند. – . همان : ۶۷ –

**[ترجمه]

«۱۸»

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِالْإِسْنَادِ إِلَی دَارِمٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ لَا یَحْفَظُنِی فِیکَ إِلَّا الْأَتْقِیَاءُ الْأَبْرَارُ الْأَصْفِیَاءُ وَ مَا هُمْ فِی أُمَّتِی إِلَّا کَالشَّعْرَهِ الْبَیْضَاءِ فِی الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ فِی اللَّیْلِ الْغَابِرِ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: دارم از امام رضا و ایشان از پدرانشان – علیهم السلام – نقل کرده‌اند که رسول خدا – صلی الله علیه وآله – فرمودند: ای علی! کسی وصیت من در مورد تو را حفظ نمی‌کند مگر متقیان نیک و برگزیده؛ که تعداد آن‌ها در امت من مانند موی سفید در بدن گاو سیاه در شب تاریک است. – . همان : ۱۳۲. درستش \\"اللیل الغامر\\" به معنای تاریکی شدید است نه اللیل الغابر. –

**[ترجمه]

بیان

فی اللیل الغابر أی الذی مضی کثیر منه و اشتد لذلک ظلامه.

lt;meta info="\\"الّلیل الغابر\\" یعنی شبی که بیشتر آن سپری شده و برای همین تاریکی‌اش زیاد شده است.

۱۹. تفسیر علی بن إبراهیم: «وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ» {و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدانند؟} – . انبیاء / ۳۴ – : زمانی که خداوند پیامبرش را از آن‌چه که پس از ایشان بر سر اهل بیتش خواهد آمد آگاه کرد و جریان مدعی خلافت شدن کسی غیر از اهل بیت را به ایشان خبر داد، رسول خدا – صلی الله علیه وآله – اندوه‌گین شد؛ آن‌گاه خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل فرمود: «وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ * کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً» {و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدانند؟ هر نفسی چشنده مرگ است، و شما را از راه آزمایش به بد و نیک مبتلا خواهیم نمود} – . همان / ۳۴ و ۳۵ – یعنی آنان را آزمایش می‌کنیم، «وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ» {و به سوی ما بازگردانیده می شوید}. – .[۵]

همان / ۳۵ – بدین ترتیب خداوند رسول خدا – صلی الله علیه وآله – را آگاه کرد که همگان عاقبت باید بمیرند. – . تفسیر قمی : ۴۲۸ –

**[ترجمه]

«۱۹»

فس، تفسیر القمی وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ (۲) فَإِنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَ اللَّهُ نَبِیَّهُ بِمَا یُصِیبُ أَهْلَ بَیْتِهِ بَعْدَهُ وَ ادِّعَاءِ مَنِ ادَّعَی الْخِلَافَهَ دُونَهُمْ اغْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً أَیْ نَخْتَبِرُهُمْ وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ فَأَعْلَمَ ذَلِکَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ یَمُوتَ کُلُّ نَفْسٍ (۳).

**[ترجمه]أمالی الصدوق: محمد بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده، حضرت علی – علیه السلام- فرمودند: روزی من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – بودیم که ایشان ناگاه رو به ما کرده و گریستند. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: به آن‌چه که پس از من بر شما خواهد آمد، گریه می‌کنم. گفتم: ای رسول خدا! مگر چه بر سر ما خواهد آمد؟ فرمودند: گریه من از ضربتی است که بر سر تو فرود می‌آید، از این‌که فاطمه بر گونه‌اش لطمه می‌زنند، از نیزه‌ای که به ران حسن می‌زنند و سمی که به او نوشانده می‌شود، و از کشته شدن حسین. در این هنگام اهل بیت همگی گریستند. گفتم: ای رسول خدا! آیا خداوند جز برای امتحان ما را خلق کرده است؟ فرمودند: ای علی! بشارت بده که همانا خداوند عزّ و جلّ به من فرموده که تنها مؤمنان، محب تو هستند و فقط منافقان، دشمن تو می‌باشند. – . أمالی الصدوق : ۸۱ و ۸۲ –

**[ترجمه]

«۲۰»

لی، الأمالی للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ مَعاً عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنِ ابْنِ عَمِیرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُتْبَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ: بَیْنَا أَنَا وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذِ الْتَفَتَ إِلَیْنَا فَبَکَی فَقُلْتُ مَا یُبْکِیکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَبْکِی مِمَّا یُصْنَعُ بِکُمْ بَعْدِی فَقُلْتُ وَ مَا ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَبْکِی مِنْ ضَرْبَتِکَ عَلَی الْقَرْنِ وَ لَطْمِ فَاطِمَهَ خَدَّهَا وَ طَعْنَهِ الْحَسَنِ فِی الْفَخِذِ وَ السَّمِّ الَّذِی یُسْقَی وَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ قَالَ فَبَکَی أَهْلُ الْبَیْتِ جَمِیعاً فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا خَلَقَنَا رَبُّنَا إِلَّا لِلْبَلَاءِ قَالَ أَبْشِرْ یَا عَلِیُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُ لَا یُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا یُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ (۴).

ص: ۵۱

۱- عیون الأخبار ج ۲ ص ۱۳۲ و الصحیح: اللیل الغامر: شدید الظلمه.

۲- الأنبیاء: ۳۴.

۳- تفسیر القمّیّ: ۴۲۸.

۴- أمالی الصدوق: ۸۱- ۸۲.

**[ترجمه]إكمال الدين: سليم بن قيس هلالى نقل كردهاز كردهاز سلمان فارسى - رضى الله عنه - شنيدم كه مى‌گفت: در آن بيمارى كه به وفات رسول خدا - صلى الله عليه و آله - شد، در مقابل ايشان نشسته بودم كه فاطمه عليها السلام وارد شد؛ وقتى ضعف پدرش را ديد، گريست و اشكش بر گونه‌هايش جارى شد. رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به او فرمودند: اى فاطمه! چرا گريه مى‌كنى؟ عرض كرد: از بى‌كس شدن خود و فرزندانم پس از شما مى‌ترسم. چشمان رسول خدا - صلى الله عليه و آله - پر از اشك شد؛ سپس فرمودند: اى فاطمه! مگر نمى‌دانى كه خدا براى ما اهل بيت آخرت را بر دنيا ترجيح داده و مرگ را بر تمامى مخلوقات خويش حتمى نموده است و خداوند تبارك و تعالى كه به زمين إشراف يافت و از ميان اهل آن مرا انتخاب كرد و پيامبر قرار داد و سپس بار ديگر به زمين إشراف يافت و شوهر تو از ميان آن‌ها برگزيد و به من وحى كرد تا تو را به ازدواج او در بياورم و او را ولى و وزير خود بگيرم و جانشين خود در امتم قرار دهم. پس پدر تو برترين پيامبران و فرستادگان خداست و شوهرت برترين اوصياء است و تو اولين كسى هستى كه از ميان اهل بيتم به من مى‌پيوندى. سپس خداوند براى بار سوم بر زمين اشراف يافت و تو و فرزندانت را بر گزيد و تو سرور زنان بهشت هستى و پسرانت حسن و حسين، سرور جوانان بهشت و فرزندان شوهرت، كه همه آن‌ها هدايت‌گر و هدايت‌شده هستند تا روز قيامت اوصياى من خواهند بود. و أوصياى بعد از من كه اولى آن‌ها برادرم على، و سپس حسن و حسين و سپس نه نفر از فرزندان حسين هستند، هم‌درجه من هستند و در بهشت درجه‌اى نيست كه از درجه من و اوصياى من و پدرم ابراهيم به خداوند عزّ و جلّ نزديك‌تر باشد!؟ دخترم مگر نمى... دانى كه از كرامات خداوند عزّ و جلّ بر تو اين است كه همسر تو بهترين فرد امت من و بهترين اهل بيت من است؛ زودتر از همه اسلام آورد و بزرگ‌ترين بردبارى‌ها را كرد و بيش‌تر اط همه علم دارد. حضرت فاطمه از سخنانى كه رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به او فرمودند، شاد شد و مسرور گشت.

سپس پيامبر به او فرمودند: دخترم! شوهرت منقبت‌هاى زيادى دارد: ايمانش به خدا و فرستاده‌اش قبل از هر كس ديگرى؛ كه هيچ‌يك از امت من در اين زمينه بر او پيشى نگرفت، علم او به كتاب خداوند عزّ و جلّ و سنت من؛ در ميان امت من كسى جز على - عليه السلام - نيست كه تمام علم مرا بداند، خداوند عزّ و جلّ مرا علمى آموخت و به كسى غير از من آن را نياموخته و به فرشتگان و رسولانش نيز علمى آموخت و من هر چه كه به فرشتگان و رسولانش آموخته را مى‌دانم، و به من امر كرد تا آن‌ها را به على - عليه السلام - تعليم دهم و من چنين كردم؛ از ميان امت من جز او كسى همه علم و فهم و حكمت مرا نمى... داند. و تو اى دخترم! همسر او هستى و پسرانش، حسن و حسين نوه‌هاى من و نوه هاى امتم و امر به معروف او و نهى از منكر او هستند. خداوند عزب و جلّ به همسرت حكمت و فصل الخطاب عنايت كرده است. اى دخترم! ما اهل بيتى هستيم كه خداوند متعال هفت خصلت به ما عطا كرده است، كه آن‌ها را نه به كسى از گذشتگان داده و نه به كسى از آيندگان خواهد داد؛ پيامبر ما سرور رسولان است كه پدر توست، وصى ما سيد اوصياء است كه شوهر توست، و شهيد ما سرور شهيدان است كه حمزه بن عبدالمطّلب عموى پدر تو است. فاطمه - عليها السلام - عرض كرد: اى رسول خدا! آيا حمزه فقط سرور شهيدانى است كه با شما شهيد شده‌اند؟ فرمودند: نه، حمزه سالار همه شهيدانى است كه قبلاً شهيد شده‌اند و يا در آينده شهيد خواهند شد، جز پيامبران و أوصياء. و جعفر بن ابى‌طالب صاحب دو بال كه در بهشت با فرشتگان پرواز مى‌كند، و حسن و حسين پسران تواند كه نوه‌هاى امت من و دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. و قسم به خدايى كه جانم در دست اوست مهدى اين امت، كه زمين را بعد از فرا گيرى ظلم و جور پر از قسط و عدل مى‌كند، نيز از ماست.

فاطمه - علیها السلام - عرض کردند: کدام یک ار اینان که نام بردید، برتر از دیگران هستند؟ پیامبر فرمودند: علی پس از من برترین فرد امتم است و پس از علی - علیه السلام - و تو و پسران من و نوه‌هایم، یعنی حسن و حسین و بعد از اوصیای زاده این پسرم - و به حسین علیه السلام اشاره کردند - که مهدی نیز از آن‌هاست، حمزه و جعفر برترین‌های اهل بیت من هستند؛ ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت رابر دنیا برگزیده است.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سپس به فاطمه و شوهرش و دو پسرش نگاه کردند و فرمودند: ای سلمان ! خدا را گواه می‌گیرم که من با کسی که با این‌ها به مدارا رفتار کند، در صلحم و با کسی که با اینان به جنگ برخیزد، در جنگم. همانا آنان در بهشت با من هستند؛ سپس روی به علی - علیه السلام - کرده و فرمودند: ای برادر! تو پس از من باقی خواهی ماند و از قریش به جهت هم‌دستی‌اشان علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی دید؛ پس اگر یارانی برای خودت یافتی، با کمک آنان که با تو موافقند علیه آنان که با تو مخالفت می‌کنند بجنگ و اگر یارانی برای خودت نیافتی، صبر در پیش گیر و دست نگه دار و خود را به هلاکت نینداز. تو در نزد من به منزله هارون برای موسی هستی و هارون، در آن هنگام که قومش او را ضعیف یافتند و نزدیک بود او را بکشند، اسوه‌ای نیکو برای توست. پس بر ظلم قریش بر خودت و هم‌دستی آنان علیه خودت صبر کن که تو برای من به منزله هارون برای موسی و پیروانش هستی و آن‌ها و پیروان‌شان به منزله گوساله می‌باشند.

ای علی! خداوند تبارک و تعالی مقدر نموده که این امت به تفرقه و اختلاف دچار شوند، و اگر خدا می‌خواست همه افراد این امت را هدایت می‌کرد، به طوری که حتی دو نفر هم با هم اختلافی نداشته باشند و بر سر چیزی با هم نزاع نکنند و هیچ مفضولی فضل و برتری صاحب فضل را انکار نکند. اگر خدا می‌خواست نقمت و دگرگونی را جلو می‌انداخت تا ظالم تکذیب شود و عاقبت حق آشکار گردد. ولی خداوند دنیا را سرای عمل و آخرت را سرای قرار داد تا کسانی را که کارهای زشت انجام داده‌اند را مجازات و کسانی که کار نیک انجام داده‌اند را پاداش دهد. علی - علیه السلام - فرمودند: الحمدلله به جهت شکر بر نعمت‌هایش و صبر بر آزمون‌هایش. - . کمال الدین : ۲۶۲ - ۲۶۴ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ک، إکمال الدین ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِیَّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: کُنْتُ جَالِساً بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَرْضَتِهِ الَّتِی قُبِضَ فِیهَا فَدَخَلَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِأَبِیهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مِنَ الضَّعْفِ بَکَتْ حَتَّی جَرَتْ دُمُوعُهَا عَلَی خَدَّیْهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا یُبْکِیکِ یَا فَاطِمَهُ قَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْشَی الضَّیْعَهَ عَلَی نَفْسِی وَ وُلْدِی بَعْدَکَ فَاغْرَوْرَقَتْ عَیْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْبُکَاءِ ثُمَّ قَالَ یَا فَاطِمَهُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّا أَهْلُ بَیْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَهَ عَلَی الدُّنْیَا وَ أَنَّهُ حَتَمَ الْفَنَاءَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً وَ اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً ثَانِیَهً فَاخْتَارَ مِنْهَا زَوْجَکِ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیَّ أَنْ أُزَوِّجَکِ إِیَّاهُ وَ أَنْ أَتَّخِذَهُ وَلِیّاً وَ وَزِیراً وَ أَنْ أَجْعَلَهُ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی فَأَبُوکِ خَیْرُ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ بَعْلُکِ خَیْرُ الْأَوْصِیَاءِ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ یَلْحَقُ بِی مِنْ أَهْلِی ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَی

الْأَرْضِ اطِّلَاعَهً ثَالِثَهً فَاخْتَارَكِ (۱) وَ وُلْدَكِ وَ أَنْتِ سَيِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ ابْنَاكِ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَبْنَاءُ بَعْلِكِ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُّونَ وَ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدِي أَخِي عَلِيٌّ ثُمَّ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فِي دَرَجَتِي وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّهِ دَرَجَهٌ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ دَرَجَتِي وَ دَرَجَهِ أَوْصِيَائِي وَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ أَ مَا تَعْلَمِينَ يَا بُنَيَّهِ أَنَّ مِنْ كَرَامَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاكِ زَوَّجَكِ خَيْرَ أُمَّتِي وَ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً فَاسْتَبْشَرَتْ فَاطِمَهُ عليها السلام وَ فَرِحَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا بُنَيَّهِ إِنَّ لِبَعْلِكِ (۲) مَنَاقِبَ إِيمَانَهُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ قَبْلَ كُلِ

۱- فاختارك و أحد عشر رجلا من ولدك خ ل. و هو الموجود فی كتاب سليم.

۲- فی كتاب سليم: ان لعلی بن أبی طالب ثمانيه أضراس ثواقب نواقد: مناقب إلخ.

أَحَدٍ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى ذَلِكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِی وَ عِلْمَهُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّتِی وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِی يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِی غَيْرُ عَلِيٍّ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَنِی عِلْماً لَا يَعْلَمُهُ غَيْرِی وَ عَلَّمَ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْماً وَ كُلُّ مَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَأَنَا أَعْلَمُ بِهِ وَ أَمَرَنِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُعَلِّمَهُ إِيَّاهُ فَفَعَلْتُ فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِی يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِی وَ فَهْمِی وَ حِكَمِی غَيْرُهُ وَ إِنَّكِ يَا بُنَيَّهِ زَوْجَتُهُ وَ ابْنَاهُ سِبْطَایَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ هُمَا سِبْطَا أُمَّتِی وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آتَاهُ الْحِكْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ يَا بُنَيَّهِ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ لَا يُعْطِيهَا أَحَداً مِنَ الْآخِرِينَ غَيْرَنَا نَبِيُّنَا سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ هُوَ أَبُوكِ وَ وَصِيُّنَا سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكِ وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْزَهُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ هُوَ عَمُّ أَبِيكِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَكَ قَالَ لَا بَلْ سَيِّدُ شُهَدَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِی طَالِبٍ (۱) ذُو الْجَنَاحَيْنِ الطَّيَّارُ فِی الْجَنَّهِ مَعَ الْمَلَائِكَهِ وَ ابْنَاكِ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سِبْطَا أُمَّتِی وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ مِنَّا وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ الَّذِی يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً قَالَتْ فَأَیُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَمَّيْتَ أَفْضَلُ قَالَ عَلِیٌّ بَعْدِی أَفْضَلُ أُمَّتِی وَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ أَفْضَلُ أَهْلِ بَيْتِی بَعْدَ عَلِیٍّ عليه السلام وَ بَعْدَكِ وَ بَعْدَ ابْنَیَّ وَ سِبْطَیَّ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ وَ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِ ابْنِی هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ مِنْهُمُ الْمَهْدِیُّ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا الْآخِرَهَ عَلَى الدُّنْيَا ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَيْهَا وَ إِلَى بَعْلِهَا وَ إِلَى ابْنَيْهَا فَقَالَ يَا سَلْمَانُ أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ مَعِی فِی الْجَنَّهِ ثُمَّ أَقْبَلَ

۱- فی كتاب سليم: ذو الهجرتين و ذو الجناحين أقول: و المراد أن جعفرا من الخصال التی أعطاها أهل البيت، و يحتمل سقوط عباره هكذا: «و أخو بعلك جعفر بن أبی طالب».

عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّكَ سَتَبْقَى بَعْدِي وَ سَتَلْقَى مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظُلْمِهِمْ لَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَاناً فَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَ كُفَّ يَدَكَ وَ لَا تَلْقَ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ فَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَكَ بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذِ اسْتَضْعَفَهُ قَوْمُهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ فَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الِاخْتِلَافَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا يُنَازَعَ فِي شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا يَجْحَدَ الْمَفْضُولُ ذَا الْفَضْلِ فَضْلَهُ وَ لَوْ شَاءَ لَعَجَّلَ النَّقِمَةَ وَ التَّغْيِيرَ حَتَّى يُكَذَّبَ الظَّالِمُ وَ يُعْلَمَ الْحَقُّ أَيْنَ مَصِيرُهُ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ الْقَرَارِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْراً عَلَى نَعْمَائِهِ وَ صَبْراً عَلَى بَلَائِهِ (۱).

**[ترجمه]می‌گویم: مانند این روایت را در اصل کتاب هلالی مانند یافتم تا آن‌جا که: هارون برای تو اسوه‌ای نیکوست، آن... گاه که به برادرش موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي» {این قوم مرا ضعیف و ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که قصد جانم را کنند.}. - . کتاب سلیم : ۶۹ و ۷۰ - سلیم نقل کرده، علی - علیه السلام - نقل کردند: روزی با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در یکی از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم که به باغی رسیدیم؛ من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی! ایشان فرمودند: بله، چه زیباست، و تو در بهشت زیباتر از این داری. سپس به باغی دیگر رسیدیم، من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی! ایشان فرمودند: بله، چه زیباست، و تو در بهشت زیباتر از این داری. ما از کنار هفت باغ گذشتیم و من می‌گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی! و ایشان می‌فرمودند: بله، چه زیباست، و تو در بهشت از این زیباتر داری. وقتی که راه خلوت شد، مرا در آغوش گرفتند و بغض نموده و گریه کردند و فرمودند: به پدر تنهای شهیدم سوگند می‌خورم. گفتم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: کینه‌هایی در دل عده‌ای پنهان است که تا وقتی که من زنده هستم، آن‌ها را برایت آشکار نمی‌کنند؛ کینه‌های جنگ بدر و خونخواهی‌های جنگ احد. گفتم: آیا دینم سالم می‌ماند؟ فرمودند: دینت سالم می... ماند، ای علی! مژده باد تو را که زندگانی و مرگت با من است و تو برادر، وصی، برگزیده، وزیر، وارث من و انجام‌دهنده وصیایای من هستی، و تو هستی که قرض مرا ادا می‌کنی و به وعده‌هایم عمل می‌نمایی و ذمه مرا از دوشم بر می‌داری و امانت مرا ادا می‌کنی، و طبق سنت من با ناکثان و قاسطان و مارقان امت من پیکار می‌کنی. تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی و هارون، در آن هنگام که قومش او را ضعیف یافتند و نزدیک بود او را بکشند، اسوه‌ای نیکو برای توست. پس در برابر ظلمی که قریش بر تو روا می‌دارند و در مقابل تو می‌ایستند، صبر پیشه کن؛ زیرا تو همانند هارون برای موسی و پیروانش هستی و آن‌ها به منزله گوساله و پیروان آن هستند. موسی آن‌گاه که هارون را جانشین خود قرار داد به وی امر کرد که اگر آنان گمراهی شدند، یارانی برای پیکار یافت، با آن‌ها مبارزه کند و در غیر این صورت، دست بکشد و خونش را محفوظ بدارد و بین‌شان تفرقه نیندازد.

ای علی! هر پیامبری که خداوند مبعوث کرد، عده‌ای از سر رغبت و عده‌ای دیگر از سر اجبار تسلیم او شدند، و بعد خداوند آن کسانی که از روی بی میلی تسلیم حق شده بودند را بر آنان که از سر رغبت تسلیم گشته بودند مسلط گرداند، و آن‌ها را کشتند تا ایشان به پاداش بزرگ‌تری دست یابند. ای علی! هیچ امتی بعد از پیامبرشان دچار اختلاف نشدند مگر آن‌که اهل باطل آن‌ها بر اهل حقشان غلبه یافتند. خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت نیز مقدر ساخته است. و روایت را ادامه داد تا

این سخن که: الحمدلله به جهت صبر بر آزمون‌هایش و تسلیم و رضا در برابر قضایش. - . کتاب سلیم : ۷۲ - ۷۴ -

**[ترجمه]

«۲۲»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِی أَصْلِ کِتَابِ الْهِلَالِیِّ، مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ وَ لَکَ بِهَارُونَ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ إِذْ قَالَ لِأَخِیهِ مُوسَی إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی (۲) قَالَ سُلَیْمٌ وَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: کُنْتُ أَمْشِی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِینَهِ فَأَتَیْنَا عَلَی حَدِیقَهٍ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِیقَهٍ قَالَ صلی الله علیه و آله مَا أَحْسَنَهَا وَ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا ثُمَّ أَتَیْنَا عَلَی حَدِیقَهٍ أُخْرَی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِیقَهٍ قَالَ مَا أَحْسَنَهَا وَ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا حَتَّی أَتَیْنَا عَلَی سَبْعِ حَدَائِقَ أَقُولُ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا أَحْسَنَهَا وَ یَقُولُ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا فَلَمَّا خَلَا لَهُ الطَّرِیقُ اعْتَنَقَنِی ثُمَّ أَجْهَشَ بَاکِیاً وَ قَالَ بِأَبِی الْوَحِیدُ الشَّهِیدُ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا یُبْکِیکَ فَقَالَ ضَغَائِنُ فِی صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا یُبْدُونَهَا لَکَ إِلَّا مِنْ

ص: ۵۴

۱- کمال الدین ص ۲۶۲- ۲۶۴.

۲- کتاب سلیم ۶۹- ۷۰. مع أدنی تفاوت.

بَعْدِی أَحْقَادُ بَدْرٍ وَ تِرَاتُ أَحُدٍ قُلْتُ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دَیْنِی قَالَ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دِینِکَ فَأَبْشِرْ یَا عَلِیُّ فَإِنَّ حَیَاتَکَ وَ مَوْتَکَ مَعِی وَ أَنْتَ أَخِی وَ أَنْتَ وَصِیِّی وَ أَنْتَ صَفِیِّی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ الْمُؤَدِّی عَنِّی وَ أَنْتَ تَقْضِی دَیْنِی وَ تُنْجِزُ عِدَاتِی عَنِّی وَ أَنْتَ تُبْرِئُ ذِمَّتِی وَ تُؤَدِّی أَمَانَتِی وَ تُقَاتِلُ عَلَی سُنَّتِی النَّاکِثِینَ مِنْ أُمَّتِی وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ وَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ لَکَ بِهَارُونَ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ إِذِ اسْتَضْعَفَهُ قَوْمُهُ وَ کَادُوا یَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَیْشٍ إِیَّاکَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ فَإِنَّکَ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَهِ الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ إِنَّ مُوسَی أَمَرَ هَارُونَ حِینَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَیْهِمْ إِنْ ضَلُّوا فَوَجَدَ أَعْوَاناً أَنْ یُجَاهِدَهُمْ بِهِمْ وَ إِنْ لَمْ یَجِدْ أَعْوَاناً أَنْ یَکُفَّ یَدَهُ وَ یَحْقُنَ دَمَهُ وَ لَا یُفَرِّقَ بَیْنَهُمْ یَا عَلِیُّ مَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا وَ أَسْلَمَ مَعَهُ قَوْمُهُ طَوْعاً وَ قَوْمٌ آخَرُونَ کَرْهاً فَسَلَّطَ اللَّهُ الَّذِینَ أَسْلَمُوا کَرْهاً عَلَی الَّذِینَ أَسْلَمُوا طَوْعاً فَقَتَلُوهُمْ لِیَکُونَ أَعْظَمَ لِأُجُورِهِمْ یَا عَلِیُّ إِنَّهُ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّهٌ بَعْدَ نَبِیِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَی أَهْلِ حَقِّهَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَضَی الْفُرْقَهَ وَ الِاخْتِلَافَ عَلَی هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ سَاقَ الْخَبَرَ إِلَی قَوْلِهِ وَ صَبْراً عَلَی بَلَائِهِ وَ تَسْلِیماً وَ رِضًا بِقَضَائِهِ (۱).

**[ترجمه]جزری می گوید: \\"الجهش\\" یعنی انسان در حالی که می‌خواهد بگرید به کسی پناه ببرد، همان‌طور که کودک به مادر خویش پناه می‌برد. گفته می‌شود: جهشت و أجهشت.

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری الجهش أن یفزع الإنسان إلی الإنسان و یلجأ إلیه و هو مع ذلک یرید البکاء کما یفزع الصبی إلی أمه یقال جهشت و أجهشت.

**[ترجمه]کامل الزیارات: قدامه بن زایده از پدرش نقل کرده، امام علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمودند: ای زائده! شنیده‌ام تو هر از چند گاهی به زیارت قبر پدرم أباعبدالله - علیه السلام - می‌روی؟ عرض کردم: آری همین‌طور است که شنیده‌اید. ایشان به من فرمودند: چرا این کار را می کنی در حالی که از منزلت خوبی نزد حاکم خود برخورداری؛ حاکمی که تحمل نمی کند کسی به ما محبت داشته باشد و ما را برتر بداند و چیزی از فضائل ما و حق واجبی که ما بر این امت داریم را ذکر کند؟ عرض کردم: به خدا سوگند که این کار را فقط به خاطر خدا و رسولش انجام می‌دهم و اعتنایی نمی کنم که کسی خشمگین شود و هر چه بدی در این راه ببینم در نظرم چیزی نیست. سه بار به من فرمودند: تو را به به خدا سوگند آیا واقعا همین‌طور است که می گویی؟ و من هم در هر سه دفعه همان جواب را دادم. امام فرمودند: بشارت باد تو را! بشارت باد تو را! بشارت باد تو را! الآن به تو چیزی می گویم که از گزیده‌های ارزش‌مند و پنهان نزد من است: وقتی در طفّ آن مصائب بر سر ما آمد و پدرم – علیه السلام - و همراهان و پسران و برادران و دیگر اهل بیتش به شهادت رسیدند و اهل حرم و زنانش را سوار بر شتر کرده و به سمت کوفه حرکت دادند، من شروع به نگاه کردن به آنان کردم که بر زمین افتاده بودند و دفن نشده بودند و خیلی بر من گران آمد و چنان از دیدن ایشان اندوه گین شدم که نزدیک بود روحم از بدنم خارج شود. عمه‌ام زینب، دختر بزرگ علی - علیه السلام - به حالم پی برد و گفت: ای تنها باز مانده جد و پدر و برادرانم! چرا این‌قدر بی‌تابی و داری خود را به کشتن می‌دهی؟ گفتم: چطور بی قرار نباشم و جزع نکنم، و حال آن‌که می‌بینم که آقایم و برادرانم و عموهایم و

پسر عموهایم و خانواده‌ام در خون خود غلتیده و بر ریگ‌های بیابان، غارت‌شده‌اند کفن نشده و دفن نشده‌اند و کسی بر بالای سرشان نیست و هیچ‌کس به آن‌ها نزدیک نمی‌شود، و گویا اینان خانواده‌ای از دیلم و خزر هستند. عمه‌ام گفت: آن‌چه که می‌بینی بی‌تابت نکند که به خدا سوگند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این اتفاقات را از پیش به جد و پدر و عمویت خبر داده بود. خداوند از عده‌ای از افراد این امت، که فرعون‌های زمین آنان را نمی‌شناسند، ولی در نزد اهل آسمان‌ها شناخته‌... شده هستند، پیمان گرفته و آنان این اعضای پراکنده و این بدن‌های خونین را جمع می‌کنند و دفن می‌نمایند و در این بیابان، نشانه‌ای بر آرامگاه پدرت سید الشهداء - علیه السلام - نصب می‌کنند که با گذشتن روزگاران اثر آن از کهنه نمی‌شود و بر نشانه‌اش خاک نمی‌نشیند و هر چه ائمه کفر و پیروان ضلالت هر تلاش می‌کنند که آن را محو و نابود کنند، اثرش واضح‌تر می‌شود و کارش بالاتر می‌گیرد .

گفتم: آن عهد چیست و آن خبر کدام است؟ فرمود: أمّ أیمن به من گفت که روزی از روزها رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به زیارت خانه فاطمه - علیها السلام - آمد. فاطمه برای ایشان حریره‌ای درست کرد و علی - علیه السلام - بشقابی از خرما برای ایشان آورد. من نیز کاسه‌ای از شیر و سرشیر برای آن‌ها آوردم. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - از آن حریره خوردند و بعد ابتدا رسول خدا و بعد آن‌ها از آن شیر نوشیدند و سپس اول ایشان و بعد آن‌ها از آن خرما و سرشیر خوردند. سپس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دست خود را با آبی که علی - علیه السلام - می‌ریختند شستند.

وقتی ایشان از شستن دست فارغ شدند، به علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نگاهی که خوشحالی از آن معلوم بود انداختند. سپس مدتی به طرف آسمان چشم دوختند و بعد روی خود را به سمت قبله کرده و دستان‌شان را گشودند و دعا نمودند. سپس هق هق کنان به سجده افتادند و مدتی طولانی در همین حال بودند و با صدای بلند ناله‌ها کردند و اشکشان سرازیر شد. سپس سر از سجده بلند کرده و در حالی که اشک‌هایشان همچون قطرات باران فرو می‌ریخت، سرشان را پایین انداختند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام و من نیز به همراه ایشان، از دیدن این حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوه‌گین شدیم و نتوانستیم از ایشان چیزی بپرسیم. تا این‌که این حالت طولانی شد. علی و فاطمه به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! خداوند چشمانتان را گریان نکند! چرا گریه می‌کنید؟ دل‌هایمان از این حال شما جریحه‌دار شد.

پیامبر فرمودند: ای برادرم از حضور شما چنان دلشاد شدم که تا به حال این‌چنین دلشاد نشده بودم؛ داشتم به شما می‌نگریستم و خدا را بر این نعمت که شما را به من داده سپاس می‌نمودم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند متعال از دل تو آگاه شد و خشنودی تو از برادر و دختر و نوه‌هایت را فهمید و نعمت خود را بر تو کامل گردانید و به تو هدیه‌ای عطا کرد که ایشان و ذریّه و محبان و شعییان‌شان را در بهشت با تو قرار دهد و شما را از هم‌دیگر جدا نکند و آن‌ها را مانند تو متنعم کند و مانند تو عطا نماید تا این‌که راضی شوی و حتی بالاتر از رضایت. در مقابل در دنیا بلاهای زیادی به آن‌ها می‌... رسد و به دست مردمی که خود را پیرو آیین تو می‌دانند و گمان می‌کنند که از امت تو هستند، مصیبت‌ها به آن‌ها می‌رسد، حال آن‌که با تک‌تک خطاها و قتل‌هایشان از خدا و تو دور می‌شوند. قتل‌گاه‌هایشان [اهل بیت] از هم جدا و قبرهایشان از یک‌دیگر دور بوده و خداوند این سرانجام را برای آن‌ها، و تو نیز در میان آن‌ها اختیار نموده است. پس خداوند عزوجل را به سبب اختیارش سپاس‌گزار باش و به قضای او رضایت ده. من نیز خدا را سپاس نمودم و به قضای او در مورد آن‌چه که برای

شما اختیار کرده راضی گشتم.

جبرئیل سپس گفت: ای محمد! برادرت پس از تو مورد جفا واقع می‌شود و به دست امتت مغلوب می گردد و از جانب دشمنانت رنج می‌بیند و سپس به دست شرورترین مخلوقات و شقی‌ترین فرد بشر، مانند کسی که شتر ذبح می کند و در سرزمینی که به آن هجرت می کند و محل رشد شیعیانش و شیعیان فرزندانش خواهد بود و آن‌ها در آن‌جا زیاد مورد امتحان قرار می گیرند و مصیبت‌های بزرگی می‌بینند، به شهادت می‌رسد.

این نوه‌ات – با دستش به امام حسین – علیه السلام – اشاره کرد – به همراه گروهی از ذرّیه و اهل بیتت و عده‌ای از برگزیدگان امتت در کنار رود فرات، به شهادت می رسند؛ در سرزمینی که کربلا نامیده می شود و به همین جهت بر دشمنان تو و دشمنان ذرّیه تو کرب و بلای فراوانی وارد می‌شود، و در روزی که کرب و سختی‌اش تمام نشود و حسرتش پایان نپذیرد. و آن سرزمین پاک‌ترین مکان زمین و باحرمت‌ترین آن‌ها است و یکی از دشت‌های بهشت است. وقتی روزی که نوه تو و خانواده‌ش در آن به شهادت می‌رسند فرا برسد و لشگریان کفر و لعنت آن‌ها را محاصره کنند، همه گوشه و کنار زمین به لرزه درمی‌آید و کوه‌ها با تکان‌های زیاد به حرکت در می‌آیند و امواج دریاها به خروش می‌آید و اهل آسمان آشفته می... شوند؛ و این نیست جز به سبب خشم از مصیبتی که بر تو ای محمد و خاندان تو رفته است و گران‌آمدن هتک حرمتی که نسبت به تو شده و زشتی کاری که با خاندان و عترت تو شده است، البته وضع به همان منوال باقی نمی‌ماند و خداوند عزّ و جلّ، نصرت و یاری خانواده مستضعف و مظلوم تو را اعلام می‌دارد؛ همان کسانی که بعد از تو حجت خدا بر آفریدگان هستند. سپس خداوند به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دریاها و هر موجودی که در آن‌ها هست، وحی می کند که: من آن خداوند فرمان‌روا و قادری هستم که هیچ گریزنده‌ای از او نگریزد و هیچ مانعی بر سر راهش نباشد، و من قادرترین کس بر نصرت ایشان و انتقام از دشمنانشان هستم؛ به عزت و جلالم سوگند که کسانی که با فرستاده و برگزیده‌ام عداوت کردند و حرمت او را زیر پا گذاشتند و و خاندان او را

کشتند و پیمان وی را شکستند و به اهل بیتش ظلم نمودند را چنان عذاب می کنم که هیچ یک از جهانیان را آن‌گونه عذاب نکرده باشم.

در آن زمان هر چه در آسمان‌ها و زمین هست به ضجّه در آمده و به کسانی که به عترت تو ظلم کرده و حرمت تو را زیر پا گذاشته‌اند لعنت می‌فرستند. هنگامی که آن گروه شهید می‌شوند، خداوند عزّ و جلّ خودش آن‌ها را قبض روح می کند و فرشتگانی از آسمان هفتم بر زمین فرود می‌آیند که همراهشان ظرف‌هایی از یاقوت و زمرد است که پر از آب زندگانی و حله‌های بهشتی و عطرهای بهشتی می‌باشد و پیکرهایشان را با آن آب غسل داده و آن حله‌ها را به آن‌ها می‌پوشانند و با آن عطرها حنوط می کنند و فرشتگان صف به صف بر ایشان نماز می گذارند.

سپس خداوند قومی را که نه با سخن و نه با عمل و نه با نیت در این جنایت شرکت نداشته‌اند و کفار آن‌ها را نمی‌شناسند را از میان امتت بر می‌انگیزد که پیکرهای آن‌ها را دفن می کنند و بر آرام‌گاه سیدالشهداء در آن دشت نشانه‌ای قرار می‌دهند که علامتی برای اهل حق و سببی برای رستگاری مؤمنان باشد، و در هر شبانه روز صد هزار فرشته از هر آسمان به گرد آن جمع می‌شوند و بر او درود می‌فرستند و خدا را در نزد او تسبیح می کنند و از خدا برای زائران او طلب مغفرت می‌نمایند و نام

کسانی از امت تو را که برای تقرب به خدا و تو به زیارت او می‌آینـد را به همراه نام پدران و خویشاوندان و سرزمینشان می... نویسند و در چهره‌هایشان این نشانه از نور عرش الهی را قرار می‌دهند که: \\"این زائر قبر بهترین شهید و فرزند بهترین پیامبر است\\". وقتی روز قیامت برسد، بر اثر آن نشانه، نوری از چهره‌های آن‌ها ساطع می‌شود که چشم ها را خیره می کند و آن‌ها با آن نور مشخص می‌شوند و از دیگران بازشناخته می‌شوند.

ای محمد! گویی تو را می‌بینم که بین من و میکائیل هستی و علی در مقابل ماست و فرشتگانی که تعدادشان قابل شمارش نیست، همراه ما هستند و با هم زائرانی که این نشانه در چهره آنان وجود دارد را از بین سایرین برمی گیریم تا خداوند آن‌ها را از هول و سختی‌های آن روز نجات دهد. این است حکم و عطای خداوند به کسانی که قبر تو را ای محمد، یا قبر برادرت و یا قبر دو نوه‌ات را فقط به نیت خداوند عزّ و جلّ زیارت کنند. به زودی برخی از مردم - که لعنت و غضب خدا بر آن‌ها حتمی گشته است - پیدا می‌شوند که می‌خواهند نشانه آن قبر را نابود و اثرش را محو کنند، ولی خداوند تبارک و تعالی آنان راهی برای این مقصودشان قرار نمی‌دهد.

سپس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: این سخنان بود که باعث گریه و حزن من شد. زینب - علیها السلام - فرمودند: زمانی که ابن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - پدرم را ضربت زد و من نشانه‌های مرگ را در پدرم دیدم، گفتم: پدر جان! أمّ أیمن برایم حدیثی چنین و چنان گفت؛ دوست دارم آن را از زبان شما هم بشنوم. فرمودند: دخترم! همان‌طور است که أمّ أیمن گفته است. گویی من، تو و دختران خانواده‌ات را می‌بینم که در این سرزمین، اسیر و ذلیل و بیم‌ناک شده‌اید و می‌ترسید که مردم شما را بربایند؛ پس صبر بورزید! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، خداوند در آن روز، جز شما و محبان و شعیانتان ولیّ‌ای روی زمین ندارد.

وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - زمانی این حدیث را برای ما می گفتند، فرمودند: ابلیس در آن روز از خوشحالی پرواز می کند و در تمام زمین بر فراز شیطان‌ها و عفریته‌های خود عبور می کند و می گوید: ای گروه شیطان‌ها! ما به چیزی که از فرزندان آدم می‌خواستیم، رسیدیم و آنها را به غایت هلاکت کشاندیم و شر و بدی را در میان همه آن‌ها، جز پناه‌آورندگان به این گروه، به ارث گذاشتیم؛ پس تمام عزم خود را بکار گیرید تا مردم در مورد این‌ها به تردید بیاندازید و آن‌ها را به دشمنی به این گروه وادار سازید و علیه اینان و دوستانشان بشورانید، تا گمراهی و کفر خلق استحکام یابد و احدی از آن‌ها نجات نیابد. «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» {و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت.} - . سبأ / ۲۰ - و او بسیار دروغ‌گوست. هیچ عمل نیکی با دشمنی شما [اهل بیت] سودی نخواهد داشت و هیچ گناهی، جز گناهان کبیره، با محبت و دوستی شما ضرری به صاحبش نمی‌رساند.

زائده نقل کرده، پس از اینکه علی بن الحسین - علیهما السلام - این حدیث را برای من نقل کردند، فرمودند: این حدیث را نزد خودت داشته باش که اگر در طلب آن یک سال هم بر پشت شتران بزنند، باز کم است. - . کامل الزیارات : ۲۵۹ - ۲۶۶ -

**[ترجمه]

مل، كامل الزيارات عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هِلَالٍ (۲) عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ

۱- کتاب سلیم: ۷۲- ۷۴.

۲- فی المصدر: الباب الثامن و الثمانون: فضل کربلا و زیاره الحسین علیه السلام: للحسین بن احمد بن المغیره فیه حدیث رواه شیخه أبوالقاسم ; مصنف هذا الکتاب و نقل عنه وهو عن زائده عن مولانا علی بن الحسین علیهما السلام ذهب علی شیخنا رحمه الله أن یضمنه کتابه هذا ، وهو مما یلیق بهذا الباب ، ویشتمل أیضا علی معان شتی حسن تام الالفاظ ، احببت ادخاله ، وجعلته أول الباب .. وقد کنت استفدت هذا الحدیث بمصر عن شیخی أبی القاسم علی بن محمد بن عبدوس الکوفی رحمه الله مما نقله عن مزاحم بن عبدالوارث البصری باسناده عن قدامه بن زائده عن أبیه زائده عن علی بن الحسین علیهما السلام. وهذا الحدیث داخل فیما أجاز لی شیخی رحمه الله وقد جمعت بین الروایتین بالالفاظ الزائده والنقصان والتقدیم والتأخیر فیهما حتی صح بجمیعه عمن حدثنی به اولا ثم الان ، وذلک أنی ما قرأته علی شیخی رحمه الله ولا قرأه علی ، غیر أنی أرویه عمن حدثنی به عنه ، وهو أبوعبدالله احمد ابن محمد بن عیاش قال : حدثنی أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قال : حدثنی أبوعیسی عبید الله بن الفضل _ الخ ، وبعد تمام الخبر یقول : رجعنا إلی الاصل. أقول: : الحسین بن أحمد بن المغیره هو الراوی لکتاب الزیارات هذه عن شیخه ابی _ القاسم ابن قولویه ، ومعلوم من ادراجه هذا الحدیث وغیره : (راجع کامل الزیارات المطبوع ص ۲۲۳) أن نسخه الکتاب انما وصلت الینا من قبله وبخطه وروایته وهو الذی یقول فی صدر الکتاب ، بعد الخطبه وفهرس الابواب : أخبرنا أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی الفقیه قال : حدثنی أبی الخ. والظاهر من تأخیر سند الکتاب عن الخطبه والفهرس أنه هو الذی أنشأ الخطبه ورتب _ الفهرس ، لا شیخه ، والا لوجب تقدیم سند الکتاب علی الخطبه کما فی غیر واحد من اسناد کتب الحدیث ، وکیف کان ، فالرجل وثقه النجاشی فی رجاله حیث قال : الحسین بن أحمد بن المغیره ابوعبدالله البوشنجی ، کان عراقیا مضطرب المذهب وکان ثقه فیما یرویه وهکذا عنونه ابن داود فی رجاله ، ناقلا نص ذلک عن النجاشی والغضائری ، الا أنه أدرجه فی القسم الثانی المختص بذکر المجروحین ، والمجهولین ، کما فعل ذلک العلامه فی رجاله وذکره فی الضعفاء ومن یرد قوله أو یقف فیه.

بْنِ سَلَّامٍ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِی شَيْبَةَ الْقَاضِی عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ قُدَامَةَ بْنِ زَائِدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام بَلَغَنِی يَا زَائِدَةُ أَنَّكَ تَزُورُ قَبْرَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَحْيَاناً فَقُلْتُ إِنَّ ذَلِكَ لَكَمَا

بَلَغَکَ فَقَالَ لِی فَلِمَا ذَا تَفْعَلُ ذَلِکَ وَ لَکَ مَکَانٌ عِنْدَ سُلْطَانِکَ الَّذِی لَا یَحْتَمِلُ أَحَداً عَلَی مَحَبَّتِنَا وَ تَفْضِیلِنَا وَ ذِکْرِ فَضَائِلِنَا وَ الْوَاجِبِ عَلَی هَذِهِ الْأُمَّهِ مِنْ حَقِّنَا فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا أُرِیدُ بِذَلِکَ إِلَّا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا أَحْفِلُ بِسَخَطِ مَنْ سَخِطَ وَ لَا یَکْبُرُ فِی صَدْرِی مَکْرُوهٌ یَنَالُنِی بِسَبَبِهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِکَ لَکَذَلِکَ یَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ أَقُولُهَا ثَلَاثاً فَقَالَ أَبْشِرْ ثُمَّ أَبْشِرْ ثُمَّ أَبْشِرْ فَلَأُخْبِرَنَّکَ بِخَبَرٍ کَانَ عِنْدِی فِی النُّخَبِ الْمَخْزُونَهِ إِنَّهُ لَمَّا أَصَابَنَا بِالطَّفِّ مَا أَصَابَنَا وَ قُتِلَ أَبِی علیه السلام وَ قُتِلَ مَنْ کَانَ مَعَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِهِ وَ حُمِلَتْ حَرَمُهُ وَ نِسَاؤُهُ عَلَی الْأَقْتَابِ یُرَادُ بِنَا الْکُوفَهَ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَیْهِمْ صَرْعَی وَ لَمْ یُوَارَوْا فَیَعْظُمُ ذَلِکَ فِی صَدْرِی وَ یَشْتَدُّ لِمَا أَرَی مِنْهُمْ قَلَقِی فَکَادَتْ نَفْسِی تَخْرُجُ وَ تَبَیَّنَتْ ذَلِکَ مِنِّی عَمَّتِی زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیٍّ الْکُبْرَی فَقَالَتْ مَا لِی أَرَاکَ تَجُودُ بِنَفْسِکَ یَا بَقِیَّهَ جَدِّی وَ أَبِی وَ إِخْوَتِی فَقُلْتُ وَ کَیْفَ لَا أَجْزَعُ وَ لَا أَهْلَعُ وَ قَدْ أَرَی سَیِّدِی وَ إِخْوَتِی وَ عُمُومَتِی وَ وُلْدَ عَمِّی وَ أَهْلِی مُصَرَّعِینَ بِدِمَائِهِمْ مُرَمَّلِینَ بِالْعَرَاءِ مُسَلَّبِینَ لَا یُکَفَّنُونَ وَ لَا یُوَارَوْنَ وَ لَا یُعَرِّجُ عَلَیْهِمْ أَحَدٌ وَ لَا یَقْرَبُهُمْ بَشَرٌ کَأَنَّهُمْ أَهْلُ بَیْتٍ مِنَ الدَّیْلَمِ وَ الْخَزَرِ فَقَالَتْ لَا یُجْزِعَنَّکَ مَا تَرَی فَوَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِکَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی جَدِّکَ وَ أَبِیکَ وَ عَمِّکَ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ أُنَاسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَهُ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِی أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ یَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَهَ فَیُوَارُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَهَ وَ یَنْصِبُونَ لِهَذَا الطَّفِّ عَلَماً لِقَبْرِ أَبِیکَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ علیه السلام لَا یَدْرُسُ أَثَرُهُ وَ لَا یَعْفُو رَسْمُهُ عَلَی کُرُورِ اللَّیَالِی وَ الْأَیَّامِ وَ لَیَجْتَهِدَنَّ أَئِمَّهُ الْکُفْرِ وَ أَشْیَاعُ الضَّلَالَهِ فِی مَحْوِهِ وَ تَطْمِیسِهِ فَلَا یَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُوراً وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلُوّاً فَقُلْتُ وَ مَا هَذَا الْعَهْدُ وَ مَا هَذَا الْخَبَرُ فَقَالَتْ حَدَّثَتْنِی أُمُّ أَیْمَنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَارَ مَنْزِلَ فَاطِمَهَ علیها السلام فِی یَوْمٍ مِنَ الْأَیَّامِ فَعَمِلَتْ لَهُ حَرِیرَهً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمَا وَ أَتَاهُ عَلِیٌّ علیه السلام بِطَبَقٍ فِیهِ تَمْرٌ ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ أَیْمَنَ فَأَتَیْتُهُمْ بِعُسٍّ فِیهِ لَبَنٌ

وَ زُبْدٌ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ وَ شَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ شَرِبُوا مِنْ ذَلِكَ اللَّبَنِ ثُمَّ أَكَلَ وَ أَكَلُوا مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ وَ الزَّبَدِ ثُمَّ غَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَدَهُ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غَسْلِ يَدِهِ مَسَحَ وَجْهَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام نَظَراً عَرَفْنَا فِيهِ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ مَلِيّاً ثُمَّ وَجَّهَ وَجْهَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ وَ دَعَا ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً وَ هُوَ يَنْشِجُ فَأَطَالَ النُّشُوجَ وَ عَلَا نَحِيبُهُ وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ وَ دُمُوعُهُ تَقْطُرُ كَأَنَّهَا صَوْبُ الْمَطَرِ فَحَزِنَتْ فَاطِمَةُ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ حَزِنْتُ مَعَهُمْ لِمَا رَأَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هِبْنَاهُ أَنْ نَسْأَلَهُ حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ وَ قَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ فَقَدْ أَقْرَحَ قُلُوبَنَا مَا نَرَى مِنْ حَالِكَ فَقَالَ يَا أَخِي سُرِرْتُ بِكُمْ سُرُوراً مَا سُرِرْتُ مِثْلَهُ قَطُّ (1) وَ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَ أَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَتِهِ عَلَيَّ فِيكُمْ إِذْ هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اطَّلَعَ عَلَى مَا فِي نَفْسِكَ وَ عَرَفَ سُرُورَكَ بِأَخِيكَ وَ ابْنَتِكَ وَ سِبْطَيْكَ فَأَكْمَلَ لَكَ النِّعْمَةَ وَ هَنَّأَكَ الْعَطِيَّةَ بِأَنْ جَعَلَهُمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ شِيعَتَهُمْ مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يُحْبَوْنَ كَمَا تُحْبَى وَ يُعْطَوْنَ كَمَا تُعْطَى حَتَّى تَرْضَى وَ فَوْقَ الرِّضَا عَلَى بَلْوَى كَثِيرَةٍ تَنَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ مَكَارِهَ تُصِيبُهُمْ بِأَيْدِي أُنَاسٍ يَنْتَحِلُونَ مِلَّتَكَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِكَ بِرَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ خَبَطاً خَبَطاً وَ قَتْلًا قَتْلًا شَتَّى مَصَارِعُهُمْ نَائِيَةً قُبُورُهُمْ خِيَرَةٌ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ وَ لَكَ فِيهِمْ فَاحْمَدِ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى خِيَرَتِهِ وَ ارْضَ بِقَضَائِهِ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَ رَضِيتُ بِقَضَائِهِ بِمَا اخْتَارَهُ لَكُمْ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَخَاكَ مُضْطَهَدٌ بَعْدَكَ مَغْلُوبٌ عَلَى أُمَّتِكَ مَتْعُوبٌ مِنْ أَعْدَائِكَ ثُمَّ مَقْتُولٌ بَعْدَكَ يَقْتُلُهُ أَشَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَةِ وَ أَشْقَى الْبَرِيَّةِ نَظِيرُ

ص: ۵۸

۱- راجع ج ۴۵ ص ۱۸۰- ۱۸۱ من طبعتا هذه.

عَاقِرِ النَّاقَهِ بِبَلَدٍ تَكونُ إِلَيْهِ هِجْرَتُهُ وَ هُوَ مَغْرِسُ شِيعَتِهِ وَ شِيعَهِ وُلْدِهِ وَ فِيهِ عَلَى كُلِّ حالٍ يَكْثُرُ بَلْوَاهُمْ وَ يَعْظُمُ مُصَابُهُمْ وَ إِنَّ سِبْطَكَ هَذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام مَقْتُولٌ فِي عِصَابَهٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ أَخْيَارٍ مِنْ أُمَّتِكَ بِضَفَّهِ الْفُرَاتِ بِأَرْضٍ تُدْعَى كَرْبَلَاءَ مِنْ أَجْلِهَا يَكْثُرُ الْكَرْبُ وَ الْبَلَاءُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ ذُرِّيَّتِكَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي لَا يَنْقَضِي كَرْبُهُ وَ لَا تَفْنَى حَسْرَتُهُ وَ هِيَ أَطْهَرُ بِقَاعِ الْأَرْضِ وَ أَعْظَمُهَا حُرْمَهً وَ إِنَّهَا لَمِنْ بَطْحاءِ الْجَنَّهِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ سِبْطُكَ وَ أَهْلُهُ وَ أَحَاطَتْ بِهِمْ كَتَائِبُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ اللَّعْنَهِ تَزَعْزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا وَ مَادَتِ الْجِبَالُ وَ كَثُرَ اضْطِرَابُهَا وَ اصْطَفَقَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ مَاجَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَهْلِهَا غَضَباً لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَ لِذُرِّيَّتِكَ وَ اسْتِعْظَاماً لِمَا يُنْتَهَكُ مِنْ حُرْمَتِكَ وَ لِشَرِّ مَا تُكَافَى بِهِ فِي ذُرِّيَّتِكَ وَ عِتْرَتِكَ وَ لَا يَبْقَى شَيْ ءٌ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا اسْتَأْذَنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي نُصْرَهِ أَهْلِكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ الَّذِينَ هُمْ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَكَ فَيُوحِي اللَّهُ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ مَنْ فِيهِنَّ أَنِّي أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَفُوتُهُ هَارِبٌ وَ لَا يُعْجِزُهُ مُمْتَنِعٌ وَ أَنَا أَقْدَرُ فِيهِ عَلَى الِانْتِصَارِ وَ الِانْتِقَامِ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأُعَذِّبَنَّ مَنْ وَتَرَ رَسُولِي وَ صَفِيِّي وَ انْتَهَكَ حُرْمَتَهُ وَ قَتَلَ عِتْرَتَهُ وَ نَبَذَ عَهْدَهُ وَ ظَلَمَ أَهْلَهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَضِجُّ كُلُّ شَيْ ءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ بِلَعْنِ مَنْ ظَلَمَ عِتْرَتَكَ وَ اسْتَحَلَّ حُرْمَتَكَ فَإِذَا بَرَزَتْ تِلْكَ الْعِصَابَهُ إِلَى مَضَاجِعِهَا تَوَلَّى اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهَا بِيَدِهِ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَهٌ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَهِ مَعَهُمْ آنِيَهٌ مِنَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّمُرُّدِ مَمْلُوءَهٌ مِنْ مَاءِ الْحَيَاهِ وَ حُلَلٌ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ وَ طِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّهِ فَغَسَّلُوا جُثَثَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَلْبَسُوهَا الْحُلَلَ وَ حَنَّطُوهَا بِذَلِكَ الطِّيبِ وَ صَلَّى الْمَلَائِكَهُ صَفّاً صَفّاً عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْماً مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكُفَّارُ لَمْ يَشْرَكُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَ لَا نِيَّهٍ فَيُوَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَ يُقِيمُونَ رَسْماً لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ

الْبَطْحَاءِ يَكُونُ عَلَماً لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَباً لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ وَ تَحُفُّهُ مَلَائِكَةٌ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لِزُوَّارِهِ وَ يَكْتُبُونَ أَسْمَاءَ مَنْ يَأْتِيهِ زَائِراً مِنْ أُمَّتِكَ مُتَقَرِّباً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ بِذَلِكَ وَ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ يَسِمُونَ فِي وُجُوهِهِمْ بِمِيسَمِ نُورِ عَرْشِ اللَّهِ هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ ابْنِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ سَطَعَ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ذَلِكَ الْمِيسَمِ نُورٌ تُغْشَى مِنْهُ الْأَبْصَارُ يَدُلُّ عَلَيْهِمْ وَ يُعْرَفُونَ بِهِ وَ كَأَنِّي بِكَ يَا مُحَمَّدُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مِيكَائِيلَ وَ عَلِيٌّ أَمَامَنَا وَ مَعَنَا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى عَدَدُهُ وَ نَحْنُ نَلْتَقِطُ مَنْ ذَلِكَ الْمِيسَمُ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ شَدَائِدِهِ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ وَ عَطَاؤُهُ لِمَنْ زَارَ قَبْرَكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ قَبْرَ أَخِيكَ أَوْ قَبْرَ سِبْطَيْكَ لَا يُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ سَيَجِدُّ أُنَاسٌ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ اللَّعْنَةُ وَ السُّخْطُ أَنْ يَعْفُوا رَسْمَ ذَلِكَ الْقَبْرِ وَ يَمْحُوا أَثَرَهُ فَلَا يَجْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَهَذَا أَبْكَانِي وَ أَحْزَنَنِي قَالَتْ زَيْنَبُ فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَبِي عليه السلام وَ رَأَيْتُ أَثَرَ الْمَوْتِ مِنْهُ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَهْ حَدَّثَتْنِي أُمُّ أَيْمَنَ بِكَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ فَقَالَ يَا بُنَيَّةِ الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثَتْكِ أُمُّ أَيْمَنَ وَ كَأَنِّي بِكِ وَ بِبَنَاتِ أَهْلِكِ سَبَايَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَّاءَ خَاشِعِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَصَبْراً فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا لِلَّهِ عَلَى الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٌّ غَيْرُكُمْ وَ غَيْرُ مُحِبِّيكُمْ وَ شِيعَتِكُمْ وَ لَقَدْ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حِينَ أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْخَبَرِ أَنَّ إِبْلِيسَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرَحاً فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا فِي شَيَاطِينِهِ وَ عَفَارِيتِهِ فَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الشَّيَاطِينِ قَدْ أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ وَ بَلَغْنَا فِي هَلَاكِهِمُ الْغَايَةَ وَ أَوْرَثْنَاهُمُ السُّوءَ إِلَّا مَنِ اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْعِصَابَةِ فَاجْعَلُوا شُغُلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَ حَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَ إِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَ بِأَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمَ ضَلَالَةُ الْخَلْقِ وَ كُفْرُهُمْ وَ لَا

يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ وَ هُوَ كَذُوبٌ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ مَعَ عَدَاوَتِكُمْ عَمَلٌ صَالِحٌ وَ لَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مُوَالاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكَبَائِرِ قَالَ زَائِدَةُ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام بَعْدَ أَنْ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ خُذْهُ إِلَيْكَ أَمَا لَوْ ضَرَبْتَ فِي طَلَبِهِ آبَاطَ الْإِبِلِ حَوْلًا لَكَانَ قَلِيلًا (۱).

**[ترجمه]الطّفّ: اسمی است برای کربلاـ فیروزآبادی گفته است: طف، مکانی است در نزدیکی کوفه. الصّرع، به زمین افتادن، و تصریع، به شدت بر روی زمین افتادن را گویند. رمل الثوب، یعنی آن را به خون آغشته کرد، و أرمل السّهم یعنی تیر به خون آغشته شد. عراء به فضای باز و آزادی که نمی‌توان چیزی در آن پنهان کرد می گویند. تعریج علی الشیء، یعنی برپا داشتن آن و تضرّج بالدم یعنی با خون آغشته شد. ضرّج أنفه بدم، یعنی آن را خونین کرد. درس الرسم دروساً، یعنی از بین رفت. دَرَسَتهُ الریح، به صورت لازم و متعدی به کار می‌رود. حریره آردی است که با شیر پخته می‌شود. العُس، کاسه بزرگ را گویند. رمق بطرفه: نگاه کرد. نشَجَ الباکی نشیجاً، وقتی بغض انسان بدون این‌که گریه کند در حلقش گیر کند. نشج بصوته نشیجا: صدایش را در سینه محبوس ساخت. صوب، یعنی ریختن و باریدن باران از آسمان. خبطه، یعنی او را شدیدا زد. خبط القوم بسیفه، یعنی آنان را زد. مضطهَد به معنای مقهور و مضطر و ضِفه النهر، کنار رودخانه را گویند. کتیبه یعنی سپاه و تزعزع به معنای تحرک است. مید نیز به همین معناست. اصطفاق یعنی اضطراب و موتور کسی است که فردی از خاندانش کشته شده باشد و انتقام او را نگرفته باشد. ضرب آباط الإبل، کنایه از دویدن و شتاب است .

بدان که روایت کردن این حدیث توسط امام سجاد - علیه السلام - به نقل از عمه‌اشان و استماع آن از ایشان، منافاتی با این که امام بدان خبر آگاهی داشته است، ندارد؛ زیرا گاهی از کس دیگری در روایت شدن مصلحتی دارد، و گاهی گوش سپردن به سخنی که انسان آن را می‌داند تاثیر تازه‌ای بر حزن آدمی می گذارد. علاوه بر این محتمل است که ایشان برای آرامش خاطر عمه خود - رضی الله عنها - چنین حدیث را استماع کرده باشند.

**[ترجمه]

بیان

الطف اسم لکربلاء قال الفیروزآبادی الطف موضع قرب الکوفه و الصرع الطرح علی الأرض و التصریع الصرع بشده و رمل الثوب لطخه بالدم و أَرْمَلَ السَّهْمُ تلطخ بالدم و العراء الفضاء لا یستر فیه بشی ء و التعریج علی الشی ء الإقامه علیه و تضرج بالدم أی تلطخ و ضرج أنفه بدم بالتشدید أی أدماه و درس الرسم دروسا عفا و درسته الریح لازم و متعد و الحریره دقیق یطبخ بلبن و العس بالضم القدح العظیم و رمق بطرفه أی نظر و نشج الباکی کضرب نشیجا إذا غص بالبکاء فی حلقه من غیر انتحاب و نشج بصوته نشیجا ردده فی صدره و الصوب الانصباب و مجی ء السماء بالمطر و خبطه ضربه شدیدا و القوم بسیفه جلدهم و المضطهد بالفتح المقهور المضطر و ضفّه النهر بالکسر جانبه و الکتیبه الجیش و التزعزع التحرک و کذلک المید و الاصطفاق الاضطراب و الموتور من قتل له قتیل فلم یدرک بدمه و ضرب آباط الإبل کنایه عن الرکض و الاستعجال.

ثم اعلم أن روایه سید الساجدین علیه السلام هذا الخبر عن عمته و استماعه لها لا ینافی کونه علیه السلام عالما بذلک قبله إذ قد تکون فی الروایه عن الغیر مصلحه و قد یکون للاستماع إلی حدیث یعرفه الإنسان تأثیر جدید فی أحوال الحزن مع أنه یحتمل

أن يكون الاستماع لتطييب قلب عمته رضی الله عنها.

**[ترجمه]کامل الزیارات: حماد بن عثمان نقل کرده، امام صادق - علیه السلام - فرمودند: وقتی پیامبر - صلی الله علیه و آله - به معراج برده شد، به او گفتند: خداوند تو را در سه چیز می‌آزماید تا میزان صبر تو را بسنجد. ایشان فرمودند: ای پروردگار! در برابر امر تو تسلیم‌ام و جز با یاری تو توان صبر ندارم؛ آن سه چیز چیستند؟ گفتند: اولی گرسنگی و ترجیح دادن نیازمندان بر خود و اهل بیتت. ایشان فرمودند: پروردگارا! پذیرفتم و راضی و تسلیم هستم و توفیق و صبر تنها از جانب توست.

اما دومی، مورد تکذیب قرار گرفتن و ترس شدید و بذل جانت در راه من و با مال و جان با اهل کفر مبارزه کردن و صبر پیشه کردن بر آزاری که که از آن‌ها و اهل نفاق بر تو می‌رسد و درد و جراحت یافتن در جنگ است؛ ایشان فرمودند: پروردگارا! پذیرفتم و راضی و تسلیم هستم و توفیق و صبر از توست.

و اما سومی، کشتاری است که اهل بیتت پس از تو به آن دچار می‌شوند: اما برادرت، از طرف امت مورد فحش و بی‌مهری و توبیخ و حرمان و درماندگی و ظلم و در نهایت قتل قرار می‌گیرد؛ پیامبر فرمودند: پروردگارا! تسلیم شدم و پذیرفتم و توفیق و صبر تنها از جانب توست.

اما دخترت مورد ظلم و حرمان واقع می‌گیرد و حقی که تو برایش قرار داده‌ای غصب می‌شود و در حالی که باردار است کتک می‌خورد و بدون اجازه بر حریم و منزلش تجاوز می‌شود و سپس مبتلا به خواری و ذلت شده و هیچ دفاعی برای خود نمی‌یابد و به سبب آن کتکی که خورده سقط جنین کرده و بر اثر همان کتک از دنیا می‌رود؛ پیامبر فرمودند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، پروردگارا! پذیرفتم و تسلیم هستم و توفیق و صبر تنها از جانب توست.

فاطمه از برادرت دو فرزند خواهد داشت که یکی از آن‌ها با نیرنگ کشته می‌شود و غارت می‌شود و به طرفش تیر می‌اندازند، و این کارها را امت تو با او می‌کنند؛ پیامبر فرمودند: پروردگارا! پذیرفتم و إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجعون، تسلیم هستم و توفیق و صبر تنها از توست.

اما آن فرزند دیگرش؛ امتت او را برای جهاد دعوت می‌کنند و او را به زور می‌کشند و فرزندان و نیز تمام اهل بیت همراهش را می‌کشند و سپس حرمش را غارت می‌کنند؛ او از من یاری می‌طلبد، ولی قضا و تقدیرم چنین است که او و همراهانش به شهادت برسند و قتل او حجتی برای همه کسانی که در هر گوشه و کنار زمین هستند باشد. پس اهل آسمان‌ها و زمین‌ها از بی‌تابی، بر او می‌گریند و فرشتگانی که به فیض یاری او نرسیده‌اند نیز می‌گریند. سپس از صلب او فرزندی به دنیا می‌آورم که تو را با او یاری می‌کنم؛ همانا سایه او در زیر عرش نزد من است. در نسخه دیگری چنین آمده: سپس از صلب او فرزندی به دنیا می‌آورم و او را به یاری‌اش می‌فرستم؛ همانا سایه او در زیر عرش نزد من است. او زمین را پر از عدل کرده و با قسط می... پوشاند، رعب به همراهش حرکت می‌کند و آن‌قدر می‌کشد تا از او بخواهند. گفتم: إنّا لله. به من گفتند: سرت را بلند کن! وقتی بلند کردم، مردی دیدم که در میان مردمان نیکوترین صورت و خوشبوترین است و از بالا و پایین او نور ساطع می‌شود. او را فرا خواندم و او با لباسی از نور سیمایی از همه خوبی‌ها به جانب من آمد و پیشانی مرا بوسید. به فرشتگانی که اطراف او را گرفته بودند و غیر از خداوند عزّ و جلّ کسی نمی‌توانست آن‌ها را بشمرد نگاه کردم. گفتم: پروردگارا! این مرد بر چه

کسانی غضب می‌کند و این فرشتگان را برای چه کسانی مهیا ساخته‌ای که وعده پیروزی آن‌ها را به من داده‌ای و من منتظر آن پیروزی از تو هستم؟ اینان خانواده و اهل بیت من هستند و تو مرا از آن‌چه که بعد از من بر سر این‌ها می‌آید، آگاه ساختی که اگر بخواهی، پیروزی آن‌ها را بر کسانی که در حقشان ظلم می‌کنند را بر من عطا می‌نمایی و من تسلیم شده‌ام و پذیرفته‌ام و راضی گشته‌ام، و توفیق و رضایت و کمک بر صبر تنها از جانب توست.

به من گفته شد: اما برادرت، پاداش او در نزد من، جنه المأوی است که به سبب صبرش در آن‌جا منزل می‌یابد؛ در روز قیامت حجت او را بر خلایق غلبه می‌دهم و او را بر حوض تو می‌گمارم که دوست‌داران شما را از آن سیراب کند و دشمنانتان را آن باز دارد. جهنم را برای او سرد و سلامت قرار می‌دهم تا وارد آن شود و هر کسی را که ذره‌ای از مودت در دلش باشد، از آن خارج کند و منزلت شما را در بهشت یکسان قرار می‌دهم.

اما فرزندت که خوار می‌شود و کشته می‌شود و آن دیگری که با خیانت و به زور کشته می‌شود؛ آن‌ها کسانی هستند که عرشم را با آن دو مزین می‌کنم و جدای از آن، آن‌دو کرامتی دارند که در دل هیچ بشری خطور نکند، و این به خاطر مصیبت‌هایی است که کشیده‌اند. این پاداش برای هر کسی که قبر او را زیارت کند نیز خواهد بود؛ زیرا زائران او، زائران تو هستند و زائران تو، زائران منند و بر من است که زائرم را تکریم کنم و هر چه بخواهد، به او بدهم و طوری او را پاداش می... دهم که هر کسی تعظیم من نسبت به او و کرامتی که برایش فراهم کرده‌ام را ببیند، غبطه بخورد.

اما دخترت، او را در عرشم ایستاده می‌دارم و در آن‌جا به او گفته می‌شود: خدا تو را در میان خلقش قاضی نموده است؛ هر کسی که به تو و فرزندانت ستم روا داشته است، هر حکمی که دوست داری در موردش بنمای که من حکم تو را در موردشان عملی می‌سازم. او در عرصه قیامت حاضر می‌شود و فردی که به او ستم کرده ایستانده می‌شود و او امر می‌کند که او را به جهنم ببرند. آن شخص می‌گوید: دریغا بر آن‌چه که در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. و آرزوی بازگشت به دنیا را می... کند. «وَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا * یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا» {و ستم‌کار دستهای خود را می گَزد [و] می گوید: «ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم * ای وای کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم } - . فرقان / ۲۷ و ۲۸ - و می‌گوید: «حَتّی إِذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ * وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ» {تا آن‌گاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید، [خطاب به شیطان] گوید: ای کاش میان من و تو، فاصله خاور و باختر بود، که چه بد دمسازی هستی! * و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد، چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود.} - . زخرف / ۳۸ و ۳۹ - و ظالم می‌گوید: «أَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فِی ما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ» {تو خود در میان بندگانت بر سر آن‌چه اختلاف می کردند، داوری می کنی} - . زمر / ۴۶ - یا کسی دیگر حکم می‌کند؟ آن وقت به آن دو گفته می‌شود: «أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ» {هان! لعنت خدا بر ستمگران باد! * همانان که [مردم را] از راه خدا باز می دارند و آن را کج می شمارند و خود، آخرت را باور ندارند}. - . هود / ۱۷ و ۱۸ -

و اولین کسی که درباره‌اش حکم می‌کند، قاتل محسّن بن علی - علیه السلام - است و بعد درباره قنفذ؛ او و همراهش را می... آورند و آن دو را با شلاق‌هایی از آتش می‌زنند، شلاق‌هایی که اگر یک ضربه آن بر دریاها بخورد، از شرق تا غرب به

جوش می‌آیند و اگر بر کوه‌های دنیا بخورد، ذوب شده و تبدیل به خاکستر می گردند، پس آن دو را با آن شلاق‌ها می‌زنند.

سپس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای محکوم نمودن با نفر چهارم در پیش‌گاه خدا به زانو می‌نشیند و آن سه تن داخل در گودالی می‌شوند و بر روی آن سرپوشی می گذارند که هیچ‌کس آنان را نمی‌بیند و آن سه نیز کسی را نمی‌بینند. در این هنگام آنانی که در ولایت آن‌ها بوده‌اند، می گویند: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» {پروردگارا! آن دو [گمراه گری] از جنّ و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدمهایمان بگذاریم تا زبون شوند}. - . فصلت / ۲۹ - خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ» {وامروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد، چون ستم کردید در حقیقت، شما در عذاب، مشترک خواهید بود}. - . زخرف/۳۹ - در آن هنگام ندای نابودی و هلاکت بر آن‌ها سر داده می‌شود؛ آن دو، در حالی که نگهبانانی همراهشان است، پیش حوض می‌آیند و از امیرالمؤمنین - علیه السلام - تقاضا می کنند و می گویند: از ما در گذر و ما را سیراب گردان و نجاتمان بده! به آن‌ها گفته می‌شود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» {وآن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود، و گفته شود: «این است همان چیزی که آن را ادعا می‌نمودید} - . ملک/۲۷ - که امیر مؤمنان هستید؛ با تشنگی و عطشتان به سوی آتش باز گردید که نوشیدنی شما جز آبی داغ و چرکین نیست و شفاعتِ شفاعت‌کنندگان برای شما سودی ندارد. - . کامل الزیارات : ۳۳۲ - ۳۳۵ -

**[ترجمه]

«۲۴»

مل، كامل الزيارات مُحَمَّدٌ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصَمِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ مُخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِيَنْظُرَ

۱- کامل الزیارات: ۲۵۹- ۲۶۶.

کَیْفَ صَبْرُکَ قَالَ أَسْلِمُ لِأَمْرِکَ یَا رَبِّ وَ لَا قُوَّةَ لِی عَلَى الصَّبْرِ إِلَّا بِکَ فَمَا هُنَّ قِیلَ أَوَّلُهُنَّ الْجُوعُ وَ الْأَثَرَةُ عَلَى نَفْسِکَ وَ عَلَى أَهْلِکَ لِأَهْلِ الْحَاجَهِ قَالَ قَبِلْتُ یَا رَبِّ وَ رَضِیتُ وَ سَلَّمْتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الصَّبْرُ وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَالتَّکْذِیبُ وَ الْخَوْفُ الشَّدِیدُ وَ بَذْلُکَ مُهْجَتَکَ فِیَّ وَ مُحَارَبَهُ أَهْلِ الْکُفْرِ بِمَالِکَ وَ نَفْسِکَ وَ الصَّبْرُ عَلَى مَا یُصِیبُکَ مِنْهُمْ مِنَ الْأَذَى وَ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ الْأَلَمِ فِی الْحَرْبِ وَ الْجِرَاحِ قَالَ یَا رَبِّ قَبِلْتُ وَ رَضِیتُ وَ سَلَّمْتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الصَّبْرُ وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ فَمَا یَلْقَى أَهْلُ بَیْتِکَ مِنْ بَعْدِکَ مِنَ الْقَتْلِ أَمَّا أَخُوکَ فَیَلْقَى مِنْ أُمَّتِکَ الشَّتْمَ وَ التَّعْنِیفَ وَ التَّوْبِیخَ وَ الْحِرْمَانَ وَ الْجَهْدَ وَ الظُّلْمَ وَ آخِرُ ذَلِکَ الْقَتْلُ فَقَالَ یَا رَبِّ سَلَّمْتُ وَ قَبِلْتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الصَّبْرُ وَ أَمَّا ابْنَتُکَ فَتُظْلَمُ وَ تُحْرَمُ وَ یُؤْخَذُ حَقُّهَا غَصْباً الَّذِی تَجْعَلُهُ لَهَا وَ تُضْرَبُ وَ هِیَ حَامِلٌ وَ یُدْخَلُ عَلَى حَرِیمِهَا وَ مَنْزِلِهَا بِغَیْرِ إِذْنٍ ثُمَّ یَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذُلٌّ ثُمَّ لَا تَجِدُ مَانِعاً وَ تَطْرَحُ مَا فِی بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِکَ الضَّرْبِ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ قَبِلْتُ یَا رَبِّ وَ سَلَّمْتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الصَّبْرُ وَ یَکُونُ لَهَا مِنْ أَخِیکَ ابْنَانِ یُقْتَلُ أَحَدُهُمَا غَدْراً وَ یُسْلَبُ وَ یُطْعَنُ یَفْعَلُ بِهِ ذَلِکَ أُمَّتُکَ قَالَ قَبِلْتُ یَا رَبِّ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ سَلَّمْتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الصَّبْرُ وَ أَمَّا ابْنُهَا الْآخَرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُکَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ یَقْتُلُونَهُ صَبْراً وَ یَقْتُلُونَ وُلْدَهُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ ثُمَّ یَسْلُبُونَ حَرَمَهُ فَیَسْتَعِینُ بِی وَ قَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مِنِّی فِیهِ بِالشَّهَادَهِ لَهُ وَ لِمَنْ مَعَهُ وَ یَکُونُ قَتْلُهُ حُجَّهً عَلَى مَنْ بَیْنَ قُطْرَیْهَا فَتَبْکِیهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ جَزَعاً عَلَیْهِ وَ تَبْکِیهِ مَلَائِکَهٌ لَمْ یُدْرِکُوا نُصْرَتَهُ ثُمَّ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ذَکَراً بِهِ أَنْصُرُکَ وَ إِنَّ شَبَحَهُ عِنْدِی تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِی نُسْخَهٍ أُخْرَى ثُمَّ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ذَکَراً أَنْتَصِرُ لَهُ بِهِ وَ إِنَّ شَبَحَهُ عِنْدِی تَحْتَ الْعَرْشِ یَمْلَأُ الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ وَ یُطْفِئُهَا (۱) بِالْقِسْطِ یَسِیرُ مَعَهُ الرُّعْبُ یَقْتُلُ حَتَّى یُشَکَّ فِیهِ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ

ص: ۶۲

۱- و یطبقها خ ل. و هو ثبت المصدر.

فَقِيلَ ارْفَعْ رَأْسَکَ فَنَظَرْتُ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صُورَهً وَ أَطْیَبِهِ رِیحاً وَ النُّورُ یَسْطَعُ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ فَدَعَوْتُهُ فَأَقْبَلَ إِلَیَّ وَ عَلَیْهِ ثِیَابُ النُّورِ وَ سِیمَاءُ کُلِّ خَیْرٍ حَتَّی قَبَّلَ بَیْنَ عَیْنَیَّ وَ نَظَرْتُ إِلَی مَلَائِکَهٍ قَدْ حَفُّوا بِهِ لَا یُحْصِیهِمْ إِلَّا اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ فَقُلْتُ یَا رَبِّ لِمَنْ یَغْضَبُ هَذَا وَ لِمَنْ أَعْدَدْتَ هَؤُلَاءِ وَ قَدْ وَعَدْتَنِی النَّصْرَ فِیهِمْ فَأَنَا أَنْتَظِرُهُ مِنْکَ فَهَؤُلَاءِ أَهْلِی وَ أَهْلُ بَیْتِی وَ قَدْ أَخْبَرْتَنِی بِمَا یَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِی وَ لَوْ شِئْتَ لَأَعْطَیْتَنِی النَّصْرَ فِیهِمْ عَلَی مَنْ بَغَی عَلَیْهِمْ وَ قَدْ سَلَّمْتُ وَ قَبِلْتُ وَ رَضِیتُ وَ مِنْکَ التَّوْفِیقُ وَ الرِّضَا وَ الْعَوْنُ عَلَی الصَّبْرِ فَقِیلَ لِی أَمَّا أَخُوکَ فَجَزَاؤُهُ عِنْدِی جَنَّهُ الْمَأْوَی نُزُلًا بِصَبْرِهِ أُفْلِجُ حُجَّتَهُ عَلَی الْخَلَائِقِ یَوْمَ الْبَعْثِ وَ أُوَلِّیهِ حَوْضَکَ یَسْقِی مِنْهُ أَوْلِیَاءَکُمْ وَ یَمْنَعُ مِنْهُ أَعْدَاءَکُمْ وَ أَجْعَلُ جَهَنَّمَ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً یَدْخُلُهَا فَیُخْرِجُ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ مِنَ الْمَوَدَّهِ وَ أَجْعَلُ مَنْزِلَتَکُمْ فِی دَرَجَهٍ وَاحِدَهٍ مِنَ الْجَنَّهِ وَ أَمَّا ابْنُکَ الْمَقْتُولُ الْمَخْذُولُ وَ ابْنُکَ الْمَغْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْراً فَإِنَّهُمَا مِمَّا أُزَیِّنُ بِهِمَا عَرْشِی وَ لَهُمَا مِنَ الْکَرَامَهِ سِوَی ذَلِکَ مَا لَا یَخْطُرُ عَلَی قَلْبِ بَشَرٍ لِمَا أَصَابَهُمَا مِنَ الْبَلَاءِ (۱) وَ لِکُلِّ مَنْ أَتَی قَبْرَهُ مِنَ الْخَلْقِ (۲) لِأَنَّ زُوَّارَهُ زُوَّارُکَ وَ زُوَّارُکَ زُوَّارِی وَ عَلَیَّ کَرَامَهُ زَائِرِی وَ أَنَا أُعْطِیهِ مَا سَأَلَ وَ أَجْزِیهِ جَزَاءً یَغْبِطُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَی تَعْظِیمِی لَهُ وَ مَا أَعْدَدْتُ لَهُ مِنْ کَرَامَتِی وَ أَمَّا ابْنَتُکَ فَإِنِّی أُوقِفُهَا عِنْدَ عَرْشِی فَیُقَالُ لَهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَّمَکِ فِی خَلْقِهِ فَمَنْ ظَلَمَکِ وَ ظَلَمَ وُلْدَکِ فَاحْکُمِی فِیهِ بِمَا أَحْبَبْتِ فَإِنِّی أُجِیزُ حُکُومَتَکِ فِیهِمْ فَتَشْهَدُ الْعَرْصَهَ فَإِذَا أُوقِفَ مَنْ ظَلَمَهَا أَمَرَتْ بِهِ إِلَی النَّارِ فَیَقُولُ الظَّالِمُ وَا حَسْرَتَاهْ عَلی ما

۱- فعلی فتوکل خ، و هو ثبت فی المصدر.

۲- قوله «و لکل من أتی قبره من الخلق» عطف علی قوله «و لهما من الکرامه سوی ذلک» الخ، أی لهما و لکل من أتی قبره من الخلق من الکرامه سوی ذلک ما لا یخطر علی قلب بشر. فما فی المصدر و هکذا هامش نسخه الکمبانیّ: «و لکل من أتی قبره من الخلق من الکرامه» سهو زائد.

فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ يَتَمَنَّى الْكَرَّةَ وَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا وَ قَالَ حَتَّى إِذا جاءَنا قالَ يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ فَيَقُولُ الظَّالِمُ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فِي ما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَوِ الْحُكْمُ لِغَيْرِكَ فَيُقَالُ لَهُمَا أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ وَ أَوَّلُ مَنْ يُحْكَمُ فِيهِ مُحَسِّنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي قَاتِلِهِ ثُمَّ فِي قُنْفُذٍ فَيُؤْتَيَانِ هُوَ وَ صَاحِبُهُ فَيُضْرَبَانِ بِسِيَاطٍ مِنْ نَارٍ لَوْ وَقَعَ سَوْطٌ مِنْهَا عَلَى الْبِحَارِ لَغَلَتْ مِنْ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا وَ لَوْ وُضِعَتْ عَلَى جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ حَتَّى تَصِيرَ رَمَاداً فَيُضْرَبَانِ بِهَا ثُمَّ يَجْثُو أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ لِلْخُصُومَةِ مَعَ الرَّابِعِ وَ تُدْخَلُ الثَّلَاثَةُ فِي جُبٍّ فَيُطْبَقُ عَلَيْهِمْ لَا يَرَاهُمْ أَحَدٌ وَ لَا يَرَوْنَ أَحداً فَيَقُولُ الَّذِينَ كَانُوا فِي وَلَايَتِهِمْ رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُنَادُونَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ يَأْتِيَانِ الْحَوْضَ يَسْأَلَانِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُمْ حَفَظَةٌ فَيَقُولَانِ اعْفُ عَنَّا وَ اسْقِنَا وَ خَلِّصْنَا فَيُقَالُ لَهُمْ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ارْجِعُوا ظِمَاءً مُظْمَئِينَ إِلَى النَّارِ فَمَا شَرَابُكُمْ إِلَّا الْحَمِيمُ وَ الْغِسْلِينُ وَ مَا تَنْفَعُكُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۱).

**[ترجمه]شاید مرجع ضمیر \\"یطفیها\\"، زمین و اسناد آن مجازی باشد؛ یعنی آتش‌های فتنه و ظلم آن را خاموش می‌کند یا این‌که ضمیر به قرینه مقام، به فتنه‌ها بازگردد. در بعضی از نسخه‌ها \\"و یطبّقها\\" آمده که یعنی آن را در برگرفت، که این ظهور بیشتری دارد. \\"آن‌قدر می‌کشد تا از او بخواهند\\" یعنی عده زیادی را به قتل می‌رساند، تا این‌که مردم سبب این کشتار فراوان را از او می‌پرسند. پس ضمیر به قتل برمی‌گردد. و ضمیر در جمله \\"لِکلّ مَن أتی قبره\\" به امام حسین –علیه السلام – برمی‌گردد. و شاید مقداری از روایت افتاده باشد.

**[ترجمه]

بیان

قوله یطفیها لعل الضمیر راجع إلی الأرض و فی الإسناد تجوز أی یطفئ نیران فتنتها و ظلمها أو إلی الفتن بقرینه المقام و فی بعض النسخ و یطبقها أی یعمها و هو أظهر قوله و حتی یسأل فیه (۲) أی یقتل الناس کثیرا

۱- کامل الزیارات: ۳۳۲- ۳۳۵.

۲- فی المصدر: یشک فیه.

حتی یسأله الناس عن سبب کثره القتل فالضمیر راجع إلی القتل و الضمیر فی قوله و لکل من أتی قبره إلی الحسین علیه السلام و لعله سقط من الخبر شی ء.

**[ترجمه]الإرشاد: ابو إدریس أودی نقل کرده، از امام علی - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: یکی از چیزهایی که پیامبر امی خبرش را به من داد، این بود که پس از او امتش با من نیرنگ خواهند نمود. - . إرشاد المفید : ۱۳۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

شا، الإرشاد رَوَی إِسْمَاعِیلُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی إِدْرِیسَ الْأَوْدِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ إِنَّ فِیمَا عَهِدَ إِلَیَّ النَّبِیُّ الْأُمِّیُّ أَنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِکَ مِنْ بَعْدِی (۱).

ص: ۶۵

۱- إرشاد المفید: ۱۳۶ و رواه الفضل بن شاذان فی الإیضاح قال: روی إسحاق بن إسماعیل عن هیثم بن بشیر عن إسماعیل بن سالم عن ابی إدریس عن علیّ بن أبی طالب أنه قال: فیما عهد الی النبیّ أن الأمه ستغدر بک، راجع ص ۴۵۲ من کتابه الإیضاح. وروی المفید فی الارشاد قبل هذا الحدیث عن عبدالله بن بکیر الغنوی عن حکیم بن جبیر قال : حدثنا من شهد علیا بالرحبه یخطب فقال فیما قال : « أیها الناس انکم قد أبیتم الا أن اقول : اما ورب السماوات والارض لقد عهد إلی خلیلی ان الامه ستغدربک » ، أقول : انما قال علیه السلام « قد أبیتم الا أن أقول » فان شر ذمه من منافقی أصحابه علیه السلام قد أنکروا علیه قتال المسلمین فسألوه : هل کان ذلک بعهد من رسول الله الیک أو رأی رأیته؟ و سیجئ الکلام فی ذلک مستوفی فی باب الجمل انشاء الله تعالی. وروی ابن ابی الحدید هذین الحدیثین فی شرح النهج ج ۱ ص ۳۷۲ ثم قال : وقد روی أکثر أهل الحدیث هذا الخبر بهذا اللفظ أو بقریب منه ، وروی عن سدیر الصیرفی عن ابی جعفر علیه السلام قال : اشتکی علی علیه السلام شکاه فعاده ابوبکر وعصر وخرجا من عنده فأتیا النبی ص فسألهما من أین جئتما؟ قالا عدنا علیا ، قال صلی الله علیه و آله : کیف رأیتماه؟ قالا : رأیناه یخاف علیه مما به ، فقال : کلا انه لن یموت حتی یوسع غدرا وبغیا ولیکونن فی هذه الامه عبره یعتبر به الناس من بعده. وروی البخاری فی تاریخه الکبیر ج ۱ ق ۲ ص ۱۷۴ عن ثعلبه بن یزید الحمانی قال : قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی : ان الامه ستغدر بک ، ولا یتابع علیه. وقد أخرج العلامه المرعشی مثله فی ذیل الاحقاق ج ۷ ص ۳۲۵ _ ۳۳۰ عن جمع کثیر کالحاکم فی المستدرک ج ۳ ص ۱۴۰ ، الخطیب فی تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۲۱۶ ، الذهبی فی میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۷۱ ، وغیرهم من أراد الاستقصاء فلیراجع.

**[ترجمه]تفسیر الإمام العسکری: این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ جاءَکُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ» {و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد، سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید، و ستمکار شدید.}؛ - . بقره / ۹۲ - امام فرمودند: خداوند متعال به قوم یهود که پیشتر سخن درباره آنان بوده است، فرمود: ««وَ لَقَدْ جاءَکُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ» {و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد} که نشان‌گر نبوت او بودند و بر فضل و شرافت محمد - صلی الله علیه و آله - بر جهانیان دلالت داشتند و خلافت امام علی علیه السلام و وصی‌بودن ایشان و جانشینان ایشان را برای موسی روشن ساخته بودند. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» {سپس گوساله را} «مِن بَعدِهِ» {پس از او} یعنی پس این‌که به کوه رفت، خدای خود گرفتید و با جانشینی که او مشخص کرده بود و بر شما گمارده بود، یعنی هارون مخالفت کردید، «وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ» یعنی شما به خاطر آن‌چه انجام دادید، ظالم و کافر شدید.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با علی - علیه السلام - قدم زنان از مقابل باغ زیبایی می‌گذشتند. علی - علیه السلام - فرمودند: عجب باغ زیبایی! پیامبر فرمودند: ای علی! تو در بهشت باغی داری که زیباتر از این است. همین‌طور از هفت باغ عبور کردند و بر هر کدام که می‌رسیدند، علی - علیه السلام - می‌فرمودند: عجب باغ زیبایی! و رسول خدا- صلی الله علیه و آله - می‌فرمودند: ای علی! تو در بهشت باغی داری که زیباتر از این است. سپس رسول خدا - صلی الله علیه و آله- به شدت گریستند و علی - علیه السلام - نیز به خاطر گریه پیامبر گریه کردند و بعد فرمودند: ای رسول خدا! برای چه گریه می‌کنید؟ پیامبر فرمودند: ای برادرم! ای اباالحسن! در سینه عده‌ای کینه‌هایی نسبت به تو هست که پس از مرگ من آن را آشکار می... سازند. علی - علیه السلام - فرمودند: ای رسول خدا! آیا دینم سالم می‌ماند؟ پیامبر فرمودند: آری، دینت سالم می‌ماند. علی - علیه السلام - فرمودند: اگر دینم برایم سالم بماند، مرا باکی نیست.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: به همین خاطر خداوند تو را شخص بعد از محمد، و دعوت‌گر به رضوان و غفران خود، و خبر دهنده هدایت یا گمراهی انسان‌ها به سبب حبشان به تو و بغضشان از تو، و حامل پرچم محمد - صلی الله علیه و آله - در روز قیامت، و پیشرو پیامبران و رسولانی که در زیر پرچم من به سوی بهشت‌های پر نعمت حرکت می‌کنند، قرار داده است.

ای علی! اصحاب موسی پس از او گوساله‌پرستی را در پیش گرفته و با جانشین او مخالفت ورزیدند. امت من نیز پس از من، گوساله‌ای و گوساله‌ای را اتخاذ می‌کنند و با تو مخالفت می‌کنند، و حال آن‌که تو جانشین من بر اینان هستی و آن‌ها مانند گوساله‌پرستان قوم موسی هستند. هان که هر که با تو موافقت کند و از تو اطاعت کند، در رفیق اعلی با ما خواهد بود و هر که پس از من گوساله را اتخاذ کند و با تو مخالفت کند و توبه ننماید، به همراه کسانی که در زمان موسی گوساله... پرست شدند و توبه نکردند، برای همیشه در آتش جهنم جاویدان خواهند بود. - . تفسیر الإمام : ۱۸۵ و ۱۸۶ -

**[ترجمه]

«۲۶»

م، تفسیر الإمام علیه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ جاءَکُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ (۱) قَالَ الْإِمَامُ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لِلْیَهُودِ الَّذِینَ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُمْ وَ لَقَدْ جاءَکُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ الدَّالَّاتِ عَلَی نُبُوَّتِهِ وَ عَلَی مَا وَصَفَهُ مِنْ فَضْلِ مُحَمَّدٍ وَ شَرَفِهِ عَلَی الْخَلَائِقِ وَ أَبَانَ عَنْهُ مِنْ خِلَافَهِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ وَصِیَّتِهِ وَ أَمْرِ خُلَفَائِهِ بَعْدَهُ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ إِلَهاً مِنْ بَعْدِهِ بَعْدَ انْطِلَاقِهِ إِلَی الْجَبَلِ وَ خَالَفْتُمْ خَلِیفَتَهُ الَّذِی نَصَّ عَلَیْهِ وَ تَرَکَهُ عَلَیْکُمْ وَ هُوَ هَارُونُ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ کَافِرُونَ بِمَا فَعَلْتُمْ مِنْ ذَلِکَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ قَدْ مَرَّ مَعَهُ بِحَدِیقَهٍ حَسَنَهٍ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِیقَهٍ فَقَالَ یَا عَلِیُّ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا إِلَی أَنْ مَرَّ بِسَبْعِ حَدَائِقَ کُلَّ ذَلِکَ عَلِیٌّ علیه السلام یَقُولُ مَا أَحْسَنَهَا وَ یَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا ثُمَّ بَکَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بُکَاءً شَدِیداً فَبَکَی عَلِیٌّ علیه السلام لِبُکَائِهِ ثُمَّ قَالَ مَا یُبْکِیکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ یَا أَخِی یَا أَبَا الْحَسَنِ ضَغَائِنُ فِی صُدُورِ قَوْمٍ یُبْدُونَهَا لَکَ بَعْدِی قَالَ عَلِیٌّ یَا رَسُولَ اللَّهِ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دَیْنِی قَالَ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دِینِکَ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا سَلِمَ لِی دِینِی فَمَا یَسُوؤُنِی ذَلِکَ (۲)

۱- البقره: ۹۲.

۲- حدیث الحدائق السبعه مستفیض بل متواتر عنه صلی الله علیه و آله و سیجی ء تحت الرقم ۳۳ أیضا و قد أخرجه العلامه المرعشیّ دام ظله فی ج ۶ ص ۱۸۱ من شرحه علی الاحقاق من حدیث ابی عثمان النهدی عن ۱۶ کتابا منها مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۳۹، تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۹۸ و من حدیث ابن عبّاس عن ۳ کتب منها مجمع الزوائد ج ۹/ ۱۱۸ قال رواه الطبرانی، و عن حدیث انس عن ۳ کتب اخری منها منتخب کنز العمّال ج ۵ ص ۵۳ أضف الی ذلک شرح النهج الحدیدی ج ۱ ص ۳۷۲، رواه عن یونس بن حباب عن انس و لفظه فی ذیل الحدیث: «... فقال یا رسول اللّه أ فلا أضع سیفی علی عاتقی فأبید خضراءهم؟ قال بل تصبر قال: فان صبرت قال: تلاقی جهدا، قال: أ فی سلامه من دینی؟ قال: نعم، قال:فاذا لا ابالی. وروی بعد ذلک عن جابر الجعفی عن الباقر علیه السلام قال : قال علی علیه السلام : ما رأیت منذ بعث الله محمدا رخاء لقد أخافتنی قریش صغیرا وأنصبتنی کبیرا حتی قبض الله رسوله فکانت الطامه الکبری ، والله المستعان علی ما تصفون. وأخرج ابن شهر آشوب فی مناقبه ج ۱ ص ۳۲۳ حدیث الحدائق السبعه عن مسند أبی یعلی واعتقاد الاشنهی ومجموع أبی العلاء الهمدانی وقد رووه عن أنس وأبی برزه وأبی رافع وأخرجه عن ابانه ابن بطه وقد رواه عن ثلاثه طرق ولفظه فی ذیل الحدیث : قال یا رسول الله کیف أصنع؟ قال : تصبر فان لم تصبر تلق جهدا وشده ، وقال : یا رسول الله أتخاف فیها هلاک دینی؟ قال : بل فیها حیاه دینک. ثم روی بعد ذلک مرسلا مثل ما مر عن شرح النهج ولفظه : قال أمیر المؤمنین علیه السلام : ما رأیت منذ بعث الله محمدا رخاء _ فالحمد لله _ ولقد خفت صغیرا وجاهدت کبیرا اقاتل المشرکین و أعادی المنافقین حتی قبض الله نبیه ، فکانت الطامه الکبری ، فلم ازل محاذرا وجلا أخاف أن یکون مالا یسعنی فیه المقام ، فلم أر بحمد الله الاخیرا ، حتی مات أبوبکر فکانت أشیاء ففعل الله ماشاء ثم أصیب فلان ، فما زلت بعد فیما ترون دائبا أضرب بسیفی صبیا حتی کنت شیخا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِذَلِکَ جَعَلَکَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ تَالِیاً وَ إِلَی رِضْوَانِهِ وَ غُفْرَانِهِ دَاعِیاً وَ عَنْ أَوْلَادِ الرِّشْدَهِ وَ الْبَغْیِ بِحُبِّهِمْ لَکَ وَ بُغْضِهِمْ مُنْبِئاً وَ لِلِوَاءِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَامِلًا وَ لِلْأَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ الصَّائِرِینَ تَحْتَ لِوَائِی إِلَی جَنَّاتِ النَّعِیمِ قَائِداً یَا عَلِیُّ إِنَّ أَصْحَابَ مُوسَی اتَّخَذُوا بَعْدَهُ عِجْلًا فَخَالَفُوا خَلِیفَتَهُ وَ سَتَتَّخِذُ أُمَّتِی بَعْدِی عِجْلًا ثُمَّ عِجْلًا ثُمَّ عِجْلًا وَ یُخَالِفُونَکَ وَ أَنْتَ خَلِیفَتِی عَلَی هَؤُلَاءِ یُضَاهِئُونَ أُولَئِکَ فِی اتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ أَلَا فَمَنْ وَافَقَکَ وَ أَطَاعَکَ فَهُوَ مَعَنَا فِی الرَّفِیقِ الْأَعْلَی وَ مَنِ اتَّخَذَ بَعْدِیَ الْعِجْلَ وَ خَالَفَکَ وَ لَمْ یَتُبْ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ زَمَانَ

ص: ۶۷

مُوسَی وَ لَمْ یَتُوبُوا فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ مُخَلَّدِینَ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهرآشوب: أبوطالب هروی از علقمه و أبو أیوب نقل کرده، زمانی که آیات: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ ...» {الف، لام، میم. * آیا مردم پنداشتند ...} - . عنکبوت / ۱ و ۲ - نازل شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله - به عمّار فرمودند: پس از من اتفاقات بدی می‌افتد؛ بر هم‌دیگر شمشیر می‌کشند و بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را می‌کشند و عده‌ای از یک‌دیگر تبری می‌جویند، وقتی دیدی چنین شده است، بر تو باد به این مرد که موهای جلوی سرش ریخته و در طرف راست من نشسته است، یعنی علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - . اگر همه مردم به یک سمت رفتند [و علی به سمت دیگری]، تو به آن سمتی برو که علی می‌رود و مردم را رها کن. ای عمار! علی تو را از هدایت باز نمی‌دارد و تو را به تباهی نمی‌کشاند. ای عمار! اطاعت از علی، اطاعت از من و اطاعت از من، اطاعت از خداست. - . المناقب ۳ : ۲۰۳ -

در روایت ناصر از جابر انصاری و ظریف عبدی و أبی‌عبدالرحمن آمده است که: امام علی - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند این آیات درباره من و شیعیانم، و دشمنان من و پیروانشان نازل شده است. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۷»

قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو طَالِبٍ الْهَرَوِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلْقَمَهَ وَ أَبِی أَیُّوبَ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ الْآیَاتِ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَمَّارٍ إِنَّهُ سَیَکُونُ بَعْدِی هَنَاتٌ حَتَّی یَخْتَلِفَ السَّیْفُ فِیمَا بَیْنَهُمْ وَ حَتَّی یَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ حَتَّی یَتَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَیْتَ ذَلِکَ فَعَلَیْکَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ یَمِینِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَإِنْ سَلَکَ النَّاسُ کُلُّهُمْ وَادِیاً وَ سَلَکَ عَلِیٌّ وَادِیاً فَاسْلُکْ وَادِیَ عَلِیٍّ وَ خَلِّ عَنِ النَّاسِ یَا عَمَّارُ إِنَّ عَلِیّاً لَا یَرُدُّکَ عَنْ هُدًی وَ لَا یَرُدُّکَ إِلَی رَدًی یَا عَمَّارُ طَاعَهُ عَلِیٍّ طَاعَتِی وَ طَاعَتِی طَاعَهُ اللَّهِ (۲).

وَ فِی رِوَایَهِ النَّاصِرِ (۳) بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ وَ ظَرِیفٍ الْعَبْدِیِّ وَ أَبِی عَبْدِ

۱- تفسیر الإمام: ۱۸۵- ۱۸۶.

۲- المناقب (مناقب آل أبی طالب لابن شهرآشوب السروی) ج ۳ ص ۲۰۳، و فی مطبوعه الکمبانیّ شی رمز العیّاشیّ و هو سهو. أقول: : وتری نص الحدیث فی فرائد السمطین علی ما أخرجه العلامه المرعشی فی ج ۸ ص ۴۶۹ من ذیل الاحقاق ، ینا بیع الموده : ۱۲۸ منتخب کنز العمال ج ۱۱ ص ۱۷۴ ط حیدر آباد.

۳- یعنی الناصر لدین اللّه العباسیّ و کان عالما مؤلّفا شجاعا شاعرا راویا للحدیث و یعد فی المحدثین، و أجاز لجماعه من الأعیان فحدثوا عنه، له کتاب فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام رواه السیّدین طاوس فی کتابه الیقین عن السیّد فخار بن معد الموسوی عن المؤلّف- علی ما فی الکنی و الألقاب. کتب الیه الملک الافضل علی بن صلاح الدین (۵۶۵ _ ۶۲۲) یشکو الیه

عمه أبابكر وأخاه عثمان لما أخذا منه دمشق (من البسيط) : مولاى ان ابابكر وصاحبه***عثمان قد غصبا بالسيف حق على وهو الذى كان قد ولاه والده***عليهما فاستقام الامر حين ولى فخالفاء وحلا عقد بيعته***والامر بينهما والنص فيه جلى فانظر إلى حظ هذا الاسم كيف لقى***من الاواخر لاقى من الاول فأجابه الناصر وفى أوله (من الكامل) : وافى كتابك يا ابن يوسف معلنا***بالود يخبر أن أصلك طاهر غصبا عليا حقه اذ لم يكن***بعد النبى له بيثرب ناصر فابشر فان غدا عليه حسابهم***واصبر فناصرك الامام الناصر راجع وفيات الاعيان الرقم ۴۰۹ ج ۳ ص ۹۶ تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد ومن شعره أيضا : قسما بمكه والحطيم وزمزم***والراقصات ومشيهن إلى منى بغض الوصى علامه مكتوبه***تبدو على جبهات أولا دالزنى من لم يوال فى البريه حيدرا***سيان عند الله صلى أم زنى

الرَّحْمَنِ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَاتُ فِیَّ وَ فِی شِیعَتِی وَ فِی عَدُوِّی وَ فِی أَشْیَاعِهِمْ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: امام حسین بن علی از پدرش - علیهما السلام - نقل کردند که وقتی آیات «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ...» نازل شد، عرض کردم: ای رسول خدا! این آزمایش که در این آیه آمده، چیست؟ فرمودند: ای علی! تو آزمایش می‌شوی و امت اسلام در مورد تو در آزمون قرار می‌گیرند، و تو باید محاکمه کنی؛ خودت را برای محاکمه آماده کن. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۸»

قب، المناقب لابن شهرآشوب الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ الْآیَاتِ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَهُ قَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّکَ مُبْتَلًی وَ مُبْتَلًی بِکَ وَ إِنَّکَ مُخَاصَمٌ فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَهِ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: جابر از امام باقر و ایشان از پدرشان علیهما السلام روایت کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - فرمودند: ای علی! اگر بعد از من فلانی خلافت را در دست بگیرد، چه کار می‌کنی؟ علی - علیه السلام - فرمودند: شمشیرم را بین ایشان و خلافت می‌گردانم. پیامبر فرمودند: اگر صبور باشی و چشم‌پوشی کنی، برایت بهتر خواهد بود. علی - علیه السلام - فرمودند: اگر این کار برایم بهتر است، پس صبر می‌کنم و چشم‌پوشی می‌نمایم. سپس پیامبر در مورد فلانی و فلانی نیز همین‌ها را گفتند و بعد فرمودند: اگر با تو بیعت کنند و بعد تو را از مقامت خلع کنند، چه کار می‌کنی؟ علی - علیه السلام -چیزی نفرمودند؛ پیامبر فرمودند: ای علی! بین شمشیر و آتش یکی را انتخاب کن. علی - علیه السلام -فرمودند: هر چه وضعیتم را زیر و رو می‌کنم، جز جنگ با این قوم و مبارزه با آنان انتخابی ندارم. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۹»

قب، المناقب لابن شهرآشوب جَابِرٌ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام کَیْفَ بِکَ یَا عَلِیُّ إِذَا وَلَّوْهَا مِنْ بَعْدِی فُلَاناً قَالَ هَذَا سَیْفِی أَحُولُ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَهَا قَالَ النَّبِیُّ أَوْ تَکُونُ صَابِراً مُحْتَسِباً فَهُوَ خَیْرٌ لَکَ مِنْهَا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَإِذَا کَانَ خَیْراً لِی فَأَصْبِرُ وَ أَحْتَسِبُ ثُمَّ ذَکَرَ فُلَاناً وَ فُلَاناً کَذَلِکَ ثُمَّ قَالَ کَیْفَ بِکَ إِذَا بُویِعْتَ ثُمَّ خُلِعْتَ فَأَمْسَکَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ اخْتَرْ یَا عَلِیُّ السَّیْفَ أَوِ النَّارَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَمَا زِلْتُ أَضْرِبُ أَمْرِی ظَهْراً لِبَطْنٍ فَمَا یَسَعُنِی إِلَّا جِهَادُ الْقَوْمِ وَ قِتَالُهُمْ (۳).

۱- المناقب لابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۰۳، و فی ط الکمبانیّ رمز العیّاشیّ.

۲- المناقب لابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۰۳، و فی ط الکمبانیّ رمز العیّاشیّ.

۳- المناقب ج ۳ ص ۲۰۳. أقول: وفی النهج تحت الرقم ۵۴ من قسم الخطب یقول علیه السلام فی کلام له : « وقد قلبت هذا الامر بطنه وظهره ، حتی منعنی النوم ، فما وجدتنی یسعنی الا قتالهم أو الجحود بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله ، فکان معالجه القتال أهون علی من معالجه العقاب ، وموتات الدنیا أهون علی من موتات الاخره » وتری نصوصا فی ذلک أخرجه العلامه المرعشی مد ظله فی ذیل الاحقاق ج ۸ ص ۴۲۰ عن شرح النهج ج ۱ ص ۱۸۳ ، الریاض النضره ج ۲ ص ۲۴۳ نظم درر السمطین : ۱۱۷.

**[ترجمه]مجالس المفيد: زيد بن على بن الحسين از پدرش عليهما السلام نقل كرده، رسول خدا - صلى الله عليه و آله — در آن بيمارى كه منجر به وفات ايشان شد، سرشان را بر دامن أمّ الفضل گذاشته و ازهوش رفتند؛ قطره‌اى از اشك أمّ الفضل بر گونه ايشان چكيد و ايشان چشمان خود را گشودند و به او فرمودند: اى أم الفضل! تو را چه شده است؟ ام الفضل گفت: مرگتان را به ما گفتيد و خبر وفات خود را به ما داديد، حال اگر اوضاع به نفع ما پيش خواهد رفت، بشارتمان دهيد و اگر به نفع ديگران خواهد بود، وصيتى به ما نماييد. پيامبر - صلى الله عليه و آله - به او فرمودند: شما بعد از من مستضعف و مقهور مى‌شويد. -. أمالى المفيد : ۲۴ - ۳۱ -

**[ترجمه]

«۳۰»

جا، المجالس للمفيد مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُقْرِى عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْمُعَدِّلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِى مَرَضِهِ الَّذِى تُوُفِّىَ فِيهِ رَأْسَهُ فِى حَجْرِ أُمِّ الْفَضْلِ وَ أُغْمِىَ عَلَيْهِ فَقَطَرَتْ قَطْرَةٌ مِنْ دُمُوعِهَا عَلَى خَدَّيْهِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ لَهَا مَا لَكِ يَا أُمَّ الْفَضْلِ قَالَتْ نَعَيْتَ إِلَيْنَا نَفْسَكَ وَ أَخْبَرْتَنَا أَنَّكَ مَيِّتٌ فَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ لَنَا فَبَشِّرْنَا وَ إِنْ يَكُنْ فِى غَيْرِنَا فَأَوْصِ بِنَا قَالَ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله أَنْتُمُ الْمَقْهُورُونَ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِى (۱).

**[ترجمه]النعى، يعنى دادن خبر مرگ.

**[ترجمه]

بيان

النعى خبر الموت.

**[ترجمه]غيبه النعمانى: عمرو بن سعيد نقل كرده، روزى اميرالمؤمنين على بن أبى‌طالب - عليه السلام - به حذيفه بن يمان فرمودند: اى حذيفه! براى مردم درباره چيزهايى كه نمى‌دانند حديث مگو؛ زيرا طغيان كرده و كافر مى‌شوند. تحمل [و پذيرش] بعضى از علوم به قدرى سخت است كه اگر بر روى كوه‌ها هم گذاشته شوند، از حمل آن ناتوانند. علم ما اهل بيت مورد انكار قرار مى‌گيرد و باطل دانسته مى‌شود و روايت‌گران آن كشته مى‌شوند و در حق كسى كه آن را بخواند بدى مى... شود و اين‌ها نيست جز به جهت ظلم و حسادت به فضيلتى كه خداوند عترت وصى پيامبر - صلى الله عليه و آله - را با آن برترى داده است.

اى ابن يمان! پيامبر - صلى الله عليه و آله - بزاقش را در دهان من گذاشت و دستش را بر سينه من كشيد و فرمود: خدايا به جانشين من، وصى من، ادا كننده قرض من، به جا آورنده وعده و امانت من، ولىّ من، ولىّ حوض من، يارى كننده من عليه دشمن تو و دشمن من و از بين‌برنده غم و اندوه از چهره من، علم كه به آدم عطا كردى و حلمى كه به نوح عطا كردى، عترت

پـاک و بخشـنده‌ای که به ابراهیم عطـا کردی، صبری که به ایوب هنگـام بلاـ عطـا کردی، صـلابتی که به داود در رویارویی با دشـمنان عطا کردی، و فهمی که به سـلیمان عطا کردی، عطا بفرما! چیزی از این دنیا را بر علی پوشـیده مگـذار و چنان کن که تمام دنیا در میان دو چشم او ماننـد سـفره کوچکی در مقابلش باشـد! خدایا به او پایداری موسـی عطا کن و در نسل او همانند مانند عیسـی قرار بده! خدایا تو جانشین من بر او و بر عترت و ذریّه پاک و مطهرش که رجس و پلیدی را از آن‌ها دور ساخته... ای و آن‌هـا را از آسـیب شـیطان در امـان نگه داشـته‌ای، هسـتی؛ خـدایا اگر قریش در حق او ظلم کرد و دیگری را بر او مقـدم داشت، او را به منزله هارون، زمانی که موسی از پیش او رفت قرار بده!

سپس فرمودنـد: ای علی! چه بسـیار از فرزنـدان فاضل تو را که خواهنـد کشت و مردم ایسـتاده و تماشا می‌کننـد و هیـچ کاری نمی‌کننـد. شـرم باد بر امتی که ببیننـد فرزنـدان پیامبرشان را می‌کشـند و هیـچ کاری نکننـد! بی‌شک، هم قاتل و هم کسـی که دستور قتل داده و هم آن کسی که کاری نمی‌کند، همگی در گناه و لعنت شریکند.

ای ابن یمان! قریش جز با کراهت و کوری و طغیان، بر بیعت و دوستی علی – علیه السـلام – تن نمی‌دهند و دل‌هایشان راضـی نمی‌شود و زبان‌شان بر بیعت تکلم نمی‌کند. ای ابن یمان! قریش با علی – علیه السـلام – بعیت خواهند کرد و سپس بیعت خود را شکسـته و با او به جنگ برمی‌خیزنـد و بر او تیراندازی می‌کنند و تهمت‌های بزرگ بر او می‌زنند. پس از علی– علیه السـلام –، حسن – علیه السلام – جانشینش می‌شود و با او نیز بیعت شکنی می‌کنند، و سپس نوبت حسین – علیه السلام – می‌رسد، که کشته می‌شود. لعنت بر امتی که پسر دختر پیامبرشان را می‌کشند! و هیچ امتی با وجود لعنت رهبر سامان‌دهنده سپاهیانش، عزیز نخواهد شد.

سوگند به کسی که جان علی در دست اوست، این امت پس از قتل پسرم حسین همواره در گمراهی و ظلمت و کژی و ستم و اختلاف در دین و تغییر و تبـدیل آن‌چه که خـدا در کتابش نازل کرده و بدعت‌گذاری روی آورده و زیر پا گذاشـتن سـنت و اختلاـف و قیـاس متشابهـات و ترک محکمـات خواهنـد بـود و تـا ایـن‌که در نهـایت از اسـلام بیرون می‌شونـد و در کـوری و سرگردانی و تحیر داخل می‌شوند.

تو را چه شـده است ای بنی‌امیه! هـدایت نیابیـد ای بنی امیه! تو را چه شـده است ای بنی فلان! هلاک شویـد! در میان بنی‌فلان کسی نیست مگر این‌که ظالم و متجاوز و اهل تمرد بر خدا با معاصی و بسیارکشنده فرزندان من و هتک کننده پرده حرمت من است. این امت همواره زورگو بوده و برای حرام دنیـا همـدیگر را می‌دَرنـد و در دریاهـای هلاـکت و در وادی هـای خون فرو می‌روند، تا زمانی که آن فرزند غایبم امام غایب از دیدگان مردم پنهان شود و مردم با فقدان او، یا کشته شدن و یا مرگ او به جنب و جوش بیفتنـد و فتنه سر برسـد و بلا نازل شود و عصبیت فرود آیـد و مردم در دینشان غلو کنند و با هم متفق شوند که حجت رفته و امـامت باطـل گشـته است و در آن سـال گروهی از شـیعیان علی و نیز عـده‌ای از ناصبی‌ها به حـج می‌رونـد تا از جانشین جانشین جستجو کنند؛ ولی اثری از او نمی‌بینند و جانشینی برای او نمی‌یابند.

در آن هنگام شیعیان علی را به جهت دشنام بر دشمنانشان مورد دشنام قرار می‌گیرند و اشرار و فاسقین با برهان‌هایشان بر آن‌ها غلبه پیدا می‌کنند؛ تا این‌که امت خسته و سرگردان می‌شود و عده‌ای زیادی از آن‌ها می‌گویند که حجت هلاک شده و امامت باطـل گشـته است. به پروردگار علی که حجتشان بر آن‌ها برپای بوده و در راه‌های آن‌ها قـدم می‌زنـد و به خانه‌ها و قصـرهای

آنان داخل می‌شود و شرق و غرب زمین را را دور می‌زنند و سخنان را می‌شنود و بر آن‌ها سلام می کند؛ او می‌بیند، ولی تا وقتی که آن روز معلوم و وعده داده شده که در آن منادی بانگ برمی‌زنند، نرسیده است دیده نمی‌شود؛ آن روز، روز خوشحالی فرزندان و شیعیان علی – علیه السلام – است. – . غیبه النعمانی : ۷۰ – ۷۲ –

**[ترجمه]

«۳۱»

نی، الغیبه للنعمانی ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدِّینَوَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ عَمِیرَهَ بِنْتِ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِی جَدِّی الْخَضِرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ یَوْماً لِحُذَیْفَهَ بْنِ الْیَمَانِ یَا حُذَیْفَهُ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِمَا لَا یَعْلَمُونَ فَیَطْغَوْا وَ یَکْفُرُوا إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ صَعْباً شَدِیداً مَحْمَلُهُ (۲) لَوْ حُمِّلَتْهُ الْجِبَالُ عَجَزَتْ عَنْ حَمْلِهِ إِنَّ عِلْمَنَا

ص: ۷۰

۱– أمالی المفید: ۳۱ م ۲۴.

۲– أی حمله و تقبله و العمل به و الاعتقاد له، کما روی: ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب إلخ.

أَهْلَ الْبَيْتِ يُسْتَنْكَرُ وَ يُبْطَلُ وَ يُقْتَلُ رُوَاتُهُ وَ يُسَاءُ إِلَى مَنْ يَتْلُوهُ بَغْياً وَ حَسَداً لِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ عِتْرَةَ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله يَا ابْنَ الْيَمَانِ إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله تَفَلَ فِي فَمِي وَ أَمَرَّ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ قَالَ اللَّهُمَّ أَعْطِ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي وَ قَاضِيَ دَيْنِي وَ مُنْجِزَ وَعْدِي وَ أَمَانَتِي وَ وَلِيِّي وَ وَلِيَّ حَوْضِي وَ نَاصِرِي عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّي وَ مُفَرِّجَ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِي مَا أَعْطَيْتَ آدَمَ مِنَ الْعِلْمِ وَ مَا أَعْطَيْتَ نُوحاً مِنَ الْحِلْمِ وَ مَا أَعْطَيْتَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْعِتْرَهِ الطَّيِّبَهِ وَ السَّمَاحَهِ وَ مَا أَعْطَيْتَ أَيُّوبَ مِنَ الصَّبْرِ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ مَا أَعْطَيْتَ دَاوُدَ مِنَ الشِّدَّهِ عِنْدَ مُنَازَلَهِ الْأَقْرَانِ وَ مَا أَعْطَيْتَ سُلَيْمَانَ مِنَ الْفَهْمِ لَا تُخْفِ عَنْ عَلِيٍّ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَجْعَلَهَا كُلَّهَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ مِثْلَ الْمَائِدَهِ الصَّغِيرَهِ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ جَلَادَهَ مُوسَى وَ اجْعَلْ فِي نَسْلِهِ شَبِيهَ عِيسَى اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِ وَ عَلَى عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبَهِ الْمُطَهَّرَهِ الَّتِي أَذْهَبْتَ عَنْهَا الرِّجْسَ وَ النَّجَسَ وَ صَرَفْتَ عَنْهَا مُلَامَسَهَ الشَّيْطَانِ اللَّهُمَّ إِنْ بَغَتْ قُرَيْشٌ عَلَيْهِ وَ قَدَّمَتْ غَيْرَهُ عَلَيْهِ فَاجْعَلْهُ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ إِذْ غَابَ عَنْهُ مُوسَى ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ كَمْ من (فِي) وُلْدِكَ مِنْ وَلَدٍ فَاضِلٍ يُقْتَلُ وَ النَّاسُ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ لَا يَغِيرُونَ فَقَبُحَتْ أُمَّهٌ تَرَى أَوْلَادَ نَبِيِّهَا يُقْتَلُونَ ظُلْماً وَ لَا يَغِيرُونَ إِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْآمِرَ وَ الْمُسَاعِدَ الَّذِي لَا يَغِيرُ كُلُّهُمْ فِي الْإِثْمِ وَ اللِّعَانِ مُشْتَرِكُونَ يَا ابْنَ الْيَمَانِ إِنَّ قُرَيْشاً لَا تَنْشَرِحُ صُدُورُهَا وَ لَا تَرْضَى قُلُوبُهَا وَ لَا تَجْرِي أَلْسِنَتُهَا بِبَيْعَهِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ مُوَالاتِهِ إِلَّا عَلَى الْكُرْهِ وَ الْعَمَى وَ الطُّغْيَانِ يَا ابْنَ الْيَمَانِ سَتُبَايِعُ قُرَيْشٌ عَلِيّاً ثُمَّ تَنْكُثُ عَلَيْهِ وَ تُحَارِبُهُ وَ تُنَاضِلُهُ وَ تَرْمِيهِ بِالْعَظَائِمِ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ يَلِي الْحَسَنُ وَ سَيُنْكَثُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَلِي الْحُسَيْنُ عليه السلام فَيُقْتَلُ فَلُعِنَتْ أُمَّهٌ تَقْتُلُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا وَ لَا تَعِزُّ مِنْ أُمَّهٍ وَ لُعِنَ الْقَائِدُ لَهَا وَ الْمُرَتِّبُ لِجَيْشِهَا فَوَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّهُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِي فِي ضَلَالٍ وَ ظُلْمَهٍ وَ عسفه (عَسْفٍ) وَ جَوْرٍ وَ اخْتِلَافٍ فِي الدِّينِ وَ تَغْيِيرٍ وَ تَبْدِيلٍ لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ إِظْهَارِ الْبِدَعِ وَ إِبْطَالِ السُّنَنِ وَ اخْتِلَافٍ وَ قِيَاسِ مُشْتَبِهَاتٍ وَ تَرْكِ مُحْكَمَاتٍ حَتَّى

تَنْسَلِخَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ تَدْخُلَ فِی الْعَمَی وَ التَّلَدُّدِ وَ التَّسَکُّعِ (۱) مَا لَکَ یَا بَنِی أَمَیَّهَ لَا هُدِیتَ یَا بَنِی أَمَیَّهَ وَ مَا لَکَ یَا بَنِی فُلَانٍ لَکَ الْإِتْعَاسُ فَمَا فِی بَنِی فُلَانٍ إِلَّا ظَالِمٌ مُعْتَدٍ مُتَمَرِّدٌ عَلَی اللَّهِ بِالْمَعَاصِی قَتَّالٌ لِوُلْدِی هَتَّاکٌ لِسَتْرِ حُرْمَتِی فَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّهُ جَبَّارِینَ یَتَکَالَبُونَ عَلَی حَرَامِ الدُّنْیَا مُنْغَمِسِینَ فِی بِحَارِ الْهَلَکَاتِ فِی أَوْدِیَهِ الدِّمَاءِ حَتَّی إِذَا غَابَ الْمُتَغَیِّبُ مِنْ وُلْدِی عَنْ عُیُونِ النَّاسِ وَ مَاجَ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ أَطْلَعَتِ الْفِتْنَهُ وَ نَزَلَتِ الْبَلِیَّهُ وَ أُتِیحَتِ الْعَصَبِیَّهُ وَ غَلَا النَّاسُ فِی دِینِهِمْ وَ اجْتَمَعُوا عَلَی أَنَّ الْحُجَّهَ ذَاهِبَهٌ وَ الْإِمَامَهَ بَاطِلَهٌ وَ یَحُجُّ حَجِیجُ النَّاسِ فِی تِلْکَ السَّنَهِ مِنْ شِیعَهِ عَلِیٍّ وَ نَوَاصِبِهِمْ لِلتَّمَکُّنِ وَ التَّجَسُّسِ عَنْ خَلَفِ الْخَلَفِ فَلَا یُرَی لَهُ أَثَرٌ وَ لَا یُعْرَفُ لَهُ خَلَفٌ فَعِنْدَ ذَلِکَ سُبَّتْ شِیعَهُ عَلِیٍّ سَبَّهَا أَعْدَاؤُهَا وَ غَلَبَتْ عَلَیْهَا الْأَشْرَارُ وَ الْفُسَّاقُ بِاحْتِجَاجِهَا حَتَّی إِذَا تَعِبَتِ الْأُمَّهُ وَ تَدَلَّهَتْ أَکْثَرَتْ فِی قَوْلِهَا إِنَّ الْحُجَّهَ هَالِکَهٌ وَ الْإِمَامَهَ بَاطِلَهٌ فَوَ رَبِّ عَلِیٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَیْهَا قَائِمَهٌ مَاشِیَهٌ فِی طُرُقَاتِهَا دَاخِلَهٌ فِی دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَّالَهٌ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا یَسْمَعُ الْکَلَامَ وَ یُسَلِّمُ عَلَی الْجَمَاعَهِ یَرَی وَ لَا یُرَی إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُنَادِی مِنَ السَّمَاءِ ذَلِکَ یَوْمُ سُرُورِ وُلْدِ عَلِیٍّ وَ شِیعَهِ عَلِیٍّ علیه السلام (۲).

**[ترجمه]محمله، مجهول و از باب افعال یا تفعیل است. یعنی امکان حمل آن وجود ندارد مگر با کمک خداوند متعال وگرنه با مشقت است. در قاموس آمده است: تحامل فی الأمر و به، آن را با مشقت به عهده گرفت و تحامل علیه، یعنی او را به کاری که توان آن را نداشت مکلّف کرد. أحمله الحمل، یعنی به او در سوار شدن بر شتر کمک کرد و حمله، یعنی او را سوار نمود. در این‌جا نقل از قاموس تمام می‌شود. معنایش این است که به چند وجه می‌توان آن را تأویل نمود. این سخن ایشان

که: \\"ببیعه علی\\" این قسمت و ما بعدش یا از سخنان امیرالمؤمنین – علیه السلام – است که به گونه التفات مطرح شده، و یا از سخن رسول – صلی الله علیه و آله – است که در زمانی دیگر به حذیفه فرموده‌اند و او آن را به این روایت الحاق کرده است. و جوهری گفته است: فلان یتلدّد، یعنی به سمت چپ و راست توجه کرد و رجلٌ ألدّ بیم اللدد، یعنی مردی که خصومت و دشمنی شدیدی دارد. و گفته است: التّکسع، فرو رفتن در باطل است و التّعس، یعنی هلاکت. در این‌جا نقل از جوهری تمام می‌شود .

منظور از بنی‌فلان، بنی‌عباس هستند. یتکالبون علی کذا برای آن بر سر یک‌دیگر می‌پرند.

این سخن ایشان که: \\"یحجّ حجیج النّاس\\" یعنی شیعیان و ناصبی‌ها در آن سال برای تفحص از حجت، به حج می‌روند. بنابراین تمکن و تجسس، لف و نشر مشوش است. این سخن ایشان که: سُبّها أعداؤها، یا مصدر است که مخالفان شیعه را، به همان صورت که شیعه آن‌ها را دشنام می‌دهد، دشنام می‌دهند و یا فعل بوده و أعداؤها فاعل آن است. غلبه الأشرار علیهم بالإحتجاج، مراد غلبه در مناظره در نزد عوام است؛ زیرا آن‌ها بر شما احتجاج می‌کنند که شما ادعا می‌کنید هیچ زمانی خالی از حجت نیست، ولی حجت خود در این زمان را نمی‌شناسید، و برای همین آنها را به بطلان و دروغ و افتراء نسبت می‌دهند. التدلّه، زائل شدن عقل در اثر خواسته‌ها را گویند، مثلاً گفته می‌شود: دلّهه الحبّ، یعنی عشق او را حیران و مدهوش ساخت و او حیران شد.

**[ترجمه]

بیان

محمله علی بنـاء المجهول من بـاب الإفعـال أو التفعیـل أی لاـ یمکن حمله إلا بإعانه من الله تعالی و إلا بمشـقه قال فی القاموس تحامـل فی الأـمر و به تکلفه علی مشـقه و علیه کلفه مـا لا یطیقه و أحمله الحمل أعانه علیه و حمله فعل ذلک به انتهی و المعنی أنه یحتمـل وجوهـا من التأویـل قوله علیه السـلام ببیعه علی هـذا الفصل و ما بعـده إما من کلام أمیر المؤمنین علیه السـلام أیضـا جری علی وجه الالتفات أو من کلام الرسول صلی الله علیه و آله قال لحذیفه فی وقت آخر فألحقه بهذا الخبر

ص: ۷۲

۱- فی المصدر: و التکسع، و کلاهما بمعنی، یقال: تکسع فی ضلاله: ذهب کتسکع، قاله الشرتونی.

۲- غیبه النعمانیّ: ۷۰- ۷۲.

و قال الجوهری فلان یتلدد أی یلتفت یمینا و شمالا و رجل ألد بین اللدد و هو الشدید الخصومه و قال التسکع التمادی فی الباطل و قال التعس الهلاک انتهی و المراد ببنی فلان بنو العباس و یقال یتکالبون علی کذا أی یتواثبون علیه.

قوله علیه السلام و یحج حجیج الناس أی تذهب الشیعه و النواصب فی تلک السنه إلی الحج لتفحص الحجه و التمکن منه فالتمکن و التجسس نشر علی خلاف اللف و قوله سبها أعداؤها إما مصدر أی یسب المخالفون الشیعه کما کانت الشیعه یسبونهم أو فعل و أعداؤها مرفوع و غلبه الأشرار علیهم بالاحتجاج أرید بها الغلبه عند العوام لأنهم یحتجون علیهم بأنکم تدّعون عدم خلو الزمان من الحجه و فی هذا الزمان لا تعرفون حجتکم و لذا ینسبونهم بالبطلان و الکذب و الافتراء و التدله ذهاب العقل من الهوی یقال دلهه الحب أی حیره و أدهشه فتدله.

**[ترجمه]الروضه، الفضائل: سلیم بن قیس نقل کرده، زمانی که حسین بن علی بن أبی‌طالب - علیهما السلام - کشته شد، ابن عباس به شدت گریه کرد و گفت: این امت پس از پیامبر خود چه چیزهایی دید؛ خدایا تو را گواه می‌گیرم که من نسبت به علی بن أبی‌طالب و فرزندانش دوست‌دار و نسبت به دشمنانش دشمنم و از دشمنان فرزنداش برائت می‌جویم و نسبت به امر ایشان تسلیم هستم.

روزی در ذی قار به حضور پسر عموی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رفتم؛ ایشان به من فرمودند: ای ابن‌عباس! این کتابی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را بر من املاء کرد و من با آن را دست خود نوشتم؛ گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن را برایم بخوانید. ایشان آن را خواند و دیدم هر چیزی که از زمان وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اتفاق افتاده در آن هست و نیز این‌که حسین چگونه کشته می‌شود و چه کسانی او را می‌کشند و چه کسانی او را یاری می‌کنند و چه کسانی با او به شهادت می‌رسند، در آن آمده است. ایشان به شدت گریستند و و مرا نیز گریاندند؛ در آن نوشته، اینکه با خود ایشان چه می‌کنند و فاطمه - علیها السلام - چگونه به شهادت می‌رسند و حسن علیه السلام چگونه شهید می‌شوند و این امت چگونه با او نیرنگ می‌کنند نیز آمده بود. وقتی جریان کشته شدن حسین - علیه السلام - و این‌که چه کسانی او را می‌کشند را می‌خواندند، گریه‌اشان بیشتر شد. سپس کتاب را بستند؛ کتابی که اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت، همگی در آن آمده بود.

از جمله چیزهایی که خواندند، ماجرای ابوبکر و عمر و عثمان بود و این‌که هر یک از آنان چقدر خلافت می‌کنند و چگونه بعد از آن خلافت به علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - می‌رسد و واقعه جمل و ماجرای حرکت عائشه و طلحه و زبیر و واقعه صفین و این‌که چه کسانی در آن کشته می‌شوند و واقعه نهروان و ماجرای حکمین و به حکومت رسیدن معاویه و شیعیانی که او به قتل می‌رساند و این‌که مردم با حسن چه می‌کنند و ماجرای یزید بن معاویه، تا آن‌جا که کار به کشته‌شدن حسین - علیه السلام - می‌انجامد. من آن‌ها را شنیدم و دقیقاً و بدون هیچ کم و کاستی همان‌طور شد که ایشان خواندند و دست‌خط امام را در آن نامه دیدم که تغییری نیافته بود و غبار آلود نشده بود.

وقتی کتاب را بستند، گفتم: ای امیرالمؤمنین! آیا می‌شود بقیه آن را هم برایم بخوانید؟ فرمودند: نه، ولی آن قسمتی که درباره و تو و فرزندانت است و چیز بسیار بدی می‌باشد را برایت می‌گویم؛ آن‌ها خاندان ما را می‌کشند و با ما دشمنی کرده و به حکومتی بد و قدرتی شوم می‌رسند. از این روی دوست ندارم خواندن نامه را ادامه بدهم و مایه اندوه تو شوم، ولی این را

برایت می‌گویم که رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - در هنگام مرگشان، دست مرا گرفتند و هزار باب علم را بر من گشودند که از هر باب آن هزار باب دیگر بر من گشوده شد، ابوبکر و عمر در حال نگاه‌کردن به من بودند؛ پیامبر به من اشاره نمود که آن‌هـا دارنـد نگـاه می‌کننـد. وقتی بیرون آمـدم، آن دو گفتنـد: رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - به تو چه گفت؟ من هم به آن دو گفتم که ایشان به من چه گفت؛ دست‌های خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند و رفتند.

ای ابن عباس! زمانی که حکومت بنی‌امیه زوال پذیرد، اولین کسانی که از بنی‌هاشم به پادشاهی می‌رسند، فرزندان تو هستند و آن کارها را انجام می‌دهند. ابن عباس گفت: اگر آن کتاب را برایم نسـخه‌برداری کرده بود، برایم از هر آن‌چه که خورشید بر آن طلوع کرده بود محبوب‌تر بود.

**[ترجمه]

«۳۲»

فض، کتـاب الروضه یل، الفضائل لابن شاذان بِالْإِسْـنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى سُـلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَـيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ مَا لَقِيَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوُلْدِهِ وَلِيٌّ وَ لِعَـدُوِّهِ عَدُوٌّ وَ مِنْ عَدُوٍّ وُلْدِهِ بَرِي ءٌ وَ أَنِّي سِـلْمٌ لِأَمْرِهِمْ وَ لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله بِذِي قَارٍ فَأَخْرَجَ لِي صَـحِيفَةً وَ قَـالَ لِي يَـا ابْنَ عَبَّاسٍ هَـذِهِ صَـحِيفَةٌ أَمْلَاهَـا رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله وَ خَطِّي بِيَـدِي قَـالَ فَأَخْرَجَ لِيَ الصَّحِيفَةَ فَقُلْتُ يَـا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْرَأْهَـا عَلَيَّ فَقَرَأَهَا وَ إِذَا فِيهَا كُلُّ شَـيْ ءٍ مُنْـذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله وَ كَيْفَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ وَ مَنْ يَقْتُلُهُ وَ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ مَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ أَبْكَانِي وَ كَانَ فِيمَا قَرَأَهُ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ وَ كَيْفَ تُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ علیها السـلام وَ كَيْفَ يُسْتَشْهَدُ الْحَسَنُ علیه السلام وَ كَيْفَ تَغْدِرُ بِهِ الْأُمَّةُ فَلَمَّا قَرَأَ مَقْتَلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ مَنْ يَقْتُلُهُ أَكْثَرَ الْبُكَاءَ ثُمَّ أَدْرَجَ الصَّحِيفَةَ وَ فِيهَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ كَانَ فِيمَا قَرَأَ أَمْرُ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ كَمْ يَمْلِكُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ وَ

كَيْفَ يَقَعُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبِ علیهما السلام وَ وَقْعَهُ الْجَمَلِ وَ مَسِیرُ عَائِشَهَ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ وَقْعَهُ صِفِّینَ وَ مَنْ یُقْتَلُ بِهَا وَ وَقْعَهُ النَّهْرَوَانِ وَ أَمْرُ الْحَكَمَیْنِ وَ مُلْكُ مُعَاوِیَهَ وَ مَنْ یَقْتُلُ مِنَ الشِّیعَهِ وَ مَا تَصْنَعُ النَّاسُ بِالْحَسَنِ وَ أَمْرُ یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَهَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی قَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَسَمِعْتُ ذَلِكَ فَكَانَ كَمَا قَرَأَ لَمْ یَزِدْ وَ لَمْ یَنْقُصْ وَ رَأَیْتُ خَطَّهُ فِی الصَّحِیفَهِ لَمْ یَتَغَیَّرْ وَ لَمْ یَعْفَرْ فَلَمَّا أَدْرَجَ الصَّحِیفَهَ قُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَوْ كُنْتَ قَرَأْتَ عَلَیَّ بَقِیَّهَ الصَّحِیفَهِ قَالَ لَا وَ لَكِنِّی أُحَدِّثُكَ بِمَا فِیهَا مِنْ أَمْرِ بَیْتِكَ وَ وُلْدِكَ وَ هُوَ أَمْرٌ فَضِیحٌ مِنْ قَتْلِهِمْ لَنَا وَ عَدَاوَتِهِمْ لَنَا وَ سُوءِ مُلْكِهِمْ وَ شُومِ قُدْرَتِهِمْ فَأَكْرَهُ أَنْ تَسْمَعَهُ فَتَغْتَمَّ وَ لَكِنِّی أُحَدِّثُكَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ مَوْتِهِ بِیَدِی فَفَتَحَ لِی أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ لِی مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ یَنْظُرَانِ إِلَیَّ وَ هُوَ یُشِیرُ إِلَیَّ بِذَلِكَ فَلَمَّا خَرَجْتُ قَالا لِی مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَحَدَّثْتُهُمَا بِمَا قَالَ لِی فَحَرَّكَا أَیْدِیَهُمَا ثُمَّ حَكَیَا قَوْلِی ثُمَّ وَلَّیَا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ مُلْكَ بَنِی أُمَیَّهَ إِذَا زَالَ أَوَّلُ مَنْ یَمْلِكُ وُلْدُكَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَیَفْعَلُونَ الْأَفَاعِیلَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَئِنْ نَسَخَنِی ذَلِكَ الْكِتَابَ كَانَ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ (۱).

۱- حدیث الصحیفه التی عهد بما فیها رسول اللّه صلی الله علیه و آله الی علیّ علیه السلام مستفیض مشهور و سیجی ء تمام الكلام فیها فی أبواب الجمل و صفّین و النهروان و من ذلك ما أخرجه الفضل ابن شاذان فی كتابه الإیضاح ص ۴۵۲ عن إسحاق بن إسماعیل عن عمرو بن أبی قیس عن میسره النهدی عن المنهال بن عمرو الأسدی قال: أخبرنی رجل من بنی تمیم قال: نزلنا مع علی ذاقار و نحن نری أنا سنختطف من یومنا، فقال: و اللّه لتظهرن علی هذه القریه و لنقتلن هذین الرجلین یعنی طلحه و الزبیر و لنستبیحن عسكرهما، فقال التمیمی: فأتیت ابن عباس فقلت: أ ما تری ابن عمك ما یقول؟ و اللّه ما نری أن نبرح حتّی نختطف من یومنا (أقول: كانه كان یستعظم قتال المسلمین) فقال ابن عبّاس: لا تعجل حتّی ننظر ما یكون، فلما كان من أمر البصره ما كان، أتیته فقلت: لا أری ابن عمك الا قد صدق، فقال: ویحك انا كنا نتحدث أصحاب محمّد أن النبیّ عهد إلیه ثمانین عهدا، و لعلّ هذا ممّا عهد إلیه. ورواه أبونعیم فی الحلیه ج ۱ ص ۶۸ ولفظه « كنا نتحدث أن النبی صلی الله علیه و آله عهد إلی علی سبعین عهدا لم یعهد إلی غیره » وأخرجه الخطیب البغدادی فی موضع الاوهام ج ۲ ص ۱۳۹ والحموینی فی فرائد السمطین ، والهیتمی فی المجمع ج ۹ ص ۱۱۳ عن الطبرانی ، والمناوی فی شرح الجامع الصغیر : ۲۴۸ ، والقندوزی فی الینابیع : ۷۸ وغیرهم ، راجع فی ذلك هامش احقاق الحق للعلامه المرعشی دامت بركاته ، ج ۶ ص ۴۷ _ ۴۹.

**[ترجمه]و لم یعفر، یعنی در آن گرد و غبار دیده نمی‌شد. گفته می‌شود: عَفَرَه و عَفَّرَه فی التراب، یعنی به خاک مالید. در بعضی از نسخه‌ها \\"لم یصفر\\" آمده است.

**[ترجمه]

بیان

و لم یعفر أی لم یظهر فیه أثر التراب و الغبار یقال عفره کضربه و بالتشدید فی التراب أی مرغه و فی بعض النسخ و لم یصفر.

**[ترجمه]کشف الغمه: مؤلف کشف الغمه از مناقب خوارزمی نقل کرده، علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - فرمودند: روزی با پیامبر - صلی الله علیه و آله - در یکی از راههای مدینه قدم می‌زدیم که به باغی رسیدیم که درختانی داشت؛ من گفتم: ای رسول خدا! این باغ چه زیباست! ایشان فرمودند: چه زیباست، و تو در بهشت زیباتر از این داری. سپس به باغ دیگری رسیدیم و من گفتم: ای رسول خدا! این باغ چه زیباست! ایشان فرمودند: ایشان فرمودند: چه زیباست، و تو در بهشت زیباتر از این داری. تا این‌که از کنار هفت باغ گذشتیم و من در هر یک از آن‌ها می‌گفتم: ای رسول خدا! چه زیباست! و ایشان می... فرمودند: تو در بهشت زیباتر از این داری. وقتی مسیر خلوت شد، ایشان مرا به آغوش گرفته و هق هق کنان گریه کردند؛ گفتم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: کینه‌هایی که در دل‌های عده‌ای هست که تا زمانی که من زنده هستم، آن را آشکار نمی‌سازند. گفتم: آیا دینم سالم می‌ماند؟ فرمودند: دینت سالم می‌ماند. - . کشف الغمه ۱ : ۱۳۰ -

الطرائف نیز این روایت را به دو طریق از مناقب ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است. - . الطرائف : ۱۲۹ ، علامه کرکی نیز این حدیث را با همین سند در نفحات اللاهوت نقل کرده است. -

الطرائف با سند خود از ابن مغازلی نقل کرده که: پیامبر - صلی الله علیه و آله - به علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - فرمودند: این امت پس از من با تو نیرنگ خواهند کرد. - . الطرائف : ۱۲۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کشف، کشف الغمه مِنْ مَنَاقِبِ الْخُوارِزْمِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ: کُنْتُ أَمْشِی مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِینَهِ فَأَتَیْنَا عَلَی حَدِیقَهٍ وَ هِیَ الرَّوْضَهُ ذَاتُ الشَّجَرِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذِهِ الْحَدِیقَهَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَا أَحْسَنَهَا وَ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا ثُمَّ أَتَیْنَا عَلَی حَدِیقَهٍ أُخْرَی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِیقَهٍ فَقَالَ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا حَتَّی أَتَیْنَا عَلَی سَبْعِ حَدَائِقَ أَقُولُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا فَیَقُولُ لَکَ فِی الْجَنَّهِ أَحْسَنُ مِنْهَا فَلَمَّا خَلَا لَهُ الطَّرِیقُ اعْتَنَقَنِی وَ أَجْهَشَ بَاکِیاً فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا یُبْکِیکَ قَالَ ضَغَائِنُ فِی صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا یُبْدُونَهَا إِلَّا بَعْدِی فَقُلْتُ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دِینِی قَالَ فِی سَلَامَهٍ مِنْ دِینِکَ (۱).

یف، الطرائف من مناقب ابن مردویه عن ابن عباس مثله بطریقین (۲).

یف، الطرائف عَنِ ابْنِ الْمَغَازِلِیِّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام

ص: ۷۵

۱- کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۳۰، راجع مناقب الخوارزمی ص ۳۷ مقتل الحسین له ص ۳۶، و أخرجه الگنجی فی کفایه الطالب: ۷۲، و الحموینی فی فرائد السمطین و الذهبی فی میزان الاعتدال ج ۲ ص ۳۳۱.

۲- الطرائف: ۱۲۹، و رواه بهذا الطریق العلامه الکرکی فی نفحات اللاهوت:۸۵ علی ما فی احقاق الحق ج ۶ ص ۱۸۵.

إِنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِی (۱).

**[ترجمه]کشف الغمه: جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، فاطمه – علیها السلام – در واپسین لحظه‌های زندگانی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به نزد ایشان آمدند و گریه‌کنان بر روی ایشان افتادند؛ ایشان چشمان خود را باز کرده و به هوش آمد و سپس فرمودند: ای دخترم! تو پس از من مظلوم واقع می‌شوی و بعد از من مستضعف می‌گردی؛ هر کس به تو آزار برساند، بر من آزار رسانده و هرکس بر تو غیظ کند، بر من غیظ کرده و هر کس تو را خوشحال کند، مرا خوشحال نموده و هر کس که به تو خوبی کند، بر من خوبی کرده و هر کس بر تو جفا کند، بر من جفا نموده و هر کس به تو بپیوندد، بر من پیوسته و هر کس از تو ببرد، از من بریده و هر کس با تو انصاف ورزد، بر من انصاف ورزیده و هر کس به تو ظلم کند، بر من ظلم کرده است؛ زیرا تو از من و من از تو هستم و تو پاره تن من و روحم که در میان دو پهلویم قرار دارد هستی. سپس فرمودند: از کسانی از این امت که بر تو ظلم می‌کنند به خدا شکایت می‌برم. سپس حسن و حسین – علیهما السلام – وارد شدند و گریه کنان بر روی رسول خدا صلی الله علیه و آله افتادند، در حالی که می‌گفتند: جان‌هایمان فدای تو باد ای رسول خدا! علی – علیه السلام – رفت تا آن دو را از روی ایشان بردارد؛ حضرت سرشان را بلند کرده و فرمودند: ای برادرم! رهایشان کن تا بوی مرا استشمام کنند و من نیز بوی ایشان را استشمام کنم و از من توشه برگیرند و من نیز از آن‌ها توشه برگیرم؛ این دو پس از من، از روی ظلم و خصومت کشته می‌شوند، خداوند قاتلین این دو را لعنت کند! سپس فرمودند: ای علی! تو پس از من مظلوم واقع می‌شوی و من در قیامت با کسی که تو با او دشمن باشی، دشمن هستم. – . کشف الغمه ۲ : ۵۸ –

**[ترجمه]

«۳۴»

کشف، کشف الغمه رَوَی جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ: دَخَلَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ فِی سَکَرَاتِ الْمَوْتِ فَانْکَبَّتْ عَلَیْهِ تَبْکِی فَفَتَحَ عَیْنَهُ وَ أَفَاقَ ثُمَّ قَالَ یَا بُنَیَّهُ أَنْتِ الْمَظْلُومَهُ بَعْدِی وَ أَنْتِ الْمُسْتَضْعَفَهُ بَعْدِی فَمَنْ آذَاکِ فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ غَاظَکِ فَقَدْ غَاظَنِی وَ مَنْ سَرَّکِ فَقَدْ سَرَّنِی وَ مَنْ بَرَّکِ فَقَدْ بَرَّنِی وَ مَنْ جَفَاکِ فَقَدْ جَفَانِی وَ مَنْ وَصَلَکِ فَقَدْ وَصَلَنِی وَ مَنْ قَطَعَکِ فَقَدْ قَطَعَنِی وَ مَنْ أَنْصَفَکِ فَقَدْ أَنْصَفَنِی وَ مَنْ ظَلَمَکِ فَقَدْ ظَلَمَنِی لِأَنَّکِ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکِ وَ أَنْتِ بَضْعَهٌ مِنِّی وَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ ثُمَّ قَالَ علیه السلام إِلَی اللَّهِ أَشْکُو ظَالِمِیکِ مِنْ أُمَّتِی ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام فَانْکَبَّا عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُمَا یَبْکِیَانِ وَ یَقُولَانِ أَنْفُسُنَا لِنَفْسِکَ الْفِدَاءُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَذَهَبَ عَلِیٌّ علیه السلام لِیُنَحِّیَهُمَا عَنْهُ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیْهِ ثُمَّ قَالَ دَعْهُمَا یَا أَخِی یَشَمَّانِّی وَ أَشَمُّهُمَا وَ یَتَزَوَّدَانِ مِنِّی وَ أَتَزَوَّدُ مِنْهُمَا فَإِنَّهُمَا مَقْتُولَانِ بَعْدِی ظُلْماً وَ عُدْوَاناً فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی مَنْ یَقْتُلُهُمَا ثُمَّ قَالَ یَا عَلِیُّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِی وَ أَنَا خَصْمٌ لِمَنْ أَنْتَ خَصْمُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر فرات: جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، روزی نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – نشسته بودیم که علی – علیه السلام – آمدند؛ وقتی پیامبر – صلی الله علیه و آله – ایشان را دیدند، فرمودند: سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد. گفتیم: درست است ای رسول خدا! سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد؛ ولی گویا شما از یک چیزی به شگفت آمدید که چنین فرمودید. ایشان فرمودند: آری، وقتی دیدم علی می‌آید، به یاد

سخن جبرئیل – علیه السلام – افتادم که به من گفت: از خدا خواستم تا همه امت بر فرمانبرداری از علی – علیه السلام – متحد شوند، ولی خداوند اراده کرده بود که در مورد او بعضی از امت به وسیله برخی دیگر به محک آزمایش گذاشته شوند تا بدسرشتان و از پاک‌طینتان شناخته شوند. و این آیه را بر من نازل کرد: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ» { الف، لام، میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ * و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.} – . عنکبوت / ۱ و ۳ – و گفت: بدان که خداوند در عوض این، هفت خصلت در او قرار داده است: متولی کارهای باقی‌مانده تو می‌شود و قرض‌ها و وعده های تو را ادا می کند، در وسط حوضت به همراه توست، در روز قیامت تکیه گاه تو خواهد بود، هرگز پس از ایمان آوردن کافر نمی شود و با وجود برخورداری از همسر حلال، هیچ‌گاه زنا نمی‌کند. چه بسیار که در مسائل دین با ضرس قاطع عمل می کند و حال آن‌که در اسلام پیشکسوت است و عالم به کلام خدا و فقیه در دین خدا است و مضاف بر این، داماد و خویشاوند نزدیک است و شاهرگ جنگ‌ها بوده و پیوسته انفاق می کند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و با دوست من دوست و با دشمن من دشمن است. ای محمد! او را به این صفات بشارت بده. – . تفسیر فرات : ۱۱۷ –

سدی گفته است: منظور از «الَّذِينَ صَدَقُوا» در آیه مذکور، علی و یارانش هستند. – . همان : ۱۱۸ –

**[ترجمه]

«۳۵»

فر، تفسیر فرات بن إبراهيم أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ هَارُونَ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ قَالَ قُلْنَا صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ قَدْ ظَنَنَّا أَنَّكَ لَمْ تَقُلْهَا إِلَّا لِعَجَبٍ مِنْ شَيْ ءٍ رَأَيْتَهُ قَالَ نَعَمْ لَمَّا رَأَيْتُ عَلِيّاً مُقْبِلًا ذُكِّرْتُ حَدِيثاً حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ عليه السلام قَالَ قَالَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْتَمِعَ الْأُمَّةُ عَلَيْهِ فَأَبَى عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَبْلُوَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ* وَ أَنْزَلَ عَلَيَّ بِذَلِكَ كِتَاباً الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ أَمَا إِنَّهُ قَدْ عَوَّضَهُ مَكَانَهُ بِسَبْعِ خِصَالٍ يَلِي

۱– الطرائف: ۱۲۹، و قد مر تحت الرقم ۲۵ أيضا.

۲– كشف الغمّه ج ۲ ص ۵۸.

سَتْرَ عَوْرَتِکَ وَ یَقْضِی دَیْنَکَ وَ عِدَاتِکَ وَ هُوَ مَعَکَ عَلَی عُقْرِ حَوْضِکَ وَ هُوَ مُتَّکَأٌ لَکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَنْ یَرْجِعَ کَافِراً بَعْدَ إِیمَانٍ وَ لَا زَانِیاً بَعْدَ إِحْصَانٍ فَکَمْ مِنْ ضِرْسٍ قَاطِعٍ لَهُ فِی الْإِسْلَامِ مَعَ الْقِدَمِ فِی الْإِسْلَامِ وَ الْعِلْمِ بِکَلَامِ اللَّهِ وَ الْفِقْهِ فِی دِینِ اللَّهِ مَعَ الصِّهْرِ وَ الْقَرَابَهِ وَ النَّجْدَهِ فِی الْحَرْبِ وَ بَذْلِ الْمَاعُونِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْوَلَایَهِ لِوَلِیِّی وَ الْعَدَاوَهِ لِعَدُوِّی وَ بَشِّرْهُ یَا مُحَمَّدُ بِذَلِکَ (۱).

وَ قَالَ السُّدِّیُّ الَّذِینَ صَدَقُوا عَلِیٌّ وَ أَصْحَابُهُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: علی بن عیسی قماط از طریق عمویش از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که، رسول خدا صلی الله علیه در خواب دیدند که بنی امیه پس از ایشان از منبرشان بالا می روند و مردم را از صراط گمراه نموده و به عقب برمی... گردانند. دل‌شکسته و محزون شدند؛ جبرئیل - علیه السلام - فرود آمد و فرمود: ای رسول خدا! چرا دل‌شکسته و محزون هستید؟ ایشان فرمودند: ای جبرئیل! امشب در خواب دیدم که بنی امیه بعد از من از منبرم بالا می روند و مردم را از راه راست به عقب باز می‌گردانند. جبرئیل فرمود: سوگند به آن کسی که تو را به حق به پیامبری مبعوث کرد، من چیزی از این قضیه نمی‌دانم. به آسمان صعود کرده و پس از مدت کوتاهی با آیاتی از قرآن بازگشت تا پیامبر را دلداری دهد: «أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ * ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ * ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ» {مگر نمی دانی که اگر سالها آنان را برخوردار کنیم * و آن‌گاه آن‌چه که [بدان] بیم داده می شوند بدیشان برسد * آن‌چه از آن برخوردار می شدند، به کارشان نمی آید [و عذاب را از آنان دفع نمی کند]؟} - .[۱]

الشعراء / ۲۰۵ - ۲۰۷ - و همچنین این آیات را نازل کرد: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ * وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» {ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر، چه آگاهت کرد * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است} - . قدر / ۱ - ۳ - خداوند عزّ و جلّ شب قدر را برای پیامبرش - صلی الله علیه و آله - بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه قرار داده است. - . الکافی ۴ : ۱۵۹ -

**[ترجمه]

«۳۶»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عِیسَی الْقَمَّاطِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُرِیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَنَامِهِ بَنِی أُمَیَّهَ یَصْعَدُونَ عَلَی مِنْبَرِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ یُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرَی فَأَصْبَحَ کَئِیباً حَزِیناً قَالَ فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِی أَرَاکَ کَئِیباً حَزِیناً قَالَ یَا جَبْرَئِیلُ إِنِّی رَأَیْتُ بَنِی أُمَیَّهَ فِی لَیْلَتِی هَذِهِ یَصْعَدُونَ مِنْبَرِی مِنْ بَعْدِی یُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرَی فَقَالَ وَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ هَذَا شَیْ ءٌ مَا اطَّلَعْتُ عَلَیْهِ فَعَرَجَ إِلَی السَّمَاءِ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ نَزَلَ عَلَیْهِ بِآیٍ مِنَ الْقُرْآنِ یُؤْنِسُهُ بِهَا قَالَ أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَیْلَهَ الْقَدْرِ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله خَیْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْکِ بَنِی أُمَیَّهَ (۳).

١- تفسیر فرات: ١١٧.

٢- تفسیر فرات: ١١٨ و السند: حدّثنی الحسن بن الیاس معنعنا عن السدی.

٣-الکافی ج ۴ ص ١۵٩، و الآیه فی سوره الشعراء: ٢٠۶- ٢٠٨، و روی مثله فی ج ٨ ص ٣۴۵ عن زراره عن أحدهما علیهما السلام قال: أصبح رسول اللّه یوما کئیبا حزینا، فقال له علیّ علیه السلام: ما لی اراک یا رسول اللّه کئیبا حزینا؟ فقال: و کیف لا أکون کذلک و قد رأیت فی لیلتی هذه أن بنی تمیم و بنی عدی و بنی أمیّه یصعدون منبری هذا یردون الناس عن الإسلام القهقری، فقلت: یا ربّ فی حیاتی أو بعد موتی؟ فقال: بعد موتک. أقول: : روی فی منتخب کنز العمال ج ۵ ص ٣٩٩ فی حدیث أخرجه عن مستدرک الصحیحین أنه صلی الله علیه و آله قال : عرضت علی النار فیما بینکم وبینی حتی رأیت ظلی وظلکم فیها فأو مأت الیکم أن استأخروا ، فأوحی إلی أن أقرهم ... فأولت ذلک ما یلقی امتی بعدی من الفتن. (عن ابن مسعود). وروی أیضا أنه صلی الله علیه و آله قال : أتانی جبریل آنفا فقال : انا لله وانا الیه راجعون قلت ... فمم ذلک؟ قال : ان امتک مفتنه بعدک بقلیل من الدهر غیر کثیر ، قلت فتنه کفر أو فتنه ضلال؟ قال : کل ذلک سیکون. الحدیث.

**[ترجمه]الکافی: یونس روایتی را همانند آن نقل کرده است. -. همان -

**[ترجمه]

«۳۷»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ یُونُسَ مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]تفسیر فرات: أنس بن مالک نقل کرده، روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حالی که دستشان در دست امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - بود، آمدند که در راه با مردی برخورد کردند و به او فرمودند: ای فلانی! به علی دشنام ندهید، که هر کس او را دشنام دهد، مرا دشنام داده و هر کس مرا دشنام دهد، خدا به او دشنام می دهد. ای فلانی! به خدا سوگند در آخرالزمان کسی به آن‌چه که از علی و فرزندان او برجای مانده است ایمان نمی آورد، مگر فرشته مقرب یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده است. ای فلانی! فرزندان عبدالمطلب به بلای شدید و ناگواری و کشتار و آوارگی دچار می شوند؛ پس ای فلانی! خدا را خدا را درباره اصحاب و ذریه و ذمه من، خداوند روزی دارد که در آن داد مظلوم را از ظالم می ستاند. -. تفسیر فرات : ۱۶۴ -

**[ترجمه]

«۳۸»

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم عَلِیُّ بْنُ حُمْدُونٍ عَنْ عِیسَی بْنِ مِهْرَانَ عَنْ فَرَجٍ عَنْ مَسْعَدَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ: أَتَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ وَ یَدُهُ فِی یَدِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ لَقِیَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ یَا فُلَانُ لَا تَسُبُّوا عَلِیّاً فَإِنَّ مَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِی وَ مَنْ سَبَّنِی سَبَّهُ اللَّهُ وَ اللَّهِ یَا فُلَانُ إِنَّهُ لَا یُؤْمِنُ بِمَا یَکُونُ مِنْ عَلِیٍّ وَ وُلْدِ عَلِیٍّ فِی آخِرِ الزَّمَانِ إِلَّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ یَا فُلَانُ إِنَّهُ سَیُصِیبُ وُلْدَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بَلَاءٌ شَدِیدٌ وَ أُثْرَهٌ وَ قَتْلٌ وَ تَشْرِیدٌ فَاللَّهَ اللَّهَ یَا فُلَانُ فِی أَصْحَابِی وَ ذُرِّیَّتِی وَ ذِمَّتِی فَإِنَّ لِلَّهِ یَوْماً یَنْتَصِفُ فِیهِ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ (۲).

۱- الکافی ج ۴ ص ۱۵۹، و مثله فی سنن الترمذی الرقم ۳۴۰۸، بوجه أبسط.

۲- تفسیر فرات: ۱۶۴، و تری مثله فی سنن ابن ماجه کتاب الفتن الباب ۳۴ و لفظه: بینما نحن عند رسول اللّه اذ أقبل فتیه من بنی هاشم، فلما رآهم النبیّ صلی الله علیه و آله اغرورقت عیناه و تغیر لونه، قال: فقلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه فقال: انا أهل بیت اختار اللّه لنا الآخره علی الدنیا، و ان أهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا، الحدیث و روی ابن أبی الحدید فی ج ۱ ص ۳۷۲ من شرحه علی النهج عن شیخه ابی جعفر الاسکافی أن النبیّ صلی الله علیه و آله دخل علی فاطمه فوجد علیا نائما فذهبت تنبهه، فقال: دعیه! فرب سهر له بعدی طویل، و ربّ جفوه لاهل بیتی من أجله شدیده، فبکت، فقال: لا تبکی فانکما معی و فی موقف الکرامه عندی.

**[ترجمه]تفسیر فرات: زید مردی که شش یا هفت تن از صحابه پیامبر – صلی الله علیه و آله – را درک کرده بود نقل کرده، زمانی که آیه: «إذا جاءَ نَصرُ الله و الفتح» {چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد} – . [۲]

نصر / ۱ – نازل شد، پیامبر –صلی الله علیه و آله – فرمودند: ای علی! ای فاطمه! یاری خدا و پیروزی فرا رسید و می بینم که مردم دسته دسته در دین خدا در می آیند، پس به ستایش پروردگارم نیایش می‌کنم و از او آمرزش می خواهم، که وی همواره توبه پذیر است، ای علی! همانا خداوند در فتنه ای که پس از من رخ می دهد، جهاد را بر مومنان مقدر نموده است. علی بن أبی‌طالب – علیه السلام – فرمودند: ای رسول خدا! چگونه با مومنانی که در آزمایش خود می گویند ما ایمان داریم، جهاد کنیم؟ پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: وقتی آن‌ها در مورد دین به نظر خود عمل کنند، باید با بدعت هایی که در دین رخ می دهد جهاد کرد؛ زیرا در دین تفسیر به رأی در دین جایی ندارد و امر و نهی دین از جانب خداست.

امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب – علیه السلام – فرمود: ای رسول خدا! شما زمانی که در جنگ احد شهادت از من سلب شد و عده‌ای از مومنان به شهادت رسیدند، به من فرمودید: شهادت به دنبال توست. پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: صبرت چطور است هنگامی که این [دستشان را بر ریش ایشان گذاشتند] از [خون] این [دستشان را بر سر ایشان گذاشتند] خضاب شود؟ سپس امیرالمؤمنین فرمودند: ای رسول خدا! آن زمان نوبه صبر نیست، نوبه بشارت روز قیامت است. پیامبر فرمودند: ای علی! خود را برای دادخواهی آماده کن که تو در روز قیامت در مقابل قومت دادخواهی می کنی. – . تفسیر فرات :۲۳۲ و مانند این روایت در کنز الفوائد کراجی ۲۲۰ موجود است. –

**[ترجمه]

«۳۹»

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْخَزَّازِ الْهَمْدَانِیُّ مُعَنْعَناً عَنْ زَیْدٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ قَدْ أَدْرَکَ سِتَّةً أَوْ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالُوا لَمَّا نَزَلَتْ إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ یَا فَاطِمَةُ قَدْ جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَیْتُ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً فَأُسَبِّحُ رَبِّی بِحَمْدِهِ وَ أَسْتَغْفِرُ رَبِّی إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ قَضَی الْجِهَادَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ فِی الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِی فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ کَیْفَ نُجَاهِدُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَقُولُونَ فِی فِتْنَتِهِمْ آمَنَّا قَالَ یُجَاهِدُونَ عَلَی الْإِحْدَاثِ فِی الدِّینِ (۱) إِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْیِ فِی الدِّینِ وَ لَا رَأْیَ فِی الدِّینِ

ص: ۷۹

۱- روی جعفر بن سلیمان الضبعی عن أبی هارون العبدی عن أبی سعید الخدریّ قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله یوما لعلی ما یلقی بعده من العنت فأطال ، فقال له علی : أنشدک الله والرحم یا رسول الله لما دعوت الله أن یقبضنی الیه قبلک ، قال صلی الله علیه و آله : کیف أسأله فی أجل مؤجل؟ قال : یا رسول الله فعلی م أقاتل من أمرتنی بقتاله ، قال : علی الحدث فی الدین. راجع شرح النهج ج ۱ ص ۳۷۳ ، مناقب الخوارزمی : ۱۰۶ ، ینابیع الموده ۱۳۴. وقد ذکر الفتنه نفسه علیه السلام علی ما فی نهج البلاغه تحت الرقم ۱۵۴ من قسم الخطب ، وهی مشهوره من أرادها فلیراجعها ، ولنذکر ما رواه شارح النهج (ج ۲ ص

۴۴۲) بمناسبه المقام ، قال : وهذا الخبر یعنی خبر الفتنه مروی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قد رواه کثیر من المحدثین عن علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال له : ان الله قد کتب علیک جهاد المفتونین کما کتب علی جهاد المشرکین قال : فقلت : یا رسول الله ما هذه الفتنه التی کتب علی فیها الجهاد؟ قال : قوم یشهدون أن لا اله الا الله وانی رسول الله وهم مخالفون للسنه ، فقلت : یا رسول الله فعلام أقاتلهم وهم یشهدون کما أشهد؟ قال علی الاحداث فی الدین ومخالفه الامر. فقلت : یا رسول الله انک کنت وعدتنی الشهاده فاسأل الله أن یعجلها لی بین یدیک قال : فمن یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ، أما انی وعدتک الشهاده وستستشهد تضرب علی هذه فتخضب هذه ، فکیف صبرک اذا؟ قلت : یا رسول الله لیس ذا بموطن صبر ، هذا موطن شکر ، قال : أجل أصبت! فأعد للخصومه فانک مخاصم. فقلت : یارسول الله لو بینت لی قلیلا فقال : ان امتی ستفتن من بعدی فتناول القرآن وتعمل بالرأی وتستحل الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیه والربا بالبیع وتحرف الکتاب عن مواضعه. وتغلب کلمه الضلال ، فکن جلیس بیتک حتی تقلدها ، فاذا قلدتها ، جاشت علیک الصدور وقلبت لک الامور فقاتل حینئذ علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله ، فلیست حالهم الثانیه بدون حالهم الاولی. فقلت : یا رسول الله فبأی المنازل أنزل هؤلاء المفتونین ، من بعدک : أبمنزله فتنه أم بمنزله رده؟ فقال صلی الله علیه و آله : بمنزله فتنه یعمهون فیها إلی أن یدرکهم العدل ، فقلت : یا رسول الله أیدرکهم العدل منا أم من غیرنا قال صلی الله علیه و آله : بل منا : بنا فتح الله وبنا یختم ، وبنا ألف الله بین القلوب بعد الشرک ، وبنا یؤلف بین القلوب بعد الفتنه ، فقلت : الحمد لله علی ما وهب لنا من فضله.

إِنَّمَا الدِّينُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ قَدْ قُلْتَ لِی حِينَ خُزِلَتْ عَنِّی الشَّهَادَةُ وَ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ الشَّهَادَةُ مِنْ وَرَائِکَ قَالَ فَکَيْفَ صَبْرُکَ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ لِحْيَتِهِ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ حِينَئِذٍ هُوَ مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَعِدَّ خُصُومَتَکَ فَإِنَّکَ مُخَاصِمٌ قَوْمَکَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱).

**[ترجمه]خُزلت، به صورت مجهول بوده و یعنی قطع شد .

**[ترجمه]

بیان

خزلت علی المجهول أی قطعت.

**[ترجمه]أمالی طوسی: جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده، امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: یک روز که أمّ أیمن شیر و خامه و خرما برایمان آورده بود، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به دیدن ما آمد و ما آن‌ها را جلوی ایشان آوردیم و ایشان از آن میل کردند. سپس برخاستند و به گوشه اتاق رفتند و چند رکعت نماز به جا آوردند و در سجده پایانی‌اشان به شدت گریست. هیچ‌کدام از ما به رسم ادب چیزی از ایشان نپرسیدیم. حسین - علیه السلام - برخاست و در دامن ایشان نشست و عرض کرد: ای پدر جان! وقتی وارد خانه ما شدید، آن‌قدر خوشحال شدیم که تاکنون چنان خوشحال نشده بودیم، ولی بعد که گریه کردید ما غمگین شدیم؛ چرا گریه کردید؟ ایشان فرمودند: ای پسرم! همین چند لحظه پیش جبرئیل پیش من آمد و به من خبر داد که شما کشته می‌شوید و هر یک در جایی متفاوت از دیگری بر زمین می‌افتید. حسین - علیه السلام - عرض کرد: ای پدر جان! با وجود این‌که قبرهای ما در جاهای مختلفی خواهد بود، اگر کسی که به زیارت ما بیاید، چه چیزی نصیبش می‌شود؟ پیامبر فرمودند: ای پسرم! گروهی از امتم هستند که شما را زیارت می‌کنند و از زیارت شما برکت می جویند، و بر من است که در روز قیامت پیش آن‌ها بروم و آن‌ها را از هراس‌های روز قیامت، که به سبب گناهانشان مبتلای به آن شده‌اند، خلاص کنم و خداوند آن‌ها را در بهشت ساکن می‌کند. - . أمالی الطوسی ۲ : ۲۸۰ -

**[ترجمه]

«۴۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبَشِيٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی غُنْدَرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ

۱- تفسیر فرات: ۲۳۲، و مثله فی کنز الفوائد للکراجکیّ: ۲۲۰، و حدیث الشهاده قد مر فی باب تاریخه علیه السلام و ان شئت راجع أسد الغابه ج ۴ ص ۳۴.

الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام زَارَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ أَهْدَتْ لَنَا أُمُّ أَيْمَنَ لَبَناً وَ زُبْداً وَ تَمْراً فَقَدَّمْنَاهُ فَأَكَلَ مِنْهُ ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله زَاوِيَةَ الْبَيْتِ وَ صَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي آخِرِ سُجُودِهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنَّا إِجْلَالًا لَهُ فَقَامَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَقَعَدَ فِي حَجْرِهِ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَهْ لَقَدْ دَخَلْتَ بَيْتَنَا فَمَا سُرِرْنَا بِشَيْءٍ كَسُرُورِنَا بِدُخُولِكَ ثُمَّ بَكَيْتَ بُكَاءً غَمَّنَا فَلِمَ بَكَيْتَ فَقَالَ بُنَيَّ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ آنِفاً فَأَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ قَتْلَى وَ أَنَّ مَصَارِعَكُمْ شَتَّى فَقَالَ يَا أَبَهْ فَمَا لِمَنْ يَزُورُ قُبُورَنَا عَلَى تَشَتُّتِهَا فَقَالَ يَا بُنَيَّ أُولَئِكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي يَزُورُونَكُمْ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ وَ حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ آتِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى أُخَلِّصَهُمْ مِنْ أَهْوَالِ السَّاعَةِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ يُسْكِنَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ (۱).

**[ترجمه]کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: عیسی بن داود نجار از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرشان – علیهما السلام – نقل کرده‌اند که: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین – علیهم السلام – را در اتاقی جمع کردند و در را بستند و فرمودند: ای اهل بیت من و ای اهل خدا! همانا خداوند عزّ و جلّ بر شما درود می فرستد و این جبرئیل است به همراه شما در این اتاق حضور دارد و می گوید: خداوند عزّ و جلّ می... فرماید: من دشمنان شما را به عنوان آزمایشی برای شما قرار دادم؛ چه می گویید؟ فرمودند: ای رسول خدا! ما در برابر امر خدا و تقدیرش بر ما صبر می‌کنیم تا این که به پیش‌گاه خداوند عزّ و جلّ برسیم و پاداش فراوانش را به صورت کامل بگیریم؛ ما از خداوند شنیده ایم که او همه خوبی‌ها را به صابران وعده داده است. رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – گریستند، طوری که صدای ناله ایشان از بیرون اتاق شنیده شد، در این هنگام این آیه نازل شد: «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ بَصِيراً» {و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست} – . فرقان / ۲۰ – که آنان صبر خواهند ورزید، یعنی آن‌ها همان‌طور که خودشان صلوات الله علیهم گفتند، صبر خواهند ورزید. – . کنز الفوائد ، این حدیث را می‌توانید در تفسیر عیاشی ۱ : ۱۹۷ نیز ببینید. –

**[ترجمه]

«۴۱»

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهم السلام قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ يَا أَهْلِي وَ يَا أَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ مَعَكُمْ فِي الْبَيْتِ وَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدُوَّكُمْ لَكُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ قَالُوا نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى نَقْدَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسْتَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِهِ فَقَدْ سَمِعْنَاهُ يَعِدُ الصَّابِرِينَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى سُمِعَ نَحِيبُهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ بَصِيراً أَنَّهُمْ سَيَصْبِرُونَ أَيْ سَيَصْبِرُونَ كَمَا قَالُوا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (۲).

**[ترجمه]کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: عمرو ثابت نقل کرده، به امام باقر – علیه السلام – عرض کردم: این سخن خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش که: «لیس لکَ مِنَ الأمرِ شیءٌ» {هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست} – . آل عمران / ۱۲۸

– را برایم تفسیر نمایید؛ ایشان فرمودند: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – سخت مشتاق بودند که پس از ایشان علی بن أبی... طالب – علیه السلام – پیشوای مردم باشد، ولی نزد خداوند چیزی غیر از این بود، که این آیه خواست خداوند عزّ و جلّ را بیان کرد: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ» {الف، لام، میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ * و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد}. – . عنکبوت / ۱ – ۳ – و رسول خدا نیز – صلی الله علیه و آله – به امر خداوند عزّ و جلّ رضایت داد. – . کنز الفوائد و تفسیر العیاشی ۱: ۱۹۷ –

**[ترجمه]

«۴۲»

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ

۱- أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۸۰ و تری مثله فی الخرائج ۲۲۰ و فی کتاب المزار أحادیث کثیره بذلک.

۲- کنز الفوائد:، و الآیه فی الفرقان: ۲۰.

فَسِّرْ لِی قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ (۱) فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ حَرِیصاً عَلَی أَنْ یَکُونَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ مِنْ بَعْدِهِ عَلَی النَّاسِ وَ کَانَ عِنْدَ اللَّهِ خِلَافُ ذَلِکَ فَقَالَ وَ عَنَی بِذَلِکَ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ قَالَ فَرَضِیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۲).۴۳- کِتَابُ الْمُحْتَضَرِ، لِلْحَسَنِ بْنِ سُلَیْمَانَ نَقْلًا مِنْ کِتَابِ الدُّرِّ الْمُنْتَقَی فِی مَنَاقِبِ أَهْلِ التُّقَی یَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَی سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیُمْنَی ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیُسْرَی ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ یَا بُنَیَّةِ فَمَا زَالَ یُدْنِیهَا حَتَّی أَجْلَسَهَا بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ یَا أَخِی فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ إِلَی جَنْبِهِ الْأَیْمَنِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَرَی وَاحِداً مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا بَکَیْتَ قَالَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَوْ أَنَّ الْمَلَائِکَهَ الْمُقَرَّبِینَ وَ الْأَنْبِیَاءَ وَ الْمُرْسَلِینَ اجْتَمَعُوا عَلَی بُغْضِهِ وَ لَنْ یَفْعَلُوا لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِالنَّارِ (۳) قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ یُبْغِضُهُ أَحَدٌ فَقَالَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ نَعَمْ قَوْمٌ یَذْکُرُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِی لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ فِی الْإِسْلَامِ نَصِیباً یَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ مِنْ عَلَامَهِ بُغْضِهِمْ لَهُ تَفْضِیلَ مَنْ هُوَ دُونَهُ عَلَیْهِ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً مَا خَلَقَ اللَّهُ

۱- آل عمران: ۱۲۸.

۲- کنز الفوائد: و تراه فی تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۱۹۷.

۳- و فی الحدیث: «لو أن عبدا عبد اللّه ألف عام بعد ألف عام بین الرکن و المقام ثمّ لقی اللّه مبغضا لعلی و عترتی لاکبه اللّه یوم القیامه علی منخریه فی نار جهنم، رواه الحموینی فی الفرائد و الخوارزمی فی المناقب: ۵۲ و السیوطی فی ذیل اللئالی: ۶۵.

نَبِيّاً أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّی وَ مَا خَلَقَ وَصِیّاً أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْ وَصِیِّی عَلِیٍّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَلَمْ أَزَلْ لَهُ كَمَا أَمَرَنِی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصَّانِی بِمَوَدَّتِهِ وَ أَنَّهُ لَأَكْبَرُ عَمَلٍ عِنْدَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ قَضَی مِنَ الزَّمَانِ وَ حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْوَفَاةُ فَحَضَرْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ فِدَاكَ أَبِی وَ أُمِّی يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ دَنَا أَجَلُكَ فَمَا تَأْمُرُنِی فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ خَالِفْ مَنْ خَالَفَ عَلِيّاً وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِ ظَهِيراً وَ لَا وَلِيّاً قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلِمَ لَا تَأْمُرُ النَّاسَ بِتَرْكِ مُخَالَفَتِهِ قَالَ فَبَكَی صلی الله علیه و آله حَتَّی أُغْمِیَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ سَبَقَ الْكِتَابُ فِيهِمْ وَ عِلْمُ رَبِّی وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِمَّنْ خَالَفَهُ وَ أَنْكَرَ حَقَّهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّی يُغَيِّرَ اللَّهُ مَا بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنْ أَرَدْتَ وَجْهَ اللَّهِ وَ لِقَاءَهُ وَ هُوَ عَنْكَ رَاضٍ فَاسْلُكْ طَرِيقَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ مِلْ مَعَهُ حَيْثُ مَا مَالَ وَ ارْضَ بِهِ إِمَاماً وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ احْذَرْ أَنْ يَدْخُلَكَ شَكٌّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِی عَلِیٍّ كُفْرٌ (۱).

أَقُولُ وَجَدْتُ مَنْقُولًا مِنْ خَطِّ شَيْخِنَا الشَّهِيدِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ رَوَی الدَّارَقُطْنِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ الْقَاضِی الرَّازِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی حَرْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی

ص: ۸۳

۱- و فی الحدیث: «من أراد منکم النجاه بعدی و السلامه من الفتن فلیستمسک بولایه علی فانه الصدیق الأکبر و الفاروق الأعظم من اقتدی به فی الدنیا ورد علی حوضی و من خالفه لم یرنی فاختلج دونی و أخذ ذات الشمال، أخرجه أبو بکر بن مؤمن الشیرازی فی رساله الاعتقاد. وفی روایه اخری عنه صلی الله علیه و آله « ستکون بعدی فتنه فاذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب فانه اول من یرانی » رواه الحافظ ابن منده فی أسماء الرجال ، وتراه فی الاستیعاب ج ۴ ص ۱۶۹ ، اسد الغابه ج ۵ ص ۲۸۷ مناقب الخوارزمی : ۶۲. وفی روایه اخری : من نازع علیا فی الخلافه بعدی فهو کافر قد حارب الله ورسوله ومن شک فی علی فهو کافر ، وفی لفظ آخر : من قاتل علیا علی الخلافه فاقتلوه کائنا من کان ، راجع فی ذلک هامش الاحقاق ج ۷ ص ۳۳۱ ، ۳۷۱ ، ۳۸۶.

بْنِ أَسَامَهَ مِنْ وُلْدِ أَسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ هِنْدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ خَدِيجَهَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِی فِی عَلِیٍّ خِصَالًا تِسْعاً ثَلَاثاً فِی الدُّنْيَا وَ ثَلَاثاً فِی الْآخِرَهِ وَ ثَلَاثاً اثْنَتَانِ أَنَا مِنْهُمَا آمِنٌ وَ وَاحِدَهٌ أَنَا مِنْهَا وَجِلٌ قَالَتْ خَدِيجَهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أَخْبِرْنِی بِهَذِهِ التِّسْعَهِ مَا هِیَ قَالَ لَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِی فِی الدُّنْيَا يَقْضِی دَيْنِی وَ يُنْجِزُ مَوْعِدِی وَ يَسْتُرُ عَوْرَتِی وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَمُتَّكِئِی يَوْمَ تَحِلُّ شَفَاعَتِی وَ الْقَائِمُ عَلَى حَوْضِی وَ قَائِدُ أُمَّتِی إِلَى الْجَنَّهِ وَ أَمَّا الاثْنَتَانِ الَّتِی أَنَا مِنْهُمَا آمِنٌ فَلَا يَرْجِعُ ضَالًّا بَعْدَ هُدًى وَ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُعْطِيَنِی رَبِّی فِيهِ الَّذِی وَعَدَنِی وَ أَمَّا الْوَاحِدَهُ الَّتِی أَنَا مِنْهَا وَجِلٌ فَمَا يَصْنَعُ بِهِ قُرَيْشٌ بَعْدِی (۱).

ص: ۸۴

۱- تری مثله فی الخصال ص ۴۱۵ بإسناده عن زید ابن أرقم و لفظه فی آخر الحدیث: «و أمّا التی أخافها علیک فغدره قریش بک بعدی یا علی». وفی نظم درر السمطین : ۱۱۹ منتخب کنز العمال ج ۵ ص ۳۵ : عن علی علیه السلام أنه قال : قال لی رسول الله سألت فیک خمسا فمنعنی واحده وأعطانی فیک أربعه سألته أن تجمع علیک امتی فأبی علی ، الحدیث.

**[ترجمه]کتاب المحتضر: در کتاب الدّر المنتقی فی مناقب أهل التقی به نقل از ابن عباس آمده که، روزی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نشسته بودند که امام حسن – علیه السلام – آمد؛ پیامبر وقتی ایشان را دیدند، گریستند و سپس فرمودند: بیا نزدیک ای پسرم! ایشان را به خود نزدیک نمودند و روی پای راستشان نشاندند .

سپس حسین – علیه السلام – آمد؛ پیامبر وقتی ایشان را دیدند، گریستند و سپس فرمودند: بیا نزدیک ای پسرم! ایشان را به خود نزدیک نمودند و روی پای چپشان نشاندند. سپس فاطمه علیها السلام آمدند؛ پیامبر وقتی ایشان را دیدند، گریستند و سپس فرمودند: بیا نزدیک ای دخترم! ایشان را به خود نزدیک نمودند و رو به روی خود نشاندند. بعد امیرالمؤمنین علی بن آبی‌طالب – علیه السلام – آمدند؛ پیامبر وقتی ایشان را دیدند، گریستند و سپس فرمودند: بیا نزدیک ای برادرم! ایشان را به خود نزدیک نمودند و در جانب راست خود نشاندند.

اصحاب به ایشان گفتند: ای رسول خدا! چرا هر کدام از ایشان را دیدید، گریه کردید؟ پیامبر فرمودند: ای ابن عباس! اگر فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولان خدا بر دشمنی او متفق شوند، حتی اگر هرگز با او دشمنی هم نورزند، خداوند با آتش جهنم آن‌ها را عذاب می کند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کسی هم با او دشمنی می ورزد؟ فرمودند: آری ای ابن عباس؛ قومی که در ظاهر از امت من هستند، ولی خداون برایشان بهره ای از اسلام قرار نداده است. ای ابن عباس از نشانه های بغض آن‌ها بر او این است که شخص پایین‌تر از او را بر وی ترجیح می دهند، سوگند به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، خداوند هیچ پیامبری را گرامی‌تر از من نزد خودش خلق نکرده است و هیچ جانشینی را گرامی‌تر از وصی من علی نزد خودش خلق نکرده است. ابن عباس می گوید: همواره با علی علیه السلام چنان بودم که پیامبر – صلی الله علیه و آله – مرا به آن امر کرده بود و مرا به مودت او، که نزد ایشان برترین عمل به شمار می رفت، سفارش کرده بود.

ابن عباس نقل کرده، روزگاری گذشت و وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – سر رسید؛ نزد ایشان رفتم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند، اکنون که اجل شما نزدیک شده، چه دستوری به من فرمایید؟ فرمودند: ای ابن عباس! با مخالفان علی مخالفت بورز و پشتیبان آن‌ها نباش و آن‌ها را دوست خود مگیر. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا مردم را به ترک مخالفان علی علیه السلام امر نمی کنید؟ ایشان – صلی الله علیه و آله – گریستند و از هوش رفتند. سپس فرمودند: ای ابن عباس! تقدیر و علم پروردگارم در مورد آن‌ها پیشی جسته است. سوگند به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، هر یک از مخالفان او و آن‌ها که حق او را انکار کرده‌اند از دنیا بروند، خداوند هر نعمتی که دارند را دگرگون می‌سازد. ای ابن عباس! اگر وجه خدا و لقای او را می خواهی و به دنبال رضایت خدا هستی، در راه علی بن أبی‌طالب گام بگذار و به جانبی که روی آورد، روی آر و به امامت او راضی باش و با دشمنان او دشمنی بورز و با دوستان او دوستی کن. ای ابن عباس! مراقب باش که در مورد او شکی بر دلت نیفتد؛ زیرا شک در باره علی کفر است.

می‌گویم: نقل به خط استاد شهیدمان – قدس الله روحه – یافتم که ابن عباس از زبان خدیجه – رضی الله عنها – نقل کرده، از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می فرمودند: خداوند در مورد علی، نُه خصلت بر من بخشیده است که سه تای آن در این دنیا و سه تای آن در آخرت است و از آن سه تای دیگر، من از دو تای آن ایمن هستم و از یکی در هراس و ترس. خدیجه گفت: پدر و مادرم فدایتان شوند، به من بگویید آن نُه خصلت چه چیزهایی هستند؛ پیامبر – صلی الله علیه و آله – به

او فرمودند: اما آن سه خصلتی که در دنیا به من داده شده است: او قرض مرا پرداخت می‌کند، وعده مرا انجام می‌دهد و کارهای مرا تمام می‌کند. و اما آن سه خصلتی که در آخرت است: او در روزی که شفاعت من شامل بعضی می‌شود، تکیه‌گاه من است، بر حوض من می‌ایستد و پیش‌رو امتم به سوی بهشت است. و دو تایی که از آن ایمن هستم: این‌که پس از هدایت، به گمراهی برنمی‌گردد و این‌که پیش از آن‌که پروردگارم چیزی را که در مورد او به من وعده داده را بر من عطا کند، نمی‌میرد. اما آن یکی که از آن در هراسم: کارهایی است که قریش پس از من با او می‌کنند .

**[ترجمه]

باب ۳ تمهید غصب الخلافه و قصه الصحیفه الملعونه

الأخبار

«۱»

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَرِیرِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ الْأَسَدِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کُنْتُ دَخَلْتُ مَعَ أَبِی الْکَعْبَهَ فَصَلَّی عَلَی الرُّخَامَهِ الْحَمْرَاءِ بَیْنَ الْعَمُودَیْنِ فَقَالَ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ تَعَاقَدَ الْقَوْمُ إِنْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ لَا یَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِی أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَبَداً قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ کَانَ قَالَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِی وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَالِمُ بْنُ الْحَبِیبَهِ (۱).

**[ترجمه]کافی: حارث بن حصیره اسدی نقل کرده، امام باقر - علیه السلام - فرمودند: با پدرم به کعبه رفته بودم؛ ایشان بر سنگ مرمر سرخی که بین دو ستون نماز گزارد و بعد فرمود: در این‌جا بود که قوم عهد بستند که اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هرگز امر حکومت را به یکی از اهل بیت وی برنگردانند. گفتم: آنان چه کسانی بودند؟ فرمود: اولی و دومی و ابوعبیده بن جراح و سالم بن حبیبه. - . کافی ۴ : ۵۴۵ -

**[ترجمه]

«۲»

فس، تفسیر القمی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ وَ بَکْرِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ قَالا حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ قَالَ الثَّانِی قَوْلُهُ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ أَبُو فُلَانٍ أَمِینُهُمْ حِینَ اجْتَمَعُوا وَ دَخَلُوا الْکَعْبَهَ فَکَتَبُوا بَیْنَهُمْ کِتَاباً إِنْ مَاتَ مُحَمَّدٌ أَنْ لَا یَرْجِعَ الْأَمْرُ فِیهِمْ أَبَداً (۲).

۱- الکافی ج ۴ ص ۵۴۵ و مثله فی ج ۸ ص ۳۳۴، و ابن الحبیبه أظنه تصحیفا من «مولی أبی حذیفه» کان اصله من العجم من

اصطخر فارس كان عبدا لمولاته ثبيته الأنصاريه بنت يعار، فأعتقته، فتولى أبا حذيفه زوج مولاته بالحلف، ثمّ تبناه أبو حذيفه- و هو أبو حذيفه بن عتبه بن ربيعه بن عبد شمس- فصار سالم بن أبى حذيفه، و بعد ما نزل «ادعوهم لآبائهم» خرج عن التبنى و اشتهر سالم مولى أبى حذيفه.

٢- تفسير القمّىّ: ۶۶۹، و الآيه فى سوره المجادله: ١٠ و ٧، و حديث الصحيفه هذه تتسلم لنا بعد التعمق فى ما جرى فى السقيفه، حيث قام الشيخان يعرض كل منهما البيعه لصاحبه من دون تشاور مع الصحابه و من دون حضور العتره الطاهره من بنى هاشم، و أبو عبيده بن الجراح يدعو الناس اليهما، و هكذا نتفاهم ذلك من قول عمر حيث يقول: «لو أن سالما مولى أبى حذيفه و ابا عبيده كانا حيين، لما تخالجنى فيهما شك أن أولى أحدهما» فلما لم يكن أحد من أصحاب الصحيفه هذه حيا جعله شورى على شريطه لا يشك أحد معها فى أن الخلافه انما تثبت لعثمان دون غيره. و سيجى ء الكلام فى ذلك مستوفى فى شرح السقيفه فى محله إنشاء اللّه تعالى.

**[ترجمه]تفسیر علی بن إبراهیم: سلیمان بن خالد نقل کرده، از امام باقر علیه – السلام – در مورد آیه: «إنما النجوی من الشیطان» {چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است} – . مجادله / ۱۰ – پرسیدم؛

ایشان فرمودند: منظور دومی است و در آیه «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَهٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» {هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست}، – . مجادله / ۷ –

منظور فلانی و فلانی و امین آنان ابوفلان است؛ آن زمانی که جمع شدند و وارد کعبه شدند و نوشته‌ای بین خود نگاشتند که اگر محمد فوت کرد، هرگز حکومت به خاندان او بازنگردد – . تفسیر القمی : ۶۶۹ – .

**[ترجمه]

بیان

أبو فلان أبو عبیده.

**[ترجمه]منظور از فلان و فلان، ابوبکر و عمر و مقصود از ابوفلان، ابوعبیده است .

**[ترجمه]

«۳»

إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، بِحَذْفِ الْأَسْنَادِ (۱) قَالَ: لَمَّا اسْتُخْلِفَ عُثْمَانُ بْنُ

ص: ۸۶

۱- هذا الحدیث رواه العلّامه الحلّیّ قدس اللّه أسراره فی کتابه کشف الیقین (: ۱۳۷) نقلا من الکتاب المسمی حجه التفضیل تألیف ابن الأثیر عن محمّد بن الحسین الواسطی عن إبراهیم بن سعید عن الحسن بن زیاد الانماطی عن محمّد بن عبید الأنصاریّ، عن أبی هارون العبدی، عن ربیعه السعدی، قال: کان حذیفه والیا لعثمان علی المدائن، فلما صار علی أمیر المؤمنین علیه السلام کتب لحذیفه عهدا یخبره بما کان من أمره و بیعه الناس ایاه .... والحدیث ملخص نحو خمسه وعشرین أبیاتا ثم قال : قال السید (یعنی ابن طاوس فی کتابه الیقین) : ورأیت هذا _ حدیث حذیفه _ أبسط وأکثر من هذا فی تسمیه علی بأمیر المؤمنین علیه السلام ، وهو باسناد هذا لفظه : حدثنی عمی السعید الموفق أبوطالب حمزه بن محمد بن أحمد بن شهریار الخازن بمشهد مولانا أمیر _ المؤمنین قال : حدثنی خالی السعید أبوعلی الطوسی عن والده المصنف عن الحسین بن عبیدالله وأحمد بن عبدون وأبی طالب بن عزور وأبی الحسن الصقال عن أبی المفضل قال : حدثنا المحاربی عن الحضرمی عن ابن أسباط عن ابراهیم بن أبی البلاد عن فرات ابن أحنف عن الجملی عن عبیدالله ابن سلمه. قال : ومقدار هذه الروایه أکثر من خمس وثلاثین قائمه بقالب الثمن. وفیه أن حذیفه بن الیمان اعتذر إلی الشاب فی سکونهم عن الانکار للتقدم علی مولانا علی علیه السلام بما

هذا لفظه ، فقال له : « أيها الفتى انه أخذو الله بأسماعنا وأبصارنا ، و كرهنا الموت وزينت عندنا الحياه الدنيا وسبق علم الله (بامره الظالمين) ونحن نسأل الله التغمد لذنوبنا والعصمه فيما بقى من آجالنا فانه مالك ذلك » وسيأتى نصه فى ص ٩۴ بلفظه. وهكذا رواه السيد بن طاوس فى كتاب الاقبال ۴۵۴ _ ۴۵۹ ، نقلا عن كتاب النشر والطى بتقديم وتأخير فى سرد القصص. وكيف كان ، فالغرض من نقل هذا الحديث بطوله الاشاره إلى تلك الصحيفه الملعونه التى كتبوها وتعاقدوا بها فيما بينهم « ان أمات الله محمدا _ أو قتل _ لا نرد هذا الامر إلى أهل بيته » وأما ساير الواقعات التى تقدمها أو تأخرها ، فانما نقلها المؤلف العلامه ليتبين أنه كيف تآمروا بذلك وكيف عملوا على منهاج صحيفتهم ، ولذلك أضربنا عن تخريج هذه الواقعات المشهوره كحجه الوداع وحديث الثقلين وغدير خم وأمثالها مما ذكر فى الحديث تبعا و سردا ، فانها مما تبين فى محالها من هذا الكتاب الجامع بحار الانوار بما لا مزيد عليه ، وبعضها الاخر كتخلفهم عن جيش أسامه وصلاه أبى بكر بالناس ووقعه الجمل ، سيأتى أبحاثها فى محالها انشاء الله تعالى.

عَفَّانَ آوَى إِلَيْهِ عَمَّهُ الْحَكَمَ بْنَ الْعَاصِ وَ وَلَدَهُ مَرْوَانَ وَ الْحَارِثَ بْنَ الْحَكَمِ وَ وَجَّهَ عُمَّالَهُ فِی الْأَمْصَارِ وَ کَانَ فِیمَنْ وَجَّهَ عُمَرُ بْنُ سُفْیَانَ بْنِ الْمُغِیرَهِ بْنِ أَبِی الْعَاصِ بْنِ أُمَیَّهَ إِلَی مُشْکَانَ وَ الْحَارِثُ بْنُ الْحَکَمِ إِلَی الْمَدَائِنِ فَأَقَامَ فِیهَا مُدَّهً یَتَعَسَّفُ أَهْلَهَا وَ یُسِی ءُ مُعَامَلَتَهُمْ فَوَفَدَ مِنْهُمْ إِلَی عُثْمَانَ وَفْدٌ شَکَوْا إِلَیْهِ وَ أَعْلَمُوهُ بِسُوءِ مَا یُعَامِلُهُمْ بِهِ وَ أَغْلَظُوا عَلَیْهِ فِی الْقَوْلِ فَوَلَّی حُذَیْفَهَ بْنَ الْیَمَانِ عَلَیْهِمْ وَ ذَلِکَ فِی آخِرِ أَیَّامِهِ فَلَمْ یَنْصَرِفْ حُذَیْفَهُ بْنُ الْیَمَانِ مِنَ الْمَدَائِنِ إِلَی أَنْ قُتِلَ عُثْمَانُ وَ اسْتُخْلِفَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَأَقَامَ حُذَیْفَهَ عَلَیْهَا وَ کَتَبَ إِلَیْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی حُذَیْفَهَ بْنِ الْیَمَانِ سَلَامٌ عَلَیْکَ فَإِنِّی وَلَّیْتُکَ مَا کُنْتَ تَلِیهِ لِمَنْ کَانَ قَبْلُ مِنْ حَرْفِ الْمَدَائِنِ وَ قَدْ جَعَلْتُ إِلَیْکَ أَعْمَالَ الْخَرَاجِ وَ الرُّسْتَاقِ وَ جِبَایَهَ أَهْلِ الذِّمَّهِ فَاجْمَعْ إِلَیْکَ ثِقَاتِکَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ مِمَّنْ تَرْضَی دِینَهُ وَ أَمَانَتَهُ وَ

اسْتَعِنْ بِهِمْ عَلَى أَعْمَالِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعَزُّ لَكَ وَ لِوَلِيِّكَ وَ أَكْبَتُ لِعَدُوِّكَ وَ إِنِّي آمُرُكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ فَاحْذَرْ عِقَابَهُ فِي الْمَغِيبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ أَتَقَدَّمُ إِلَيْكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَى الْمُحْسِنِ وَ الشِّدَّهِ عَلَى الْمُعَانِدِ وَ آمُرُكَ بِالرِّفْقِ فِي أُمُورِكَ وَ اللِّينِ وَ الْعَدْلِ فِي رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ مَسْئُولٌ عَنْ ذَلِكَ وَ إِنْصَافِ الْمَظْلُومِ وَ الْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَ حُسْنِ السِّيرَهِ مَا اسْتَطَعْتَ فَاللَّهُ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ آمُرُكَ أَنْ تَجْبِيَ خَرَاجَ الْأَرَضِينَ عَلَى الْحَقِّ وَ النَّصَفَهِ وَ لَا تَتَجَاوَزْ مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكَ وَ لَا تَدَعْ مِنْهُ شَيْئاً وَ لَا تَبْتَدِعْ فِيهِ أَمْراً ثُمَّ اقْسِمْهُ بَيْنَ أَهْلِهِ بِالسَّوِيَّهِ وَ الْعَدْلِ وَ اخْفِضْ لِرَعِيَّتِكَ جَنَاحَكَ وَ وَاسِ بَيْنَهُمْ فِي مَجْلِسِكَ وَ لْيَكُنِ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً وَ احْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ أَقِمْ فِيهِمْ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى وَ لَا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ فَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ وَ قَدْ وَجَّهْتُ إِلَيْكَ كِتَاباً لِتَقْرَأَهُ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ لِيَعْلَمُوا رَأْيَنَا فِيهِمْ وَ فِي جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ فَأَحْضِرْهُمْ وَ اقْرَأْ عَلَيْهِمْ وَ خُذِ الْبَيْعَهَ لَنَا عَلَى الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ مِنْهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمَّا وَصَلَ عَهْدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى حُذَيْفَهَ جَمَعَ النَّاسَ فَصَلَّى بِهِمْ ثُمَّ أَمَرَ بِالْكِتَابِ فَقُرِئَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ الْإِسْلَامَ دِيناً لِنَفْسِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِحْكَاماً لِصُنْعِهِ وَ حُسْنِ تَدْبِيرِهِ وَ نَظَراً مِنْهُ لِعِبَادِهِ وَ خَصَّ مِنْهُ مَنْ أَحَبَّ مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله فَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَهَ إِكْرَاماً وَ تَفَضُّلًا لِهَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَدَّبَهُمْ لِكَيْ يَهْتَدُوا وَ جَمَعَهُمْ لِئَلَّا يَتَفَرَّقُوا وَ فَقَّهَهُمْ لِئَلَّا يَجُورُوا فَلَمَّا قَضَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَضَى إِلَى رَحْمَهِ رَبِّهِ حَمِيداً مَحْمُوداً ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهَدْيِهِمَا وَ سِيرَتِهِمَا قَامَا

مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ وَلَّوْا بَعْدَهُمَا الثَّالِثَ فَأَحْدَثَ أَحْدَاثاً وَ وَجَدَتِ الْأُمَّهُ عَلَيْهِ فِعَالًا فَاتَّفَقُوا عَلَيْهِ ثُمَّ نَقَمُوا مِنْهُ فَغَيَّرُوا ثُمَّ جَاءُونِی کَتَتَابُعِ الْخَیْلِ فَبَایَعُونِی فَأَنَا أَسْتَهْدِی اللَّهَ بِهُدَاهُ وَ أَسْتَعِینُهُ عَلَی التَّقْوَی أَلَا وَ إِنَّ لَکُمْ عَلَیْنَا الْعَمَلَ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ وَ الْقِیَامَ بِحَقِّهِ وَ إِحْیَاءَ سُنَّتِهِ وَ النُّصْحَ لَکُمْ بِالْمَغِیبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ بِاللَّهِ نَسْتَعِینُ عَلَی ذَلِکَ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ وَ قَدْ وَلَّیْتُ أُمُورَکُمْ حُذَیْفَهَ بْنَ الْیَمَانِ وَ هُوَ مِمَّنْ أَرْتَضِی بِهداه (بِهَدْیِهِ) وَ أَرْجُو صَلَاحَهُ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَی مُحْسِنِکُمْ وَ الشِّدَّهِ عَلَی مُرِیبِکُمْ وَ الرِّفْقِ بِجَمِیعِکُمْ أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَکُمْ حُسْنَ الْخِیَرَهِ وَ الْإِحْسَانَ وَ رَحْمَتَهُ الْوَاسِعَهَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ قَالَ ثُمَّ إِنَ حُذَیْفَهَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَحْیَا الْحَقَّ وَ أَمَاتَ الْبَاطِلَ وَ جَاءَ بِالْعَدْلِ وَ أَدْحَضَ الْجَوْرَ وَ کَبَتَ الظَّالِمِینَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً حَقّاً وَ خَیْرُ مَنْ نَعْلَمُهُ بَعْدَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْأَمْرِ وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَی الصِّدْقِ وَ أَرْشَدُهُمْ إِلَی الْعَدْلِ وَ أَهْدَاهُمْ سَبِیلًا وَ أَدْنَاهُمْ إِلَی اللَّهِ وَسِیلَهً وَ أَمَسُّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَحِماً أَنِیبُوا إِلَی طَاعَهِ أَوَّلِ النَّاسِ سِلْماً وَ أَکْثَرِهِمْ عِلْماً وَ أَقْصَدِهِمْ طَرِیقاً وَ أَسْبَقِهِمْ إِیمَاناً وَ أَحْسَنِهِمْ یَقِیناً وَ أَکْثَرِهِمْ مَعْرُوفاً وَ أَقْدَمِهِمْ جِهَاداً وَ أَعَزِّهِمْ مَقَاماً أَخِی رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ أَبِی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ زَوْجِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فَقُومُوا أَیُّهَا النَّاسُ فَبَایِعُوا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ لِلَّهِ فِی ذَلِکَ رِضًی وَ لَکُمْ مَقْنَعٌ وَ صَلَاحٌ وَ السَّلَامُ فَقَامَ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَبَایَعُوا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَحْسَنَ بَیْعَهٍ وَ أَجْمَعَهَا فَلَمَّا اسْتَتَمَّتِ الْبَیْعَهُ قَامَ إِلَیْهِ فَتًی مِنْ أَبْنَاءِ الْعَجَمِ وَ وُلَاهِ الْأَنْصَارِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ بْنِ التَّیِّهَانِ أخو أبو (أَخِی) أَبِی الْهَیْثَمِ بْنِ التَّیِّهَانِ یُقَالُ لَهُ مُسْلِمٌ مُتَقَلِّداً سَیْفاً فَنَادَاهُ مِنْ أَقْصَی النَّاسِ أَیُّهَا الْأَمِیرُ إِنَّا سَمِعْنَاکَ تَقُولُ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِیرُ

الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً حَقّاً تَعْرِيضاً بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا أُمَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً فَعَرِّفْنَا ذَلِكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ رَحِمَكَ اللَّهُ وَ لَا تَكْتُمْنَا فَإِنَّكَ مِمَّنْ شَهِدَ وَ عَايَنَ وَ نَحْنُ مُقَلِّدُون ذَلِكَ أَعْنَاقَهُمْ وَ اللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَأْتُونَ بِهِ مِنَ النَّصِيحَهِ لِأُمَّتِكُمْ وَ صِدْقِ الْخَبَرِ عَنْ نَبِيِّكُمْ صلى الله عليه و آله فَقَالَ حُذَيْفَهُ أَيُّهَا الرَّجُلُ أَمَّا إِذَا سَأَلْتَ وَ فَحَصْتَ هَكَذَا فَاسْمَعْ وَ افْهَمْ مَا أُخْبِرُكَ بِهِ أَمَّا مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْخُلَفَاءِ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام مِمَّنْ تَسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ تَسَمَّوْا بِذَلِكَ فَسَمَّاهُمُ النَّاسُ بِذَلِكَ وَ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَإِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام سَمَّاهُ بِهَذَا الِاسْمِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ شَهِدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ سَلَامِ جَبْرَئِيلَ عليه السلام لَهُ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَدْعُونَهُ فِي حَيَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْفَتَى خَبِّرْنَا كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ حُذَيْفَهُ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَبْلَ الْحِجَابِ إِذَا شَاءُوا فَنَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ يَدْخُلَ أَحَدٌ إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ دِحْيَهُ بْنُ خَلِيفَهَ الْكَلْبِيُّ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يُرَاسِلُ قيصرا (قَيْصَرَ) مَلِكَ الرُّومِ وَ بَنِي حَنِيفَهَ وَ مُلُوكَ بَنِي غَسَّانَ عَلَى يَدِهِ وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يَهْبِطُ عَلَى صُورَتِهِ وَ لِذَلِكَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ يَدْخُلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ دِحْيَهُ قَالَ حُذَيْفَهُ وَ إِنِّي أَقْبَلْتُ يَوْماً لِبَعْضِ أُمُورِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُهَجِّراً رَجَاءَ أَنْ أَلْقَاهُ خَالِياً فَلَمَّا صِرْتُ بِالْبَابِ فَإِذَا أَنَا بِالشَّمْلَهِ قَدْ سُدِلَتْ عَلَى الْبَابِ فَرَفَعْتُهَا وَ هَمَمْتُ بِالدُّخُولِ وَ كَذَلِكَ كُنَّا نَصْنَعُ فَإِذَا أَنَا بِدِحْيَهَ قَاعِدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ النَّبِيُّ نَائِمٌ وَ رَأْسُهُ فِي حَجْرِ دِحْيَهَ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ انْصَرَفْتُ فَلَقِيَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ يَا ابْنَ الْيَمَانِ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قُلْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ وَ مَا ذَا صَنَعْتَ عِنْدَهُ قُلْتُ أَرَدْتُ الدُّخُولَ عَلَيْهِ فِي كَذَا وَ كَذَا فَذَكَرْتُ الْأَمْرَ الَّذِي جِئْتُ لَهُ فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لِي ذَلِكَ قَالَ وَ لِمَ قُلْتُ كَانَ عِنْدَهُ دِحْيَهُ الْكَلْبِيُّ وَ سَأَلْتُ عَلِيّاً عليه السلام مَعُونَتِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي ذَلِكَ قَالَ فَارْجِعْ مَعِي فَرَجَعْتُ مَعَهُ

فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى بَابِ بالدار (الدَّارِ) جَلَسْتُ بِالْبَابِ وَ رَفَعَ عَلِيٌّ الشَّمْلَةَ وَ دَخَلَهُ وَ سَلَّمَ فَسَمِعْتُ دِحْيَةَ يَقُولُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ فَخُذْ رَأْسَ أَخِيكَ وَ ابْنِ عَمِّكَ مِنْ حَجْرِي فَأَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فَجَلَسَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَخَذَ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَجَعَلَهُ فِي حَجْرِهِ وَ خَرَجَ دِحْيَةُ مِنَ الْبَيْتِ فَقَالَ عَلِيٌّ ادْخُلْ يَا حُذَيْفَةُ فَدَخَلْتُ وَ جَلَسْتُ فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ أَنِ انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَضَحِكَ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مِنْ حَجْرِ مَنْ أَخَذْتَ رَأْسِي فَقَالَ مِنْ حَجْرِ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ فَقَالَ ذَلِكَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَمَا قُلْتَ لَهُ حِينَ دَخَلْتَ وَ مَا قَالَ لَكَ قَالَ دَخَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَقَالَ لِي وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا عَلِيُّ سَلَّمَتْ عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَ سُكَّانُ سَمَاوَاتِهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْكَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَا عَلِيُّ إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ عَنْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَبْلِ دُخُولِكَ أَنْ أَفْرِضَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ وَ أَنَا فَاعِلٌ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى نَاحِيَةِ فَدَكَ فِي حَاجَةٍ فَلَبِثْتُ أَيَّاماً فَقَدِمْتُ فَوَجَدْتُ النَّاسَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَاهُ بِذَلِكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنَا قَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام يُسَلِّمُ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدَّثْتُهُمُ الْحَدِيثَ فَسَمِعَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ أَنَا أُحَدِّثُ النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي أَنْتَ رَأَيْتَ جَبْرَئِيلَ وَ سَمِعْتَهُ اتَّقِ الْقَوْلَ فَقَدْ قُلْتَ قَوْلًا عَظِيماً أَوْ قَدْ خُولِطَ بِكَ فَقُلْتُ نَعَمْ أَنَا سَمِعْتُ ذَلِكَ وَ رَأَيْتُهُ فَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ رَغِمَ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتَ وَ سَمِعْتَ عَجَباً قَالَ حُذَيْفَةُ وَ سَمِعَنِي بُرَيْدَةُ بْنُ الْحَصِيبِ الْأَسْلَمِيُّ (1) وَ أَنَا أُحَدِّثُ بِبَعْضِ

۱- حديث التسليم على على بامره المؤمنين قد مر باسناد كثيره فى تاريخ مولانا أمير المؤمنين ج ۳۷- الباب ۵۴، و ينص على ذلك ما أخرجه عن كتاب كشف اليقين ۷۵- ۷۶ نقلا من كتاب المعرفه تأليف عباد بن يعقوب الرواجنىّ بإسناده عن بريده بن الحصيب الاسلمى راجعه ان شئت و سيأتى نصه فى باب احتجاج سلمان و أبى بن كعب و غيرهما على القوم إن شاء اللّه.

مَا رَأَيْتُ وَ سَمِعْتُ فَقَالَ لِي وَ اللَّهِ يَا ابْنَ الْيَمَانِ لَقَدْ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالسَّلَامِ عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ يَا بُرَيْدَةُ أَ كُنْتَ شَاهِداً ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ نَعَمْ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَقُلْتُ لَهُ حَدِّثْنِي بِهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِنِّي كُنْتُ عَنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ غَائِباً فَقَالَ بُرَيْدَةُ كُنْتُ أَنَا وَ عَمَّارٌ أَخِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي نَخِيلِ بَنِي النَّجَّارِ فَدَخَلَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ ردنا (رَدَدْنَا) ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ اجْلِسْ هُنَاكَ فَجَلَسَ وَ دَخَلَ رِجَالٌ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالسَّلَامِ عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلَّمُوا وَ مَا كَادُوا ثُمَّ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَسَلَّمَا فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالا إِنَّ الْأَمْرَ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ دَخَلَ طَلْحَةُ وَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ فَسَلَّمَا فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ قَالا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ثُمَّ دَخَلَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَسَلَّمَا فَرَدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلَّمَا وَ لَمْ يَقُولَا شَيْئاً ثُمَّ دَخَلَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ التَّيِّهَانُ فَسَلَّمَا فَرَدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلَّمَا وَ لَمْ يَقُولَا شَيْئاً ثُمَّ دَخَلَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ فَسَلَّمَا فَرَدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَ قَالَ سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَفَعَلَا وَ لَمْ يَقُولَا شَيْئاً ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ فَسَلَّمَا فَرَدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ سَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالا عَنِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ دَخَلَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ عِدَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَبَعْضٌ يُسَلِّمُ وَ لَا يَقُولُ شَيْئاً وَ بَعْضٌ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ أَ عَنِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَيَقُولُ نَعَمْ حَتَّى غَصَّ الْمَجْلِسُ بِأَهْلِهِ وَ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ وَ جَلَسَ بَعْضٌ عَلَى الْبَابِ وَ فِي الطَّرِيقِ وَ كَانُوا يَدْخُلُونَ فَيُسَلِّمُونَ وَ يَخْرُجُونَ ثُمَّ قَالَ لِي وَ لِأَخِي قُمْ يَا بُرَيْدَةُ أَنْتَ وَ أَخُوكَ فَسَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ

فَقُمْنَا وَ سَلَّمْنَا ثُمَّ عُدْنَا إِلَی مَوَاضِعِنَا قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَیْهِمْ جَمِیعاً فَقَالَ اسْمَعُوا وَ عُوا إِنِّی أَمَرْتُکُمْ أَنْ تُسَلِّمُوا عَلَی عَلِیٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِنَّ رِجَالًا سَأَلُونِی أَ ذَلِکَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ مَا کَانَ لِمُحَمَّدٍ أَنْ یَأْتِیَ أَمْراً مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ بَلْ بِوَحْیِ رَبِّهِ وَ أَمْرِهِ أَ فَرَأَیْتُمْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَئِنْ أَبَیْتُمْ وَ نَقَضْتُمُوهُ لَتَکْفُرُنَّ وَ لَتُفَارِقُنَّ مَا بَعَثَنِی بِهِ رَبِّی فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ قَالَ بُرَیْدَهُ فَلَمَّا خَرَجْنَا سَمِعْتُ بَعْضَ أُولَئِکَ الَّذِینَ أُمِرُوا بِالسَّلَامِ عَلَی عَلِیٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ وَ قَدِ الْتَفَتَ بِهِمَا طَائِفَهٌ مِنَ الْجُفَاهِ الْبُطَاهِ عَنِ الْإِسْلَامِ مِنْ قُرَیْشٍ أَ مَا رَأَیْتَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله بِابْنِ عَمِّهِ مِنْ عُلُوِّ الْمَنْزِلَهِ وَ الْمَکَانِ وَ لَوْ یَسْتَطِیعُ وَ اللَّهِ لَجَعَلَهُ نَبِیّاً مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ أَمْسِکْ لَا یَکْبُرَنَّ عَلَیْکَ هَذَا الْأَمْرُ فَلَوْ أَنَّا فَقَدْنَا مُحَمَّداً لَکَانَ فِعْلُهُ هَذَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا فَقَالَ حُذَیْفَهُ وَ مَضَی بُرَیْدَهُ إِلَی بَعْضِ طُرُقِ الشَّامِ وَ رَجَعَ وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَایَعَ النَّاسُ أَبَا بَکْرٍ فَأَقْبَلَ بُرَیْدَهُ وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ أَبُو بَکْرٍ عَلَی الْمِنْبَرِ وَ عُمَرُ دُونَهُ بِمِرْقَاهٍ فَنَادَاهُمَا مِنْ نَاحِیَهِ الْمَسْجِدِ یَا أَبَا بَکْرٍ وَ یَا عُمَرُ قَالا وَ مَا لَکَ یَا بُرَیْدَهُ أَ جُنِنْتَ فَقَالَ لَهُمَا وَ اللَّهِ مَا جُنِنْتُ وَ لَکِنْ أَیْنَ سَلَامُکُمَا بِالْأَمْسِ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ یَا بُرَیْدَهُ الْأَمْرُ یَحْدُثُ بَعْدَهُ الْأَمْرُ وَ إِنَّکَ غِبْتَ وَ شَهِدْنَا وَ الشَّاهِدُ یَرَی مَا لَا یَرَی الْغَائِبُ فَقَالَ لَهُمَا رَأَیْتُمَا مَا لَمْ یَرَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ وَفَی لَکَ صَاحِبُکَ بِقَوْلِهِ لَوْ فَقَدْنَا مُحَمَّداً لَکَانَ قَوْلُهُ هَذَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا أَلَا إِنَّ الْمَدِینَهَ حَرَامٌ عَلَیَّ أَنْ أَسْکُنَهَا أَبَداً حَتَّی أَمُوتَ فَخَرَجَ بُرَیْدَهُ بِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فَنَزَلَ بَیْنَ قَوْمِهِ بَنِی أَسْلَمَ فَکَانَ یَطْلُعُ فِی الْوَقْتِ دُونَ الْوَقْتِ فَلَمَّا أَفْضَی الْأَمْرُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام سَارَ إِلَیْهِ وَ کَانَ مَعَهُ حَتَّی قَدِمَ الْعِرَاقَ فَلَمَّا أُصِیبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام صَارَ إِلَی خُرَاسَانَ فَنَزَلَهَا وَ لَبِثَ هُنَاکَ إِلَی أَنْ مَاتَ بِرَحْمَهِ اللَّهِ تَعَالَی قَالَ حُذَیْفَهُ فَهَذَا نَبَأُ مَا سَأَلْتَنِی عَنْهُ فَقَالَ الْفَتَی لَا جَزَی اللَّهُ الَّذِینَ شَهِدُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سَمِعُوهُ یَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ فِی عَلِیٍّ خَیْراً فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ

وَ أَزَالُوا الْأَمْرَ (۱) عَنْ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَقَرُّوهُ فِيمَنْ لَمْ يَرَهُ اللَّهُ وَ لَا رَسُولُهُ لِذَلِكَ أَهْلًا لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَنْ يُفْلِحُوا بَعْدَهَا أَبَداً فَنَزَلَ حُذَيْفَهُ مِنْ مِنْبَرِهِ فَقَالَ يَا أَخَا الْأَنْصَارِ إِنَّ الْأَمْرَ كَانَ أَعْظَمَ مِمَّا تَظُنُّ أَنَّهُ عَزَبَ وَ اللَّهِ الْبَصَرُ وَ ذَهَبَ الْيَقِينُ وَ كَثُرَ الْمُخَالِفُ وَ قَلَّ النَّاصِرُ لِأَهْلِ الْحَقِّ فَقَالَ لَهُ الْفَتَى فَهَلَّا انْتَضَيْتُمْ أَسْيَافَكُمْ وَ وَضَعْتُمُوهَا عَلَى رِقَابِكُمْ وَ ضَرَبْتُمْ بِهَا الزَّائِلِينَ عَنِ الْحَقِّ قُدُماً قُدُماً حَتَّى تَمُوتُوا أَوْ تُدْرِكُوا الْأَمْرَ الَّذِی تُحِبُّونَهُ مِنْ طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَاعَهِ رَسُولِهِ فَقَالَ لَهُ أَيُّهَا الْفَتَى إِنَّهُ أُخِذَ وَ اللَّهِ بِأَسْمَاعِنَا وَ أَبْصَارِنَا وَ كَرِهْنَا الْمَوْتَ وَ زُيِّنَتْ عِنْدَنَا الدُّنْيَا وَ سَبَقَ عِلْمُ اللَّهِ بِإِمْرَهِ الظَّالِمِينَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ التَّغَمُّدَ لِذُنُوبِنَا وَ الْعِصْمَهَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ آجِلِنَا فَإِنَّهُ مَالِكٌ رَحِيمٌ ثُمَّ انْصَرَفَ حُذَيْفَهُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَمَهَ (۲) فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ حُذَيْفَهَ أَعُودُهُ فِی مَرَضِهِ الَّذِی مَاتَ فِيهِ وَ قَدْ كَانَ يَوْمَ قَدِمْتُ فِيهِ مِنَ الْكُوفَهِ مِنْ قَبْلِ قُدُومِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى الْعِرَاقِ فَبَيْنَمَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ جَاءَ الْفَتَى الْأَنْصَارِيُّ فَدَخَلَ عَلَى حُذَيْفَهَ فَرَحَّبَ بِهِ وَ أَدْنَاهُ وَ قَرَّبَهُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ خَرَجَ مَنْ كَانَ عِنْدَ حُذَيْفَهَ مِنْ عُوَّادِهِ وَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْفَتَى فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ سَمِعْتُكَ يَوْماً تُحَدِّثُ عَنْ بُرَيْدَهَ بْنِ الْحَصِيبِ الْأَسْلَمِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ بَعْضَ الْقَوْمِ الَّذِينَ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُسَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ أَ مَا رَأَيْتَ القوم (الْيَوْمَ) مَا صَنَعَ مُحَمَّدٌ بِابْنِ عَمِّهِ مِنَ التَّشْرِيفِ وَ عُلُوِّ الْمَنْزِلَهِ حَتَّى لَوْ قَدَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ نَبِيّاً لَفَعَلَ فَأَجَابَهُ صَاحِبُهُ فَقَالَ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ فَلَوْ فَقَدْنَا مُحَمَّداً لَكَانَ قَوْلُهُ تَحْتَ أَقْدَامِنَا وَ قَدْ ظَنَنْتُ نِدَاءَ بُرَيْدَهَ لَهُمَا وَ هُمَا عَلَى الْمِنْبَرِ أَنَّهُمَا صَاحِبَا الْقَوْلِ قَالَ حُذَيْفَهُ أَجَلْ الْقَائِلُ عُمَرُ وَ الْمُجِيبُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ الْفَتَى إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ هَلَكَ وَ اللَّهِ الْقَوْمُ وَ بَطَلَتْ أَعْمَالُهُمْ قَالَ حُذَيْفَهُ وَ لَمْ يَزَلِ الْقَوْمُ عَلَى ذَلِكَ الِارْتِدَادِ وَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ مِنْهُمْ أَكْثَرُ

۱- و أزالوا الامر عمن رضی به اللّه و رسوله خ ل.

۲- قد مر عن کشف الیقین أن اسم الراوی هو عبید اللّه بن سلمه.

قَالَ الْفَتَی قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَتَعَرَّفَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ فِعْلِهِمْ وَ لَكِنِّی أَجِدُكَ مَرِیضاً وَ أَنَا أَكْرَهُ أَنْ أَمَلَّكَ بِحَدِیثِی وَ مَسْأَلَتِی وَ قَامَ لِیَنْصَرِفَ فَقَالَ حُذَیْفَهُ لَا بَلِ اجْلِسْ یَا ابْنَ أَخِی وَ تَلَقَّ مِنِّی حَدِیثَهُمْ وَ إِنْ كَرَبَنِی ذَلِكَ فَلَا أَحْسَبُنِی إِلَّا مُفَارِقَكُمْ إِنِّی لَا أُحِبُّ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَنْزِلَتِهِمَا فِی النَّاسِ فَهَذَا مَا أَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنَ النَّصِیحَهِ لَكَ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنَ الطَّاعَهِ لَهُ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ذِكْرِ مَنْزِلَتِهِ فَقَالَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنِی بِمَا عِنْدَكَ مِنْ أُمُورِهِمْ لِأَكُونَ عَلَی بَصِیرَهٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ حُذَیْفَهُ إِذاً وَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّكَ بِخَبَرٍ سَمِعْتُهُ وَ رَأَیْتُهُ وَ لَقَدْ وَ اللَّهِ دَلَّنَا عَلَی ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِمْ عَلَی أَنَّهُمْ وَ اللَّهِ مَا آمَنُوا بِاللَّهِ وَ لَا بِرَسُولِهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ وَ أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَمَرَ رَسُولَهُ فِی سَنَهِ عَشْرٍ مِنْ مُهَاجَرَتِهِ مِنْ مَكَّهَ إِلَی الْمَدِینَهِ أَنْ یَحُجَّ هُوَ وَ یَحُجَّ النَّاسُ مَعَهُ فَأَوْحَی إِلَیْهِ بِذَلِكَ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلی كُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۱) فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمُؤَذِّنِینَ فَأَذَّنُوا فِی أَهْلِ السَّافِلِ وَ الْعَالِیَهِ أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ عَزَمَ عَلَی الْحَجِّ فِی عَامِهِ هَذَا لِیُفَهِّمَ النَّاسَ حَجَّهُمْ وَ یُعَلِّمَهُمْ مَنَاسِكَهُمْ فَیَكُونَ سُنَّهً لَهُمْ إِلَی آخِرِ الدَّهْرِ قَالَ فَلَمْ یَبْقَ أَحَدٌ مِمَّنْ دَخَلَ فِی الْإِسْلَامِ إِلَّا حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِسَنَهِ عَشْرٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یُعَلِّمَهُمْ حَجَّهُمْ وَ یُعَرِّفَهُمْ مَنَاسِكَهُمْ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالنَّاسِ وَ خَرَجَ بِنِسَائِهِ مَعَهُ وَ هِیَ حَجَّهُ الْوَدَاعِ فَلَمَّا اسْتَتَمَّ حَجُّهُمْ وَ قَضَوْا مَنَاسِكَهُمْ وَ عَرَّفَ النَّاسَ جَمِیعَ مَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ قَدْ أَزَالَ عَنْهُمْ جَمِیعَ مَا أَحْدَثَهُ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَهُ وَ رَدَّ الْحَجَرَ (الْحَجَ) إِلَی حَالَتِهِ الْأُولَی وَ دَخَلَ مَكَّهَ فَأَقَامَ بِهَا یَوْماً وَاحِداً فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام بِأَوَّلِ سُورَهِ الْعَنْكَبُوتِ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَكُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْكاذِبِینَ أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ أَنْ یَسْبِقُونا ساءَ ما یَحْكُمُونَ فَقَالَ

۱- الحجّ: ۲۷.

رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله یَا جَبْرَئِیلُ وَ مَا هَذِهِ الْفِتْنَهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ إِنِّی مَا أَرْسَلْتُ نَبِیّاً قَبْلَکَ إِلَّا أَمَرْتُهُ عِنْدَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ أَنْ یَسْتَخْلِفَ عَلَی أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ یَقُومُ مَقَامَهُ وَ یُحْیِی لَهُمْ سُنَّتَهُ وَ أَحْکَامَهُ فَالْمُطِیعُونَ لِلَّهِ فِیمَا یَأْمُرُهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الْمُخَالِفُونَ عَلَی أَمْرِهِ الْکَاذِبُونَ وَ قَدْ دَنَا یَا مُحَمَّدُ مَصِیرُکَ إِلَی رَبِّکَ وَ جَنَّتِهِ وَ هُوَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَنْصِبَ لِأُمَّتِکَ مِنْ بَعْدِکَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ تَعْهَدَ إِلَیْهِ فَهُوَ الْخَلِیفَهُ الْقَائِمُ بِرَعِیَّتِکَ وَ أُمَّتِکَ إِنْ أَطَاعُوهُ وَ إِنْ عَصَوْهُ وَ سَیَفْعَلُونَ ذَلِکَ وَ هِیَ الْفِتْنَهُ الَّتِی تَلَوْتُ الْآیَ فِیهَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَأْمُرُکَ أَنْ تُعَلِّمَهُ جَمِیعَ مَا عَلَّمَکَ وَ تَسْتَحْفِظَهُ جَمِیعَ مَا حَفَّظَکَ وَ اسْتَوْدَعَکَ فَإِنَّهُ الْأَمِینُ الْمُؤْتَمَنُ یَا مُحَمَّدُ إِنِّی اخْتَرْتُکَ مِنْ عِبَادِی نَبِیّاً وَ اخْتَرْتُهُ لَکَ وَصِیّاً قَالَ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام یَوْماً فَخَلَا بِهِ یَوْمَ ذَلِکَ وَ لَیْلَتَهُ وَ اسْتَوْدَعَهُ الْعِلْمَ وَ الْحِکْمَهَ الَّتِی آتَاهُ إِیَّاهَا وَ عَرَّفَهُ مَا قَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ کَانَ ذَلِکَ فِی یَوْمِ عَائِشَهَ بِنْتِ أَبِی بَکْرٍ فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ طَالَ اسْتِخْلَاؤُکَ بِعَلِیٍّ علیه السلام مُنْذُ الْیَوْمِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ لِمَ تُعْرِضُ عَنِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَمْرٍ لَعَلَّهُ یَکُونُ لِی صَلَاحاً فَقَالَ صَدَقْتِ وَ ایْمُ اللَّهِ إِنَّهُ لَأَمْرٌ صَلَاحٌ لِمَنْ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِقَبُولِهِ وَ الْإِیمَانِ بِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُ بِدُعَاءِ النَّاسِ جَمِیعاً إِلَیْهِ وَ سَتَعْلَمِینَ ذَلِکَ إِذَا أَنَا قُمْتُ بِهِ فِی النَّاسِ قَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ لَا تُخْبِرُنِی بِهِ الْآنَ لِأَتَقَدَّمَ بِالْعَمَلِ بِهِ وَ الْأَخْذِ بِمَا فِیهِ الصَّلَاحُ قَالَ سَأُخْبِرُکِ بِهِ فَاحْفَظِیهِ إِلَی أَنْ أُومَرَ بِالْقِیَامِ بِهِ فِی النَّاسِ جَمِیعاً فَإِنَّکِ إِنْ حَفِظْتِیهِ حَفِظَکِ اللَّهُ فِی الْعَاجِلَهِ وَ الْآجِلَهِ جَمِیعاً وَ کَانَتْ لَکِ الْفَضِیلَهُ بِالسَّبْقَهِ وَ الْمُسَارَعَهِ إِلَی الْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ أَضَعْتِیهِ وَ تَرَکْتِ رِعَایَهَ مَا أُلْقِی إِلَیْکِ مِنْهُ کَفَرْتِ بِرَبِّکِ وَ حَبِطَ أَجْرُکِ وَ بَرِئَتْ مِنْکِ ذِمَّهُ اللَّهِ وَ ذِمَّهُ رَسُولِهِ وَ کُنْتِ مِنَ الْخَاسِرِینَ وَ لَنْ یَضُرَّ اللَّهَ ذَلِکِ وَ لَا رَسُولَهُ فَضَمِنَتْ لَهُ حِفْظَهُ وَ الْإِیمَانَ بِهِ وَ رِعَایَتَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَخْبَرَنِی أَنَّ عُمُرِی قَدِ انْقَضَی وَ أَمَرَنِی أَنْ أَنْصِبَ عَلِیّاً لِلنَّاسِ عَلَماً وَ أَجْعَلَهُ فِیهِمْ إِمَاماً وَ أَسْتَخْلِفَهُ

كَمَا اسْتَخْلَفَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِی أَوْصِيَاءَهُمْ وَ إِنِّی صَائِرٌ إِلَی أَمْرِ رَبِّی وَ آخِذٌ فِيهِ بِأَمْرِهِ فَلْيَكُنِ الْأَمْرُ مِنْکِ تَحْتَ سُوَيْدَاءِ قَلْبِکِ إِلَی أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِالْقِيَامِ بِهِ فَضَمِنَتْ لَهُ ذَلِکَ وَ قَدِ اطَّلَعَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عَلَی مَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ وَ مِنْ صَاحِبَتِهَا حَفْصَةَ وَ أَبَوَيْهِمَا فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ أَخْبَرَتْ حَفْصَةَ وَ أَخْبَرَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا أَبَاهَا فَاجْتَمَعَا وَ أَرْسَلَا إِلَی جَمَاعَةِ الطُّلَقَاءِ وَ الْمُنَافِقِينَ فَخَبَّرَاهُمْ بِالْأَمْرِ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّداً يُرِيدُ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ فِی أَهْلِ بَيْتِهِ كَسُنَّةِ كِسْرَی وَ قَيْصَرَ إِلَی آخِرِ الدَّهْرِ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا لَكُمْ فِی الْحَيَاةِ مِنْ حَظٍّ إِنْ أَفْضَی هَذَا الْأَمْرُ إِلَی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَامَلَكُمْ عَلَی ظَاهِرِكُمْ وَ إِنَّ عَلِيّاً يُعَامِلُكُمْ عَلَی مَا يَجِدُ فِی نَفْسِهِ مِنْكُمْ فَأَحْسِنُوا النَّظَرَ لِأَنْفُسِكُمْ فِی ذَلِکَ وَ قَدِّمُوا رَأْيَكُمْ فِيهِ وَ دَارَ الْكَلَامُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَعَادُوا الْخِطَابَ وَ أَجَالُوا الرَّأْیَ فَاتَّفَقُوا عَلَی أَنْ يَنْفِرُوا بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله نَاقَتَهُ عَلَی عَقَبَةِ هَرْشَی (۱) وَ قَدْ كَانُوا عَمِلُوا مِثْلَ ذَلِکَ فِی غَزْوَةِ تَبُوکَ (۲) فَصَرَفَ اللَّهُ الشَّرَّ عَنْ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَاجْتَمَعُوا فِی أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْقَتْلِ وَ الِاغْتِيَالِ وَ إِسْقَاءِ السَّمِّ عَلَی غَيْرِ وَجْهٍ وَ قَدْ كَانَ اجْتَمَعَ أَعْدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- هرشی بالفتح ثمّ السكون و القصر ثنيه فی طريق مكّه قريبه من الجحفه ترى من البحر، و لها طريقان، فكل من سلك واحدا منها أفضى به الى موضع واحد.

۲- حديث قصه العقبه فی غزوه تبوک، رواه المؤلّف العلامه فی ج ۲۱ ص ۱۸۵ ۲۵۲، و ترى نص أسمائهم ص ۲۲۲ نقلا من كتاب الخصال، و روى القصه عن كتاب دلائل النبوّه للبيهقیّ ص ۲۴۷، و أخرجها الهيثمی فی مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۱۰، قال رواه الطبرانی فی الكبير و ج ۶ ص ۱۹۵ عن أحمد و قال رجاله رجال الصحيح (راجع مسند احمد ج ۵ ص ۳۹۰ و ۴۵۳). وأقول : طرف من هذه القصه مذكور فی صحيح مسلم كتاب المنافقين الرقم ۱۱ و أخرجه ابن الاثير فی الجامع ج ۱۲ ص ۱۹۹ وقال بعد ذلك : هؤلاء قوم عرضوا لرسول الله فی عقبه صعدها لما قفل من غزوه تبوک ، وقد كان أمر مناديا ، فنادى لا يطلع العقبه أحد فلما أخذها النبی عرضوا له وهم ملثمون لئلا يعرفوا أرادوا به سوءا ، فلم يقدرهم الله تعالى.

مِنَ الطَّلَقَاءِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ كَانَ فِی قَلْبِهِ الِارْتِدَادُ مِنَ الْعَرَبِ فِی الْمَدِينَهِ وَ مَا حَوْلَهَا فَتَعَاقَدُوا وَ تَحَالَفُوا عَلَی أَنْ يَنْفِرُوا بِهِ نَاقَتَهُ وَ كَانُوا أَرْبَعَهَ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ مِنْ عَزْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله أَنْ يُقِيمَ عَلِيّاً عليه السلام وَ يَنْصِبَهُ لِلنَّاسِ بِالْمَدِينَهِ إِذَا قَدِمَ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَوْمَيْنِ وَ لَيْلَتَيْنِ فَلَمَّا كَانَ فِی الْيَوْمِ الثَّالِثِ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِآخِرِ سُورَهِ الْحِجْرِ فَقَالَ اقْرَأْ فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۱) قَالَ وَ رَحَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ أَغَذَّ السَّيْرَ مُسْرِعاً عَلَی دُخُولِهِ الْمَدِينَهَ لِيَنْصِبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً لِلنَّاسِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَهُ الرَّابِعَهُ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ فِی آخِرِ اللَّيْلِ فَقَرَأَ عَلَيْهِ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الْكافِرِينَ (۲) وَ هُمُ الَّذِينَ هَمُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله أَ مَا تَرَانِی يَا جَبْرَئِيلُ أُغِذُّ السَّيْرَ مُجِدّاً فِيهِ لِأَدْخُلَ الْمَدِينَهَ فَأَفْرِضَ وَلَايَتَهُ عَلَی الشَّاهِدِ وَ الْغَائِبِ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَفْرِضَ وَلَايَتَهُ غَداً إِذَا نَزَلْتَ مَنْزِلَكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله نَعَمْ يَا جَبْرَئِيلُ غَداً أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله بِالرَّحِيلِ مِنْ وَقْتِهِ وَ سَارَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّی نَزَلَ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ صَلَّی بِالنَّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَ دَعَا عَلِيّاً عليه السلام وَ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَدَ عَلِيٍّ الْيُسْرَی بِيَدِهِ الْيُمْنَی وَ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْوَلَاءِ لِعَلِيٍّ عليه السلام عَلَی النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَتَخَلَّفُوا عَلَيْهِ بَعْدَهُ وَ خَبَّرَهُمْ أَنَّ ذَلِكَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَی يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَايِعُوهُ فَبَايَعَهُ النَّاسُ

۱- الحجر: ۹۲- ۹۵.

۲- المائده: ۶۷.

جَمِيعاً وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ قَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ تَقَدَّمَا إِلَى الْجُحْفَهِ فَبَعَثَ وَ رَدَّهُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مُتَهَجِّماً يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَهَ وَ يَا عُمَرُ بَايِعَا عَلِيّاً بِالْوَلَايَهِ مِنْ بَعْدِي فَقَالا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ وَ هَلْ يَكُونُ مِثْلُ هَذَا عَنْ غَيْرِ أَمْرِ اللَّهِ نَعَمْ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ وَ بَايَعَا ثُمَّ انْصَرَفَا وَ سَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَاقِيَ يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ حَتَّى إِذَا دَنَوْا مِنْ عَقَبَهِ هَرْشَى تَقَدَّمَهُ الْقَوْمُ فَتَوَارَوْا فِي ثَنِيَّهِ الْعَقَبَهِ وَ قَدْ حَمَلُوا مَعَهُمْ دِبَاباً وَ طَرَحُوا فِيهَا الْحَصَا فَقَالَ حُذَيْفَهُ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ دَعَا عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَسُوقَهَا وَ أَنَا أَقُودُهَا حَتَّى إِذَا صِرْنَا رَأْسَ الْعَقَبَهِ ثَارَ الْقَوْمُ مِنْ وَرَائِنَا وَ دَحْرَجُوا الدِّبَابَ بَيْنَ قَوَائِمِ النَّاقَهِ فَذُعِرَتْ وَ كَادَتْ أَنْ تَنْفِرَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَصَاحَ بِهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله أَنِ اسْكُنِي وَ لَيْسَ عَلَيْكِ بَأْسٌ فَأَنْطَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِقَوْلٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ فَصِيحٍ فَقَالَتْ وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَا أَزَلْتُ يَداً عَنْ مُسْتَقَرِّ يَدٍ وَ لَا رِجْلًا عَنْ مَوْضِعِ رِجْلٍ وَ أَنْتَ عَلَى ظَهْرِي فَتَقَدَّمَ الْقَوْمُ إِلَى النَّاقَهِ لِيَدْفَعُوهَا فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَ عَمَّارٌ نَضْرِبُ وُجُوهَهُمْ بِأَسْيَافِنَا وَ كَانَتْ لَيْلَهً مُظْلِمَهً فَزَالُوا عَنَّا وَ أَيِسُوا مِمَّا ظَنُّوا وَ قَدَّرُوا وَ دَبَّرُوا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الَّذِينَ يُرِيدُونَ مَا تَرَى فَقَالَ صلى الله عليه و آله يَا حُذَيْفَهُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ فَقُلْتُ أَ لَا تَبْعَثُ إِلَيْهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَهْطاً فَيَأْتُوا بِرُءُوسِهِمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُعْرِضَ عَنْهُمْ فَأَكْرَهُ أَنْ تَقُولَ النَّاسُ إِنَّهُ دَعَا أُنَاساً مِنْ قَوْمِهِ وَ أَصْحَابِهِ إِلَى دِينِهِ فَاسْتَجَابُوا فَقَاتَلَ بِهِمْ حَتَّى إِذَا ظَهَرَ عَلَى عَدُوِّهِ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَتَلَهُمْ وَ لَكِنْ دَعْهُمْ يَا حُذَيْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَهُمْ بِالْمِرْصَادِ وَ سَيُمْهِلُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ يَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ فَقُلْتُ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الْمُنَافِقُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَمْ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَمَّاهُمْ لِي رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى فَرَغَ مِنْهُمْ وَ قَدْ كَانَ فِيهِمْ أُنَاسٌ أَنَا كَارِهٌ

أَنْ يَكُونُوا فِيهِمْ فَأَمْسَكْتُ عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا حُذَيْفَةُ كَأَنَّكَ شَاكٌّ فِي بَعْضِ مَنْ سَمَّيْتُ لَكَ ارْفَعْ رَأْسَكَ إِلَيْهِمْ فَرَفَعْتُ طَرْفِي إِلَى الْقَوْمِ وَ هُمْ وُقُوفٌ عَلَى الثَّنِيَّةِ فَبَرَقَتْ بَرْقَةٌ فَأَضَاءَتْ جَمِيعَ مَا حَوْلَنَا وَ ثَبَتَتِ الْبَرْقَةُ حَتَّى خِلْتُهَا شَمْساً طَالِعَةً فَنَظَرْتُ وَ اللَّهِ إِلَى الْقَوْمِ فَعَرَفْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا فَإِذَا هُمْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَدَدُ الْقَوْمِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا تِسْعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ خَمْسَةٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فَقَالَ لَهُ الْفَتَى سَمِّهِمْ لَنَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ حُذَيْفَةُ هُمْ وَ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ طَلْحَةُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَمَّا الْخَمْسَةُ الْأُخَرُ فَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ (۱) وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ الثَّقَفِيُّ وَ أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ الْبَصْرِيُّ

۱- و هو ممن شهد العقبه بتبوک علی ما شهد بذلک حذیفه بن الیمان روی جریر بن عبد الحمید الضبی عن الأعمش عن شقیق أبی وائل قال: قال حذیفه: و اللّه ما فی أصحاب رسول اللّه أحد أعرف بالمنافقین منی و أنا أشهد أن أبا موسی الأشعریّ منافق، أخرجه ابن جریر من أصحابنا فی المسترشد: ۱۳، و فضل بن شاذان فی الإیضاح ۶۱. وهو الذین کنی عنه أصحاب الحدیث حیث رووا عن أبی الطفیل أنه کان بین رجل من أهل العقبه وبین حذیفه بعض ما یکون بین الناس فقال : أنشدک الله کم کان أصحاب العقبه؟ قال : فقال له القوم أخبره اذ سألک ، فقال : کنا نخبر أنهم أربعه عشر ، قال : فان کنت منهم (فیهم) فقد کان القوم خمسه عشر وأشهد بالله أن اثنی عشر منهم حرب لله ولرسوله فی الحیاه الدنیا ویوم یقوم الاشهاد ، وعذر ثلاثه قالوا ما سمعنا منادی رسول الله ولا علمنا بما أراد القوم ، راجع صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۲۳ ، ومسند أحمد ج ۵ ص ۳۹۰ _ ۳۹۱. فقوله « فان کنت منهم » الخ یعنی أن القوم لم یکونوا أربعه عشر بل کنت فیهم وکانوا خمسه عشر ، الا ان ثلاثه منهم کانوا معذورین حیث لم یسمعوا منادی رسول الله « لا یطلع العقبه أحد ، لا یطلع العقبه أحد » ولا علموا بما أراد القوم من تنفیر ناقته صلی الله علیه و آله ، فاذلم تکن أنت أحد الثلاثه المعذورین ، فلابد وأن کنت من الاثنی عشر الذین کانوا حربا لله ولرسوله. وهکذا شهد بنفاقه وکونه من أصحاب العقبه عمار بن یاسر حیث قال أبوموسی فی کلام له لعمار « لا تفعل و دع عتابک لی فانما أنا أخوک ، فقال له عمار : ما أنا لک بأخ ، سمعت رسول الله یلعنک لیله العقبه وقد هممت مع القوم بما هممت » وسیجئ تمام الکلام فی باب بدو قصه التحکیم تحت الرقم ۳.

وَ أَبُو هُرَيْرَهَ وَ أَبُو طَلْحَهَ الْأَنْصارِيُّ قَالَ حُذَيْفَهُ ثُمَّ انْحَدَرْنَا مِنَ الْعَقَبَهِ وَ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَوَضَّأَ وَ انْتَظَرَ أَصْحَابَهُ حَتَّى انْحَدَرُوا مِنَ الْعَقَبَهِ وَ اجْتَمَعُوا فَرَأَيْتُ الْقَوْمَ بِأَجْمَعِهِمْ وَ قَدْ دَخَلُوا مَعَ النَّاسِ وَ صَلَّوْا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ الْتَفَتَ فَنَظَرَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَبِي عُبَيْدَهَ يَتَنَاجَوْنَ فَأَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى فِي النَّاسِ لَا تَجْتَمِعْ ثَلَاثَهُ نَفَرٍ مِنَ النَّاسِ يَتَنَاجَوْنَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِسِرٍّ وَ ارْتَحَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالنَّاسِ مِنْ مَنْزِلِ الْعَقَبَهِ فَلَمَّا نَزَلَ الْمَنْزِلَ الْآخَرَ رَأَى سَالِمٌ مَوْلَى حُذَيْفَهَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَبَا عُبَيْدَهَ يُسَارُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ أَ لَيْسَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ لَا تَجْتَمِعَ ثَلَاثَهُ نَفَرٍ مِنَ النَّاسِ عَلَى سِرٍّ وَاحِدٍ وَ اللَّهِ لَتُخْبِرُونِّي فِيمَا أَنْتُمْ وَ إِلَّا أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى أُخْبِرَهُ بِذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا سَالِمُ عَلَيْكَ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ لَئِنْ خَبَّرْنَاكَ بِالَّذِي نَحْنُ فِيهِ وَ بِمَا اجْتَمَعْنَا لَهُ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَدْخُلَ مَعَنَا فِيهِ دَخَلْتَ وَ كُنْتَ رَجُلًا مِنَّا وَ إِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ كَتَمْتَهُ عَلَيْنَا فَقَالَ سَالِمٌ لَكُمْ ذَلِكَ وَ أَعْطَاهُمْ بِذَلِكَ عَهْدَهُ وَ مِيثَاقَهُ وَ كَانَ سَالِمٌ شَدِيدَ الْبُغْضِ وَ الْعَدَاوَهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام وَ قَدْ عَرَفُوا ذَلِكَ مِنْهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّا قَدِ اجْتَمَعْنَا عَلَى أَنْ نَتَحَالَفَ وَ نَتَعَاقَدَ عَلَى أَنْ لَا نُطِيعَ مُحَمَّداً فِيمَا فَرَضَ عَلَيْنَا مِنْ وَلَايَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدَهُ فَقَالَ لَهُمْ سَالِمٌ عَلَيْكُمْ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ إِنَّ فِي هَذَا الْأَمْرِ كُنْتُمْ تَخُوضُونَ وَ تَتَنَاجَوْنَ قَالُوا أَجَلْ عَلَيْنَا عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ إِنَّا إِنَّمَا كُنَّا فِي هَذَا الْأَمْرِ بِعَيْنِهِ لَا فِي شَيْ ءٍ سِوَاهُ قَالَ سَالِمٌ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَوَّلُ مَنْ يُعَاقِدُكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ لَا يُخَالِفُكُمْ عَلَيْهِ إِنَّهُ وَ اللَّهِ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ لَا فِي بَنِي هَاشِمٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ وَ لَا أَمْقَتَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاصْنَعُوا فِي

هَذَا الْأَمْرِ مَا بَدَا لَكَمْ فَإِنِّي وَاحِدٌ مِنْكَمْ فَتَعَاقَدُوا مِنْ وَقْتِهِمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فَلَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمَسِيرَ أَتَوْهُ فَقَالَ لَهُمْ فِيمَا كُنْتُمْ تَتَنَاجَوْنَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنِ النَّجْوَى فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْتَقَيْنَا غَيْرَ وَقْتِنَا هَذَا فَنَظَرَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَلِيّاً قَالَ لَهُمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١) ثُمَّ سَارَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ جَمِيعاً وَ كَتَبُوا صَحِيفَةً بَيْنَهُمْ عَلَى ذِكْرِ مَا تَعَاهَدُوا عَلَيْهِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ كَانَ أَوَّلُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ النَّكْثَ لِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ أَنَّ الْأَمْرَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ مَعَهُمْ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهُمْ وَ شَهِدَ بِذَلِكَ أَرْبَعَةٌ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا آخَرَ وَ اسْتَوْدَعُوا الصَّحِيفَةَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ وَ جَعَلُوهُ أَمِينَهُمْ عَلَيْهَا قَالَ فَقَالَ الْفَتَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هَبْنَا نَقُولُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ رَضُوا بِأَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَبِي عُبَيْدَةَ لِأَنَّهُمْ مِنْ مَشْيَخَةِ قُرَيْشٍ فَمَا بَالُهُمْ رَضُوا بِسَالِمٍ وَ هُوَ لَيْسَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنَ الْأَنْصَارِ وَ إِنَّمَا هُوَ عَبْدٌ لِامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ حُذَيْفَةُ يَا فَتَى إِنَّ الْقَوْمَ أَجْمَعَ تَعَاقَدُوا عَلَى إِزَالَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام حَسَداً مِنْهُمْ لَهُ وَ كَرَاهَةً لِأَمْرِهِ وَ اجْتَمَعَ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ مَا كَانَ فِي قُلُوبِ قُرَيْشٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ كَانَ خَاصَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانُوا يَطْلُبُونَ الثَّأْرَ الَّذِي أَوْقَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِهِمْ مِنْ عَلِيٍّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَإِنَّمَا كَانَ الْعَقْدُ عَلَى إِزَالَةِ الْأَمْرِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ وَ كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ سَالِماً رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْفَتَى فَخَبِّرْنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَمَّا كَتَبَ جَمِيعُهُمْ فِي الصَّحِيفَةِ لِأَعْرِفَهُ فَقَالَ حُذَيْفَةُ حَدَّثَتْنِي بِذَلِكَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ الْخَثْعَمِيَّةُ امْرَأَةُ أَبِي بَكْرٍ أَنَّ الْقَوْمَ اجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ أَبِي بَكْرٍ فَتَآمَرُوا فِي ذَلِكَ وَ أَسْمَاءُ تَسْمَعُهُمْ وَ تَسْمَعُ جَمِيعَ مَا يُدَبِّرُونَهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى اجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَأَمَرُوا سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ الْأُمَوِيَ

۱- البقره: ۱۴۰.

فَكَتَبَ هُوَ الصَّحِيفَهَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ وَ كَانَتْ نُسْخَهُ الصَّحِيفَهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ الْمَلَأُ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ مَدَحَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله اتَّفَقُوا جَمِيعاً بَعْدَ أَنْ أَجْهَدُوا فِي رَأْيِهِمْ وَ تَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ وَ كَتَبُوا هَذِهِ الصَّحِيفَهَ نَظَراً مِنْهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ عَلَى غَابِرِ الْأَيَّامِ وَ بَاقِي الدُّهُورِ لِيَقْتَدِيَ بِهِمْ مَنْ يَأْتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَسُولًا إِلَى النَّاسِ كَافَّهً بِدِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَدَّى مِنْ ذَلِكَ وَ بَلَّغَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْنَا الْقِيَامَ بِجَمِيعِهِ حَتَّى إِذَا أَكْمَلَ الدِّينَ وَ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ أَحْكَمَ السُّنَنَ اخْتَارَ اللَّهُ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ مُكَرَّماً مَحْبُوراً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ أَحَداً مِنْ بَعْدِهِ وَ جَعَلَ الِاخْتِيَارَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَنْ وَثِقُوا بِرَأْيِهِ وَ نُصْحِهِ لَهُمْ وَ إِنَّ لِلْمُسْلِمِينَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهً حَسَنَهً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ (1) وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمْ يَسْتَخْلِفْ أَحَداً لِئَلَّا يَجْرِيَ ذَلِكَ فِي أَهْلِ بَيْتٍ وَاحِدٍ فَيَكُونَ إِرْثاً دُونَ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِئَلَّا يَكُونَ دُولَهً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْهُمْ وَ لِئَلَّا يَقُولَ الْمُسْتَخْلَفُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ بَاقٍ فِي عَقِبِهِ مِنْ وَالِدٍ إِلَى وَلَدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ الَّذِي يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ مُضِيِّ خَلِيفَهٍ مِنَ الْخُلَفَاءِ أَنْ يَجْتَمِعَ ذَوُو الرَّأْيِ وَ الصَّلَاحِ فَيَتَشَاوَرُوا فِي أُمُورِهِمْ فَمَنْ رَأَوْهُ مُسْتَحِقّاً لَهَا وَلَّوْهُ أُمُورَهُمْ وَ جَعَلُوهُ الْقَيِّمَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ مَنْ يَصْلُحُ مِنْهُمْ لِلْخِلَافَهِ فَإِنِ ادَّعَى مُدَّعٍ مِنَ النَّاسِ جَمِيعاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله اسْتَخْلَفَ رَجُلًا بِعَيْنِهِ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَّ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ فَقَدْ أَبْطَلَ فِي قَوْلِهِ وَ أَتَى بِخِلَافِ مَا يَعْرِفُهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ خَالَفَ عَلَى جَمَاعَهِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنِ ادَّعَى مُدَّعٍ أَنَّ خِلَافَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِرْثٌ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله

١- الأحزاب: ٢١.

يُورَثُ فَقَدْ أَحَالَ فِي قَوْلِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ وَ إِنِ ادَّعَى مُدَّعٍ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ وَ أَنَّهَا مَقْصُورَةٌ فِيهِ وَ لَا تَنْبَغِي لِغَيْرِهِ لِأَنَّهَا تَتْلُو النُّبُوَّةَ فَقَدْ كَذَبَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ وَ إِنِ ادَّعَى مُدَّعٍ أَنَّهُ مُسْتَحِقٌّ لِلْخِلَافَةِ وَ الْإِمَامَةِ بِقُرْبِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ هِيَ مَقْصُورَةٌ عَلَيْهِ وَ عَلَى عَقِبِهِ يَرِثُهَا الْوَلَدُ مِنْهُمْ عَنْ وَالِدِهِ ثُمَّ هِيَ كَذَلِكَ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمَانٍ لَا تَصْلُحُ لِغَيْرِهِمْ وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِأَحَدٍ سِوَاهُمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا فَلَيْسَ لَهُ وَ لَا لِوُلْدِهِ وَ إِنْ دَنَا مِنَ النَّبِيِّ نَسَبُهُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ قَوْلُهُ الْقَاضِي عَلَى كُلِّ أَحَدٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنَّ ذِمَّةَ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ وَ كُلُّهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَمَنْ آمَنَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَقَرَّ بِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَدِ اسْتَقَامَ وَ أَنَابَ وَ أَخَذَ بِالصَّوَابِ وَ مَنْ كَرِهَ ذَلِكَ مِنْ فِعَالِهِمْ فَقَدْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ الْكِتَابَ وَ فَارَقَ جَمَاعَهَ الْمُسْلِمِينَ فَاقْتُلُوهُ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِ صَلَاحاً لِلْأُمَّهِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ جَاءَ إِلَى أُمَّتِي وَ هُمْ جَمِيعٌ فَفَرَّقَهُمْ فَاقْتُلُوهُ وَ اقْتُلُوا الْفَرْدَ كَائِناً مَنْ كَانَ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّ الِاجْتِمَاعَ رَحْمَةٌ وَ الْفُرْقَهَ عَذَابٌ وَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالِ أَبَداً وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ جَمَاعَهِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مُفَارِقٌ وَ مُعَانِدٌ لَهُمْ وَ مُظَاهِرٌ عَلَيْهِمْ أَعْدَاءَهُمْ فَقَدْ أَبَاحَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ دَمَهُ وَ أَحَلَّ قَتْلَهُ وَ كَتَبَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ بِاتِّفَاقٍ مِمَّنْ أَثْبَتَ اسْمَهُ وَ شَهَادَتَهُ آخِرَ هَذِهِ الصَّحِيفَهِ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَهَ عَشَرَهٍ مِنَ الْهِجْرَهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ دُفِعَتِ الصَّحِيفَهُ إِلَى أَبِي عُبَيْدَهَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَوَجَّهَ بِهَا إِلَى مَكَّهَ فَلَمْ تَزَلِ الصَّحِيفَهُ

فِی الْکَعْبَهِ مَدْفُونَهً إِلَی أَوَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَاسْتَخْرَجَهَا مِنْ مَوْضِعِهَا وَ هِیَ الصَّحِیفَهُ الَّتِی تَمَنَّی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا تُوُفِّیَ عُمَرُ فَوَقَفَ بِهِ وَ هُوَ مُسَجًّی بِثَوْبِهِ قَالَ مَا أَحَبَّ إِلَیَّ أَنْ أَلْقَی اللَّهَ بِصَحِیفَهِ هَذَا الْمُسَجَّی (۱) ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ صَلَّی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالنَّاسِ صَلَاهَ الْفَجْرِ ثُمَّ جَلَسَ فِی مَجْلِسِهِ یَذْکُرُ اللَّهَ تَعَالَی حَتَّی طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَالْتَفَتَ إِلَی أَبِی عُبَیْدَهَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَقَالَ لَهُ بَخٍ بَخٍ مَنْ مِثْلُکَ وَ قَدْ أَصْبَحْتَ أَمِینَ هَذِهِ الْأُمَّهِ ثُمَّ تَلَا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَ وَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُونَ (۲) لَقَدْ أَشْبَهَ هَؤُلَاءِ رِجَالٌ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً (۳)

۱- هذا الحدیث رواه احمد فی المسند ج ۱ ص ۱۰۹ و لفظه «رحمه اللّه علیک أبا حفص! فو اللّه ما بقی بعد رسول اللّه أحد أحبّ الی أن ألقی اللّه تعالی بصحیفته منک» و معلوم أن لفظ الروایه حرفت عن وجهه، فان أحدا من المسلمین لا یجسر أن یتمنی علی اللّه أن یلقاه بصحیفه النبیّ الأعظم و لا بمثل صحیفته صلی الله علیه و آله، و إذا کان فی المسلمین أحد یناسبه باخلاصه و طهارته و عدم سجوده لصنم قط و جهاده و فضله و علمه و مؤازرته للنبی صلی الله علیه و آله و مؤاخاته و وصایته و ... وبالاخره کونه کنفس النبی صلی الله علیه و آله أن یتمنی ذلک ، فلا یکون یتمنی بعد ذلک أن یلقی الله بصحیفه اعمال عمر وهو هو ، وقد کان مشرکا فی شطر من عمره ، وهو الذی کان یقول لابی موسی الاشعری « لوددت أن ذلک برد لنا وأن کل شئ عملناه بعد رسول الله نجونا منه کفافا رأسا برأس » کما عرفت نصه ص ۳۳ فیما سبق) إلی غیر ذلک من المثالب التی رویت له فاما أن یکون لفظ الحدیث محرفا کما قلنا ، أو یکون علیه السلام قد تعرض بذلک لیعرفه أهل المعرفه.

۲- البقره: ۷۹.

۳- النساء: ۱۸۰، و فی هذه الآیه روی الکلینی فی الکافی ج ۸ ص ۳۳۴ عن سلیمان الجعفری قال: سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول فی قول اللّه تعالی: «إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ یعنی فلانا و فلانا و ابا عبیده بن الجراح.

ثُمَّ قَالَ لَقَدْ أَصْبَحَ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ فِی یَوْمِی هَذَا قَوْمٌ ضَاهُوهُمْ فِی صَحِیفَتِهِمُ الَّتِی کَتَبُوهَا عَلَیْنَا فِی الْجَاهِلِیَّهِ وَ عَلَّقُوهَا فِی الْکَعْبَهِ (۱) وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُمَتِّعُهُمْ لِیَبْتَلِیَهُمْ وَ یَبْتَلِیَ مَنْ یَأْتِی بَعْدَهُمْ تَفْرِقَهً بَیْنَ الْخَبِیثِ وَ الطَّیِّبِ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَنِی بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِلْأَمْرِ الَّذِی هُوَ بَالِغُهُ لَقَدَّمْتُهُمْ فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمْ قَالَ حُذَیْفَهُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَیْنَا هَؤُلَاءِ النَّفَرَ عِنْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الْمَقَالَهَ وَ قَدْ أَخَذَتْهُمُ الرِّعْدَهُ فَمَا یَمْلِکُ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ نَفْسِهِ شَیْئاً وَ لَمْ یَخْفَ عَلَی أَحَدٍ مِمَّنْ حَضَرَ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِکَ الْیَوْمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِیَّاهُمْ عَنَی بِقَوْلِهِ وَ لَهُمْ ضَرَبَ تِلْکَ الْأَمْثَالَ بِمَا تَلَا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ وَ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ سَفَرِهِ ذَلِکَ نَزَلَ مَنْزِلَ أُمِّ سَلَمَهَ زَوْجَتِهِ فَأَقَامَ بِهَا شَهْراً لَا یَنْزِلُ مَنْزِلًا سِوَاهُ مِنْ مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ کَمَا کَانَ یَفْعَلُ قَبْلَ ذَلِکَ قَالَ فَشَکَتْ عَائِشَهُ وَ حَفْصَهُ ذَلِکَ إِلَی أَبَوَیْهِمَا فَقَالا لَهُمَا إِنَّا لَنَعْلَمُ لِمَ صَنَعَ ذَلِکَ وَ لِأَیِّ شَیْ ءٍ هُوَ امْضِیَا إِلَیْهِ فَلَاطِفَاهُ فِی الْکَلَامِ وَ خَادِعَاهُ عَنْ نَفْسِهِ فَإِنَّکُمَا تَجِدَانِهِ حَیِیّاً

ص: ۱۰۶

۱- و فی کتاب النشر و الطی أن تعاهدهم ذلک کان بعد ما قام رسول اللّه صلی الله علیه و آله بمسجد الخیف و وصی المسلمین بالتمسک بالثقلین: کتاب اللّه و عترته. و لفظه: فاجتمع قوم و قالوا: یرید محمد أن یجعل الامامه فی أهل بیته ، فخرج منهم أربعه ودخلوا إلی مکه ودخلوا الکعبه وکتبوا فیما بینهم « ان أمات الله محمدا أو قتل ، لا نرد هذا الامر فی اهل بیته » فأنزل الله : « أم أبرموا أمرا فانا مبرمون ، أم یحسبون أنا لا نسمع سرهم ونجواهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون » ثم ذکر بعد ذلک مشهد الغدیر ثم قعودهم علی العقبه لیقتلوا رسول الله صلی الله علیه و آله وسرد أسماءهم ، ثم ذکر أنه بعد نا نزل رسول الله من هبوط العقبه قال : ما بال أقوام تحالفوا فی الکعبه ان أمات الله محمدا أو قتل لا نرد هذا الامر إلی أهل بیته ، ثم هموا بما هموابه؟ فجاؤا إلی رسول الله یحلفون أنهم لم یهموا بشئ ... الحدیث.

كَرِيماً فَلَعَلَّكُمَا تَسُلَّانِ مَا فِي قَلْبِهِ وَ تَسْتَخْرِجَانِ سَخِيمَتَهُ قَالَ فَمَضَتْ عَائِشَةُ وَحْدَهَا إِلَيْهِ فَأَصَابَتْهُ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ مَا جَاءَ بِكِ يَا حُمَيْرَاءُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكَرْتُ تَخَلُّفَكَ عَنْ مَنْزِلِكَ هَذِهِ الْمَرَّةَ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولِينَ لَمَا أَظْهَرْتِ سِرّاً أَوْصَيْتُكِ بِكِتْمَانِهِ لَقَدْ هَلَكْتِ وَ أَهْلَكْتِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ قَالَ ثُمَّ أَمَرَ خَادِمَةً لِأُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ اجْمَعِي هَؤُلَاءِ يَعْنِي نِسَاءَهُ فَجَمَعَتْهُنَّ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهُنَّ اسْمَعْنَ مَا أَقُولُ لَكُنَّ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَقَالَ لَهُنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ الْقَائِمُ فِيكُنَّ وَ فِي الْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَأَطِعْنَهُ فِيمَا يَأْمُرُكُنَّ بِهِ وَ لَا تَعْصِينَهُ فَتَهْلِكْنَ بِمَعْصِيَتِهِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أُوصِيكَ بِهِنَّ فَأَمْسِكْهُنَّ مَا أَطَعْنَ اللَّهَ وَ أَطَعْنَكَ وَ أَنْفِقْ عَلَيْهِنَّ مِنْ مَالِكَ وَ مُرْهُنَّ بِأَمْرِكَ وَ انْهَهُنَّ عَمَّا يَرِيبُكَ وَ خَلِّ سَبِيلَهُنَّ إِنْ عَصَيْنَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا رَسُولَ اللَّهُ إِنَّهُنَّ نِسَاءٌ وَ فِيهِنَّ الْوَهْنُ وَ ضَعْفُ الرَّأْيِ فَقَالَ ارْفُقْ بِهِنَّ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَمْثَلَ بِهِنَّ فَمَنْ عَصَاكَ مِنْهُنَّ فَطَلِّقْهَا طَلَاقاً يَبْرَأُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهَا قَالَ وَ كُلُّ نِسَاءِ النَّبِيِّ قَدْ صَمَتْنَ فَلَمْ يَقُلْنَ شَيْئاً فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنَّا لِتَأْمُرَنَا بِشَيْءٍ فَنُخَالِفَهُ بِمَا سِوَاهُ فَقَالَ لَهَا بَلَى يَا حُمَيْرَاءُ قَدْ خَالَفْتِ أَمْرِي أَشَدَّ خِلَافٍ وَ ايْمُ اللَّهِ لَتُخَالِفِنَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَتَعْصِنَّهُ بَعْدِي وَ لَتَخْرُجِنَّ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي أُخَلِّفُكِ فِيهِ مُتَبَرِّجَةً قَدْ حَفَّ بِكِ فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَتُخَالِفِينَهُ ظَالِمَةً لَهُ عَاصِيَةً لِرَبِّكِ وَ لَتَنْبَحَنَّكِ فِي طَرِيقِكِ كِلَابُ الْحَوْأَبِ أَلَا إِنَّ ذَلِكِ كَائِنٌ ثُمَّ قَالَ قُمْنَ فَانْصَرِفْنَ إِلَى مَنَازِلِكُنَّ قَالَ فَقُمْنَ فَانْصَرَفْنَ قَالَ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله جَمَعَ أُولَئِكَ النَّفَرَ وَ مَنْ مَالَأَهُمْ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ طَابَقَهُمْ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَ مَنْ كَانَ مِنَ الطُّلَقَاءِ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ كَانُوا زُهَاءَ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ فَجَعَلَهُمْ تَحْتَ يَدَيْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ مَوْلَاهُ وَ أَمَّرَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الشَّامِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدِمْنَا مِنْ سَفَرِنَا الَّذِي كُنَّا فِيهِ مَعَكَ

وَ نَحْنُ نَسْأَلُکَ أَنْ تَأْذَنَ لَنَا فِی الْمَقَامِ لِنُصْلِحَ مِنْ شَأْنِنَا مَا یُصْلِحُنَا فِی سَفَرِنَا قَالَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَکُونُوا فِی الْمَدِینَهِ رَیْثَمَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ وَ أَمَرَ أُسَامَهَ بْنَ زَیْدٍ فَعَسْکَرَ بِهِمْ عَلَی أَمْیَالٍ مِنَ الْمَدِینَهِ فَأَقَامَ بِمَکَانِهِ الَّذِی حَدَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُنْتَظِراً لِلْقَوْمِ أَنْ یُوَافُوهُ إِذَا فَرَغُوا مِنْ أُمُورِهِمْ وَ قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَ إِنَّمَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا صَنَعَ مِنْ ذَلِکَ أَنْ تَخْلُوَ الْمَدِینَهُ مِنْهُمْ وَ لَا یَبْقَی بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْمُنَافِقِینَ قَالَ فَهُمْ عَلَی ذَلِکَ مِنْ شَأْنِهِمْ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَائِبٌ یَحُثُّهُمْ وَ یَأْمُرُهُمْ بِالْخُرُوجِ وَ التَّعْجِیلِ إِلَی الْوَجْهِ الَّذِی نَدَبَهُمْ إِلَیْهِ إِذْ مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَضَهُ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِکَ تَبَاطَئُوا عَمَّا أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْخُرُوجِ فَأَمَرَ قَیْسَ بْنَ عُبَادَهَ وَ کَانَ سباق (1) (سَیَّافَ) رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْحُبَابَ بْنَ الْمُنْذِرِ فِی جَمَاعَهٍ مِنَ الْأَنْصَارِ یَرْحَلُوا بِهِمْ إِلَی عَسْکَرِهِمْ فَأَخْرَجَهُمْ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ وَ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ حَتَّی أَلْحَقَاهُمْ بِعَسْکَرِهِمْ وَ قَالا لِأُسَامَهَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ یُرَخِّصْ لَکَ فِی التَّخَلُّفِ فَسِرْ مِنْ وَقْتِکَ هَذَا لِیَعْلَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَلِکَ فَارْتَحَلَ بِهِمْ أُسَامَهُ وَ انْصَرَفَ قَیْسٌ وَ الْحُبَابُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَعْلَمَاهُ بِرِحْلَهِ الْقَوْمِ فَقَالَ لَهُمَا إِنَّ الْقَوْمَ غَیْرُ سَائِرِینَ قَالَ فَخَلَا أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بِأُسَامَهَ وَ جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا إِلَی أَیْنَ نَنْطَلِقُ وَ نُخَلِّی الْمَدِینَهَ وَ نَحْنُ أَحْوَجُ مَا کُنَّا إِلَیْهَا وَ إِلَی الْمُقَامِ بِهَا فَقَالَ لَهُمْ وَ مَا ذَلِکَ قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ وَ اللَّهِ لَئِنْ خَلَّیْنَا الْمَدِینَهَ لَتَحْدُثَنَّ بِهَا أُمُورٌ لَا یُمْکِنُ إِصْلَاحُهَا نَنْظُرُ مَا یَکُونُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ الْمَسِیرُ بَیْنَ أَیْدِینَا قَالَ فَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَی الْمُعَسْکَرِ الْأَوَّلِ وَ أَقَامُوا بِهِ وَ بَعَثُوا رَسُولًا یَتَعَرَّفُ لَهُمْ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتَی الرَّسُولُ إِلَی عَائِشَهَ فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِکَ سِرّاً فَقَالَتْ امْضِ إِلَی أَبِی وَ عُمَرَ وَ مَنْ مَعَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ ثَقُلَ فَلَا یَبْرَحَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ وَ أَنَا أُعْلِمُکُمْ بِالْخَبَرِ وَقْتاً بَعْدَ وَقْتٍ وَ اشْتَدَّتْ عِلَّهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَعَتْ عَائِشَهُ صُهَیْباً فَقَالَتْ امْضِ إِلَی أَبِی

۱- سیاف خ ل.

بَكْرٍ وَ أَعْلِمْهُ أَنَّ مُحَمَّداً فِی حَالٍ لَا یُرْجَی فَهَلُمَّ إِلَیْنَا أَنْتَ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ وَ مَنْ رَأَیْتُمْ أَنْ یَدْخُلَ مَعَکُمْ وَ لْیَکُنْ دُخُولُکُمْ فِی اللَّیْلِ سِرّاً قَالَ فَأَتَاهُمُ الْخَبَرُ فَأَخَذُوا بِیَدِ صُهَیْبٍ فَأَدْخَلُوهُ إِلَی أُسَامَهَ فَأَخْبَرُوهُ الْخَبَرَ وَ قَالُوا لَهُ کَیْفَ یَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ اسْتَأْذَنُوهُ فِی الدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا یَعْلَمَ بِدُخُولِهِمْ أَحَدٌ وَ إِنْ عُوفِیَ رَسُولُ اللَّهُ رَجَعْتُمْ إِلَی عَسْکَرِکُمْ وَ إِنْ حَدَثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرِّفُونَا ذَلِکَ لِنَکُونَ فِی جَمَاعَهِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ لَیْلًا الْمَدِینَهَ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ ثَقُلَ فَأَفَاقَ بَعْضَ الْإِفَاقَهِ فَقَالَ لَقَدْ طَرَقَ لَیْلَتَنَا هَذِهِ الْمَدِینَهَ شَرٌّ عَظِیمٌ فَقِیلَ لَهُ وَ مَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ الَّذِینَ کَانُوا فِی جَیْشِ أُسَامَهَ قَدْ رَجَعَ مِنْهُمْ نَفَرٌ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِی أَلَا إِنِّی إِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِی ءٌ وَیْحَکُمْ نَفِّذُوا جَیْشَ أُسَامَهَ فَلَمْ یَزَلْ یَقُولُ ذَلِکَ حَتَّی قَالَهَا مَرَّاتٍ کَثِیرَهً قَالَ وَ کَانَ بِلَالٌ مُؤَذِّنُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُؤَذِّنُ بِالصَّلَاهِ فِی کُلِّ وَقْتِ صَلَاهٍ فَإِنْ قَدَرَ عَلَی الْخُرُوجِ تَحَامَلَ وَ خَرَجَ وَ صَلَّی بِالنَّاسِ وَ إِنْ هُوَ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی الْخُرُوجِ أَمَرَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَصَلَّی بِالنَّاسِ وَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ لَا یُزَایِلَانِهِ فِی مَرَضِهِ ذَلِکَ فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَیْلَتِهِ تِلْکَ الَّتِی قَدِمَ فِیهَا الْقَوْمُ الَّذِینَ کَانُوا تَحْتَ یَدَیْ أُسَامَهَ أَذَّنَ بِلَالٌ ثُمَّ أَتَاهُ یُخْبِرُهُ کَعَادَتِهِ فَوَجَدَهُ قَدْ ثَقُلَ فَمُنِعَ مِنَ الدُّخُولِ إِلَیْهِ فَأَمَرَتْ عَائِشَهُ صُهَیْباً أَنْ یَمْضِیَ إِلَی أَبِیهَا فَیُعْلِمَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ ثَقُلَ فِی مَرَضِهِ وَ لَیْسَ یُطِیقُ النُّهُوضَ إِلَی الْمَسْجِدِ وَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَدْ شَغَلَ بِهِ وَ بِمُشَاهَدَتِهِ عَنِ الصَّلَاهِ بِالنَّاسِ فَاخْرُجْ أَنْتَ إِلَی الْمَسْجِدِ فَصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّهَا حَالَهٌ تَهْنِئُکَ وَ حُجَّهٌ لَکَ بَعْدَ الْیَوْمِ قَالَ فَلَمْ یَشْعُرِ النَّاسُ وَ هُمْ فِی الْمَسْجِدِ یَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ عَلِیّاً علیه السلام یُصَلِّی بِهِمْ کَعَادَتِهِ الَّتِی عَرَفُوهَا فِی مَرَضِهِ إِذْ دَخَلَ أَبُو بَکْرٍ الْمَسْجِدَ وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ ثَقُلَ وَ قَدْ أَمَرَنِی أَنْ أُصَلِّیَ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّی لَکَ ذَلِکَ وَ أَنْتَ فِی جَیْشِ أُسَامَهَ وَ لَا وَ اللَّهِ لَا أَعْلَمُ أَحَداً بَعَثَ إِلَیْکَ وَ لَا أَمَرَکَ بِالصَّلَاهِ

ثُمَّ نَادَى النَّاسَ بِلَالٌ فَقَالَ عَلَى رِسْلِكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ لِأَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي ذَلِكَ ثُمَّ أَسْرَعَ حَتَّى أَتَى الْبَابَ فَدَقَّهُ دَقّاً شَدِيداً فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ مَا هَذَا الدَّقُّ الْعَنِيفُ فَانْظُرُوا مَا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَفَتَحَ الْبَابَ فَإِذَا بِلَالٌ فَقَالَ مَا وَرَاءَكَ يَا بِلَالُ فَقَالَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ قَدْ تَقَدَّمَ حَتَّى وَقَفَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ زَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَمَرَهُ بِذَلِكَ قَالَ أَ وَ لَيْسَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ جَيْشِ أُسَامَةَ هَذَا هُوَ وَ اللَّهِ الشَّرُّ الْعَظِيمُ الَّذِي طَرَقَ الْبَارِحَةَ الْمَدِينَةَ لَقَدْ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِذَلِكَ وَ دَخَلَ الْفَضْلُ وَ أَدْخَلَ بِلَالًا مَعَهُ فَقَالَ مَا وَرَاءَكَ يَا بِلَالُ فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ الْخَبَرَ فَقَالَ أَقِيمُونِي أَقِيمُونِي أَخْرِجُوا بِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَدْ نَزَلَتْ بِالْإِسْلَامِ نَازِلَةٌ وَ فِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ مِنَ الْفِتَنِ ثُمَّ خَرَجَ مَعْصُوبَ الرَّأْسِ يَتَهَادَى بَيْنَ عَلِيٍّ وَ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ رِجْلَاهُ تُجَرَّانِ فِي الْأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ أَبُو بَكْرٍ قَائِمٌ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ أَطَافَ بِهِ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ وَ صُهَيْبٌ وَ النَّفَرُ الَّذِينَ دَخَلُوا وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قَدْ وَقَفُوا عَنِ الصَّلَاةِ يَنْتَظِرُونَ مَا يَأْتِي بِلَالٌ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ بِتِلْكَ الْحَالَةِ الْعَظِيمَةِ مِنَ الْمَرَضِ أَعْظَمُوا ذَلِكَ وَ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَجَذَبَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ وَرَائِهِ فَنَحَّاهُ عَنِ الْمِحْرَابِ وَ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ النَّفَرُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فَتَوَارَوْا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَقْبَلَ النَّاسُ فَصَلَّوْا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ جَالِسٌ وَ بِلَالٌ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ ثُمَّ الْتَفَتَ فَلَمْ يَرَ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَ لَا تَعْجَبُونَ مِنِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَنْفَذْتُهُمْ وَ جَعَلْتُهُمْ تَحْتَ يَدَيْ أُسَامَةَ وَ أَمَرْتُهُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي وُجِّهُوا إِلَيْهِ فَخَالَفُوا ذَلِكَ وَ رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرْكَسَهُمْ فِيهَا اعْرُجُوا بِي إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَامَ وَ هُوَ مَرْبُوطٌ حَتَّى قَعَدَ عَلَى أَدْنَى مِرْقَاةٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی قَدْ جَاءَنِی مِنْ أَمْرِ رَبِّی مَا النَّاسُ إِلَيْهِ صَائِرُونَ وَ إِنِّی قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا فَلَا تَخْتَلِفُوا مِنْ بَعْدِی كَمَا اخْتَلَفَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا أُحِلُّ لَكُمْ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ الْقُرْآنُ وَ لَا أُحَرِّمُ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَّمَهُ الْقُرْآنُ وَ إِنِّی مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی هُمَا الْخَلِيفَتَانِ فِيكُمْ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأُسَائِلُكُمْ بِمَا ذَا خَلَفْتُمُونِی فِيهِمَا وَ لَيُذَادَنَّ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِی كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الْإِبِلِ فَتَقُولُ رِجَالٌ أَنَا فُلَانٌ وَ أَنَا فُلَانٌ فَأَقُولُ أَمَّا الْأَسْمَاءَ فَقَدْ عَرَفْتُ وَ لَكِنَّكُمُ ارْتَدَدْتُمْ مِنْ بَعْدِی فَسُحْقاً لَكُمْ سُحْقاً ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ وَ عَادَ إِلَى حُجْرَتِهِ وَ لَمْ يَظْهَرْ أَبُو بَكْرٍ وَ لَا أَصْحَابُهُ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ سَعْدٍ مِنَ السَّقِيفَهِ مَا كَانَ فَمَنَعُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ حُقُوقَهُمُ الَّتِی جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ وَ أَمَّا كِتَابُ اللَّهِ فَمَزَّقُوهُ كُلَّ مُمَزَّقٍ وَ فِيمَا أَخْبَرْتُكَ يَا أَخَا الْأَنْصَارِ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبَرٍ لِمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ هِدَايَتَهُ فَقَالَ الْفَتَى سَمِّ لِیَ الْقَوْمَ الْآخَرِينَ الَّذِينَ حَضَرُوا الصَّحِيفَهَ وَ شَهِدُوا فِيهَا فَقَالَ حُذَيْفَهُ أَبُو سُفْيَانَ وَ عِكْرِمَهُ بْنُ أَبِی جَهْلٍ وَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّهَ بْنِ خَلَفٍ وَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عَيَّاشُ بْنُ أَبِی رَبِيعَهَ وَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ وَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو وَ حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِیُّ وَ مُطِيعُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْمَدَرِیُّ وَ جَمَاعَهٌ مِنْ هَؤُلَاءِ مِمَّنْ سَقَطَ عَنِّی إِحْصَاءُ عَدَدِهِمْ فَقَالَ الْفَتَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا هَؤُلَاءِ فِی أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى قَدِ انْقَلَبَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ بِسَبَبِهِمْ فَقَالَ حُذَيْفَهُ إِنَّ هَؤُلَاءِ رُءُوسُ الْقَبَائِلِ وَ أَشْرَافُهَا وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا وَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ خَلْقٌ عَظِيمٌ يَسْمَعُونَ لَهُ وَ يُطِيعُونَ وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمْ مِنْ حُبِّ أَبِی بَكْرٍ كَمَا أُشْرِبَ قُلُوبُ بَنِی إِسْرَائِيلَ مِنْ حُبِّ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِیِّ حَتَّى تَرَكُوا هَارُونَ وَ اسْتَضْعَفُوهُ

قَالَ الْفَتَی فَإِنِّی أُقْسِمُ بِاللَّهِ حَقّاً حَقّاً أَنِّی لَا أَزَالُ لَهُمْ مُبْغِضاً وَ إِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَفْعَالِهِمْ مُتَبَرِّئاً وَ لَا زِلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُتَوَالِياً وَ لِأَعَادِيهِ مُعَادِياً وَ لَأَلْحَقَنَّ بِهِ وَ إِنِّی لَأُؤَمِّلُ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَهُ وَشِيكاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی ثُمَّ وَدَّعَ حُذَيْفَهَ وَ قَالَ هَذَا وَجْهِی إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَخَرَجَ إِلَی الْمَدِينَهِ وَ اسْتَقْبَلَهُ وَ قَدْ شَخَصَ مِنَ الْمَدِينَهِ يُرِيدُ الْعِرَاقَ فَسَارَ مَعَهُ إِلَی الْبَصْرَهِ فَلَمَّا الْتَقَی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ كَانَ ذَلِكَ الْفَتَی أَوَّلَ مَنْ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا صَافَّ الْقَوْمُ وَ اجْتَمَعُوا عَلَی الْحَرْبِ أَحَبَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ يَسْتَظْهِرَ عَلَيْهِمْ بِدُعَائِهِمْ إِلَی الْقُرْآنِ وَ حُكْمِهِ فَدَعَا بِمُصْحَفٍ وَ قَالَ مَنْ يَأْخُذُ هَذَا الْمُصْحَفَ يَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَی مَا فِيهِ فَيُحْيِی مَا أَحْيَاهُ وَ يُمِيتَ مَا أَمَاتَهُ قَالَ وَ قَدْ شَرَعَتِ الرِّمَاحُ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ حَتَّی لَوْ أَرَادَ امْرُؤٌ أَنْ يَمْشِیَ عَلَيْهَا لَمَشَی قَالَ فَقَامَ الْفَتَی فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا آخُذُهُ وَ أَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَی مَا فِيهِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ نَادَی الثَّانِيَهَ مَنْ يَأْخُذُ هَذَا الْمُصْحَفَ فَيَعْرِضَهُ عَلَيْهِمْ وَ يَدْعُوَهُمْ إِلَی مَا فِيهِ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَامَ الْفَتَی وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا آخُذُهُ وَ أَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَی مَا فِيهِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ نَادَی الثَّالِثَهَ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا الْفَتَی وَ قَالَ أَنَا آخُذُهُ وَ أَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَی مَا فِيهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَإِنَّكَ لَمَقْتُولٌ فَقَالَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا شَیْ ءٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَهَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنْ أُقْتَلَ فِی طَاعَتِكَ فَأَعْطَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْمُصْحَفَ فَتَوَجَّهَ بِهِ نَحْوَ عَسْكَرِهِمْ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَالَ إِنَّ الْفَتَی مِمَّنْ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ نُوراً وَ إِيمَاناً وَ هُوَ مَقْتُولٌ وَ لَقَدْ أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ وَ لَنْ يُفْلِحَ الْقَوْمُ بَعْدَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُ فَمَضَی الْفَتَی بِالْمُصْحَفِ حَتَّی وَقَفَ بِإِزَاءِ عَسْكَرِ عَائِشَهَ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ حِينَئِذٍ عَنْ يَمِينِ الْهَوْدَجِ وَ شِمَالِهِ وَ كَانَ لَهُ صَوْتٌ فَنَادَی بِأَعْلَا صَوْتِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُوكُمْ إِلَی كِتَابِ اللَّهِ وَ الْحُكْمِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ فَأَنِيبُوا

إِلَى طَاعَهِ اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِكِتَابِهِ قَالَ وَ كَانَتْ عَائِشَهُ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ يَسْمَعُونَ قَوْلَهُ فَأَمْسَكُوا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَهْلُ عَسْكَرِهِمْ بَادَرُوا إِلَى الْفَتَى وَ الْمُصْحَفُ فِي يَمِينِهِ فَقَطَعُوا يَدَهُ الْيُمْنَى فَتَنَاوَلَ الْمُصْحَفَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى وَ نَادَاهُمْ بِأَعْلَا صَوْتِهِ مِثْلَ نِدَائِهِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَبَادَرُوا إِلَيْهِ وَ قَطَعُوا يَدَهُ الْيُسْرَى فَتَنَاوَلَ الْمُصْحَفَ وَ احْتَضَنَهُ وَ دِمَاؤُهُ تَجْرِي عَلَيْهِ وَ نَادَاهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ فَشَدُّوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَ وَقَعَ مَيِّتاً فَقَطَعُوهُ إِرْباً إِرْباً وَ لَقَدْ رَأَيْنَا شَحْمَ بَطْنِهِ أَصْفَرَ قَالَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَاقِفٌ يَرَاهُمْ فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا كُنْتُ فِي شَكٍّ وَ لَا لَبْسٍ مِنْ ضَلَالَهِ الْقَوْمِ وَ بَاطِلِهِمْ وَ لَكِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَتَبَيَّنَ لَكُمْ جَمِيعاً ذَلِكَ مِنْ بَعْدِ قَتْلِهِمُ الرَّجُلَ الصَّالِحَ حَكِيمَ بْنَ جَبَلَهَ الْعَبْدِيَّ فِي رِجَالٍ صَالِحِينَ مَعَهُ وَ تَضَاعُفُ ذُنُوبِهِمْ بِهَذَا الْفَتَى وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ الْحُكْمِ بِهِ وَ الْعَمَلِ بِمُوجَبِهِ فَثَارُوا إِلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَ لَا يَرْتَابُ بِقَتْلِهِمْ مُسْلِمٌ وَ وَقَدَتِ الْحَرْبُ وَ اشْتَدَّتْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام احْمِلُوا بِأَجْمَعِكُمْ عَلَيْهِمْ بِسْمِ اللَّهُ حم لَا يُنْصَرُونَ وَ حَمَلَ هُوَ بِنَفْسِهِ وَ الْحَسَنَانِ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَعَهُ فَغَاصَ فِي الْقَوْمِ بِنَفْسِهِ فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا سَاعَهٌ مِنْ نَهَارٍ حَتَّى رَأَيْنَا الْقَوْمَ كُلَّهُ شَلَايَا يَمِيناً وَ شِمَالًا صَرْعَى تَحْتَ سَنَابِكِ الْخَيْلِ وَ رَجَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُؤَيَّداً مَنْصُوراً وَ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَنَحَهُ أَكْتَافَهُمْ وَ أَمَرَ بِذَلِكَ الْفَتَى وَ جَمِيعِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ فَلُفُّوا فِي ثِيَابِهِمْ بِدِمَائِهِمْ لَمْ تُنْزَعْ عَنْهُمْ ثِيَابُهُمْ وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ وَ دَفَنَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا يَتَّبِعُوا لَهُمْ مُدْبِراً وَ أَمَرَ بِمَا حَوَى الْعَسْكَرُ فَجُمِعَ لَهُ فَقَسَمَهُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ أَمَرَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يُدْخِلَ أُخْتَهُ الْبَصْرَهَ فَيُقِيمَ بِهَا أَيَّاماً ثُمَّ يُرَحِّلَهَا إِلَى مَنْزِلِهَا بِالْمَدِينَهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَمَهَ كُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ حَرْبَ أَهْلِ الْجَمَلِ فَلَمَّا وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا رَأَيْتُ أُمَّ ذَلِكَ الْفَتَى وَاقِفَهً عَلَيْهِ فَجَعَلَتْ تَبْكِي عَلَيْهِ وَ تُقَبِّلُهُ وَ أَنْشَأَتْ تَقُولُ:

يَا رَبِّ إِنَّ مُسْلِماً أَتَاهُمْ***يَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ لَا يَخْشَاهُمْ

يَأْمُرُهُمْ بِالْأَمْرِ مِنْ مَوْلَاهُمْ*** فَخَضَبُوا مِنْ دَمِهِ قَنَاهُمْ

وَ أُمُّهُمْ قَائِمَةٌ تَرَاهُمْ*** تَأْمُرُهُمْ بِالْغَيِّ لَا تَنْهَاهُمْ

.(۱)

**[ترجمه]إرشاد القلوب: زمانی که عثمان بن عفان به خلافت رسید، عمویش حکم بن عاص و پسرش مروان و حارث بن حکم به وی پناه آوردند. عثمان والیان خود را به نقاط مختلف گسیل داشت که در میان آن‌ها عمر بن سفیان بن مغیره بن ابی‌العاص بن امیه به مُشکان فرستاده شد، حارث بن حکم نیز به مدائن رفت و مدتی در آن‌جا ماند و بر اهالی آن ظلم نمود و به شیوه بدی با آن‌ها رفتار کرد. گروهی از اهالی آن‌جا برای شکایت از وی نزد عثمان رفتند و وی را از رفتار ناپسند او آگاه ساختند و با او به تندی سخن گفتند؛ عثمان نیز که روزهای پایانی عمر خود به سر می‌برد، حذیفه بن یمان را والی مدائن نمود و او تا زمانی که عثمان کشته شد، در آن منصب باقی بود؛ وقتی علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - به خلافت رسیدند، حذیفه را بر حکومت مدائن ابقاء نمودند و به وی نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - به حذیفه بن یمان. سلام بر تو. من اموری را که پیش از این در مدائن عهده‌دار بودی به تو می‌سپرم و کارهای مالیات و دسته‌بندی و جمع‌آوری مالیات اهل ذمه را به تو واگذار می‌کنم؛ پس معتمَدان و دوستانی را که به دین‌داری و امانت‌داریشان اطمینان داری را گرد خود جمع کن و در امورت از آن‌ها کمک بگیر، که این عمل برای تو و ولی تو عزت‌مدارتر و برای دشمنانت ذلت‌آمیزتر خواهد بود.

من تو را به تقوای الهی و اطاعت از او در سرّ و نهان امر می‌کنم؛ از عقاب خداوند در پنهان و پیدا بر حذر باش. تو را سفارش می‌کنم تا با نیکوکاران احسان نموده و با دشمنان شدیدا برخورد نمائی. در امورت مدارا داشته باش و با مردم با ملایمت و عدالت برخورد کن؛ چراکه بازخواست خواهی شد. تا می‌توانی با مظلوم منصفانه رفتار کن و مردم را عفو کن و رفتاری نیکو در پیش بگیر؛ چرا که خداوند نیکوکاران را پاداش می‌دهد. تو را امر می‌کنم تا مالیات زمین ها را به حق و انصاف جمع‌آوری کنی و از چیزهایی که به تو سفارش کردم تجاوز نکنی و چیزی از آن را ترک نکنی و از خودت چیزی به آن اضافه نکنی، و سپس آن را یکسان و عادلانه میان مستحقانش تقسیم نما. با مردم متواضعانه برخورد کن و در مجالس خود با آن‌ها مواسات در پیش گیر. باید چنان باشد که در نزد تو افراد نزدیک و دور، در مورد حق مساوی باشند. در میان مردم به حق حکم کن و عدالت را در میانشان بر پای دار. از هوای نفس پیروی نکن و در راه خدا از ملامت ملامتگران نهراس؛ چرا که خداوند با کسانی است که تقوا دارند و نیکوکار هستند.

این نوشته را برایت فرستادم تا برای اهل مملکت خویش بخوانی و آنان از نگرش ما در مورد خودشان و تمامی مسلمانان آگاه شوند؛ پس آن‌ها را نزد خود فراخوان و نامه را برایشان بخوان و از کوچک و بزرگشان برای ما بیعت بگیر إن شاء الله تعالی.

هنگامی که حکم امیرالمؤمنین علیه السلام به حذیفه رسید، مردم را جمع کرد و نماز جماعت را اقامه کرد و بعد دستور خواند

نامه را داد و نامه را برای مردم خواندند که متن آن به این شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به مسلمانانی که این نوشته من به سمعشان می‌رسد: سلام علیکم. در مقابل شما خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست را سپاس می‌گزارم و از او می‌خواهم بر محمد و آلش درود فرستد. اما بعد، خداوند متعال اسلام را به عنوان دین خود و ملائکه و رسولان خود برگزید و آن را مایه استحکام خلقت و حسن تدبیرش نمود و کرامتی از طرف خود بر بندگانش قرار داد و آن را به بندگان محبوب خود اختصاص داد؛ محمد - صلی الله علیه و آله - را به سوی آنان برانگیخت و به او آن‌ها کتاب و حکمت آموخت تا بدین وسیله آنان را اکرام و تفضل کرده باشد، و مؤدب به آداب نمود تا هدایت یابند، و متحدشان نمود تا پراکنده نگردند، و به آن‌ها فقه بخشید تا ستم نکنند. و وقتی که رسالت خود را به انجام رساند، ستوده و ستوده شده به رحمت الهی پیوست.

سپس برخی از مسلمانان پس از ایشان، دو مردی که به هدایت و رفتار آن دو راضی شدند را به حکومت رساندند و آن دو به مقداری که خدا خواست حکومت کردند و سپس خداوند عزّ و جلّ جان آن دو را ستاند و مردم بعد از آن دو، نفر سومی را متولی امر نمودند که کارهایی کرد و مردم نیز به اعمال او پی بردند و علیه او با هم متحد شدند و از او انتقام گرفتند و وضع را تغییر دادند.آن‌گاه چون دسته اسب‌ها پیش من آمدند و با من بیعت نمودند. من از هدایت خداوند، هدایت می‌طلبم و پیشه… کردن تقوا از او برای یاری می‌خواهم. آگاه باشید که حق شما بر ما آنست که ما به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کنیم، حق او را به پا داشته، سنت او را زنده نموده و در پنهان و آشکار خیرخواه شما باشیم. از خداوند برای انجام این کار کمک می طلبیم و خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.

امور شما را به حذیفه بن یمان، که به هدایتش راضی هستم و به شایستگی‌اش امیدوارم واگذار نمودم و به او امر نموده‌ام تا با نیکوکاران شما به نیکی و با شبهه انگیزانتان به شدت برخورد نماید و با همگی شما به ملایمت رفتار کند. از خداوند برای شما و خود بهترین انتخاب‌ها و احسان و رحمت واسع دنیوی و اخروی‌اش را طلب می نمایم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

سپس حذیفه بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر و خاندانش دورد فرستاد و بعد گفت: سپاس خدایی را که حق را زنده نمود و باطل را میراند، عدالت را آورد و ستم را نابود ساخت و ستمکاران را به خاک ذلت نشاند. ای مردم همانا که ولیّ حقیقی شما، تنها خدا و پیامبرش و امیرالمؤمنین است، و برترین کسی که پس از پیامبرمان محمد رسول الله می شناسیم و کسی که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است و شایسته‌تر از همه به ولایت است و نزدیکتر از همگان به صدق و راهنمایی‌کننده‌تر به عدالت و هدایت‌شده‌تر به راه است و دستاویزش به خدا از همه کوتاه‌تر است و نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود. به اطاعت کسی رو آورید که قبل از همه اسلام آورد و علمش بیش از همگان است و میانه‌روترین فرد است و در ایمان از سایرین پیشی گرفته و یقینش نیکوترین است و بیش از همه به معروف دست یافته و پیش از همه به جهاد پرداخته و مقامش از همه عزیزتر است. برادر رسول خدا و پسرعمویش و پدر حسن و حسین و همسر زهرا بتول سرور زنان عالم است. ای مردم برخیزید و بر کتاب خدا و سنت پیامبرش- صلی الله علیه و آله - بیعت نمایید؛ چرا که رضای خداوند در این است و برای شما در این امر کفایت و صلاح است. والسلام.

مردم همگی برخاستند و به بهترین و کاملترین شکل با امیرالمؤمنین – علیه السلام – بیعت نمودند .

هنگامی که بیعت‌گیری پایان یافت، جوانی غیر عرب و مسلم نام، که از مولّیان انصار و تحت ولایت محمد بن عماره بن تیهان، برادر ابوهیثم بن تیهان بود، از میان مردم برخاست و در حالی که شمشیری بر کمر داشت، از دور او را صدا زد که: ای امیر شنیدیم که می‌گویی: همانا ولیّ حقیقی شما، تنها خدا و پیامبرش و امیرالمؤمنین است و با این سخن خود به خلفای پیشین کنایه می‌زنی که آنان در حقیقت امیراء مؤمنین نبوده‌اند؛ ای امیر! خدا تو را بیامرزد! این سخن را برایمان تشریح کن و آن را از ما پوشیده مدار؛ چرا که تو از آنانی هستی که خود شاهد بوده‌ای و به چشم خود دیده‌ای، و ما درستی امیرالمؤمنین بودن آن‌ها را به گردن خودشان انداخته‌ایم، و خداوند شاهد بر خیرخواهی شما برای امّتتان و صحت روایاتی که از پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنید، است.

حذیفه گفت: ای مرد! حال که این‌گونه پرسیدی و جویا شدی، به سخنانم گوش فرا ده و دریاب چه می‌گویم؛ این‌که به خلفای پیش از علی بن ابی‌طالب علیه السلام امیرالمؤمنین گفته می‌شد، بدان جهت بود که مردم آن‌ها را این‌طور صدا می... کردند. اما علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – را جبرئیل – علیه السلام – از سوی خداوند متعال به این اسم نامید و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نیز شاهد بود که جبرئیل – علیه السلام – ایشان را با نام امیرالمؤمنین درود فرستاد و اصحاب رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نیز در طول حیات رسول، علی علیه السلام را امیرالمؤمنین می‌خواندند.

جوان گفت: خدا تو را بیامرزد! به ما بگو چگونگی این قضیه آگاه ساز.

حذیفه گفت: پیش از آن‌که آیه حجاب نازل شود، مردم هر وقت می‌خواستند، پیش رسول خدا – صلی الله علیه و آله – می... رفتند؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – آن‌ها را نهی کرد که زمانی که دحیه بن خلیفه کلبی در نزد ایشان است، کسی پیش ایشان نرود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه دحیه مشغول نامه‌نگاری با قیصر پادشاه روم، و بنی‌حنیفه و پادشاهان بنی‌غسان بود و جبرئیل با هیأتی انسانی نازل می‌شد، از این رو رسول خدا – صلی الله علیه و آله – مسلمانان را نهی نمود که وقتی دحیه نزد ایشان است، پیش ایشان نروند .

حذیفه گفت: روزی، اواسط روز برای انجام کاری نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – رفتم، به امید آن‌که کسی پیش ایشان نباشد. وقتی به در خانه رسیدم، دیدم که پرده بر در آویزان است، پرده را بالاـ زده و تصمیم به ورود گرفتم؛ معمولاً همین‌طور داخل می‌رفتیم. ناگهان دیدم دحیه نزد رسول خدا نشسته و پیامبر در حالی که سرشان در آغوش دحیه بود، به خواب رفته‌اند. وقتی دیدم دحیه آن‌جاست، برگشتم و در راه بازگشت به علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – برخوردم. ایشان فرمودند: از کجا می‌آیی ابن یمان؟ گفتم: از نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله– . فرمودند: نزد ایشان چه می‌کردی؟ گفتم: می‌خواستم در مورد فلان مسأله با ایشان صحبت کنم، و علت رفتنم پیش ایشان و این‌که موقعیت برایم فراهم نشده بود را برایشان بازگو نمودم. فرمودند: برای چه؟ گفتم: دحیه کلبی نزد ایشان بود. از علی – علیه السلام – خواستم تا کاری کنند که من به حضور رسول خدا برسم. فرمودند: با من بازگرد به آن‌جا برویم. با ایشان بازگشتم و وقتی به در خانه رسیدیم، من بر در خانه نشستم و علی پرده را بالاـ زد و وارد خانه شدند و سلام کرد. صدای دحیه را شنیدم که گفت: و علیك السلام یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته، و بعد گفت: بنشین و سر برادر و پسر عمویت را از دامن من بگیر که تو به او اولی هستی.

علی – علیه السلام – نشست و سر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را در دامن خود گرفت و دحیه از خانه بیرون آمد. علی فرمود: ای حذیفه! بیا داخل! داخل رفتم و نشستم، چیزی نگذشت که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بیدار شدند رو به چهره علی – علیه السلام – لبخندی زدند و فرمودند: ای علی! سر مرا از دامن چه کسی برگرفتی؟ ایشان گفت: از دامن دحیه کلبی. پیامبر فرمود: او جبرئیل بود؛ هنگامی که وارد شدی چه به او گفتی؟ و او به تو چه گفت؟ علی علیه السلام فرمود: وارد شدم و سلام کردم و او گفت: و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! پیش از آن‌که اهل زمین بر تو سلام بفرستند، ملائکه خداوند و ساکنان آسمان‌ها با نام امیرالمؤمنین بر تو سلام فرستادند. ای علی! جبرئیل این کار را به امر خداوند متعال نمود و پیش از این‌که تو به این‌جا بیایی، از طرف پروردگارم عزّ و جلّ به من وحی کرد که این کار را بر مردم واجب سازم و إن شاء الله این کار را خواهم نمود.

فردای آن روز رسول خدا – صلی الله علیه و آله – مرا برای کاری به نواحی فدک فرستادند و چند روزی در آنجا ماندم. وقتی برگشتم، دیدم مردم پیرامون این موضوع سخن می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم امر کرده‌اند علی علیه السلام را با نام امیرالمؤمنین سلام دهند و این‌که جبرئیل – علیه السلام – این امر را از سوی خداوند عزّ و جلّ آورده است. من گفتم: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – درست فرموده‌اند و من خودم شنیده‌ام که جبرئیل – علیه السلام – علی – علیه السلام – را با نام امیرالمؤمنین سلام دادند و قضیه را برایشان گفتم. وقتی داشتم این جریان را در مسجد برای مردم می‌گفتم، عمر بن خطاب شنید و به من گفت: یعنی تو جبرئیل را دیده‌ای و صدایش را شنیده‌ای!؟ مراقب سخنت باش که ادعای بزرگی می‌... کنی، و یا حالت آشفته شده است؟ گفتم: آری صدایش را شنیدم و او را دیدم، خداوند بینی دروغ‌گو را به خاک بمالد.او گفت: ای ابوعبدالله! چیز عجیبی را دیده و شنیده‌ای.

حذیفه گفت: وقتی داشتم از دیده‌ها و شنیده‌هایم سخن می‌گفتم، بُریده بن حصیب اسلمی شنید و به من گفت: ای ابن یمان! به خدا سوگند رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به آنان امر کرد که تا با نام امیرالمؤمنین بر علی سلام بگویند. گفتم: ای بریده! تو خودت آن روز شاهد بودی؟ گفت: آری، از اول تا آخرش بودم. به او گفتم: خدا تو را بیامرزد! جریان را برایم بگو؛ من آن روز حضور نداشتم. بریده گفت: من و برادرم عمار با رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در نخلستان بنی‌نجار بودیم که علی بن ابی طالب – علیه السلام – آمد و سلام کرد و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – و ما سلامش را پاسخ دادیم. آن‌گاه رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به او فرمود: ای علی! آن‌جا بنشین. ایشان نشست و مردانی وارد شدند و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به آن‌ها امر فرمود که بر علی علیه السلام با نام امیرالمؤمنین سلام دهند. آن‌ها با این‌که نمی‌خواستند، این کار را کردند .

سپس ابوبکر و عمر وارد شدند و سلام کردند؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به آن دو فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویید. آن دو گفتند: آیا این دستور خدا و رسولش است؟ فرمودند: آری. سپس طلحه و سعد بن مالک آمدند و سلام کردند. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به آن دو فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویید. آن دو گفتند: آیا این دستور خدا و رسولش است؟ فرمودند: آری. گفتند: به گوشیم و اطاعت می‌نماییم. سپس سلمان فارسی و ابوذر غفاری – رضی الله عنهما – آمدند و سلام کردند و رسول خدا جواب سلامشان را دادند و فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام کنید. آن دو این‌گونه سلام کردند و چیزی نگفتند. سپس خزیمه بن ثابت و ابوالهیثم تیهان آمدند و سلام کردند و

رسول خدا جواب سلامشان را دادند و فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویید. آن دو این‌گونه سلام کردند و چیزی نگفتند. سپس عمار و مقداد وارد شدند و سلام کردند و رسول خدا جواب سلامشان را دادند و فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گوییـد. آن دو این کـار را کردند و چیزی نگفتند. آنگاه عثمان و ابوعبیده وارد شدند و سلام کردند و رسول خدا جواب سلامشان را دادند و فرمودند: به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویید. گفتند: آیا این دستور خدا و رسولش است؟ فرمودند: آری.

سپس فلان و فلان آمدند و جماعتی از مهاجران و انصار را برشمرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر کدام از آن‌ها می… فرمود تا به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویند؛ برخی سلام می‌کردند و چیزی نمی‌گفتند و برخی به پیامبر می‌گفتند: آیا این دستور خدا و رسولش است؟ و پیامبر می‌فرمود: آری. تا این‌که مجلس سرشار از جمعیت شد و اتاق پر شد و برخی بر در ورودی و برخی بر سر راه نشستند و مردم همین‌طور داخل می‌آمدند و سلام می‌کردند و خارج می‌شدند. آن‌گاه رسول خدا به من و برادرم فرمودند: ای بریده! با برادرت برخیزید و بر علی با نام امیرالمؤمنین سلام کنید؛ برخاستیم و سلام نمودیم و به جای خود بازگشتیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جمعیت حاضر نمودند و فرمودند: بشنوید و گوش فرا دهید؛ من شما را امر نمودم تا به علی با نام امیرالمؤمنین سلام گویید و برخی از من پرسیدند که آیا آن فرمان خدا و رسولش است؟ محمد حق ندارد که امری از جانب خود بیاورد، بلکه هر چه می‌کند به وحی و امر پروردگارش عمل می نماید. سوگند به خدائی که جانم در دست اوست، اگر این امر را نپذیرید و آن را نقض کنید، کافر می‌شوید و از آن‌چه که من به آن مبعوث شده‌ام، فاصله می گیرید. «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُر» {پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند} - . کهف / ۲۹ -

وقتی از مجلس خارج شدیم، شنیدم که یکی از آن‌هایی که به او امر شده بود تا به علی - علیه السلام - با نام امیرالمؤمنین سلام کنند، - در حالی که جمعی از تندخویان قریش و آنانی که دیر به اسلام گرویده بودند، نیز می‌شنیدند - به دوستش می‌گفت: دیدی محمد - صلی الله علیه و آله - چه منزلت و جایگاه رفیعی را به پسر عموی خود بخشید!؟ به خدا سوگند اگر می‌توانست او را پس از خود پیامبر می‌کرد. و آن دوستش گفت: دست نگاه دار! برایت دشوار نیاید. اگر محمد از میان ما برود، این کارش را زیر پایمان می‌گذاریم.

حذیفه ادامه داد: بریده به یکی از سرزمین‌های شام رفت، وقتی برگشت، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از دنیا رفته بودند و مردم با ابوبکر بیعت نموده بودند. بریده آمد و داخل مسجد شد و دید که ابوبکر بر بالای منبر است و عمر یک پله پایین‌تر از او نشسته است. آن دو را از گوشه مسجد صدا زد که: ای ابوبکر و ای عمر! آن دو گفتند: ای بریده! تو را چه شده است؟ دیوانه شده‌ای؟ بریده به آن دو گفت: به خدا سوگند دیوانه نشده‌ام، اما سلامی که دیروز به نام امیرالمؤمنینی بر علی - علیه السلام - دادید کجا رفت؟ ابوبکر گفت: ای بریده! اتفاقاتی افتاد، تو نبودی و ما شاهد بودیم و شاهد چیزهایی را صلاح می… بیند که غائب نمی‌بیند. بریده به آن دو گفت: شما چیزی را صلاح دیده‌اید که خدا و رسولش صلاح ندیدند، دوستت به تو در سخنش وفادار بود که گفت: \\"اگر محمد از میان ما برود، این را زیر پایمان می‌گذاریم\\" هان که دیگر تا زمانی که بمیرم، بر من من حرام است که در مدینه بمانم. بریده به زن و فرزندانش از مدینه خارج شد و در میان قوم خود، بنی اسلم منزل کرد و فقط هر از چند گاهی به مدینه می‌رفت. هنگامی که امیرالمؤمنین - علیه السلام - به خلافت رسید، پیش ایشان

رفت و با ایشان بود تا این‌که همراه ایشان به عراق آمـد و زمانی که امیرالمؤمنین - علیه السـلام - ضـربت خوردنـد، به خراسان رفت و تا وقتی که به رحمت خدای متعال رفت، در همان جا ماند.

حذیفه گفت: این است ماجرای چیزی که از من پرسـیدی. جوان گفت: خداوند خیر ندهد به آنانی که شاهد بودند و شـنیدند که رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - در مورد علی چنین می‌گفت و با این حال به خدا و رسولش خیانت کردند و حکومت را از وصـی رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله - بازسـتاندند و به کسـی سپردند که خدا و رسولش او را شایسـته آن امر نمی... دانستند. به خدا سوگند که بعد از آن کارشان، هرگز رستگار نخواهند شد.

حذیفه از منبر پایین آمد و گفت: ای برادر انصاری! قضیه، بزرگتر از آنی بود که تو فکر می‌کنی؛ چشم‌ها ندید و یقین‌ها رفت و مخالفان فراوان و یاوران اهل حق اندک شدند. جوان به او گفت: چرا شمشـیرهایتان را نکشیدید و بر گردنتان ننهادید و قدم به قـدم با آن منحرفان از حق نجنگیدیـد که یا بمیریـد و یا به آن‌چه از اطاعت خداوند عزّ و جلّ و رسولش که دوست داشتید، برسـید؟ حـذیفه گفت: ای جوان! به خـدا سوگنـد گوش‌هـا و چشم‌هایمـان از کـار افتـاد بودنـد، از مرگ می‌هراسـیدیم و دنیا برایمان زیبا شـده بود و تقـدیر خـدا بر حکومت ظالمان رقم خورده بود؛ ما از خداوند می‌خواهیم که گناهان ما را ببخشد و در بقیه عمرمـان مـا را از گنـاه حفظ کنـد که اوست که مالک مهربان است. آنگاه حـذیفه به منزل خود رفت و مردم نیز پراکنـده شدند.

عبـدالله بن سـلمه نقل کرده، روزی، قبل از این‌که علی - علیه السـلام - به عراق تشـریف بیاورند، به عیادت حذیفه رفتم؛ او در مرضـی به سـر می‌برد که منتهی به فوت او شد، من همان روز از کوفه رسـیده بودم. پیش حذیفه بودم که جوانی انصاری پیش حـذیفه آمـد و حـذیفه به او خوش‌آمـد گفت و او را نزدیـک آورد و نزد خود نشانـد. پس از این‌که عیادت کننـدگان همگی رفتند، جوان رو به حذیفه نمود و گفت: ای اباعبدالله! روزی از تو شنیدم که از بریده بن حصیب اسلمی حدیث کردی که او از یکی از آن‌هـایی که رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله - به آن‌ها امر نموده بود که با نام امیرالمؤمنین به علی - علیه السـلام - سلام دهند، شـنیده بود که به دوسـتش می گفته: ندیدی محمد چه منزلت و جایگاه رفیعی را به پسر عموی خود بخشید!؟ اگر می‌توانست او را پس از خود پیامبر بکنـد، این کار را می‌کرد و دوسـتش به او پاسـخ داده: برایت دشوار نیاید، اگر محمد از میان ما برود، این سـخنش را زیر پاهایمان می‌گذاریم. به گمانم بریده آن دو را در حالی که بر منبر نشسته بودند صدا زده بود که شـما دو نفر بودید که این حرف را گفتید. حذیفه گفت: آری، گوینده عمر بود و پاسخ دهنده ابوبکر بود. جوان گفت: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، به خدا سوگند این قوم هلاک شدند و اعمالشان باطل گشت. حذیفه گفت: آن‌ها هنوز هم در آن ارتداد هستند، و خدا خود درباره ایشان بیشتر می‌داند.

جوان گفت: دوست می‌داشـتم، کارهـایی که در رابطه بـا این قضـیه انجـام دادنـد را بـدانم، اما می‌بینم تو بیمار هستی و خوش نـدارم که بـا حرف‌هـا و پرسـش هـایم تو را خسـته کنم. جوان برخاست تا برود که حـذیفه گفت: نه، ای پسـر برادرم بنشـین و ماجرای آن‌ها را از من بشنو، هر چند سخن از آنان مرا رنجور می‌سازد، ولی گمان می‌کنم به زمان مرگم چیزی نمانده است و دوست نـدارم که فریب موقیعت آن دو در میان مردم را بخوری. به این مقـدار توانایی دارم که خیرخواه تو باشم و در مورد اطـاعت از امیرالمـؤمنین - علیه السـلام - و جایگـاه و منزلت رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله - حرف بزنم. جوان گفت: ای

اباعبدالله! آنچه در مورد کارهای آنان می‌دانی برایم بازگو تا بصیرت داشته باشم. حذیفه گفت: بنابراین به خدا قسم چیزی به تو می گویم که خودم آن را شنیده و دیده‌ام. به خدا سوگند آن‌ها کارهایی کردند که ما فهمیدیم به خدا سوگند حتی یک لحظه نیز به خدا و رسولش ایمان نیاوردند.

برایت بگویم که خداوند متعال ده سال پس از مهاجرت رسولش از مکه به مدینه به او امر کرد که حج گزارد و مردم نیز با او حج گزارند. پس بر ایشان وحی کرد: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیق» {و در میان مردم برای [ادای] حج بانگ برآور تا [زائران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری- که از هر راه دوری می آیند- به سوی تو روی آورند}. -. حج / ۲۷ – رسول

خدا – صلی الله علیه و آله – به مؤذنان امر فرمود که در میان اهالی پایین و بالای مدینه ندا سر دهند: بدانید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – امسال قصد گزاردن حج کرده‌اند تا حج را به مردم بفهمانند و مناسک آن را آموزش دهند و این حج تا پایان روزگار برای آنان سنت باشد. همع کسانی که اسلام آورده بودند، در سال دهم به همراه رسول خدا – صلی الله علیه و آله – حج گزاردند تا شاهد منافعی برای خویش باشند و ایشان حج را به آنان آموزش دهند و مناسکش را به آن‌ها بشناسانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه مردم از مدینه خارج شدند و همسران خودشان را نیز با خود بردند، که این همان حجه الوداع بود؛ هنگامی که حج آنان پایان یافت و مناسکشان را به جای آوردند و مردم هر آن‌چه که به آن نیاز داشتند را فراگرفتند و پیامبر آنان را آگاه ساخت که آیین ابراهیم – علیه السلام – را برایشان به پا داشته است. ایشان هر آن‌چه را که پس از ابراهیم، مشرکان در حج بدعت نهاده بودند را از آنان زائل کردند و حجر [یا حج] را به صورت ابتدائی خود بازگرداندند.

حضرت وارد مکه شدند و یک روز در آنجا اقامت نمودند. جبرئیل ابتدای سوره عنکبوت را نازل نمود و گفت: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ أَنْ یَسْبِقُونا ساءَ ما یَحْکُمُون {به نام خداوند رحمتگر مهربان * الف، لام، میم. * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند!؟ * و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد. * آیا کسانی که کارهای بد می کنند، می پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می کنند}. -. عنکبوت / ۱ – ۴ – رسول

خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمودند: ای جبرئیل این آزمایشی چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: من هر پیامبری که پیش از تو مبعوث کردم، در هنگام پایان یافتن مهلتش به او امر نمودم که کسی را تعیین کند که پس از خود جانشین او در میان امتش باشد و سنت و احکام او را برای آن‌ها زنده گرداند. پس آنان خدا را در مورد اوامر رسولش اطاعت کنند، راست‌گویانند و آنان که با فرمان وی مخالفت می ورزند دروغ‌گویانند. ای محمد بازگشت تو به سوی پروردگار و بهشتش نزدیک شده است و او تو را امر می‌کند تا برای امتت، علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – را بعد از خود منصوب کنی و برای او از امت پیمان بگیری. پس او خلیفه و برپای‌دارنده امور رعیت و امت توست؛ چه از وی

اطاعت و کنند و چه از وی سرپیچی نمایند که این کار را خواهند کرد و این همان آزمایشی است که این آیات را در مورد آن تلاوت کردم. خداوند عزّ و جلّ تو را فرمان می‌دهد تا هر آن‌چه را که به تو آموخته، به علی بیاموزی و هر آن‌چه را که پیش تو نگه داشته و به امانت سپرده، به او واگذاری، که او امانت داری مورد اعتماد است. ای محمد! من تو را از میان بندگانم به پیامبری برگزیدم و او را وصی تو انتخاب کردم.

روزی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – علی – علیه السلام – را نزد خود خواند و تمام آن روز و شبش را با وی خلوت نمود و علم و حکمتی را که به وی ارزانی شده بود را در اختیار علی نهاد و او را از سخن جبرئیل – علیه السلام – آگاه ساخت. آن روز، روزی بود که حضرت در خانه عائشه دختر ابوبکر حضور داشتند. عائشه عرض کرد: ای رسول خدا! خلوت شما با علی امروز به درازا کشید؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از عائشه روی برگرداندند. عائشه گفت: ای رسول خدا! چرا در مورد چیزی که شاید صلاحی برای من داشته باشد، از من روی برمی‌گردانید؟ ایشان فرمودند: درست می‌گویی؛ به خدا سوگند این امر، صلاح هر کسی است که خدا او را به پذیرش و ایمان به آن سعادتمند کرده باشد و به من امر شده که همه مردم را به آن فراخوانم و تو نیز هرگاه آن را در میان مردم انجام دادم، آن را خواهی دانست.

عائشه گفت: ای رسول خدا! چرا همین حالا ـ به من نمی‌گویید تا در عمل به آن و رسیدن به مصلحت آن پیشی بگیرم؟ فرمودند: خواهم گفت، ولی این را تا زمانی که به من امر شود که آن را در میان مردم نیز انجام دهم، چون یک راز پیش خود حفظ کن؛ که اگر آن را حفظ بنمایی خداوند تو را هم در دنیا و هم در آخرت حفظ خواهد نمود و برای تو به سبب سبقت و شتاب در ایمان به خدا و رسولش فضیلت خواهد بود، و اگر آن را فاش کنی و آن‌گونه که باید آن را حفظ نکنی، به پروردگارت کفر ورزیدی و اجرت تباه می‌شود و خاطر خدا و رسولش از تو بیزار می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود که البته به خدا و رسولش هیچ ضرری نمی‌زند.

عائشه ضمانت نمود که آن را حفظ کند و به آن ایمان آورد و از آن نگه‌داری نماید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من خبر داد که عمر من رو به پایان است و به من امر فرمود که علی را پیشوای مردم بنمایم و او را امام آن‌ها قرار دهم و همان… گونه که پیامبران پیش از من وصیشان را جانشین خودشان قرار می‌دادند، من نیز او را جانشین خود کنم. من در صدد عمل به امر پروردگارم هستم و فرمان او را در این زمینه اجرا خواهم نمود. این امر باید تا زمانی که خداوند اذن به افشای آن دهد، در وسط قلبت پنهان بماند. عائشه تضمین نمود که چنین شود. خداوند پیامبر خود را از کاری که عائشه و همیارش حفصه و پدران آن دو در این باره انجام دادند، آگاه نمود. دیری نپایید که عایشه جریان را به حفصه گفت و بعد آن دو پدران خود را آگاه ساختند و آن دو نیز جلسه‌ای تشکیل دادند و به دنبال طلقاء و منافقان فرستادند و جریان را به آن‌ها گفتند. آن‌ها نیز رو به یک‌دیگر کرده و گفتند که محمد می‌خواهد به شیوه کسری و قیصر، خلافت را تا پایان روزگار در خاندان خود نگه دارد. نه به خدا سوگند، اگر این امر به علی بن ابی طالب – علیه السلام – برسد، شما هیچ بهره‌ای در زندگانی نخواهید داشت؛ چرا که محمد بر اساس ظاهر شما با شما تعامل می‌کند، ولی علی بر اساس آن‌چه که از شما می‌داند با شما تعامل می‌کند. خوب در این‌باره به خود بیندیشید و نظرتان را بگویید.

سخنانی میان خود رد و بدل کردند و چند بار آن را مطرح نموده و نظرشان را تغییر دادند و ابتدا با هم توافق کردند که شتر

پیامبر – صلی الله علیه و آله – را در گردنه هَرشَی رَم دهند. البته در جنگ تبوک نیز چنین کاری را کرده بودند و خداوند شر را از سر پیامبرش – صلی الله علیه و آله و سلم – دفع نموده بود. در نهایت توافق نمودند تا رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل برسانند و ترور کنند و به طور غیر مستقیم به ایشان سم بخورانند. همه دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله اعم از آزادشدگان قریش و منافقان انصار و همه اعراب مدینه و اطراف آن که در دل ارتداد داشتند هم‌رأی و با یک‌دیگر پیمان بستند و هم‌قسم شدند که شتر پیامبر را رم دهند، که تعدادشان چهارده نفر بود.

رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – تصمیم داشتند که به محض این‌که مدینه برسند، علی – علیه السلام – را جانشین خود گردانند و بر مردم بگمارند. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – دو شبانه روز از راه [مکه تا مدینه] را طی کردند، روز سوم که رسید، جبرئیل – علیه السلام – آیات پایانی سوره حجر را بر ایشان نازل کرد: «فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ * وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» {پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، * از آنچه انجام می دادند. * پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب * که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد}. –. حجر / ۹۲ – ۹۵ –

رسول خدا – صلی الله علیه و آله – برخاستند و به سرعت رو به مدینه حرکت کردند تا علی – علیه السلام – را به عنوان پیشوای مردم منصوب کنند. شب چهارم که فرا رسید، جبرئیل در آخر شب نازل شد و این آیات را بر ایشان خواند: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ» {ای پیامبر، آن‌چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند}، –. مائده / ۶۷ – و کافران همان‌هایی بودند که قصد جان رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را نموده بودند. پس رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمودند: ای جبرئیل! آیا نمی‌بینی که چگونه با شتاب و بی وقفه به سوی مدینه می‌روم تا ولایت علی را بر شاهدان و غائبان واجب گردانم؟ جبرئیل به ایشان عرض کرد: خداوند تو را فرمان می‌دهد تا فردا، تا در اولین منزل فرود آمدی، ولایت او را واجب گردانی. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: چشم ای جبرئیل! همین فردا این کار را می کنم إن شاءالله.

رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – امر کردند که همه، همان لحظه راه بیفتند و مردم نیز به همراه ایشان راه افتادند و تا غدیر خم رفتند و در آن‌جا فرود آمدند. پیامبر در پیشاپیش مردم نماز خواندند و به آن‌ها امر نمودند که همگی نزد ایشان جمع شوند و علی – علیه السلام – را فراخواندند و دست چپ علی را با دست راست خودشان بالا بردند و با صدایی بلند ولایت علی علیه السلام را بر همه مردم اعلام نمودند و اطاعت از وی را بر آن‌ها واجب ساختند و به آن‌ها امر کردند تا پس از ایشان شخص دیگری را بر جای او ننشانند. و به آن‌ها اطلاع دادند که این امر، امر خداوند عزّ و جلّ است و به آنان فرمودند: که آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله، هستید ای رسول خدا! فرمودند: هر که من مولا و سرپرست اویم، اینک علی مولا و سرپرست اوست؛ خدایا هرکه او را دوست می‌دارد، دوست بدار و هر که با او دشمنی می کند، دشمن بدار و هرکه یاری‌گر اوست، یاریش نما و هر که او را تنها گذارد، تنها گذار. سپس به مردم امر کردند تا با علی – علیه السلام – بیعت کنند و مردم همگی با حضرت بیعت کردند و کسی چیزی نگفت.

ابوبکر و عمر پیش‌تر رفته بودند و به جحفه رسیده بودند؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در پی آنان فرستادند و آنان را بازگرداندند و به آن دو فرمودند: ای فرزند أبی‌قحافه و ای عمر! با علی به عنوان ولی پس از من بیعت کنید. گفتند: آیا این امر خدا و رسولش اوست؟ فرمودند: آیا امری این چنین جز به فرمان الهی می‌تواند باشد!؟ آری، امری از سوی خدا و رسول اوست. آن دو بیعت کردند و بازگشتند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ادامه آن روز و آن شب را به سیر خود ادامه دادند تا این‌که به گردنه هَرشَی [همان جایی که آن افراد پیش‌تر به آن‌جا رفته بودند] نزدیک شدند. آن‌ها در پیچ گردنه پنهان شده بودند و با خود ظرف‌هایی به همراه داشتند و آن ها را پر از سنگریزه کرده بودند.

حذیفه می گوید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - من و عمار بن یاسر را فراخواندند و به عمار فرمودند که از پشت شتر را هدایت کند و به من نیز امر کردند که از جلو آن را برانم. تا اینکه به سر گردنه رسیدیم. آن عده از پشت به ما حمله نمودند و ظرف‌هایشان را میان پاهای شتر غلتاندند، شتر ترسید و نزدیک بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را به زمین پرت کند. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر سر شتر فریاد زدند که آرام باش، چیزی نشده است. خداوند متعال شتر را به سخن آورد و شتر به عربی فصیح گفت: ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ، به خدا سوگند تا هنگامی که شما بر من سوار باشید، هرگز دست و پایم را در غیر از جایی که باید بگذارم، نمی گذارم. آن عده به سمت شتر رفتند تا آن را رم دهند. من و عمار جلو رفتیم تا با شمشیرهایمان آن‌ها را بزنیم، شب تاریکی بود و آن‌ها از چشم ما ناپدید شدند و از عملی کردن چیزی که می‌پنداشتند و نقشه کشیده بودند و تدبیر کرده بودند، نا امید شدند.

گفتم: ای رسول خدا! این‌ها که بودند که قصد جان شما را داشتند؟ ایشان صلی الله علیه و آله فرمودند: ای حذیفه! آنان کسانی بودند که در دنیا و آخرت منافقند. گفتم: آیا نمی‌خواهید عده‌ای را به سوی آنان بفرستید که سرهایشان را بیاورند؟ فرمودند: خداوند به من امر کرده که از آنان روی‌گردان باشم، خوش ندارم مردم بگویند که او عده‌ای از قوم و اصحابش را به دینش دعوت نمود و آنان دعوت او را اجابت کردند و وقتی به کمک آنان بر دشمنان خود غلبه یافت، رو به آنان کرد و آن‌ها را کشت. اما ای حذیفه! آن‌ها را به حال خود واگذار که خداوند در کمین آنان است و مدت کوتاهی به آنان مهلت خواهد داد و سپس به عذابی سخت گرفتارشان خواهد نمود.

عرض کردم: ای رسول خدا! این قوم منافق چه کسانی هستند؟ آیا از مهاجران هستند یا از انصار؟ حضرت نام یک‌یک آنان را تا انتها به من فرمودند و در میان آن‌ها کسانی بودند که برایم سخت بود که بپذیرم که آن‌ها هم از منافقان باشند، ولی در هنگامی که ایشان نام آن‌ها را می‌بردند، چیزی نگفتم. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: ای حذیفه! گویا تو در مورد برخی از آن‌هایی که نام می‌برم شک داری، سرت را بلند کن و آنان را ببین. چشمم را به سمت آن‌ها، که در پیچ [گردنه] ایستاده بودند دوختم و ناگهان برقی جهید و تمام اطراف ما را روشن کرد و این برق آن‌قدر ادامه داشت که پنداشتم خورشید طلوع کرده است. به خدا سوگند آنان را خوب دیدیم و تک‌تک‌شان را شناختم. همان‌طور بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده بودند. تعدادشان چهارده نفر بود: نُه نفر از قریش و پنج نفر از غیر قریش. جوان به حذیفه گفت: خدا تو را بیامرزد! نام آن‌ها را برایمان بگو. حذیفه گفت: به خدا سوگند آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی‌وقاص و ابوعبیده بن جراح و معاویه بن أبی‌سفیان و عمرو بن العاص، که این‌ها از قریش بودند، و اما پنج نفر دیگر، ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه ثقفی و اوس بن حدثان بصری و ابوهریره و ابوطلحه انصاری بودند.

حذیفه ادامه داد: سپس از گردنه پایین آمدیم، سپیده دم طلوع کرده بود. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از شتر پایین آمدند و وضو گرفتند و منتظر اصحاب ماندند، اصحاب از گردنه پایین آمدند و جمع شدند. دیدم که همگی آن افراد در میان مردم داخل شدند و پشت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز گزاردند. وقتی پیامبر از نماز فارغ شدند، برگشتند و نگاهی به ابوبکر و عمر و ابوعبیده که مشغول نجوا با یکدیگر بودند، کردند و به یک منادی امر کردند تا در میان مردم ندا دهد که سه نفری در مورد اسرار خود نجوا نکنند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به همراه مردم از گردنه عبور کردند. وقتی به آخرین منزل رسیدند، سالم مولی حذیفه، دید که ابوبکر و عمر و ابوعبیده در حال نجوای محرمانه هستند؛ پیش آن‌ها رفت و گفت: مگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امر نفرمودند که سه نفری نجوای پنهانی نکنید، به خدا سوگند باید به من هم بگویید که با هم چه می‌گفتید، وگرنه پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌روم و او را از کاری که کردید آگاه می... سازم. ابوبکر گفت: ای سالم! عهد و پیمان خدایی بر تو، که اگر تو را از آن‌چه با هم می‌گوییم و برایش جمع شده‌ایم آگاه ساختیم، اگر دوست داشتی، در جمع ما داخل شو و عضوی از ما باش و اگر بدت آمد، این راز را بر ما پنهان دار. سالم گفت: شرط شما را قبول می‌کنم و با آن‌ها عهد و پیمان خدایی بست، سالم دشمنی و بغض شدیدی به علی بن أبی‌طالب در دل داشت و آن‌ها نیز این را می‌دانستند .

آن سه نفر به سالم گفتند: ما توافق نموده‌ایم که هم‌قسم و هم‌پیمان شویم تا از محمد در مورد ولایت علی بن ابی‌طالب که پس از خود بر ما واجب نمود، اطاعت نکنیم. سالم به آن‌ها گفت: عهد و پیمان خدا بر شما که آیا واقعاً داشتید در همین مورد جر و بحث و نجوا می‌گردید؟ گفتند: آری. سالم گفت: به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که در این امر با شما پیمان می‌بندم و در مورد آن با شما مخالفت ندارم؛ به خدا سوگند خورشید بر خاندانی نتابیده که من بیش از بنی‌هاشم از آن‌ها بدم بیاید و در میان بنی‌هاشم نیز هم از هیچ‌کس به اندازه علی بن أبی‌طالب کینه به دل دارم؛ هر کاری می‌توانید در این باره بکنید که من نیز یکی از شما هستم. آن‌ها از همان وقت با هم بر این کار پیمان بستند و بعد متفرق شدند. هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌خواستند حرکت کنند، آن چند نفر پیش ایشان رفتند و حضرت به آن‌ها فرمودند: امروز در مورد چه چیزی با هم نجوا می‌کردید، با این‌که من شما را از نجوا نهی کرده بودم؟ گفتند: ای رسول خدا! ما امروز همین حالا یک... دیگر را دیده‌ایم. حضرت مدتی به آن‌ها نگاه کردند و سپس فرمودند: «أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» {آیا شما بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست ستم‌کارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟}. - . بقره / ۱۴۰ - سپس پیامبر به راه افتادند و رفتند تا وارد مدینه شدند. آن چند نفر همگی جمع شدند و توماری مبتنی بر آن چیزهایی که در مورد این قضیه با هم پیمان بسته بودند، میان خود نوشتند. و اولین چیزی که در تومار آمده بود شکستن پیمان ولایت علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - بود و این‌که حکومت به ابوبکر و عمر و ابوعبیده واگذار شود و این‌که سالم نیز با آنان است و از جمع آنان خارج نیست و سی و چهار مرد، که چهارده نفرشان همان افراد حاضر در گردنه بودند به اضافه بیست نفر دیگر، بر آن شهادت دادند و تومار را نزد ابوعبیده جراح به امانت گذاردند و او را امین بر آن قرار دادند.

جوان گفت: ای اباعبدالله! خدا تو را بیامرزد! فرض کنیم که این عده از آن رو به ابوبکر و عمر و ابوعبیده رضایت دادند که آنان از ریش‌سفیدان قریش بودند، اما چرا به سالم رأی مثبت دادند، و حال آن‌که سالم نه از قریش و نه از مهاجران و نه از

انصار نبود و فقط غلام زنی از انصار بود؟ حذیفه گفت: ای جوان! آن‌ها به جهت حسادت و کراهتی که از جانشینی علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – داشتند، همگی عهد کردند که مانع از رسیدن ایشان آن جای‌گاه شوند. علاوه بر این، کینه‌هایی که از ریختن خون‌های قریش توسط علی در دل آن‌ها جمع شده بود و نیز این‌که او نزدیک‌ترین شخص به رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بود، آن‌ها به دنبال انتقام آن کارهای بنی‌هاشم بودند که رسول خدا، به وسیله علی – علیه السلام – با آن‌ها انجام داده بود. پیمان سلب خلافت از علی – علیه السلام – فقط بین آن چهارده نفر بود و آن‌ها صلاح دیدند سالم نیز یکی از آنان باشد.

جوان گفت: خدا تو را بیامرزد! مرا از آن‌چه آن‌ها در صحیفه نگاشتند باخبر ساز تا بدانم. حذیفه گفت: أسماء بنت عمیس خثعمیه، همسر ابوبکر برایم نقل کرد که آن‌ها در منزل ابوبکر جمع شدند و درباره آن توطئه با هم مشورت کردند، و اسماء به سخنانشان گوش می‌داده و تمامی تصمیماتشان را می‌شنیده است، تا آن‌که به اتفاق نظر رسیدند؛ به سعید بن عاص اموی دستور دادند تا صحیفه را بنویسد، او نیز صحیفه را با تأیید همگان نوشت و متن صحیفه بدین شرح بود:

\\"بسم الله الرحمن الرحیم. این چیزی است که جمع بزرگان مهاجران و انصار اصحاب محمد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – که خداوند ایشان را در کتابش بر زبان پیامبرش مدح نموده، بر آن توافق کرده‌اند؛ آن‌ها پس از این‌که نظرات بسیاری طرح کردند و با هم در مورد این امر مشورت نمودند با یک‌دیگر توافق کردند و این صحیفه را بر اساس نظری که به اسلام و مسلمانان در گذر ایام و روزگاران آینده داشتند، نگاشتند تا مسلمانان آینده به آنها اقتدا کنند

اما بعد، خداوند به لطف و کرم خود محمد – صلی الله علیه و آله – را به عنوان رسولی بر تمامی انسان‌ها مبعوث ساخت و به همراه او دینی را فرستاد که برای بندگانش برگزیده بود. او نیز رسالت خویش را انجام داد و چیزهایی که خداوند به او امر کرده بود ابلاغ کرد و عمل به همه آن‌ها را بر ما واجب گردانید، وقتی که او دین را کامل نمود و واجبات را واجب و سنت‌ها را استوار ساخت، خداوند آن‌چه که در نزد خودش بود را برایش پسندید و او را با احترام و در نعمت، بدون آن‌که کسی را پس از او به جانشینی‌اش برگزیند، به نزد خود برد و اختیار را به مسلمانان داد که برای خود کسی را انتخاب کنند که به نظر و نصیحتش اعتماد داشته باشند. و همان رسول خدا برای مسلمانان الگویی نیکو بود؛ خداوند متعال فرمود: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» {قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد}. – . احزاب/۲۱ – و همانا رسول خدا – صلی الله علیه و آله – کسی را به جانشینی خود برنگزیدند، تا امر حکومت تنها در یک خاندان جریان نیابد که مانند ارث فقط برای آنان باشد و نه سایر مسلمانان، و نیز آن‌گونه نشود که خلافت تنها در میان ثروتمندان جابجا شود و آن کسی که جانشین می‌شود، ادعا نکند که این امر از پدری به فرزندی و تا روز قیامت فقط در نسل پیامبر باقی خواهد ماند.

وقتی خلیفه‌ای می‌میرد، چیزی که بر مسلمانان واجب است این است که صاحب‌نظران و خیرخواهان آن‌ها جمع شوند و در امور مسلمانان مشورت کنند و هر که را که مستحق خلافت می‌بینند، امورشان را به او بسپارند و او را سرپرست خود قرار دهند. زیرا بر مردم هیچ زمانه‌ای پوشیده نیست که کدام یک از آن‌ها شایستگی خلافت را دارد.

اگر کسی از میان مردم ادعا کند که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شخصی را به طور مشخص جانشین خود قرار داده و

او را بر مردم نصب نموده و صراحتا اسم و نسب وی را بیان داشته است، سخنی باطل گفته است و چیزی برخلاف آن‌چه اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌دانند آورده است و با جماعت مسلمانان مخالفت ورزیده است.

و اگر شخصی ادعا کند که جانشینی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امری موروثی است و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خلافت را به ارث گذاشته است، چیزمحالی گفته است؛ چرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: ما پیامبران خیراتی که از خود بر جای می‌گذاریم، به ارث نمی‌دهیم .

و اگر کسی ادعا کند که از آن‌جایی که خلافت مقام بعد از نبوت است، فقط یک نفر از میان مردم شایستگی آن را دارد و خلافت مختص به اوست و دیگران شایستگی آن را ندارند، سخنی کذب گفته است؛ چرا که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: اصحاب من همچون ستارگان آسمانند که به هر یک از آنان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

اگر کسی ادعا کند که به دلیل نزدیکی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خودش مستحق خلافت و امامت است و این امر به نسل او اختصاص دارد و از پدری به فرزندی به ارث می‌رسد و در هر عصر و زمانه‌ای همین‌طور خواهد بود و تا زمانی که خداوند زمین و هر آن‌چه بر آن است را به ارث ببرد، هیچ‌کس جز آن‌ها شایسته خلافت نیست، این گونه نیست و خلافت و برای او فرزندانش نخواهد بود، حتی اگر نسبش به پیامبر نزدیک باشد؛ چرا که خداوند - که سخنش حاکم بر همگان است - می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم» {گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست}. - . حجرات / ۱۳ - و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: ذمه مسلمانان یکسان است و پایین‌ترینشان نیز برای رسیدن به آن می‌کوشد و همه آن‌ها در برابر غیر مسلمانان با هم متحدند.

پس هر کس که به کتاب خدا ایمان بیاورد و به سنت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اذعان داشته باشد، به راه راست رفته و طاعت خدا نموده و راه درست را در پیش گرفته است و هر کس از کارهای آنان بدش بیاید، با حق و قرآن مخالفت ورزیده و از جمع مسلمانان جدا شده است؛ او را بکشید که کشتن او به صلاح امت است و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: هرکه وارد امت من شود و در اتحاد آن‌ها تفرقه بیاندازد، او را بکشید. و آن فرد را، هر کسی که باشد، بکشید؛ چرا که اتحاد سبب رحمت است و تفرقه مایه عذاب است، و امت من هرگز بر امری ناصحیح با یکدیگر متفق نمی‌شوند و مسلمانان در برابر غیر خودشان متحد هستند و فقط انسانی که تک‌رو و معاند است و دشمنان مسلمانان را بر ضد آن‌ها یاری می رساند، از جماعت مسلمانان بیرون می‌رود، که خدا و رسولش خون چنین کسی را مباح نموده و قتل وی را حلال دانسته‌اند.\\"

سعید بن عاص با موافقت کسانی که اسم و شهادت آنان آمده بود در پایان صحیفه نوشت: محرم سال دهم هجری، والحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمد و آله و سلّم.

سپس صحیفه به ابوعبیده بن جراح سپرده شد و او نیز آن را به مکه برد. آن صحیفه تا زمان خلافت عمر در خانه کعبه مدفون باقی ماند و عمر آن را از جایش بیرون آورد. این همان صحیفه‌ای بود و امیرالمؤمنین - علیه السلام - پس از مرگ عمر، بر بالای جنازه او که پارچه‌ای بر آن کشیده بودند، ایستادند و آرزو کردند و فرمودند: چقدر دوست دارم که خدا را به همراه

صحیفه این جنازه ملاقات کنم. - . حدیث مزبور در مسند أحمد ۱ : ۱۰۹ ذکر شده است. -

آن‌ها متفرق شدند و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز صبح را پیشاپیش مردم خواندند و بعد در جای خود نشستند و تا طلوع آفتاب ذکر خداوند گفتند و سپس رو به ابوعبیده بن جراح نموده و فرمودند: آفرین! آفرین! مثل تویی امین این امت شده است!؟ بعد این آیه را تلاوت نمودند: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُون» {پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده ای] با دستهای خود می نویسند، سپس می گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند. پس وای بر ایشان از آن‌چه دست... هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آن‌چه [از این راه] به دست می آورند}. - . بقره / ۷۹ - عده‌ای از این امت به آن‌هایی شباهت پیدا کرده‌اند که: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ وَ كانَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطا» {[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند، و [لی نمی توانند] از خدا پنهان دارند، و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست، او با آنان است. و خدا به آن‌چه انجام می دهند همواره احاطه دارد.}. - . نساء / ۱۰۸ -

و آن‌گاه فرمودند: امروز در این امت، عده‌ای صبح می‌کنند که در صحیفه خود به آن‌هایی شباهت دارند که در زمان جاهلیت علیه ما صحیفه نگاشتند و در کعبه آویختند، و خداوند متعال آنان را موفق می‌دارد تا ایشان را بیازماید و آن‌هایی که پس از ایشان می‌آیند را نیز مورد آزمایش قرار دهد، تا بدسرشتان از پاک‌طینتان بازشناخته شوند. و اگر خداوند سبحان به من امر نمی‌فرمود که به جهت امری که او می‌خواهد به انجام برساند، از آن‌ها روی برگردانم، آنان را جلو می‌آوردم و سرهایشان را از تنشان جدا می‌ساختم.

حذیفه گفت: به خدا سوگند، زمانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این سخن را می‌فرمودند، ما آن چند نفر را دیدیم که لرزه بر اندامشان افتاده بود و هیچ‌کدامشان نمی‌توانستند کاری کنند، و بر هیچ‌یک از آن‌هایی که در آن روز در مجلس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - حضور داشتند پوشیده نماند که منظور رسول خدا همان‌ها بودند و آن آیات قرآن را که تلاوت کردند، بر آن‌ها مثال نمودند.

هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از آن سفر خود بازگشتند، به منزل همسر خود أم سلمه رفتند و یک ماه در آن‌جا ماندند و بر خلاف رویه همیشگی در این مدت به منزل هیچ یک از همسران خود نرفتند. عائشه و حفصه این کار ایشان را نزد پدران خود شکایت نمودند؛ آن دو گفتند که ما می‌دانیم چرا این‌گونه کرده است و دلیل این کار چه بوده است. پیش او بروید و با ملاطفت با او سخن بگویید و او را بفریبید که او انسانی با حیا و بزرگوار است. شاید بتوانید قلبش را آرام بسازید و غضبش را از قلبش بیرون بیاورید.

عائشه به تنهایی نزد پیامبر رفت و در منزل ام سلمه و در حالی که علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - نیز پیش ایشان بود با ایشان برخورد نمود؛ حضرت به او فرمودند: ای حمیرا! چه چیز تو را به این‌جا کشانده است؟ او گفت: ای رسول خدا! به منزل نیامدن شما بر من دشوار آمد و من ای رسول خدا! از خشم شما به خدا پناه می‌برم. پیامبر فرمودند: اگر این‌طور که می‌گویی بود، رازی را که سفارش نموده بودم پنهانش داری، آشکار نمی‌کردی. همانا که خودت و امتی از مردم را هلاک کرده‌ای.

سپس پیامبر به کنیز ام سلمه فرمودند: همسرانم را به این‌جا بیاور. او نیز آن‌ها را به منزل ام سلمه آورد. حضرت آن‌ها فرمودند: به آن‌چه می‌گویم گوش فرا دهید؛ و در حالی که با دستشان به علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - اشاره نمودند، به آن‌ها فرمودند: این شخص، برادر و وصی و وارث من است و پس از من در میان شما و در میان امت، دین خدا را بر پای خواهد داشت؛ پس هر امری به شما کرد، اطاعت کنید و از او سرپیچی نکنید که در صورت سرپیچی هلاک خواهید شد. سپس فرمودند: ای علی! این زنان را به تو می‌سپارم؛ تا زمانی که از خدا و از تو اطاعت نمودند، آنان را نزد خود نگاه دار و از اموال خود نفقه آنان را پرداخت کن و آن‌ها را با اوامر خود فرمان ده و از آن‌چه که شک داری نهی کن. و اگر از تو سرپیچی کردند، آنان را رها کن. علی - علیه السلام - فرمودند: ای رسول خدا! آن‌ها زن هستند و سستی و ضعف عقیده دارند. حضرت فرمود: اگر مدارا بیشتر در آنان اثر می‌کرد، با آن‌ها مدارا کن و هر یک از آن‌ها که از تو سرپیچی کرد، او را طلاق بده که خدا و رسولش از او بیزارند. زنان پیامبر همگی سکوت کرده بودند و کسی چیزی نمی‌گفت، تا این که عائشه زبان باز کرد و گفت: ای رسول خدا! ما چنین نبودیم که اگر شما فرمانی بدهید، مخالفت کنیم و طور دیگری عمل کنیم. پیامبر به او فرمود: بله چنین بوده‌اید ای حمیراء! تو به بدترین شکل با امر من مخالفت نمودی و به خدا سوگند که با این امر من نیز مخالفت خواهی نمود و پس از من از علی سرپیچی خواهی کرد و در حالی که به زیور آراسته‌ای و دسته‌ای از مردم پیرامونت گرد آمده‌اند، از خانه‌ای که تو را در آن بر جای می‌گذارم خارج می‌شوی و با او مخالفت نموده و و به او ظلم می‌کنی و بر پروردگارت عصیان می‌نمایی و سگ‌های قبیله حوأب در راه بر تو پارس می‌کنند. هان که این‌ها اتفاق خواهد افتاد. سپس فرمودند: برخیزید و به منزل های خود بروید! آن‌ها نیز برخاستند و رفتند.

پس از آن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن چند نفر را که بر ضد علی - علیه السلام - متحد شده بودند را به همراه یاران و موافقین آن‌ها و آزادشدگان و منافقین را، که حدود چهار هزار نفر بودند جمع نمودند و آن‌ها را تحت فرماندهی اسامه بن زید قرار دادند و او را امیر آنان نمود و به اسامه دستور فرمود تا به منطقه‌ای در شام بروند. این عده گفتند: ای رسول خدا! ما تازه از سفری که همراه شما بودیم، بازگشته‌ایم؛ از شما می‌خواهیم تا اجازه دهید که مدتی در این‌جا بمانیم و خود را برای این سفر آماده کنیم. حضرت امر فرمودند تا به قدری که نیاز دارند در مدینه بمانند و به اسامه بن زید امر نمودند که در فاصله چند میلی مدینه اردو بزند و در مکانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برایش مشخص نموده بماند و منتظر بماند تا آن عده از امور خود فارغ شوند و حوائج‌شان را انجام دهند و به او ملحق شوند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با این عمل خود قصد داشتند که مدینه از این افراد خالی شود و هیچ یک از منافقان در آن نماند.

آن‌ها مشغول امور خود بودند و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به شدت آن‌ها را وا می‌داشتند و امر می‌نمودند که از شهر خارج شوند و در انجام امری که به آن‌ها امر نموده بودند عجله کنند، که در همین بین رسول خدا - صلی الله علیه و آله — مبتلا به همان بیماری که بر اثر آن وفات یافتند شدند و آنان نیز وقتی آن وضع را دیدند در امتثال امری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به آن‌ها کرده بودند، تأخیر نمودند. پیامبر به قیس بن عباده که پیش‌قراول رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود و حباب بن منذر و عده‌ای از انصار امر نمودند تا آن افراد را به لشکر اسامه ببرند؛ قیس بن سعد و حباب بن منذر آن‌ها را از مدینه خارج نمودند و به لشکر اسامه رساندند و به اسامه گفتند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دیگر بیش از این اجازه توقف نمی‌دهند؛ پس همین حالا ـ حرکت کن تا خبر حرکت را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برسانیم. اسامه

لشکر خود را حرکت داد و قیس و حباب پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بازگشتند و ایشان را از حرکت آن‌ها آگاه ساختند. حضرت به آن دو فرمودند: آن عده نمی‌روند.

ابوبکر و عمر و ابوعبیده با اسامه و جمعی از یارانش خلوت کرده و گفتند: به کجا برویم و مدینه را ترک کنیم و حال آن‌که اکنون بیشتر از همیشه نیاز است که در آن‌جا باشیم!؟ اسامه به آن‌ها گفت: چه نیازی؟ گفتند: رسول خدا در آستانه وفات قرار گرفته است؛ به خدا سوگند اگر مدینه را خالی کنیم، اتفاقاتی می‌افتد که دیگر نمی‌توان آن‌ها را درست کرد. منتظر می‌مانیم تا ببینیم سرنوشت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چه می‌شود، رفتن، هر وقت که بخواهیم در پیش رویمان است. آن‌ها به اردوگاه سابق بازگشتند و در همان‌جا ماندند و پیکی را فرستادند تا آن‌ها را از حال رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آگاه سازد. پیک پیش عائشه رفت و پنهانی حال حضرت را از او پرسید، عائشه گفت: نزد پدرم و عمر و همراهان آن‌ها برو و به آن‌ها بگو: وضع رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نامساعد است؛ کسی از شما جایی نرود، من لحظه به لحظه شما را از اخبار آگاه می‌کنم.

بیماری رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شدت یافت و عائشه صهیب را فراخواند و گفت: نزد ابوبکر برو و به او بگو که محمد در حالی قرار گرفته که امیدی به او نیست. شما به همراه عمر و ابوعبیده و هر کسی که صلاح می‌دانید با شما بیاید، به این‌جا بیایید، ولی ورودتان به شهر باید پنهانی و شبانه باشد. صهیب خبر را به آن‌ها رساند و آن‌ها نیز دست صهیب را گرفتند و پیش اسامه بردند و او را از خبر آگاه ساختند و به اسامه گفتند که چگونه سزاوار است از دیدار رسول خدا - صلی الله علیه و آله - محروم شویم؟ و از او اجازه خواستند که به مدینه بروند، اسامه نیز به آن‌ها اجازه داد و به آن‌ها امر کرد که کسی از ورود آن‌ها به شهر آگاه نشود و اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بهبود یافتند، به لشگر خود بازگردید و اگر اتفاقی برای ایشان افتاد و وفات نمودند، ما را نیز از این آگاه سازید تا به جماعت مردم بپیوندیم.

ابوبکر، عمر و ابوعبیده شبانه وارد مدینه شدند؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بیهوش بودند. ایشان لحظاتی به هوش ... آمدند و فرمودند: امشب شر بزرگی درب این شهر را زده است. پرسیدند: ای رسول خدا! چه شری؟ فرمودند: عده‌ای از آن... هایی که در سپاه اسامه بودند، بر خلاف فرمان من بازگشتند. هان که من نزد پروردگارم از آنان بیزاری می‌جویم. وای بر شما! به سپاه اسامه بپیوندید. حضرت چندین بار این سخن را تکرار نمودند. بلال که مؤذن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود، به هنگام هر نماز اذان می‌گفت و پیامبر اگر توان داشتند، با هر زحمتی شده از منزل خارج می‌شدند و بر مردم نماز می... گزاردند و اگر نمی‌توانستند، به علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - امر می‌فرمودند که بروند نماز جماعت را بر پای دارند. علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - و فضل بن عباس به هنگام بیماری حضرت، همواره همراه ایشان بودند.

آن شب که در آن گروهی که تحت فرمان اسامه بودند، به شهر آمدند سپری شد و صبح فرا رسید. بلال اذان سر داد و نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمد تا طبق عادت همیشگی ایشان را باخبر سازد. ولی حال ایشان خیلی بد بود و به او اجازه داخل شدن داده نشد. عائشه به صهیب دستور داد تا نزد پدرش برود و به او بگوید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سخت بیمار است و توان برخاستن و رفتن به مسجد را ندارد و علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - نیز مشغول و مراقب ایشان است و نمی‌تواند نماز را برگزار کند، تو به مسجد برو و نماز جماعت را بخوان؛ که این حالتی است که برای تو مبارک است

و از این پس حجتی برای تو خواهد بود. مردم در مسجد منتظر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – یا علی – علیه السلام – بودند تا مطابق عادت در ایام بیماری پیامبر بیایند و پیشاپیش ایشان نماز گزارد. نفهمیدند چه شد که ناگهان ابوبکر وارد مسجد شد و گفت: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – سخت بیمار هستند و به من امر فرمودند که نماز جماعت را بخوانم. یکی از اصحاب رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به او گفت: چگونه این امر ممکن است، تو که باید الان در لشگر اسامه باشی؟ نه به خدا سوگند، بعید می‌دانم ایشان کسی را به دنبال تو فرستاده باشند و به تو امر کرده باشند که نماز بخوانی.

بلال به مردم گفت: خدا شما را بیامرزد! من خودم پیک شما می‌شوم تا از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در مورد این قضیه اجازه بگیرم. سپس شتابان رفت و به در خانه پیامبر رسید و به شدت در را کوبید، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – صدای در را شنیدند و فرمودند: چه شده است که با این شدت در می‌زنند؟ ببینید چه کسی است؟ فضل بن عباس رفت و در را گشود و دید بلال است؛ گفت: ای بلال! چه شده است؟ بلال گفت: ابوبکر وارد مسجد شده و جلو رفته و در جای رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ایستاده و مدعی است که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به وی چنین امر فرموده است. فضل گفت: مگر ابوبکر در لشگر اسامه نیست؟ به خدا سوگند این همان شر بزرگی است که دیشب وارد مدینه شده است. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خبرش را به ما داده بود.. فضل داخل شد و بلال را نیز به همراه خود داخل برد. پیامبر فرمودند: ای بلال! چه شده است؟ بلال خبر را به ایشان رساند. پیامبر فرمودند: مرا بلند کنید، مرا بلند کنید و به مسجد ببرید. سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، مصیبت و فتنه‌ای بس بزرگ بر اسلام نازل شده است.

حضرت با سری پوشیده و در حالی که علی و فضل بن عباس دو طرف ایشان را گرفته بودند و پاهایشان بر زمین کشیده می‌شدند، از خانه خارج شدند و وارد مسجد شدند ودیدند که ابوبکر در جایگاه رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ایستاده و عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و آن چند نفری که شبانه به همراه آن‌ها وارد شهر شده بودند، بر گرد او می‌چرخیدند. و بیشتر مردم نماز نخوانده بودند و منتظر خبر بلال بودند. هنگامی که مردم رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را دیدند که با آن حال بدشان به مسجد آمده‌اند، شگفت‌زده شدند.

رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پیش رفتند و ابوبکر را از پشت گرفته و وی را از محراب کنار زدند. ابوبکر و همراهانش رویشان را برگرداندند و از جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب آمدند و پنهان شدند. مردم آمدند و پشت رسول خدا – صلی الله علیه و آله – که نشسته نماز می‌خواندند و بلال تکبیرهای نماز را می‌گفت، جماعت گزاردند. وقتی حضرت نماز را به پایان رساندند، سر خود را به عقب برگرداندند، ولی ابوبکر را ندیدند. فرمودند: ای مردم! آیا از إبن ابی‌قحافه و یارانش تعجب نمی‌کنید که آن‌ها را گسیل داشته بودم و تحت فرماندهی اسامه قرار داده بودم و به آن‌ها فرمان داده بودم تا به آن‌جایی که باید می‌رفتند بروند، ولی سرپیچی نموده و برای ایجاد فتنه به مدینه بازگشته‌اند؟ هان که خداوند آن‌ها را در این فتنه تباه ساخته است. مرا بالای منبر ببرید.

حضرت با سری بسته برخاستند و بر روی نزدیکترین پلکه منبر نشستند و خداوند را سپاس و ثنا گفته و سپس فرمودند: ای مردم! آن امر پروردگارم که همه انسان‌ها در نهایت روزی به آن می‌رسند، به سراغ من آمده است و من شما را در حالی ترک می‌گویم که حجتی برای شما بر جای گذاشته‌ام که شبش همچون روزش واضح و روشن است؛ بنابراین بعد از من دچار

اختلاف نشوید، چنان‌چه قوم بنی إسرائیل پیش از شما دچار اختلاف شدند. ای مردم! من چیزی جز آن‌چه قرآن حلال نموده را بر شما حلال نمی‌کنم و چیزی جز را آن‌چه قرآن حرام کرده را بر شما حرام نمی‌نمایم. من دو چیز گران‌بها را در میان شما باقی می‌گذارم که تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، هرگز دچار گمراهی و لغزش نخواهید شد: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. این دو در میان شما جانشینان من هستند و هرگز از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که درحوض بر من وارد شوند و در آن‌جا از شما در مورد این که با این دو چیز گران‌بها چکار کردید سؤال می‌کنم. آن روز، عده‌ای همان گونه که شتر غریبه رانده می‌شود، از حوض من رانده می‌شوند و برخی از آن‌ها می‌گویند ما فلانی و فلانی هستیم و من به آن‌ها می‌گویم که نام‌هایتان را می‌دانم، اما شما پس از من از دین خارج شدید. پس رحمت خدا از شما دور باد و دور باد!

حضرت سپس از منبر پایین آمدند و به اتاق خویش بازگشتند. و ابوبکر و همراهانش، تا زمانی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – وفات نمودند، در مقابل دیدگان مردم ظاهر نشدند و سپس آن حوادث سقیفه از انصار و سعد سر زد و آن‌ها اهل بیت پیامبرشان را از حقوقی که خداوند عزّ و جلّ برایشان قرار داده بود، منع نمودند و کتاب خدا را تار و مار کردند. ای برادر انصاری! همین مقدار که به تو گفتم برای کسی که خداوند دوست دارد هدایتش کند، کافی و معتبر بود. جوان گفت: نام افراد دیگری را که در ماجرای آن صحیفه حاضر بودند و شاهد آن بودند را برایم بگو. حذیفه گفت: ابوسفیان، عکرمه بن ابی‌جهل، صفوان بن امیه بن خلف، سعید بن عاص، خالد بن ولید، عیّاش بن أبی‌ربیعه، بشیر بن سعد، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام، صهیب بن سنان، ابوالأعور السلمی، مطیع بن الأسود مدری، و جمعی دیگر از اینان که نام آن‌ها را فراموش کرده‌ام.

جوان گفت: ای اباعبدالله! همه این‌ها که از اصحاب رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نبودند، پس چرا همه مردم به سبب آنان تغییر کردند؟ حذیفه گفت: این عده سران و اشراف قبایل بودند و هر کدام از این‌ها در تعداد زیادی از مردم نفوذ داشتند که به حرف آن‌ها گوش می‌دادند و از آن‌ها اطاعت می‌کردند. این عده محبت ابوبکر را در دل داشتند، همان‌طور که بنی… إسرائیل حبّ گوساله و سامری در دلشان بود و هارون را ترک گفته و او را ضعیف و ناتوان یافتند. جوان گفت: سوگند به خدا که حقیقتاً همواره کینه این عده را به دل داشته باشم و از آن‌ها و اعمالشان نزد خداوند برائت جویم و همواره دوست‌دار امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمن دشمنانش باشم و به ایشان بپیوندم و امید آن دارم که إن شاء الله به زودی در کنار ایشان به شهادت نائل شوم.

جوان سپس با حذیفه وداع نمود و گفت: به سوی امیرالمؤمنین – علیه السلام – می‌روم و به سوی مدینه رفت و در راه با ایشان، که از مدینه به سوی عراق در حرکت بودند برخورد نمود و همراه حضرت به بصره رفت. هنگامی که امیرالمؤمنین – علیه السلام – در مقابل اصحاب جمل صف‌آرایی نمودند، این جوان اولین شخص از اصحاب امیرالمؤمنین – علیه السلام – بود که به شهادت رسید. ماجرا از این قرار بود که وقتی اصحاب جمل به صف شدند و تصمیم به جنگ گرفتند، امیرالمؤمنین – علیه السلام – ابتدا ترجیح دادند که از طریق دعوت آن‌ها به قرآن و حکم آن غائله را خاتمه دهند. از این رو قرآنی طلبیدند و فرمودند: چه کسی حاضر است این قرآن را بر آن‌ها عرضه دارد و آن‌ها را به آن‌چه در آن است فرا خواند و آن‌چه قرآن زنده نموده را زنده بدارد و هر آن‌چه میرانده را بمیراند؟ جنگ نیزه‌ها میان دو سپاه شروع شده بود و تعداد نیزه‌ها به قدری بود که می‌شد بر روی آن‌ها راه رفت. جوان برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! من حاضرم این قرآن را بگیرم و بروم و بر آنان عرضه کنم و آن‌ها را به آن‌چه در آن است فرا خوانم. امیرالمؤمنین – علیه السلام – اعتنایی نکردند و برای بار دوم ندا دادند که چه

کسی حاضر است این قرآن را بگیرد و برود و بر آن‌ها عرضه دارد و آن‌ها را به آن‌چه در آن است فرا خواند؟ باز کسی برنخاست. جوان برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! من حاضرم این قرآن را بگیرم و بروم و بر آنان عرضه کنم و آن‌ها را به آن‌چه در آن است فرا خوانم. امیرالمؤمنین – علیه السلام – باز هم اعتنایی نکردند و برای بار سوم ندا دادند. باز جز آن جوان کسی برخاست، جوان برخاست و گفت: من حاضرم این قرآن را بگیرم و بروم و بر آنان عرضه کنم و آن‌ها را به آن‌چه در آن است فرا خوانم. امیرالمؤمنین – علیه السلام – فرمودند: اگر این کار را بکنی، کشته خواهی شد. جوان گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا سوگند هیچ چیزی برایم محبوبتر از آن نیست که در جلوی شما شهات روزی من گردد و تحت اطاعت شما کشته شوم. امیرالمؤمنین – علیه السلام – قرآن را به دست او دادند. جوان به سوی سپاه آن‌ها راه افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام

نگاهی به او کردند و فرمودند: این جوان از کسانی است که خداوند قلب او را از نور و ایمان سرشار نموده است، او کشته می‌شود و دلم برای او سوخت، و این جماعت پس از کشتن او به هیچ وجه رستگار نخواهند شد.

جوان مصحف را با خود برد و در مقابل سپاه عائشه ایستاد، طلحه و زبیر نیز در طرف راست و چپ کجاوه ایستاده بودند. او که صدای رسایی داشت، با صدایی بلند ندا داد: ای مردم! این کتاب خدا است؛ امیرالمؤمنین شما را به کتاب خدا و حکم بر اساس آن‌چه خداوند در آن نازل کرده دعوت می‌کند، به اطاعت خداوند و عمل به کتاب او بازگردید. عائشه و طلحه و زبیر نیز سخنان او را شنیدند و چیزی نگفتند. وقتی لشکریان آن‌ها این صحنه را دیدند، به سوی آن جوان حمله‌ور شدند و دست راستش را که قرآن را با آن نگه داشته بود، قطع کردند. جوان قرآن را به دست چپ خود گرفت با صدایی بلند همان سخنان دفعه اول را فریاد زد. بار دیگر به او حمله کردند و دست چپش را قطع کردند. جوان در همان حال که خون از او می‌رفت، مصحف را به آغوش گرفت و دوباره همان سخنان را ندا داد. به شدت به او حمله کردند و او را به قتل رساندند و جوان بی‌جان بر زمین افتاد، او را طوری قطعه قطعه نمودند که رنگ زرد چربی شکم او دیده شد.

امیرالمؤمنین – علیه السلام – ایستاده بودند و آن‌ها را می‌دیدند. حضرت رو به اصحاب خود نموده و فرمودند: به خدا سوگند من در مورد گمراهی این قوم و بر باطل بودن این گروه شکی نداشتم، ولی دوست داشتم این امر با شهادت آن مرد صالح، حکیم بن جلبه عبدی و مردان صالحی که با او بودند بر همه شما روشن شود. گناه اینان با کشتن این جوان که داشت آن‌ها را به کتاب خدا و حکم به آن و عمل به واجبات آن دعوت می‌کرد، و آن‌ها بر وی یورش بردند، مضاعف شد. دیگر هیچ مسلمانی نباید در کشتن آنان شک کند و اکنون آتش جنگ روشن شده و بالا گرفته است.

امیرالمؤمنین – علیه السلام – فرمودند: به نام خداوند «حم» همگی بر آن‌ها حمله برید که آن‌ها یاری نخواهند شد. خود حضرت نیز در حالی که حسن و حسین علیهما السلام و اصحاب رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ایشان را همراهی می‌کردند حمله‌ور شدند و به قلب سپاه آن‌ها زدند. به خدا سوگند ساعتی نگذشت که دیدیم همه افراد دشمن مانند تلو تلو خوران به چپ و راست افتادند و در زیر سم اسبان ماندند. امیرالمؤمنین – علیه السلام – پیروز و سرفراز بازگشت و خداوند ایشان را فاتح نمود و دشمنان را به اسارت ایشان در آورد. حضرت دستور داد تا پیکر آن جوان و همه آن‌هایی که در رکاب ایشان کشته شده بودند را جمع کردند و در همان لباس‌های خون آلودشان پیچیدند بدون این‌که لباس‌ها را از تنشان بیرون بیاورند، بر آن‌ها نماز گزاردند و آن‌ها را دفن نمودند. و دستور دادند تا به مجروحان سپاه دشمن کاری نداشته باشند و

فراریان را تعقیب نکننـد و دسـتور دادند تا تمامی غنایم را جمع کنند و آن‌گاه آن‌ها را میان اصـحاب خود تقسـیم نمودند و به محمـد بن أبی بکر فرمان دادنـد تا خواهر خود را به بصـره ببرد و چنـد روزی در آن‌جا نگه دارد، و بعـد او را به منزل خود در مدینه بازگرداند.

عبدالله بن سـلمه نقل کرده، من از جمله کسانی بودم که در جنگ جمل حضور داشـتند، زمانی که آتش جنگ فروکش کرد، مادر آن جوان را دیدم که بالای سر فرزندش ایستاده بود. شروع به گریستن کرد و فرزندش را می‌بوسید و این اشعار را سرود:

– ای پروردگارم! مسلمانی به سراغ آنان رفت و در حالی که هیچ ترسی از آنان نداشت، کتاب خدا را برای آن‌ها تلاوت می... کرد.

– و آنان را به فرمان مولایشان امر می‌کرد، ولی آن‌ها نیزه هایشان را با خون او رنگین کردند .

– و حـال آن که مادرشـان ایسـتاده بود و آنـان را نگـاه می‌کرد و آنان را به طغیان امر می‌کرد و از آن بر حـذر نمی‌داشت. – . ارشادالقلوب ۲ : ۱۱۲ – ۱۳۵ –

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السـلام من حرف المـدائن فی بعض النسـخ بالحاء المهمله أی من کسب المـدائن من قولهم حرف لعیاله أی کسب أو هو بمعنی الطرف و الـذروه لکونه فی جـانب من بلاـد العراق أو من أعـالی البلاـد و فی بعضـها بالجیم قال فی القاموس الجرف المـال من الناطق و الصامت و الخصب و الکلاء الملتف و بالکسـر و قـد یضم المکان الـذی لا یأخـذه السـیل و بالضم ما تجرفته السـیول و أکلته من الأـرض و لاـ یخفی مناسـبه أکثرهـا للمقام و یقال کبت الله العـدو أی صـرفه و أذله قوله علیه السـلام أحمد إلیکم الله و لعله ضـمن معنی الإنهـاء أی أحمـد الله منهیـا إلیکم نعمه قـال فی النهایه فی کتابه صـلی الله علیه و آله أما بعـد فإنی أحمد إلیک الله أی أحمده معک فأقام إلی مقام مع و قیل معناه أحمد إلیک نعمه الله بتحدیثک إیاها انتهی و الإدحاض الإبطال و التهجیر و التهجر السیر فی الهاجره و هی نصف النهار عند اشتداد الحر و الشمله کساء یشتمل به.

قوله: و مـا کـادوا أی مـا کـادوا یفعلون ذلـک لعسـره علیهم کمـا قال تعالی فَـذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ و یحتمل أن یکون من الکیـد أی لم یسألوا شیئا کما سأل المنافقون بعـد ذلک کیـدا و مکرا و بطؤ ککرم ضد أسـرع کأبطأ فالبطاء جمع الباطی و یقال مللته و منه أی سئمته و أملنی و أمل علی أبرمنی و کربه الغم

ص: ۱۱۴

۱- إرشـاد القلوب ۲/ ۱۱۲– ۱۳۵، و قولهـا «و أمهم قـائمه تراهم» تعنی عـائشه أم المؤمنین روی ذلـک الشـیخ المفیـد فی کتـابه الجمل: ۱۸۱ و لفظه «فأقبل الغلام حتّی وقف بازاء الصـفوف و نشـر المصـحف، و قال: هذا کتاب اللّه، و أمیر المؤمنین یدعوکم

الى مـا فيه، فقالت عائشه: « اشـجروه بالرماح فقبحه الله » فتبادروا اليه بالرماح فطعنوه من كل جانب وروى القصه الطبرى فى ج ۴ ص ۵۱۱، وسيأتى فى باب الجمل.

أحزنه و قال الجزرى فيه ذكر العاليه و العوالى فى غير موضع و هى أماكن بأعلا أراضى المدينه على أربعه أميال و أبعدها من جهه نجد ثمانيه.

قوله تعالى فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ أى علما حاليا متعلقا بالموجود و به يكون الثواب و العقاب.

قوله تعالى أَنْ يَسْبِقُونا أى يفوتونا فلا نقدر أن نجازيهم على مساويهم و قال الجوهرى حفظته الكتاب حملته على حفظه و استحفظته سألته أن يحفظه قوله و أغذ بالمعجمتين أى أسرع قال القاموس و أغذ السير و فيه أسرع و قال جهمه استقبله بوجه كريه كتجهمه و قال هرشى كسكرى ثنيه قرب الجحفه و الحبره النعمه الحسنه و الدوله بالضم ما تتداوله الأغنياء و تدور بينهم و أبطل أتى بالباطل و تكلم به كأحال أى أتى بالمحال.

قوله يسعى بها أدناهم أى يجب على المسلمين إمضاء أمان أدناهم لآحاد المشركين قوله و كلهم يد أى هم مجتمعون على دفع أعدائهم لا يسع التخاذل بينهم بل يعاون بعضهم بعضا على جميع الأديان و الملل كأنه جعل أيديهم يدا واحده و فعلهم فعلا واحدا.

قوله أحب أن ألقى الله أى أحب أن أخاصمه عند الله بسبب صحيفته التى كتبها و فى بعض النسخ ما أحب إلى أن ألقى الله بصيغه التعجب و المسجى بالتشديد على بناء المفعول المغطى بثوب و الرعده بالكسر و الفتح الاضطراب و فى النهايه و الرأب الجمع و الشد يقال رأب الصدع إذا شعبه و رأب الشى ء إذا جمعه و شده برفق و الرسل بالكسر الهنيئه و التأنى يقال افعل كذا على رسلك أى اتَّئد فيه و

قال فى الحديث إنه خرج فى مرضه يتهادى بين رجلين.

أى يمشى بينهما معتمدا عليهما من ضعفه و تمايله من تهادت المرأه فى مشيتها إذا تمايلت و كل من فعل ذلك بأحد فهو يهاديه قوله و هو مربوط أى مشدود الرأس معصوب و التمزيق التخريق و المزق أيضا مصدر و الحضن بالكسر ما دون الإبط إلى

الكشح أو الصدر و العضدان و ما بينهما و حضن الشي ء و احتضنه جعله فى حضنه قوله فشدوا أى حملوا عليه و الإرب بالكسر العضو و اللبس بالضم الشبهه.

قوله و وقدت الحرب كوعد أى التهبت نار الحرب و قال الجزرى فى حديث الجهاد إذ أبيتم فقولوا حم لا ينصرون قيل معناه اللهم لا ينصرون و يريد به الخبر لا الدعاء لأنه لو كان دعاء لقال لا ينصروا مجزوما فكأنه قال و الله لا ينصرون و قيل إن السور التى أولها حم سور لها شأن فنبه أن ذكرها لشرف منزلتها مما يستظهر به على استنزال النصر من الله و قوله لا ينصرون كلام مستأنف كأنه حين قال قولوا حم قيل ما ذا يكون إذا قلناها فقال لا ينصرون.

و فى القاموس الشلو بالكسر العضو و الجسد من كل شی ء كالشلا و كل مسلوخ أكل منه شی ء و بقيت منه بقيه و الجمع أشلاء و الشليه الفدره (۱) و بقيه المال انتهى قوله و منحه أكتافهم لعله كنايه عن تسلطه عليه السلام كأنه ركب أكتافهم أو عن انهزامهم و تعاقب عسكره عليه السلام لهم كما مر فى حديث بدر و إلاـ فاركبوا أكتافهم أى اتبعوهم أو عن الظفر عليهم مكتوفين قولها قناهم هی جمع القناه و هی الرمح.

**[ترجمه]سخن حضرت عليه السلام: \\"من حرف المدائن\\" در برخی از نسخه‌ها حاء آمده است و به معنای پیشه‌های مدائن است. که برگرفته از جمله \\"حرف لعياله\\"، به معنی کسب روزی کرد و یا به معنی جانب و جای بلند است. زیرا مدائن در کنار عراق واقع شده و یا از جاهای مرتفع عراق است. و در برخی از نسخه‌ها با جیم آمده است. در قاموس آمده است: \\"جرف\\" یعنی از مال، اعم از ناطق و صامت و حاصلخیز و علفزار، و با کسره و گاهی هم مضموم، یعنی مکانی که سیل به آن‌جا راه ندارد. با ضمه، آن زمینی است که سیل آن را فرسایش داده و خورده است. پیداست که اکثر این معانی با مقتضای کلام در این‌جا مناسبت دارد. گفته می‌شود: \\"كبت الله العدوّ\\" یعنی خداوند دشمن را برکنار و ذلیل نمود. سخن امام علیه السلام: \\"أحمد إليكم الله\\" شاید مفهوم پایان دادن را در بر داشته باشد و یعنی خدا را سپاس می گویم که نعمت های خود را بر شما تمام کرد. در نهایه چنین می گوید: در نوشته پیامبر – صلی الله علیه و آله – آمده است: \\"فإنی أحمد إليك الله\\" یعنی من به همراه تو خدا را سپاس می گویم، یعنی حرف \\"إلى\\" در جای \\"مع\\" استفاده شده است. و گفته شده است که معنای این سخن آن است که من از آن رو که تو سخن از نعمت خدا گفتی نعمت خداوند را سپاس می... گویم. در این‌جا نقل کلام از نهایه تمام می‌شود. إدحاض به معنی ابطال است و تهجیر و تهجّر نیز به معنای سیرنمودن در هاجره است و هاجره یعنی نیمه روز و زمانی که گرما شدت می‌یابد. شمله نیز ردایی است که آن را روی خود می‌اندازند.

سخن او: \\"و ما كادوا\\" یعنی به دلیل سختی آن عمل قادر به انجام آن نبودند، همان‌طور که خداوند متعال فرمود: «فذبحوها و ما كادوا يفعلون». و نیز ممکن است از ریشه کید باشد، بدین معنا که آنان مانند منافقان که پس از آن از روی حیله و فریب سؤال نمودند، نبودند و سؤالی نکردند. \\"بطؤ\\" بر وزن كَرُمَ، ضد أسرع است که بر وزن أبطأ می‌باشد و بطاء جمع باطی است. گفته می شود \\"ملّلته\\" و \\"مللت منه\\" یعنی از آن به ستوه آمدم و آن امر مرا به تنگ آورد و \\"املّ عليّ\\" یعنی مرا تأیید نمود و \\"كربه الغم\\" یعنی او را محزون ساخت. جزری می گوید: در این متن واژه‌هایی چون عالیه و عوالی در چند جا استعمال شده است که جاهایی هستند که در فاصله چهار میلی بالای مدینه قرار دارند و دورترین آن‌ها از جهت نجد است و هشت میلی با شهر فاصله دارد.

این سخن خداوند متعال که «فلیعلمنّ الله»، یعنی علمی که فعلیت دارد و متعلق به موجود است و به واسطه آن ثواب و عقاب داده می‌شود.

این سخن خداوند متعال که «أن یسبقونا»، یعنی از چنگ ما بگریزند که در نتیجه ما نتوانیم آن‌ها را به سبب گناهانشان مجازات کنیم. جوهری در مورد \\"حفّظته الکتاب\\" گفته است: یعنی او را مجبور به حفظ آن کردم و \\"استحفظته\\" یعنی از او خواستم تا آن را حفظ نماید. \\"و أغذّ\\" یعنی شتافت. در قاموس آمده است: \\" و أغذّ السیر و فیه\\" یعنی در رفتن و یا در آن امر شتاب نمود. و گفته است: \\"جهمه\\" به مانند \\"تهجّمه\\" یعنی با چهره ای ناخوشایند به استقبالش رفت. و گفته است که \\"هَرشی\\" هم وزن سکری، نام گردنه‌ای است در نزدیکی جحفه. \\"حبره\\" یعنی نعمت نیکو و \\"الدوله\\" به ضم [دال] چیزی است که ثروتمندان آن را دست به دست می‌کنند و در میانشان در گردش است. \\"أبطل\\" یعنی امری باطل آورد و سخنی باطل گفت، چنان‌چه \\"أحال\\" یعنی چیزی محال مطرح کرد.

این سخن که \\"یسعی بها أدناهم\\" یعنی بر مسلمانان واجب است که امان نامه‌ای که آن‌ها را به مشرکان نزدیک می‌گرداند امضا نمایند. \\"و کّلهم ید\\" یعنی آن‌ها در راندن دشمنان خود متحدند و سستی در آن‌ها راه ندارد، بلکه همگی آن‌ها در مقابل ادیان و ملت‌های دیگر، همدیگر را یاری می‌نمایند و گویا دستان همه آنان یک دست است و کارشان نیز یک کار است.

\\"احبّ أن ألقی الله\\"، یعنی دوست دارم به سبب صحیفه‌ای که نگاشته است در نزد خداوند با او مخاصمه نمایم. در برخی از نسخه‌ها \\"ما أحبّ إلیّ أن ألقی الله\\" آمده است که به صیغه تعجب است. المسجیّ با تشدید [یاء] و بر صیغه مفعول، به معنی کسی است که با پارچه یا لباسی پوشانده شده است. \\"الرعده\\" با کسره و فتحه یعنی اضطراب. در نهایه آمده است: الرأب به معنای جمع کردن و بستن است. گفته می‌شود \\"رأب الصدع\\" که یعنی شکاف را پر می‌کند و \\"رأب الشیء\\" که یعنی چیزی را جمع نموده و به آرامی می بندد. الرّسل به کسر [راء]، یعنی خوشایندی و درنگ، گفته می شود \\"افعل کذا علی رسلک\\" یعنی آن کار با درنگ و تأمل انجام بده. در حدیث آمده است \\" إنّه خرج فی مرضه یتهادی بین رجلین\\" یعنی به دلیل ضعف و عدم تعادل، بین دو نفر و با تکیه بر آن دو راه می‌رود. و \\"تهادت المرأه فی مشیتها\\" یعنی زن در راه رفتن خود تعادل ندارد. و هر که با کسی این کار را کند در موردش جمله و \\"هو یهادیه\\" را به کار می‌برند. \\"و هو مربوط\\"، یعنی با سر و پیشانی بسته شده، و التمزیق یعنی پاره نمودن، و الممزق نیز مصدر است. و الحضن به کسر [حاء] پایین‌تر از زیر بغل تا پهلو را گویند، یا سینه و دو بازو و بین آن دو را گویند. \\"حضن الشیء و احتضنه\\"، یعنی آن را در آغوش گرفت. \\"فشدّوا\\" یعنی بر آن حمل نمودند، الإرب به کسر [الف]، یعنی عضو، و اللبس به ضم [لام]، به معنای شبهه است.

\\"و قدت الحرب\\" بر وزن وَعِدَ، یعنی آتش جنگ شعله‌ور شد. جزری گفته است: در حدیث جهاد آمده است: \\"إذ أبیتم فقولوا حم لاینصرون\\"؛ گفته شده معنای حدیث آن است که خدایا! آن‌ها یاری نمی‌شوند و اراده خبر دادن دارد نه دعا کردن، چراکه اگر دعا می‌بود، می گفت: لاینصروا - یاری نشوند - (به صورت مجزوم). گویا گفته است: به خدا سوگند که آن‌ها یاری نمی‌شوند. گفته شده که سوره‌هایی که با \\"حم\\" آغاز می‌شوند، دارای شأن و منزلتی هستند و بدان جهت

گفته شده که ذکر آن‌ها به سبب منزلت رفیعی که دارند، باعث فرود آوردن پیروزی از جانب خداوند می‌شود. \\"لا ینصرون\\" کلامی آغازین است؛ گویا هنگامی که می‌گوید: بگویید حم، گفته می‌شود که اگر آن را بگوییم چه اتفاقی می‌افتد؟ جواب می‌دهد: آن‌ها یاری نمی‌شوند.

در قاموس آمده است: شلو به کسر [شین]، به معنای عضو و جسم هر چیزی است، و \\"شلا\\" هم به همین معناست و آن را به هر چیز پوست کنده‌ای می‌گویند که بخشی از آن خورده شده و باقی آن برجای مانده است و جمع آن \\"اشلاء\\" است. و \\"شلیه\\" به تکه‌ای از گوشت و نیز باقی مانده مال می‌گویند. در این‌جا نقل از کتاب قاموس تمام می‌شود. \\"و منحه أكتافهم\\" شاید کنایه از سیطره حضرت علیه السلام باشد که گویا حضرت بر شانه‌های آنان سوار شده‌اند، و یا کنایه از شکست آنان و تعقیب آنان توسط لشکر حضرت است. همان گونه که در حدیث بدر آمده بود که \\"و إلا ـ فاركبوا أكتافهم\\" یعنی آن‌ها را تعقیب نمایید، و یا کنایه از پیروزی بر آنان بستن دست‌هایشان است. \\"قناهم\\" جمع قناه و به معنای نیزه است.

**[ترجمه]

«۴»

قب، المناقب لابن شهرآشوب عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ (۲) إِذَا عَايَنُوا عِنْدَ الْمَوْتِ مَا أُعِدَّ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ هُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَهِ الَّتِي كَتَبُوا عَلَى مُخَالَفَهِ عَلِيٍّ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّارِ

وَ عَنْهُ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَهً (۳) أَعْلَمَهُمْ

ص: ۱۱۶

۱- و هی القطعه من اللحم.

۲- البقره: ۱۶۷.

۳- آل عمران: ۱۱۸.

بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الصَّحِیفَهِ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: روایت شده که امام باقر - علیه السلام - درباره این سخن خداوند متعال: «کذلک یریهم أعمالهم حسرات علیهم» {این گونه خداوند، کارهایشان را- که بر آنان مایه حسرت‌هاست- به ایشان می نمایاند}، - . بقره / ۱۶۷ -

فرمودند: یعنی هنگامی که آن‌ها در وقت مرگ عذاب دردناکی که برایشان آماده شده است را می‌بینند، منظور از آن‌ها، همان اصحاب صحیفه‌ای هستند که آن را در مخالفت با علی نگاشتند، «و ما هم بخارجین من النار» {و از آتش بیرون آمدنی نیستند} - . همان - .

و باز از ایشان - علیه السلام - روایت شده که درباره این سخن خداوند متعال: «یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانه» {ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان، [دوست و] همراز مگیرید}، - . آل عمران / ۱۱۸ -

فرمودند: آن‌ها را از آن‌چه در قلب‌هایشان می گذشت آگاه ساخت، و منظور از آن‌ها، همان اصحاب صحیفه هستند. - . مناقب السروی ۳ : ۲۱۲ - ۲۱۳ -

**[ترجمه]

«۵»

مع، معانی الأخبار مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَعْنَی قَوْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا نَظَرَ إِلَی الثَّانِی وَ هُوَ مُسَجًّی بِثَوْبِهِ مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَیَّ أَنْ أَلْقَی اللَّهَ بِصَحِیفَتِهِ مِنْ هَذَا الْمُسَجَّی فَقَالَ عَنَی بِهَا صَحِیفَتَهُ الَّتِی کُتِبَتْ فِی الْکَعْبَهِ (۲).

۱- مناقب السروی ۳/ ۲۱۲- ۲۱۳.

۲- معانی الأخبار: ۴۱۲ و قد روی سلیم عن علیّ علیه السلام نص ذلک فی مفاخره جرت بینه و بین طلحه بن عبید اللّه و لفظه: فقال طلحه : فکیف نصنع بما ادعی أبوبکر وعمر أصحابه الذین صدقوه وشهدوا علی مقالته ... أنه سمع النبی یقول : ان الله أخبرنی أن لا یجمع لنا أهل البیت النبوه والخلافه ، فصدقه بذلک عمر وابوعبیده وسالم ومعاذ بن جبل ... فقال عند لک علی _ وقد غضب من مقاله طلحه _ فأخرج شیئا کان یکتمه وفسر شیئا قد کان قاله یوم مات عمر ، لم ید رما عنی به ، وأقبل عی طلحه الناس یسمعون فقال : یا طلحه! أما والله ما صحیفه القی الله بها یوم القیامه أحب إلی من صحیفه هؤلاء الخمسه الذین تعاهدوا وتعاقدوا علی الوفاء بها فی الکعبه فی حجه الوداع « ان قتل الله محمدا أو مات أن یتوازروا ویتظاهروا علی فلا أصل إلی الخلافه » راجع ص ۱۱۷ _ ۱۱۸. وهکذا ورد ذکر الصحیفه الملعونه فی احتجاجات هشام بن الحکم علی ما نقله فی الفصول المختاره : ۵۸ وفیه أن أعمروا طأ أبابکر والمغیره وسالم مولی أبن حذیفه وأبا عبیده علی کتب صحیفه بینهم یتعاقدون فیها علی أنه اذا مات

رسول الله صلى الله عليه و آله لم يورثوا أحدا من اهل بيته ولم يولوهم مقامه من بعده ، فكانت الصحيفه لعمر ، اذ كان عماد القوم ، والصحيفه التى ود أمير المؤمنين ورجا أن يلقى الله بها ، هى هذه الصحيفه فيخاصمه بها ويحتج عليه بمتضمنها. قال : والدليل على ذلك ما روته العامه عن ابى بن كعب أنه كان يقول فى المسجد : ألا هلك أهل العقده والله ما آسى عليهم انما آسى على من يضلون من الناس ، فقيل له : من هؤلاء أهل العقده؟ وما عقدتهم؟ فقال : قوم تعاقدوا بينهم « ان مات رسول الله لم يورثوا أحدا من اهل بيته ولا ـ ولوهم مقامه ، أما والله لئن عشت إلى يوم الجمعه لا قومن فيهم مقاما أبين به للناس أمرهم ، قال : فما أتت عليه الجمعه ». أقول: : قد مر منا الاشاره فى ص ۳۴ من هذا المجلد إلى مقاله أبى بن كعب هذا واليك الان تفصيلها : روى الفضل بن شاذان فى الايضاح ص ۳۷۳ قال : حدثنا اسحاق عن سلمه عن ابن اسحاق ، عن عمرو بن عبيد عن الحسن بن عمرالعوفى (وأظنه عن جندب كما سيأتى) قال : دخلت مسجد النبى صلى الله عليه و آله فاذا أنا برجل قد سجى وحوله قوم فسألته عن شئ فجبهونى فقلت يا أصحاب محمد تضنون بالعلم قال : فكشف الرجل المسجى الثوب عن وجهه فاذا شيخ أبيض الرأس واللحيه فقال : عن أى هذه الامه تسأل؟ فو الله ما زالت هذه الامه مكبوبه على وجهها منذ يوم قبض رسول الله وأيم الله لئن بقيت إلى يوم الجمعه لا ـ قومن مقاما أقتل فيه. قال : وسمعته قبل ذلك وهو خارج دار الفضل وهو يقول : ألا هلك أهل العقده أبعدهم الله ، والله ما آسى عليهم انما آسى على الذين يهلكون من أمه محمد ، فلما كان يوم الاربعاء رأيت الناس يموجون فقلت : ما الخبر؟ فقالوا : مات سيد المسلمين أبى بن كعب فقلت ستر الله على المسلمين حيث لم يقم الشيخ ذلك المقام. وروى مثله ابن جرير الطبرى من أصحابنا فى المسترشد ۲۸ ــ ۲۹. ونقل ابن أبى الحديد فى شرح النهج ج ۴ ص ۴۵۴ عن أبى جعفر الاسكافى كلاما لبعض الزيديه استحسنه وفيه « وكلمه أبى بن كعب مشهوره منقوله ما زالت هذه الامه مكبوبه على وجهها منذ فقدوا نبيهم ». وقوله : « ألا هلك العقده والله ما آسى عليهم انما آسى على من يضلون من الناس » وهذا النص فى ص ۴۵۹ ص ۷. وروى الامام ابن حنبل عن قيس بن عباد قال : أتيت المدينه للقى أصحاب محمد صلى الله عليه و آله ولم يكن فيهم رجل ألقاه أحب إلى من أبى فأقيمت الصلاه وخرج عمر مع اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله فقمت فى الصف الاول فجاء رجل فنظر فى وجوه القوم فعرفهم غيرى فنحانى وقام فى مكانى فما عقلت صلاتى فلما صلى قال : يا بنى لا يسوؤك الله فانى لم آتك الذى أتيتك بجهاله ولكن رسول الله قال لنا : كونوا فى الصف الذى يلينى وانى نظرت فى وجوه القوم فعرفتهم غيرك. ثم حدث فما رأيت الرجال متحت أعناقها إلى شئ متوجها اليه قال : فسمعته يقول : هلك أهل العقده ورب الكعبه ، ألا لا عليهم آسى ولكن آسى على من يهلكون من المسلمين واذا هو أبى. أقول: وترى مثله فى حليه الاولياء ج ۱ ص ۲۵۲ بطريقين عن قيس بن عباد بتلخيص يسير وفى لفظ « أما والله ما عليهم آسى ولكن آسى على من أضلوا » وأظن أن فى السند سقطا والراوى كان هو جندب بن عبدالله البجلى الشيعى : روى ابن سعد فى الطبقات ج ۳ ق ۲ ص ۶۱ س ۲۰ عن جندب بن عبدالله البجلى قال : أتيت المدينه ابتغاء العلم فدخلت مسجد رسول الله فاذا الناس فيه حلق يتحدثون فجعلت أمضى الحلق حتى أتيت حلقه فيها رجل شاحب عليه ثوبان كانما قدم من سفر قال فسمعته يقول : « هلك أصحاب العقده ورب الكعبه ولا آسى عليهم » أحسبه قال مرارا. قال : فجلست اليه فتحدث بما قضى له ثم قام : قال : فسألت عنه بعد ما قام ، قلت من هذا؟ قالوا : هذا سيد المسلمين أبى بن كعب قال : فتبعته حتى أتى منزله فاذا هورث المنزل رث الهيئه فاذا رجل زاهد منقطع يشبه أمره بعضه بعضا ، فسلمت عليه فرد على السلام ثم سألنى ممن أنت؟ قلت من أهل العراق ، قال : أكثر منى سؤالا ـ؟! قال : لما قال ذلك غضبت ، قال : فجثوت على ركبتى ورفعت يدى هكذا وصف حيال وجهه فاستقبلت القبله ، قال : قلت : اللهم نشكوهم اليك انا ننفق نفقاتنا وننصب ابداننا ونرحل مطايانا ابتغاء العلم فاذا لقيناهم تجهموا لنا وقالوا لنا. قال : فبكى أبى وجعل يترضانى ويقول : ويحك لم أذهب هناك ، لم أذهب هناك ، قال : ثم قال : اللهم انى اعاهدك لئن أبقيتنى إلى يوم الجمعه لا ـ تكلمن بما

سمعت من رسول الله لا ـ أخاف فيه لومه لائم. وفى لفظ آخر « لا ـ قولن قولا ـ لا ـ أبالى استحييتمونى عليه أو قتلتمونى » راجع الطبقات ج ٣ ق ٢ ص ٦١ س ١١]. قال : لما قال ذلك انصرفت عنه وجعلت أنتظر الجمعه فلما كان يوم الخميس خرجت لبعض حاجتى فاذا السكك غاصه من اناس لا أجد سكه الايلقانى فيها الناس ، قال : قلت ما شأن الناس؟ قالوا : انا نحسبك غريبا ، قال : قلت : أجل ، قالوا : مات سيد المسلمين ابى بن كعب ، قال جندب فلقيت أبا موسى بالعراق فحدثته حديث أبى قال : والهفاه لو بقى حتى تبلغنا مقالته. قلت : وروى مثله فى مستدرك الصحيحين ج ٢ ص ٢٢٦ _ ٢٢٧ وقال : هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه وأخرجه فى ج ٣ ص ٣٠٤ بلفظ آخر ملخصا. وروى النسائى فى كتاب الامامه تحت الرقم ٢٣ (ج ٢ ص ٨٨) وأخرجه فى مشكاه المصابيح ص ٩٩ باسناده عن قيس بن عباد ولفظه « ثم استقبل القبله فقال : هلك أهل العقد [ه] ورب الكعبه ثلاثا _ ثم قال : والله ما عليهم آسى ولكن آسى على من أضلوا ». قلت : يا أبا يعقوب ما يعنى بأهل العقد؟ قال : الامراء. قلت : فكما ترى الظاهر من ألفاظ الحديث أنه أراد بالعقد أو العقده فى كلامه ، و خصوصا فى هذا الموقف الصعب ، عقد التحالف والتعاهد على أمر كان فيه ضلال أمه محمد وهلاكهم ، وليس يرى ذلك الا عقدهم بالصحيفه التى رويت فى آثار أهل البيت من طرق الشيعه. واما تفسير أبى يعقوب _ وهو يوسف بن يعقوب السلعى البصرى الراوى عن سليمان التيمى عن أبى مجلز عن قيس _ بان المراد من أهل العقد الامراء ، فليس بشىء لان الامراء لم يضلوا أمه محمد ولا أهلكوهم وانما ظلموهم فى فيئهم وتشريدهم ومنع حقوقهم ولا ـ ن أبيا لم يكن يخاف من الامراء وهو فى المدينه لا أمير عليه الا الخليفه عمر أو عثمان على ما ستقف عليه من الاختلاف فى ذلك. على أن النكير والنقمه على الامراء مما قد كان شاع قبل ذلك فى ألسنه الصحابه وفى رأسهم الفاروق حيث كان يشاطر أموالهم تاره ويصادر أموالهم اخرى ، وخصوصا اذا كانت مقالته هذه فى زمن عثمان حيث كان جل المهاجرين والانصار ينقمون على أمرائه بل وعلى نفسه ، وفلا معنى لقوله « لا قولن مقالا اقتل فيه » وامثال ذلك ، الا ـ أن يكون أراد فى كلامه المعنى المعروف بين العرب من كلمه العقد ، وهو التعاقد والحلف على اجتماعهم فى أمر من الامور. واما تفسير ابن الاثير فى نهايته حيث قال : (ومنه حيث أبى « هلك أهل العقد و رب الكعبه » يعنى بيعه الولاه (فلا يكشف هذه السوءه ، وذلك لان الولاه لا بيعه لهم ، و انما البيعه للخلفاء ، ولم يكن سبق فى زمن أبى الا بيعه أبى بكر وعمر ، وعلى قول بيعه عثمان ، اما بيعه عثمان فقد كان على شريطه شرطها الفاروق ، وأما بيعه عمر فقد كان بأمر من أبى بكر استخلفه ، وأما بيعه أبى بكر فقد قال عمر نفسه : انها كانت فلته وقى الله شرها ومن عاد إلى مثلها فاقتلوه ، ومعلوم أن حكم الامثال فيما يجوز ومالا يجوز واحد. فعلى هذا كلام ابن الاثير حيث أورد لفظ البيعه اعتراف منه ضمنا بأن العقد فى كلام أبى لم يكن عقد اللواء للامراء كما قيل ، بل كان مراده عقد البيعه ، وهو مساوق لما قالت الشيعه من أن مراده بالعقد : العهد الذى كان بين جماعه أن لا يورثوا أهل بيت محمد صلى الله عليه و آله كما وفوا بعهدهم هذا والا لماضر أبابكر ولا عمر أن يكون فدك فى يد فاطمه وبنيها أولا. وفى الختام نفثه مصدوره وهى أنه كيف عاهد أبى ان يقوم يوم الجمعه مقامه الذى كان يريده ، ومات يوم الخميس؟ أراه خنقه الجن! فما ترى انت ايها القارى؟

**[ترجمه]معانی الأخبار: مفضل بن عمر نقل کرده، امام صادق – علیه السلام – در مورد معنای این سخن امیرالمؤمنین – علیه السلام – که در زمانی که به جنازه دومی که در لباسش پوشیده بود نگریستند و فرمودند: \\"در هنگام ملاقات با خدا، برای من هیچ کسی و صحیفه‌اش محبوب‌تر از این جنازه در لباس پیچیده شده نیست\\"، سؤال کردم؛ ایشان فرمودند: منظور ایشان صحیفه‌ای بود که در کعبه نوشته شد. – . معانی الأخبار : ۴۱۲ –

**[ترجمه]

بیان

هذا مما عد الجمهور من مناقب عمر زعما منهم أنه علیه السلام أراد بالصحیفه کتاب أعماله و بملاقاه الله بها أن یکون أعماله مثل أعماله المکتوبه

ص: ۱۱۸

فیه فبین علیه السلام أنه صلی الله علیه و آله أراد بالصحیفه العهد الذی کتبوا ردا علی الله و علی رسوله فی خلافه أمیر المؤمنین علیه السلام أن لا یمکنوه منها و بالملاقاه بها مخاصمه أصحابها عند الله تعالی فیها.

ص: ۱۱۹

و

قال فی الصراط المستقیم و یعضده (۱) ما أسنده سلیم إلی معاذ بن جبل أنه عند وفاته دعا علی نفسه بالویل و الثبور فقیل له لم ذاک قال لموالاتی عتیقا و عمر (رمع) علی أن أزوی خلافه رسول الله صلی الله علیه و آله عن علی علیه السلام و روی مثل ذلک عن ابن عمر أن أباه قاله عند وفاته و کذا أبوبکر (عتیق) و قال هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و معه علی بیده الصحیفه التی تعاهدنا علیها فی الکعبه و هو یقول و قد وفیت بها و تظاهرت علی ولی الله أنت و أصحابک فأبشر بالنار فی أسفل السافلین ثم لعن ابن صُهاک و قال هو الذی صدنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی

قال العباس بن الحارث لما تعاقدوا علیها نزلت إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ (۲) و قد ذکرها أبو إسحاق فی کتابه و ابن حنبل فی مسنده و الحافظ فی حلیته و الزمخشری فی فائقه و نزل وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنا مَکْراً (۳) الآیتان.

و عن الصادق علیه السلام نزلت أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۴) الآیتان و لقد وبخهما النبی صلی الله علیه و آله لما نزلت فأنکرا فنزلت یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا کَلِمَهَ الْکُفْرِ الآیه.

و رووا أن عمر (رمع) أودعها أبا عبیده فقال له النبی صلی الله علیه و آله أصبحت أمین هذه الأمه

۱- قال: علی أن عمل إنسان لا یصحّ أن یکون لاخر، فلا بد لهم من اضمار «مثلها» و حینئذ لنا أن نضمر «خلافها» بل هو المعهود من تظلماته من عمر، و یعضده إلخ.

۲- القتال: ۲۵.

۳- النمل: ۵۰.

۴- سیأتی سنده.

و روته العامه أيضا.

و قال عمر (رمع) عند موته ليتنى خرجت من الدنيا كفافا لا على و لا لى (۱) فقال ابنه تقول هذا فقال دعنى نحن أعلم بما صنعنا أنا و صاحبى و أبو عبيده و معاذ.

و كان أُبَيٌّ يصيح فى المسجد ألاـ هلك أهل العقده فيسأل عنهم فيقول ما ذكرناه ثم قال لئن عشت إلى الجمعه لأبينن للناس أمرهم فمات قبلها (۲)

**[ترجمه]اهل تسنن این جمله حضرت را از فضائل عمر می‌شمردند؛ زیرا می‌پنداشتند که منظور حضرت – علیه السلام – از صحیفه، نامه اعمال اوست و منظور ایشان از ملاقات خدا با آن صحیفه، آن است که اعمال حضرت، مانند اعمال عمر می‌باشد که در آن نامه نوشته شده است، لذا حضرت صادق – علیه السلام – تبیین نمودند که مقصود حضرت از صحیفه، عهدنامه‌ای است که آن‌ها در رد فرمان خداوند و رسولش مبنی بر جانشینی امیرالمؤمنین – علیه السلام – آن را نگاشتند تا مانع از به خلافت رسیدن ایشان شوند و منظور از ملاقات خدا همراه آن صحیفه، محاکمه اصحاب آن صحیفه در پیشگاه خداوند متعال، به جهت چیزهایی که در آن نوشته بودند، است.

در کتاب الصراط المستقیم آمده است: مؤید این مطلب جریانی که سلیم از معاذ بن جبل نقل کرده است: معاذ در زمان مرگش بر خودش ناله و نفرین نمود؛ به او گفتند: چرا این گونه می گویی؟ گفت: زیرا برای خلافت رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از علی – علیه السلام – دور نگه دارم، ابوبکر و عمر را برگزیدم. و از إبن عمر نیز روایتی مانند این نقل شده که پدرش و هم‌چنین ابوبکر در وقت مرگشان چنین گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه علی می‌بینم که آن صحیفه که در مکه بر آن پیمان بستیم در دستشان است و می‌فرمایند: \\"به صحیفه وفادار بودی و به همراه اصحابت علیه ولی خدا همدست شدید، پس بشارت باد تو را به آتش در اسفل السافلین!\\" و آن‌گاه ابن صهاک را لعن کرد و گفت: او بود که با این‌که هدایت به طرفم آمده بود، مرا از آن باز داشت.

عباس بن حارث نقل کرده، زمانی که آن‌ها با هم بر آن صحیفه هم‌پیمان شدند، آیه «إنّ الذین ارتدّوا علی أدبارهم» {بی گمان، کسانی که پس از آن‌که [راهِ] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند}، – . محمد / ۲۵ –

نازل شد. این مطلب را ابو اسحاق در کتاب خود و ابن حنبل در مسندش و حافظ در حلیه‌اش و زمخشری در فائقش نیز ذکر کرده‌اند و آیه «و مَکروا مَکراً و مَکَرنا مَکراً» {و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند} – . نمل / ۵۰ – و آیه بعدش نیز در همان زمان نازل شد .

از امام صادق – علیه السلام – روایت شده است که وقتی آیه: «أم أبرموا أمراً فأنّا مُبرمون» {یا در کاری ابرام ورزیده اند؟ ما [نیز] ابرام می ورزیم}، – . [۱]

زخرف / ۷۹ –

و آیه بعد از آن نازل شد، پیامبر – صلی الله علیه و آله – آن دو را توبیخ نمودند، اما آن دو انکار کردند. سپس آیه: «یَحلفون بالله ما قالوا و لَقَد قالوا کلمةَ الکفر» {به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته} – . توبه / ۷۴ –

تا آخر آیه، نازل شد.

روایت کرده‌اند که عمر آن صحیفه را نزد ابوعبیده به امانت سپرد و پیامبر – صلی الله علیه و آله – به (ابوعبیده) فرمود: تو امین این امت شده‌ای! عامه نیز این روایت را نقل کرده‌اند.

عمر به هنگام مرگش گفت: کاش با پرونده‌ای خالی که نه چیزی بر ضررم باشد و نه چیزی به نفعم باشد، از دنیا می‌رفتم. پسرش گفت: چرا چنین می گویی؟ گفت: رهایم کن! ما خودمان، من و رفیقم و ابوعبیده و معاذ، خوب می‌دانیم چه کردیم.

أبیّ در مسجد فریاد می کشید: هان که هلاکت باد بر اهل آن پیمان! از او پرسیدند منظورش چه کسانی است و او گفت: ما هیچ چیزی در مورد آن به شما نگفتیم، بعد گفت: اگر تا جمعه زنده بمانم، جریان آنان را بر مردم روشن خواهم ساخت. او قبل از جمعه جان سپرد. – . الصراط المستقیم ۳ : ۱۵۱ – ۱۵۲ –

**[ترجمه]

«۶»

کا، الکافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ (۳) قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ فِی فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ أَبِی عُبَیْدَهَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَ سَالِمٍ مَوْلَی أَبِی حُذَیْفَهَ وَ الْمُغِیرَهِ بْنِ شُعْبَهَ حَیْثُ کَتَبُوا الْکِتَابَ بَیْنَهُمْ وَ تَعَاهَدُوا وَ تَوَافَقُوا لَئِنْ مَضَی مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله لَا تَکُونُ الْخِلَافَهُ فِی بَنِی هَاشِمٍ وَ لَا النُّبُوَّهُ أَبَداً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِمْ هَذِهِ الْآیَهَ قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ (۴) قَالَ وَ هَاتَانِ الْآیَتَانِ نَزَلَتَا فِیهِمْ ذَلِکَ الْیَوْمَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَعَلَّکَ تَرَی أَنَّهُ کَانَ یَوْمٌ یُشْبِهُ یَوْمَ کُتِبَ الْکِتَابُ إِلَّا یَوْمَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ هَکَذَا کَانَ فِی سَابِقِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِی أَعْلَمَهُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ إِذَا کُتِبَ الْکِتَابُ قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ خَرَجَ الْمُلْکُ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ

۱– صحیح البخاریّ ج ۹ ص ۱۰۰.

۲– الصراط المستقیم ج ۳ ص ۱۵۱– ۱۵۲ بتلخیص و قد مر مقال أبی بن کعب ذلک فیما سبق ص ۳۴ و ۱۱۸.

۳– المجادله: ۷.

۴– الزخرف: ۷۹– ۸۰.

فَقَدْ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ الْحَدِيثَ (۱).

**[ترجمه]الكافي: ابابصير نقل كرده كه امام صادق عليه السلام در مورد آيه: «وَ ما فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَليم» {هيچ گفتگوى محرمانه اى ميان سه تن نيست مگر اين‌كه او چهارمين آن‌هاست، و نه ميان پنج تن مگر اين... كه او ششـمين آن‌هاست، و نه كمتر از اين [عدد] و نه بيشتر، مگر اين‌كه هر كجا باشند او با آن‌هاست. آن‌گاه روز قيامت آنان را به آن‌چه كرده انـد آگاه خواهد گردانيد، زيرا خدا به هر چيزى داناست.} - . مجادله / ۷ - فرمودند: اين آيه در مورد فلان و فلان و ابوعبيـده بن جراح و عبـدالرحمن بن عوف و سالم مولى أبي‌حـذيفه و مغيره بن شـعبه نازل شده است؛ آن‌گاه كه آن نوشـته را ميان خود نگاشـتند و با يكديگر عهد بسـته و توافق نمودند كه هر گاه محمد - صلى الله عليه و آله - از دنيا رفت، نه خلافت و نه نبوت هرگز در بنى هاشم باقى نماند، در آن زمان بود كه خداوند عزّ و جلّ اين آيه را درباره آنان نازل نمود.

گفتم: اين سـخن خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ * أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُون» {يا در كارى ابرام ورزيده اند؟ ما [نيز] ابرام مى ورزيم. * آيا مى پندارند كه ما راز آن‌ها و نجوايشان را نمى شـنويم!؟ چرا، و فرشـتگان ما پيش آنان [حاضرند و] ثبت مى كنند} - . زخرف / ۷۹ - ۸۰ - چطور؟ آيـا اين دو آيه نيز در همان روز و در مورد آن‌ها نازل شده است؟ امام صادق - عليه السلام - فرمودند: شايد فكر مى‌كنى كه جز روزى كه حسين عليه السلام به شهادت رسـيد، هيچ روزى شبيه آن روزى كه آن نوشته در آن نگاشته شد نيست؛ در علم سابق خداوند عزّ و جلّ نيز اين‌گونه بوده است كه به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - خبر داد كه حالا كه آن نوشته نگاشته شد، حسين عليه السلام به قتل مى... رسد و مُلك از خاندان بنى هاشم خارج مى‌شود و همان‌طور هم شد... حديث ادامه دارد. - . الكافى ۸ : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۷»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا ذَرٍّ مَرِضَ مَرَضاً عَلَى عَهْدِ عُمَرَ فِي إِمَارَتِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ يَعُودُهُ وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ قَدْ أَوْصَى أَبُو ذَرٍّ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ كَتَبَ وَ أَشْهَدَ فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ أَبِي ذَرٍّ مِنْ بَنِي عَمِّهِ بَنِي غِفَارٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُوصِيَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ قَالَ قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً أَمَرَنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ نَحْنُ ثَمَانُونَ رَجُلًا أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْعَرَبِ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْعَجَمِ فَسَلَّمْنَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فِينَا هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي سَمَّيْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَا مِنَ الْمَوَالِي الْعَجَمِ رَاجَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَّا هَذَا وَ صُوَيْحِبُهُ الَّذِي اسْتَخْلَفَهُ فَإِنَّهُمَا قَالا أَ حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَمَرَنِيَ اللَّهُ بِذَلِكَ فَأَمَرْتُكُمْ بِهِ قَالَ سُلَيْمٌ فَقُلْتُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ أَنْتَ يَا سَلْمَانُ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادُ تَقُولُونَ كَمَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ قَالُوا نَعَمْ صَدَقَ قُلْتُ أَرْبَعَةُ عُدُولٍ وَ لَوْ لَمْ يُحَدِّثْنِي غَيْرُ وَاحِدٍ مَا شَكَكْتُ فِي صِدْقِهِ وَ لَكِنَّ أَرْبَعَتَكُمْ أَشَدُّ لِنَفْسِي وَ بَصِيرَتِي قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَ تُسَمُّونَ الثَّمَانِينَ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْمَوَالِي فَسَمَّاهُمْ سَلْمَانُ رَجُلًا رَجُلًا فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ صَدَقَ سَلْمَانُ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ مَغْفِرَتُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ فَكَانَ مِمَّنْ سَمَّى أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ وَ الْخَمْسَةُ مِنَ الشُّورَى وَ فِي

رِوَایَهٍ أُخْرَی وَ الْخَمْسَهُ أَصْحَابُ الصَّحِیفَهِ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ الْبَاقِی مِنْ صَحَابَهِ الْعَقَبَهِ وَ فِی رِوَایَهٍ وَ النُّقَبَاءُ مِنْ أَصْحَابِ الْعَقَبَهِ وَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ جُلُّهُمْ وَ عُظْمُهُمْ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ عُظْمُهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ فِیهِمْ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ وَ خَالِدُ بْنُ زَیْدٍ أَبُو أَیُّوبَ وَ أُسَیْدُ بْنُ حُضَیْرٍ وَ بَشِیرُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ سُلَیْمٌ فَأَظُنُّنِی قَدْ لَقِیتُ عِلْیَتَهُمْ فَسَأَلْتُهُمْ وَ خَلَوْتُ بِهِمْ رَجُلًا رَجُلًا فَمِنْهُمْ مَنْ سَکَتَ عَنِّی فَلَمْ یُجِبْنِی

ص: ۱۲۴

۱- الکافی ج ۸ ص ۱۷۹.

بِشَيْ ءٍ وَ كَتَمَنِي وَ مِنْهُمْ مَنْ حَدَّثَنِي ثُمَّ قَالَ أَصَابَتْنَا فِتْنَهٌ أَخَذَتْ بِقُلُوبِنَا وَ أَسْمَاعِنَا وَ أَبْصَارِنَا وَ ذَلِكَ لَمَّا ادَّعَى أَبُو بَكْرٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَكْرَمَنَا اللَّهُ وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَهَ عَلَى الدُّنْيَا وَ إِنَّ اللَّهَ أَبَى أَنْ يَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النُّبُوَّهَ وَ الْخِلَافَهَ (۱) فَاحْتَجَّ بِذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام حِينَ جِي ءَ بِهِ لِلْبَيْعَهِ

۱- هذه مزعمه من يقدر الخلافه رئاسه دنيويه و سلطه تجبريه، و لما كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال: «انا أهل بيت اختار اللّه لنا الآخره على الدنيا» تقدر من ذلک أن الخلافه تقابل الصبر و أنّها لا تصل الى أهل بيته بأمر من اللّه و لكن اللّه يقول عزّ من قائل «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً» بل لعمرى هذه مزعمه من لم يعرف حقيقه النبوّه، و لا الخلافه عنها، فان النبوّه الإسلاميه هى الجامعه لأمور الدنيا و الدين، و قد كان الرسول الأعظم على كمال زهده و اعراضه عن الدنيا رئيسا للمسلمين يأمرهم و ينهاهم بأمر اللّه لا تعظما و تجبرا عليهم، و هكذا الخلافه الإسلاميه، فان الخليفه هو الذى يقوم مقامه النبىّ فى أمره و نهيه يتبع بذلک حكم اللّه و سنه نبيه ليس يريد بذلک حرث الدنيا و التجبر فيها. فالخلافه لا تفترق بشئونها عن النبوه الا بالوحى فان النبى يلتقط الوحى من الله ، والخليفه يلتقط ذلک عن النبى ويصدر عن أمره ونهيه ، وأما من حيث الرئاسه الدينيه الالهيه فهما سيان لا يراد بهما الا احقاق الحق واقامه العدل ، لا الدنيا وزخرفها. فهذا على بن ابيطالب عليهما السلام حامل لواء الخلافه يقول فى كلام له يتشكى أصحابه من سوء تربيتهم ونفورهم عن الحق وانسهم بالباطل فى الفتره بين قيامه بالحق ورحله النبى الاعظم صلى الله عليه و آله : أيتها النفوس المختلفه والقلوب المتشتته ، الشاهده أبدانهم والغائبه عنهم عقولهم ، أظأركم على الحق وأنتم تنفرون عنه نفور المعزى عن وعوعه الاسد ، هيهات أن أطلع بكم سرار العدل أو اقيم اعوجاج الحق ، اللهم انک تعلم أنه لم يكن الذى كان منا منافسه فى سلطان ولا التماس شئ من فضول الحطام ولكن لنرد المعالم من دينك ونظهر الاصلاح فى بلادک ،فيأمن المظلومون من عبادک وتقام المعطله من حدودک (النهج خ ۱۲۹) إلى غير ذلک من كلماته المعتضده بسيرته الكريمه الانسانيه. وأما ابوبكر فهو الذى يقول حين ولى الامه : ايها الناس قد وليتكم ولست بخيركم فاذا رأيتمونى قد استقمت فاتبعونى واذا رأيتمونى قد ملت فقومونى ، الا وان لى شيطانا يعترينى فاذا رأيتمونى مغضبا فتجنبونى لا أؤثر فى اشعاركم وأبشاركم (الامامه والسياسه : ۱۹ ، الطبرى ۳ / ۲۲۴ البدايه والنهايه ۶ / ۲۰۳ تاريخ الخلفاء : ۲۷). فالرجل كان يقدر الخلافه رياسه دنياويه تراه يتكلم بما يتكلم أحدالرؤساء الجمهوريه ويراوغ كرو غانهم : تاره يصانعهم ويقول : « قه وليتكم ولست بخيركم » وتاره يهددهم و يقول « فاذا رأيتمونى مغضبا فتجنبونى لا أو ثر فى أشعاركم وأبشاركم » ومع هذا الغضب الذى يخرجه عن الحق (والمؤمن هو الذى لا يخرجه غضبه عن الحق) كيف ينتفع الناس بشريطته التى يأمر الناس بها : « فاذا رأيتمونى » الخ ، وهل تمكن أحد أن يقومه حين مال عن الحق فى كثير من سيره؟ لا والله ما انتفع المسلمون بشريطته تلك ، حتى شقيقه عمر حيث نقم عليه ما فعله خالد بن الوليد بمالک بن نويره عشيرته ثم عرسه بزجته قبل استبرائها من دون ريث ، وطلب منه أن يقتله قودا فأبى وقال : لا أشيم سيفا سله الله ، إلى غير ذلک من سيره التى تأتى فى أبوابها.

وَ صَدَّقَهُ وَ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَهٌ كَانُوا عِنْدَنَا خِيَاراً غَيْرَ مُتَّهَمِينَ مِنْهُمْ أَبُو عُبَيْدَهَ وَ سَالِمٌ وَ عُمَرُ وَ مُعَاذٌ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُمْ قَدْ صَدَقُوا فَلَمَّا بَايَعَ عَلِيٌّ عليه السلام خَبَّرَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَا قَالَهُ وَ أَخْبَرَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَهَ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَاباً تَعَاهَدُوا عَلَيْهِ وَ تَعَاقَدُوا فِي ظِلِّ الْكَعْبَهِ إِنْ مَاتَ مُحَمَّدٌ أَوْ قُتِلَ أَنْ يَتَظَاهَرُوا عَلَيَّ فَيَزْوُوا هَذَا الْأَمْرَ وَ اسْتَشْهَدَ أَرْبَعَهً سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ الزُّبَيْرَ وَ شَهِدُوا لَهُ بَعْدَ مَا وَجَبَتْ فِي أَعْنَاقِنَا لِأَبِي بَكْرٍ بَيْعَتُهُ الْمَلْعُونَهُ الضَّالَّهُ فَعَلِمْنَا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمْ يَكُنْ لِيَرْوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَاطِلًا وَ شَهِدَ لَهُ الْأَخْيَارُ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ فَقَالَ جُلُّ مَنْ قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَهَ إِنَّا تَدَبَّرْنَا الْأَمْرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَكَرْنَا قَوْلَ نَبِيِّ اللَّهِ عليه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَرْبَعَهً مِنْ

أَصْحَابِی وَ أَمَرَنِی بِحُبِّهِمْ وَ إِنَّ الْجَنَّهَ تَشْتَاقُ إِلَیْهِمْ فَقُلْنَا مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ فِی رِوَایَهٍ أَنَّهُ قَالَ أَلَا إِنَّ عَلِیّاً مِنْهُمْ ثُمَّ سَکَتَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ عَلِیّاً مِنْهُمْ ثُمَّ سَکَتَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ عَلِیّاً مِنْهُمْ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ (۱) وَ إِنَّا نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ نَتُوبُ إِلَیْهِ مِمَّا رَکِبْنَاهُ وَ مِمَّا أَتَیْنَاهُ قَدْ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ قَوْلًا لَمْ نَعْلَمْ تَأْوِیلَهُ وَ مَعْنَاهُ إِلَّا خَیْراً قَالَ لَیَرِدَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ مِمَّنْ صَحِبَنِی وَ مِنْ أَهْلِ الْمَکَانَهِ مِنِّی وَ الْمَنْزِلَهِ عِنْدِی حَتَّی إِذَا وَقَفُوا عَلَی مَرَاتِبِهِمُ اخْتُلِسُوا دُونِی وَ فِی رِوَایَهٍ اخْتُلِجُوا دُونِی وَ أُخِذَ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ یَا رَبِّ أَصْحَابِی أَصْحَابِی فَیُقَالُ إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ وَ إِنَّهُمْ لَمْ یَزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ (۲) وَ لَعَمْرُنَا لَوْ أَنَّا حِینَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَلَّمْنَا الْأَمْرَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَأَطَعْنَاهُ وَ تَابَعْنَاهُ وَ بَایَعْنَاهُ لَرَشَدْنَا وَ اهْتَدَیْنَا وَ وُفِّقْنَا وَ لَکِنَّ اللَّهَ قَضَی الِاخْتِلَافَ وَ الْفُرْقَهَ وَ الْبَلَاءَ (۳) فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ یَکُونَ مَا عَلِمَ اللَّهُ وَ قَضَی وَ قَدَّرَ سُلَیْمُ بْنُ قَیْسٍ قَالَ فَشَهِدْتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ حِینَ سَیَّرَهُ عُثْمَانُ وَ أَوْصَی إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فِی أَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ لَوْ کُنْتَ أَوْصَیْتَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عُثْمَانَ فَقَالَ قَدْ أَوْصَیْتُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ سَلَّمْنَا عَلَیْهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ صلی الله علیه و آله لَنَا سَلِّمُوا عَلَی أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیِّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی بِإِمْرَهِ

۱- راجع شرح ذلک و تواتر الحدیث به ج ۲۲ ص ۳۵۴- ۳۱۵ من بحار الأنوار إحقاق الحقّ ج ۶ ص ۱۸۹- ۲۰۸.

۲- راجع فی ذلک ص ۲۶ ممّا سبق.

۳- یرید القضاء الذی نزل فی قوله عزّ و جلّ: «أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» الآیه.

الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ زِرُّ الْأَرْضِ الَّذِی تَسْکُنُ إِلَیْهِ وَ لَوْ قَدْ فَقَدْتُمُوهُ أَنْکَرْتُمُ الْأَرْضَ وَ أَهْلَهَا فَرَأَیْتُ عِجْلَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ سَامِرِیَهَا رَاجَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالا حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ حَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَمَرَنِی بِذَلِکَ فَلَمَّا سَلَّمَا عَلَیْهِ أَقْبَلَا عَلَی أَصْحَابِهِمَا سَالِمٍ وَ أَبِی عُبَیْدَهَ حِینَ خَرَجَا مِنْ بَیْتِ عَلِیٍّ علیه السلام مِنْ بَعْدِ مَا سَلَّمَا عَلَیْهِ فَقَالا لَهُمْ مَا بَالُ هَذَا الرَّجُلِ مَا زَالَ رَفَعَ خَسِیسَهَ ابْنِ عَمِّهِ وَ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنَّهُ أَمَّرَ ابْنَ عَمِّهِ وَ قَالَ الْجَمِیعُ مَا لَنَا عِنْدَهُ خَیْرٌ مَا بَقِیَ عَلِیٌّ قَالَ فَقُلْتُ یَا أَبَا ذَرٍّ هَذَا التَّسْلِیمُ بَعْدَ حَجَّهِ الْوَدَاعِ أَوْ قَبْلَهَا قَالَ أَمَّا التَّسْلِیمَهُ الْأُولَی قَبْلَ حَجَّهِ الْوَدَاعِ وَ أَمَّا التَّسْلِیمَهُ الْأُخْرَی فَبَعْدَ حَجَّهِ الْوَدَاعِ قُلْتُ فَمُعَاقَدَهُ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَهِ مَتَی کَانَ قَالَ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ قُلْتُ أَخْبِرْنِی أَصْلَحَکَ اللَّهُ عَنِ الِاثْنَیْ عَشَرَ أَصْحَابِ الْعَقَبَهِ الْمُتَلَثِّمِینَ الَّذِینَ أَرَادُوا أَنْ یَنْفِرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله النَّاقَهَ مَتَی کَانَ ذَلِکَ قَالَ بِغَدِیرِ خُمٍّ مَقْفَلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ تَعْرِفُهُمْ قَالَ إِی وَ اللَّهِ کُلَّهُمْ قُلْتُ مِنْ أَیْنَ تَعْرِفُهُمْ وَ قَدْ أَسَرَّهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی حُذَیْفَهَ قَالَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ کَانَ قَائِداً وَ حُذَیْفَهُ سَائِقاً فَأَمَرَ حُذَیْفَهَ بِالْکِتْمَانِ (۱) وَ لَمْ یَأْمُرْ بِذَلِکَ عَمَّاراً قُلْتُ تُسَمِّیهِمْ لِی قَالَ خَمْسَهٌ أَصْحَابُ الصَّحِیفَهِ وَ الْخَمْسَهُ أَصْحَابُ الشُّورَی وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ مُعَاوِیَهُ قُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ کَیْفَ تَرَدَّدَ عَمَّارٌ وَ حُذَیْفَهُ فِی أَمْرِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ رَأَیَاهُمْ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَکَیْفَ نَزَلَ عَمَّارٌ وَ حُذَیْفَهُ فِی أَمْرِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّهُمْ أَظْهَرُوا التَّوْبَهَ وَ النَّدَامَهَ بَعْدَ ذَلِکَ

۱- أمره صلی الله علیه و آله هذا کان ارشادیا لا مولویا و انما أراد أن یستر علیهم ذلک، لیتم بلاء المسلمین و یجری قضاء اللّه بافتتان أمته «فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ» و لذلک نری حذیفه اکتتم ذلک طول حیاته صلی الله علیه و آله و دورا آخر بعد وفاته و لکنه فی أواخر عمره حین تم الافتتان کان یعرض أحیانا و یصرح اخری بأسماء بعضهم کأبی موسی الأشعریّ کما عرفت من صحاحهم.

وَ ادَّعَی عِجْلُهُمْ مَنْزِلَهً وَ شَهِدَ لَهُ سَامِرِيهِمْ وَ الثَّلَاثَهُ مَعَهُ بِأَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ ذَلِکَ فَقَالُوا لِعَلِیٍّ علیه السلام هَذَا أَمْرٌ حَدَثَ بَعْدَ الْأَوَّلِ فَشَکَّ مَنْ شَکَّ مِنْهُمْ إِلَّا أَنَّهُمَا تَابَا وَ عَرَفَا وَ سَلَّمَا قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ فَلَقِيتُ عَمَّاراً فِی خِلَافَهِ عُثْمَانَ بَعْدَ مَا مَاتَ أَبُو ذَرٍّ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ صَدَقَ أَخِی إِنَّهُ لَأَبَرُّ وَ أَصْدَقُ مِنْ أَنْ يُحَدِّثَ عَنْ عَمَّارٍ بِمَا لَا يَسْمَعُ مِنْهُ فَقُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ وَ بِمَا تُصَدِّقُ أَبَا ذَرٍّ قَالَ أَشْهَدُ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ مِنْ ذِی لَهْجَهٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِی ذَرٍّ وَ لَا أَبَرَّ قُلْتُ يَا نَبِیَّ اللَّهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِکَ قَالَ إِنَّمَا أَعْنِی غَيْرَهُمْ مِنَ النَّاسِ ثُمَّ لَقِيتُ حُذَيْفَهَ بِالْمَدَائِنِ رَحَلْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَهِ فَذَكَرْتُ لَهُ مَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَبُو ذَرٍّ أَصْدَقُ وَ أَبَرُّ مِنْ أَنْ يُحَدِّثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِغَيْرِ مَا قَالَ (۱).

**[ترجمه]مولف: در کتاب سلیم بن قیس دیدم که ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل کرده، شاهد بودم که در دوره خلافت عمر ابوذر به مرضی دچار شد و عمر به عیادت او آمد، امیرالمؤمنین – علیه السلام – و سلمان و مقداد نیز حضور داشتند. ابوذر علی – علیه السلام – را وصی خود قرار داده بود و وصیت خود را نوشت و بر آن شاهد هم گرفت. وقتی عمر خارج شد، یکی از عموزادگان ابوذر که از بنی‌غفار بود گفت: چرا امیرالمؤمنین عمر را وصی خود ننمودی؟ ابوذر گفت: به امیرالمؤمنین حقیقی وصیت کردم؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به ما هشتاد نفر، که چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم بودیم امر نمود و ما به علی – علیه السلام – با لقب امیرالمؤمنین سلام کردیم، و این کسی که این‌جا ایستاده و تو او را امیرالمؤمنین خواندی نیز آن‌جا در میان ما بود و هیچ یک از عرب و موالی عجم در مورد این امر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – درنگ نکردند، جز همین شخص و آن رفیقش که او را جانشین خود نمود؛ این دو نفر گفتند: آیا حقیقتاً این از جانب خدا و رسولش است؟و رسول خدا فرمودند: حقییقتاً از سوی خدا و رسولش است، خداوند آن را به من امر نمود و من نیز شما را به آن امر می کنم.

سلیم نقل کرده، گفتم ای اباالحسن! و تو ای سلمان! و تو ای مقداد! شما نیز آن‌چه ابوذر گفت را تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، درست است، گفتم چهار شاهد عادل که حتی اگر فقط یکی از شما برایم نقل می کرد، در درستی آن شک نمی کردم، اما تصدیق هر چهار نفر شما برای اطمینان و بصیرت من دلیل محکم‌تر است. گفتم: خدا شما را خیر دهد! آیا نام آن هشتاد تن از عرب و عجم را برایمان می گویید؟ سلمان نام یک‌یک آن‌ها را شمرد و علی – علیه السلام – و ابوذر و مقداد گفتند: سلمان درست می گوید. رحمت و مغفرت خداوند بر او و آن سه نفر دیگر باد! از کسانی که سلمان نام آن‌ها را برد، ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم و آن پنج نفر شوری – و در روایت دیگر چنین آمده است: آن پنج نفر که اصحاب صحیفه بودند – و عمار بن یاسر و سعد بن عباده و معاذ بن جبل و بقیه اصحاب عقبه [گردنه] – در روایت دیگر چنین آمده است: بزرگان اصحاب عقبه – و ابی بن کعب و ابوذر و مقداد که بیشتر و بزرگترین‌های اصحاب جنگ بدر و بزرگان انصار از جمله ابو هیثم بن تیهان و خالد بن زید ابو ایوب و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد بودند. سلیم نقل کرده، به یاد می‌آورم که به سراغ بزرگان آن‌ها رفتم و با تک تک آنها خلوت نمودم و از آن‌ها در مورد آن جریان سؤال کردم؛ برخی از آن‌ها سکوت کردند و جوابی ندادند و حقیقت را از من پنهان کردند و برخی از آن‌ها جریان را برایم نقل کردند. سپس گفت: فتنه‌ای دامن ما را گرفت که دل‌ها و گوش‌ها و چشمان ما را از کار انداخت .

این فتنه از آن‌جا شروع شد که ابوبکر ادعا کرد پس از آن جریان از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیده است که می... فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را اکرام نموده و آخرتمان را بر دنیایمان ترجیح داده است. خداوند هم نبوت و هم

خلافت، هر دو را برای ما اهل بیت قرار نمی‌دهـد. زمانی که علی – علیه السلام – را برای بیعت دادن آوردند، در مقابل ایشان بـه ایـن سـخن پیـامبر – صـلی الله علیـه و آله – احتجـاج نمـود و و چهـار نفر – ابوعبیـده و سـالم و عمر و معـاذ – که نزد مـا از برگزیدگان اصحاب بودند، و هیچ اتهامی متوجه آنان نبود، او را تصدیق نمودند و به درستی سخن او شهادت دادند، و ما نیز پنـداشتیم که آنان راست می‌گوینـد. زمانی که علی – علیه السلام – بیعت نمود، به ما فرمود که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – چیزهایی به ما فرمودند و خبر دادند که این پنج نفر نوشته‌ای را بین خود نگاشته‌اند و بر آن عهد بسته‌اند و در زیر کعبه هم‌پیمان شده‌اند که اگر محمد از دنیا رفت یا کشته شد، علیه من [علی] هم‌دست شوند و خلافت را به دست گیرند. آنگاه از چهار نفر که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند، شهادت طلبیدند و آن‌ها نیز بر راستی این سخن ایشان شهادت دادند، ولی این‌ها پس از آن بود که آن بیعت ملعون و گمراه کننده ابوبکر بر گردن ما آمده بود.

فهمیـدیم که علی – علیه السلام – هیـچ‌گـاه سخن بـاطلی از رسـول خـدا – صـلی الله علیه و آله – سـخن روایت نمی‌کنـد که اصـحاب برگزیـده محمـد – علیه و آله السلام – نیز بر درستی سخنش شـهادت دهنـد. اغلب کسانی که این جریان را تصدیق کردند، اذعان داشتند که بعدها که ما در مورد این قضیه تأمل نمودیم، سخن پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله – که از ایشان شنیـده بودیم را به یاد آوردیم که: خداونـد چهار تن از اصحاب مرا دوست می‌دارد و به من نیز فرمان داده تا آن‌ها را دوست بـدارم و بهشت مشتاق این افراد است؛ گفتیم: ای رسـول خـدا! این چهـار نفر چه کسـانی هسـتند؟ فرمودنـد: برادرم و وزیر و ووارث و جانشین من در امتم و ولی همه مؤمنـان پس از من، علی بن ابی‌طالب و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد. در روایت دیگری آمده است که ایشان فرمودند: هان که علی نیز جزو آنان است، سپس سکوت کردند و باز فرمودند: علی نیز جزو آنان است، سپس سکوت کردند و باز فرمودند: علی نیز جزو آنان است، به همراه ابوذر و سلمان و مقداد. ما به سبب آن‌چه مرتکب شده‌ایم و انجام داده‌ایم از خداوند طلب مغفرت می‌کنیم.

از رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – سـخنی شـنیدیم که تأویـل و معنـای آن را چیزی جز خیر نمی‌دانستیم. ایشـان فرمودنـد: عـده‌ای از اصـحابم و کسـانی که نزد من جایگـاه و منزلـتی داشـتند، در حوض پیش من می‌آینـد و هنگـامی که در مرتبه خود ایستاندند، از من ربوده می‌شوند – و در روایت دیگر آمده است: از من دور می‌شوند – به سمت چپ برده می‌شوند، من می‌گویم ای پروردگارم! آن‌ها یاران من هستند، یاران من هستند، گفته می‌شود تو نمی‌دانی آن‌ها پس از تو چه کارهایی کردند، از زمانی که تو آنان را ترک کردی، آن‌ها همین‌طور به گذشته خود عقب‌گرد نمودند.

به جـانم سوگنـد، اگر ما آن هنگام که رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – از دنیا رفتنـد، حکومت را به علی – علیه السـلام – می‌سپردیم و از او اطاعت و پیروی می‌کردیم و با او بیعت می‌نمودیم، به رشـد و هـدایت یافته و توفیق می‌رسـیدیم؛ اما خداوند اختلاف و تفرقه و آزمایش را برایمان مقدر نمود و آن‌چه خداوند تدبیر و تقدیر نموده، باید همان شود.

سلیم بن قیس نقل کرده، وقتی عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد، شاهد بودم که ابوذر خانواده و اموالش را به علی علیه السلام وصـیت نمود. شخصـی به او گفت: کاش به امیرالمؤمنین عثمان وصیت کرده بودی! ابوذر گفت: به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب – علیه السـلام – وصـیت کرده‌ام، ما در زمان حیات رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – به دستور رسول خدا به ایشان با لقب امیرالمؤمنین سـلام کردیم؛ رسول خدا به ما فرمودند: بر برادر و وزیر و وارث و جانشـینم در میان امتم و کسی که پس از

من ولی همه مؤمنان است، با لقب امیرالمؤمنین سـلام کنید. همانا او مایه قوام زمین است و زمین به سبب او آرام می گیرد، اگر او را از دست دهیـد، زمین و اهل آن را انکار کردهایـد. دیدم که گوساله این امت و سامری آن درنگ کردند و به رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – گفتند: آیا این امر حقی از سوی خدا و رسولش است؟ رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – خشمگین شده و سپس فرمودند: آری، حقی از سوی خداوند و رسولش است، و خدا مرا به آن امر نموده است .

زمانی که آن دو نفر چنان که رسول خدا امر فرموده بودند، به حضرت سلام کردند و از خانه علی – علیه السلام – بیرون رفتند و پیش یاران خود از قبیل سالم و ابوعبیـده رفتند به آنها گفتند: این مرد را چه شده است که مدام مقام پسـرعموی خود را بالا میبرد. و یکی از آن دو گفت: او جای خود را به پسـرعمویش داده است و همگی گفتنـد: تا زمانی که علی علیه السـلام زنده است، ما پیش او خیری نداریم.

گفتم: ای ابـاذر! جریـان این سـلام کردن بعـد از حجه الوداع بود یا قبل آن؟ گفت: سـلام دادن اول، قبل از حجه الوداع بود و سلام کردن دوم بعـد از حجه الـوداع بـود. گفتم: جریـان همپیمـان شـدن آن پنـج نفر کی بوده است؟ گفت: در حجه الوداع. گفتم: خدا خیرت دهد! نام آن دوازده نفر از اصـحاب عقبه را که صورت خود را پوشانده بودند و میخواستند شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رم دهنـد را برایم بگو و بگو که این جریان در چه وقتی بود؟ گفت: هنگامی که رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – غـدیر خم بازمیگشـتند. گفتم: خـدا خیرت دهـد! آنها را میشناسـی؟ گفت: آری به خدا سوگند، همه آنها را میشـناسم. گفتم: تو چگونه آنها را میشناسـی، در حالی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – آنها را فقط به حذیفه نشان داد و به صورت رازی با او در میان نهاد؟ گفت: عمار بن یاسـر از جلو و حـذیفه از پشت شتر ایشان را هـدایت می کرد. رسول خـدا به حـذیفه امر کردنـد که آن جریان را پنهان نگاه دارد، اما به عمار چنین امری نکردند. گفتم: آنها را برایم نام میبری؟ گفت: پنج نفر اصـحاب صـحیفه و پنج نفر اصـحاب شوری و عمرو بن عاص و معاویه. گفتم: خدا خیرت دهد! چگونه عمار و حذیفه که آنان را دیده بودند، بعد از وفات رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – در کار آنان تردید کردند؟ – در روایت دیگر آمـده است: چگونه عمار و حذیفه پس از وفات رسول خدا صـلی الله علیه و آله به حکومت آنان تسـلیم شدند؟ – گفت: آنان پس از آن اظهار به توبه و پشـیمانی نمودند. گوساله آنان برای خود منزلتی ادعا نمود و سامری آنان و سه نفر همراه آن دو، به نفعش شهادت دادند که از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدند که آن جمله را میفرمودند، سپس به علی – علیه السلام – گفتند: این امری است که پس از اولین خلیفه حادث شد و برخی از آنان شک کردند تا اینکه توبه کرده و اعتراف کردند و – با لفظ امیرالمؤمنین – سلام کردند.

سلیم بن قیس نقل کرده، ابوذر در زمان خلافت عثمان درگـذشت و بعـدها عمار را دیدم و آنچه ابوذر نقل کرده بود را به او گفتـم. عمـار گفت: برادرم [ابـوذر] راست گفته است؛ او نیکـوتر و صـادقتر از آن بـود که چیزی نقـل کنـد که آن را از عمـار نشـنیده باشد. گفتم: خدا تو را خیر دهد! چه مقدار ابوذر را تصدیق می کنی؟ گفت: گواهی میدهم که از رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – شنیدم که میفرمودند: آسمان بر گویندهای راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر سایه نینداخته و زمین کسی چون او را بر خود حمـل نکرده است. گفتم: ای پیـامبر خـدا! حتی اهـل بیت شـما؟ فرمودنـد: منظورم مردمـان دیگر، غیر از اهل بیتم است.

سپس از کوفه به مدائن سفر کردم و حذیفه را در آن‌جا ملاقات کردم و جریانی که ابوذر گفته بود را برایش باز گفتم. گفت: سبحان الله! ابوذر راست‌گوتر و نیکوکارتر از آن است که سخنی غیر از آن‌چه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده باشند را به ایشان نسبت دهد. - . کتاب سلیم : ۶۴ - ۱۶۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه

فی حدیث أبی ذر قال یصف علیا علیه السلام و إنه لعالم الأرض و زرها الذی تسکن إلیه.

أی قوامها و أصله من زر القلب و هو عظم صغیر یکون قوام القلب به و أخرج الهروی هذا الحدیث عن سلمان و قال یقال رفعت خسیسته و من خسیسته إذا فعلت به فعلا یکون فیه رفعته.

ص: ۱۲۹

۱- کتاب سلیم: ۱۶۴- ۱۶۹، و الغرض من نقل الحدیث بطوله ذکر الصحیفه الملعونه و فی المصدر نفسه کتاب سلیم موارد أخر یذکر أمر هذه الصحیفه منها فی ص ۱۱۹ یحدث عن علیّ علیه السلام أنّه قال حین تذکر لعبد اللّه بن عمر ما جری بینه و بین أبیه: «فانه قال لک حین قلت له «فما یمنعک أن تستخلفه؟ قال الصحیفه التی کتبناها بیننا، و العهد فی الکعبه فی حجه الوداع، فسکت ابن عمر، و قال: أسألک بحق رسول اللّه لما أمسکت عنی».

**[ترجمه]در نهایه آمده است: سخن ابوذر که در آن علی - علیه السلام - را وصف می کند: \\"و إنه لعالم الأرض و زرها الذی تسکن إلیه\\" یعنی مایه قوام زمین. اصل این کلمه از \\"زر القلب\\" است که استخوان کوچکی است که ثبات قلب به آن است. هروی این حدیث را از قول سلمان نقل کرده و گفته است: \\"رفعتُ خسیسته و من خسیسته\\"، زمانی گفته می‌شود که عملی را که در آن رفعت و بزرگی اوست انجام شود.

**[ترجمه]

تبیین و تتمیم

اشاره

تبیین: و تتمیم (۱)

اعلم أنه لما کان أمر الصلاه عمده ما یصول به المخالفون فی خلافه أبی بکر و ظهر من تلک الأخبار أنه حجه علیهم لا لهم أردت أن أوضح ذلک بنقل أخبارهم و الإشاره إلی بطلان حججهم.

فمن جمله الأخبار التی رووه فی هذا ما أسندوه فی صحاحهم إلی عائشه.

ص: ۱۳۰

۱- أقول: ستمر علیک فی المقام أحادیث مستخرجه من أصول القوم و صحاحهم تصرح بأن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أمر أبا بکر أن یصلی بالناس فی مسجده، و ان اختلفت من حیث الوقت و المقام و عدد الایام، و لکن بعد التأمل فی مضامینها و عرضها علی التاریخ الصحیح المتسالم بین الفریقین ، یظهر أنها غیر صالحه للاحتجاج علی ما ستقف علیه. فأول ما یحب التنبه له ، أن رسول الله صلی الله علیه و آله قد کان سیر أبابکر وهکذا عمر وجمیع المهاجرین الاولین ووجوه الانصار فی جیش أسامه (وهو ابن سبع عشره سنه) قبل شکواه بیومین وأمرهم بالخروج إلی أرض أبنی لیغیر علیهم ویوطئهم الخیل واذا کان صلی الله علیه و آله قد أمره بالخروج عن المدینه فی عسکر أسامه ، فکیف یصح أن یأمره ثانیا بالصلاه بالمسلیمن؟ بل وکیف تقبل صلاته فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله أو صلاه عمر بن الخطاب علی ما فی بعض الروایات وقد کانوا متخلفین عن أمر رسول الله فی دخولهم إلی المدینه وخصوصا بعد ما أصر رسول الله بتنفیذ جیشه ولعن المتخلف عنها : ففی طبقات ابن سعد (ج ۲ ق ۱ ص ۱۳۶) قالوا : لما کان یوم الاثنین لا ربع لیال بقین من صفر سنه ۱۱ من مهاجر رسول الله أمر رسول الله الناس بالتهیؤ لغزو الروم ، فلما کان من الغد دعا أسامه بن زید فقال : سر إلی موضع مقتل أبیک فأوطئهم الخیل فقد ولیتک هذا الجیش فأغر صباحا علی أهل أبنی وحرق علیهم وأسرع السیر تسبق الاخبار .. فلما کان یوم الاربعاء ، بدئ برسول الله فحم وصدع ، فلما أصبح یوم الخمیس عقد لاسامه لواء بیده ثم قال : أغز بسم الله فی سبیل الله فقاتل من کفر بالله ، فخرج بلوائه معقودا فدفعه إلی بریده بن الحصیب الاسلمی وعسکر بالجرف ، فلم یبق أحمد من وجوه المهاجرین الاولین و الانصار الا انتدب فی تلک الغزوه فیهم أبوبکر الصدیق وعمر بن الخطاب وابوعبیده بن الجراح وسعد بن ابی وقاص وسعید بن زید وقتاده بن النعمان وسلمه بن

أسلم فتكلم قوم وقالوا يستعمل هذا الغلام على المهاجرين الاولين فغضب رسول الله غضبا شديدا فخرج وقد عصب على رأسه عصابه وعليه قطيفه فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أما بعد ايها الناس! فما مقاله بلغتنى عن بعضكم فى تأميرى أسامه ، ولئن طعنتم فى امارتى أسامه لقد طعنتم فى امارتى أباه من قبله وأيم الله ان كان للاماره لخليقا وان ابنه من بعده لخليق للاماره .. ثم نزل فدخل بيته وذلك يوم السبت لعشر خلون من ربيع الاول وجاء المسلمون الذين يخرجون مع أسامه يودعون رسول الله ويمضون إلى العسكر بالجرف ، وثقل رسول الله فجعل يقول : أنفذوا جيش أسامه (وزاد فى روايه أخرجها ج ٢ ق ٢ ص ٤١ : ثلاث مرات) فلما كان يوم الاحد اشتد برسول الله وجعه يرفع إلى السماء ثم يضعها على أسامه (بل يصبها على أسامه كما فى روايه اخرى سيجئ نصها) قال : فعرفت أنه يدعولى (وأقول : بل قد كان يأمره بالرحيل وتنقيذ الجيش اللهم الا أن يزعم أحد أن النبى صلى الله عليه و آله كان يشير إلى الله ليفتهم عنه ويجيب دعاءه ، نعوذ بالله من الكفر) ورجع أسامه إلى معسكره ثم دخل يوم الاثنين وأصبح رسول الله مفيقا فقال له : اغد على بركه الله ، فودعه أسامه وخرج إلى معسكره فأمر الناس بالرحيل ، فبينا هو يريد الركوب ، اذا رسول أمه أم أيمن (وفى روايه أخرى ج ٤ ق ١ ص ٤٧ فاطمه بنت قيس امرءته) قد جاءه يقول : ان رسول الله يموت ... وروى ابوبكر احمد بن عبدالعزيز الجوهرى على ما فى شرح النهج ج ٢ ص ٢٠ ان رسول الله فى مرض موته امر اسامه بن زيد بن حارثه على جيش فيه جله المهاجرين والانصار منهم ابوبكر وعمر وابوعبيده بن الجراح وعبدالرحمن بن عوف وطلحه والزبير و امره أن يغير على مؤته حيث قتل ابوه زيد ــ إلى ان قال ــ فلما افاق رسول الله سأل عن اسامه والبعث فأخبر انهم يتجهزون فجعل يقول : « انفذوا بعث اسامه لعن الله من تخلف عنه » وكرر ذلك فخرج اسامه واللواء على راسه والصحابه بين يديه حتى اذا كان بالجرف نزل ومعه ابوبكر وعمر واكثر المهاجرين .. قال : فما كان ابوبكر وعمر يخاطبان اسامه إلى ان ماتا الا بالامير. وفى شرح النهج لابن أبى الحديد ج ١ ص ٥٣ (شرح الخطبه الشقشقيه) مثل ذلك مستوعبا وفيه « فلم يبق أحد من وجوه المهاجرين والانصار الا كان فى ذلك الجيش منهم أبوبكر وعمر » وفيه فدخل أسامه من معسكره والنبى مغمور .. فتطأطأ أسامه عليه فقبله ورسول الله قد أسكت فهو لا يتكلم فجعل يرفع يديه إلى السماء ثم يضعهما على أسامه كالداعى له ثم أشار اليه بالرجوع إلى عسكره والتوجه لما بعثه فيه فرجع أسامه إلى عسكره .. إلى أن قال : فدخل اسامه من معسكره يوم الاثنين الثنى عشر من شهر ربيع الاول فوجد رسول الله مفيقا فأمره بالخروج وتعجيل النفوذ وقال : اغد على بركه الله وجعل يقول أنفذوا بعث أسامه ويكرر ذلك ، فودع رسول الله وخرج معه أبوبكر وعمر ، فلما ركب جاءه رسول أم أيمن فقال : ان رسول الله يموت فأقبل ومعه أبوبكر وعمر وابوعبيده فانتهوا إلى رسول الله حين زالت الشمس من هذا اليوم وهو يوم الاثنين وقدمات ، الخبر ، وسيجئ شطر آخر من كلامه نقلا عن شيخه اللمعانى فى ص وفى كنز العمال ج ٥ ص ٣١٢ ومنتخبه ج ٤ ص ١٨٠ نقلا عن مسند ابن أبى شيبه باسناده عن عروه أن النبى كان قد قطع بعثا قبل موته وأمر عليهم أسامه بن زيد ، وفى ذلك البعث أبوبكر وعمر فكان أناس من الناس يطعنون فى ذلك الحديث بطوله. وفى ص ١٨١ من المنتخب نفسه عن الواقدى باسناده عن عروه مثل ذلك وفيه : « فعسكر اسامه بالحرف وضرب عسكره فى موضع سقايه سليمان اليوم وجعل الناس يأخذون بالخروج فيخرج من فرغ من حاجته إلى معسكره ومن لم يقض حاجته فهو على فراغ ولم يبق أحد من المهاجرين الاولين الا انتدب فى تلك الغزوه عمر بن الخطاب وأبوعبيده و .. و .. » الحديث بطوله فتراه قد أسقط أبابكر من المنتدبين بعد ماكان مذكورا فى حديث عروه على ما عرفت من مسند ابن أبى شيبه ، وكأنه سها حيث ذكر فى ذيل الحديث أنه لما كان يوم ــ الاثنين يوم الوفات « غدا أسامه من معسكره وأصبح رسول الله مفيقا فجاءه أسامه فقال اغد على بركه الله فودعه اسامه ورسول الله مفيق مريح وجعل نساؤه يتماشطن سرورا براحته ، و دخل أبوبكرالصديق فقال : يا رسول الله أصبحت مفيقا بحمد الله واليوم يوم ابنه خارجه فائذن لى فأذن له فذهب إلى السنح وركب أسامه إلى معسكره وصاح فى أصحابه باللحوق إلى العسكر فانتهى إلى

معسكره ونزل وأمر النـاس بالرحيل ... » فلو لا أنه كان فى المنتـدبين من جيش أسامه لما كان لا ستيـذانه معنى أبـدا ، وحـديث استيذانه هذا قد رواه ابن سـعد فى الطبقات ج ٢ ق ٢ ص ١٧ وسـيجئ لفظه عن قريب انشاء الله وهكذا رواه ابن هشام فى السيره ج ٢ ص ٦٥٤. وهكـذا فى الطبقات (ج ۴ ق ١ ص ۴٦) باسـناده عن هشـام بن عروه عن أبيه قال : أمر رسول الله أسامه بن زيد وأمره أن يغير على أبنى من ساحل البحر ... فخرج معه سـروات الناس وخيارهم ومعه عمر الحديث ولم يذكر أبابكر. ثم ذكر أن يزيـد بن هارون روى فى حـديثه هـذا عن هشام نفسه عن أبيه بنحو هـذا الحـديث وزاد فى الجيش الـذى استعمله عليهم ابوبكر وعمر وابوعبيـده بن الجراح ، قال : وكتبت اليه فاطمه بنت قيس ان رسول الله قد ثقل وانى لا أدرى ما يحدث فان رأيت أن تقيم فأقم ، فدوم أسامه بالجرف حتى مات رسول الله صلى الله عليه و آله. وهكذا ذكر ابن عساكر على ما فى منتخب كنز العمال ج ۴ ص ١٨۴ وهكـذا الطبرى فى تاريخه ج ٣ ص ٢٢٦ بالاسـناد عن الحسن بن ابى الحسن البصـرى قال : ضـرب رسول الله بعثا قبل وفـاته على أهـل المـدينه ومن حولهم وفيهم عمر بن الخطـاب ، وأسـقطوا ذكر أبى بكر وغيره من المنتـدبين المسـمين بأعيانهم. وهكذا ذكر ابن هشام فى السـيره ج ٢ ص ٦۴٢ والطبرى فى تاريخه ج ٣ ص ١٨۴ بعث أسامه هـذا ولم يسم أحدا من المنتدبين لكنه قـال : « وأوعب مع أسـامه المهاجرون الاولون » ومعلوم أن ابابكر وعمر عنـدهم من المهاجرين الاولين. وذكر ابن سـعد فى الطبقات أيضا (ج ۴ ق ١ ص ۴٦ وج ٢ ق ٢ ص ۴١) عن ابن عمر أن النبى بعث سريه فيهم ابوبكر وعمر واستعمل عليهم أسامه بن زيـد ، فكانوا الناس طعنوا فيه أى فى صغره الحـديث. وفى الطبقات (ج ٢ ق ٢ ص ۴١) عن ابن أسـامه ، عن أبيه قـال : بلغ النبى قول الناس : اسـتعمل أسامه بن زيد على المهاجرين والانصار فخرج رسول الله حتى جلس على المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أيها الناس أنفـذوا بعث أسامه ... قال : فخرج جيش أسامه حتى عسـكروا بالجرف وتتام الناس اليه فخرجوا وثقل رسول الله صـلى الله عليه و آله فأقام اسامه والناس ينتظرون ما الله قاض فى رسول الله ، قال أسامه : فلما ثقل هبطت من معسكرى وهبط الناس معى وقد أغمى على رسول الله فلا يتكلم فجعل يرفع يده إلى السـماء ثم يصبها على فأعرف أنه يدعولى. قلت : ترى ذيل الحديث من قوله « لما ثقل » فى الترمذى ج ٥ ص ٣۴١ تحت الرقم ٣٩٠٦مسند الامام ابن حنبل ج ٥ ص ٢٠١ باسنادهما عن ابن أسامه نفسه ، ولا يريب ذولب فى سـقوط صـدر الحديث ، كما أن سائر اصـحاب الصـحاح قد أخرجوا فى كتبهم حديث الطعن على أسـامه من حـديث ابن عمر وكلام النبى الاعظم فى ردهم « ان تطعنوا فى امرته فقـد كنتم تطعنون فى امره أبيه » وأسـقطوا سائر الفقرات صونا على مـذهبهم ، راجع صـحيح البخارى كتاب الايمان الباب ٢ ، فضائل الصحابه ب ١٧ ، المغازى : ۴٢ و ٨٧ صحيح مسلم فضائل الصحابه ٦٣ و ٦۴ (ج ٧ ص ١٣١) صـحيح الترمذى كتاب المناقب الباب ٣٩ (ج) ٥ ص ٣۴١ مسند ابن حنبل ج ٢ ص ٢٠. وعلى اى فقد أجمع أصـحاب السير والاخبار على أن أبابكر وعمر وجميع المهاجرين الاولين ووجوه الانصار كانوا فى جيش أسامه مأمورين بانفاذ الجيش والخروج إلى معسكرهم وفيما ذكرناه بلاغ وكفايه ، وسيأتى بسط ذلك فى أبواب المطـاعن عن سـاير المصـادر مستوعبا ، واذا كان الامر كـذلك فلا يريب منصف فى أن رسول الله صـلى الله عليه و آله لم يكن ليأمر أبابكر بالصـلاه ولا عمرو لا غيره من هؤلاء المهاجرين والانصار ، بعد ما أمرهم بالخروج عن المدينه ولا كان ابوبكر وعمر وغيرهما من أهل الصـحيفه المعهوده أن يجبهوا رسول الله بالمخالفه العلنيه فيحضروا عنده أو يشخصوا اليه بأبصارهم ويرفعوا اليه رؤسـهم ، اللهم الا ـ متسـللين لواذا يتجسـسون الاخبـار من وراء الحجاب فكيف بما روى أن ابابكر كان يصـلى بهم أيام شـكوى رسول الله ثلاـثه ايام أو أكثر. فالظاهر من الحال بضـميمه سائر ما روى فى الباب أنه قـد كان دخل ابوبكر إلى المـدينه وقـد ثقل رسول الله ، فـأمر الناس أن يصـلى بهم أحـدهم ، فأخبرت عائشه من كان على الباب خلف الحجاب ــ وهو بلال على ما ستقف عليه ــ أنه صـلى الله عليه و آله يأمر أبابكر بالصـلاه بهم ، فتقـدم ابوبكر من دون ريث وصـلى بهم ركعه فنـذر بذلك رسول الله فخرج على ما به يتهادى بين على والفضل بن عباس ورجلاه تخطان على الارض من شده الوجع حتى عزله عن ذلك غضبا عليه

من مخالفه أمره حیث لم ینفذ جیش أسامه ودخل المدینه بغیر اذنه وسیتلو علیک تمام الکلام فی کل فرد فرد من الاحادیث اتی سردها المؤلف العلامه فی المتن انشاء الله تعالی.

**[ترجمه]بدان از آن‌جا که جریان نماز، دلیل عمده مخالفان شیعه در اثبات خلافت ابوبکر می‌باشد و از این روایات چنین بر می‌آید که این جریان به ضرر آنان است و نه به نفع آنان، می‌خواهم این جریان را با نقل احادیث آن‌ها و اشاره به بطلان استدلالاتشان توضیح دهم: از جمله احادیثی که آن‌ها در این زمینه روایت کرده‌اند، چیزهایی است که در کتب صحاح خود به عائشه نسبت داده‌اند:

**[ترجمه]

«۱»

رَوَی فِی جَامِعِ الْأُصُولِ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فِی مَرَضِهِ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّی بِالنَّاسِ قَالَتْ عَائِشَةُ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِی مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِی لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِی مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ

ص: ۱۳۵

يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ مَا كُنْتُ لِأَصِيبَ مِنْكِ خَيْراً (۱).

lt;meta info=". جامع الاصول از عائشه روايت كرده، رسول خـدا در بيمارى آخرشان فرمودنـد: به ابوبكر بگوييد بر مردم نماز بخوانـد. عايشه نقل كرده، من گفتم: اگر ابوبكر در جاى شـما به نماز بايسـتد، مردم صـداى او را به جهت گريه‌اش نمى... شنونـد، به عمر امر كنيد تا بر مردم نماز بخواند. فرمودند: به ابوبكر بگوييد تا بر مردم نماز بخواند. عايشه نقل كرده، به حفصـه گفتم كه به ايشـان بگو: اگر ابوبكر در جاى شـما به نماز بايسـتد، مردم صـداى او را به جهت گريه‌اش نمى‌شـنوند، به عمر امر كنيـد تا بر مردم نماز بخوانـد. حفصه نيز چنين گفت؛ رسول خـدا صـلى الله عليه و آله فرمودنـد: شـما زنان [در تظاهر كردن و اصـرار ورزيـدن]ماننـد زنانى كه در اطراف يوسف بودنـد هستيـد، به ابوبكر بگوييـد تا بر مردم نماز بخوانـد. حفصه به عائشه گفت: از تو هيچ‌گاه خيرى به من نمى‌رسد. - . جامع الأصول ۹ : ۴۳۶ -

**[ترجمه]

«۲»

وَ رَوَى فِي الْبَابِ الْمَذْكُورِ أَيْضاً عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فِي مَرَضِهِ وَ كَانَ يُصَلِّي بِهِمْ قَالَ عُرْوَةُ فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً فَخَرَجَ فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ يَؤُمُّ النَّاسَ فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ اسْتَأْخَرَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ كَمَا أَنْتَ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حِذَاءَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى جَنْبِهِ وَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ (۲).

ص: ۱۳۶

۱- جـامع الأصول ج ۹ ص ۴۳۶ الترمذى ۵/ ۲۷۵ و أهون مـا فيه- مضافا الى ما مر أن البكاء لو كان بانسـجام الـدموع و انهماله فليس به بأس لكنه لا يمنع من الاسـماع اللازم فى امام الجماعه و ان كان بالنشـيج و الانتحاب بصوت فهو ماح لصوره الصلاه، و العجب مع ذلـك أنّها تقول ان النبىّ صـلى الله عليه و آله كان يعرج على إمامته و لم ير ببكائه كـذلك بأسا و شـى ء آخر، و هو أن الظاهر من حـديث الاسـماع و عـدمه لاجل البكاء أن الصـلاه كانت من الصـلوات التى يجهر بها، كما فى بعض الروايات عن عـائشه أنّها كانت صـلاه العشاء الآخره لكن سيجى ء تحت الرقم ۱۴ و ۱۵ أنّها كانت صـلاه الظهر حيث يقول انس فى حـديثه «فنظر رسـول اللّه الينـا و هو قـائم فى بـاب الحجره كـأنّ وجهه ورقه مصـحف» الى آخر مـا سـيأتى إنشـاء اللّه. وأمـا قوله: « انكن صواحب يوسف » ، فسيجئ البحث عنه فى المتن والذيل.

۲- جامع الأصول ج ۹/ ۴۳۶ و فيه: «و الناس بصـلاه رسول اللّه» و هو سـهو من الطابع، راجع صحيح مسلم ج ۲/ ۲۴، و انما قالت عـائشه: «فلمـا رآه أبو بكر» لاـن حجرات رسول اللّه و مسـكنه كان فى قبله المسـجد، فرآه أبو بكر من دون التفات، و قولها «الى جنبه» لاـ بـد و أن يكون فى يسـاره، لان أدب الجماعه و السـنه فيها أن يقوم المأموم الواحـد من يمين الامام اذا كان رجلا و فى عقبه إذا كان امرأه (راجع جامع الأصول ۶/ ۳۸۸) و سيجى ء التصريح باليسار فى رواياتهم أيضا لكن يبقى تحويل نيه أبى بكر و قـد كـان امامـا الى الايتمـام برسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله فى الركعه الثـانيه، و لم يرد فى ذلك حـديث و لا سـنه و لا أمر من رسول اللّه صلى الله عليه و آله قبل ذلك حتّى يعمل به حينذاك.

**[ترجمه]باز در همان باب از عائشه نقل کرده، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به ابوبکر امر فرمودند تا در زمان بیماری ایشان، او بر مردم نماز گزارد و او نیز بر مردم نماز می گزارد. عروه گفت: رسول خدا کمی احساس بهبود کردند و از منزل خارج شدند و دیدند ابوبکر در حال اقامه نماز جماعت بر مردم است؛ وقتی ابوبکر ایشان را دید، درنگ کرد، اما رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به وی اشاره کرد که به کار خود ادامه دهد. رسول خدا به موازات ابوبکر و در کنارش نشست، ابوبکر به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اقتدا می کرد و مردم به ابوبکر اقتدا می کردند. - . همان -

**[ترجمه]

«۳»

قَالَ صَاحِبُ جَامِعِ الْأُصُولِ وَ فِی رِوَایَهٍ قَالَ الْأَسْوَدُ بْنُ یَزِیدَ کُنَّا عِنْدَ عَائِشَهَ فَذَکَرْنَا الْمُوَاظَبَهَ عَلَی الصَّلَاهِ وَ التَّعْظِیمَ لَهَا قَالَتْ لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَضَهُ الَّذِی مَاتَ فِیهِ فَحَضَرَتِ الصَّلَاهُ فَأَذَّنَ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ فَقِیلَ لَهُ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ رَجُلٌ أَسِیفٌ إِذَا قَامَ مَقَامَکَ لَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یُصَلِّیَ بِالنَّاسِ فَأَعَادَهَا فَأَعَادُوا فَأَعَادَ الثَّالِثَهَ فَقَالَ إِنَّکُنَّ صَوَاحِبُ یُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ فَخَرَجَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی فَوَجَدَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مِنْ نَفْسِهِ خِفَّهً فَخَرَجَ یُهَادِی بَیْنَ رَجُلَیْنِ کَأَنِّی أَنْظُرُ رِجْلَیْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ فَأَرَادَ أَبُو بَکْرٍ أَنْ یَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَ إِلَیْهِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنْ مَکَانَکَ ثُمَّ أَتَیَا بِهِ حَتَّی جَلَسَ إِلَی جَنْبِهِ فَقِیلَ لِلْأَعْمَشِ فَکَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یُصَلِّی وَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی بِصَلَاتِهِ وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ بِصَلَاهِ أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ بِرَأْسِهِ نَعَمْ قَالَ الْبُخَارِیُّ وَ زَادَ أَبُو مُعَاوِیَهَ جَلَسَ عَنْ یَسَارِ أَبِی بَکْرٍ وَ کَانَ أَبُو بَکْرٍ قَائِماً (۱).

۱- جامع الأصول ۹/ ۴۳۷، و أعمش هذا کان محبا لاهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله معروفا بذلک یری رأیهم، و لذلک جمع فی حدیثه بین ما اشتهر عن عائشه «مروا أبا بکر فلیصل بالناس» و بین حدیث غیره «فخرج یهادی بین رجلین کأنی انظر رجلیه تخطان من الوجع» لیظهر سقوط الروایه الأولی، فان خروجه صلی الله علیه و آله بوجعه یتهادی بین رجلین ثمّ صلاته جلوسا عن یسار أبی بکر، لا یکون الا صریحا فی عزله عن الإمامه. ولاجل هذا التعریض نفسه کان یصرح بأن أبابکر کان قائما یاتم بالنبی والناس یأتمون بأبی بکر ؛ فان هذا صریح فی أن أبابکر قد خالف السنه فی قیامه بعد جلوس النبی الاعظم صلی الله علیه و آله وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی غیر مورد « انما جعل الامام لیؤتم به ... فاذا صلی امامکم قائما فصلوا قیاما واذا صلی قاعدا فصلوا قعودا أجمعون » روی ذلک فی صحاحهم من دون أن یرد نسخ ذلک عن الرسول ، راجع جامع الاصول ج ۶ ص ۴۰۰ أخرجه وماهو بمضمونه عن الصحاح الست جمیعا ، ولایجدی فی ذلک ما ذکره البخاری تمحلا عن ذلک وصونا علی رئیس مذهبه بأن « أمره هذا کان فی مرضه القدیم ، وصلاته صلی الله علیه و آله فی مرض موته جالسا والناس خلفه قیام لم یأمرهم بالقعود ناسخ له ، وانما نأخذ بالاخر فالاخر من أمر النبی ». وذلک لانهم کانوا یقتدون بصلاه أبی بکر زاعمین أنه مأمور بالصلاه من قبله صلی الله علیه و آله ووظیفتهم القیام واما أبوبکر فهو الذی أخطأ حیث نوی الایتمام به صلی الله علیه و آله من الرکعه الثانیه من دون أن یمتثل أمره السابق النافذ علیه فیجلس خلفه حتی یجلس المؤتمون به جمیعا. وانما لم یؤنبهم رسول الله بأنه لم لم تجلسوا خلفی ، لانهم کانوا معذورین ، وانما لم یؤنب أبابکر لم قمت خلفی ولم تجلس بجلوسی ، لان الخطب قد

كـان أعظم من ذلك على أن كلام الرسول صـلى الله عليه و آله « انما جعل الامام ليؤتم به فاذا كبر فكبروا ... واذا صـلى جالسـا فصـلوا جلوسا أجمعون » يأبى النسـخ كمالا يخفى على العارف بالموازين. وأما مارواه فى الجامع ج ۶ ص ۴۰۲ نقلا عن مسلم (ج ۲ / ۱۹) وابى داود والنسائى بالاسناد عن جابر بن عبدالله قال : « اشتكى رسول الله صلى الله عليه و آله فصلينا وراء ، وهو قاعد وابوبكر يسـمع الناس تكبيره فالتفت اليناقر آنا قياما فأشار الينا فقعدنا ، فصلينا بصلاته قعودا » الحديث فان كان هذه صلاته صلى الله عليه و آله فى مرض الموت على ما يظهر من قوله « وأبوبكر يسـمع الناس تكبيره » كان مناقضا لحديث غيره المجمع عليه أنه كان ابوبكر والمؤتمون به جميعا قائمين إلى آخر الصـلاه وان كان فى غير مرض الموت ، لزمت الحجه على أبى بكر حيث كان بلغه السـنه فى هـذه الشـكاه قبل مرض الموت ولم يعمل بها فى صـلاته آخرا. على أن الحـديث معلول من جهه أخرى ، وهو أنه كيف التفت رسول الله فى الصـلاه و قد نهى نفسه الكريمه عن الالتفات فى الصـلاه وأعد عليه (راجع جامع الاصول ج ۶ / ۳۲۵ _ ۳۲۷) بل وكيف احتاج إلى الالتفات وقـد كان يقول صـلى الله عليه و آله « انى لا راكم من خلفى كما اراكم من بين يـدى » ويقول « اتموا الصفوف فانى اراكم من وراء ظهرى » فى حديث متفق عليه.

**[ترجمه]مولف کتاب جامع الاصول نقل کرده، در روایتی دیگر آمـده است که اسود بن یزید نقل کرده، ما نزد عائشه بودیم در مورد مواظبت بر نماز و بزرگ‌داشت مقام نماز سخن می گفتیم. عائشه گفت: زمانی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله - به بیماری آخر عمرشان مبتلا شدنـد، وقت نماز فرا رسید و اذان گفته شـد؛ حضـرت فرمودنـد: به ابوبکر بگوییـد بر مردم نماز بخوانـد. به ایشان گفته شد که ابوبکر مردی دل‌نازک است و اگر در جای شـما بایستد، نمی‌تواند بر مردم نماز بخواند. دوباره همان سخن خودشان را فرمودند و باز هم همان جواب قبلی به ایشان گفته شد. برای سومین بار سخن خود را تکرار کردند و فرمودنـد: شـما زنانماننـد زنانی که در اطراف یوسف بودنـد هستیـد. به ابوبکر بگویید بر مردم نماز بخواند. ابوبکر رفت تا به جـای ایشـان نماز بخوانـد؛ پیامبر در خودشان کمی احساس بهبودی نمودنـد و با کمک دو نفر که از دو طرف ایشان را گرفته بودند و گویی هم‌اکنون در جلو چشـمان من هستند که پاهای خود را از شدت درد بر زمین می‌کشند، از منزل خارج شدند و به مسـجد رفتند، ابوبکر خواست عقب برود که پیامبر – صلی الله علیه و آله – به او اشاره کرد که در همان‌جا بماند. آن دو نفر پیامبر را بردنـد و ایشان در کنار ابوبکر نشـست. به اعمش گفتند: آیا پیامبر نماز می گزارد و ابوبکر به رسول خدا اقتدا می‌کرد و مردم به ابوبکر اقتدا می‌کردند؟ وی با اشاره سر گفت: آری.

بخاری نقـل کرده، ابو معـاویه اضافه کرده که پیامبر در جانب چپ ابوبکر نشـست و ابوبکر ایسـتاده بود. - . جامع الأصول ۹ : ۴۳۷ -

**[ترجمه]

«۴»

وَ فِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ وَ فِيهِ جَاءَ بِلَالٌ يُؤْذِنُهُ لِلصَّلَاةِ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ إِنَّهُ مَتَى يَقُومُ مَقَامَكَ لَا

ص: ۱۳۸

يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ ثُمَّ ذَكَرَ قَوْلَهَا لِحَفْصَةَ وَ قَوْلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ وَ أَنَّهُ وَجَدَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً فَخَرَجَ ثُمَّ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ حَتَّى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِماً وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يُصَلِّي قَاعِداً يَقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ النَّاسُ يَقْتَدُونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ (۱) وَ فِي أُخْرَى نَحْوَهُ وَ فِيهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ إِنْ يَقُمْ مَقَامَكَ يَبْكِ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْقِرَاءَةِ وَ لَمْ يَذْكُرْ قَوْلَهَا لِحَفْصَةَ وَ فِي آخِرِهِ فَتَأَخَّرَ أَبُو بَكْرٍ وَ قَعَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إِلَى جَنْبِهِ وَ أَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ (۲).

**[ترجمه]در روایت دیگر که از بخاری است، این‌چنین آمده است: بلال آمد تا فرارسیدن وقت نماز را به ایشان اعلام کند. حضرت فرمودند: به ابوبکر بگویید بر مردم نماز بخواند. عائشه نقل کرده، گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر مردی دل‌نازک است؛ اگر در جای شما بایستد، صدایش به مردم نمی‌رسد. ای کاش به عمر امر کنید. حضرت فرمودند: به ابوبکر بگویید بر مردم نماز بخواند. سپس سخن عائشه به حفصه و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که: \\"شما زنان چون زنان اطراف یوسف هستید\\" را ذکر کرده، و این‌که حضرت احساس اندکی بهبودی در خود نمودند و از خانه خارج شدند و نقل خود را تا آن‌جا ادامه می‌دهد که حضرت در سمت چپ ابوبکر نشستند و ابوبکر ایستاده نماز می‌خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته نماز می خواندند و ابوبکر به نماز رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اقتدا می کرد و مردم نیز به نماز ابوبکر [اقتدا می... نمودند]. - . همان -

و در روایت دیگری مانند این جریان را نقل کرده که در آن این‌چنین آمده است: ابوبکر مردی دل‌نازک است و اگر در جای شما بایستد، گریه‌اش می گیرد و نمی تواند قرائت کند، و سخن عائشه به حفصه را ذکر نشده است، و در پایان روایت آمده است که ابوبکر عقب رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله کنار او نشست و ابوبکر تکبیرهای نماز را به گوش مردم می‌رساند. - . همان : ۴۳۸ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ فِي أُخْرَى لَهُمَا أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لَقَدْ رَاجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي ذَلِكَ وَ مَا حَمَلَنِي عَلَى كَثْرَةِ مُرَاجَعَتِهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَقَعْ فِي قَلْبِي أَنْ يُحِبَّ النَّاسُ بَعْدَهُ رَجُلًا قَامَ مَقَامَهُ أَبَداً وَ إِنِّي كُنْتُ أَرَى أَنَّهُ لَنْ يَقُومَ مَقَامَهُ أَحَدٌ إِلَّا تَشَاءَمَ النَّاسُ بِهِ فَأَرَدْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ أَبِي بَكْرٍ (۳).

<meta info=". و در روایتی دیگری از آن دو [مؤلف جامع الاصول و بخاری] آمده است که عائشه نقل کرده، من چند بار با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره آن موضوع صحبت کردم و تنها چیزی که مرا وادار به مراجعه زیاد می کرد این بود که دلم قبول نمی‌کرد که پس از پیامبر، مردم جانشین او را هرگز دوست بدارند و فکر می‌کردم که هر کسی جای ایشان را بگیرد، مردم نسبت به او بدبین خواهند بود. از این روی می‌خواستم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در مورد این امر، از ابوبکر صرف نظر کنند. - . همان -

**[ترجمه]

«۶»

وَ فِی أُخْرَی لَهُمَا قَالَتْ لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْتِی قَالَ مُرُوا

ص: ۱۳۹

۱- جامع الأصول ج ۹/ ۴۳۷ و فیه: «و کان رسول اللّه یصلی قاعدا یقتدی به أبو بکر» و ما فی الصلب لفظ مسلم فی صحیحه ج ۲ ص ۲۳، و یرد علی الحدیث کل ما أوردناه قبل ذلک.

۲- جامع الأصول ۹/ ۴۳۸، و فیه ان قول عائشه: «فتأخر أبو بکر» لا بد و أن یکون التأخر الی داخل الصف الأول، فیناقض قولها «و قعد النبیّ الی جنبه» کما فی سائر الروایات، اضف الی ذلک قولها «ان یقم مقامک یبک فلا یقدر علی القراءه» فشهدت علی ابیها صریحا انه لا یصلح للإمامه.

۳- جامع الأصول: ۹/ ۴۳۸، صحیح مسلم ۲/ ۲۲ و یرد علی الحدیث ما ورد سابقا علی غیره مضافا الی اعترافها مصرحه بانها کانت تخادع رسول اللّه رحمه لابیها، یخادعون اللّه و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون.

أَيَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ لَا يَمْلِكُ دَمْعَهُ فَلَوْ أَمَرْتَ غَيْرَ أَبِی بَكْرٍ قَالَتْ وَ اللَّهِ مَا بِی إِلَّا كَرَاهَةُ أَنْ يَتَشَاءَمَ النَّاسُ بِأَوَّلِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ فَرَاجَعْتُهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً فَقَالَ لِيُصَلِّ بِالنَّاسِ أَبُو بَكْرٍ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ (۱).

قَالَ صَاحِبُ جَامِعِ الْأُصُولِ فِی بَابِ فَضْلِ أَبِی بَكْرٍ بَعْدَ ذِكْرِ تِلْكَ الرِّوَايَاتِ هَذِهِ رِوَايَاتُ الْبُخَارِیِّ وَ مُسْلِمٍ وَ سَيَجِی ءُ لَهُمَا رِوَايَاتٌ فِی مَرَضِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ مَوْتِهِ فِی كِتَابِ الْمَوْتِ مِنْ حَرْفِ الْمِيمِ قَالَ وَ أَخْرَجَ الْمُوَطَّأُ الرِّوَايَةَ الْأُولَى وَ أَخْرَجَ الرِّوَايَةَ الثَّانِيَةَ عَنْ عُرْوَةَ مُرْسَلًا وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِیُّ الرِّوَايَةَ الْأُولَى وَ أَخْرَجَ النَّسَائِیُّ الْأُولَى وَ الثَّانِيَةَ.

lt;meta info=". و در روایتی دیگر از آن دو آمده است که عائشه نقل کرده، وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به خانه من آمدند، فرمودند: به ابوبکر بگویید بر مردم نماز بگزارد. عائشه نقل کرده، من گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر مردی رقیق‌القلب است و زمانی که قرآن می خواند نمی تواند جلوی اشک خود را بگیرد. ای کاش به شخصی غیر از ابوبکر امر بفرمایید. عائشه گفت: به خدا سوگند فقط از این بیم دارم که مردم نسبت به اولین کسی که در جای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می ایستد بدبین باشند؛ دو یا سه بار این موضوع را به ایشان گفتم، اما حضرت فرمودند: ابوبکر باید بر مردم نماز گزارد، شما زنان چون زنان اطراف یوسف هستید. - . همان -

صاحب کتاب جامع الاصول در باب فضائل ابوبکر بعد از آوردن این روایات می‌نویسد: این‌ها روایت های بخاری و مسلم هستند و روایت هایی که آنان پیرامون بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله - و وفات ایشان نقل نموده‌اند، در کتاب الموت، ذیل حرف میم خواهد آمد، وی هم‌چنین می‌نویسد: در کتاب الموطأ، روایت اولی را آورده و روایت دومی را به نقل از عروه و به صورت مرسل نقل کرده است. ترمذی روایت اولی را آورده و نسائی روایت اول و دوم را نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۷»

وَ لَهُ فِی أُخْرَى قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّی بِالنَّاسِ وَ قَالَتْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ يَدَیْ أَبِی بَكْرٍ يُصَلِّی قَاعِداً وَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّی بِالنَّاسِ وَ النَّاسُ خَلْفَ أَبِی بَكْرٍ (۲).

**[ترجمه]او [مؤلف جامع الأصول] در روایتی دیگر از قول عائشه نقل کرد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به ابوبکر امر فرمودند تا بر مردم نماز گزارد [و عائشه گفت: رسول خدا در جلوی ابوبکر نشسته نماز می گزاردند و ابوبکر نیز بر مردم نماز می‌خواند] و مردم پشت ابوبکر نماز می‌خواندند. - همان.[۱] -

**[ترجمه]

«۸»

وَ فِی أَخْرَی لَهُ قَالَتْ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ صَلَّی لِلنَّاسِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الصَّفِّ (۳).

lt;meta info=". و در روایتی دیگر عائشه گفت: ابوبکر بر مردم نماز می گزارد و حال آن‌که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در میان صف [نمازگزاران] بودند. - . همان[۲] -

**[ترجمه]

«۹»

وَ أَخْرَجَ أَیْضاً هَاتَیْنِ الرِّوَایَتَیْنِ حَدِیثاً وَاحِداً وَ قَالَ فِیهِ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ رَجُلٌ أَسِیفٌ إِذَا قَامَ مَقَامَکَ لَمْ یُسْمِعْ وَ قَالَ فِی آخِرِهِ فَقَامَ فَکَانَ عَنْ یَسَارِ أَبِی بَکْرٍ جَالِساً وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُصَلِّی بِالنَّاسِ جَالِساً وَ النَّاسُ یَقْتَدُونَ بِصَلَاهِ

۱- المصدر نفسه ج ۹ ص ۴۳۸، صحیح مسلم ۲/ ۲۲.

۲- المصدر نفسه ج ۹ ص ۴۳۸ و ما بین العلامتین ساقط منه.

۳- المصدر نفسه و قولها «و رسول اللّه فی الصف» یناقض ما مر من «انه کان خلف النبیّ و رسول اللّه بین یدی أبی بکر» و کلاهما مناقض لما مر قبل ذلک انه صلی الله علیه و آله جلس الی جنبه او یساره و المنصف یری انها خرقه اتسع علی راقعها کلما حیصت من جانب تهتکت من آخر، ان الذین یفترون علی اللّه الکذب لا یفلحون.

أَبِی بَکْرٍ (۱).

هَذَا مَا ذَکَرَهُ فِی جَامِعِ الْأُصُولِ مِنْ رِوَایَاتِ عَائِشَهَ فِی بَابِ فَضْلِ أَبِی بَکْرٍ.

**[ترجمه]و همچنین این دو روایت [روایت اول و دوم] را در قالب یک روایت نقل کرده و در آن اینچنین آورده است: ابوبکر مردی اندوهگین است و اگر در جای شما بایستد، صدایش به مردم نمی‌رسد. و در پایان روایت آمده است: ایشان در سمت چپ ابوبکر نشسته بودند. ابوبکر ایستاد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشسته بر مردم نماز می‌خواندند و مردم به نماز ابوبکر اقتدا می کردند. - . همان[۳] -

اینها روایت هایی بود در باب فضائل ابوبکر جامع الاصول از عائشه نقل شده بود.

**[ترجمه]

«۱۰»

وَ رَوَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَائِشَهَ فِی بَابِ مَرَضِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ مَوْتِهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی عَائِشَهَ فَقُلْتُ لَهَا أَ لَا تُحَدِّثِینِی عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ بَلَی ثَقُلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَ صَلَّی النَّاسُ قُلْنَا لَا هُمْ یَنْتَظِرُونَکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ضَعُوا لِی مَاءً فِی الْمِخْضَبِ قَالَ فَفَعَلْنَا فَاغْتَسَلَ ثُمَّ ذَهَبَ لِیَنُوءَ فَأُغْمِیَ عَلَیْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ أَ صَلَّی النَّاسُ فَقُلْنَا لَا هُمْ یَنْتَظِرُونَکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ضَعُوا لِی مَاءً فِی الْمِخْضَبِ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ ذَهَبَ لِیَنُوءَ فَأُغْمِیَ عَلَیْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ أَ صَلَّی النَّاسُ فَقُلْنَا لَا وَ هُمْ یَنْتَظِرُونَکَ قَالَتْ وَ النَّاسُ عُکُوفٌ فِی الْمَسْجِدِ یَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِصَلَاهِ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ قَالَتْ فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی أَبِی بَکْرٍ أَنْ یُصَلِّیَ بِالنَّاسِ فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ یَأْمُرُکَ أَنْ تُصَلِّیَ بِالنَّاسِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ وَ کَانَ رَجُلًا رَقِیقاً یَا عُمَرُ صَلِّ بِالنَّاسِ فَقَالَ عُمَرُ أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِکَ قَالَتْ فَصَلَّی بِهِمْ أَبُو بَکْرٍ تِلْکَ الْأَیَّامَ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَجَدَ فِی نَفْسِهِ خِفَّهً فَخَرَجَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ أَحَدُهُمَا الْعَبَّاسُ لِصَلَاهِ الظُّهْرِ وَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی بِالنَّاسِ فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَکْرٍ ذَهَبَ لِیَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَ إِلَیْهِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنْ لَا یَتَأَخَّرَ فَقَالَ لَهُمَا أَجْلِسَانِی إِلَی جَنْبِهِ فَأَجْلَسَاهُ إِلَی جَنْبِ أَبِی بَکْرٍ فَکَانَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی وَ هُوَ یَأْتَمُّ بِصَلَاهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ بِصَلَاهِ أَبِی بَکْرٍ وَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله قَاعِدٌ قَالَ عُبَیْدُ اللَّهِ دَخَلْتُ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ أَ لَا أَعْرِضُ عَلَیْکَ مَا حَدَّثَتْنِی

۱- المصدر نفسه، و التناقض بین قولها «و کان رسول اللّه یصلی بالناس جالسا» و بین قولها بعده بلا فصل: «و الناس یقتدون بصلاه أبی بکر» ظاهر، مضافا الی ما مر من ان جلوسه صلی الله علیه و آله فی یسار أبی بکر یلازم عزله عن الإمامه فکیف کان الناس یقتدون بصلاه أبی بکر، و هل هذا الا حیص بیص وقعت فیها لا تدری کیف المناص و المخرج عنها؟ و قد خاب من افتری.

عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ هَاتِ فَعَرَضْتُ حَدِيثَهَا عَلَيْهِ فَمَا أَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئاً غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ أَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱).

وَ هَذَا الْخَبَرُ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ رَوَاهُ فِي الْمِشْكَاةِ فِي الْفَصْلِ الثَّالِثِ مِنْ بَابِ مَا عَلَى الْمَأْمُومِ مِنَ الْمُتَابَعَةِ وَ عَدَّهُ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ (۲).

**[ترجمه]و در باب بیماری پیامبر - صلی الله علیه و آله - و وفات ایشان، از عبیدالله بن عبدالله روایت کرده، پیش عائشه رفتم و به او گفتم: حدیثی از دوران بیماری رسول خدا- صلی الله علیه و آله - برایم نقل می کنی؟ گفت: بلی، زمانی که بیماری پیامبر- صلی الله علیه و آله - سخت شده بود، ایشان فرمودند: مردم نماز خوانده اند؟ گفتیم: نه، آن‌ها منتظر شما هستند ای رسول خدا! فرمودند: قدری آب برایم در تشت بریزید، این کار را کردیم و ایشان غسل کردند و خواستند به هر زحمت که هست بلند شوند که ناگهان از هوش رفتند. سپس به هوش آمدند و فرمودند: مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم: نه، آن‌ها منتظر شما هستند ای رسول خدا! مردم در مسجد نشسته بودند و منتظر بودند تا رسول خدا- صلی الله علیه و آله - تا نماز عشاء را اقامه کند.

گفت: رسول خدا- صلی الله علیه و آله - پیکی را پیش ابوبکر فرستاد که او بر مردم نماز گزارد. پیک نزد او رفت و گفت: رسول خدا به تو امر می کند تا بر مردم نماز گزاری. ابوبکر که مردی رقیق القلب بود، گفت: ای عمر! تو بر مردم نماز گزار، عمر به او گفت: تو در این کار استحقاق بیشتری داری. بالأخره ابوبکر در آن چند روز بر مردم نماز گزارد. روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در خود احساس بهبودی کردند و در حالی که دو مرد - که یکی از آنان عباس بود - ایشان را از دو طرف نگه داشته بودند، برای خواندن نماز ظهر از منزل خارج شدند. هنگامی که ابوبکر، که در پیشاپیش مردم آماده خواندن نماز بود ایشان را دید، خواست عقب برود، ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به او اشاره نمودند که عقب نرود. حضرت به آن دو نفر [که ایشان را از منزل آورده بودند] فرمودند که مرا در کنار او بنشانید. آن دو ایشان را کنار ابوبکر نشاندند، ابوبکر نماز می‌خواند و در نمازش به نماز پیامبر - صلی الله علیه و آله - که نشسته بودند، اقتدا می کرد و مردم در نمازشان به نماز ابوبکر اقتدا می کردند.

عبید الله نقل کرده، نزد عبدالله بن عباس رفتم و به او گفتم: آیا چیزی را که عائشه، از دوران بیماری پیامبر برایم نقل کرده است بر تو عرضه کنم؟ گفت: بگو. حدیث عائشه را برایش بازگفتم و هیچ کجای آن را رد نکرد و فقط گفت: آیا عائشه نام آن شخص دیگری را که به همراه عباس بود برایت گفت؟ گفتم: نه. گفت: او علی - صلوات الله علیه - بود. - . جامع الأصول ۱۱ : ۳۸۲ - ۳۸۳ -

این خبر را بخاری و مسلم نیز نقل نموده اند .

مؤلف المشکوه نیز در فصل سوم از باب \\"متابعت‌هایی که در نماز بر مأموم واجب است\\" این حدیث را روایت کرده و آن را از احادیثی شمرده است که در مورد آن اتفاق نظر وجود دارد. - . مشکاه المصابیح : ۱۰۲ -

**[ترجمه]

«۱۱»

وَ رَوَی فِی جَامِعِ الْأُصُولِ، فِی فُرُوعِ الِاقْتِدَاءِ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ صَلَّی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله خَلْفَ أَبِی بَکْرٍ فِی مَرَضِهِ الَّذِی مَاتَ فِیهِ قَاعِداً.

قَالَ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِیُّ (۳).

**[ترجمه]در جامع الأصول در بخش فروع اقتداء، از عائشه نقل کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - در زمان ابتلای به آن بیماری که بر اثر آن وفات نمودند، پشت ابوبکر و در حالت نشسته نماز خواندند. و گفته است این حدیث را ترمذی نیز نقل نموده است. - ۱. جامع الأصول ۶ : ۴۰۳ ، سنن ترمذی ۱ : ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۱۲»

قَالَ وَ قَالَ وَ قَدْ رُوِیَ عَنْهَا أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ فِی مَرَضِهِ وَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی بِالنَّاسِ فَصَلَّی إِلَی جَنْبِ أَبِی بَکْرٍ النَّاسُ یَأْتَمُّونَ بِأَبِی بَکْرٍ وَ أَبُو بَکْرٍ یَأْتَمُّ بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله (۴).

فَهَذِهِ رِوَایَاتٌ یَنْتَهِی سَنَدُهَا إِلَی عَائِشَهَ وَ مِنْ جُمْلَهِ مَا رُوِیَ فِی أَمْرِ الصَّلَاهِ مَا أَسْنَدُوهُ إِلَی أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ.

**[ترجمه]و نیز گفته است: از عائشه روایت شده که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در زمان بیماری‌اشان از منزل خارج شدند و دیدند که ابوبکر بر مردم نماز می گزارد؛ حضرت رفتند و کنار ابوبکر نماز گزاردند: مردم به ابوبکر اقتدا می کردند و ابوبکر به پیامبر اقتدا می‌کرد. - . همان -

این‌ها روایاتی است که سندشان به عائشه منتهی می‌شود.

از جمله روایاتی که در مورد نماز روایت شده است، آن‌هایی است که به انس بن مالک اسناد داده‌اند:

**[ترجمه]

«۱۳»

فَمِنْهَا مَا رَوَاهُ فِی جَامِعِ الْأُصُولِ فِی فُرُوعِ الِاقْتِدَاءِ عَنْهُ قَالَ: صَلَّی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَرَضِهِ خَلْفَ أَبِی بَکْرٍ قَاعِداً فِی ثَوْبٍ مُتَوَشِّحاً بِهِ.

قَالَ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَ أَخْرَجَهُ النَّسَائِيُّ وَ لَمْ يَذْكُرْ قَاعِداً وَ قَالَ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَ إِنَّهَا آخِرُ صَلَاةٍ

ص: ۱۴۲

۱- جامع الأصول ج ۱۱ ص ۳۸۲- ۳۸۳ و يرد على الحديث جميع ما أوردناه سابقا على غيره.

۲- راجع مشكاه المصابيح ۱۰۲ و المتفق عليه عندهم ما أخرجه الشيخان أخرجه غيرهما او لم يخرجه.

۳- جامع الأصول ۶/ ۴۰۳، سنن الترمذى ۱/ ۲۲۶، و التناقض بين الحديثين بين.

۴- جامع الأصول ۶/ ۴۰۳، سنن الترمذى ۱/ ۲۲۶، و التناقض بين الحديثين بين.

صَلَّاهَا(۱).

**[ترجمه]یکی از آن‌ها روایتی است که مؤلف جامع الأصول، در بخش فروع اقتدا از أنس بن مالک روایت کرده است: رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در زمان بیماری‌اشان به حالت نشسته و در حالی که پیراهنشان را به صورت متوشح پوشیده بودند [از زیر بغل راست رد کرده و بر شانه چپ انداخته بودند]، پشت ابوبکر نماز خواندند. گفته است: ترمذی نیز این حدیث را آورده‌اند، و نسائی هم این روایت را آورده، ولی چیزی از نشسته نماز خواندن ایشان نگفته است و گفته است: ایشان فقط یک پیراهن بر تنشان بود و آن آخرین نمازی بود که ایشان به جا آوردند. – . همان –

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ رَوَی عَنْ أَنَسٍ فِی بَابِ فَضْلِ أَبِی بَکْرٍ أَنَّ أَبَا بَکْرٍ کَانَ یُصَلِّی بِهِمْ فِی وَجَعِ النَّبِیِّ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ حَتَّی إِذَا کَانَ یَوْمُ الْإِثْنَیْنِ وَ هُمْ صُفُوفٌ فِی الصَّلَاهِ کَشَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِتْرَ الْحُجْرَهِ فَنَظَرَ إِلَیْنَا وَ هُوَ قَائِمٌ کَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَهُ مُصْحَفٍ ثُمَّ تَبَسَّمَ فَضَحِکَ فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْیَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَنَکَصَ أَبُو بَکْرٍ عَلَی عَقِبِهِ لِیَصِلَ الصَّفَّ وَ ظَنَّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله خَارِجٌ إِلَی الصَّلَاهِ فَأَشَارَ إِلَیْنَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنْ أَتِمُّوا صَلَاتَکُمْ وَ أَرْخَی السِّتْرَ فَتُوُفِّیَ مِنْ یَوْمِهِ (۲).

**[ترجمه]و در باب فضائل ابوبکر از انس نقل کرده، ابوبکر در زمان آن بیماری آخر پیامبر که با همان بیماری وفات نمودند، بر مردم نماز می گزارد. تا این‌که روز دوشنبه رسید و در حالی که مردم در صف نماز ایستاده بودند، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پرده حجره را کنار زدند و به حال ایستاده به ما نگاه کردند، گویی صورت حضرت صفحه‌ای از قرآن بود. سپس تبسمی کردند و خندیدند، ما می‌خواستیم از شادی دیدار پیامبر – صلی الله علیه و آله – نماز خود را بشکنیم، ابوبکر خود را به عقب کشید تا به صف ملحق شود و گمان کرد که پیامبر – صلی الله علیه و آله – می‌خواهند برای اقامه نماز بیایند. پیامبر به ما اشاره نمودند تا نمازمان را بخوانیم و پرده را انداختند و در همان روز از دنیا رفتند. – . جامع الأصول ۹ : ۴۳۹ –

**[ترجمه]

«۱۵»

قَالَ وَ فِی أُخْرَی لَمْ یَخْرُجْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثاً وَ أَبُو بَکْرٍ یُصَلِّی بِالنَّاسِ فَأُقِیمَتِ الصَّلَاهُ فَذَهَبَ أَبُو بَکْرٍ یَتَقَدَّمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْحِجَابِ فَرَفَعَهُ فَلَمَّا وَضَحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا نَظَرْنَا مَنْظَراً کَانَ أَعْجَبَ إِلَیْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ وَضَحَ لَنَا فَأَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی أَبِی بَکْرٍ أَنْ یَتَقَدَّمَ وَ أَرْخَی الْحِجَابَ فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَیْهِ حَتَّی مَاتَ (۳).

١- جامع الاصول ۶ / ۴۰۴ ، سنن الترمذی ١ / ٢٢۶ ، والحديث يناقض كل مامر.

٢- جامع الأصول ج ٩ ص ۴٣٩ و قال أخرجه البخاری و مسلم (ج ٢ ص ٢۴ و ٢۵) و هـذان الحديثان ممّا يدلّ على أن أبا بكر كـان يصلّى بهم أيّام شـكوى رسول اللّه، و قـد عرفت أنّه كـان فی جيش أسامه مأمورا بالخروج الى الجرف معسكره فاستأذن رسول اللّه صلی الله عليه و آله فی غد يومه هذا فخرج الى السنح فلم يكن حين صلاه الظهر و لا العصر بالمدينه حتى يصلى بهم و رسول اللّه صلی الله عليه و آله يشير اليهم أن أتموا صلاتكم. بل ومن المقطوع فی حديث السقيفه على ما سيجئ شرحه أنه لم يرجع من السنح الا بعد ما مات رسول الله صلی الله عليه و آله وبعد ماكثرت القاله من عمر أن رسول الله صلی الله عليه و آله لم يمت ولكنه ذهب إلى ربه الخبر. وانما قلنا بأن الصلاه كانت صلاه ظهر أو عصر ، دون العشاء والفجر ، لترائی وجه رسول الله صلی الله عليه و آله واضحا كأنه ورقه مصحف ، وقد مر أن ذلك يناقض ما روى سابقا أن الصلاه كانت عشاء ويناقض ما يأتی بعد ذلك آنفا أن الصلاه كانت صلاه فجر.

٣- جامع الأصول ج ٩ ص ۴٣٩ و قال أخرجه البخاری و مسلم (ج ٢ ص ٢۴ و ٢۵) و هـذان الحديثان ممّا يدلّ على أن أبا بكر كـان يصلّى بهم أيّام شـكوى رسول اللّه، و قـد عرفت أنّه كـان فی جيش أسامه مأمورا بالخروج الى الجرف معسكره فاستأذن رسول اللّه صلی الله عليه و آله فی غد يومه هذا فخرج الى السنح فلم يكن حين صلاه الظهر و لا العصر بالمدينه حتى يصلى بهم و رسول اللّه صلی الله عليه و آله يشير اليهم أن أتموا صلاتكم. بل ومن المقطوع فی حديث السقيفه على ما سيجئ شرحه أنه لم يرجع من السنح الا بعد ما مات رسول الله صلی الله عليه و آله وبعد ماكثرت القاله من عمر أن رسول الله صلی الله عليه و آله لم يمت ولكنه ذهب إلى ربه الخبر. وانما قلنا بأن الصلاه كانت صلاه ظهر أو عصر ، دون العشاء والفجر ، لترائی وجه رسول الله صلی الله عليه و آله واضحا كأنه ورقه مصحف ، وقد مر أن ذلك يناقض ما روى سابقا أن الصلاه كانت عشاء ويناقض ما يأتی بعد ذلك آنفا أن الصلاه كانت صلاه فجر.

**[ترجمه]و در روایت دیگری آمده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سه نوبت [یا سه روز] از خانه خارج نشدند و در این مدت ابوبکر بر مردم نماز می گزارد. نوبت بعد [یا روز بعد] که ندای نماز داده شد، وقتی ابوبکر رفت در جلو بایستد، گفت: رسول الله - صلی الله علیه و آله - در پشت پرده هستند، پرده را کنار زد و وقتی چهره رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نمایان شد، تا آن زمان هیچ گاه به آن اندازه از دیدن ایشان خوشحال نشده بودیم، وقتی چهره رسول خدا بر ما پدیدار شد. ایشان با دست اشاره‌ای به ابوبکر کردند تا جلو برود و بعد پرده را انداختند و دیگر ایشان را ندیدیم تا این که وفات کردند. - . همان : ۴۴۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

قَالَ وَ فِي أُخْرَى بَيْنَا هُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِهِمْ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَ هُمْ فِي صُفُوفٍ ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ وَ ظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ أَنَسٌ وَ هَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلَاتِهِمْ فَرَحاً بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ أَنْ أَتِمُّوا صَلَاتَكُمْ ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَ أَرْخَى السِّتْرَ (۱).

**[ترجمه]و نقل کرده، در روایت دیگری آمده است: مردم روز دوشنبه مشغول نماز صبح بودند و ابوبکر در جلو آن‌ها نماز می‌خواند که ناگهان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پرده حجره عائشه را کنار زدند و در حالی که جماعت به نماز ایستاده بودند به آن‌ها نگریستند و آنگاه لبخندی زده و خندید. ابوبکر خود را عقب کشید تا به صف ملحق شود و گمان کرد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌خواهند برای اقامه نماز بیایند. مسلمانان خواستند از شادی دیدار رسول خدا- صلی الله علیه و آله - نماز خود را بشکنند که حضرت با دست به آنان اشاره نمود که نمازتان را به اتمام برسانید آنگاه داخل اتاق شدند و پرده را انداختند. - . همان -

**[ترجمه]

«۱۷»

قَالَ وَ فِي أُخْرَى قَالَ: آخِرُ نَظْرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَشَفَ السِّتَارَةَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ وَ الَّذِي قَبْلَهُ أَتَمُّ (۲).

**[ترجمه]در روایت دیگری نقل کرده، آخرین باری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را دیدم زمانی بود که روز دوشنبه پرده را کنار زدند و از ای‌جا به بعد مانند روایت قبلی را نقل کرده است. و روایت قبلی کامل تر است. - . همان -

**[ترجمه]

«۱۸»

وَ أَخْرَجَ النَّسَـائِیُّ هَـذِهِ الْـأَخِیرَهَ وَ هَـذَا لَفْظُهُ قَـالَ: آخِرُ نَظْرَهٍ نَظَرْتُهَـا إِلَی رَسُـولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله کَشَـفَ السِّتَـارَهَ وَ النَّاسُ صُفُـوفٌ خَلْفَ أَبِی بَکْرٍ فَـأَرَادَ أَبُو بَکْرٍ أَنْ یَرْتَـدَّ فَأَشَـارَ إِلَیْهِمْ أَنِ امْکُثُوا وَ أَلْقَی السَّجْفَ وَ تُوُفِّیَ مِنْ آخِرِ ذَلِـکَ الْیَوْمِ یَوْمَ الْـإِثْنَیْنِ (۳).

هَذِهِ رِوَایَاتُهُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ.

**[ترجمه]نسائی این روایت اخیر را با این الفاظ آورده است: آخرین باری که رسول خدا صـلی الله علیه و آله را دیدم، زمانی بود که پرده را کنـار زدنـد و مردم پشت ابوبکر در صـفوف نمـاز بودنـد. ابوبکر خواست عقب بیایـد، که ایشان به آن‌ها اشاره نمودنـد که به همان حال باقی بماننـد و پرده را انداختنـد و در پایان همان روز که دوشـنبه بود، وفات یافتند. - . همان، و سـنن نسائی، کتاب الجنائز، باب ۷ -

این‌ها روایات جامع الأصول از انس بن مالک بود.

**[ترجمه]

«۱۹»

وَ مِنْ جُمْلَهِ رِوَایَاتِهِمْ فِی أَمْرِ الصَّلَاهِ مَا رَوَاهُ فِی جَامِعِ الْأُصُولِ فِی الْبَابِ

ص: ۱۴۴

۱- جامع الأصول ۹/ ۴۴۰ و قد أشـرنا إلی تناقض الحدیث مضافا الی تناقض فی نفسه حیث ان صـلاه الفجر کانت تقام فی اول وقتهـا قطعا و القمر فی تلک اللیالی یغرب قبل الفجر بقلیل، و خصوصا علی مـذهبنا من أن رحلته صـلی الله علیه و آله کانت فی أواخر صفر، فلا معنی لترائی وجه رسول اللّه من بعید متبسما یضحک.

۲- جامع الأصول ۹/ ۴۴۰ و قد أشـرنا إلی تناقض الحدیث مضافا الی تناقض فی نفسه حیث ان صـلاه الفجر کانت تقام فی اول وقتهـا قطعا و القمر فی تلک اللیالی یغرب قبل الفجر بقلیل، و خصوصا علی مـذهبنا من أن رحلته صـلی الله علیه و آله کانت فی أواخر صفر، فلا معنی لترائی وجه رسول اللّه من بعید متبسما یضحک.

۳- جامع الأصول ۹/ ۴۴۰، سنن النسائی کتاب الجنائز الباب ۷، و رواه ابن ماجه فی کتاب الجنائز الباب ۶۴ تحت الرقم ۱۶۲۴، و لفظ الحدیث ینطبق علی احدی صلاتی الظهرین.

الْمَذْكُورِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ: لَمَّا اسْتَعَزَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَجَعُهُ وَ أَنَا عِنْدَهُ فِی نَفَرٍ مِنَ النَّاسِ دَعَاهُ بِلَالٌ إِلَی الصَّلَاهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُرُوا أَبَا بَکْرٍ یُصَلِّی بِالنَّاسِ قَالَ فَخَرَجْنَا فَإِذَا عُمَرُ فِی النَّاسِ وَ کَانَ أَبُو بَکْرٍ غَائِباً فَقُلْتُ یَا عُمَرُ فَقُمْ فَصَلِّ بِالنَّاسِ فَتَقَدَّمَ وَ کَبَّرَ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَوْتَهُ وَ کَانَ عُمَرُ رَجُلًا مِجْهَراً قَالَ فَأَیْنَ أَبُو بَکْرٍ یَأْبَی اللَّهُ ذَلِکَ وَ الْمُسْلِمُونَ (یَأْبَی اللَّهُ ذَلِکَ وَ الْمُسْلِمُونَ یَأْبَی اللَّهُ ذَلِکَ وَ الْمُسْلِمُونَ) فَبَعَثَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَجَاءَ بَعْدَ أَنْ صَلَّی عُمَرُ تِلْکَ الصَّلَاهَ فَصَلَّی بِالنَّاسِ (۱).

**[ترجمه]و از جمله روایات آنان در مورد نماز، روایتی است که در همان باب جامع الاصول از عبدالله بن زمعه نقل شده است: زمانی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافته بود، من و عده‌ای دیگر نزد ایشان بودیم که بلال ایشان را به نماز فراخواند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: به ابوبکر بگویید بر مردم نماز گزارد. ما از محضر ایشان بیرون آمدیم و دیدیم که عمر در میان مردم است و ابوبکر غایب است. گفتم: ای عمر! برخیز و بر مردن نماز گزار! عمر جلو رفت و تکبیر گفت؛ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای عمر را، که صدایش رسا بود شنیدند، فرمودند: ابوبکر کجاست؟ خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند. [خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند، خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند]. و شخصی را از پی ابوبکر فرستادند و ابوبکر آمد و بعد از آن‌که عمر آن نماز را بر مردم خوانده بود، بار دیگر بر مردم نماز گزارد. - . جامع الاصول ۹ : ۴۳۴ -

**[ترجمه]

«۲۰»

وَ زَادَ فِی رِوَایَهٍ قَالَ: لَمَّا أَنْ سَمِعَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله صَوْتَ عُمَرَ خَرَجَ النَّبِیُّ حَتَّی أَطْلَعَ رَأْسَهُ مِنْ حُجْرَتِهِ ثُمَّ قَالَ لَا لَا لَا لِیُصَلِّ بِالنَّاسِ ابْنُ أَبِی قُحَافَهَ یَقُولُ ذَلِکَ مُغْضَباً قَالَ أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ (۲).

**[ترجمه]و در روایت دیگری این قسمت را هم اضافه کرده که، زمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - صدای عمر را شنیدند، سرشان را از اتاقشان بیرون آوردند و با حالتی غضبناک فرمودند: نه، نه، نه، ابن ابی‌قحافه باید نماز را بخواند. ابوداود نیز این روایت را آورده است. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ مِنْ جُمْلَتِهَا مَا رَوَاهُ فِی الْبَابِ الْمَذْکُورِ عَنْ أَبِی مُوسَی قَالَ: مَرِضَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَتْ عَائِشَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِیقٌ إِذَا قَامَ مَقَامَکَ لَمْ یَسْتَطِعْ أَنْ یُصَلِّیَ بِالنَّاسِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مُرُوا أَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ فَعَاوَدَتْهُ فَقَالَ مُرُوهُ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّکُنَّ صَوَاحِبُ یُوسُفَ فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّی بِالنَّاسِ فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

۱- الجامع ۹/ ۴۳۴. أقول: : وهذا الذی نقله ابن الاثیر من لفظ أبی داود مخالف لما جدناه فی صلب کتابه ، ففی سنن ابی داود ج ۴ ص ۳۴۸ من عون المعبود ط هند « فقال رسول الله مروا من یصلی بالناس فخرجت فاذا عمر فی الناس » وهکذا فهرسه فی المعجم ج ۳ ص ۷۰س ۵۶ کما أنه لفظ سائر مصادر الحدیث نقلا عن ابن زمعه کالسیره لابن هشام ج ۲ ص ۶۵۲ منسد الامام ابن حنبل ج ۴ ص ۳۲۲ وهکذا فی طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۱۹ ولفظه « فقال لی رسول الله مر الناس فلیصلوا قال عبدالله فخرجت فلقیت ناسا لا- أکلمهم فلما لقیت عمر بن الخطاب لم أبغ من وراءه » وهکذا لفظ الحدیث فی الاستیعاب کما سیأتی نقله ص ۱۵۶ عند ما یتکلم المؤلف العلامه علی لفظ الحدیث.

۲- الجامع ۹/ ۴۳۴. أقول: : وهذا الذی نقله ابن الاثیر من لفظ أبی داود مخالف لما جدناه فی صلب کتابه ، ففی سنن ابی داود ج ۴ ص ۳۴۸ من عون المعبود ط هند « فقال رسول الله مروا من یصلی بالناس فخرجت فاذا عمر فی الناس » وهکذا فهرسه فی المعجم ج ۳ ص ۷۰س ۵۶ کما أنه لفظ سائر مصادر الحدیث نقلا عن ابن زمعه کالسیره لابن هشام ج ۲ ص ۶۵۲ منسد الامام ابن حنبل ج ۴ ص ۳۲۲ وهکذا فی طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۱۹ ولفظه « فقال لی رسول الله مر الناس فلیصلوا قال عبدالله فخرجت فلقیت ناسا لا- أکلمهم فلما لقیت عمر بن الخطاب لم أبغ من وراءه » وهکذا لفظ الحدیث فی الاستیعاب کما سیأتی نقله ص ۱۵۶ عند ما یتکلم المؤلف العلامه علی لفظ الحدیث.

قَالَ أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ (١).

**[ترجمه]یکی دیگر از این روایات، روایتی است که در همان باب از ابوموسی نقل کرده است: پیامبر – صلی الله علیه و آله – بیمار شدند و بیماری ایشان شدید شد؛ حضرت فرمودند: به ابوبکر بگویید که او باید بر مردم نماز بگزارد. عائشه گفت: ای رسول خدا! ابوبکر مردی رقیق القلب است و اگر در جای شما بایستد، نمی‌تواند بر مردم نماز گزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به ابوبکر بگویید که او باید بر مردم نماز بگزارد. عائشه دوباره آن جمله را تکرار کرد و ایشان باز هم فرمود: به ابوبکر بگویید که او باید بر مردم نماز بگزارد، شما زنان مانند زنان اطراف یوسف هستید. فرستاده پیامبر پیش ابوبکر رفت و ابوبکر در زمان حیات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بر مردم نماز گزارد.

مؤلف جامع الأصول گفته است: بخاری و مسلم نیز این حدیث را نقل کرده اند. – . همان : ۴۳۵ –

**[ترجمه]

«۲۲»

وَ مِنْ جُمْلَتِهَا مَا رَوَاهُ فِی الْبَابِ الْمَذْکُورِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَجَعُهُ قِیلَ لَهُ فِی الصَّلَاهِ فَقَالَ مُرُوا أَبَا بَکْرٍ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَتْ عَائِشَهُ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ رَجُلٌ رَقِیقٌ إِذَا قَرَأَ غَلَبَهُ الْبُکَاءُ قَالَ مُرُوهُ فَلْیُصَلِّ إِنَّکُنَّ صَوَاحِبُ یُوسُفَ.

قَالَ أَخْرَجَهُ الْبُخَارِیُّ (٢).

**[ترجمه]یکی دیگر از این روایات، روایتی است که در همان باب از إبن عمر نقل کرده است: زمانی که بیماری رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شدت یافت، به ایشان برای خواندن نماز ندا دادند؛ ایشان فرمودند: به ابوبکر بگویید که او باید بر مردم نماز بگزارد. عائشه گفت که ابوبکر مردی رقیق القلب است و در حین قرائت نماز، گریه بر وی غالب می شود. فرمودند: به او بگویید که باید بر مردم نماز بگزارد. شما زنان اطراف یوسف هستید. مؤلف جامع الأصول گفته است: بخاری نیز این حدیث را نقل کرده است. – . همان –

**[ترجمه]

«۲۳»

وَ مِنْ جُمْلَتِهَا مَا رَوَاهُ ابْنُ عَبْدِ الْبِرِّ فِی الْإِسْتِیعَابِ قَالَ رَوَی الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ عَنْ قَیْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرِضَ لَیَالِیَ وَ أَیَّاماً یُنَادَی بِالصَّلَاهِ فنقول (فَیَقُولُ) مُرُوا أَبَا بَکْرٍ یُصَلِّی بِالنَّاسِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَظَرْتُ فَإِذَا الصَّلَاهُ عَلَمُ الْإِسْلَامِ وَ قِوَامُ الدِّینِ فَرَضِینَا لِدُنْیَانَا مَنْ رَضِیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِدِینِنَا فَبَایَعْنَا أَبَا بَکْرٍ (٣).

فهذه ما وقفت علیه من أخبارهم فی هذا الباب بعد التصفح (۴) و لنوضح بعض

۱- جامع الأصول ۹/ ۴۳۵.

۲- جامع الأصول ۹/ ۴۳۵.

۳- الاستيعاب بترجمه أبى بكر و روى ذيله ابن سعد فى الطبقات ج ۳ ق ۱ ص ۱۳۰ بإسناده عن الحسن البصرى، و هكذا نقله ابن الجوزى فى صفه الصفوه ۱/ ۹۷، و أنت ترى أن واضع الحديث كان يرى أن الخلافه رئاسه دنياويه فقط، فنسب الى على عليه السلام ما يليق بغيره، و معلوم من التاريخ الصحيح و الأحاديث المتواتره أن عليا عليه السلام كان على خلافهم رأيا و مسلكا، و قد مر ما يناسب توضيح ذلك فى ص ۱۲۵ من هذا المجلد.

۴- أقول: و لتمام الكلام فى هذا البحث يلزمنا أن ننقل بعض أحاديثهم التى يختلف ألفاظها مع ما أورده المؤلّف العلامه رضوان اللّه عليه فى الباب و نبحث عنها فنقول:روى ابن ماجه فى حديث له (۱۲۳۵) عن ابن عباس ثم جاء بلال يؤذنه بالصلاه فقال : مروا أبابكر فليصل بالناس فقالت عائشه : يا رسول الله ابن أبابكر رجل رقيق حصر ومتى لا يراك يبكى والناس يبكون ، فلو أمرت عمر يصلى بالناس ، فخرج أبوبكر فصلى بالناس فوجد رسول الله صلى الله عليه و آله من نفسه خفه فخرج يهادى بين رجلين ورجلاه تخطان فى الارض ، فلما رآه رسول الله صلى الله عليه و آله سبحوا بأبى بكر فذهب ليستأخر فأومأ اليه النبى صلى الله عليه و آله أى مكانک ، فجاء رسول الله صلى الله عليه و آله فجلس عن يمينه وقام أبوبكر وكان أبوبكر يأتم بالنبى والناس يأتمون بأبى بكر ، قال ابن عباس : وأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله من القراءه من حيث كان بلغ أبوبكر ، قال وكيع : وكذا السنه ، قال : فمات رسول الله صلى الله عليه و آله فى مرضه ذلک. والحديث هذا مع أنه مطعون فى سنده كما عن مجمع الزوائد ، متهافت متناقض فى ذيله ، لما عرفت من أنه ان كان رسول الله صلى الله عليه و آله جلس عن يمين أبى بكر ، فلا بد وأن كان النبى مؤتما به ، وقد صرح نفس الحديث بخلافه. وأما ما ذكر من أن رسول الله صلى الله عليه و آله أخذ من القراءه من حيث كان بلغ أبوبكر ، وقول وكيع فى تدعيم ذلک : وكذا السنه ، كذب محض ، فانه لم يرد سنه فى ذلک بل السنه بخلافه حيث قال صلى الله عليه و آله كل صلاه لا يقرء ليها بفاتحه الكتاب فهى خداج. بل ولو صح فرض القضيه من جواز ابتناء أحد قراءته على قراءه غيره وصلاته على صلاه غيره أو أن يجئ آخر فينصب نفسه اماما لامام آخر قد دخل فى الصلاه ، لكان ذلک قضيه لاول مره لا أن تكون سنه متبعه قد أمر بها رسول الله صلى الله عليه و آله قبل ذلک ، وهذا واضح. وأما قوله « ومتى لا يراک يبكى والناس يبكون » كأنه أراد أن يوجه قصه البكاء حتى لا يرد عليها ما اوردت ، لكنه قد ذهب عليهم جميعا أن أبابكر تقدم فى الصلاه وقام فى مقام النبى فصلى بالناس صلاه واحده او فى أيام عديده فى شكوى رسول الله صلى الله عليه و آله على ما زعموا ، وهكذا بعد ما نصب نفسه للخلافه ثلاث سنين فلم يبک فى صلاته رغما لانف عائشه حيث نسب أباها إلى الضعف. وروى ابن سعد فى الطبقات ج ۲ ق ۲ ص ۱۷ ومثله فى السيره ج ۲ ص ۶۵۳ أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) فى مرضه الذى توفى فيه أمر أبابكر أن يصلى بالناس فلما افتتح أبوبكر بالصلاه وجد رسول الله خفه فخرج فجعله يفرج الصفوف ، فلما سمع أبوبكر الحس علم أنه لا يتقدم ذلک التقدم الا رسول الله ، وكان أبوبكر لا يلتفت فى صلاته فخنس إلى الصف وراءه فرده رسول الله إلى مكانه فجلس رسول الله إلى جنب أبى بكر وأبوبكر قائم. فلما فرغا من الصلاه قال ابوبكر أى رسول الله أراک أصبحت بحمد الله صالحا وهذا يوم ابنه خارجه _ امرءه لابى بكر من الانصار فى بلحارث بن الخزرج _ فأذن له وخرج أبوبكر إلى أهله بالسنخ ، الحديث. ففيه مضافا إلى ماورد على مثله أن راوى الحديث لم يدر أن حجرات رسول الله كان فى قبله المسجد ، واذا جاء للصلاه لم يحتج إلى أن يأتى من ورائهم ويفرج الصفوف نعم فى حديث رواه مسلم ج ۲ ص ۲۵ وهكذا

غيره أن رسول الله ذهب إلى بنى عمرو بن عوف ليصلح بينهم فحانت الصلاه فجاء المؤذن إلى أبى بكر فقال : أتصلى بالناس فأقيم؟ قال نعم قال : فصلى أبوبكر فجاء رسول الله والناس فى الصلاه فتخلص حتى وقف فى الصف فصفق الناس وكان ابوبكر لا يلتفت فى الصلاه فلما اكثر الناس التصفيق التفت فرأى رسول الله فأشار اليه أن امكث مكانك فرفع ابوبكر يديه فحمد الله على ما أمره به رسول الله من ذلك ثم استأخر ابوبكر حتى استوى فى الصف وتقدم النبى فصلى ثم انصرف فقال : يا أبابكر ما منعك أن تثبت اذ أمرتك؟ قال أبوبكر ما كان لابن أبى قحافه أن يصلى بين يدى رسول الله الحديث. فهذا الحديث يشبه الروايه السابقه ولا يرد عليه ما أوردناه ، الا أنه فى قضيه أخرى من دون أن يأمره النبى بالصلاه ، مع أنه قد أبطل صلاته بهم بالالتفات بعد ما أمره النبى بالمضى ، ثم صرح بأنه لم يكن لابن ابى قحافه أن يصلى بين يدى رسول الله خلافا لمن زعم أنه صلى فى مرض الموت بين يدى رسول الله صلى الله عليه و آله ، وكيف كان فقد تناقص هذه الاحاديث بعضها مع بعض وتهافت صدر بعضها بذيله ، فلا يريب ذو نصفه أنها رويت تأييدا لامر الخلافه والا فصلاه ابى بكر فى شكوى رسول الله ثم خروجه صلى الله عليه و آله فى أثناء صلاته ، لم يكن ليخفى على أصحابه صلى الله عليه و آله والظرف ذاك الظرف حتى تختلف الروايات هذا الاختلاف ، وعندى أنها موضوعه على لسان الصحابه من قبل التابعين خصوصا المتكلمين منهم ولنا فى ذلك بحث لا يسعه المقام.

ألفاظها قال فی النهایه رجل أسیف أی سریع البکاء و الحزن و قیل هو الرقیق و قال المخضب بالکسر شبه المرکن و هی إجانه یغسل فیها الثیاب و قال ناء ینوء

نوءا نهض قوله أن نفتتن أی نقطع الصلاه مفتونین برؤیته و السجف بالفتح و الکسر الستر و فی النهایه فی حدیث مرض النبی فاستعز برسول الله أی اشتد به

ص: ۱۴۸

المرض و أشرف على الموت يقال عز يعز بالفتح إذا اشتد به المرض و غيره و استعز عليه إذا اشتد عليه و غلبه ثم يبنى الفعل للمفعول به الذى هو الجار و المجرور و قال فى حديث عمر إنه كان مجهرا أى صاحب جهر و رفع لصوته يقال جهر بالقول إذا رفع به صوته فهو جهر و أجهر فهو مجهر إذا عرف بشده الصوت و قال الجوهرى رجل مجهر بكسر الميم إذا كان من عادته أن يجهر بكلامه أقول فإذ قد تبينت لك تلك الأخبار فلنشرع فى الكلام عليها و إبطال التمسك بها فنقول.

أما الجواب عنها على وجه الإجمال فهو أنها أخبار آحاد لم تبلغ حد التواتر و قد وردت من جانب الخصوم و تعارضها رواياتنا الوارده عن أهل البيت عليهم السلام و قد تقدم بعضها فلا تعويل عليها.

و أما على التفصيل فإن أكثر الروايات المذكوره تنتهى إلى عائشه و هى امرأه لم تثبت لها العصمه بالاتفاق و توثيقها محل الخلاف بيننا و بين المخالفين و سيأتى فى أخبارنا من ذمها و القدح فيها و أنها كانت ممن يكذب على رسول الله صلى الله عليه و آله ما فيه كفايه للمستبصر و مع ذلك يقدح فى رواياتها تلك بخصوصها أن فيها التهمه من وجهين.

أحدهما بغضها لأمير المؤمنين عليه السلام كما ستطلع عليه من الأخبار الوارده فى ذلك من طرق أصحابنا و المخالفين.

و ذكر السيد الأجل رضى الله عنه فى الشافى أن محمد بن إسحاق روى أن

عائشه لما وصلت إلى المدينه راجعه من البصره لم تزل تحرض الناس على أمير المؤمنين عليه السلام و كتبت إلى معاويه و أهل الشام مع الأسود بن أبى البخترى تحرضهم عليه (۱).

قال و روى عن مسروق أنه قال دخلت على عائشه فجلست إليها فحدثتنى و استدعت غلاما لها أسود يقال له عبد الرحمن فجاء حتى وقف فقالت يا مسروق أ تدرى لم سميته عبد الرحمن فقلت لا قالت حبا منى لعبد الرحمن بن ملجم (۲).

و فى روايه عبيد الله بن عبد الله التى ذكرناها فى هذا المقام دلاله واضحه لأولى البصائر على بغضها حيث سمت أحد الرجلين اللذين خرج رسول الله صلى الله عليه و آله معتمدا عليهما و تركت تسميه الآخر و ليس ذلك إلا إخفاء لقربه هذا من الرسول صلى الله عليه و آله و فضله و قد أشعر سؤال ابن عباس بذلك فلا تغفل. (۳) و بالجمله بغضها لأمير المؤمنين عليه السلام أولا و آخرا (۴) هو أشهر من كفر إبليس فلا يؤمن عليها التدليس و كفى حجه قاطعه عليه قتالها و خروجها عليه

۱- الشافى: ۴۶۶ تلخيص الشافى ج ۴ ص ۱۵۸، و روى المفيد فى كتاب الجمل ص ۸۴ مثل الأخير و سيأتى شرح ذلك فى أبواب الجمل إنشاء اللّه تعالى.

۲- الشافى: ۴۶۶ تلخيص الشافى ج ۴ ص ۱۵۸، و روى المفيد فى كتاب الجمل ص ۸۴ مثل الأخير و سيأتى شرح ذلك فى أبواب الجمل إنشاء اللّه تعالى.

۳- راجع الحديث بالرقم ۱۰ و فى لفظ البخارى (ج ۱ ص ۱۷۰) «فقال لى ابن عباس: هل تدرى من الرجل الذى لم تسم عائشه؟ قال: قلت لا، قال ابن عبّاس: هو على بن أبى طالب» و يظهر من سائر مصادر الحديث أنّه قد زاد ابن عبّاس بعد كلامه هذا: «ان عائشه لاـ تطيب له نفسا بخير» راجع مسند ابن حنبل ج ۶ ص ۲۲۸، طبقات ابن سعد ۲ ق ۲ ص ۲۹ س ۱۳، و زاد الطبرىّ: «و لكنها كانت لا تقدر على أن تذكره بخير و هى تستطيع» راجع ج ۳ ص ۱۸۹.

۴- و فى شرح النهج لابن أبى الحديد ج ۲ ص ۴۳۷- ۴۴۰ كلام نقله عن شيخه اللمعانى يبين كيفيه نشوء تباغضها مع علىّ عليه السلام و سيجى ء شطر من كلامه فى ص ۱۵۹ و تمام الكلام فى الأبواب الآتيه إنشاء اللّه تعالى.

كما أنه كاف فى الدلاله على كفرها و نفاقها المانعين من قبول روايتها مطلقا و سيأتى فى أبواب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام من الأخبار العاميه و غيرها الداله على كفر مبغضه عليه السلام (۱) ما فيه كفايه و لو قبلنا من المخالفين دعواهم الباطل فى توبتها و رجوعها (۲) فمن أين لهم إثبات ورود تلك الأخبار بعدها فبطل التمسك بها.

۱- راجع بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۴۶- ۳۱۰، و ناهيک قوله عليه السلام «و اللّه انه ممّا عهد الى رسول اللّه صلى الله عليه و آله أنّه لا يبغضنى الا منافق و لا يحبنى الا مؤمن» و قد أخرجه مسلم فى ۱/ ۶۰، ابن حنبل فى ج ۱/ ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸ ج ۶ ص ۲۹۲، ابن ماجه فى المقدّمه تحت الرمق ۱۱۴ و النسائى فى كتاب الايمان الباب ۱۹، الترمذى كتاب المناقب الرقم، ۳۸۹ و البيهقىّ فى سننه ج ۲ ص ۲۷۱.

۲- و لعمرى لقد كان رسول اللّه يشفق من سوء صنيعها و ما تحدث فى الناس من الفتن المضله الهالكه للامه، من دون توبه منها، حيث تمنى موتها فى ابتداء هذه الشكوى: فقد روى ابن سعد فى الطبقات ج ۲ ق ۲ ص ۱۰ عن عائشه قالت بدء برسول الله شكواه الذى توفى فيه وهو فى بيت ميمونه ، فخرج فى يومه ذلک حتى دخل على فقلت : وارأساه ، فقال : وددت أن ذلک يكون وأناخى فأصلى عليک وادفنک ، فقلت غيرى : أوكانک تحب ذلک؟ لكانى أراك فى ذلك اليوم معرسا ببعض نساء! فقال رسول الله : بل أنا وارأساه ثم رجع إلى بيت ميمونه فاشتد وجعه. وروى ابن ماجه ج ۱ ص ۴۷۰ تحت الرقم ۱۴۶۵ الباب ۹ من كتاب الجنائز أنها قالت : رجع رسول الله من البقيع فوجدنى وأنا أجد صداعا فى رأسى وأنا أقول : وارأساه! فقال : « بل أنا وارأساه » ثم قال : ما ضرک لومت قبلى فقمت عليك فغسلتك وكفنتك وصليت عليك ودفنتك .. وقال فى ذيل الحديث نقلا عن الزوائد : اسناد رجاله ثقات ، رواه البخارى من وجه آخر مختصرا. أقول: ترى الحديث بلفظ ابن ماجه فى سنن الدارمى المقدمه تحت الرقم ۱۴ (وأخرجه فى مشكاه المصابيح : ۵۴۹) مسند ابن حنبل ج ۶ ص ۲۲۸ ، واعترف المولى على القارى فى محكى المرقاه بأن فى قوله صلى الله عليه و آله « ودفنتك » ايماء إلى أن موتها فى حياته خير من حياتها بعد مماته. وأما روايه البخارى ، فقد روى فى كتاب المرضى تحت الرقم : ۱۶ (ج ۷ ص ۱۵۵) وفى كتاب الاحكام الرقم ۵۱ (ج ۹ ص ۱۹۰) باسناده عن القاسم بن محمد قال : قالت عائشه وارأساه فقال رسول الله : ذاک لو كان وأنا حى فأستغفرلك وأدعولك ، فقالت : واثكلياه! والله انى لاظنک تحب موتى ، ولو كان ذلک لظللت آخر يومک معرسا ببعض أزواجک ، الحدى فتراها كيف يستوحش عن الموت بعد ما تمناه لها رسول الله ووعدها بالاستغفار والدعاء فرغبت عن استغفار الرسول ودعائه والدخول فى الجنه ، فحييت واشتغلت بالفتن والاحداث حتى صدق فيه قوله عزوجل « ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأت نوح وامرأت لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين » (البخارى ۶ / ۱۹۵).

و ثانيهما جر النفع فى الروايات المذكوره للفخر بخلافه أبيها إذ أمر الصـلاه كما ستطلع عليه إن شاء الله تعالى كان عمده أسباب انعقاد الخلافه لأبيها كما رووه فى أخبارهم و أيضا فى أسانيد تلك الروايات جماعه من النواصب المبغضـين المنحرفين عن أمير المؤمنين عليه السلام و فى بعضها مكحول و

قد روى فى كتاب الإختصاص عن سعيد بن عبد العزيز قال كان الغالب على مكحول عداوه على بن أبى طالب صلوات الله عليه و كان إذا ذكر عليا عليه السلام لا يسميه و يقول أبو زينب (١).

ص: ١٥٢

١- الاختصاص: ١٢٨، و عنونه ابن حجر فى التهـذيب و نقـل عن ابن حبـان أنّه ربمـا كان يـدلس و عن البزار انه كان يروى عن جماعه من الصـحابه و لم يسـمع منهم، و عـده ابن أبى الحديـد فى شـرح النهج ج ١/ ٣٧١ من المبغضـين لعلى عليه السلام قال: روى زهير بن معـاويه عن الحسن بن الحرّ قـال: لقيت مكحولا ـ فـإذا هو مطبوع- يعنى مملوء- بغضا لعلى عليه السـلام فلم أزل به حتّى لان و سكن، و روى المحدّثون عن حماد بن زيد أنّه قال: أرى أن أصحاب على أشدّ حبا له من أصحاب العجل لعجلهم، و هذا كلام شنيع.

و بعد التنزل عن هذا المقام نقول رواياتها تشتمل على أنواع من الاختلاف فكثير منها تدل على أنه لما جاء رسول الله صلى الله عليه و آله جلس إلى جنب أبى بكر و بعضها يدل على أنه كان بين يدى أبى بكر يصلى قاعدا و أبو بكر يصلى بالناس و الناس خلف أبى بكر و بعضها يدل على أن رسول الله صلى الله عليه و آله كان فى الصف و لعل عائشه فى بعض المواطن استحيت فى حضور طائفه من العارفين بصوره الواقعه فقربت كلامها إلى ما رواه أصحابنا من أنه صلى الله عليه و آله تقدمه فى الصلاه و عزله عن الإمامه و فى الجهله البالغين غايته قالت كان فى صف هذا هو الصحيح فى وجه الجمع بين تلك الأخبار.

و من جمله وجوه اختلافها أن كثيرا منها يدل على أن الناس كانوا يصلون بصلاه أبى بكر و فى بعض تصريح بأنهم كانوا يأتمون بأبى بكر و فى بعضها أنه يسمعهم التكبير و تفطن لذلك شارح المواقف ففسر بعد ما ذكر روايه البخارى عن عروه عن أبيه (١) عن عائشه المشتمله على أن الناس كانوا يصلون بصلاه أبى بكر قال أى بتكبيره و الصحيح فى وجه الجمع هو ما ذكرنا.

و من جملتها أن فى بعض الأخبار أن أبا بكر أراد أن يتأخر فأشار إليه رسول الله صلى الله عليه و آله أن لا يتأخر و يبعد من ديانه أبى بكر أن يخالف أمره و فى بعضها تصريح بأنه تأخر و قعد رسول الله صلى الله عليه و آله إلى جنبه.

١- راجع الحديث الثانى، و أمّا عروه فقد كان من المنحرفين عن علىّ عليه السلام مشهورا بذلك، روى ابن أبى الحديد فى شرحه ج ١ ص ٣٧١ روايات فى ذلك منها عن يحيى بن عروه قال: كان أبى إذا ذكر عليا نال منه، و قال لى مره: يا بنى و اللّه ما أحجم الناس عنه الا طلبا للدنيا لقد بعث إليه أسامه بن زيد أن ابعث الى بعطائى فو اللّه انك لو كنت فى فم أسد لدخلت معك فيه و لكن هذا أمر لم أره فكتب إليه «ان هذا المال لمن جاهد عليه و لكن لى مالا ـ بالمدينه فأصب منه ما شئت، قال يحيى: فكنت أعجب من وصفه اياه بما وصفه به و من عيبه له و انحرافه عنه.

و من جملتها أن أكثرها صريحه فی اقتداء أبی بکر بالنبی صلی الله علیه و آله و فی روایه الترمذی التی ذکرها فی جامع الأصول فی فروع الاقتداء تصریح بأنه صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی مات فیه صلی قاعدا خلف أبی بکر و هذا غیر ما ذکرنا من اختلافها فی جلوسه صلی الله علیه و آله و فی اقتداء الناس به فلا تغفل.

و من جملتها أن بعضها یدل علی أن قول الرسول صلی الله علیه و آله إنکن صواحب یوسف کان لمعاودتها القول بأن أبا بکر رجل أسیف لا یقدر علی القراءه و لا یملک نفسه من البکاء و فی بعضها أن ذلک کان لبعث حفصه إلی عمر أن یصلی بالناس و أنها قالت لعائشه ما کنت لأصیب منک خیرا و لیت شعری إذا کان أبو بکر لا یملک نفسه من البکاء و لا یستطیع القراءه لقیامه مقام رسول الله صلی الله علیه و آله فی حیاته و لا ریب أن حزنه و بکاءه کان لاحتمال أن یکون ذلک مرض موته علیه السلام فکیف ملک نفسه فی السعی إلی السقیفه لعقده البیعه و لم یمنعه الحزن و الأسف عن الحیل و التدابیر فی جلب الخلافه إلی نفسه و عن القیام مقامه صلی الله علیه و آله فی الرئاسه العامه مع أن جسده الطاهر المطهر کان بین أظهرهم لم ینقل إلی مضجعه.

فهذه وجوه التخالف فی أخبار عائشه مع قطع النظر عن مخالفتها لما رواه غیرها.

و أما روایات أنس فأول ما فیها أن أنسا من الثلاثه الکذابین کما سبق (۱) فی کتاب أحوال النبی صلی الله علیه و آله و سیأتی و هو الذی دعا علیه أمیر المؤمنین علیه السلام لما أنکر حدیث الغدیر فابتلاه الله بالبرص (۲) و بعد قطع النظر عن حاله و حال من روی عنه.

۱- بل سیجی ء فی باب ذکر أصحاب النبیّ و أمیر المؤمنین أواخر الجزء ۳۴.

۲- راجع ج ۳۷ ص ۱۹۹ و ما بعده، ج ۴۱ ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و قد عده ابن أبی الحدید فی المنحرفین عن علیّ علیه السلام فیما نقله عن جماعه من شیوخه البغدادیین قال فمنهم أنس بن مالک ناشد علی الناس فی الرحبه أیکم سمع رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» فقام اثنی عشر رجلا فشهدوا بها و أنس بن مالک فی القوم لم یقم فقال له یا أنس ما یمنعک أن تقوم فتشهد و لقد حضرتها؟ فقال یا أمیر المؤمنین کبرت و نسیت، فقال: اللهم ان کان کاذبا فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامه ، قال طلحه بن عمیر : فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلک ابیض بین عینیه. راجع شرح النهج ج ۱ ص ۳۶۲ وان شئت راجع الغدیر ج ۱ ص ۱۶۶ احادیث المناشده فی الرحبه خصوصا ص ۱۹۲. هامش احقاق الحق ج ۶ ص ۳۰۵.

فمن روایاته ما صرحت بأن رسول الله لم یخرج إلی الصلاه فی مرض موته لأنه قال لم یخرج رسول الله ثلاثا و أبو بکر یصلی بالناس و أقیمت الصلاه فذهب أبو بکر یتقدم فرفع رسول الله الحجاب فأومأ إلی أبی بکر أن یتقدم و أرخی الحجاب فلم نقدر علیه حتی مات و سوق الکلام فی بعض روایاته الأخر أیضا یدل علی ذلک و هی مخالفه لروایات عائشه و هو ظاهر و لروایته المذکوره أولا الداله علی أنه صلی الله علیه و آله صلی خلف أبی بکر فی مرضه و أنها کانت آخِر صلاه صلاها و لعل السر فی وضع أنس تلک الأخبار الداله علی أنه علیه السلام لم یخرج إلی الصلاه أنه أراد إبطال ما کانت الشیعه یتمسکون به من أنه صلی الله علیه و آله لما سمع صوته خرج إلی الصلاه و أخره عن المحراب فتفطن.

و من وجوه تخالفها أنه قوله فذهب أبو بکر یتقدم و قوله فأومأ بیده إلی أبی بکر أن یتقدم صریح فی أن رفع الحجاب و الإیماء کان قبل الصلاه و قبل أن یتقدم أبو بکر و قوله فی الروایه الأخری بینما هم فی صلاه الفجر و أبو بکر یصلی بهم و قوله فی الروایه الأخری و هَمَّ المسلمون أن یفتتنوا فی صلاتهم و قوله أن أتموا صلاتکم یدل علی أنه کان بعد اشتغالهم بالصلاه و التأویلات البعیده ظاهره البطلان.

و أما روایه عبد الله بن زمعه فکونه من رجال أهل الخلاف واضح و ذکره ابن الأثیر (۱) و غیره فی کتبهم و لم یذکروا له توثیقا و لا مدحا قالوا عبد الله بن

۱- أسد الغابه ج ۳ ص ۱۶۴.

زمعه بن الأسود بن المطلب بن أسد بن عبد العزی بن قصی القرشی الأسدی عداده فی المدنیین روی عنه عروه بن الزبیر و أبو بکر بن عبد الرحمن و روایته تخالف روایه عبید الله بن عبد الله لدلالتها علی أنه لما قال رسول الله صلی الله علیه و آله مروا أبا بکر یصلی بالناس و جاء الرسول کان أبو بکر غائبا فقام عمر فصلی بالناس تلک الصلاه و لما سمع الرسول صلی الله علیه و آله صوت عمر قال یأبی الله ذلک و المسلمون و کرر ذلک القول و بعث إلی أبی بکر فجاء بعد ما صلی عمر و دلاله روایه عبید الله علی أنه لما أمر رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بکر بالصلاه فجاء الرسول خاطب أبا بکر فقال أبو بکر یا عمر صل بالناس فقال عمر أنت أحق بذلک فدلت علی أن أبا بکر کان حاضرا حینئذ.

و من القرائن علی وضع هذه الروایه هذا التکریر المذکور و تکریر لفظه لا ثلاثا و لقد تنبه لذلک صاحب الإستیعاب فحذف هذه التکریرات لئلا یظن الکذب بهذا الراوی تعصبا و ترویجا للباطل بقدر الإمکان و الروایه علی ما ذکره فی الإستیعاب فی ترجمه أبی بکر توافق ما رواه أصحابنا من أنه لم یأمر رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بکر علی الخصوص بالصلاه بل قال مروا من یصلی بالناس و أنا أذکرها بلفظها لیتضح هذا المعنی.

قَالَ رَوَی الزُّهْرِیُّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَبِی بَکْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَهَ بْنِ الْأَسْوَدِ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ عَلِیلٌ فَدَعَاهُ بِلَالٌ إِلَی الصَّلَاهِ فَقَالَ لَنَا مُرُوا مَنْ یُصَلِّی بِالنَّاسِ قَالَ فَخَرَجْتُ فَإِذَا عُمَرُ فِی النَّاسِ وَ کَانَ أَبُو بَکْرٍ غَائِباً فَقُلْتُ قُمْ یَا عُمَرُ فَصَلِّ بِالنَّاسِ فَقَامَ عُمَرُ فَلَمَّا کَبَّرَ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَوْتَهُ وَ کَانَ مِجْهَراً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَیْنَ أَبُو بَکْرٍ یَأْبَی اللَّهُ ذَلِکَ وَ الْمُسْلِمُونَ فَبَعَثَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَجَاءَ بَعْدَ أَنْ صَلَّی عُمَرُ تِلْکَ الصَّلَاهَ فَصَلَّی بِالنَّاسِ طُولَ عِلَّتِهِ حَتَّی مَاتَ صلی الله علیه و آله (۱).

۱- الاستیعاب بترجمه أبی بکر و تراه فی السیره ج ۲ ص ۶۵۲ و قد تکرر فیه اللفظ مرتین، و هکذا فی طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۲۱ و فیه تکریر لا ثلاثا، و قد مر لفظ ابی داود موافقا للاستیعاب ص ۱۴۵.

ثم إن هاهنـا نکته لا ینبغی الغفله عنها و هی أنه إذا کان رسول الله صـلی الله علیه و آله أمر أولا علی وجه العموم الشامل لکل بر و فاجر أن یصـلی بالناس أحـد ثم سـمع صوت عمر و قال یأبی الله ذلک و المسـلمون مره واحده علی ما فی هذه الروایه أو کرر هذا القول أو قال لا لا لا ثلاثا و قال لیصل بالناس ابن أبی قحافه مغضبا و قد کان رضی بصلاه عبد الرحمن بن عوف بالناس بل صلی بنفسه خلفه علی مـا أطبقت علیه روایاتهم (۱) و کان إمامه الصـلاه دلیلا علی اسـتحقاق الخلافه کما سیجی ء فی روایاتهم إن شاء الله تعالی من أنه باحتجاج عمر بأمر الصلاه تمت بیعه أبی بکر لکان ذلک دلیلا علی عدم استحقاق عمر للخلافه.

و لو تنزلنا عن ذلک فهل یبقی لأحـد ریب بعـد ذلک فی أن عبـد الرحمن بن عوف الذی صـلی رسول الله صـلی الله علیه و آله خلفه و لو رکعه واحـده کمـا ذکره بعضـهم کان أولی بالخلافه من عمر بن الخطاب فیکف نص أبو بکر علی عمر فی الخلافه و ترک عبد الرحمن بن عوف.

و کیـف کـان یقول لطلحه لمـا خوفه من سؤال الله یوم القیـامه أ بـالله تخوفنی إذا لقیت ربی فسـاءلنی قلت اسـتخلفت علیهم خیر أهلک فقال طلحه أ عمر خیر الناس یا خلیفه رسول الله فاشتد غضبه و قال إی و الله هو خیرهم و أنت شرهم.

و کیف قال لعثمان لو ترکت عمر لما عدوتک یا عثمان و قد کان عبد الرحمن بن عوف حاضرا عنده و هو ممن شاوره أبو بکر فی تعیین الخلیفه فعاب عمر بالغلظه ثم لما حکم أبو بکر صـریحا بأن طلحه شـر الناس و جعل عثمان خیر الناس و أولی بالخلافه بعـد عمر کیف جعـل عمر طلحه و عثمـان عـدلین فی الخلافه و الشوری و هـل کـان مـا فعلوه إلا خبطا فی خبط و لا ینفع ابتناء الکلام علی جواز تفضیل

۱- صحیح مسلم ج ۲ ص ۲۶ سنن ابی داود کتاب الطهاره بالرقم ۶۰ سنن النسائی الطهاره بالرقم ۸۷ مسند الامام ابن حنبل ج ۴ ص ۲۴۴ و ۲۴۹ و ۲۵۱.

المفضول إذ كلام أبی بكر صريح فی أن خروجه عن عهده السؤال يوم القيامه يكون باستخلافه الأفضل. (۱) فظهر أنه لا يخلو الحال عن أحد الأمرين إما أن لا يدل التقديم فی الصلاه علی فضل فانهدم أساس خلافتهم أو كان تصريحا أو تلويحا يجری مجری التصريح باستحقاق الخلافه كما صرح به صاحب الإستيعاب فكان أبو بكر يری رأی رسول الله صلی الله عليه و آله باطلا و لذا لم يعد عبد الرحمن فی أمر الخلافه شيئا و كان يجوز مخالفه الرسول صلی الله عليه و آله فی اجتهاده كما زعموه و مع ذلک كان يثب علی عمر بن الخطاب و يجر لحيته لما أشار بعزل أسامه للمصلحه كما سيجی ء إن شاء الله تعالی و كان يقول له ثكلتک أمک يا ابن الخطاب لو اختطفتنی الطير كان أحب إلی من أن أرد قضاء قضی به رسول الله صلی الله عليه و آله (۲) فانظر بعين البصيره حتی يتضح لک أن القوم لم يسلكوا فی غيهم مسلكا واحدا بل تاهوا فی حيرتهم شمالا و يمينا و خسروا خسرانا مبينا.

و أما أبو موسی و ابن عمر فحالهما فی عداوه أمير المؤمنين عليه السلام ظاهر لا يحتاج إلی البيان و الظاهر أن روايتهما علی وجه الإرسال عن عائشه و علی تقدير ادعائهما الحضور لا ينتهض قولهما حجه لكونهما من أهل الخلاف و من المجروحين.

و أما روايه صاحب الإستيعاب عن الحسن البصری ففيها أن الحسن ممن ورد فی ذمه من طرق العامه و الخاصه كقول أمير المؤمنين عليه السلام فيه هذا سامری هذه الأمه و كدعائه عليه لا زلت مسوءا لما طعن علی أمير المؤمنين بإراقه دماء المسلمين و غير ذلک مما سيأتی فی أبواب أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و قد عده ابن أبی

۱- راجع شرح النهج لابن أبی الحديد ج ۱ ص ۵۵ و سيأتی الكلام فی ذلک فی محله إنشاء اللّه تعالی.
۲- راجع تاريخ الطبریّ ج ۳ ص ۲۲۶، منتخب كنز العمّال ج ۴ ص ۱۸۵، و كلامه هذا مذكور ذيل بعث أسامه و قد مر مصادره فی ص ۱۳۰- ۱۴۶.

الحدید (۱) من المنحرفین عن علی علیه السلام و حکی أبو المعالی الجوینی علی ما ذکره بعض الأصحاب عن الشافعی أنه قال بعد ذکر الحسن و فیه کلام.

و بعد التنزل عن کونه خصما مجروحا و تسلیم أن الطریق إلیه حسن نقول إذا کان ذلک من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فلما ذا ترک بیعه أبی بکر سته أشهر أو أقل حتی یقاد بأعنف العنف و یهدد بالقتل بعد ظهور أماراته و کیف کان یتظلم و یبث الشکوی منهم فی کل مشهد و مقام کما سیأتی فی باب الشکوی و إسناد الکذب إلی الحسن أحسن من إسناد التناقض إلی کلامه علیه السلام و غرضه من الوضع علی لسانه علیه السلام إلزام الشیعه و إتمام الحجه علیهم و إلا فإنکاره علیه السلام لصدور الأمر بالصلاه من الرسول صلی الله علیه و آله و تعیینه أبا بکر من المشهورات

و قد روی ابن أبی الحدید عن شیخه أبی یعقوب یوسف بن إسماعیل اللمعانی أن علیا علیه السلام کان ینسب عائشه إلی أنها أمرت بلالا أن یأمر أبا بکر بأن یصلی بالناس و أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لیصل بهم رجل و لم یعین أحدا فقالت مر أبا بکر یصلی بالناس و کان علیه السلام یذکر ذلک لأصحابه فی خلواته کثیرا و یقول إنه لم یقل صلی الله علیه و آله إنّکن کصویحبات یوسف إلا إنکارا لهذه الحال و غضبا منه لأنها و حفصه تبادرتا إلی تعیین أبیهما و أنه استدرکها رسول الله صلی الله علیه و آله بخروجه و صرفه عن المحراب انتهی (۲).

۱- راجع شرح النهج ج ۱ ص ۳۶۸، قال: «روی عنه حماد بن سلمه أنّه قال: لو کان علی یاکل الحشف بالمدینه لکان خیرا له ممّا دخل فیه ثمّ ذکر حدیث الوضوء و دعاء علیّ علیه السلام علیه.

۲- قال ابن أبی الحدید فی شرح النهج عند کلامه علیه السلام «و اما فلانه فأدرکها رأی النساء و ضغن غلا فی صدره کمرجل القین و لو دعیت لتنال من غیری ما أتت الی لم تفعل»: اعلم أن هذا الکلام یحتاج إلی شرح وقد کنت قرأته علی الشیخ ابی یعقوب یوسف بن اسماعیل اللمعانی _ رحمه الله _ ایام اشتغالی علیه بعلم الکلام وسألته عما عنده فأجابنی بجواب طویل أنا أذکر محصوله ، ثم ذکر بعض ما کان سبب معاداتها وبغضها إلی أن قال : وما کان من حدیث الصلاه بالناس ما عرف فنسب علی (علیه السلام) عائشه انها أمرت بلالا مولا أبیها أن یأمره فلیصل بالناس ، لا ن رسول الله صلی الله علیه و آله کما روی قال : لیصل بهم أحدهم ولم یعین ، وکانت صلاه الصبح ، فخرج رسول الله وهو فی آخر رمق یتهادی بین علی والفضل بن العباس حتی قام فی المحراب کما ورد فی الخبر ، ثم دخل فمات ارتفاع الضحی ، فجعل یوم صلاته حجه فی صرف الامر الیه ، وقال : أیکم یطیب نفسا أن یتقدم قدمین قدمهما رسول الله فی الصلاه ولم یحملوا خروج رسول الله إلی الصلاه لصرفه عنها بل لمحافظته علی الصلاه مهما أمکن فبویع علی هذه النکته التی اتهمها علی (علیه السلام) علی أنها ابتدأت منها. وکان علی یذکر هذا لاصحابه فی خلواته کثیرا ویقول : انه لم یقل صلی الله علیه و آله « انکن لصویحبات یوسف » الا انکارا لهذه الحال وغضبا منها ، لانها وحفصه تبادرتا إلی تعیین أبویهما وأنه صلی الله علیه و آله استدرکها بخروجه وصرفه عن المحراب فلم یجد ذلک ولا_ أثر .. ثم قال ابن ابی الحدید : فقلت له _ رحمه الله أفنقول أنت أن عائشه عینت أباها للصلاه و رسول الله لم یعینه؟ فقال : أما أنا فلا_ أقول ذلک ، ولکن علیا کان یقوله وتکلیفی غیر تکلیفه ، کان حاضرا ولم أکن حاضرا ، فأنا محجوج بالاخبار التی اتصلت بی وهی تتضمن تعیین النبی صلی الله علیه و آله لابی بکر فی الصلاه ، وهو محجوج بما کان قد علمه او یغلب علی ظنه

من الحال التى كان حضرها ، الخ راجع ج ٢ ص ٤٣٩. وقال الشارح فى ج ٣ ص ١٩١ : وروى الارقم بن شرحبيل قال : سألت ابن عباس هل أوصى رسول الله؟ فقال : لا ، قلت فكيف كان؟ فقال ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال فى مرضه : ابعثوا إلى على فادعوه ، فقالت عائشه : لو بعثت إلى ابى بكر ، وقالت حفصه لو بعثت إلى عمر فاجتمعوا عنده جميعا. قال الشارح : هكذا لفظ الخبر على ما أورده الطبرى فى التاريخ (ج ٣ ص ١٩٦) ولم يقل فبعث رسول الله اليهما. قال ابن عباس : فقال رسول الله : انصرفوا فان تكن لى حاجه أبعث اليكم فانصرفوا و قيل لرسول الله : الصلاه ، فقال : مروا أبابكر أن يصلى بالناس فقالت عائشه ان أبابكر رجل رقيق فمر عمر ، فقال : مروا عمر ، فقال عمر ما كنت لا تقدم وأبوبكر شاهد ، فتقدم أبوبكر فوجد رسول الله خفه فخرج فلما سمع ابوبكر حركته تأخر فجذب رسول الله ثوبه فأقامه مكانه وقعد رسول الله فقرأ من حيث انتهى ابوبكر. قال الشارح : قلت : عندى فى هذه الواقعه كلام ويعترضنى فيها شكوك واشتباه ، اذا كان قد أراد أن يبعث إلى على ليوصى اليه (لان مخرج كلام ابن عباس هذا المخرج وسؤال شرحبيل كان عن الوصيه) فنفست عائشه عليه ، فسألت أن يحضر أبوها ونفست حفصه عليه ، فسألت ان يحضر أبوها ، ثم حضرا ولم يطلبا فلا شبهه أن ابنتيهما طلبتاهما ، هذا هو الظاهر. وقول رسول الله صلى الله عليه و آله وقد اجتمعوا كلهم عنده « انصرفوا فان تكن لى حاجه بعثت اليكم » قول من عنده ضجر وغضب باطن لحضورهما وتهمه للنساء فى استدعائهما ، فكيف يطابق هذا الفعل وهذا القول ما روى من أن عائشه قالت لما عين على أبيها فى الصلاه « ان أبى رجل رقيق فمر عمر » وأين ذلك الحرص من هذا الاستعفاء والاستقاله؟ وهذا يوهم صحه ما تقوله الشيعه من أن صلاه ابى بكر كانت عن امر عائشه ، وان كنت لا اقول بذلك ولا أذهب اليه ، الا أن تأمل هذا الخبر ولمح مضمونه يوهم ذلك ، فلعل هذا الخبر غير صحيح. إلى آخر ما قال ، وفيه الاعتراض بلزوم النسخ قبل تقضى وقت فعله حيث قال صلى الله عليه و آله مروا أبابكر أن يصلى بالناس ، ثم قال : مروا عمر.

فاتضح لك ضعف التمسك بهذه الأخبار سيما فى أركان الدين.

و قال السيد الأجل رضى الله عنه فى موضع من الشافى ذكر فيه تمسك

ص: ١۶٠

قاضی القضاه بحکایه الصلاه إن خبر الصلاه خبر واحد و الإذن فیها ورد من جهه عائشه و لیس بمنکر أن یکون الإذن صدر من جهتها لا من جهه الرسول صلی الله علیه و آله و قد استدل أصحابنا علی ذلک بشیئین أحدهما

بقول النبی صلی الله علیه و آله علی ما أتت به الروایه لما عرف تقدم أبی بکر فی الصلاه و سمع قراءته فی المحراب إنّکن کصویحبات یوسف و بخروجه متحاملا- من الضعف معتمدا علی أمیر المؤمنین و الفضل بن العباس إلی المسجد و عزله لأبی بکر عن المقام و إقامه الصلاه بنفسه.

و هذا یدل دلاله واضحه علی أن الإذن فی الصلاه لم یکن منه صلی الله علیه و آله.

ص: ۱۶۱

و قال بعض المخالفين أن السبب فی قوله إن کن صویحبات یوسف إنه صلی الله علیه و آله لما أوذن بالصلاه و قال مروا أبا بکر لیصلی بالناس فقالت له عائشه إن أبا بکر رجل أسیف لا یحتمل قلبه أن یقوم مقامک فی الصلاه و لکن تأمر عمر أن یصلی بالناس فقال عند ذلک إنّکن صویحبات یوسف (۱) و هذا لیس بشی ء لأن النبی لا یجوز أن یکون أمثاله إلا وفقا لأغراضه و قد علمنا أن صویحبات یوسف لم یکن منهن خلاف علی یوسف و لا مراجعه له فی شی ء أمرهن به و إنما افتتن بأسرهن بحسنه و أرادت کل واحده منهن مثل ما أرادته صاحبتها فأشبهت حالهن حال عائشه فی تقدیمها أباها للصلاه للتجمل و الشرف بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله و لما یعود بذلک علیها و علی أبیها من الفخر و جمیل الذکر.

و لا عبره بمن حمل نفسه من المخالفین علی أن یدعی أن الرسول صلی الله علیه و آله لما خرج إلی المسجد لم یعزل أبا بکر عن الصلاه و أقره فی مقامه لأن هذا من قائله غلط فظیع من حیث یستحیل أن یکون النبی صلی الله علیه و آله و هو الإمام المتبع فی سائر الدین متبعا مأموما فی حال من الأحوال (۲) و کیف یجوز أن یتقدم علی

۱- و قال الشیخ المفید قدّس سرّه علی ما فی مختار العیون و المحاسن ص ۹۰: لا خلاف أن النبیّ صلی الله علیه و آله کان من أحکم الحکماء و أفصح الفصحاء و لم یکن یشبه الشی ء بخلافه و یمثله بضده و انما کان یضع المثل فی موضعه فلا یخرم ممّا مثله به فی معناه شیئا، و نحن نعلم أن صویحبات یوسف انما عصین اللّه تعالی و خالفنه بأن أرادت کل واحده منهن من یوسف ما أرادته الأخری و فتنت به کما فتنت به صاحبتها، فلو کانت عائشه دفعت الامر عن أبیها و لم ترد شرف ذلک المقام له و لم تفتتن بمحبه الرئاسه و علو المنزله، لکان النبیّ فی تشبیهها بصویحبات یوسف قد وضع المثل فی غیر موضعه و شبه الشی ء بضده و خلافه، و رسول اللّه یجل عن هذه الصفه.
۲- بل و قد مر ص ۱۴۸ فی حدیث أخرجه مسلم ج ۲ ص ۲۵ أن أبا بکر نفسه صلی صلاه أمها بالمسلمین حیث أحس بأن النبیّ صلی الله علیه و آله قد جاء الی الصلاه أبطل صلاته و تأخر الی داخل الصفوف، علما منه بأن صلاته و دعاءه لا یقبل إذا کان رسول اللّه حاضرا فی الصف معهم، و لذلک صرّح بذلک و قال: «ما کان لابن أبی قحافه أن یصلی بین یدی رسول اللّه» فلم ینکر علیه رسول اللّه ذلک، بل و فی لفظ البخاری ج ۹ ص ۹۲ سنن النسائی الإمامه ۱۵ مسند ابن حنبل ج ۵ ص ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۶ و ۳۳۸ أنّه قال عند ذلک: «لم یکن لابن أبی قحافه أن یؤم النبیّ». ویدل علی ذلک أیضا مارواه ابن سعد فی الطبقات ج ۲ ق ۲ ص ۶۹ أنه « لما وضع رسول الله صلی الله علیه و آله علی السریر قال علی علیه السلام ألا یقوم علیه أحد لعله یؤم : هو امامکم حیا ومیتا فکان یدخل الناس رسلا رسلا فیصلون علیه صفا صفا لیس لهم امام » ولاجل أن رسول الله امام حیا ومیتا تری المسلمین لم یصلوا علیه صلی الله علیه و آله بامامه وهذا اتفاقی.

النبی صلی الله علیه و آله غیره فی الصلاه و قد دلت الأخبار علی أنه لا یتقدم فیها إلا الأفضل علی الترتیب و التنزیل المعروف. (۱) و أقول ذلک من مذهب أصحابنا معلوم لا یحتاج إلی بیان و قد ورد من صحاح الأخبار عند المخالفین ما یدل علیه

رَوَی مُسْلِمٌ فِی صَحِیحِهِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِکِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ کَانُوا فِی الْقِرَاءَهِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّهِ فَإِنْ کَانُوا فِی السُّنَّهِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَهً فَإِنْ کَانُوا فِی الْهِجْرَهِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ سِنّاً وَ لَا یَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِی سُلْطَانِهِ وَ لَا یَقْعُدُ فِی بَیْتِهِ عَلَی تَکْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ:

وَ فِی رِوَایَهٍ لَهُ: وَ لَا یَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِی أَهْلِهِ (۲).

و روی فی جامع الأصول ما یدل علی هذا المعنی بتغییر فی اللفظ عن مسلم

ص: ۱۶۳

۱- الشافی: ۳۸۸، تلخیص الشافی ج ۳ ص ۳۰.

۲- راجع صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۳: کتاب المساجد الرقم ۲۹۰ و ۲۹۱ سنن الترمذی کتاب الصلاه الباب ۶۰ کتاب الأدب ۲۴، سنن النسائی کتاب الإمامه الرقم ۳ و ۶ سنن ابن ماجه کتاب اقامه الصلاه ۴۶.

و الترمذی و النسائی و أبی داود و قال قال شعبه قلت لإسماعیل ما تکرمته قال فراشه. (۱)

وَ رَوَی مُسْلِمٌ فِی صَحِیحِهِ أَیْضاً عَنْ أَبِی سَعِیدٍ قَالَ قَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا کَانُوا ثَلَاثَةً فَلْیَؤُمَّهُمْ أَحَدُهُمْ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْإِمَامَهِ أَقْرَؤُهُمْ: (۲).

وَ رَوَی أَبُو دَاوُدَ فِی صَحِیحِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص: لِیُؤَذِّنْ لَکُمْ خِیَارُکُمْ وَ لْیَؤُمَّکُمْ قُرَّاؤُکُمْ (۳).

و قد ذکر فی المشکاه هذه الروایات علی الوجه الذی ذکرناها. (۴) و قد قال بالترتیب فی الإمامه جمهور العامه و إنما اختلفوا فی تقدم الفقه أو القراءه فذهب أصحاب أبی حنیفه إلی تقدم القراءه لظاهر الخبر و الشافعی و مالک إلی تقدم الفقه علی القراءه فلو دل التقدم علی الأفضلیه فتقدم أحد علی الرسول صلی الله علیه و آله مما لا نزاع فی بطلانه و لو لم یدل علیها و جاز تقدیم المفضول و کان من قبیل ترک الأولی فسقط الاحتجاج بتقدم أبی بکر و أضرابه إذ یجوز حینئذ أن یکون مفضولا بالنسبه إلی کل واحد من مؤتمیه و هو واضح.

و أنت بعد اطلاعک علی أخبارهم السالفه لا- ترتاب فی بطلان القول بأنه صلی الله علیه و آله صلی خلف أبی بکر إذ بعض روایات عائشه صریحه فی أنه جلس بین یدی أبی بکر و بعضها صریحه فی أنه اقتدی أبو بکر بصلاته صلی الله علیه و آله و إن کان جلس إلی جنب أبی بکر و بعض روایات أنس دلت علی عدم خروجه فی مرضه إلی الصلاه کما سبق فکان منافیا لما دل علی اقتدائه بأبی بکر و تلک

۱- جامع الأصول ج ۶ ص ۳۷۳.

۲- صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۳۳.

۳- سنن ابی داود کتاب الصلاه الباب ۶۰ و أخرجه فی جامع الأصول ج ۶ ص ۳۷۷.

۴- مشکاه المصابیح: ۱۰۰ ط کراچی.

الروايات أكثر فلاـ يصلح ما دلت على أنه صلى الله عليه و آله صلى خلف أبى بكر معارضه لها و لو سلمنا كونها صالحه للمعارضه لها فإذا تعارضتا تساقطتا فبقى ما رواه أصحابنا سليما عن معارض و قد صرح الثقات عندهم من أرباب السير كصاحب الكامل و غيره بأنه كان يصلى بصلاه رسول الله صلى الله عليه و آله و كفاك شاهدا على بطلانه اعتراف قاضى القضاه الذى يتشبث بكل رطب و يابس فلو لا أنه رأى القول بذلك فظيعا ظاهر البطلان لما فاته التمسك به.

فظهر أن ما ذكره المتعصبون من متأخريهم كصاحب المواقف و شارحه و الشارح الجديد للتجريد من أنه صلى الله عليه و آله صلى خلفه و أن الروايات الصحيحه متعاضده على ذلك إنما نشأ من فرط الجهل و الطغيان فى العصبيه و لقد أحال السيد (۱) حيث أورد فى بيان تعاضد الروايات الصحيحه روايتين مجهولتين غير مسندتين إلى أصل أو كتاب

قال روى عن ابن عباس أنه قال لم يصل النبى صلى الله عليه و آله خلف أحد من أمته إلا خلف أبى بكر و صلى خلف عبد الرحمن بن عوف فى سفر ركعه واحده.

قال و روى عن رافع بن عمرو بن عبيد عن أبيه أنه قال لما ثقل النبى صلى الله عليه و آله عن الخروج أمر أبا بكر أن يقوم مقامه فكان يصلى بالناس و ربما خرج النبى صلى الله عليه و آله بعد ما دخل أبو بكر فى الصلاه فصلى خلفه و لم يصل خلف أحد غيره إلا أنه صلى خلف عبد الرحمن بن عوف ركعه واحده فى سفر.

ثم ذكر روايه أنس الداله على أنه رفع الستر فنظر إلى صلاتهم و تبسم كما سبق ثم قال و أما ما

روى البخارى عن عروه عن أبيه عن عائشه و ذكر الروايه السابقه (۲) إلى قولها فكان أبو بكر يصلى بصلاه رسول الله صلى الله عليه و آله و الناس يصلون بصلاه أبى بكر.

ثم فسره فقال أى بتكبيره و جمع بينها و بين الخبرين السابقين

۱- يعنى السيّد الشريف الجرجانى شارح المواقف المتوفى ۸۱۶.

۲- راجع الروايه تحت الرقم ۱۴ و ۱۵ ص ۱۴۳.

بأن هـذا إنما كان في وقت آخر. (۱) و ليت شعرى إذا كانت الروايتان صحيحتين فلم لم يسندهما إلى كتاب أو أصل معروف كما أسند روايه عروه عن عائشه و لو كان رسول الله صلى الله عليه و آله صلى خلفه فى مرضه فلم كانت عائشه مع حرصها على إثبات فضل لأبيها تاره تروى اقتداء الناس بأبى بكر و اقتداء أبى بكر بصلاته صلى الله عليه و آله و تاره جلوسه بين يدى أبى بكر و لم لم يقل عُمَرُ يوم السقيفه أيكم تطيب نفسه أن يتقدم على من فضله رسول الله صلى الله عليه و آله على نفسه و صلى خلفه.

و العجب من السيد الشريف أنه ترك التمسك بروايه الترمذى عن عائشه (۲) و روايته و روايه النسائى عن أنس (۳) و تمسك بهاتين لها فعجز عن إسنادهما إلى أصل.

و أما ما ذكره فى وجه الجمع فظاهر البطلان إذ لو كان المراد بوقت آخر غير مرض موته صلى الله عليه و آله فكثير من الروايات السابقه مع اتفاق كلمه أرباب السير يشهد بخلافه و لو كان المراد وقوع الأمرين كليهما فى مرض الموت كل فى وقت فسوق روايه عبيد الله بن عبد الله عن عائشه التى رواها البخارى و مسلم و عدوها من المتفق عليه و سوق كلام أرباب السير أيضا ينادى بفساده و لو كان المراد أن ما تضمنه خبر رافع بن عمرو بن عبيد عن أبيه كان فى غير مرض موته صلى الله عليه و آله فواضح البطلان إذ لم يذكر أحد من أرباب السير و الرواه أنه أمر صلى الله عليه و آله أبا بكر أن يصلى بالناس إلا فى تلك الحال و لم يكن أحد يفهم من قولهم لما ثقل النبى صلى الله عليه و آله عن الخروج و من حكايتهم الصلاه فى مرضه و أمره أبا بكر بالصلاه إلا مرض الموت مع أن روايه الترمذى و النسائى صريحه فى وقوعه حينئذ.

۱- راجع شرح المواقف ص ۶۰۹.

۲- الروايه تحت الرقم ۱۱ ص ۱۴۲.

۳- الروايه تحت الرقم ۱۳ ص ۱۴۲.

على أن التمسک بصلاته صلى الله عليه و آله خلف أبى بكر فى إثبات الفضل لأبى بكر حماقه عجيبه إذ هو من قبيل الاستدلال بمقدمه مع الاعتراف بنقيضها فإن التقدم فى الصلاه لو دل على فضل الإمام لكان أبو بكر أفضل من الرسول صلى الله عليه و آله و إلا فانقلع الأساس من أصله و قد نبهناک عليه فلا تغفل.

ثم قال السيد رضى الله عنه و مما يدل على بطلان هذه الدعوى أنه صلى الله عليه و آله لو لم يعزله عند خروجه عن الصلاه لما كان فيما وردت به الروايه من الاختلاف فى أنه صلى الله عليه و آله لما صلى بالناس ابتدأ من القرآن من حيث ابتدأ أبو بكر أو من حيث انتهى معنى على أنا لا نعلم لو تجاوزنا عن جميع ما ذكرناه وجها يكون منه خبر الصلاه شبهه فى النص مع تسليم أن النبى صلى الله عليه و آله أمر بها أيضا لأن الصلاه ولايه مخصوصه فى حاله مخصوصه لا تعلق لها بالإمامه لأن الإمامه تشتمل على ولايات كثيره من جملتها الصلاه ثم هى مستمره فى الأوقات كلها فأى نسبه مع ما ذكرناه بين الأمرين.

على أنه لو كانت الصلاه داله على النص لم يخل من أن يكون داله من حيث كانت تقديما فى الصلاه أو من حيث اختصت مع أنها تقديم فيها بحال المرض فإن دلت من الوجه الأول وجب أن يكون جميع من قدمه الرسول فى طول حياته للصلاه إماما للمسلمين و قد علمنا أنه صلى الله عليه و آله قد ولّى الصلاه جماعه لا يجب شى ء من هذا فيهم و إن دلت من الوجه الثانى فالمرض لا تأثير له فى إيجاب الإمامه فلو دل تقديمه فى الصلاه فى حال المرض على الإمامه لدل على مثله التقديم فى حال الصحه و لو كان للمرض تأثير لوجب أن يكون تأميره أسامه بن زيد و تأكيده أمره فى حال المرض مع أن ولايته تشتمل على الصلاه و غيرها موجبا للإمامه لأنه لا خلاف فى أن النبى صلى الله عليه و آله كان يقول إلى أن فاضت نفسه الكريمه صلوات الله عليه و آله نَفِّذُوا جيش أسامه و يكرر ذلک و يردده.

فإن قيل لم تدل الصلاه على الإمامه من الوجهين اللذين أفسدتموهما لكن

من حیث کان النبی صلی الله علیه و آله مُؤْتَمّاً بأبی بکر فی الصلاه و مصلیا خلفه قلنا قد مضی ما یبطل هذا الظن فکیف یجعل ما هو مستحیل فی نفسه حجه علی أن الرسول صلی الله علیه و آله عند مخالفینا قد صلی خلف عبد الرحمن بن عوف و لم یکن ذلک مُوجِباً له الإمامهَ و خبر صلاه عبد الرحمن بن عوف أثبت عندهم و أظهر فیهم من صلاته خلف أبی بکر لأن الأکثر منهم یعترف بعزله عن الصلاه عند خروجه صلی الله علیه و آله و قد بینا أن المرض لا تأثیر له فلیس لهم أن یفرقوا بین صلاته خلف عبد الرحمن و بینها خلف أبی بکر للمرض انتهی (۱)

أقول: ما ذکره السید رضی الله تعالی عنه من عزله عن الصلاه فقد عرفت اشتمال روایاتهم علیه إذ فی بعض روایات عائشه أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان بین یدی أبی بکر یصلی قاعدا و ظهر من روایاتها الأخری التی رواها مسلم و البخاری أن أبا بکر کان یُسْمِعُ الناسَ التکبیرَ و قد عرفت اعتراف شارح المواقف بذلک و تأویله ما فی الروایات الأخر من أن الناس کانوا یصلّون بصلاه أبی بکر بأن المراد یصلّون بتکبیره و لا بد لهم من هذا الجمع و إلا لتناقضت روایاتهم الصحیحه و قد صرح بهذا التأویل بعض فقهائهم بناء علی عدم جواز إمامه المأموم و لعله لم یقل أحد بصحه الصلاه علی هذا الوجه و ظاهر المقام أیضا ذلک إذ ما بال أبی بکر یقتدی برسول الله صلی الله علیه و آله و الناس یقتدون بأبی بکر مع حضوره صلی الله علیه و آله و لم یدل دلیل علی عدم جواز العدول فی نیه الاقتداء بإمام إلی الایتمام بإمام آخر سیما الرسول صلی الله علیه و آله و جواز العدول من الإمامه إلی الایتمام حتی یجوز اقتداء أبی بکر بصلاته صلی الله علیه و آله و لا یجوز اقتداء الناس.

علی أن علم عائشه بأن الناس کانوا یأتمون بأبی بکر لا یخلو عن غرابه إذ یبعد أن تکون عائشه سألت الناس واحدا واحدا فأجابوا بأنا اقتدینا بأبی بکر و مجرد تأخر أفعالهم عن أفعاله علی تقدیر وقوعه لا یدل علی ایتمامهم به و إلا لکان الناس خلف کل إمام مؤتمین بمن یرفع صوته بالتکبیر مع أن أکثر الناس

۱- الشافی ۳۸۹ تلخیص الشافی ج ۳ ص ۳۱.

كانوا لا يرون رسول الله صلى الله عليه و آله لكونه جالسا فكانوا ينتظرون سماع صوت بالتكبير و نحوه و لا يخفى أن العزل عن الصلاه ليس إلا هذا فعلى تقدير مساعدتهم على أنه أمر أبا بكر بالصلاه نقول إنه صلى الله عليه و آله أمر أبا بكر أولا أن يصلى بالناس فلما وجد من نفسه خفه خرج فعزله عنها فظهر أنه قد جرت قصه الصلاه مجرى قصه البراءه و الحمد لله وحده.

و أما ما ذكره السيد رضوان الله عليه من أنه صلى الله عليه و آله ولّى الصلاهَ جماعهً فمنهم سالم مولى أبى حذيفه (١) على ما رواه البخارى و أبو داود فى صحيحيهما و حكاه عنهما فى جامع الأصول فى صفه الإمام و ذكره فى المشكاه فى الفصل الثالث من باب الإمامه عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الأولون المدينه كان يؤمهم سالم مولى أبى حذيفه و فيهم عمر و أبو سلمه بن عبد الأسد.

قال فى جامع الأصول و فى روايه أخرى نحوه و فيها و فيهم عمر و أبو سلمه و زيد و عامر بن ربيعه أخرجه البخارى و أبو داود و الظاهر أنه كان على وجه الاستمرار كما يدل عليه لفظه كان و أنه كان بأمره صلى الله عليه و آله عموما أو خصوصا و إلا لعزله و لم يصلّ الأصحاب خلفه.

و منهم ابن أم مكتوم (٢) على ما

رواه أبو داود فى صحيحه و ذكره فى جامع الأصول فى صفه الإمام و أورده فى المشكاه فى الفصل الثانى من الباب المذكور عن أنس قال استخلف رسول الله صلى الله عليه و آله ابن أم مكتوم يؤم الناس و هو أعمى.

و استدلوا بهذا الخبر على إمامه الأعمى.

و قال فى مصباح الأنوار أمر رسول الله صلى الله عليه و آله ابن عبد المنذر فى غزاه بدر أن يصلى بالناس فلم يزل يصلى بهم حتى انصرف النبى صلى الله عليه و آله و استخلف عام الفتح ابن أم مكتوم الأعمى فلم يزل يصلى بالناس فى المدينه و استخلف فى غزاه حنين كلثوم بن حصين أحد بنى غِفار و استخلف عام خيبر أبا ذر الغفاريَّ و فى غزاه الحديبيه ابنَ عُرْفُطَهَ و استخلف عَتَّابَ بن أَسِيد على مكه و رسول الله صلى الله عليه و آله

١- جامع الأصول ج ۶ ص ٣٧٨ مشكاه المصابيح: ١٠٠.

٢- جامع الأصول ج ۶ ص ٣٧٨ مشكاه المصابيح: ١٠٠.

مقیم بالأبطح و أمره أن یصلی بمکه الظهر و العصر و العشاء الآخره و کان النبی صلی الله علیه و آله یصلی بهم الفجر و المغرب و استخلف فی غزاه ذات السلاسل سعد بن عباده و استخلف فی طلب کرز بن جابر الفهری زید بن حارثه و استخلف فی غزاه سعد العشیره أبا سلم بن عبد الأسد المخزومی و استخلف فی غزاه الأُکَیْدَر ابن أم مکتوم و استخلف فی غزاه بدر الموعد عبد الله بن رواحه.

فما ادعی أحد منهم الخلافه و لا طمع فی الإمره و الولایه انتهی.

و قد ذکر ابن عبد البر فی الإستیعاب استخلاف کلثوم بن حصین الغفاری علی المدینه مرتین مره فی عمره القضاء و مره عام الفتح فی خروجه إلی مکه و حنین و الطائف و استعمال عَتَّابِ بن أَسِید علی مکه عام الفتح حین خرج إلی حنین و أنه أقام للناس الحج تلک السنه و هی سنه ثمان قال فلم یزل عتّاب أمیرا علی مکه حتی قبض صلی الله علیه و آله و أقره أبو بکر علیها إلی أن مات و استعمال زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه. (۱).

و أما ما ذکره السید رضوان الله علیه من أنهم زعموا أنه صلی الله علیه و آله صلی خلف عبد الرحمن فیدل علیه روایاتهم و کلام علمائهم و قد روی فی جامع الأصول فی باب إمامه الصلاه و فی کتاب الطهاره (۲) روایات عدیده حکاها عن البخاری و مسلم و أبی داود و النسائی و عن الموطإ لا فائده فی ذکرها بلفظها و قد اعترف بها من المخالفین من ادعی صلاته علیه السلام خلف أبی بکر کشارح المواقف و من اعترف منهم بأنه صلی الله علیه و آله لم یصل خلف أبی بکر کقاضی القضاه.

و قد ذکر ابن عبد البر صلاته صلی الله علیه و آله خلف عبد الرحمن بن عوف و لم یذکر

۱- راجع تراجم هؤلاء فی الاستیعاب و أسد الغابه و هکذا ذکروهم فی السیر عند خروج رسول اللّه الی المغازی.
۲- جامع الأصول ج ۸ ص ۱۳۰ و ج ۶ ص ۴۰۶ أسد الغابه ۳/ ۳۱۶ تهذیب التهذیب ۶/ ۲۴۵.

ما ذكره فی المغنی من ضيق الوقت و كذا ليس ذلك فی رواياتهم التی أشرنا إليها و لا يذهب عليك أنه اعتذار سخيف إذ علی تقدير ضيق الوقت كان يجوز له صلی الله عليه و آله أن يصلی منفردا أو يقوم إلی جانب عبد الرحمن و يصلی حتی يصلی عبد الرحمن بصلاته صلی الله عليه و آله و الناس بصلاه عبد الرحمن كما دلت عليه كثير من رواياتهم التی اعتمدوا عليها فی صلاه أبی بكر أو يصلوا جميعا بصلاه رسول الله صلی الله عليه و آله فصلاه عبد الرحمن أبلغ و أقوی فی الدلاله علی الخلافه علی ما زعموه مع أنه لم يقل أحد بخلافه عبد الرحمن و لا ادعاها هو و حينئذ فنقول إذا صلی رسول الله صلی الله عليه و آله خلف عبد الرحمن علی ما زعموه و لم يصل خلف أبی بكر فليس ذلك إلا إزاله لهذه الشبهه الضعيفه و إن كان لو صلی لم يدل علی استحقاقه للإمامه كما لم يدل فی حق عبد الرحمن.

و أما الفرق بين التقدم فی الصلاه و الإمامه فغير منحصر فيما ذكره السيد رضی الله عنه أما علی مذهب الأصحاب من اشتراط العصمه و التنصيص فواضح و أما علی زعم المخالفين فلإطباقهم بل لاتفاق المسلمين علی أن الإمامه لا تكون إلا فی قريش قال صاحب المغنی قد استدل شيوخنا علی ذلك بما

روی عنه صلی الله عليه و آله أن الأئمه من قريش.

و

روی عنه صلی الله عليه و آله أنه قال هذا الأمر لا يصلح إلا فی هذا الحی من قريش.

و قووا ذلك بما كان يوم السقيفه من كون ذلك سببا لصرف الأنصار عما كانوا عزموا عليه لأنهم عند هذه الروايه انصرفوا عن ذلك و تركوا الخوض فيه و قووا ذلك بأن أحدا لم ينكره فی تلك الحال فإن أبا بكر استشهد فی ذلك بالحاضرين فشهدوا حتی صار خارجا عن باب خبر الواحد إلی الاستفاضه و قووا ذلك بأن ما جری هذا المجری إذا ذكر فی ملإ من الناس و ادعی عليه المعرفه فتركهم النكير يدل علی صحه الخبر المذكور.

ثم حكی فی فصل آخر عن أبی علی أنه قال إذا لم يوجد فی قريش من يصلح للإمامه يجوز أن ينصب من غيرهم و أما علی تقدير وجوده فی قريش فلا

خلاف فی عدم جواز العدول عنهم إلی غیرهم و لا خلاف بین الأمه فی أن إمام الصلاه لا یشترط فیه أن یکون قرشیا فالاستدلال بصلوح الرجل لإمامه الصلاه علی کونه صالحا للخلافه باطل باتفاق الکل.

و أیضا اتفق الکل علی اشتراط العداله فی الإمام و جوزت العامه أن یتقدم فی الصلاه کل بر و فاجر

وَ مِمَّا رَوَوْهُ فِی ذَلِکَ مِنَ الْأَخْبَارِ مَا رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِی صَحِیحِهِ وَ رَوَاهُ فِی الْمِشْکَاهِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله الْجِهَادُ وَاجِبٌ عَلَیْکُمْ مَعَ کُلِّ أَمِیرٍ بَرّاً کَانَ أَوْ فَاجِراً وَ إِنْ عَمِلَ الْکَبَائِرَ وَ الصَّلَاهُ وَاجِبَهٌ عَلَیْکُمْ خَلْفَ کُلِّ مُسْلِمٍ بَرّاً کَانَ أَوْ فَاجِراً وَ إِنْ عَمِلَ الْکَبَائِرَ (۱).

و أیضا یشترط فی الإمام الحریه بالاتفاق بخلاف المتقدم فی الصلاه فقد اختلف الأصحاب فی اشتراطها و ذهب أکثر العامه إلی جواز الاقتداء بالعبد من غیر کراهه و استدل علیه فی شرح الوجیز بأن عائشه کان یؤمها عبد لها یکنی أبا عمر (۲) و ذهب أبو حنیفه إلی أنه یکره إمامه العبد و أیضا یشترط فی الإمام أن یکون بالغا بالاتفاق و جوز الشافعی الاقتداء بالصبی الممیز و استدلوا علیه بأن عمرو بن سلمه کان یؤم قومه علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و هو ابن سبع (۳) و منع أبو حنیفه و مالک و أحمد من الاقتداء به فی الفریضه و فی النافله اختلف الروایه عنهم.

ص: ۱۷۲

۱- مشکاه المصابیح: ۱۰۰.

۲- أخرجه فی جامع الأصول ج ۶ ص ۳۷۸ عن البخاری، راجع البخاری کتاب الاذان الباب ۵۴ ج ۱ ص ۱۷۷ قال: باب امامه العبد و المولی و کانت عائشه یؤمها عبدها ذکوان من المصحف و ولد البغی و الاعرابی و الغلام الذی لم یحتلم لقول النبیّ یؤمهم أقرأهم لکتاب اللّه ثمّ روی فی ص ۱۷۸ بإسناده عن أبی هریره أن رسول اللّه قال:یصلون لکم فان أصابوا فلکم وان أخطأوا فلکم وعلیهم.

۳- رواه البخاری و أبو داود و النسائی علی ما فی جامع الأصول ج ۶/ ۳۷۵.

و أیضا یشترط فی الإمام بالاتفاق نوع من العلم فیما یتعلق بحقوق الناس و السیاسات و لم یشترط ذلک فی المتقدم فی الصلاه بالاتفاق فظهر أن الإمامه بمراحل عن تولی الصلاه و مع ذلک فقد تم بما تمسک به عمر بن الخطاب یوم السقیفه من إمامه أبی بکر فی الصلاه أمر بیعته و انصرف الأنصار بذلک عن دعواهم

روی ابن عبد البر فی الإستیعاب بإسناده عن عبد الله بن مسعود قال کان رجوع الأنصار یوم سقیفه بنی ساعده بکلام قاله عمر بن الخطاب نشدتکم الله هل تعلمون أن رسول الله صلی الله علیه و آله أمر أبا بکر أن یصلی بالناس قالوا اللهم نعم قال فأیکم تطیب نفسه أن یزیله عن مقام أقامه فیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا کلنا لا تطیب نفسه و نستغفر الله.

و قد روی هذا المعنی کثیر من الثقات عندهم و نقله آثارهم. (۱) فانظر أیها العاقل بعین الإنصاف کیف استزلهم الشیطان و قادهم إلی النار بکلام عمر بن الخطاب کما استهوی قوم موسی بخوار العجل و أنساهم ما نطق به الرسول الأمین صلی الله علیه و آله من النصوص الصریحه فی أمیر المؤمنین علیه السلام کما أغفل بنی

۱- رواه من أصحاب الصحاح النسائی عن ابن مسعود علی ما فی الجامع ج ۹ ص ۴۳۵ و لفظه: لما قبض رسول اللّه قالت الأنصار منا أمیر و منکم امیر، فأتاهم عمر فقال أنسیتم أن رسول اللّه قد أمر أبا بکر أن یصلی بالناس؟ فأیکم تطیب نفسه أن یتقدم أبا بکر؟ فقالوا : نعوذ بالله أن نتقدم أبابکر. ولکن قد عرفت بما لا مزید علیه أن رسول الله لم یأمر أبابکر بالصلاه وصحابه الرسول الذین کانوا یراجعون رسول الله ویعودونه فی شکواه ، اعرف بذلک ، حیث کان الرسول صلی الله علیه وآله بمشهد منهم یوصیهم بأن ینفذوا جیش أسامه وفیهم أبوبکر وعمر و وجوه الانصار والمهاجرین ، فهذا الکلام الذی نقلوه عن ابن مسعود من استدلال عمر علی الانصار بصلاه أبی بکر موضوع مزور علیه فیما بعد من الزمن علی عهد التابعین والمتکلمین الذین أسسوا قاعده مذاهبهم علی الادله الصناعیه ، ومن أیدیهم تخرجت هذه الاحادیث وما شابهها فی غصون اعتقاداتهم تقلیدا لسلفهم الصالح!

إسرائيل عن آيات رب العالمين فنبذوا الحق وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و قد أورد السيد بن طاوس رضى الله تعالى عنه فى كتاب الطرائف (١) فصلا طويلا فى ذلك تركناه حذرا من التكرار و الإطناب و فيما أوردناه غنيه لأولى الألباب.

١- راجع الطرائف: ۶٠- ۶٣.

**[ترجمه]و دیگری روایتی است که ابن عبدالبر در استیعاب نقل کرده است: حسن بصری از قیس بن عباد روایت کرده، علی بن ابی‌طالب - صلوات الله علیه - فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چند شب و چند روز بیمار بودند و در آن ایام هر گاه برای نماز ندا داده می‌شد، ما می گفتیم [ایشان می گفتند] به ابوبکر بگویید که باید بر مردم نماز گزارد. وقتی رسول خدا- صلی الله علیه و آله - از دنیا رفتند، دیدم که نماز نشانه اسلام و قوام دین است و ما در امور دنیایمان به کسی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله - برای دین ما به او راضی شدند، راضی شدیم و با ابوبکر بیعت کردیم. - . الإستیعاب و الطبقات ۳ : ۱۳۰ -

این‌ها مجموعه احادیث آن‌ها در این باب بود که بعد از تأمل در کتب آن‌ها بدان دست یافتم. اکنون باید برخی از الفاظ این احادیث را توضیح بدهم. در نهایه آمده است: \\"رجل اسیف\\" یعنی کسی که زود گریه کرده و زود محزون می شود. و نیز گفته شده به معنای دل‌نازک است. \\"المخضب\\" به کسر میم و بر وزن مرکن، ظرفی است که در آن لباس می شویند. و گفته می‌شود: \\"ناء، ینوء، نوءاً\\" یعنی برخاست. \\"أن نفتتن\\" یعنی از شوق دیدار ایشان نماز را قطع کردیم و \\"السجف\\" به فتحه و کسره به معنای پرده است. در نهایه، در ذیل حدیث بیماری پیامبر آمده \\"فاستعزّ برسول الله\\" یعنی بیماری ایشان شدت گرفت و در آستانه وفات قرار گرفتند. و\\"عزَّ یعزُّ\\" به فتح عین وقتی گفته می‌شود که بیماری یا چیزی غیر از بیماری شدت بگیرد، و \\"استعزّ علیه\\" یعنی بر او شدت گرفت و غلبه کرد، سپس فعل به ساختار مجهولی درآمده و نائب فاعل آن جار و مجرور قرار می گیرد. در حدیث عمر آمده است: \\"إنّه کان مجهراً\\" یعنی دارای صدای رسا و بلند. گفته می‌شود \\"جَهَرَ بالقول و أجهر\\" یعنی صدایش را بلند نمود، \\"فهو مجهر\\" وقتی به بلندی صدا معروف باشد. جوهری می گوید: \\"رجل مجهر\\" به کسر میم، به کسی می گویند که عادت دارد که بلند صحبت کند.

می گویم: حالا که این احادیث برای شما روشن شد، کلام خود علیه آن‌ها و ابطال تمسک کردن به آن‌ها را آغاز می کنیم و می گوییم: اما پاسخ اجمالی از این احادیث این است که: این احادیث خبر واحد هستند و به حد تواتر نرسیده اند و فقط از طرف مخالفان نقل شده‌اند و روایت های ما که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است و برخی از آن‌ها قبلاً ذکر شد، با این... ها تعارض دارد؛ بنابراین نمی‌توان این احادیث را صحیح شمرد.

و اما به صورت مفصل باید گفت که: سند بیشتر روایت هایی که ذکر شد، به عائشه ختم می شود و او زنی است که همگان بر معصوم نبودنش اتفاق نظر دارند و در مورد این‌که آیا او قابل اعتماد هست یا نه، بین ما و مخالفان اختلاف نظر وجود دارد و مطالبی حاکی از مذمت او و عدم اعتماد به او در احادیث ما وجود دارد که به زودی خواهد آمد و این که او از جمله افرادی بود که به قدری بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دروغ بسته که همان مقدار برای کسی که به دنبال کسب حقیقت است کافیست. و علاوه بر این روایت های او، در خصوص این مورد قابل اعتماد نیست و او در این روایات از دو جهت مورد اتهام است:

یکی کینه ای است که به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است و شما به زودی با دیدن احادیثی که در این زمینه از طریق اصحاب ما و مخالفان ما نقل شده است، از آن مطلع خواهید شد.

سید بزرگوار - رضی الله عنه - در الشافی نوشته است: محمد بن اسحاق روایت کرده، وقتی عائشه از بصره بازگشت و به

مدینه رسید، پیوسته مردم را علیه امیرالمؤمنین - علیه السلام - تحریک می کرد و نامه‌ای به معاویه و اهل شام نوشت و آن را به وسیله اسود بن ابی‌البختری فرستاد و در آن نامه، آن‌ها را علیه امیرالمؤمنین - علیه السلام - تحریک کرد. - . الشافی: ۴۶۶ و تلخیص الشافی ۴ : ۱۵۸ و کتاب الجمل شیخ مفید : ۸۴[۱] -

و نوشته است: از مسروق روایت شده است: پیش عائشه رفتم و مقابلش نشستم و او برایم حدیث روایت کرد. غلام سیاهی داشت که به او عبدالرحمن می گفتند، او را صدا زد؛ غلام آمد و ایستاد، عائشه گفت: ای مسروق! می دانی چرا او را عبدالرحمن نامیدم؟ گفتم: نه. گفت: به سبب محبتی که به عبدالرحمن بن ملجم دارم. - . همان -

و در روایتی که از عبیدالله بن عبدالله در این باره آوردیم، برای انسان‌های با بصیرت، دلالت واضحی بر بغض عائشه وجود دارد؛ زیرا او یکی از دو نفری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در هنگام خروج از منزل بر آن دو تکیه نموده بودند را نام برده، ولی اسمی از دیگری به میان نیاورده است، واین فقط از آن جهت است که او می‌خواسته نزدیکی امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت رسول- صلی الله علیه و آله و - و فضیلت ایشان را پنهان دارد، توجه داشته باشید که پرسش ابن عباس مشعر به همین مطلب است.

به طور کلی این‌که عائشه از همان ابتدا تا انتها، نسبت به امیرالمؤمنین علیه کینه داشته است، از کفر ابلیس هم مشهورتر است؛ بنابراین در مورد این روایات نمی‌توان از دروغ او ایمن بود. و برای اثبات بغض او همین دلیل قاطع کافی است که او با حضرت جنگید و بر ایشان شورید؛ چنان که همین امر برای نشان دادن کفر و نفاق او که مطلقا مانع از قبول روایت‌های می... شود، کفایت می کند. در ابواب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه کافی، روایاتی از عامه و غیره خواهد آمد که نشان می‌دهد کسی که نسبت به علی - علیه السلام - بغض بورزد، کافر است. اگر هم ادعای باطل مخالفان مبنی بر این‌که عائشه توبه نموده و بازگشته است را بپذیریم، آن‌ها چگونه می توانند اثبات کنند که عائشه این احادیث را بعد از توبه خود روایت کرده باشد!؟ بنابراین تمسک به این احادیث باطل است.

دومین اتهام عائشه این است که، روایاتی که از او آورده شد، همگی به نفع او است؛ زیرا با نقل آن‌ها می‌تواند به خلافت پدرش فخر بفروشد، چرا که عمده دلیل به خلافت رسیدن پدرش - چنان‌چه إن شاء الله تعالی به اطلاعتان خواهید رسید - همان‌طور که در احادیث خود نقل کرده اند، جریان نماز بود. هم‌چنین در اسناد این احادیث افرادی دیده می‌شود که از ناصبیان کینه‌توز و منحرف از امیرالمؤمنین - علیه السلام - به شمار می‌روند. در برخی از این اسناد روایات، مکحول وجود دارد که در کتاب اختصاص روایت شده که سعید بن عبدالعزیز در موردش گفته است: ویژگی غالب مکحول دشمنی با علی بن أبی‌طالب - صلوات الله علیه - بود و او وقتی در مورد علی - علیه السلام - سخن می گفت، نام ایشان را نمی آورد و به جایش ابو زینب می گفت. - . الإختصاص : ۱۲۸ -

از این‌ها هم که بگذریم، باید بگوییم: این روایت های عائشه، در بردارنده انواع اختلافات است؛ در بسیاری از این روایات آمده است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، کنار ابوبکر نشستند و در برخی دیگر از آن‌ها آمده که ایشان در جلوی ابوبکر و به حالت نشسته نماز می‌خواندند و ابوبکر نیز بر مردم نماز می گزارد و مردم پشت ابوبکر قرار داشتند و برخی دیگر حاکی از آن است که رسول خدا در میان صف [نمازگزاران] بودند. شاید عائشه در بعضی از موارد

حدیثش را در حضور عده ای از آنانی که واقعیت را می دانسته‌اند نقل می‌کرده و شرم نموده و سخنش را به آن‌چه که اصحاب ما روایت کرده اند که «ایشان – صلی الله علیه و آله – به هنگام نماز جلوی او رفتند و او را از امامت عزل کردند» نزدیک نموده باشد، و در میان کسانی که به هیچ وجه اطلاعی از واقعه نداشتند گفته است: حضرت در میان صف [نمازگزاران] بودند. راه درست برای جمع اختلاف میان آن احادیث همین است.

از دیگر وجوه اختلاف احادیث او این است که بسیاری از این احادیث حاکی از آن است که مردم به نماز ابوبکر نماز می... گزاردند، که در تعدادی از آن‌ها تصریح شده است که مردم به ابوبکر اقتدا می کردند، و در برخی دیگر آمده که ابوبکر تکبیرهای نماز را به گوش مردم می‌رساند. شارح المواقف متوجه این نکته شده است و بعد از این‌که روایت بخاری، مشتمل بر این که مردم به نماز ابوبکر نماز می گزاردند، از عروه از پدرش از عائشه نقل کرده گفته است: یعنی با تکبیر او نماز می خواندند. ولی راه درست برای جمع کردن بین این روایات، همان است که ما گفتیم.

از دیگر وجوه اختلاف این است که در برخی از اینااحادیث آمده است که ابوبکر قصد داشت عقب برود، اما رسول خدا – صلی الله علیه و آله وسلم – به او اشاره نمودند که عقب نرود، و از تقید ابوبکر بعید است که با امر رسول خدا مخالفت نماید و در برخی دیگر صراحتا آمده است که ابوبکر عقب رفت و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در کنار او نشستند.

و مورد دیگر این که بیشتر این احادیث تصریح دارند که ابوبکر به پیامبر اقتدا کرد و در روایت ترمذی که مؤلف جامع الاصول آن را در باب فروع اقتدا آورده، تصریح شده است که پیامبر در زمان بیماری خود – همان بیماری که در اثر آن درگذشتند – در حالت نشسته به ابوبکر اقتدا نمودند. این‌ها غیر از آن اختلافاتی است که این احادیث در مورد نشستن حضرت – صلی الله علیه و آله – و نیز در مورد اقتدای مردم به ایشان دارند. غفلت نکنید.

و از دیگر وجوه اختلاف این است که بعضی از این احادیث حاکی از آن است که این سخن حضرت که فرمودند: شما مانند زنان اطراف یوسف هستید، به جهت آن بود که عائشه این سخن خود را که: ابوبکر مردی دل‌نازک است و نمی تواند قرائت را بخواند و نمی تواند جلوی گریه خود را بگیرد، تکرار کرد. و در برخی دیگر از آن‌ها آمده که این سخن حضرت از آن رو بوده که حفصه را در پی عمر فرستادند تا بر مردم نماز گزارد و حفصه به عائشه گفته: هیچ‌گاه از جانب تو خیری به من نمی... رسد. ای کاش می‌فهمیدم که وقتی ابوبکر نمی‌توانسته جلوی گریه خود را بگیرد و نمی‌توانسته در زمان حیات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در جای ایشان نماز بگزارد، – و شکی نیست که حزن و گریه وی از آن رو بوده که احتمال می‌داده حضرت بر اثر این بیماری وفات یابند – چگونه توانسته با آن حالش تا سقیفه بدود و از مردم بیعت بگیرد و آن حرن و تأسفش مانع از آن نشده که برای تصاحب خلافت و ایستادن در جای‌گاه رسول خدا در ریاست بر مردم، آن حیله‌ها و تدابیر را ترتیب دهد!؟ و حال آن که پیکر پاک و ایشان در میان مردم بود و هنوز به آرام‌گاهشان منتقل نشده بود.

این ها وجوه اختلاف در احادیث عائشه بود، با صرف نظر از مخالفت این احادیث با آن‌چه دیگران روایت کرده‌اند .

اما روایات انس؛ اولین اشکالی که در آن‌ها وجود دارد این است که انس، چنان‌چه در کتاب احوال نبی گذشت و در کتاب... های بعدی نیز خواهد آمد، یکی از سه نفر اشخاص بسیار دروغ‌گو به شمار می رود. او همان کسی است که امیرالمؤمنین به

سبب انکار حدیث غدیر، او را نفرین نمود و خداوند وی را به بیماری پیسی مبتلا کرد. با صرف نظر از وضع او و وضع کسانی که از او روایت نموده‌اند، در میان روایت های انس، روایتی است که تصریح می کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در آن بیماری آخرشان که به وفات ایشان منجر شد، برای نماز از منزلشان خارج نشدند. زیرا انس نقل کرده، رسول خدا سه روز [یا سه نوبت] برای نماز از منزل بیرون نیامدند و در این مدت ابوبکر بر مردم نماز را می‌خواند. ندای نماز داده شد، ابوبکر خواست جلو برود که رسول خدا پرده را بالا زدند و به ابوبکر اشاره نمودند که جلو بایستد و بعد پرده را انداختند و ما دیگر ایشان را تا وقتی که وفات یافتند ندیدیم. و طرز بیان در برخی از روایت‌های دیگر انس نیز همین مطلب را نشان می‌دهد و این روایت ها با روایات عائشه — به طور واضح — و با روایت اول خودش که در آن آمده که حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمان بیماری‌اشان پشت ابوبکر نماز خواندند و آن نماز آخرین نماز ایشان بود. در تنافی است. شاید سِرّ آن‌که انس این احادیث دالّ بر عدم خروج حضرت جهت اقامه نماز را وضع نموده، آن باشد که وی قصد داشته آن‌چه را که شیعیان بدان تمسک می جویند که «وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صدای ابوبکر را شنیدند، برای نماز از منزل خارج شدند و او را از محراب عقب کشیدند» را باطل کند. بیشتر دقت کنید.

یکی از وجوه اختلاف روایات انس این است که این سخن او که \\"ابوبکر خواست جلو رود\\" و این که «ایشان با دست به ابوبکر اشاره نمودند تا جلو برود\\" تصریح دارند که بالا بردن پرده و اشاره حضرت، قبل از نماز و قبل از آن بوده که ابوبکر جلو برود. و این سخن او در روایت دیگرش که \\"وقتی مردم مشغول خواندن نماز صبح بودند و ابوبکر بر آنان نماز می خواند\\" و این سخن روایت دیگرش که \\"نزدیک بود مسلمانان نمازشان را بشکنند\\" و این سخنش که نمازتان را به اتمام برسانید\\" نشان می‌دهد که اشاره حضرت، پس از آن بوده که آن‌ها مشغول نمازشان شدند. مشخص است که تأویل... های دور از ذهن نیز باطل می‌باشند.

اما درباره روایت عبدالله بن زمعه، این که او از مخالفین است امری واضح است و ابن اثیر و سایرین در کتب خود نام او را آورده اند و هیچ‌گونه توثیق و یا مدحی برایش ذکر نکرده اند. - . أسد الغابه ۳ : ۱۶۴ -

درباره او گفته اند: \\"نام کاملش عبدالله بن زمعه بن اسود بن المطلب بن أسد بن عبد العزی بن قصی القرشی الأسدی است و از اهالی مدینه به شمار می رود. عروه بن زبیر و ابوبکر بن عبدالرحمن از او حدیث نقل کرده اند.\\" روایت او با روایت عبیدالله بن عبدالله در تنافی است؛ زیرا روایت او دلالت می‌کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: به ابوبکر بگویید بر مردم نماز گزارد، و فرستاده پیامبر آمد و ابوبکر غایب بود، پس عمر برخاست و بر مردم خواند و وقتی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - صدای عمر را شنیدند، فرمودند: خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند، و این سخن را تکرار کردند و از پی ابوبکر فرستادند و ابوبکر آمد پس از آن‌که عمر نماز را خواند آمد. و روایت عبیدالله که دلالت می‌کند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به ابوبکر امر فرمودند تا نماز را بخواند و فرستاده ایشان نزد ابوبکر رفت و پیغام را به او رساند و ابوبکر گفت: ای عمر! تو بر مردم نماز گزار و عمر گفت: تو استحقاق بیشتری در انجام این کار داری، حاکی از آن است که ابوبکر در آن هنگام حاضر بوده است.

از قرائنی که بر جعلی بودن این حدیث دلالت دارد، تکراری است که در آن آمده است و هم‌چنین تکرار سه مرتبه‌ای لفظ

\\"نه\\" است. صاحب کتاب الإستیعاب به این امر توجه داشته و این تکرارها را به سبب تعصب و رواج باطل به بیشترین مقدار، حذف نموده تا به راوی این حدیث گمان کذب نرود. آن‌چه که در مورد شرح حال ابوبکر در کتاب استیعاب روایت شده، با چیزی که اصحاب ما روایت کرده اند همخوانی دارد که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – برای اقامه نماز به طور مشخص به ابوبکر امر نفرمودند، بلکه فرمودند: بگویید یک نفر بر مردم نماز گزارد. و من عین لفظ عبارت را می آورم تا این معنا روشن شود .

می گوید: زهری با دو واسطه [عبدالملک بن ابی‌بکر بن عبدالرحمن از پدرش] از عبدالله بن زمعه نقل کرده، در زمان بیماری رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در محضر ایشان بودم. بلال ایشان را برای اقامه نماز فرا خواندند؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به ما فرمود: به یکی بگویید بر مردم نماز گزارد. بیرون آمدم و دیدم که عمر در میان مردم است و ابوبکر غایب است. گفتم: ای عمر! برخیز و بر مردم نماز گزار. هنگامی که عمر تکبیر گفت رسول خدا– صلی الله علیه و آله – صدای او را که رسا و بلند بود شنیدند و فرمودند: ابوبکر کجاست؟ خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند. آنگاه در پی ابوبکر فرستادند و ابوبکر پس آن‌که عمر آن نماز را خوانده بود آمد و از آن به بعد در ایام بیماری حضرت، ابوبکر بر مردم نماز می خواند، تا این‌که حضرت – صلی الله علیه و آله – از دنیا رفتند. – . الإستیعاب بترجمه أبی‌بکر، السیره ۲ : ۶۵۲ و طبقات ابن سعد : ۲ – ۲۱ –

در این‌جا نکته‌ای هست که نباید از آن غفلت شود و آن این‌که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور عموم – که شامل هر نیکوکار و گناه‌کاری می‌شود – امر کرده‌اند تا یکی بر مردم نماز گزارد و بعد صدای عمر را شنیده‌اند و بنابر متن این روایت فرموده‌اند: خداوند و مسلمانان حاضر به پذیرش این نمی‌شوند و یا بنا بر متن روایت دیگر این جمله را تکرار کرده‌اند و یا فرموده‌اند: نه، نه، نه، و این‌که با حالتی غضب‌گونه فرموده‌اند: ابن ابی‌قحافه باید بر مردم نماز گزارد، و مطابق روایاتی که خودشان [مخالفین] نقل کرده‌اند، به نماز گزاردن عبدالرحمن بن عوف نیز بر مردم راضی بوده‌اند و بلکه خود حضرت پشت او نماز خوانده‌اند، – . صحیح مسلم ۲ : ۲۶ ، سنن أبی‌داود، کتاب الطهاره، حدیث شماره ۶۰ ، سنن نسائی، کتاب الطهاره، حدیث شماره ۸۷ ، مسند احمد بن حنبل ۴ : ۲۴۴ ، ۲۴۹ و ۲۵۱ –

و همان‌گونه که إن شاء الله در روایاتشان خواهد آمد، امامت جماعت را دلیلی بر استحقاق خلافت دانسته‌اند و گفته‌اند سبب بیعت مردم با ابوبکر استدلال عمر به مسأله نماز بود، این‌ها همه می توانند دلیلی بر این باشند که عمر مستحق خلافت نبوده است.

اگر از آن هم بگذریم، آیا بعد از این، شکی برای کسی باقی می ماند که عبدالرحمن بن عوف که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پشت او – اگرچه به اندازه یک رکعت چنان‌چه بعضی از آن‌ها چنین گفته‌اند – نماز خوانده‌اند، بیش از عمر سزاوار خلافت بوده است!؟ پس چگونه ابوبکر عبدالرحمن بن عوف را رها کرد و خلافت را به عمر سپرد؟

و چگونه ابوبکر، وقتی طلحه را از سؤال و جواب روز قیامت بیم داده ، ابوبکر به او می‌گوید: مرا از خدا می ترسانی؟ وقتی که پروردگارم را دیدار کنم و او مرا سؤال و جواب کند، به او می گویم: بهترین بنده ات را جانشین خود بر این امت نمودم، و طلحه گفته است: ای خلیفه رسول خدا! آیا عمر بهترین انسان هاست؟ و ابوبکر به شدت خشمگین شده و گفته: آری به خدا

سوگند، او بهترین آن‌هاست و تو بدترین آن‌ها هستی.

و چگونه ابوبکر به عثمان گفته است: ای عثمان! اگر عمر را رها می‌کردی، با تو دشمنی نمی‌کردم!؟ در حالی که عبدالرحمن بن عوف نیز حضور داشته و و او از جمله کسانی بوده که ابوبکر در امر تعیین خلیفه با او مشورت نموده است و او عمر را مردی خشن دانسته است. و بعد از این‌که ابوبکر صریحا گفته که طلحه بدترین مردم است و عثمان را بهترین انسان ها و پس از عمر شایسته‌ترین فرد برای خلافت دانسته است، عمر چگونه طلحه و عثمان را در خلافت و مسأله شوری هم‌طراز هم قرار داده است!؟ و آیا کارهایی که این‌ها کرده اند اشتباه در اشتباه نبوده است؟ و این که بحث را عوض کنند و بگویند ممکن است کسی که شایستگی کمتری دارد بر آن‌که شایستگی بیشتری دارد مقدم شود نیز سودی ندارد؛ زیرا سخن ابوبکر صراحت در این دارد که در روز قیامت با این استدلال که برترین فرد را جانشین خود کرده است، از عهده سؤال و جواب بر می‌آید. - . مراجعه کنید به: شرح نهج البلاغه إبن أبی‌الحدید ۱ : ۵۵[۱] -

پس مشخص می‌شود که این جریان از دو حال خارج نیست: یا مقدم شدن در امر نماز نشان‌دهنده هیچ‌گونه برتری نیست که در این صورت اساس خلافت آنان متلاشی خواهد شد، و یا این‌که مقدم شدن در امر نماز، یا به صورت صریح و یا به صورت تلویحی که نزدیک به تصریح است و مؤلف الإستیعاب قائل به آن است، نشان‌دهنده استحقاق خلافت است و ابوبکر نظر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را باطل می دانسته و هیچ حقی برای عبدالرحمن در امر خلافت قائل نبوده است و چنان‌چه ادعا کرده‌اند او مخالفت با رسول خدا- صلی الله علیه و آله - در اجتهاد را بی‌اشکال می‌دانسته است و در عین حال وقتی عمر بن خطاب به او در مورد عزل مصلحتی اسامه اشاره کرده، - چنان‌چه إن شاء الله جریانش خواهد آمد - بر او عتاب می‌کند و ریش او را می‌کشد و به او می‌گوید: مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند خطاب! اگر پرندگان مرا بربایند برایم محبوبتر از آن است که حکمی را که رسول خدا بدان امر فرموده را رد نمایم. - . مراجعه کنید به: تاریخ طبری ۳ : ۲۲۶ و منتخب کنزالعمال ۴ : ۱۸۵ [۱] -

با چشم بصیرت بنگرید تا برایتان روشن شود که این‌ها در گمراهی خود فقط از یک راه نرفته‌اند، بلکه در آن حیرتشان به چپ و راست منحرف شده‌اند و زیان آشکاری کرده‌اند.

اما ابوموسی و إبن‌عمر؛ دشمنی این دو با امیرالمؤمنین - علیه السلام - امری آشکار است و نیازی به بیان ندارد. ظاهراً روایت این دو از عائشه، روایتی مرسل است و بر فرض که ادعا نمایند که خودشان آن را از عائشه شنیده‌اند، سخنشان اعتباری ندارد؛ زیرا آن دو از مخالفین هستند و توثیق آن‌ها خدشه‌دار شده است.

اما روایت مؤلف استیعاب از حسن بصری؛ این اشکال را دارد که حسن از کسانی است از طریق شیعه و سنی در موردش مذمت رسیده است؛ مانند این سخن امیرالمؤمنین - علیه السلام - درباره او که فرمودند: او سامری این امت است. و مانند این نفرین ایشان در زمانی که او به امیرالمؤمنین علیه السلام طعنه زد که ایشان خون مسلمانان را ریخته است: همیشه بد ببینی! و چیزهایی از این قبیل که در باب‌های اصحاب امیرالمؤمنین - علیه السلام - خواهد آمد. ابن ابی الحدید نیز او را از کسانی شمرده است که از راه علی - علیه السلام - منحرف شدند. - . مراجعه کنید به: شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید ۱ : ۳۶۸ [۲] - و طبق نقل بعضی از اصحاب، ابوالمعالی جوینی از شافعی نقل کرده که او پس از آوردن نام حسن گفته است: در وثاقت او

حرف است. اگر از این‌که او از مخالفین است و شخصیتش خدشه‌دار است بگذریم و بپذیریم که سند روایتی که از او نقل می‌شود حسن است، باید بگوییم: اگر امیرالمؤمنین - علیه السلام - چنین سخنی گفته‌اند، پس چرا ایشان به مدت شش ماه یا کمتر، با ابوبکر بیعت نکردند و در نهایت ایشان را با بدترین وضع کشیدند و به طور جدی تهدید به قتل تهدید کردند!؟ و چگونه ایشان در هر مکان و مناسبتی که فرصت می‌یافتند دادخواهی می‌نمودند و - چنان‌چه در باب شکوه خواهد آمد - شکوه سر می دادند!؟ و این‌که بگوییم حسن [بصری] دروغ بسته است، خیلی بهتر از آن است که سخنان علی - علیه السلام - را منسوب به تناقض کنیم. هدف او [حسن بصری] از بستن این دروغ بر زبان علی - علیه السلام - ساکت نمودن شیعیان و اتمام حجت بر آنان است، و اگر نه، این‌که علی علیه السلام منکر این شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به نماز نموده‌اند و ابوبکر را برای این کار تعیین کرده‌اند، از مشهورات است.

ابن ابی الحدید از استادش ابویعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانی روایت کرده، علی - علیه السلام - به عائشه نسبت می‌دادند که او به بلال فرمان داده تا به ابوبکر بگوید که بر مردم نماز گزارد، در حالی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فقط فرموده بودند: یک نفر باید بر آنان نماز گزارد، ولی کسی را معین نکرده بودند. ولی عائشه [به بلال] گفته است: به ابوبکر بگو که بر مردم نماز گزارد. علی - علیه السلام - در خلوت با اصحاب خود این مطلب را زیاد یادآور می شدند و می فرمودند که رسول خدا- صلی الله علیه و آله - به جهت انکار این سخن و از روی خشم به آنان فرمودند که شما زنان مانند زنان اطراف یوسف هستید؛ چرا که عائشه و حفصه در رقابت بودند که پدر خودشان برای نماز معین شود و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با رفتن به مسجد و کنار کشیدن ابوبکر از محراب، این کار عائشه را خنثی کرد. در این‌جا نقل کلام إبن أبی… الحدید پایان می‌یابد.

با این توضیحات روشن شد که تمسک به این احادیث، آن هم در ارکان دین کار درستی نیست.

سید بزرگوار - رضی الله عنه - در قسمتی از کتاب شافی که در آن تمسّک قاضی القضاه به ماجرای نماز را آورده، گفته است: روایت نماز خبر واحد است، و جریان اذن در نماز از طریق عائشه وارد شده است، و بعید نیست که اذن نیز از طرف خود او صادر شده باشد نه از طرف حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - .

اصحاب ما در مورد این جریان به دو چیز استدلال می کنند: یکی به سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که همان‌طور که در روایت آمده است، وقتی ایشان فهمیدند که ابوبکر پیش‌نماز شده است و صدای قرائت او را در محراب شنیدند فرمودند: شما مانند زنان اطراف یوسف هستید. و دیگری جریان رفتن با مشقت ایشان به مسجد که از ضعف بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - و فضل بن عباس تکیه کرده بودند و این‌که ایشان ابوبکر را از آن جایگاه عقب کشیدند و خودشان نماز را اقامه نمودند. و این دلیل واضح و آشکاری است که اذن از جانب ایشان - صلی الله علیه و آله - صادر نشده بود.

یکی از مخالفان گفته است: سبب این که پیامبر فرموده‌اند «شما مانند زنان اطراف یوسف هستید» آن بود که ایشان زمانی که اذان نماز گفته شد و فرمودند که به ابوبکر بگویید باید بر مردم نماز بخواند، عائشه به ایشان گفت: ابوبکر مردی دل‌نازک است و قلب وی تاب آن را ندارد که در جای شما نماز بخواند، به عمر امر کنید تا بر مردم نماز گزارد، و در آن وقت حضرت فرمودند: «شما مانند زنان اطراف یوسف هستید». این سخن ایشان چیز بدی نیست؛ زیرا تردیدی نیست افرادی مثل پیامبر

همواره در خدمت اهداف خود هستند، و می‌دانیم که زنان اطراف یوسف مخالفتب با یوسف نکردند و در اوامری که یوسف به آنان کرده بود تعلل ننمودند، جز این‌که آن‌ها همگی شیفته زیبایی او شده بودند و هر کدامشان همان چیزی را می خواستند که دیگری می خواست. بنابراین حال آنان چون عائشه بود در این‌که عائشه نیز می‌خواست پدرش را برای نماز مقدم بدارد تا افتخار و شرافت جای‌گزینی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به پدرش برسد و فخر و خوش‌نامی کسب جای‌گاه رسول خدا نصیب او و پدرش شود.

و سخن آن دسته از مخالفین که خود را به تکلف انداخته‌اند تا ادعا کنند که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند و به مسجد رفتند، ابوبکر را از جای نمازشان کنار نزدند و او را در همان جا باقی گذاشتند نیز اعتباری ندارد؛ زیرا گوینده این سخن دچار اشتباهی بس بزرگ شده است، چون محال است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در همه امور دین امام و متّبَع است، در یکی از حالات تابع و مأموم شود. چگونه ممکن است که شخصی غیر از پیامبر در نماز در جلوی ایشان بایستد!؟ احادیث دلالت دارند که کسی که فضیلت بیشتری دارد - به همان ترتیب و تنزیلی که معروف است - باید در نماز جماعت مقدم شود. - . الشافی : ۳۸۸ و تلخیص الشافی ۳ : ۳۰ -

می گویم: این مطلب از مذهب اصحاب ما معلوم است و نیازی به بیان ندارد و احادیث صحیحی دال بر آن نیز از مخالفان نقل شده است: مسلم در صحیحش از ابن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: که کسی که بهتر کتاب خدا را قرائت می کند، امام جماعت شود و اگر در قرائت یکسان بودند، کسی که سنت را بهتر می داند و اگر در سنت هم یکی باشند، کسی که در هجرت پیش‌قدم بوده است و اگر در هجرت نیز یکسان بودند، کسی که سنّش بیشتر است امام جماعت شود. و هیچ کس نباید شخص دیگر را در زمان [یا به دلیل] سلطنتش امام جماعت قرار دهد و نیز هیچ کس نباید در خانه کسی بدون اجازه‌اش در محل نشیمن او بنشیند.

در روایتی دیگر از او آمده است: هیچ کس نباید شخصی از میان خانواده‌اش را امام جماعت قرار دهد. - . صحیح مسلم ۲ : ۳۳ -

مؤلف جامع الأصول حدیثی که بر همین معنی دلالت دارد ولی الفاظش متفاوت است را از مسلم و ترمذی و نسائی و ابوداود نقل کرده و گفته است: شعبه نقل کرده، به اسماعیل گفتم: \\"تکرمته\\" به چه معناست؟ او گفت: یعنی بستر او. - . جامع الأصول ۶ : ۳۷۳ -

مسلم همچنین در صحیح خود از ابو سعید روایت کرده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: اگر سه نفر باشند، کسی امام جماعت شود که استحقاق بیشتری برای امامت دارد و قرائتش بهتر است. - . صحیح مسلم ۲ : ۱۳۳ -

ابو داود در صحیح خود از ابن عباس روایت کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی باید اذان بگوید که در میان شما برگزیده باشد، و کسی باید بر شما امام جماعت شود که قرائتش بهتر از دیگران باشد. - . سنن ابی داود، کتاب الصلاه : ۶۰ و جامع الدصول ۶ : ۳۷۷ -

و مؤلف مشکوه نیز این روایت ها را به همین صورتی که ما ذکر کردیم آورده است. - . مشکاه المصابیح : ۱۰۰ -

همه اهل تسنن در امام جماعت قائل به ترتیب [در صفات] هستند و فقط در این اختلاف دارند که آیا فقه مقدم است یا قرائت؛ پیروان ابوحنیفه قائلند که بنا بر ظاهر روایت، قرائت مقدم است و شافعی و مالک قائلند که فقه بر قرائت مقدم است. بنا بر این که تقدم نشان‌گر برتری و فضیلت باشد، در بطلان تقدم هر کسی بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هیچ نزاعی نیست. اما اگر تقدم دلالتی بر افضلیت نداشته باشد و مقدم نمودن کسی که فضیلت کمتری دارد، جایز باشد و این کار فقط ترک اولی باشد، دیگر استدلال به این‌که ابوبکر و امثال او مقدم بودند، استدلال درستی نخواهد بود؛ زیرا در این صورت ممکن است ابوبکر در مقایسه با هر یک از اقتداکنندگان به وی فضیلت کمتری داشته باشد و این امر واضحی است.

حال که شما به احادیث آنان اطلاع یافتید، هیچ شکی در باطل بودن این سخن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پشت ابوبکر نماز خوانده‌اند، نخواهید داشت؛ زیرا برخی از روایات عائشه تصریح دارد که حضرت در جلوی ابوبکر نشستند و برخی دیگر از آن‌ها تصریح دارند که اگر چه حضرت در کنار ابوبکر نشستند، ولی این ابوبکر بود که به حضرت اقتدا کرد. و برخی از روایات انس، همان‌گونه که گفته شد دال بر آن است که حضرت در زمان بیماری‌اشان هیچ‌گاه برای نماز از منزل خارج نشدند که این با اقتدای ایشان به ابوبکر منافات دارد. و این روایات تعدادشان بیشتر است، بنابراین روایاتی که دلالت می کنند که رسول خدا پشت ابوبکر نماز خواندند یارای معارضه با این روایات را ندارند. و حتی چنان‌چه بپذیریم که می‌توانند با این روایات معارضه کنند، بعد از تعارض، هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند و در این صورت آن‌چه که اصحاب ما روایت کرده اند، بدون معارض باقی می ماند. راویان مورد اعتماد آنان و از جمله مؤلفان سیره‌ها مثل مؤلف کتاب الکامل و دیگران تصریح کرده‌اند که ابوبکر به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اقتدا می کرد و به عنوان شاهدی بر بطلان همین کافیست که قاضی القضاه که خود به هر رطب و یابسی متوسل می شود، به بطلان این احادیث اذعان نموده است؛ و اگر چنین سخنی در نظر او شنیع و آشکارا باطل نبود، حتما بدان تمسک می جست.

معلوم می‌شود که آن‌چه متأخرین متعصب اهل سنت، مانند مؤلف المواقف و شارح آن و شارح جدید کتاب التجرید گفته‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله - پشت ابوبکر نماز گزاردند و روایات صحیح در این مطلب یک‌دیگر را تأیید می کنند، همگی ناشی از جهل و تعصب بیش از اندازه است. سید - . منظور از سید شریف جرجانی شارح کتاب مواقف است. - نیز در هنگام بیان تأیید متقابل روایات صحیحه، دو روایت مجهول که مستند بر هیچ اصل یا کتابی نیست، حواله کرده و گفته است: از ابن عباس روایت شده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - پشت سر هیچ یک از امت خود جز ابوبکر نماز نخواندند و در یکی از سفرهایشان یک رکعت پشت عبدالرحمن بن عوف نیز نماز خواندند.

و گفته: رافع بن عمرو بن عبید از پدرش روایت کرده: زمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به دلیل شدت بیماری نتوانستند به مسجد بروند، به ابوبکر امر فرمودند تا در جای ایشان بایستد، او بر مردم نماز می خواند و گاهی اوقات پس از آن‌که ابوبکر نماز را شروع کرده بود، پیامبر می‌آمدند و پشت او نماز می‌خواندند، و ایشان پشت هیچ کس دیگری غیر او نماز نخواندند و تنها در یکی از سفرهایشان یک رکعت پشت عبدالرحمن بن عوف نماز خواندند.

سپس روایت انس را که - همان‌طور که گذشت - در آن آمده است پیامبر - صلی الله علیه و آله - پرده را بالا زدند و به نماز

آن‌ها نگاه کردند و لبخند زدند، را آورده و گفته است: اما روایتی که بخاری از عروه از پدرش از عائشه نقل کرده، و روایت را – تا آن‌جا که عائشه گفته است: \\" ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا می‌کرد و مردم نیز به ابوبکر اقتدا می کردند\\" – نقل کرده و بعد آن را تفسیر نموده و گفته است: یعنی مردم با صدای تکبیر ابوبکر نماز می‌خواندند، و بین این روایت و دو روایت پیشین این گونه جمع شده که این روایت در وقت دیگری اتفاق افتاده است. – . مراجعه کنید به شرح المواقف : ۶۰۹ –

کاش می‌دانستم که اگر آن دو روایت صحیح هستند، پس چرا آن دو را مانند روایت عروه از عائشه، به کتاب یا مصدر شناخته شده ای نسبت نداده است!؟ و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیماری‌اشان پشت ابوبکر نماز خوانده‌اند، پس چرا عائشه با وجود آن حرصی که در اثبات فضل پدرش داشته، گاهی روایت می‌کند که مردم به ابوبکر اقتدا کردند و ابوبکر به پیامبر – صلی الله علیه و آله – اقتدا کرد، و گاهی روایت می‌کند که پیامبر در جلوی ابوبکر نشستند!؟ و چرا عمر در روز سقیفه نگفته است که کدام یک از شما دلش می‌آید که خود را بر کسی که رسول خدا– صلی الله علیه و آله – او را بر خود مقدم داشته و پشت او نماز گزارده، مقدم دارد!؟

از سید شریف تعجب است که روایت ترمذی از عائشه و نیز روایت ترمذی و نسائی از انس را واگذارده و به این دو روایت از عائشه تکیه نموده است که نتوانسته آن‌ها را به اصلی اسناد دهد.

اما آن‌چه را که او در رابطه با وجه جمع بین روایات گفته، بطلان آن آشکار است؛ زیرا اگر منظورش از \\"وقت دیگر\\" زمانی غیر از ایام بیماری منتهی به وفات حضرت صلی الله علیه و آله بوده باشد، بسیاری از روایت های پیشین و نظر همه سیره‌نویسان بر خلاف آن شهادت می دهند، و اگر منظورش این باشد که هر دو اتفاق در ایام بیماری منتهی به وفات ایشان و در دو زمان متفاوت رخ داده‌اند، سیاق روایت عبیدالله بن عبدالله از عائشه – که عداوتش مورد اتفاق همگان است – که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند و نیز سیاق سخنان سیره‌نویسان، فساد آن را فریاد می‌زنند، و اگر منظورش این باشد که روایت رافع بن عمرو بن عبید از پدرش، مربوط به زمانی غیر از بیماری منتهی به وفات ایشان – صلی الله علیه و آله – می‌باشد، که بطلان این امر واضح است؛ زیرا هیچ یک از سیره‌نویسان و راویان ذکر نکرده‌اند که پیامبر –صلی الله علیه و آله – در غیر از بیماری منتهی به وفاتشان به ابوبکر امر کرده باشند که بر مردم نماز گزارد، و هیچ کسی از عبارت: «هنگامی که پیامبر از شدت بیماری نتوانستند به مسجد برود» و از جریان نماز در زمان بیماری ایشان و امر کردن حضرت به ابوبکر برای خواندن نماز، منظوری جز بیماری منتهی به وفات ایشان را نمی‌فهمد، مضاف بر این، روایت ترمذی و نسائی صراحت دارند که جریان نماز مربوط به همان ایام بوده است.

گذشته از این، تمسک به نماز خواندن پیامبر – صلی الله علیه و آله – پشت ابوبکر برای اثبات فضیلت ابوبکر، یک حماقت عجیب است؛ زیرا این از قبیل استدلال به مقدمه و پذیرفتن نقیض آن است؛ اگر پیش‌نماز بودن نشانه فضیلت امام جماعت باشد، پس ابوبکر بافضیلت‌تر از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بوده است و اگر نباشد، اساس این امر از ریشه کنده می... شود. ما شما را به این امر توجه داده ایم، از آن غافل نباشید.

با صرف نظر از این سخنان، سید – رضی الله عنه – گفته است: از چیزهایی که بطلان این ادعا را نشان می‌دهد، آن است که

اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله — زمانی که به مسجد رفته‌اند ابوبکر را از جای خودشان کنار نزده باشند، دیگر این روایاتی که وارد شده در این امر اختلاف معنا نداشتند که آیا زمانی که رسول خدا به نماز ایستادند، قرائتشان را از جایی که ابوبکر شروع کرده بود شروع نمودند و یا جایی که که او تمام کرده بود. علاوه بر این، اگر ما از همه آن‌چه گفته ایم بگذریم و نیز قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز امر نموده‌اند، وجهی نمی‌بینیم که حدیث نماز، در نص [پیامبر بر خلافت علی - علیه السلام -] شبهه‌ای بوجود آورد. البته با قبول این امر که پیامبر نیز به به نماز امر فرمود، زیرا نماز ولایتی خاص و حالتی مخصوص است که به امامت مرتبط نمی باشد؛ زیرا امامت شامل ولایت های بسیاری می شود که نماز تنها یکی از آن‌هاست. در ضمن امامت در همه زمان‌ها ادامه دارد، بنابراین با وجود چیزهایی که در مقایسه بین این دو گفتیم، چه نسبتی بین این دو وجود دارد؟

علاوه بر این، اگر جریان نماز نشان‌دهنده نص [بر خلافت] باشد، ناگزیر باید یا از جهت این که او پیش‌نماز شده، چنین دلالتی داشته باشد، و یا از این جهت که پیش‌نماز شدن به او اختصاص یافته است، و حال آن‌که این مقدم‌نمودن او در حالت بیماری حضرت بوده است؛ اگر جریان نماز از راه اول نشان‌دهنده نص باشد، بایستی همه کسانی که حضرت رسول در طول حیاتشان آن‌ها را پیش‌نماز کرده‌اند، امام مسلمانان باشند، و می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی را متولی نماز جماعت کرده بود و هیچ‌کدامشان چنین مقامی [امامت] را نداشته‌اند. و اگر از راه دوم نشان‌دهنده نص باشد، باید بگوییم که بیماری حضرت تأثیری در واجب ساختن امامت نداشته است و اگر پیش‌نماز نمودن در زمان بیماری دلیل بر امامت باشد، پس پیش‌نماز نمودن در زمان سلامتی نیز باید این‌چنین باشد، و اگر بیماری حضرت در این جریان تأثیر داشته است، باید گفت این‌که حضرت در زمان بیماری‌اشان اسامه بن زید را امیر سپاه نمودند و تأکید کردند که اوامر او - که علاوه بر نماز شامل چیزهای دیگری هم می‌شد - انجام شود، باید موجب امامت او شود؛ زیرا هیچ اختلافی نیست که پیامبر - صلی الله علیه و آله - تا زمانی که به دیدار حق شتافتند، پیوسته می فرمودند: «به سپاه اسامه بپیوندید» و مدام این را تکرار می نمودند.

اگر گفته شود دلالت نماز بر امامت [و خلافت] از آن دو جهتی که شما آن را باطل نمودید نیست، بلکه از آن جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز به ابوبکر اقتدا نمود و پشت وی نماز گزاردند؛ می گوییم: چیزهایی که این گمان را باطل می کند، قبلاـ گفته شد. پس چگونه چیزی که فی نفسه محال است دلیل قرار داده می‌شود!؟ علاوه بر این از نظر مخالفان ما، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پشت عبدالرحمن بن عوف نماز خوانده‌اند، ولی این امر سبب امامت او نشده است، چه این‌که نزد آن‌ها روایت نماز عبدالرحمن بن عوف، ثبوت و ظهور بیشتری نسبت به روایات نماز خواندن حضرت پشت ابوبکر دارد؛ چرا که بیشتر آنان اعتراف کرده‌اند که رسول خدا هنگامی که به مسجد رفتند، او را از نماز کنار زدند. و توضیح دادیم که بیماری حضرت تأثیری نداشته است؛ پس آن‌ها نمی توانند به خاطر بیماری، بین نماز پیامبر پشت عبدالرحمن و نماز ایشان پشت ابوبکر تفاوتی قائل شوند. -. الشافی : ۳۸۹ و تلخیص الشافی ۳ : ۳۱ - در این‌جا نقل کلام سید مرتضی تمام می‌شود.

می گویم: قبلاً ملاحظه کردید که روایت های آن‌ها، مطلبی که سید رضی الله تعالی عنه در مورد به کنار کشاندن ابوبکر از نماز گفته است را آورده‌اند؛ زیرا در برخی از روایات عائشه آمده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به حالت نشسته در جلوی ابوبکر نماز می خواندند، و از روایت های دیگر آن‌ها، که مسلم و بخاری نقل نموده اند بر می آید که ابوبکر تکبیرهای نماز را به گوش مردم می‌رساند. و نیز ملاحظه کردید که شارح المواقف به این مطلب اعتراف کرده است. و تأویل

آن چیزی است که در روایات دیگر آمده است که مراد از این‌که مردم به نماز ابوبکر نماز می‌خواندند این است که با تکبیر وی نماز می‌خواندند. و آن‌ها جز این جمع چاره‌ای ندارند، در غیر این صورت روایات صحیح آن‌ها، با هم متناقض خواهند بود. و برخی از فقیهان آن‌ها نیز بنا بر این‌که امامت شخصی که خود مأموم دیگری است جایز نیست، همین تأویل را آورده اند. و شاید هیچ کس به صحت نماز با این صورت قائل نباشد و ظاهر مقام نیز همین‌طور است؛ زیرا چرا باید ابوبکر به رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – اقتدا کند و مردم با وجود حضور رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم – به ابوبکر اقتدا نمایند!؟ و دلیلی نداریم که عدول در نیت اقتدا از یک امام به امامی دیگر صحیح نباشد، مخصوصاً که آن امام دوم رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بوده است، و نیز دلیلی نداریم که عدول از امامت به مأمومیت درست باشد، که اقتدای ابوبکر به نماز رسول خدا- صلی الله علیه و آله – تصحیح شود اقتدای مردم به رسول خدا درست نباشد.

به علاوه این‌که عائشه می‌دانسته که مردم به ابوبکر اقتدا کرده‌اند، عجیب به نظر می‌رسد؛ زیرا بعید است که عائشه از تک‌تک مردم سؤال کرده باشد و آنان پاسخ داده باشند که ما به ابوبکر اقتدا نمودیم. و صرف این‌که افعال نماز مردم از نماز ابوبکر تأخیر داشته باشد، دلیل بر اقتدا نمودن آن‌ها نیست؛ زیرا در این صورت باید گفت که همه آن‌هایی که پشت سر امامی قرار می‌گیرند، به کسی که بلند تکبیر می گوید اقتدا نموده اند، به اضافه این‌که بیشتر مردم رسول خدا نمی‌دیده‌اند؛ زیرا ایشان نشسته نماز می‌خوانده‌اند، و از این رو مردم منتظر شنیدن صدای تکبیر و چیزی مثل آن بوده‌اند، و واضح است که معنای عزل کردن از نماز چیزی جز این نیست. پس بر فرض موافقت با آنان در این‌که حضرت به ابوبکر امر کردند که نماز بخواند، می... گوییم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ابتدا به ابوبکر امر نمودند تا بر مردم نماز گزارد و بعد که کمی احساس بهبودی کردند، به مسجد آمدند و وی را از نماز عزل کردند. پس چنین می نماید که داستان نماز نیز همانند داستان برائت است. و سپاس محصوص خدای یکتاست.

اما این سخن سید رضوان الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای را متولی امر نماز نمودند؛ یکی از آن‌ها بر اساس آن‌چه بخاری و ابوداود در صحیح خود آورده اند و جامع الاصول در بخش صفات امام از آن دو روایت کرده است، سالم مولی ابوحذیفه – . جامع الأصول ۶ : ۳۷۸ و مشکاه المصابیح : ۱۰۰ –

است. مؤلف المشکوه نیز در فصل سوم باب امامت از ابن عمر نقل کرده، زمانی که گروه اول مهاجران وارد مدینه شدند، سالم مولی ابوحذیفه امامت نماز جماعت را بر عهده داشت. در میان آن‌ها عمر و ابوسلمه بن عبدالاسد نیز حضور داشتند.

مؤلف جامع الاصول گفته است: و در روایتی دیگر مشابه این آمده است: \\"و در میان آن‌ها عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیعه نیز حضور داشتند.\\" که این حدیث را بخاری و ابو داود در کتاب‌های خود آورده‌اند و چنان‌چه از لفظ \\"کان\\" بر می‌آید، ظاهراً این امر استمرار داشته و به امر عام یا خاص رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – بوده است، و اگر نه حضرت او را عزل می‌نمودند و صحابه پشت او نماز نمی خواندند.

یکی دیگر از آن‌ها، بنابر آن‌چه ابوداود در صحیحش و مؤلف جامع الأصول در بخش صفات امام و مؤلف مشکوه در فصل دوم باب مذکور از أنس نقل کرده‌اند إبن أم مکتوم – . همان –

است، انس گفته است: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - إبن أم مکتوم را که مردی نابینا بود، جای‌گزین خود نمودند. و این‌ها با این روایت به صحت امامت نابینا استدلال کرده‌اند.

مؤلف مصباح الانوار نوشته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به إبن عبدالمنذر در جنگ بدر امر فرمودند تا بر مردم نماز گزارد و او تا زمانی که پیامبر [از بدر] به مدینه بازگشتند بر مردم نماز می گزارد. ایشان در سال فتح مکه ابن ام مکتوم نابینا را جای‌گزین خود نمودند و او در آن مدت در مدینه بر مردم نماز می خواند. حضرت در جنگ حنین، کلثوم بن حصین یکی از افراد قبیله بنی غفار را جای‌گزین خود نمودند و در سال جنگ خیبر، ابوذر غفاری و در جنگ حدیبیه، ابن عرفطه را جای... گزین خود نمودند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمانی که در ابطح اقامت داشتند، عتاب بن اسید را در مکه به جای خود گماردند و به او امر نمودند که نماز ظهر و عصر و عشاء را در مکه بگزارد، و نماز نماز صبح و مغرب را خود پیامبر بر مردم می گزاردند. در جنگ ذات السلاسل، سعد ابن عباده و در تعقیب کرز بن جابر فهری، زید بن حارثه و در جنگ سعد العشیره، اباسلم بن عبد الاسد مخزومی و در جنگ أکیدر، ابن ام مکتوم را و در جنگ بدر الموعد، عبدالله بن رواحه را به این کار گماردند. ولی هیچ‌یک از این‌ها مدعی خلافت نشدند و طمعی به فرمانروایی و ولایت نداشتند. در این‌جا نقل از کتاب مصباح الأنوار تمام می‌شود.

ابن عبد البر در إستیعاب گفته است که کلثوم بن حصین غفاری دو بار در مدینه جای‌گزین شد: یک بار در عمره القضا، و بار دیگر در سال فتح و زمان حرکت حضرت به سمت مکه و حنین و طائف، وی همچنین جریان گماشته شدن عتاب بن اسید بر مکه در سال فتح، در زمانی که حضرت برای جنگ حنین خارج شدند و حج گزاردن عتاب در آن سال، یعنی سال هشتم هجری بر مردم را ذکر کرده و گفته است: عتاب تا زمانی‌که پیامبر - صلی الله علیه و آله - از دنیا رفتند، امیر مکه بود و ابوبکر نیز او را در مکه ابقا کرد، تا این‌که مرگش فرا رسید. ابن عبد البر همچنین جریان جای‌گزین شدن زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه را نیز گفته است. - . مراجعه کنید به شرح حال این افراد در استیعاب و أسدالغابه، و در مؤلفین سیره نیز در بخش‌های رفتن رسول خدا به جنگ‌ها همین‌طور گفته‌اند. -

اما این سخن سید - رضوان الله علیه - که آن‌ها بر این باورند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پشت عبدالرحمن نماز خوانده‌اند، روایات آن‌ها و سخنان علمایشان نشان‌دهنده همین است: مؤلف جامع الاصول در بخش امامت نماز و در کتاب الطهاره - . جامع الأصول ۱۳۰ -

روایت های بسیاری از بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی و موطّأ نقل کرده که ذکر متن روایات فایده خاصی ندارد. و از مخالفان نیز، چه آن‌هایی مانند شارح مواقف که ادعا کرده‌اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله - پشت ابوبکر نماز خوانده‌اند، و چه آن‌هایی مانند قاضی القضاه که اعتراف کرده‌اند حضرت - صلی الله علیه و آله - پشت ابوبکر نماز نخوانده‌اند، بدین امر [نماز خواندن رسول خدا پشت عبدالرحمن] اذعان داشته اند.

ابن عبد البر نیز جریان نماز خواندن حضرت- صلی الله علیه و آله - پشت عبدالرحمن بن عوف را آورده است، ولی سخنی از ضیق وقت، که مؤلف مغنی آن را گفته، نیاورده است. همچنین این مطلب [سخن از ضیق وقت] در روایات آنان که بدان‌ها اشاره نمودیم نیز وجود ندارد و غفلت نکنید که این عذری بسیار ضعیف است؛ زیرا بنا بر فرض ضیق وقت رسول خدا - صلی

الله علیه و آله – می‌توانسته‌اند فرادی نماز بخوانند، و یا کنار عبدالرحمن به نماز بایستند و عبدالرحمن به نماز حضرت– صلی الله علیه و آله – اقتدا کند و مردمنیز به عبدالرحمن اقتدا کنند، چنان‌چه بسیاری از روایات آنان که در مورد نماز ابوبکر به آن… ها استناد کرده‌اند حاوی چنین چیزی است، و یا این‌که همگی به رسول خدا – صلی الله علیه و آله وسلم – اقتدا کنند؛ پس نماز عبدالرحمن – بنابر آن‌چه اینان پنداشته اند – دلالتی بلیغ‌تر و قوی‌تر بر امر خلافت دارد، حال آن‌که کسی قائل به خلافت عبدالرحمن نشده است و خود او نیز چنین ادعایی ننموده است. در نتیجه می گوییم: اگر – چنان‌چه آن‌ها پنداشته‌اند – رسول خدا – صلی الله علیه و آله وسلم – پشت عبدالرحمن نماز خوانده باشند و پشت ابوبکر نماز نخوانده باشند، همین به تنهایی برای رفع این شبهه ضعیف کافیست، و اگر پشت ابوبکر نیز نماز خوانده باشند، دلالتی بر استحقاق او برای امامت نخواهد داشت، همان‌طور که در باره عبدالرحمن چنین دلالتی نکرد.

اما تفاوت میان تقدم در نماز و امامت، تنها به آن‌چه سید – رضی الله عنه – گفته منحصر نیست؛ اما بنابر مذهب اصحاب ما که عصمت و نص پیامبر را در امامت لازم می‌دانند که واضح است، اما طبق ادعای مخالفین، به جهت این‌که همه آن‌ها و بلکه همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که امامت تنها در میان قریشیان می‌باشد؛ مؤلف المغنی گفته است: بزرگان ما به این روایت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – که امامان همگی از قریش هستند، استدلال کرده‌اند .

و از ایشان – صلی الله علیه و آله – روایت شده است که، این امر جز در میان این قبیله از قریش سزاوار نیست. و آن‌ها این روایت را این‌گونه تقویت کرده‌اند که در روز سقیفه، طرح این روایت بود که سبب شد که انصار از آن‌چه در سر داشتند منصرف شوند، زیرا در زمان طرح این روایت بود که انصار از امر خلافت منصرف شدند و از دخالت در آن دست کشیدند. و نیز آن را این‌گونه تقویت کرده‌اند که در آن زمان هیچ‌کسی این روایت را انکار نکرد و ابوبکر از حاضران در این زمینه شهادت خواست و حاضران نیز شهادت دادند بدین ترتیب این روایت از رتبه خبر واحد به استفاضه رسید. و نیز آن را تقویت کردند به این که احادیثی که مانند این روایت است، اگر در میان جمع مردم ذکر شود و همه آن را بدانند و کسی آن را انکار نکند، نشان‌دهنده صحت آن روایت است.

سپس در فصلی دیگر از ابوعلی نقل کرده که، اگر در میان قریش کسی شایسته امامت یافت نشود، دیگران نیز می توانند عهده دار آن شوند. اما اگر در میان قریش شخصی که شایسته امامت است وجود داشته باشد، جایز نیست به کسی غیر از قریش داده شود. و هیچ اختلافی در میان امت نیست که امام جماعت لازم نیست حتما از قریش باشد، بنابراین این‌که استدلال شود شایستگی کسی برای امامت جماعت نشان می‌دهد که او شایسته خلافت نیز می‌باشد، از نظر همگان باطل خواهد بود.

هم‌چنین از نظر همگان یکی از شرایط امام عدالت است، و اهل سنت تجویز کرده‌اند که هر انسان نیکوکار و بدکاری می‌تواند پیش‌نماز شود [بنابراین از نظر خود آن‌ها نیز هر کسی که شایستگی پیش‌نماز شدن را داشته باشد نمی‌تواند به امامت برسد]. از جمله روایت هایی که در این زمینه نقل شده، روایت ابوداود در صحیحش است که مؤلف مشکوه آن را از ابوهریره روایت کرده است: پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمودند: جهاد بر شما واجب است؛ چه فرمانده‌اتان نیکوکار باشد و چه بدکار، حتی اگر گناهاهان کبیره مرتکب شده باشد. نماز نیز پشت هر مسلمانی بر شما واجب است؛ چه نیکوکار باشد و چه بدکار، حتی اگر گناهاهان کبیره مرتکب شده باشد. – . مشکاه المصابیح : ۱۰۰ –

هم‌چنین از نظر همگان، شرط است که امام حرّ باشد، بر خلاف پیش نماز که پیرامون اشترط حریت در مورد او اصحاب با هم اختلاف دارند و اکثر اهل تسـنن اقتدا به برده را، بدون کراهت جایز دانسته اند و در شرح الوجیز این گونه بر آن استدلال شده که عـائشه به یکی از بردگـانش که به او ابوعمر می گفتنـد اقتـدا می نمود. – . این روایت در کتـاب جـامع الأصول ۶ : ۳۷۵ به استناد صحاح بخاری، ابو داود و نسائی آورده شده است. –

ابوحنیفه معتقـد است که پیش‌نماز شـدن برده کراهت دارد. هم‌چنین از نظر همگان شـرط است که امام بالغ باشد، شافعی اقتدا به پسـر بچه ممیز را جـایز دانسـته است؛ و بر آن این‌گونه اسـتدلال کرده‌انـد که در زمان رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله –، عمرو ابن سـلمه در سن هفت سالگی پیش‌نماز قوم خود بود. و ابوحنیفه و مالك و احمـد اقتدا به پسـربچه ممیز را در نمازهای واجب، ممنوع کرده‌اند و در مورد نماز مستحبی روایت های آنان با هم اختلاف دارند.

هم‌چنین از نظر همگان نوعی از علم که اعم از حقوق مردم و سیاست است، در امام شرط می‌باشد ولی به اتفاق همگان چنین شرطی در مورد پیش‌نماز وجود نـدارد. پس معلوم می‌شود که امامت، چنـدین مرحله بالاتر از پیش‌نماز شـدن است. ولی به هر حال با همان تمسک عمر بن خطاب به پیش‌نماز شـدن ابوبکر بود که در روز سـقیفه همه با او بیعت کردنـد و انصار از ادعای خود منصـرف شدند؛ ابن عبدالبر در إستیعاب با سـند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده که او گفت: سبب بازگشت انصار در روز سـقیفه بنی‌ساعده، سـخن عمر بن خطاب بود که گفت: \\"شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا می دانید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به ابوبکر امر فرمودند که بر مردم نماز گزارد؟ گفتند: آری به خدا. عمر گفت: پس کدام یک از شمـا خوشـش می‌آیـد که او را از مقـام و جایگاهی که رسول خـدا– صـلی الله علیه و آله – در آن قرارش داده برکنار نمایـد؟ گفتنـد: هیـچ‌یک از ما خوشـمان نمی‌آیـد و ما از خداونـد طلب غفران می‌کنیم. بسـیاری از راویان مورد اعتماد آن‌ها و ناقلان آثارشان، چنین مضمونی را روایت نموده اند.

پس ای انسـان عاقـل! به چشم انصـاف بنگر که چگـونه شـیطان این عـده را –ماننـد قـوم موسـی که فریب صـدای گوسـاله را خوردنـد – به لغزش انـداخت و با سـخن عمر بن خطاب به آتش کشانـد و چگونه – همان‌طور که بنی‌اسـرائیل را از نشانه های پروردگار جهانیان غافل کرد – سخنان صریح رسول امین – صلی الله علیه و آله – در مورد جانشینی امیرالمؤمنین – علیه السلام – را از یاد آن‌ها برد و آنان حق را به پشت انداختنـد و به بهای انـدکی آن را فروختنـد و چه بـد معامله ای نمودنـد. و آنان که ظلم کرده اند خواهند دانست که چگونه زیر و رو می‌شوند.

سید ابن طاووس – رضی الله تعالی عنه – نیز در کتاب الطرائف – . الطرائف : ۶۰ – ۶۳ –

فصـلی طولانی را در این موضوع آورده است که ما به سـبب دوری از تکرار و اطناب آن را ذکر نمی‌کنیم. و همین مقـدار که بیان نمودیم برای صاحبان خرد و اندیشه کافیست .

**[ترجمه]

باب ۴ (شرح انعقاد السقیفه و کیفیه السقیفه)

الأخبار

اشاره

باب ۴ (شرح انعقاد السقيفه و كيفيه السقيفه) (۱)

**[ترجمه]باب ۴ (شرح انعقاد السقيفه و كيفيه السقيفه)

**[ترجمه]

«۱»

ج، الإحتجاج عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ عَنْ رِجَالِهِ

ص: ۱۷۵

۱- ترى فى هـذا البـاب شـرح انعقـاد السـقيفه و كيفيه الصـفقه على يـد أبى بكر بـالبيعه و خلاـصه الكلام فى ذلك أن الخزرج اجتمعوا فى سـقيفتهم سـقيفه بنى ساعـده بن كعب بن الخزرج و عليهم رئيسـهم الأعظم سـعد بن عباده بن دليم و قـد جعل نقيبا عليهم فى العقبه الثانيه من قبل الرسول صـلى الله عليه و آله ، وهكذا حضرت الاوس تبعا وفيهم نقيبهم أسيد بن حضير ولا رئيس عليهم يومئـذ ، اذ كـان سـعد بن معـاذ وهو رئيسـهم الاـول قـد استشـهد فى غزاه بنى قريظه. وانمـا اجتمعوا فيها ليرتأوا أمرهم فى مسـتقبل الامر ويخطوا لانفسهم خطه جامعه يجمع شملهم ، حيث كان يترشح من كلام النبى الاعظم صلى الله عليه و آله أن أمته مفتونون بعده وأن أهل بيته يستضعفون ويضامون ويلقون بعده بلاء وتشريدا وتطريدا ، وان قريشا ستغدر بعلى المنصوص خلافته وسترجع الاـمه كفارا يضـرب بعضـهم رقاب بعض ولعلهم قـد كانوا علموا بالصـحيفه التى كتبها أهل العقـده على أن يمنعوا أهل بيت النبى صـلى الله عليه و آله من حقوقهم ويصـرفوهم عن مسـتقرهم. إلى غير ذلك مما يقرع أسـماعهم أن النبى قـد أسـر إلى بعض أزواجـه حـديث الملحمه فى الخلاـفه وأن ابـابكر و هكـذا عمر كـان يحـدث احيانـا أنه رآه بعض الكهنه يبشـره بالزعـامه والرئـاسه بعـد نبى يبعث بـالحرم وخصوصا ما قال لهم الرسول على الخصوص « انكم سترون بعـدى أثره فاصبروا حتى تلقونى ». وبينما تخلص كلامهم فى هذا الجمع إلى أن من مصـلحه شؤنهم أن يختاروا لانفسـهم أميرا يصدرون عن أمره ونهيه لئلا يختلف عليهـم الكلمـه فيتغلب عليهم المهـاجرون الموتـورون اذ ورد عليهم أبـوبكر وعمر وأبوعبيـده بن الجراح فـأكثروا القـاله وخـالفوا الانصـار قـائلين أنـا أسره النبى وقومه وقـد قـال النبى صـلى الله عليه و آله الائمه من قريش ، فقام حباب المنـذر وقال : فمنا أمير ومنكم أمير فانـا لاـ ننفس هـذا الاـمر عليكم ولكنـا نخـاف أن يليهـا أقوام قتلنا آباءهم واخوتهم ، فقال أبوبكر نحن الامراء وأنتم الوزراء وهذا الامر بيننا وبينكم نصـفين كقد الابلمه يعنى الخوصه. وعند ذلك ارتفعت الاصوات وكثر اللغط ، وتناول أبوبكر يد عمر وأبى عبيـده قائلا : بايعوا أيهما شـئتم ، وقال عمر لابى بكر ابسط يـدك أبايعك فبسط يـده فبايعه ثم بايعه أبوعبيـده وسالم مولى أبى حـذيفه ؛ وثـار بشـير بن سـعد الانصـارى رغما و حسـدا على ابن عمه سـعد بن عباده ألا يتفق عليه كلمه الانصار فبايع أبابكر بمن معه من عشـيرته ثم بايعه أسـيد بن حضـير نقيب الاوس خوفا من أن يليها الخزرج وهم على ما هم عليه من الضـغائن

الكامنه فی نفوسـهم من عهود الجاهليه ، فتمت صـفقه أبی بكر وخزيت دعايه الخزرج فی رئيسـهم باختلاف الكمله بينهم. فترى الانصار اجتمعوا فی السـقيفه سـعيا فی اتحاد كلمتهم ونصب أمير يجمع شـملهم فعاد اجتماعهم هـذا بلاء وأثره عليهم ، وتشـريدا وتطريدا لاهل بيت نبيهم ، ولله أمر هو بالغه ، وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون.

ثِقَهً عَنْ ثِقَهٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله خَرَجَ فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ إِلَی الصَّلَاهِ مُتَوَکِّیاً عَلَی الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ غُلَام لَهُ یُقَالُ لَهُ ثَوْبَانُ وَ هِیَ الصَّلَاهُ الَّتِی أَرَادَ التَّخَلُّفَ عَنْهَا لِثِقَلِهِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَی نَفْسِهِ صلی الله علیه و آله وَ خَرَجَ فَلَمَّا صَلَّی عَادَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَقَالَ لِغُلَامِهِ اجْلِسْ عَلَی الْبَابِ وَ لَا تَحْجُبْ أَحداً مِنَ الْأَنْصَارِ وَ تَجَلَّاهُ الْغَشْیُ وَ جاءَتِ الْأَنْصَارُ

ص: ۱۷۶

فَأَحْدَقُوا بِالْبَابِ وَ قَالُوا ائْذَنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ هُوَ مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ نِسَاؤُهُ فَجَعَلُوا يَبْكُونَ فَسَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْبُكَاءَ فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالُوا الْأَنْصَارُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَنْ هَاهُنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قَالُوا عَلِيٌّ وَ الْعَبَّاسُ فَدَعَاهُمَا وَ خَرَجَ مُتَوَكِّئاً عَلَيْهِمَا فَاسْتَنَدَ إِلَى جِذْعٍ مِنْ أَسَاطِينِ مَسْجِدِهِ وَ كَانَ الْجِذْعُ جَرِيدُ نَخْلَةٍ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ خَطَبَ وَ قَالَ فِي كَلَامِهِ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا خَلَّفَ تَرِكَةً وَ قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَمَنْ ضَيَّعَهُمْ ضَيَّعَهُ اللَّهُ (۱) أَلَا وَ إِنَّ الْأَنْصَارَ كَرِشِيَ الَّتِي آوِي إِلَيْهَا وَ إِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ (۲)

۱- هذه الروايه ممّا تواترت عن النبیّ الأعظم و قد اعترف به علماء المسلمین إجماعا و قد كان یقول ذلک مرارا، و ممّا حفظ عنه أنه (صلی الله علیه و آله) قال ذلک فی أربعه مواطن: یوم عرفه علی ناقته القصوی، و فی مسجد الخیف، و فی خطبه یوم الغدیر، و یوم قبض علی منبره راجع فی ذلک هامش الاحقاق ج ۹ ص ۳۰۹- ۳۷۵، و ناهیک من ذلک اخراج أصحاب الصحاح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳، الترمذی ج ۵ ص ۳۲۸ و فی ط ج ۱۳ ص ۲۰۰ الحاکم ج ۳ ص ۱۳۸ من مستدرکه ابن حنبل فی مسنده ج ۳ ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ ج ۴ ص ۳۶۷ و ۳۷۱ ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۹۰، و الدارمیّ فی سننه ج ۲ ص ۴۳۱، الی غیر ذلک من المعاجم الکثیره.

۲- و روی الترمذی فی صحیحه ج ۵ ص ۲۷۳ عن أبی سعید عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله قال:« ألا ان عیبتی التی آوی الیها أهل بیتی وان کرشی الانصار ، فاعفوا عن مسیئهم واقبلوا من محسنهم » وروی ابن سعد فی الطبقات ج ۲ ق ۲ ص ۴۲ عن ابی سعید قال : خرج رسول الله والناس مستکفون یتخبرون عنه (یعنی فی شکواه التی قبض فیها) فخرج مشتملا قد طرح طرفی ثوبه علی عاتقیه عاصبا رأسه بعصابه بیضاء فقام علی المنبر وثاب الناس الیه حتی امتلا المسجد قال فتشهد رسول الله حتی اذا فرغ قال : یا أیها الناس ان الانصار عیبتی ونعلی وکرشی التی آکل فیها فاحفظونی فیهم اقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم وفی الباب روایات کثیره راجع صحیح البخاری باب مناقب الانصار الرقم ۱۱ ، صحیح مسلم فضائل الصحابه ۱۷۶ (ج ۷ ص ۷۴) مسند ابن حنبل ج ۳ ص ۱۵۶ ، ۱۷۶ ، ۱۷۶ ، ۱۸۸ ۲۰۱ وغیر ذلک.

ثُمَّ دَعَا أَسَامَهَ بْنَ زَيْدٍ فَقَالَ سِرْ عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ وَ النَّصْرِ وَ الْعَافِيَهِ حَيْثُ أَمَرْتُکَ بِمَنْ أَمَّرْتُکَ عَلَيْهِ وَ كَانَ صلی الله علیه و آله قَدْ أَمَّرَهُ عَلَى جَمَاعَهٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ جَمَاعَهٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُغِيرُوا عَلَى مُؤْتَهَ وَادٍ فِي فِلَسْطِينَ فَقَالَ لَهُ أُسَامَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي فِي الْمُقَامِ أَيَّاماً حَتَّى يَشْفِيَکَ اللَّهُ فَإِنِّي مَتَى خَرَجْتُ وَ أَنْتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَهِ خَرَجْتُ وَ فِي قَلْبِي مِنْکَ قَرْحَهٌ فَقَالَ أَنْفِذْ يَا أُسَامَهُ فَإِنَّ الْقُعُودَ عَنِ الْجِهَادِ لَا يَجِبُ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ فَبَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ النَّاسَ طَعَنُوا فِي عَمَلِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَلَغَنِي أَنَّكُمْ طَعَنْتُمْ فِي عَمَلِ أُسَامَهَ وَ فِي عَمَلِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ وَ ايْمُ اللَّهِ إِنَّهُ لَخَلِيقٌ بِالْإِمَارَهِ وَ إِنَّ أَبَاهُ كَانَ خَلِيقاً بِهَا وَ إِنَّهُ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ فَأُوصِيكُمْ بِهِ خَيْراً فَلَئِنْ قُلْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ قَالَ قَائِلُكُمْ فِي إِمَارَهِ أَبِيهِ ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى بَيْتِهِ وَ خَرَجَ أُسَامَهُ مِنْ يَوْمِهِ حَتَّى عَسْكَرَ عَلَى رَأْسِ فَرْسَخٍ مِنَ الْمَدِينَهِ (۱) وَ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ أُسَامَهَ أَحَدٌ مِمَّنْ أَمَّرْتُهُ عَلَيْهِ فَلَحِقَ النَّاسُ بِهِ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَارَعَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ فَنَزَلُوا فِي زُقَاقٍ وَاحِدٍ مَعَ جُمْلَهِ أَهْلِ الْعَسْكَرِ قَالَ وَ ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَعَلَ النَّاسُ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ فِي بَعْثِ أُسَامَهَ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ أَرْسَالًا وَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ شَاکٍ (۲) فَكَانَ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا انْصَرَفَ إِلَى سَعْدٍ يَعُودُهُ قَالَ وَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقْتَ الضُّحَى مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ بَعْدَ خُرُوجِ أُسَامَهَ إِلَى مُعَسْكَرِهِ بِيَوْمَيْنِ فَرَجَعَ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَ الْمَدِينَهُ قَدْ رَجَفَتْ بِأَهْلِهَا فَأَقْبَلَ

۱- يعنى الجرف و قد مر فى ص ۱۳۰- ۱۳۵ مصادر هذا الحديث من كتب الجماعه.

۲- من الشكوى، أى كان مريضا دنفا.

أَبُو بَكْرٍ عَلَى نَاقَهٍ لَهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا لَكَمْ تَمُوجُونَ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ مَاتَ فَرَبُّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله لَمْ يَمُتْ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً (۱) ثُمَّ اجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ وَ جَاءُوا بِهِ إِلَى سَقِيفَهِ بَنِى سَاعِدَهَ

۱- آل عمران: ۱۴۴، و انما قال ذلک بعد ما کان ینکر عمر موته صلى الله علیه و آله، و هذا أیضا متفق علیه قال الطبریّ فی تاریخه ج ۳ ص ۲۰۰: توفی رسول اللّه و أبو بکر بالسنح و عمر حاضر، فحدّثنا ابن حمید- بالاسناد- عن أبی هریره قال: لما توفی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قام عمر بن الخطّاب فقال: ان رجالا من المنافقین یزعمون أن رسول اللّه توفی و ان رسول اللّه ما مات و لکنه ذهب الی ربّه کما ذهب موسی بن عمران فغاب عن قومه أربعین لیله، ثمّ رجع بعد أن قیل قد مات، و و اللّه لیرجعن رسول اللّه فلیقطعن أیدی رجال و أرجلهم یزعمون أن رسول اللّه مات. أقول: : انما کان عمر ینکر وفات النبی صلى الله علیه و آله بهذا التشدد والتهدید ، لیکون موته صلى الله علیه و آله معلقا حتی یجتمع أهل العقده ، ولما جاء أبوبکر من السنح وقال هذا المقال قبل منه وسکت : روی ابن سعد فی الطبقات ج ۲ ق ۲ ص ۵ ، باسناده عن عروه بن عائشه أن النبی صلى الله علیه و آله مات وأبوبکر بالسنح فقام عمر فجعل یقول : والله ما مات رسول الله صلى الله علیه و آله قالت : قال عمر : والله ماکان یقع فی نفسی الا ذاک (أقول : لقد کان یشک فی تصدیق الناس له فی هذه المزعمه حتی أقسم بالله) ولیبعثنه الله فلیقطعن أیدی رجال وأرجلهم ، فجاء أبوبکر فکشف عن وجه النبی فقبله وقال : بأبی أنت وامی ، طبت حیا ومیتا و الذی نفسی بیده لا یذیقک الله الموت مرتین أبدا. ثم خرج فقال : ایها الحالف علی رسلک فلم یکلم أبابکر وجلس عمر فحمد الله أبوبکر وأثنی علیه ثم قال : الا من کان یعبد محمدا الحدیث. أفتری أنه قد کان یشک فی موته صلى الله علیه وآله ولئن شک فی یوم وفاته فمعلوم أنه لم یشک فی یوم أحد قبل سنوات حین نادی المنادی : « ألا ان محمدا قد قتل » ففر مع من فرمن أصدقائه ، حتی عیرهم الله عزوجل بقوله هذا « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » الایه ، أو لعلک تری أن الایه نزلت وصرخت فی صماخ الفارین عن زحف أحد وهو منهم ، لکنه لم یلتفت بذلک حتی تلاه أبوبکر علیه یوم وفات الرسول صلى الله علیه و آله؟ ولقد اعترف بذلک ابن أبی الحدید فی شرحه ج ۱ ص ۱۲۹ حیث قال : ان عمر کان أجل قدرا من أن یعتقد ما ظهر منه فی هذه الواقعه [یعنی نکیره موت الرسول حتی أنه کان یقول (ج ۱ ص ۱۳۰ نفس المصدر) وهکذا مرآت الجنان للیافعی ۱ / ۵۹ نقلا عن الترمذی فی کتاب الشمائل لا أسمع رجلا یقول مات رسول الله الا ضربته بسیفی] ولکنه لما علم أن رسول الله قد مات ، خاف من وقع فتنه فی الامامه وتغلب أقوام علیها اما من الانصار او غیرهم إلی آخر ما سیجیئ من کلامه فی محله ، لکن یبقی علیه أنه کیف سکت بعد مجیئ أبی بکر؟ أهو الذی کان منصوصا علیه بالولایه من بعد الرسول حتی یکون حضوره مانعا للفتنه فی الامامه؟ نعم قد کانوا تعاقدوا فیما بینهم عقدا وکان ینتظر مجیئ شیخهم وقدوتهم ، وبعد ما جاء أبوبکر وحضر أبوعبیده بن الجراح ، انطلقوا إلی سقیفه بنی ساعده.

فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ عُمَرُ أَخْبَرَ بِهِ أَبَا بَكْرٍ وَ مَضَيَا مُسْرِعَيْنِ إِلَى السَّقِيفَهِ وَ مَعَهُمَا أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ فِي السَّقِيفَهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ بَيْنَهُمْ مَرِيضٌ فَتَنَازَعُوا الْأَمْرَ بَيْنَهُمْ فَآلَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ فِي آخِرِ كَلَامِهِ لِلْأَنْصَارِ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى أَبِي عُبَيْدَهَ بْنِ الْجَرَّاحِ أَوْ إِلَى عُمَرَ وَ كِلَاهُمَا قَدْ رَضِيتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَ كِلَاهُمَا أَرَاهُ لَهُ أَهْلًا فَقَالَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ مَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ أَقْدَمُنَا إِسْلَاماً وَ أَنْتَ صَاحِبُ الْغَارِ وَ ثَانِيَ اثْنَيْنِ فَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَوْلَانَا بِهِ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ نَحْذَرُ أَنْ يَغْلِبَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْ لَيْسَ مِنَّا وَ لَا مِنْكُمْ فَنَجْعَلُ مِنَّا أَمِيراً وَ مِنْكُمْ أَمِيراً وَ نَرْضَى بِهِ عَلَى أَنَّهُ إِنْ هَلَكَ اخْتَرْنَا آخَرَ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ أَنْ مَدَحَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ لَا يُنْكَرُ فَضْلُهُمْ وَ لَا نِعْمَتُهُمُ الْعَظِيمَهُ فِي الْإِسْلَامِ رَضِيَكُمُ اللَّهُ أَنْصَاراً لِدِينِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ

جَعَلَ إِلَيْكُمْ مُهَاجَرَتَهُ وَ فِيكُمْ مَحَلَّ أَزْوَاجِهِ فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ بِمَنْزِلَتِكُمْ فَهُمُ الْأُمَرَاءُ وَ أَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ فَقَامَ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَمْلِكُوا عَلَى أَيْدِيكُمْ وَ إِنَّمَا النَّاسُ فِي فَيْئِكُمْ وَ ظِلَالِكُمْ وَ لَنْ يَجْتَرِئَ مُجْتَرِئٌ عَلَى خِلَافِكُمْ وَ لَنْ يَصْدُرَ النَّاسُ إِلَّا عَنْ رَأْيِكُمْ وَ أَثْنَى عَلَى الْأَنْصَارِ ثُمَّ قَالَ فَإِنْ أَبَى هَؤُلَاءِ تَأْمِيرَكُمْ عَلَيْهِمْ فَلَسْنَا نَرْضَى بِتَأْمِيرِهِمْ عَلَيْنَا وَ لَا نَقْنَعُ بِدُونِ أَنْ يَكُونَ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْهُمْ أَمِيرٌ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ هَيْهَاتَ لَا يَجْتَمِعُ سَيْفَانِ فِي غِمْدٍ وَاحِدٍ إِنَّهُ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ وَ نَبِيُّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَ لَكِنَّ الْعَرَبَ لَا تَمْتَنِعُ أَنْ تُوَلِّيَ أَمْرَهَا مَنْ كَانَتِ النُّبُوَّةُ فِيهِمْ وَ لَنَا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ خَالَفَنَا الْحُجَّةُ الظَّاهِرَةُ وَ السُّلْطَانُ الْبَيِّنُ فَمَا يُنَازِعُنَا فِي سُلْطَانِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ إِلَّا مُدْلٍ بِبَاطِلٍ أَوْ مُتَجَانِفٌ لِإِثْمٍ أَوْ مُتَوَرِّطٌ فِي الْهَلَاكِهِ مُحِبٌّ لِلْفِتْنَهِ فَقَامَ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ ثَانِيَهً فَقَالَ يَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَمْسِكُوا عَلَى أَيْدِيكُمْ وَ لَا تَسْمَعُوا مَقَالَهَ هَذَا الْجَاهِلِ وَ أَصْحَابِهِ فَيَذْهَبُوا بِنَصِيبِكُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ إِنْ أَبَوْا أَنْ يَكُونَ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْهُمْ أَمِيرٌ فَأَجْلُوهُمْ عَنْ بِلَادِكُمْ وَ تَوَلَّوْا هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْهِمْ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ فَقَدْ دَانَ بِأَسْيَافِكُمْ قَبْلَ هَذَا الْوَقْتِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَدِينُ بِغَيْرِهَا وَ أَنَا جُذَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ وَ عُذَيْقُهَا الْمُرَجَّبُ وَ اللَّهِ لَئِنْ رَدَّ أَحَدٌ قَوْلِي لَأَحْطِمَنَّ أَنْفَهُ بِالسَّيْفِ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَلَمَّا كَانَ الْحُبَابُ هُوَ الَّذِي يُجِيبُنِي لَمْ يَكُنْ لِي مَعَهُ كَلَامٌ فَإِنَّهُ جَرَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مُنَازَعَهٌ فِي حَيَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَنَهَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ مُهَاتَرَتِهِ فَحَلَفْتُ أَنْ لَا أُكَلِّمَهُ أَبَداً ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي عُبَيْدَهَ يَا أَبَا عُبَيْدَهَ تَكَلَّمْ فَقَامَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ كَثِيرٍ ذَكَرَ فِيهِ فَضَائِلَ الْأَنْصَارِ فَكَانَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ (١) سَيِّداً مِنْ سَادَاتِ الْأَنْصَارِ لَمَّا رَأَى اجْتِمَاعَ الْأَنْصَارِ عَلَى سَعْدِ

١- قد مر فی ص ١١١ أن بشيرا هذا كان من أصحاب الصحيفه المعهوده.

بْن عُبَادَةَ لِتَأْمِيرِهِ حَسَدَهُ وَ سَعَى فِي إِفْسَادِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ وَ تَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ وَ رَضِيَ بِتَأْمِيرِ قُرَيْشٍ وَ حَثَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ لَا سِيَّمَا الْأَنْصَارِ عَلَى الرِّضَا بِمَا يَفْعَلُهُ الْمُهَاجِرُونَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ هَذَا عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ شَيْخَا قُرَيْشٍ فَبَايِعُوا أَيَّهُمَا شِئْتُمْ فَقَالَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ مَا نَتَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكَ امْدُدْ يَدَكَ نُبَايِعْكَ فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ وَ أَنَا ثَالِثُكُمَا وَ كَانَ سَيِّدَ الْأَوْسِ (۱) وَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ سَيِّدَ الْخَزْرَجِ فَلَمَّا رَأَتِ الْأَوْسُ صَنِيعَ بَشِيرٍ وَ مَا دَعَتْ إِلَيْهِ الْخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ سَعْدٍ أَكَبُّوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ بِالْبَيْعَةِ وَ تَكَاثَرُوا عَلَى ذَلِكَ وَ تَزَاحَمُوا فَجَعَلُوا يَطَئُونَ سَعْداً مِنْ شِدَّةِ الزَّحْمَةِ وَ هُوَ بَيْنَهُمْ عَلَى فِرَاشِهِ مَرِيضٌ فَقَالَ قَتَلْتُمُونِي قَالَ عُمَرُ اقْتُلُوا سَعْداً قَتَلَهُ اللَّهُ فَوَثَبَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ فَأَخَذَ بِلِحْيَةِ عُمَرَ وَ قَالَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ صُهَاكَ الْجَبَانَ الْفَرَّارَ فِي الْحُرُوبِ اللَّيْثَ فِي الْمَلَإِ وَ الْأَمْنِ لَوْ حَرَّكْتَ مِنْهُ شَعْرَةً مَا رَجَعْتَ وَ فِي وَجْهِكَ وَاضِحَةٌ (۲) فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَهْلًا يَا عُمَرُ فَإِنَّ الرِّفْقَ أَبْلَغُ وَ أَفْضَلُ فَقَالَ سَعْدٌ يَا ابْنَ صُهَاكَ وَ كَانَتْ جَدَّةُ عُمَرَ حَبَشِيَّةً أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي قُوَّةً عَلَى النُّهُوضِ لَسَمِعْتُمَا مِنِّي فِي سِكَكِهَا زَئِيراً يُزْعِجُكَ وَ أَصْحَابَكَ مِنْهَا وَ لَأَلْحَقْتُكُمَا بِقَوْمٍ كُنْتُمْ فِيهِمْ أَذْنَاباً أَذِلَّاءَ تَابِعِينَ غَيْرَ مَتْبُوعِينَ لَقَدِ اجْتَرَأْتُمَا يَا آلَ الْخَزْرَجِ احْمِلُونِي مِنْ مَكَانِ الْفِتْنَةِ فَحَمَلُوهُ فَأَدْخَلُوهُ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَنْ قَدْ بَايَعَ النَّاسُ فَبَايِعْ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى أَرْمِيَكُمْ بِكُلِّ سَهْمٍ فِي كِنَانَتِي وَ أَخْضِبَ مِنْكُمْ سِنَانَ رُمْحِي وَ أَضْرِبَكُمْ بِسَيْفِي مَا أَقَلَّتْ يَدِي فَأُقَاتِلُكُمْ بِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ عَشِيرَتِي ثُمَّ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوِ اجْتَمَعَ

۱- بل كان من الخزرج، و هذا وهم من الراوى.

۲- و فى الطبرىّ ج ۳ ص ۲۲۲ «فقال عمر: اقتلوه- يعنى سعدا- قتله اللّه ثمّ قام على رأسه فقال: لقد هممت أن أطأك حتّى تندر عضدك فأخذ سعد بلحيه عمر، فقال: والله لو حصحصت منه شعره ما رجعت وفى فيك واضحه ، فقال أبوبكر : مهلايا عمر! الرفق ههنا أبلغ ، ثم ذكر مثل ما فى المتن.

الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ عَلَيَّ مَا بَايَعْتُكَمَا أَيُّهَا الْغَاصِبَانِ حَتَّى أَعْرَضَ عَلَى رَبِّي وَ أَعْلَمَ مَا حِسَابِي فَلَمَّا جَاءَهُمْ كَلَامُهُ قَالَ عُمَرُ لَا بُدَّ مِنْ بَيْعَتِهِ فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ إِنَّهُ قَدْ أَبَى وَ لَجَّ وَ لَيْسَ بِمُبَايِعٍ أَوْ يُقْتَلَ وَ لَيْسَ بِمَقْتُولٍ حَتَّى تُقْتَلَ مَعَهُ الْخَزْرَجُ وَ الْأَوْسُ فَاتْرُكُوهُ وَ لَيْسَ تَرْكُهُ بِضَائِرٍ فَقَبِلُوا قَوْلَهُ وَ تَرَكُوا سَعْداً وَ كَانَ سَعْدٌ لَا يُصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ (۱) وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَاناً لَصَالَ بِهِمْ وَ لَقَاتَلَهُمْ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ فِي وِلَايَةِ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ وُلِّيَ عُمَرُ فَكَانَ كَذَلِكَ فَخَشِيَ سَعْدٌ غَائِلَةَ عُمَرَ فَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ فَمَاتَ بِحَوْرَانَ فِي وِلَايَةِ عُمَرَ وَ لَمْ يُبَايِعْ أَحَداً وَ كَانَ سَبَبُ مَوْتِهِ أَنْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فِي اللَّيْلِ فَقَتَلَهُ وَ زُعِمَ أَنَّ الْجِنَّ رَمَوْهُ وَ قِيلَ أَيْضاً إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ الْأَنْصَارِيَّ تَوَلَّى قَتْلَهُ بِجُعْلٍ جُعِلَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ تَوَلَّى ذَلِكَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ (۲) قَالَ وَ بَايَعَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ حَضَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ عَلِيُ

ص: ۱۸۳

۱- و فى الطبرىّ ۳/ ۲۲۳: فكان سعد لا يصلى بصلاتهم و لا يجمع معهم و يحج و لا يفيض معهم بافاضتهم، فلم يزل كذلك حتّى هلك أبو بكر، و زاد فى الإمامه و السياسه: ۱۷ : ولو يجد عليهم أعوانا لصال بهم ، ولو بايعه أحد على قتالهم لقاتلهم.

۲- و ممن ذكر ذلك البلاذرى فى أنساب الأشراف ۱/ ۲۵۰ قال: و يقال انه امتنع من البيعه لابى بكر ثمّ من بعده لعمر فوجه إليه رجلا ليأخذ عليه البيعه و هو بحوران من أرض الشام فأباها فرماه فقتله، و فيه يروى هذا الشعر الذى ينتحله الجن: قتلنا سيد الخزرج***سعد بن عباده رميناه بسهمين***فلم نخط فؤاده وقال الشهيد المرعشى فى الاحقاق ج ۲ ص ۳۴۵ قال البلاذرى فى تاريخه : ان عمر ابن الخطاب أشار إلى خالد بن الوليد ومحمد بن مسلمه الانصارى بقتل سعد فرماه كل واحد بسهم فقتل ، ثم أوقعوا على أوهام الناس أن الجن قتلوه ، لاجل خاطر عمر ، ووضعوا هذا الشعر على لسانهم : قد قتلنا سيد الخزرج سعد بن عباده***فرميناه بسهمين فلم نهط فؤاده

بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام مَشْغُولٌ بِجَهَازِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ ذَلِکَ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ مَنْ بَایَعَ أَبَا بَکْرٍ وَ مَنْ لَمْ یُبَایِعْ جَلَسَ فِی الْمَسْجِدِ فَاجْتَمَعَ إِلَیْهِ بَنُو هَاشِمٍ وَ مَعَهُ الزُّبَیْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ اجْتَمَعَتْ بَنُو أُمَیَّهَ إِلَی عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ بَنُو زُهْرَهَ إِلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَکَانُوا فِی الْمَسْجِدِ مُجْتَمِعِینَ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَه بْنُ الْجَرَّاحِ فَقَالُوا مَا لَنَا نَرَاکُمْ حَلَقاً شَتَّی قُومُوا فَبَایِعُوا أَبَا بَکْرٍ فَقَدْ بَایَعَهُ الْأَنْصَارُ وَ النَّاسُ فَقَامَ عُثْمَانُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ مَنْ مَعَهُمَا فَبَایَعُوا وَ انْصَرَفَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ بَنُو هَاشِمٍ إِلَی مَنْزِلِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ مَعَهُمُ الزُّبَیْرُ قَالَ فَذَهَبَ إِلَیْهِمْ عُمَرُ فِی جَمَاعَهٍ مِمَّنْ بَایَعَ فِیهِمْ أُسَیْدُ بْنُ حُضَیْرٍ وَ سَلَمَهُ بْنُ سَلَامَهَ (۱) فَأَلْفَوْهُمْ مُجْتَمِعِینَ فَقَالُوا لَهُمْ بَایِعُوا أَبَا بَکْرٍ فَقَدْ بَایَعَهُ النَّاسُ فَوَثَبَ الزُّبَیْرُ إِلَی سَیْفِهِ فَقَالَ عُمَرُ عَلَیْکُمْ بِالْکَلْبِ فَاکْفُونَا شَرَّهُ فَبَادَرَ سَلَمَهُ بْنُ سَلَامَهَ فَانْتَزَعَ السَّیْفَ مِنْ یَدِهِ فَأَخَذَهُ عُمَرُ فَضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَکَسَرَهُ (۲) وَ أَحْدَقُوا بِمَنْ کَانَ

۱- فی الإمامه و السیاسه: و سلمه بن أسلم و تری نص هذه الوقائع فی ص ۱۹ عند ذکره إباءه علی عن بیعه أبی بکر.

۲- و فی الطبریّ ج ۳ ص ۲۰۳: و تخلف علی و الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا أغمده حتّی یبایع علی، فبلغ ذلک أبا بکر و عمر فقال عمر: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر» و فی النهج الحدیدی ج ۱ ص ۱۳۲ «قال: غضب رجال من المهاجرین فی بیعه أبی بکر بغیر مشوره و غضب علی و الزبیر، فدخلا بیت فاطمه معهما السلاح فجاء عمر فی عصابه منهم أسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الاشهل فصاحت فاطمه علیها السلام و ناشدتهم اللّه فأخذوا سیفی علی و الزبیر فضربوا بهما الجدار حتّی کسروهما». وقال فی ج ۲ ص ۵ فی حدیث یذکره وذهب عمر ومعه عصابه إلی بیت فاطمه منهم أسید بن حضیر وسلمه بن أسلم فقال لهم : انطلقوا فبایعوا ، فأبوا علیه وخرج الیهم الزبیر بسیفه فقال عمر : علیکم الکلب ، فوثب علیه سلمه بن أسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار ... ثم ساق احتجاج علی بمثل ما فی الصلب وسیجئ متنه بطوله عن قریب انشاء الله.

هُنَاکَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ مَضَوْا بِجَمَاعَتِهِمْ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَلَمَّا حَضَرُوا قَالُوا بَایِعُوا أَبَا بَکْرٍ فَقَدْ بَایَعَهُ النَّاسُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَئِنْ أَبَیْتُمْ ذَلِکَ لَنُحَاکِمَنَّکُمْ بِالسَّیْفِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ بَنُو هَاشِمٍ أَقْبَلَ رَجُلٌ رَجُلٌ فَجَعَلَ یُبَایِعُ حَتَّی لَمْ یَبْقَ مِمَّنْ حَضَرَ إِلَّا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ لَهُ بَایِعْ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ عَلِیٌّ أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ وَ أَنْتُمْ أَوْلَی بِالْبَیْعَهِ لِی أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ احْتَجَجْتُمْ عَلَیْهِمْ بِالْقَرَابَهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ تَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ غَصْباً أَ لَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلْأَنْصَارِ أَنَّکُمْ أَوْلَی بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُمْ لِمَکَانِکُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَعْطَوْکُمُ الْمَقَادَهَ وَ سَلَّمُوا لَکُمُ الْإِمَارَهَ وَ أَنَا أَحْتَجُّ عَلَیْکُمْ بِمِثْلِ مَا احْتَجَجْتُمْ عَلَی الْأَنْصَارِ أَنَا أَوْلَی بِرَسُولِ اللَّهِ حَیّاً وَ مَیِّتاً وَ أَنَا وَصِیُّهُ وَ وَزِیرُهُ وَ مُسْتَوْدَعُ سِرِّهِ وَ عِلْمِهِ وَ أَنَا الصِّدِّیقُ الْأَکْبَرُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ وَ أَحْسَنُکُمْ بَلَاءً فِی جِهَادِ الْمُشْرِکِینَ وَ أَعْرَفُکُمْ بِالْکِتَابِ وَ السُّنَّهِ وَ أَفْقَهُکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَعْلَمُکُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ وَ أَذْرَبُکُمْ لِسَاناً وَ أَثْبَتُکُمْ جَنَاناً فَعَلَامَ تُنَازِعُونَّا هَذَا الْأَمْرَ أَنْصِفُونَا إِنْ کُنْتُمْ تَخَافُونَ اللَّهَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَ اعْرِفُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مَا عَرَفَتْهُ الْأَنْصَارُ لَکُمْ وَ إِلَّا فَبُوءُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَقَالَ عُمَرُ أَ مَا لَکَ بِأَهْلِ بَیْتِکَ أُسْوَهٌ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام سَلُوهُمْ عَنْ ذَلِکَ فَابْتَدَرَ الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایَعُوا مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالُوا مَا بَیْعَتُنَا بِحُجَّهٍ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَقُولَ إِنَّا نُوَازِیهِ فِی الْهِجْرَهِ وَ حُسْنِ الْجِهَادِ وَ الْمَحَلِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عُمَرُ إِنَّکَ لَسْتَ مَتْرُوکاً حَتَّی تُبَایِعَ طَوْعاً أَوْ کَرْهاً فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام احْلُبْ حَلْباً لَکَ شَطْرُهُ اشْدُدْ لَهُ الْیَوْمَ لِیَرُدَّ عَلَیْکَ غَداً إِذاً وَ اللَّهِ لَا أَقْبَلُ قَوْلَکَ وَ لَا أَحْفِلُ بِمَقَامِکَ وَ لَا أُبَایِعُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ مَهْلًا یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا نُشَدِّدُ عَلَیْکَ وَ لَا نُکْرِهُکَ فَقَامَ أَبُو عُبَیْدَهَ إِلَی عَلِیٍّ فَقَالَ یَا ابْنَ عَمِّ لَسْنَا نَدْفَعُ قَرَابَتَکَ وَ لَا سَابِقَتَکَ وَ لَا عِلْمَکَ وَ لَا نُصْرَتَکَ وَ لَکِنَّکَ حَدَثُ السِّنِّ وَ کَانَ لِعَلِیٍّ علیه السلام یَوْمَئِذٍ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَهً وَ أَبُو بَکْرٍ شَیْخٌ مِنْ مَشَایِخِ قَوْمِکَ وَ هُوَ أَحْمَلُ لِثِقَلِ هَذَا الْأَمْرِ وَ قَدْ مَضَی الْأَمْرُ بِمَا فِیهِ فَسَلِّمْ

لَهُ فَإِنْ عَمَّرَكَ اللَّهُ لَسَلَّمُوا هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْكَ وَ لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ اثْنَانِ بَعْدَ هَذَا إِلَّا وَ أَنْتَ بِهِ خَلِيقٌ وَ لَهُ حَقِيقٌ وَ لَا تَبْعَثِ الْفِتْنَةَ قَبْلَ أَوَانِ الْفِتْنَةِ قَدْ عَرَفْتَ مَا فِي قُلُوبِ الْعَرَبِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ اللَّهَ اللَّهَ لَا تَنْسَوْا عَهْدَ نَبِيِّكُمْ إِلَيْكُمْ فِي أَمْرِي وَ لَا تُخْرِجُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ مِنْ دَارِهِ وَ قَعْرِ بَيْتِهِ إِلَى دُورِكُمْ وَ قَعْرِ بُيُوتِكُمْ وَ تَدْفَعُوا أَهْلَهُ عَنْ حَقِّهِ وَ مَقَامِهِ فِي النَّاسِ يَا مَعَاشِرَ الْجَمْعِ إِنَّ اللَّهَ قَضَى وَ حَكَمَ وَ نَبِيَّهُ أَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَ مَا كَانَ مِنَّا الْقَارِئُ لِكِتَابِ اللَّهِ الْفَقِيهُ فِي دِينِ اللَّهِ الْمُضْطَلِعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَّةِ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَفِينَا لَا فِيكُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَتَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً وَ تُفْسِدُوا قَدِيمَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ حَدِيثِكُمْ فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيُّ الَّذِي وَطَّأَ الْأَمْرَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ قَالَتْ جَمَاعَةُ الْأَنْصَارِ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَوْ كَانَ هَذَا الْكَلَامَ سَمِعَتْهُ الْأَنْصَارُ مِنْكَ قَبْلَ الِانْضِمَامِ لِأَبِي بَكْرٍ مَا اخْتَلَفَ فِيكَ اثْنَانِ (۱) فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا هَؤُلَاءِ أَ كُنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُسَجًّى لَا أُوَارِيهِ وَ أَخْرُجُ أُنَازِعُ فِي سُلْطَانِهِ وَ اللَّهِ مَا خِفْتُ أَحَداً يَسْمُو لَهُ وَ يُنَازِعُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِيهِ وَ يَسْتَحِلُّ مَا اسْتَحْلَلْتُمُوهُ (۲) وَ لَا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله تَرَكَ

۱- إلی هنا یتفق الروایه مع ما ذکره ابن قتیبه فی الإمامه و السیاسه و ابن أبی الحدید نقلا عن الجوهریّ مؤلف السقیفه.

۲- رواه فی الإمامه و السیاسه ۱۹ و زاد بعده: و خرج علی کرم اللّه وجهه یحمل فاطمه بنت رسول اللّه علی دابه لیلا فی مجالس الأنصار تسألهم النصره فکانوا یقولون: یا بنت رسول اللّه قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو أن زوجک و ابن عمک سبق الینا قبل أبی بکر ما عدلنا به، فیقول علی: أ فکنت أدع رسول اللّه فی بیته لم أدفنه و أخرج أنازع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمه: ما صنع أبو الحسن الا ما کان ینبغی له و لقد صنعوا ما اللّه حسیبهم و طالبهم. وروی ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵ عن احمد بن عبدالعزیز الجوهری باسناده عن ابی جعفر محمد الباقر علیهما السلام مثله بلفظه. أقول: : ومن ذلک قوله علیه السلام فی النهج (الرقم ۶۲ من قسم الرسائل والکتب شرح ابن أبی الحدید ج ۴ ص ۱۶۴) أما بعد فان الله سبحانه بعث محمدا صلی الله علیه و آله نذیرا للعالمین ومهیمنا علی المرسلین فلما مضی صلی الله علیه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما کان یلقی فی روعی ولا یخطر ببالی أن العرب تزعج هذا الامر من بعده عن أهل بیته ولا أنهم منحوه عنی من بعده ، فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه بأمسکت بیدی حتی رأیت راجعه الناس قد رجعت یدعون إلی محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم أنصر الاسلام وأهله أن أری فیه ثلما أو هدما ، إلی آخر کلامه الشریف. وروی المدائنی عن عبدالله بن جعفر عن أبی عون قال : لما ارتدت العرب مشی عثمان إلی علی علیه السلام فقال : یا ابن عم لا یخرج واحد إلی قتال هذا العدو وأنت لم تبایع ولم یزل به حتی مشی إلی أبی بکر فسر المسلمون بذلک وجد الناس فی القتال (راجع البلاذری ۲ / ۵۸۷ ، الشافی ص ۳۹۷).

يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحدٍ حُجَّهً وَ لَا لِقَائِلٍ مَقَالًا فَأَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا سَمِعَ قَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ فَشَهِدَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا بَدْرِيّاً بِذَلِكَ وَ كُنْتُ مِمَّنْ سَمِعَ الْقَوْلَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَكَتَمْتُ الشَّهَادَهَ يَوْمَئِذٍ فَذَهَبَ بَصَرِی (۱) قَالَ وَ كَثُرَ الْكَلَامُ فِی هَذَا الْمَعْنَى وَ ارْتَفَعَ الصَّوْتُ وَ خَشِيَ عُمَرُ أَنْ

۱- حديث المناشده بروايه زيد بن أرقم تراه فى ذيل الاحقاق ج ۶ ص ۳۲۰ للعلامه المرعشىّ دامت بركاته أخرجه عن الفقيه ابن المغازلى بإسناده عن زيد بن أرقم قال: نشد على الناس فى المسجد فقال: أنشد اللّه رجلا سمع النبىّ يقول: من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، فكنت أنا فيمن كتم فذهب بصرى، و الظاهر من قوله «فى المسجد» مسجد الرسول صلى الله عليه و آله، فينطبق على ما فى المتن، و سيجى ء فى حديث سليم مثل ذلك. وأما قوله : « فشهد اثنا عشر رجلا بدريا » الخ أظنه خلطا من الراوى بين المناشده فى مسجد الرسول صلى الله عليه و آله والمناشده فى الرحبه ، فان شهاده اثنى عشر وكتمان بعض آخرين كانس وزيد بن أرقم هذا كان فى مناشده الرحبه. وكيف كان فقد وقعت المناشده بحديث الغدير مرات ، يوم الشورى ، أيام عثمان ، يوم الرحبه ، يوم الجمل وغير ذلك ، ترى تفضيلها فى كتاب الغدير للعلامه الامينى قدس الله سره ج ۱ ص ۱۵۹ _ ۱۹۶ ، احقاق الحق بذيل العلامه المرعشى دام ظله ج ۶ ص ۳۱۸ _ ۳۴۰.

يُصْغِي إِلَى قَوْلِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفَسَحَ الْمَجْلِسَ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ وَ الْأَبْصَارَ وَ لَا يَزَالُ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَرْغَبُ عَنْ قَوْلِ الْجَمَاعَهِ فَانْصَرَفُوا يَوْمَهُمْ ذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]الاحتجاج: أبی‌المفضل محمد بن عبدالله شیبانی با سندی صحیح نقل کرده، پیامبر - صلی الله علیه و آله - در زمان بیماری منتهی به وفاتشان از خانه خارج شدند و در حالی که بر فضل بن عباس و غلام خودشان که ثوبان نام داشت، تکیه کرده بودند جهت گذاردن نماز به مسجد رفتند. این همان نمازی بود که قصد داشتند به جهت شدت بیماری‌اشان در آن شرکت نکنند، اما با هر زحمتی که شده از خانه بیرون آمدند و نماز را برگزار کردند؛ ایشان پس از اقامه نماز به منزلشان بازگشتند و به غلامشان گفتند: جلوی در بایست و مانع ورود هیچ‌یک از انصار مشو. ایشان از هوش رفتند. انصار آمدند و جلوی درب منزل ایشان تجمع کردند و [به غلام] گفتند: از رسول خدا برایمان اجازه ورود بگیر. غلام گفت: ایشان از هوش رفته‌اند و زنان ایشان نزد ایشان هستند. انصار شروع به گریستن کردند.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صدای گریه آن‌ها را شنیدند و فرمودند: این‌ها که هستند؟ گفتند: انصارند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: از اهل بیت من کسی اینجا هست؟ گفتند: علی و عباس این‌جا هستند. ایشان آن دو را فرا خواندند و با تکیه بر آن‌ها بیرون رفتند و به یک درخت خرما که از ستون‌های مسجد بود تکیه دادند و مردم جمع شدند و ایشان خطبه‌ای ایراد کردند و در سخنان خود فرمودند: هر پیامبری که از دنیا رفت است، از خود میراثی بر جای گذاشته است. من نیز ثقلین، یعنی کتاب خدا و اهل بیتم را در بین شما بر جای می‌گذارم؛ هر کس آن‌ها را ضایع کند، خداوند او را ضایع خواهد کرد. همانا انصار مردمانی هستند که من به آن‌ها پناه می‌آورم، من شما را به تقوای الهی و نیکی با آنان سفارش می کنم، از نیکوکارشان بپذیرید و از گناهکارشان درگذرید.

سپس اسامه بن زید را فرا خواندند و فرمودند: به برکت خداوند و [به امید] پیروزی و سلامتی به همراه کسانی که تو را امیر آن‌ها نمودم راه بیفت و به همان جایی که به تو امر کردم برو. حضرت اسامه را به فرماندهی گروهی از مهاجرین و انصار، که ابوبکر و عمر و عده‌ای از مهاجرین اولیه در بین آن‌ها بودند، منصوب کرده بودند و به او امر نموده بودند که روانه موته - جایی در فلسطین - شود. اسامه به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان شوند ای رسول خدا! اجازه می‌دهید که چند روزی در کنار شما بمانم تا این‌که خداوند شما را شفا دهد؟ زیرا اگر من شما را با این حالتان ترک کنم، دلم نگران شما خواهد بود. حضرت فرمودند: ای اسامه! حرکت کن؛ چرا که ترک جهاد در هیچ حالی لازم نیست. به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر رسید که مردم به سِمَت جدید اسامه نیش و کنایه زده‌اند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: به من خبر رسیده که شما کار اسامه را به طعن و مسخره گرفته‌اید، چنان‌چه پیش از این با پدرش نیز چنین کرده بودید؛ به خدا سوگند که او لیاقت فرمان‌روایی را دارد و پدرش نیز لیاقت آن را داشت، او نزد من از محبوب‌ترین مردمان است، شما را به نیکی در حق او سفارش می‌کنم. اگر در مورد فرمانروایی‌اش چیزی بگویید، [عجیب نیست، چرا که] آن گوینده شما در مورد فرمانروایی پدرش نیز سخن گفته بود.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سپس به خانه‌اشان رفتند و اسامه در همان روز خارج شد و در فاصله یک فرسخی مدینه اردو زد و یک نفر از طرف

رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – در شـهر ندا داد که هیچ‌یک از آن‌هایی که من اسامه را امیر آنان نموده‌ام، نباید از لشـگر اسامه جا بمانند. مردم به او ملحق شدند و اولین کسانی که به سوی اسامه شـتافتند، ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح بودند که به همراه بقیه لشـگر در مکـان باریکی گرد آمدنـد. بیماری رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – شدیـدتر شـد و مردمی که در لشـگر اسامه نبودنـد، گروه گروه پیش ایشان می رفتنـد. سـعد بن عباده نیز مریض بود و هر یک از انصار که نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – می‌رفت، پس از آن‌جا به عیادت سعد نیز می‌رفت.

رسول خدا – صـلی الله علیه و آله و سلم – در چاشت‌گاه روز دوشنبه، دو روز بعد از رفتن اسامه به اردوگاهش رحلت کردند. لشـگریان بازگشـتند و دیدنـد همه اهالی مـدینه در اضـطراب هسـتند. ابوبکر سوار بر شترش آمـد و جلوی در مسـجد ایسـتاد و گفت: ای مردم! چرا به اضطراب افتاده‌اید، اگر محمد – صلی الله علیه و آله–

رحلت کرده است، پروردگـار محمـد که رحلت نکرده است؛ «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا» – . آل عمران /۱۴۴ – {و

محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید!؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند}. سپس انصار دور سعد بن عباده جمع شدند و او را به سـقیفه بنی‌ساعده آوردند. هنگامی که عمر این را شنید، به ابوبکر اطلاع داد و هر دوی آن‌ها با شتاب به سوی سقیفه رفتند و ابوعبیده بن جراح نیز همراه آنان بود. جمع زیادی از انصار در سـقیفه حضور یافته بودند و سـعد بن عباده – که مریض بود – نیز در بین آنان بود. بین آن‌ها در مورد مسأله خلافت نزاع درگرفت.

کار به جایی رسـید که ابوبکر در آخرین سـخنانش به انصار گفت: من شما را به طرفداری از ابوعبیده بن جراح یا عمر دعوت می‌کنم و به خلافت هر دوی آن‌ها رضایت دارم و هر دوی آن‌ها را شایسـته این کار می‌دانم. سـپس عمر و ابوعبیده گفتند: ای ابوبکر! شایسته نیست که ما بر تو پیشی بگیریم؛ تو زودتر از ما اسلام آورده‌ای و تو یار غار و دومین آن دو نفر هستی، بنابراین تو به این امر سـزاوارتر و برتر از ما هستی. انصار گفتنـد: ما نمی‌گذاریم کسـی غیر از ما و شـما به خلافت برسد، ما از خودمان امیری و از شما نیز امیری برمی‌گزینیم و همه به او رضایت می‌دهیم که اگر او بمیرد یکی دیگر از انصار را جایگزین او کنیم .

ابوبکر پس از این‌که مهاجرین را مدح نمود، گفت: و ای گروه انصار، شـما کسانی هستید که فضـیلت و نعمت بزرگ شما در اسـلام قابل انکار نیست، خداوند پسندیده است که شما به عنوان یاران او و رسولش باشید و مهاجرت رسولش را به سوی شما و خـانه همسـران پیـامبر را در میـان شـما قرار داده اسـت، و پس از مهـاجرین اولیه، هیـچ‌یـک از مردم در منزلت در مرتبه شـما نیستند، آنان امیران و شما وزیران هستید.

سپس حباب بن منـذر انصاری برخاست و گفت: ای گروه انصار، بر مملکت خود حکومت کنید، همانا مردم تحت فرمان شـما هسـتند، و هیچ کس جرأت مخالفت با شـما را ندارد و مردم تنها از نظر شـما پیروی می کنند. و انصار را سـتود و سپس گفت: اگر اینـان امـارت شـما بر خودشـان را نپذیرفتنـد، مـا نیز به این‌که آن‌ها بر ما امیر شونـد تن نمی‌دهیم و به کمتر از این که از ما امیری و از آنان نیز امیری در میان باشد قانع نمی‌شویم.

عمر بن خطاب برخاست و گفت: هرگز، دو شمشیر در یک غلاف نمی‌گنجند. عرب، وقتی پیامبرشان از میان شما نیست به خلافت شما راضی نخواهند شد، اما عرب ابایی ندارد از این‌که امورش را کسانی به دست گیرند که نبوت در میان آنان بوده است. و ما در این مورد با هر کسی که با ما مخالفت کند، دلیل واضح و قدرت آشکاری داریم، پس جز کسی که به باطل گراییده و متمایل به گناه است و در هلاکت غوطه‌ور و دوست‌دار فتنه است، در مورد قدرت محمد – صلی الله علیه و آله – ، با ما که دوستان و خاندان او هستیم نزاع نمی‌کند.

حباب بن منذر برای بار دوم برخاست و گفت: ای گروه انصار! حق خود را حفظ کنید و به سخنرانی این مرد نادان و یارانش که می‌خواهند سهم شما از این امر (خلافت) را برای خود ببرند، گوش ندهید. اگر قبول نکردند که یک امیر از ما و یک امیر از آنان بر کار باشد، آن‌ها را از سرزمین خود بیرون برانید و خود متولی این امر بر آنان شوید. به خدا سوگند شما نسبت به این امر از آنان سزاوارترید، شما پیش از این با شمشیرهای خود سرسختان را به این دین درآوردید. منم آن صاحب‌نظر درست‌اندیش و آن درخت نخل پربار [و با تجربه]، به خدا سوگند اگر کسی سخن مرا نپذیرد بینی او را با شمشیر خواهم شکست.

عمر بن خطاب گفت: تا زمانی که حباب پاسخ مرا می‌دهد، من با او حرفی ندارم؛ زیرا در زمان زندگانی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نیز بین من و او مشاجره‌ای درگرفت و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – من را از مشاجره با او نهی نمودند و قسم خوردم که هرگز با او سخن نگویم. سپس عمر به ابوعبیده گفت: ای اباعبیده! چیزی بگو! ابوعبیده برخاست و صحبت‌... های زیادی کرد و در میان سخنان خود از برتری های انصار نیز سخن گفت. بشیر بن سعد که یکی از بزرگان انصار بود، وقتی دید که انصار همگی بر سعد بن عباده برای امارت اتفاق کرده‌اند، به او رشک ورزید و سعی کرد تا او را از رسیدن به امارت باز دارد؛ سخنانی گفت و به امارت قریش رضایت داد و همه مردم و مخصوصاً انصار را تشویق کرد که آن‌چه مهاجران انجام می‌دهند، راضی شوند.

ابوبکر گفت: عمر و ابو عبیده دو بزرگ قریش هستند؛ با هر کدام از آن‌ها که مایلید بیعت کنید. عمر و ابو عبیده گفتند: تا وقتی که تو باشی ما این امر را به عهده نمی گیریم، دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم. بشیر بن سعد گفت: من سومین شما دو نفر هستم. بشیر بن سعد بزرگ قوم اوس بود و سعد بن عباده بزرگ قوم خزرج، وقتی که اوسیان این عمل بشیر را دیدند و دیدند این‌که خزرجیان خواهان به خلافت رساندن سعد هستند، خود را ملزم به بیعت با ابوبکر دیدند و هجوم آوردند و ازدحام کردند و از شدت ازدحام سعد – که بر بستر بیماری‌اش در میان آن‌ها حاضر بود – را لگدمال کردند. گفت: مرا کشتید. عمر گفت: سعد را بکشید، خدا او را بکشد. قیس بن سعد برآشفت و ریش عمر را گرفت و گفت: ای فرزند صهاک – مادربزرگ عمر حبشی بود – ترسوی از جنگ‌ها فرار کن! به خدا سوگند شیر در بین مردم است و در آرامش، اگر یک تار موی او را بکنی، یک دندان سالم برایت باقی نمی‌گذارد. ابوبکر گفت: آرام باش ای عمر! مهربانی بهتر است و نیکوتر. سعد گفت: ای فرزند صهاک! به خدا سوگند اگر توانایی برخاستن داشتم، چنان بر تنگ‌نای گوش شما دو نفر می‌غریدم که در اثر آن تو و یارانت از این شهر بیرون بروید و شما دو نفر را به قومی ملحق می‌کردم که در میان آن‌ها خوار و ذلیل بودید و فقط دنباله‌رو بودید و کسی از شما پیروی نمی‌کرد. حالا دیگر جسور شده‌اید! ای خزرجیان! مرا از این فتنه‌کده بیرون ببرید. او را بردند و وارد خانه‌اش کردند.

مدتی بعد ابوبکر در پی او فرستاد که مردم بیعت کرده‌اند، تو هم بیعت کن. سعد گفت: نه، به خدا سوگند مگر این‌که همه تیرهایم را به سمت شما پرتاب کنم و پیکان نیزه‌هایم را از خون شما رنگین کنم و تا جایی که دستم توان دارد بر شما شمشیر بزنم و به همراه پیروان و خانواده و قبیله‌ام با شما جنگ کنم. ای غاصبان! به خدا سوگند اگر همه جن و انس نیز علیه من متحد شوند؛ با شما بیعت نخواهم کرد تا زمانی که در پیش‌گاه پروردگارم حاضر شوم و از حساب [اعمال] خود آگاه شوم. هنگامی که سخنان سعد به گوش آن‌ها رسید، عمر گفت: باید از او بیعت بگیریم. بشیر بن سعد گفت: او این کار را نمی‌کند و لج کرده است، او بیعت نمی‌کند تا کشته شود، و وقتی کشته می‌شود که اوسیان و خزرجیان در رکابش کشته شده باشند؛ او را به حال خودش رها کنید، رها کردن او زیانی ندارد، سخن او را پذیرفتند و سعد را به حال خودش رها کردند. سعد به نماز آنان اقتدا نمی‌کرد و به دستورات آن‌ها ترتیب اثر نمی‌داد و اگر یارانی داشت حتما بر آنان می‌شورید و با آنان به جنگ می پرداخت. سعد تا پایان خلافت ابوبکر و هلاکت او به این رویه خود ادامه داد. اما وقتی عمر کار را به دست گرفت، از خشم عمر ترسید و به شام رفت و در زمان خلافت او در حوران درگذشت و با هیچ‌کس بیعت نکرد. علت مرگ او تیری بود که شبانه به طرف او پرتاب شد و او را کشت. گفته شده که جنیان او را با تیر زده‌اند، و نیز گفته شده که محمد بن مسلمه انصاری در ازای پولی که برای کشته شدن او به وی داده بودند سعد را کشت، و روایت شده که مغیره بن شعبه این کار را انجام داد.

گروهی از انصار و عده دیگری که حضور داشتند، بیعت کردند. این در حالی بود که علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – مشغول کفن و دفن رسول – خدا صلی الله علیه و آله – بودند. وقتی ایشان از این کار فارغ شدند و بر بدن پیامبر – صلی الله علیه و آله – نماز خواندند و مردم نیز – چه آن‌هایی که با ابوبکر بیعت کرده بودند و چه آنهایی که بیعت نکرده بودند – آمدند و بر بدن حضرت نماز خواندند، حضرت [امیرالمؤمنین – علیه السلام –] به همراه زبیر بن عوام آمدند و در مسجد نشستند و بنی‌هاشم گرد ایشان جمع شدند، و بنی‌امیه نیز گرد عثمان بن عفان و بنی‌زهره دور عبد الرحمن بن عوف را گرفتند. همگی در مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح آمدند و گفتند: چه شده که هر یک از شما یک دسته شده‌اید، برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید که انصار و سایر مردم با او بیعت کرده‌اند. عثمان و عبدالرحمن بن عوف و همراهان آن‌ها برخاستند و بیعت کردند، ولی علی – علیه السلام – و بنی‌هاشم به همراه زبیر به منزل علی – علیه السلام – رفتند.

سپس عمر همراه عده‌ای از کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند، که در میان آن‌ها أُسید بن حضیر و سلمه بن سلامه نیز بودند، نزد بنی‌هاشم رفتند و همگی با هم داخل شدند و به آن‌ها گفتند: با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده‌اند. زبیر دست به شمشیر خود برد؛ عمر گفت: این سگ را بگیرید و ما را از شر او رها کنید. سلمه بن سلامه به سرعت جلو رفت و شمشیر را از دستش گرفت، عمر شمشیر را گرفت و آن را به زمین زد و شکست. اهالی بنی‌هاشم که در آن‌جا بودند را محاصره کردند و همگی آنان را نزد ابوبکر بردند. وقتی پیش ابوبکر رسیدند، به آن‌ها گفتند با ابوبکر بیعت کنید که مردم با او بیعت کرده‌اند. به خدا سوگند اگر بیعت نکنید، با شمشیر بر شما حکم می‌کنیم.

وقتی بنی‌هاشم آن وضع را دیدند، یکی یکی جلو آمدند و شروع به بیعت کردن کردند. تا این‌که فقط علی بن أبی‌طالب – علیه السلام – باقی ماند؛ عمر به او گفت: با ابوبکر بیعت کن. علی – علیه السلام – گفت: من نسبت به این امر از او سزاوارترم و شما نیز باید با من بیعت کنید. خلافت را از انصار گرفته‌اید و نزدیکی به رسول خدا را بهانه خود در برابر آن‌ها قرار داده‌اید

و آن را به زور از ما اهل بیت می‌گیرید، مگر شما خودتان به انصار نگفتید که شما به جهت قرابتتان به رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر از آن‌ها بر خلافت هستید و آن‌ها نیز رهبری را به شما بخشیدند و امارت را به شما تسلیم کردند!؟ من نیز همان دلیلی که شما برای انصار آوردید را برای شما می‌آورم، من به زنده و مرده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزدیک‌ترم و من وصی و وزیر و محل اسرار علم او هستم، و من بزرگترین دوست و نخستین کسی هستم که به ایشان ایمان آوردم و تصدیقشان کردم، و من بهترین شما در زمان آزمایش در میدان جهاد با مشرکین، آگاه‌ترین شما نسبت به کتاب خدا و سنت و فقیه‌ترین شما نسبت به امور دین و داناترین شما نسبت به عاقبت امور هستم، زبانم از همه شما برنده‌تر و دلم از شما استوارتر است؛ پس چرا بر سر این امر با ما جنگ دارید، اگر از خداوند بر خویشتن می‌ترسید با ما به انصاف برخورد کنید و همان طور که انصار خلافت را برای شما دانستند، شما نیز آن را برای ما بدانید، وگرنه آگاهانه ظلم خود را آغاز کنید.

عمر گفت: مگر تو سرمشق اهل بیتت نیستی؟ علی - علیه السلام - فرمودند: از خودشان بپرس. عده‌ای از بنی‌هاشم که بیعت کرده بودند، به سرعت پیش آمدند و گفتند: بیعت ما به منزله مخالفت با خلافت علی - علیه السلام - نبود، پناه بر خدا اگر ما بگوییم که ما در مهاجرت و درجه جهاد و نزدیکی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در رتبه او هستیم. عمر گفت: تو را رها نمی‌کنیم، مگر این‌که با میل خود یا از روی اجبار بیعت کنی. علی علیه السلام فرمودند: خوب شیرش را بدوش که قسمتی از آن برای تو خواهد بود و امروز خوب از او [ابوبکر] حمایت کن که فردا به تو باز خواهد گرداند؛ به خدا سوگند سخن تو را نخواهم پذیرفت و گرد تو را نخواهم گرفت و بیعت نمی‌کنم. ابوبکر گفت: ای ابالحسن! ما بر تو سخت نمی‌گیریم و تو را اجبار نمی‌کنیم. ابوعبیده برخاست و به علی - علیه السلام - گفت: ای عموزاده! ما قرابت و سابقه و دانش و کمک‌های تو را انکار نمی‌کنیم، اما سن تو کم است، - علی - علیه السلام - در آن زمان سی و سه ساله بودند - ابوبکر یکی از بزرگان قوم توست و او بهتر می‌تواند سنگینی این امر را به دوش بکشد. اینک که دیگر این امر به او سپرده شده است، خلافت را تسلیم او کن و اگر خدا تو را عمر دهد، خلافت به تو بازگردانده خواهد شد و دیگر بعد از آن هیچ کس درباره تو اختلافی نخواهد داشت. آری، تو قطعاً شایسته خلافت هستی و این امر حق توست. تو نیز فتنه بر پا نکن که اکنون زمان فتنه نیست. تو خودت می‌دانی عرب و غیر عرب نسبت به تو چه کینه‌هایی در دل دارند .

امیرالمومنین - علیه السلام - فرمودند: ای گروه مهاجرین و انصار، شما را به خدا، شما را به خدا پیمانی که پیامبرتان بر خلافت من از شما گرفت را فراموش نکنید و حکومت محمد را از خانه و کاشانه او خارج نکنید و به خانه و کاشانه خود نبرید و خانواده او را از حقشان و جای‌گاه‌شان در میان مردم کنار نزنید. ای کسانی که این‌جا جمع هستید! خداوند قضاوت و حکم نمود و و پیامبرش داناتر است و شما نیز می‌دانید که ما اهل بیت بیش از شما بر این امر سزاواریم، اگر در یک نفر باشد که قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا و مسلط به کار رعیت باشد، به خدا سوگند آن یک نفر در میان ماست نه در میان شما؛ بنابراین از هوی و هوس خود پیروی نکنید که از حق دورتر می‌شوید، و گذشته خود را با شری که اکنون بر پا کرده‌اید تباه نسازید.

بشیر بن سعد انصاری - که کار را برای خلافت ابوبکر هموار کرده بود - و جماعت انصار گفتند: ای ابالحسن! اگر انصار این سخنان تو را قبل از بیعت با ابوبکر می‌شنیدند، هرگز در مورد خلافت تو اختلافی پیدا نمی‌کردند. علی - علیه السلام - فرمودند: ای مردم! شما می‌خواستید که من بدن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را واگذارم و هنوز ایشان را به خاک

نسپرده، بیایم و بر سر جانشینی ایشان نزاع کنم!؟ به خدا قسم فکر نمی‌کردم که کسی قصد خلافت بکند و در مورد آن با ما اهل بیت به مقابله برخیزد و آن‌چه را که شما روا دانستید، حلال بداند. و فکر نمی‌کردم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز غدیر خم برای کسی حجت و جای سخنی باقی گذارده باشد. شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در میان شما کسی نیست که در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشد که می‌فرمایند: \\"هر کس که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. خداوندا! کسی که علی را دوست می‌دارد دوست بدار و کسی که او را دشمن می‌دارد دشمن بدار. خداوندا! یاری‌دهندگان او را یاری کن و خوارکنندگان او را خوار گردان\\" که بیاید و به آن‌چه شنیده است شهادت بدهد؟ زید بن ارقم نقل کرده، دوازده مرد از جنگجویان بدر به این سخنان شهادت دادند. من نیز از جمله کسانی بودم که این سخنان را از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیده بودم، ولی آن روز شهادت ندادم و به همین جهت بینایی خود را از دست دادم. صحبت‌های زیادی در مورد این سخنان علی -علیه السلام - شد و صداها بالا گرفت. عمر از ترس این‌که مبادا کسی به سخنان علی - علیه السلام - گوش دهد، مجلس را به هم زد و گفت: خداوند متعال دل‌ها و دیدگان را دگرگون می‌کند و تو ای ابالحسن، همیشه از سخن جمع روی می‌گردانی. آن روز را همه بازگشتند. - . الاحتجاج از ابی طالب طبرسی : ۴۳ – ۴۷ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس الکرش بالکسر ککتف لکل مجتر بمنزله المعده للإنسان مؤنثه و عیال الرجل و صغار ولده و الجماعه و فی النهایه فیه الأنصار کرشی و عیبتی أراد أنهم بطانته و موضع سره و أمانته و الذین یعتمد علیهم فی أمره و استعار الکرش و العیبه لذلک لأن المجتر یجمع علفه فی کرشه و الرجل یضع ثیابه فی عیبته و قیل أراد بالکرش الجماعه أی جماعتی و صحابتی یقال علیه کرش من الناس أی جماعه انتهی و فی القاموس الرسل محرکه القطیع من کل شی ء و الجمع أرسال و قال أدلی بحجته أظهرها و تجانف تمایل و فی النهایه ما تجانفنا لإثم أی لم نمل فیه لارتکاب الإثم انتهی و التورط الدخول فی المهالک و ما تعسر النجاه منه.

و قال فی النهایه فی حدیث السقیفه أنا جذیلها المحکک هو تصغیر جذل و هو العود الذی ینصب للإبل لتحتک به و هو تصغیر تعظیم أی أنا ممن یستشفی برأیه کما تستشفی الإبل الجربی بالاحتکاک بهذا العود و قال فی المحکک بعد ذکر هذا المعنی و العود المحکک هو الذی کثر الاحتکاک به و قیل أراد أنه شدید البأس صلب الکسر کالجذل المحکک و قیل معناه أنا دون الأنصار جذل حکاک فبی تقرن الصعبه و قال الرجبه هو أن تعمد النخله الکریمه ببناء من حجاره أو خشب

۱- الاحتجاج لابی طالب الطبرسیّ: ۴۳- ۴۷.

إذا خيف عليها لطولها أو كثره حملها أن تقع و رجبتها فهى مرجبه و العذيق تصغير العذق بالفتح و هو تصغير تعظيم و قد يكون ترجيبها بأن يجعل حولها شوك لئلا يرقى إليها و من الترجيب أن تعمد بخشبه ذات شعبتين و قيل أراد بالترجيب التعظيم يقال رجب فلان مولاه أى عظمه انتهى.

أقول: فعلى الأول التشبيه بالعُذَيْق المخصوص إما لرفعته و كثره حمله لما ينفع الناس من الآراء المتينه بزعمه أو لأنه يحتاج إلى من يعينه لينتفع به و يقال حطمه أى ضرب أنفه و هاتره سابه بالباطل و الواضحه الأسنان تبدو عند الضحك و يقال زأر الأسد زئيرا إذا صاح و غضب و حوران بالفتح موضع بالشام و فى القاموس أعطاه مقادته انقاد له و الذرابه حده اللسان و باء إليه رجع و بذنبه بوءا احتمله و اعترف به و فلان مضطلع على الأمر أى قوى عليه.

**[ترجمه]در قاموس آمده است: کِرش با کسره و بر وزن کِتف، در هر نشخوارکننده‌ای وجود دارد و کار معده در انسان را می کند، لفظ آن مونث بوده و به معنای عیال و فرزندان کوچک است، و به معنای جماعت نیز می‌باشد. در النهایه در مورد آن آمده است: \\"الانصارُ کرشی و عیبتی\\" که منظور این است که انصار، خواص و رازداران و امانت‌داران ایشان هستند و کسانی هستند که ایشان در کارهای خود به آن‌ها اعتماد می کنند. که کرش [به معنای شکم] و عیبه [به معنای جامه‌دان] استعاره از این معنا می‌باشد؛ چرا که علف در شکم نشخوارکننده جمع می شود و مرد لباس‌های خود را در جامه‌دان می... گذارد. و گفته شده کرش به معنای جماعت است و \\"کرش من الناس\\" یعنی گروهی از مردم. در این‌جا نقل از نهایه تمام می‌شود. در قاموس آمده است: رِسل به صورت متحرک به معنای دسته‌ای از هر چیز است و جمع آن أرسال می‌باشد. و گفته است: \\"أدلی بحجّته\\" یعنی دلیلش را آشکار کرد و \\"تَجانف\\" یعنی تمایل پیدا کرد. و در نهایه آمده است که \\"ما تجانفنا لإثم\\" به گناه متمایل نشدیم تا آن را مرتکب شویم. در این‌جا نقل از نهایه تمام می‌شود. و \\"التورّط\\" یعنی داخل شدن در مهلکه‌ها و جاهایی که نجات یافتن از آن‌ها سخت است.

در نهایه آمده است: در حدیث سقیفه آمده است \\"أنا جذیلها المحکک\\"، جذیل اسم تصغیر جَذل است، و جذل چوبی است که برای شترِ گَر نصب می‌شود تا خود را با آن بخاراند. جذیل تصغیری است به منظور تعظیم، و یعنی من از کسانی هستم که مردم با نظر او شفا می‌یابند، همان‌طور که شترِ گَر با مالیدن خود به آن چوب شفا پیدا می کند. و گفته شده که منظورش این بوده که او همچون چوبی که آن را قرار می‌دهند تا شتر خود را با آن بخاراند، قدرتمند و سفت و استوار است. و گفته شده معنایش این است که من در میان انصار مانند چوب خارش شتر می‌مانم که مسائل سخت با من آسان می‌شود. و \\"رجبه\\" درخت خرمای بسیار بزرگی است که آن را به بنایی سنگی یا چوبی تکیه دهند؛ زیرا به خاطر بلندی و سنگینی محصولش احتمال افتادنش وجود دارد، و \\"رجَّبتها فهی مرجبه\\". \\"العُذیق\\" تصغیر عَذق با فتحه است و این نیز تصغیری است به منظور تعظیم، و گاهی ترجیب نخل به این است که در اطراف آن خار و خاشاک بگذارند تا کسی بالای آن نرود. و این‌که نخل را به چوبی دو شعبه تکیه دهند نیز ترجیب گفته می‌شود. و گفته شده که منظور او از ترجیب، تعظیم است و وقتی گفته می‌شود: \\"رجّب فلانٌ مولاه\\" یعنی فلانی مولایش را بزرگ داشت. در این‌جا نقل از نهایه تمام می‌شود.

مولف: بنابر معنای اول، این که خود را به عذیق تشبیه کرده، شاید به جهت بلندی و پرباری آن باشد، زیرا به گمان خودش، او از طریق نظرات متین خود به مردم سود می‌رساند، و یا این که او به کس دیگری نیاز دارد تا به او کمک کند و از او سود

ببرد. گفته می‌شود: \\"حطّمه\\" یعنی به بینی او ضربه زد. و \\"هاتره\\" یعنی دشنامی به ناحق داد. \\"الواضحه\\" به دندان‌هایی گفته می‌شود که به هنگام خندیدن آشکار می‌شوند. و گفته می‌شود: \\"زأر الاسد زئیراً\\" که یعنی شیر نعره کشید و خشمگین شد. حوران به فتح حاء نام مکانی در شام است. در قاموس آمده است که \\"اعطاه مقادته له\\" یعنی مطیع او شد، \\"الذرابه\\" یعنی تیزی زبان و \\"باء إلیه\\" یعنی در حالی برگشت که گناه را به گردن گرفته بود و به آن اقرار کرده بود. و \\"فلانٌ مضطلع علی الامر\\" یعنی توانایی انجام آن را دارد.

**[ترجمه]

«۲»

ج، الإحتجاج عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیهما السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ هَلْ کَانَ أَحَدٌ فِی أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْکَرَ عَلَی أَبِی بَکْرٍ فِعْلَهُ وَ جُلُوسَهُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ نَعَمْ کَانَ الَّذِی أَنْکَرَ عَلَی أَبِی بَکْرٍ اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِینَ خَالِدُ بْنُ سَعِیدِ بْنِ الْعَاصِ وَ کَانَ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ وَ مِنَ الْأَنْصَارِ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ وَ سَهْلٌ وَ عُثْمَانُ ابْنَا حُنَیْفٍ وَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ وَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ وَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ فَلَمَّا صَعِدَ أَبُو بَکْرٍ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَیْنَهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَ اللَّهِ لَنَأْتِیَنَّهُ وَ لَنُنْزِلَنَّهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ الْآخَرُونَ مِنْهُمْ وَ اللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ إِذاً لَأَعَنْتُمْ عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَ قَدْ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ (۱) فَانْطَلَقُوا بِنَا إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِنَسْتَشِیرَهُ وَ نَسْتَطْلِعَ رَأْیَهُ فَانْطَلَقَ

۱- البقره: ۱۹۵ و تمام الآیه. «وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» و ظاهر الآیه فی الانفاق صدرا و ذیلا فیجب أن یکون وسطها أیضا کذلک، و الا لاختل السیاق، و المعنی أنّه یجب علیکم أن تنفقوا فی سبیل اللّه بکل معانیه من الانفاق فی أمر الجهاد و تجهیز الجیوش و اعداد القوّه و الرباط و الانفاق علی فقراء المسلمین لیتقووا و یرتفعوا عن حضیض المذله و أن تنفقوا علیهم حتی یحجوا و یجاهدوا فی اللّه حقّ جهاده الی غیر ذلک من مصادیق الانفاق فی سبیل اللّه. ولکن لا تلقوا أیدیکم وقدرتکم من الاموال والبنین إلی الهلکه والخساره بأن تنفقوا کل ما فی مقدرتکم فتبقون بلا مال ولا مقدره فتصیرون هلکی أذلاء فقراء لا تقدرون بعد ذلک علی شئ من الخیر ، بل اللازم علیکم فی ذلک ، الاحسان فی الانفاق بأن تتقدروا مقدرتکم وأموالکم فتنفقوا ما یناسبها ولیس هو الا الامر الوسط بین المنزلتین کما قال عزوجل فی سوره الفرقان : ۶۷ مادحا لهذه الطریقه الحسنی : « والذین اذا أنفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما ». فوزان الایه من حیث التقدیر فی الانفاق وزان قوله عزمن قائل : « ولا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا » أسری : ۲۹ وأما من حیث اللفظ فکقوله عزوجل؟ « یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم أولیاء : تلقون الیهم بالموده » الایه الاولی من الممتحنه ، فتکون الباء زائده والتقدیر لا تلقوأ أیدیکم إلی الهلکه ، فالمراد بالایدی بقرینه الانفاق المقدم فی صدر الایه والاحسان المؤخر فی ذیلها المقدره المالیه. وان أبیت الا أن تجعل الباء سببیه ومفعول « تلقوا » محذوف (لا تلقوا

أنفسكم بأيديكم إلى التهلكه) لم تخرج الايه عن مورد الانفاق قطعا الا أنه ينطق على الذى ذكرناه بوجه آخر ويكون تقدير الكلام هكذا : أنفقوا فى سبيل الله بين الاسراف والتقتير ولا تلقوا أنفسكم متعمدا وبأيدى أنفسكم إلى الهلكه والخساره التى لا يتدارك فان ذلك خلاف الاحسان فأحسنوا فى الانفاق فى سبيل الله باتخاذ منزله بين المنزلتين : الاسراف والتقتير والبسط والقبض. فان الله يحب المحسنين ولا يحب الهالكين لانفسهم المخاطرين بها. وكيف كان ، ليس المراد بالتهلكه الانتحار أو القاء بنفسه فى صفوف الاعداء عازما على القتل ، بل التهلكه والهلاكه انما يصدق فى مورد يكون الانسان حيا لكنه صار كلاحى كالتاجر يفلس فيصير هالكا والانسان يرتكب أمرا عظيما يؤل أمره إلى الهلاك شرعا فى الاخره أو حكما عرفيا فى الدنيا كما نص معاجم اللغه أن التهلكه هى كل ما عاقبته الهلاك.

الْقَوْمُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَرَكْتَ حَقّاً أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ وَ أَوْلَى مِنْهُ لِأَنَّا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَمِيلُ

ص: ۱۹۰

مَعَ الْحَقِّ كَيْفَ مَالَ وَ لَقَدْ هَمَمْنَا أَنْ نَصِيرَ إِلَيْهِ فَنُنْزِلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجِئْنَاکَ نَسْتَشِيرُکَ وَ نَسْتَطْلِعُ رَأْيَکَ فِيمَا تَأْمُرُنَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ لَمَا كُنْتُمْ لَهُمْ إِلَّا حَرْباً وَ لَكِنَّكُمْ كَالْمِلْحِ فِي الزَّادِ وَ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ لَأَتَيْتُمُونِي شَاهِرِينَ أَسْيَافَكُمْ مُسْتَعِدِّينَ لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ إِذَا لأتونی (أَتَوْنِي) فَقَالُوا لِي بَايِعْ وَ إِلَّا قَتَلْنَاکَ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ أَدْفَعَ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِي وَ ذَلِکَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْعَزَ إِلَيَّ قَبْلَ وَفَاتِهِ قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِي وَ تَنْقُضُ فِيکَ عَهْدِي وَ إِنَّکَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ بَعْدِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ السَّامِرِيِّ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِکَ فَقَالَ إِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَ جَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً كُفَّ يَدَکَ وَ احْقِنْ دَمَکَ حَتَّى تَلْحَقَ بِي مَظْلُوماً وَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اشْتَغَلْتُ بِغُسْلِهِ وَ تَكْفِينِهِ وَ الْفَرَاغِ مِنْ شَأْنِهِ ثُمَّ آلَيْتُ يَمِيناً أَنْ لَا أَرْتَدِيَ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَ ابْنَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَدُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ فَنَاشَدْتُهُمْ حَقِّي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةُ رَهْطٍ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ (١) وَ لَقَدْ رَاوَدْتُ فِي ذَلِکَ تَقْيِيدَ بَيْتِي فَاتَّقُوا اللَّهَ عَلَى السُّكُوتِ لِمَا عَلِمْتُمْ

١- قال ابن أبی الحدید فی شرح النهج ج ١ ص ١٣١: و من كتاب معاویه المشهور الی علیّ علیه السلام: و أعهدک أمس تحمل قعیده بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع أبو بكر الصدیق فلم تدع أحدا من أهل بدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و أدلیت الیهم بابنیک و استنصرتهم علی صاحب رسول اللّه فلم یجبک منهم الا أربعه أو خمسه إلی آخر ما سیأتی فی محله.

مِنْ وَغْرِ صُدُورِ الْقَوْمِ وَ بُغْضِهِمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَانْطَلِقُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِلَى الرَّجُلِ فَعَرِّفُوهُ مَا سَمِعْتُمْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِكُمْ صلى الله عليه و آله لِيَكُونَ ذَلِكَ أَوْكَدَ لِلْحُجَّةِ وَ أَبْلَغَ لِلْعُذْرِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا وَرَدُوا عَلَيْهِ فَسَارَ الْقَوْمُ حَتَّى أَحْدَقُوا بِمِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ فَلَمَّا صَعِدَ أَبُو بَكْرٍ الْمِنْبَرَ قَالَ الْمُهَاجِرُونَ لِلْأَنْصَارِ تَقَدَّمُوا فَتَكَلَّمُوا وَ قَالَ الْأَنْصَارُ لِلْمُهَاجِرِينَ بَلْ تَكَلَّمُوا أَنْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدْنَاكُمْ فِي كِتَابِهِ إِذْ قَالَ اللَّهُ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ قَالَ أَبَانٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ الْعَامَّهَ لَا تَقْرَأُ كَمَا عِنْدَكَ فَقَالَ وَ كَيْفَ تَقْرَأُ يَا أَبَانُ قَالَ قُلْتُ إِنَّهَا تَقْرَأُ لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ (۱) فَقَالَ وَيْلَهُمْ وَ أَيُّ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْهُ إِنَّمَا تَابَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ فَأَوَّلُ مَنْ تَكَلَّمَ بِهِ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ثُمَّ بَاقِي الْمُهَاجِرِينَ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمُ الْأَنْصَارُ وَ رُوِيَ أَنَّهُمْ كَانُوا غُيَّباً عَنْ وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَدِمُوا وَ قَدْ تَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أَعْلَامُ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَامَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ (۲) وَ قَالَ

۱- براءه: ۱۱۷.

۲- قال ابن الأثير فى أسد الغابه: خالد بن سعيد بن العاص بن أميّه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصى القرشيّ الاموى يكنى أبا سعيد، كان من السابقين الى السلام ثالثا أو رابعا بعثه رسول اللّه عاملا على صدقات اليمن و قيل على صدقات مذحج و على صنعاء فتوفى النبيّ و هو عليها و لم يزل خالد و أخواه عمرو و أبان على أعمالهم التى استعملهم عليها رسول اللّه حتى توفى رسول اللّه فرجعوا عن أعمالهم فقال لهم أبو بكر: ما لكم رجعتم؟ ما أحد أحق بالعمل من عمال رسول اللّه ارجعوا الى أعمالكم، فقالوا: نحن بنو أبى أحيحه لا نعمل لاحد بعد رسول اللّه أبدا. كان خالد على اليمن و أبان على البحرين و عمر و على تيماء و خيبر قرى عربيه و تأخر خالد و أخوه أبان عن بيعه أبى بكر فقال لبنى هاشم: انكم لطوال الشجر طيبوا الثمر و نحن لكم تبع، فلما بايع بنو هاشم أبا بكر بايعه خالد و أبان و سيجى ء تمام الكلام فيه.

اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ وَ نَحْنُ مُحْتَوِشُوهُ يَوْمَ قُرَيْظَةَ حِينَ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ وَ قَدْ قَتَلَ عَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ عِدَّةً مِنْ صَنَادِيدِ رِجَالِهِمْ وَ أُولِي الْبَأْسِ وَ النَّجْدَهِ مِنْهُمْ يَا مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِنِّي مُوصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظُوهَا وَ مُودِعُكُمْ أَمْراً فَاحْفَظُوهُ أَلَا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام أَمِيرُكُمْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ بِذَلِكَ أَوْصَانِي رَبِّي أَلَا وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَحْفَظُوا فِيهِ وَصِيَّتِي وَ تُوَازِرُوهُ وَ تَنْصُرُوهُ اخْتَلَفْتُمْ فِي أَحْكَامِكُمْ وَ اضْطَرَبَ عَلَيْكُمْ أَمْرُ دِينِكُمْ وَ وَلِيَكُمْ شِرَارُكُمْ أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُمُ الْوَارِثُونَ لِأَمْرِي وَ الْعَالِمُونَ بِأَمْرِ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي اللَّهُمَّ مَنْ أَطَاعَهُمْ مِنْ أُمَّتِي وَ حَفِظَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَاحْشُرْهُمْ فِي زُمْرَتِي وَ اجْعَلْ لَهُمْ نَصِيباً مِنْ مُرَافَقَتِي يُدْرِكُونَ بِهِ نُورَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَسَاءَ خِلَافَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَاحْرِمْهُ الْجَنَّةَ الَّتِي عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اسْكُتْ يَا خَالِدُ فَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْمَشُورَهِ وَ لَا مِمَّنْ يُقْتَدَى بِرَأْيِهِ فَقَالَ خَالِدٌ اسْكُتْ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَإِنَّكَ تَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ غَيْرِكَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَيْشٌ أَنَّكَ مِنْ أَلْأَمِهَا حَسَباً وَ أَدْنَاهَا مَنْصِباً وَ أَخَسِّهَا قَدْراً وَ أَخْمَلِهَا ذِكْراً وَ أَقَلِّهِمْ غَنَاءً عَنِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنَّكَ لَجَبَانٌ فِي الْحُرُوبِ بَخِيلٌ بِالْمَالِ لَئِيمُ الْعُنْصُرِ مَا لَكَ فِي قُرَيْشٍ مِنْ فَخْرٍ وَ لَا فِي الْحُرُوبِ مِنْ ذِكْرٍ وَ إِنَّكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ بِمَنْزِلَهِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِي ءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النَّارِ خالِدَيْنِ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ فَأَبْلَسَ عُمَرُ وَ جَلَسَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ (۱) وَ قَالَ كرديد و نكرديد و ندانيد چه

۱- روی ابن أبی الحدید فی شرح النهج ج ۲ ص ۱۷ عن أبی بکر أحمد بن عبد العزیز الجوهریّ بإسناده عن المغیره أن سلمان و الزبیر و بعض الأنصار کان هواهم أن یبایعوا علیا بعد النبیّ صلی الله علیه و آله فلما بویع أبو بکر قال سلمان للصحابه: أصبتم الخیر و لکن أخطأتم المعدن قال: و فی روایه أخری: أصبتم ذا السن منکم و لکنکم أخطأتم أهل بیت نبیّکم، أما لو جعلتموها فیهم ما اختلف منکم اثنان و لاکلتموها رغدا. قال ابن ابی الحدید : قلت : هذا الخبر هو الذی روته المتکلمون فی باب الامامه عن سلمان أنه قال : « کردید ونکردید » تفسره الشیعه فتقول : أراد أسلمتم وما اسلمتم ، ویفسره أصحابنا فیقولون : معناه أخطأتم وأصبتم. وقال السید المرتضی فی الشافی : ۴۰۱ : فان قیل : المروی عن سلمان أنه قال کردید ونکردید ولیس بمقطوع به قلنا : ان کان خبر السقیفه وشرح ماجری فیها من الاقوال مقطوعا به ، فقول سلمان مقطوع به ، لان کل من روی السقیفه رواه ولیس هذا مما یختص الشیعه بنقله فیتهم فیه ... ولیس لهم أن یقولوا کیف خاطبهم بالفارسیه وهم عرب ، وذلک أن سلمان وان تکلم بالفارسیه فقد فسره بقوله أصبتم وأخطأتم : أصبتم سنه الاولین وأخطأتم اهل بیت نبیکم إلی آخر ما سیجئ فی آخر هذا الباب (تتمیم) نقلا عن تلخیص الشافی. أقول: : ولفظ سلمان علی ما فی أنساب الاشراف ۱ / ۵۹۱ العثمانیه ص ۱۷۲ و ۱۷۹ و ۱۸۷ و ۲۳۷ « کرداذ وناکرداذ » فالظاهر من قوله « کرداذ وناکرداذ » ان صنیعهم هذا صنیع و لیس بصنیع (قال فی البرهان : کرداد __ وزان بغداد بالفتح : البناء والاساس وقال : کردار بکر الاول القاعده والسیره : آئین __ روش) فنفی الفعل ثانیا بعد اثباته الا یفید أن ما صنعوه لم یکن علی وفق الحق ومقتضاه حیث ان الناس وان کان لابد لهم من أمیر یطاوعون له : یصدرون عن نهیه ویردون بأمره ، لکن الذی یجب أن یطاوع ویبایع لیس هو أبوبکرالذی لا یمکنه أن یتخطا خطا النبی ص ویحذو حذوه ، ولا له عصمه کعصمه النبی فلا یؤثر فی اشعارهم وأبشارهم ولا ... والف ولا واما الاعتراض بأنه کیف خاطبهم بالفارسیه أولا ثم خاطبهم بالعربیه __ وقد أکثر فی ذلک الجاحظ فی العثمانیه ص ۱۸۶ فعندی أن ذلک معهود من طبیعه الانسان اذا کان فی نفسه نفثه لا یمکنه أن یصدرها کما هی ، أخرجها مهمهما کخواطر النفوس واذا کان عارفا بلسانین کسلمان الفارسی أصدر النفثه

بلسان غير لسان المخاطبين ثم مضى فى كلامه بلسانهم ، فروى تلك الكلمه من سمعها من سلمان وترجمها من كان يعرف اللغه الفارسيه بعد ذلك.

کردید أَیْ فَعَلْتُمْ وَ لَمْ تَفْعَلُوا وَ مَا عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ وَ امْتَنَعَ مِنَ الْبَیْعَهِ قَبْلَ ذَلِکَ حَتَّی وُجِئَ عُنُقُهُ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ إِلَی مَنْ تُسْنِدُ أَمْرَکَ إِذَا نَزَلَ بِکَ مَا لَا تَعْرِفُهُ

وَ إِلَى مَنْ تَفْزَعُ إِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُهُ وَ مَا عُذْرُكَ فِي تَقَدُّمِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ مَنْ قَدَّمَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فِي حَيَاتِهِ وَ أَوْصَاكُمْ بِهِ عِنْدَ وَفَاتِهِ فَنَبَذْتُمْ قَوْلَهُ وَ تَنَاسَيْتُمْ وَصِيَّتَهُ وَ أَخْلَفْتُمُ الْوَعْدَ وَ نَقَضْتُمُ الْعَهْدَ وَ حَلَلْتُمُ الْعَقْدَ الَّذِي كَانَ عَقَدَهُ عَلَيْكُمْ مِنَ النُّفُوذِ تَحْتَ رَايَةِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ حَذَراً مِنْ مِثْلِ مَا أَتَيْتُمُوهُ وَ تَنْبِيهاً لِلْأُمَّةِ عَلَى عَظِيمِ مَا اجْتَرَحْتُمُوهُ مِنْ مُخَالَفَةِ أَمْرِهِ فَعَنْ قَلِيلٍ يَصْفُو لَكَ الْأَمْرُ وَ قَدْ أَثْقَلَكَ الْوِزْرُ وَ نُقِلْتَ إِلَى قَبْرِكَ وَ حَمَلْتَ مَعَكَ مَا اكْتَسَبَتْ يَدَاكَ فَلَوْ رَاجَعْتَ الْحَقَّ مِنْ قُرْبٍ وَ تَلَافَيْتَ نَفْسَكَ وَ تُبْتَ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَظِيمِ مَا اجْتَرَمْتَ كَانَ ذَلِكَ أَقْرَبَ إِلَى نَجَاتِكَ يَوْمَ تَفَرَّدُ فِي حُفْرَتِكَ وَ يُسَلِّمُكَ ذَوُو نُصْرَتِكَ فَقَدْ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا فَلَمْ يَرْدَعْكَ ذَلِكَ عَمَّا أَنْتَ مُتَشَبِّثٌ بِهِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي لَا عُذْرَ لَكَ فِي تَقَلُّدِهِ وَ لَا حَظَّ لِلدِّينِ وَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِيَامِكَ بِهِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ وَ لَا تَكُنْ كَمَنْ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ أَصَبْتُمْ قَبَاحَةً وَ تَرَكْتُمْ قَرَابَةً وَ اللَّهِ لَتَرْتَدَّنَّ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ (۱) وَ لَتَشُكَّنَّ فِي هَذَا الدِّينِ وَ لَوْ جَعَلْتُمُ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْكُمْ سَيْفَانِ وَ اللَّهِ لَقَدْ صَارَتْ لِمَنْ غَلَبَ وَ لَتَطْمَحَنَ

۱- و قد صدق التاريخ كلام أبى ذر هذا حيث ارتدت العرب بعد ما سمعت من أن أصحاب النبىّ صلى الله عليه و آله ابتزوا سلطانه من مقره، فطمعوا أن يكون لهم أيضا فى ذلك نصيب، فطغوا على الخليفه أبى بكر و اشتهرت طغيانهم هذا بعنوان الرده، نعم كانت رده و لكن على من؟ على اللّه و رسوله؟ أو على الخليفه من بعده؟ سيجى ء تمام الكلام فى أبواب المطاعن عند خلاف بنى تميم و قتل مالك بن نويره إنشاء اللّه تعالى.

إِلَیْهَا عَیْنُ مَنْ لَیسَ مِنْ أَهْلِهَا وَ لَیُسْفَکَنَّ فِی طَلَبِهَا دِمَاءٌ کَثِیرَهٌ فَکَانَ کَمَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمَ خِیَارُکُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ الْأَمْرُ بَعْدِی لِعَلِیٍّ ثُمَّ لِابْنَیَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ثُمَّ لِلطَّاهِرِینَ مِنْ ذُرِّیَّتِی فَاطَّرَحْتُمْ قَوْلَ نَبِیِّکُمْ وَ تَنَاسَیْتُمْ مَا عَهِدَ بِهِ إِلَیْکُمْ فَأَطَعْتُمُ الدُّنْیَا الْفَانِیَهَ وَ بِعْتُمُ الْآخِرَهَ الْبَاقِیَهَ الَّتِی لَا یَهْرَمُ شَبَابُهَا وَ لَا یَزُولُ نَعِیمُهَا وَ لَا یَحْزَنُ أَهْلُهَا وَ لَا تَمُوتُ سُکَّانُهَا بِالْحَقِیرِ التَّافِهِ الْفَانِی الزَّائِلِ وَ کَذَلِکَ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِکُمْ کَفَرَتْ بَعْدَ أَنْبِیَائِهَا وَ نَکَصَتْ عَلَی أَعْقَابِهَا وَ غَیَّرَتْ وَ بَدَّلَتْ وَ اخْتَلَفَتْ فَسَاوَیْتُمُوهُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ وَ عَمَّا قَلِیلٍ تَذُوقُونَ وَبَالَ أَمْرِکُمْ وَ تُجْزَوْنَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ثُمَّ قَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ قَالَ ارْجِعْ یَا أَبَا بَکْرٍ عَنْ ظُلْمِکَ وَ تُبْ إِلَی رَبِّکَ وَ الْزَمْ بَیْتَکَ وَ ابْکِ عَلَی خَطِیئَتِکَ وَ سَلِّمِ الْأَمْرَ لِصَاحِبِهِ الَّذِی هُوَ أَوْلَی بِهِ مِنْکَ فَقَدْ عَلِمْتَ مَا عَقَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی عُنُقِکَ مِنْ بَیْعَتِهِ وَ أَلْزَمَکَ مِنَ النُّفُوذِ تَحْتَ رَایَهِ أُسَامَهَ بْنِ زَیْدٍ وَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ نَبَّهَ عَلَی بُطْلَانِ وُجُوبِ هَذَا الْأَمْرِ لَکَ وَ لِمَنْ عَضَدَکَ عَلَیْهِ بِضَمِّهِ لَکُمَا إِلَی عَلَمِ النِّفَاقِ وَ مَعْدِنِ الشَّنَآنِ وَ الشِّقَاقِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی فِیهِ عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ فَلَا اخْتِلَافَ بَیْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِی عَمْرٍو وَ هُوَ کَانَ أَمِیراً عَلَیْکُمَا وَ عَلَی سَائِرِ الْمُنَافِقِینَ فِی الْوَقْتِ الَّذِی أَنْفَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی غَزَاهِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ (۱) وَ أَنَّ عَمْراً قَلَّدَکُمَا حَرْسَ عَسْکَرِهِ فَمِنَ الْحَرْسِ إِلَی الْخِلَافَهِ اتَّقِ اللَّهَ وَ بَادِرِ الِاسْتِقَالَهَ قَبْلَ فَوْتِهَا فَإِنَ

۱- البلاذری ۱/ ۳۸۰ و فی السیر أن رسول اللّه بعث عمرو بن العاصی أولاـ ثمّ بعث ابا عبیده مددا له و فیهم أبو بکر و عمر فاجتمعوا تحت قیاده عمرو، راجع سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۳۲ أسد الغابه ج ۴ ص ۱۱۶ بترجمه ابن العاصی منتخب کنز العمّال ج ۴ ص ۱۷۸، تاریخ الطبریّ ج ۳ ص ۳۲، و لعمرو بن العاصی ترجمه ضافیه من شتّی نواحی البحث تراها فی کتاب الغدیر ج ۲ ص ۱۲۰- ۱۷۶.

ذَلِکَ أَسْلَمُ لَکَ فِی حَیَاتِکَ وَ بَعْدَ وَفَاتِکَ وَ لَا تَرْکَنْ إِلَی دُنْیَاکَ وَ لَا تَغْرُرْکَ قُرَیْشٌ وَ غَیْرُهَا فَعَنْ قَلِیلٍ تَضْمَحِلُّ عَنْکَ دُنْیَاکَ ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی رَبِّکَ فَیَجْزِیکَ بِعَمَلِکَ وَ قَدْ عَلِمْتَ وَ تَیَقَّنْتَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَلِّمْهُ إِلَیْهِ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ فَإِنَّهُ أَتَمُّ لِسَتْرِکَ وَ أَخَفُّ لِوِزْرِکَ فَقَدْ وَ اللَّهِ نَصَحْتُ لَکَ إِنْ قَبِلْتَ نُصْحِی وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ثُمَّ قَامَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ (۱) فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ مَا ذَا لَقِیَ

۱- بریده بن الحصیب الاسلمی أبو ساسان و أبو عبد اللّه کان ذا بیت کبیر فی قومه مر به رسول اللّه مهاجرا فأسلم هو و من معه و کانوا ثمانین بیتا فصلوا خلف رسول اللّه صلی الله علیه و آله العشاء الآخره ثمّ قدم علیه صلی الله علیه و آله بعد غزوه أحد و شهد معه المشاهد کلها و ولاه رسول اللّه صدقات قومه، روی أنّه لما سمع بفوت النبیّ صلی الله علیه و آله و کان فی قبیلته، أخذ رایته فنصبها علی باب بیت أمیر المؤمنین فقال له عمر: الناس اتفقوا علی بیعه أبی بکر، ما لک تخالفهم؟ فقال: لا أبایع غیر صاحب هذا البیت. واما حدیث التسلیم علی علی بامره المؤمنین فقد أخرجه العلامه المرعشی دام ظله فی ذیل الاحقاق عن معاجم کثیره من کتب أهل السنه راجع ج ۴ ص ۲۷۵ وما بعده. وأما حدیث خلافه فقد روی علم الهدی فی الشافی ۳۹۸ عن الثقفی باسناده عن سفیان بن فروه عن أبیه قال : جاء بریده حتی رکز رایته فی وسط أسلم ثم قال : لا أبایع حتی یباع علی بن أبیطالب ، فقال علی : یا بریده ادخل فیما دخل فیه الناس ، فان اجتماعهم أحب إلی من اختلافهم الیوم. وباسناده عن موسی بن عبدالله بن الحسن قال : أبت أسلم أن تبایع ، فقالوا : ماکنا نبایع حتی یبایع بریده لقول النبی صلی الله علیه و آله لبریده « علی ولیکم من بعدی » قال : فقال علی : ان هؤلاء خیرونی أن یظلمونی حقی وأبایعهم ، وارتد الناس حتی بلغت الرده أحدا فاخترت أن أظلم حقی وان فعلوا ما فعلوا. أقول: وحدیث بریده « یا بریده لا تبغض علیا (لا تقع فی علی) ان علیا منی وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی » من المتواترات وقد أخرجه أصحاب الصحاح راجع مسند الامام ابن حنبل ج ۵ ص ۳۵۶ ، خصائس النسائی : ۳۳ شرح النهج الحدیدی ج ۲ ص ۴۳۰ ،مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۲۷ وهکذا حدیث عمران بن الحصین ویقال انه اخا بریده لامه أخرجه ابوداود الطیالسی فی مسنده : ۱۱۱ تحت الرقم ۸۲۹ ، الترمذی فی صحیحه ج ۵ ص ۲۹۶ تحت الرقم ۳۷۹۶ و ۳۸۰۹ وأخرجه عنه فی مشکاه المصابیح ۵۶۴ جامع الاصول ۹ / ۴۷۰ ، ورواه النسائی فی الخصائص : ۳۳ و ۲۶ مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۰ ، إلی غیر ذلک من المعاجم الحدیثیه راجع بسط ذلک فی ذیل الاحقاق ج ۵ ص ۲۷۴ _ ۳۱۷.

الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ يَا أَبَا بَكْرٍ أَ نَسِيتَ أَمْ تَنَاسَيْتَ أَمْ خَدَعَتْكَ نَفْسُكَ سَوَّلَتْ لَكَ الْأَبَاطِيلَ أَ وَ لَمْ تَذْكُرْ مَا أَمَرَنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ تَسْمِيَةِ عَلِيٍّ علیه السلام بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ النَّبِيُّ بَيْنَ أَظْهُرِنَا وَ قَوْلَهُ فِي عِدَّةِ أَوْقَاتٍ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَاتِلُ الْقَاسِطِينَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ تَدَارَكْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ لَا تُدْرِكَهَا وَ أَنْقِذْهَا مِمَّا يُهْلِكُهَا وَ ارْدُدِ الْأَمْرَ إِلَى مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ وَ لَا تَتَمَادَ فِي اغْتِصَابِهِ وَ رَاجِعْ وَ أَنْتَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرَاجَعَ فَقَدْ مَحَضْتُكَ النُّصْحَ وَ دَلَلْتُكَ عَلَى طَرِيقِ النَّجَاةِ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ ثُمَّ قَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالَ يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ يَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ إِنْ كُنْتُمْ عَلِمْتُمْ وَ إِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَوْلَى بِهِ وَ أَحَقُّ بِإِرْثِهِ وَ أَقْوَمُ بِأُمُورِ الدِّينِ وَ آمَنُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَحْفَظُ لِمِلَّتِهِ وَ أَنْصَحُ لِأُمَّتِهِ فَمُرُوا صَاحِبَكُمْ فَلْيَرُدَّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَضْطَرِبَ حَبْلُكُمْ وَ يَضْعُفَ أَمْرُكُمْ وَ يَظْفَرَ عَدُوُّكُمْ وَ يَظْهَرَ شَتَاتُكُمْ وَ تُعْظُمَ الْفِتْنَةُ بِكُمْ وَ تَخْتَلِفُونَ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ يَطْمَعَ فِيكُمْ عَدُوُّكُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَيْنِهِمْ وَلِيُّكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ فَرْقٌ ظَاهِرٌ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ فِي حَالٍ بَعْدَ حَالٍ عِنْدَ سَدِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَبْوَابَكُمُ الَّتِي كَانَتْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَسَدَّهَا كُلَّهَا غَيْرَ بَابِهِ (1) وَ إِيثَارِهِ إِيَّاهُ بِكَرِيمَتِهِ فَاطِمَةَ دُونَ

۱- حدیث سد الأبواب الا باب علیّ علیه السلام قد مر فی ج ۳۹ ص ۱۹- ۳۴ من بحار الانوار تاریخ مولانا أمیر المؤمنین علیه السلام و أخرج المؤلّف العلامه من روایات الفریقین فی ذلک ما فیه غناء و کفایه، و ان شئت راجع ذیل الاحقاق ج ۵ ص ۵۴۰- ۵۸۶، فقد أخرجه عن الترمذی ج ۱۳ ص ۱۷۳ ط الصاوی بمصر، و هو فی ط الاعتماد ج ۵ ص ۳۰۵ تحت الرقم ۳۸۱۵، و عن النسائی فی الخصائص: ۱۳ و ۱۴، الحافظ أبی نعیم فی الحلیه ۴/ ۱۵۳، ابن کثیر الدمشقی فی البدایه و النهایه ۷/ ۳۳۸، ابن حنبل فی مسنده ج ۴ ص ۳۶۹، الحاکم فی مستدرکه ۳/ ۱۲۵ و للعلامه الامینی قدّس سرّه فی کتابه الغدیر بحث ضاف و نظره ثاقبه فی حدیث سد الأبواب من شاءها فلیراجع ج ۳ ص ۲۰۲ و ما بعده. ومما یناسب ذکره هنا أن الترمذی ج ۵ ص ۲۷۸ روی باسناده عن عروه عن عائشه « أن النبی صلی الله علیه و آله أمر بسد الابواب الاباب أبی بکر » ولفظ البخاری ۵ / ۵ « لایبقین فی المسجد باب الاسد ، الاباب ابی بکر » ولم یتفطنوا أن النبی لم یأمر بسد الابواب الابابه للخله ولا للقرابه ، وانما أمیر بسد الابواب لحکم شرعی اقتضی ذلک ، وهو أنه لا یحل لاحد أن یستطرق جنبا مسجد الرسول صلی الله علیه و آله ، الا من کان طاهرا طیبا بنص آیه التطهیر ، ولذلک قال صلی الله علیه و آله : « یا علی لا یحل لاحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک » رواه الترمذی فی ج ۵ / ۳۰۳ تحت الرقم ۳۸۱۱ البیهقی فی سننه ۷ / ۶۵ ، الخطیب التبریزی فی مشکاه المصابیح : ۵۶۴ ، العسقلانی فی تهذیبه ۹ / ۳۸۷ إلی غیر ذلک مما تجده فی ذیل الاحقاق. وأما حدیث « أنا مدینه العلم وعلی بابها » فقد مضی البحث عنه فی ج ۴ ص ۲۰۰ _ ۲۰۷ من تاریخ أمیر المؤمنین علیه السلام وان شئت راجع ذیل الاحقاق ج ۵ ص ۴۶۹ _ ۵۱۵ أخرج الحدیث بألفاظه عن معاجم کثیره منها المستدرک ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷ تاریخ بغداد ۲/۳۷۷أنساب السمعانی ۱۱۸۲ تاریخ الخلفاء : ۶۶.

سَائِرِ مَنْ خَطَبَهَا إِلَيْهِ مِنْكَمْ وَ قَوْلِهِ صلى الله عليه و آله أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَهَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا وَ أَنْتُمْ جَمِيعاً مُصْطَرِخُونَ فِيمَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ أُمُورِ دِينِكُمْ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُسْتَغْنٍ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْكُمْ إِلَى مَا لَهُ مِنَ السَّوَابِقِ الَّتِي لَيْسَتْ لِأَفْضَلِكُمْ عِنْدَ نَفْسِهِ فَمَا بَالُكُمْ تَحِيدُونَ عَنْهُ وَ تُغِيرُونَ عَلَى حَقِّهِ وَ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَهِ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا أَعْطُوهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ ثُمَّ قَامَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ (۱) فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا تَجْحَدْ حَقّاً جَعَلَهُ اللَّهُ لِغَيْرِكَ

۱- استعرض أبو الفداء فی کتابه المختصر فی أخبار البشر حدیث السقیفه قائلا: و بادروا سقیفه بنی ساعده فبایع عمر أبا بکر و انثال الناس یبایعونه خلا جماعه من بنی هاشم و الزبیر و عتبه بن أبی لهب و خالد بن سعید بن العاصی و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسیّ و أبی ذر و عمّار بن یاسر و براء بن عازب، و أبی بن کعب، و أبی سفیان من بنی أمیّه و مالوا مع علی رضی اللّه عنهم. وقال الیعقوبی فی تاریخه ۲ / ۱۱۴ أنه تخلف عن بیعه أبی بکر قوم من المهاجرین الانصار ومالوا مع علی. ثم ذکر هؤلاء الجماعه المنکرین لبیعته.

وَ لَا تَكُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله علیه و آله فِی وَصِیِّهِ وَ صَفِیِّهِ وَ صَدَفَ عَنْ أَمْرِهِ ارْدُدِ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ تَسْلَمْ وَ لَا تَتَمَادَ فِی غَیِّکَ فَتَنْدَمَ وَ بَادِرِ الْإِنَابَهَ یَخِفَّ وِزْرُکَ وَ لَا تُخَصِّصْ بِهَذَا الْأَمْرِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْهُ اللَّهُ لَکَ نَفْسَکَ فَتَلْقَی وَبَالَ عَمَلِکَ فَعَنْ قَلِیلٍ تُفَارِقُ مَا أَنْتَ فِیهِ وَ تَصِیرُ إِلَی رَبِّکَ فَیَسْأَلُکَ عَمَّا جَنَیْتَ وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ثُمَّ قَامَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَبِلَ شَهَادَتِی وَحْدِی وَ لَمْ یُرِدْ مَعِی غَیْرِی قَالُوا بَلَی قَالَ فَأَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَقُولُ أَهْلُ بَیْتِی یَفْرُقُونَ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ الَّذِینَ یُقْتَدَی بِهِمْ وَ قَدْ قُلْتُ مَا عَلِمْتُ وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ ثُمَّ قَامَ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ فَقَالَ وَ أَنَا أَشْهَدُ عَلَی نَبِیِّنَا صلی الله علیه و آله أَنَّهُ أَقَامَ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلَامُ یَعْنِی فِی یَوْمِ غَدِیرِ خُمٍّ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِلْخِلَافَهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِیَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهُ مَوْلَی مَنْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَوْلَاهُ وَ أَکْثَرُوا الْخَوْضَ فِی ذَلِکَ فَبَعَثْنَا رِجَالًا مِنَّا إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلُوهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدِی وَ أَنْصَحُ النَّاسِ لِأُمَّتِی وَ قَدْ شَهِدْتُ بِمَا حَضَرَنِی فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ اشْهَدُوا عَلَیَّ أَنِّی أَشْهَدُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ رَأَیْتُهُ فِی هَذَا الْمَکَانِ یَعْنِی الرَّوْضَهَ وَ هُوَ آخِذٌ بِیَدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ هُوَ یَقُولُ أَیُّهَا

النَّاسُ هَذَا عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ وَفَاتِي وَ قَاضِي دَيْنِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي عَلَى حَوْضِي فَطُوبَى لِمَنْ تَبِعَهُ وَ نَصَرَهُ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَ خَذَلَهُ وَ قَامَ مَعَهُ أَخُوهُ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَهْلُ بَيْتِي نُجُومُ الْأَرْضِ فَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ قَدِّمُوهُمْ فَهُمُ الْوُلَاهُ بَعْدِي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله عَلِيٌّ وَ الطَّاهِرُونَ مِنْ وُلْدِهِ وَ قَدْ بَيَّنَ علیه السلام فَلَا تَكُنْ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَ لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ثُمَّ قَامَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَ رُدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَقَدْ سَمِعْتُمْ مِثْلَ مَا سَمِعَ إِخْوَانُنَا فِي مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ لِنَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله وَ مَجْلِسٍ بَعْدَ مَجْلِسٍ يَقُولُ أَهْلُ بَيْتِي أَئِمَّتُكُمْ بَعْدِي وَ يُومِئُ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ يَقُولُ هَذَا أَمِيرُ الْبَرَرَهِ وَ قَاتِلُ الْكَفَرَهِ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ فَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلْمِكُمْ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ وَ لَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَ لَا تَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُعْرِضِينَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَأُفْحِمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ حَتَّى لَمْ يُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ وَلِيتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي (۱) فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ انْزِلْ عَنْهَا يَا لُكَعُ

۱- روی حدیث اقالته هذا فی الصواعق المحرقه: ۳۰ و لفظه «أقیلونی أقیلونی لست بخیرکم» الإمامه و السیاسه، ۲ و لفظه بعد ما قالت السیّده فاطمه فی محاجه لها معه: « والله لا دعون الله علیک فی کل صلاه أصلیها » : « فخرج أبوبکر باکیا فاجتمع الیه الناس فقال لهم : یبیت کل رجل منکم معانقا حلیلته مسرورا بأهله وترکتمونی وما أنا فیه ، لا حاجه لی فی بیعتکم أقیلونی بیعتی ». ورواه فی مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۸۳ نقلا عن الطبرانی فی الاوسط ولفظه « قام أبوبکر الصدیق الغد حین بویع فخطب الناس فقال : ایها الناس انی قد أقلتکم رأیی انی لست بخیرکم فبایعوا خیرکم » ونقله فی شرح النهج ج ۱ ص ۵۶ وقال : اختلف الرواه فی هذه اللفظه فکثیر من الناس رواها « أقیلونی فلست بخیرکم » ومن الناس من أنکر هذه اللفظه و انما روی « ولیتکم ولست بخیرکم » وسیجئ تمام الکلام فی ذلک فی ابواب المطاعن.

إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَجِ قُرَيْشٍ لِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هَذَا الْمَقَامَ وَ اللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخْلَعَكَ وَ أَجْعَلَهَا فِي سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَهَ قَالَ فَنَزَلَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ انْطَلَقَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ بَقُوا ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ لَا يَدْخُلُونَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ جَاءَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ مَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ وَ قَالَ لَهُمْ مَا جُلُوسُكُمْ فَقَدْ طَمِعَ فِيهَا وَ اللَّهِ بَنُو هَاشِمٍ وَ جَاءَهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَهَ وَ مَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ وَ جَاءَهُمْ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ مَعَهُ أَلْفُ رَجُلٍ فَمَا زَالَ يَجْتَمِعُ رَجُلٌ رَجُلٌ حَتَّى اجْتَمَعَ أَرْبَعَهُ آلَافِ رَجُلٍ فَخَرَجُوا شَاهِرِينَ أَسْيَافَهُمْ يَقْدُمُهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حَتَّى وَقَفُوا بِمَسْجِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ عُمَرُ وَ اللَّهِ يَا صَحَابَهَ عَلِيٍّ لَئِنْ ذَهَبَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَتَكَلَّمُ بِالَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ بِالْأَمْسِ لَنَأْخُذَنَّ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاهُ فَقَامَ إِلَيْهِ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَ قَالَ يَا ابْنَ صُهَاكَ الْحَبَشِيَّهِ أَ بِأَسْيَافِكُمْ تُهَدِّدُونَّا أَمْ بِجَمْعِكُمْ تُفْزِعُونَّا وَ اللَّهِ إِنَّ أَسْيَافَنَا أَحَدُّ مِنْ أَسْيَافِكُمْ وَ إِنَّا لَأَكْثَرُ مِنْكُمْ وَ إِنْ كُنَّا قَلِيلِينَ لِأَنَّ حُجَّهَ اللَّهِ فِينَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ طَاعَهَ إِمَامِي أَوْلَى بِي لَشَهَرْتُ سَيْفِي وَ لَجَاهَدْتُكُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلِيَ عُذْرِي فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اجْلِسْ يَا خَالِدُ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ مَقَامَكَ وَ شَكَرَ لَكَ سَعْيَكَ فَجَلَسَ وَ قَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِلَّا صَمَّتَا يَقُولُ بَيْنَا أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي جَالِسٌ فِي مَسْجِدِي مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ يَكْبِسُهُ جَمَاعَهٌ مِنْ كِلَابِ أَهْلِ النَّارِ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ وَ قَتْلَ مَنْ مَعَهُ وَ لَسْتُ أَشُكُّ إِلَّا وَ إِنَّكُمْ هُمْ فَهَمَّ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَخَذَ بِمَجَامِعِ ثَوْبِهِ ثُمَّ جَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ صُهَاكَ الْحَبَشِيَّهِ لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله تَقَدَّمَ لَأَرَيْتُكَ أَيُّنَا أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَوَ اللَّهِ لَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخَوَايَ مُوسَى وَ هَارُونَ إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ وَ اللَّهِ

لَمَا أَدْخُلُ إِلَّا لِزِيَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيهَا فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ لِحُجَّةٍ أَقَامَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ يُتْرَكَ النَّاسُ فِي حَيْرَةٍ (۱).

**[ترجمه]الاحتجاج: أبان بن تغلب نقل کرده، به امام جعفر صادق - علیه السلام - عرض کردم: فدایتان شوم! آیا در میان اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کسی بود که ابوبکر را در مورد آن کارش و نشستنش بر جای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رد و انکار کند؟ ایشان فرمودند: آن‌هایی که ابوبکر را بر آن کارش انکار کردند، دوازده نفر بودند که از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص که از بنی امیه بود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار: ابوالهیثم بن تیهان، سهل و عثمان فرزندان حنیف، خزیمه بن ثابت ذو شهادتین، أبیّ بن کعب، و ابوایوب انصاری بودند.

هنگامی که ابوبکر از منبر بالا رفت، [این افراد] با یک‌دیگر به مشورت پرداختند و برخی از آنان به برخی دیگر گفتند: به خدا سوگند او را از منبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - پایین می‌آوریم، و آن عده دیگر گفتند: به خدا سوگند اگر این کار را انجام دهید، به مرگ خود کمک کرده‌اید و خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» - . بقره / ۱۹۵ - {و

خود را با دست خود به هلاکت میفکنید}، پس همراه با ما بیایید تا نزد امیرالمومنین - علیه السلام - برویم و از ایشان مشورت بگیریم و از نظرشان آگاه شویم. این عده نزد امیرالمومنین - علیه السلام - رفتند و گفتند: ای امیرالمومنین! حقی را رها کرده... ای که تو نسبت به آن شایسته‌تر و سزاوارتری؛ زیرا ما از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدیم که می‌فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است، و هر جا که برود علی نیز همراه او می‌رود»، ما قصد داشتیم که به ابوبکر حمله بریم و او را از منبر رسول خدا ۰ صلی الله علیه و آله و سلم - پایین بکشیم، به همین جهت نزد شما آمدیم تا با شما مشورت کنیم و از نظر شما آگاه شویم و ببینیم شما چه امری می‌فرمایید. امیر المومنین - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند اگر این کار را می... کردید، برای آن‌ها چیزی جز جنگ نمی‌شدید، شما [از جهت تعداد] مانند نمک در غذا و سرمه چشم هستید، به خدا سوگند اگر این کار را می‌کردید، باید با شمشیرهای آخته و آماده جنگ و کشتار پیش من می‌آمدید. و آن وقت آن‌ها پیش من می... آمدند و می‌گفتند: بیعت کن و اگرنه تو را می‌کشیم و من ناچار می‌شدم در برابر آن‌ها از خود دفاع کنم. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پیش از رحلتشان نزدیک من شدند و فرمودند: ای اباالحسن! این امت پس از من با تو نیرنگ می‌کنند و پیمانی که با من در مورد بسته‌اند را می‌شکنند؛ تو در نزد من به چون هارون برای موسی هستی، و این امت بعد از من چون هارون و پیروان او و سامری و پیروان آن خواهند شد. به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عرض کردم: در آن زمان که این‌طور می... شود، چه باید بکنم؟ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: اگر یاورانی برای خود یافتی، به سوی آن‌ها برو و با آنان بجنگ و اگر یاورانی برای خود نیافتی، دست نگه دار و خون خود را حفظ کن تا روزی که مظلومانه به من بپیوندی.

هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رحلت کردند، من مشغول غسل و تکفین و انجام کارهای ایشان شدم و سوگند خوردم که زمانی که قرآن را گردآوری نکرده‌ام جز برای نماز بیرون نیایم و این کار را انجام دادم. سپس دست فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را گرفتم و در میان اهالی جنگ بدر و مسلمانان اولیه چرخیدم و برای گرفتن حقم از آنان کمک

خواستم و آن‌ها را به یاری خود فرا خواندم؛ اما تنها چهار نفر، سلمان و عمار و مقداد و ابوذر دعوت مرا پذیرفتند. اکنون تصمیم گرفته‌ام که شاهدانم محفوظ بمانند. از خدا به خاطر این سکوتتان بترسید، چرا که شما از کینه نهفته در دل این قوم و از بغض آن‌ها نسبت به خداوند و رسولتان و اهل بیت ایشان آگاه هستید. همگی پیش این مرد بروید و او را از آن‌چه که از پیامبرتان شنیده‌اید باخبر سازید تا با این کار حجت تمام شود و جای عذری باقی نماند و آنان وقتی که به حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله — درآیند، از ایشان دورتر شوند.

آن عده رفتند و اطراف منبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گرد آمدند. روز جمعه بود، وقتی ابوبکر بالای منبر رفت، مهاجرین به انصار گفتند که جلو بروید و سخن را شروع کنید. انصار به مهاجرین گفتند: نه، شما سخن را شروع کنید؛ زیرا خداوند متعال شما را در کتاب خود مقدم داشته است و فرموده: «لَقَد تَّابَ الله بالنَّبِيِّ على الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ» {به یقین خدا به سبب پیامبر مهاجران و انصار را بخشید}. أبان نقل کرده، به ایشان [امام صادق - علیه السلام -] عرض کردم: ای پسر رسول خدا! اکثر مردم این آیه مانند شما قرائت نمی‌کنند، ایشان فرمودند: ای أبان! پس چگونه قرائت می‌کنند؟ عرض کردم: این‌طور قرائت می‌کنند: «لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ» - . توبه / ۱۱۷ - {به

یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار ببخشود}. ایشان فرمودند: وای بر آن‌ها! رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چه گناهی کرده است که خداوند آن گناه او را ببخشد!؟ خداوند به واسطه پیامبر گناهان امتش را بخشید.

نخستین کسی که با ابوبکر صحبت کرد، خالد بن سعید بن عاص بود، و سپس بقیه مهاجرین، و بعد از آن‌ها انصار صحبت کردند، روایت شده که آن‌ها [همان دوازده نفری که شهادت دادند] در هنگام وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - حضور نداشتند و وقتی آمده بودند که ابوبکر خلافت را بر عهده گرفته بود. آن‌ها در آن زمان افراد سرشناس مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله — بودند. خالد بن سعید بن عاص برخاست و گفت: ای ابوبکر! از خدا بترس! تو می‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در جنگ بنی‌قریظه، در همان روزی که خداوند ایشان را پیروز گردانید و علی - علیه السلام - شماری از پهلوانان و زورمندان و دلاوران آنان را در آن روز کشته بود و ما دور ایشان گرد آمده بودیم، فرمودند: ای گروه مهاجرین و انصار! من به شما وصیتی می‌کنم که از آن نگه‌داری کنید و امری را در میان شما به امانت می‌گذارم که از آن محافظت کنید، بدانید که پس از من علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - امیر شما و جانشین من در بین شماست، این را پروردگارم به من سفارش کرده است. بدانید که اگر وصیت من در مورد او را حفظ نکنید و او را کمک ندهید و یاری نکنید، در احکامتان با اختلاف روبه رو می‌شوید و امر دینتان بر شما سخت می‌شود و بَدان شما بر شما مستولی می‌شوند. بدانید که اهل بیت من وارثان امر من هستند و پس از من دانایان به امور امتم هستند. خداوندا! کسانی از امتم که از آن‌ها پیروی می‌کنند و به وصیت من در مورد آن‌ها عمل می‌کنند را با من محشور نما و بهره‌ای از همراهی من برایشان قرار بده تا با آن نور آخرت را درک کنند. خداوندا! هر کس به جانشینی من در بین اهل بیتم بدی می‌کند را از بهشت، همان بهشتی که پهنای آن به اندازه پهنای آسمان و زمین است، محروم کن.

عمر بن خطاب به او گفت: ساکت باش ای خالد! تو نه از اهل شور و مشورت هستی و نه از کسانی هستی که به نظرشان اقتدا می‌شود. خالد گفت: ساکت باش ای ابن خطاب! تو از زبان شخص دیگری سخن می‌گویی، به خدا سوگند قریشیان می‌دانند

که تو از جهت نسب، پست‌ترین و از جهت منزلت، پایین‌ترین و از جهت مقدار، فرومایه‌ترین و از جهت آوازه، گمنام‌ترین و از جهت بی‌نیازی از خداوند و رسولش، ناتوان‌ترین شخص قریش هستی. تو انسانی هستی که در جنگ‌ها ترسو و در اموال بخیل و در ذات پست هستی. تو در میان قریش هیچ افتخاری نداری و در جنگ‌ها هیچ حرفی از تو نبوده است. تو در این قضیه [خلافت] به مانند شیطان هستی که به انسان گفت: کافر شو، و هنگامی که انسان کفر ورزید، به او گفت: من از تو بیزارم و از خداوند پروردگار جهانیان می ترسم، و عاقبت آن دو این شد که در آتش جهنم جاودان شدند و آن سزای ستمکاران است. عمر ساکت شد و خالد بن سعید نشست.

سپس سلمان فارسی برخاست و گفت: کردید و نکردید [و ندانید چه کردید]. سلمان که پیش از این از بیعت امتناع کرده بود و در نهایت شمشیر بر گردنش گذاشته بودند، گفت: ای ابابکر! زمانی که چیزی برایت پیش آید که حکم آن را ندانی، به چه کسی مراجعه می‌کنی؟ و وقتی سؤالی از تو پرسیده شود که جوابش را ندانی، به که پناه می‌بری؟ و چه عذری داری که بر کسی که از تو داناتر و به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزدیک‌تر و به تفسیر کتاب خداوند عزّ و جلّ و سنت پیامبرش آگاه‌ترست، پیشی گرفته‌ای؟ همان کسی که پیامبر- صلی الله علیه و آله - در زمان حیاتشان او را مقدم نمودند و در هنگام رحلتشان سفارش او را به شما کردند و شما سخن پیامبرتان را وانهادید و وصیت ایشان را فراموش کردید و خلف وعده نمودید و نقض پیمان کردید و شکستید پیمانی که مبنی بر رفتنتان زیر پرچم اسامه از شما گرفته بودند، تا مبادا این کارهایی که کردید را انجام دهید و امت به هوش باشند با مخالفت امر ایشان چه جنایت بزرگی نمودید. به زودی همه چیز برایت صاف و شفاف می‌شود و وبال این کارت بر تو سنگینی می‌کند و به قبرت منتقل می‌شوی و آن‌چه که با دستان خود کسب کرده‌ای همراه خود می‌بری. اگر زودتر به سوی حق بازگردی و در صدد جبران برآیی و به خاطر گناه بزرگی که کرده‌ای به سوی خدا توبه کنی، برای نجات تو، در آن روز که به تنهایی در قبرت می‌روی و یارانت با تو وداع می‌کنند بهتر خواهد بود. تو نیز همان‌چه ما شنیده‌ایم، شنیده‌ای و همان‌چه ما دیده‌ایم، دیده‌ای. ولی گویا آن‌ها [شنیده‌ها و دیده‌هایت] از چنگ‌اندازی به این کار [خلافت] باز نداشته است؛ خلافتی که تو در مورد تصدی آن عذری نخواهی داشت، و دین و مسلمانان بهره‌ای از خلافت تو نخواهند برد. خدا را، خدا را درباره خودت [که بر حذر باش]. هر آن‌که هشدار می‌دهد، معذور است. و مانند کسی نباش که پشت می‌کند و کبر می‌ورزد.

سپس ابوذر برخاست و گفت: ای قریشیان! کار زشتی کردید و خویشاوندی را رها کردید. به خدا سوگند گروهی از اعراب از دین باز خواهند گشت و در این دین شک خواهند کرد. اگر این امر [خلافت] را در بین اهل بیت پیامبرتان قرار می‌دادید، دو شمشیر نیز با شما اختلاف پیدا نمی‌کرد. به خدا سوگند خلافت به کسی رسیده که به زور آن را گرفته است و قطعاً چشم کسانی که شایسته خلافت نیستند به آن دوخته خواهد شد و در طلب آن خون‌های بسیاری ریخته خواهد شد. و همان شد که ابوذر گفت.

[ابوذر] سپس گفت: شما و بزرگانتان می‌دانید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: پس از من خلافت متعلق به علی و سپس متعلق به دو پسرم، حسن و حسین و بعد از آنان متعلق به ذریه پاک من است. ولی شما سخن پیامبر خود را وانهادید و پیمانی را که با شما بستند را فراموش کردید و پیرو دنیای فانی شدید و آخرت جاودانی که در آن جوانی از بین نمی‌رود و نعمت‌هایش تمام نمی‌شود و اهل آن اندوهگین نمی‌شوند و و ساکنان آن نمی‌میرند را به دنیایی حقیر و اندک و

فانی و نابودشدنی فروختید. و البته امت‌های پیش از شما نیز پس از پیامبرانشان کفر ورزیدند و به گذشته خودشان برگشتند و تغییر دادند و جابجا کردند و با هم اختلاف پیدا کردند. شما نیز قدم به قدم و گام به گام مانند آن‌ها شدید و به زودی کیفر کار خود را خواهید دید و به جزای اعمالی که از پیش فرستادید، می‌رسید و همانا خداوند به بندگان خود ستم نمی‌کند.

سپس مقداد بن أسود برخاست و گفت: ای ابابکر! از ستم خود بازگرد و به درگاه پروردگارت توبه کن و به خانه‌ات بازگرد و بر اشتباهت گریه کن. و خلافت را به صاحب آن واگذار که او نسبت به آن امر از تو سزاوارتر است. تو خود می‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بیعت او را بر گردنت نهاده بود و تو را به قرار گرفتن در زیر پرچم اسامه بن زید - که علی مولای اوست - ملزم نموده بود. و در مورد بطلان استحقاق این امر، برای تو و آن کسی که تو را در رسیدن به آن یاری نمود هشدار داد و آن علم نفاق و معدن تفرقه و چنددستگی، یعنی عمرو بن عاص را که خداوند متعال در مورد او و بر پیامبرش - صلی الله علیه و آله - این آیه را نازل کرد: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» - . کوثر / ۳ - {دشمنت خود بی تبار خواهد بود} - اختلافی در بین اهل اهل نیست که این آیه در مورد او نازل شده است - را نیز به شما دو نفر ضمیمه کرد. و همو بود که زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را روانه جنگ ذات السلاسل کردند، امیر شما دو نفر و سایر منافقین بود و مسؤولیت حفظ سپاهش را به شما دو نفر سپرد. اکنون از از مسؤلیت سپاه به خلافت رسیده‌اید!؟ از خدا تقوا پیشه کن و به سرعت و قبل از این‌که دیر شود، از خلافت کناره‌گیری کن، که این کار در زندگانی و بعد از وفات برایت ایمن‌تر خواهد بود. و به دنیای خود دل مبند، و قریش و غیر آن تو را مغرور نسازند که به زودی دنیای تو از بین خواهد رفت و بعد به به پیش‌گاه پروردگارت می‌روی و او تو را به خاطر کردارت مجازات می‌کند. تو خود می‌دانی و یقین داری که بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - صاحب این امر است؛ پس آن را به او واگذار کن که خداوند خلافت را برای او قرار داده است؛ با این کار بیشتر در امان می‌مانی و بارت سبک‌تر می‌شود. به خدا سوگند اگر نصیحتم را بپذیری، من خیر تو را خواسته‌ام. همانا بازگشت تمامی امور به سوی خداوند است.

سپس بریده بن اسلمی برخاست و گفت: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ » - . بقره / ۱۵۶ - {

ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم}، ای ابوبکر! حق از باطل چه دیده است!؟ آیا فراموش کرده‌ای، یا خود را به فراموشی زده‌ای و یا نفست تو را فریفته و سخنان بیهوده تو را وسوسه کرده است!؟ و یا دستور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که علی - علیه السلام - را با نام امیرالمومنین بخوانیم را از یاد برده‌ای!؟ و حال آن‌که پیامبر تازه از دنیا رفته‌اند. و یا آن سخن ایشان که چندین بار فرمودند: این شخص امیرالمومنین و کشنده قاسطین است!؟ از خدا تقوا پیشه کن و جانت را پیش از آن‌که مرگ آن را بگیرد برهان و آن را از هلاکت نجات بده و این کار را به کسی که شایستگی‌اش بیش از تو است واگذار کن و این غصب خود را ادامه نده و برگرد، که تو می‌توانی برگردی. من فقط خیر تو را خواستم و راه رهایی را به تو نشان دادم؛ بنابراین پشتیبان مجرمان نباش.

سپس عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای قریشیان! و ای مسلمانانان! اگر می‌دانید [که هیچ]، اما اگر نمی‌دانید، پس بدانید که اهل بیت پیامبر شما نسبت به ایشان و میراث ایشان شایسته‌تر و سزاوارتر از شمایند و در امور دین پابرجاتر و بر مؤمنان امانت... دارتر و بر آیینشان حافظ‌تر و بر امتشان خیرخواه‌تر هستند؛ پس به این دوستتان بگویید که پیش از آن‌که وحدتان متزلزل شود

و کارتان رو به سستی نهد و دشمنتان به پیروزی برسد و پراکندگی‌اتان آشکار شود و فتنه کار را بر شما سخت کند و بر میان خود دچار اختلاف شوید و دشمنتان در شما طمع کند، حق به اهلش بازگرداند. خودتان می‌دانید که بنی هاشم نسبت در این امر از شما سزاوارترند و از میان آن ها علی – علیه السلام – با پیمان خدا و رسولش ولی شماست. و تفاوت‌های آشکاری که چندین بار شاهد آن بوده‌اید؛ مانند وقتی که پیامبر – صلی الله علیه و آله – درب خانه‌های همه شما را که به مسجد باز می‌شد را بستند جز درب خانه علی – علیه السلام – را، و وقتی دخترشان فاطمه را فقط به ازدواج علی – علیه السلام – درآوردند و به آن‌هایی از شما که خواستار ایشان بودند تزویج ننمودند، و آن سخن ایشان که فرمودند: من شهر علم و علی درب آن است؛ پس هر کسی حکمت بخواهد، باید از در آن وارد شود. و همه شما در مشکلات دینی خود به او پناه می‌برید، و او از تمامی شما بی‌نیاز است، و همچنین سایر سوابقی که بهترین‌های شما هم آن‌ها را ندارند. پس شما را چه شده است که او را کنار گذاشته‌اید و حق او را غارت کرده‌اید و زندگانی دنیا را به آخرت ترجیح داده‌اید، «بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» {چه بد جانشینی برای ستمکاران است.}. چیزی که خداوند برای او قرار داده را به او بدهید «و لا تتولّوا عنه مدبرین و لا ترتدّوا علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین» {از او روی گردانی نکنید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد} .

سپس أبی بن کعب برخاست و گفت: ای ابوبکر! حقی را که خداوند برای غیر تو قرار داده است را انکار نکن و نخستین کسی نباش که در مورد وصی و منتخب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان نافرمانی کرده و از دستوراتش روی گردان شده است. حق را به اهل آن باز گردان تا نجات یابی. و به گمراهی‌ات ادامه نده که پشیمان شوی. به سرعت توبه کن تا وبالت سبک شود و این امری که خداوند برای تو قرار نداده را از آن خود مدان که سزای کارت را می‌بینی و به زودی از این جایی که اکنون در آن هستی مفارقت می‌کنی و به نزد پروردگارت می‌روی و او درباره جنایتی که کرده‌ای از تو بازخواست می‌کند «وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» {و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست}.

سپس خزیمه بن ثابت برخاست و گفت: ای مردم! آیا نمی‌دانید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شهادت مرا به تنهایی می پذیرفتند و با وجود من شاهد دیگری نمی خواستند؟ گفتند: بلی، همین‌طور است. گفت: من شهادت می‌دهم که از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می‌فرمودند: اهل بیت من حق را از باطل جدا می‌کنند و آنان پیشوایانی هستند که مردم به آنان اقتدا می‌کنند. من چیزی را که می‌دانستم گفتم، «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» {و بر پیغام رسان جز ابلاغ آشکار [ماموریتی] نیست}.

سپس ابوهیثم بن تیهان برخاست و گفت: و من نیز شهادت می‌دهم که پیامبرمان – صلی الله علیه و آله و سلم – علی – علیه السلام – را در روز غدیر خم منصوب نمودند؛ و انصار گفتند که پیامبر او را بر خلافت منصوب نمود، و برخی از آن‌ها گفتند که پیامبر او برای این منصوب کرد که مردم بدانند که او مولای همه آن‌هایی است که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – مولای آن‌هاست. و در این مورد سخنان زیادی گفتند. ما عده‌ای از خودمان را به نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرستادیم که در این باره از ایشان سوال کنند؛ ایشان فرمودند: به آن‌ها بگویید که علی – علیه السلام – پس از من ولی مومنان و خیرخواه‌ترین مردم بر امت من است. و من به آن‌چه که در حضورم اتفاق افتاد گواهی دادم؛ «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَ مَن شَاء فَلْيَكْفُرْ» {پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند}، «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» {قطعا وعدگاه [ما با شما] روز داوری است}.

سپس سهل بن حنیف برخاست و حمد و ثنای خداوند نمود و بر پیامبر

و خاندان ایشان درود فرستاد و سپس گفت: ای قریشیان! گواه باشید که من شهادت می‌دهم که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را در همین مکان، یعنی روضه دیدم که دست علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – را گرفته بودند و می‌فرمودند: ای مردم! این علی پس از من امام شماست و همو در دوران زندگانی و بعد از مرگم وصی من است. او ادا کننده قرض من و وفا کننده به وعده من است. او نخستین کسی است که در کنار حوضم با من دست می‌دهد؛ خوشا به حال کسی که از او پیروی کند و او را یاری نماید، و وای بر کسی که از او روی‌گردان شود و او را خوار سازد.

و برادرش عثمان بن حنیف نیز با او برخاست و گفت: ما شنیدیم که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – می‌فرمودند: اهل بیت من ستارگان زمین هستند؛ از آن‌ها پیشی نگیرید و آن‌ها را پیش بیاندازید، آنانند رهبران پس از من هستند. مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! کدام اهل بیتتان را می‌فرمایید؟ پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: علی و اولاد پاک او. ای ابابکر! پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – این مسئله [خلافت] را روشن کرده‌اند؛ پس تو نخستین کسی نباش که به آن کفر می‌ورزی و «لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ» به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و [نیز] در امانت‌های خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد]}.

سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: ای بندگان خدا! در مورد اهل بیت پیامبرتان از خدا پروا کنید و حق آن‌ها را، که خداوند برایشان قرار داده است به آنان بازگردانید. شما هم آن‌چه برادران ما در موقعیت‌ها و مجالس مختلف از پیامبرمان شنیده‌اند را شنیده‌اید که می‌فرمودند: اهل بیت من، پس از من پیشوایان شما هستند و و به علی علیه السلام اشاره می کردند و می‌فرمودند: این امیری نیکان و کشنده کافران است، هر که او را خوار کند، خوار شود و هر که او را یاری کند، یاری شود؛ پس به جهت این ستمی که کرده‌اید به درگاه خداوند توبه کنید که همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است، و پشت به او نکنید و از او روی گردان نشوید.

امام صادق – علیه السلام – فرمودند: ابوبکر بر روی منبر مبهوت شد و جوابی نداشت که بدهد، سپس گفت: من بهترین شما نیستم و بر شما حاکم شدم، مرا برکنار کنید، مرا برکنار کنید. عمر بن خطاب گفت: از منبر پایین بیا ای نادان، تو که به حجت‌های قریش پایبند نیستی، پس چرا خود را به این مقام گمارده‌ای؟ به خدا سوگند تصمیم گرفته‌ام که تو را برکنار کنم و خلافت را به سالم مولی أبی‌حذیفه واگذار کنم. ابوبکر پایین آمد، سپس دست عمر را گرفت و به خانه‌اش رفت و سه روز در خانه ماندند و وارد مسجد رسول الله – صلی الله علیه و آله – نشدند. در روز چهارم، خالد بن ولید همراه با هزار مرد نزد آنان آمد و به آن‌ها گفت: چرا نشسته‌اید؟ به خدا سوگند بنی‌هاشم به خلافت طمع کرده‌اند، سالم مولی بنی‌حذیفه و معاذ بن جبل نیز هر کدام به همراه هزار مرد نزد آن‌ها آمدند و همین‌طور به شمار آن‌ها افزوده شد تا این‌که چهار هزار نفر شدند و با شمشیرهای آخته و در حالی که عمر بن خطاب پیشاپیش ها بود، راه افتادند و در مسجد پیامبر – صلی الله علیه و آله – ایستادند؛ عمر گفت: ای یاران علی، به خدا سوگند اگر یکی از شما بخواهد سخنان دیروزش را بگوید، سرش را از تنش جدا می‌کنیم.

خالد بن سعید بن عاص برخاست و گفت: ای فرزند صهاک حبشی! با شمشیرهایتان ما را تهدید می کنید یا با جمعتان ما را

می‌ترسانید؟ به خدا سوگند شمشیرهای ما از شمشیرهای شما برنده‌تر است و با این‌که کم هستیم، ولی از شما بیشتریم؛ چرا که حجت خداونـد در بین مـاست، به خـدا سوگنـد اگر نمی‌دانسـتم که پیروی از امـامم بر من واجب است، شمشیر خود را بر می کشیدم و در راه خـدا بـا شـما می‌جنگیـدم تـا این‌که عـذری بر من باقی نمانـد. امیرالمومنین به او فرمودنـد: ای خالـد! بنشـین، خداوند از موضع تو آگاه است و از تلاشت تشکر می‌کند. خالد نشست.

سلمان فارسـی برخاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر، شنیدم که - اگر نشنیده باشم، دو گوشم کر شوند - رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سـلم - می‌فرمودند: روزی می‌رسد که برادرم و پسـر عمویم با تعدادی از یارانش در مسجدم نشسته‌اند که ناگهان گروهی از سگان اهل جهنم به او حمله می‌کنند و می‌خواهند او و همراهانش را بکشند، و من تردیدی ندارم که آن گروه شما هستید. عمر خواست که بر سـلمان یورش برد، اما امیرالمومنین - علیه السلام - برخاستند و کمربند لباس او را گرفتند و او را به زمین چسـباندند و سـپس فرمود: ای فرزنـد صـهاک حبشـی! اگر تقدیر الهی نبود و با رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - عهد نبسـته بودم، نشـانت می‌دادم که یـاران کـدام‌یـک از ما ضـعیف‌تر و کم‌تعدادترنـد.. سـپس رو به یارانشان کردنـد و فرمودنـد: رحمت خـدا بر شـما باد! بازگردیـد، به خـدا سوگنـد من نیز ماننـد دو برادرم موسـی و هارون وارد مسـجد شـدم؛ آن زمان که یـارانش به او [موسـی] گفتنـد: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» {تو و پروردگارت برو[یـد] و جنگ کنیـد که ما همین جا می نشـینیم}. به خـدا سوگنـد من تنها برای زیارت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و انجام قضاوت به مسـجد آمـده بـودم؛ زیرا جـایز برای حجتی کـه رسـول خـدا - صـلی الله علیـه و آلـه - آن را تعییـن کرده است، جـایز نیست که مردم را در سرگردانی رها کند. - . الاحتجاج: ۴۷ – ۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

أوعز إلیه فی کـذا تقـدم قوله علیه السـلام و لقـد راودت فی ذلـک تقییـد بیّنتی کـذا فی أکثر النسـخ و لعـل فیه تصـحیفا و علی تقـدیره لعل المعنی أنی کنت أعلم أن ذلک لا ینفع و لکن أردت بـذلک أن لا تضـیع و تضـمحل حجتی علیهم و تکون مقیده محفوظه مر الدهور لیعلموا بذلک أنی ما بایعت طوعا أو لضـبط حجتی عند الله تعالی و فی بعض النسخ و لقد راودت فی ذلک نفسی فیکون کنایه عن التدبر و التأمل.

قوله علیه السلام لقد تاب الله بالنبی.

أقول: قـد مر الکلام فی هـذه الآیه و روی الطبرسـی تلک القراءه عن الرضا علیه السـلام (۲) و الصـندید بالکسر السید الشجاع و النجـده الشـجاعه و یقـال ما یغنی عنک هـذا أی ما یجـدی عنک و لا ینفعک و الإبلاس الانکسار و الحزن یقال أبلس فلان إذا سکت غما و یقال وجأت عنقه وجاء أی ضـربته و یقال تناساه إذا أری من نفسه أنه نسیـه قوله حذرا تعلیل للعقد قوله یصفو لک الأمر لعل المعنی یظهر لک الحق صـریحا من غیر شـبهه قوله فالله أی اتق الله و القسم بعیـد قوله فقد أعذر أی صار ذا عذر و بین عذره و قوله فکان کما قال کلام الصادق علیه السـلام و التافه الحقیر الیسـیر قوله فمن الحرس إلی الخلافه هو استفهام إنکار إلی أ تنتهی أو تترقی من حراسه الجند التی هی أخس الأمور إلی الخلافه الکبری قوله و فرق بالجر عطفا علی العهد أو بالرفع بتقدیر

أی له فرق ظاهر و الاستصراخ الاستغاثه و صدف عنه أعرض و أفحم علی بناء المفعول سکت فلم یطق جوابا و یقال ما أحار جوابا أی ما رد و اللکع کصرد اللئیم و

۱- الاحتجاج لابی منصور الطبرسیّ ۴۷- ۵۰.

۲- مجمع البیان ج ۵ ص ۸۰، و الآیه فی براءه: ۱۱۷.

الأحمق و من لا يتجه لمنطق و لا غيره و يقال أبلاه عذرا أى أداه إليه فقبله.

lt;meta info="\\"أوعز عليه فى كـذا\\" يعنى براى فلان كار نزديك شـد و جلو رفت. اين سـخن حضـرت كه فرمودند: \\"و لقـد راودت فى ذلك تقييد بيّنتى\\" در بيشتر نسـخه‌ها همين‌طور آمده است، شايد اشـتباه اسـتنساخ شده باشد، بر فرض صحيح بودن، شايد معنايش اين باشد كه من مى‌دانستم كه اين كار فايده‌اى ندارد، ولى با اين كار مى‌خواستم حجتم عليه آن‌ها تضـييع نشود و از بين نرود و با گذر زمان پايدار و محفوظ بماند، تا آيندگان بدانند كه من از روى رغبت بيعت نكرده‌ام، يا تا حجتم را در نزد خداوند محفوظ بدارم. و در بعضـى از نسـخه‌ها اين‌چنين آمده است: \\"و لقد راودت فى ذلك نفسـى\\" كه كنايه از تدبر و انديشيدن است.

سخن حضرت كه فرمودند: «لقد تاب الله بالنبىّ»

مولف: كلام درباره اين آيه قبلًا گذشت. طبرسـى نيز اين قرائت را از امام رضا عليه السلام – . مجمع البيان ۵ :۸۰ و آيه ۱۱۷ از سوره توبه –

روايت كرده است. و صـنديد به كسـر صـاد، به معنـاى مرد شـجاع است و النجـده يعنى شـجاعت. و گفته مى‌شود: \\"ما يغنى عنـك هـذا\\" يعنى به درد تو نمى‌خورد و برايت سودى نـدارد. الإبلاـس يعنى شـكست و نـاراحتى، هنگـامى گفته مى شود: \\"أبلس فلاـن\\" كـه از روى نـاراحتى سـاكت شـود. گفتـه مى‌شـود: \\"وجـأت عنقـه وجـاء\\" يعنى گردنش را زدم. \\"تناساه\\" هنگامى گفته مى‌شود كه خود را به فراموشـى بزند. \\"حذاراً\\" تعليلى براى عقد است. اين سـخن: \\"يصفو لك الامر\\" شايـد به اين معنا باشد كه حق به طور آشـكار و بدون شـبهه براى تو نمايان مى شود، و \\"فالله\\" يعنى از خدا بترس، و بعيـد است كه براى قسم آمـده باشـد، \\" فقـد أعـذر\\" معذور شد و عذر خود را بيان كرد. و جمله \\"فكان كما قال\\" از سـخنان امام صادق – عليه السلام است. \\"التافه\\" به چيز حقير و اندك گويند، و \\"فمن الحرس إلى الخلافه!؟ \\" يك اسـتفهام انكارى است و يعنى آيا از مسؤليت سـربازان كه پست‌ترين امور است، به خلافت كه بزرگ‌ترين چيز است رسـيده‌اى!؟ و اين سخن : \\"و فرق\\" مجرور و عطف به كلمه عهد است، يا مرفوع است و همراه با تقدير مى‌باشد؛ يعنى در اصـل \\"لـه فرق ظـاهر\\". \\"الاستصـراخ\\" يعنى طلـب كمـك، و \\"صـدف عنـه\\" يعنى از او روى برگردانـد. أ\\"ُفحم\\" به صورت مجهول است و يعنى ساكت شـد و نتوانست جوابى بدهد. \\"ما أحارَ جواباً\\" يعنى پاسـخى نداد، و اللُّكع بر وزن صُـرَد، يعنى فرومـايه و احمـق، و همچنيـن به كسـى مى‌گوينـد كه به هيـچ منطـق يـا چيز ديگرى گرايش نـدارد. \\"أبلاه عذراً\\" يعنى عذرش را بيان كرد و او آن را پذيرفت.

**[ترجمه]

«۳»

ج، الإحتجاج عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ احْتَزَمَ بِإِزَارِهِ وَ جَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَهِ وَ يُنَادِى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بُويِعَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَى الْبَيْعَهِ (۱) فَيَنْثَالُ النَّاسُ فَيُبَايِعُونَ فَعَرَفَ أَنَّ جَمَاعَةً فِى بُيُوتٍ مُسْتَتِرُونَ فَكَانَ يَقْصِدُهُمْ فِى جَمْعٍ فَيَكْبِسُهُمْ وَ يُحْضِرُهُمْ

فِی الْمَسْجِدِ فَیُبَایِعُونَ حَتَّی إِذَا مَضَتْ أَیَّامٌ أَقْبَلَ فِی جَمْعٍ کَثِیرٍ إِلَی مَنْزِلِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَطَالَبَهُ بِالْخُرُوجِ فَأَبَی فَدَعَا عُمَرُ بِحَطَبٍ وَ نَارٍ وَ قَالَ وَ الَّذِی نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهِ لَیَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهُ عَلَی مَا فِیهِ فَقِیلَ لَهُ إِنَّ فِیهِ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وُلْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَنْکَرَ النَّاسُ ذَلِکَ مِنْ قَوْلِهِ فَلَمَّا عَرَفَ إِنْکَارَهُمْ قَالَ مَا بَالُکُمْ أَ تَرَوْنِی فَعَلْتُ ذَلِکَ إِنَّمَا أَرَدْتُ التَّهْوِیلَ (۲) فَرَاسَلَهُمْ عَلِیٌّ أَنْ لَیْسَ إِلَی خُرُوجِی حِیلَهٌ لِأَنِّی فِی جَمْعِ کِتَابِ اللَّهِ الَّذِی قَدْ نَبَذْتُمُوهُ وَ أَلْهَتْکُمُ الدُّنْیَا عَنْهُ وَ قَدْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنْ بَیْتِی وَ لَا أَضَعَ رِدَائِی عَلَی عَاتِقِی حَتَّی

۱- و روی فی شرح النهج ج ۱ ص ۷۴ فی حدیث عن البراء بن عازب: «و إذا أنا بأبی بکر قد أقبل و معه عمر و أبو عبیده و جماعه من أصحاب السقیفه و هم محتجزون بالازر الصنعانیه لا یمرون بأحد الا خبطوه و قدموه و مدوا یده فمسحوها علی ید أبی بکر یبایعه شاء أو أبی» و سیأتی تمام الحدیث بطوله.

۲- حدیث إحراق البیت علی فاطمه و بنیها و من فیها من أباه البیعه رواه عامه المورخین و سیجی ء نصوصها فی أبواب المطاعن و ان شئت راجع فی ذلک تاریخ الطبریّ ۳/ ۲۰۲ الإمامه و السیاسه ۱۹، شرح النهج الحدیدی ۱/ ۱۳۴، تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶، عقد الفرید: ۳/ ۶۳، مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷، و فی الملل و النحل للشهرستانی: ۸۳ ط مصر نقلا عن النظام أنّه قال: «ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتّی ألقت الجنین (المحسن) من بطنها و کان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین».

أَجْمَعَ الْقُرْآنَ (۱) قَالَ وَ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَيْهِمْ فَوَقَفَتْ عَلَى الْبَابِ ثُمَّ قَالَتْ لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَحْضَراً مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ فَلَمْ تُؤَمِّرُونَا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقَّنَا كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ اللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ وَ لَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمُ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ اللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (۲).

**[ترجمه]إحتجاج: از عبدالله بن عبدالرحمن نقل شده، سپس عمر بند لباس خود محکم کرد و شروع به چرخ‌زدن در مدینه کرد و بانگ می‌زد که با ابوبکر بیعت شده است، همه بیایند بیعت کنند. مردم پشت سر هم می‌آمدند و بیعت می‌کردند. عمر فهمید که گروهی از مردم در تعدادی از خانه‌ها پنهان شده اند؛ با جمعی به سمت آنان می‌رفت و آنان را بیرون می‌کشید و به مسجد می‌آورد و آن‌ها نیز بیعت می کردند. چند روزی که گذشت، به همراه جمع زیادی به خانه علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - رفت و از ایشان خواست که بیرون بیایند؛ ایشان چنین نکردند. عمر هیزم و آتش طلبید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، یا خارج می‌شوی یا این‌که خانه را با آن‌چه در آن وجود دارد، به آتش می‌کشم. به او گفتند که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان رسول خدا و آثار رسول خدا در این خانه است. مردم عمر را به خاطر این حرفش سرزنش کردند. وقتی انکار آنان را دید، گفت: شما را چه شده است؟ آیا فکر می‌کنید من این کار را انجام می... دهم!؟ قصد من ترساندن آن‌ها بود. علی به آنان پیغام داد که من به هیچ وجه نمی‌توانم خارج شوم؛ زیرا من در حال جمع کردن کتاب خدا هستم که آن را کنار نهاده‌اید و دنیا شما را از آن مشغول کرده است، و سوگند خورده‌ام تا زمانی که قرآن را گردآوری نکرده‌ام، از خانه‌ام بیرون نیایم و ردایم را بر دوش نیاندازم.

فاطمه دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بیرون آمدند و جلوی در ایستادند و سپس فرمودند: جمعی به بدی جمع شما سراغ ندارم؛ جنازه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را در بین ما ترک کردید و خلافت را میان خود چرخاندید و ما را امیر ننمودید و حقی برای ما قائل نشدید. گویی نمی‌دانید که ایشان در روز غدیر خم چه فرمودند!؟ به خدا سوگند ایشان در آن روز تکلیف ولایت را روشن کردند تا با آن کار شما را از رسیدن به آن ناامید کنند. اما شما رشته‌های اتصال بین خود و پیامبرتان را قطع کردید. و خداوند در دنیا و آخرت، میان ما و شما کافیست. - . احتجاج : ۵۱ -

**[ترجمه]

«۴»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِإِسْنَادٍ سَيَأْتِي فِي بَابِ أَحْوَالِ إِبْلِيسَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: تَمَثَّلَ إِبْلِيسُ فِي أَرْبَعِ صُوَرٍ تَصَوَّرَ يَوْمَ قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي صُورَةِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَجْعَلُوهَا كِسْرَوَانِيَّةً وَ لَا قَيْصَرَانِيَّةً وَسِّعُوهَا تَتَّسِعْ فَلَا تَرُدُّوهَا فِي بَنِي هَاشِمٍ فَيُنْتَظَرَ بِهَا الْحَبَالَى (۳).

**[ترجمه]امالی طوسی: نقل شده که جابر بن عبدالله انصاری گفت: ابلیس به چهار صورت ظاهر شد؛ در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مغیره بن شعبه ظاهر شد و گفت: ای مردم! خلافت را مانند پادشاهان ایران و روم قرار ندهید، آن را گسترش دهید تا گسترش یابد، و آن را به خانواده بنی‌هاشم ندهید که برای خلافت، منتظر نوزادان در شکم مادران

باشند. - . امالی الطوسی : ۱۱۱ -

**[ترجمه]

بیان

أی حتی لا یخرجوها منهم بحیث إذا کان منهم حمل فی بطن أمه انتظروا

ص: ۲۰۵

۱- روی فی منتخب کنز العمّال ج ۲ ص ۱۶۲ عن محمّد بن سیرین قال: لما توفی النبیّ صلی الله علیه و آله أقسم علی أن لا یرتدی برداء الا للجمعه حتّی یجمع القرآن فی مصحف ففعل قال: أخرجه ابن أبی داود فی المصاحف ، وروی مثله الجوهری فی سقیفته علی ما أخرجه ابن أبی الحدید فی شرح النهج ج ۲ ص ۱۶.

۲- الاحتجاج: ۵۱ و مثله فی الإمامه و السیاسه: ۱۹ قال: و ان أبا بکر تفقد قوما تخلفوا عن بیعته عند علی فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا فدعا بالحطب، و قال: و الذی نفس عمر بیده: لتخرجن أو لاحرقنها علی من فیها فقیل له: یا أبا حفص! ان فیها فاطمه؟ فقال: و ان، فخرجوا فبایعوا الا علیا فانه زعم أنّه قال:حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبی علی عاتقی حتی أجمع القرآن ، فوقفت فاطمه علی بابها فقالت : لا عهد لی بقوم حضروا أسوء محضر منکم : ترکتم رسول الله جنازه بین ایدینا ، إلی آخر الحدیث

۳- أمالی الطوسیّ ۱۱۱ ط قدیم ج ۱ ص ۱۸۰ ط نجف.

خروجه و لم یجوزوا لغیره (۱).

**[ترجمه]یعنی که خلافت را از میان خودشان خارج نکنند، به طوری که اگر بچه‌ای از آن‌ها در شکم مادر باشد، منتظر بیرون آمدن او باشند و آن را به دیگران ندهند.

**[ترجمه]

«۵»

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا اسْتُخْرِجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ مِنْ مَنْزِلِهِ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام فَمَا بَقِیَتْ هَاشِمِیَّةٌ إِلَّا خَرَجَتْ مَعَهَا حَتَّی انْتَهَتْ قَرِیباً مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّی فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِی وَ لَأَضَعَنَّ قَمِیصَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی رَأْسِی وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَمَا نَاقَةُ صَالِحٍ بِأَکْرَمَ عَلَی اللَّهِ مِنِّی وَ لَا الْفَصِیلُ بِأَکْرَمَ عَلَی اللَّهِ مِنْ وُلْدِی قَالَ سَلْمَانُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ کُنْتُ قَرِیباً مِنْهَا فَرَأَیْتُ وَ اللَّهِ أَسَاسَ حِیطَانِ الْمَسْجِدِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَقَلَّعَتْ مِنْ أَسْفَلِهَا حَتَّی لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ یَنْفُذَ مِنْ تَحْتِهَا نَفَذَ فَدَنَوْتُ مِنْهَا فَقُلْتُ یَا سَیِّدَتِی وَ مَوْلَاتِی إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَعَثَ أَبَاکِ رَحْمَةً فَلَا تَکُونِی نَقِمَةً فَرَجَعَتْ وَ رَجَعَتِ الْحِیطَانُ حَتَّی سَطَعَتِ الْغَبَرَةُ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلَتْ فِی خَیَاشِیمِنَا (۲).

**[ترجمه]إحتجاج: از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که فرمودند: هنگامی که امیرالمؤمنین - علیه السلام - از منزلشان بیرون آورده شدند، فاطمه - علیها السلام - از خانه بیرون آمدند و تمام زنان بنی‌هاشم نیز با او بیرون آمدند و رفتند تا به نزدیک قبر [پیامبر] رسیدند و فرمودند: پسر عمویم را رها کنید، قسم به آن خدایی که محمد - صلی الله علیه و آله - را به حق برانگیخت اگر او را رها نکنید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را بر سر افکنده و به خداوند تبارک و تعالی فریاد خواهم زد. یقین بدانید که ناقه صالح، در نزد خدا از من گرامی تر نبود و بچه ی آن ناقه نیز در نزد خدا از فرزندان من گرامی‌تر نبود. سلمان - رضی الله عنه - نقل کرده: من نزدیک ایشان [فاطمه - سلام الله علیها -] بودم، به خدا سوگند دیدم که پایه دیوارهای مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از پایین کنده شد، طوری که اگر کسی می‌خواست، می‌توانست از زیر آن بگذرد. نزدیک ایشان شدم و عرض کردم: ای سرور و ای مولای من! خداوند تبارک و تعالی پدرتان را مایه رحمت مبعوث کرد، پس شما مایه مصیبت نباشید. ایشان به خانه بازگشتند و دیوارها نیز به سر جای خود بازگشتند و غباری از پایین آن‌ها بیرون آمد و در بینی‌های ما فرو رفت. - . الاحتجاج : ۵۶ و یعقوبی ۲ : ۱۱۶ -

**[ترجمه]

«۶»

ل، الخصال فِیمَا ذَکَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی جَوَابِ الَّذِی سَأَلَ عَمَّا فِیهِ مِنْ خِصَالِ الْأَوْصِیَاءِ قَالَ علیه السلام وَ أَمَّا الثَّانِیَةُ یَا أَخَا الْیَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَّرَنِی فِی حَیَاتِهِ عَلَی جَمِیعِ أُمَّتِهِ وَ أَخَذَ عَلَی جَمِیعِ مَنْ حَضَرَهُ مِنْهُمُ الْبَیْعَةَ وَ السَّمْعَ

وَ الطَّاعَهَ لِأَمْرِی وَ أَمَرَهُمْ أَنْ یُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ذَلِکَ فَکُنْتُ الْمُؤَدِّیَ إِلَیْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمْرَهُ إِذَا حَضَرْتُهُ وَ الْأَمِیرَ عَلَی مَنْ حَضَرَنِی مِنْهُمْ إِذَا فَارَقْتُهُ لَا تَخْتَلِجُ فِی نَفْسِی مُنَازَعَهُ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ لِی فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَمْرِ فِی حَیَاهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ لَا بَعْدَ وَفَاتِهِ ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِتَوْجِیهِ الْجَیْشِ الَّذِی وَجَّهَهُ مَعَ أُسَامَهَ بْنِ زَیْدٍ عِنْدَ الَّذِی أَحْدَثَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ الَّذِی تَوَفَّاهُ فِیهِ فَلَمْ یَدَعِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَحَداً مِنْ أَفْنَاءِ الْعَرَبِ

۱- ذکر المؤلّف العلامه هذا الحدیث فی ج ۶۳/ ۲۳۳ من طبعتنا هذه و قال فی بیانه «أی إذا کانت الخلافه مخصوصه ببنی هاشم صار الامر بحیث ینتظر الناس أن تلد الحبالی أحدا منهم فیصیر خلیفه و لم یعطوها غیرهم».

۲- الاحتجاج: ۵۶ و مثله فی الیعقوبی ۲/ ۱۱۶.

وَ لَا مِنَ الْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ مِمَّنْ يَخَافُ عَلَى نَقْضِهِ وَ مُنَازَعَتِهِ وَ لَا أَحَداً مِمَّنْ يَرَانِی بِعَيْنِ الْبَغْضَاءِ مِمَّنْ قَدْ وَتَرْتُهُ بِقَتْلِ أَبِيهِ أَوْ أَخِيهِ أَوْ حَمِيمِهِ إِلَّا وَجَّهَهُ فِی ذَلِكَ الْجَيْشِ وَ لَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ الْمُنَافِقِينَ لِتَصْفُوَ قُلُوبُ مَنْ يَبْقَى مَعِی بِحَضْرَتِهِ وَ لِئَلَّا يَقُولَ قَائِلٌ شَيْئاً مِمَّا أَكْرَهُهُ وَ لَا يَدْفَعَنِی دَافِعٌ عَنِ الْوِلَايَهِ وَ الْقِيَامِ بِأَمْرِ رَعِيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ كَانَ آخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِهِ أَنْ يَمْضِیَ جَيْشُ أُسَامَهَ وَ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْهُ أَحَدٌ مِمَّنْ أَنْهَضَ مَعَهُ وَ تَقَدَّمَ فِی ذَلِكَ أَشَدَّ التَّقَدُّمِ وَ أَوْعَزَ فِيهِ أَبْلَغَ الْإِيعَازِ وَ أَكَّدَ فِيهِ أَكْثَرَ التَّأْكِيدِ فَلَمْ أَشْعُرْ بَعْدَ أَنْ قُبِضَ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله إِلَّا بِرِجَالٍ مِنْ بَعْثِ أُسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ وَ أَهْلِ عَسْكَرِهِ قَدْ تَرَكُوا مَرَاكِزَهُمْ وَ أَخْلَوْا بِمَوَاضِعِهِمْ وَ خَالَفُوا أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فِيمَا أَنْهَضَهُمْ لَهُ وَ أَمَرَهُمْ بِهِ وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ مِنْ مُلَازَمَهِ أَمِيرِهِمْ وَ السَّيْرِ مَعَهُ تَحْتَ لِوَائِهِ حَتَّى يُنْفَذَ لِوَجْهِهِ الَّذِی أَنْفَذَهُ إِلَيْهِ فَخَلَّفُوا أَمِيرَهُمْ مُقِيماً فِی عَسْكَرِهِ وَ أَقْبَلُوا يَتَبَادَرُونَ عَلَى الْخَيْلِ رَكْضاً إِلَى حَلِّ عُقْدَهٍ عَقَدَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ لِی فِی أَعْنَاقِهِمْ فَحَلُّوهَا وَ عَهْدٍ عَاهَدُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَنَكَثُوهُ وَ عَقَدُوا لِأَنْفُسِهِمْ عَقْداً ضَجَّتْ بِهِ أَصْوَاتُهُمْ وَ اخْتَصَّتْ بِهِ آرَاؤُهُمْ مِنْ غَيْرِ مُنَاظَرَهٍ لِأَحَدٍ مِنَّا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَوْ مُشَارَكَهٍ فِی رَأْیٍ أَوِ اسْتِقَالَهٍ لِمَا فِی أَعْنَاقِهِمْ مِنْ بَيْعَتِی فَعَلُوا ذَلِكَ وَ أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ مَشْغُولٌ وَ بِتَجْهِيزِهِ عَنْ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ مَصْدُودٌ فَإِنَّهُ كَانَ أَهَمَّهَا وَ أَحَقَّ مَا بُدِئَ بِهِ مِنْهَا فَكَانَ هَذَا يَا أَخَا الْيَهُودِ أَقْرَحَ مَا وَرَدَ عَلَى قَلْبِی مَعَ الَّذِی أَنَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ الرَّزِيَّهِ وَ فَاجِعِ الْمُصِيبَهِ وَ فَقْدِ مَنْ لَا خَلَفَ مِنْهُ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَصَبَرْتُ عَلَيْهَا إِذْ أَتَتْ بَعْدَ أُخْتِهَا عَلَى تَقَارُبِهَا وَ سُرْعَهِ اتِّصَالِهَا ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام (١).

١- الخصال: ٣٧١- ٣٧٢، و تراه فی الاختصاص ١٧٠.

**[ترجمه]خصال: قسمتی از جوابی که امیرالمومنین – علیه السلام – به کسی که پرسیده بود کدام‌یک از خصلت‌های اوصیا در شما وجود دارد: اما دومی ای برادر یهودی؛ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در زمان حیات خود مرا بر همه امتش امیر نمود و از تمامی کسانی که نزد ایشان حضور داشتند بیعت و پیمان حرف‌شنوی و اطاعت از اوامر من را گرفتند و به آنان امر نمودند که حاضران آن جریان را به گوش غایبان برسانند. در هنگامی که من پیش رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – حضور داشتم، اوامر ایشان را به اطلاع آن‌ها می‌رساندم و هنگامی که نزد ایشان حضور نداشتم، امیر بر حاضران بودم. چه در زمان زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و چه پس از رحلت ایشان، هرگز به ذهنم نمی‌رسید که احدی از خلایق در این امر با من سر نزاع داشته باشد.

هنگامی که خداوند رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را به آن بیماری که به سبب آن وفات کردند مبتلا نمود، ایشان دستور حرکت سپاهی که اسامه را بر آن گمارده بودند را صادر کردند و همه آن‌هایی از اعراب و اوسیان و خزرجیان و سایرین که بیم آن می رفت که نقض پیمان کرده و نزاع به پا کنند، و نیز همه آن‌هایی که به دیده دشمنی در من می نگریستند؛ مانند آن‌هایی که پدر یا برادر یا نزدیکانشان را کشته بودم و حتی عده‌ای از مهاجران و انصار و سایر مسلمانان و غیر مسلمانان و مؤلفه قلوبهم و منافقان را به سپاه اسامه فرستادند تا فقط آن‌هایی که دلشان نسبت به من صاف بود، با من در مدینه بمانند و کسی چیزی که خوشایند من نیست نگوید و کسی مرا از ولایت و به دست گرفتن امور امت کنار نزند. و آخرین دستوری که ایشان به امت خویش دادند این بود که همه به سپاه اسامه بپیوندند و هیچ‌یک از آن‌هایی که باید بروند در شهر نمانند و تا می‌توانستند فرمان خویش را به همه رساندند و آن را علنی کردند و بر آن تأکید نمودند.

نفهمیدم چه شد که پس از وفات پیامبر – صلی الله علیه و آله – عده‌ای از گسیل‌شدگان به طرف اسامه و سپاه او مرکز خود را رها کردند و جای خود را خالی نمودند و با فرمان رسول خدا – صلی الله علیه و آله – که آن‌ها را گسیل داشته بودند و مأمور کرده بود و فرموده بودند که ملازم رکاب فرمانده خود باشند و زیر پرچم او باشند تا او آن‌ها را به جایی که ایشان دستور داده بودند ببرد مخالفت کردند و امیر خود را در اردوگاهش رها کرده و سواره و به تاخت آمدند تا پیمانی که خداوند عزّ و جلّ و رسولش در مورد من بر عهده آنان نهاده بودند را نقض کنند، و نقض کردند. و عهدی که با خدا و رسولش بسته بودند را بشکنند، و شکستند. و برای خود پیمانی بستند که صدایشان را به آن بلند کنند و فقط نظر خود را در آن اعمال کنند، بدون آنکه با کسی از ما فرزندان عبدالمطلب سخنی بگویند و یا از ما نظرخواهی کنند و یا بیایند و بیعتی که از من بر گردن خود داشتند را کنار نهند.

این کار را وقتی کردند که من مشغول رسول خدا و غسل و کفن ایشان بودم و از آن‌چه پیرامونم می‌گذشت غافل بودم؛ چرا که آن کار مهمترین کار و سزاوارترین کار برای شروع بود. ای برادر یهودی! در آن هنگام که من در آن داغ بزرگ و آن مصیبت فاجعه‌بار به سر می‌بردم و کسی را از دست داده بودم که جز خداوند تبارک و تعالی هیچ‌چیز جای ایشان را برایم پر نمی‌کرد، این رفتار آنان بزرگ‌ترین زخمی بود که بر قلب من وارد شد. و من بر آن مصیبت نیز که بسیار زود و در پی مصیبت فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، صبر کردم.

حضرت علیه السلام سپس رو به اصحابشان کردند و فرمودند: آیا این‌چنین نیست؟ گفتند: بلی ای امیرالمؤمنین – علیه اسلام –.

-. الخصال : ۳۷۱ – ۳۷۲ . در الإختصاص : ۱۷۰ نیز می توانید آن را ببینید. -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری یقال هو من أفناء الناس إذا لم یعلم ممن هو.

**[ترجمه]جوهری گفته است: وقتی گفته می‌شود: \\"هو من أفناء الناس\\" که معلوم نباشد او از کدام قوم و قبیله است.

**[ترجمه]

«۷»

ل، الخصال ابْنُ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ (۱) عَنِ النَّهِیکِیِّ عَنْ خَلَفِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ شُعْبَهَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: کَانَ الَّذِینَ أَنْکَرُوا عَلَی أَبِی بَکْرٍ جُلُوسَهُ فِی الْخِلَافَهِ وَ تَقَدُّمَهُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ کَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ خَالِدُ بْنُ سَعِیدِ بْنِ الْعَاصِ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ وَ کَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ وَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ وَ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ وَ غَیْرُهُمْ (۲) فَلَمَّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَیْنَهُمْ فِی أَمْرِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَلَّا نَأْتِیهِ فَنُنْزِلَهُ عَنْ

۱- و فی آخر رجال البرقی نفسه (۶۳- ۶۶) فصل ذکر فیه أسماء المنکرین علی أبی بکر و هم اثنا عشر أسماؤهم علی ترتیب قیامهم أمام القوم: خالد بن سعید بن العاص، أبو ذر الغفاری، سلمان الفارسیّ، المقداد بن الأسود، بریده الاسلمی، عمار بن یاسر، قیس بن سعد بن عباده، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، أبو الهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب الأنصاریّ، و مقالتهم یشبه ما ذکره الصدوق فی هذه الروایه باختلاف یسیر، الا أن فی الرجال ذکر قیس بن سعد و لفظه: «ثم قام قیس بن سعد بن عباده فقال: یا معشر قریش! قد علم خیارکم أن أهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله أحق بمکانه فی سبق سابقه و حسن عناء، و قد جعل اللّه هذا الامر لعلی بمحضر منک و سماع أذنیک، فلا ترجعوا ضلالا فتنقلبوا خاسرین».

۲- استعرض ابن أبی الحدید ذکر هؤلاء المخالفین علی أبا بکر الا بین عن بیعته فی حدیث نقله عن کتاب السقیفه لابی بکر الجوهریّ رواه بإسناده عن ابی سعید الخدریّ و فیه رفع قال: سمعت البراء بن عازب یقول: لم أزل لبنی هاشم محبا فلما قبض رسول اللّه صلی الله علیه و آله تخوفت أن یتمالأ قریش علی اخراج هذا الامر عن بنی هاشم فأخذنی ما یأخذ الواله العجول فکنت أتردد الی بنی هاشم و هم عند النبیّ فی الحجره و أتفقد وجوه قریش فانی فانی کذلک اذ فقدت أبا بکر و عمر و إذا قائل یقول القوم فی السقیفه و إذا قائل آخر یقول قد بویع أبو بکر. فلم ألبث واذا أنا بأبی بکر قد أقبل ومعه عمر وابوعبیده وجماعه من أصحاب السقیفه وهم محتجزون بالازر الصنعانیه لا یمرون بأحد الا خبطوه وقدموه فمدوا یده فمسحوها علی ید أبی

بكر يبـايعه ، شـاء ذلـك أو أبى ، فـانكرت عقلى وخرجت أشـتد حتى انتهيت إلى بنى هـاشم والباب مغلق فضـربت عليهم الباب ضربـا عنيفـا وقلت : قـد بـايع الناس لابى بكر ، فقال العباس : تربت أيـديكم إلى آخر الـدهر ، أما انى قـد أمرتكم فعصـيتمونى. فمكثت أكابـد مـا فى نفسـى فلمـا كان بليل خرجت إلى المسـجد .. ثم خرجت إلى الفضاء فضاء بنى بياضه وأجـد نفرا يتناجون فلما دنوت منهم سـكتوا فانصـرفت عنهم فعرفونى وما أعرفهم فـدعونى اليهم فأتيتهم فأجد المقداد بن الاسود وعباده بن الصامت وسـلمان الفارسـى وأباذر وحذيفه وأبا الهيثم بن التيمان وعمارا واذا حذيفه يقول لهم والله ليكونن ما أخبرتكم به والله ما كذبت ولا كـذبت ، واذا القوم يريـدون أن يعيـدوا الامر شورى بين المهاجرين ثم قال : ائتو أبى بن كعب فقـد علم كما علمت. إلى أن قـال : وبلغ ذلـك أبـابكر وعمر فأرسـلا إلى أبى عبيـده والى المغيره بن شـعبه فسألاهمـا عن الرأى فقـال المغيره : الرأى أن تلقوا العباس فتجعلوا له ولولده فى هذه الامره نصيبا ليقطعوا بذلك ناحيه على بن ابيطالب الحديث راجع ج ١ ص ٧۴ و ١٣٢.

مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ آخَرُونَ إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَعَنْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ وَ لَكِنِ امْضُوا بِنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام نَسْتَشِيرُهُ وَ نَسْتَطْلِعُ أَمْرَهُ فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ضَيَّعْتَ نَفْسَكَ وَ تَرَكْتَ حَقّاً أَنْتَ أَوْلَی بِهِ وَ قَدْ أَرَدْنَا أَنْ نَأْتِیَ الرَّجُلَ فَنُنْزِلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَإِنَّ الْحَقَّ حَقُّكَ وَ أَنْتَ أَوْلَی بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَكَرِهْنَا أَنْ نُنْزِلَهُ مِنْ دُونِ مُشَاوَرَتِكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ إِلَّا حَرْباً لَهُمْ وَ لَا كُنْتُمْ إِلَّا كَالْكُحْلِ فِی الْعَيْنِ أَوْ كَالْمِلْحِ فِی الزَّادِ وَ قَدِ اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّهُ التَّارِكَهُ لِقَوْلِ نَبِيِّهَا وَ الْكَاذِبَهُ

ص: ٢٠٩

عَلَى رَبِّهَا وَ لَقَدْ شَاوَرْتُ فِي ذَلِكَ أَهْلَ بَيْتِي فَأَبَوْا إِلَّا السُّكُوتَ لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ وَغْرِ صُدُورِ الْقَوْمِ وَ بُغْضِهِمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ أَنَّهُمْ يُطَالِبُونَ بِثَأْرَاتِ الْجَاهِلِيَّهِ وَ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَشَهَرُوا سُيُوفَهُمْ مُسْتَعِدِّينَ لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ كَمَا فَعَلُوا ذَلِكَ حَتَّى قَهَرُونِي وَ غَلَبُونِي عَلَى نَفْسِي وَ لَبَّبُونِي وَ قَالُوا لِي بَايِعْ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ فَلَمْ أَجِدْ حِيلَهً إِلَّا أَنْ أَدْفَعَ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِي وَ ذَاكَ أَنِّي ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ نَقَضُوا أَمْرَكَ وَ اسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَكَ وَ عَصَوْنِي فِيكَ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ حَتَّى يُنْزِلَ اللَّهُ الْأَمْرَ وَ إِنَّهُمْ سَيَغْدِرُونَ بِكَ لَا مَحَالَهَ فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ سَبِيلًا إِلَى إِذْلَالِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ فَإِنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِكَ بَعْدِي كَذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنْ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَكِنِ ائْتُوا الرَّجُلَ فَأَخْبِرُوهُ بِمَا سَمِعْتُمْ مِنْ نَبِيِّكُمْ وَ لَا تَدَعُوهُ فِي الشُّبْهَهِ مِنْ أَمْرِهِ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِلْحُجَّهِ عَلَيْهِ وَ أَبْلَغَ فِي عُقُوبَتِهِ إِذَا أَتَى رَبَّهُ وَ قَدْ عَصَى نَبِيَّهُ وَ خَالَفَ أَمْرَهُ قَالَ فَانْطَلَقُوا حَتَّى حَفُّوا بِمِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ جُمُعَهٍ فَقَالُوا لِلْمُهَاجِرِينَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَدَأَ بِكُمْ فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ فَبِكُمْ بَدَأَ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ بَدَأَ وَ قَامَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِإِدْلَالِهِ بِبَنِي أُمَيَّهَ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ عَلِمْتَ مَا تَقَدَّمَ لِعَلِيٍّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ لَا تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لَنَا وَ نَحْنُ مُحْتَوِشُوهُ فِي يَوْمِ بَنِي قُرَيْظَهَ وَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى رِجَالٍ مِنَّا ذَوِي قَدْرٍ فَقَالَ مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أُوصِيكُمْ بِوَصِيَّهٍ فَاحْفَظُوهَا وَ إِنِّي مُؤَدٍّ إِلَيْكُمْ أَمْراً فَاقْبَلُوهُ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام أَمِيرُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ أَوْصَانِي بِذَلِكَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَحْفَظُوا وَصِيَّتِي فِيهِ وَ تُؤْوُوهُ وَ تَنْصُرُوهُ اخْتَلَفْتُمْ فِي أَحْكَامِكُمْ وَ اضْطَرَبَ عَلَيْكُمْ أَمْرُ دِينِكُمْ وَ وَلِيَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرَ شِرَارُكُمْ أَلَا وَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُمُ الْوَارِثُونَ أَمْرِي الْقَائِمُونَ بِأَمْرِ أُمَّتِي اللَّهُمَّ فَمَنْ حَفِظَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَاحْشُرْهُ فِي زُمْرَتِي وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ مُرَافَقَتِي نَصِيباً يُدْرِكُ بِهِ فَوْزَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَسَاءَ خِلَافَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَاحْرِمْهُ الْجَنَّهَ الَّتِي عَرْضُهَا السَّماواتُ

وَ الْأَرْضُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اسْكُتْ يَا خَالِدُ فَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الشُّورَى وَ لَا مِمَّنْ يُرْضَى بِقَوْلِهِ فَقَالَ خَالِدٌ بَلْ اسْكُتْ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَوَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ لَتَنْطِقُ بِغَيْرِ لِسَانِكَ وَ تَعْتَصِمُ بِغَيْرِ أَرْكَانِكَ وَ اللَّهِ إِنَّ قُرَيْشاً لَتَعْلَمُ أَنَّكَ أَلْأَمُهَا حَسَباً وَ أَقَلُّهَا أَدَباً وَ أَخْمَلُهَا ذِكْراً وَ أَقَلُّهَا غَنَاءً عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ إِنَّكَ لَجَبَانٌ عِنْدَ الْحَرْبِ بَخِيلٌ فِي الْجَدْبِ لَئِيمُ الْعُنْصُرِ مَا لَكَ فِي قُرَيْشٍ مَفْخَرٌ قَالَ فَأَسْكَتَهُ خَالِدٌ فَجَلَسَ ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ يَا مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمَ خِيَارُكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ الْأَمْرُ لِعَلِيٍّ عليه السلام بَعْدِي ثُمَّ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ فِي أَهْلِ بَيْتِي مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَاطَّرَحْتُمْ قَوْلَ نَبِيِّكُمْ وَ تَنَاسَيْتُمْ مَا أَوْعَزَ إِلَيْكُمْ وَ اتَّبَعْتُمُ الدُّنْيَا وَ تَرَكْتُمْ نَعِيمَ الْآخِرَةِ الْبَاقِيَةِ الَّتِي لَا يُهْدَمُ بُنْيَانُهَا وَ لَا يَزُولُ نَعِيمُهَا وَ لَا يَحْزَنُ أَهْلُهَا وَ لَا يَمُوتُ سُكَّانُهَا وَ كَذَلِكَ الْأُمَمُ الَّتِي كَفَرَتْ بَعْدَ أَنْبِيَائِهَا فَبَدَّلَتْ وَ غَيَّرَتْ فَحَاذَيْتُمُوهَا حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ وَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ فَعَمَّا قَلِيلٍ تَذُوقُونَ وَبَالَ أَمْرِكُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (۱) فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ إِلَى مَنْ تُسْنِدُ أَمْرَكَ إِذَا نَزَلَ بِكَ الْقَضَاءُ وَ إِلَى مَنْ تَفْزَعُ إِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُ وَ فِي الْقَوْمِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَ أَكْثَرُ فِي الْخَيْرِ أَعْلَاماً وَ مَنَاقِبَ مِنْكَ وَ أَقْرَبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَرَابَةً

۱- قال ابن شاذان فی الإیضاح ۴۵۷ أن ابن عمر قال لما بایع الناس أبا بکر: سمعت سلمان الفارسی یقول کردید ونکردید ، اما والله لقد فعلتم فعله أطمعتم فیها الطلقاء ولعناء رسول الله ، قال ابن عمر : فلما سمعت سلمان یقول ذلک أبغضته وقلت : لم یقل هذا الا بغضنا منه لابی بکر ، قال : فأبقانی الله حتی رأیت مروان بن الحکم یخطب علی منبر رسول الله ، فقلت : رحم الله أبا عبدالله ، لقد قال ما قال بعلم کان عنده. وروی السید المرتضی فی الشافی ۴۰۲ مثل ذلک بتغییر یسیر.

وَ قِدْمَهُ فِي حَيَاتِهِ وَ قَدْ أَوْعَزَ إِلَيْكُمْ فَتَرَكْتُمْ قَوْلَهُ وَ تَنَاسَيْتُمْ وَصِيَّتَهُ فَعَمَّا قَلِيلٍ يَصْفُو لَكَ الْأَمْرُ حِينَ تَزُورُ الْقُبُورَ وَ قَدْ أَثْقَلْتَ ظَهْرَكَ مِنَ الْأَوْزَارِ لَوْ حُمِلْتَ إِلَى قَبْرِكَ لَقَدِمْتَ عَلَى مَا قَدَّمْتَ فَلَوْ رَاجَعْتَ الْحَقَّ وَ أَنْصَفْتَ أَهْلَهُ لَكَانَ ذَلِكَ نَجَاةً لَكَ يَوْمَ تَحْتَاجُ إِلَى عَمَلِكَ وَ تَفَرَّدُ فِي حُفْرَتِكَ بِذُنُوبِكَ وَ قَدْ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا فَلَمْ يَرْدَعْكَ ذَلِكَ عَمَّا أَنْتَ لَهُ فَاعِلٌ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ثُمَّ قَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ رحمه الله فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ ارْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ وَ قِسْ شِبْرَكَ بِفِتْرِكَ وَ الْزَمْ بَيْتَكَ وَ ابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَسْلَمُ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَ مَمَاتِكَ وَ رُدَّ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى حَيْثُ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله وَ لَا تَرْكَنْ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكَ مَنْ قَدْ تَرَى مِنْ أَوْغَادِهَا فَعَمَّا قَلِيلٍ تَضْمَحِلُّ دُنْيَاكَ ثُمَّ تَصِيرُ إِلَى رَبِّكَ فَيَجْزِيكَ بِعَمَلِكَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِعَلِيٍّ وَ هُوَ صَاحِبُهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ نَصَحْتُكَ إِنْ قَبِلْتَ نُصْحِي ثُمَّ قَامَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ نَسِيتَ أَمْ تَنَاسَيْتَ أَمْ خَادَعَتْكَ نَفْسُكَ أَ مَا تَذْكُرُ إِذْ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَسَلَّمْنَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَبِيُّنَا بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ وَ أَدْرِكْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ لَا تُدْرِكَهَا وَ أَنْقِذْهَا مِنْ هَلَكَتِهَا وَ دَعْ هَذَا الْأَمْرَ وَ كِلْهُ إِلَى مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ وَ لَا تَمَادَ فِي غَيِّكَ وَ ارْجِعْ وَ أَنْتَ تَسْتَطِيعُ الرُّجُوعَ وَ قَدْ مَنَحْتُكَ نُصْحِي وَ بَذَلْتُ لَكَ مَا عِنْدِي وَ إِنْ قَبِلْتَ وُفِّقْتَ وَ رَشَدْتَ ثُمَّ قَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ قَدْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمَ خِيَارُكُمْ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تَدَّعُونَ هَذَا الْأَمْرَ بِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ تَقُولُونَ إِنَّ السَّابِقَةَ لَنَا فَأَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْكُمْ وَ أَقْدَمُ سَابِقَةً مِنْكُمْ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ فَأَعْطُوهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ

ثُمَّ قَامَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ رحمه الله فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ لَا تَجْعَلْ لِنَفْسِکَ حَقّاً جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِغَیْرِکَ وَ لَا تَکُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصَی رَسُولَ اللَّهِ وَ خَالَفَهُ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ ارْدُدِ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ یَخِفُّ ظَهْرُکَ وَ یَقِلُّ وِزْرُکَ وَ تَلْقَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ عَنْکَ رَاضٍ ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی الرَّحْمَنِ فَیُحَاسِبُکَ بِعَمَلِکَ وَ یَسْأَلُکَ عَمَّا فَعَلْتَ ثُمَّ قَامَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبِلَ شَهَادَتِی وَحْدِی وَ لَمْ یُرِدْ مَعِی غَیْرِی قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَهْلُ بَیْتِی یَفْرُقُونَ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ الَّذِینَ یُقْتَدَی بِهِمْ ثُمَّ قَامَ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ فَقَالَ أَنَا أَشْهَدُ عَلَی النَّبِیِّ أَنَّهُ أَقَامَ عَلِیّاً فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِلْخِلَافَهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِیُعْلِمَ النَّاسَ أَنَّهُ وَلِیُّ مَنْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَوْلَاهُ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ أَهْلَ بَیْتِی نُجُومُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَدِّمُوهُمْ وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ عَلَی الْمِنْبَرِ إِمَامُکُمْ مِنْ بَعْدِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ هُوَ أَنْصَحُ النَّاسِ لِأُمَّتِی ثُمَّ قَامَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ وَ رُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ إِلَیْهِمْ فَقَدْ سَمِعْتُمْ کَمَا سَمِعْنَا فِی مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ مِنْ نَبِیِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُمْ أَوْلَی بِهِ مِنْکُمْ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ زَیْدُ بْنُ وَهْبٍ (۱) فَتَکَلَّمَ وَ قَامَ جَمَاعَهٌ بَعْدَهُ فَتَکَلَّمُوا بِنَحْوِ هَذَا فَأَخْبَرَ الثِّقَهُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ أَبَا بَکْرٍ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ أَتَاهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ مَعَ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشَرَهُ رِجَالٍ مِنْ عَشَائِرِهِمْ شَاهِرِینَ لِلسُّیُوفِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِ وَ عَلَا الْمِنْبَرَ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهِ لَئِنْ عَادَ مِنْکُمْ أَحَدٌ فَتَکَلَّمَ بِمِثْلِ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ لَنَمْلَأَنَّ أَسْیَافَنَا مِنْهُ

۱- زید بن وهب هذا کان هو الراوی و سیتکلم مؤلّفنا العلامه حول ذلک.

فَجَلَسُوا فِی مَنَازِلِهِمْ وَ لَمْ یَتَکَلَّمْ أَحَدٌ بَعْدَ ذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]خصال: از زید بن وهب نقل شده، آن‌هایی که ابوبکر را به خاطر نشستن بر تخت خلافت و پیشی گرفتن بر علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – انکار نمودند، دوازده نفر از مهاجرین و انصار بودند که از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، أُبیّ بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود و بریده اسلمی و از انصار: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنف، ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان بودند

هنگامی که ابوبکر بالای منبر رفت، این افراد درباره او با یکدیگر مشورت کردند و برخی از آن‌ها می‌گفتند: برویم و او را از منبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پایین بیاوریم، و برخی دیگر گفتند: اگر این کار را بکنید خود را به کشتن می‌دهید و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ» – . بقره / ۱۹۵ – {و

خود را با دست خود به هلاکت میفکنید}. بیایید نزد علی بن ابی طالب – علیه السلام – برویم و از او مشورت بگیریم و از نظراتش مطلع شویم. نزد علی – علیه السلام – آمدند و گفتند: ای امیر المومنین! خود را تضییع کرده‌ای و حقی که سزاوار تو بود را رها کردی؛ ما می‌خواستیم برویم و این مرد [ابوبکر] را از منبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – پایین بیاوریم، چرا که این حق، حق به شماست و شما نسبت به او برای این کار سزاوارترید. اما اکراه داشتیم که او را بدون مشورت با شما [از منبر رسول خدا] به پایین بکشیم .

علی – علیه السلام – به آن‌ها فرمودند: اگر چنین می‌کردید، سبب جنگ می‌شدید، حال آن‌که شما از نظر تعداد مانند سرمه در چشم و نمک در غذا هستید. این امت سخن پیامرشان را کنار گذاشته‌اند و بر پروردگار خویش دروغ بسته‌اند و بر خلافت او توافق کرده‌اند. من در این مورد با اهل بیتم مشورت کردم، اما آن‌ها سکوت کردند؛ زیرا از کینه‌های موجود در سینه این مردمان و دشمنی‌اشان با خداوند عزّ و جلّ و اهل بیت پیامبرش آگاهی دارند. آن‌ها به دنبال انتقام عصر جاهلیت هستند. به خدا سوگند اگر شما آن کار را انجام می‌دادید، قطعا شمشیرهایشان را می‌کشیدند و برای جنگ و کشتار آماده می‌شدند، همان‌طور که این کار را با من کردند و مرا مقهور کردند و بر من چیره شدند و مرا کشیدند و به من گفتند یا بیعت کن، وگرنه تو را می کشیم، من چاره‌ای نیافتم جز این‌که این قوم را از خود دور کنم؛ این بدان جهت بود که سخن رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را به یاد آوردم که فرمودند: «ای علی! این قوم با تو نقض پیمان می‌کنند و سر خود و بدون تو در مورد آن [خلافت] تصمیم می‌گیرند و در مورد وصیتی که در مورد تو کردم از من سرپیچی می‌کنند؛ تو باید صبر کنی تا خداوند تقدیر خود را انجام دهد. آن‌ها قطعا به تو خیانت خواهند کرد، پس نباید برای آن‌ها راهی قرار دهی که تو را خوار سازند و خونت را بریزند. این امت پس از من به تو خیانت خواهد کرد، این خبر را جبرئیل – علیه السلام – از جانب پروردگار تبارک و تعالی به من داد». ولی نزد این مرد بروید و آن‌چه از پیامبرتان شنیده‌اید را به اطلاع او برسانید، او را از شبهه و اشتباه خارج کنید تا هنگامی که به پیشگاه پروردگارش می‌رود، از آن رو که پیامبرش را سرپیچی نموده و با امر او مخالفت نموده است حجت علیه او بزرگ‌تر و علت عذاب رساتر باشد.

آن‌ها از محضر ایشان خارج شدند و در روز جمعه، دور منبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – گرد آمدند، و [انصار] به مهاجرین گفتند: خداوند عزّ و جلّ در قرآن ابتدا نام شما را آورده است و فرموده: «لَقَد تَّابَ الله عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهَاجِرِینَ

وَالأنصَارِ» -. توبه / ۱۱۷ - {به

یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشود}، بنابراین شما نخست شروع کنید؛

نخستین کسی که برخاست، خالد بن سعید بن عاص بود که به بنی‌امیه اطمینان داشت؛ او گفت: ای ابوبکر! از خدا تقوا کن، تو خود می‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله- علی - علیه السلام - را مقدم نمود. مگر نمی‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز بنی‌قریظه، آن زمان که گرد ایشان جمع شده بودیم و ایشان رو به مردان صاحب‌منزلت ما کرده و فرمودند: ای گروه مهاجرین و انصار! من به شما سفارشی می‌کنم، شما نیز آن را حفظ کنید و امانتی را بر شما ادا می‌کنم، شما هم آن را بپذیرید؛ بدانید که علی - علیه السلام - پس از من امیر شما و جانشین من در میان شما خواهد بود، پروردگار من و پروردگار شما این را به من سفارش کرده است. اگر شما سفارش من در خصوص او را حفظ نکنید و از او حمایت نکنید و یاری‌اش نکنید، در احکام خود اختلاف پیدا می‌کنید و امور دینتان بر شما مشوش می‌شود، و بدترین‌های شما متولی امور شما می‌شوند. بدانید که اهل بیت من وارثان امر من، و برپای‌دارندگان امور امت من هستند، بارخدایا! هر کس وصیت من در خصوص آن‌ها را حفظ کند، او را در زمره من محشور کن و از همراهی من برایش سهمی قرار ده که با آن به رستگاری آخرت برسد، بارخدایا! هر کس که نسبت به جانشینی من در میان اهل بیتم بدی کند را از بهشتی که گستره آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است محروم نما.

عمر بن خطاب به او گفت: ساکت شو ای خالد! تو نه از اهل شوری هستی و نه از آن‌هایی هستی که سخنش مورد رضایت کسی باشد. خالد گفت: خودت سکت باش ای ابن‌خطاب! به خدا سوگند خودت هم می‌دانی که از زبان شخص دیگری حرف می‌زنی و به پایه‌های کس دیگری تکیه کرده‌ای. به خدا سوگند قریش می‌داند که تو بی‌اصل و نسب‌ترین و بی‌ادب... ترین و بی‌نام و نشان‌ترین شخص قریش هستی نیازمندترین به خداوند عزّ و جلّ و رسولش می‌باشی. تو در هنگام جنگ بسیار ترسو، در هنگام قطحی بخیل و شخصی بدذات هستی و در میان قریش هیچ فخری نداری. خالد با این سخنان او را خاموش کرد و نشست.

سپس ابوذر که - رحمه الله علیه - برخاست و بعد از حمد و ستایش خداوند گفت: ای گروه مهاجرین و انصار! شما و منتخبانتان می‌دانید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: پس از من خلافت متعلق به علی - علیه السلام - و سپس متعلق به حسن و حسین و سپس برای اهل بیت من - علیهم السلام - که از اولاد حسین هستند، می‌باشد. اما شما سخن پیامبر خود را رها کردید، و آن‌چه که ایشان آن را بر شما سفارش کرده بود را به فراموشی سپردید و تابع دنیا شدید و نعمت‌های آخرت جاودان که بنیان آن از بین نمی‌رود و نعمت‌هایش تمامی نمی‌شود و ساکنانش غمگین نمی‌شوند و اهل آن نمی‌میرند را رها کردید. امت هایی که بعد از پیامبرانشان کافر شدند نیز چنین بودند آن‌ها نیز جابجا نمودند و تغییر دادند. و شما نیز قدم به قدم و گام به گام مانند آن‌ها شدید. به زودی وبال کار خود را خواهید چشید «و ما اللَّهَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» {حقا که خدا به بندگان خود بیدادگر نیست}.

سپس سلمان فارسی - رضی الله عنه - برخاست و گفت: ای ابابکر! زمانی که قضای الهی [مرگ] بر تو نازل شود، این کارت را به عهده چه کسی می‌خواهی بگذاری!؟ و و از تو سؤالی شود که جوابش را نمی‌دانی، به که می‌خواهی پناه ببری!؟ و حال

آن‌که در میان قوم کسی هست که داناتر از تو است و کارهای بزرگ و منقبت‌های خیرش بیشتر از تو است و و در زمان حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قرابت و قدمتش نسبت به ایشان بیشتر از تو بود. پیامبر سفارش او را به شما کرد، ولی اما شما سخن ایشان را وانهادید و چنین وانمود کردید که وصیت ایشان فراموش کرده‌اید. به زودی، هنگامی که به قبر می‌روی و در حالی که پشتت از وزر و وبال سنگین شده است، این امر برایت شفاف می‌شود. اگر به قبرت برده شوی، نزد اعمالی می‌روی که آن‌ها را از پیش فرستاده‌ای؛ پس اگر به سوی حق بازگردی و درباره اهل حق انصاف به خرج دهی، در روزی که به کردارت نیازمند می‌شوی و همراه گناهانت در قبرت تنها خواهی شد، این کار نجاتت می‌دهد. تو نیز آن‌چه که ما شنیده‌ایم را شنیده‌ای و آن‌چه که ما دیده‌ایم را دیده‌ای. ولی آن‌ها [شنیده‌ها و دیده هایت] تو را از کاری که کردی باز نداشته است. از خدا بترس، از خدا بترس در مورد خودت. هر که بیم داد، معذور است.

سپس مقداد بن اسود - رحمه الله - برخاست و گفت: ای ابوبکر! بر خودت رحم کن و شِبر - وجب بزرگ - خود را با فِترت - وجب کوچکت - اندازه بگیر و به خانه‌ات برو و بر خطایت گریه کن؛ چرا که این کار زندگانی دنیوی و اخروی‌ات را بیشتر در امان می‌دارد. این امر را به جایی که خداوند عزّ و جلّ و رسولش صلی الله علیه و آله آن را در آن‌جا قرار دادند، برگردان و به دنیا اعتماد نکن و این نابخردان و بی‌مایگان که دیدی فریبت ندهند. به همین زودی است که دنیایت متلاشی شود و نزد پروردگارت بروی و او تو را بر عملت مجازات کند. تو خودت فهمیده‌ای که این امر برای علی است و اوست که بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صاحب این امر است، من خیر تو را خواستم، اگر بپذیری.

سپس بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابوبکر! فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ و یا این‌که نفست تو را فریفته است؟ به خاطر نداری آن زمان را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما امر کردند که در حضورشان به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنیم؟ ای ابوبکر! از پروردگارت الله بترس و قبل از این‌که دیگر نتوانی نفست را دریابی، آن را دریاب و از هلاکت نجاتش بده و این امر را رها کن و آن را برای کسی وزن کن که نسبت به تو بر آن سزاوارتر است. و به گمراهی‌ات ادامه نده و برگرد؛ تو [اکنون] توانایی بازگشتن داری. من نصیحت خود را به تو کردم و آن‌چه را که داشتم به تو عرضه نمودم؛ اگر بپذیری توفیق می‌یابی و هدایت می‌شوی.

سپس عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای قریشیان! شما و بزرگانتان می‌دانید که اهل بیت پیامبرتان نزدیک‌تر از شما به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هستند، و اگر چه شما نیز به سبب قرابت با رسول خدا- صلی الله علیه و آله - مدعی این امر [خلافت] شده‌اید و می‌گویید که سابقه ما بیشتر است. ولی اهل بیت پیامبرتان بیشتر از شما به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزدیکترند و سابقه‌اشان از شما بیشتر است. و علی بن ابی‌طالب است که پس از پیامبرتان صاحب این امر است؛ پس آن... چه که خداوند برای او قرار داده است را به او واگذار کنید و به پیشینیان خود عقب‌گرد نکنید که زیانکار خواهید شد.

سپس عمار بن یاسر - رحمه الله - برخاست و گفت: ای ابوبکر! حقی که خداوند عزّ و جلّ برای کسی غیر از تو قرار داده است را از آن خود مدان و نخستین کسی نباش که از رسول خدا سرپیچی می‌کند و در مورد اهل بیتش با او مخالفت می‌نماید و این حق را به اهل آن بازگردان تا پشتت سبک‌تر و وزر و وبالت کمتر شود، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی ملاقات کنی که از تو خشنود باشند و سپس به سوی [خداوند] رحمن بروی و حساب اعمالت را پس دهی و از آن‌چه انجام

داده‌ای از تو بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین برخاست و گفت: ای ابوبکر! آیا نمی دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم شهادت مرا به تنهایی می پذیرفت و با وجود شهادت من شاهد دیگری نمی طلبید؟ ابوبکر گفت: آری. خزیمه گفت: خدا را گواه می گیرم که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: اهل بیت من حق را از باطل تشخیص می‌دهند و پیشوایانی هستند که به آن‌ها اقتدا می‌شود

سپس ابوالهیثم بن تیهان برخاست و گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر علی را منصوب نمود و انصار گفتند که پیامبر ایشان را بر خلافت منصوب کرد، و برخی [دیگر] از آنان گفتند: پیامبر او را برای این منصوب کرد که به مردم اعلام کند که مولای همه کسانی است که رسول خدا- صلی الله علیه و آله - مولای آن‌ها بوده است. رسول خدا فرمودند: اهل بیت من ستارگان اهل زمین‌اند؛ آنان را بر خودتان مقدم دارید و بر آنان پیشی نگیرید.

سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: من شهادت می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر روی منبر می‌فرمودند: پس از من علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - امام شماست و او خیرخواه‌ترین شخص نسبت به امت من است .

سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: درباره اهل بیت پیامبرتان از خدا تقوا کنید و این امر را به آنان بازگردانید؛ شما نیز مانند ما در در چندین موقعیت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اید که آن‌ها [اهل بیت] بیش از شما سزاوار این امرند. و سپس نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و صحبت کرد و و عده‌ای دیگری هم بعد از او در مورد همین موضوع صحبت کردند. یکی از اصحاب مورد اعتماد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده که ابوبکر سه روز در خانه خود نشست. روز سوم که شد، عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح در حالی که هر کدام به همراه خود ده نفر از افراد قبیله خودشان را آورده بودند و شمشیرهای خود را برکشیده بودند، پیش ابوبکر رفتند و او را از خانه‌اش بیرون آوردند و او [ابوبکر] بالای منبر رفت. یکی از آنان گفت: به خدا سوگند اگر یکی از شما برگردد و سخنانی مانند آن روز را بگوید، بدنش را پر از شمشیرهای خود می کنیم. آن‌ها نیز در خانه های خود ماندند و دیگر هیچ‌یک سخنی ... نگفتند. - . خصال : ۴۶۱ - ۴۶۵ -

**[ترجمه]

«۸»

شف، کشف الیقین فیما نذکره عن أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی من رواتهم و رجالهم فیما رواه من إنکار اثنی عشر نفسا علی أبی بکر بصریح مقالهم عقیب ولایته علی المسلمین و ما ذکره بعضهم بما عرف من رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ و رواه أیضا محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ فی کتاب مناقب أهل البیت علیهم السلام و یزید بعضهم علی بعض فی روایته (۲)

اعلم أن هـذا الحـديث روته الشـيعه متواترين و لو كانت هذه الروايه برجال الشـيعه ما نقلناه لأنهم عند مخالفيهم متهمون و لكن نـذكره حيث هو من طريقهم الـذى يعتمـدون عليه و درك ذلـك على من رواه و صـنفه فى كتـاب المشـار إليه فقال أحمـد بن محمـد الطبرى ما هذا لفظه خبر الاثنى عشـر الذين أنكروا على أبى بكر جلوسه فى مجلس رسول الله صـلى الله عليه و آله حدثنا أبو على الحسن بن على بن النحاس الكوفى العدل الأسدى قال حدثنا أحمد بن أبى الحسـين العامرى قال حدثنى عمى أبو معمر شعبه بن خيثم

ص: ۲۱۴

۱- الخصال: ۴۶۱- ۴۶۵.

۲- أقول: عقد العلامه البياضـى فى كتابه الصراط المستقيم ۲/ ۷۹- ۸۴ فصـلا فى ذكر الشـهاده ثمّ قال: و لا خفاء و لا تناكر بين الشـيعه أن اثنى عشـر رجلا من المهاجرين و الأنصار أنكروا على أبى بكر مجلسه، و قد أسـنده الحسين بن جبر فى كتابه الاعتبار فى ابطال الاختيار الى أبان بى عثمان قال: قلت لابى عبـد اللّه: هل كان فى أصـحاب رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله و سـلم من أنكر على أبى بكر جلوسه مجلس رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله؟ قال : نعم وعد منهم : خالد بن سـعيد بن العاص ، وسـلمان ، وأباذر ، والمقداد ، و عمارا ، وبريده الاسـلمى ، وقيس بن سـعد بن عباده ، وأبا الهيثم بن التيهان : وسهل ابن حنيف وخزيمه بن ثابت وأبى بن كعب وأبا أيوب الانصارى .. ثم ساق الحديث بمثل ما ذكره الطبرسى فى الاحتجاج ملخصا.

الأسدی قال حدثنی عثمان الأعشی (۱) عن زید بن وهب و ذکر مثله إلی آخر الخبر مع تغییر یسیر (۲)

**[ترجمه]کشف الیقین: در میان مطالبی که از احمد بن محمد طبری معروف به خلیلی می‌آوریم، روایاتی است که از راویان و رجال آن‌ها [اهل تسنن] روایت کرده که دوازده نفر، بلافاصله بعد از این‌که ابوبکر ولایت مسلمانان را به دست گرفت با گفته‌های صریح خود، [خلافت] او را انکار کردند. و همچنین این مطلب که برخی از آنان از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیده بودند که همانا علی امیرالمؤمنین است. که این روایت را محمد بن جریر طبری مؤلف التاریخ نیز در کتاب مناقب اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است. و برخی از آنان روایات دیگری هم بر روایت او افزوده‌اند.

بدان که این حدیث را شیعیان به صورت متواتر نقل کرده‌اند. و اگر این روایت فقط از طریق رجال شیعه رسیده بود، ما آن را نقل نمی‌کردیم؛ زیرا آن‌ها نزد مخالفانشان مورد اتهام [و ذی‌نفع] هستند، اما از این جهت آن را می‌آوریم که از طریق خودشان نقل شده و به آن اعتماد می‌کنند. و درک این مطلب بر عهده کسی است که آن را روایت کرده و در کتاب خود آورده است. احمد بن محمد طبری با این الفاظ گفته است:

داستان آن دوازده نفری که نشستن ابوبکر در جای‌گاه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را انکار کردند:

ابو علی حسن بن علی بن نحاس کوفی عدل اسدی ما را حدیث نمود و گفت: احمد بن ابی‌الحسین عامری ما را حدیث نمود و گفت: عمویم ابومعمر شعبه بن خیثم اسدی مرا حدیث کرد و گفت: عثمان اعشی از زید بن وهب برایم حدیث کرد که ... و مانند این حدیث را با اندکی تغییر تا پایان نقل آورده است. - . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین : ۱۰۸ – ۱۱۳ -

**[ترجمه]

بیان

فی شف کشف الیقین عمرو بن سعید مکان خالد بن سعید و هما أخوان من بنی أمیه أسلما بمکه و هاجرا إلی الحبشه و لعل ما فی شف کشف الیقین أظهر لأن ابن الأثیر و غیره ذکروا أنه کان عند وفاه النبی بالیمن عاملا علی صدقاته و إن أمکن أن یکون جاء فی هذا الوقت.

و أیضا فی شف کشف الیقین لم یذکر عبد الله بن مسعود و عدَّ أبی بن کعب من الأنصار و ذکر فی الأنصار عثمان بن حنیف أیضا فعدّ من کل من المهاجرین و الأنصار سته و فیه و قال آخرون إنکم إن أتیتموه لتنزلوه عن منبر رسول الله صلی الله علیه و آله أعنتم علی أنفسکم و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینبغی للمؤمن أن یذل نفسه و لکن امضوا بنا.

و فیه و نعلمه أن الحق حقک و أنک أولی بالأمر منه و کرهنا أن نرکب أمرا من دون مشاورتک و فیه أهل بیتی و صالح المؤمنین فأبوا و فیه و ایم

۱- عنونه ابن حجر فی تهذیب التهذیب قال: عثمان بن المغیره الثقفی مولاهم أبو المغیره الکوفیّ، و هو عثمان الاعشی و هو عثمان بن أبی زرعه. روی عن زید بن وهب و ابی صادق الأزدیّ و ایاس بن أبی رمله و سالم بن أبی الجعد ... و عنه شعبه و إسرائیل و الثوری و شریک و مسعر و قیس بن الربیع .... قال صالح بن أحمد عن أبیه: عثمان ابن المغیره، هو عثمان بن أبی زرعه و هو عثمان الاعشی و هو عثمان الثقفی، کوفیّ ثقه لیس أحد أروی عنه من شریک، و قال ابن أبی خیثمه عن ابن معین: عثمان ابن المغیره ثقه، و قال أبو حاتم و النسائی و عبد الغنی بن سعید ثقه، و ذکره ابن حبان فی الثقات، قلت: و وثقه العجلیّ و ابن نمیر. راجع تهذیب التهیب ۷ / ۱۵۵ _ ۱۵۶.

۲- الیقین فی إمره أمیر المؤمنین: ۱۰۸- ۱۱۳.

الله لو فعلتم لكنتم كأنا إذ أتونى و قد شهروا سيوفهم مستعدين للحرب و القتال حتى قهرونى.

و قال الجوهرى لبّبت الرجل تلبيبا إذا جمعت ثيابه عند صدره و نحره فى الخصومه ثم جررته و قال هو يدل بفلان أى يثق به و فى شف كشف اليقين فقالوا يا معاشر المهاجرين إن الله قد قدمكم فقال لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ و قال وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ فكان أول من تكلم عمرو بن سعيد بن العاص إلى قوله و نحن محتوشوه يوم بنى قريظه إذ فتح الله على رسول الله صلى الله عليه و آله و قد قتل على عليه السلام عشره من رجالهم و أولى النجده منهم فقال رسول الله صلى الله عليه و آله يا معشر المهاجرين و يقال احتوش القوم على فلان أى جَعَلُوهُ وَسْطَهُمْ.

و فى شف كشف اليقين وليكم شراركم و فيه هم الوارثون لأمرى القائمون بأمر أمتى من بعدى اللهم فمن أطاعنى من أمتى و حفظ و فيه و من أساء خلافتى فيهم و فيه اسكت يا عمرو و فيه فقال له عمرو.

قوله تنطق بغير لسانك أى تنطق بما ليس من شأنك التكلم به أو لأجل غيرك و الأول أظهر و كذا الثانيه و فى شف كشف اليقين ألأمها حسبا و أدناها منصبا قوله فأسكته فى شف كشف اليقين قال فسكت عمر و جعل يقرع سنه بأنامله قوله لا يهدم بنيانها فى شف كشف اليقين لا يهرم شبابها إلى قوله و لا يموت ساكنها بقليل من الدنيا فَانٍ و كذلك الأمم من قبلكم كفرت قوله قرابه و قدمه فى شف كشف اليقين قرابه منك قد قدمه فى حياته و أوعز إليكم عند وفاته فنبذتم قوله إلى قوله و حملت معك إلى قبرك ما قدمت يداك فإن راجعت قوله اربع على نفسك فى شف كشف اليقين على ظلعك إلى قوله و قد علمت أن عليا عليه السلام صاحب هذا الأمر من بعد رسول الله صلى الله عليه و آله فاجعله له فإن ذلك أسلم لك و أحسن لذكرك و أعظم لأجرك و قد نصحت لك إن قبلت نصحى و إلى الله ترجع بخير كان أو بشر و قال الجوهرى ربع الرجل يربع إذا

وقف و تحبس و منه قولهم اربع على نفسک و اربع على ظلعک أى ارفق بنفسک و کف و لا تحمل عليها أکثر مما تطيق و قال الجزرى فى الحديث فإنه لا يربع على ظلعک من ليس يحزنه أمرک الظلع بالکسر العرج و قد ظلع يظلع ظلعا فهو ظالع و المعنى لا يقيم عليک فى حال ضعفک و عرجک إلا من يهتم لأمرک و شأنک و يحزنه أمرک انتهى.

و الفتر بالکسر ما بين طرف الإبهام و طرف المسبحه أى کما أن فترک لا يمکن أن يکون بقدر شبرک فکذا مراتب الرجال تختلف بحسب القابليه و لا يمکن للأدنى الترقى إلى درجه الأعلى و الأوغاد جمع وغد و هو الرجل الدنى الذى يخدم بطعام بطنه قوله و أدرک نفسک فى شف کشف اليقين و تدارک نفسک قبل أن لا تدارکها و ادفع هذا الأمر إلى من هو أحق به منک و ليس فيه قول عبد الله بن مسعود و عدم کون ابن مسعود بين هؤلاء أظهر و أوفق بسائر ما نقل فى أحواله (۱)

۱- روى الکشّىّ فى ص ۳۸ أنّه سئل الفضل بن شاذان عن ابن مسعود و حذيفه، فقال: لم يکن حذيفه مثل ابن مسعود، لان حذيفه کان رکنا و ابن مسعود خلط و والى القوم و مال معهم و قال بهم. أقول: : کان فى ابتداء أمره عثمانيا روى ابن سعد فى الطبقات ج ۳ ق ۱ ص ۴۳ قال اخبرنا عفان بن مسلم باسناده عن أبى وائل أن ابن مسعود سار من المدينه إلى الکوفه ثمانيا حين استخلف عثمان فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : أما بعد فان أمير المؤمنين عمر بن الخطاب مات فلم نريوما اکثر نشيجا من يومئذ وانا اجتمعنا أصحاب محمد فلم نسأل عن خبرنا ذى فوق فبايعنا أمير المؤمنين عثمان فبايعوه وترى مثله فى مستدرک الصحيحين ۳ / ۹۷ ، مجمع الزوائد ۹ / ۸۸ ، تاريخ الخلفاء : ۶۰ وکلامه هذا متواتر عنه. لکنه رجع عنه ولعنه بعد ما أحدث الاحداث ، روى الفضل بن شاذان فى الايضاح ۵۷بروايته عن العامه أن ابن مسعود قال عند وفاته : يا أصحاب رسول الله أنشدکم الله هل سمعتم النبى صلى الله عليه و آله يقول : رضيت لامتى بما رضى لها ابن ام عبد؟ قالوا : اللهم نعم ، قال : اللهم انى لا ارتضى عثمان لهذه الامه ، وروى ابوهلال العسکرى فى جمهره الامثال ۴۷ ط بمبئى قيل لعبد الله بن مسعود وهو ينال من عثمان : يايعتم رجلا ثم أنشأتم تشتمونه؟ فقال : والله ما ألونا ان بايعنا أعلانا ذا فوق غير أنه أهلکه شح النفس وبطانه السوء ، قال : أفلا تغيرون؟ قال : فما أبالى أجبلا راسيا زاولت أم ملکا مؤجلا حاولت ، لوددت أنى وعثمان برمل عالج يحثى کل واحد على صاحبه حتى يموت الاعجل. قلت : الحديث ذو شجون وسيأتى تمام الکلام فى الابواب الاتيه.

و لنذکر بعد ذلک تتمه روایه السید للاختلاف الکثیر بین الروایتین و هو هکذا.

ثُمَّ قَامَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فَقَالَ مَعَاشِرَ قُرَیْشٍ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ أَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَمُرُوا صَاحِبَکُمْ فَلْیَرُدَّ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ یَضْطَرِبَ حَبْلُکُمْ وَ یَضْعُفَ مَسْلَکُکُمْ وَ تَخْتَلِفُوا فِیمَا بَیْنَکُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ بَنِی هَاشِمٍ أَوْلَی بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْکُمْ وَ أَقْرَبُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنْ قُلْتُمْ إِنَّ السَّابِقَهَ لَنَا فَأَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ أَقْدَمُ مِنْکُمْ سَابِقَهً وَ أَعْظَمُ غَنَاءً مِنْ صَاحِبِهِمْ وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ نَبِیِّکُمْ فَأَعْطُوهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ لَا تَجْحَدْ حَقّاً مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَکَ وَ لَا تَکُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَدِّ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ یَخِفَّ ظَهْرُکَ وَ یَقِلَّ وِزْرُکَ وَ تَلْقَی رَسُولَ اللَّهِ رَاضِیاً وَ لَا تَخْتَصَّ بِهِ نَفْسَکَ فَعَمَّا قَلِیلٍ یَنْقَضِی عَنْکَ مَا أَنْتَ فِیهِ ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی الْمَلِکِ الرَّحْمَنِ فَیُحَاسِبُکَ بِعَمَلِکَ وَ یَسْأَلُکَ عَمَّا جِئْتَ لَهُ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ثُمَّ قَامَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبِلَ شَهَادَتِی وَحْدِی وَ لَمْ یُرِدْ مَعِی غَیْرِی قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ عَلِیٌّ إِمَامُکُمْ بَعْدِی.

قَالَ وَ قَامَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

صلى الله عليه و آله يَقُولُ: أَهْلُ بَيْتِی يَفْرُقُونَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُقْتَدَى بِهِمْ:

وَ قَامَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ فَقَالَ: وَ أَنَا أَشْهَدُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ أَقَامَ عَلِيّاً لِنُسَلِّمَ لَهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِلْخِلَافَةِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِيُعْلِمَ النَّاسَ أَنَّهُ مَوْلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَوْلَاهُ فَتَشَاجَرُوا فِی ذَلِكَ فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلًا يَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِی وَ أَنْصَحُ النَّاسِ لَكُمْ بَعْدَ وَفَاتِی:

وَ قَامَ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: أَهْلُ بَيْتِی نُجُومُ الْأَرْضِ وَ نُورُ الْأَرْضِ فَلَا تَقَدَّمُوهُمْ وَ قَدِّمُوهُمْ فَهُمُ الْوُلَاةُ بَعْدِی فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَیُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَوْلَى بِذَلِكَ فَقَالَ عَلِیٌّ وَ وُلْدُهُ وَ قَامَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ فِی أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَ رُدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمُ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَقَدْ سَمِعْنَا مِثْلَ مَا سَمِعَ إِخْوَانُنَا فِی مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ لِنَبِيِّنَا صلى الله عليه و آله وَ مَجْلِسٍ بَعْدَ مَجْلِسٍ يَقُولُ أَهْلُ بَيْتِی أَئِمَّتُكُمْ بَعْدِی.

قَالَ فَجَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِی بَيْتِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَأَتَاهُ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ طَلْحَةُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَعِيدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فَأَتَاهُ كُلٌّ مِنْهُمْ مُتَسَلِّحاً فِی قَوْمِهِ حَتَّى أَخْرَجُوهُ مِنْ بَيْتِهِ ثُمَّ أَصْعَدُوهُ الْمِنْبَرَ وَ قَدْ سَلُّوا سُيُوفَهُمْ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهِ لَئِنْ عَادَ أَحَدٌ مِنْكُمْ بِمِثْلِ مَا تَكَلَّمَ بِهِ رَعَاعٌ مِنْكُمْ بِالْأَمْسِ لَنَمْلَأَنَّ سُيُوفَنَا مِنْهُ فَأَحْجَمَ وَ اللَّهِ الْقَوْمُ وَ كَرِهُوا الْمَوْتَ.

أقول: الرعاع الأحداث الأراذل.

و اعلم أن الظاهر من سائر الأخبار عدم دخول الزبير فی هؤلاء كما لم يدخل فی روايه السيد فإنه كان فی أول الأمر مع أمير المؤمنين صلوات الله عليه.

ثم اعلم أن فی روايه الصدوق اشتباها بينا حيث ذكر فی الإجمال أبی بن كعب و لم يذكره فی التفصيل و أورد فی التفصيل زيد بن وهب و لم يورده فی الإجمال مع أنه هو الراوی للخبر و ذكره بهذا الوجه بعيد و لعله وقع اشتباه من النساخ

ص: ٢١٩

أو من الرواه و إن كان قوله عند الإجمال و غيرهم مما يومى إلى وجه بعيد لتصحيحه فلا تغفل.

**[ترجمه]در کشف‌الیقین به جای خالد بن سعید، عمرو بن سعید آمده است که این دو با هم برادر و از بنی‌امیه بودند، در مکه اسلام آوردند و به حبشه مهاجرت کردند. و شاید آن‌چه که در کتاب کشف الیقین آمده ظهور بیشتری داشته باشد؛ زیرا ابن اثیر و دیگران گفته‌اند که خالد بن سعید در زمان وفات پیامبر، عامل جمع آوری صدقات در یمن بوده است. اگرچه امکان دارد که در آن زمان [به مدینه] آمده باشد.

هم‌چنین در کتاب کشف الیقین، عبدالله بن مسعود را نیاورده است، و أُبیّ بن کعب از انصار شمرده شده است، و عثمان بن حنیف نیز در زمره انصار ذکر شده است و بنابراین شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار نام برده شده است. و همچنین در کشف الیقین آمده که «و برخی دیگر از آنان گفتند: اگر شما نزدیک او بروید و او را از منبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پایین بیاورید، به هلاکت خود کمک کرده‌اید، و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرموده‌اند: سزاوار نیست که مؤمن خودش را ذلیل کند، بیایید نزد علی بن أبی‌طالب – علیه السلام – برویم ...».

و هم‌چنین آمده است: «ما می‌دانیم که این حق متعلق به شماست و شما در این از او سزاوارترید؛ اما اکراه داشتیم که بدون مشورت با شما کاری انجام دهیم» و نیز آمده است: «اهل بیت من و مؤمنان صالح [از بیعت] سرباز زدند» و آمده است: «به خدا سوگند اگر این کار را انجام می‌دادید، به عاقبت من دچار می‌شدید، که با شمشیرهایشان را کشیدند و آماده جنگ و کشتار نزد من آمدند و بر من چیره شدند».

جوهری گفته است: \\"لببتُ الرجل تلبیباً\\" یعنی به هنگام دعوا پیراهن او را بر روی سینه و گردنش جمع کردم و سپس آن را کشیدم. و گفته است : \\"هو یدلّ بفلان\\" یعنی به او اطمینان دارد. در کتاب کشف الیقین آمده است: « گفتند: ای گروه مهاجران! خداوند شما را مقدم کرده و فرموده است: «لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَ الأَنصَارِ» {به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار ببخشود}، و فرموده است: «وَ السَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الأَنصَارِ» {و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار}. اولین کسی که صحبت کرد، عمرو بن سعید بن عاص بود ... تا آن‌جا که می گوید: «و ما دور پیامبر گرد آمده بودیم و خداوند به رسولش– صلی الله علیه و آله – پیروزی عنایت کرده بود و علی – علیه السلام – ده نفر از مردان و بزرگان آن‌ها را کشته بود و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: «ای گروه مهاجرین». زمانی گفته می‌شود: \\"إحتوش القومُ علی فلان\\" که او را در میان وسط قرار دهند.

در کتاب کشف الیقین آمده است: «بدان شما امور شما را به دست می گیرند» و هم‌چنین: « آن‌ها بعد از من وارثان و برپادارندگان امور امتم هستند، بارخدایا هر کس از امتم که از من پیروی کند و [وصیت مرا] حفظ کند» و آمده است: «هر کس به خلافت من در میان آنان بدی کند» و نیز آمده است: «ساکت باش ای عمرو» و: « عمرو به او گفت».

\\"از زبان غیر خودت سخن می گویی\\" یعنی چیزی می گویی که سخن گفتن در مورد آن به تو مربوط نیست، و یا برای دیگری است. معنای اولی ظهور بیشتری دارد، البته دومی هم ظهور دارد. در کشف الیقین آمده است: «بی‌اصل و نسب‌ترین آن‌ها و کم‌ارزش‌ترین آن‌ها». در کشف الیقین به جای «او را خاموش کرد» جمله « عمر ساکت شد و شروع کرد با انگشتان

خود به دنـدان‌هایش زدن» و به جای « که بنیان آن از بین نمی‌رود» جمله «جوانی‌اش پایان نمی‌پذیرد» آمده است تا می‌رسد به جـایی که: «ساکنـانش نمی‌میرنـد را بـا متاع انـدک دنیای زودگـذر عوض کردیـد، و امت ها پیش از شـما نیز همین‌گونه کافر شدنـد». در کشف الیقین جمله «قرابت و قـدمتش نسـبت به ایشان بیشتر از تو بود» به این شـکل آمـده است: «قرابتش نسـبت به ایشان بیشتر از تو بود و او را در زمان حیاتشان مقدم نمود و در زمان وفاتشان سـفارش او را به شما کرد، ولی شما سخن ایشان را کنار نهادیـد»، تا می‌رسد به آن‌جا که: «آن‌چه را که با دسـتان خود از پیش فرسـتاده‌ای، به قبر خواهی برد. اما اگر برگردی، ...». بر در کشف الیقین به جـای «بر خودت رحم کن» جمله «از کـارت دست بکش» آمـده است، تا می‌رسـد به آن‌جا که: «تو خودت فهمیـده‌ای که پس از رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - علی صاحب این امر [خلافت] است؛ پس آن را به او واگذار که اگر این‌چنین کنی، بیشـتر در امـان هسـتی و به نیکی از تو یـاد می‌شود و اجرت بیشتر می شود. من خیر تو را خواسـتم، اگر بپـذیری. و تمـامی امور چه خیر و چه شـر به سوی خداونـد بـاز می‌گردد». جوهری گفته است: \\"ربع الرجـل، یربع\\" یعنی ایسـتاد و دست نگه داشت. و \\"اربـع علی نفسـک و واربع علی ظلعـک\\" بر خودت رحم کن و دست نگه دار و بر خودت نفست باری نگـذار که توانش را نداشـته باشـد. جزری در مورد این حدیث گفته است: کسـی که نگران تو نباشد، در کنار تو نمی‌نشیند. \\"ظِلع\\" با کسـره یعنی لَنگ‌بودن و \\"قد ظلع یظلع ظلعا فهو و ظالع\\" که معنای آن این است که تنها کسـی در حالت ضعف و لنگی به کارهای تو می‌رسد که به تو و حال اهمیت بدهد و حال تو او را غمگین سازد. در این‌جا نقل کلام جزری تمام می‌شود.

\\"الفِتر\\" به کسـر، یعنی فاصلـه میـان انگشت سـبابه و انگشت شـست است؛ یعنی همـان طور که امکان نـدارد که فتر تو به انـدازه شبر تو باشـد، همین‌طور مرتبه هر شخصـی بر حسب قـابلیتش با دیگری متفاوت است و امکان نـدارد که انسان پست به درجه‌ای بالاـ برسـد. \\"اوغاد\\" جمع وغـد و به معنای مرد پستی است که در خـدمت شـکم خود است. در کشف الیقین به جـای «خـودت را دریـاب»، جملـه «نفس خـود را پیش از آن‌که دیگر نتـوانی، دریـاب و این امر را به کسـی واگـذار که در به دست‌گرفتن آن سـزاوارتر از تو است». درکشف الیقین سـخن عبـدالله بن مسـعود نیامده است. و نبودن ابن مسـعود در میان این افراد ظهـور بیشـتری دارد بـا سـایر چیزهـایی که در مورد احوالاـت او نقـل شـده است هم‌خوانی بیشـتری دارد. اکنون به جهت اختلاف زیادی که بین دو روایت وجود دارد، ادامه روایت سید را عیناً ذکر می‌کنیم:

سپس عمار بن یاسـر برخاست و گفت: ای قریشیان! آیا می‌دانید که اهل بیت پیامبرتان نسبت به این امر از شما محق‌ترند؟ پس به صاحب خود بگویید که پیش از آن‌که ریسمان [پیوندتان] مضطرب شود و رویه‌اتان سست شود و در میانتان اختلاف بیفتد، حق را به اهلش بازگرداند. شـما می‌دانید که بنی هاشم نسبت به این امر از شـما سـزاوارترند و به رسول خدا- صـلی الله علیه و آله — نزدیکترند. شما اگر می گویید که ما سابقه بیشتری داریم، اهل بیت پیامبرتان که سابقه بیشتری از شما دارند و از صاحب خود بی نیازترنـد، علی بن ابی‌طالب - علیه السـلام - است که پس از پیامبرتان صاحب این امر است؛ پس آنچه را که خـداوند برای او قرار داده است را به او بدهید و به گذشته خود بازنگردید که زیانکار خواهید شد.

سپس سهل بن حنیف انصاری برخاست و گفت: ای ابوبکر! حقی که خداوند برای تو قرار نداده را انکار نکن و نخستین کسی نباش که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله در خصوص اهل بیتش سرپیچی می کنی. این حق را به اهل آن بازگردان تا پشتت سبک‌تر، و وبالت کمتر شود و وقتی به ملاقات رسول خدا می‌روی، از تو راضی باشد. این امر را به متعلق به خودت مدان؛ چرا

که به زودی مهلتت به سر می‌رسد و به سوی [خداوند] مالك رحمن می‌روی و تو را به سبب کردارت حساب و کتاب می کند و در مورد اعمالی که با خود آورده‌ای از تو سؤال می کند «و ما اللَّهَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» {و حقا که خدا به بندگان خود بیدادگر نیست}.

سپس خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین برخاست و گفت: ای ابوبکر آیا نمی دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شهادت مرا به تنهائی می پذیرفت و با وجود من شاهد دیگری نمی خواست؟ ابوبکر گفت: بلی. خزیمه گفت: خدا را گواه می گیرم که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می‌فرمودند: پس از من علی امام شماست .

ابی بن کعب انصاری برخاست و گفت: من نیز شهادت می‌دهم که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می... فرمودند: اهل بیت من حق را از باطل تشخیص می‌دهند و پیشوایانی هستند که مردم به آن‌ها اقتدا می‌شود.

و ابوالهیثم بن تیهان برخاست و گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر علی را منصوب کردند تا ما به ایشان سلام کنیم؛ برخی از آنان گفتند: پیامبر او را تنها برای این منصوب کردند تا به مردم بگویند که هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. و در این مورد به مشاجره پرداختند و بالأخره مردی را نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرستادند تا در این خصوص از ایشان سوال بپرسد؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: او پس از من ولی شماست و بعد از وفات من خیرخواه‌ترین شخص برای شماست.

عثمان بن حنیف انصاری برخاست و گفت: من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: اهل بیت من ستارگان زمین و نور زمین هستند؛ از آنان پیشی نگیرید و آنان را بر خود مقدم دارید. آنان والیان پس از من هستند. مردی برخاست و از ایشان پرسید: ای رسول خدا! - صلی الله علیه و آله -، کدام یک از اهل بیت شما برای این امر سزاوارتر است؟ ایشان فرمودند: علی و فرزندانش.

و ابوایوب انصاری برخاست و گفت: در مورد اهل بیت پیامبرتان از خدا تقوا کنید و حقی که خداوند برایشان قرار داده را به آنان بازگردانید. ما هم مثل برادرانمان شنیده‌ایم در موقعیت‌ها و مجالس مختلف از پیامبرمان- صلی الله علیه و آله - شنیده‌ایم که می‌فرمودند: پس از من اهل بیتم پیشوایان شما هستند.

ابوبکر سه روز در خانه خود نشست. عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی‌وقاص و ابوعبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل هر کدام به همراه افرادی مسلح از اقوام خود که شمشیرهای خود را کشیده بودند، نزد ابوبکر آمدند و او را از خانه‌اش بیرون آوردند و بر بالای منبر بردند. یکی از آنان گفت: به خدا سوگند اگر یکی از شما سخنان بخواهد دوباره سخنان آن جوانان ارازل و اوباش که دیروز می گفتند را تکرار کند، بدنش را پر از شمشیرهای خود می کنیم. پس به خدا سوگند آن‌ها دیگر عقب کشیدند و از مرگ ترسیدند .

می گویم: \\"الرعاع\\" یعنی جوانان ارازل و اوباش.

باید گفت که بنابر ظاهر سایر روایات، زبیر داخل در این عده نبوده است، چنان‌چه در روایت سید نیز نامی از او وجود ندارد.

زیرا او در آن اوایل، با امیرالمومنین – صلوات الله علیه – بود.

و نیز بایـد توجه داشت که در روایت صدوق اشـتباهی واضح وجود دارد؛ زیرا نام ابی بن کعب را در إجمال آورده است؛ ولی در تفصـیل نامی از او نبرده است و به جایش نام زیـد بن وهب را که در اجمال نیاورده، آورده است. این در حالی است که او خود راوی این حدیث است و این گونه حدیث آوردن از او بعید است. شاید اشتباه از نسخه‌نویسان یا از راویان بوده است، اگر چه این که در اجمال گفته است: \\"و غیرهم\\" می‌تواند اشاره به وجه بعیدی در تصحیح این حدیث باشد. غافل نباشید.

**[ترجمه]

«۹»

فس، تفسـیر القمی أَحْمَـدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَـنْ أَحْمَـدَ بْـنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَـانِ عَنِ ابْنِ مُسْـکَانَ عَنْ مُیَسِّرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ قَالَ ذَلِکَ وَ اللَّهِ یَوْمَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمِیرٌ (۱).

**[ترجمه]تفسـیر علی بن ابراهیم: میسـر نقـل کرده، در حضور امـام بـاقر علیه السـلام این آیه را خوانـدم: «ظَهَرَ الْفَسَـادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ» – . روم / ۴۱ – {به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است}؛ ایشان فرمودند: به خدا سوگند این همان روزی است که انصار گفتند: از ما امیری و از شـما نیز امیری باشد. – . تفسـیر القمی : ۵۰۴ –

**[ترجمه]

«۱۰»

ختص، الإختصـاص یر، بصـائر الـدرجات أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُسْـلِیِّ عَنْ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ بِعَلِیٍّ علیه السـلام مُلَبَّباً وَقَفَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله قَالَ یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی قَالَ فَخَرَجَتْ یَدٌ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله یَعْرِفُونَ أَنَّهَا یَدُهُ وَ صَوْتٌ یَعْرِفُونَ أَنَّهُ صَوْتُهُ نَحْوَ أَبِی بَکْرٍ یَا هَذَا أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا (۲).

قب، المناقب لابن شهرآشوب عن عبد الله: مثله.

**[ترجمه]اختصاص، بصائر الـدرجات: عبـدالله بن سـلیمان نقل کرده، امام صادق علیه السـلام فرمودند: زمانی که علی – علیه السـلام – را [برای گرفتن بیعت] از منزل بیرون آوردند و کشان‌کشان [به مسـجد] بردند، ایشان بالای قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله ایسـتادند و فرمودنـد: یـا«ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی» – . اعراف / ۱۵۰ – {ای فرزنـد مـادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشـند}. در همان زمان دستی از قبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خارج شد که همه فهمیدنـد که دست خود ایشان است، و صدایی [شـنیده شد] که همه فهمیدند که صدای ایشان است؛ و رو به ابوبکر گفته

شد: ای تو! «أَكَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا» - . کهف / ۳۷ - {آیا

به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را [به صورت] مردی درآورد کافر شدی؟} - . الاختصاص : ۲۷۴ — ۲۷۵ ، بصائر الدرجات : ۲۷۵ -

مناقب ابن شهر آشوب نیز مانند همین روایت را از عبدالله [بن سلیمان] نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۱۱»

یر، بصائر الدرجات عَبْدُ اللَّهِ (بْنُ) مُحَمَّدٍ يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادٍ لَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ أَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدِ اسْتُخْلِفَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَمَنْ جَعَلَهُ كَذَلِكَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ رَضُوا بِذَلِكَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ لَأَسْرَعَ مَا خَالَفُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَقَضُوا عَهْدَهُ وَ لَقَدْ سَمَّوْهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ وَ اللَّهِ مَا اسْتَخْلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۳) فَقَالَ عُمَرُ كَذَبْتَ فَعَلَ اللَّهُ بِكَ وَ فَعَلَ فَقَالَ

ص: ۲۲۰

۱- تفسير القمّیّ: ۵۰۴، و الآيه فی سوره الروم: ۴۱.

۲- الاختصاص: ۲۷۴- ۲۷۵، بصائر الدرجات: ۲۷۵.۱.

۳- و فی الإمامه و السياسه: ۱۹ فی حديث له: فأتی عمر أبا بكر فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعه؟ فقال أبو بكر لقنفذ و هو مولی له: اذهب فادع لی عليا، قال فذهب الی علی فقال له: ما حاجتك؟ فقال: يدعوك خليفه رسول اللّه، فقال علی: لسريع ما كذبتم علی رسول اللّه فرجع فأبلغ الرساله ... فقال أبو بكر: عد اليه فقل له: خليفه رسول اللّه يدعوك لتبايع، فجاءه قنفذ فأدی ما أمر به فرفع علی صوته فقال: سبحان اللّه لقد ادعی ما ليس له ... الی أن قال: فلحق علی بقبر رسول اللّه يصيح و يبكی و ينادی: يا ابن أم ان القوم استضعفونی و كادوا يقتلوننی. الی آخر ما سيأتی عن قريب.

عَلِيٌّ علیه السلام إِنْ شِئْتَ أَنْ أُرِيَکَ بُرْهَاناً عَلَى ذَلِکَ فَعَلْتُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مَا تَزَالُ تَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام انْطَلِقْ بِنَا لِنَعْلَمَ أَيُّنَا الْكَذَّابُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ فَانْطَلَقَ مَعَهُ حَتَّى أَتَى إِلَى الْقَبْرِ فَإِذَا كَفٌّ فِيهَا مَكْتُوبٌ أَ كَفَرْتَ يَا عُمَرُ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام أَ رَضِيتَ وَ اللَّهِ لَقَدْ جَحَدْتَ اللَّهَ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ (۱).

ختص، الإختصاص ابن عيسى عن على بن الحكم عن خالد القلانسی و محمد بن حماد عن الطيالسی عن أبيه عن أبی عبد الله علیه السلام مثله (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: عبدالله بن محمد با سندی مرفوع نقل کرده که امام صادق - علیه السلام - فرمودند: زمانی که ابوبکر به خلافت رسید، عمر نزد علی - علیه السلام - رفت و گفت: آیا نمی‌دانی که ابوبکر خلیفه شده است؟ علی - علیه السلام - فرمودند: چه کسی او را خلیفه کرده است؟ گفت: مسلمانان به این امر رضایت داده‌اند. علی - علیه السلام - فرمودند: به خدا قسم، چه سریع با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مخالفت کردند و پیمان او را شکستند، مقامی به او داده‌اند که برای او نیست، به خدا سوگند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را جانشین خود نکرده بودند. عمر گفت: دروغ گفتی، خدا چنین و چنانت کند! علی - علیه السلام - فرمودند: اگر بخواهی در این مورد دلیلی به تو نشان دهم، این کار را می‌کنم. عمر به ایشان گفت: تو همیشه، هم در زمان زندگانی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و هم بعد از رحلت ایشان، به ایشان دروغ می‌بندی. علی - علیه السلام - فرمودند: بیا برویم تا معلوم شود کدام یک از ما در زمان زندگانی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و بعد از رحلت ایشان به ایشان دروغ می بندد. عمر راه افتاد و همراه ایشان رفت تا به قبر رسول خدا رسید و ناگهان دستی دید که بر کف آن نوشته شده بود: ای عمر! «أَكَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا» - . کهف / ۳۷ - {آیا

به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آنگاه تو را [به صورت] مردی درآورد کافر شدی؟}. علی - علیه السلام - به او فرمودند: حالا راضی شدی؟ به خدا سوگند تو چه در زمان زندگانی و چه بعد از رحلت ایشان، خداوند را انکار کردی.
- . بصائر الدرجات : ۲۷۶ -

اختصاص نیز مانند همین را از طیالسی، و او از پدرش، از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است. - . الاختصاص : ۲۷۴ -

**[ترجمه]

«۱۲»

شف، كشف اليقين مِنْ أَصْلٍ عَتِيقٍ مِنْ رِوَايَةِ الْمُخَالِفِينَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: ثُمَّ قَامَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَ تَنَاسَيْتَ أَمْ تَعَاشَيْتَ أَمْ خَادَعَتْکَ نَفْسُکَ أَ مَا تَذْكُرُ إِذْ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ فَسَلَّمْنَا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَ تَدَارَکْ نَفْسَکَ قَبْلَ أَنْ لَا تُدْرِكَهَا وَ أَنْقِذْهَا مِنْ هَلَكَتِهَا وَ ادْفَعْ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْکَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا تَمَادَ فِي اغْتِصَابِهِ وَ ارْجِعْ وَ أَنْتَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرْجِعَ فَقَدْ مَحَضْتُ نَصِيحَتَکَ وَ بَذَلْتُ لَکَ مَا عِنْدِی مَا إِنْ فَعَلْتَهُ وُفِّقْتَ وَ رَشَدْتَ (۳).

**[ترجمه]کشف الیقین: دریک کتاب قدیمی متعلق به اهل تسنن، با اسناد خود مؤلف آمده است: سپس بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابوبکر! آیا خود را به فراموشی زده‌ای، یا به غفلت وانمود می کنی؟ یا نفست تو را فریب داده است؟ یادت نمی‌آید آن‌هنگام که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - زنده بودند، به ما امر کردند که با عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام کنیم!؟ از خدا تقوا کن و قبل از این‌که دیر شود، نفست را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده. و این امر [خلافت] را به کسی که در آن از تو محق‌تر است واگذار کن و به غصب آن [خلافت] ادامه نده و تا زمانی که می‌توانی برگردی، برگرد. من فقط خیر تو را خواستم و آن‌چه را که داشتم به تو گفتم؛ اگر آن را انجام دهی، موفق می‌شوی و هدایت می‌یابی. - .[۳]

کشف الیقین : ۱۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۳»

شف، کشف الیقین مِنْ أَصْلٍ عَتِیقٍ مِنْ رِوَایَهِ الْمُخَالِفِینَ بِإِسْنَادِهِ (۴) عَنْ یَحْیَی بْنِ

ص: ۲۲۱

۱- بصائر الدرجات: ۲۷۶.

۲- الاختصاص: ۲۷۴.

۳- الیقین: ۱۷۱.

۴- و الاسناد هکذا: حدّثنا الحسن بن محمّد بن الفرزدق الفزاری قال: حدّثنا محمّد بن أبی هارون المقری العلّاف قال: حدّثنا مخول بن إبراهیم قال: حدّثنا یحیی بن عبد اللّه بن الحسن إلخ.

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ قَامَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَ كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اتَّبَعُوا مَرْضَاةَ الرَّحْمَنِ وَ أَثْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ وَ أَثْنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسِيتُمْ أَمْ بَدَّلْتُمْ أَمْ غَيَّرْتُمْ أَمْ خَذَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِينَا مَقَاماً أَقَامَ صلی الله علیه و آله لَنَا عَلِيّاً فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى طَاعَتُكَ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ بَعْدِي أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْراً فَقَدِّمُوهُمْ وَ لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ أَمِّرُوهُمْ وَ لَا تَأَمَّرُوا عَلَيْهِمْ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الْمُدِلُّونَ عَلَى اللَّهِ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ ضَلَّ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلِيٌّ الْمُحْيِي لِسُنَّتِي وَ مُعَلِّمُ أُمَّتِي وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِي وَ خَيْرُ مَنْ أُخَلِّفُ بَعْدِي وَ سَيِّدُ أَهْلِ بَيْتِي وَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ طَاعَتُهُ مِنْ بَعْدِي كَطَاعَتِي عَلَى أُمَّتِي أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُوَلِّ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام أَحَداً مِنْكُمْ وَ وَلَّاهُ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ عَلَيْكُمْ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُمَا كَانَا مَنْزِلَتُهُمَا وَاحِداً وَ أَمْرُهُمَا وَاحِداً أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا غِبْتُ عَنْكُمْ وَ خَلَّفْتُ فِيكُمْ عَلِيّاً فَقَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهُ جَمَعَنَا قَبْلَ مَوْتِهِ فِي بَيْتِ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَ لَنَا إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى أَنِ اتَّخِذْ أَخاً مِنْ أَهْلِكَ أَجْعَلْهُ نَبِيّاً وَ أَجْعَلْ أَهْلَهُ لَكَ وُلْداً وَ أُطَهِّرْهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَ أَخْلَعْهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ فَاتَّخَذَ مُوسَى هَارُونَ وَ وُلْدَهُ وَ كَانُوا أَئِمَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الَّذِينَ يَحِلُّ لَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ مَا يَحِلُّ لِمُوسَى

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنِ اتَّخِذْ عَلِيّاً أَخاً كَمُوسَى اتَّخَذَ هَارُونَ أَخاً وَ اتَّخِذْهُ وُلْداً فَقَدْ طَهَّرْتُهُمْ كَمَا طَهَّرْتُ وُلْدَ هَارُونَ أَلَا وَ إِنِّي خَتَمْتُ بِكَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَكَ فَهُمُ الْأَئِمَّهُ (۱) أَ فَمَا تَفْقَهُونَ أَ مَا تُبْصِرُونَ أَ مَا تَسْمَعُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الشُّبُهَاتُ فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى خَشِيَ أَنْ يَهْلِكَ فَلَقِيَ رَجُلًا هَادِياً بِالطَّرِيقِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ فَقَالَ أَمَامَكَ عَيْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَهٌ وَ الْأُخْرَى عَذْبَهٌ فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْمَالِحَهِ ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ وَ إِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْعَذْبَهِ هُدِيتَ وَ رَوِيتَ فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَيَّتُهَا الْأُمَّهُ الْمُهْمَلَهُ كَمَا زَعَمْتُمْ وَ ايْمُ اللَّهِ مَا أُهْمِلْتُمْ لَقَدْ نُصِبَ لَكُمْ عَلَمٌ يُحِلُّ لَكُمُ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْكُمُ الْحَرَامَ وَ لَوْ أَطَعْتُمُوهُ مَا اخْتَلَفْتُمْ وَ لَا تَدَابَرْتُمْ وَ لَا تَعَلَّلْتُمْ وَ لَا بَرِئَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَوَ اللَّهِ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَمُخْتَلِفُونَ فِي أَحْكَامِكُمْ وَ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِنَّكُمْ عَلَى عِتْرَتِهِ لَمُخْتَلِفُونَ وَ مُتَبَاغِضُونَ إِنْ سُئِلَ هَذَا عَنْ غَيْرِ مَا عَلِمَ أَفْتَى بِرَأْيِهِ وَ إِنْ سُئِلَ هَذَا عَمَّا يَعْلَمُ أَفْتَى بِرَأْيِهِ فَقَدْ تَحَارَبْتُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الِاخْتِلَافَ رَحْمَهٌ هَيْهَاتَ أَبَى كِتَابُ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۲) وَ أَخْبَرَنَا بِاخْتِلَافِهِمْ فَقَالَ وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ (۳) أَيْ لِلرَّحْمَهِ وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَ شِيعَتُهُمْ وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

۱- ما بین العلامتین ساقط من طبع الکمپانی أضفناه بقرینه المصدر و کتاب الاحتجاج ۶۹، و هکذا فیما یأتی من ذیل الحدیث، و الظاهر أن نسخه المؤلّف العلامه کانت غیر منقحه فی هذا المقام.

۲- آل عمران ۱۰۵.

۳- هود: ۱۱۸، و ضمیر خلقهم راجع الی «من» فی «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ» و «ذلک» اشاره الی الرحمه و العنایه الربانیه و المعنی أن الناس لا یزالون مختلفین، الا من رحمهم اللّه عزّ و جلّ و عصمهم عن الاختلاف بعلم من لدنه و ورع ذاتی یحجزهم عن الخلاف، و هم الذین خلقهم للرحمه لا للعذاب فلا یزال ینظر الیهم بعین الرحمه و العنایه و یعصمهم عن الخلاف و الاختلاف فی الدین بالالهام أو النقر فی الاسماع و النکت فی الاذان و یؤیدهم بالروح القدسی لیکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول شهیدا علیهم. وأما الحاق الشیعه بهم کما فی هذا الخبر ، فهو الحاق بآل محمد تبعا ، اذا کانوا یصدرون عن أمر آل محمد ونهیهم ویتبعونهم حق الاتباع فانهم ذلک.

ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ عَلَى الْفِطْرَهِ وَ النَّاسُ مِنْهَا بِرَاءٌ فَهَلَّا قَبِلْتُمْ مِنْ نَبِيِّكَمْ كَيْفَ وَ هُوَ يُخْبِرُكُمْ بِانْتِكَاصِكَمْ وَ يَنْهَاكُمْ عَنْ خِلَافِ وَصِيِّهِ وَ أَمِينِهِ وَ وَزِيرِهِ وَ أَخِيهِ وَ وَلِيِّهِ أَطْهَرِكُمْ قَلْباً وَ أَعْلَمِكُمْ عِلْماً وَ أَقْدَمِكُمْ إِسْلَاماً وَ أَعْظَمِكُمْ غَنَاءً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَعْطَاهُ تُرَاثَهُ (١) وَ أَوْصَاهُ بِعِدَاتِهِ وَ اسْتَخْلَفَهُ

ص: ٢٢۴

١- لما قرب وفاته صلى الله عليه و آله دعا عليّا عليه السلام فضمه إليه ثمّ نزع خاتمه من إصبعه و سلمها الى على و قال: تختم بهذا فى حياتى ثمّ سلم إليه مغفره و درعه و رايته و البرد و القضيب و بغلته دلدل و ناقته الصهباء و غير ذلك ممّا كان من خصائصه و قال: يا على اقبضها فى حياتى حتى لا ينازعك فيها أحد بعد وفاتى. روى ذلك الكلينى فى الكافى ج ١ ص ٢٣۶ ، والصدوق فى علل الشرايع ١ / ١۶٠ ١۶٢ ط قم والمفيد فى الارشاد : ٨٧ _ ٨٨ ، وشيخ الطائفه فى أماليه ٢ ، ١٨۵ و ٢١۴ و اعترف بذلك من أهل الجماعه ابن كثير فى البدايه والنهايه ۶ / ٩ ومحب الدين الطبرى فى الرياض النضره ٢ / ١٧. ناهيك من جميع ذلك ما رواه الطبرى فى تاريخه ج ٢ ص ٣٢١ وأخرجه الصدوق فى علله ١ / ١۶٣ وابن شهر آشوب فى مناقبه ٢ / ٢۵ عن ربيعه بن ناجد _ واللفظ للطبرى _ أن رجلا قال لعلى عليه السلام يا أمير المؤمنين بم ورثت ابن عمك دون عمك؟ فقال على هاؤم! ثلاث مرات ، حتى أشرأب الناس ونشروا آذانهم ثم قال : وذكر عليه السلام حديث الدار فى اول البعثه وفيه : ثم قال رسول الله : يا بنى عبدالمطلب انى بعثت اليكم بخاصه و إلى الناس بعامه ، وقد رأيتم من هذا الامر ما قد رأيتم ، فأيكم يبايعنى على أن يكون أخى وصاحبى ووارثى؟ فلم يقم اليه أحد ، قال على عليه السلام : فقمت اليه ، فقال : اجلس ، ثم قال ثلاث مرات ، كل ذلك أقوم اليه فيقول لى : اجلس! حتى كان فى الثالثه فضرب بيده على يدى ، قال عليه السلام : فبذلك ورثت ابن عمى دون عمى. وروى البلاذرى فى أنساب الاشراف ١ / ۵٢۵ قال : خاصم العباس عليا إلى أبى بكر فقال : العم أولى أو ابن العم فقال ابوبكر : العم ، فقال : ما بال دروع النبى وبغلته ودلدل وسيفه عند على؟ فقال أبوبكر : هذه سيف (سيب ظ) وجدته فى يده فأنا أكره نزعه منه فتركه العباس. وروى ابومنصور الطبرسى فى الاحتجاج ۵٧ عن محمد بن عمر بن على عن أبيه عن أبى رافع قال : انى لعند أبى بكر اذ طلع على والعباس يتدافعان ويختصمان فى ميراث رسول الله صلى الله عليه و آله فقال أبوبكر : يكفيكم القصير الطويل ، يعنى بالقصير عليا وبالطويل العباس ، فقال العباس : أنا عم النبى صلى الله عليه و آله ووراثه وقد حال بينى وبين تركته!. فقال أبوبكر : فأين كنت يا عباس حين جمع النبى صلى الله عليه و آله بنى عبدالمطلب وأنت أحدهم فقال : أيكم يوازرنى ويكون وصيى وخليفتى فى اهلى ينجز عداتى ويقضى دينى فأحجمتم عنها الا على فقال النبى صلى الله عليه و آله : أنت كذلك؟ فقال العباس : فما أقعدك فى مجلسك هذا تقدمته وتأمرت عليه؟ قال أبوبكر : أغدرا يا نبى عبدالمطلب؟!. قلت : وسيجئ الكلام فى ذلك مستوفى فى محله انشاء الله.

عَلَى أَمَّتِهِ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ رَأْسَهُ فَهُوَ وَلِيُّهُ دُونَكُمْ أَجْمَعِينَ وَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكُمْ أَكْتَعِينَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْمُتَّقِينَ وَ أَطْوَعُ الْأُمَّهِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ سُلِّمَ عَلَيْهِ بِخِلَافَهِ الْمُؤْمِنِينَ فِی حَيَاهِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ قَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ وَ أَدَّى النَّصِيحَهَ مَنْ وَعَظَ وَ بَصَّرَ مَنْ عَمِیَ وَ تَعَاشَی وَ

رَدِیَ فَقَدْ سَمِعْتُمْ کَمَا سَمِعْنَا وَ رَأَیْتُمْ کَمَا رَأَیْنَا وَ شَهِدْتُمْ کَمَا شَهِدْنَا فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ فَقَالُوا اقْعُدْ یَا أُبَیُّ أَصَابَکَ خَبَلٌ أَمْ أَصَابَتْکَ جِنَّهٌ فَقَالَ بَلِ الْخَبَلُ فِیکُمْ کُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَلْفَیْتُهُ یُکَلِّمُ رَجُلًا وَ أَسْمَعُ کَلَامَهُ وَ لَا أَرَی وَجْهَهُ فَقَالَ فِیمَا یُخَاطِبُهُ مَا أَنْصَحَهُ لَکَ وَ لِأُمَّتِکَ وَ أَعْلَمَهُ بِسُنَّتِکَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَ فَتَرَی أُمَّتِی تَنْقَادُ لَهُ مِنْ بَعْدِی قَالَ یَا مُحَمَّدُ یَتْبَعُهُ مِنْ أُمَّتِکَ أَبْرَارُهَا وَ یُخَالِفُ عَلَیْهِ مِنْ أُمَّتِکَ فُجَّارُهَا وَ کَذَلِکَ أَوْصِیَاءُ النَّبِیِّینَ مِنْ قَبْلِکَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ أَوْصَی إِلَی یُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ کَانَ أَعْلَمَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ أَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ وَ أَطْوَعَهُمْ لَهُ وَ أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَتَّخِذَهُ وَصِیّاً کَمَا اتَّخَذْتَ عَلِیّاً وَصِیّاً وَ کَمَا أُمِرْتَ بِذَلِکَ فَحَسَدَهُ بَنُو إِسْرَائِیلَ سِبْطُ مُوسَی خَاصَّهً فَلَعَنُوهُ وَ شَتَمُوهُ وَ عَنَّفُوهُ وَ وَضَعُوا مِنْهُ فَإِنْ أَخَذَتْ أُمَّتُکَ سُنَنَ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَذَّبُوا وَصِیَّکَ وَ جَحَدُوا أَمْرَهُ وَ ابْتَزُّوا خِلَافَتَهُ وَ غَالَطُوهُ فِی عِلْمِهِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَذَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا مَلَکٌ مِنْ مَلَائِکَهِ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ یُنَبِّئُنِی أَنَّ أُمَّتِی تَخْتَلِفُ عَلَی وَصِیِّی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ إِنِّی أُوصِیکَ یَا أُبَیُّ بِوَصِیَّهٍ إِنْ حَفِظْتَهَا لَمْ تَزَلْ بِخَیْرٍ یَا أُبَیُّ عَلَیْکَ بِعَلِیٍّ فَإِنَّهُ الْهَادِی الْمَهْدِیُّ النَّاصِحُ لِأُمَّتِی الْمُحْیِی لِسُنَّتِی وَ هُوَ إِمَامُکُمْ بَعْدِی فَمَنْ رَضِیَ بِذَلِکَ لَقِیَنِی عَلَی مَا فَارَقْتُهُ عَلَیْهِ یَا أُبَیُّ وَ مَنْ غَیَّرَ أَوْ بَدَّلَ لَقِیَنِی نَاکِثاً لِبَیْعَتِی عَاصِیاً أَمْرِی جَاحِداً لِنُبُوَّتِی لَا أَشْفَعُ لَهُ عِنْدَ رَبِّی وَ لَا أَسْقِیهِ مِنْ حَوْضِی فَقَامَتْ إِلَیْهِ رِجَالٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا اقْعُدْ رَحِمَکَ اللَّهُ یَا أُبَیُّ فَقَدْ أَدَّیْتَ مَا سَمِعْتَ وَ وَفَیْتَ بِعَهْدِکَ (۱).

**[ترجمه]یک کتاب قدیمی متعلق به اهل تسنن با اسناد خود از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش روایت کرده است که حضرت علی – علیه السلام – فرمودند: هنگامی که ابوبکر در روز جمعه که اولین روز ماه رمضان بود، خطبه خود را خواند، ابی بن کعب برخاست و گفت: ای گروه مهاجرین که مهاجرت کردند و خشنودی خداوند رحمان را دنبال کردند و خداوند در قرآن بر آنان ثنا گفت! و ای گروه انصار که در خانه [مدینه] و ایمان جای گرفتند و خداوند در قرآن بر آنان ثنا گفت! خود را به فراموشی زده‌اید یا فراموش کرده‌اید!؟ یا جابجا کرده‌اید، یا تغییر داده‌اید، یا خوار شده‌اید، یا ناتوان گشته‌اید!؟ مگر نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعی در میان ما برخاستند و علی – علیه السلام – را برای ما منصوب کردند و فرمودند: هر کس من مولای او بودم، علی مولای اوست و هر کس من پیامبرش بودم این [علی] امیر اوست!؟

مگر نمی‌دانید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: ای علی! تو برای من مانند هارون برای موسی هستی و پیروی از تو بر کسانی که پس از من می‌باشند، واجب است!؟ یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا فرمودند: شما را در مورد اهل بیت خودم به خوبی‌کردن سفارش می‌کنم؛ آنان را پیش اندازید و بر آنان پیشی نگیرید، آنان را حاکم خود کنید و بر آنان حکومت نکنید؟ یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا فرمودند: اهل بیتم پیشوایان پس از من هستند!؟ یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا فرمودند: اهل بیت من چراغ هدایت و راهنمایان به سوی خداوند هستند!؟ یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا فرمودند: ای علی! تو راهنمای کسانی هستی که گمراه شده‌اند؟ یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا فرمودند: علی احیاگر سنت امت و معلم امت من و برپای‌دارنده حجت من و بهترین جانشین پس از من و سرور اهل بیت من و محبوب‌ترین مردم نزد من است، پیروی از او پس از من، مانند پیروی از من است!؟

یا مگر نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌یک از شما را بر علی – علیه السلام – نگماردند، و هر بار که غایب بودند او را بر شما می‌گماردند!؟ یا مگر نمی‌دانید که منزلت و امر آن دو [یعنی پیامبر و علی] یکسان بود!؟ یا مگر نمی‌دانید که پیامبر فرمودند: اگر در میان شما نبودم و علی را جانشین خود در میان شما نمودم، مردی همچون خودم را در میان شما به

جانشینی برگزیده‌ام!؟

آیا مگر نمی‌دانید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پیش از رحلتشان ما را در خانه دخترشان فاطمه - علیها السلام - جمع کردند و به ما فرمودند: خداوند به موسی وحی کرد که از میان خانواده‌ات برادری برگزین تا او را پیامبر قرار دهم و خانواده او را فرزندان تو قرار دهم و آنان را از آفات پاک گردانم و از گناهان دور سازم؛ موسی نیز هارون و فرزندانش را برگزید و آنان پس از او پیشوایان بنی‌اسرائیل شدند و هر آن‌چه که در مساجد آنان برای موسی حلال بود، برای ایشان نیز حلال شد؛ آگاه باشید که خداوند متعال به من وحی کرد که علی را به برادری بگیر، همانند موسی که هارون را به برادری گرفت، و [فرزندان] او را فرزندان خود قرار ده که من آنان را پاک گردانیدم، همان‌طور که فرزندان هارون را پاک گرداندم. آگاه باش که من پیامبران را به تو ختم کردم و بعد از تو پیامبری نخواهد بود و آن‌ها هستند که پیشوایانند.

آیا نمی‌فهمید!؟ آیا نمی‌بینید!؟ آیا نمی‌شنوید!؟ شبهه‌ها چنان شما را فرا گرفته که مانند مردی شده‌اید که در سفر است و بسیار تشنه شده است، تا جایی که می‌ترسد از تشنگی هلاک شود. در راه مردی راهنما را می‌بیند و از او سراغ آب را می‌گیرد و آن مرد به او می‌گوید که در مقابلت دو چشمه هست؛ یکی از آن‌ها شور و آن دیگری گوارا است؛ اگر به طرف چشمه شور بروی، گمراه می‌شوی و به هلاکت می‌رسی و اگر به طرف چشمه گوارا بروی، هدایت می‌یابی و سیراب می‌شوی. و چنین است مَثَل شما ای امت که خود را رها شده انگاشته اید.

به خدا سوگند که شما به حال خود رها نشدید؛ شخصی برجسته بر شما گمارده شده که حلال را برایتان حلال و حرام را بر شما حرام می‌دارد، اگر از او پیروی می‌کردید، دچار اختلاف نمی‌شدید و به هم‌دیگر پشت نمی‌کردید و تعلل نمی‌نمودید و برخی از شما از برخی دیگر بیزار نمی‌شدند. به خدا سوگند شما پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در احکام خود دچار اختلاف شده‌اید و پیمان ایشان را شکسته‌اید و بر سر خاندان ایشان دچار اختلاف گشته‌اید و با آن‌ها دشمنی ورزیده‌اید. و اگر از این شخص [ابوبکر] چیزی پرسیده شود که جوابش را نداند، به رأی خود فتوا می‌دهد و نیز اگر از او چیزی پرسیده شود که جوابش را می‌داند، باز هم به رأی خود فتوا می‌دهد. شما به ظن خود عمل کردید و پنداشتید که اختلاف مایه رحمت است؛ هرگز! کتاب خدا اختلاف را بر شما ممنوع کرده است؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» - . آل عمران : ۱۰۵ - {و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است}. و خداوند ما را از اختلاف آنان باخبر ساخت و فرمود: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» - . هود / ۱۱۸ - {در حالی که پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است}. یعنی آنان را برای رحمت خلق کرده است، که آنان همان خاندان محمد و شیعیان آن‌ها هستند. و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می‌فرمودند: ای علی! تو و شیعیانت بر فطرت هستید و مردم از این مسئله بی‌بهره‌اند.

چرا و چطور از پیامبر خود نپذیرفتید!؟ در حالی که ایشان خبر از پیمان‌شکنی شما دادند و شما را از مخالفت با وصی و امین و وزیر و برادر و ولیّ خود بازداشتند، همان کسی که پاک‌دل‌ترین عالم‌ترین شماست و زودتر از همه شما اسلام آورده و از همه شما بی‌نیازتر به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است. پیامبر میراث خود را به او عطا کردند و او را به وصی وعده‌های

خویش نمودند و او را جانشین خودشان بر امت گرداندند، و در رأس امتشان قرار دادند. او ولی همه شماهاست و از همه شما بر این امر سزاوارتر است. او سرور جانشینان، و بهترین باتقوایان و مطیع‌ترین شخص امت از پروردگار جهانیان است، او کسی است که در زمان زندگانی سرور پیامبران و آخرین رسولان به او به عنوان خلیفه سلام شده است.

هر کس بیم دهد، معذور است و هر کس پند دهد، رسم خیرخواهی را به جا آورده است و نابینایان و شب کوران و هلاک‌شدگان را بصیرت داده است. شما هم آن‌چه ما شنیدیم را شنیده‌اید و آن‌چه ما دیده‌ایم را دیده‌اید و مانند ما شاهد بوده‌اید.

سپس عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بن جراح و معاذ بن جبل برخاستند و گفتند: بنشین ای أبَیّ! عقلت را از دست داده‌ای، یا دیوانه شده‌ای؟ أبی گفت: روزی در محضر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بودم و دیدم که ایشان با مردی صحبت می‌کنند و من صدای آن مرد را می‌شنیدم اما او را نمی‌دیدم.

او در میان عرایض خود گفت: او خیرخواه‌ترین فرد برای تو و امت توست و عالم‌ترین شخص به سنت توست. رسول خدا فرمودند: آیا فکر می‌کنی که امتم پس از من تابع او می‌شوند؟ او گفت: نیکان امتت از او پیروی می‌کنند و بدکاران امتت با او مخالفت می‌کنند، با اوصیای پیامبران پیش از تو نیز چنین کردند .

ای محمد! موسی بن عمران به یوشع بن نون که داناترین و خداترس‌ترین شخص بنی‌اسرائیل بود و راغب‌ترین آنان به خداوند بود وصیت کرد؛ خداوند عزّ و جلّ به موسی دستور داد تا او را وصی خود گرداند، همان‌گونه که تو علی را وصی خود نمودی و آن دستور به تو هم داده شد. ولی بنی‌اسرائیل و مخصوصا نواده موسی به او حسادت ورزیدند و او را لعنت کردند و ناسزا گفتند و او را اذیت کردند و او را از مقامش پایین کشیدند. اگر امتت شیوه بنی‌اسرائیل را در پیش بگیرند، وصی تو را تکذیب می‌کنند و امر [خلافت] او را انکار می‌کنند و خلافت را از او می‌گیرند و در علم او مغالطه می‌کنند.

من گفتم: ای رسول خدا! این کیست [که شما با او صحبت می‌کنید]؟ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – فرمودند: این یکی از فرشتگان پروردگارم عزّ و جلّ است که به من می‌گوید امتم پس از من در مورد جانشینم علی بن ابی‌طالب دچار اختلاف می‌شوند. ای أبَیّ! من به تو نصیحتی می‌کنم که اگر به آن عمل کنی، همیشه در خیر باقی می‌مانی؛ ای أبَیّ! تو را سفارش به علی – علیه السلام – می‌کنم؛ او هدایت‌گر و هدایت‌شده و خیرخواه امت من است و سنت من زنده می‌کند، اوست که پس از من امام شماست. هر کس به این رضایت دهد، با همان حالی که از او جدا شده‌ام، مرا [در آخرت] ملاقات خواهد کرد. ای أبَیّ! و هر کس که تغییر دهد یا جابجا کند، در حالی مرا ملاقات خواهد کرد که بیعت مرا شکسته و از فرمانم سرپیچی کرده و نبوتم را انکار کرده است. و من نزد پروردگارم برای او شفاعت نمی‌طلبم و از حوضم او را سیراب نمی‌کنم. عده‌ای از انصار برخاستند و نزدیک أبی رفتند و گفتند: ای أبَیّ! خدا تو را مورد رحمتش قرار دهد، بنشین که هر آن‌چه شنیده بودی را ابراز کردی و به پیمانت وفا کردی. – . کشف الیقین فی إمره امیرالمؤمنین : ۱۷۰ — ۱۷۲ ، و مانند همین حدیث در احتجاج : ۶۹ هم آمده است که إن شاء الله در بخش احتجاج سلمان و ابی بن کعب خواهد آمد. –

**[ترجمه]

بیان

الأعشى هو الذى لا یبصر باللیل یقال تعاشى إذا أرى من نفسه أنه

ص: ۲۲۶

۱- الیقین فی إمره أمیر المؤمنین ۱۷۰- ۱۷۲: و مثله فی الاحتجاج ۶۹ و سیأتی فی باب احتجاج سلمان و أبی بن کعب إنشاء اللّه تعالى.

أعشى و النكوص الإحجام و أكتعون و أبتعون و أبصعون أتباع لأجمعين لا يأتى مفردا على المشهور بين أهل اللغه.

أقول: وجدت الخبر هكذا ناقصا فأوردته كما وجدته.

lt;meta info="\\"أعشى\\" كسى است كه در شب نمی‌بيند و \\"تعاشى\\" يعنى خود را به شب كورى زد. \\"النكوص\\" به معناى روى‌گردانى و خوددارى است. أكتعون و أبتعون و أبصعون: تابع اجمعون هستند كه بنابر آن‌چه كه نزد اهل لغت مشهور است به صورت مفرد نمی‌آيند.

می‌گويم: اين خبر را من به همين شكل و به صورت ناقص يافتم و آن را به همان شكلى كه يافتم، آوردم.

**[ترجمه]

«۱۳»

شى، تفسير العياشى عَنْ مُيَسِّرٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ وَ لا تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها قَالَ إِنَّ الْأَرْضَ كَانَتْ فَاسِدَةً فَأَصْلَحَهُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ فَقَالَ لا تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها (1).

**[ترجمه]تفسير عياشى: ميسّر نقل كرده، امام باقر عليه السلام در مورد آيه «لَا تُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» - .[۱]

اعراف / ۵۶ - {در زمين پس از اصلاح آن فساد مكنيد}، فرمودند: زمين فاسد بود، خداوند به وسيله پيامبرش آن را اصلاح كرد و سپس فرمود: «لَا تُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا». - . تفسير عياشى ۲ : ۱۹ -

- . در متن عربى اين روايت با شماره ۱۳ آمده است در حالى كه بايد ۱۴ باشد. (مترجم) -

**[ترجمه]

«۱۴»

شى، تفسير العياشى عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِى الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: مَا أَتَى عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمٌ قَطُّ أَعْظَمُ مِنْ يَوْمَيْنِ أَتَيَاهُ فَأَمَّا أَوَّلُ يَوْمٍ فَيَوْمَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمَّا الْيَوْمُ الثَّانِى فَوَ اللَّهِ إِنِّى لَجَالِسٌ فِى سَقِيفَهِ بَنِى سَاعِدَةَ عَنْ يَمِينِ أَبِى بَكْرٍ وَ النَّاسُ يُبَايِعُونَهُ إِذْ قَالَ لَهُ عُمَرُ يَا هَذَا لَيْسَ فِى يَدَيْكَ شَيْ ءٌ مِنْهُ مَا لَمْ يُبَايِعْكَ عَلِيٌّ فَابْعَثْ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ فَيُبَايِعَكَ فَإِنَّمَا هَؤُلَاءِ رَعَاعٌ فَبَعَثَ إِلَيْهِ قُنْفُذاً فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ فَقُلْ لِعَلِيٍّ أَجِبْ خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَذَهَبَ قُنْفُذٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ رَجَعَ فَقَالَ لِأَبِى بَكْرٍ قَالَ لَكَ مَا خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَحَداً غَيْرِى قَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِ فَقُلْ أَجِبْ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى بَيْعَتِهِمْ إِيَّاهُ وَ هَؤُلَاءِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ يُبَايِعُونَهُ وَ قُرَيْشٌ وَ إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَكَ مَا لَهُمْ وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ وَ ذَهَبَ إِلَيْهِ قُنْفُذٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ رَجَعَ فَقَالَ قَالَ لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لِى وَ أَوْصَانِى إِذَا وَارَيْتُهُ فِى حُفْرَتِهِ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنْ بَيْتِى حَتَّى أُؤَلِّفَ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّهُ فِى جَرَائِدِ النَّخْلِ وَ فِى أَكْتَافِ الْإِبِلِ قَالَ قَالَ عُمَرُ قُومُوا بِنَا إِلَيْهِ فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ

خَالِدُ بْنِ الْوَلِيدِ وَ الْمُغِيرَهُ بْنُ شُعْبَهَ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِی حُذَیْفَهَ وَ قُنْفُذٌ وَ قُمْتُ مَعَهُمْ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ فَرَأَتْهُمْ فَاطِمَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَغْلَقَتِ الْبَابَ فِی وُجُوهِهِمْ وَ هِیَ لَا تَشُکُّ أَنْ لَا يُدْخَلَ عَلَيْهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا فَضَرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَكَسَرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعَفٍ ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيّاً علیه السلام مُلَبَّباً فَخَرَجَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ

۱- تفسير العيّاشیّ ۲ ر ۱۹ و الآیه فی الأعراف ۵۶.

أَ تُرِيدُ أَنْ تُرْمِلَنِي مِنْ زَوْجِي وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَكَفَّ عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَ لَأَشُقَّنَ جَيْبِي وَ لَآتِيَنَّ قَبْرَ أَبِي وَ لَأَصِيحَنَّ إِلَى رَبِّي فَأَخَذَتْ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ خَرَجَتْ تُرِيدُ قَبْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِسَلْمَانَ أَدْرِكْ ابْنَهَ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي أَرَى جَنْبَتَي الْمَدِينَه تُكْفَئَانِ وَ اللَّهِ إِنْ نَشَرَتْ شَعْرَهَا وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا وَ أَتَتْ قَبْرَ أَبِيهَا وَ صَاحَتْ إِلَى رَبِّهَا لَا يُنَاظَرُ بِالْمَدِينَه أَنْ يُخْسَفَ بِهَا وَ بِمَنْ فِيهَا فَأَدْرَكَهَا سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَبَاكِ رَحْمَهً فَارْجِعِي فَقَالَتْ يَا سَلْمَانُ يُرِيدُونَ قَتْلَ عَلِيٍّ مَا عَلَيَّ صَبْرٌ فَدَعْنِي حَتَّى آتِيَ قَبْرَ أَبِي فَأَنْشُرَ شَعْرِي وَ أَشُقَّ جَيْبِي وَ أَصِيحَ إِلَى رَبِّي فَقَالَ سَلْمَانُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُخْسَفَ بِالْمَدِينَهِ وَ عَلِيٌّ بَعَثَنِي إِلَيْكِ يَأْمُرُكِ أَنْ تَرْجِعِي لَهُ إِلَى بَيْتِكِ وَ تَنْصَرِفِي فَقَالَتْ إِذاً أَرْجِعُ وَ أَصْبِرُ وَ أَسْمَعُ لَهُ وَ أُطِيعُ قَالَ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِ مُلَبَّباً وَ مَرُّوا بِهِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي (۱) وَ جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي سَقِيفَهِ بَنِي سَاعِدَهَ وَ قَدِمَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بَايِعْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِذاً أَضْرِبَ وَ اللَّهِ عُنُقَكَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ إِذاً وَ اللَّهِ

۱- اقتباس من كلامه تعالى فى قصه هارون فى سوره الأعراف: ۱۴۹: «وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسى إِلى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ: ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» و ذلك لانه عليه السلام كان من الرسول الأعظم صلى الله عليه و آله بمنزله هارون من موسى و قد جرى له بعد رحله الرسول مثل ما جرى على هارون بعد غيبه موسى عليه السلام فى الطور، من تغلب السامرى بعجله و فساد قومه و رجوعهم القهقرى الى الشرك، فكلامه عليه السلام هذا مقتبسا من كلام اللّه العزيز نفثه مصدوره يحقق لنا مقال الرسول الكريم: «لتسلكن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل و القذه بالقذه حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه.

أَكُونَ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ عُمَرُ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ الْمَقْتُولُ فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَا حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثاً فَبَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَقْبَلَ مُسْرِعاً يُهَرْوِلُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ارْفُقُوا بِابْنِ أَخِي وَ لَكُمْ عَلَيَّ أَنْ يُبَايِعَكُمْ فَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَمَسَحَهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ خَلَّوْهُ مُغْضَباً فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَدْ قَالَ لِي إِنْ تَمُّوا عِشْرِينَ فَجَاهِدْهُمْ وَ هُوَ قَوْلُكَ فِي كِتَابِكَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يَتِمُّوا عِشْرِينَ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ انْصَرَفَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: عمرو بن ابی المقدام از طریق پدرش از پدربزرگش نقل کرده، دو روز بود که هرگز مانند آن دو روز بر علی – علیه السلام – سخت نگذشت؛ اولی روزی بود که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از دنیا رفتند، و به خدا سوگند دومی روزی بود که من در سقیفه بنی‌ساعده در طرف راست ابوبکر نشسته بودم و مردم داشتند با او بیعت می کردند که عمر به او گفت: ای ابوبکر! تا زمانی که از علی بیعت نگیری هیچ چیز به دست نیاورده‌ای، پس به دنبال او بفرست تا بیاید و با تو بیعت کند، این‌ها که ارازل و اوباش هستند [و بیعتشان ارزشی ندارد]. ابوبکر نیز قنفذ را در پی ایشان فرستاد و به او گفت: برو و به علی بگو که خلیفهِ رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را دریاب. قنفذ رفت و طولی نکشید که برگشت و به ابوبکر گفت که [علی – علیه السلام –] گفت به تو بگویم: رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – خلیفه‌ای جز من ندارد. ابوبکر گفت: پیش او برگرد و بگو اجابت کن که مردم همه با او بیعت کرده‌اند و مهاجرین و انصار و قریش نیز در حال بیعت با او هستند و تو فقط یکی از مسلمانان هستی و هر چه به نفع آنانست به نفع تو هم هست و هر چه به ضرر آن‌هاست، به ضرر تو نیز هست. قنفذ نزد ایشان رفت و باز دیری نپایید که برگشت و گفت: گفت به تو بگویم که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به من فرمودند و وصیت کردند که هنگامی که ایشان را در قبر نهادم، تا زمانی که کتاب خدا را گردآوری نکرده‌ام، از خانه‌ام خارج نشوم؛ کتاب خدا در حال حاضر فقط بر روی برگ‌های نخل و روی شانه‌های شتران است.

عمر گفت: برخیزیم با هم پیش او برویم. ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابوعبیده بن جراح و سالم مولی أبی‌حذیفه و قنفذ و من با هم برخاستیم؛ وقتی به در خانه رسیدیم و فاطمه – صلوات الله علیها – آنان را دید، در را به روی آنان بست و قفل کرد و شکی نداشت که هیچ کس بدون اجازه او وارد خانه نخواهد شد. سپس عمر در را، که از شاخه خرما ساخته شده بود با پایش کوبید و آن را شکست، سپس داخل شدند و پیراهن علی – علیه السلام – را گرفتند و او را از خانه بیرون آوردند. فاطمه – علیها السلام – بیرون آمد و فرمود: ای ابوبکر! آیا می‌خواهی مرا بیوه کنی؟ به خدا سوگند اگر او را رها نکنی، موهایم را بیرون می‌ریزم و پیراهن خود را پاره می کنم و بر سر قبر پدرم می‌آیم و به سوی پروردگارم ناله بر می‌آورم. فاطمه – سلام الله علیها – دست حسن و حسین – علیهما السلام – را گرفت و به سمت قبر پیامبر – صلی الله علیه و آله – راه افتاد.

علی – علیه السلام – به سلمان گفت: دختر محمد را دریاب؛ به خدا سوگند اگر موهایش را بیرون بریزد و پیراهن خود را پاره کند و بر سر قبر پدرش برود و به سوی پروردگارش ناله برآورد، می‌بینم که دو طرف مدینه بر هم قرار می گیرند [مدینه زیر و رو می‌شود] و در اندک زمانی زمین، مدینه را [به همراه کسانی که در آن هستند] خواهد بلعید. سلمان – رضی الله عنه – خود را به ایشان رساند و عرض کرد: ای دختر محمد! خداوند پدرت را برای رحمت مبعوث نموده است، برگردید. فاطمه گفت: می‌خواهند علی را بکشند، من نمی‌توانم صبر کنم، پس بگذار بر سر قبر پدرم بروم و موهایم را بیرون بریزم و پیراهنم را پاره

کنم و به سوی پروردگارم ناله برآورم. سلمان گفت: من می‌ترسم که زمین مدینه را در خود فرو برد، علی مرا پیش شما فرستاده و به شما امر می‌کند که به خاطر او به خانه‌اتان برگردید و از این کار منصرف شوید. فاطمه گفت: پس بر می‌گردم و صبر می کنم و به امر ایشان گوش می کنم و از ایشان اطاعت می‌کنم .

پیراهن علی – علیه السلام – را گرفتند و ایشان را از منزلشان بیرون آوردند و بر سر قبر پیامبر – صلی الله علیه و آله – بردند. راوی نقل کرده، شنیدم که ایشان می‌فرمودند: یا«ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكَادُواْ یَقْتُلُونَنِی» {ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند}. ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده نشست و علی – علیه السلام – آمد؛ عمر به او گفت: بیعت کن. علی – علیه السلام – به او فرمودند: اگر بیعت نکنم، چه می‌شود؟ عمر به ایشان گفت: به خدا سوگند آن وقت گردنت را خواهم زد. علی – علیه السلام – به او فرمودند: به خدا سوگند در آن صورت، بنده کشته شده خدا و برادر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خواهم بود. عمر گفت: بنده کشته شده خدا آری، ولی برادر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نه. و این جمله را سه بار تکرار کرد. خبر به عباس بن عبد المطلب رسید و به سرعت و دوان دوان آمد. شنیدم که می... گفت: شما با پسرعمویم خوب رفتار کنید و در عوض، من ضمانت می‌دهم که او با شما بیعت کند. عباس جلو آمد و دست علی – علیه السلام – را گرفت و آن را به دست ابوبکر مالید، ایشان را با حالی خشمگین رها کردند؛ شنیدم – در حالی که سر خود را به طرف آسمان بلند کرده بودند – می‌فرمودند: خدایا تو خود می‌دانی که پیامبر – صلی الله علیه و آله – به من فرمودند: اگر تعدادتان به بیست نفر رسید، با آنان بجنگید، و این همان سخن تو در کتابت است که: «إِن یَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ» - . انفال / ۶۵ - {اگر

از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می شوند}. و شنیدم که می‌فرمودند: خدایا آنان به بیست نفر نرسیدند. این جمله را سه بار تکرار کردند و سپس بازگشت. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ختص، الإختصاص أَخْبَرَنِی عُبَیْدُ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَزْدَقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَمْرَوَیْهِ الْوَرَّاقِ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ مِثْلَهُ وَ زَادَ بَعْدَ قَوْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِ مُلَبَّباً قَالَ وَ أَقْبَلَ الزُّبَیْرُ مُخْتَرِطاً سَیْفَهُ وَ هُوَ یَقُولُ یَا مَعْشَرَ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَ یُفْعَلُ هَذَا بِعَلِیٍّ علیه السلام وَ أَنْتُمْ أَحْیَاءٌ وَ شَدَّ عَلَی عُمَرَ لِیَضْرِبَهُ بِالسَّیْفِ فَرَمَاهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ بِصَخْرَةٍ فَأَصَابَتْ قَفَاهُ وَ سَقَطَ السَّیْفُ مِنْ یَدِهِ فَأَخَذَهُ عُمَرُ وَ ضَرَبَهُ عَلَی صَخْرَةٍ فَانْكَسَرَ وَ مَرَّ عَلِیٌّ عَلَی قَبْرِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا ابْنَ أُمَّ إِلَی آخِرِ الْخَبَرِ(۲).

**[ترجمه]إختصاص نیز مانند همین را از طریق أبی‌محمد حسن بن موسی از عمرو بن أبی‌المقدام نقل کرده و پس از جمله \\"پیراهن علی – علیه السلام – را گرفتند ...\\" این جملات را نیز آورده است: زبیر در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود، آمد و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! شما زنده‌اید و با علی علیه السلام چنین می کنند!؟ و عمر را محکم گرفت و خواست که با شمشیر او را بزند، اما خالد بن ولید سنگی بزرگ به طرف او پرتاب کرد و سنگ به پشت او اصابت کرد و شمشیر از دستش

افتاد، عمر شمشیر را برداشت و بر آن سنگ کوبید و شکست و علی - علیه السلام - از کنار قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - گذشتند و فرمودند: یا«ابْنَ أُمَّ ... تا آخر حدیث. - . الاختصاص : ۱۸۵ -

**[ترجمه]

بیان

قولها علیها السلام أن ترملنی لیس فیما عندنا من کتب اللغه أرمل أو رمل متعدیا بل قالوا الأرمله المرأه التی لیس لها زوج یقال أرملت و رملت قوله تکفئان بصیغه المجهول من باب الإفعال أو کمنع أو المعلوم من باب التفعل بحذف إحدی التاءین أی تتحرکان و تنقلبان و تضطربان یقال کفأت الإناء و أکفأته أی قلبته قوله علیه السلام یا ابن أمّ إنما قال علیه السلام ذلک للمواخاه الروحانیه التی جددت یوم المؤاخاه فکأنه ابن أمّه مع أنه لا یبعد استعاره الأم للطینه المقدسه التی أخذا

۱- تفسیر العیّاشیّ ۲/ ۶۷، و الآیه فی الأنفال ۶۹.

۲- الاختصاص: ۱۸۵ و صدر السند فی ص ۱۶۰ و ۱۴۴.

منها أو لأن فاطمه بنت أسد ربته صلى الله عليه و آله فكانت أما مربيه و لذا

قال صلى الله عليه و آله حين أخبره أمير المؤمنين بموتها و قال ماتت أمى بل أمى (۱).

أو أنه عليه السلام قرأ الآيه إشاره إلى مشابهه الواقعتين و الأوسط أظهر.

**[ترجمه]این سخن فاطمه - علیها السلام - \\"أن ترملنی\\"، در کتاب لغت‌های موجود در دست ما \\"أرمل\\" یا \\"رمل\\" به صورت متعدی نیامده است، بلکه گفته‌اند: \\"الأرمله\\" یعنی زنی که شوهر ندارد، گفته می‌شود: أرملت و رملت. \\"تکفئان\\" به صیغه مجهول و از باب افعال است، و یا مانند \\"منع\\" و یا به صیغه معلوم و از باب تفعّل است که یکی از دو \\"تا\\"ی آن حذف شده است و یعنی حرکت می‌کنند و دگرگون و مضطرب می‌شوند، گفته می‌شود: \\"کفأت الاناء و أکفأته\\" یعنی آن را وارونه کردم،. و این سخن علی - علیه السلام - \\"یا ابنَ أُمِّ\\"، به جهت برادری روحانی بین ایشان و پیامبر بود که در روز بستن پیمان برادری تجدید شد و گویی پیامبر پسر مادر ایشان است. البته بعید نیست که \\"مادر\\" استعاره از آن گِل پاکی باشد که خلقت آن دو [پیامبر و علی] از آن بوده است. یا به این جهت باشد که فاطمه بنت أسد پیامبر - صلی الله علیه و آله - را بزرگ کرده و دایه ایشان بوده است. و به همین جهت بوده که وقتی امیرالمومنین خبر مرگ مادرشان را به پیامبر دادند و فرمودند که مادرم مرد، پیامبر فرمودند: «مادر من نیز بود». - . و همچنین این سخن پیامبر که فرمودند «اللهم اغفر لامی فاطمه بنت اسد» در این مورد به الاحتجاج ۳۵/۱۷۹ و ۱۸۰ مراجعه کنید. - و یا این‌که حضرت - علیه السلام - این آیه را به جهت شباهت این دو اتفاق با هم قرائت کرده‌اند. وسطی ظهور بیشتری دارد.

**[ترجمه]

«۱۶»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَضَی الِاخْتِلَافَ عَلَی خَلْقِهِ وَ کَانَ أَمْراً قَدْ قَضَاهُ فِی عِلْمِهِ کَمَا قَضَی عَلَی الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ هِیَ السُّنَنُ وَ الْأَمْثَالُ یَجْرِی عَلَی النَّاسِ فَجَرَتْ عَلَیْنَا کَمَا جَرَتْ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا وَ قَوْلُ اللَّهِ حَقٌّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلًا (۲) وَ قَالَ فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا (۳) وَ قَالَ فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ (۴) وَ قَالَ علیه السلام لَا تَبْدِیلَ لِقَوْلِ اللَّهِ (۵) وَ قَدْ قَضَی اللَّهُ عَلَی مُوسَی علیه السلام وَ هُوَ مَعَ قَوْمِهِ یُرِیهِمُ الْآیَاتِ وَ النُّذُرَ ثُمَّ مَرُّوا عَلَی قَوْمٍ یَعْبُدُونَ أَصْنَاماً قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۶) فَاسْتَخْلَفَ مُوسَی هَارُونَ فَنَصَبُوا عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إِلهُکُمْ وَ إِلهُ مُوسی وَ تَرَکُوا هَارُونَ فَقَالَ یا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمْرِی قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی (۷)

۱- و هکذا قوله (صلی الله علیه و آله) «اللّهمّ اغفر لامی فاطمه بنت اسد» راجع ج ۳۵/ ۱۷۹ ۱۸۰.

٢- أسرى: ٧٧.

٣- فاطر: ٤٣.

٤- يونس: ١٠٢.

٥- الروم: ٣٠.

٦- راجع ص ٣٠ فيما سبق.

٧- راجع الآيات ٩١- ٨٨ من سوره طه.

فَضَرَبَ لَكَمْ أَمْثَالَهُمْ وَ بَيَّنَ لَكَمْ كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ وَ قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمْ يُقْبَضْ حَتَّى أَعْلَمَ النَّاسَ أَمْرَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ قَالَ إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ كَانَ صَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَ كَانَ مَعَهُ فِي الْمَسْجِدِ يَدْخُلُهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ كَانَ أَوَّلَ النَّاسِ إِيمَاناً بِهِ فَلَمَّا قُبِضَ نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ الَّذِي كَانَ لِمَا قَدْ قُضِيَ مِنَ الِاخْتِلَافِ وَ عَمَدَ عُمَرُ فَبَايَعَ أَبَا بَكْرٍ وَ لَمْ يُدْفَنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَعْدُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ رَأَى النَّاسَ قَدْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ خَشِيَ أَنْ يَفْتَتِنَ النَّاسُ فَفَرَغَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ أَخَذَ يَجْمَعُهُ فِي مُصْحَفٍ فَأَرْسَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَيْهِ أَنْ تَعَالَ فَبَايِعْ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَا أَخْرُجُ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ لَا أَخْرُجُ حَتَّى أَفْرُغَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الثَّالِثَةَ عُمَرُ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَامَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَضَرَبَهَا فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ وَ لَيْسَ مَعَهُ عَلِيٌّ فَخَشِيَ أَنْ يَجْمَعَ عَلِيٌّ النَّاسَ فَأَمَرَ بِحَطَبٍ فَجَعَلَ حَوَالَيْ بَيْتِهِ ثُمَّ انْطَلَقَ عُمَرُ بِنَارٍ فَأَرَادَ أَنْ يُحْرِقَ عَلَى عَلِيٍّ بَيْتَهُ وَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا رَأَى عليه السلام ذَلِكَ خَرَجَ فَبَايَعَ كَارِهاً غَيْرَ طَائِعٍ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: یکی از اصحاب ما از یکی از آن دو نفر نقل کرده: همانا خداوند اختلاف را بر مخلوقاتش مقدر نمود و این چیزی بود که در علم او مقدر شده بود. همچنان که با امت‌های پیش از شما نیز چنین کرد، و این سنت‌ها و امثالی است که بر مردم جاری می کند و بر ما نیز مانند گذشتگانمان جاری شد. و سخن خداوند حق است؛ خداوند تبارک و تعالی به محمد – صلی الله علیه و آله – فرمود: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلاَ تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» - . اسری / ۷۷ – {سنتی که همواره در میان [امتهای] فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم [جاری] بوده است و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت} و فرمود: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» - . فاطر /۴۳ – {پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را انتظار می برند و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت} و فرمود: «فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ» - . یونس /۱۰۲ – {پس

آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند انتظار می برند؟ بگو انتظار برید که من [نیز] با شما از منتظرانم}. پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: «لَا تَبْدِيلَ لِقولِ اللَّهِ» - . روم / ۳۰ – {سخن

خدای تغییرپذیر نیست}، و خداوند بر موسی – علیه السلام – مقدر نمود، در حالی که او همراه قومش بود و آیات و هشدارها را به آنان نشان می‌داد. سپس آنان از کنار قومی گذشتند که بت‌ها را می‌پرستیدند؛ گفتند: «اجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» - . اعراف / ۱۳۸ – {ای

موسی همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده گفت راستی شما نادانی می کنید}. موسی، هارون را جانشین خود نمود، [عده‌ای از] آن‌ها مجسمه گوساله ای که صدایی داشت را برافراشتند و گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و هارون را رها کردند. هارون گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» {ای قوم من شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته اید و پروردگار شما [خدای] رحمان است پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید. * گفتند ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد}. - . طه / ۹۰ و ۹۱ –

خداونـد مثال‌های آن‌ها را برای شـما آورد و به شـما گفت که با آنان چه کرده است. پیامبر خدا - صـلی الله علیه و آله قبل از رحلتشـان، امر [خلافـت] علی - علیه السـلام - به مردم اعلام کردنـد و گفتنـد: هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست، و گفتنـد: او برای من همچون هـارون نسبت به موسـی است، جز این‌که پس از من پیـامبری نخواهـد بـود. او در همه جنگ‌ها پرچم‌دار رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله - بود و در مسـجد پیش ایشان بود و پیامبر همیشه به او اجازه ورود می‌دادند. او نخستین کسـی بود که به پیامبر ایمان آورد. وقتی پیامبر خدا - صـلی الله علیه و آله - وفات نمودند، آن اتفاقات افتاد؛ زیرا مقدر شده بود که اختلاف به وجود بیاید و در حالی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هنوز دفن نشده بودند، عمر به عمد با ابوبکر بیعت کرد. وقتی علی علیه السلام آن [وضعیت] را دید و دید که مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند، ترسید که مردم دچار فتنه شونـد و برای همین مشغول کتاب خـدا شـد و شروع به جمع‌آوری آن در یک مصـحف کرد. سـپس ابوبکر در پی ایشان فرسـتاد که بیایـد و بیعت کنـد، اما علی - علیه السـلام - فرمود: تا قرآن را گردآوری نکنم، بیرون نمی‌آیم. بار دیگر در پی او فرستاد و ایشان باز هم فرمود: تا قرآن را گردآوری نکنم، بیرون نمی‌آیم. عمر در مرتبه سوم مردی به نام قنفـذ را در پی ایشان فرسـتاد. فاطمه - صـلوات الله علیها - دختر رسول خـدا، بین او و علی علیه السـلام ایستاد و قنفذ ایشان را زد. قنفذ بدون علی بازگشت و ترسـید که علی مردم را جمع کنـد؛ دستور داد هیزم جمع کننـد و هیزم‌ها را در اطراف خانه ایشان گـذاشت و سپس عمر آتش آورد و خواست که خانه را بر علی و فاطمه و حسن و حسـین - صـلوات الله علیهم — آتش بزنند. وقتی علی - علیه السلام - این را دید، بیرون آمد و با اکراه و بدون میل خود بیعت کرد. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۳۰۷ — ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

جا، المجالس للمفیـد الْجِعَابِیُّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ سَـعِیدِ بْنِ عُفَیْرٍ عَنِ ابْنِ لَهِیعَهَ عَنْ خَالِـدِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی هِلَـالٍ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ عُثْمَـانَ قَـالَ: لَمَّا بَـایَعَ النَّاسُ أَبَـا بَکْرٍ دَخَلَ عَلِیٌّ علیه السـلام وَ الزُّبَیْرُ وَ الْمِقْـدَادُ بَیْتَ فَاطِمَهَ علیها السـلام وَ أَبَوْا أَنْ یَخْرُجُوا فَقَـالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَضْـرِمُوا عَلَیْهِمُ الْبَیْتَ نَاراً فَخَرَجَ الزُّبَیْرُ وَ مَعَهُ سَـیْفُهُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ عَلَیْکُمْ بِالْکَلْبِ فَقَصَدُوا نَحْوَهُ فَزَلَّتْ قَدَمُهُ وَ سَقَطَ عَلَی الْأَرْضِ وَ وَقَعَ السَّیْفُ مِنْ یَدِهِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ اضْرِبُوا بِهِ الْحَجَرَ فَضُرِبَ بِهِ الْحَجَرُ حَتَّی انْکَسَرَ وَ خَرَجَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام نَحْوَ الْعَالِیَهِ فَلَقِیَهُ ثَابِتُ بْنُ قَیْسِ بْنِ شَمَّاسٍ (۲) فَقَالَ

۱- تفسیر العیّاشیّ ۲/ ۳۰۷- ۳۰۸.

۲- کان خطیب الأنصار، و ذکر الیعقوبی عند مقتل عثمان و بیعه الناس لأمیر المؤمنین أنه کان أول من تکلم من الأنصار فقال: و اللّه یا أمیر المؤمنین لئن کانوا تقـدموک فی الولایه. فما تقدموک فی الدین ولئن کانوا سـبقوک أمس لقد لحقتهم الیوم ، ولقد کـانوا وکنت لاـ یخفی موضـعک ولاـ یجهـل مکانـک ، یحتاجون الیک فیما لا یعلمون وما احتجت إلی أحـد مع علمک راجع تاریخ الیعقوبی ج ۲ / ۱۶۸.

مَا شَأْنُکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَرَادُوا أَنْ یُحْرِقُوا عَلَیَّ بَیْتِی وَ أَبُو بَکْرٍ عَلَی الْمِنْبَرِ یُبَایَعُ لَهُ لَا یَدْفَعُ عَنْ ذَلِکَ وَ لَا یُنْکِرُ فَقَالَ لَهُ ثَابِتٌ وَ لَا تُفَارِقُ کَفِّی یَدَکَ أَبَداً حَتَّی أُقْتَلَ دُونَکَ فَانْطَلَقَا جَمِیعاً حَتَّی عاد (عَادَا) إِلَی الْمَدِینَهِ وَ فَاطِمَهُ علیها السلام وَاقِفَهٌ عَلَی بَابِهَا وَ قَدْ خَلَتْ دَارُهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْقَوْمِ وَ هِیَ تَقُولُ لَا عَهْدَ لِی بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَحْضَراً مِنْکُمْ تَرَکْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جِنَازَهً بَیْنَ أَیْدِینَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَکُمْ بَیْنَکُمْ لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ صَنَعْتُمْ بِنَا مَا صَنَعْتُمْ وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقّاً (۱).

**[ترجمه]مجالس مفید: مروان بن عثمان نقل کرده، وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی - علیه السلام - و زبیر و مقداد به خانه فاطمه علیها السلام رفتند و حاضر به خروج نشدند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر آنان به آتش بکشید. زبیر با شمشیرش بیرون آمد؛ ابوبکر گفت که آن سگ را بگیرند. به طرف او رفتند و پایش سر خورد و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر گفت: شمشیر را بر سنگ بکوبید. آن‌قدر شمشیر را به سنگ زدند که شکست و علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - بیرون آمدند و به طرف عالیه [جایی در نزدیکی مدینه] رفتند. در راه، ثابت بن قیس شماس ایشان را دید و عرض کرد: ای ابالحسن! چه شده است؟ ایشان فرمودند: می‌خواستند خانه‌ام را بر سرم به آتش بکشند، ابوبکر بر منبر نشسته و مردم با او بیعت می‌کنند و جلوی این کار را نمی‌گیرد و آن را هیچ انکار نمی‌کند. ثابت به ایشان عرض کرد: هرگز دستم از شما جدا نمی‌شود، مگر این‌که زودتر از شما کشته شوم. راه افتادند و به مدینه بازگشتند و دیدند فاطمه - علیها السلام - جلوی در خانه ایستاده‌اند و هیچ‌یک از اقوامشان در خانه‌اشان نیستند و ایشان می‌فرمایند: جمعی بدتر از جمع شما سراغ ندارم؛ جنازه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را در بین ما رها کردید و خلافت را برای خودتان بریدید و با ما مشورت نکردید و آن کارها را با ما کردید و حقی برای ما قائل نشدید. - . امالی المفید : ۳۸ -

**[ترجمه]

«۱۸»

جا، المجالس للمفید الْکَاتِبُ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ أَبِی إِسْمَاعِیلَ الْعَطَّارِ عَنِ ابْنِ لَهِیعَهَ عَنْ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ عُرْوَهَ بْنِ الزُّبَیْرِ قَالَ: لَمَّا بَایَعَ النَّاسُ أَبَا بَکْرٍ خَرَجَتْ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَوَقَفَتْ عَلَی بَابِهَا وَ قَالَتْ مَا رَأَیْتُ کَالْیَوْمِ قَطُّ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ وَ تَرَکُوا نَبِیَّهُمْ صلی الله علیه و آله جِنَازَهً بَیْنَ أَظْهُرِنَا وَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَنَا (۲).

**[ترجمه]مجالس امفید: عروه بن زبیر نقل کرده، هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، فاطمه دختر محمد - صلی الله علیه و آله - بیرون آمد و جلوی درخانه خود ایستاد و فرمود: هرگز مانند این روز را ندیده‌ام؛ در بدترین جا حاضر شدند و جنازه پیامبر - صلی الله علیه و آله - را در بین ما رها کردند و خلافت را فقط برای خود قرار دادند. - . أمالی المفید : ۶۴ ، مثل همین روایت در کتاب الإمامه و السیاسه : ۱۹ نیز آمده است. -

**[ترجمه]

«۱۹»

قب، المناقب لابن شهرآشوب فَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَ أَبِي السَّعَادَاتِ وَ تَارِيخُ الْخَطِيبِ وَ اللَّفْظُ لِلسَّمْعَانِيِّ قَالَ أَسَامَهُ بْنُ زَيْدٍ جَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ انْزِلْ عَنْ مَجْلِسِ أَبِي قَالَ صَدَقْتَ إِنَّهُ مَجْلِسُ أَبِيكَ ثُمَّ أَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ وَ بَكَى فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا كَانَ هَذَا عَنْ أَمْرِي فَقَالَ صَدَّقْتُكَ وَ اللَّهِ مَا اتَّهَمْتُكَ (۳).

وَ فِي رِوَايَهِ الْخَطِيبِ أَنَّهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام قُلْتُ لِعُمَرَ انْزِلْ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي وَ اذْهَبْ إِلَى مِنْبَرِ أَبِيكَ فَقَالَ عُمَرُ لَمْ يَكُنْ لِأَبِي مِنْبَرٌ وَ أَخَذَنِي وَ أَجْلَسَنِي مَعَهُ ثُمَّ سَأَلَنِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ (۴).

۱- أمالی المفید: ۳۸.

۲- أمالی المفید: ۶۴ و تری مثله فی الإمامه و السیاسه: ۱۹.

۳- مناقب آل أبی طالب ۴/ ۴۰، و أخرجه عن الخطیب فی منتخب کنز العمّال. ۵ / ۱۰۵ من حدیث ابن سعد وابن راهویه عن الحسین بن علی علیهما السلام قال : صعدت إلی عمر بن الخطاب المنبر فقلت له : انزل عن منبر أبی واصعد منبر أبیك! فقال : ان ابی لم یکن له منبر ، فأقعدنی معه ، فلما ذهب إلی منزله قال : ای بنی! من علمک هذا؟ قلت : ما علمنیه أحد ، قال : أی بنی لو جعلت تأتینا وتغشانا ، فجئت یوما وهو خال بمعاویه وابن عمر بالباب لم یؤذن له ، فرجعت فلقینی بعد فقال : یا بنی لم أرك أتیتنا ، قلت : جئت وأنت خال بمعاویه ، فرأیت ابن عمر ، فرجعت ، فقال : أنت أحق بالاذن من عبدالله بن عمر ، انما أنبت الله فی رؤسنا ما تری الله ثم أنتم! ووضع یده علی رأسه.

۴- مناقب آل أبی طالب ۴/ ۴۰، و أخرجه عن الخطیب فی منتخب کنز العمّال. ۵ / ۱۰۵ من حدیث ابن سعد وابن راهویه عن الحسین بن علی علیهما السلام قال : صعدت إلی عمر بن الخطاب المنبر فقلت له : انزل عن منبر أبی واصعد منبر أبیك! فقال : ان ابی لم یکن له منبر ، فأقعدنی معه ، فلما ذهب إلی منزله قال : ای بنی! من علمک هذا؟ قلت : ما علمنیه أحد ، قال : أی بنی لو جعلت تأتینا وتغشانا ، فجئت یوما وهو خال بمعاویه وابن عمر بالباب لم یؤذن له ، فرجعت فلقینی بعد فقال : یا بنی لم أرك أتیتنا ، قلت : جئت وأنت خال بمعاویه ، فرأیت ابن عمر ، فرجعت ، فقال : أنت أحق بالاذن من عبدالله بن عمر ، انما أنبت الله فی رؤسنا ما تری الله ثم أنتم! ووضع یده علی رأسه.

**[ترجمه]مناقب ابن شهرآشوب: اسامه بن زید نقل کرده، ابوبکر بر منبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشسته بود که حسن بن علی - علیهما السلام - نزد او آمد و فرمود: از جایگاه پدرم پایین بیا! ابوبکر گفت: درست می گویی، این جایگاه برای پدر توست، و سپس ایشان را بر روی دامنش نشاند و گریه کرد؛ علی - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند این کار او به امر من نبود. ابوبکر گفت: به خدا سوگند تو راست می گویی، من تو را متهم نکردم. - . مناقب آل أبی‌طالب ۴ : ۴۰ -

در روایت خطیب آمده است که امام حسین - علیه السلام - فرمودند: به عمر گفتم: از منبر پدرم پایین بیا و بر روی منبر پدر خودت برو. عمر گفت: پدر من منبری نداشت و من را گرفت و پیش خود نشاند. سپس از من پرسید که که چه کسی این را به تو آموخته است؟ گفتم: به خدا سوگند کسی به من نیاموخته است. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۰»

مَأْخُوذٌ مِنْ مَنَاقِبِ ابْنِ الْجَوْزِیِّ، خُطْبَهٌ خَطَبَ بِهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَعْدَ وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَوَی مُجَاهِدٌ (۱) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دُفِنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَاءَ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو سُفْیَانَ بْنُ حَرْبٍ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالُوا مُدَّ یَدَکَ نُبَایِعْکَ وَ هَذَا الْیَوْمُ الَّذِی قَالَ فِیهِ أَبُو سُفْیَانَ إِنْ شِئْتَ مَلَأْتُهَا خَیْلًا وَ رَجِلًا وَ حَرَّضُوهُ فَامْتَنَعَ وَ قَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ أَنْتَ وَ اللَّهِ بَعْدَ أَیَّامٍ عَبْدُ الْعَصَا (۲) فَخَطَبَ وَ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاهِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِیقِ

ص: ۲۳۳

۱- فی المطبوع من المصدر: قال مجالد: حدّثنی عکرمه عن ابن عبّاس.

۲- قال ابن أبی الحدید فی ج ۱/ ۷۳ من شرحه علی النهج: لما قبض رسول اللّه و اشتغل علیّ علیه السلام بغسله و دفنه و بویع أبو بکر، خلا الزبیر و أبو سفیان و جماعه من المهاجرین- بعباس و علیّ علیه السلام لاجاله الرأی و تکلموا بکلام یقتضی الاستنهاض و التهییج فقال العباس: قد سمعنا قولکم فلا لقله نستعین بکم و لا لظنه نترک آراءکم، فأمهلونا نراجع الفکر، فان یکن لنا من الاثم مخرج یصرّ بنا و بهم الحق صریر الجدجد و نبسط الی المجد أکفا لا نقبضها أو نبلغ المدی، و ان تکن الأخری فلا لقله فی العدد، و لا لوهن فی الاید، و اللّه لو لا أن الإسلام قید الفتک، لتدکدکت جنادل صخر یسمع اصطکاکها من المحل العلی. فحل علی علیه السلام حبوته وقال : الصبر حلم والتقوی دین ، والحجه محمد والطریق الصراط أیها الناس شقوا أمواج الفتن الخطبه

الْمُنَافَرَهِ وَ ضَعُوا تِيجَانَ الْمُفَاخَرَهِ فَقَدْ فَازَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَارْتَاحَ مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَهٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا أَجْدَرُ بِالْعَاقِلِ مِنْ لُقْمَهٍ تخشى (تُحْشَى) بِزُنْبُورٍ وَ مِنْ شَرْبَهٍ تَلَذُّ بِهَا شَارِبُهَا مَعَ تَرْكِ النَّظَرِ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَ الَّتِي وَ اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ وَ مِنَ الرَّجُلِ بِأَخِيهِ وَ عَمِّهِ وَ لَقَدِ انْدَمَجْتُ عَلَى عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَهِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَهِ وَ ذَكَرَ كَلَاماً كَثِيراً (۱).

**[ترجمه]یکی از چیزهایی که از کتاب مناقب ابن جوزی اخذ شده است، خطبه‌ای است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - پس از وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایراد نمودند ، مجاهد از ابن عباس نقل کرده: هنگامی که بدن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به خاک سپرده شد، عباس و ابوسفیان بن حرب و تعدادی از بنی‌هاشم نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمدند و گفتند: دستانت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم؛ این همان روزی بود که ابوسفیان درباره آن گفت: اگر می‌خواستم مدینه را پر از اسب و مرد [جنگی] می‌کردم. [و به حضرت در این مورد اصرار کردند، ولی ایشان امتناع کرد. و عباس به ایشان گفت: به خدا سوگند تا چند روز دیگر چوب خواهی خورد].

سپس خطبه‌ای خواندند و فرمودند: ای مردم! موج‌های فتنه را با کشتی نجات بشکافید و راه نازیدن به تبار را نروید و تاج‌های فخرفروشی را به زمین نهید. هر آن کس که با یاران به پا خاست، یا رستگار شد و یا تسلیم شد و آسوده گشت. این گونه زمام‌داری مانند آبی بدمزه و لقمه‌ای گلوگیر است که برای عاقل از لقمه‌ای که می‌ترسد در آن زنبور باشد بهتر است و نیز بهتر از آن نوشیدنی است که نوشنده آن لذت می‌برد و به عاقبت کارش نظر نمی‌کند. اگر بگویم، می‌گویند حریص بر حکومت است و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. هرگز، هرگز پس از آن همه جنگ و ستیز، به خدا سوگند مؤانست فرزند ابی‌طالب به مرگ از أنسی که طفل به پستان مادرش دارد بیشتر است و نیز از أنسی که مرد نسبت به برادر و عموی خود دارد. من چیزهایی می‌دانم که از شما پوشیده است، که اگر فاش کنم، مانند لرزش ریسمان در چاه‌های عمیق به لرزه می‌افتید. و سخنان زیادی فرمودند. - . مناقب ابن جوزی (تذکره خواص الامه) : ۷۵ -

**[ترجمه]

بیان

هذا الكلام أورده السيد رضى الله عنه فى نهج البلاغه بأدنى تغيير (۲) و قال ابن ميثم رحمه الله (۳) سبب هذا الكلام ما روى أنه لما تم فى السقيفه أمر البيعه لأبى بكر أراد أبو سفيان أن يوقع الحرب بين المسلمين فمضى إلى العباس فقال له إن هؤلاء ذهبوا بهذا الأمر من بنى هاشم و إنه ليحكم فينا غدا هذا اللفظ الغليظ من بنى عدى فقم بنا إلى على عليه السلام حتى نبايعه بالخلافه و أنت عم رسول الله صلى الله عليه و آله و أنا رجل مقبول القول فى قريش فإن دافعونا قاتلناهم و قتلناهم فأتيا أمير المؤمنين عليه السلام فأجابهم صلوات الله عليه بهذا الكلام.

قوله عليه السلام شقّوا أى اخرجوا من بين أمواج الفتن بما يوجب النجاه منها من المصالح الواقعيه لا بما يورث تكثير الفتنه فشبه الفتن بالأمواج و السفن بما يوجب النجاه منها و قيل أريد بالسفن هنا أهل البيت عليهم السلام و متابعتهم كما

قال صلى الله علیه و آله مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح.

قوله و عرجوا التعریج على الشی ء الإقامه علیه و عن الشی ء ترکه و المراد بوضع تیجان المفاخره ترک لبسها کنایه عن ترک التعظم و التکبر و التوجه إلى ما هو صلاح الدین و المسلمین قوله فقد فاز فی النهج أفلح من نهض بجناح أو استسلم فأراح و قال ابن أبی

۱- مناقب ابن الجوزی (تذکره خواص الأمه) ۷۵.

۲- نهج البلاغه الرقم ۵ من قسم الخطب.

۳- شرح النهج للبحرانیّ ۱۰۴ ط حجر.

الحدید استعار النهوض بالجناح للاعتزال أی نفض یدیه کطائر ینهض بجناحیه و اعتزل عن الناس و ساح فی الأرض أو فارق الدنیا و مات و لو بقی فیهم ترک المنازعه و لا یخفی بعدهما بل الأظهر فی الروایتین أن المعنی فاز من قام بطلب الحق إذا تهیأت أسبابه أو انقاد لما یجری علیه مع فقدها.

و بعد ذلک فی النهج ماء آجن و لقمه یغص بها آکلها و مجتنی الثمره لغیر وقت إیناعها کالزارع بغیر أرضه فعلی روایه ابن الجوزی الغرض ظاهر أی الصبر علی الشده و المذله أولا مع حسن العاقبه أحسن من ارتکاب أمر یوجب اشتداد البلیه و سوء العاقبه و علی الروایه الأخری الأظهر أنه یعود إلی هذا المعنی أی ما تدعونی إلیه و تحملونی علیه ماء آجن أی متغیر الطعم و الرائحه و لقمه یغص بفتح الغین أی ینشب فی حلق آکلها و لا یمکنه إساغتها.

و ذهب شارحوا النهج إلی أن المعنی أن الخلافه و الإماره مطلقا کالماء و اللقمه تستتبع المتاعب و المشاق فی الدنیا أو عاجلا لو کان حقا و عاجلا و آجلا مع بطلانها و قیل إشاره إلی ما انعقد فی السقیفه و اجتنی الثمره قطفها أی من اجتنی ثمره فی غیر وقته لا ینتفع بها کزارع أرض لا یقدر علی الإقامه فیها أو یخرجه عنها مالکها و لعله علیه السلام شبه طلبه فی هذا الوقت بمن یجتنی ثمرته مع عدم إیناعها و شبه اختیار الملعون الخلافه بمن زرع فی غیر أرضه فیفید ما تقدم مع کمال التشبیه فی الفقرتین.

و اللتیا بفتح اللام و تشدید الیاء تصغیر التی و جوز الضم أیضا و اللتیا و التی من أسماء الداهیه فاللتیا للصغیره و التی للکبیر قیل تزوج رجل امرأه قصیره سیئه الخلق فقاسی منها شدائد ثم طلقها و تزوج طویله فقاسی منها أضعاف القصیره فطلقها و قال بعد اللتیا و التی لا أتزوج أبدا فصار مثلا (۱) فالمعنی ما أبعد ظن جزع الموت فی حقی بعد ما ارتکبته من الشدائد و لیس قوله و من الرجل بأخیه و عمه فی النهج و الاندماج الانطواء و باح بالشی ء أعلنه و أظهره

۱- راجع مجمع الامثال ۱/ ۹۲ تحت الرقم ۴۴۰.

و الأرشیه جمع الرشاء بالکسر و المد و هو الحبل و الطوی بفتح الطاء و کسر الواو و تشدید الیاء البئر المطویه.

**[ترجمه]این سخنان را سید - رضی الله عنه - نیز با اندک در نهج البلاغه - . نهج البلاغه، خطبه ۵ -

آورده است. ابن میثم - رحمه الله - گفته است: - . شرح نهج البلاغه بحرانی : ۱۰۴ - روایت شده علت این سخنرانی آن بود که هنگامی که در سقیفه خلافت به ابوبکر سپرده شد، ابوسفیان بر آن شد که بین مسلمانان جنگ به راه بیاندازد. به همین منظور نزد عباس رفت و به او گفت: اینان خلافت را از دست بنی‌هاشم درآورده‌اند، و از فردا این تندخوی سنگ‌دل [ابوبکر] در بین ما حکم خواهد کرد؛ برخیز تا نزد علی - علیه السلام - برویم و به عنوان خلیفه با او بیعت کنیم، تو عموی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هستی و من نیز در بین قریش سخنم مقبول است. و اگر در برابر ما مقاوت کردند، با آنان می‌جنگیم و آن‌ها را می‌کشیم. آن دو نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمدند و ایشان صلوات الله علیه - با این سخنان [خطبه فوق] به آنان جواب دادند.

این سخن حضرت - علیه السلام - : \\"شقوا\\" یعنی به وسیله اسباب نجات، که مصلحت‌های واقعی باشند، از میان امواج فتنه‌ها بیرون بیایید، نه به وسیله چیزی که باعث افزایش فتنه می‌شود. ایشان فتنه‌ها را به امواج و کشتی‌ها را به چیزهایی که باعث نجات می‌شوند تشبیه کرده‌اند. و گفته می‌شود که منظور از کشتی‌ها در این‌جا، اهل بیت - علیهم السلام - و پیروی از آن‌ها است، چنان‌چه پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «مثَل اهل بیت من، مانند مثَل کشتی نوح است». \\"عرّجوا\\"، \\"التعریج علی الشیء\\" یعنی ماندن بر سر چیزی و \\"التعریج عن الشیء\\" یعنی ترک کردن آن چیز. منظور از \\"تاج‌های فخرفروشی را به زمین نهید\\" این است که تاج‌های فخرفروشی را بر سر نگذارید، که کنایه از این است که بزرگ‌بینی و کبر را کنار بگذارید و به آن‌چه که صلاح دین و مسلمانان است روی بیاورید. در نهج البلاغه به جای \\"فقد فاز\\" این جمله آمده است: \\"أفلح من نهض بجناح أو استسلم و فأراح\\" که یعنی: هر کس که با یاورانی به پا خیزد، یا رستگار می‌شود و یا تسلیم می‌شود و به آرامش می‌رسد. ابن ابی‌الحدید می گوید: \\"النهوض بالجناح\\" به معنای برخاستن با کمک بال، استعاره از اعتزال و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی آمده است. یعنی دو دستش را مانند پرنده‌ای که بال‌های خود را باز می‌کند باز کرد و از مردم کناره گرفت و به سیاحت در زمین مشغول شد، یا دنیا را ترک کرد و مرد. و اگر در بین آن‌ها باقی بماند، جنگ و درگیری را رها کند. پوشیده نیست که هر دو وجه بعید است، بلکه معنایی که ظهور بیشتری دارد این است: هر کس برای حق قیام کند و اسباب قیام فراهم باشد، و یا اگر فراهم نیست، بر آن‌چه برایش رخ می‌دهد تن دهد، رستگار می‌شود.

در نهج البلاغه پس از این جمله چنین آمده است: «ماء آجن و لقمه یغصّ بها آکلها، و مجتنی الثمره لغیر وقت ایناعها کالزارع بغیر أرضه». بر اساس روایت ابن جوزی، مقصود واضح است و یعنی: صبر در برابر سختی‌ها و خوارشدن اولیه که عاقبتش نیکو باشد بهتر از انجام دادن کاری است که موجب سخت‌تر شدن بلاها و عاقبت بد می‌شود. و بنا بر روایت دیگر اظهر آن است که به این معنا باز گردد: یعنی آن‌چه که من را به آن فرا می‌خوانید و مرا وادار به آن می‌کنید، مانند \\"ماء آجن\\" یعنی آبی بدمزه و بدبو \\"و لقمه یغصّ\\" با فتح غین، یعنی لقمه‌ای در گلوی خورنده آن گیر می‌کند و نمی‌تواند آن را ببلعد.

شارحان نهج البلاغه معتقدند که این جمله بدین معناست که همه خلافت‌ها و امارت‌ها شبیه به آب و لقمه است که اگر به حق

باشد، سختی‌ها و زحمت‌های دنیا را به دنبال دارد و اگر باطل باشد، سختی دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت. و گفته شده که این جمله به آن‌چه که در سقیفه منعقد شد اشاره دارد. \\"اجتنی الثمره\\" یعنی میوه را چید و معنای جمله این است که هر کس میوه‌ای را در حالی که هنوز زمان چیدنش نرسیده بچیند، سودی از آن نمی‌برد، مانند زارع زمینی که نمی‌تواند در آن‌جا بماند و یا صاحب آن زمین او را از آن‌جا بیرون می‌کند. شاید امام - علیه السلام - به دنبال حکومت رفتن در آن زمان را به کسی تشبیه کرده است که میوه خود نرسیده می‌چیند، و در اختیار گرفتن خلافت توسط این ملعون را به کسی تشبیه کرده است که در زمین دیگران کشت کرده است. پس باز هم همان تفسیر قبلی را می‌رساند و تشبیه در هر دو بند کامل و تمام است.

\\"اللّتیا\\" به فتح لام و تشدید یاء، تصغیر \\"التی\\" است و با ضمه آوردن آن نیز جایز است، \\"اللّتیا\\" و \\"الّتی\\" از اسماء مصیبت هستند و\\"اللّتیا\\" برای مصیبت کوچک، و \\"الّتی\\" برای مصیبت بزرگ به کار می‌رود. نقل شده که مردی با زنی کوتاه قد و بد اخلاق ازدواج کرد و سختی‌های زیادی از دست آن زن کشید، سپس او را طلاق داد و با زنی بلندقد ازدواج کرد و چند برابر آن زن کوتاه قد از او سختی کشید و او را هم طلاق داد و گفت: بعد از \\"اللّتیا\\" و \\"الّتی\\" تا ابد ازدواج نخواهم کرد و این جمله او ضرب المثل شد. - . به مجمع الامثال ۱ : ۹۲ در ذیل شماره ۴۴۰ مراجعه کنید. -

معنای جمله حضرت چنین می‌شود: چقدر گمان ترس از مرگ، بعد از آن همه سختی‌ها که من کشیده‌ام در مورد من بعید است. و این سخن ایشان که: در نهج البلاغه جمله «و نیز از أنسی که مرد نسبت به برادر و عموی خود دارد» نیامده است. \\"اندماج\\" یعنی در هم آمیختگی و \\"باح بالشیء\\" یعنی آن را علنی و آشکار کرد و \\"أرشیه\\" جمع رِشاء به کسر راء و مد، یعنی ریسمان و \\"طوی\\" به فتح طاء و کسر واو و تشدید یاء، به معنای چاه عمیق است.

**[ترجمه]

«۲۱»

کش، رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ غَيْرُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالُوا لَهُ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ يَدَكَ نُبَايِعْكَ فَوَ اللَّهِ لَنَمُوتَنَّ قُدَّامَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَاغْدُوا عَلَيَّ غَداً مُحَلِّقِينَ فَحَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ حَلَقَ سَلْمَانُ وَ حَلَقَ مِقْدَادٌ وَ حَلَقَ أَبُو ذَرٍّ وَ لَمْ يَحْلِقْ غَيْرُهُمْ ثُمَّ انْصَرَفُوا فَجَاءُوا مَرَّةً أُخْرَى بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالُوا لَهُ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ يَدَكَ نُبَايِعْكَ وَ حَلَفُوا فَقَالَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَاغْدُوا عَلَيَّ مُحَلِّقِينَ فَمَا حَلَّقَ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ قُلْتُ فَمَا كَانَ فِيهِمْ عَمَّارٌ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَعَمَّارٌ مِنْ أَهْلِ الرِّدَّةِ فَقَالَ إِنَّ عَمَّاراً قَدْ قَاتَلَ مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام بَعْدُ (۱).

قب، المناقب لابن شهرآشوب أبو بصير عنه علیه السلام مثله (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: ابابصیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: مهاجرین و انصار و دیگران پس از آن جریان‌ها نزد علی – علیه السلام – آمدند و گفتند: به خدا سوگند تو امیرالمؤمنین هستی و به خدا سوگند تو شایسته‌ترین مردم و سزاوارترین آن‌ها نسبت به پیامبر – صلی الله علیه و آله – هستی؛ دستانت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم، به خدا سوگند پیشاپیش تو می... میریم. علی – علیه السلام – فرمودند: اگر راست می‌گویید فردا با سرهای تراشیده نزد من بیایید؛ امیرالمومنین – علیه السلام – سر خود را تراشیدند و سلمان و ابوذر و مقداد نیز سرشان را تراشیدند، اما بقیه سر خود را نتراشیدند. آن‌ها برگشتند و بار دیگر نزد علی – علیه السلام – آمدند و به ایشان گفتند: به خدا سوگند تو امیرالمؤمنین هستی و تو شایسته‌ترین مردم و سزاوارترین آن‌ها نسبت به پیامبر – صلی الله علیه و آله – هستی؛ دستانت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم و سوگند یاد کردند. علی – علیه السلام – به آنان فرمودند: اگر راست می‌گویید، فردا با سرهای تراشیده پیش من بیایید. اما باز هم جز آن سه نفر کسی سر خود را نتراشید. به ایشان [امام باقر – علیه السلام –] عرض کردم: عمار همراه این سه نفر نبود؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: پس آیا عمار از مرتدشدگان بود؟ فرمودند: عمار بعدها در رکاب علی – علیه السلام – به جنگ پرداخت. – . رجال الکشی : ۸ – ۹ –

در مناقب ابن شهر آشوب نیز مانند همین روایت از ابابصیر، از امام باقر – علیه السلام – نقل شده است. – . مناقب آل أبی‌طالب –

**[ترجمه]

«۲۲»

کش، رجال الکشی أَبُو الْحَسَنِ وَ أَبُو إِسْحَاقَ حَمْدَوَیْهِ وَ إِبْرَاهِیمُ ابْنَا نُصَیْرٍ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ النَّاسُ أَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا ثَلَاثَةً فَقُلْتُ وَ مَنِ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ ثُمَّ عَرَفَ النَّاسُ بَعْدَ یَسِیرٍ وَ قَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ دَارَتْ عَلَیْهِمُ الرَّحَی وَ أَبَوْا أَنْ یُبَایِعُوا حَتَّی جَاءُوا بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مُکْرَهاً فَبَایَعَ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ

۱- رجال الکشّیّ ص ۸- ۹ تحت الرقم ۱۸ و ممن ذکر التحلیق الیعقوبی فی تاریخه ۲/ ۱۱۶ قال: و اجتمع جماعه الی علیّ بن أبی طالب یدعونه الی البیعه له، فقال اغدوا علی هنا محلقین الرءوس، فلم یغد علیه الا ثلاثه نفر.

۲- مناقب آل أبی طالب/.

أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ الْآيَه (١).

كا، الكافى على عن أبيه عن حنان: مثله (٢)

**[ترجمه]رجال الكشـی: حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده، امام باقر - علیه السـلام - فرمودند: مردم پس از پیامبر همه مرتد شدنـد، جز سه نفر آن‌ها. عرض کردم: آن سه نفر چه کسانی بودنـد؟ فرمود: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سـلمان فارسـی، سپس مردم بعد از مدت کمی حق را بازشناختند. و فرمودند: این‌ها کسانی بودند که سنگ [آسیاب اسلام] بر محور آنان می… چرخیـد و از بیعت سـرباز زدنـد. تـا زمانی که امیرالمؤمنین - علیه السـلام - را به زور آوردنـد و ایشان نیز بیعت کردنـد. و این همـان سـخن خداونـد عزّ و جـلّ بود که فرمود: «وَ مَـا مُحَمَّدٌ إِلاَّـ رَسُولٌ قَـدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُـلُ أَفَـإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» - . آل عمران / ۱۴۴ - {و

محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید}. - . رجال الکشی : ۱۶ -

کافی نیز مانند همین را از حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده است. - . الکافی ۸ : ۲۴۵ -

**[ترجمه]

بيان

قوله علیه السـلام بعـد یسیر یمکن أن یقرأ بعـد بالفتـح و الضم و یسیر بـالرفع و الجر فلاـ تغفـل و دوران الرحی کنـایه عن قرار الإیمان و الإسلام و فائده نصب الإمام أو بقاء النظام و عدم نزول العذاب علیهم.

**[ترجمه]غافل نباشـید که این سـخن حضرت - علیه اسلام - که: \\"بعد یسیر\\"، امکان دارد که \\"بعد\\" به فتح و ضم باء و \\"یسـیر\\" با رفع و جر خوانـده شود. گردش سـنگ آسیاب، کنایه از برقراری ایمان و اسـلام و فایـده نصب امام، و یا کنایه از بقای نظام و عدم نزول عذاب بر آن‌ها باشد.

**[ترجمه]

«۲۳»

کش، رجـال الکشـی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقُتَیْبِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَـانَ عَنْ رَجُـلٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ قَـالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السـلام یَقُولُ لَمَّا مَرُّوا بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ فِی رَقَبَتِهِ حَبْلٌ إِلَی زُرَیْقٍ ضَرَبَ أَبُو ذَرٍّ بِیَدِهِ عَلَی الْأُخْرَی فَقَالَ لَیْتَ السُّیُوفَ قَدْ عَادَتْ بِأَیْدِینَا ثَانِیَهً وَ قَالَ مِقْدَادٌ لَوْ شَاءَ لَدَعَا عَلَیْهِ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ سَلْمَانُ مَوْلَایَ أَعْلَمُ بِمَا هُوَ فِیهِ (٣).

**[ترجمه]اباحمزه نقل کرده، از امام باقر علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمودنـد: هنگامی که امیرالمؤمنین - علیه السـلام - را در

حالی که به گردن ایشان طنابی بسته بودند پیش زریق می‌بردند، ابوذر یک دست خود را بر دست دیگرش زد و گفت: ای کاش دوباره شمشیرها به دست ما برگردد، و مقداد گفت: اگر ایشان می‌خواستند چنین شود، دعا می کردند که پرورگارشان عزّ و جلّ چنان کند، و سلمان گفت: مولایم خودش بهتر می‌داند که در چه شرایطی قرار دارد. -. رجال الکشی: ۷ -

**[ترجمه]

بیان

لعله عبر عن أبی بکر (الأول) بزریق تشبیها له بطائر یسمی بذلک فی بعض أخلاقه الردیه أو لأن الزرقه مما یتشاءم به العرب أو من الزرق بمعنی العمی و فی القرآن یَوْمَئِذٍ زُرْقاً (۴) و فی بعض النسخ آل زریق بإضافه الحبل إلیه و بنو زریق خلق من الأنصار (۵) و هذا و إن کان هنا أوفق لکن التعبیر عن أحد الملعونین بهذه الکنایه کثیر فی الأخبار کما مر و سیأتی.

۱- رجال الکشّیّ ص ۶، الرقم ۱۲، و الآیه فی آل عمران: ۱۴۴.

۲- الکافی ۸/ ۲۴۵.

۳- رجال الکشّیّ ص ۷- الرقم ۱۶.

۴- «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً» طه: ۱۰۲، و من المعانی المناسبه الخداع قال فی اللسان: یقال: فلان زراق- کشداد- أی خداع.

۵- بطن من الخزرج من الازد من القحطانیه، و هم بنو زریق بن عامر بن زریق ابن عبد حارثه بن مالک بن عضب بن جشم بن الخزرج، ینسب الیهم سکه «ابن زریق» بالمدینه.

**[ترجمه]شاید سبب این‌که ابوبکر را با عنوان زریق تعبیر نموده این باشد که او را به خاطر برخی از اخلاق های بدش به پرنده‌ای به نام زریق تشبیه کند. یا شاید بدین جهت بوده که عرب‌ها به زرقه [یعنی رنگ آبی] بدبین هستند. یا شاید این کلمه از زرق [به معنای کوری] گرفته شده باشد که در قرآن نیز آمده است: «یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقًا» {در آن روز (مجرمین) را با چشمهای کبود (کور) محشور می‌کنیم}.

در برخی از نسخه‌ها به جای \\"زریق\\"، \\"آل زریق\\" آمده و حبل به آن اضافه شده است، و بنی‌زریق قومی از انصار هستند. اگر چه این تعبیر در این‌جا مناسب‌تر به نظر می‌رسد، اما همچنان که گذشت و در آینده نیز خواهد آمد در بسیاری از احادیث، از یکی از آن دو ملعون با این کنایه [یعنی لفظ زریق] تعبیر شده است.

**[ترجمه]

«۲۴»

کش، رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنَ أَعْیَنَ یَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَمْ یَزَلْ یَسْأَلُهُ حَتَّی قَالَ لَهُ فَهَلَکَ النَّاسُ إِذاً قَالَ إِی وَ اللَّهِ یَا ابْنَ أَعْیَنَ هَلَکَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ قُلْتُ مَنْ فِی الشَّرْقِ وَ مَنْ فِی الْغَرْبِ قَالَ فَقَالَ إِنَّهَا فُتِحَتْ عَلَی الضَّلَالِ إِی وَ اللَّهِ هَلَکُوا إِلَّا ثَلَاثَهً ثُمَّ لَحِقَ أَبُو سَاسَانَ وَ عَمَّارٌ وَ شُتَیْرَهُ وَ أَبُو عَمْرَهَ فَصَارُوا سَبْعَهً (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: حارث بن مغیره نقل کرده، شنیدم که عبدالملک بن اعین از امام صادق - علیه السلام - سؤالاتی می... پرسید، تا این‌که در نهایت به ایشان عرض کرد: یعنی مردم هلاک شدند؟ حضرت فرمودند: آری به خدا ای ابن اعین! همه مردم هلاک شدند. من عرض کردم: همه چه در مشرق و چه در مغرب؟ حضرت فرمودند: گمراهی همه آن‌ها را در برگرفت. آری به خدا، همگی هلاک شدند مگر سه نفر که بعدها ابوساسان و عمار و شتیره و ابوعمره نیز به آن سه نفر پیوستند و تعداد آن‌ها به هفت نفر رسید. - . رجال کشی: ۷، شماره ۱۴ -

**[ترجمه]

«۲۵»

کش، رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَهٌ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَیْنَ أَبُو سَاسَانَ وَ أَبُو عَمْرَهَ الْأَنْصَارِیُّ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: ابابصیر نقل کرده، به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: آیا همه مردم به جز این سه نفر، ابوذر و مقداد و سلمان، مرتد شدند؟ امام صادق - علیه السلام - فرمودند: پس چرا ابوساسان و ابوعمره انصاری را نام نبردی؟ - . رجال کشی: ۸، شماره ۱۷ -

**[ترجمه]

بيان

أى هذان لم يستمرا على الرده أو لم يصدر منهما غير الشك.

ص: ۲۳۸

۱- رجال الكشّىّ ص ۷- الرقم ۱۴، و أبو ساسان هو بريده بن الحصيب الاسلمى كما مرّ ص ۱۹۷، و ممن نقل أنّه كان يكنى أبا ساسان: ابن الأثير فى أسد الغابه ۱/ ۱۷۵ و اما الحضين بن المنذر الرقاشى الذى كان يكنى أبا ساسان فهو من التابعين البصريين، عنونه فى تهذيب التهذيب ۲/ ۳۹۵ و قال كان صاحب رايه أمير المؤمنين على يوم صفّين ثمّ ولاه الاصطخر و كان من سادات ربيعه و ذكره البخارى فى تاريخه الصغير و الاوسط فى فصل من مات بعد المائه. وقال فى قاموس الرجال ۳ / ۳۵۰ : توهم أن المراد بابى ساسان فى الخبرين ــ يعنى خبرى الكشى ــ الحضين هذا لكونه مكنى بأبى ساسان وهذا وهم فاحش ، فان أبا ساسان فى الخبرين صحابى وهذا تابعى كان فى ايام صفين حدث السن أحدث أصحابه كما ذكره ابن قتيبه حيث قال فى عنوان تكلم من تكلم من أصحاب امير المؤمنين بعد رفع المصاحف : ثم قام الحضين بن المنذر وكان أحدث القوم سنا فقال : أيها الناس انما بنى هذا الدين على التسليم إلى آخر ما ذكره ، وأما شتيره فلم نتحققه فتحرر.
۲- رجال الكشّىّ ص ۸ الرقم ۱۷.

**[ترجمه]یعنی این دو نفر به ارتداد خود ادامه ندادند، یا این‌که آن‌ها فقط شک کردند، نه این‌که به حد ارتداد رسیده باشند.

**[ترجمه]

«۲۶»

کش، رجال الکشی عَلِیُّ بْنُ الْحَکَمِ عَنِ ابْنِ عَمِیرَهَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَهُ نَفَرٍ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ قَالَ قُلْتُ فَعَمَّارٌ قَالَ قَدْ کَانَ حَاصَ حَیْصَهً ثُمَّ رَجَعَ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الَّذِی لَمْ یَشُکَّ وَ لَمْ یَدْخُلْهُ شَیْ ءٌ فَالْمِقْدَادُ فَأَمَّا سَلْمَانُ فَإِنَّهُ عَرَضَ فِی قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنَّ عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ وَ لَوْ تَکَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمُ الْأَرْضُ وَ هُوَ هَکَذَا فَلُبِّبَ وَ وُجِئَتْ عُنُقُهُ حَتَّی تُرِکَتْ کَالسِّلْعَهِ فَمَرَّ بِهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا مِنْ ذَلِکَ بَایِعْ فَبَایَعَ وَ أَمَّا أَبُو ذَرٍّ فَأَمَرَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالسُّکُوتِ وَ لَمْ یَکُنْ یَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَهُ لَائِمٍ فَأَبَی إِلَّا أَنْ یَتَکَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثْمَانُ فَأَمَرَ بِهِ ثُمَّ أَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ وَ کَانَ أَوَّلَ مَنْ أَنَابَ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِیُّ وَ أَبُو عَمْرَهَ وَ شُتَیْرَهُ وَ کَانُوا سَبْعَهً فَلَمْ یَکُنْ یَعْرِفُ حَقَّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَّا هَؤُلَاءِ السَّبْعَهُ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: ابوبکر خضرمی نقل کرده، امام باقر - علیه السلام - فرمودند: مردم مرتد شدند، جز این سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد. عرض کردم: پس عمار چه؟ فرمود: او مقداری کج رفت و سپس برگشت. سپس فرمودند: اگر می... خواهی بدانی چه کسی یک لحظه هم شک نکرد، او مقداد بود. سلمان نیز به دلش چیزی خطور کرد که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام که اسم اعظم خدا را می‌داند و اگر آن را بگویند، زمین آنان را در خود فرو می‌برد، چرا به این حال درآمده و ایشان را می‌کشند و آن‌قدر به گردنشان ضربه زده‌اند که تاول زده است. امیرالمؤمنین - علیه السلام - از کنار او گذشتند و به او فرمودند: ای اباعبدالله! این از همان‌هاست، بیعت کن. او نیز بیعت کرد.

اما ابوذر، امیرالمؤمنین - علیه السلام - به او امر نمودند که سکوت کند، او کسی نبود که در راه خدا تحت تأثیر سرزنش سرزنش‌کنندگان قرار گیرد، بنابراین از سخن گفتن خودداری کرد. عثمان از کنار او گذشت و به او دستور داد. پس از آن بود که مردم برگشتند و نخستین کسانی که برگشتند، ابوساسان انصاری و ابوعمره و شتیره بودند و تعداد آن‌ها هفت نفر شد. تنها این هفت نفر حق امیرالمؤمنین علیه السلام را شناختند. - . رجال کشی: ۱۱، شماره ۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

قوله حاص فی أکثر النسخ بالمهملتین یقال حاص عنه یحیص حیصا و حیصه أی عدل و حاد و فی بعض النسخ بالجیم و الصاد المهمله بهذا المعنی و فی بعضها بالمعجمتین بهذا المعنی أیضا و قال الفیروزآبادی السلعه بالکسر کالغده فی الجسد و یفتح و یحرک و کعنبه أو خراج فی العنق أو غده فیها قوله فمر به عثمان فأمر به أی فتکلم أو هو یتکلم فی شأنه فأمر به فأخرج من المدینه.

ثم اعلم أنه رواه فى الإختصاص عن على بن الحسين بن يوسف عن ابن الوليد عن الصفار عن محمد بن إسماعيل عن على بن الحكم مثله و فيه أن عند ذا يعنى أمير المؤمنين عليه السلام و فيه فمر به من عثمان ما مر به و فيه و أبو عمره و فلان حتى عقد سبعه (۲).

lt;meta info="\\"حاص\\" در اکثر نسخه‌ها به همین صورت، با حاء و صاد آمده است و \\"حاص عنه یحیص حیصا و حیصه\\" یعنی کنار گذاشت و کج رفت. و در برخی دیگر از نسخه‌ها با جیم و صاد آمده که به همین معناست و در برخی دیگر از نسخه‌ها با جیم و ضاد آمده که آن هم به همین معناست. فیروز آبادی گفته است: \\"السلعه\\" به کسر سین، که مانند \\"عِنَبه\\"، به صورت مفتوح و متحرك هم می‌آید و به معنای چیزی همچون غده در بدن است، یا به معنای ورمی در گردن و یا به معنای غده‌ای در گردن می‌باشد؛ \\"عثمان از کنار او گذشت و به او دستور داد\\" یعنی صحبت کرد، یا ابوذر در مورد عثمان صحبت می‌کرد و عثمان دستور داد و او را از مدینه اخراج کرد.

بدان که مؤلف اختصاص مانند این روایت را علی بن حکم نقل کرده و در نقل خود این جملات را به این صورت آورده است: «أن عند ذا یعنی امیرالمؤمنین – علیه اسلام –» و « فمرّ به من عثمان ما مرّ به» و «و ابوعمره و فلان حتی عقد سبعه». – . إختصاص : ۱۰ –

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، الکافی فِی الرَّوْضَهِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ

ص: ۲۳۹

۱- رجال الکشّیّ ص ۱۱، الرقم ۲۴.

۲- الاختصاص: ۱۰.

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَهِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَانَ حَيّاً بِلَا كَيْفٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَانَ وَ لَا كَانَ لِكَانَهُ كَيْفٌ وَ لَا كَانَ لَهُ أَيْنٌ وَ لَا كَانَ فِي شَيْ ءٍ وَ لَا كَانَ عَلَى شَيْ ءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِكَانَهُ مَكَاناً وَ لَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ شَيْئاً وَ لَا كَانَ ضَعِيفاً قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَ شَيْئاً وَ لَا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئاً وَ لَا يُشْبِهُ شَيْئاً وَ لَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لَا يَكُونُ خِلْواً مِنْهُ بَعْدَ ذَهَابِهِ كَانَ إِلَهاً حَيّاً بِلَا حَيَاهٍ وَ مَالِكاً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً وَ مَالِكاً بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ وَ لَيْسَ يَكُونُ لِلَّهِ كَيْفٌ وَ لَا أَيْنٌ وَ لَا حَدٌّ يُعْرَفُ وَ لَا شَيْ ءٌ يُشْبِهُهُ وَ لَا يَهْرَمُ لِطُولِ بَقَائِهِ وَ لَا يَضْعُفُ لِذُعْرِهِ وَ لَا يَخَافُ كَمَا يَخَافُ خَلِيقَتُهُ مِنْ شَيْ ءٍ وَ لَكِنْ سَمِيعٌ بِغَيْرِ سَمْعٍ وَ بَصِيرٌ بِغَيْرِ بَصَرٍ وَ قَوِيٌّ بِغَيْرِ قُوَّهٍ مِنْ خَلْقِهِ لَا تُدْرِكُهُ حَدَقُ النَّاظِرِينَ وَ لَا يُحِيطُ بِسَمْعِهِ سَمْعُ السَّامِعِينَ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً كَانَ بِلَا مَشُورَهٍ وَ لَا مُظَاهَرَهٍ وَ لَا مُخَابَرَهٍ وَ لَا يَسْأَلُ أَحَداً عَنْ شَيْ ءٍ مِنْ خَلْقِهِ أَرَادَهُ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَبَلَّغَ الرِّسَالَهَ وَ أَنْهَجَ الدَّلَالَهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيُّهَا الْأُمَّهُ الَّتِي خُدِعَتْ فَانْخَدَعَتْ وَ عَرَفَتْ خَدِيعَهَ مَنْ خَدَعَهَا فَأَصَرَّتْ عَلَى مَا عَرَفَتْ وَ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهَا وَ ضَرَبَتْ فِي عَشْوَاءِ غوائها (غَوَايَتِهَا) وَ قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَعَتْ عَنْهُ وَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ فَتَنَكَّبَتْهُ أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوِ اقْتَبَسْتُمُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ وَ شَرِبْتُمُ الْمَاءَ بِعُذُوبَتِهِ وَ ادَّخَرْتُمُ الْخَيْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ وَ أَخَذْتُمْ مِنَ الطَّرِيقِ وَاضِحَهُ وَ سَلَكْتُمْ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَهُ لَنَهَجَتْ بِكُمُ السُّبُلُ وَ بَدَتْ لَكُمُ الْأَعْلَامُ وَ أَضَاءَ لَكُمُ الْإِسْلَامُ فَأَكَلْتُمْ رَغَداً وَ مَا عَالَ فِيكُمْ عَائِلٌ وَ لَا ظُلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَ لَا

مُعَاهِدٌ وَ لَكِنْ سَلَكْتُمْ سَبِيلَ الظَّلَامِ فَأَظْلَمَتْ عَلَيْكُمْ دُنْيَاكُمْ بِرُحْبِهَا وَ سُدَّتْ عَلَيْكُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ بِأَهْوَائِكُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ فَأَفْتَيْتُمْ فِي دِينِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ اتَّبَعْتُمُ الْغُوَاةَ فَأَغْوَتْكُمْ وَ تَرَكْتُمُ الْأَئِمَّةَ فَتَرَكُوكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَائِكُمْ إِذَا ذُكِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذَا أَفْتَوْكُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ فَكَيْفَ وَ قَدْ تَرَكْتُمُوهُ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ خَالَفْتُمُوهُ رُوَيْداً عَمَّا قَلِيلٍ تَحْصُدُونَ جَمِيعَ مَا زَرَعْتُمْ وَ تَجِدُونَ وَخِيمَ مَا اجْتَرَمْتُمْ وَ مَا اجْتَلَبْتُمْ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَ الَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَ إِنِّي عَالِمُكُمْ وَ الَّذِي بِعِلْمِهِ نَجَاتُكُمْ وَ وَصِيُّ نَبِيِّكُمْ صلى الله عليه و آله وَ خِيَرَةُ رَبِّكُمْ وَ لِسَانُ نُورِكُمْ وَ الْعَالِمُ بِمَا يُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رُوَيْداً يَنْزِلُ بِكُمْ مَا وُعِدْتُمْ وَ مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ وَ سَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ أَئِمَّتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَداً تَصِيرُونَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَئُولُوا إِلَى الْحَقِّ وَ تُنِيبُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْقِ وَ آخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ قَالَ ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيرَةٍ فِيهَا نَحْوٌ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّيَاهِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آكِلَةِ الذِّبَّانِ عَنْ مُلْكِهِ قَالَ فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اغْدُوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ مُحَلِّقِينَ وَ حَلَّقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَمَا وَافَى مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقاً إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي كَمَا اسْتَضْعَفَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ اللَّهُمَّ فَ إِنَّكَ تَعْلَمُ ما نُخْفِي وَ ما نُعْلِنُ وَ ما يَخْفى عَلَيْكَ شَيْ ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ* تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

أَمَا وَ الْبَيْتِ وَ الْمُفْضِي إِلَى الْبَيْتِ (۱) وَ فِي النُّشْخَهِ وَ الْمُزْدَلِفَهِ وَ الْخِفَافِ إِلَى التَّجْمِيرِ لَوْ لَا عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَأَوْرَدْتُ الْمُخَالِفِينَ خَلِيجَ الْمَنِيَّهِ وَ لَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَآبِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ (۲).

**[ترجمه]کافی: ابوالهیثم بن تیهان نقل کرده، امیرالمؤمنین – علیه السلام – در مدینه برای مردم خطبه‌ای خواندند و فرمودند:

سپاس خدایی راست که معبودی جز او نیست. زنده بود، بدون این‌که کیفیت خاصی داشته باشد و برای او مرحله موجودشدنی بوده باشد و یا موجود بودنش نیز کیفت خاصی داشته باشد. یا برای او مکانی بوده باشد و یا در چیزی موجود شده باشد و یا بر روی چیزی موجود شده باشد و یا برای موجود شدنش مکانی ایجاد کرده باشد. و یا این‌که بعد از موجود شدن قوی شده باشد و قبل از موجود شدن ضعیف بوده باشد. و یا قبل از این‌که چیزی را خلق کند وحشت کرده باشد و یا شبیه به چیزی باشد. این گونه نبوده که پیش از ایجاد خلقت فرمان‌روای آن نبوده باشد و پس از نابود شدن آن فرمان‌رواییش تمام شود.

معبودی بود که بدون حیات، زنده بود و پیش از آن که چیزی را ایجاد کند مالک آن بود و پس از ایجاد خلقت نیز مالک آن بود. برای خداوند کیفیت و مکان در کار نیست و حدی شناخته شده ندارد و چیزی مشابه او نیست. از طول بقای خود پیر نمی‌شود و از ترسش ضعیف نمی‌شود. مانند مخلوقاتش نیست که از چیزی بترسد. نمی‌ترسد همان طور که مخلوقش از چیزی می‌ترسد، شنواست اما بدون گوش، و بیناست اما بدون چشم و قوی است بدون کمک‌گرفتن از قوت مخلوقاتش. حدقه‌های [چشم] ناظران او را درک نمی‌کنند و گوش شنوندگان، نمی‌توانند صدای او را بشنوند. وقتی چیزی را اراده کند، همان می... شود؛ بدون مشورت و بدون پشتیبانی و بدون این‌که خبری از آن داده شود. در مورد چیزی که اراده کرده، از هیچ یک از مخلوقاتش سؤالی نمی‌پرسد. چشم‌ها او را در نمی‌یابند، اما او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف و خبیر است.

شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست او تنها است و شریکی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاده است، تا او را بر تمام دین‌ها غالب کند، اگر مشرکان بدشان بیاید و ایشان – صلی الله علیه و آله – نیز رسالتشان را ابلاغ کردند و راه هدایت را آشکار ساختند.

ای امتی که فریب داده شدید و فریب خورید، و وقتی قسمتی از فریب‌هایی که خورده بودید را شناختید، باز هم بر آن اصرار ورزیدید و پیرو هواهای خود شدید و در تاریکی‌های گمراهی‌اش فرو رفتید، و با این‌که حق برایتان آشکار شده بود از پذیرفتن آن خودداری کردید و با این‌که راه روشن را دیدید، از آن روی گرداندید! سوگند به کسی که دانه را شکافت و جان‌ها را خلق کرد، اگر علم را از معدنش فرا می‌گرفتید و آب با آن گوارایی را می‌نوشیدید و خیر را از جایگاه آن ذخیره می‌کردید و راه روشن را می‌رفتید و به شیوه حق را پیش می‌گرفتید، راه‌ها در مقابلتان واضح می‌شدند و نشانه‌ها بر شما آشکار می‌شدند و اسلام برایتان نور می‌افروخت و فراوان می‌خوردید و کسی از شما فقیر نمی‌شد و به هیچ مسلمان و یا اهل ذمه‌ای ظلمی نمی‌شد. اما شما راه تاریکی را در پیش گرفتید و از همین رو دنیای شما با همه وسعتش بر شما تاریک شد و درهای علم بر شما بسته شد. بر اساس هواهای خود سخن گفتید و در دینتان با هم اختلاف پیدا کردید و بدون علم در دین خدا فتوا دادید و از گمراهان پیروی کردید و آنان شما را گمراه کردند و امامان را رها کردید و آن‌ها هم شما را رها کردند. چنان شدید که بر اساس هواهای خویش حکم می کردید. وقتی حرف از امر می‌شد، از اهل ذکر سوال کردید و وقتی آن‌ها شما را فتوا دادند، گفتید که او خود علم است؛ پس چطور شد او را رها کردید و وانهادید و با آن مخالفت نمودید!؟ صبر کنید که

به زودی همه آن‌چه کاشته‌اید را درو خواهید کرد و پیامد جرم‌ها و کارهایی را که انجام داده‌اید را می‌بینید.

قسم به کسی که دانه را شکافت و جان‌ها را خلق کرد، همانا شما می‌دانستید که من ولی شما و آن کسی هستم که به شما را به او امر کرده‌اند، و من عالم شما و کسی هستم که نجات شما در گرو علم اوست. من وصی پیامبر شما و برگزیده پروردگارتان هستم، و من زبان نور شما و دانای به مصلحت شما هستم. صبر کنید که به زودی زود آن‌چه که به شما وعده داده شده و بر سر امت‌های پیش از شما نیز رفته است، بر سرتان خواهد آمد، و خداوند عزّ و جلّ در مورد امامانتان از شما سؤال خواهد کرد. شما همراه آنان محشور می شوید و فردا به محضر خداوند عزّ و جلّ خواهید رفت.

به خدا سوگند اگر عده‌ای از یاران طالوت، یا اهل بدر را، که دشمنان شما بودند را داشتم آن‌قدر شما را با شمشیر می‌زدم که به سوی حق بازگردید و روی به راستی بیاورید، و این بهترین کار برای بازکردن گره‌ها و دلسوزانه‌ترین برخورد بود. خداوندا! در بین ما به حق داوری کن که تو بهترین داور هستی.

حضرت بعد [از ایراد این سخنان] از مسجد بیرون آمدند و از کنار آغلی که نزدیک به سی رأس گوسفند در آن بود، گذشتند و فرمودند: به خدا سوگند اگر مردمی به تعداد این گوسفندان داشتم که خالصانه در خدمت خداوند عزّ و جلّ و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بودند، فرزند آکله الذبان را از حکومت پایین می‌کشیدم.

شب که رسید، سیصد و شصت مرد تا کشته شدن با ایشان بیعت کردند؛ امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: فردا با سرهای تراشیده به أحجارالزیت بیایید. امیرالمومنین - علیه السلام - سر خود را تراشیدند، و از آن همه، تنها ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر سر خود را تراشیدند و بعد از آن‌ها سلمان نیز آمد. حضرت دستانشان را به آسمان بلند کرده و فرمودند: خداوندا! این قوم مرا ضعیف یافتند، چنان‌چه بنی‌اسرائیل هارون را ضعیف یافتند؛ خداوندا تو از پنهان و آشکار ما آگاهی، و چیزی در روی زمین و در آسمان از دید تو پنهان نیست، مرا در حالی که مسلمان هستم بمیران و به نیکوکاران ملحق گردان.

سوگند به این خانه و کسانی که به زیارت این خانه می‌آیند - و در نسخه‌ای آمده است - و مزدلفه و شتاب برای رمی جمرات، اگر پیمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - با من بستند نبود، مخالفان را به خلیج مرگ وارد می‌کردم و لبه تیز شمشیر را همچون صاعقه‌های مرگ به سوی آن‌ها روانه می‌کردم، و به زودی خواهند دانست. - . الکافی ۸: ۳۱ – ۳۲ -

**[ترجمه]

تبیین

کان حیا بلا کیف أی بلا حیاه زائده یتکیف بها و لا کیفیه من الکیفیات التی تتبع الحیاه فی المخلوقین بل حیاته علمه و قدرته و هما غیر زائدتین علی ذاته و لم یکن له کان الظاهر أن کان اسم لم یکن فنفی علیه السلام ما یوهمه لفظ کان من الزمانیه أو الحدوث و لا کان لکانه کیف یحتمل أن یکون المراد لکونه و یکون القلب علی لغه بنی الحارث بن کعب حیث جوز قلب الواو و الیاء الساکنین أیضا مع انفتاح ما قبلهما ألفا أی لیس له وجود زائد یتکیف به الذات أو لیس وجوده کوجود الممکنات مقرونا بالکیفیات و قد مر فی روایه أخری (۳) لمکانه مکانا و یحتمل أن یکون من الأفعال الناقصه أی لیس بزمانی أو لیس

وجوده مقرونا بالكيفيات المتغيره الزائـده و إدخال اللام و الإضافه بتأويل الجمله مفردا أى هـذا اللفظ كقولك لزيد قائم معنى و لاـ كان له أين أى مكان و لا كان فى شـى ء أى لا كون الجزئى فى الكلى و لا كون الجزء فى الكل و لا كون الحال فى المحل و لاـ كون المتمكن فى المكان و لا كان على شـى ء هو نفى المكان العرفى كالسـرير مثلا و لا ابتـدع لكانه فى الروايه المتقـدمه لمكانه و لا كان خلوا من الملك قبل إنشائه الملك بالضم و الكسر يكون بمعنى

۱- يقال: أفضى فلان الى فلان: وصل إليه و حقيقته أنّه صار فى فضائه، و المراد زائر البيت الذى يصل الى البيت.
۲- الكافى ۸/ ۳۱- ۳۲.
۳- نقل هـذا الشـرح من كتاب مرآه العقول بلفظه، و المراد بالروايه الأخرى ما مر فى كتاب التوحيـد، و لفظ هذه الروايه تراه فى الكافى ج ۱/ ۸۸.

السلطنه و المالکیه و العظمه و بمعنی ما یملک و الضم فی الأول أشهر فیحتمل أن یکون المراد عند ذکره و عند إرجاع الضمیر إلیه معا هو الأول و یمکن إراده الأول عند الذکر و الثانی عند الإرجاع علی الاستخدام و یمکن إرجاع الضمیر إلیه تعالی لتکون الإضافه إلی الفاعل لکنه لا یلائم ما بعدها و الحاصل علی التقادیر أن سلطنته تعالی لیس بخلق الأشیاء لغناه عنها بل بقدرته علی خلقها و خلق أضعافها و هی لا تنفک عنه تعالی و فیه رد علی القائلین بالقدم و دلاله هذه الفقرات علی الحدوث ظاهره بلا حیاه أی زائده بل بذاته و لا حد أی من الحدود الجسمیه یوصف و یعرف بها أو من الحدود العقلیه المرکبه من الجنس و الفصل لیعرف به إذ کنه الأشیاء یعرف بحدودها کما هو المشهور ففیه استدلال علی عدم إمکان معرفه کنهه تعالی و الأول أظهر.

و لا یضعف و فی بعض النسخ و لا یصعق قال الجوهری صعق الرجل أی غشی علیه و الذعر بالضم الخوف و بالتحریک الدهش بغیر قوه من خلقه أی بأن یتقوی بمخلوقاته کما یتقوی الملوک بجیوشهم و خزائنهم و بغیر قوه زائده قائمه به و هذه القوه تکون مخلوقه له فیکون محتاجا إلی مخلوق ممکن و هو ینافی وجوب الوجود حدق الناظرین قال الجوهری حدقه العین سوادها الأعظم و الجمع حدق و حداق و لا یحیط بسمعه کأنه مصدر مضاف إلی المفعول و المعنی أنه تعالی لیس من المسموعات کما أن الفقره السابقه دلت علی أنه لیس من المبصرات و یمکن أن یراد أنه لا یحیط سمع جمیع السامعین بمسموعاته و لا مظاهره أی معاونه و لا ـ مخابره المخابره فی اللغه المزارعه علی النصف و لعل المراد نفی المشارکه أی لم یشارکه أحد فی الخلق و یحتمل أن یکون مشتقا من الخبر بمعنی العلم أو الاختبار.

أرسله بِالْهُدی أی بالحجج و البینات و الدلائل و البراهین وَ دِینِ الْحَقِّ و هو الإسلام و ما تضمنه من الشرائع لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ الضمیر فی لیظهره للدین الحق أی لیعلی دین الإسلام علی جمیع الأدیان بالحجه و الغلبه و القهر

لها و للرسول أی یجعله غالبا علی جمیع أهل الأدیان و قد مر فی الأخبار الکثیره أنه یکون تمام هذا الوعد عند قیام القائم علیه السلام و أنهج الدلاله أی أوضحها و ضربت فی عشواء غوائها و فی بعض النسخ غوایتها و هو أصوب و الضرب فی الأرض السیر فیها و العشواء بالفتح ممدود الظلمه و الناقه التی لا تبصر أمامها فهی تخبط بیدیها کل شی ء و رکب فلان العشواء إذا خبط فی أمره و یقال أیضا خبط خبط عشواء و ظاهر أن المراد هنا الظلمه أی صارت الأمه فی ظلمه غوایتها و ضلالتها و إن کان بالمعنی الثانی فیحتمل أن یکون فی بمعنی علی أی سارت راکبه علی عشواء غوایتها فصدعت فی بعض النسخ فصدت و الصد المنع و یقال صدع عنه أی صرفه فلق الحبه أی شقها و أخرج منها أنواع النبات و برأ النسمه أی خلق ذوات الأرواح و التخصیص بهذین لأنهما عمده المخلوقات المحسوسه المشاهده و یظهر آثار الصنع فیهما أکثر منها فی غیرهما.

لو اقتبستم العلم من معدنه یقال اقتبست النار و العلم أی استفدته و شربتم الماء بعذوبته شبه العلم و الإیمان بالماء لکونهما سببین للحیاه المعنویه و عذوبته کنایه عن خلوصه عن التحریفات و البدع و الجهالات و سلکتم من الحق نهجه قال الفیروزآبادی النَّهْجُ الطریقُ الواضحُ کالمَنْهَج و المِنهاج و أَنْهَجَ وضَحَ و أوضح و نَهَجَ کمنع وضَحَ و أَوْضَحَ و الطریقَ سَلَکَهُ و اسْتَنْهَجَ الطریقُ صار نَهْجاً کأنهج و فی بعض النسخ لنهجت بکم السبل أی وضحت بکم أو بسببکم أی کنتم هداه للخلق و فی بعضها لتنهجت و هو قریب مما سبق أی اتضحت و فی بعضها لابتهجت و الابتهاج السرور أی کانت سبل الحق راضیه عنکم مسروره بکم حیث سلکتموها حق سلوکها و أضاء یتعدی و لا یتعدی و کلاهما مناسب.

فأکلتم رغدا قال الجوهری عیشه رغد أی واسعه طیبه و ما عال یقال عال یعیل عیله و عیولا إذا افتقر و لا معاهد بفتح الهاء أی من هو فی عهد و أمان کأهل الذمه دنیاکم برحبها دنیاکم فاعل أظلمت و الرحب بالضم السعه أی مع سعتها فکیف و قد ترکتموه أی کیف ینفعکم هذا الإقرار و الإذعان و قد ترکتم متابعه قائله أو کیف

تقولون هـذا مع أنه مخالف لأفعالكم و الضـمائر إما راجعه إلى الإمام أو إلى علمه رويـدا أى مهلا عما قليل أى بعد زمان قليل و مـا زائـده لتوكيـد معنى القله أو نكره موصوفه وخيم مـا اجترمتم قـال فى النهـايه يقـال هـذا الأـمر وخيم العـاقبه أى ثقيل ردئ و الاـجترام اكتسـاب الجرم و الـذنب و الاجتلاـب جلب الشـى ء إلى النفس و فى بعض النسـخ اجتنيتم من اجتنـاء الثمره أو بمعنى كسب الجرم و الجنـايه و الأـخير أنسب لكنه لم يرد فى اللغه صـاحبكم أى إمـامكم و الـذى به أمرتم أى بمتـابعته و خيره ربكم بكسـر الخاء و فتـح الياء و سـكونها أى مختاره من بين سائر الخلق بعد النبى صـلى الله عليه و آله و لسان نوركم المراد بالنور إما الرسول أو الهدايه و العلم أو نور الأنوار تعالى شأنه.

عده أصحاب طالوت أى الذين لم يشربوا الماء و حضروا لجهاد جالوت و

قد مر مرويا (١) عن الصادق عليه السلام أنهم كانوا ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا عده أهل بدر.

فكلمه أو بمعنى الواو أو للتفسير و هم أعـداؤكم أى لم يكونوا مثلكم منـافقين بـل كانوا ناصـرين للحق محبين له معانـدين لكم لكفركم و فى بعض النسخ و هم أعـدادكم و لم أعرف له معنى و لعله كـان أعـدادهم أى أصـحاب بـدر كانوا بعـدد أصـحاب طالوت و إنما كررت للتوضـيح فصـحف حتى تئولوا أى ترجعوا و لتنيبوا من الإنابه و هى الرجوع و فى بعض النسخ و تنبئوا على البنـاء للمفعول أى تخبروا بالصـدق و تـذعنوا به فكـان أرتق للفتق الفتق الشق و الرتق ضـده أى كـان يسـد الخلاـل و الفرج التى حدثت فى الدين و كان الأخذ بالرفق و اللطف للناس أكثر فمر بصـيره الصيره بالكسر حظيره الغنم لأزلت ابن آكله الذباب و فى بعض النسـخ الـذبان بكسـر الذال و تشديد الباء جمع الذباب و المراد به أبو بكر و لعله إشاره إلى واقعه كان اشـتهر بها و يحتمل أن يكـون كنـايه عـن دنـاءه أصــله و رداءه نســبه و حســبه على المـوت أى على أن يلـتزموا المـوت و يقتلـوا فى نصــره و قـال الفيروزآبادى أحجار الزيت موضع بالمدينه.

ص: ٢٤٥

١- راجع ج ١٣ ص ٤٣٨ و الحديث فى الكافى ٨/ ٣١٦.

أما و البيت و المفضى إلى البيت قال الجوهرى الفضاء الساحه و ما اتسع من الأرض يقال أفضيت إذا خرجت إلى الفضاء و أفضيت إلى فلان سرى و أفضى الرجل إلى امرأته باشرها و أفضى بيده إلى الأرض إذا مسها بباطن راحته فى سجوده انتهى.

فيحتمل أن يكون المراد القسم بمن يدخل فى الفضاء أى الصحراء متوجها إلى البيت أى الحاج و المعتمر أو من يفضى أسراره إلى البيت أى إلى ربه و يدعو الله عند البيت أو من يفضى الناس إلى البيت و يوصلهم إلى الله و هو الله تعالى أو على صيغه المفعول أى الحاج الواصلين إلى البيت أو من الإفضاء على بناء الفاعل بمعنى مس الأرض بالراحه أى المستلمين بأحجار البيت أو من يفضى إلى الأرض بالسجود فى أطراف الأرض متوجها إلى البيت و قال فى النهايه فى حديث دعائه للنابغه لا يفضى الله فاك و معناه أن لا يجعله فضاء لا سن فيه و الفضاء الخالى الفارغ الواسع من الأرض انتهى.

فيحتمل أن يكون المراد من جعل من أربعه جوانب فضاء غير معمور إلى البيت ليشق على الناس قطعها فيكثر ثوابهم و هو الله تعالى و الخفاف إلى التجمير التجمير رمى الجمار و الخفاف إما جمع الخف أى خف الإنسان إذ خف البعير لا يجمع على الخفاف بل على أخفاف و المراد أثر الخفاف و أثر أقدام الماشين إلى التجمير أو جمع الخفيف أى السائرين بخفه و شوق إلى التجمير و فيه دلاله على جواز الحلف بشعائر الله و حرماته و سيأتى الكلام فيه فى كتاب الإيمان إن شاء الله تعالى.

لو لا عهد عهده هو ما ورد فى الأخبار المتواتره أن النبى صلى الله عليه و آله أوصى إليه عليه السلام أنك إن لم تجد ناصرا (1) فوادعهم و صالحهم حتى تجد أعوانا و أيضا

ص: ۲۴۶

۱- و من ذلک قوله علیه السلام فی الشقشقیه: «أما و الذی فلق الحبه و برأ النسمه، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما أخذ اللّه علی العلماء أن لا یقاروا علی کظه ظالم، و لا سغب مظلوم. لا لقیت حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بکأس أولها».

نزل کتاب من السماء مختوم بخواتیم بعده الأئمه کان یعمل کل منهم بما یخصه خلیج المنیه الخلیج شعبه من البحر و النهر و المنیه الموت و الشآبیب جمع شؤبوب بالضم مهموزا و هو الدفعه من المطر و غیره.

lt;meta info="\\"کان حیا بلا کیف\\" یعنی بدون حیات زائدی که به او کیفیت بخشد و بدون کیفیتی از کیفیت‌ها که بعد از دمیده شدن حیات در مخلوقات بوجود می‌آید، بلکه حیات او عین علم و قدرت اوست و این دو چیزی زائد بر ذات او نیستند. \\"و لم یکن له کان\\" ظاهراً \\"کان\\" در این جمله اسم \\"لم یکن\\" است، بنابراین حضرت – علیه السلام – زمانی‌بودن و مخلوق‌بودن که از لفظ کان تصور می‌شود را از ذات خداوند نفی کرده‌اند. \\"و لا کان لکانه کیف\\" احتمال دارد که مراد از \\"لِکانِه\\"، \\"لِکونِه\\" باشد، و تبدیل واو به ال، بنابر گویش قبیله حارث بن کعب است که آن‌ها تبدیل واو و یاء ساکن را نیز، در صورت فتح ماقبل آن‌ها، به الف جایز می‌دانند، یعنی او دارای وجود زائدی نیست تا ذات او به وسیله آن وجود دارای کیفیتی شود، یا این‌که وجود او مانند وجود ممکنات نیست تا مقرون به کیفیت باشد. در روایت دیگری آمده است: \\"لمکانه مکاناً\\" که احتمال دارد از افعال ناقصه باشد و یعنی او از زمانیات نیست، یا وجود او متصف به کیفیت‌های متغیر و زائد بر ذات نیست. و آوردن لام بر سر آن و مضاف واقع شدنش، به جهت تأویل این جمله به مفرد است؛ یعنی این لفظ، و از جهت معنایی مانند وقتی است که به زید گفته شود: \\"قائم\\". \\"و لا کان له أین\\" یعنی هیچ مکانی برای او وجود نداشت. \\"و لا کان فی شیء\\" یعنی نه مانند جزئی در کلی است و نه مانند جزء در کل و نه مانند حالّ در محل و نه مانند متمکن در مکان. \\"و لا کان علی شیء\\" حضرت در این جمله این‌که خداوند، مکان عرفی مانند تخت داشته باشد را نفی کرده‌اند. \\"و لا ـ ابتدع لکانه\\"، در روایتی که سخن از آن گذشت، به جای \\"لکانه\\"، \\"لمکانه\\" آمده است.

\\"و لا کان خلواً من الملک قبل انشائه\\"، مُلک با ضم و کسر میم، به معنای سلطنت و مالکیت و عظمت است، و به معنای مملوک نیز می‌باشد، در موارد استعمال در معنای اول، آمدن \\"ملک\\" با ضمه مشهورتر است؛ بنابراین در این‌جا، هم در جایی که به صورت صریح آمده و هم در جایی که به صورت ضمیر آمده معنای اول محتمل است. و ممکن است در حالت صریح معنای اول، و در حالت ضمیر، بنابر صنعت استخدام معنای دوم مراد باشد. و ممکن است ضمیر را به خداوند متعال ارجاع داد و ترکیب اضافی \\"انشائه\\" از قبیل اضافه به فاعل باشد، اما در این صورت با جملات بعدش مطابقت ندارد. حاصل این که بنا بر همه فروض، سلطنت خداوند متعال به جهت آفرینش اشیاء نیست؛ زیرا خداوند از آن‌ها بی نیاز است، بلکه سلطنت خداوند به جهت قدرت او بر آفرینش آن‌ها و آفرینش چندین برابر آن‌هاست که هیچ‌گاه از خداوند متعال جدا نمی‌شود. این جمله ردّ سخن کسانی است که قائل به قدیم بودن اشیاء هستند، این بندها به روشنی دلالت بر حدوث اشیاء دارند. \\"بلا حیاه\\" یعنی بدون حیات [عرضی و] زائد، بلکه با حیاتی ذات. \\"و لا حدّ\\" یعنی خداوند دارای حدود جسمانی که وصف می‌شوند و مخلوقات به وسیله آن شناخته می‌شوند نیست، یا دارای حدود عقلی که مرکب جنس و فصل... اند و برای تعریف و شناسایی به کار می‌روند نیست؛ زیرا بنا بر نظر مشهور کنه اشیاء به وسیله حدودشان شناخته می‌شوند، و این جمله استدلالی است بر عدم امکان شناخت کنه خداوند تعالی. احتمال اول ظهور بیشتری دارد.

در برخی از نسخه‌ها به جای \\"و لا یضعف\\"، \\"و لا یصعق\\" آمده است، جوهری گفته است: \\"صعق الرجل\\" یعنی از هوش رفت. \\"الذعر\\" به ضم ذال، یعنی ترس و با تحریک عین به معنای دهشت است. \\"بغیر قوه من خلقه\\" یعنی

خداونـد این‌گونه نیست کهماننـد پادشاهان که به وسـیله سـربازان و خزانه‌هایشان قوی می‌شونـد، به وسـیله مخلوقاتش نیرومند شود، و این‌گونه نیست که دارای نیرویی زائـد بر ذات و متکی بر آن باشـد که خود آن نیرو را خلق کرده باشـد و بدین ترتیب محتاج مخلوقی ممکن الوجود گردد؛ زیرا این منافی با واجب‌الوجود بودن خداوند است. \\"حدق الناظرین\\" جوهری گفته است: \\"حـدقه العین\\" یعنی سـیاهی بزرگ چشم، و جمع آن \\"حـدق\\" و \\"حـداق\\" می‌باشد. «و لایحیط بسـمعه» گوی مصـدری مضاف به مفعول باشـد و معنای آن این‌چنین می‌شود: خداوند متعال از شـنیدنی‌ها نیست، همچنان که بند پیش از این می‌گفت خداوند از دیدنی‌ها نیست. و شاید منظور این باشد که گوش همه شـنوندگان هم نمی‌توانند شـنیدنی‌های او را بشـنوند. \\"و لاـ مظـاهره\\" یعنی یـاری دادن، \\"و لاـ مخـابره\\" مخابره در لغت به معنای قرارداد مزارعه بر اساس سود و زیان پنجاه درصد است و شاید منظور از آن نفی مشارکت باشد، یعنی هیچ کس در خلقت با او مشارکت ندارد. و شاید مشتق از کلمه خبر و به معنای علم یا آزمون باشد.

\\"أرسـله بالهـدی\\" یعنی او را با حجت‌ها و بینات و دلایل و براهین فرسـتاده است. \\"و دین الحق\\" یعنی دین اسـلام و شرعیاتی که اسلام در بر دارد. \\"لیظهره علی الدین کلّه\\" ضمیر در \\"لیظهره\\" به \\"دین الحق\\" باز می‌گردد؛ یعنی تا دین اسـلام با حجت و غلبه و چیرگی بر همه دین‌های دیگر، و رسول خدا نیز بر همه پیروان دین‌های دیگر برتری یابند، قبلاً روایـات زیـادی آورده شـد که این وعـده به صـورت کـاملش در زمـان قیـام قـائم - علیه السـلام - عملی می‌شود. \\"و أنهج الـدلاله\\" یعنی دلاـلت را آشـکار کرد، \\"و ضـربت فی عشواءِ غوائهـا\\" و در برخی از نسـخه‌هـا به جـای \\"غوائها\\"، \\"غوایتهـا\\" آمـده، که درست‌تر است، \\"الضـرب فی الاـرض\\" یعنی سـیر بر روی آن، و العشـواء بـا فتحه و به صورت ممـدود، یعنی تاریکی، و نیز به شتری گوینـد که جلوی چشم خود را نمی‌بینـد و همه چیز را با دسـتان خود لگدمال می‌کند، و \\"رکب فلاـن العشواء\\" یعنی فلاـنی به بیراهه رفت، و هم‌چنین گفته می‌شود: \\"خبـط خبـط عشواء\\" و ظاهراً در این‌جا تاریکی مراد است؛ یعنی امت به تاریکی بیراهه و گمراهی‌اشان فرو رفتنـد. اگر به معنای دوم [یعنی شتری که جلوی چشم خود را نمی‌بینـد] باشـد، ممکـن اسـت کـه \\"فی\\" بـه معنـای \\"علی\\" باشـد که معنـای جمله چنین باشـد: بر شـتر شب‌کـور گمراهی‌اش سوار شده است. \\"فصدعت\\" در برخی از نسـخه‌ها به صورت \\"فصدت\\" آمده است، \\"الصد\\" یعنی جلـوگیری کردن و \\"صـدع عنـه\\" یعنی او را بـازداشت. \\"فلـق الحبه\\" یعنی دانه را شـکافت و انـواع گیاهـان را از آن بیرون آورد .

\\"و برأ النسـمه\\" یعنی موجودات دارای روح را آفریـد. و علت این‌که در بین مخلوقـات فقط این دو دسـته گفته شـده، این است که عمده مخلوقات محسوس و قابل مشاهده این دو دسته هستند و آثار آفریدگار در این دو بیشتر از سایر مخلوقات دیده می‌شود.

\\"لو اقتبسـتم العلم من معدنه\\"، \\"اقتبست النار و العلم\\" یعنی از آن‌ها استفاده کردم. \\"شربتم الماء بعذوبته\\" دانش و ایمـان را به آب تشبیه شـده است؛ زیرا این دو سـبب حیات معنوی می‌باشـند، و گوارا بودن آب، کنایه از خالص‌بودن آن از تحریـف‌هـا و بـدعت‌هـا و نـادانی‌هـاست. \\"و سـلکتم مـن الحق نهجه\\"، فیروز آبـادی گفته است: \\"النهـج\\" یعنی راه آشـکار، ماننـد \\"النهـج و منهاج\\" و \\"أنهج\\" یعنی نمایان شد و آشـکار نمود، و \\"نهج\\" بر وزن \\"منع\\" یعنی نمایان شـد و آشـکار نمود. و \\"و الطریق سـلکه\\" یعنی راه را پیمود، و \\"اسـتنهج الطریق\\": ماننـد \\"أنهج الطریق\\"

یعنی به راهی آشکار تبدیل شد. در برخی از نسخه‌ها \\"لنهجت بکم السبل\\" آمده، که یعنی به وسیله یا به سبب شما راه‌ها آشکار می‌شوند، یعنی شما هدایت‌کنندگان مخلوقات هستید. و در بعضی دیگر از نسخه‌ها \\"لتنهجت\\" آمده که معنایش نزدیک به معنای پیشین است و یعنی واضح می‌شوند. و در برخی دیگر از نسخه‌ها \\"لابتهجت\\" آمده که \\"الابتهاج\\" به معنای شادی است و معنا چنین می‌شود: یعنی راه‌های حق هنگامی که حق آن‌ها را به جای آورید و آن‌ها را طی کنید، از شما راضی و خشنود می‌شوند. \\"و أضاء\\" هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌رود که هر دو از لحاظ معنایی با عبارت همخوانی دارند.

\\"فأکلتم رغداً\\" جوهری گفته است: زندگی رغد، یعنی زندگی گسترده و پاک، \\"و ما عال\\"، \\"عال یعیل عیله و عیولاً\\" یعنی فقیر شد. \\"و لا معاهد\\" به فتح هاء، یعنی کسی که در عهد و امان است، مانند اهل ذمه. \\"دنیاکم برحبها\\"، \\"دنیاکم\\" فاعل \\"أظلمت\\" است، و \\"الرّحب\\" به ضم راء، یعنی گستردگی و \\"برحبها\\" یعنی با وجود گستردگی‌اش. \\"فکیف و قد ترکتموه\\" یعنی چگونه این اقرار و اعتراف سودی به شما برساند و حال آن که پیروی از گوینده آن را ترک کرده‌اید؟ یا چگونه این سخن را می‌گویید، در حالی که او با کارهای شما مخالف است؟ این ضمیرها یا به امام باز می‌گردند و یا به علم ایشان. \\"رویداً\\" یعنی مهلت دهید. \\"عما قلیل\\" یعنی اندکی بعد، و \\"ما\\"ی آن زائده است و برای تأکید اندک بودن آمده است، و یا\\"ما\\"ی آن نکره موصوفه است. \\"وخیم ما اجترمتم\\"، مؤلف نهایه گفته است: \\"هذا الامر وخیم العاقبه\\" یعنی عاقبتی سنگین و بد در پی دارد، و \\"الاجترام\\" یعنی ارتکاب جرم و گناه. \\"الاجتلاب\\" یعنی چیزی را به سوی خود کشاندن. و در برخی از نسخه‌ها به جای \\"اجترمتم\\"، \\"اجتنیتم\\" آمده که از \\"اجتناء الثمره\\" به معنای چیدن میوه، گرفته شده و یا به معنای انجام جرم و جنایت است، این معنای اخیر اگرچه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، اما در لغت نیامده است. \\"صاحبکم\\" یعنی امام شما. \\"و الّذی به اُمرتم\\" یعنی چیزی که مأمور به اطاعت از آن شدید. \\"و خیره ربکم\\" به کسر خاء و فتح یاء و سکون آن، یعنی برگزیده از میان مخلوقات، پس از پیامبر – صلی الله و آله و سلم –. \\"و لسان نورکم\\" منظور از نور در این‌جا یا پیامبر است، یا هدایت و علم و یا خداوند نور الانوار – تعالی شأنه –.

\\"عده اصحاب طالوت\\" یعنی آن عده‌ای که آب ننوشیدند و در مقابل جالوت به نبرد ایستادند. قبلاً روایتی از امام صادق – علیه السلام – نقل کردیم که بر اساس آن تعداد آن‌ها مانند اهل بدر سیصد و سیزده نفر بوده است. بنابراین \\"أو\\" یا به معنای واو است یا برای تفسیر است. \\"و هم أعدائکم\\" یعنی مثل شما منافق نبودند، بلکه یاری‌کنندگان حق و دوستداران آن بودند و با شما به جهت کفرتان دشمن بودند. در برخی از نسخه‌ها \\"و هم أعدادکم\\" آمده است که من معنای آن را نمی‌فهمم. و شاید تعداد یاران بدر به اندازه یاران طالوت بوده است، و این امر را برای توضیح تکرار شده باشد و بعد مورد تصحیف نسخه‌برداران قرار گرفته است. \\"حتی تؤلوا\\" یعنی تا این که بازگردید. \\"لتنیبوا\\" از \\"إنابه\\" و به معنای رجوع است. در برخی از نسخه‌ها \\"و تنبّئوا\\" به صورت مجهول آمده که یعنی خبری راست بشنوید و به آن اعتراف کنید. \\"فکان أرتق للفتق\\"، \\"فتق\\" یعنی شکاف و \\"رتق\\" متضاد آن است و معنای جمله این است که شکاف و رخنه‌ای که در دین به وجود آمده است را پر می‌کرد و مهربانی و لطف با مردم بیشتر می‌شد. \\"فمرّ بِصیره\\"، \\"صیره\\" به کسر صاد، یعنی آغل گوسفندان. \\"لأزلت ابن آکله الذباب\\" و در برخی از نسخه‌ها \\"الذبان\\" به کسر ذال و تشدید

باء آمـده است که جمع ذباب است و منظور ابوبکر است و شایـد اشاره به جریانی دارد که ابوبکر بـدان مشـهور است، و شاید هم کنایه از پستی اصل و حسب و نسب او باشـد. \\"علی الموت\\" یعنی تا حـد مرگ پای‌بنـد شدند و ملتزم شدند که برای یاری ایشان کشته شوند. فیروزآبادی گفته است: \\"أحجار الزیت\\" جایی در مدینه است.

\\"امـا و البیت و المفضـی إلی البیت\\" جوهری گفتـه اسـت: \\"الفضـاء\\" بـه معنـای میـدان و زمیـن وسـیع اسـت و \\"أفضـیتُ\\" یعنی به فضای باز رفتم و \\"أفضیت إلی فلان سرّی\\" یعنی رازم را به فلانی گفتم، و \\"أفضی الرجل إلی إمرأته\\" یعنی مرد با زنش همبستر شد، و \\"أفضـی إلی الارض\\" یعنی در هنگام سجده با کف دستش را به زمین زد. در این‌جا نقل کلام جوهری تمام می‌شود.

شایـد مقصود از این جمله، قسم خوردن به کسـی باشـد که وارد فضـا، یعنی صـحرا می‌شود و قصـد زیارت خانه خـدا را دارد، یعنی حاجی و عمره گذار و یا مقصود کسـی است که رازهای خود را با خانه خداوند یعنی با پروردگارش در میان می گذارد و خداونـد را در کنار خانه‌اش می‌خوانـد. یا منظور کسـی است که مردم را به خانه خـدا می‌برد و به خـدا می‌رساند و او خدای متعال است، و یا به صورت صـیغه مفعول است و یعنی حاجیانی که به خانه خـدا رسـیده‌اند، یا از \\"إفضاء\\" و بر وزن اسـم فاعـل باشـد و به معنـای لمس‌کردن سـنگ‌های زمین با کف دست، و یا به معنای کسـی است که در اطراف و اکناف زمین به سمت خـانه خـدا به سـجده می‌افتـد. مؤلف نهـایه در ذیـل سـخن از دعـایی که پیامبر برای نابغه کرده‌انـد که \\"لا یفضـی الله فـاک\\" می‌گویـد این جمله یعنی دهـان تو را به مکـانی خـالی از دنـدان تبـدیل نکنـد. \\"فضـاء\\" به معنای زمین خالی و گسترده است. در این‌جا نقل از کتاب نهایه تمام می‌شود.

محتمل است که منظور این باشد که خداوند متعال چهار طرف خانه خدا را به صورت فضایی غیر آباد قرار داده تا پیمودن این مسیر برای مردم دشوار باشـد و به این طریق ثواب آن بیشتر شود. \\"و الخفـاف إلی التجمیر\\"، \\"التجمیر\\" یعنی پرتاب سنگ و \\"الخفاف\\" یا جمع \\"الخفّ\\" به معنای پای انسان است، زیرا سم شتر با \\"خفاف\\" جمع بسته نمی‌شود و بر \\"أخفـاف\\" جمع بسـته می‌شود و مقصود از آن جـای پا و اثر گام‌های عابرین پیاده‌ای است که برای رمی جمرات می... رونـد، یا این‌که جمع \\"خفیف\\" است و یعنی آن‌هایی که به راحتی و مشـتاقانه به سـمت رمی جمرات می‌رونـد. این کلام حضـرت دلالـت می‌کنـد که سوگنـد خوردن به شـعائر و چیزهـای بـا حرمت خداونـد جایز است، که إن شاء الله در \\"کتاب الایمان\\" در مورد این موضوع خواهیم گفت.

\\"لو لا عهـد عهده\\" منظور از این عهد همان است که در روایات متواتر آمده که پیامبر - صـلی الله علیه و آله و سـلم - به امام علی - علیه السـلام - وصیت کردند که اگر یاری پیدا نکردی، تا زمانی که یارانی بیابی با آنان آشتی و صلح کن. و هم... چنین کتابی از آسـمان نازل شد که به تعداد امامان مهر و موم‌هایی داشت و هر یک از ائمه به وظایفی که مخصوص خودشان بـود عمـل کردنـد. \\"خلیـج المنیه\\"، خلیـج یعنی شـعبه‌ای از دریـا و رودخـانه و \\"المنیه\\" یعنی مرگ. الشـآبیب: جمع شؤبوب به ضم و همزه، و به معنای یک بار ریزش باران و غیره است.

**[ترجمه]

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ بَزِیعٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی رَجَاءٍ الْعُطَارِدِیِّ قَالَ: لَمَّا بَایَعَ النَّاسُ لِأَبِی بَکْرٍ دَخَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ فَأَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ هُمُ الْآلُ مِنْ إِبْرَاهِیمَ وَ الصَّفْوَةُ وَ السُّلَالَةُ مِنْ إِسْمَاعِیلَ وَ الْعِتْرَةُ الْهَادِیَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَبِمُحَمَّدٍ شُرِّفَ شَرِیفُهُمْ فَاسْتَوْجَبُوا حَقَّهُمْ وَ نَالُوا الْفَضِیلَةَ مِنَ رَبِّهِمْ کَالسَّمَاءِ الْمَبْنِیَّةِ وَ الْأَرْضِ الْمَدْحِیَّةِ وَ الْجِبَالِ الْمَنْصُوبَةِ وَ الْکَعْبَةِ الْمَسْتُورَةِ وَ الشَّمْسِ الضَّاحِیَةِ وَ النُّجُومِ الْهَادِیَةِ وَ الشَّجَرَةِ النَّبَوِیَّةِ أَضَاءَ زَیْتُهَا وَ بُورِکَ مَا حَوْلَهَا فَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَصِیُّ آدَمَ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ تَأْوِیلُ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام الصِّدِّیقُ الْأَکْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ وَارِثُ عِلْمِهِ وَ أَخُوهُ فَمَا بَالُکُمْ أَیَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَیِّرَةُ بَعْدَ نَبِیِّهَا لَوْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ خَلَّفْتُمُ الْوِلَایَةَ لِمَنْ خَلَّفَهَا لَهُ النَّبِیُّ وَ اللَّهِ لَمَا عَالَ وَلِیُّ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِی حُکْمِ اللَّهِ وَ لَا سَقَطَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا تَنَازَعَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِ دِینِهَا إِلَّا وَجَدْتُمْ عِلْمَ ذَلِکَ عِنْدَ أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ الْعَزِیزِ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ فَذُوقُوا وَبَالَ مَا فَرَّطْتُمْ وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر فرات بن ابراهیم: ابورجاء عطاردی نقل کرده، وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، ابوذر غفاری - رضی الله عنه - وارد مسجد شد و گفت: ای مردم! «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» - . آل عمران / ۳۳ - {به

یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست}، اهل بیت پیامبرتان همان خاندان ابراهیم و برگزیدگان و پاکان نسل اسماعیل و خانواده هدایت‌گر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند که شریفانشان به واسطه محمد شرافت یافتند و مستوجب حقشان شدند و از پروردگارشان به فضیلت دست یافتند، آنان همچون آسمان برافراشته شده و زمین گسترده شده و کوه‌های نصب شده و کعبه پوشیده شده و آفتاب تابنده و ستارگان هدایت‌گر هستند، آنان درخت نبوی هستند که روغنش مایه روشنایی است و اطرافشان خجسته گشته است. محمد - صلی الله علیه و آله - وصی آدم و وارث علم او و امام متقیان و پیشوای بندگان نیک‌سرشت و تفسیر قرآن عظیم است، و علی بن ابی‌طالب - علیه السلام — راست‌کردار بزرگ و آن بزرگ... مرد تشخیص حق از باطل و وصی محمد - صلی الله علیه و آله - و وارث علم و برادر اوست.

ای امت سرگردان! پس از پیامبر چه بلایی بر سر شما آمده است؟ اگر شما نیز آن کسی که خداوند او را مقدم نمود را مقدم می‌نمودید و ولایت را به کسی واگذار می‌کردید که پیامبر آن را برای او قرار داده بود، به خدا سوگند ولی خدا رها نمی‌شد و هیچ دو نفری در حکم خدا با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند و بخشی از فرائض خداوند از بین نمی‌رفت و این امت بر سر هیچ‌یک از امور دینشان با هم کشمکش نمی‌کردند. آیا علم این امر [خلافت] را در نزد اهل بیت پیامبرتان نیافتید؟ زیرا خداوند متعال در کتاب عزیز خود می‌فرماید: «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ» - . بقره / ۱۲۱ - {کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم [و] آن را چنان‌که باید می خوانند}، سزای سهل انگاری خود را بچشید که « وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا

أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ» - . شعراء / ۲۲۷ - {و

کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت}. - . تفسیر فرات : ۲۶ -

**[ترجمه]

«۲۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جا، المجالس للمفید عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَهْدِیٍّ إِمْلَاءً مِنْ

ص: ۲۴۷

۱- تفسیر فرات: ۲۶ و الآیه فی سوره البقره: ۱۲۱.

كِتَابِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: لَمَّا أَتَى أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ خَاطَبَاهُ فِي أَمْرِ الْبَيْعَهِ وَ خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْمَسْجِدِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَاناً وَ فُلَاناً أَتَيَانِي وَ طَالَبَانِي بِالْبَيْعَهِ لِمَنْ سَبِيلُهُ أَنْ يُبَايِعَنِي أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَ أَبُو بَنِيهِ وَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا كَاذِبٌ وَ أَسْلَمْتُ وَ صَلَّيْتُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ وَ أَنَا وَصِيُّهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ سِبْطَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَهِ بِنَا هَدَاكُمُ اللَّهُ وَ بِنَا اسْتَنْقَذَكُمْ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ أَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الدَّوْحِ (۱) وَ فِيَّ نَزَلَتْ سُورَهٌ مِنَ الْقُرْآنِ (۲) وَ أَنَا الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صلی الله علیه و آله وَ

۱- یرید علیه السلام یوم الغدیر، حیث أمر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بدوحات فقممن، و منه قول کمیت: ویوم الدوح دوح غدیر خم***أبان له الولایه لو أطیعا راجع غدیریه کمیت فی الکتاب الممتع الغدیر ۲ / ۱۸۰ وما بعده.

۲- یرید علیه السلام سوره الدهر النازله فیه و فی أهل بیته: فاطمه زوجته و ابنیه الحسن و الحسین علیهم السلام و تری البحث عن ذلک مستوفی فی ج ۳۵/ ۲۳۷- ۲۵۷ من بحار الأنوار تاریخ مولانا أمیر المؤمنین الباب السابع، و ان شئت راجع إحقاق الحقّ بذیل العلامه المرعشیّ دام ظله ج ۳ ص ۱۵۷- ۱۷۰ الغدیر للامینی ۳/ ۱۰۷- ۱۱۲. وأما الاعتراض علی ذلک بأبن السوره مکیه وزواج علی علیه السلام بفاطمه الصدیقه الطاهره کان بالمدینه ، فعندی أن السوره وان کانت نازله بمکه علی ما یشهد به سیاق آیاتها صدرا وذیلا الا أنها تذکر فی أوصاف المؤمنین مالا یمکن تطبیقها وتحقیقها والاذعان بتحققها الا فی العتره الطاهره أهل بیت النبی الاقدس وهم : علی وفاطمه وابناهما الحسن والحسین والذریه الطاهره منهم علیهم السلام. وذلک أنه لم یوجد فی الامه الاسلامیه _ منذ نزلت السوره الکریمه _ جماعه من الابرار یکون اخلاص طویتهم وشده ایمانهم وکمال محبتهم لله والخوف من جلاله _ جل جلاله _ بهذه المثابه التی تصفها الایات الکریمه « ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما و أسیرا. » الا بعد برهه تشکل أهل بیت الوحی العتره الطاهره بالمدینه ، وظهر مصداق الاوصاف حین وفائهم بالنذر الذی نذروها فی شفاء الحسنین علیهم الصلوات والسلام. فالمراد بنزول السوره فهم أن الله عزوجل حیث أطلق فهذه الاوصاف الکامله للابرار ، لم یکن لیرید غیر هؤلاء العتره الطاهره ، لعلمه بعدم تحقق الاوصاف فی غیرهم ، ولذلک باهی بوجودهم وبحسن اخلاصهم وطویتهم کانه عزوجل یقول : انی اعلم مالا تعلمون ، أنا الذی خلقت البشر وجعلته سمیعا بصیرا لیصح ابتلاؤه ، وهدیناه السبیل لیتحقق ویتمیز فیهم الشاکر من الکافر ، ولا أبالی بکثره الکافرین غیر الشاکین ، بعد ما سیخرج فیهم أبرار من أوصافهم کذا وکذا. فوزان آیات السوره من حیث تعلیل اصل الخلقه _ خلقه البشر ، ثم تشریع الشرع وانزال القرآن ، وزان آیات البقره ۲۸ _ ۳۳ حیث قال عزوجل : انی جاعل فی الارض خلیفه ، قالوا : أتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک؟ قال : انی أعلم مالا تعلمون ، وعلم آدم الاسماء کلها (یعنی أسماء کل ما کان تشاهده الملائکه ومنهم الاشباح التی کانت تسبح الله عزوجل وتهلله وتمجده فی السموات العلی) ثم عرضهم علی الملائکه فقال : انبئونی بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین. قالوا سبحانک لاعلم لنا الا بما علمتنا انک أنت العزیز الحکیم ، قال یا آدم أنبئهم بأسمائهم ، فلما أنبأهم بأسمائهم (وعلمت الملائکه أن هؤلاء الاشباح النورانیه المنلالئه ستنزل علی صفحه الارض وتخرج من صلب آدم ، صاروا محجوجین ساکتین ، حیث علموا أن خلقه تنتهی بوجود هؤلاء الابرار ، لخلیق بالاعتبار ، والسعی فی خدمتهم ثم السجده لله عزوجل شکرا وتفاخرا

على هـذه الخلقه التى بـدئت بصـنيع آدم أبيهم ، ولذلك) قال عزوجل ألم أقل لكم انى اعلم غيب السـموات والارض وأعلم ما تبـدون ومـا كنتم تكتمـون. فلـو لاـ أنه كـان السؤال عن اسـماء هؤلاـء الاـبرار على الوجه الـذى قصصـناه ، لمـا كـانت الملاـئكه محجوجين ، بل كانت حجتهم تامه كامله بعد ما أجابوا : « سـبحانك لا علم لنا الا بما علمتنا » وذلك لان آدم عليه السلام أيضا لم يكن ليعلم الاسماء كلها ــ كما أنه لم يعلمها ــ الا بتعليم الله عزوجل.

أَنَا بَقِيَّتُهُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أَمَّتِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكَمْ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَمْ

ص: ۲۴۹

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ (۱).

**[ترجمه]أمالی طوسی، مجالس مفید: احمد بن علی بن مهدی از پدرش از امام رضا - علیه السلام - و ایشان از اجدادشان علیهم السلام نقل کرده‌اند: هنگامی که ابوبکر و عمر به خانه امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمدند و با ایشان در مورد بیعت صحبت کردند و از نزد ایشان خارج شدند، امیرالمؤمنین - علیه السلام - به مسجد رفتند و پس از ستایش و ثنای خداوند بر نعماتی که به اهل بیت داده است و سولی از میان آنان به سویشان فرستاده و پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک پاکیزه گردانیده، فرمودند:

فلانی و فلانی نزد من آمدند و خواستار بیعت من با کسی شدند که او باید با من بیعت کند؛ من پسرعموی پیامبر و پدر فرزندان ایشان و صِدّیق اکبر هستم، و اگر غیر از من کسی بگوید که برادر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است، دروغ گفته است، من پیش از همه شما اسلام آوردم و نماز خواندم، من وصیایشان و همسر دختر ایشان، سرور زنان عالم فاطمه دختر محمد و و پدر حسن و حسین نوه‌های رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هستم. ما اهل بیت رحمت هستیم؛ خداوند به وسیله ما شما را هدایت کرد، و به وسیله ما شما را از گمراهی نجات داد، من صاحب روز دوح [همان روز غدیر] هستم و یکی از سوره‌های قرآن در مورد من نازل شده است، من وصی اموات اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله – هستم و من جانشین رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر زندگان امت او هستم. از خداوند تقوا کنید تا گام‌های شما را استوار کند و نعمتش را بر شما تمام کند. حضرت سپس به خانه بازگشتند. - . امالی الطوسی ۲ :۱۸۱ -

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالا إِنَّ فَاطِمَهَ علیها السلام لَمَّا کَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا کَانَ أَخَذَتْ بِتَلَابِیبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَیْهَا ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَ اللَّهِ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ لَوْ لَا أَنِّی أَکْرَهُ أَنْ یُصِیبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ لَعَلِمْتَ سَأُقْسِمُ عَلَی اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِیعَ الْإِجَابَهِ (۲).

**[ترجمه]کافی: عبدالله بن محمد جعفی نقل کرده، امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - فرمودند: هنگامی که آن اتفاقات برای اهل بیت افتاد، فاطمه - علیها السلام - یقه پیراهن عمر را گرفتند و به سوی خود کشاندند و سپس فرمودند: ای ابن خطاب! به خدا سوگند اگر اکراهی از این نداشتم که مصیبت دامان بی‌گناهان را بگیرد، می‌دیدی که بر خدا سوگند می... خوردم و او نیز سریع اجابتم می‌نمود. - . کافی ۱ : ۴۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

اللبب المنحر و التلبیب ما فی موضع اللبب من الثیاب.

lt;meta info="\\"اللب\\"یعنی گلو و \\"التلبیب\\" یعنی یقه پیراهن.

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ قَالَ ذَاکَ وَ اللَّهِ حِینَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمِیرٌ (۳).

**[ترجمه]کافی: محمد بن مسلم نقل کرده، امام باقر - علیه السلام - در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ که: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ» -. روم / ۴۱ -

{به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است}، فرمودند: به خدا سوگند تحقق این آیه زمانی بود که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما. -. کافی ۸ : ۵۸ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُیَسِّرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها قَالَ فَقَالَ یَا مُیَسِّرُ إِنَّ الْأَرْضَ کَانَتْ فَاسِدَةً فَأَصْلَحَهَا اللَّهُ بِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها (۴).

۱- أمالی الطوسیّ ۲/ ۱۸۱.

۲- الکافی ج ۱/ ۴۶۰.

۳- الکافی ۸/ ۵۸ و الآیه فی سوره الروم: ۴۱.

۴- الکافی ۸/ ۵۸ و الآیه فی الأعراف ۵۵ و ۸۴.

**[ترجمه]کافی: میسر نقل کرده، از امام باقر - علیه السلام - خواستم در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ را که: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» - . اعراف / ۵۶ و ۸۵ - {و

در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید} توضیح دهند؛ ایشان فرمودند: ای میسر! زمین فاسد بود و خداوند به وسیله پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را اصلاح کرد و فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا». - . کافی ۸ : ۵۸ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ سَدِیرٍ قَالَ: کُنَّا عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَذَکَرْنَا مَا أَحْدَثَ النَّاسُ بَعْدَ نَبِیِّهِمْ صلی الله علیه و آله وَ اسْتِذْلَالَهُمْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَصْلَحَکَ اللَّهُ فَأَیْنَ کَانَ عِزُّ بَنِی هَاشِمٍ وَ مَا کَانُوا فِیهِ مِنَ الْعَدَدِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ مَنْ کَانَ بَقِیَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ إِنَّمَا کَانَ جَعْفَرٌ وَ حَمْزَةُ فَمَضَیَا وَ بَقِیَ مَعَهُ رَجُلَانِ ضَعِیفَانِ ذَلِیلَانِ حَدِیثَا عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ عَبَّاسٌ وَ عَقِیلٌ وَ کَانَا مِنَ الطُّلَقَاءِ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ حَمْزَةَ وَ جَعْفَراً کَانَا بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَا إِلَیْهِ وَ لَوْ کَانَا شَاهِدَیْهِمَا لَأَتْلَفَا نَفْسَیْهِمَا (۱).

**[ترجمه]کافی: سدیر نقل کرده، در محضر امام باقر - علیه السلام - بودیم که صحبت کارهایی که مردم پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله - کردند و امیرالمؤمنین - علیه السلام - را خوار کردند شد؛ یکی از ما به ایشان عرض کرد: خداوند خیرتان دهد! پس آن عزت بنی‌هاشم و تعداد زیاد آن‌ها چه شده بود؟ امام باقر - علیه السلام - فرمودند: مگر از بنی‌هاشم چه کسانی باقی مانده بودند؟ جعفر و حمزه بودند که درگذشته بودند و دو نفر ضعیف تازه اسلام آورده، یعنی عباس و عقیل با ایشان باقی مانده بودند که هر دو از طلقاء [آزاد شدگان] بودند. به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر در حضور آن دو [ابوبکر و عمر] بودند، آن دو هرگز به آن‌چه که به آن دست یافتند نمی‌رسیدند، حتی اگر می‌دیدند که این دو نفر [حمزه و جعفر] در مقابلشان جان خویش را تلف می‌کردند. - . همان : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

الضمیر فی نفسیهما راجع إلی حمزه و جعفر و إرجاعه إلی أبی بکر و عمر بعید.

**[ترجمه]ضمیر در \\"نفسیهما\\" به حمزه و جعفر برمی‌گردد، و ارجاع آن به ابوبکر و عمر بعید به نظر می‌رسد.

**[ترجمه]

«۳۴»

كـا، الكـافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ ابْنِ عِيسَـِى عَنِ الْحُسَـيْنِ بْنِ سَـعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُصَـيْنِ عَنْ خَالِـدِ بْنِ يَزِيـدَ الْقُمِّيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْـحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَهٌ قَالَ حَيْثُ كَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَعَمُوا وَ صَـمُّوا حَيْثُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ حَيْثُ قَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا إِلَی السَّاعَهِ (۲).

ص: ۲۵۱

۱- الکافی ۸/ ۱۹۰.

۲- الکافی ۸/ ۱۹۹ و الآیه فی سوره المائـده: ۷۱، و قال المؤلّف قدّس سـرّه فی شـرحه علی الکافی (مرآه العقول) المشهور بین المفسـرین أنّها لبیان حال بنی إسرائیل، ای حسبت بنو إسرائیل أن لا یصیبهم بلاء و عذاب بقتل الأنبیاء و تکذیبهم و علی تفسیره علیه السـلام المراد الفتنه التی حـدثت بعـد النبیّ صـلی الله علیه و آله من غصب الخلافه و عماهم عن دین الحق و صـممهم عن استماعه و قبوله. أقول: : مبنی التأویل علی قول رسول الله « لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه ... »

**[ترجمه]کافی: خالد بن یزید قمی از طریق یکی از دوستانش نقل کرده، امام صادق - علیه السلام - در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ» - . مائده / ۷۱ - {پنداشتند

کیفری در کار نیست}، فرمودند: این وقتی بود که پیامبر - صلی الله علیه و آله - هنوز در بین آن‌ها بودند، «فَعَمُوا وَصَمُّوا» {پس کور و کر شدند}، این زمانی بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رحلت کردند، «ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» {سپس خدا توبه آنان را پذیرفت}، این زمانی بود که امیرالمؤمنین - علیه السلام - به خلافت رسیدند بعد فرمودند: «ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا» { باز آن‌ها کور و کر شدند} تا روز قیامت. - . کافی ۸ : ۱۹۹ -

**[ترجمه]

«۳۵»

کا، الکافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ: لَمَّا أُخْرِجَ بِعَلِيٍّ علیه السلام خَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَاضِعَةً قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى رَأْسِهَا آخِذَةً بِيَدَيِ ابْنَيْهَا فَقَالَتْ مَا لِي وَ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ تُرِيدُ أَنْ تؤتم (تُوتِمَ) ابْنَيَّ وَ تُرْمِلَنِي مِنْ زَوْجِي وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ سَيِّئَةٌ لَنَشَرْتُ شَعْرِي وَ لَصَرَخْتُ إِلَى رَبِّي فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَا تُرِيدُ إِلَى هَذَا ثُمَّ أَخَذَتْ بِيَدِهِ فَانْطَلَقَتْ بِهِ (۱).

وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: وَ اللَّهِ لَوْ نَشَرَتْ شَعْرَهَا مَاتُوا طُرّاً (۲).

**[ترجمه]کافی: ابان از اباهاشم نقل کرده، هنگامی که علی - علیه السلام - را از خانه بیرون آوردند، فاطمه - علیها السلام - در حالی که پیراهن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را بر سر خود انداخته بودند و دست دو پسر خود را گرفته بودند از خانه بیرون آمدند و فرمودند: ای ابوبکر! من چه بدی به تو کرده‌ام که می‌خواهی دو فرزندم را یتیم و من را بیوه کنی!؟ به خدا سوگند اگر گناه نداشت، موهایم را بیرون می‌ریختم و به سوی پروردگارم فریاد بر می‌آوردم. مردی از آن قوم گفت: چه می‌خواهی؟ تا این حد؟ سپس دستشان را گرفت و ایشان را برد. - . همان : ۲۳۷ -

و با همین سند از أبان از عبدالعزیز از عبدالحمید طایی نقل کرده، امام باقر - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند اگر موهایش را پریشان می کرد، همگی می مردند. - . همان : ۲۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

المشهور فی کتب اللغه أن الإيتام ينسب إلی المرأه يقال أيتمت المرأه أی صار أولادها يتامی و التيتيم جعله يتيما و الأرمله المرأه التی لا زوج لها و قولها علیها السلام أن تكون سيئه أی مكافاه السيئه بالسيئه و ليست من عاده الكرام فيكون إطلاق السيئه

عليها مجازا أو أريد بها مطلق الإضـرار و يمكن أن يراد بها المعصيه أى نهيت عن ذلك و لا يجوز لى فعله قوله ما تريد إلى هذا لعل فيه تضـمين معنى القصد أى قال مخاطبا لأبى بكر أو عمر ما تريد بقصدك إلى هذا الفعل أ تريد أن تنزل العذاب على هذه الأمه و يحتمل أن يكون إلى هذا استفهاما آخر أى أ تنتهى إلى هذا الحد من الشده و الفضيحه قوله عليه السلام طرا أى

ص: ۲۵۲

۱- الکافی ۸ ر ۲۳۷، و قـال الیعقوبی فی تاریخه ۲ ر ۱۱۶: و بلغ أبـا بکر و عمر أن جماعه من المهاجرین و الأنصار قـد اجتمعوا مع علیّ بن أبی طالب فی منزل فاطمه بنت رسول اللّه، فأتوا فی جماعه حتّی هجموا علی الدار و خرج علی (و خرج الزبیر) و معه السیف فلقیه عمر فصارعه فصرعه و کسر سیفه! و دخلوا الـدار فخرجت فاطمه فقالت: و اللّه لتخرجن أولا کشـفن شعری و لا عجن إلی اللّه، فخرجوا و خرج من کان فی الدار، و أقام القوم أیاما ثمّ جعل الواحد بعد الواحد یبایع و لم یبایع علیّ علیه السلام الا بعد سته أشهر، و قیل: أربعین یوما.

۲- الکافی ۸ ر ۲۳۸.

جمیعا و هو منصوب علی المصدر أو الحال.

**[ترجمه]در کتب لغت مشهور است که ایتام به زن نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود: \\"أیتمت المرأه\\" که یعنی فرزندانش یتیم شدند، و \\"التیتیم\\" یعنی او را یتیم کرد. و \\"الأرمله\\" زنی است که شوهر ندارد. و این سخن ایشان علیها السلام که: \\"أن تکون سیئه\\" یعنی اگر این کار بدی را با بدی جواب دادن، که از عادت بزرگان نیست، نبود. بنابراین گفتن \\"سیئه\\" به آن مجازی است، یا اینکه مقصود از \\"سیئه\\"هر گونه ضرررساندن است، و شاید منظور از آن معصیت باشد و یعنی اگر از این کار منع نشده بودم و انجام آن برایم جایز بود. \\"ما ترید إلی هذا؟\\" شاید متضمن معنای قصد باشد، یعنی آن مرد خطاب به ابوبکر و عمر گفت: از این کار چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی بر سر این امت عذاب نازل کنی؟ و شاید \\"الی هذا\\" خودش استفهامی مستقل باشد و یعنی آیا به این حد از رسوایی و فضاحت رسیده‌ای؟ این سخن امام باقر - علیه السلام - : \\"طراً\\" یعنی همگی که نصب آن بنا بر مصدر بودن یا حال بودن است.

**[ترجمه]

«۳۶»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْعَامَّهَ یَزْعُمُونَ أَنَّ بَیْعَهَ أَبِی بَکْرٍ حَیْثُ اجْتَمَعَ النَّاسُ کَانَتْ رِضًا لِلَّهِ عَزَّ ذِکْرُهُ وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیَفْتِنَ أُمَّهَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَ وَ مَا یَقْرَءُونَ کِتَابَ اللَّهِ أَ وَ لَیْسَ اللَّهُ یَقُولُ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ یُفَسِّرُونَ عَلَی وَجْهٍ آخَرَ فَقَالَ أَ وَ لَیْسَ قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْأُمَمِ أَنَّهُمْ قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ حَیْثُ قَالَ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُرِیدُ وَ فِی هَذَا مَا یُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَی أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَدِ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ (۱).

**[ترجمه]کافی: عمرو بن أبی‌المقدام از پدرش نقل کرده، به امام باقر - علیه السلام - عرض کردم: عامه مردم [اهل تسنن] معتقدند از آن‌جا که مردم همگی با ابوبکر بیعت کردند، این کار به رضایت خداوند عزّ و جلّ بوده است و این‌گونه نبوده که خداوند عزّ و جلّ امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را پس از ایشان بیازماید. امام باقر - علیه السلام - فرمودند: مگر کتاب خدا را نمی‌خوانند؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَمَن یَنقَلِبْ عَلَی عَقِبَیْهِ فَلَن یَضُرَّ اللّهَ شَیْئًا وَسَیَجْزِی اللّهُ الشَّاکِرِینَ» - . آل عمران / ۱۴۴ - {و

محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد}. به ایشان عرض کردم: آن‌ها این آیه را به شکل دیگری تفسیر می کنند. ایشان فرمودند: آیا خداوند عزّ و جلّ از امت‌های قبل از آنان خبر نداده است که آن‌ها پس از این‌که دلایل روشن برایشان آمد، با هم اختلاف پیدا کردند آن...

جا که فرمود: «وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَ مِنْهُم مَّن كَفَرَ وَ لَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَ لَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» - . بقره / ۲۵۳ - {و

به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم، و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یک‌دیگر نمی پرداختند. ولی با هم اختلاف کردند؛ پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند، و اگر خدا می خواست با یک‌دیگر جنگ نمی کردند، ولی خداوند آن‌چه را می خواهد انجام می دهد}، و این آیه نشان می‌دهد که اصحاب محمد - صلی الله علیه و آله - نیز پس از ایشان با هم اختلاف پیدا کرده‌اند، و برخی از آنان ایمان آوردند و برخی دیگر کفر ورزیدند. - . کافی ۸ : ۲۷۰ -

**[ترجمه]

بيان

قوله ليفتن أى يمتحن و يضل قوله إنهم يفسرون على وجه آخر أى يقولون إن هذا كلام على وجه الاستفهام و لا يدل على وقوع ذلک و كان غرضه عليه السلام أنه تعالى عرض للقوم بما صدر عنهم بعده صلى الله عليه و آله بهذا الكلام و هذا لا ينافى الاستفهام بل التهديد بالعقوبه و بيان أن ارتدادهم لا يضره تعالى ظاهر فى أنه تعالى إنما وبخهم بما علم صدوره منهم (٢) و لما غفل السائل عن هذه الوجوه و لم يكن نصا فى الاحتجاج على الخصم أعرض عليه السلام عن ذلک و استدل عليه بآيه أخرى و هى قوله تعالى تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا الآيه.

١- الكافى ٨ ر ٢٧٠، و قد مر مثله عن تفسير العيّاشىّ ص ٢٠.

٢- راجع شرح ذلک ص ٢١ من هذا الجزء.

و یمکن الاستدلال بها من وجوه الأول أن ضمیر الجمع فی قوله تعالی مِنْ بَعْدِهِمْ راجع إلی الرسل فیدل بعمومه علی أن جمیع الرسل یقع الاختلاف بعدهم فیکون فیهم کافر و مؤمن و نبینا صلی الله علیه و آله منهم فیلزم صدور ذلک من أمته.

الثانی أن الآیه تدل علی وقوع الاختلاف و الارتداد بعد عیسی و کثیر من الأنبیاء علیهم السلام فی أممهم و قد قال تعالی وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا و قال النبی صلی الله علیه و آله فی ذلک ما قال کما مر فیلزم صدور مثل ذلک عن هذه الأمه أیضا.

الثالث أن یکون الغرض رفع الاستبعاد الذی بنی القائل کلامه علیه بأنه إذا جاز وقوع ذلک بعد کثیر من الأنبیاء علیهم السلام فلم لم یجز وقوعه بعد نبینا صلی الله علیه و آله فیکون سندا لمنع المقدمه التی أوردها بقوله و ما کان الله لیفتن أمه محمد و لعل هذا بعد الثانی أظهر.

lt;meta info="\\"لیفتن\\"" یعنی امتحان کند و گمراه کند. \\"إنهم یفسرون علی وجه آخر\\" یعنی می گویند که این آیه به صورت استفهامی است و دلالتی بر واقع شدن این اتفاق ندارد و مقصود امام – علیه السلام – این است که خداوند متعال با این آیه به کارهایی که این قوم پس از پیامبر – صلی الله علیه و آله – انجام دادند گوشه زده است و این مطلب با استفهامی بودن آیه منافاتی ندارد، بلکه تهدید به کیفر است. و بیان این که ارتداد آن‌ها هیچ زیانی به خداوند متعال نمی... رساند آشکار است؛ زیرا خداوند فقط به این جهت آن‌ها را توبیخ کرده که می‌دانسته چه کارهایی از آنان سر خواهد زد و از آن‌جایی که شخص سؤال‌کننده از این امور غافل بوده و این وجوه در هنگام محکوم‌کردن مخالفین در آیه صراحت نداشته، امام علیه السلام از این آیه صرف نظر کرده‌اند و آیه دیگری را برای استدلال آورده‌اند و آن آیه سخن خداوند است که می... فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَیْنَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنَاتِ وَأَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَلَکِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن کَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَکِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ» – . بقره / ۲۵۳ – {برخی

از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد} .

از چند جهت می‌توان به این آیه استدلال نمود؛ نخست این‌که: ضمیر جمع در \\"من بعدهم\\" به رسل باز گردد و با عمومیت خود دلالت کند که پس از رحلت همه رسولان اختلاف به وجود می‌آید و برخی کافر و برخی مومن می‌شوند، و پیامبر ما – صلی الله علیه و آله – نیز یکی از همین پیامبران است و باید چنین کاری از امت ایشان نیز سر بزند.

دوم این‌که: این آیه دلالت می‌کند که بعد از عیسی اختلاف و ارتداد رخ داد، و در میان امت‌های بسیاری از پیامبران علیهم السلام نیز چنین شد. و خداوند متعال [در جای دیگری از قرآن] فرموده است: «وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا» – . احزاب / ۶۲ ، فاطر / ۴۳ ، فتح / ۲۳ – {و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت}، و پیامبر – صلی الله علیه و آله – نیز، چنان‌چه قبلاً

گذشت در این مورد سخن گفته‌اند، پس باید آن کارها از این امت نیز سر بزند.

سوم این‌که: غرض این آیه، رفع استبعادی است که گوینده کلام خود را بر اساس آن قرار داده است؛ به این صورت که وقتی این وضعیت پس از بسیاری از پیامبران - علیهم السلام - رخ داده باشد، پس چرا باید پس از پیامبر ما - صلی الله علیه و آله - رخ ندهد!؟ بنابراین این خود سندی است برای رد کردن مقدمه‌ای که قائل با این سخن خود آورده است که: این‌گونه نبوده که خداوند عزّ و جلّ امت محمد را پس از ایشان بیازماید. شاید این استدلال بعد از استدلال دوم از ظهور بیشتری برخوردار باشد.

**[ترجمه]

«۳۷»

کا، الکافی حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکِنْدِیِّ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ وَ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ زَکَرِیَّا النَّقَّاضِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ النَّاسُ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَنْزِلَهِ مَنِ اتَّبَعَ هَارُونَ علیه السلام وَ مَنِ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ دَعَا فَأَبَی عَلِیٌّ علیه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَی عَلِیٌّ علیه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَی عَلِیٌّ علیه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ یَدْعُو إِلَی أَنْ یَخْرُجَ الدَّجَّالُ إِلَّا سَیَجِدُ مَنْ یُبَایِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَایَهَ ضَلَالٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ (۱).

**[ترجمه]کافی: زکریای نقاض نقل کرده، از امام باقر - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: مردم پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مانند پیروان هارون - علیه السلام - و پیروان گوساله شدند و ابوبکر به بیعت فرا خواند، اما علی - علیه السلام - امتناع کردند و حاضر به عمل بر خلاف قرآن نشدند. عمر نیز ایشان را برای بیعت فرا خواند، ولی ایشان باز هم امتناع کردند و حاضر به عمل بر خلاف قرآن نشدند. عثمان نیز ایشان را برای بیعت فرا خواند، ولی ایشان باز هم امتناع کردند و حاضر به عمل بر خلاف قرآن نشدند. و همین‌طور تا زمان خروج دجال، هر کسی که دیگران را به بیعت فراخواند، کسانی پیدا می‌شوند که با او بیعت کنند و هر که پرچم ضلالتی را بالا ببرد، طاغوت با او همراه خواهد شد. - . کافی : ۸ : ۲۹۶ -

**[ترجمه]

بیان

قوله و إن أبا بکر دعا أی علیا علیه السلام إلی موافقته أو جمیع الناس إلی بیعته و موافقته فلم یعمل أمیر المؤمنین علیه السلام فی زمانه إلا بالقرآن و لم یوافقه فی بدعه.

lt;meta info="\\"و أنّ ابابکر دعا\\"" یعنی ابوبکر علی - علیه السلام - را به موافقت با خود فرا خواند، یا همه مردم را برای بیعت و موافقت با خود فرا خواند، ولی امیرالمومنین - علیه السلام - در زمان او تنها به قرآن عمل کرد و در این بدعت با او موافقت نکرد.

**[ترجمه]

«۳۸»

کا، الکافی بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ

ص: ۲۵۴

۱- الکافی ۸ ر ۲۹۶.

علیه السلام قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ لَمْ يُمْنَعْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَراً لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفاً عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ الْأَحَبَّ إِلَيْهِ أَنْ يُقِرَّهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ رَكِبُوا مَا رَكِبُوا فَأَمَّا مَنْ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ وَ دَخَلَ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا عَدَاوَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُكْفِرُهُ وَ لَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ فَلِذَلِكَ كَتَمَ عَلِيٌّ علیه السلام أَمْرَهُ وَ بَايَعَ مُكْرَهاً حَيْثُ لَمْ يَجِدْ أَعْوَاناً (۱).

**[ترجمه]کافی: زراره نقل کرده، امام باقر – علیه السلام – فرمودند: هنگامی که مردم آن کارها را کردند و با ابوبکر بیعت کردند، امیرالمؤمنین – علیه السلام – تنها به این دلیل مردم را به بیعت با خود دعوت نکردند که ملاحظه حال مردم را کردند و بیم آن داشتند که آن‌ها از اسلام مرتد شوند و بت‌پرست شوند و دیگر شهادت به لا إله إلا الله و محمد رسول الله ندهند. ایشان دوست داشتند که آنان اقرار کنند که چه کاری کردند و اقرار کنند که آن عده از اسلام مرتد شده‌اند. و فقط آن‌هایی که آن کار را [پایه‌ریزی] کردند، به هلاکت رسیده‌اند، ولی آن‌هایی که در آن [توطئه] دخیل نبوده‌اند و بدون آگاهی و بدون دشمنی با امیرالمؤمنین – علیه السلام – وارد آن شده‌اند، پس کارشان موجب کافرشدنشان نمی‌شود و آن‌ها را از اسلام خارج نمی‌کند. به این جهت بود که علی – علیه اسلام – امر [خلافت] خود را کتمان کردند و با اکراه بیعت نمودند زیرا یارانی پیدا نکردند. – .[۲]

همان : ۲۹۵ –

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام من أن یرتدوا عن الإسلام أی عن ظاهره و التکلم بالشهادتین فإبقاؤهم علی ظاهر الإسلام کان صلاحا للأمه لیکون لهم و لأولادهم طریق إلی قبول الحق و إلی الدخول فی الإیمان فی کرور الأزمان و هذا لا ینافی ما مر و سیأتی أن الناس ارتدوا إلا ثلاثه لأن المراد فیها ارتدادهم عن الدین واقعا و هذا محمول علی بقائهم علی صوره الإسلام و ظاهره و إن کانوا فی أکثر الأحکام الواقعیه فی حکم الکفار و خص علیه السلام هذا بمن لم یسمع النص علی أمیر المؤمنین علیه السلام و لم یبغضه و لم یعاده فإن من فعل شیئا من ذلک فقد أنکر قول النبی صلی الله علیه و آله و کفر ظاهرا أیضا و لم یبق له شی ء من أحکام الإسلام و وجب قتله.

lt;meta info="\\"من أن یرتدّوا عن الإسلام\\"" یعنی از اسلام ظاهری و گفتن شهادتین بازگردند؛ باقی ماندن آن‌ها بر اسلام ظاهری به صلاح امت بود؛ زیرا فقط در این صورت بود که در گذر ایام برای آن‌ها و فرزندانشان راهی برای پذیرش حق و داخل شدن در ایمان باقی می‌ماند. این سخن با آن‌چه که قبلاً گذشت و بعداً نیز خواهد آمد که مردم همه مرتد شدند جز سه نفر از آنان، منافات ندارد؛ زیرا منظور این است که آنان از دین واقعی مرتد شدند، و این یعنی هنوز ظاهر اسلامشان را حفظ کرده بودند اگر چه در بیشتر احکام واقعی در حکم کفار شدند. و امام باقر – علیه السلام – این را به کسانی اختصاص دادند که جریان تعیین شدن امیرالمؤمنین – علیه السلام – را از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نشنیده بودند و کینه‌ای

نسبت به ایشان نداشتند و با ایشان دشمنی نکرده بودند؛ زیرا کسی که هر یک از این کارها را کرده باشد، منکر سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - شده و در ظاهر نیز کفر ورزیده است و چیزی از احکام مسلمانی برای او باقی نمی‌ماند و باید او را کشت.

**[ترجمه]

«۳۹»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ الْقَصِیرِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ النَّاسَ یَفْزَعُونَ إِذَا قُلْنَا إِنَّ النَّاسَ ارْتَدُّوا فَقَالَ یَا عَبْدَ الرَّحِیمِ إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَهْلَ جَاهِلِیَّةٍ (۲) إِنَّ الْأَنْصَارَ

ص: ۲۵۵

۱- الکافی ج ۸ ر ۲۹۵.

۲- یعنی کما قال عزّ و جلّ و حکم به «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ» و الانقلاب علی الاعقاب لیس الا احیاء أمر الجاهلیه و لعله علیه السلام أشار الی قوله صلی الله علیه و آله فی الصحیح «من لم یعرف امامه مات میته جاهلیه» راجع شرح ذلک فی کتاب الإمامه من بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۷۶- ۹۵، و روی مسلم فی صحیحه ۶ ر ۲۲ بإسناده عن عبد اللّه بن عمر أنّه قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته الجاهلیه و روی ابن حنبل فی المسند ۴ ر ۹۶ بإسناده عن معاویه قال قال رسول اللّه من مات بغیر امام مات میته جاهلیه، و أخرجه فی مجمع الزوائد ۵ ر ۲۲۵ و ۵ ر ۲۱۸ عن الطبرانی، قال: و فی روایه من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه، الی غیر ذلک ممّا روی بغیر هذا اللفظ و ان حرف فیها لفظ الامام بالجماعه أو السلطان تشییدا لمرامهم، راجع صحیح البخاریّ کتاب الفتن الباب ۲ ج ۹ ص ۵۹ کتاب الاحکام الباب ۴ (۹ ر ۷۸)، صحیح مسلم کتاب الاماره الحدیث ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ (۶ ر ۲۱) سنن النسائی کتاب التحریم الباب ۲۸ سنن الدارمیّ کتاب السیر الباب ۷۶، مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵، منتخب کنز العمّال ۲ ر ۱۴۷ مسند الامام ابن حنبل ج ۱ ر ۲۷۵ و ۱۸۴ و ۲۹۷ و ۳۱۰ ج ۲ ر ۷۰ و ۸۳ و ۹۳ و ۱۱۱ و ۲۹۶ و ۳۰۶ و ۴۸۸ ج ۳ ص ۴۴۵ و ۴۴۶ ج ۴ ر ۹۶ ج ۵ ر ۱۸۰ و ۳۸۷.

اعْتَزَلَتْ فَلَمْ تَعْتَزِلْ بِخَيْرٍ جَعَلُوا يُبَايِعُونَ سَعْداً وَ هُمْ يَرْتَجِزُونَ ارْتِجَازَ الْجَاهِلِيَّهِ

يَا سَعْدُ أَنْتَ الْمُرَجَّی وَ شَعْرُکَ الْمُرَجَّلُ

وَ فَحْلُکَ الْمُرَجَّمُ

.(۱)

**[ترجمه]کافی: عبدالرحیم قصیر نقل کرده، به امام باقر - علیه السلام - عرض کردم: ما وقتی می‌گوییم مردم [بعد از پیامبر] مرتد شدند، مردم می‌ترسند. ایشان فرمودند: ای عبدالرحیم! پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مردم به دوران جاهلیت بازگشتند، انصار گوشه‌نشینی اختیار کردند، اما خیر آن‌ها در این گوشه‌نشینی نبود. سپس در حالی که رَجَزهای جاهلیت را می‌خواندند، شروع به بیعت با سعد کردند، آن‌ها می‌خواندند:

ای سعد! تو مایه امیدی، موهای تو رها، و دشمنت سنگ‌سار شده است.

**[ترجمه]

بیان

قوله فلم تعتزل بخیر أی لم یکن اعتزالهم لاختیار الحق أو لترک الباطل بل اختاروا باطلا مکان باطل آخر للحمیه و العصبیه فقال الفیروزآبادی الرجز بالتحریک ضرب من الشعر وزنه مستفعل ست مرات سمی به لتقارب أجزائه و قله حروفه و زعم الخلیل أنه لیس بشعر و إنما هو أنصاف أبیات و أثلاث قوله

و فحلک المرجم

أی خصمک مرجوم مطرود و قد مر بوجه آخر.

<meta info="\\"و لم تعتزل بخیر\\" یعنی گوشه‌گیری آنان به منظور انتخاب حق و یا ترک باطل نبود، بلکه آن‌ها از روی قوم‌پرستی و تعصب، باطلی را به جای باطل دیگر انتخاب کردند. فیروزآبادی گفته است: رَجَز نوعی شعر است که وزن آن شش بار مستفعلن است، و به خاطر نزدیک بودن بخش‌های آن به هم‌دیگر و اندک‌بودن حروفش رجز نامیده شده است. خلیل معتقد است که رجز شعر نیست و فقط چند نیم‌بیت و یا چند ثلث‌بیت است. \\"و فحلک مرجَّم\\" یعنی دشمن تو سنگ‌سار شده و رانده شده است. این رجز قبلاً نیز به شکل دیگری آورده شده بود.

**[ترجمه]

كـا، الكـافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ الْغَدِيرِ صَرَخَ إِبْلِيسُ فِي جُنُودِهِ صَرْخَةً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فِي بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ إِلَّا أَتَاهُ فَقَالُوا

١- الكافى ٨ ر ٢٩۶، و قد مر كلام فى عله اجتماع الأنصار فى السقيفه، راجع ص ١۵٩- ١۶٠ من هذا الجزء.

يَا سَيِّدَهُمْ وَ مَوْلَاهُمْ مَا ذَا دَهَاكَ فَمَا سَمِعْنَا لَكَ صَرْخَةً أَوْحَشَ مِنْ صَرْخَتِكَ هَذِهِ فَقَالَ لَهُمْ فَعَلَ هَذَا النَّبِيُّ فِعْلًا إِنْ تَمَّ لَمْ يُعْصَ اللَّهُ أَبَداً فَقَالُوا يَا سَيِّدَهُمْ أَنْتَ كُنْتَ لِآدَمَ فَلَمَّا قَالَ الْمُنَافِقُونَ إِنَّهُ يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى وَ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ أَ مَا تَرَى عَيْنَيْهِ تَدُورَانِ فِي رَأْسِهِ كَأَنَّهُ مَجْنُونٌ يَعْنُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً يَطْرَبُ فَجَمَعَ أَوْلِيَاءَهُ فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنِّي كُنْتُ لِآدَمَ مِنْ قَبْلُ قَالُوا نَعَمْ قَالَ آدَمُ نَقَضَ الْعَهْدَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِالرَّبِّ وَ هَؤُلَاءِ نَقَضُوا الْعَهْدَ وَ كَفَرُوا بِالرَّسُولِ صلى الله عليه و آله فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَقَامَ النَّاسُ غَيْرَ عَلِيٍّ لَبِسَ إِبْلِيسُ تَاجَ الْمُلْكِ وَ نَصَبَ مِنْبَراً وَ قَعَدَ فِي الزِّينَةِ وَ جَمَعَ خَيْلَهُ وَ رَجِلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمُ اطْرَبُوا لَا يُطَاعُ اللَّهُ حَتَّى يَقُومَ إِمَامٌ وَ تَلَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ الظَّنُّ مِنْ إِبْلِيسَ حِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنَّهُ يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى فَظَنَّ بِهِمْ إِبْلِيسُ ظَنّاً فَصَدَّقُوا ظَنَّهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: جابر نقل کرده، امام باقر – علیه السلام – فرمودند: هنگامی که پیامبر – صلی الله علیه و آله – در روز غدیر دست علی – علیه السلام – را گرفتند، ابلیس بر سر سربازان خود فریادی زد و تمامی آن‌ها از خشکی و دریا به سوی او آمدند و گفتند: ای سرور و ای مولای ما! چه اتفاقی برایت افتاده است؟ ما تاکنون فریادی به این وحشتناکی از شما نشنیده بودیم، شیطان به آنان گفت: این پیامبر کاری انجام داد که اگر به سرانجام برسد، دیگر هیچ‌کس خداوند را معصیت نمی‌کند. آن‌ها گفتند: ای سرور ما، شما کسی هستید که با آدم آن‌چنان کردید .

هنگامی که منافقان گفتند: او از روی هوس سخن می‌گوید، و یکی از آن دو [ابوبکر و عمر] به دوست خود گفت: آیا نمی... بینی که چشمان او چطور مانند دیوانگان در سرش می‌چرخد و منظورش رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بود، شیطان فریاد بلندی از خوشحالی برآورد و دوستان خود را جمع کرد و گفت: آیا از آن کاری که من پیش از این با آدم کردم خبر دارید؟ گفتند: آری. گفت: آدم عهد خدا را شکست، اما به خداوند کافر نشد، اما این‌ها هم عهد را شکستند و هم به رسول – صلی الله علیه و آله – کافر شدند.

هنگامی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – رحلت کردند و مردم فردی غیر از علی – علیه السلام – را برای خلافت برگزیدند، شیطان تاج پادشاهی بر سر نهاد و منبری برای خود فراهم نمود و با زیورآلاتش بر آن نشست، و سواره‌نظام و پیاده... نظام خود را جمع کرد و سپس به آنان گفت: جشن بگیرید که تا زمانی که امامی [در رأس کار] نباشد، خداوند اطاعت نمی... شود. و امام باقر – علیه السلام – این آیه را تلاوت کردند: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» – . سبأ / ۲۰ – {

و قطعا شیطان گمان خود را در مورد آن‌ها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان [بقیه] از او پیروی کردند} و فرمودند: تفسیر این آیه چنین است که هنگامی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – رحلت کردند، گمان از ابلیس زمانی بود که در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: او از روی هوس سخن می‌گوید، ابلیس گمانی درباره آن‌ها کرد و آنان نیز گمان او را به تحقق رساندند. – . کافی ۸ : ۳۴۴ –

**[ترجمه]

توضیح

قوله یا سیدهم أی قالوا یا سیدنا و مولانا و إنما غیره لئلا یوهم انصرافه إلیه و هذا شائع فی کلام البلغاء فی نقل أمر لا یرضی القائل لنفسه کقوله تعالی أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ قوله ما ذا دهاک یقال دهاه إذا أصابته داهیه قوله أحدهما لصاحبه یعنی أبا بکر و عمر قوله فی الزینه فی بعض النسخ الوثبه أی الوساده.

lt;meta info="\\"یا سیدهم\\" یعنی گفتند که ای سرور و ای مولای ما! امام علیه السلام ضمیر متکلم را به ضمیر غایب تبدیل کرده‌اند تا گمان نشود که منظور از ضمیر خود ایشان است. این صنعت در سخن بلیغان زیاد استفاده می‌شود و مخصوص به جایی است که گوینده چیزی را نقل می کند که آن را برای خودش نمی‌پسندد، مانند آیه «أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِن کَانَ مِنَ الْکَاذِبِینَ» - . نور / ۷ - {که

[شوهر بگوید] لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد}. \\"ماذا دهاک\\"، \\"دهاه\\" یعنی مصیبتی به او رسید. و این جمله \\"أحدهما لصاحبه\\" یعنی ابوبکر و عمر. \\"فی الزینه\\" در برخی از نسخه‌ها به جای \\"الزینه\\"، \\"الوثبه\\" آمده که به معنای بالش است.

**[ترجمه]

«۴۱»

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً کَئِیباً حَزِیناً فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام مَا لِی أَرَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ کَئِیباً حَزِیناً فَقَالَ وَ کَیْفَ لَا أَکُونُ کَذَلِکَ وَ قَدْ رَأَیْتُ فِی لَیْلَتِی هَذِهِ أَنَّ بَنِی تَیْمٍ وَ بَنِی عَدِیٍّ وَ بَنِی أُمَیَّهَ یَصْعَدُونَ

ص: ۲۵۷

۱- الکافی ۸/ ۳۴۴، و الآیه فی سوره سبأ: ۲۰.

مِنْبَرِی هَذَا یَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرَی فَقُلْتُ یَا رَبِّ فِی حَیَاتِی أَوْ بَعْدَ مَوْتِی فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِکَ (۱).

ص: ۲۵۸

۱- الکافی ۸/ ۳۴۵ و روی الترمذی فی تفسیر سوره القدر ج ۴/ ۱۱۵ بإسناده عن یوسف بن سعد قال: «قام رجل الی الحسن بن علیّ بعد ما بایع معاویه فقال: سودت وجوه المؤمنین- أو- یا مسود وجوه المؤمنین فقال: لا تؤنبنی- رحمک اللّه- فان النبیّ صلی الله علیه و آله أری بنی أمیّه علی منبره فساءه ذلک فنزلت «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» یا محمد- یعنی نهرا فی الجنه، و نزلت «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یملکها بعدک بنو أمیّه یا محمد، قال القاسم: فعددناها فإذا هی ألف شهر لا تزید یوما و لا تنقص. وروی فی الدر المنثور ۶ / ۳۷۱ عن ابن عباس قال : رأی رسول الله بنی أمیه علی منبره فساءه ذلک فأوحی الله الیه : انما هو ملک یصیبونه ونزلت « انا انزلناه فی لیله القدر » و قال أخرجه الخطیب فی تاریخه وروی مثل ذلک باسناده عن ابن المسیب وقال أخرجه الخطیب أیضا ، وروی حدیث الترمذی باسناده عن یوسف بن مازن الرؤاسی باختصار وقال أخرجه الترمذی وابن جریر والطبرانی وابن مردویه والبیهقی فی الدلائل ، وروی حدیث ابن المسیب فی منتخب کنز العمال ۵ / ۳۰۴ وقال أخرجه البیهقی فی الدلائل. وروی السیوطی فی دره ۴ / ۱۹۱ فی قوله تعالی : « وما جعلنا الرؤیا التی أریناک الا فتنه للناس والشجره الملعونه فی القرآن » أسری : ۶۰. باسناده عن سهل بن سعد قال رأی رسول الله صلی الله علیه و آله بنی فلان ینزون منبره نزو القرده فساءه ذلک فما استجمع ضاحکا حتی مات ، وأنزل الله وما جعلنا الرؤیا التی أریناک الا فتنه للناس ، قال أخرجه ابن جریر ، وروی مثل ذلک عن ابن عمر ویعلی بن مره وقال أخرجه ابن ابی حاتم وعن الحسین بن علی علیهما السلام مثله وقال أخرجه ابن مردویه وروی عن عائشه أنها قالت لمروان بن الحکم : سمعت رسول الله یقول لابیک وجدک انکم الشجره الملعونه فی القرآن ، وقال : أخرجه ابن مردویه. أقول: : راجع فی تفصیل مده ملکهم مروج الذهب ۳ / ۲۳۴.

**[ترجمه]کافی: زراره از یکی از دو امام [امام باقر و امام صادق] - علیهما السلام - نقل کرده که فرمودند: روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ناراحت و غمگین بودند، علی - علیه السلام - به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! چه شده که شما را ناراحت و غمگین می بینم؟ فرمودند: چگونه ناراحت نباشم؟ دیشب در خواب دیدم که بنی‌تمیم و بنی‌عدی و بنی‌امیه از این منبرم بالا می‌روند و مردم را از اسلام به قهقرا باز می گردانند. گفتم: پروردگارا! [این حادثه] در زمان زندگانی‌ام اتفاق می‌افتد یا بعد از مرگم؟ پروردگار فرمود: بعد از مرگت. - . کافی ۸ : ۳۴۵ -

**[ترجمه]

«۴۲»

ختص، الإختصاص عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا قُبِضَ ارْتَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كُفَّاراً إِلَّا ثَلَاثَةٌ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالُوا لَا وَ اللَّهِ لَا نُعْطِي أَحَداً طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَداً قَالَ وَ لِمَ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِيكَ يَوْمَ غَدِيرٍ قَالَ وَ تَفْعَلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَأْتُونِي غَداً مُحَلِّقِينَ قَالَ فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ قَالَ وَ جَاءَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا آنَ لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِي فِي قِتَالِ جِبَالِ الْحَدِيدِ ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ (۱).

**[ترجمه]إختصاص: عمر بن ثابت نقل کرده، از امام صادق - علیه السلام - شنیدیم که می‌فرمودند: هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - رحلت کردند، مردم به [شیوه] پیشینیان خود بازگشتند و کافر شدند جز سه نفر از آنان: سلمان و مقداد و ابوذر غفاری. وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رحلت کردند، چهل نفر پیش علی بن أبی‌طالب - علیه السلام - آمدند و گفتند: نه، به خدا سوگند جز شما با هیچ کس بیعت نخواهیم کرد علی - علیه السلام - فرمود: چرا؟ گفتند: ما در روز غدیر وصیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در مورد شما را شنیدیم. حضرت فرمودند: و به آن عمل می کنید؟ گفتند: بله. فرمودند: فردا با سرهای تراشیده نزد من بیایید. ولی تنها همین سه نفر آمدند، و عمار بن یاسر نیز بعد از ظهر پیش ایشان آمد و حضرت دست خود را بر سینه او زدند و سپس به او فرمودند: آیا هنوز وقتش نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوی؟ برگردید، من نیازی به شما ندارم، شما در تراشیدن سرهای‌تان هم از من اطاعت نکردید، چگونه می‌خواهید در جنگ با مردان آهنین از من پیروی کنید؟ بازگردید، من نیازی به شما ندارم. - . اختصاص : ۶ -

**[ترجمه]

«۴۳»

ختص، الإختصاص جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤْمِنُ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى يَرْفَعُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سَلْمَانَ كَانَ مِنْهُ إِلَى ارْتِفَاعِ النَّهَارِ (۲)

۱- الاختصاص: ۶.

۲- أی کان منه حیره فی تکلیفه کیف یعمل فتلکأ فی انکار المنکر الی ارتفاع النهار ثمّ جاء و أنکر علیهم قائلا کرداذ و ناکرداذ إلی آخر ما عرفت نصه قبل ذلک، و لما کان التأخیر منه و هو من المؤمنین المتیقنین دون شأنه، أصیب بأن وجئ عنقه تکفیرا، و هکذا ابتلاء أبی ذر رحمه اللّه بالمصائب التی ابتلی بها، کان تکفیرا لتلکوئه فی انکار المنکر. وأما المقداد بن عمر ، فهو الذی أنکر علیهم فی بادی بدء الامر فی السقیفه علی ما ذکره ابن أبی الحدید فی ج ۱ ص ۵۸ من شرحه (للخطبه الشقشقیه) قال فی کلام له : وعمر هو الذی شید بیعه أبی بکر ورغم المخالفین فیها : فکسر سیف الزبیر لما جرده ودفع فی صدر مقداد ووطئ فی السقیفه سعد بن عباده وقال : اقتلوا سعدا قتل الله سعدا وحطم أنف الحباب المنذر الذی قال یوم السقیفه : أنا جذیلها المحکک وعذیقها المرجب ، إلی آخر ما سیأتی من نصوص کلامه.

فَعَاقَبَهُ اللَّهُ أَنْ وُجِئَ فِی عُنُقِهِ حَتَّی صُیِّرَتْ کَهَیْئَهِ السِّلْعَهِ حَمْرَاءَ وَ أَبُو ذَرٍّ کَانَ مِنْهُ إِلَی وَقْتِ الظُّهْرِ فَعَاقَبَهُ اللَّهُ إِلَی أَنْ سَلَّطَ عَلَیْهِ عُثْمَانَ حَتَّی حَمَلَهُ عَلَی قَتَبٍ وَ أُکِلَ لَحْمُ أَلْیَتَیْهِ وَ طَرَدَهُ عَنْ جِوَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَمَّا الَّذِی لَمْ یَتَغَیَّرْ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی فَارَقَ الدُّنْیَا طَرْفَهَ عَیْنٍ فَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ (۱) لَمْ یَزَلْ

۱- و قد کان متصلبا شجاعا ذا بأس وصوله فی یقین و هو صاحب المقاله المعروفه فی بدر علی ما نقله أصحاب السیر: روی ابن هشام فی السیره ۱ / ۶۱۴ أن رسول الله ص لما أتاه الخبر عن قریش بمسیرهم لیمنعوا عیرهم ، استشار الناس وأخبرهم عن قریش فقام أبوبکر الصدیق فقال و أحسن ، ثم قام عمر بن الخطاب فقال وأحسن ثم قام المقداد بن عمرو فقال : یا رسول الله امض لما أراک الله فنحن معک ، والله لاـ نقول لک کما قالت بنو اسرائیل لموسی : « اذهب أنت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون » ولن اذهب أنت وربک فقاتلاـ أنا معکما مقاتلون ، فو ــ الذی بعثک بالحق ، لو سرت بنا إلی برک الغماد (موضع بالیمن ، او هو اقصی هجر ، او مدینه بالحبشه) لجالدنا معک من دونه حتی تبلغه ، فقال له رسول الله خیرا ودعا له به ، راجع فی ذلک اسد الغابه ج ۴ / ۴۱۰ ، تاریخ الطبری ۲ / ۴۳۴ ، تاریخ البلاذری ۱ / ۲۹۳ الاغانی لابی الفرج ۴ / ۱۷۶ و ۱۷۷ ط دار الکتب ولفظه : قال عبدالله بن مسعود : شهدت من المقداد مشهدا لان اکون صاحبه أحب إلی مما فی الارض م کل شئ کان رجلا فارسا وکان رسول الله اذا غضب احمارت وجنتاه فأتاه المقداد علی تلک الحال فقال : أبشر یا رسول الله فو الله لا نقول لک کما قالت بنو اسرائیل لموسی اذهب أنت وربک فقاتلاـ أنا ههنا قاعدون ولکن والذی بعثک بالحق لنکونن بین یدیک ومن خلفک وعن یمینک وشمالک أو یفتح الله تبارک وتعالی. ومثل ذلک فی طبقات ابن سعد ج ۳ ق ۱ / ۱۱۵ باختصار ، وروی الهیثمی مثل الاول فی مجمع الزوائد ۸ / ۳۰۷ باسناده عن انس وظاهر لفظه أن مقالته تلک کانت فی غزوه الحدیبیه عند بیعه الشجره.

قَائِماً قَابِضاً عَلَى قَائِمِ السَّيْفِ عَيْنَاهُ فِی عَيْنَیْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَنْتَظِرُ مَتَی يَأْمُرُهُ فَيَمْضِیَ (۱).

**[ترجمه]إختصاص: صـفار از ابن عیسـی، و او در سندی مرفوع از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده، سلمان تا هنگام بالا آمـدن آفتـاب گرفتـار آن - حیرت در تکلیف - بود و خداونـد او را بـا دردی در گردنش که به صورت تـاولی قرمز درآمـد، مجازات کرد. ابوذر نیز تا وقت ظهر گرفتار آن بود و خداوند او را این گونه مجازات کرد که عثمان را بر او مسلط نمود که او را آنقـدر به پشت نشانـد که گوشت کپل های او خورده شـد، و او را از شـهر رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - تبعید کرد، تنها کسـی که پس از رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - تا زمانی مرگش تغییری نکرد، مقداد بن اسود بود که همواره آماده و دسـتش به قبضه شمشیر و چشمانش در چشمان امیرالمؤمنین - علیه السلام - بود و منتظر بود که ایشان چه زمانی به او دستور می‌دهد تا اطاعت کند. - . همان : ۹ -

**[ترجمه]

«۴۴»

ختص، الإختصاص جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ كَرَّامٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ أُتِیَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُلَبَّباً لِيُبَايِعَ قَالَ سَلْمَانُ أَ يُصْنَعُ ذَا بِهَذَا وَ اللَّهِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَانْطَبَقَتْ ذِهْ عَلَى ذِهْ قَالَ وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ وَ قَالَ الْمِقْدَادُ وَ اللَّهِ هَكَذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَانَ الْمِقْدَادُ أَعْظَمَ النَّاسِ إِيمَاناً تِلْكَ السَّاعَةَ (۲).

**[ترجمه]اختصاص: مفضل بن عمر نقل کرده، امام صادق - علیه السلام - فرمودند: هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، یقه امیرالمؤمنین - علیه السـلام - را گرفتند و ایشان را آوردند تا بیعت کنند، سـلمان گفت: آیا آن کار [یعنی بیعت گرفتن] به این صـورت درست است؟ به خـدا سوگنـد، اگر ایشـان بر خـدا قسم بخورنـد، این روی آن قرار می گیرد [یعنی زمین زیر و رو می‌شـود]. ابـوذر نیز همین را گفت. مقـداد گفت: به خـدا سوگنـد که خداونـد اراده کرده که چنین شـود. امـام صـادق - علیه السلام - فرمودند: در آن زمان مقداد با ایمان‌ترین مردم بود. - . الاختصاص: ۱۱ -

**[ترجمه]

«۴۵»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِی كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، بِرِوَايَةِ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَيَّاشٍ عَنْهُ مُوَافِقاً لِمَا رَوَاهُ الطَّبْرِسِيُّ رحمه الله عَنْهُ فِی الْإِحْتِجَاجِ (۳) سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رحمه الله قَالَ: لَمَّا أَنْ قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ صَنَعَ النَّاسُ مَا صَنَعُوا جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فَخَاصَمُوا الْأَنْصَارَ فَخَصَمُوهُمْ بِحُجَّةِ عَلِيٍّ فَقَالُوا يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ قُرَيْشٌ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْكُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ قُرَيْشٍ وَ الْمُهَاجِرُونَ خَيْرٌ مِنْكُمْ لِأَنَّ اللَّهَ بَدَأَ بِهِمْ فِی كِتَابِهِ وَ فَضَّلَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ (۴)

۱- الاختصاص: ۹.

۲- الاختصاص ۱۱.

۳- راجع الاحتجاج: ۵۲ و ما بعده.

۴- سیجی ء کلام فی حدیثهم هذا عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی آخر هذا الفصل و ناهیک من ذلک قوله علیه السلام علی ما روی فی النهج (خ ۱۵۲): «بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی ان الأئمّه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم: لا تصلح علی سواهم: و لا تصلح الولاه من غیرهم. والظاهر من کلامه هذا أن رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال هذا الکلام فی تأمیر الولاه دون أمر الخلاه ، کیف وهو الذی قام بغدیر خم وعقد الخلافه من بعده علنا بین الامه لعلی وزیره وحلیفه وناصره ، وهو الذی قال فی حدیث متواتر عند الفریقین « انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی فلا تقدموهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم ». ویؤید ذلک أن رسول الله کان یقدم قریشا فی التأمیر وخصوصا بنی عبدالمطلب علی غیرهم ومثل ذلک فعل علی بن أبیطالب حین ظهر علی الخلافه ، والی ذلک یؤول کلام عمر لابن عباس حیث قال له « أما والله ان صاحبک هذا لاولی الناس بالامر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الا انا خفناه علی اثنین ، قال ابن عباس : فقلت : ما هما یا أمیر المؤمنین؟ قال : خفناه علی حداثه سنه وحبه بنی عبدالمطلب » راجع شرح النهج الحمیدی ۲ / ۲۰ و ۱ / ۱۳۴ وسیجئ تتمه کلامه فی هذا المعنی ان شاء الله تعالی.

وَ قَالَ سَلْمَانُ فَأَتَيْتُ عَلِيّاً وَ هُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَوْصَى عَلِيّاً عليه السلام أَنْ لَا يَلِيَ غُسْلَهُ غَيْرُهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ يُعِينُنِي عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ فَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام لَا يُرِيدُ عُضْواً إِلَّا قُلِّبَ لَهُ فَلَمَّا غَسَّلَهُ وَ حَنَّطَهُ وَ كَفَّنَهُ أَدْخَلَنِي وَ أَدْخَلَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام فَتَقَدَّمَ وَ صَفَفْنَا خَلْفَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ الْعَائِشَةُ فِي الْحُجْرَةِ لَا تَعْلَمُ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ بِبَصَرِهَا ثُمَّ أَدْخَلَ عَشَرَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ عَشَرَةً مِنَ الْأَنْصَارِ فَكَانُوا يَدْخُلُونَ وَ يَدْعُونَ وَ يَخْرُجُونَ حَتَّى لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ شَهِدَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَأَخْبَرْتُ عَلِيّاً عليه السلام وَ هُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِمَا صَنَعَ الْقَوْمُ وَ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ السَّاعَةَ لَعَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَا يَرْضَوْنَ أَنْ يُبَايِعُوا لَهُ بِيَدٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّهُمْ لَيُبَايِعُونَهُ بِيَدَيْهِ جَمِيعاً بِيَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا سَلْمَانُ وَ هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ قُلْتُ لَا إِلَّا أَنِّي رَأَيْتُهُ فِي ظُلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ حِينَ خَصَمَتِ الْأَنْصَارَ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ الْمُغِيرَةُ بْنَ شُعْبَةَ ثُمَّ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ قَالَ لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هَؤُلَاءِ وَ لَكِنْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ حِينَ صَعِدَ

الْمِنْبَرَ قُلْتُ لَا وَ لَكِنْ رَأَيْتُ شَيْخاً كَبِيراً يَتَوَكَّأُ عَلَى عَصَاهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ سَجَّادَةٌ شَدِيدُ التَّشْمِيرِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ أَوَّلَ مَنْ صَعِدَ وَ خَرَّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى رَأَيْتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَهُ ثُمَّ قَالَ يَوْمٌ كَيَوْمِ آدَمَ ثُمَّ نَزَلَ فَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ (۱) فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا سَلْمَانُ أَ تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ لَا وَ لَقَدْ سَاءَتْنِي مَقَالَتُهُ كَأَنَّهُ شَامِتٌ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِنَّ ذَلِكَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ إِبْلِيسَ وَ رُؤَسَاءَ أَصْحَابِهِ شَهِدُوا نَصْبَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِيَّايَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ فَأَخْبَرَهُمْ بِأَنِّي أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَأَقْبَلَ إِلَى إِبْلِيسَ أَبَالِسَتُهُ وَ مَرَدَةُ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ مَعْصُومَةٌ فَمَا لَكَ وَ لَا لَنَا عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ وَ قَدْ أُعْلِمُوا مَفْزَعَهُمْ وَ إِمَامَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ فَانْطَلَقَ إِبْلِيسُ كَئِيباً حَزِيناً وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ لَوْ قُبِضَ أَنَّ النَّاسَ سَيُبَايِعُونَ أَبَا بَكْرٍ فِي ظُلَّهِ بَنِي سَاعِدَةَ بَعْدَ تَخَاصُمِهِمْ بِحَقِّنَا وَ حُجَّتِنَا ثُمَّ يَأْتُونَ الْمَسْجِدَ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ عَلَى مِنْبَرِي إِبْلِيسَ فِي صُورَةِ شَيْخٍ كَبِيرٍ مُشَمِّرٍ يَقُولُ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَجْمَعُ شَيَاطِينَهُ وَ أَبَالِسَتَهُ فَيَخِرُّونَ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ يَا سَيِّدَهُمْ وَ يَا كَبِيرَهُمْ أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيُّ أُمَّةٍ لَمْ تَضِلَّ بَعْدَ نَبِيِّهَا كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنْ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ فَكَيْفَ رَأَيْتُمُونِي صَنَعْتُ بِهِمْ حِينَ تَرَكُوا مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنْ طَاعَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله (۲) وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳)

۱- كأن سلمان رحمه اللّه رأى ذلك بعين الكشف، و قد كان خليقا بذلك.

۲- ترى الحديث من اوله إلى هنا فى الكافى ۸/ ۳۴۳- ۳۴۴ بإسناده عن علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليمانىّ عن سليم بن قيس الهلالى.

۳- سبأ: ۲۰.

قَالَ سَلْمَانُ فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ علیه السلام فَاطِمَهَ علیها السلام عَلَى حِمَارٍ وَ أَخَذَ بِيَدِ ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَلَمْ يَدَعْ أَحَداً مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَذَكَّرَهُمْ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَهٌ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا بُكْرَهً مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ مَعَهُمْ سِلَاحُهُمْ لِيُبَايِعُوهُ عَلَى الْمَوْتِ فَأَصْبَحُوا فَلَمْ يُوَافِ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَرْبَعَهٌ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ مَنِ الْأَرْبَعَهُ فَقَالَ أَنَا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّام ثُمَّ أَتَاهُمْ عَلِيٌّ علیه السلام مِنَ اللَّيْلَهِ الْمُقْبِلَهِ فَنَاشَدَهُمْ فَقَالُوا نُصْبِحُكَ بُكْرَهً فَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَتَاهُ غَيْرُنَا ثُمَّ أَتَاهُمُ اللَّيْلَهَ الثَّالِثَهَ فَمَا أَتَاهُ غَيْرُنَا (۱) فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ علیه السلام غَدْرَهُمْ وَ قِلَّهَ وَفَائِهِمْ لَهُ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤَلِّفُهُ وَ يَجْمَعُهُ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَهُ وَ كَانَ فِي الصُّحُفِ وَ الشِّظَاظِ وَ الْأَكْتَافِ وَ الرِّقَاعِ فَلَمَّا جَمَعَهُ كُلَّهُ وَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ تَنْزِيلَهُ وَ تَأْوِيلَهُ وَ النَّاسِخَ مِنْهُ وَ الْمَنْسُوخَ بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ اخْرُجْ فَبَايِعْ فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَنِّي مَشْغُولٌ وَ قَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي يَمِيناً أَنْ لَا أَرْتَدِيَ بِرِدَاءٍ إِلَّا لِلصَّلَاهِ حَتَّى أُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَ أَجْمَعَهُ (۲)

ص: ۲۶۴

۱- راجع شرح ذلک فی ص ۱۸۶ من هذا الجزء.

۲- راجع نصوص ذلک ص ۲۰۵ من هذا الجزء نقلا عن منتخب کنز العمّال ۲ ر ۱۶۲ شرح النهج الحدیدی ۲ ر ۱۶. وأخرج ابن شهر آشوب السروی فی مناقبه ۲ / ۴۱ عن أبی نعیم فی حلیته والخطیب فی اربعینه بالاسناد عن السدی عن عبد خیر عن علی علیه السلام قال : لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله أقسمت ــ او حلفت ــ أن لا أضع ردای علی ظهری حتی أجمع ما بین اللوحین ، فما وضعت ردای حتی جمعت القرآن. قال : وفی أخبار أهل البیت علیهم السلام : « أنه آلی أن لا یضع رداءه علی عاتقه الا ـ للصلاه حتی یؤلف القرآن ویجمعه » فانقطع عنهم مده إلی ان جمعه ثم خرج الیهم به فی ازار یحمله وهم مجتمعون فی المسجد ، فأنکروا مصیره بعد انقطاع مع البسته فقالوا : لامر ماجاء به أبوالحسن ، فلما توسطهم وضع الکتاب بینهم ثم قال : ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال : انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا : کتاب الله وعترتی ، اهل بیتی ، وهذا الکتاب وأنا العتره ، فقام الیه الثانی فقال له : ان یکن عندک قرآن فعندنا مثله ، فلا حاجه لنا فیکما ، فحمل علیه السلام الکتاب وعاذبه ، بعد أن ألزمهم الحجه. وقال السیوطی فی الاتقان : قال ابن حجر : « وقد ورد عن علی أنه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقیب موت النبی صلی الله علیه و آله ، أخرجه ابن ابی داود فی المصاحف قال محمد بن سیرین : لو أصبت ذلک الکتاب کان فیه العلم » ثم أخرج السیوطی حدیث عبد خیر باللفظ الذی مر عن المناقب من کتاب الحلیه والاربعین وحدیث ابن سیرین باللفظ الذی مر عن المنتخب ص ۱۸۶ من هذا الجزء عن کتاب المصاحف لابن ابی داود. وروی ابن الندیم فی فهرسته ص ۴۷ عند الکلام فی ترتیب سوره القرآن فی مصحف أمیر المؤمنین علی بن أبیطالب علیهما السلام: قال ابن المنادی باسناده عن عبد خیر عن علی علیه السلام أنه رأی من الناس طیره عند وفاه النبی صلی الله علیه و آله فأقسم أنه لا یضع علی ظهره رداه حتی یجمع القرآن فجلس فی بیته ثلاثه أیام حتی جمع القرآن ، فهو اول مصحف جمع فیه القرآن من قلبه ...

فَسَكَتُوا عَنْهُ أَيَّاماً فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَ خَتَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَنَادَى عَلِيٌّ عليه السلام بِأَعْلَا صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ أَنِّي لَمْ أَزَلْ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَشْغُولًا بِغُسْلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جَمَعْتُهُ كُلَّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ الْوَاحِدِ فَلَمْ يُنْزِلِ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ آيَةً مِنْهُ إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتُهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِئَلَّا تَقُولُوا غَداً إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى نُصْرَتِي وَ لَمْ أُذَكِّرْكُمْ حَقِّي وَ لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ

مَـا أَغْنَانَا بِمَا مَعَنَا مِنَ الْقُرْآنِ عَمَّا تَـدْعُونَا إِلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ علیه السـلام بَيْتَهُ وَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِی بَكْرٍ أَرْسِلْ إِلَى عَلِيٍّ فَلْيُبَايِعْ فَإِنَّا لَسْـنَا فِی شَيْ ءٍ حَتَّى يُبَايِعَ وَ لَوْ قَدْ بَايَعَ أَمِنَّاهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَجِبْ خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ لَهُ ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَسْرَعَ مَا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَسْـتَخْلِفَا غَيْرِی وَ ذَهَبَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَـا قَالَ لَهُ فَقَـالَ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبَا بَكْرٍ فَأَتَاهُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السـلام سُـبْحَانَ اللَّهِ مَا وَ اللَّهِ طَالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَـى وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الِاسْمَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِی وَ لَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ سَـابِعُ سَـبْعَهٍ فَسَـلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱) فَاسْـتَفْهَمَ هُوَ وَ صَـاحِبُهُ مِنْ بَيْنِ السَّبْعَهِ فَقَالا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله نَعَمْ حَقّاً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَـيِّدُ الْمُسْـلِمِينَ وَ صَاحِبُ لِوَاءِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ (۲) يُقْعِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ

ص: ۲۶۶

۱- روی العلامه المحدث الشهیر بابن حسنویه الحنفیّ فی کتابه: در بحر المناقب ۷۸ (علی ما فی الاحقاق ۴ ر ۲۷۷) بالاسناد الی أبی ذر قال: أمرنا رسول اللّه أن نسـلم علی أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب و قال: سلموا علی أخی و وارثی و خلیفتی فی قومی و ولی کل مؤمن من بعدی، سـلموا علیه بامره المؤمنین و أنّه ولی کل من تسکن الأرض الی یوم العرض و لو قدمتموه لاخرجت لکم برکاتها فانه أکرم من علیها من أهلها، قال أبو ذر: فرأیته و قد تغیر لونه و قال: أحق من اللّه یا رسول اللّه؟ قال صـلی الله علیه و آله: حق من اللّه أمرنی به، و لذلک أمرتکم، فقال و سـلم علیه بامره المؤمنین، ثمّ أقبل علی أصحابه و قال ما قاله أقول: و تری حـدیث التسـلیم فی کتاب المواقف للقاضـی عضد الدین الایجی ۲ ر ۶۱۳ بشـرح الجرجانی رواه عن نهایه العقول لفخر الـدین الرازیّ قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : سلموا علی علی بامره المؤمنین.

۲- أخرج أبو نعیم فی حلیته ۱ ر ۶۳ بإسـناده عن أنس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله یا أنس اسکب لی وضوءا، ثمّ قام فصـلی رکعتین، ثمّ قـال: یا أنس أول من یـدخل علیک من هـذا الباب أمیر المؤمنین و سـید المسـلمین و قائـد الغر المحجلین و خـاتم الوصـیین، قال انس: قلت:اللهم اجعله رجلا من الانصار ، وکتمته ، اذ جاء علی ، فقال : من هـذا یا أنس؟ فقلت : علی فقام مستبشـرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه قال علی علیه السلام : یا رسول الله لقد رأیتک صنعت شیئا ما صنعت بی من قبل! قال : وما یمنعنی وأنت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی ، وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی.

عَلَى الصِّرَاطِ فَيُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّهَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ (۱) فَانْطَلَقَ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ فَسَكَتُوا عَنْهُ يَوْمَهُمْ ذَلِكَ قَالَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَاطِمَهَ عليها السلام عَلَى حِمَارٍ وَ أَخَذَ بِيَدِ ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَلَمْ يَدَعْ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَّا أَتَاهُ فِي مَنْزِلِهِ فَنَاشَدَهُمُ اللَّهَ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ مِنْهُمْ رَجُلٌ غَيْرُنَا أَرْبَعَهٌ (۲) فَإِنَّا

۱- روی الحافظ ابن مردویه فی المناقب علی ما أخرجه العلامه المرعشیّ فی الاحقاق ۴ ر ۱۸ بإسناده عن عبد اللّه بن عبّاس قال: دخل علی علیه السلام علی النبیّ صلی الله علیه و آله و عنده عائشه فجلس بین النبیّ و بین عائشه، فقالت: ما کان لک مجلس غیر فخذی؟ فضرب النبیّ صلی الله علیه و آله علی ظهرها و قال: مه لا تؤذینی فی أخی، فانه أمیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین یوم القیامه: یقعد علی الصراط فیدخل أولیاءه الجنه و یدخل أعداءه النار.

۲- روی ذلک جمع من رواه الاخبار کابن أبی الحدید فی شرح النهج ۱ ر ۱۳۱، و ابن قتیبه فی الإمامه و السیاسه ۱۹، و الیعقوبی فی تاریخه ۲ ر ۱۱۶، و قد مر نصوصهم فیما سبق. وقال ابن ابی الحدید فی شرحه علی النهج ج ۳ ص ۵ فی کلام له : وأما الزبیر فلم یکن الا علوی الرأی شدید الولاء ، جاریا من الرجل مجری نفسه ، ویقال انه علیه السلام لما استنجد بالمسلمین عقیب یوم السقیفه وماجری فیه ، وکان یحمل فاطمه علیها السلام لیلا علی حمار وابناها بین یدی الحمار ، وهو علیه السلام یسوقه فیطوف بیوت الانصار وغیرهم ویألهم النصره والمعونه أجابه أربعون رجلا فبایعهم علی الموت وأمرهم أن یصبحوا بکره محلقی رؤسهم ومعهم سلاحهم ، فأصبح لم یوافه منهم الا أربعه : الزبیر و المقداد وأبوذر وسلمان ، ثم أتاهم من اللیل فناشدهم فقالوا نصبحک غدوه فما جاء منهم الا الاربعه وکذلک فی اللیله الثالثه. وکان الزبیر أشدهم له نصره وأنفذهم فی طاعته بصیره ، حلق رأسه وجاء مرارا و فی عنقه سیفه وکذلک الثلاثه الباقون ، الا أن الزبیر ، هو کان الرأس فیهم الحدیث.

حَلَّقْنَا رُءُوسَنَا وَ بَذَلْنَا لَهُ نُصْرَتَنَا وَ كَانَ الزُّبَيْرُ أَشَدَّنَا بَصِيرَةً فِي نُصْرَتِهِ فَلَمَّا أَنْ رَأَى عَلِيٌّ عليه السلام خِذْلَانَ النَّاسِ إِيَّاهُ وَ تَرْكَهُمْ نُصْرَتَهُ وَ اجْتِمَاعَ كَلِمَتِهِمْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَ تَعْظِيمَهُمْ إِيَّاهُ لَزِمَ بَيْتَهُ فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَبْعَثَ إِلَيْهِ فَيُبَايِعَ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ بَايَعَ غَيْرَهُ وَ غَيْرَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ وَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ أَرَقَّ الرَّجُلَيْنِ وَ أَرْفَقَهُمَا وَ أَدْهَاهُمَا وَ أَبْعَدَهُمَا غَوْراً وَ الْآخَرُ أَفَظَّهُمَا وَ أَغْلَظَهُمَا وَ أَجْفَاهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ مَنْ نُرْسِلُ إِلَيْهِ فَقَالَ عُمَرُ نُرْسِلُ إِلَيْهِ قُنْفُذاً فَهُوَ رَجُلٌ فَظٌّ غَلِيظٌ جَافٍ مِنَ الطُّلَقَاءِ أَحَدُ بَنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ فَأَرْسَلَهُ وَ أَرْسَلَ مَعَهُ أَعْوَاناً وَ انْطَلَقَ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَأَبَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فَرَجَعَ أَصْحَابُ قُنْفُذٍ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ هُمَا جَالِسَانِ فِي الْمَسْجِدِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُمَا فَقَالُوا لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فَقَالَ عُمَرُ اذْهَبُوا فَإِنْ أَذِنَ لَكُمْ وَ إِلَّا فَادْخُلُوا بِغَيْرِ إِذْنٍ فَانْطَلَقُوا فَاسْتَأْذَنُوا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام أُحَرِّجُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا عَلَى بَيْتِي بِغَيْرِ إِذْنٍ فَرَجَعُوا وَ ثَبَتَ قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ فَقَالُوا إِنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ كَذَا وَ كَذَا فَتَحَرَّجْنَا أَنْ نَدْخُلَ بَيْتَهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ فَغَضِبَ عُمَرُ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ ثُمَّ أَمَرَ أُنَاساً حَوْلَهُ بِتَحْصِيلِ الْحَطَبِ (1) وَ حَمَلُوا

۱- روى البلاذرى فى تاريخه أنساب الأشراف ۱ ر ۵۸۶ عن المدائنى عن مسلمه بن محارب عن سليمان التيمى و عن ابن عون أن أبا بكر أرسل الى على يريد البيعه فلم يبايع فجاء عمر، و معه فتيله فتلقته فاطمه على الباب فقالت فاطمه: يا ابن الخطّاب! أتراك محرقا على بابى؟ قال: نعم، و ذلك أقوى فيما جاء أبوك؟ وروى ابن قتيبه فى كتابه الامامه والسياسه ۱۹ : أن أبابكر بعث اليهم عمر فجاء فناداهم وهم فى دار على فأبوا أن يخرجوا ، فدعا بالحطب وقال : والذى نفس عمر بيده لتخرجن أو لا حرقنها على من فيها ، فقيل له : يا ابا حفص ان فيها فاطمه؟! فقال : وان. وروى الطبرى فى تاريخه ۳ / ۲۰۲ قال : حدثنا ابن حميد قال : حدثنا جرير عن المغيره عن زياد بن كليب قال : أتى عمر بن الخطاب منزل على وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين فقال : والله لا ـ حرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعه ، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده ، فوثبوا عليه فأخذوه.

الْحَطَبَ وَ حَمَلَ مَعَهُمْ عُمَرُ فَجَعَلُوهُ حَوْلَ مَنْزِلِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ فِيهِ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا عليهم السلام ثُمَّ نَادَى عُمَرُ حَتَّى أَسْمَعَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ اللَّهِ لَتَخْرُجَنَّ يَا عَلِيُّ وَ لَتُبَايِعَنَّ خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَّا أَضْرَمْتُ عَلَيْکَ النَّارَ فَقَامَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام فَقَالَتْ يَا عُمَرُ مَا لَنَا وَ لَکَ فَقَالَ افْتَحِی الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَيْكُمْ بَيْتَكُمْ فَقَالَتْ يَا عُمَرُ أَ مَا تَتَّقِی اللَّهَ تَدْخُلُ عَلَی بَيْتِی فَأَبَى أَنْ يَنْصَرِفَ وَ دَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِی الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ عليها السلام وَ صَاحَتْ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَ هُوَ فِی غِمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ يَا أَبَتَاهْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَنَادَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَبِئْسَ مَا خَلَفَکَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَوَثَبَ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَخَذَ بِتَلَابِيبِهِ فَصَرَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَ الَّذِی كَرَّمَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّهِ يَا ابْنَ صُهَاکَ لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَلِمْتَ أَنَّکَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِی فَأَرْسَلَ عُمَرُ يَسْتَغِيثُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّى دَخَلُوا الدَّارَ وَ ثَارَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى سَيْفِهِ فَرَجَعَ قُنْفُذٌ إِلَى أَبِی بَكْرٍ وَ هُوَ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَخْرُجَ عَلِيٌّ عليه السلام بِسَيْفِهِ لِمَا قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ وَ شِدَّتِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِقُنْفُذٍ ارْجِعْ فَإِنْ خَرَجَ فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ بَيْتَهُ فَإِنِ امْتَنَعَ فَأَضْرِمْ عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمُ النَّارَ (۱) فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ فَاقْتَحَمَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ

۱- و روی إبراهيم بن محمّد الثقفی علی ما رواه السيّد علم الهدی فی الشافی ۳۹۷ قال: حدّثنی أحمد بن عمرو البجليّ قال: حدّثنا أحمد بن حبيب العامری عن حمران بن أعين عن أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد عليهما السلام قال: و اللّه ما بايع علیّ عليه السلام حتّی رأی الدخان قد دخل بيته.

وَ ثَارَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى سَيْفِهِ فَسَبَقُوهُ إِلَيْهِ وَ كَاثَرُوهُ فَتَنَاوَلَ بَعْضَ سُيُوفِهِمْ فَكَاثَرُوهُ فَأَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا وَ حَالَتْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ علیها السلام عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذٌ الْمَلْعُونُ بِالسَّوْطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضُدِهَا مِثْلَ الدُّمْلُجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيٍّ علیه السلام يُتَلُّ (۱) حَتَّى انْتُهِيَ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السِّلَاحُ قَالَ قُلْتُ لِسَلْمَانَ أَ دَخَلُوا عَلَى فَاطِمَةَ بِغَيْرِ إِذْنٍ قَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ مَا عَلَيْهَا خِمَارٌ فَنَادَتْ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَبِئْسَ مَا خَلَفَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عَيْنَاكَ لَمْ تَتَفَقَّأْ فِي قَبْرِكَ تُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهَا فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَ مَنْ حَوْلَهُ يَبْكُونَ مَا فِيهِمْ إِلَّا بَاكٍ غَيْرَ عُمَرَ وَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَ عُمَرُ يَقُولُ إِنَّا لَسْنَا مِنَ النِّسَاءِ وَ رَأْيِهِنَّ فِي شَيْ ءٍ قَالَ فَانْتَهَوْا بِعَلِيٍّ علیه السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَقُولُ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي فِي يَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَمْ تَصِلُوا إِلَى هَذَا أَبَداً أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَلُومُ نَفْسِي فِي جِهَادِكُمْ وَ لَوْ كُنْتُ أَسْتَمْسِكُ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا لَفَرَّقْتُ جَمَاعَتَكُمْ وَ لَكِنْ لَعَنَ اللَّهُ أَقْوَاماً بَايَعُونِي ثُمَّ خَذَلُونِي وَ لَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ صَاحَ خَلُّوا سَبِيلَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَثَّبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَيِّ حَقٍّ وَ بِأَيِّ مَنْزِلَةٍ دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِكَ أَ لَمْ تُبَايِعْنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَدْ كَانَ قُنْفُذٌ لَعَنَهُ اللَّهُ ضَرَبَ فَاطِمَةَ علیها السلام بِالسَّوْطِ حِينَ حَالَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ زَوْجِهَا وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ عُمَرُ إِنْ حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ فَاضْرِبْهَا فَأَلْجَأَهَا قُنْفُذٌ إِلَى عِضَادَةِ بَيْتِهَا وَ دَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعاً مِنْ جَنْبِهَا فَأَلْقَتْ جَنِيناً

ص: ۲۷۰

۱- فی المصدر یعتل عتلا.

مِنْ بَطْنِهَا (۱) فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَهَ فِرَاشٍ حَتَّی مَاتَتْ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهَا مِنْ ذَلِکَ شَهِیدَهً قَالَ وَ لَمَّا انْتُهِیَ بِعَلِیٍّ علیه السلام إِلَی أَبِی بَکْرٍ انْتَهَرَهُ عُمَرُ وَ قَالَ لَهُ بَایِعْ وَ دَعْ عَنْکَ هَذِهِ الْأَبَاطِیلَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ قَالُوا نَقْتُلُکَ ذُلًّا وَ صَغَاراً فَقَالَ إِذاً تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَبُو بَکْرٍ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَا نُقِرُّ لَکَ بِهَذَا قَالَ أَ تَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آخَی بَیْنِی وَ بَیْنَهُ قَالَ نَعَمْ فَأَعَادَ ذَلِکَ عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (۲)

۱- صرح بذلک النظام علی ما فی کتاب الملل و النحل للشهرستانی ۸۳ قال: ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتّی ألقت الجنین (المحسن) من بطنها و کان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین» أقول: و المحسن کان سماه رسول اللّه بذلک الاسم حینما سما حسنا فقال: و من بعد حسن حسین و من بعده محسن کاسماء أولاد هارون، صرّح بذلک الفیروزآبادی فی القاموس (شبر) قال: و شبر کبقم و شبیر کقمیر و مشبر کمحدث أبناء هارون علیه السلام قیل و بأسمائهم سمی النبیّ صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین و المحسن، و لفظ ابی نعیم فی الحلیه و ابن منده علی ما أخرجه فی منتخب کنز العمّال ۵ ر ۱۰۴ «فقال ما سمیته یا علی؟ قال: سمیته جعفرا یا رسول اللّه قال:لا ، ولکنه حسن وبعده حسین. وتری مثل ذلک فی أنساب الاشراف للبلاذری ۱ / ۴۰۴.

۲- قال ابن إسحاق (سیره ابن هشام ۱ ر ۵۰۴:) آخی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بین أصحابه من المهاجرین و الأنصار فقال فیما بلغنا: تآخوا فی اللّه أخوین، ثمّ أخذ بید علی بن أبی طالب فقال: هذا أخی، فکان رسول اللّه صلی الله علیه و آله سید المسلمین و امام المتقین و رسول ربّ العالمین الذی لیس له خطیر و لا نظیر من العباد، و علیّ بن أبی طالب رضی اللّه عنه أخوین، الحدیث. وروی الترمذی فی سننه ۵ / ۳۰۰ تحت الرقم ۳۸۰۴ باسناده عن ابن عمر قال : آخی رسول الله بین أصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال : یا رسول الله آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی وبین أحد! فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله : أنت أخی فی الدنیا والاخره. وروی ابن سعد فی الطبقات ۳ ق ۱ / ۱۴ باسناده عن محمد بن عمر بن علی عن أبیه أن النبی صلی الله علیه و آله حین آخی بین أصحابه وضع یده علی منکب علی ثم قال : أنت أخی ترثنی و أرثک. فحدیث المؤاخاه هذه رواه البلاذری فی انساب الاشراف ۱ / ۲۷۰ ، وابن حنبل فی مسنده ۱ / ۲۳۰ ، والحافظ البغدادی فی تاریخ بغداد ۱۲ / ۲۶۸ والخوارزمی فی المناقب ۹۰ والمحب الطبری فی ریاضه ۲ / ۲۰۹ وفی الذخائر ۸۹ والهیتمی فی مجمع الزوائد ۹ / ۱۷۳ وابن حجر فی الاصابه ۲ / ۲۳۴ ، لسان المیزان ۳ / ۹ والحاکم فی مستدرکه ۳ / ۱۴ و ۲۱۷ ، وحسام الدین الهندی فی منتخب کنز العمال ۵ / ۴۵ و ۴۶ ، إلی غیر ذلک مما تجده فی ذیل الاحقاق للعلامه المرعشی دامت برکاته ج ۴ / ۱۷۱ _ ۲۰۹. وناهیک من ذلک مؤاخاته مع رسول الله صلی الله علیه و آله بأمر من الله عزوجل فی بدء الاسم حین نزل قوله تعالی : « وأنذر عشیرتک الاقربین » فجمع رسول الله صلی الله علیه و آله قومه خاصه ثم تکلم فقال : یا بنی عبدالمطلب! انی والله ما أعلم شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما جئتکم به ، انی قد جئتکم بخیر الدنیا والاخره وقد أمرنی الله أن أدعوکم الیه ، فأیکم یوازرنی علی هذا الامر علی أن یکون أخی ووصیی وخلیفتی فیکم؟ قال علی : فأحجم القوم جمیعا وقلت _ وانی لا حدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأحمشم ساقا _ : أنا یا نبی الله! أکون وزیرک علیه ، فأخذ برقبتی ثم قال : ان هذا أخی ووصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا. راجع تاریخ الطبری ۲ / ۳۲۱ ; کامل ابن الاثیر ۲ / ۲۴ ، تاریخ ابی الفداء ۱ / ۱۱۶ والنهج الحدیدی ۳ /

۲۵۴ ، مسند الامام ابن حنبل ۱ / ۱۵۹ جمع الجوامع ترتیبه ۶ / ۴۰۸ ، کنز العمال ۶ / ۴۰۱. وهذه المؤاخاه مع أنه کانت بأمر الله عزوجل انما تحققت بصوره البیعه والمعاهده (الحلف) ولم یکن للنبی صلی الله علیه و آله أن یأخذ أخا ووزیرا وصاحبا وخلیفه غیر ولاـ لعلی أن یقصر فی مؤازرته ونصرته والنصح له ولدینه کمؤازره هرون لموسی علی ما حکاه الله عزوجل فی القرآن الکریم. ولذلک تری رسول الله صلی الله علیه و آله حین یؤاخی بعد ذلک المجلس بین المهاجرین بمکه فیؤاخی بین کل رجل وشقیقه وشکله : یؤاخی بین عمر وابی بکر وبین عثمان وعبدالرحمن ابن عوف وبین الزبیر وعبدالله بن مسعود ، وبین عبیده بن الحارث وبلال وبین مصعب بن عمیر وسعد بن ابی وقاص ، وبین ابی عبیده بن الجراح وسالم مولی ابی حذیفه وبین حمزه ابن عبدالمطلب وزید بن حارثه الکلبی (راجع سیره ابن هشام ۱ / ۵۰۴ ، المحبر ۷۱ _ ۷۰ البلاذری ۱/۲۷۰) یقول لعلی علیه السلام : والذی بعثنی بالحق نبیا ما أخرتک الا لنفسی ، فانت منی بمزله هرون من موسی الا أنه لا نبی بعدی ، وأنت أخی ووارثی ، وأنت معی فی قصری فی الجنه. ثم قال له : واذا ذاکرک أحد فقل : أنا عبدالله وأخو رسوله ولا یدعیها بعدی الا کاذب مفتر (الریاض النضره ۲ / ۱۶۸ منتخب کنز العمال ۵ / ۴۵ و ۴۶). ولذلک نفسه تراه صلی الله علیه و آله حینما عرض نفسه علی القبائل فلم ترفعوا الیه رؤسهم ثم عرض نفسه علی بنی عامر بن صعصعه قال رجل منهم یقال له بیحره بن قراس بن عبدالله بن سلمه الخیرین قشیر بن کعب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه : والله لو أنی أخذت هذا الفتی من قریش لاکلت به العرب ، ثم قال لرسول الله : أرأیت ان بایعناک علی أمرک ثم أظهرک الله علی من خالفک ، أیکون لنا الامر من بعدک؟ قال : الامر إلی الله یضعه خیث یشاء ، قال : فقال له : أفتهدف نخورنا للعرب دونک فاذا أظهرک الله کان الامر لغیرنا؟ لا حاجه لنا بأمرک فأبوا علیه (راجع سیره ابن هشام ۱ / ۴۲۴ ، الروض الانف ۱ / ۲۶۴ ، بهجه المخاقل ۱ / ۱۲۸ ، سیره زینی دحلان ۱ / ۳۰۲ ، السیره الحلبیه ۲ / ۳). فلو لا أنه صلی الله علیه و آله کان تعاهد مع علی علیه السلام بالخلافه والوصایه بأمر من الله عزوجل قبل ذلک لما ردهم بهذا الکلام المؤیس ، وهو بحاجه ماسه من نصره أمثالهم. وأما حیازه میراث رسول الله صلی الله علیه و آله ، فقد عرفت شرحه فی ص ۲۲۴ من هذا الجزء راجعه ان شئت.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيٌّ علیه السلام فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ

أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذَا وَ كَذَا وَ فِي غَزْوَهِ تَبُوكَ كَذَا وَ كَذَا فَلَمْ يَدَعْ عَلِيٌّ عليه السلام شَيْئاً قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَانِيَهً لِلْعَامَّهِ إِلَّا

ص: ۲۷۳

ذَکَّرَهُمْ إِیَّاهُ فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَلَمَّا تَخَوَّفَ أَبُو بَکْرٍ أَنْ یَنْصُرَهُ النَّاسُ وَ أَنْ یَمْنَعُوهُ بَادَرَهُمْ فَقَالَ کُلَّ مَا قُلْتَ حَقٌّ قَدْ سَمِعْنَاهُ بِآذَانِنَا وَ وَعَتْهُ قُلُوبُنَا وَ لَکِنْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ بَعْدَ هَذَا إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ اصْطَفَانَا اللَّهُ وَ أَکْرَمَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَهَ عَلَی الدُّنْیَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُنْ لِیَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ النُّبُوَّهَ وَ الْخِلَافَهَ (۱) فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام هَلْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَهِدَ هَذَا مَعَکَ فَقَالَ عُمَرُ صَدَقَ خَلِیفَهُ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ سَمِعْنَا هَذَا مِنْهُ کَمَا قَالَ (۲) وَ قَالَ أَبُو عُبَیْدَهَ وَ سَالِمٌ مَوْلَی أَبِی حُذَیْفَهَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَقَدْ وَفَیْتُمْ بِصَحِیفَتِکُمْ الْمَلْعُونَهِ الَّتِی قَدْ تَعَاقَدْتُمْ عَلَیْهَا فِی الْکَعْبَهِ إِنْ قَتَلَ اللَّهُ مُحَمَّداً أَوْ مَاتَ لَتَزْوُنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ فَمَا عِلْمُکَ بِذَلِکَ مَا أَطْلَعْنَاکَ عَلَیْهَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْتَ یَا زُبَیْرُ وَ أَنْتَ یَا سَلْمَانُ وَ أَنْتَ یَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ یَا مِقْدَادُ أَسْأَلُکُمْ بِاللَّهِ وَ بِالْإِسْلَامِ أَ مَا سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ ذَلِکَ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ إِنَّ فُلَاناً وَ فُلَاناً حَتَّی عَدَّ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَهَ قَدْ کَتَبُوا بَیْنَهُمْ کِتَاباً وَ تَعَاهَدُوا فِیهِ وَ تَعَاقَدُوا عَلَی مَا صَنَعُوا فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ ذَلِکَ لَکَ إِنَّهُمْ قَدْ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَی مَا صَنَعُوا وَ کَتَبُوا بَیْنَهُمْ کِتَاباً إِنْ قُتِلْتُ أَوْ مِتُّ أَنْ یَزْوُوا عَنْکَ هَذَا یَا عَلِیُّ فَقُلْتُ بِأَبِی أَنْتَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنِی إِذَا کَانَ ذَلِکَ أَنْ أَفْعَلَ فَقَالَ لَکَ إِنْ وَجَدْتَ عَلَیْهِمْ أَعْوَاناً فَجَاهِدْهُمْ وَ نَابِذْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَبَایِعْهُمْ وَ احْقُنْ دَمَکَ فَقَالَ

۱- قد مر فی ذلک کلام منا ص ۱۲۵، راجعه.

۲- لکنه نفسه کذب هذا الحدیث حیث جعل الامر شوری بین سته و جعل علیا واحدا منهم، و مع أنّه أسس الشوری بشریطه لا یرجی الخلافه لعلی علیه السلام، لم یثق بذلک و وصاه فقال له علیه السلام: ان ولیت من أمر الناس شیئا فلا تحملن بنی عبد المطلب علی رقاب الناس. وللکلام بقیه سیوافیک انشاء الله تعالی.

عَلِيٌّ علیه السلام أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أولَئِکَ الْأَرْبَعِینَ رَجُلًا الَّذِینَ بَایَعُونِی وَفَوْا لِی لَجَاهَدْتُکَمْ فِی اللَّهِ وَ لَکِنْ أَمَا وَ اللَّهِ لَا یَنَالُهَا أَحَدٌ مِنْ عَقِبِکُمَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ فِیمَا یُکَذِّبُ قَوْلَکُمْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَوْلُ اللَّهِ أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً [(۱)](#) فَالْکِتَابُ النُّبُوَّهُ وَ الْحِکْمَهُ السُّنَّهُ وَ الْمُلْکُ الْخِلَافَهُ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِیمَ فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ یَا عَلِیُّ بِمَا تَأْمُرُ وَ اللَّهِ إِنْ أَمَرْتَنِی لَأَضْرِبَنَّ بِسَیْفِی وَ إِنْ أَمَرْتَنِی کَفَفْتُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کُفَّ یَا مِقْدَادُ وَ اذْکُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَوْصَاکَ بِهِ ثُمَّ قُمْتُ وَ قُلْتُ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَوْ أَنِّی أَعْلَمُ أَنِّی أَدْفَعُ ضَیْماً وَ أُعِزُّ لِلَّهِ دِیناً لَوَضَعْتُ سَیْفِی عَلَی عُنُقِی ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدُماً أَ تَثِبُونَ عَلَی أَخِی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِیِّهِ وَ خَلِیفَتِهِ فِی أُمَّتِهِ وَ أَبِی وُلْدِهِ فَأَبْشِرُوا بِالْبَلَاءِ وَ اقْنَطُوا مِنَ الرَّخَاءِ وَ قَامَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ أَیَّتُهَا الْأُمَّهُ الْمُتَحَیِّرَهُ بَعْدَ نَبِیِّهَا الْمَخْذُولَهُ بِعِصْیَانِهَا إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ [(۲)](#) وَ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله الْأَخْلَافُ مِنْ نُوحٍ وَ آلُ إِبْرَاهِیمَ مِنْ إِبْرَاهِیمَ وَ الصَّفْوَهُ وَ السُّلَالَهُ مِنْ إِسْمَاعِیلَ وَ عِتْرَهُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مُحَمَّدٍ أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِکَهِ وَ هُمْ کَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَهِ وَ الْجِبَالِ الْمَنْصُوبَهِ وَ الْکَعْبَهِ الْمَسْتُورَهِ وَ الْعَیْنِ الصَّافِیَهِ وَ النُّجُومِ الْهَادِیَهِ وَ الشَّجَرَهِ الْمُبَارَکَهِ أَضَاءَ نُورُهَا وَ بُورِکَ زَیْتُهَا مُحَمَّدٌ خَاتَمُ الْأَنْبِیَاءِ وَ سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِیٌّ وَصِیُّ الْأَوْصِیَاءِ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ هُوَ الصِّدِّیقُ الْأَکْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ وَارِثُ عِلْمِهِ وَ أَوْلَی النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ

۱- النساء: ۵۴.

۲- آل عمران: ۳۴.

بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ (۱) فَقَدِّمُوا مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَخِّرُوا مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَ اجْعَلُوا الْوِلَایَهَ وَ الْوِزَارَهَ لِمَنْ جَعَلَ اللَّهُ فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ لِأَبِی بَکْرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ فَوْقَ الْمِنْبَرِ مَا یُجْلِسُکَ فَوْقَ الْمِنْبَرِ وَ هَذَا جَالِسٌ مُحَارِبٌ لَا یَقُومُ فَیُبَایِعَکَ أَ وَ تَأْمُرُ بِهِ فَنَضْرِبَ عُنُقَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام قَائِمَانِ فَلَمَّا سَمِعَا مَقَالَهَ عُمَرَ بَکَیَا فَضَمَّهُمَا إِلَی صَدْرِهِ فَقَالَ لَا تَبْکِیَا فَوَ اللَّهِ مَا یَقْدِرَانِ عَلَی قَتْلِ أَبِیکُمَا وَ أَقْبَلَتْ أُمُّ أَیْمَنَ حَاضِنَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فقال (فَقَالَتْ) یَا أَبَا بَکْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَیْتُمْ حَسَدَکُمْ وَ نِفَاقَکُمْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ فَأُخْرِجَتْ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ وَ قَامَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ وَ قَالَ یَا عُمَرُ أَ تَثِبُ عَلَی أَخِی رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِی وُلْدِهِ وَ أَنْتَ الَّذِی نَعْرِفُکَ فِی قُرَیْشٍ بِمَا نَعْرِفُکَ أَ لَسْتُمَا اللَّذَیْنِ قَالَ لَکُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله انْطَلِقَا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ سَلِّمَا عَلَیْهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُمَا أَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ قَدْ کَانَ ذَلِکَ وَ لَکِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ بَعْدَ ذَلِکَ لَا یَجْتَمِعُ لِأَهْلِ بَیْتِی الْخِلَافَهُ وَ النُّبُوَّهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا قَالَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ اللَّهِ لَا سَکَنْتُ فِی بَلْدَهٍ أَنْتَ فِیهَا أَمِیرٌ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَضُرِبَ وَ طُرِدَ ثُمَّ قَالَ قُمْ یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ فَبَایِعْ فَقَالَ علیه السلام فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ إِذاً وَ اللَّهِ نَضْرِبَ عُنُقَکَ فَاحْتَجَّ عَلَیْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ مَدَّ یَدَهُ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَفْتَحَ کَفَّهُ فَضَرَبَ عَلَیْهَا أَبُو بَکْرٍ وَ رَضِیَ بِذَلِکَ مِنْهُ فَنَادَی عَلِیٌّ علیه السلام قَبْلَ أَنْ یُبَایِعَ وَ الْحَبْلُ فِی عُنُقِهِ یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی وَ قِیلَ لِلزُّبَیْرِ بَایِعْ فَأَبَی فَوَثَبَ عُمَرُ وَ خَالِدٌ وَ الْمُغِیرَهُ بْنُ شُعْبَهَ فِی أُنَاسٍ فَانْتَزَعُوا سَیْفَهُ فَضَرَبُوا بِهِ الْأَرْضَ حَتَّی کَسَرُوهُ ثُمَّ لَبَّبُوهُ فَقَالَ الزُّبَیْرُ وَ عُمَرُ عَلَی صَدْرِهِ یَا ابْنَ صُهَاکَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ سَیْفِی فِی یَدِی لَحِدْتَ عَنِّی فَبَایَعَ قَالَ سَلْمَانُ ثُمَّ أَخَذُونِی فَوَجَئُوا عُنُقِی حَتَّی تَرَکُوهَا کَالسِّلْعَهِ ثُمَّ أَخَذُوا یَدِی وَ فَتَلُوهَا فَبَایَعْتُ مُکْرَهاً ثُمَّ بَایَعَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ مُکْرَهَیْنِ وَ مَا بَایَعَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّهِ

۱- الأحزاب: ۶.

مُكْرَهاً غَيْرُ عَلِيٍّ وَ أَرْبَعَتِنَا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَّا أَحَدٌ أَشَدَّ قَوْلًا مِنَ الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ لَمَّا بَايَعَ قَالَ يَا ابْنَ صُهَاكَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ الطَّغَاةُ الَّذِينَ أَعَانُوكَ لَمَا كُنْتَ تُقْدِمُ عَلَيَّ وَ مَعِي سَيْفِي لِمَا أَعْرِفُ مِنْ جُبْنِكَ وَ لُؤْمِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتَ طُغَاةً تَقْوَى بِهِمْ وَ تَصُولُ فَغَضِبَ عُمَرُ وَ قَالَ أَ تَذْكُرُ صهاكا (صُهَاكَ) فَقَالَ وَ مَنْ صُهَاكُ وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذِكْرِهَا وَ قَدْ كَانَتْ صُهَاكُ زَانِيَةً أَ وَ تُنْكِرُ ذَلِكَ أَ وَ لَيْسَ قَدْ كَانَتْ أَمَةً حَبَشِيَّةً لِجَدِّي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَزَنَى بِهَا جَدُّكَ نُفَيْلٌ فَوَلَدَتْ أَبَاكَ الْخَطَّابَ فَوَهَبَهَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَهُ بَعْدَ مَا زَنَى بِهَا فَوَلَدَتْهُ وَ إِنَّهُ لَعَبْدُ جَدِّي وَلَدُ زِنًا (۱) فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمَا أَبُو بَكْرٍ وَ كَفَّ كُلَّ وَاحِدٍ

۱- روی العلامه قدّس سرّه فی کتابه کشف الحق عن الکلبی- و هو من رجال أهل السنه- فی کتاب المثالب قال: کانت صهاک أمه حبشیه لهاشم بن عبد مناف، فوقع علیها نفیل ابن هاشم، ثمّ وقع علیها عبد العزی بن رباح، فجاءت بنفیل جد عمر بن الخطّاب. وسیجیئ فی باب نسب عمر نقلا عن ابن شهر آشوب أن صهاکا کانت أمه حبشیه لعبد المطلب ، وکانت ترعی له الابل ، فوقع علیها نفیل فجاءت بالخطاب ، ثم ان الخطاب لما بلغ الحلم ، رغب فی صهاک فوقع علیها ، فجاءت بابنه فلفتها فی خرقه من صوف ورمتها خوفا من مولاها فی الطریق ، فرآها هاشم بن المغیره مرمیه فأخذها ورباها وسماها حنتمه ، فلما بلغت رآها خطاب یوما فرغب فیها وخطبها من هاشم ، فأنکحها ایاه ، فجاءت بعمر بن الخطاب ، فکان الخطاب أبا وجدا وخالا لعمر ، وکانت حنتمه أما وأختا وعمه له. وروی ابن أبی الحدید فی ج ۳ ص ۲۴ : أنه قال ابوعثمان : « وبلغ عمر بن الخطاب أن أناسا من رواه الاشعار وحمله الاثار یعیبون الناس ویسلبونهم فی اسلافهم فقام علی المنبر وقال : ایاکم وذکر العیوب والبحث عن الاصول ، فلو قلت لا یخرج الیوم من هذه الابواب الا من لا وصمه فیه لم یخرج منکم أحد فقام رجل من قریش (وهو المهاجر بن خالد بن الولید بن المغیره) فقال : اذا کنت أنا وأنت یا أمیر المؤمنین نخرج. (أقول : وکانه عرض به) فقال : کذبت بل کان یقال لک یاقین بن قین اقعد ». ثم قال بعد توضیح له لحدیث ابی عثمان : وروی أبوالحسن المدائنی هذا الخبر فی کتاب امهات الخلفاء ، وقال : انه روی عند جعفر بن محمد علیهما السلام بالمدینه ، فقال : لا تلمه یا ابن أخی ، انه أشفق أن یخدج بقضیه نفیل بن عبدالعزی وصهاک أمه الزبیر بن عبد _ المطلب ، ثم قال علیه السلام : رحم الله عمر ، فانه لم یعد السنه ، وتلا « ان الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم ». أقول: : وسیجئ تمام الکلام فی الابواب الاتیه.

مِنْهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ قَالَ سُلَيْمٌ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ فَبَايَعْتَ أَبَا بَكْرٍ يَا سَلْمَانُ وَ لَمْ تَقُلْ شَيْئاً قَالَ قَدْ قُلْتُ بَعْدَ مَا بَايَعْتُ تَبّاً لَكُمْ سَائِرَ الدَّهْرِ أَ وَ تَدْرُونَ مَا صَنَعْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ أَصَبْتُمْ وَ أَخْطَأْتُمْ أَصَبْتُمْ سُنَّهَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْفُرْقَهِ وَ الِاخْتِلَافِ وَ أَخْطَأْتُمْ سُنَّهَ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله حَتَّی أَخْرَجْتُمُوهَا مِنْ مَعْدِنِهَا وَ أَهْلِهَا (۱) فَقَالَ عُمَرُ يَا سَلْمَانُ أَمَّا إِذْ بَايَعَ صَاحِبُکَ وَ بَايَعْتَ فَقُلْ مَا شِئْتَ وَ افْعَلْ مَا بَدَا لَکَ وَ لْيَقُلْ صَاحِبُکَ مَا بَدَا لَهُ قَالَ سَلْمَانُ فَقُلْتُ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ عَلَيْکَ وَ عَلَی صَاحِبِکَ الَّذِی بَايَعْتَهُ مِثْلَ ذُنُوبِ أُمَّتِهِ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ مِثْلَ عَذَابِهِمْ جَمِيعاً فَقَالَ قُلْ مَا شِئْتَ أَ لَيْسَ قَدْ بَايَعْتَ وَ لَمْ يُقِرَّ اللَّهُ عَيْنَکَ بِأَنْ يَلِيَهَا صَاحِبُکَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنِّی قَدْ قَرَأْتُ فِی بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ الْمُنْزَلَهِ أَنَّهُ بِاسْمِکَ وَ نَسَبِکَ وَ صِفَتِکَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ فَقَالَ لِی قُلْ مَا شِئْتَ أَ لَيْسَ قَدْ أَزَالَهَا اللَّهُ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ اتَّخَذْتُمُوهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَهِ فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ (۲) فَأَخْبَرَنِی أَنَّکَ

۱- روی نص ذلک شارح النهج الحمیدی ج ۲/ ۱۷، و قد مر نقله ص ۱۹۳ مما سبق و روی البلاذری فی أنساب الأشراف ۱/ ۵۹۱ عن المدائنی عن جعفر بن سلیمان الضبعی عن أبی عمرو الجونی قال: قال سلمان الفارسیّ حین بویع أبو بکر: کرداذ و ناکرداذ- أی عملتم و ما عملتم، لو بایعوا علیا لا کلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم، و قد مر شرح قوله کرداذ و ناکرداذ فیما سبق ص ۱۹۳ راجعه ان شئت.

۲- الفجر: ۲۵.

أَنْتَ هُوَ فَقَالَ لِی عُمَرُ اسْكَتْ أَسْكَتَ اللَّهُ نَأمَتَکَ أَيُّهَا الْعَبْدُ ابْنَ اللَّخْنَاءِ فَقَالَ لِی عَلِیٌّ علیه السلام أَقْسَمْتُ عَلَيْکَ يَا سَلْمَانُ لَمَّا سَكَتَّ فَقَالَ سَلْمَانُ وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ يَأْمُرْنِی عَلِیٌّ علیه السلام بِالسُّكُوتِ لَخَبَّرْتُهُ بِكُلِّ شَیْ ءٍ نَزَلَ فِيهِ وَ كُلِّ شَیْ ءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ وَ فِی صَاحِبِهِ فَلَمَّا رَآنِی عُمَرُ قَدْ سَكَتُّ قَالَ إِنَّکَ لَهُ لَمُطِيعٌ مُسَلِّمٌ فَلَمَّا أَنْ بَايَعَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ لَمْ يَقُولَا شَيْئاً قَالَ عُمَرُ يَا سَلْمَانُ أَ لَا تَكُفُّ كَمَا كَفَّ صَاحِبَاکَ وَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَشَدَّ حُبّاً لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ مِنْهُمَا وَ لَا أَشَدَّ تَعْظِيماً لِحَقِّهِمْ مِنْهُمَا وَ قَدْ كَفَّا كَمَا تَرَى وَ بَايَعَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ أَ فَتُعَيِّرُنَا يَا عُمَرُ بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ تَعْظِيمِهِمْ لَعَنَ اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ افْتَرَى عَلَيْهِمْ وَ ظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَى رِقَابِهِمْ وَ رَدَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْقَهْقَرَى عَلَى أَدْبَارِهَا فَقَالَ عُمَرُ آمِينَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا وَ اللَّهِ مَا لَهُمْ فِيهَا حَقٌّ وَ مَا هُمْ فِيهَا وَ عُرْضُ النَّاسِ إِلَّا سَوَاءً قَالَ أَبُو ذَرٍّ فَلِمَ خَاصَمْتُمُ الْأَنْصَارَ بِحَقِّهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِعُمَرَ يَا ابْنَ صُهَاکَ فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حَقٌّ وَ هِیَ لَکَ وَ لِابْنِ آكِلَةِ الذِّبَّانِ قَالَ عُمَرُ كُفَّ الْآنَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِذْ بَايَعْتَ فَإِنَّ الْعَامَّةَ رَضُوا بِصَاحِبِی وَ لَمْ يَرْضَوْا بِکَ فَمَا ذَنْبِی قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ لَكِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَرْضَيَا إِلَّا بِی فَأَبْشِرْ أَنْتَ وَ صَاحِبُکَ وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا وَ وَازَرَكُمَا بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ عَذَابِهِ وَ خِزْيِهِ وَيْلَکَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ لَوْ تَدْرِی مِمَّا خَرَجْتَ وَ فِيمَا دَخَلْتَ وَ مَا ذَا جَنَيْتَ عَلَى نَفْسِکَ وَ عَلَى صَاحِبِکَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا عُمَرُ أَمَّا إِذْ قَدْ بَايَعَنَا وَ أَمِنَّا شَرَّهُ وَ فَتْكَهُ وَ غَائِلَتَهُ فَدَعْهُ يَقُولُ مَا شَاءَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَسْتُ بِقَائِلٍ غَيْرَ شَیْ ءٍ وَاحِدٍ أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ أَيُّهَا الْأَرْبَعَةُ قَالَ لِسَلْمَانَ وَ أَبِی ذَرٍّ وَ الزُّبَيْرِ وَ الْمِقْدَادِ أَ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ فِی النَّارِ لَتَابُوتاً مِنْ نَارٍ أَرَى فِيهِ اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا سِتَّةً مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِتَّةً مِنَ الْآخِرِينَ فِی جُبٍّ فِی قَعْرِ جَهَنَّمَ فِی تَابُوتٍ مُقَفَّلٍ عَلَى ذَلِکَ الْجُبِّ صَخْرَةٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسَعِّرَ جَهَنَّمَ كَشَفَ تِلْکَ الصَّخْرَةَ عَنْ ذَلِکَ الْجُبِّ فَاسْتَعَرَتْ جَهَنَّمُ مِنْ وَهْجِ ذَلِکَ الْجُبِّ وَ مِنْ حَرِّهِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْهُمْ وَ أَنْتُمْ شُهُودٌ فَقَالَ صلی الله علیه و آله أَمَّا

ص: ٢٧٩

الْأَوَّلُونَ فَابْنُ آدَمَ الَّذِی قَتَلَ أَخَاهُ وَ فِرْعَوْنُ الْفَرَاعِنَهِ وَ الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ وَ رَجُلَانِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ بَدَّلَا کِتَابَهُمْ وَ غَیَّرَا سُنَّتَهُمْ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَهَوَّدَ الْیَهُودَ وَ الْآخَرُ نَصَّرَ النَّصَارَی وَ إِبْلِیسُ سَادِسُهُمْ وَ الدَّجَّالُ فِی الْآخِرِینَ وَ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَهُ أَصْحَابُ الصَّحِیفَهِ الَّذِینَ تَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَی عَدَاوَتِکَ یَا أَخِی وَ تَظَاهَرُوا عَلَیْکَ بَعْدِی هَذَا وَ هَذَا حَتَّی سَمَّاهُمْ وَ عَدَّهُمْ لَنَا قَالَ سَلْمَانُ فَقُلْنَا صَدَقْتَ نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عُثْمَانُ یَا أَبَا الْحَسَنِ أَ مَا عِنْدَ أَصْحَابِکَ هَؤُلَاءِ حَدِیثٌ فِیَّ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام بَلَی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَلْعَنُکَ ثُمَّ لَمْ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَکَ بَعْدَ مَا لَعَنَکَ (۱) فَغَضِبَ عُثْمَانُ

۱- لعله علیه الصلاه و السلام أراد لعنه و طرده یوم مات أم کلثوم ابنه الرسول صلی الله علیه و آله، روی البخاری فی کتاب الجنائز من صحیحه ج ۲ ر ۱۰۰ و ۱۱۴ بإسناده عن فلیح بن سلیمان عن هلال بن علی عن أنس قال: شهدنا بنت رسول اللّه (یعنی أم کلثوم علی ما صرّح به فی الطبقات ۸ ر ۲۶ ط لیدن و الروض الانف ۲ ر ۱۰۷، فتح الباری ۳ ر ۱۲۲، عمده القاری ۴ ر ۸۵) و رسول اللّه جالس علی القبر فرأیت عینیه تدمعان، فقال: هل فیکم من أحد لم یقارف اللیله؟ فقال أبو طلحه: أنا، قال: فانزل فی قبرها، قال: فنزل فی قبرها فقبرها، قال ابن المبارک: قال فلیح: أراه یعنی الذنب. قال أبوعبدالله (البخاری) : « لیقترفوا : لیکتسبوا » فقد کان زوجها عثمان أحق بها وبأن ینزل فی قبرها ویلحدها فی حفرتها و یکشف عن وجهها لیضعه علی التراب ، لکن رسول الله ، لعنه أعنی أنه طرده وحرمه عن ذلک و لم یستغفر لذنبه الذی قارفه لیله وفاتها ولعله علیه السلام أراد نزول قوله تعالی فیه وفی طلحه بن عبید الله علی ما رواه السدی وابوحمزه الثمالی قال : لما توفی أبوسلمه وعبدالله بن حذافه وتزوج النبی صلی الله علیه و آله امرءتیهما أم سلمه وحفصه ، قال طلحه وعثمان : أینکح محمد نساءنا اذا متنا ، ولا ننکح نساءه اذا مات؟ والله لو قد مات لقد أجلینا علی نسائه بالسهام ، وکان طلحه یرید عائشه وعثمان یرید أم سلمه ، فأنزل الله « وماکان لکم أن تؤذوا رسول الله ــ إلی قوله ــ ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره وأعد لهم عذابا مهینا» الاحزاب ۵۳ ، راجع فی ذلک کشف الحق للعلامه الحلی ۱ باب مطاعن عثمان ، مجمع البیان للطبرسی ۸ / ۳۶۶. ولعله علیه الصلاه والسلام أراد قول رسول الله صلی الله علیه و آله فیه علی ما رواه الثقفی فی تاریخه باسناده عن ابن عباس قال : استأذن ابوذر علی عثمان فأبی أن یأذن له ، فقال لی : استأذن لی علیه قال ابن عباس : فرجعت إلی عثمان فاستأذنت له علیه ، قال : انه یؤذینی ، قلت : عسی أن لا یفعل ، فأذن له من أجلی فلما دخل علیه قال له : اتق الله یا عثمان ، فجعل یقول : اتق الله و عثمان یتوعده فقال أبوذر : انه قد حدثنی نبی الله صلی الله علیه و آله أنه یجاء بک وبأصحابک یوم القیامه فتبطحون علی وجوهکم فتمر علیکم البهائم فتطأکم کلما مرت أخراها ردت اولاها ، حتی یفصل بین الناس. قال یحیی بن سلمه : فحدثنی العرزمی أن فی هذا الحدیث : ترفعون حتی اذا کنتم مع الثریا ضرب بکم علی وجوهکم فتطأکم البهائم.

ثُمَّ قَالَ مَا لِی وَ مَا لَکَ لَا تَدَعُنِی عَلَی حَالِی عَلَی عَهْدِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ لَا بَعْدَهُ (۱)

۱- من ذلک ارتجازه علیه الصلاه و السلام عند بناء مسجد الرسول صلی الله علیه و آله فی بدو الهجره، قال ابن إسحاق فی السیره ۱/ ۴۹۷: و ارتجز علیّ بن أبی طالب علیه الصلاه و السلام یومئذ: لا یسوی من یعمر المساجدا***یدأب فیه قائما وقاعدا ومن یری عن الغبار حائدا فأخذها عمار بن یاسر فجعل یرتجز بها ، قال ابن هشام : فلما أکثر ، ظن رجل من أصحاب رسول الله أنه انما یعرض به وقد سمی ابن اسحاق الرجل ، (وهو عثمان بن عفان علی ما صرح به أبوذر الخشنی فی شرح السیره) فقال : قد سمعت ما تقول منذ الیوم یا ابن سمیه فو الله انی لارانی سأعرض هذه العصا لانفک فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال : مالهم ولعمار یدعوهم إلی الجنه ویدعونه إلی النار ، ان عمارا جلده ما بین عینی وأنفی ، فاذا بلغ ذلک من الرجل فلم یستبق فاجتنبوه. أقول: : معلوم أنه کان یری أصلی الارتجاز لعلی علیه السلام لکنه لم یمکنه المعارضه معه ، ولما أصر عمار علی الارتجاز به ، عارضه بما قال ، فعارضه النبی صلی الله علیه و آله بما أبکنه و أسکته.

فَقَالَ الزُّبَيْرُ نَعَمْ فَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ فَقَالَ عُثْمَانُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِنَّ الزُّبَيْرَ يُقْتَلُ مُرْتَدّاً عَنِ الْإِسْلَامِ قَالَ سَلْمَانُ فَقَالَ لِي عَلِيٌّ عليه السلام فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ صَدَقَ عُثْمَانُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الزُّبَيْرَ يُبَايِعُنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ فَيَنْكُثُ بَيْعَتِي فَيُقْتَلُ مُرْتَدّاً قَالَ سُلَيْمٌ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ سَلْمَانُ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله غَيْرَ أَرْبَعَةٍ إِنَّ النَّاسَ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ فَعَلِيٌّ فِي سُنَّةِ هَارُونَ وَ عَتِيقٌ فِي سُنَّةِ الْعِجْلِ وَ عُمَرُ فِي سُنَّةِ السَّامِرِيِّ وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ لَتَجِيءُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَهْلِ الْعِلْيَةِ وَ الْمَكَانَةِ مِنِّي لِيَمُرُّوا عَلَى الصِّرَاطِ فَإِذَا رَأَيْتُهُمْ وَ رَأَوْنِي وَ عَرَفْتُهُمْ وَ عَرَفُونِي اخْتُلِجُوا دُونِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيُقَالُ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ حَيْثُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ بُعْداً وَ سُحْقاً (١) وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ لَتَرْكَبَنَّ أُمَّتِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ وَ بَاعاً بِبَاعٍ إِذِ التَّوْرَاةُ وَ الْقُرْآنُ كَتَبَهُ يَدٌ وَاحِدَةٌ فِي رَقٍّ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَ جَرَتِ الْأَمْثَالُ وَ السُّنَنُ سَوَاءً (٢).

**[ترجمه]می گویم: در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایتی از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم دیدم که طبرسی نیز مانند آن را در احتجاج روایت کرده بود. - . مراجعه کنید به إختصاص: ۵۲ به بعد -

سلیم بن قیس نقل کرده، از سلمان فارسی - رحمه الله علیه - شنیدم که می گفت: زمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - رحلت کردند و مردم آن کارها را کردند، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح آمدند و با انصار به نزاع پرداختند و با دلیلی که در واقع علی علیه السلام باید بدان استدلال می کرد، آنان را ساکت کردند و گفتند: ای گروه انصار! قریش برای این امر [خلافت] بیشتر از شما حق دارد؛ چرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از قریش است و مهاجرین بهتر از شما هستند؛ زیرا خداوند در کتاب خود اول اسم آنان را آورده و آنان را برتری داده است. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: امامان از قریش هستند.

سلمان می گفت: من نزد علی - علیه السلام - آمدم و دیدم ایشان مشغول غسل دادن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - وصیت کرده بودند که کسی غیر از او ایشان را غسل ندهد و علی- علیه السلام - به ایشان عرض کرده بود: ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ! چه کسی مرا در این کار کمک می کند؟ و ایشان فرموده بودند: جبرئیل. علی - علیه السلام - هر عضوی از بدن ایشان را که می‌خواستند غسل دهند، بدن به همان سمت برگردانده می‌شد. هنگامی که ایشان را غسل دادند و حنوط نمودند و کفن کردند، من ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین را داخل [محل غسل] نمودند و خودشان جلو رفتند و ما پشت سر ایشان صف بستیم و ایشان بر بدن پیامبر نماز گزاردند. این در حالی بود که عائشه در اتاق بود و از این جریان بی‌خبر بود، خداوند جلوی دیدگان او را گرفته بود. سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را داخل نمودند و آنان داخل می‌شدند و نماز می‌خواندن و خارج می‌شدند. تا هنگامی که همه مهاجرین و انصاری که در آن‌جا حاضر بودند آمدند و بر بدن پیامبر نماز گزاردند.

سلمان فارسی می گفت: هنگامی که علی - علیه السلام - مشغول غسل دادن پیامبر - صلی الله علیه و آله - بودند، ایشان را از کاری که این قوم کرده بودند، باخبر ساختم و گفتم: هم‌اکنون ابوبکر بر بالای منبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است و مردم حتی به یک دست بیعت کردن هم راضی نمی‌شوند و با هر دو دست او، دست راست و چپش بیعت می کنند.

علی – علیه السلام – فرمودند: ای سلمان! آیا می‌دانی اولین نفری که بر بالای منبر رسول خدا با او بیعت کرد، چه کسی بود؟ عرض کردم: نه، تا جایی که من دیدم، ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده نشسته بود و انصار در حال نزاع بودند که اولین کسی که با او بیعت کرد مغیره بن شعبه بود، و سپس بشیر بن سعد و سپس ابوعبیده بن جراح و بعد از آن‌ها عمر بن خطاب و سپس سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل بیعت کردند.

حضرت فرمودند: سؤال من درباره این‌ها نبود، آیا می‌دانی اولین کسی که وقتی او [ابوبکر] بالای منبر رفت، با او بیعت کرد، چه کسی بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمردی را دیدم که بر عصای خود تکیه داده بود و آثار مهر بر پیشانی او آشکار بود و بسیار با استکبار راه می‌رفت، اولین نفر او بود که بالای منبر رفت و بر دامن ابوبکر افتاد و گریه می کرد و می گفت: سپاس خدایی را که مرا زنده نگه داشت تا تو را در این مکان ببینم، دستانت را باز کن [تا بیعت کنم]. ابوبکر نیز دستانش را باز کرد و او با ابوبکر بیعت کرد و سپس گفت: روزی مانند آن روز آدم، سپس پایین آمد و از مسجد بیرون رفت.

علی – علیه السلام – فرمودند: ای سلمان! آیا می‌دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، اما از حرف زدنش بدم آمد، انگار از رحلت رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خوشحال بود. علی – علیه السلام – فرمودند: او ابلیس – لعنه الله – بود، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به من فرمودند که شیطان و بزرگان لشگرش دیدند که رسول خدا در روز غدیر خم مرا به آن چه که خداوند به او دستور داده بود منصوب نمودند و به مردم فرمودند که من از خودشان به خودشان سزاوارترم، و به آنان دستور دادند که این را حاضران به گوش غایبان برسانند. آن‌گاه دیگر شیاطین و یاران مرتد ابلیس آمدند و به او گفتند که این امت، امتی مورد رحمت و معصوم است و تو و ما نمی‌توانیم راهی بر آنان پیدا کنیم، آن‌ها پناه‌گاه و امام خود پس از پیامبرشان شناخته‌اند. ابلیس با اندوه و ناراحتی به راه افتاد.

امیرالمؤمنین – علیه السلام – فرمودند: رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به من فرمودند که وقتی ایشان رحلت کنند، مردم در سقیفه بنی‌ساعده، پس از نزاعی که بر سر حق ما و حجت ما با هم می‌کنند، با ابوبکر بیعت خواهند کرد و بعد به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر روی منبر من با او بیعت می کند ابلیس است که خود را به صورت پیرمردی پر نخوت در … آورده است و چنین و چنان می گوید. سپس [از مسجد] بیرون می‌آید و شیاطین و ابلیس‌هایش جمع می شوند و برایش به سجده می‌افتند و می گویند ای سرور و ای بزرگ آنان! تو کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی، و او می گوید کدام امت است که پس از پیامبرش گمراه نشود؟ هرگز، فکر می کردید که من نمی‌توانم راهی بر [فریفتن] آن‌ها بیابم؟ دیدید که کاری با آنان کردم که فرمان خداوند مبنی بر اطاعت از او و فرمان رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را رها کردند، و این تحقق همان سخن خداوند متعال است که فرمود: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» – . سبأ / ۲۰ – {و

قطعا شیطان گمان خود را در مورد آن‌ها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان [بقیه] از او پیروی کردند}.

سلمان گفت: هنگامی که شب فرا رسید، علی – علیه السلام – فاطمه – علیها السلام – را سوار بر الاغی کردند و دست دو پسر خود حسن و حسین را گرفتند و به در خانه همه اهالی جنگ بدر و مهاجرین و انصار رفتند و حق خود را به آنان یادآوری کردند و آنان را به یاری خود فرا خواندند. اما تنها چهل و چهار نفر از آنان دعوت ایشان را پذیرفتند. حضرت به آنان امر

فرمودند که فردا صبح زود با سرهای تراشیده و همراه با سلاح‌های خود نزد ایشان بروند و تا سرحد مرگ با ایشان بیعت کنند. صبح که شد تنها چهار نفر از آنان آمدند. من [سلیم بن قیس] به سلمان گفتم: آن چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام. علی – علیه السلام – شب بعد نیز به در خانه آنان رفتند و باز هم آنان را طلبیدند و آنان گفتند صبح زود نزد تو خواهیم آمد. اما باز هم جز ما [چهار نفر] کسی نزد ایشان نیامد. حضرت در شب سوم نیز پیش آنان رفت، اما باز هم فقط ما پیش ایشان رفتیم.

هنگامی که علی – علیه السلام – نیرنگ و بی‌وفایی آنان را دیدند، در خانه خود نشستند و شروع به تألیف و جمع‌آوری قرآن نمودند که در آن زمان هنوز بر روی ورق‌ها و تکه چوب‌ها و استخوان‌های حیوانات و تکه کاغذها پراکنده بود، و تا زمانی که قرآن را به طور کامل جمع آوری نکردند، از خانه خود بیرون نیامدند. هنگامی که همه قرآن را گردآوری کردند و با دستان خود تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ آن را نوشتند، ابوبکر در پی ایشان فرستاد که بیایند و بیعت کنند، پس علی – علیه السلام – به او پیغام دادند که من مشغول هستم و سوگند خورده‌ام تا زمانی که قرآن را ننویسم و گردآوری نکنم تنها برای خواندن نماز عبا بر تن کنم.

چند روزی ایشان را به حال خود گذاشتند تا این‌که قرآن را در یک جلد جمع‌آوری کردند. سپس حضرت بیرون آمدند و به میان مردم، که در مسجد رسول خدا – صلی الله علیه و آله – گرد ابوبکر جمع شده بودند، رفتند و صدای بلند فرمودند: ای مردم! من از زمانی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از دنیا رفتند مشغول به غسل و کفن ایشان شدم و بعد از آن مشغول گردآوری قرآن بودم تا این‌که تمام آن را در یک جلد گردآوری کردم و تمام آیاتی که خداوند بر رسول خود نازل کرده بود را جمع نمودم و خود رسول خدا – صلی الله علیه و آله – تک‌تک آیات را بر من قرائت کرده‌اند و تفسیر آن‌ها را به من آموخته‌اند. علی – علیه السلام– سپس فرمودند: [این کار را کردم] تا فردا روز نگویید که ما از این امر غافل بوده‌ایم.

سپس علی – علیه السلام – به آنان فرمودند: روز قیامت نگویید که من شما را برای یاری خود فرا نخوانده‌ام و حق خود را به شما یادآوری نکرده‌ام و شما را به کتاب خدا، از اول تا آخرش فرا نخوانده‌ام. عمر به ایشان گفت: این قرآنی که در نزد ماست، ما را از آن‌چه که به آن فرا می‌خوانی بی نیاز می‌کند. علی – علیه السلام – سپس به خانه‌اشان رفتند. عمر به ابوبکر گفت: کسی را دنبال علی بفرست که بیاید، او باید بیعت کند؛ زیرا تا زمانی که او بیعت نکند، ما به هیچ چیز نرسیده‌ایم. و اگر بیعت کند به او امان می‌دهیم. ابوبکر پیکی را فرستادند که به ایشان بگوید که پیش خلیفه رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – بیاید. پیک نزد ایشان آمد و پیغام را به ایشان رساند؛ علی – علیه السلام – به پیک فرمودند: سبحان الله! چقدر زود بر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – دروغ بستید! او [ابوبکر] و اطرافیانش می‌دانند که خداوند و رسولش غیر از من را کسی را خلیفه نکردند. پیک رفت و جواب ایشان را به ابوبکر رساند. ابوبکر گفت: برو و به او بگو پیش امیرالمؤمنین ابوبکر بیاید. پیک نزد ایشان آمد و پیغام را به ایشان رساند؛ علی – علیه السلام – فرمودند: سبحان الله! به خدا سوگند این عهد هنوز آن‌قدر طولانی نشده که فراموش شود، به خدا سوگند او [ابوبکر] می‌داند که این نام [امیرالمؤمنین] تنها شایسته من است، رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خودشان به او امر کرده‌اند – و او هفتمین آن هفت نفر بود – که به نام امیرالمؤمنین بر من سلام کنند، و فقط او و دوستش از میان آن هفت نفر پرسیدند و گفتند که آیا این امری از جانب خدا و رسول اوست؟ و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به آنان فرمودند: بله، این حقی از طرف خدا و رسول اوست. او امیر مؤمنان و سرور

مسلمانان و صاحب پرچم مؤمنان سفیدروی است، در زوز قیامت خداوند عزّ و جلّ او را بر صراط می‌نشاند و او دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خود را وارد جهنم می کند. پیک پیش او رفت و سخنان ایشان را به او گفت. آن روز ایشان را رها کردند.

هنگامی که شب فرا رسید، علی – علیه السلام – ، فاطمه – علیها السلام – را سوار بر الاغی کردند و دست دو فرزند خود حسن و حسین – علیهما السلام – را گرفتند و به در خانه تک‌تک اصحاب رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – رفتند و آنان را درباره حق خودشان، به خدا قسم دادند و به یاری خویش فرا خواندند. اما فقط ما چهار نفر دعوت ایشان را اجابت کردیم و سرهایمان را تراشیدیم و خود را آماده یاری ایشان کردیم، و زبیر در مورد یاری ایشان بیشتر از ما بصیرت داشت. علی – علیه السلام – که دیدند مردم ایشان را رها کرده‌اند و از یاری‌اشان دست کشیده‌اند و همگی به سراغ ابوبکر رفته‌اند و او را احترام می کنند، از آن پس خانه‌نشین شدند.

عمر به ابوبکر گفت: چرا کسی را در پی او نمی‌فرستی که بیاید و بیعت کند، زیرا کسی جز علی و این چهار نفر کسی باقی نمانده است که بیعت نکرده باشد. میان آن دو نفر، ابوبکر دل‌نازک‌تر و مهربان‌تر و زیرک‌تر و عمیق‌تر، و عمر خشن‌تر و سخت‌گیرتر و ستم‌کارتر بود. ابوبکر به او گفت: چه کسی را به دنبال او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را به دنبالش می‌فرستیم؛ زیرا او مردی خشن و سنگ‌دل و ستم‌گر و یکی از آزادشدگان و یکی از افراد قبیله بنی‌عدی بن کعب است. او را بفرست و چند نفر را نیز همراه او بفرست. قنفذ رفت و از علی – علیه السلام – اجازه ورود خواست؛ اما ایشان به آن‌ها اجازه ورود ندادند. یاران قنفذ پیش ابوبکر و عمر، که در مسجد نشسته بودند و مردم در اطرافشان بودند، بازگشتند و به آن‌ها گفتند: به ما اجازه ورود نداد.

عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد که هیچ، اما اگر اجازه نداد، بدون اجازه وارد شوید. آن‌ها رفتند و اجازه خواستند؛ فاطمه علیها السلام فرمودند: من نمی‌گذارم که بدون اجازه وارد خانه‌ام شوید. آنان بازگشتند و قنفذ ملعون همان‌جا ماند. گفتند: فاطمه چنین و چنان گفت و نگذاشت که بدون اجازه وارد خانه‌اش شویم.

عمر خشمگین شد و گفت: ما را با زن‌ها چه کار؟ سپس به عده‌ای از آن‌هایی که در اطرافش بودند دستور داد که هیزم بیاورند. آن‌ها هیزم آوردند و عمر هم همراه آنان هیزم آورد و هیزم‌ها را در اطراف خانه علی – علیه السلام – ، که علی و فاطمه و دو فرزندشان در آن بودند گذاشتند. عمر طوری که علی و فاطمه صدای او را بشنوند فریاد زد: ای علی! به خدا سوگند یا بیرون میایی و با خلیفه رسول خدا بیعت می کنی، و یا این‌که خانه‌ات را بر سرت به آتش می‌کشم. پس فاطمه – علیها سلام – برخاستند و فرمودند: ای عمر! ما را با تو چه کار؟ عمر گفت: در را باز کن وگرنه خانه‌تان را بر سرتان به آتش می‌کشیم. فاطمه فرمودند: ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی که وارد خانه من شوی؟ عمر منصرف نشد و دستور داد که آتش بیاورند و درب خانه را به آتش کشید و سپس آن را کنار زد و داخل شد.

فاطمه – علیها السلام – خودشان را در جلوی او قرار دادند و فریاد زدند: ای پدر! ای رسول خدا! عمر شمشیرش را به همراه غلافش بالا آورد و ضربه‌ای به پهلوی ایشان زد، فاطمه – علیها السلام – فریاد ای پدر جان برآوردند، عمر تازیانه را بالا آورد و آن را به دست ایشان زد، فاطمه فریاد زد که ای رسول خدا! چه بدجانشینانی برای تو هستند این ابوبکر و عمر. علی – علیه

السـلام – بر عمر حمله‌ور شدند و یقه او را گرفتند و او را بر زمین زدند و بر بینی و گردن او زدند و خواسـتند که او را بکشـند که به یاد سخن و وصیت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – که به ایشان سفارش کرده بودند افتادند و فرمودند: ای ابن صهاک! سوگنـد به آن کسـی که محمـد – صـلی الله علیه و آله و سـلم – را به پیامبری تکریم نمود، اگر به خاطر تقدیر خدا و عهدی که با رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – بسته‌ام نبود، خودت می‌دانستی که وارد خانه من نمی‌شدی.

عمر کمک خواست و مردم آمدند و وارد خانه شدند، و علی – علیه السـلام – به سمت شمشیر خود رفتند و قنفذ از ترس این... که علی – علیه السـلام – شمشـیر خود را بیرون آورند پیش ابوبکر بازگشت؛ زیرا او شـجاعت و نیرومندی ایشان را می‌دانست. ابوبکر به قنفـذ گفت: برگرد؛ اگر بیرون آمـد، خود را به داخـل خانه‌اش بیانـداز و اگر بیرون نیامـد، آتش بر خانه‌اشان بیفکن. قنفـذ ملعـون بـه راه افتـاد و بـه همراه یـارانش خـود را بـدون اجـازه بـه داخـل خـانه انداختنـد، علی – علیه السـلام – به سـمت شمشیرشان رفتند، اما آنان که تعدادشان زیاد بود، زودتر پیش رفتند و شمشیر را برداشتند، علی – علیه السلام – شمشیر یکی از آن‌ها را گرفتنـد، ولی آن‌ها زیاد بودنـد و بر ایشان غلبه کردنـد و طنابی دور گردنشان انداختند. فاطمه – علیها السـلام – بر در خانه، خود را بین آن‌ها و علی – علیه السـلام – قرار دادند، اما قنفذ ملعون با تازیانه ایشان را زد. زمانی که فاطمه– علیها السلام – رحلت کردند، به سـبب ضربه‌ای که آن ملعون به ایشان زده بود هنوز چیزی مانند دمل بر بازویشان وجود داشت. سپس علی – علیه السـلام – را کشان کشان پیش ابوبکر بردند و عمر با شمشـیر بالای سـر ایشان ایستاده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و سـالم مولی ابی‌حـذیفه و معـاذ بن جبـل و مغیره بن شـعبه و بشـیر بن سـعید و سایر مردم سـلاح به دست اطراف ابوبکر ایستاده بودند.

سلیم بن قیس نقل کرده، به سـلمان گفتم: [آیا ابوبکر گفت] بـدون اجازه وارد خانه فاطمه شویـد؟ سـلمان گفت: آری به خدا سوگند، و این در حالی بود که ایشان روبند هم به سـر نداشـتند و فریاد می‌زدند: ای پدر جان! ای رسول خدا! چه بدجانشینانی برای تو هسـتند این ابوبکر و عمر. چشـمانت در قبر نیز بـاز نشود که فـاطمه را در حـالی که با صـدای بسیار بلنـد فریاد می‌زند ببینی! من دیدم که ابوبکر و اطرافیان او همگی داشتند گریه می‌کردند، جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر داشت می‌گفت: ما با زنان و نظرات آن‌ها کاری نـداریم. علی – علیه السـلام – را پیش ابوبکر بردنـد، در حالی که ایشان می‌فرمودند: به خدا سوگند اگر شمشـیرم به دستم بیفتد، می‌فهمیدید که هرگز زنده پیش این شخص [ابوبکر] نمی‌رسید، اما به خدا سوگند من خودم را به خاطر نجنگیـدن با شـما سـرزنش نمی‌کنم، اگر چهل مرد در اطاعت خود داشـتم، جماعتتان را متفرق می‌کردم، اما خدا لعنت کند آن‌هایی که ابتدا با من بیعت نمودند و سپس مرا خوار کردند.

هنگامی که چشم ابوبکر به علی – علیه السـلام – افتاد، فریاد زد: رهایش کنیـد. علی – علیه السـلام – فرمودنـد: ای ابوبکر! چه زود بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله کارشـکنی کردیـد؛ به کـدامین حق و با کدام منزلت مردم را به بیعت کردن با خود فرا خوانـده‌ای؟ مگر همین دیروز نبود که به امر خدا و رسول خدا با من بیعت کردی؟ قنفذ – لعنه الله – هنگامی که فاطمه – علیها السـلام – خود را میان او و شوهرش قرار دادند، با تازیانه به او زده بود، و عمر به قنفذ پیغام فرستاده بود که اگر فاطمه بین تو و علی قرار گرفت، او را بزن. قنفذ فاطمه – علیها السـلام – را به میان در و دیوار خانه پرت کرد و یکی از دنده‌های پهلوی ایشان شکست و بچه‌ای از شکمشان افتاد، ایشان تا پایان عمرشان در بستر بیماری بودند و در نهایت بر اثر همین ضربات شهید از دنیا رفتند. درود خداوند بر ایشان باد!

زمانی که علی – علیه السلام – را پیش ابوبکر بردند، عمر بعد از نیش و کنایه، به ایشان گفت: بیعت کن و این سخنان باطل را رها کن. علی – علیه السلام – به او فرمودند: اگر این کار را نکنم، چکار می کنید؟ گفتند: با خواری و حقارت تو را می... کشیم. علی گفت: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را کشته‌اید. ابوبکر گفت: بنده خدا را راست می‌گویی، اما ما قبول نداریم که تو برادر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – باشی. حضرت فرمودند: آیا این‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین من و خودشان پیوند اخوّت بستند را انکار می‌کنید؟ ابوبکر گفت: آری. و این را سه بار برای ایشان تکرار کرد.

سپس علی – علیه السلام – رو به مردم کردند و فرمودند: ای گروه مسلمانان و مهاجرین و انصار! شما را به خدا قسم می دهم، آیا شنیدید که رسول خدا در روز غدیر خم چنین و چنان فرمودند و در غزوه تبوک چنان و چنین فرمودند، علی علیه السلام هر چه را که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به صورت علنی در مورد ایشان برای عموم مردم گفته بودند را یادآوری کردند و آنان گفتند: خداوندا آری. ابوبکر ترسید که مردم به یاری علی – علیه السلام – بروند و او را برکنار کنند، برای همین پیش‌دستی کرد و گفت: هر آن‌چه که گفتی درست بود و ما این سخنان را با گوش‌های خود شنیده‌ایم و آن‌ها را پذیرفته‌ایم؛ اما از این‌ها که بگذریم، من از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می‌فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را برگزید و اکرام نمود و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید و این‌گونه نبوده که خداوند خلافت و نبوت هر دو را به ما اهل بیت بدهد. علی – علیه السلام – فرمودند: آیا غیر از تو کسی از اصحاب رسول خدا– صلی الله علیه و آله – هست که شهادت دهد چنین چیزی از ایشان شنیده است؟ عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست می‌گوید، ما نیز این سخن را همان‌طور که او نقل کرد، از ایشان شنیده‌ایم. ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل نیز گفتند: ما هم این سخن را از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیده‌ایم. علی – علیه السلام – فرمودند: همگی‌اتان به آن صحیفه ملعونه‌ای که در کعبه و علیه ما بر آن هم‌پیمان شدید که: \\"اگر خداوند محمد را بکشد و یا بمیرد، باید این امر [خلافت] را از ما اهل بیت بیرون بیاورید\\"، وفا کردید. ابوبکر گفت: تو از کجا در مورد آن می‌دانی؟ ما که چیزی در این باره به تو نگفته بودیم؟ علی – علیه السلام – فرمودند: تو ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابوذر و تو ای مقداد! شما را به خدا و اسلام قسم، از شما می‌پرسم که آیا نشنیدید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – این را می فرمود و شما می‌شنیدید که فلانی و فلانی و اسم همین پنج نفر را بردند و فرمودند که این‌ها در بین خوشان قراردادی نوشته‌اند و بر سر آن‌چه که اکنون کرده‌اند با هم عهد و پیمان بسته... اند؟ آن‌ها گفتند: خداوندا آری، شنیدیم که رسول خدا این را به شما می‌گفتند که: آن‌ها بر سر آن‌چه که اکنون انجام داده... اند، عهد پیمان بسته‌اند و در بین خودشان قراردادی نوشته‌اند که اگر من کشته شدم و یا مُردم، خلافت را از دست تو ای علی دربیاورند، آن‌گاه شما به ایشان عرض کردید: پدرم فدایتان ای رسول خدا! اگر این اتفاق رخ داد، شما امر می‌فرمایید من چه کنم؟ و ایشان به شما فرمودند: اگر یاورانی برای رویارویی با آنان یافتی، با آنان بجنگ و مخالفت کن و اگر یاوری برای خود نیافتی، با آنان بیعت کن و خون خودت را حفظ کن. علی – علیه السلام – فرمودند: به خدا سوگند اگر آن چهل نفری که با من بیعت کردند به من وفادار می‌ماندند، قطعاً در راه خدا با شما می جنگیدم. اما به خدا سوگند دیگر هیچ کدام از افراد نسل شما دو نفر تا روز قیامت به آن [خلافت] نخواهند رسید، و چیزی که آن سخنی که شما به رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بستید را تکذیب می‌کند، این سخن خداوند است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» – . نساء : ۵۴ – {بلکه

به مردم برای آن‌چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند، در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنـان ملکی بزرگ بخشـیدیم}؛ کتاب همان نبوت، و حکمت همان سـنت، و ملك همان خلافت است، و ما نیز آل ابراهیم هستیم.

مقـداد برخاست و گفت: ای علی! چه دسـتوری می‌فرماییـد؟ به خـدا سوگنـد اگر دسـتور دهیـد، شمشـیر می‌زنم و اگر دسـتور دهید، دست نگه می‌دارم. علی - علیه السلام - فرمودند: ای مقداد! دست نگه دار و عهد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و آن‌چه که ایشان به تو سفارش کرد را به یاد آور.

سپس من برخاسـتم و گفتم: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، اگر بدانم که ستمی را دفع می‌کنم و دینی را برای خدا عزت می‌بخشم، شمشـیرم را بر روی گردن خود می‌گذارم و شـجاعانه بر آن می‌زنم؛ آیا بر برادر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و وصـی و خلیفه ایشـان در میان امتشان و پـدر فرزنـدانش حمله می‌کنیـد؟ پس منتظر مصـیبت باشـید و از آسایش ناامید باشید.

ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که پس از پیامبرشان سـرگردان شدید و با سرپیچی از او خوار گشتید! خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» - . آل عمران / ۳۳ و ۳۴ - {به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ * فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضـی دیگرند و خداوند شنوای داناست}؛ خاندان محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - ، بازماندگان نوح و آل ابراهیم، بازماندگان ابراهیم و برگزیدگان و پاکان، از نسل اسـماعیل هسـتند، و خانواده پیامبر خدا محمد - صلی الله علیه و آله - ، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشـتگان هسـتند؛ آنان مانند آسـمانِ بلند، و کوه‌های برافراشـته و کعبه پوشـیده شده و چشـمه زلال وسـتارگان هدایت‌گرند و شجره مبارکه‌ای هستند که نور آن مایه روشنایی و روغن آن مایه برکت است. محمـد خـاتم پیـامبران و سـرور فرزنـدان آدم است و علی وصـی الأوصـیاء ، و پیشوای متقیـان و مقتـدای مؤمنـان سفیـدروی و صـدّیق اکبر و فـاروق اعظـم و وصـی محمـد - صـلی الله علیه و آله و سـلم - و وارث علم ایشـان و بر مومنـان از خودشـان سـزاوارتر است؛ چنـان‌چه خداونـد متعـال فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» - . احزاب : ۶ - {پیامبر

به مؤمنان از خودشان سـزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسـرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضـی [نسبت] به بعضـی اولویت دارند}. شـما نیز کسـی که خداوند مقدمش داشته را مقدم بدارید و آن کسانی که خداوند عقب انداخته را مؤخر قرار دهید، و ولایت و وزارت را به کسی بدهید که خداوند آن را برای او قرار داده است.

عمر برخـاست و خطـاب به ابوبکر که بر بالای منبر نشسـته بود گفت: از چه بالای منبر نشسـته‌ای و حال آن که این ستیزه جو نشسـته است و برای بیعت با تو بر نمی خیزد؟ اگر دسـتور دهی، گردنش را می زنیم. حسن و حسـین - علیهما السـلام - نیز که آن‌جا ایسـتاده بودند، وقتی سـخن عمر را شنیدند، گریستند. علی - علیه السلام - آن دو را در آغوش گرفتند و فرمودند: گریه نکنیـد؛ به خـدا سوگنـد نمی تواننـد پدرتان را بکشـند. ام أیمن دایه رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - جلو آمد و گفت: ای ابوبکر! چه زود حسـد و نفاق خود را نمایان ساختیـد. عمر دسـتور داد که او را از مسـجد بیرون کنند و گفت: ما را با زنان چه

کار؟

بریده اسلمی برخاست و گفت: ای عمر! آیا به برادر رسول خدا و پدر فرزندان او حمله می کنی؟ و حال آن که ما تو را در میان قریش خوب می شناسیم. آیا شما همان دو نفر نیستید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – به شما فرمودند که پیش علی – علیه السلام – بروید و به او با نام امیرالمؤمنین سلام کنید و شما گفتید که آیا این فرمان خدا و رسولش است و ایشان فرمودند آری؟ ابوبکر گفت: درست است، اما رسول خدا – صلی الله علیه و آله – بعدها فرمودند: خلافت و نبوت هر دو در اهل بیت من جمع نمی شوند. بریده گفت: به خدا سوگند رسول خدا – صلی الله علیه و آله – چنین چیزی نفرموده‌اند، به خدا سوگند در شهری که تو امیر آن باشی زندگی نخواهم کرد. عمر دستور داد او را بزنند و بیرون اندازند.

سپس گفت: ای إبن ابی‌طالب! برخیز و بیعت کن. حضرت – علیه السلام – فرمودند: اگر این کار را نکنم، چه می‌شود؟ عمر گفت: در آن صورت به خدا سوگند گردنت را خواهیم زد. حضرت سه بار علیه آنان احتجاج نمودند و سپس بدون آن‌که کف دستشان را بگشایند، دستشان را دراز نمود و ابوبکر دست خود را بر دست ایشان زد و به همین راضی شد. علی – علیه السلام – پیش از آنکه بیعت کنند، در حالی هنوز ریسمان بر گردنشان بود، فریاد برآوردند: یا «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کَادُواْ یَقْتُلُونَنِی» {ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند }.

به زبیر گفته شد: بیعت کن، ولی او بیعت نکرد. عمر و خالد و مغیره بن شعبه به همراه عده ای دیگر به وی هجوم بردند و شمشیرش را گرفتند و آن را آن‌قدر بر زمین زدند تا شکسته شد و سپس یقه او را گرفتند؛ زبیر در حالی که عمر بر سینه اش نشسته بود، گفت: ای فرزند صهّاک! به خدا سوگند اگر شمشیرم در دستم بود، از من منصرف می‌شدی. و بیعت کرد.

سلمان نقل کرده: سپس مرا گرفته و آن‌قدر بر گردنم زدند که وقتی رهایم کردند، گردنم مانند تاولی برآمده بود. آنگاه دستانم را گرفته و پیچاندند و به زور بیعت کردم. پس از من ابوذر و مقداد نیز به زور بیعت کردند و جز علی و ما چهار نفر کسی از میان مردم به اجبار بیعت نکرد و در میان ما کسی به شدت زبیر سخن نمی گفت. زبیر زمانی که بیعت می نمود گفت: ای فرزند صهاک! بدان که به خدا سوگند اگر این متجاوزانی که تو را یاری کردند نبودند، دستت به من و شمشیرم نمی رسید؛ زیرا من می‌دانم که تو ترسو و پست هستی، تو این متجاوزان را پیدا کرده‌ای که به وسیله آنان نیرومند شده‌ای و حمله جرأت یافته‌ای. عمر خشمناک شد و گفت: آیا صهّاک را به یاد من می آوری؟ زبیر گفت: صهاک که باشد؟ چرا نامش را نبرم؟ او که زنی زناکار بود، مگر منکر این هستی؟ مگر او کنیز حبشی جدم عبدالمطلب نبود که جد تو نفیل، با او زنا کرد و پدرت خطاب را به دنیا آورد و عبدالمطلب پس از آن جریان او [صهاک] را به نفیل بخشید و بعد پدرت متولد شد، پدرت بنده جد من و فرزند زناست. ابوبکر میان آن دو میانجی‌گری کرد و هم‌دیگر را رها کردند.

سلیم نقل کرده، به سلمان گفتم: ای سلمان! آیا با ابوبکر بدون آن‌که سخنی بگویی بیعت نمودی؟ گفت: پس از بیعت به او گفتم: تا روزگار باقیست، هلاکت شدید. می دانید با خود چه کردید؟ درست رفتید و خطا رفتید؛ سنت پیشینیان خود را در تفرقه و اختلاف درست انجام دادید، و در سنت پیامبرتان – صلی الله علیه و آله و سلم – به خطا رفتید و سنت ایشان را از معدن و اهل آن خارج کردید. عمر گفت: ای سلمان! حالا که تو و صاحبت بیعت نموده‌اید، هر چه می خواهی بگو و هر آن... چه به نظرت می‌آید انجام بده و آن صاحبت نیز هر چه بخواهد می‌تواند بگوید. سلمان گفت: از رسول خدا – صلی الله علیه و

آله – شنیدم که می‌فرمودند: تو و آن صاحبت که با او بیعت کرده‌ای به اندازه گناهان همه امت تا روز قیامت، گناه‌کار هستید و به اندازه همگی آنان عذاب می‌شوید. عمر گفت: هر چه می خواهی بگو، مگر نه این است که دیگر بیعت کرده ای؟ خداوند چشمت را به روزی که صاحبت آن [خلافت] را به دست بگیرد، روشن نکند! گفتم: شهادت می دهم که در یکی از کتاب های آسمانی نازل شده از طرف خداوند خواندم که دری از درهای جهنم به نام و نسب و صفت توست. عمر به من گفت: هر چه می خواهی بگو؛ مگر نه این است که خداوند آن [خلافت] را از چنگ آن اهل بیتی که شما آنان را ارباب خود گرفته اید و خدا را رها نموده اید در آورده است؟ گفتم: شهادت می دهم وقتی درباره آیه: «فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» – . فجر/ ۲۵ و ۲۶ – {پس

در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او، عذاب نشود * و هیچ کس چون دربندکشیدن او دربند کشیده نشود} از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – سؤال کردم، شنیدم که ایشان می‌فرمودند: که آن شخص تو هستی. عمر به من گفت: ساکت شو! خدا صدایت را خفه کند! ای عبد که پسر زن ختنه نشده‌ای. سلمان نقل کرد: علی – علیه السلام – به من فرمودند: ای سلمان! تو را قسم می دهم که سکوت کنی. سلمان گفت: به خدا سوگند اگر علی– علیه السلام – مرا به سکوت امر نکرده بود، او را از هر آن‌چه که پیرامونش نازل شده بود آگاه می ساختم و هر آن‌چه که از رسول خدا در مورد او و صاحبش شنیده بودم را به زبان می‌آوردم. وقتی عمر مرا دید که سکوت کرده ام، گفت: به راستی که تو فرمانبر و تسلیم او هستی.

وقتی ابوذر و مقداد بدون آن‌که سخنی بگویند بیعت نمودند، عمر گفت: ای سلمان! آیا نمی‌خواهی مانند این دو یار خود دست [از این امتناعت] بکشی؟ به خدا سوگند تو بیش از این دو نفر، به اهل این خانه عشق نمی‌ورزی و بیشتر از این دو حق آن‌ها را گرامی نمی داری، همان‌طور که دیدی این دو دست برداشته اند و بیعت نموده‌اند. ابوذر گفت: ای عمر! ما را به واسطه عشق به خاندان محمد و احترام به آن‌ها سرزنش می کنی؟ خدا لعنت کند – و لعنت کرده است – کسی را که با آنان دشمنی ورزد و به آنان افترا بزند و در حق آنان ظلم کند و مردم را بر گردن آنان سوار کند و این امت را به گذشته خود عقب ببرد! عمر گفت: آمین، خدا کسی را که به حقوق آنان ظلم نموده است را لعنت کند؛ نه، به خداسوگند آنان در خلافت حقی ندارند و آنان و سایر مردم در آن [خلافت] یکسان هستند. ابوذر گفت: پس چرا با استفاده از حق و دلیل آن‌ها با انصار مخاصمه نمودید؟

علی – علیه السلام – به عمر فرمودند: ای فرزند صهاك! ما حقی در آن نداریم و آن [خلافت] برای تو و فرزند آكله الذبان است؟ عمر گفت: ای ابالحسن! حالا- که بیعت نموده‌ای دیگر دست بردار، وقتی عموم مردم به [خلافت] صاحب من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، گناه من چیست؟ علی– علیه السلام – فرمودند: ولی خداوند و رسولش تنها به من رضایت دادند. خودت و صاحبت و هر آن‌که از شما پیروی کند و بار شما را به دوش بکشد را بشارت باد به خشم و عذاب و خواری از جانب خداوند. وای بر تو ای فرزند خطاب! کاش می فهمیدی که از کجا خارج شده‌ای و به کجا داخل شدی و چه جنایتی به خود و صاحبت نموده ای؟ ابوبکر گفت: ای عمر! حالا- که بیعت نمودیم و از شر و نیرنگ و شورش او ایمن شده‌ایم، رهایش کن تا هر چه می خواهد بگوید.

علی – علیه السلام – فرمودند: من فقط یک چیز می گویم؛ حضرت رو به سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد نمودند و فرمودند: ای

شما چهار نفر! خداوند را به یادتان می آورم؛ آیا از رسول خدا شنیدید که می‌فرمودند: در جهنم تابوتی از آتش است که در آن دوازده نفر را می بینم، شش نفر از آن‌ها از پیشینیان و شش نفر دیگر از پسینیان هستند. در چاهی در قعر جهنم و در تابوتی قفل شده که بر روی آن چاه سنگی قرار دارد، هنگامی که خداوند بخواهد جهنم را شعله ور سازد، آن سنگ را از روی آن چاه کنار می‌زند و جهنم از زبانه آتش و حرارت آن چاه شعله ور می شود. علی – علیه السلام – فرمودند: شما شاهد بودید که من از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – پرسیدم که آن‌ها [آن دوازده نفر] چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: اما پیشینیان؛ آن پسر آدم که برادرش را کشت، فرعون فراعنه، آن کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش به احتجاج پرداخت، و دو نفر از بنی‌اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند که یکی ازآن‌ها یهودیان را به آیین یهود کشاند و دیگری نصرانیان را به آیین نصرانی کشاند، و ششمین نفر آن‌ها ابلیس است. و اما پسینیان؛ دجال و آن پنج تن از اصحاب صحیفه که هم‌عهد و هم‌پیمان شدند تا با تو، ای برادرم دشمنی کنند و پس از من در مقابل تو قرار بگیرند؛ این و این و ... و نام آن‌ها را فرمودند و برایمان برشمردند. سلمان گفت: ما گفتیم راست گفتی، شهادت می دهیم که ما این سخن را از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدیم. عثمان گفت: ای ابالحسن! آیا این اصحاب تو حدیثی درباره من هم دارند؟ علی – علیه السلام – به او فرمودند: آری، از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که تو را لعنت می کردند و پس از آن نیز هیچ‌گاه از خداوند برای تو طلب مغفرت ننمودند. عثمان خشمگین شد و گفت: مرا با تو چه کار، نه در زمان پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – به حال خود گذاشتی و نه بعد از ایشان به حال خودم وامی‌گذاری. زبیر گفت: آری، خدا بینی‌ات را به خاک بمالد! عثمان گفت: به خدا سوگند از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – شنیدم که می فرمودند: زبیر در حالی که از اسلام خارج شده است کشته خواهد شد. سلمان نقل کرد: علی – علیه السلام – در خلوت به من فرمود: عثمان راست گفت؛ زبیر پس از قتل عثمان با من بیعت خواهد نمود و سپس بیعتم را می شکند و در حال ارتداد کشته خواهد شد. سلیم نقل کرده: سپس سلمان به سمت من آمد و گفت: همه مردم پس از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از دین خارج شدند مگر چهار نفر. مردم پس از رسول خدا– صلی الله علیه و آله – مانند هارون و پیروانش و گوساله و پیروانش شدند؛ علی به منزله هارون و عتیق به منزله گوساله و عمر به منزله سامری است.

از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می فرمودند: عده ای از اصحابم که دارای منزلت و جایگاهی نزد من بودند پیش من می‌آیند تا از صراط عبور کنند، وقتی آنان را می بینم و آن‌ها نیز مرا می‌بینند و آنان را می شناسم و آن‌ها نیز مرا می شناسند، آن‌ها را از من دور می‌کنند؛ من می گویم پروردگارا! آن‌ها اصحاب منند، اصحاب من، گفته می‌شود: تو نمی دانی که آنان پس از تو چه کردند؛ وقتی از آن‌ها جدا شدی، به پیشینیان خود بازگشتند. و من می گویم: از رحمت خدا دور شوند و هلاکت بر آنان باد.

از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می فرمودند: امت من گام به گام و قدم به قدم و وجب به وجب و ذراع به ذراع و مو به مو، به شیوه بنی‌اسرائیل خواهند رفت؛ زیرا تورات و قرآن نوشته دستی یکسان هستند و با قلمی یکسان و در یک لوح نوشته شده اند و مثال ها و سنت‌ها یکسان جریان می‌یابند. – . به نقل مضمون از کتاب سلیم بن قیس:۸۲ – ۹۲ –

**[ترجمه]

بیان

روى الكليني صدر الخبر عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن سليم بن قيس إلى قولهم ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَجْمَعُ شَيَاطِينَهُ وَ أَبَالِسَتَهُ فَيَنْخُرُ وَ يَكْسَعُ وَ يَقُولُ كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنْ لَيْسَ لِي عَلَيْهِمْ سَبِيلٌ فَكَيْفَ رَأَيْتُمْ مَا صَنَعْتُ بِهِمْ حَتَّى تَرَكُوا أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ طَاعَتَهُ وَ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ رَسُولُ

۱- راجع نصوص ذلك ص ۲۲- ۳۲ فيما سبق من هذا الجزء.

۲- كتاب سليم بن قيس: ۸۲- ۹۲، مع اختلاف يسير.

اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۱).

و قال الجوهری الظله بالضم کهیئه الصفه و قال السجاده أثر السجود فی الجبهه و قال شمر إزاره تشمیرا رفعه یقال شمر عن ساقه و شمر فی أمره أی خف أقول أرید هنا أنه کان یری من ظاهر حاله الاهتمام بالعباده قوله ثم قال یوم کیوم آدم هذه الفقره لم یذکرها فی الإحتجاج و الکافی و المراد بها أن ما فعلت فی هذا الیوم شبیه بما فعلت بآدم و أخرجته من الجنه فی الغرابه و حسن التدبیر و النخیر صوت الأنف و کسعه کمنعه ضرب دبره بیده أو بصدر قدمه و الشظاظ بالکسر العود الذی یدخل فی عروه الجوالق.

و فی الإحتجاج (۲) فلم یخرج حتی جمعه کله فکتبه علی تنزیله و الناسخ و المنسوخ فبعث إلی قوله فقد آلیت بیمین إلی قوله و أعلمنی تأویلها ثم دخل بیته فقال عمر إلی قوله فقال عمر أرسل إلیه قنفذا و کان رجلا فظا غلیظا جافیا من الطلقاء أحد بنی تیم إلی قوله ثم أمر أناسا حوله فحملوا حطبا و حمل معهم عمر و جعلوه حول منزله و فیه علی و فاطمه و ابناهما علیهم السلام ثم نادی عمر حتی أسمع علیا علیه السلام و الله لتخرجن و لتبایعن خلیفه رسول الله أو لأضرمن علیک بیتک نارا ثم رجع قنفذ إلی أبی بکر و هو یخاف أن یخرج علی علیه السلام بسیفه لما عرف من بأسه و شدته ثم قال لقنفذ إن خرج و إلا فاقتحم علیه فإن امتنع فأضرم علیهم بیتهم نارا فانطلق قنفذ فاقتحم هو و أصحابه بغیر إذن و ثار علی إلی سیفه فسبقوه إلیه فتناول بعض سیوفهم فکثروا علیه فضبطوه و ألقوا فی عنقه حبلا و حالت فاطمه علیها السلام بین زوجها و بینهم عند باب البیت فضربها قنفذ بالسوط علی عضدها و إن بعضدها مثل الدملوج من ضرب قنفذ إیاها فأرسل أبو بکر إلی قنفذ اضربها فألجأها إلی عضاده باب بیتها فدفعها فکسر ضلعا من جنبها و ألقت جنینا من بطنها فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت من ذلک شهیده صلوات

۱- راجع ص ۲۶۳ فیما سبق.

۲- رواه الطبرسیّ فی الاحتجاج ۵۲- ۵۶ عن سلیم بن قیس.

الله علیها ثم انطلقوا بعلی علیه السلام ملببا یتل.

إلی قوله و سائر الناس قعود حول أبی بکر علیهم السلاح و دخل علی علیه السلام و هو یقول أما و الله لو وقع سیفی بیدی لعلمتم أنکم لم تصلوا إلی هذا منی و بالله ما ألوم نفسی فی جهد و لو کنت فی أربعین رجلا لفرقت جماعتکم فلعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی فانتهره عمر فقال بایع.

و قال فی القاموس کاثروهم فکثروهم غالبوهم فی الکثره فغلبوهم قال الدملج کجندب فی لغتیه و زنبور المعضد و قال تله صرعه أو ألقاه علی عنقه و خده و التلتله التحریک و الإقلاق و الزعزعه و الزلزله و السیر الشدید و السوق العنیف و أتله ارتبطه و اقتاده.

قوله علیه السلام من عقبکما فی الإحتجاج من عقبکم إلی یوم القیامه ثم نادی قبل أن یبایع یا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی إلی قوله أصبتم و أخطأتم أصبتم سنه الأولین و أخطأتم سنه نبیکم.

قوله أسکت الله نأمتک قال الجوهری النأمه بالتسکین الصوت یقال أسکت الله نأمته أی نغمته و صوته و یقال أیضا نامَّته بتشدید المیم فیجعل من المضاعف و قال سعرت النار هیجتها و ألهبتها و استعرت النار و تسعرت أی توقدت.

قوله و إبلیس سادسهم أقول هکذا فی الإحتجاج و فی کتاب سلیم هکذا و عاقر الناقه و قاتل یحیی بن زکریا و فی الآخرین الدجال و هؤلاء الخمسه أصحاب الصحیفه و الکتاب و جبتهم و طاغوتهم الذی تعاهدوا علیه و تعاقدوا علی عداوتک و لا یستقیم إلا بتکلف تام.

قوله قال سلیم فی الإحتجاج هکذا ثم أَقْبَلَ عَلَیَّ سَلْمَانُ فقال إن القوم ارتدوا بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله إلا من عصمه الله بآل محمد إن الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بمنزله هارون إلی قوله فی سُنَّهِ السامری و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لترکبن إلی قوله و باعا بباع

**[ترجمه]کلینی این روایت را از اول تا آن‌جا که می گوید: \\"سپس بیرون آمد و شیاطین و ابلیس‌های خود را جمع کرد باد در بینی‌اش می‌انداخت و را دستش را بر پشت آن‌ها می‌زد و می گفت هرگز، شما فکر کردید که من راهی بر آن‌ها پیدا نمی... کنم، دیدید با آن‌ها چه کردم و چگونه امر و اطاعت از خداوند عزّ ذکره را رها کردند و آن‌چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها امر کرده بود را کنار نهادند.\\" از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از سلیم بن قیس نقل کرده است.

جوهری گفته است: \\"ظله\\" به ضم ظاء چیزی شبیه به سکو است، و گفته است: \\"سجاده\\" اثر سجده در پیشانی است. \\"شمّر إزاره تشمیراً\\" یعنی آن را بالا برد، گفته می‌شود: \\"شمّر عن ساقه و شمّر فی امره\\" یعنی سبک گشت. مؤلف می گوید: در این‌جا منظور این است که از ظاهر حالت او توجه و اهتمام به عبادت دیده می‌شد. \\"روزی مانند روز آدم\\" این بخش در احتجاج و کافی نیامده است و منظور از آن این است که کاری که امروز انجام دادم از جهت شگفتی و حسن تدبیر مانند کاری است که با آدم انجام دادم و او را از بهشت بیرون کردم. ،\\"نخیر\\" یعنی صدای بینی، و \\"کَسَعَه\\" بر

وزن \\"مَنَعَه\\" یعنی با دست یا با جلوی پایش به پشت او زد. \\"شِظاظ\\" به کسر شین، چوبی تختی است که در دو طرف خورجین قرار می دهند.

و در احتجاج این‌چنین آمده است: \\"تا زمانی که همه قرآن را جمع‌آوری نمودند و آن را به ترتیب نزول و ناسخ و منسوخ نگاشتند، از خانه خارج نشدند، ابوبکر در پی ایشان فرستاد\\" تا آن‌جا که \\"سوگند خورده‌ام\\" تا: \\"تفسیر آن‌ها را به من آموخته‌اند. علی – علیه السلام – سپس به خانه‌اشان رفتند\\" تا آن‌جا که:\\" قنفذ را به دنبالش بفرست؛ او مردی خشن و سنگ‌دل و ستم‌گر و یکی از آزادشدگان و یکی از افراد قبیله بنی‌تیم بود\\" تا: \\"سپس به عده‌ای از آن‌هایی که در اطرافش بودند دستور داد که هیزم بیاورند. آن‌ها هیزم آوردند و عمر هم همراه آنان هیزم آورد و هیزم‌ها را در اطراف خانه علی – علیه السلام – ، که علی و فاطمه و دو فرزندشان در آن بودند گذاشتند. عمر طوری که علی – علیه السلام – صدای او را بشنوند فریاد زد: ای علی! به خدا سوگند یا بیرون میایی و با خلیفه رسول خدا بیعت می کنی، و یا این‌که خانه‌ات را بر سرت به آتش می کشم. قنفذ در حالی که می‌ترسید علی – علیه السلام – با شمشیر خود بیرون بیایند پیش ابوبکر بازگشت؛ زیرا او نیرومندی و شجاعت ایشان را می‌دانست. سپس ابوبکر به قنفذ گفت: اگر بیرون آمد که هیچ، وگرنه خود را به داخل خانه‌اش بیانداز و اگر بیرون نیامد، آتش بر خانه‌اشان بیفکن. قنفذ به راه افتاد و به همراه یارانش، خودشان را بدون اجازه به داخل خانه انداختند، علی – علیه السلام – به سمت شمشیرشان رفتند، اما آنان زودتر پیش رفتند و شمشیر را برداشتند، علی – علیه السلام – شمشیر یکی از آن‌ها را گرفتند، ولی آن‌ها زیاد بودند و آن شمشیر را از چنگ ایشان درآوردند و طنابی دور گردنشان انداختند. فاطمه – علیها السلام – بر در خانه، خود را بین آن‌ها و علی – علیه السلام – قرار دادند، قنفذ با تازیانه بر بازوی ایشان زد و به سبب ضربه‌ای که قنفذ به ایشان زده بود چیزی مانند دمل بر بازویشان وجود داشت. ابوبکر به قنفذ پیغام فرستاد که فاطمه را بزن، قنفذ فاطمه – علیها السلام – را به میان در و دیوار خانه پرت کرد و یکی از دنده‌های پهلوی ایشان شکست و جنینی از شکمشان سقط شد، ایشان تا پایان عمرشان در بستر بیماری بودند و در نهایت بر اثر همین ضربات شهید از دنیا رفتند. درود خداوند بر ایشان باد! سپس پیراهن علی – علیه السلام – را گرفتند و ایشان را کشان‌کشان بردند.\\"

تا این جا که: \\"و سایر مردم مسلح اطراف ابوبکر نشسته بودند، علی – علیه السلام – داخل شدند، در حالی که می‌فرمودند: به خدا سوگند اگر شمشیرم به دستم می‌افتاد، می‌فهمیدید که هرگز نمی‌توانستید مرا پیش این شخص [ابوبکر] بیاورید، اما به خدا سوگند من خودم را به خاطر نجنگیدن با شما سرزنش نمی‌کنم، اگر چهل مرد در اطاعت خود داشتم، جماعتتان را متفرق می‌کردم، اما خدا لعنت کند آن‌هایی که ابتدا با من بیعت نمودند و سپس مرا خوار کردند، عمر به ایشان نیش و کنایه زد و گفت: بیعت کن.\\"

مؤلف قاموس گفته است: \\"کاثروهم، فکثروهم\\" یعنی تعدادشان زیادتر بود و غالب شدند. \\"دُملج\\" مانند جندب است در این‌که دو نوع تلفظ دارد [به فتح لام و ضم آن] و \\"دُملُوج\\" بر وزن زنبور، به معنای النگو و خلخال است. \\"تلّه\\" یعنی او را به زمین زد یا او را با گردن و صورتش به زمین زد، \\"التلتله\\" یعنی به حرکت در آوردن و تکان دادن و مضطرب ساختن و زلزله و به زور راه رفتن و به شدت هل دادن، و \\"أتلّه\\" به بند کشید و آن را کشاند.

در احتجاج بعد از \\"از نسل شما دو نفر\\" این‌چنین آمده است: از نسل شما دو نفر تا روز قیامت. سپس پیش از آن که

بیعت کنند فریاد زد: ای پسر مادرم! این قوم مرا به ضعیف یافتند\\" تا آن‌جا که \\"درست رفتید و به خطا رفتید، سنت پیشینیان را درست انجام دادید و سنت پیامبرتان را به خطا رفتید\\"

\\"أسکت الله نأمتک\\" جوهری گفته است: \\"نأمه\\" به سکون همزه یعنی صدا، و گفته می‌شود: \\"أسکت الله نأمتک\\" یعنی خداوند نغمه و صوت تو را ساکت کند. و نیز گفته می‌شود: \\"نامّته\\" به تشدید میم، که مضاعف قرار داده می‌شود. \\"سعرت النار\\" یعنی آتش را شعله‌ور و فروزان ساخت، و \\"استعرت النار و تسعّرت\\" یعنی آتش شعله‌ور شد.

\\"و ابلیس سادسهم\\" می گویم: در احتجاج این گونه آمده است. ولی در کتاب سلیم این‌طور است: \\"و کسی که شتر صالح را پی نمود، و قاتل یحیی بن زکریا، و از میان پسینیان دجال و این پنج تن اصحاب صحیفه و قرارداد و جبت و طاغوتشان که بر سر آن با یک‌دیگر هم پیمان شدند و بر دشمنی با تو عهد بستند\\" ولی این جمله جز با تکلف بسیار درست نخواهد بود.

\\"قال سلیم\\" در احتجاج این گونه آمده است: \\"سپس سلمان رو به من کرد و گفت: مردم پس از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله - از دین خارج شدند مگر کسانی که خداوند به سبب آل محمد آن‌ها را حفظ کرد ، مردم پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به منزله هارون شدند\\" تا \\"در سنت سامری و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می فرمودند: امت من گام به گام و ... به شیوه بنی‌اسرائیل رفتند.\\"

**[ترجمه]

«۴۶»

وَ أَیْضاً وَجَدْتُ فِی کِتَابِ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ، أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ الْبَرَاءَ

ص: ۲۸۴

بْنَ عَازِبٍ (۱) يَقُولُ كُنْتُ أَحِبُّ بَنِی هَاشِمٍ حُبّاً شَدِیداً فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْصَی عَلِیّاً علیه السلام أَنْ لَا یَلِیَ غُسْلَهُ غَیْرُهُ وَ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ أَنْ یَرَی عَوْرَتَهُ غَیْرُهُ وَ أَنَّهُ لَیْسَ أَحَدٌ یَرَی عَوْرَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا ذَهَبَ بَصَرُهُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ یُعِینُنِی عَلَی غُسْلِکَ قَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فِی جُنُودٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ فَکَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُغَسِّلُهُ وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ مَرْبُوطَ الْعَیْنَیْنِ یَصُبُّ الْمَاءَ وَ الْمَلَائِکَهُ یُقَلِّبُونَهُ لَهُ کَیْفَ شَاءَ وَ لَقَدْ أَرَادَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْ یَنْزِعَ قَمِیصَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَصَاحَ بِهِ صَائِحٌ لَا تَنْزِعْ قَمِیصَ نَبِیِّکَ یَا عَلِیُّ فَأَدْخَلَ یَدَهُ تَحْتَ الْقَمِیصِ فَغَسَّلَهُ ثُمَّ حَنَّطَهُ وَ کَفَّنَهُ ثُمَّ نَزَعَ الْقَمِیصَ عِنْدَ تَکْفِینِهِ وَ تَحْنِیطِهِ (۲) قَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَخَوَّفْتُ أَنْ یَتَظَاهَرَ قُرَیْشٌ عَلَی إِخْرَاجِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَلَمَّا صَنَعَ النَّاسُ مَا صَنَعُوا مِنْ بَیْعَهِ أَبِی بَکْرٍ أَخَذَنِی مَا یَأْخُذُ الْوَالِهَ الثَّکُولَ مَعَ مَا بِی مِنَ الْحُزْنِ لِوَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَعَلْتُ أَتَرَدَّدُ وَ أَرْمُقُ وُجُوهَ النَّاسِ وَ قَدْ خَلَا الْهَاشِمِیُّونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِغُسْلِهِ وَ تَحْنِیطِهِ وَ قَدْ بَلَغَنِی الَّذِی کَانَ مِنْ قَوْلِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ مِنْ جُمْلَهِ أَصْحَابِهِ فَلَمْ أَحْفِلْ بِهِمْ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا یَئُولُ إِلَی شَیْ ءٍ فَجَعَلْتُ أَتَرَدَّدُ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْمَسْجِدِ وَ أَتَفَقَّدُ وُجُوهَ قُرَیْشٍ وَ کَأَنِّی لَکَذَلِکَ

۱- روی هـذا الحدیث ابن أبی الحدید فی شـرحه علی النهج تاره ج ۱/ ۷۳- ۷۴ مرسـلا (عند قوله علیه السلام شقوا أمواج الفتن بسـفن النجاه) و تاره اخری ج ۱ ص ۳۲ بإسـناده عن کتاب السـقیفه لعبد العزیز الجوهریّ قال: حدّثنی المغیره بن محمّد المهلبی من حفظه و عمر بن شبه من کتـابه باسـناد رفعه الی أبی سـعید الخـدریّ قـال: سـمعت البراء بن عازب یقول ..... و قـد مر بعض نصوصه فیما مضی ذیل هذا الجزء و سنشیر الی بعض الاختلاف بعد ذلک إنشاء اللّه تعالی.

۲- لم یذکر حدیث التغسیل و التدفین فی شرح النهج بل ساق الحدیث هکذا: «قال البراء بن عازب لم أزل لبنی هاشم محبا فلما قبض ....

إذْ فَقَدْتُ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ (۱) ثُمَّ لَمْ أَلْبَثْ حَتَّى إذَا أَنَا بِأَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَبِی عُبَیْدَهَ قَدْ أَقْبَلُوا فِی أَهْلِ السَّقِیفَهِ وَ هُمْ مُحْتَجِزُونَ بِالْأُزُرِ الصَّنْعَانِیهِ لَا یَمُرُّ بِهِمْ أَحَدٌ إلَّا خَبَطُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ مَدُّوا یَدَهُ عَلَی یَدِ أَبِی بَکْرٍ شَاءَ ذَلِکَ أَمْ أَبَی فَأَنْکَرْتُ عِنْدَ ذَلِکَ عَقْلِی جَزَعاً مِنْهُ مَعَ الْمُصِیبَهِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجْتُ مُسْرِعاً حَتَّی أَتَیْتُ الْمَسْجِدَ ثُمَّ أَتَیْتُ بَنِی هَاشِمٍ وَ الْبَابُ مُغْلَقٌ دُونَهُمْ فَضَرَبْتُ الْبَابَ ضَرْباً عَنِیفاً وَ قُلْتُ یَا أَهْلَ الْبَیْتِ فَخَرَجَ إِلَیَّ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَقُلْتُ قَدْ بَایَعَ النَّاسُ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ قَدْ تَرِبَتْ أَیْدِیکُمْ مِنْهَا آخِرَ الدَّهْرِ أَمَا إِنِّی قَدْ أَمَرْتُکُمْ فَعَصَیْتُمُونِی (۲)

ص: ۲۸۶

۱- فی النهج ۱/ ۷۴: فانی کذلک اذ فقدت أبا بکر و عمر، و إذا قائل یقول: القوم فی سقیفه بنی ساعده ، واذا قائل آخر یقول : قد بویع أبوبکر ، فلم ألبث الخ.

۲- فأول ما أشار بذلک الی علیّ علیه السلام قبل رحلته صلی الله علیه و آله روی ابن هشام فی السیره ۲/ ۶۵۴ و الطبریّ فی تاریخه ۳/ ۱۹۳، و البیهقیّ فی سننه ۸/ ۱۴۹ نقلا عن البخاری و ابن کثیر فی تاریخه ۵/ ۲۵۱ و ابن سعد فی طبقاته ۲ ق ۲/ ۳۸ کلهم بالاسناد عن ابن عباس قال: خرج یومئذ علیّ بن أبی طالب علی الناس من عند رسول اللّه فقال له الناس: یا أبا حسن! کیف أصبح رسول اللّه؟ قال : أصبح بحمد الله بارئا ، قال : فأخذ العباس بیده ثم قال : یا علی! أنت والله عبد العصا بعد ثلاث ، أحلف بالله لقد عرفت الموت فی وجه رسول الله کما کنت أعرفه فی وجوه بنی عبدالمطلب ، فانطلق بنا إلی رسول الله فان کان هذا الامر فینا عرفناه ، وان کان فی غیرنا أمرناه فأوصی بنا الناس ، قال : فقال له علی : انی والله لا أفعل ، والله لئن متعناه لا یؤتیناه أحد بعده ، فتوفی رسول الله صلی الله علیه و آله حین اشتد الضحاء من ذلک الیوم. أقول: : اما علی بن أبیطالب علیه الصلاه والسلام ، فقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله نذر الیه بأن الامه ستغدر به وأن الامر لا یصل الیه الا بعد ثالث ثلاثه ، بل وقد کان یعرف جزئیات الامر وما سیقع فی الامه المرحومه!! حذو النعل بالنعل ، بل وقد کان عرف علیه السلام حین نزل قوله تعالی « الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم لا یفتنون » أن الفتنه لا تنزل و رسول الله بین أظهر هم ، وانما تنزل الفتن کقطع اللیل المظلم حین ینزل برسول الله شکواه. فقد کان علیه السلام یصدر عن أمر الرسول ویرد بعهد عهده الیه ، کانت الجبال تزول ولا یزول هو علیه السلام لا بقلق ولا باضطراب ، وحیث کان الطامعون لامر الخلافه الشامخون لا نوفهم الیها یضطربون ویقلقون : هل یتم لهم الامر؟ وکیف تکون عاقبه هذه الفلته؟ کان هو علیه السلام علی سکینه ورباطه جأش یعلم عاقبه الامر رأی العین. حینما قام رسول الله الاعظم بمسجد الخیف وقال : یوشک أن ادعی فأجیب ، وانی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی کان یعلم مآل امر الامه أنهم یحرقون کتاب الله ویمزقونه ، ویجعلونه وراء ظهورهم ، ثم یطردون ویشردون العتره الطاهره و یقهرونهم. حینما قام بغدیر خم ونادی : « من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه » کان یعلم ویری برأی العین أن الامه سیردون اعقابهم القهقری ویعیدون الامر جاهلیه : یتخذون لرئاستهم وتنظیم شؤنهم أحدا منهم یرضونه علی حد ما کان یتخذ کل قبیله شیخا منهم للرئاسه والزعامه فیحالفون معه : هم یعطونه النصر والطاعه وهو یعطیهم رأیه فی تدبیر شؤنهم ونظم سیاقهم _ بصفقه خاسره خائبه. کما أنهم ارتدوا علی أعقابهم وأحیوا سنن الجاهلیه بعد ماکان رسول الله بدل الحلف الجاهلی بالبیعه الشرعیه : هم یعطونه النصر والطاعه ، وهو یضمن لهم الجنه صفقه رابحه بأمر من الله عزوجل « ان الله اشتری من المؤمنین أموالهم وأنفسهم بأن لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا ، فی التوراه والانجیل والقرآن ». نعم أحیوا سنه الجاهلیه ، تحقیقا لکلام الله العزیز « ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا » فأعادوا البیعه الاسلامیه

حلفه جاهليه ، وصراخ رسول الله صلى الله عليه و آله يصطك فى آذانهم « لا حلف ولا عقد فى الاسلام » حيث ان الله عزوجل قد أكمل دينه يوم غدير خم للمؤمنين فلا يحتاجون لعقد بيعه ولا حلف. وحينما بعث جيش أسامه وسير فيهم وجوه المهاجرين والانصار ، كان يعلم أنهم لا يطيعونه ، وحيث كان يصر ويكرر من قوله صلى الله عليه و آله « نفذوا جيش أسامه لعن الله من تخلف عنها » يعلم بعلم من الله عزوجل أنهم مفتونون غير مطيعين. وحينما قال لهم يوم الخميس ــ وما يوم الخميس لما ظهر له أن القوم غير تاركين للمدينه وليسوا منفذين لجيشهم الذى أو عبوا فيه ــ قال لهم : « ائتونى بدواه وصحيفه اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا » فعرف القوم أن هذا المكتوب لن يعدو ماقاله فى عترته يوم خيف عموما. بل ولن يعدو ما قاله فى على يوم غدير خم خصوصا قال أحدهم ان الرجل ليهجر قد غلبه الوجع ، ولما قالت نساؤه صلى الله عليه و آله « ائتوا رسول الله بحاجته » قال عمر : اسكتن! فانكن صواحبه : اذا مرض عصرتن أعينكن واذا صح أخذتن بعنقه ، فقال رسول الله : هن خير مكنم ، قوموا عنى! فليس ينبغى عند نبى تنازع. فرسول الله صلى الله عليه و آله كان يعلم ذلك ، وعلى عليه السلام كان يعلم بعهد عهده اليه جميع ذلك ، الا انهما كالظل وذى الظل كانا يتبعان أمر الله وارادته فى اتمام الحجه ليهلك من هلك عن بينه ، و يحيى من حى عن بينه. وأما العباس عم رسول الله فقد كان يومئذ بمعزل عن هذه الحقائق الباطنه و الملحمه الناشئه ، فكان يرى ظاهر الامر ، ويتفقد لعلى امره المسلمين ويسعى وراء ذلك بكل جده ، لكنه قد دهش من اطباق الفتن واقبالها كقطع الليل المظلم فتراءى لنفسه أن يذهب مع على إلى رسول الله ليتفرس حقيقه الامر ، وهل يصل أمر الخلافه إلى على ويتحقق فى مستحقه مع هذه الفتن الشاغبه ، ليسعى هو وراء أمنيته هذه ؛ وان لا يصل اليه ولا يستقر الامر فى مقره ويظفر هؤلاء الطغاه على سلطان رسول الله صلى الله عليه و آله يسئله أن يوصى الناس بهم كما أوصاهم بالانصار. فاقتراح العباس عم الرسول الاعظم لعلى أن يسئل رسول الله صلى الله عليه و آله من الامر ، انما كان أراد الامر الواقع فى الخارج ، على ما هو بعلم الله وعلم رسوله ، لا حقيقه الامر والحكم الالهى الذى صدع به الرسول فى غدير خم بين الملا من قومه أدانيهم وأقاصيهم ، ولذلك أجابه على أمير المؤمنين حقا ، بأنه لا يفعل ذلك أبدا ، فان رسول الله اذا أحابه فى الملا من قومه و عشيرته وبمحضر من الانصار والمهاجرين أن الامر لا يصل إلى على عليه الصلاه والسلام ، يعبره الغاشمون الظالمون على غير وجهه ، فيقولون ان الامر يحدث بعد الامر ، كان رسول الله أقام عليا بغدير خم علما هاديا ومولا مطاعا ، ثم بدا له فى آخر ساعاته وأصى الامه بهم كما أوصاهم بالانصار. هذه الاشاره هى الاولى. وأما الاشاره الثانيه من العباس إلى على عليه السلام وتفقده الامر له وسعيه وراء هذه البغيه ، انه لما قبض رسول الله قال العباس لعلى بن ابيطالب وهما فى الدار : امدد يدك أبايعك فيقول الناس : عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله ويبايعك أهل بيتك فلا يختلف عليك اثنان فان هذا الامر اذا كان ، لم يقل ، فقال له على عليه السلام : ومن يطلب هذا الامر غيرى؟ او يطمع فيها طامع غيرى؟ ، قال العباس : ستعلم (شرح النهج الحديدى ١ / ٥٣ ، الامامه و السياسه ١ / ١٢). وأما لفظ الطبقات ج ٢ ق ٢ / ٣٩ بالاسناد عن فاطمه بنت الحسين عليهما السلام قالت : لما توفى رسول الله قال العباس يا على قم حتى أبايعك ومن حضر ، فان هذا الامر ، اذا كان لم يرد مثله ، والامر فى ايدينا ، فقال على وأحد ــ يعنى يطمع فيه ــ غيرنا؟ فقال العباس : أظن والله سيكون ، فلما بويع لابى بكر ورجعوا إلى المسجد سمع على التكبير فقال : ما هذا؟ فقال العباس : هذا ما دعوتك اليه فأبيت على ، فقال على أيكون هذا؟ فقال العباس : مارد مثل هذا قط ، فقال عمر : قد خرج أبوبكر من عند النبى صلى الله عليه و آله حين توفى وتخلف عنده على وعباس والزبير ، فذلك حين قال عباس هذه المقاله. وروى البلاذرى فى الانساب ١ / ٥٨٣ باسناده عن جابر بن عبدالله قال : قال العباس لعلى : ما قدمتك إلى شئ الا تأخرت عنه ، وكان قال له : لما قبض رسول الله اخرج حتى ابايعك على أعين الناس ، فلا يختلف عليك اثنان ، فأبى وقال : أو منهم من ينكر حقنا ويستبد علينا؟ فقال العباس : سترى أن ذلك يكون ، فلما بويع أبوبكر ، قال له العباس ، ألم أقل لك يا على؟ فنرى العباس يزاول الامير بعين الظاهر ، كأصحاب

السقيفه ، وعلى عليه السلام يأبى عليه الا مزاوله الباطن بعين الحقيقه وتنزيلهم منزله الفتنه وهو على سكينه من الله عزوجل وعلم من لدنه لايشوبه شك وريب. وهذه الاشاره هى الثانيه. وأما الاشاره الثالثه ، فقد أشار اليه بعد عمر أن لا يدخل معم فى الشورى المسدسه و ينزه نفسه عن المقارنه معهم ، وكان رأيه ذلك نصحا له من حيث الظاهر لكنه صلى الله عليه و آله أبى عليه الا المضى على اراده الله عزوجل من سلامه دينه وامضاء الفتنه واتمام الحجه عليهم وردا على تأول أصحاب النبى لقوه انا اهل بيت اختار الله لنا الاخره على الدنيا ، وان اهل بيتى سيلقون بعدى بلاء وتشريدا وتطريدا (ابن ماجه كتاب الفتن الباب ۴۳) ولقوله صلى الله عليه و آله « انكم ستبتلون فى اهل بيتى من بعدى » (مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۴) بأن رسول الله قال « ان الله أبى أن يجمع لنا اهل البيت النبوه والخلافه أبدا ». فلو كان العباس يعلم عند ذاك _ على ما نعرف اليوم نحن من اخبارهم _ أن عليا لا يصدر الاعن عهد عهده اليه رسول الله لما عاتبه بقوله : « لم أدفعك فى شئ الا رجعت إلى متأخرا بما أكره : أشرت عليك عند وفاه رسول الله فى هذا الامر فأبيت ، وأشرت عليك بعد وفات رسول الله أن تعاجل الامر فأبيت ، وأشرت عليك حين سماك عمر فى الشورى أن لا تدخل معههم فأبيت ، فاحفظ عنى واحده : كلما عرض عليك القوم فأمسك إلى أن يولوك ، واحذر هذا الرهط فانهم لا يبرحون يدفعوننا عن هذا الامر حتى يقوم لنا فيه غيرنا » (العقد الفريد : ۲ / ۲۵۷ ، أنساب الاشراف ۵ / ۲۳) والكلام طويل الذيل ، وسيجئ فى محاله انشاء الله تعالى.

فَمَكَثْتُ أُكَابِدُ مَا فِی نَفْسِی فَلَمَّا كَانَ اللَّیْلُ خَرَجْتُ إِلَی الْمَسْجِدِ فَلَمَّا صِرْتُ فِیهِ تَذَكَّرْتُ أَنِّی كُنْتُ أَسْمَعُ هَمْهَمَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْقُرْآنِ فَانْبَعَثْتُ مِنْ مَكَانِی

ص: ۲۸۷

فَخَرَجْتُ نَحْوَ الْفَضَاءِ فَوَجَدْتُ نَفراً يَتَنَاجَوْنَ فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُمْ سَكَتُوا فَانْصَرَفْتُ

ص: ٢٨٨

عَنْهُمْ فَعَرَفُونِی وَ مَا عَرَفْتُهُمْ فَدَعَوْنِی فَأَتَیْتُهُمْ وَ إِذَا الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ

ص: ۲۸۹

وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ عُبَادَهُ بْنُ الصَّامِتِ وَ حُذَيْفَهُ بْنُ الْيَمَانِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ

ص: ۲۹۰

الْعَوَّام (١) وَ حُذَيْفَهُ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَيَفْعَلُنَّ مَا أَخْبَرْتُكَمْ بِهِ فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ إِذَا الْقَوْمُ يُرِيدُونَ أَنْ يُعِيدُوا الْأَمْرَ شُورَى بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ حُذَيْفَهُ انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ فَقَدْ عَلِمَ مِثْلَ مَا عَلِمْتُ فَانْطَلَقُوا إِلَى أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ وَ ضَرَبْنَا عَلَيْهِ بَابَهُ فَأَتَى حَتَّى صَارَ خَلْفَ الْبَابِ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَنْتُمْ فَكَلَّمَهُ الْمِقْدَادُ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ فَقَالَ افْتَحْ فَإِنَّ الْأَمْرَ الَّذِى جِئْنَا فِيهِ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَجْرِىَ وَرَاءَ الْبَابِ فَقَالَ مَا أَنَا بِفَاتِحٍ بَابِى وَ قَدْ عَلِمْتُ مَا جِئْتُمْ لَهُ وَ مَا أَنَا بِفَاتِحٍ بَابِى كَأَنَّكُمْ أَرَدْتُمُ النَّظَرَ فِى هَذَا الْعَقْدِ فَقُلْنَا نَعَمْ فَقَالَ أَ فِيكُمْ حُذَيْفَهُ فَقُلْنَا نَعَمْ فَقَالَ الْقَوْلُ مَا قَالَ حُذَيْفَهُ فَأَمَّا أَنَا فَلَا أَفْتَحُ بَابِى حَتَّى يَجْرِىَ عَلَيَّ مَا هُوَ جَارٍ عَلَيْهِ وَ مَا يَكُونُ بَعْدَهَا شَرٌّ مِنْهَا وَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ الْمُشْتَكَى قَالَ فَرَجَعُوا ثُمَّ دَخَلَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ بَيْتَهُ قَالَ وَ بَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ الْخَبَرُ (٢) فَأَرْسَلَا إِلَى أَبِى عُبَيْدَهَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَ الْمُغِيرَهِ بْنِ شُعْبَهَ فَسَأَلَاهُمَا الرَّأْىَ فَقَالَ الْمُغِيرَهُ بْنُ شُعْبَهَ أَرَى أَنْ تَلْقَوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَتُطْمِعُوهُ فِى أَنْ يَكُونَ لَهُ فِى هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ يَكُونُ لَهُ وَ لِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَقْطَعُوهُ بِذَلِكَ عَنِ ابْنِ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ فَإِنَّ الْعَبَّاسَ لَوْ صَارَ مَعَكُمْ كَانَتِ الْحُجَّهُ

١- زاد فى النهج: أبا الهيثم ابن التيهان.

٢- و فى تاريخ اليعقوبى ٢/ ١١۴ «أنه تخلف عن بيعه أبى بكر قوم من المهاجرين و الأنصار و مالوا مع علىّ بن أبى طالب منهم العباس و الفضل بن العباس و الزبير بن العوام و خالد ابن سعيد بن العاص و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسىّ و أبو ذر الغفارى و عمّار بن ياسر و البراء ابن عازب و ابى بن كعب فأرسل أبو بكر الى عمر بن الخطّاب و ابى عبيده بن الجراح و المغيره ابن شعبه فقال: ما الرأى؟ قالوا: الرأى أن تلقى العباس ... ثم ساق القصه بنحو ما ساقه شارح النهج. وروى ابن قتيبه فى كتابه الامامه والسياسه ١ _ ٢١ قصه مشاورتهم المغيره بن شعبه و رأيه بنحو مما ساقه اليعقوبى فى تاريخه ، من شاءه فليراجعه.

عَلَی النَّاسِ وَ هَانَ عَلَیْکَمْ أَمْرُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَحْدَهُ قَالَ فَانْطَلَقَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ الْمُغِیرَهُ بْنُ شُعْبَهَ حَتَّی دَخَلُوا عَلَی الْعَبَّاسِ فِی اللَّیْلَهِ الثَّانِیَهِ مِنْ وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فَتَکَلَّمَ أَبُو بَکْرٍ فَحَمِدَ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَبِیّاً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلِیّاً فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ بِکَوْنِهِ بَیْنَ ظَهْرَانَیْهِمْ حَتَّی اخْتَارَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَ تَرَکَ لِلنَّاسِ أَمْرَهُمْ لِیَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ مَصْلَحَتَهُمْ مُتَّفِقِینَ لَا مُخْتَلِفِینَ فَاخْتَارُونِی عَلَیْهِمْ وَالِیاً وَ لِأُمُورِهِمْ رَاعِیاً فَتَوَلَّوْنِی ذَلِکَ وَ مَا أَخَافُ بِعَوْنِ اللَّهِ وَهْناً وَ لَا حَیْرَهً وَ لَا جُبْناً وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ غَیْرَ أَنِّی لَا أَنْفَکُّ مِنْ طَاعِنٍ یَبْلُغُنِی فَیَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْعَامَّهِ فَیَتَّخِذُکُمْ لَجَأً فَتَکُونُونَ حِصْنَهُ الْمَنِیعَ وَ خَطْبَهُ الْبَدِیعَ فَإِمَّا دَخَلْتُمْ مَعَ النَّاسِ فِیمَا اجْتَمَعُوا عَلَیْهِ أَوْ صَرَفْتُمُوهُمْ عَمَّا مَالُوا إِلَیْهِ فَقَدْ جِئْنَاکَ وَ نَحْنُ نُرِیدُ أَنْ نَجْعَلَ لَکَ فِی هَذَا الْأَمْرِ نَصِیباً یَکُونُ لَکَ وَ لِعَقِبِکَ مِنْ بَعْدِکَ إِذْ کُنْتَ عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنْ کَانَ النَّاسُ قَدْ رَأَوْا مَکَانَکَ وَ مَکَانَ صَاحِبِکَ فَعَدَلُوا بِهَذَا الْأَمْرِ عَنْکُمَا (۱) فَقَالَ عُمَرُ إِی وَ اللَّهِ وَ أُخْرَی یَا بَنِی هَاشِمٍ عَلَی رِسْلِکُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَّا وَ مِنْکُمْ وَ لَمْ نَأْتِکَ حَاجَهً مِنَّا إِلَیْکُمْ وَ لَکِنْ کَرِهْنَا أَنْ یَکُونَ الطَّعْنُ فِیمَا اجْتَمَعَ عَلَیْهِ الْمُسْلِمُونَ فَیَتَفَاقَمَ الْخَطْبُ بِکُمْ وَ بِهِمْ فَانْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ لِلْعَامَّهِ فَتَکَلَّمَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَبِیّاً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلِیّاً (۲) فَإِنْ

۱- فی النهج ۱ ر ۷۴: «و ان کان المسلمون قد رأوا مکانک من رسول اللّه و مکان أهلک ثمّ عدلوا بهذا الامر عنکم و علی رسلکم بنی هاشم فان رسول اللّه منا و منکم، فاعترض کلامه عمر و خرج الی مذهبه فی الخشونه ... الی آخر ما سیأتی فی المتن، و هکذا فی تاریخ الیعقوبی ۲/ ۱۱۵ و الإمامه و السیاسه ۱/ ۲۱ جعل «و علی رسلکم» من کلام أبی بکر.

۲- زاد النهج و الیعقوبی: فمن اللّه به علی أمته حتّی اختار له ما عنده، فخلی الناس علی أمرهم لیختاروا لانفسهم مصیبین للحق مائلین عن زیغ الهوی، فان کنت ....

كُنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله طَلَبْتَ هَذَا الْأَمْرَ فَحَقَّنَا أَخَذْتَ وَ إِنْ كُنْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ طَلَبْتَ فَنَحْنُ مِنْهُمْ مَا تَقَدَّمَ رَأْيُنَا فِي أَمْرِكَ وَ لَا شُوِّرْنَا وَ لَا نُحِبُّ لَكَ ذَلِكَ إِذْ كُنَّا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كُنَّا لَكَ كَارِهِينَ (۱) وَ أَمَّا قَوْلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيباً فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ لَكَ خَاصَّةً فَأَمْسِكْ عَلَيْكَ فَلَسْنَا مُحْتَاجِينَ إِلَيْكَ وَ إِنْ كَانَ حَقَّ الْمُؤْمِنِينَ فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَحْكُمَ فِي حَقِّهِمْ وَ إِنْ كَانَ حَقَّنَا فَإِنَّا لَا نَرْضَى بِبَعْضِهِ دُونَ بَعْضٍ (۲) وَ أَمَّا قَوْلُكَ يَا عُمَرُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنَّا وَ مِنْكُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله شَجَرَةٌ نَحْنُ أَغْصَانُهَا وَ أَنْتُمْ جِيرَانُهَا فَنَحْنُ أَوْلَى بِهِ مِنْكُمْ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنِّي (إِنَّا) نَخَافُ تَفَاقُمَ الْخَطْبِ بِكُمْ فَهَذَا الَّذِي فَعَلْتُمُوهُ أَوَائِلُ ذَلِكَ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنْشَأَ الْعَبَّاسُ يَقُولُ:

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ هَذَا الْأَمْرَ مُنْحَرِفاً***عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنٍ

أَ لَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبْلَتِكُمْ***وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْآثَارِ وَ السُّنَنِ

وَ أَقْرَبَ النَّاسِ عَهْداً بِالنَّبِيِّ وَ مَنْ***جِبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ بِالْغُسْلِ وَ الْكَفَنِ

مَنْ فِيهِ مَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ كُلِّهِمْ*** وَ لَيْسَ فِي النَّاسِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

مَنْ ذَا الَّذِي رَدَّكُمْ عَنْهُ فَنَعْرِفُهُ*** هَا إِنَّ بَيْعَتَكُمْ مِنْ أَوَّلِ الْفِتَنِ (۳)

**[ترجمه]هم‌چنین در کتاب سلیم بن قیس هلالی که نقل کرده، از براء بن عازب شنیدم که می گفت: من چه در زمان حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و چه بعد از وفات ایشان به شدت به بنی‌هاشم عشق می ورزیدم، وقتی وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزدیک شد، به علی - علیه السلام - وصیت نمودند که کسی غیر از ایشان بدنشان را غسل ندهد و غیر از ایشان هر کس دیگری بدن رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم - را ببیند، بینایی‌اش را از دست خواهد داد. علی - علیه السلام - عرض کردند: ای رسول خدا! پس چه کسی مرا در غسل شما یاری می‌کند؟ پیامبر فرمودند: جبرئیل به همراه لشگری از فرشتگان. علی - علیه السلام - ایشان را غسل می دادند و فضل بن عباس در حالی با چشمانی بسته آب می ریخت و ملائکه نیز بدن ایشان را به هر جهتی که علی - علیه السلام - می‌خواست می‌گرداندند، علی - علیه السلام - خواست پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را از تن ایشان در آورد که فریادی برآمد: ای علی! پیراهن پیامبرت را در نیاور. علی دستش را به زیر پیراهن رسول خدا برد و ایشان را غسل داد و سپس حنوط کرد و کفن نمود، و در هنگام کفن و حنوط لباس حضرت را از بدنشان بیرون آورد.

براء بن عازب نقل کرده، زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کردند، ترسیدم که قریش به کمک یک‌دیگر خلافت را از بنی‌هاشم بیرون آورند. وقتی مردم آن کارها را کردند و با ابوبکر بیعت نمودند، مانند انسانی حیران و داغدار شدم و با آن اندوهی که از وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - داشتم، به میان مردم رفتم و به چهره‌هایشان نگریستم؛ هاشمیان در میانشان نبودند؛ زیرا آن‌ها مشغول غسل و حنوط رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بودند. سخن سعد بن عباده و اصحابش که پیرو او بودند به گوشم رسیده بود، اما توجهی بدان نکردم و می دانستم که به جایی نمی‌رسد.

میان مردم و مسجد پیوسته در رفت و آمد بودم، و به چهره قریشیان با دقت نگاه می‌کردم. در همان حال بودم که ناگهان

ابوبکر و عمر را گم کردم، ولی انـدکی بعد دیدم که ابوبکر و عمر و ابوعبیده، در حالی که بالاپوش صـنعانی به تن داشـتند به همراه اهل سـقیفه‌انـد و هر کسـی از کنارشان می گـذشت را می گرفتنـد و اگر او را می شـناختند دسـتش را دراز می‌کردند و خواسـته و ناخواسـته دست او را در دست ابوبکر می گزاردند. از ناراحتی دیدن آن صحنه و مصیبت از دست دادن رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – گمان کردم که عقلم را از دست داده‌ام. به سـرعت از آن‌جا خارج شدم و به مسـجد رفتم و سپس نزد بنی‌هـاشم رفتم؛ در بسته بود، به شـدت در را کوبیـدم و گفتم: ای اهل بیت! فضل بن عباس بیرون آمـد. گفتم: مردم با ابوبکر بیعت نموده انـد. عبـاس گفت: به جهت آن کار تا ابدالـدهر دسـتتان زیر خاک رود! مگر به شـما فرمان نـدادم و شـما عصـیان نموده‌ایـد. مـدتی مانـدم تا رنـج درونم آرام شود، شب که شـد به مسـجد رفتم، وقتی داخل مسـجد شدم، صدای تلاوت قرآن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برایم تـداعی شد، از جایم برخاسـتم و به فضای بیرون مسـجد آمدم، دیدم چند نفر با یکدیگر نجوا می‌کننـد، وقتی نزدیک آن‌ها شـدم، ساکت شدنـد. آن‌ها را نشـناختم و برگشـتم، ولی آن‌ها مرا شـناختند و صدایم زدند، نزدیکشان رفتم و دیـدم مقـداد و ابوذر و سـلمان و عمار بن یاسـر و عباده بن صامت و حـذیفه بن یمان و زبیر بن عوام بودنـد. حـذیفه داشت می گفت: به خـدا سوگنـد آن‌چه به شـما گفتم را انجام خواهند داد، به خدا سوگند نه من دروغ می گویم و نه این جریـان دروغ است. معلوم شـد که آن‌هـا می خواهنـد تکلیف این امر [خلافت] را به شورایی متشکل از مهاجران و انصار بسپرند. حذیفه گفت: برخیزید به نزد ابی بن کعب برویم، او نیز چیزهایی که من می دانم را می‌داند.

پیش ابی بن کعب رفتیم و در خانه اش را زدیم؛ تا پشت در آمد و گفت: شـما که هستید؟ مقداد پاسـخش را داد، گفت: برای چه آمـده‌ای؟ مقـداد گفت: باز کن، امری که ما به سـبب آن به این‌جا آمـده ایم مهم‌تر از آن است که از پشت در گفته شود. گفت: من در خانه ام را باز نمی کنم، می‌دانم برای چه آمـده ایـد و من در خانه‌ام را باز نمی کنم. گویا می خواهید نظر من را در مـورد این پیمـان بدانیـد؟ گفـتیم: آری. گفت: حـذیفه هم در بین شـما هست؟ گفـتیم: آری. گفت: حرف همـان است که حـذیفه گفته است. من در خانه‌ام را باز نمی کنم که آن‌چه بر سـر حـذیفه آمده، بر سر من نیز بیاید، و اتفاقاتی که بعد از این خواهـد افتاد بدتر هم خواهد بود، و باید به خداوند – جل ثناءه – شـکایت بُرد. آن‌ها بازگشـتند و ابی بن کعب هم داخل خانه اش شد.

این خبر به ابوبکر و عمر رسـید، در پی ابوعبیده بن جراح و مغیره بن شـعبه فرسـتادند و نظر آن دو را خواستند. مغیره گفت: به نظر من با عباس بن عبدالمطلب ملاقاتی داشـته باشید و به او وعده دهید که سهمی از این امر خواهد برد و این امر برای خود و فرزنـدانش خواهـد بود، بـدین طریق می‌توانید او را از برادرزاده‌اش علی بن ابی‌طالب جدا کنید. اگر عباس با شـما همراه شود، حجتی بر مردم خواهد بود، و دیگر کار علی بن ابی‌طالب بر شما آسان خواهد شد.

این‌گونه بود که ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح و مغیره بن شـعبه در دومین شب بعد از وفات رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – پیش عباس رفتند؛ ابوبکر سـخن را شروع کرد و ابتدا حمد و ثنای خداوند عزّ و جلّ کرد و سپس گفت: خداوند، محمد – صـلی الله علیه و آله – را به پیـامبری مبعوث کرد و ولی مؤمنان قرار داد و با قرار دادن پیامبر در میان آن‌ها بر آنان منت نهاد، تـا این‌که هم‌جواری خودش را برای پیامبرش برگزیـد و امر مردم را به خودشان واگـذار نمود تا آن‌چه را که به مصلحت شان است به اتفاق و نه با اختلاف انتخاب کننـد، آن‌ها نیز مرا به عنوان والی خود برگزیدند و مسؤول امورشان نمودند و متولی آن نمودنـد. و من به یاری خداونـد از سـستی و سرگشـتگی و ترس نهراسـیدم و توفیق من تنها از جانب خداوند است، بر او توکل

نمودم و به سوی او بازخواهم گشت.

اما عده‌ای طعنه‌زن هستند که وقتی به من می‌رسند، بر خلاف عامه مردم سخن می‌گویند و شما را پناه خود قرار می‌دهند و شما نیز دژی محکم و زبانی شیوا برای آن‌ها هستید. یا شما نیز بیایید داخل در اجتماع و اتفاق مردم شوید و یا آن‌ها را از راهی که می‌روند بازدارید؛ ما پیش تو آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تو نیز از این امر سهمی قرار دهیم تا هم خودت و فرزندانت از آن بهره‌مند شوید، زیرا تو عموی رسول خدا – صلی الله علیه و آله – هستی، اگر مردم این موضع شما و صاحبتان را ببینند، از شما دو تن روی‌گردان خواهند شد.

عمر گفت: آری به خدا سوگند، ای بنی‌هاشم استوار باشید و آرامش خود را حفظ کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما و شما بوده است، ما نیازی به تو نداریم که این‌جا آمده‌ایم، ولی خوش نداریم که در آن‌چه مسلمانان بر اجتماع نموده اند، طعنه زده شود و رابطه بین شما و مسلمانان خراب شود. مراقب خود و عامه مردم باشید.

عباس شروع به سخن نمود و گفت: خداوند محمد – صلی الله علیه و آله – را به عنوان پیامبر و ولی مؤمنان مبعوث ساخت؛ اگر از جهت [نزدیکی به] رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – این امر [خلافت] را به دست آورده‌ای، حق ما را گرفته‌ای و اگر از جهت [توافق] مؤمنان آن را به دست آورده‌ای، ما نیز از مؤمنان هستیم، نظر ما در کار تو وجود نداشته و مشورتی از ما خواسته نشده است و چون ما نیز از مؤمنان هستیم، خلافت را برای تو نمی‌پسندیم و از تو بدمان می‌آید .

اما این‌که گفتی برایم در این جریان برایم سهمی قرار می‌دهی؛ اگر این امر تنها برای توست، آن را برای خودت نگه‌دار که ما نیازی به تو نداریم، و اگر حق مؤمنان است، تو حق نداری که در مورد حقوق آنان حکم کنی، و اگر حق ماست، ما به این‌که فقط بخشی از آن را بگیریم رضایت نمی‌دهیم.

اما سخن تو ای عمر! این‌که گفتی رسول خدا از ما و از شماست؛ به راستی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – درختی است که ما شاخه‌های آن هستیم و شما همسایگان این درختید، پس ما نسبت به ایشان از شما سزاوارتریم. و اما این‌که گفتی بیم آن داریم که رابطه میانتان خراب شود؛ این کاری که شما کرده‌اید سرآغاز همین اختلاف است [که می‌گویید]. و تنها خداوند است که یاری می‌رساند. آن‌ها از نزد عباس خارج شدند و وی شروع به سرودن این اشعار نمود:

– فکر نمی‌کردم که امر [خلافت] از بنی‌هاشم و آن هم از ابوالحسن گرفته شود.

– مگر او اولین کسی نبود که به سمت قبله شما نماز گزارد؟ و مگر او نیست که از همه مردم به احادیث و سنت‌ها آگاه‌تر است؟

– و مگر او در زمان حیات پیامبر نزدیک‌ترین مردم به ایشان نبود؟ و مگر او نبود که جبرئیل در غسل و کفن رسول خدا یاریش نمود؟

– خوبی‌هایی که در همه مردم است در او جمع است، و با این حال همه خوبی‌های او در مردم یافت نمی‌شود.

- چه کسی شما را از وی روی‌گردان کرده است؟ بگویید تا ما هم بدانیم، آری، این بیعت شما از اولین فتنه‌هاست.

**[ترجمه]

بیان

روی ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه هذا الخبر عن البراء بن عازب أنه قال لم أزل لبنی هاشم محبا فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله خفت أن تتمالی قریش علی إخراج هذا الأمر من بنی هاشم فأخذنی ما یأخذ الواله العجول و ساق

ص: ۲۹۳

۱- زاد الیعقوبی: «ما أبعد قولک من «انهم طعنوا علیک» من قولک «انهم اختاروک و مالوا إلیک» و ما أبعد تسمیتک خلیفه رسول اللّه من قولک، خلی علی الناس أمورهم لیختاروا فاختاروک ...

۲- زاد فی النهج: و ما أقول هذا أروم صرفک عما دخلت فیه و لکن للحجه نصیبها من البیان.

۳- مصنف سلیم بن قیس الهلالی ۷۴- ۷۸.

الحـديث إلى قوله و إن كان المسـلمون قـد رأوا مكانك من رسول الله صـلى الله عليه و آله و مكان أهلك ثم عـدلوا بهذا الأمر عنكـم و على رسـلكم بنى هـاشم فـإن رسـول الله صـلى الله عليه و آله منـا و منكم فـاعترض كلامـه عمر و خرج إلى مـذهبه فى الخشونه و الوعيد و إتيان الأمر من أصعب جهاته فقال إى و الله و أخرى أنا لم نأتكم حاجه إليكم و لكن كرهنا أن يكون الطعن فيما اجتمع عليه المسـلمون منكم و ساق الحديث إلى قوله و إن كنت بالمؤمنين طلبت فنحن منهم ما تقدمنا فى أمركم فرطا و لا حللنـا منكم وسـطا و لاـ برحنـا شـحطا فـإن كان هـذا الأمر يجب لك بالمؤمنين فما وجب إذ كنا كارهين و ما أبعـد قولك إنهم طعنوا عليـك من قولـك إنهم مـالوا إليك و أما ما بـذلت لنا فإن يكن حقك أعطيتناه فأمسـكه عليك إلى قوله وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ [(۱)](#).

قـال الفيروزآبـادى ترب كفرح خسـر و افتقر و يـداه لاـ أصـاب خيرا و قال خبطه يخبطه ضـربه شديـدا و القوم بسـيفه جلـدهم و الشـيطان فلانا مسه و قال الجزرى الرسل بالكسـر التؤده و التأنى يقال افعل كـذا و كـذا على رسـلك بالكسـر أى اتئد فيه قوله ما تقـدمنا فى أمركم فَرَطاً أى لم نختر لكم رأيا و أمرا كالفَرَطِ الـذى يتقدم القوم يرتاد لهم المكان و لا حللنا وسط مجالسـكم عند المشـاوره و المحـاوره و لا برحنا شـحطا أى ما زلنا كنا مبعـدين عنكم و عن رأيكم من شـحط كمنع و فرح أى بعـد و فى بعض النسخ و لا نزحنا بالنون و الزاى المعجمه فهو إما من نزح بمعنى بعد و الشحط بمعنى السبق أى لم نتكلم معكم حتى نسبقكم فى الرأى و نبعـد عنكم فيه أو من الشـحط بمعنى البعـد أيضـا أى لم نكن منكم فى مكـان بعيـد يكـون ذلـك عـذرا لكم فى ترك مشورتنا أو من نزح البئر و الشـحط بمعنى الـدلو المملو من قولهم شـحط الإناء أى ملأه أى لم نعمل فى أمركم رأيا مصـيبا و فى بعضها بالتاء و الراء المهمله أى لم نحزن و لم نهتم لمفارقتكم عنا و تباعدكم منا

۱- قد مر مواضعه من المصدر، و ذكرنا من موارد الاختلاف ما لم يذكره المؤلّف العلامه ره-.

و علی هذا یحتمل أن یکون سخطا بالسین المهمله و الخاء المعجمه و لعل النسخه الأولی أصوب.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این حدیث را به این صورت از براء بن عازب نقل کرده است: \\"من همواره دوست‌دار بنی‌هاشم بودم، زمانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وفات نمودند، ترسیدم که قریش هم‌داستان شوند و خلافت را از میان بنی‌هاشم بیرون بیاورند، مانند انسانی متحیر و شتاب‌زده شده بودم\\" و حدیث را ادامه می‌دهد تا آن‌جا که: \\"و اگر چه مسلمانان با این‌که منزلت تو و اهل بیتت را نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دیده‌اند و سپس در این امر شما را بی‌نصیب گذاشته‌اند، اما ای بنی‌هاشم شما آرامش خود را حفظ کنید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از ما و از شماست. عمر کلام او را قطع کرد و با همان شیوه خود که خشونت و تهدید و انتخاب سخت ترین راه بود، گفت: آری به خدا، دیگر این‌که ما نیازی به شما نداشتیم که این‌جا آمده‌ایم، اما خوش نداریم که شما نسبت به چیزی که مسلمانان بر آن متفق شده‌اند، طعنه بزنید\\" و حدیث را ادامه می‌دهد تا آن‌جا که: و اگر از جهت [توافق] مؤمنان آن را به دست آورده‌ای، ما نیز از آنان هستیم، ولی ما به شما رأی نداده‌ایم و در میان جلسات مشورت شما نبوده‌ایم و همواره از شما نظراتتان دوری جسته‌ایم، اگر این امر با رضایت مؤمنان به تو سپرده شده باشد، پس چنین نشده است؛ زیرا ما این را نمی‌خواهیم. چه قدر فاصله است میان این سخنت که آن‌ها بر تو طعنه می‌زنند و این سخنت که آن‌ها به تو مایل شدند. اما آن‌چه به ما بخشیدی؛ اگر از حق خودت عطا کردی، برای خودت نگه دار\\" تا آن‌جا که: \\"و تنها خداوند است که یاری می‌رساند.\\"

فیروزآبادی گفته است: \\"تَرِب\\" بر وزن \\"فرح\\" یعنی زیان کرد و فقیر شد و \\"ترب یداه\\" یعنی دستش خیر نبیند. \\"خبطه یخبطه\\" به شدت به او ضربه زد و \\"خبط القومَ بسیفه\\" یعنی آن‌ها را تازیانه زد، \\"خطب الشیطان فلانا\\" یعنی شیطان بسیار به او نزدیک شد جزری گفته است: \\"الرِّسل\\" به کسر راء، یعنی آرامش و تأنّی، گفته می شود: \\"افعل کذا و کذا علی رِسلک\\" یعنی در انجام آن آرامش داشته باش. \\"ما تقدّمنا فی أمرکم فرطا\\" یعنی ما به شما رأی نداده‌ایم و این امر را به شما نسپرده‌ایم مانند کسی که پیشاپیش گروهی می‌رود و مکان را برایشان مهیا می‌کند، و میان جلسات مشورت و صحبت شما نبوده‌ایم. \\"و لا برحنا شحطا\\" یعنی همیشه از شما و نظراتتان دوری جسته‌ایم. و نیز اگر از \\"سحط\\" بر وزن \\"منع\\" و \\"فرح\\" باشد، یعنی دور شد. و در برخی از نسخه‌ها به جای \\"و لا۔ برحنا \\"و لا۔ نزحنا\\" با نون و زاء آمده است، که در این صورت یا از \\"نزح\\" به معنای دور شد، است و \\"شحط\\" به معنای پیشی گرفتن است و معنای جمله چنین می‌شود: ما اساساً با شما سخن نمی‌گوییم که بر نظر شما پیش‌دستی کنیم و نظرمان از شما دور باشد. و یا از \\"شحط\\" است که باز هم به معنی دوری است؛ یعنی ما نسبت به شما در جای دوری نبوده‌ایم تا شما در مشورت نکردن با ما عذری داشته باشید. یا از \\"نزح البئر\\" گرفته شده و \\"شحط\\" نیز به معنای سطل پُر است که از \\"شحط الانـاء\\" یعنی ظرف را پر نمود، گرفته شده است و معنای جمله این‌چنین می‌شود: ما در امر شما رأی و نظر صائبی نداده‌ایم. در بعضی از نسخه‌ها \\"و لا ترحنا\\"، با تاء و راء آمده است که ما از جدا شدن و دور شدن شما از خودمان، محزون نگشتیم و توجهی بدان ننمودیم. و بنا براین قول احتمال دارد کلمه بعدی \\"سخط\\" با سین و خاء باشد. شاید نسخه اول درست تر باشد.

**[ترجمه]

وَ وَجَدْتُ أَیْضاً فِی کِتَابِ سُلَیْم (۱)، فِی مَوْضِعٍ آخَرَ قَالَ أَبَانُ بْنُ أَبِی عَیَّاشٍ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا لَقِینَا أَهْلَ الْبَیْتِ مِنْ ظُلْمِ قُرَیْشٍ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْنَا وَ قَتْلِهِمْ إِیَّانَا وَ مَا لَقِیَتْ شِیعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا مِنَ النَّاسِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُبِضَ وَ قَدْ قَامَ بِحَقِّنَا وَ أَمَرَ بِطَاعَتِنَا وَ فَرَضَ وَلَایَتَنَا وَ مَوَدَّتَنَا وَ أَخْبَرَهُمْ بِأَنَّا أَوْلَی بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمَرَ أَنْ یُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَتَظَاهَرُوا عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَاحْتَجَّ عَلَیْهِمْ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِیهِ وَ مَا سَمِعَتِ الْعَامَّةُ فَقَالُوا صَدَقْتَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَکِنْ قَدْ نَسَخَهُ فَقَالَ إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ أَکْرَمَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اصْطَفَانَا وَ لَمْ یَرْضَ لَنَا بِالدُّنْیَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَجْمَعُ لَنَا النُّبُوَّهَ وَ الْخِلَافَهَ (۲) فَشَهِدَ

ص: ۲۹۵

۱- ذکر هذه الروایه ابن أبی الحدید فی شرحه علی النهج ۳/ ۱۵ عن أبی جعفر الباقر علیه السلام مرسلا، ملخصا و انما أسقط منها فی خلالها ما کان یزری علی مذهبه فان الحدیث علی ما أخرجه فی النهج نحو مائتین کلمه و هی فی أصل سلیم أکثر من أربعمائه و أربعین کلمه، راجعه ان شئت.

۲- راجع شرح ذلک ص ۱۲۵ و ۲۷۴ ممّا سبق، أضف الی ذلک ما نقله ابن أبی الحدید فی ۱/ ۶۳ من شرحه قال: روی القطب الراوندیّ أن عمر لما قال: کونوا مع الثلاثه التی عبد الرحمن فیها، قال ابن عبّاس لعلی علیه السلام: ذهب الامر منا، الرجل یرید أن یکون الامر فی عثمان فقال علیّ علیه السلام: و أنا أعلم ذلک، و لکنی أدخل معهم فی الشوری، لان عمر قد أهلنی الآن للخلافه، و کان قبل یقول: ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: «ان النبوّه و الإمامه لا یجتمعان فی بیت» فأنا أدخل فی ذلک لا ظهر للناس مناقضه فعله لروایته. ثم قال : والذی رواه غیر معروف ولم ینقل عمر هذا عن رسول الله ولکنه قال لعبد الله بن العباس یوما : یا عبدالله ما تقول فی منع قومکم منکم؟ قال : لا أعلم یا أمیر المؤمنین ، قال : اللهم اغفر! ان قومکم کرهوا أن یجتمع لکم النبوه والخلافه فتذهبون فی السماء بذخا و شمخا. أقول: : کلام عمر هذا الذی نقله ابن أبی الحدید واعترف به یکشف عن حسادتهم و قد قال الله عزوجل : « أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه وآتیناهم ملکا عظیما ». واما الروایه التی أشار الیها ، فقد ذکره فی ج ۱ / ۱۳۴ عن کتاب السقیفه لابی بکر الجوهری قال حدثنی ابوزید قال حدثنا هرون بن عمر باسناد رفعه إلی ابن عباس قال : تفرق الناس لیله الجابیه عن عمر فسار کل واحد مع الفه ثم صادفت عمر تلک اللیله فی المسیر فحادثته فکشی إلی تخلف علی عنه ، فقلت : ألم یعتذر الیک؟ فقال : بلی ، فقلت هو ما اعتذر به ، قال : یا ابن عباس ان اول من رائکم عن هذا الامر أبوبکر ، ان قومکم کرهوا أن یجمعوا لکم الخلافه والنبوه ، قلت : لم ذاک یا أمیر المؤمنین ألم تنلهم خیرا؟ قال : بلی و لکنهم لو فعلوا لکنتم علیهم حجفا حجفا.

لَهُ بِذَلِکَ أَرْبَعَهُ نَفَرٍ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ سَالِمٌ مَوْلَی أَبِی حُذَیْفَهَ فَشَبَّهُوا عَلَی الْعَامَّهِ وَ صَدَّقُوهُمْ وَ رَدُّوهُمْ عَلَی أَدْبَارِهِمْ وَ أَخْرَجُوهَا مِنْ مَعْدِنِهَا حَیْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ وَ احْتَجُّوا عَلَی الْأَنْصَارِ بِحَقِّنَا فَعَقَدُوهَا لِأَبِی بَکْرٍ ثُمَّ رَدَّهَا أَبُو بَکْرٍ إِلَی عُمَرَ یُکَافِیهِ بِهَا ثُمَّ جَعَلَهَا عُمَرُ شُورَی بَیْنَ سِتَّهٍ ثُمَّ جَعَلَهَا ابْنُ عَوْفٍ لِعُثْمَانَ عَلَی أَنْ یَرُدَّهَا عَلَیْهِ (۱) فَغَدَرَ بِهِ عُثْمَانُ وَ أَظْهَرَ ابْنُ عَوْفٍ کُفْرَهُ وَ جَهْلَهُ وَ طُعِنَ فِی حَیَاتِهِ وَ زَعَمَ أَنَّ عُثْمَانَ سَمَّهُ فَمَاتَ ثُمَّ قَامَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ فَبَایَعَا عَلِیّاً علیه السلام طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ ثُمَّ نَکَثَا وَ غَدَرَا

ص: ۲۹۶

۱- لما عرض عبد الرحمن بن عوف صفقته علی علیّ علیه السلام بشرط أن یعمل بسیره الشیخین فقال: بل اجتهد برأیی فبایع عثمان بعد أن عرض علیه فقال نعم، قال علی: لیس هذا بأول یوم تظاهرتم فیه علینا، فصبر جمیل و اللّه المستعان علی ما تصفون و اللّه ما ولیته الامر الا لیرده إلیک، و اللّه کل یوم فی شأن راجع شرح النهج ۱/ ۶۵. و قوله علیه السلام «و اللّه کل یوم فی شأن» یرید أنک لا تصل الی بغیتک، فانک تموت قبله، و للکلام ذیل طویل سیوافیک فی بابه إنشاء اللّه تعالی.

وَ ذَهَبَا بِعَائِشَةَ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ ثُمَّ دَعَا مُعَاوِيَةُ طُغَاةَ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ نَصَبَ لَنَا الْحَرْبَ ثُمَّ خَالَفَهُ أَهْلُ حَرُورَاءَ عَلَى أَنْ يَحْكُمَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَلَوْ كَانَا حَكَمَا بِمَا شُرِطَ عَلَيْهِمَا لَحَكَمَا أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله وَ فِي سُنَّتِهِ فَخَالَفَهُ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ قَاتَلُوهُ (۱).

أقول: سيأتی تمامه فی باب ما وقع من الظلم علی أهل البیت علیهم السلام فی کتاب الإمامه (۲).

**[ترجمه]همچنین در کتاب سلیم بن قیس دیدم که از ابان بن أبی‌عیاش نقل کرده، امام باقر- علیه السلام - به من فرمودند: قریش به ما اهل بیت ظلم‌ها کردند و علیه ما هم‌دست شدند و ما را به قتل رساندند، و شیعیان و محبان ما رنج‌ها از مردم کشیدند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل از وفاتشان، حق ما را ادا کردند و فرمان به اطاعت از ما دادند، و ولایت و مودت ما را واجب نمودند و آنان را از این امر آگاه ساختند که ما از خودشان بر آن‌ها سزاوارتریم، و امر کردند که این سخن ایشان را حاضران به غائبان برسانند. اما آنان علیه علی - علیه السلام- هم‌دست شدند، علی علیه السلام نیز در مقابل آن‌ها به آن‌چه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده بودند و مردم شنیده بودند احتجاج نمود و همه گفتند: درست می گویی، رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمودند، اما بعدها این سخنشان را نسخ کرده‌اند و فرمودند: ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزّ و جلّ ما را اکرام نمود و برگزید، و برای ما به دنیا راضی نشد، و خداوند پیامبری و خلافت، هر دو را برای ما جمع نمی‌کند. چهار نفر از آن‌ها نیز، که عمر و ابوعبیده و معاذ بن جبل و سالم مولی أبی‌حذیفه بودند به این سخن شهادت دادند، و کار را بر عامه مردم مشتبه ساختند و مردم نیز آن‌ها را تأیید نمودند. آن‌ها نیز مردم را به پیشینیان خود بازگرداندند و آن [خلافت] را از معدن آن، که خداوند در آن‌جا قرار داده بود، خارج کردند.

با حق ما علیه انصار احتجاج کردند و خلافت را برای ابوبکر پیمان بستند و بعد ابوبکر آن را به عنوان پاداش به عمر واگذار کرد و عمر نیز را به شورای شش نفره سپرد و ابن عوف آن را به عثمان واگذارد تا بعد از خودش به او بازگرداند، اما عثمان با وی نیرنگ کرد و ابن عوف کفر و جهلش را آشکار کرد و در زمان حیاتش بدنام شد و ادعا کرد که عثمان وی را مسموم کرده است و جان سپرد.

سپس طلحه و زبیر برخاستند و با رغبت و بدون اجبار با علی - علیه السلام - بیعت کردند؛ سپس پیمان شکستند و نیرنگ نمودند و عائشه را با خود به بصره بردند. سپس معاویه متجاوزان اهل شام را به خونخواهی عثمان فراخواند و به جنگ ما آمد، سپس اهالی حروراء با ایشان مخالفت ورزیدند که باید کتاب خدا و سنت پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - را حَکَم قرار دهد. اگر آن دو [یعنی حکمین] به شروط حکمیت پایبند بودند، قطعاً به این که علی - علیه السلام - در کتاب خدا و بر زبان پیامبر- صلی الله علیه و آله - و در سنت ایشان، امیرالمؤمنین است حکم می نمودند. پس اهل نهروان با ایشان مخالفت ورزیدند و ایشان را کشتند. - . کتاب سلیم : ۱۰۸ - ۱۱۱ -

می گویم: ادامه این روایت در باب \\"ظلم‌هایی که بر اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده است\\" در کتاب الإمامه، خواهد آمد.

**[ترجمه]

أَقُولُ وَجَدْتُ أَيْضاً فِی كِتَابِ سُلَيْم بْنِ قَيْسٍ، بِرِوَايَهِ ابْنِ أَبِی عَيَّاشٍ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ (۳) فِی بَيْتِهِ وَ مَعَنَا جَمَاعَهٌ مِنْ شِيعَهِ عَلِيٍّ عليه السلام فَحَدَّثَنَا فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا أَنْ قَالَ يَا إِخْوَتِی تُوُفِّیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَوْمَ تُوُفِّیَ فَلَمْ يُوضَعْ فِی حُفْرَتِهِ حَتَّى نَكَثَ النَّاسُ وَ ارْتَدُّوا وَ أَجْمَعُوا عَلَى الْخِلَافِ وَ اشْتَغَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله حَتَّى فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ وَ تَكْفِينِهِ وَ تَحْنِيطِهِ وَ وَضَعَهُ فِی حُفْرَتِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى تَأْلِيفِ الْقُرْآنِ وَ شَغَلَ عَنْهُمْ بِوَصِيَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ لَمْ يَكُنْ هِمَّتُهُ الْمُلْكَ لِمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله أَخْبَرَهُ عَنِ الْقَوْمِ فَافْتَتَنَ النَّاسُ (۴) بِالَّذِی افْتَتَنُوا بِهِ مِنَ الرَّجُلَيْنِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا عَلِيٌّ عليه السلام وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ سَلْمَانُ فِی أُنَاسٍ مَعَهُمْ يَسِيرٍ فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِی بَكْرٍ يَا هَذَا إِنَّ النَّاسَ أَجْمَعِينَ قَدْ بَايَعُوكَ مَا خَلَا هَذَا الرَّجُلَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ هَؤُلَاءِ النَّفَرَ فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ ابْنَ عَمٍّ لِعُمَرَ يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَالَ لَهُ يَا قُنْفُذُ انْطَلِقْ إِلَى عَلِيٍّ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْطَلَقَ فَأَبْلَغَهُ

ص: ۲۹۷

۱- كتاب سليم بن قيس: ۱۰۸- ۱۱۱.

۲- أخرجه فی ج ۲۷ ص ۲۱۴- ۲۱۱.

۳- قد مر جريان السقيفه بروايه سلمان ص ۲۶۱- ۲۸۲ يشبه هذه الروايه بمضامينها راجعها و ذيلها.

۴- راجع حديث الافتتان فی هذا الجزء ص ۷۸- ۸۰.

فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا أَسْرَعَ مَا کَذَبْتُمْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ارْتَدَدْتُمْ وَ اللَّهِ مَا اسْتَخْلَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَیْرِی فَارْجِعْ یَا قُنْفُذُ فَإِنَّمَا أَنْتَ رَسُولٌ فَقُلْ لَهُ قَالَ لَکَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا اسْتَخْلَفَکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۱) وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَنْ خَلِیفَهُ رَسُولِ اللَّهِ فَأَقْبَلَ قُنْفُذٌ إِلَی أَبِی بَکْرٍ فَبَلَّغَهُ الرِّسَالَهَ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا اسْتَخْلَفَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَغَضِبَ عُمَرُ وَ وَثَبَ وَ قَامَ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ اجْلِسْ ثُمَّ قَالَ لِقُنْفُذٍ اذْهَبْ إِلَیْهِ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَبَا بَکْرٍ فَأَقْبَلَ قُنْفُذٌ حَتَّی دَخَلَ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ فَقَالَ کَذَبَ وَ اللَّهِ انْطَلِقْ إِلَیْهِ فَقُلْ لَهُ لَقَدْ تَسَمَّیْتَ بِاسْمٍ لَیْسَ لَکَ فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُکَ فَرَجَعَ قُنْفُذٌ فَأَخْبَرَهُمَا فَوَثَبَ عُمَرُ غَضْبَانَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّی لَعَارِفٌ بِسَخْفِهِ وَ ضَعْفِ رَأْیِهِ وَ إِنَّهُ لَا یَسْتَقِیمُ لَنَا أَمْرٌ حَتَّی نَقْتُلَهُ فَخَلِّنِی آتِیکَ بِرَأْسِهِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ اجْلِسْ فَأَبَی فَأَقْسَمَ عَلَیْهِ فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ یَا قُنْفُذُ انْطَلِقْ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ أَبَا بَکْرٍ فَأَقْبَلَ قُنْفُذٌ فَقَالَ یَا عَلِیُّ أَجِبْ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنِّی لَفِی شُغُلٍ عَنْهُ وَ مَا کُنْتُ بِالَّذِی أَتْرُکُ وَصِیَّهَ

۱- راجع الإمامه و السیاسه: ۱/ ۱۹ آخر الصفحه، و قد مر ص ۲۲۰. أضف إلی ذلک ما رواه ابن قتیبه فی الامامه والسیاسه ۱ / ۲۱ قال : کان العباس لقی أبابکر فقال : هل أوصاک رسول الله بشئ قال : لا ، ولقی العباس أیضا عمر فقال له مثل ذلک ، فقال عمر : لا ، فقال العباس لعلی : ابسط یدک أبایعک ویبایعک اهل بیتک فقال له علی : ومن یطلب هذا الامر غیرنا؟ وناهیک من ذلک قول عمر نفسه عند وفاته : ان أستخلف فقد استخلف من هو خیر منی (یعنی أبابکر استخلف من بعده عمر) وان أترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی (یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله بزعمه) فعرف الناس أن رسول الله لم یستخلف أحدا منهم ، راجع سیره ابن هشام ۲ / ۶۵۳ ، طبقات ابن سعد ۳ ق ۱ / ۲۴۸ ، شرح النهج الحمیدی ۱ / ۶۲.

خَلِيلِی وَ أَخِی (۱) وَ انْطَلِقْ إِلَی أَبِی بَکْرٍ وَ مَا اجْتَمَعْتُمْ عَلَیْهِ مِنَ الْجَوْرِ فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ فَأَخْبَرَ أَبَا بَکْرٍ فَوَثَبَ عُمَرُ غَضْبَانَ فَنَادَی خَالِدَ بْنَ الْوَلِیدِ وَ قُنْفُذاً فَأَمَرَهُمَا أَنْ یَحْمِلَا حَطَباً وَ نَاراً ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی بَابِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهُ علیهما السلام قَاعِدَهٌ خَلْفَ الْبَابِ قَدْ عَصَبَتْ رَأْسَهَا وَ نَحَلَ جِسْمُهَا فِی وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْبَلَ عُمَرُ حَتَّی ضَرَبَ الْبَابَ ثُمَّ نَادَی یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ افْتَحِ الْبَابَ فَقَالَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام یَا عُمَرُ مَا لَنَا وَ لَکَ لَا تَدَعُنَا وَ مَا نَحْنُ فِیهِ قَالَ افْتَحِی الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَیْکُمْ فَقَالَتْ یَا عُمَرُ أَ مَا تَتَّقِی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْخُلُ عَلَی بَیْتِی وَ تَهْجُمُ عَلَی دَارِی فَأَبَی أَنْ یَنْصَرِفَ ثُمَّ عَادَ عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِی الْبَابِ فَأَحْرَقَ الْبَابَ (۲) ثُمَّ دَفَعَهُ عُمَرُ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَهُ علیها السلام وَ صَاحَتْ یَا أَبَتَاهْ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ السَّیْفَ وَ هُوَ فِی غِمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَصَاحت یَا أَبَتَاهْ فَوَثَبَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَأَخَذَ بِتَلَابِیبِ عُمَرَ ثُمَّ هَزَّهُ فَصَرَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَکَّرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَوْصَی بِهِ مِنَ الصَّبْرِ وَ الطَّاعَهِ فَقَالَ وَ الَّذِی کَرَّمَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّهِ یَا ابْنَ صُهَاکَ لَوْ لا کِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَعَلِمْتَ أَنَّکَ لَا تَدْخُلُ بَیْتِی فَأَرْسَلَ عُمَرُ یَسْتَغِیثُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّی دَخَلُوا الدَّارَ وَ سَلَّ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ السَّیْفَ لِیَضْرِبَ بِهِ عَلِیّاً علیه السلام فَحَمَلَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ بِسَیْفِهِ فَأَقْسَمَ عَلَی عَلِیٍّ فَکَفَّ وَ أَقْبَلَ الْمِقْدَادُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ حَتَّی دَخَلُوا الدَّارَ أَعْوَاناً لِعَلِیٍّ علیه السلام حَتَّی کَادَتْ تَقَعُ فِتْنَهٌ فَأُخْرِجَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ تَبِعَهُ النَّاسُ وَ اتَّبَعَهُ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ بُرَیْدَهُ وَ هُمْ یَقُولُونَ مَا أَسْرَعَ مَا خُنْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَخْرَجْتُمُ الضَّغَائِنَ الَّتِی فِی

۱- کانه أراد جمع القرآن الکریم فی صحیفه واحده، و قد مر نصوصه ص ۲۰۵ و ص ۲۶۴ أضف الی ذلک تاریخ البلاذری ۱/ ۵۸۷، نهج الحدیدی ۱ ر ۹ قال: نقلوا کلهم أنه تأخر عن بیعه أبی بکر تشاغلا بجمع القرآن.

۲- راجع ص ۲۰۴ و ۲۶۸.

صُدُورِكُمْ وَ قَالَ بُرَيْدَةُ بْنُ الْحَصِيبِ الْأَسْلَمِيُّ يَا عُمَرُ أَتَيْتَ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ وَصِيِّهِ وَ عَلَى ابْنَتِهِ فَتَضْرِبُهَا وَ أَنْتَ الَّذِي تَعْرِفُكَ قُرَيْشٌ بِمَا تَعْرِفُكَ بِهِ فَرَفَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ السَّيْفَ لِيَضْرِبَ بُرَيْدَةَ وَ هُوَ فِي غِمْدِهِ فَتَعَلَّقَ بِهِ عُمَرُ وَ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ فَانْتَهَوْا بِعَلِيٍّ عليه السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ مُلَبَّباً فَلَمَّا نَظَرَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ صَاحَ خَلُّوا سَبِيلَهُ فَقَالَ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَثَّبْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ بِأَيِّ حَقٍّ وَ بِأَيِّ مِيرَاثٍ وَ بِأَيِّ سَابِقَةٍ تَحُثُّ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِكَ أَ لَمْ تُبَايِعْنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ عُمَرُ دَعْ هَذَا عَنْكَ يَا عَلِيُّ فَوَ اللَّهِ إِنْ لَمْ تُبَايِعْ لَنَقْتُلَنَّكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام إِذاً وَ اللَّهِ أَكُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ الْمَقْتُولَ فَقَالَ عُمَرُ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ الْمَقْتُولُ فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا (۱)

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ خَلِيلِي لَسْتُ أَجُوزُهُ لَعَلِمْتَ أَيُّنَا أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَامَ بُرَيْدَةُ فَقَالَ يَا عُمَرُ أَ لَسْتُمَا اللَّذَيْنِ قَالَ لَكُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله انْطَلِقَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ (۲) فَقُلْتُمَا أَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا بُرَيْدَةُ وَ لَكِنَّكَ غِبْتَ وَ شَهِدْنَا وَ الْأَمْرُ يَحْدُثُ بَعْدَهُ الْأَمْرُ فَقَالَ عُمَرُ مَا أَنْتَ وَ هَذَا يَا بُرَيْدَةُ وَ مَا يُدْخِلُكَ فِي هَذَا قَالَ بُرَيْدَةُ وَ اللَّهِ لَا سَكَنْتُ فِي بَلْدَةٍ أَنْتُمْ فِيهَا أُمَرَاءُ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَضُرِبَ وَ أُخْرِجَ ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اتَّقِ اللَّهَ وَ قُمْ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ رَغَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَخْتَلِفُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَبُو بَكْرٍ فَأَعَادَ سَلْمَانُ فَقَالَ مِثْلَهَا فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ وَ قَالَ مَا لَكَ وَ هَذَا الْأَمْرِ وَ مَا يُدْخِلُكَ فِيمَا هَاهُنَا فَقَالَ مَهْلًا يَا عُمَرُ قُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ وَ اللَّهِ خُضْراً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ لَتَحْلُبُنَّ بِهِ دَماً وَ لَيَطْمَعَنَّ فِيهَا الطُّلَقَاءُ وَ

۱- راجع حديث المؤاخاه ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲- راجع ص ۹۱ و ۱۹۷ و ۲۶۶ من هذا الجزء.

الطَّرَدَاءُ وَ الْمُنَافِقُونَ (١) وَ اللَّهِ إِنِّی لَوْ أَعْلَمُ أَنِّی أَدْفَعُ ضَیْماً أَوْ أَعِزُّ لِلَّهِ دِیناً لَوَضَعْتُ سَیْفِی عَلَی عُنُقِی ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدُماً أَ تَثِبُونَ عَلَی وَصِیِّ رَسُولِ اللَّهِ فَأَبْشِرُوا بِالْبَلَاءِ وَ اقْنَطُوا مِنَ الرَّخَاءِ ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ فَقَالُوا لِعَلِیٍّ علیه السلام مَا تَأْمُرُ وَ اللَّهِ إِنْ أَمَرْتَنَا لَنَضْرِبَنَّ بِالسَّیْفِ حَتَّی نُقْتَلَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کُفُّوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ وَ اذْکُرُوا عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَوْصَاکُمْ بِهِ فَکَفُّوا فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِی بَکْرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ فَوْقَ الْمِنْبَرِ مَا یُجْلِسُکَ فَوْقَ الْمِنْبَرِ وَ هَذَا جَالِسٌ مُحَارِبٌ لَا یَقُومُ فَیُبَایِعَکَ أَ وَ تَأْمُرُ بِهِ فَنَضْرِبَ عُنُقَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام قَائِمَانِ عَلَی رَأْسِ عَلِیٍّ علیه السلام فَلَمَّا سَمِعَا مَقَالَةَ عُمَرَ بَکَیَا وَ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا یَا جَدَّاهْ یَا رَسُولَ اللَّهُ فَضَمَّهُمَا عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی صَدْرِهِ وَ قَالَ لَا تَبْکِیَا فَوَ اللَّهِ لَا یَقْدِرَانِ عَلَی قَتْلِ أَبِیکُمَا هُمَا أَذَلُّ وَ أَدْخَرُ مِنْ ذَلِکَ وَ أَقْبَلَتْ أُمُّ أَیْمَنَ النُّوبِیَّهُ حَاضِنَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أُمُّ سَلَمَهَ فَقَالَتَا یَا عَتِیقُ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَیْتُمْ حَسَدَکُمْ لِآلِ مُحَمَّدٍ فَأَمَرَ بِهِمَا عُمَرُ أَنْ تُخْرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَالَ مَا لَنَا وَ لِلنِّسَاءِ ثُمَّ قَالَ یَا عَلِیُّ قُمْ بَایِعْ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ إِذاً وَ اللَّهِ نَضْرِبَ عُنُقَکَ قَالَ کَذَبْتَ وَ اللَّهِ یَا ابْنَ صُهَاکَ لَا تَقْدِرُ عَلَی ذَلِکَ أَنْتَ أَلْأَمُ وَ أَضْعَفُ مِنْ ذَلِکَ فَوَثَبَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ وَ اخْتَرَطَ سَیْفَهُ وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَأَقْتُلَنَّکَ فَقَامَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ أَخَذَ بِمَجَامِعِ ثَوْبِهِ ثُمَّ دَفَعَهُ حَتَّی أَلْقَاهُ عَلَی قَفَاهُ وَ وَقَعَ السَّیْفُ مِنْ یَدِهِ فَقَالَ عُمَرُ قُمْ یَا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَبَایِعْ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالَ إِذَنْ وَ اللَّهِ نَقْتُلَکَ وَ احْتَجَّ عَلَیْهِمْ عَلِیٌّ علیه السلام ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ مَدَّ یَدَهُ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَفْتَحَ کَفَّهُ فَضَرَبَ عَلَیْهَا أَبُو بَکْرٍ وَ رَضِیَ بِذَلِکَ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ تَبِعَهُ النَّاسُ

ص: ٣٠١

١- راجع ص ١٩٣ و ٢١١.

قَالَ ثُمَّ إِنَّ فَاطِمَهَ علیها السلام بَلَغَهَا أَنَّ أَبَا بَکْرٍ قَبَضَ فَدَکاً (۱) فَخَرَجَتْ فِی نِسَاءِ بَنِی هَاشِمٍ حَتَّی دَخَلَتْ عَلَی أَبِی بَکْرٍ فَقَالَتْ یَا أَبَا بَکْرٍ تُرِیدُ أَنْ تَأْخُذَ مِنِّی أَرْضاً جَعَلَهَا لِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَصَدَّقَ بِهَا عَلَیَّ مِنَ الْوَجِیفِ الَّذِی لَمْ یُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَیْهِ بِ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ أَ مَا کَانَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِهِ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله لَمْ یَتْرُکْ لِوُلْدِهِ شَیْئاً غَیْرَهَا فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بَکْرٍ مَقَالَتَهَا وَ النِّسْوَهُ مَعَهَا دَعَا بِدَوَاهٍ لِیَکْتُبَ بِهِ لَهَا فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ یَا خَلِیفَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا تَکْتُبْ لَهَا حَتَّی تُقِیمَ الْبَیِّنَهَ بِمَا تَدَّعِی (۲) فَقَالَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام نَعَمْ أُقِیمُ الْبَیِّنَهَ قَالَ مَنْ قَالَتْ عَلِیٌّ وَ أُمُّ أَیْمَنَ فَقَالَ عُمَرُ وَ لَا تُقْبَلُ شَهَادَهُ امْرَأَهٍ أَعْجَمِیَّهٍ لَا تُفْصِحُ وَ أَمَّا عَلِیٌّ فَیَجُرُّ النَّارَ

۱- عقد المؤلّف العلامه لبحث فدک بابا مستقلا و سیجی ء تمام الکلام عند ذلک، و ان شئت راجع فی منع فدک عنها صحیح البخاریّ کتاب الخمس ۱، فضائل أصحاب النبیّ ۱۲، کتاب المغازی ۳۸ و ۱۴ الفرائض ۳ صحیح مسلم کتاب الجهاد ۴۹ و ۵۳ الاماره ۱۹، سنن النسائی الجهاد ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ کتاب الفی ء ۹ مسند الامام ابن حنبل ۱ ر ۴ و ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۳- ۲ ر ۳۵۳، سنن الترمذی کتاب السیر ۴۴ تاریخ الطبریّ ۳ ر ۲۰۸ مشکل الآثار للطحاوی ۱ ر ۴۸، سنن البیهقیّ ۶ ر ۳۰۰ کفایه الطالب ۲۲۶، تاریخ ابن کثیر ۵ ر ۲۸۵ الخمیس ۲ ر ۹۳.

۲- و فی روایه الثقفی بإسناده عن إبراهیم بن میمون عن عیسی بن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علیّ بن أبی طالب عن أبیه عن جده عن علی أمیر المؤمنین قال: جاءت فاطمه الی أبی بکر فقالت: ان أبی أعطانی فدک، و علی یشهد لی و أم أیمن، قال: ما کنت لتقولین علی أبیک الا الحق، قد أعطیتکها، و دعا بصحیفه من أدم فکتب لها فیها، فخرجت فلقیت عمر، فقال: من أین جئت یا فاطمه؟ قالت : جئت من عند أبی بکر ، أخبرته أن رسول الله أعطانی فدک ... فأعطانیها وکتب بها لی ، فأخذ عمر منها الکتاب ، ثم رجع إلی أبی بکر فقال : أعطیت فاطمه فدک وکتبت لها؟ قال : نعم ، قال عمر : علی یجر إلی نفسه وأم أیمن امرأه ، وبصق فی الکتاب ومحاه ، راجع الشافی ۴۰۸ تلخیص الشافی ۳ / ۱۲۵ ، وتری مثله فی الاحتجاج لابی منصور الطبرسی ۵۸.

إِلَى قُرْصَتِهِ فَرَجَعَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام وَ قَدْ دَخَلَهَا مِنَ الْغَيْظِ مَا لَا يُوصَفُ فَمَرِضَتْ وَ كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يُصَلِّی فِی الْمَسْجِدِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فَلَمَّا صَلَّى قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ كَيْفَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَنْ ثَقُلَتْ فَسَأَلَا عَنْهَا وَ قَالا قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهَا مَا قَدْ عَلِمْتَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَنَا لِنَعْتَذِرَ إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبِنَا قَالَ ذَلِكَ إِلَيْكُمَا فَقَامَا فَجَلَسَا بِالْبَابِ (۱) وَ دَخَلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَلَى فَاطِمَهَ علیها السلام فَقَالَ لَهَا أَيَّتُهَا الْحُرَّهُ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ بِالْبَابِ يُرِيدَانِ أَنْ يُسَلِّمَا عَلَيْكِ فَمَا تَرَيْنَ قَالَتْ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْحُرَّهُ زَوْجَتُكَ افْعَلْ مَا تَشَاءُ فَقَالَ سُدِّی قِنَاعَكِ فَسَدَّتْ قِنَاعَهَا وَ حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ فَدَخَلَا وَ سَلَّمَا وَ قَالا ارْضَیْ عَنَّا رَضِیَ اللَّهُ عَنْكِ فَقَالَتْ مَا دَعَاكُمَا إِلَى هَذَا فَقَالا اعْتَرَفْنَا بِالْإِسَاءَهِ وَ رَجَوْنَا أَنْ تَعْفِی عَنَّا وَ تُخْرِجِی سَخِيمَتَكِ فَقَالَتْ إِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَأَخْبِرَانِی عَمَّا أَسْأَلُكُمَا عَنْهُ فَإِنِّی لَا أَسْأَلُكُمَا عَنْ أَمْرٍ إِلَّا أَنَا عَارِفَهٌ بِأَنَّكُمَا تَعْلَمَانِهِ فَإِنْ صَدَقْتُمَا عَلِمْتُ أَنَّكُمَا صَادِقَانِ فِی مَجِيئِكُمَا قَالا سَلِی عَمَّا بَدَا لَكِ قَالَتْ نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی (۲) قَالا نَعَمْ فَرَفَعَتْ يَدَهَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتْ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِی فَأَنَا أَشْكُوهُمَا إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ لَا وَ اللَّهِ لَا أَرْضَى عَنْكُمَا أَبَداً حَتَّى أَلْقَى أَبِی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأُخْبِرَهُ بِمَا صَنَعْتُمَا فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمَ فِيكُمَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا أَبُو

۱- روی قصه استیذانهما علی فاطمه و ما جری بعدها ابن قتیبه فی الإمامه و السیاسه ۱/ ۲۰ و الجاحظ فی اعلام النساء ۳/ ۱۲۱۴.

۲- الحدیث مقطوع به راجع صحیح البخاریّ فضائل الصحابه الباب ۱۲ و ۱۶ و ۲۹ کتاب النکاح ۱۰۹، صحیح مسلم فضائل الصحابه الحدیث ۹۳ و ۹۴، سنن ابی داود کتاب النکاح ۱۲ سنن الترمذی کتاب المناقب ۶۰، سنن ابن ماجه کتاب النکاح الباب ۵۶ مسند الامام ابن حنبل ۴/ ۵ و ۳۲۸ و ۳۲۶ و ۳۲۳ سنن السجستانیّ ۱/ ۳۲۴ خصائص النسائی ۳۵، مستدرک الحاکم ۳/ ۱۵۴ و ۱۵۸ و ۱۵۹، حلیه الأولیاء ۲/ ۴۰ سنن البیهقیّ ۷/ ۳۰۷، مشکاه المصابیح ۵۶۰، شرح النهج الحدیدی ۲/ ۴۳۸، مجمع الزوائد ۹ ر ۲۰۳، و ان شئت راجع الغدیر ج ۷ ص ۲۳۲.

بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ جَزِعَ جَزَعاً شَدِيداً فَقَالَ عُمَرُ تَجْزَعُ يَا خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ امْرَأَهٍ قَالَ فَبَقِيَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام بَعْدَ وَفَاهِ أَبِيهَا رَسُولِ اللَّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَهً فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهَا الْأَمْرُ دَعَتْ عَلِيّاً علیه السلام وَ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ مَا أَرَانِي إِلَّا لِمَا بِي وَ أَنَا أُوصِيكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ أُمَامَهَ بِنْتَ أُخْتِي زَيْنَبَ تَكُونُ لِوُلْدِي مِثْلِي وَ اتَّخِذْ لِي نَعْشاً فَإِنِّي رَأَيْتُ الْمَلَائِكَهَ يَصِفُونَهُ لِي (۱) وَ أَنْ لَا تُشْهِدَ أَحَداً مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ جِنَازَتِي وَ لَا دَفْنِي وَ لَا الصَّلَاهَ عَلَيَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَشْيَاءُ لَمْ أَجِدْ إِلَى تَرْكِهِنَّ سَبِيلًا لِأَنَّ الْقُرْآنَ بِهَا أُنْزِلَ عَلَى قَلْبِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قِتَالُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ الَّذِي أَوْصَانِي وَ عَهِدَ إِلَيَّ خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقِتَالِهِمْ وَ تَزْوِيجُ أُمَامَهَ بِنْتِ زَيْنَبَ أَوْصَتْنِي بِهَا فَاطِمَهُ علیها السلام قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقُبِضَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام مِنْ يَوْمِهَا فَارْتَجَّتِ الْمَدِينَهُ بِالْبُكَاءِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ يُعَزِّيَانِ عَلِيّاً علیه السلام وَ يَقُولَانِ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَا تَسْبِقْنَا بِالصَّلَاهِ عَلَى ابْنَهِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلِ دَعَا عَلِيٌّ الْعَبَّاسَ وَ الْفَضْلَ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ عَمَّاراً فَقَدَّمَ الْعَبَّاسَ فَصَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ النَّاسُ يُرِيدُونَ الصَّلَاهَ عَلَى فَاطِمَهَ علیها السلام فَقَالَ الْمِقْدَادُ قَدْ دَفَنَّا فَاطِمَهَ الْبَارِحَهَ

۱- هذا سهو من الراوی، فان اول من جعل لها نعشا هی زینب بنت جحش الأسدیه و هی أول من مات من أزواجه صلی الله علیه و آله بعده، توفیت فی خلافه عمر، سنه عشرین فجعلت لها أسماء بنت عمیس نعشا و كانت بأرض الحبشه رأتهم یصنعون ذلك، ذكره الطبرسیّ فی إعلام الوری ۱۴۹، ابن سعد فی الطبقات ۸ ر ۷۹، و أمّا فاطمه بضعه الرسول الأعظم فقد دفنت لیلا فی بیتها و لم تكن لتحتاج الی نعش. ولای الامور تدفن لیلا***بضعه المصطفی ویعفی ثراها

فَالْتَفَتَ عُمَرُ إِلَى أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّهُمْ سَیَفْعَلُونَ قَالَ الْعَبَّاسُ إِنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا تُصَلِّیَا عَلَیْهَا فَقَالَ عُمَرُ لَا تَتْرُکُونَ یَا بَنِی هَاشِمٍ حَسَدَکُمُ الْقَدِیمَ لَنَا أَبَداً إِنَّ هَذِهِ الضَّغَائِنَ الَّتِی فِی صُدُورِکُمْ لَنْ تَذْهَبَ وَ اللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَنْبُشَهَا فَأُصَلِّیَ عَلَیْهَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ لَوْ رُمْتَ ذَاکَ یَا ابْنَ صُهَاکَ لَا رَجَعَتْ إِلَیْکَ یَمِینُکَ لَئِنْ سَلَلْتُ سَیْفِی لَا غَمَدْتُهُ دُونَ إِزْهَاقِ نَفْسِکَ فَرُمْ ذَلِکَ فَانْکَسَرَ عُمَرُ وَ سَکَتَ وَ عَلِمَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام إِذَا حَلَفَ صَدَقَ ثُمَّ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا عُمَرُ أَ لَسْتَ الَّذِی هَمَّ بِکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَرْسَلَ إِلَیَّ فَجِئْتُ مُتَقَلِّداً بِسَیْفِی ثُمَّ أَقْبَلْتُ نَحْوَکَ لِأَقْتُلَکَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۱) قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ إِنَّهُمْ تَآمَرُوا وَ تَذَاکَرُوا فَقَالُوا لَا یَسْتَقِیمُ لَنَا أَمْرٌ مَا دَامَ هَذَا الرَّجُلُ حَیّاً فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ مَنْ لَنَا بِقَتْلِهِ فَقَالَ عُمَرُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ فَأَرْسَلَا إِلَیْهِ فَقَالا یَا خَالِدُ مَا رَأْیُکَ فِی أَمْرٍ نَحْمِلُکَ عَلَیْهِ قَالَ احْمِلَانِی عَلَی مَا شِئْتُمَا فَوَ اللَّهِ إِنْ حَمَلْتُمَانِی عَلَی قَتْلِ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ لَفَعَلْتُ فَقَالا وَ اللَّهِ مَا نُرِیدُ غَیْرَهُ قَالَ فَإِنِّی لَهُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ إِذَا قُمْتُمَا فِی الصَّلَاةِ صَلَاةِ الْفَجْرِ فَقُمْ إِلَی جَانِبِهِ وَ مَعَکَ السَّیْفُ فَإِذَا سَلَّمْتُ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ نَعَمْ فَافْتَرَقُوا عَلَی ذَلِکَ ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ تَفَکَّرَ فِیمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ قَتْلِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ عَرَفَ إِنْ فَعَلَ ذَلِکَ وَقَعَتْ حُرُوبٌ شَدِیدَةٌ وَ بَلَاءٌ طَوِیلٌ فَنَدِمَ عَلَی مَا أَمَرَ بِهِ فَلَمْ یَنَمْ لَیْلَتَهُ تِلْکَ حَتَّی أَتَی الْمَسْجِدَ وَ قَدْ أُقِیمَتِ الصَّلَاةُ فَتَقَدَّمَ وَ صَلَّی بِالنَّاسِ مُفَکِّراً لَا یَدْرِی مَا یَقُولُ وَ أَقْبَلَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ مُتَقَلِّداً بِالسَّیْفِ حَتَّی قَامَ إِلَی جَانِبِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ قَدْ فَطَنَ عَلِیٌّ علیه السلام بِبَعْضِ ذَلِکَ فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو بَکْرٍ مِنْ تَشَهُّدِهِ صَاحَ قَبْلَ أَنْ یُسَلِّمَ یَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُکَ

۱- مریم: ۸۴.

فَإِنْ فَعَلْتَ قَتَلْتُکَ ثُمَّ سَلَّمَ عَنْ یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ (۱) فَوَثَبَ عَلِیٌّ علیه السلام فَأَخَذَ بِتَلَابِیبِ خَالِدٍ وَ انْتَزَعَ السَّیْفَ مِنْ یَدِهِ ثُمَّ صَرَعَهُ وَ جَلَسَ عَلَی صَدْرِهِ وَ أَخَذَ سَیْفَهُ لِیَقْتُلَهُ وَ اجْتَمَعَ عَلَیْهِ أَهْلُ الْمَسْجِدِ لِیُخَلِّصُوا خَالِداً فَمَا قَدَرُوا عَلَیْهِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ حَلِّفُوهُ بِحَقِّ الْقَبْرِ لَمَّا کَفَفْتَ فَحَلَّفُوهُ بِالْقَبْرِ فَتَرَکُوهُ فَتَرَکَهُ وَ قَامَ فَانْطَلَقَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ جَاءَ الزُّبَیْرُ وَ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ اخْتَرَطُوا السُّیُوفَ وَ قَالُوا وَ اللَّهِ لَا یَنْتَهُونَ حَتَّی یَتَکَلَّمَ وَ یَفْعَلَ وَ اخْتَلَفَ النَّاسُ وَ مَاجُوا وَ اضْطَرَبُوا وَ خَرَجَتْ نِسْوَهُ بَنِی هَاشِمٍ فَصَرَخْنَ وَ قُلْنَ یَا أَعْدَاءَ اللَّهِ مَا أَسْرَعَ مَا أَبْدَیْتُمُ الْعَدَاوَهَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لَطَالَ مَا أَرَدْتُمْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِ فَقَتَلْتُمُ ابْنَتَهُ بِالْأَمْسِ ثُمَّ تُرِیدُونَ الْیَوْمَ أَنْ تَقْتُلُوا أَخَاهُ وَ ابْنَ عَمِّهِ وَ وَصِیَّهُ وَ أَبَا وُلْدِهِ کَذَبْتُمْ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ وَ مَا کُنْتُمْ تَصِلُونَ إِلَی قَتْلِهِ حَتَّی تَخَوَّفَ النَّاسُ أَنْ تَقَعَ فِتْنَهٌ

۱- قال الفضل بن شاذان فی الإیضاح ۱۵۵: روی سفیان بن عیینه و الحسن بن صالح ابن حی و أبو بکر بن عیّاش و شریک بن عبد اللّه و جماعه من فقهائکم أن أبا بکر أمر خالد بن الولید: إذا أنا فرغت من صلاه الفجر و سلمت، فاضرب عنق علی، فلما صلی بالناس فی آخر صلاته ندم علی ما کان منه، فجلس فی صلاته مفکرا حتّی کادت الشمس أن تطلع، ثم قال: یا خالد لا تفعل ما أمرتک به- ثلاثا- ثم سلم. وکان علی یصلی إلی جنب خالد یومئذ فالتفت علی إلی خالد فاذا هو مشتمل علی السیف تحت ثیابه ، فقال له : یا خالد أو کنت فاعلا؟ قال : ای والله اذا لوضعته فی أکثرک شعرا ، فقال علی صلوات الله علیه : کذبت ولؤمت أنت أضیق حلقه من ذاک ، أما والذی فلق الحبه و برا النسمه ، لو لا ـ ما سبق به القضاء لعلمت أی الفریقین شر مکانا وأضعف جندا. فقیل لسفیان وابن حی ووکیع : ما تقولون فیما کان من أبی بکر فی ذلک ، فقالوا جمیعا : کانت سیئه لم تتم ، وأما من یجسر من هل المدینه فیقولون : وما بأس بقتل رجل فی صلاح الامه ، انه انما أراد قتله لان علیا أراد تفریق الامه وصدهم عن بیعه أبی بکر. أقول: : والکلام طویل الذیل سیجئ فی محله انشاء الله تعالی.

عَظِيمَةٌ (۱).

**[ترجمه]می گویم: هم‌چنین در کتـاب سـلیم بن قیس دیـدم که از ابن ابی عیـاش روایت کرده بود: نزد عبـدالله بن عباس در خانه‌اش بودم و عده‌ای از شیعیان علی علیه السلام نیز با ما بودند. عبدالله برایمان حدیث می گفت، در میان احادیثش گفت: ای برادرانم! روزی که رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله - وفات یافتنـد، هنوز پیکرشان در قبر گذاشـته نشـده بود که مردم پیمان شکسـتند و از دین خارج شدند و همگی ساز مخالفت زدند. علی بن ابی‌طالب - علیه السـلام - مشـغول کارهای رسول خدا - صلی الله و علیه و آله - بودنـد و غسـل و کفن و حنوط را انجـام دادنـد و ایشان را داخل قبرشان نهادنـد و سـپس طبق وصـیت رسول خـدا - صـلی الله و علیه و آله - شـروع به جمع آوری قرآن نمودنـد و بـا مردم کـاری نداشـتند و توجهی به فرمان‌روایی نکردنـد؛ زیرا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ایشـان را از کارهـایی که امتش [پس از ایشـان] خواهنـد کرد، خبر داده بودنـد. همه مردم اسـیر فتنه آن دو نفر شدنـد و جز علی - علیه السـلام - و بنی‌هاشم و ابوذر و مقـداد و سـلمان و عـده انـدک دیگری کسی باقی نماند .

عمر به ابوبکر گفت: ای تو! همه مردم با تو بیعت کرده‌انـد جز این مرد و اهل بیتش و این چند نفر؛ در پی او بفرست [که بیاید و بیعت کند]. ابوبکر یکی از پسرعموهای عمر که قنفذ نام داشت را در پی ایشان فرستاد و به او گفت: ای قنفذ! نزد علی برو و به او بگو که خلیفه رسول خدا تو را می‌طلبد. قنفذ رفت و پیغام را رساند. علی - علیه السلام - فرمودند: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستیـد و از دین خارج شـده اید؛ به خدا سوگند رسول خدا کسـی جز من را خلیفه خود ننمودند. ای قنفـذ! تو یک پیغام‌رسانی، برگرد و به او بگو: علی - علیه السـلام - در جوابت گفت: به خـدا سوگنـد رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - تو را جانشـین خود ننموده است و خودت خوب می دانی که چه کسـی خلیفه رسول خـدا است. قننفذ نزد ابوبکر رفت و این پیغام را به وی رساند، ابوبکر گفت: علی راست گفته است، رسول خدا - صـلی الله علیه و آله - مرا جانشین خود ننمودند. - . مراجعه کنید به الإمامه و السیاسه ۱ : ۱۹ -

عمر خشـمگین شد و برجست و ایستاد. ابوبکر گفت: بنشین، سپس به قنفذ گفت: نزد او برو و به او بگو امیرالمؤمنین ابوبکر تو را طلب می کنـد. قنفـذ رفت و به حضور علی علیه السـلام رسـید و پیغام را به ایشان رسانـد. حضـرت فرمودنـد: به خدا سوگند دروغ می گویـد، پیش او برو و بگو: نامی را به خود نسـبت دادی که از آنِ تو نیست، خودت می‌دانی که امیرالمؤمنین شـخص دیگری است. قنفذ بازگشت و خبر را به آن دو رساند، عمر غضبناک از جا پرید و گفت: به خدا سوگند می‌دانستم که بی‌خرد و سسـت‌رأی است؛ تـا او را نکشـیم هیـچ‌کاری از پیش نبرده‌ایم، بگـذار تا سـر او را برایت بیاورم، ابوبکر گفت: بنشـین، اما او ننشست. ابوبکر او را قسم داد تا نشست.

سپس گفت: ای قنفـذ برو و به او بگو: ابوبکر تو را طلب می کنـد. قنفذ رفت و گفت: ای علی، ابوبکر تو را طلب می کند. علی - علیه السـلام - فرمودند: من مشـغولم و کسی هم نیستم که وصیت دوست و برادرم را ترک کنم. پیش ابوبکر برو و به ستمی که بر آن هم‌دست شده اید بپردازید. قنفذ رفت و خبر را ابوبکر رساند.

عمر خشـمگین از جای جست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آن دو فرمان داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد و به در خـانه علی رفت، فاطمه - علیها السـلام - با سـری دسـتار بسـته و بـدنی نحیف از غم وفات پیامبر صـلی الله علیه و آله و

سلم، پشت در نشسته بود. عمر جلو رفت و در را کوبید و فریاد زد: ای فرزند ابی‌طالب! در را باز کن. فاطمه - علیها السلام - فرمودند: ای عمر! تو را بـا مـا چه کار؟ چرا ما را به حال خود رها نمی‌کنی؟ عمر خطاب به ایشان گفت: در را باز کن، وگرنه خانه را بر سرتان به آتش می‌کشیم. فاطمه - علیها السلام - فرمودند: ای عمر! آیا از خداوند عزّ و جل نمی‌هراسی که داخل خانه ام شوی و به منزلم حمله کنی؟ اما او منصرف نشد، رفت و با آتش برگشت وآتش را بر در انداخت و آن را به آتش کشید. سپس در را هل داد، فاطمه- علیها السلام - جلو آمد و فریاد کشید: ای پدر جان! ای رسول خدا! عمر شمشیر را با غلافش بلند کرد و به پهلوی ایشان زد و ایشان فریاد برآوردند. سپس تازیانه را بالا برد و بر دست ایشان زد، فاطمه فریاد زد: ای پدر جان! علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - برجست و یقه عمر را گرفت و او را بالا برد و به زمین کوفت و بر بینی و گردنش ضربه زد و خواست که او را بکشد که سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و وصیت ایشان را به یاد آورد که او را به صبر و اطاعت سفارش کرده بودند. آن‌گاه فرمودند: ای فرزند صهاك! سوگند به آن‌که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری کرامت بخشید، اگر تقدیر الهی نبود، خودت می دانستی که نمی‌توانی وارد خانه‌ام شوی. عمر طلب کمك کرد و مردم آمدند و وارد خانه شدند. خالد بن ولید شمشیر کشید تا علی علیه السلام را بزند که علی - علیه السلام - با شمشیرشان به او حمله کردند، او علی را قسم داد و ایشان نیز دست از او برداشتند. مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و بریده اسلمی برای کمك به علی - علیه السلام - وارد خانه شدند و نزدیك بود که آشوبی رخ دهد.

علی - علیه السلام - را بیرون بردند و مردم نیز به دنبال ایشان راه افتادند، سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده نیز در همان حال که به دنبال حضرت می‌رفتند می گفتند: چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کردید و کینه‌هایی که در دل داشتید را آشکار نمودید.

بریده بن حصیب اسلمی گفت: ای عمر! به سراغ برادر رسول - خدا صلی الله علیه و آله - و وصی ایشان و نیز دخترشان آمده ای و او را کتك زده‌ای؟ تو همانی که قریش تو را به صفتی که داری می‌شناسد. خالد بن ولید شمشیرش را که در غلاف بود، بالا آورد تا بر بریده بکوبد اما عمر او را گرفت و مانع او شد.

یقه علی علیه السلام را گرفتند و به همان صورت پیش ابوبکر بردند، وقتی ابوبکر علی را [این گونه] دید، فریاد زد: رهایش کنید. علی علیه السلام فرمود: چه زود بر اهل بیت پیامبرتان حمله ور شدید! ای ابوبکر! با چه حقی و با چه میراث و با چه پیشینه ای مردم را به بیعت با خود فرا می‌خوانی؟ آیا همین دیروز نبود که به امر رسول خدا با من بیعت نکرده بودی؟ عمر گفت: علی! این حرف‌ها را رها کن؛ به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را خواهیم کشت. علی - علیه السلام - فرمودند: به خدا سوگند در آن صورت بنده شهید خدا و برادر شهید رسول خدا خواهم بود. عمر گفت: بنده شهید خدا آری، اما برادر رسول خدا نه. علی - علیه السلام - فرمود: به خدا سوگند اگر قضای الهی و پیمانی که خلیلم با من بسته است، آن پیمانی که آن را نمی‌شکنم نبود، می‌فهمیدی یاران کدام یك از ما ضعیف‌تر و کمتر هستند. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

بریده برخاست و گفت: ای عمر! آیا شما همان دو نفری نیستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما فرمودند: نزد علی - علیه السلام - بروید و با لقب امیرالمؤمنین به ایشان سلام کنید و شما گفتید که آیا این فرمان خدا و فرمان رسولش است و حضرت فرمودند آری؟ ابوبکر گفت: این گونه بوده است، اما ای بریده! تو نبودی و ما شاهد بودیم و بعد از هر امری، امری

دیگر اتفاق می‌افتد. عمر گفت: تو را چه به این امر؟ و چه چیزی تو را در این کار داخل کرده است؟ بریده گفت: به خدا سوگند در سرزمینی که شما امیر آن باشید نخواهم ماند. عمر دستور داد او را کتک زدند و بیرون نمودند.

سپس سلمان برخاست و گفت: ای ابوبکر! از خدا تقوا کن و از این جایگاه برخیز و آن را به کسانی که شایسته آن هستند واگذار که تا روز قیامت بی‌دردسر در اختیار آن‌ها باشد و دو شمشیر بر این امت حکومت نکند، ابوبکر پاسخ او را نداد. سلمان دوباره سخنش را تکرار کرد، عمر او را تهدید کرد و گفت: تو را چه به این کار؟ و چه چیزی تو را در این کار داخل کرده است؟ گفت: ای عمر! مهلت بده، ای ابوبکر! از این جایگاه برخیز و آن را به کسانی که شایسته آن هستند واگذار که به خدا سوگند تا روز قیامت از آن بهره مند شوند. اگر این کار را نکنید، از آن خون خواهید دوشید و آزادشدگان و طردشدگان و منافقان در آن طمع خواهند کرد. - -

به خدا سوگند اگر بدانم که ظلمی را دفع می‌کنم و یا دینی را برای خدا عزت می‌بخشم، شمشیرم را بر روی گردنم می‌گذارم و سپس با شجاعت آن را می‌زنم. آیا بر وصی رسول خدا حمله‌ور می‌شوید؟ شما را بشارت باد بر بلا و نا امید شوید از آسایش.

سپس ابوذر و مقداد و عمار برخاستند و به علی - علیه السلام - عرض کردند: چه فرمان می‌دهید؟ به خدا سوگند اگر به ما امر کنید، تا زمانی که کشته شویم با شمشیر می جنگیم. علی - علیه السلام - فرمودند: خدا شما را رحمت کند! دست نگه‌دارید و پیمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و آن‌چه به شما وصیت نمودند را به یاد آورید. و آن‌ها دست نگه‌داشتند.

عمر به ابوبکر که بالای منبر نشسته بود گفت: چگونه بر منبر نشسته ای و حال آن‌که این آشوب‌گر نشسته است و برنمی‌خیزد با تو بیعت نمی‌کند؟ یا امر می‌کنی که گردنش را بزنیم؟ حسن و حسین - علیهما السلام - بر بالای سر علی - علیه السلام - ایستاده بودند، وقتی این سخن عمر را شنیدند، گریستند و با صدای بلند فریاد زدند ای پدربزرگ! ای رسول خدا!. علی - علیه السلام - آن دو را در آغوش کشیدند و فرمودند: گریه نکنید، به خدا سوگند نمی‌توانند پدرتان را به قتل برسانند، این دو ذلیل تر و پست تر از آنند. ام ایمن نوبیه که دایه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ام سلمه پیش آمدند و گفتند: ای عتیق! چه زود حسد خود را به آل محمد آشکار نمودید! عمر به آن دو دستور داد تا از مسجد خارج شوند و گفت: ما را با زنان چه کار؟

سپس گفت: ای علی! برخیز و بیعت کن. علی - علیه السلام - فرمودند: اگر این کار را نکنم؟ گفت: در آن صورت به خدا سوگند گردنت را خواهیم زد. حضرت فرمودند: ای فرزند صهاک! به خدا سوگند دروغ می گویی، تو نمی‌توانی این کار را انجام دهی، تو پست تر و ضعیف تر از آنی که این کار را بکنی. خالد بن ولید از جا جست و شمشیرش بیرون را کشید و گفت: به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را می کشم. علی - علیه السلام - به سمت او رفتند و پیراهنش را گرفتند و او را هل دادند و با پشت به زمین انداختند و شمشیر از دستش افتاد.

عمر گفت: ای علی بن ابی‌طالب! برخیز و بیعت کن، حضرت فرمودند: اگر این کار را نکنم؟ گفت: به خدا سوگند در آن صورت تو را می‌کشیم. علی - علیه السلام - سه بار با آن‌ها محاجّه کردند و سپس بدون آنکه کف دستشان را بگشایند، آن

را دراز کردند و ابوبکر بر دست حضرت زد و به همین راضی شد. سپس به سمت خانه‌اشن راه افتادند و مردم نیز ایشان را همراهی کردند.

به فاطمه علیها السلام خبر رسید که ابوبکر فدك را گرفته است. ایشان با جمعی از زنان بنی هاشم از خانه بیرون آمدند و پیش ابوبکر رفتند و فرمودند: ای ابوبکر! آیا می‌خواهی زمینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم قرار داده و به من بخشیده و از مفتوحاتی است که بدون لشگرکشی فتح شده را از من بگیری؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده‌اند که انسان در فرزندانش پاس داشته می‌شود؟ تو خوب می‌دانی که ایشان برای فرزندانش غیر از این چیزی به جا نگذاشتند. وقتی ابوبکر سخن ایشان را شنید و دید که چند زن نیز همراه ایشان هستند، قلم و کاغذ خواست، تا فدك را برای ایشان بنویسد. عمر داخل شد و گفت: ای خلیفه رسول خدا – صلی الله علیه و آله –! تا زمانی که بر مدعایش شاهد نیاورده، برایش چیزی ننویس. فاطمه – علیها السلام – فرمودند: آری، شاهد می‌آورم، گفت: چه کسی؟ فرمودند: علی و أم ایمن. عمر گفت: شهادت یک زن غیرعرب که نمی‌تواند فصیح سخن بگوید قبول نیست، و اما علی، واضح است که او آتش را به طرف نان خود می‌کشد.

فاطمه – علیها السلام – با خشمی وصف‌نشدنی بازگشتند و بیمار شدند. علی – علیه السلام – نمازهای یومیه‌اشان را در مسجد می‌خواندند. روزی پس از نماز، ابوبکر و عمر به ایشان گفتند: حال دختر رسول خدا چگونه است؟ تا این‌که بیماری فاطمه – علیها السلام – شدید شد. آن دو از حال ایشان جویا شدند و گفتند: تو می دانی که میان ما چه گذشته است، اگر صلاح می‌دانی به ما اجازه بده برای گناهمان از او عذرخواهی کنیم؟ حضرت فرمودند: اجازه می‌دهم.

آن دو برخاستند و جلوی درب خانه نشستند و علی علیه السلام داخل شدند و نزد فاطمه– علیها السلام – رفتند و فرمودند: ای زن آزاده! فلانی و فلانی بر در خانه هستند، می‌خواهند عرض سلامی به شما بکنند، چه صلاح می‌دانید؟ فاطمه – علیها السلام – فرمودند: خانه، خانه تو و این زن آزاده، همسر توست؛ شما هر کار می‌خواهید بکنید. علی – علیه السلام – فرمودند: روبند خود را بپوش، ایشان روبند را بستند و صورت خود را به سمت دیوار چرخاندند. آن دو داخل شدند و سلام کردند و گفتند: خدا از تو راضی باشد، از ما راضی باش! فاطمه – علیها السلام –فرمودند: چه چیز سبب شده که به اینجا بیایید؟ گفتند: ما به بدرفتاری خود معترفیم و امید داریم که شما ما را ببخشید [و خشمی که از ما دارید را از دلتان خارج کنید]. فاطمه – علیها السلام – فرمودند: اگر راست می‌گویید پاسخ سؤالم را بدهید؛ من سؤالی از شما می‌پرسم که می‌دانم از آن آگاهید، اگر راست بگویید، می‌فهمم که در بیان علت آمدنتان صادق بوده اید. آن دو گفتند: هر چه می‌خواهید بپرسید. فاطمه – علیها السلام – فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم؛ آیا از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدید که می‌فرمودند: فاطمه پاره تن من است؛ هر که او را بیازارد، مرا آزرده است؟ گفتند: آری. حضرت دستشان را به طرف آسمان بلند کردند و فرمودند: خداوندا! این دو نفر مرا آزرده اند؛ من از آن دو به تو و به رسولت شکایت دارم. نه به خدا سوگند، هرگز از شما دو نفر راضی نمی‌شوم، تا زمانی که پدرم رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – را ملاقات کنم و او را از آن‌چه کرده‌اید آگاه سازم، تا خود ایشان بر شما دو نفر حکم کنند. ابوبکر با شنیدن این سخن آرزوی مرگ و هلاك کرد و بسیار بی‌تاب شد. عمر گفت: ای خلیفه رسول خدا! آیا از سخن یک زن بی‌تاب می‌شوی؟

فاطمه – علیها السلام – پس از وفات پدرشان رسول خدا، چهل شب زنده ماندند. هنگامی که بیماری‌اشان شدت یافت، علی –

علیه السـلام – را فراخواندند و فرمودند: ای پسـرعمو! فکر نمی‌کنم چیزی به پایان عمرم باقی مانده باشد؛ به تو وصـیت می‌کنم تـا بـا امامه، دختر خواهرم زینب، که برای فرزنـدانمماننـد من است ازدواج کنی. برایم تابوتی بساز، ملائکه را دیـدم که آن را برایم وصف می‌نمودند. و اجازه مده احدی از دشمنان خدا در تشییع و دفن و نماز بر من حاضر شوند.

ابن عباس از قول امیرالمؤمنین – علیه السـلام – نقل کرده: چنـد چیز بود که هیچ راهی برای ترک آن‌ها نیافتم؛ چرا که قرآن به سبب آن‌ها بر قلب محمد – صـلی الله علیه و آله – نازل شده است: جنگ با ناکثان و قاسطان و مارقان، که خلیلم رسول خدا – صلی الله علیه و آله – مرا به جنگ با آنان وصـیت نمود و از من پیمان گرفت، و دیگری ازدواج با أمامه دختر زینب، که فاطمه – علیها السلام – به من وصیت نمود»

ابن عباس نقل کرده، روزی که فاطمه – علیها السـلام – از دنیا رفتنـد، مدینه از گریه مردان و زنان به لرزه درآمد و مردم مانند روز وفات رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – متحیر شده بودند. ابوبکر و عمر برای تسـلیت نزد علی – علیه السـلام – آمدند و گفتنـد: ای ابالحسن! وقت نماز بر دختر رسول خـدا ما را خبر کن. شب‌هنگام علی – علیه السـلام – ، عباس و فضل و مقـداد و سلمان و ابوذر و عمار را فراخوانـد و عباس جلو رفت و بر پیکر ایشان نماز گزارد و بعـد ایشان را دفن کردنـد، صـبح که شـد، ابوبکر و عمر و سایر مردم آمدند تا بر فاطمه – علیها السـلام – نماز بخوانند؛ مقداد به آنان گفت: دیشب فاطمه – علیها السـلام – را به خـاک سـپردیم. عمر رو به ابـوبکر کرد و گفت: نگفتم که این‌چنین خواهنـد کرد؟ عبـاس گفت: ایشـان وصـیت کرده بودند که شما دو نفر بر وی نماز نخوانید. عمر گفت: ای بنی هاشم! شما هرگز حسد دیرین خود را نسبت به ما ترک نمی‌کنید و این کینه‌هایی که در سـینه‌هایتان است هیـچ‌گاه از بین نمی‌رود، به خـدا سوگنـد تصـمیم گرفته‌ام او را نبش قبر کنم و بر وی نماز گزارم.

علی – علیه السـلام – فرمودنـد: ای فرزنـد صـهاک! به خـدا سوگند اگر چنین قصدی داشـته باشـی، دیگر نمی‌توانی از قَسَـِمت برگردی. یقین کن که اگر شمشـیرم را بیرون بکشم، تـا زمـانی که جانت را نگرفته‌ام، آن را در غلاف نخواهم گـذاشت، حال شروع کن. عمر در هم شـکست و ساکت شد، او می‌دانست که علی – علیه السلام – وقتی سوگند بخورد، آن را عملی خواهد نمود.

سپس علی – علیه السلام – فرمودند: ای عمر! آیا تو همانی نیستی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – قصد کشتن تو نمودنـد و از پی من فرسـتادند و من با شمشـیر حمایل کرده آمـدم و رو به تو کردم تا تو را بکشم و در آن لحظه خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل نمود: « فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا » – . مریم/۸۴ – {پس

بر ضد آنان شتاب مکن، که ما [روزها] را برای آن‌ها شماره می کنیم}؟

ابن عباس نقل کرده، پس از این ماجرا آنان به توطئه و مـذاکره پرداختنـد و گفتند: تا زمانی که این مرد زنده است، خلافت به طور کامل در قبضه ما نیست. ابوبکر گفت: چه کسـی داریم که او را بکشـد؟ عمر گفت: خالـد بن ولید. شخصـی را در پی او فرسـتادند و گفتنـد: ای خالـد! نظرت چیست که کاری را به تو واگـذاریم؟ او گفت: هر چه می خواهید بر عهده‌ام گذارید، به خـدا سوگنـد حتی اگر کشـتن فرزنـد ابی‌طالب را از من بخواهیـد، انجام می‌دهم. گفتند: به خدا سوگند چیزی غیر از آن نمی

خواهیم. گفت: من برای اویم [برای کشتن او آماده‌ام]. ابوبکر گفت: هنگامی که شما دو نفر [خالد و علی علیه السلام] برای نماز صبح به مسجد آمدید، در کنارش بایست و شمشیرت نیز همراهت باشد و وقتی من سلام نماز را دادم، گردنش را بزن. گفت: باشد. با این قرار از هم متفرق شدند. سپس ابوبکر در مورد دستوری که مبنی بر قتل علی – علیه السلام – داده بود فکر کرد و به این نتیجه رسید که اگر خالد این کار را بکند، جنگ های شدید و بلای طولانی مدتی روی می‌دهد. از فرمانش پشیمان شد و آن شب را نخوابید. صبح به مسجد رفت و دید نماز برپا شده و جلو رفت و در حالی که در فکر بود، بر مردم نماز گزارد و نمی‌فهمید [در نماز] چه می گوید، خالد بن ولید با شمشیر حمایل کرده آمد و کنار علی – علیه السلام – ایستاد. علی – علیه السلام – به چیزهایی پی برده بودند.

وقتی ابوبکر تشهد نماز را خواند، قبل از سلام دادن فریاد زد: ای خالد! فرمانم را اجرا مکن، اگر چنین کنی تو را می کشم. سپس به سمت راست و چپش سلام داد .

علی – علیه السلام – جستند و گریبان خالد را گرفتند و شمشیر را از دستش درآوردند و سپس او را بر زمین کوفتند و بر سینه اش نشستند و شمشیر را برداشتند تا او را بکشند. نمازگزاران جمع شدند تا خالد را نجات دهند، اما نتوانستند. عباس گفت: او را به حق قبر پیامبر قسم بدهید که دست از او بکشد، ایشان را به قبر قسم دادند و رهایشان کردند و ایشان نیز خالد را رها نمودند و برخاستند و به منزلشان بازگشتند.

زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و گفتند به خدا سوگند تا زمانی که [خالد] حرف نزند و کاری که ما می گوییم را انجام ندهد، دست بردار نیستیم. مردم به رفت و آمد و جنب و جوش افتادند و مضطرب شدند. زنان بنی هاشم از خانه‌هایشان بیرون آمدند و فریاد کشیدند و گفتند: ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی تان را با رسول خدا و اهل بیتش آشکار نمودید، و چه دیر زمانی است که این را از رسول خدا می‌خواستید، اما بدان دست نمی یافتید، دیروز دخترش را کشتید و امروز می‌خواهید برادر و پسرعمو و وصی و پدر فرزندانش را بکشید، به پروردگار کعبه سوگند که دروغ گفتید و نمی‌توانید او را بکشید. طوری شد که مردم ترسیدند فتنه‌ای بزرگ به پا شود. – . کتاب سلیم : **۲۴۹ – ۲۵۷** –

**[ترجمه]

بیان

حلب الدم کنایه عن فعل ما یورث الندم و جلب ما یضرّ جالبه و جرّ النار إلی القرصه (کنایه) عن جلب النفع أی هو یجرّ النفع بشهادته فلا تسمع.

**[ترجمه]خون دوشیدن کنایه از انجام کاری است که موجب پشیمانی شود و برای انجام‌دهنده‌اش زیان ببار بیاورد. و آتش را به طرف نان خود کشیدن کنایه از منتفع شدن است. او از شهادت دادنش نفع می‌برد، پس شهادتش قبول نیست.

**[ترجمه]

«۴۹»

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: جَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ انْطَلِقْ نُبَایِعْ لَکَ النَّاسَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ تَرَاهُمْ فَاعِلِینَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَیْنَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ (۲).

بَیَانُ التَّنْزِیلِ، لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ عَنِ الْعَیَّاشِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مِثْلَهُ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: محمد بن فضیل از امام کاظم - صلوات الله علیه - نقل کرده، عباس نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمد و عرض کرد: برخیز برویم تا مردم با تو بیعت کنند. امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: تو فکر می کنی این کار را بکنند؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: پس این سخن خداوند چه می‌شود که: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ» - . عنکبوت / ۱ - ۳ - {الف، لام، میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ * و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.} - . تفسیر قمی: ۴۹۴ -

مانند این حدیث در بیان التنزیل ابن شهر آشوب نیز به نقل از عیاشی از امام کاظم - علیه السلام - آورده شده است.

**[ترجمه]

«۵۰»

أَقُولُ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْمَسْعُودِیُّ فِی کِتَابِ الْوَصِیَّهِ، قَامَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام بِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا وَ عُمُرُهُ خَمْسٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَهً وَ اتَّبَعَهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ قَعَدَ عَنْهُ الْمُنَافِقُونَ وَ نَصَبُوا لِلْمُلْکِ وَ أَمْرِ الدُّنْیَا رَجُلًا اخْتَارُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ مَنِ اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَرَوَی أَنَّ الْعَبَّاسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ صَارَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ امْدُدْ یَدَکَ أُبَایِعْکَ فَقَالَ وَ مَنْ یَطْلُبُ هَذَا الْأَمْرَ وَ مَنْ یَصْلُحُ لَهُ غَیْرُنَا وَ صَارَ إِلَیْهِ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مِنْهُمُ الزُّبَیْرُ وَ أَبُو سُفْیَانَ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ فَأَبَی وَ اخْتَلَفَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمِیرٌ فَقَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ الْخِلَافَهُ فِی قُرَیْشٍ فَسَلَّمَتِ الْأَنْصَارُ لِقُرَیْشٍ بَعْدَ أَنْ دَاسُوا سَعْدَ بْنَ عُبَادَهَ وَ وَطِئُوا بَطْنَهُ وَ بَایَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَبَا بَکْرٍ وَ صَفَقَ عَلَی یَدَیْهِ ثُمَّ بَایَعَهُ قَوْمُهُ مِمَّنْ قَدِمَ الْمَدِینَهَ ذَلِکَ الْوَقْتَ مِنَ

۱- کتاب سلیم ۲۴۹- ۲۵۷، آخر الکتاب.

٢- تفسير القمّيّ: ۴۹۴، راجع شرح ذلك ص ٧٩.

الْأَعْرَابِ وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ تَابَعَهُمْ عَلَى ذَلِكَ غَيْرُهُمْ.

وَ اتَّصَلَ الْخَبَرُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ غُسْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَحْنِيطِهِ وَ تَكْفِينِهِ وَ تَجْهِيزِهِ وَ دَفْنِهِ بَعْدَ الصَّلَاهِ عَلَيْهِ مَعَ مَنْ حَضَرَ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ قَوْمٍ مِنْ صَحَابَتِهِ مِثْلِ سَلْمَانَ وَ أَبِى ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ عَمَّارٍ وَ حُذَيْفَهَ وَ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ وَ جَمَاعَهٍ نَحْوَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَامَ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنْ كَانَتِ الْإِمَامَهُ فِى قُرَيْشٍ فَأَنَا أَحَقُّ قُرَيْشٍ بِهَا وَ إِنْ لَا تَكُنْ فِى قُرَيْشٍ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ (۱) ثُمَّ اعْتَزَلَهُمْ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ فَأَقَامَ فِيهِمْ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَالَ إِنَّ لِى فِى خَمْسَهٍ مِنَ النَّبِيِّينَ أُسْوَهً نُوحٍ إِذْ قَالَ أَنِّى مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لُوطٍ إِذْ قَالَ لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّهً أَوْ آوِى إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ وَ مُوسَى إِذْ قَالَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ وَ هَارُونَ إِذْ قَالَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِى وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِى ثُمَّ أَلَّفَ علیه السلام الْقُرْآنَ وَ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ حَمَلَهُ فِى إِزَارٍ مَعَهُ وَ هُوَ يَئِطُّ مِنْ تَحْتِهِ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ قَدْ أَلَّفْتُهُ كَمَا أَمَرَنِى وَ أَوْصَانِى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَمَا أُنْزِلَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ اتْرُكْهُ وَ امْضِ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَكُمْ إِنِّى مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِى لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَإِنْ قَبِلْتُمُوهُ فَاقْبَلُونِى مَعَهُ أَحْكُمْ بَيْنَكُمْ بِمَا فِيهِ مِنْ أَحْكَامِ اللَّهِ فَقَالُوا لَا حَاجَهَ لَنَا فِيهِ وَ لَا فِيكَ فَانْصَرِفْ بِهِ مَعَكَ لَا تُفَارِقْهُ فَانْصَرَفَ عَنْهُمْ. (۲) فَأَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِى مَنَازِلِهِمْ بِمَا عَهِدَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهاً وَ ضَغَطُوا سَيِّدَهَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى أَسْقَطَتْ مُحَسِّناً وَ أَخَذُوهُ

۱- و من ذلک قوله علیه السلام فی النهج تحت الرقم ۲۸ من قسم الرسائل: ... و لما احتج المهاجرون علی الأنصار یوم السقیفه برسول اللّه صلی الله علیه و آله فلجوا علیهم، فان یکن الفلج به فالحق لنا دونکم، و ان یکن بغیره فالانصار علی دعواهم.

۲- راجع شرح ذلک ص ۲۰۵ و ۲۶۴.

بِالْبَیْعَهِ فَامْتَنَعَ وَ قَالَ لَا أَفْعَلُ فَقَالُوا نَقْتُلُکَ فَقَالَ إِنْ تَقْتُلُونِی فَإِنِّی عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ بَسَطُوا یَدَهُ فَقَبَضَهَا وَ عَسُرَ عَلَیْهِمْ فَتْحُهَا فَمَسَحُوا عَلَیْهِ وَ هِیَ مَضْمُومَهٌ. (۱) ثُمَّ لَقِیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدَ هَذَا الْفِعْلِ بِأَیَّامٍ أَحَدَ الْقَوْمِ فَنَاشَدَهُ اللَّهَ وَ ذَکَّرَهُ بِأَیَّامِ اللَّهِ وَ قَالَ لَهُ هَلْ لَکَ أَنْ أَجْمَعَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی یَأْمُرَکَ وَ یَنْهَاکَ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَخَرَجَا إِلَی مَسْجِدِ قُبَاءَ فَأَرَاهُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَاعِداً فِیهِ فَقَالَ لَهُ یَا فُلَانُ عَلَی هَذَا عَاهَدْتُمُونِی فِی تَسْلِیمِ الْأَمْرِ إِلَی عَلِیٍّ وَ هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَرَجَعَ وَ قَدْ هَمَّ بِتَسْلِیمِ الْأَمْرِ إِلَیْهِ فَمَنَعَهُ صَاحِبُهُ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ مَعْرُوفٌ مِنْ سِحْرِ بَنِی هَاشِمٍ أَ وَ مَا تَذْکُرُ یَوْمَ کُنَّا مَعَ ابْنِ أَبِی کَبْشَهَ فَأَمَرَ شَجَرَتَیْنِ فَالْتَقَتَا فَقَضَی حَاجَتَهُ خَلْفَهُمَا ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَتَفَرَّقَتَا وَ عَادَتَا إِلَی حَالِهِمَا فَقَالَ لَهُ أَمَا إِنْ ذَکَّرْتَنِی هَذَا فَقَدْ کُنْتُ مَعَهُ فِی الْکَهْفِ فَمَسَحَ یَدَهُ عَلَی وَجْهِی ثُمَّ أَهْوَی بِرِجْلِهِ فَأَرَانِی الْبَحْرَ ثُمَّ أَرَانِی جَعْفَراً وَ أَصْحَابَهُ فِی سَفِینَهٍ تَعُومُ فِی الْبَحْرِ. (۲) فَرَجَعَ عَمَّا کَانَ عَزَمَ عَلَیْهِ وَ هَمُّوا بِقَتْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ تَوَاصَوْا وَ تَوَاعَدُوا بِذَلِکَ وَ أَنْ یَتَوَلَّی قَتْلَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ فَبَعَثَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بِجَارِیَهٍ لَهَا فَأَخَذَتْ بِعِضَادَتَیِ الْبَابِ وَ نَادَتْ إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ فَخَرَجَ علیه السلام مُشْتَمِلًا بِسَیْفِهِ وَ کَانَ الْوَعْدُ فِی قَتْلِهِ أَنْ یُسَلِّمَ إِمَامُهُمْ فَیَقُومَ خَالِدٌ إِلَیْهِ بِسَیْفِهِ فَأَحَسُّوا بَأْسَهُ فَقَالَ الْإِمَامُ قَبْلَ أَنْ یُسَلِّمَ لَا تَفْعَلَنَّ خَالِدُ مَا أَمَرْتُ بِهِ. (۳) ثُمَّ کَانَ مِنْ أَقَاصِیصِهِمْ مَا رَوَاهُ النَّاسُ.

وَ فِی سَنَتَیْنِ وَ شَهْرَیْنِ وَ سَبْعَهِ أَیَّامٍ مِنْ إِمَامَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مَاتَ ابْنُ أَبِی قُحَافَهَ وَ هُوَ عَتِیقُ بْنُ عُثْمَانَ وَ أَوْصَی بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ إِلَی عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لِعَهْدٍ کَانَ بَیْنَهُمَا وَ اعْتَزَلَهُ

۱- راجع شرح ذلک ص ۲۰۴ و ۲۶۸.

۲- راجع الاختصاص ۲۷۴.

۳- راجع ص ۳۰۶ ممّا سبق.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَاعْتِزَالِهِ لِصَاحِبِهِ قَبْلَهُ إِلَّا بِمَا لَمْ يَجِدْ مِنْهُ بُدّاً وَ لَا يَنْهَى إِلَّا عَمَّا لَمْ يَجِدْ مِنَ النَّهْيِ عَنْهُ بُدّاً وَ هُمْ فِي خِلَالِ ذَلِكَ يَسْأَلُونَهُ وَ يَسْتَفْتُونَهُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ فِي تَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَ فَصْلِ الْخِطَابِ. (۱).

**[ترجمه]می گویم: علی بن حسین مسعودی در کتاب الوصیه نوشته است: امیرالمؤمنین – علیه السلام – در سن سی و پنج سال سالگی مأمور به امر خداوند جل و علا شدند [و به امامت رسیدند] و مؤمنان از ایشان پیروی نمودند و منافقان با ایشان مخالفت کردند و مردی را حاکم و عهده دار امور دنیایشان کردند که خودشان انتخاب کرده بودند، و نه آن کسی که خداوند عزّ و جلّ و رسول خدا – صلی الله علیه و آله – وی را برگزیده بودند.

[مسعودی] سپس روایت کرده که عباس – رضی الله عنه – پس از وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نزد امیرالمؤمنین – علیه السلام – رفت و به ایشان عرض کرد: دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم. ایشان فرمودند: مگر کسی هست که این امر را بخواهد؟ و مگر جز ما کسی صلاحیت آن را دارد؟ عده ای از مسلمانان، از جمله زبیر و ابوسفیان صخر بن حرب نزد ایشان رفتند، اما ایشان امتناع ورزیدند. مهاجران و انصار اختلاف پیدا کردند؛ انصار گفتند که یک امیر از ما و یک امیر از شما. برخی از مهاجران گفتند: از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدیم که می فرمودند: خلافت باید در قریش باشد، در نتیجه انصار آن را تسلیم قریش کردند و سعد بن عباده را لگدمال کردند و پا بر شکمش گذاشتند. عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت کرد و با او دست داد. سپس آن دسته از قوم او که به مدینه آمده بودند، اعم از اعراب و مؤلفه قلوبهم با ابوبکر بیعت کردند و سایر مردم نیز به تبع آن‌ها بیعت کردند.

خبرها وقتی به امیرالمؤمنین – علیه السلام – رسید که ایشان کار غسل و حنوط و تکفین و تجهیز و دفن رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را به اتمام رسانده بودند و بعد از آن، حاضرین از بنی هاشم، و عده ای از اصحاب ایشان مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابیّ بن کعب و عده‌ای دیگر که حدود چهل نفر بودند بر حضرت نماز گزارده بودند. وقتی خبر رسید، ایشان به خطبه ایستادند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: اگر امامت باید در قریش باشد، پس من در میان قریش سزاوارترین از همه به آن هستم و اگر لازم نیست در قریش باشد، پس انصار هم می‌توانند مدعی آن باشند. سپس آن‌ها را ترک نمودند و داخل خانه‌اشان شدند. ایشان و آن عده از مسلمانانی که پیرو ایشان بودند، به همین وضع ادامه دادند و ایشان فرمودند: در زندگی پنج تن از پیامبران، الگویی برای من وجود دارد: نوح؛ زمانی که گفت: «أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ» – . قمر / ۱۰ – {من مغلوب شدم به داد من برس}، و ابراهیم؛ آن‌گاه که گفت: «وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» – . مریم / ۴۸ – {و

از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم}، و لوط؛ زمانی که گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُكْنٍ شَدِیدٍ» – . هود / ۸۰ – {[لوط] گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم}، و موسی؛ زمانی که گفت: «فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ» – . الشعراء / ۲۱ – {و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم}، و هارون؛ هنگامی که گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكَادُواْ يَقْتُلُونَنِی» – . اعراف / ۱۸۰ – {این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند}. حضرت علی – علیه السلام – سپس قرآن را جمع آوری نمودند و آن را درون پارچه‌ای قرار دادند و به همه سنگینی‌اش در دست گرفتند و میان مردم رفتند و فرمودند: این کتاب خداست که آن را به همان شیوه که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به من امر کرده و وصیت نموده بودند به ترتیب نزول بازنویسی کرده‌ام. عده ای از آن‌ها به ایشان

گفتنـد: آن را بگـذار و برو. ایشـان فرمودنـد: رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – به شـما فرمودنـد: من در میـان شـما دو چیز گرانبها را به جای می گـذارم: کتاب خـدا و عترتم؛ که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شونـد، اگر قرآن را پـذیرفته‌ایـد، پس مرا نیز با آن بپذیریـد تا با آن احکام خداونـد که درون آن است، بر شـما حکم کنم. گفتند ما را نه نیازی به آن است و نه به تو، آن را با خودت ببر و از او جدا مشو. و ایشان از نزد آن‌ها بازگشتند.

امیرالمـؤمنین – علیه السـلام – و عـده ای از شـیعیان ایشـان در منازلشـان مطـابق پیمـانی که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله با حضـرت بسـته بودنـد، در منازلشـان ماندنـد [و بیرون نیامدنـد]. مردم به طرف منزل ایشان رفتنـد و بر آن یورش بردنـد و درب خانه‌اشان را آتش زدند و ایشان را به زور از آن بیرون آوردند و فاطمه – علیها السلام – سرور زنان را با در خانه فشار دادند و محسن سقط شد. علی – علیه السلام – را مجبور به بیعت کردند، اما ایشان امتناع نمودند و فرمودند: بیعت نمی کنم، گفتند: تو را می‌کشیم، حضرت فرمودند: اگر مرا بکشید، من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. دست ایشان را باز کردند، اما حضرت آن را مشت نمودند و آن‌ها نتوانستند آن را بگشایند و در آخر، دستِ مشت‌شده حضرت را بر دست ابوبکر کشیدند.

چند روز از این کار گذشت و روزی امیرالمؤمنین یکی از آن‌ها [ابوبکر] را دیدند و او را به خدا سوگند دادند و روزهای خدا را به یـادش آوردنـد و به او فرمودنـد: آیـا می‌خواهی تو را پیش رسول خـدا ببرم تـا ایشـان تو را امر و نهی کننـد؟ او به ایشان گفت: آری. با یکدیگر به مسجد قبا رفتند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن‌جا نشسته بودند را به ابوبکر نشـان دادنـد. رسـول خـدا بـه او فرمودنـد: ای فلانی، ایـن گـونه به عهـد خودتـان عمـل کردیـد و امر [خلافت] را به علی که امیرالمؤمنین است سپردید؟ او بازگشت و تصمیم گرفت امر [خلافت] را به امیرالمؤمنین واگذار نماید، اما دوستش او را از این کار منع نمود و به او گفت: این افسونی است آشکار و از افسون‌های معروف بنی‌هاشم است. آیا به خاطر نـداری روزی را که با ابن ابی‌کبشه بودیم و او [یعنی رسول خـدا] به دو درخت دستور داد و آن دو به هم چسبیدنـد و رفت و پشت آن دو درخت قضای حاجت نمود و سپس باز به آن دو دستور داد و آن دو از یکدیگر جـدا شدند و به حالت اول خود بازگشتند؟ گفت: آری. حالا که این را به یـادم انـداختی، [یـادم افتـاد به زمانی که] با او در غار بودم؛ او دسـتش را بر صورتم کشـید و پایش را پایین برد و دریا را به من نشان داد، سپس جعفر و اصحابش را نشانم داد که در کشتی و بر دریا شناور بودند. – . اختصاص : ۲۷۴ –

در نتیجه از تصـمیمش منصرف شد و تصـمیم گرفتند که امیرالمؤمنین را به قتل برسانند و با یکدیگر به توافق رسیدند و قرار گذاشـتند که خالـد بن ولیـد عهـده‌دار قتـل ایشان شود. اسـماء بنت عمیس یکی از کنیزانش را نزد امیرالمؤمنین فرسـتاد و کنیز چهـارچوبه در را گرفت و فریاد زد: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» – . قصـص / ۲۰ – {سران قوم در باره تو مشورت می کنند تا تو را بکشـند. پس [از شـهر] خارج شو. من جدّا از خیرخواهان توام.}. علی – علیه السلام – با شمشیرشان [از خانه] خارج شدند. قرار این بود که پس از آنکه ابوبکر سلام نماز را گفت، خالد با شمشیرش به طرف ایشان برود [و حضـرت را به قتل برساند]. هیبت حضـرت آنان را گرفت و امام جماعت [ابوبکر] پیش از آن‌که سـلام نماز را بگوید، گفت: ای خالد! چیزی که به تو امر کرده‌ام را انجام نده. – . اختصاص : ۳۰۶ –

و سایر داستان‌هایی که مردم روایت کرده‌اند.

دو سال و دو ماه و هفت روز از به امامت رسیدن امیرالمؤمنین گذشته بود که ابن ابی‌قحافه، که نامش عتیق بن عثمان بود جان سپرد و بر اساس پیمانی که میان او و عمر بن خطاب بود، خلافت را به او سپرد و امیرالمؤمنین - علیه السلام - مانند دوران ابوبکر باز هم خانه‌نشین شدند مگر در مواردی که چاره‌ای نداشتند و تنها در مواقعی که چاره‌ای جز نهی [از منکر] نداشتند، نهی می نمودند. آنان در طول آن مدت از ایشان سؤال می پرسیدند و در مورد حلال و حرام و تأویل قرآن و فصل الخطاب از ایشان استفتاء می‌کردند. - . إثبات الوصيه : ۱۱۶ - ۱۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الأَطِيطُ صوت الرحل و الإبل من ثقل أحمالها.

**[ترجمه]جوهری گفته است \\"الأطيط\\" یعنی صدای کاروان و شتر که ناشی از سنگینی بار است.

**[ترجمه]

«۵۱»

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِيدِ عِنْدَ شَرْحِ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام (۲)

فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِی مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِی فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظَمِ وَ عَلَى أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.

ما هذا لفظه:

اختلفت الروايات فی قصه السقيفه فالذی تقوله الشيعه و قد قال قوم من المحدثين بعضه و

رووا كثيرا منه أن عليا امتنع من البيعه حتى أخرج كرها و أن الزبير بن العوام امتنع من البيعه و قال لا أبايع إلا عليا و كذلك أبو سفيان بن حرب و خالد بن سعيد بن العاص بن أميه بن عبد شمس و العباس بن عبد المطلب و بنوه و أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب و جميع بنی هاشم و قالوا إن الزبير شهر سيفه فلما جاء عمر و معه جماعه من الأنصار و غيرهم قال فی جمله ما قال خذوا سيف هذا فاضربوا به الحجر و يقال إنه أخذ السيف من يد الزبير فضرب به حجرا فكسره و ساقهم كلهم بين يديه إلى أبی بكر فحملهم على بيعته و لم يتخلف إلا عَلِیٌّ وحده فإنه اعتصم ببيت فاطمه عليها السلام فتحاموا إخراجه منه قسرا فقامت فاطمه عليها السلام إلى باب البيت فأسمعت من جاء يطلبه فتفرقوا و علموا

۱- اثبات الوصيه ۱۱۶- ۱۱۹ ط نجف الثالثه.

۲- نهج البلاغه الرقم ۲۶ من قسم الخطب، شرح النهج الحديدى ج ۱ ر ۱۲۲.

أنه بمفرده لا يضر شيئا فتركوه و قيل إنهم أخرجوه فيمن أخرج و حمل إلى أبى بكر فبايعه.

و قد روى أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى (۱) كثيرا من هذا فأما حديث التحريق (۲) و ما جرى مجراه من الأمور الفظيعه و قول من قال إنهم أخذوا عليا عليه السلام يقاد بعمامته و الناس حوله فأمر بعيد و الشيعه تنفرد به على أن جماعه من أهل الحديث قد رووا نحوه و سنذكر ذلك.

و

قال أبو جعفر إن الأنصار لما فاتها ما طلبت من الخلافه قالت أو قال بعضها لا نبايع إلا عليا. (۳).

ص: ۳۱۱

۱- راجع تاريخ الطبرىّ ۳ ر ۲۰۰-.
۲- كيف ينكر حديث الاحراق و قد نص عليه الطبرىّ الذى يعتمد عليه، قال الطبرىّ ج ۳ ر ۲۰۲: حدّثنا ابن حميد قال: حدّثنا جرير، عن المغيره عن زياد بن كليب قال: أتى عمر بن الخطّاب منزل على و فيه طلحه و الزبير و رجال من المهاجرين، فقال: و اللّه لاحرقن عليكم او لتخرجن الى البيعه، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف، فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه. وشارح النهج هو نفسه قد أخرج ۱ / ۱۳۴ _ ۲ / ۱۹ باسناده عن أبى بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهرى قال حدثنى أبوزيد عمر بن شبه قال حدثنا أحمد بن معاويه قال حدثنى النضر بن شميل قال حدثنا محمد بن عمرو عن سلمه بن عبدالرحمن قال : لما جلس أبوبكر على المنبر كان على عليه السلام والزبير وناس من بنى هاشم فى بيت فاطمه فجاء عمر اليهم فقال : والذى نفسى بيده لتخرجن إلى البيعه او لا حرقن البيت عليكم الحديث. وأما ابوبكر الجوهرى فعند شارحنا بمكان من الوثاقه حيث يقول فى غير مورد منها ۴ / ۷۸ « وأبوبكر الجوهرى هذا عالم محدث كثير الادب ثقه ورع أثنى عليه المحدثون و رووا عنه مصفاته ». قلت : وقد روى حديث الاحراق جمع كثير مر تخريجه عن مصادره ص ۲۰۴ و ۲۶۸ أضف إلى ذلك تاريخ ابن شحنه فى هاشم الكامل ۷ / ۱۶۴ ، منتخب كنز العمال ۲ / ۱۷۴ وأما سائر ما تقوله الشيعه فراجع ص ۳۱۷ وما بعده.
۳- راجع تاريخ الطبرىّ ۳ ر ۲۰۲.

و ذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف بابن الأثیر الموصلی فی تاریخه (۱) فأما قوله لم یکن لی معین إلا أهل بیتی فضننت بهم عن الموت فنقول ما زال علی علیه السلام یقوله و لقد قاله عقیب وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو وجدت أربعین ذوی عزم ذکر ذلک نصر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکره کثیر من أرباب السیره و

أما الذی یقوله جمهور المحدثین و أعیانهم فإنه علیه السلام امتنع من البیعه سته أشهر و لزم بیته فلم یبایع حتی ماتت فاطمه علیها السلام فلما ماتت بایع طوعا. (۲).

وَ فِی صَحِیحَیْ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِیِّ (۳)

کَانَتْ وُجُوهُ النَّاسِ إِلَیْهِ وَ فَاطِمَهُ لَمْ تَمُتْ بَعْدُ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام انْصَرَفَتْ وُجُوهُ النَّاسِ عَنْهُ وَ خَرَجُوا مِنْ بَیْتِهِ فَبَایَعَ أَبَا بَکْرٍ وَ کَانَتْ مُدَّهُ بَقَائِهَا بَعْدَ أَبِیهَا عَلَیْهِ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ سِتَّهَ أَشْهُرٍ. (۴).

۱- تاریخ الکامل ۲/ ۲۲۰.

۲- تاریخ الطبریّ ۳ ر ۲۰۸، تاریخ الیعقوبی ۲ ر ۱۱۶.

۳- صحیح مسلم کتاب الجهاد ۵۲ (ج ۵ ص ۱۵۴) صحیح البخاریّ کتاب المغازی ۳۸ و قال القرطبیّ فی شرحه: وجه: أی جاه و احترام کان الناس یحترمون علیا فی حیاتها کرامه لها لأنّها بضعه من رسول اللّه صلی الله علیه و آله و هو مباشر لها، فلما ماتت و هو لم یبایع أبا بکر، انصرف الناس عن ذلک الاحترام لیدخل فیما دخل فیه الناس، و لا یفرق جماعتهم.

۴- صدر الحدیث فی مطالبه فاطمه حقها من خمس خیبر و صدقات بنی النضیر و فدک و بعد ذلک علی لفظ مسلم: فأبی أبو بکر أن یدفع الی فاطمه شیئا فوجدت (و لفظ البخاری فغضبت) فاطمه علی أبی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتّی توفیت و عاشت بعد رسول اللّه سته أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علیّ بن أبی طالب لیلا و لم یؤذن بها أبا بکر و صلی علیها علی و کان لعلی من الناس وجهه حیاه فاطمه، فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحه أبی بکر و مبایعته و لم یکن بایع تلک الأشهر. راجع شرح النهج ۱ ر ۱۲۴.

قَالَ أَيْضاً رَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: لَمَّا بُويِعَ لِأَبِی بَكْرٍ كَانَ الزُّبَيْرُ وَ الْمِقْدَادُ يَخْتَلِفَانِ فِی جَمَاعَهٍ مِنَ النَّاسِ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ فِی بَيْتِ فَاطِمَهَ فَيَتَشَاوَرُونَ وَ يَتَرَاجَعُونَ أُمُورَهُمْ فَخَرَجَ عُمَرُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَهَ عليها السلام وَ قَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكِ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْكِ بَعْدَ أَبِيكِ وَ ايْمُ اللَّهِ مَا ذَاكِ بِمَانِعِی إِنِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكِ أَنْ آمُرَ بِتَحْرِيقِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاءُوهَا فَقَالَتْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ جَاءَنِی وَ حَلَفَ لِی بِاللَّهِ إِنْ عُدْتُمْ لَيُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمُ الْبَيْتَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَيُمْضِيَنَّ لِمَا حَلَفَ لَهُ فَانْصَرِفُوا عَنَّا رَاشِدِينَ فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَى بَيْتِهَا وَ ذَهَبُوا فَبَايَعُوا لِأَبِی بَكْرٍ. (۱).

ثم قال و من كلام معاويه المشهور إلی علی عليه السلام و أعهدك أمس تحمل قعيده بيتك ليلا على حمار و يداك فی يدی ابنيك حسن و حسين يوم بويع أبو بكر فلم تدع أحدا من أهل بدر و السوابق إلا دعوتهم إلی نفسك و مشيت إليهم بامرأتك و أدليت إليهم بابنيك و استنصرتهم على صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله فلم يجبك منهم إلا أربعه أو خمسه و لعمری لو كنت محقا لأجابوك و لكنك ادعيت باطلا و قلت ما لا يعرف و رمت ما لا يدرك و مهما نسيت فلا أنسى قولك لأبی سفيان لما حركك و هيجك لو وجدت أربعين ذوی عزم منهم لناهضت القوم فما يوم المسلمين منك بواحد. (۲) و

رَوَى أَيْضاً مِنْ كِتَابِ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ جَرِيرِ بْنِ الْمُغِيرَهِ أَنَّ سَلْمَانَ وَ الزُّبَيْرَ وَ الْأَنْصَارَ كَانَ هَوَاهُمْ أَنْ يُبَايِعُوا عَلِيّاً عليه السلام بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا بُويِعَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ سَلْمَانُ أَصَبْتُمُ الْخِيَرَهَ وَ أَخْطَأْتُمُ الْمَعْدِنَ. (۳).

۱- شرح النهج ۱ ر ۱۳۰، و أخرجه فی منتخب كنز العمّال ۲ ر ۱۷۴ عن مسند ابن أبی شيبه، و لما كان أصل الاحراق مقطوعا به، صوره الراوی بهذه الصوره حتّى لا يزری بشأن الخلفاء.

۲- شرح النهج ۱ ر ۱۳۱ و مثله فی ج ۳ ر ۵ و قد مر نصه ص ۲۶۷.

۳- راجع معنى الخيره ص ۱۹۴ ممّا سبق.

و عن حبیب بن أبی ثابت قال قال سلمان یومئذ أصبتم ذا السن منکم و أخطأتم أهل بیت نبیکم لو جعلتموها فیهم ما اختلف علیکم اثنان و لأکلتموها رغدا.

و روی أیضا عن غسان بن عبد الحمید قال لما أکثر فی تخلف علی علیه السلام عن بیعه أبی بکر و اشتد أبو بکر و عمر علیه فی ذلک خرجت أم مسطح بن أثاثه (۱) فوقفت عند القبر و قالت:

کَانَتْ أُمُورٌ وَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَثَهٌ***لَوْ کُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَکْثُرِ الْخُطَبُ

إلی آخر الأبیات المعروفه. (۲).

و روی أیضا منه عن أبی الأسود قال غضب رجال من المهاجرین فی بیعه أبی بکر بغیر مشوره و غضب علی علیه السلام و الزبیر فدخلا بیت فاطمه علیها السلام معهما السلاح فجاء عمر فی عصابه منهم أسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الأشهل فصاحت فاطمه علیها السلام و ناشدتهم الله فأخذوا سیفی علی و الزبیر فضربوا بهما الجدار حتی کسروهما ثم أخرجهما عمر یسوقهما حتی بایعا ثم قام أبو بکر فخطب الناس و اعتذر إلیهم و قال إن بیعتی کانت فلته وقی الله شرها و خشیت الفتنه و ایم الله ما حرصت علیها یوما قط و لقد قلدت أمرا عظیما ما لی به طاقه و لا یدان و لوددت أن أقوی الناس علیه مکانی و جعل یعتذر إلیهم فقبل المهاجرون عذره

۱- أم مسطح هی بنت أبی رهم بن المطلب بن عبد مناف بن قصی تزوجها أثاثه بن عباد بن المطلب فولدت له مسطحا من أهل بدر و هندا و أسلمت أم مسطح فحسن اسلامها و قد نسب هذه الاشعار مع ثلاثه أبیات غیرها الی هند بنت أثاثه راجع طبقات ابن سعد ۸ ر ۱۶۶ ۲ ق ۲ ر ۶۷. و نسبه الباقر علیه السلام الی صفیه بنت عبد المطلب علی ما أخرجه الهیتمی فی مجمع الزوائد ۹ ر ۳۹ قال رواه الطبرانی و اسناده حسن.

۲- و بعده علی ما فی المصدر ۱ ر ۱۳۲ و ج ۲ ر ۱۷: انا فقد ناک فقد الارض وابلها***واختل قومک فاشهدهم ولا تغب

إلى آخر ما رواه. (۱).

و قد روى بإسناد آخر ذكره أن ثابت بن قيس بن شماس كان مع الجماعه الذين حضروا مع عمر فى بيت فاطمه عليها السلام.

قال و روى سعد بن إبراهيم أن عبد الرحمن بن عوف (۲) كان مع عمر ذلک اليوم و أن محمد بن مسلمه كان معهم و أنه هو الذى كسر سيف الزبير.

وَ رَوَى أَيْضاً مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَلَمَهَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ الزُّبَيْرُ وَ أُنَاسٌ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ فِى بَيْتِ فَاطِمَهَ عليها السلام فَجَاءَ عُمَرُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَهِ أَوْ لَأُحْرِقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ فَخَرَجَ الزُّبَيْرُ مُصْلِتاً سَيْفَهُ فَاعْتَنَقَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ زِيَادُ بْنُ لَبِيدٍ فَدَقَّ بِهِ فَنَدَرَ السَّيْفُ فَصَاحَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ اضْرِبْ بِهِ الْحَجَرَ قَالَ أَبُو عَمْرِو بْنِ حِمَاسٍ فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْحَجَرَ فِيهِ تِلْكَ الضَّرْبَهُ وَ يُقَالُ هَذِهِ ضَرْبَهُ سَيْفِ الزُّبَيْرِ ثُمَّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ دَعُوهُمْ فَسَيَأْتِى اللَّهُ بِهِمْ قَالَ فَخَرَجُوا إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ فَبَايَعُوهُ.

قَالَ الْجَوْهَرِيُّ وَ قَدْ رُوِىَ فِى رِوَايَهٍ أُخْرَى أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِى وَقَّاصٍ كَانَ مَعَهُمْ فِى بَيْتِ فَاطِمَهَ عليها السلام وَ الْمِقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ أَيْضاً وَ أَنَّهُمُ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُبَايِعُوا عَلِيّاً عليه السلام فَأَتَاهُمْ عُمَرُ لِيُحْرِقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتَ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الزُّبَيْرُ بِالسَّيْفِ وَ خَرَجَتْ فَاطِمَهُ عليها السلام تَبْكِى وَ تَصِيحُ فَنَهْنَهَتْ مِنَ النَّاسِ وَ قَالُوا لَيْسَ عِنْدَنَا مَعْصِيَهٌ وَ لَا خِلَافٌ فِى خَيْرٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ إِنَّمَا اجْتَمَعْنَا لِنُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ فِى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَبَايَعُوا

۱- شرح النهج ۱ ر ۱۳۲ و رواه أيضا فى ۲ ر ۱۹، و قول أبى بكر «ان بيعتى كانت فلته وقى اللّه شرها» ذكرها البلاذرى فى أنسابه ۱ ر ۵۹۰ و لفظه «... الا و انى قد وليتكم و لست بخيركم ألا و قد كانت بيعتى فلته و ذلك أنى خشيت فتنه ...»، فعلى هذا أول من اعترف بان بيعه أبى بكر كانت فلته، هو نفسه و سيجى ء تمام الكلام فى ذلک.

۲- سقط عن المصدر ۱ ر ۱۳۲ ذكر عبد الرحمن بن عوف، لكنه مثبت فى ج ۲ ر ۱۹ و هكذا كثير ممّا رواه فى ۱ ر ۱۳۲ ذكره فى ۲ ر ۱۹.

أَبَا بَكْرٍ فَاسْتَمَرَّ الْأَمْرُ وَ اطْمَأَنَّ النَّاسُ (۱).

وَ رَوَى الْجَوْهَرِيُّ أَيْضاً عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْمُبَارَكِ قَالَ: أَتَيْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ نَحْنُ رَاجِعُونَ مِنَ الْحَجِّ فِی جَمَاعَةٍ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ مَسَائِلَ وَ كُنْتُ أَحَدَ مَنْ سَأَلَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَقَالَ أُجِيبُكَ بِمَا أَجَابَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ فَإِنَّهُ سُئِلَ عَنْهُمَا فَقَالَ كَانَتْ أُمُّنَا فَاطِمَةَ علیها السلام صِدِّيقَةً ابْنَةَ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ وَ مَاتَتْ وَ هِیَ غَضْبَى عَلَى قَوْمٍ فَنَحْنُ غِضَابٌ لِغَضَبِهَا. (۲).

وَ رَوَى أَيْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیهم السلام عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ لِی عُمَرُ أَمَا وَ اللَّهِ إِنْ كَانَ صَاحِبُكَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَمْرِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا أَنَّا خِفْنَاهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ فَقُلْتُ مَا هُمَا قَالَ خَشِينَاهُ عَلَى حَدَاثَةِ سِنِّهِ وَ حُبِّهِ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. (۳).

ص: ۳۱۶

۱- شرح النهج ۱ ر ۱۳۴، و رواه فی ۲ ر ۱۹.

۲- تراه فی شرح النهج ۲ ر ۲۰ و زاد بعده: قلت: قد أخذ هذا المعنی بعض شعراء الطالبيين من أهل الحجاز أنشدنيه النقيب جلال الدين عبد الحميد بن محمّد بن عبد الحميد العلوی قال: أنشدنی هذا الشعر و ذهب عنی اسمه قال: يا أبا حفص الهوينا وما كنت***مليا بذاك لو لا الحمام أتموت البتول غضبی ونرضی***ما كذا يصنع البنون الكرام يخاطب عمر ويقول له : مهلا يا عمر! ارفق واتئد ولا تعنف بنا « وما كنت مليا » أی وما كنت أهلا لان تخاطب بهذا وتستعطف ولا كنت قادرا علی ولوج دار فاطمه علی ذلک الوجه الذی ولجتها عليه ، لو لا أن أباها الذی كان بيتها يحترم ويصان لاجله مات ، فطمع فيها من لم يكن يطمع ، ثم قال : أتموت امنا وهی غضبی ونرضی نحن؟ اذا لسنا بكرام فان الولد الكريم يرضی لرضی أبيه وأمه ويغضب لغضبهما. قال ابن ابی الحديد : والصحيح عندی أنها ماتت وهی واجده علی أبی بكر وعمر ، و أنها أوصت أن لا يصليها عليها ... الخ

۳- شرح النهج ۱ ر ۱۳۴ و تراه فی ۲ ر ۲۰.

ثم قال ابن أبی الحدید فأما امتناع علی علیه السلام من البیعه حتی أخرج علی الوجه الذی أخرج علیه فقد ذکره المحدثون و رواه السیر و قد ذکرنا ما قاله الجوهری فی هذا الباب من رجال الحدیث و من الثقات المأمونین و قد ذکر غیره من هذا النحو ما لا یحصی کثره.

فأما الأمور الشنیعه المستهجنه التی یذکرها الشیعه من إرسال قنفذ إلی بیت فاطمه علیها السلام (۱) و أنه ضربها بالسوط فصار فی عضدها کالدملج و بقی أثره إلی أن ماتت و أن عمر أضغطها بین الباب و الجدار فصاحت وا أبتاه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ألقت جنینا میتا (۲) و جعل فی عنق علی علیه السلام حبلا یقاد به و هو یعتل و

۱- حدیث ارسال قنفذ، رواه ابن قتیبه فی الإمامه و السیاسه ۱۹ و قد مر نصها ص ۲۲۰ لکنه لم یذکر ضربها بالسوط، و معلوم أن ابن قتیبه أسقط شطرا من الحدیث، کما أن سائر المحدثین علی عمد لم یذکروا قنفذا فی حدیث السقیفه و لا البیعه أبدا.

۲- مر فی ص ۲۰۴ نقلا عن الملل و النحل للشهرستانی: ۸۳ ط مصر أنّه نقل عن النظام قوله: «ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتّی ألقت الجنین (المحسن) من بطنها و کان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین» و هکذا مر فی ص ۲۷۱ ما یسلم لنا أن جنینا فی بطنها قد سقط فی حوادث البیعه و الهجوم علی دارها، کما سیجی ء عن شارح النهج نفسه تحت الرقم ۵۳ نقلا عن شیخه أبی جعفر النقیب. فلو لا ذلک ، لم یکن ابوبکر نفسه یقول فی مرضه الذی مات فیه « وددت أنی لم أکن أکشف عن بیت فاطمه ، وترکته ولو أغلق علی حرب » وکلامه هذا رواه أصحاب السیر ورواه شارح النهج نفسه عن کامل المبرد فی ج ۱ / ۱۳۰ راجع تاریخ الطبری ۳ / ۴۳۰ ، کنز العمال ۳ / ۱۳۲ منتخبه ۲ / ۱۷۱ بهامش المسند ، العقد الفرید ۲ / ۲۵۴ ، الاموال لابی عبید ۱۳۱ الامامه والسیاسه ۱ / ۲۴ ، مروج الذهب ۲ / ۳۰۱ ولفظه « فوددت أنی لم أکن فتشت بیت فاطمه ، وذکر فی ذلک کلاما کثیرا ». فتری ما هو الکلام الکثیر الذی أشار الیه المسعودی الناقد البصیر؟ وکیف یقول الیعقوبی علی ما مر نصه ص ۲۵۲ ودخلوا الدار فخرجت فاطمه فقالت : « والله لتخرجن أولا کشفن شعری ولا عجن إلی الله » أفتکون السیده المطهره ترید أن تکشف شعرها من دون مصیبه نزلت بها؟

فاطمه خلفه تصرخ و تنادی بالویل و الثبور و ابناه حسن و حسین علیهما السلام معهما یبکیان (۱) و أن علیا علیه السلام لما أحضر سألوه البیعه فامتنع فهدد بالقتل فقال

۱- هذا الذی ینکره الشارح الحمیدی ذکره ابن قتیبه فی الإمامه و السیاسه ۱ ر ۲۰، و سیأتی نصه تحت الرقم ۵۶ و ذکره البلاذری فی أنساب الأشراف ۱ ر ۵۸۷ بإسناده عن ابن عباس قال: بعث أبو بکر عمر بن الخطّاب الی علی حین قعد عن بیعته و قال: ائتنی به بأعنف العنف فلما أتی به جری بینهما کلام فقال: احلب حلبا لک شطره، و اللّه ما حرصک علی امارته الیوم الا لیؤثرک غدا، و قد ذکر نحوا من ذلک نفسه نقلا عن الجوهریّ الثقه المأمون فی شرح النهج ۲ ر ۱۹ و یأتی نصه بعد أسطر فی المتن تحت الرقم ۵۱ و فیه «أن عمر دفع علیا کما دفع الزبیر و ساقه سوقا عنیفا و اجتمع الناس ینظرون» و «أنه أخذ بتلابیبهم یساقون سوقا عنیفا» و ذکر فی ۳ ر ۴۵۶- ۴۵۷ شرحا لکلامه علیه السلام فی کتاب کتبه جوابا لمعاویه: « وقلت انی کنت أقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی أبایع ، ولعمر الله لقد أردت أن تذم فمدحت وأن تفضح فافتضحت ، وما علی المسلم من غضاضه فی أن یکون مظلوما مالم یکن شاکا فی دینه ولا مر تابا بیقینه ، وهذه حجتی ، إلی غیرک قصدها ولکنی اطلقت لک منها بقدر ما سنح من ذکرها ». فنقل عن شیخه النقیب أبی جعفر یحیی بن أبی زید ، أن کتابه علیه السلام هذا جواب عن کتاب أرسله معاویه مع أبی أمامه الباهلی ، ولفظه « وما من هؤلاء _ یعنی الخلفاء الثلاث _ الا من بغیت علیه وتلکأت فی بیعته حتی حملت الیه قهرا تساق بحرائم الاقتسار کما یساق الفحل (الجمل) المخشوش. » وهذا الذی ذکره النقیب رواه فی العقد الفرید ۲ / ۲۸۵ ، صبح الاعشی ۱ / ۲۲۸ أفلیس کلام معاویه هذا یصرح بأنهم جعلوا فی عنقه حبلا یقادبه؟ والا فما معنی الاقتسار بالحزائم؟ وأما التهدید بالقتل وانکارهم مؤاخاته مع الرسول الاکرم ، فقد مر نصوص فی ذلک وسیجئ نصوص أخر عن قریب وناهیک ما رواه الشارح نفسه فی ۲ / ۱۸ عن ابی بکر الجوهری الثقه المأمون عنده باسناده عن لیث بن سعد قال : تخلف علی عن بیعه أبی بکر ، فأخرج ملببا یمضی به رکضا وهو یقول : معاشر المسلمین! علام تضرب عنق رجل من المسلمین لم یتخلف لخلاف وانما تخلف لحاجه ، فما مر بمجلس من المجالس الا یقال له : انطلق فبایع. أفتری أنهم أرادوا قتله لاجل تخلفه فی البیت _ کما یذکره الراوی تقیه _ لیجمع القرآن الکریم بوصیه من رسول الله؟ ان شئت فقل هذا ، فان القوم لا حریجه لهم فی الدین ولقد تحقق فیهم ما قال النبی الاعظم : « ان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء وتشریدا وتطریدا وقتلا » (سنن ابن ماجه کتاب الفتن الباب ۳۴ تحت الرقم ۴۰۸۲ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۴ مستدرک الحاکم ۴ / ۴۶۴ و ۴۸۱) وحققوا قوله صلی الله علیه و آله « انکم ستجرصون علی الاماره ، وانها ستکون ندامته یوم القیامه ، فنعم المرضعه وبئست الفاطمه » رواه البخاری فی کتاب الاحکام الباب ۷ (ج ۹ / ۷۹) النسائی فی کتاب البیعه الرقم ۳۹ کتاب القضاه ۵۶ ، وابن حنبل فی مسنده ۲ / ۴۴۸ مع تحریف ، وأخرجه المتقی فی منتخب کنز العمال ۲ / ۱۳۵ عن البخاری والنسائی ، وذکره فی مبارق الازهار شرح المشارق للصغانی ونقل عن الطیبی أنه انما لم تلحق التاء بنعم والحقت ببئس اشاره إلی أن ما یناله الامیر فی الاخره من البأساء داهیه بالنسبه إلی ما ناله فی الدنیا من النعماء.

إذا تقتلون عبـد الله و أخـا رسول الله فقالوا أما عبـد الله فنعم و أما أخو رسول الله فلا و أنه طعن فيهم فى أوجههم بالنفاق و سـطر صحيفه الغدر التى اجتمعوا عليها و بأنهم أرادوا أن ينفروا ناقه رسول الله ليله العقبه (۱) فكله لا أصل له عند أصحابنا

۱- قد مر ص ۸۵- ۸۷ و ۱۰۵ و ۱۱۵ و ۱۱۷- ۱۲۲ ما يتعلق بالصـحيفه التى كتبوها بينهم و أوضحنا أن الصحيفه التى ذكرت فى مسانيدهم (مسند ابن حنبل ۱/ ۱۰۹ طبقات ابن سعد ۳ ق ۱ ر ۳۱۹ شرح النهج ۳ ر ۱۴۷) ان عليّا عليه السلام تمنى أن يلقى اللّه بها هى هذه الصحيفه الملعونه لا الصحيفه أعمال عمر، و أمّا قصه العقبه و أن اثنى عشر رجلا من صحابه الرسول صلى الله عليه و آله أرادوا أن ينفروا ناقته ليله العقبه فى تبوک ، فقد جاء ذکرها و التصـريح بها فى صحاحهم ومسانيدهم راجع ص ۹۷ مما سبق وقد عرفت ص ۱۰۰ من هـذا الجزء أن أبا موسـى الاشعرى كان أحدهم والمرء يعرف بخليله. أضف إلى : ذلک ما أخرجه ابن أبى شـيبه على ما فى منتخب كنز العمال ۵ / ۹۱ باسـناده عن أبى الطفيل قال : كان بين حـذيفه وبين رجل من أهل العقبه بعض مايكون بين الناس ، قال : أنشد الله كم كان أصحاب العقبه ، فقال أبوموسى الاشعرى : قد كنا نخبر أنهم أربعه عشر فقال حذيفه : فان كنت فيهم فقد كانوا خمسه عشر ، أشـهد بالله أن أثنى ، عشـر منهم حرب لله و لرسوله فى الحياه الدنيا ويوم يقوم الاشهاد. ومـا أخرجه ابن عـدى فى الكامل وابن عساكر فى التاريخ على ما فى منتخب كنز العمال ۵ / ۲۳۴ بالاسـناد عن ابى نجاء حكيم قال : كت جالسا مع عمار فجاء ابوموسـى فقال : مالى ولک؟ ألست أخاک؟ قال : ما أدرى ولكن سـمعت رسول الله يلعنک ليله الجبل ، قال : انه اسـتغفر لى ، قال عمار ، قد شـهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار. والاستغفار الذى ذكره ابوموسى الاشعرى هو ما رووه عن رسول الله أنه قـال : « اللهم انمـا أنـا بشر ، فأيمـا عبـد من المؤمنين دعوت عليه دعوه فاجعلهـا له زكـاه ورحمه » وهـذا مختلق قطعا ، فان رسول الله صـلى الله عليه و آله لم يكن ليدع على أحد من دون اسـتحقاق لمكان عصـمته صـلى الله عليه و آله وعلمه ببواطن الامر. نعم قـد أشاعوا هـذه الروايه عن رسول الله ليلجموا أفواه رجال الحق عن أنفسـهم ، و لـذلک ترى عبدالله بن عثمـان بن خيثم يقول : « دخلت على أبى الطفيـل فوجـدته طيب النفس ، فقلت : لاـغتنمن ذلـک منه ، فقلت يـا أبا الطفيل! النفر الذين لعنهم رسول الله من بينهم من هم (من هم سـمهم من هم) فهم أن يخبرنى بهم ، فقالت له امرءته سوده : مه يا أبا الطفيل! أمـا بلغک أن رسول الله صـلى الله عليه و آله قال : اللهم انما أنا بشـر فأيما عبـد من المؤمنين دعوت عليه دعوه ، فاجعلها له زكاه ورحمه »؟ رواه أحمد فى مسـنده ۵ / ۴۵۴ ، والهيثمى فى زوائـده ۱ / ۱۱۱. بل وروى الشارح نفسه فى ابى موسـى الاشعرى ۳ / ۲۹۲ بعـد مـا نقـل عن الاستيعـاب أنه كـان واليا لعثمان على الكوفه « فلما قتل عثمان عزله على عليه السـلام عنها فلم يزل واجـدا لذلک على على عليه السلام حتى جاء منه ما قال حذيفه فيه ، فقد روى حذيفه فيه كلاما كرهت ذكره والله يغفر له » قال الشارح : قلت : الكلام الذى أشار اليه أبوعمر بن عبدالبر ، ولم يذكره ، قوله فيه وقد ذكر عنده بالدين : أما أنتم فتقولون ذلک ، وأما أنا فأشهد أنه عدو لله ولرسوله وحرب لهما فى الحياه الدنيا يوم الدنيا ويوم يقوم الاشهاد ، يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنه ولهم سوء الدار ، وكان حذيفه عارفا بالمنافقين أسـر اليه رسول الله أمرهم و أعلمه أسماءهم. قال : وروى أن عمارا سئل عن أبى موسـى فقال : لقـد سـمعت فيه من حذيفه قولا عظيما سـمعته يقول : صاحب البرنس الاسود ، ثم كلح كلوحا علمت منه أنه كان ليله العقبه بين ذلک الرهط.

من صحابه الرسول صلی الله علیه و آله أرادوا أن ینفروا ناقته لیله العقبه فی تبوک، فقد جاء ذکرها و التصریح بها فی صحاحهم و مسانیدهم راجع ص ۹۷ ممّا سبق و قد عرفت ص ۱۰۰ من هذا الجزء أن أبا موسی الأشعریّ کان أحدهم و المرء یعرف بخلیله.

أضف الی ذلک ما أخرجه ابن أبی شیبه علی ما فی منتخب کنز العمّال ۵ ر ۹۱ بإسناده عن أبی الطفیل قال: کان بین حذیفه و بین رجل من أهل العقبه بعض ما یکون بین الناس، قال: أنشد اللّه کم کان أصحاب العقبه، فقال أبو موسی الأشعریّ: قد کنا نخبر أنهم أربعه عشر فقال حذیفه: فان کنت فیهم فقد کانوا خمسه عشر، أشهد باللّه أن اثنی عشر منهم حرب للّه و لرسوله فی الحیاه الدنیا و یوم یقوم الاشهاد.

و ما أخرجه ابن عدی فی الکامل و ابن عساکر فی التاریخ علی ما فی منتخب کنز العمّال ۵ ر ۲۳۴ بالاسناد عن ابی نجاء حکیم قال: کنت جالسا مع عمّار فجاء أبو موسی فقال: ما لی و لک؟ أ لست أخاک؟ قال: ما أدری و لکن سمعت رسول اللّه یلعنک لیله الجبل، قال: انه استغفر لی، قال عمار، قد شهدت اللعن و لم أشهد الاستغفار.

و الاستغفار الذی ذکره أبو موسی الأشعریّ هو ما رووه عن رسول اللّه أنّه قال: «اللّهمّ انما أنا بشر، فأیما عبد من المؤمنین دعوت علیه دعوه فاجعلها له زکاه و رحمه» و هذا مختلق قطعا، فان رسول اللّه صلی الله علیه و آله لم یکن لیدعو علی أحد من دون استحقاق لمکان عصمته صلی الله علیه و آله و علمه ببواطن الامر.

نعم قد أشاعوا هذه الروایه عن رسول اللّه لیلجموا أفواه رجال الحق عن أنفسهم، و لذلک تری عبد اللّه بن عثمان بن خیثم یقول: «دخلت علی أبی الطفیل فوجدته طیب النفس، فقلت: لاغتنمن ذلک منه، فقلت یا أبا الطفیل! النفر الذین لعنهم رسول اللّه من بینهم من هم (من هم ممهم من هم) فهم أن یخبرنی بهم، فقالت له امرأته سوده: مه یا أبا الطفیل! أ ما بلغک أن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اللّهمّ انما أنا بشر فأیما عبد من المؤمنین دعوت علیه دعوه، فاجعلها له زکاه و رحمه»؟ رواه أحمد فی مسنده ۵ ر ۴۵۴، و الهیتمی فی زوائده ۱ ر ۱۱۱.

بل و روی الشارح نفسه فی أبی موسی الأشعریّ ۳ ر ۲۹۲ بعد ما نقل عن الاستیعاب أنه کان والیا لعثمان علی الکوفه «فلما قتل عثمان عزله علیّ علیه السلام عنها فلم یزل واجدا لذلک علی علیّ علیه السلام حتّی جاء منه ما قال حذیفه فیه، فقد روی حذیفه فیه کلاما کرهت ذکره و اللّه یغفر له» قال الشارح: قلت: الکلام الذی أشار إلیه أبو عمر بن عبد البر، و لم یذکره، قوله فیه و قد ذکر عنده بالدین: «أما أنتم فتقولون ذلک، و أمّا أنا فأشهد أنه عدو للّه و لرسوله و حرب لهما فی الحیاه الدنیا و یوم یقوم الاشهاد، یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنه و لهم سوء الدار، و کان حذیفه عارفا بالمنافقین أسر إلیه رسول اللّه أمرهم و أعلمه أسماءهم.

قال: و روی أن عمارا سئل عن أبی موسی فقال: لقد سمعت فیه من حذیفه قولا عظیما سمعته یقول: صاحب البرنس الأسود، ثمّ کلح کلوحا علمت منه أنّه کان لیله العقبه بین ذلک الرهط.

و لا يثبته أحد منهم و إنما هو شی ء تنفرد الشيعه بنقله. (۱)

أقول: عدم ثبوت تلك الأخبار عند متعصبی أصحابه لا يدل علی بطلانها مع نقل محدثيهم الذين يعتمدون علی نقلهم موافقا لروايات الإماميه كما اعترف به مع أن فيما ذكره من الأخبار التی صححها لنا كفايه و ما رواه مخالفا لروايتنا فمما تفردوا بنقله و لا يتم الاحتجاج إلا بالمتفق عليه بين الفريقين.

lt;meta info=". ابن ابی الحديد در شرح اين سخن اميرالمؤمنين – عليه السلام – كه: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِی مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِی فَضَنِنتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ فَأَغْضَيْتُ عَلَی الْقَذَی وَ شَرِبْتُ عَلَی الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَی أَخْذِ الْكَظَمِ وَ عَلَی أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ» {نگريستم و ديدم غير از خانواده‌ام ياوری ندارم، دريغم آمد كه به كام مرگ درآيند؛ چشمم را بر خار درونش بستم و بر استخوان در گلو نوشيدم و تا حد جان دادن صبر كردم و بر تلخی طعم آن شكيبايی نمودم}اين چنين نوشته است:

روايت ها پيرامون داستان سقيفه متفاوتند؛ آنچه شيعيان گفته‌اند و عده‌ای از محدثان آن‌ها به آن قائلند و بسياری آن را نقل نموده اند اين است كه: علی – عليه السلام – از بيعت امتناع نمود و ايشان را به اجبار از خانه بيرون آوردند. زبير بن عوام نيز از بيعت امتناع كرد و گفت: من تنها با علی بيعت می كنم، و هم‌چنين بودند ابوسفيان بن حرب و خالد بن سعيد بن عاص بن اميه بن عبد شمس و عباس بن عبدالمطلب و پسران او و ابوسفيان بن حارث بن عبدالمطلب و همه بنی هاشم. نقل كرده اند: زبير شمشيرش را بيرون كشيد؛ وقتی عمر به همراه عده ای از انصار و ديگران آمدند، يكی از جمله‌های او [يعنی عمر] اين بود كه: شمشير اين مرد را بگيريد و بر سنگ بزنيد. و گفته شده او خودش شمشير را از دست زبير گرفت و بر سنگ زد و آن را شكست و همگی آن‌ها را در جلوی خود قرار داد و تا پيش ابوبكر كشاند و به بيعت با او مجبور كرد و فقط علی – عليه السلام – از اين كار سرباز زد. ايشان به منزل فاطمه – عليها السلام – پناه بردند. آن‌ها با حمايت هم‌ديگر از يكديگر تصميم گرفتند ايشان را به اجبار بيرون بياورند؛ فاطمه – عليها السلام – بر درب خانه ايستادند و به گوش همه كسانی كه در طلب حضرت آمده بودند رساندند [كه من اجازه چنين كاری را نمی‌دهم]. آنها متفرق شدند و پنداشتند كه [بيعت نكردن] حضرت به تنهايی ضرری نمی‌رساند. بنابراين ايشان را رها نمودند. قول ديگر اين است كه آن‌ها در بين كسانی كه به اجبار برده شدند، حضرت را نيز پيش ابوبكر بردند و ايشان نيز با او بيعت نمودند. ابوجعفر محمد بن جرير طبری بيشتر اين‌ها را روايت كرده است. – . تاريخ طبری ۳ : ۲۰۰ – اما قضيه به آتش كشيدن [خانه] و اتفاقات زشتی كه در جريان آن اتفاق افتاده است و نيز اين‌كه آن‌ها علی عليه السلام را گرفته باشند و در حضور مردم ايشان را با عمامه‌اشان كشيده باشند، بعيد است و فقط شيعه آن را نقل كرده است. البته عده ای از اهل حديث نيز مانند اين جريان را نقل كرده‌اند كه آن را خواهيم آورد.

ابوجعفر [طبری]نقل كرده، زمانی كه انصار نتوانستند به خواسته خود يعنی خلافت برسند، همگی و يا عده ای از آنان گفتند: تنها با علی عليه السلام بيعت می كنيم. – . تاريخ طبری ۳ : ۲۰۲ –

علی بن عبدالكريم، معروف به ابن اثير موصلی نيز در كتاب تاريخ خود مانند همين را نقل كرده است.

اما اين سخن ايشان: «لم يكن لی معين إلّا أهل بيتی، فضننت بهم عن الموت» {نگريستم و ديدم غير از خانواده‌ام ياوری ندارم، دريغم آمد كه به كام مرگ درآيند} ما می گوييم كه علی عليه السلام همواره اين را می گفته‌اند. نصر بن مزاحم در كتاب

صفین نقل کرده که حضرت پس از وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نیز این را فرموده‌اند که: کاش چهل یاور مصمم داشتم. بسیاری از صاحبان سیره نیز این را ذکر نموده اند. اما چیزی که اغلب محدثان و محدثان سرشناس آن را می گویند این است که حضرت – علیه السلام – به مدت شش ماه از بیعت‌کردن امتناع نمودند و از خانه بیرون نیامدند و تا زمان وفات فاطمه – علیها السلام – بیعت نکردند، و بعد از وفات فاطمه – علیها السلام – به میل خود بیعت نمودند. – . تاریخ طبری ۳ : ۲۰۸ ، تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۱۶ –

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که تا زمانی که فاطمه – علیها السلام – زنده بودند، مردم روی به ایشان داشتند، اما پس از وفات فاطمه– علیها السلام – از ایشان روگردان شدند و دیگر به خانه ایشان نرفتند و ایشان نیز با ابوبکر بیعت نمودند. مدت زمانی که فاطمه – علیها السلام – پس از وفات پدرشان علیه الصلاه زنده بودند شش ماه بود.

احمد بن عبدالعزیز جوهری روایت کرده، وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، زبیر و مقداد و عده‌ای دیگر از مردم برای مشورت و نظرخواهی نزد علی – علیه السلام – که در خانه فاطمه بودند می‌رفتند. عمر نزد فاطمه – علیها السلام – رفت و گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت محبوب ترین شخص نزد ما بود، و پس از پدرت تو محبوب ترین شخص پیش ما هستی؛ ولی به خدا سوگند اگر این عده پیش تو جمع شوند، آن محبوبیت تو مانع از این نمی‌شود که دستور بدهم خانه را به سرشان آتش بکشند. پس از این‌که عمر از خانه خارج شد، آن عده نزد فاطمه – علیها السلام – آمدند و ایشان به آنان فرمودند: آیا می دانید که عمر نزد من آمده و سوگند خورده است اگر بازگردید خانه را بر سر شما به آتش بکشد؟ به خدا سوگند، به آن‌چه سوگند خورده عمل خواهد نمود؛ پس به سلامتی بروید و ما را ترک کنید. آنان نیز دیگر به منزل فاطمه – علیها السلام – بازنگشتند و رفتند و با ابوبکر بیعت نمودند. – . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۳۰ ، این جریان در منتخب کنز العمال ۲ : ۱۷۴ نیز به نقل از مسند ابن أبی شیبه آورده شده است. –

یکی از سخنان مشهور معاویه به علی – علیه السلام – این است که : تو را به یاد دیروز می آورم؛ روزی که با ابوبکر بیعت شد و تو شبانه بانوی خانه ات را سوار بر مرکب می‌کردی و درحالی که دستان حسن و حسین را به دست داشتی، و [به در خانه] همه اهالی بدر و مسلمانان نخستین [رفتی و یکایک آنها] را به [یاری] خود دعوت نمودی و زنت را با خود پیش آن‌ها بردی و دو فرزندت را واسطه قرار دادی و از آنان برای یاور رسول خدا – صلی الله علیه و آله – یاری طلبیدی، ولی فقط چهار یا پنج تن دعوتت را اجابت کردند. به جانم سوگند اگر بر حق بودی، دعوتت را اجابت می‌کردند، اما ادعای باطلی نمودی و سخن به گزاف گفتی و به دنبال چیزی بودی که نتوان آن را به دست آورد. هرچه را فراموش کنم این سخنت را فراموش نمی‌کنم که وقتی ابوسفیان تو را تحریک و تهییج کرد به او گفتی: \\"اگر چهل مرد با اراده از میانشان می یافتم، در مقابل این قوم می‌ایستادم.\\" اما امروز مسلمانان با تو مانند آن روز نیستند. – . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۳۱ و مانندش در ۳ : ۵ نیز آمده است –

و از کتاب جوهری به نقل از جریر بن مغیره روایت کرده که سلمان و زبیر و انصار خواستشان این بود که پس از پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – با علی – علیه السلام – بیعت کنند. وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، سلمان گفت: [یک نفر را] انتخاب کردید، ولی به اشتباه انتخاب کردید.

و نیز از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده: سلمان در آن روز گفت: آن پیرمرد با سن و سال را انتخاب کردید و اهل بیت پیامبرتان را رها کردید؛ اگر آن [یعنی خلافت] را میان اهل بیت پیامبرتان قرار می‌دادید، هیچ دو نفری مخالفتی نمی کردند و پیوسته از آن سود می‌بردید

و از غسان بن عبدالحمید روایت کرده، هنگامی که مدتی زیادی از بیعت نکردن علی – علیه السلام – با ابوبکر گذشت و ابوبکر و عمر بر ایشان سخت گرفتند، امّ مسطح بن اثاثه بر سر قبر پیامبر رفت و این‌چنین سرود:

– جریانات و اخبار و اختلافاتی رخ داده است که اگر شما میان ما بودید مصیبت ها این‌قدر فراوان نمی شدند.

و ادامه ابیات که معروف است.

و نیز از طریق غسان بن عبدالحمید از ابی الاسود روایت کرده که عده ای از مهاجران، از این‌که بدون مشورت با آن‌ها برای ابوبکر بیعت گرفته شده بود، به خشم آمدند. علی – علیه السلام – و زبیر نیز خشمگین شدند و با سلاح به خانه فاطمه – علیها السلام – رفتند. عمر به همراه عده ای از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش که از قبیله بنی عبدالأشهل بودند آمد. فاطمه – علیها السلام – فریاد برآورد و آنان را به خدا سوگند داد. آنان شمشیر علی – علیه السلام – و زبیر را گرفتند و آن‌قدر بر دیوار زدند که شکسته شدند. عمر سپس آن دو [یعنی – علیه السلام – و زبیر] را از خانه بیرون کشید و برای بیعت برد. ابوبکر برخاست و خطبه‌ای خواند و از آنان معذرت خواست و گفت: بیعت با من یک اتفاق ناگهانی [و از پیش تعیین نشده] بود و من ترسیدم که فتنه برپا شود، ولی با این حال خداوند ما را از شر آن محفوظ داشت. به خدا سوگند هرگز به حکومت طمعی نداشتم و اکنون امری عظیم را به عهده گرفته‌ام که تاب و طاقت آن را ندارم. خیلی دوست داشتم که نیرومندترین فرد ما برای این مسؤلیت در جای من باشد. و شروع کرد به عذرخواهی از مردم و مهاجران نیز عذر او را پذیرفتند. تا آخر روایت. –. همان ۱ : ۱۳۲ و ۲ : ۱۹ –

و نیز با سند دیگری که آن را آورده، روایت کرده که ثابت بن قیس بن شماس نیز از جمله کسانی بود که همراه عمر به خانه فاطمه – علیها السلام – رفته بودند.

و نیز گفته که سعد بن ابراهیم از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده که او نیز در آن روز همراه عمر بوده، و محمد بن مسلمه نیز با آن‌ها بوده است و هم او [یعنی محمد بن مسلمه] بود که شمشیر زبیر را شکست.

همچنین از کتاب مذکور از سلمه بن عبدالرحمن روایت کرده، وقتی ابوبکر بر منبر نشست، علی – علیه السلام – و زبیر و عده… ای از بنی‌هاشم در خانه فاطمه – علیها السلام – بودند؛ عمر پیش آنان رفت و گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یا برای بیعت‌کردن از خانه خارج می‌شوید و یا خانه را بر سرتان به آتش می‌کشم. زبیر با شمشیر آخته بیرون آمد؛ مردی از انصار و زیاد بن لبید گردنش را گرفتند و او را به زمین کوبیدند و شمشیرش افتاد. ابوبکر در همان حال که بر منبر نشسته بود فریاد زد: شمشیر را بر سنگ بکوبید. ابوعمر بن حماس نقل کرده که من آن سنگی که آثار کوبیدن شمشیر زبیر بر آن بود را دیده‌ام و می گویند که این اثرات مربوط به شمشیر زبیر است. سپس ابوبکر گفت: آن‌ها را رها کنید، خداوند آن‌ها

را [نزد ما] خواهد آورد. آن‌ها بعداً پیش ابوبکر رفتند و با او بیعت کردند.

جوهری نقل می کند: در روایت دیگری آمده است که سعد بن ابی وقاص و مقداد نیز به همراه آنان در خانه فاطمه – علیها السلام – بودند و آنان همگی می‌خواستند با علی– علیه السلام – بیعت کنند، که عمر به سراغشان آمد تا خانه را بر سرشان به آتش بکشد. زبیر با شمشیر بیرون آمد و فاطمه – علیها السلام – نیز با ناله و فریاد بیرون آمدند و مردم را از این کار بازداشتند. [آن‌هایی که با علی – علیه السلام – بودند] گفتند: ما گناهی نکرده‌ایم و با امر خیری که همه مردم بر آن اتفاق نظر دارند مخالفتی نداریم. ما فقط در این‌جا جمع شده ایم تا قرآن را در یک مصحف گرد آوریم. سپس با ابوبکر بیعت نمودند و خلافت او ادامه یافت و مردم به آرامش رسیدند. – . همان ۱ : ۱۳۴ ، ۲ : ۱۹ –

جوهری همچنین از داود بن مبارک نقل کرده که در راه بازگشت از حج به همراه عده ای به حضور عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفتیم و سؤالاتی از او پرسیدیم. من هم یکی از سؤال‌کنندگان بودم و از او در باره ابوبکر و عمر پرسیدم. گفت: همان جوابی که عبدالله بن حسن گفته را به تو می‌گویم؛ پاسخت را می دهم. از عبدالله بن حسن درباره آن دو نفر سؤال شد و او این‌گونه جواب داد: مادر ما فاطمه – علیها السلام – صدیقه و دختر پیامبر فرستاده‌شده بود. ایشان در حالی از دنیا رفتند که از عده ای غضبناک بودند؛ ما نیز به سبب خشم ایشان از آن‌ها در غضبیم.

[جوهری] هم‌چنین با سند خود از امام صادق و ایشان از پدرشان امام باقر – علیهما السلام – و ایشان از ابن عباس نقل نموده‌اند که: عمر به من گفت: به خدا سوگند در حقیقت این دوست تو بود که پس از وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از همگان بر خلافت سزاوارتر بود، اما ما از دو چیز او در خوف بودیم؛ پرسیدم آن دو چه بود؟ گفت: ما از سن کم او و عشق او نسبت به بنی عبدالمطلب ترسیدیم. – . همان ۱ : ۱۳۴ ، ۲ : ۲۰ –

ابن ابی‌الحدید سپس گفته است: جریان امتناع علی – علیه السلام – از بیعت‌کردن و این‌که ایشان به آن صورت از منزلشان بیرون کشیده شده باشند، چیزی است که محدثان و راویان کتب سیره آن را نقل کرده اند، و ما چیزهایی که جوهری از رجال حدیث و ثقات قابل اعتماد در این باب نقل کرده بود را آوردیم و این ماجرا را به این صورت عده بی شمار دیگری نیز آورده اند .

اما جریانات شنیع و زشتی که شیعیان می گویند که قنفذ را به خانه فاطمه – علیها السلام – فرستادند و او بر ایشان تازیانه زد و ساعد ایشان ورم کرد و اثر آن تا زمان وفات ایشان باقی بود و این‌که عُمَر ایشان را میان در و دیوار فشرد و ایشان فریاد زدند ای پدر جان و ای رسول الله و جنینی که در شکم داشتند سقط شد و این‌که [عمر] در گردن علی – علیه السلام – طناب انداخت و ایشان را کشان کشان برد و فاطمه پشت سر ایشان فریاد می کشید و ناله و نفرین سر می داد و دو فرزندشان حسن و حسین علیهما السلام نیز با پدر و مادرشان بودند و می گریستند و این‌که زمانی که علی – علیه السلام – را آوردند، از او خواستند بیعت کند، اما ایشان امتناع کردند و تهدید به قتل شد و ایشان فرمودند که در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید و آن‌ها گفتند: بنده خدا آری، اما برادر رسول خدا نه، و این‌که ایشان آنان را در جلوی رویشان متهم به نفاق نمودند و پرده از آن صحیفه نیرنگ که بر آن پیمان بسته بودند برداشتند و این‌که آنان قصد داشتند تا شتر رسول خدا را

در لیله العقبه رَم بدهند؛ از نظر اصحاب هیچ‌کدام از این‌ها مستند نیست و هیچ‌یک از اصحاب ما این‌ها را نیاورده‌اند، و تنها شیعه این‌ها را نقل کرده است.

می گویم: این‌که این روایات نزد اصحاب متعصب او ثابت نیست، دلیل بر بطلان آن نمی شود؛ علاوه بر این‌که عده‌ای از محدثان قابل اعتماد آن‌ها، چنان‌چه خود او نیز معترف است، روایاتشان را موافق با روایت های امامیه نقل کرده‌اند. وانگهی همان مقدار روایاتی که او آن‌ها را صحیح دانسته برای ما کافی است. علاوه بر این‌ها روایاتی که او نقل کرده و با روایات ما مخالف است، فقط خودشان آن‌ها را نقل کرده‌اند و وقتی احتجاج صحیح خواهد بود که روایاتی که بین هر دو طرف مقبول است به میان گذاشته شود.

**[ترجمه]

«۵۲»

وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ أَیْضاً فِی الْکِتَابِ الْمَذْکُورِ مِنْ کِتَابِ السَّقِیفَهِ لِلْجَوْهَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو زَیْدٍ عُمَرُ بْنُ شَبَّهَ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: جَاءَ عُمَرُ إِلَی بَیْتِ فَاطِمَهَ فِی رِجَالٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ نَفَرٍ قَلِیلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ فَقَالَ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَتَخْرُجُنَّ إِلَی الْبَیْعَهِ أَوْ لَأُحْرِقَنَّ الْبَیْتَ عَلَیْکُمْ فَخَرَجَ الزُّبَیْرُ مُصْلِتاً بِالسَّیْفِ فَاعْتَنَقَهُ زِیَادُ بْنُ لَبِیدٍ الْأَنْصَارِیُّ وَ رَجُلٌ آخَرُ فَنَدَرَ السَّیْفُ مِنْ یَدِهِ فَضَرَبَ بِهِ عُمَرُ الْحَجَرَ

ص: ۳۲۱

۱- شرح النهج ۱ ر ۱۳۵.

فَكَسَرَهُ ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَابِيبِهِمْ يُسَاقَوْنَ سَوْقاً عَنِيفاً حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ (۱).

قَالَ أَبُو زَيْدٍ رَوَى النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ قَالَ: حُمِلَ سَيْفُ الزُّبَيْرِ لَمَّا نَدَرَ مِنْ يَدِهِ إِلَى أَبِی بَكْرٍ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَخْطُبُ فَقَالَ اضْرِبُوا بِهِ الْحَجَرَ وَ قَالَ أَبُو عَمْرِو بْنِ حِمَاسٍ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ الْحَجَرَ وَ فِيهِ تِلْكَ الضَّرْبَهُ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ هَذَا أَثَرُ ضَرْبَهِ سَيْفِ الزُّبَيْرِ (۲)

وَ رَوَى أَيْضاً عَنِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْبَاهِلِیِّ- عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا عُمَرُ أَيْنَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ هُوَ هَذَا فَقَالَ انْطَلِقَا إِلَيْهِمَا يَعْنِی عَلِيّاً عليه السلام وَ الزُّبَيْرَ فَأْتِيَانِی بِهِمَا فَدَخَلَ عُمَرُ وَ وَقَفَ خَالِدٌ عَلَى الْبَابِ مِنْ خَارِجٍ فَقَالَ عُمَرُ لِلزُّبَيْرِ مَا هَذَا السَّيْفُ قَالَ أَعْدَدْتُهُ لِأُبَايِعَ عَلِيّاً قَالَ وَ كَانَ فِی الْبَيْتِ نَاسٌ كَثِيرٌ مِنْهُمُ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ جُمْهُورُ الْهَاشِمِيِّينَ فَاخْتَرَطَ عُمَرُ السَّيْفَ فَضَرَبَ بِهِ صَخْرَةً فِی الْبَيْتِ فَكَسَرَهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ الزُّبَيْرِ فَأَقَامَهُ ثُمَّ دَفَعَهُ فَأَخْرَجَهُ وَ قَالَ يَا خَالِدُ دُونَكَ هَذَا فَأَمْسَكَهُ خَالِدٌ وَ كَانَ فِی الْخَارِجِ مَعَ خَالِدٍ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ أَرْسَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ رِدْءاً لَهُمَا ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِیٍّ عليه السلام قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّأَ وَ احْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ قُمْ فَأَبَى أَنْ يَقُومَ فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ ثُمَّ أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ وَ سَاقَهُمَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقاً عَنِيفاً وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَ امْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَهِ بِالرِّجَالِ وَ رَأَتْ فَاطِمَهُ عليها السلام مَا صَنَعَ عُمَرُ فَصَرَخَتْ وَ وَلْوَلَتْ وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهَا نِسْوَةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ غَيْرِهِنَّ فَخَرَجَتْ إِلَى بَابِ حُجْرَتِهَا وَ نَادَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَغَرْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا أُكَلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ قَالَ فَلَمَّا بَايَعَ عَلِیٌّ عليه السلام وَ الزُّبَيْرُ وَ هَدَأَتْ تِلْكَ الْفَوْرَهُ مَشَى إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ فَشَفَعَ لِعُمَرَ وَ طَلَبَ إِلَيْهَا فَرَضِيَتْ عَنْهُ- (۳).

قال ابن أبی الحديد بعد إيراد تلك الأخبار و الصحيح عندی أنها ماتت و هی واجده على أبی بكر و عمر و أنها أوصت أن لا يصليا عليها و ذلك عند أصحابنا من الصغائر المغفوره لهما و كان الأولى بهما إكرامها و احترام منزلتها لكنهما خافا

ص: ۳۲۲

۱- شرح النهج ۲ ر ۱۹.

۲- شرح النهج ۲ ر ۱۹.

۳- شرح النهج ۲ ر ۱۹.

الفرقه و أشـفقا الفتنه ففعلا ما هو الأصلح بحسب ظنهما و كانا من الدين و قوه اليقين بمكان مكين و مثل هذا لو ثبت كونه خطأ لم تكن كبيره بل كان من باب الصغائر التی لا یقتضی التبری و لا یوجب التولی (۱)

**[ترجمه]ابن ابی‌الحدید همچنین در کتاب مذکور، از کتاب سقیفه جوهری نقل کرده، ابوزید عمر بن شبّه با سند خود برایم نقل کرد: عمر با عده ای از انصار و تعداد کمی از مهاجران به خانه فاطمه - علیها السلام - رفت و گفت: سوگند به آن‌که جانم در دست اوست یا برای بیعت‌کردن از خانه خارج می شوید، و یا خانه را بر سرتان به آتش می کشم. زبیر با شمشیری آخته بیرون آمد؛ زیاد بن لبید انصاری و مرد دیگری به گردنش افتادند و شمشیر از دستش افتاد، عمر شمشیر را بر سنگ کوبید و آن را شکست. سپس یقه آن‌ها را گرفت و به شدت و زور آن‌ها را کشید و برد و آن‌ها با ابوبکر بیعت کردند. - . همان ۲ : ۱۹ -

ابوزید از نضر بن شمیل روایت کرده، وقتی شمشیر زبیر از دستش افتاد آن را برداشتند و پیش ابوبکر که بالای منبر مشغول خطبه بود بردند؛ او گفت: آن را بر سنگ بزنید. ابوعمرو بن حمّاس نقل کرده که من آن سنگ را دیده ام و اثر آن ضربه در آن وجود داشت و مردم می گویند این همان اثر ضربه شمشیر زبیر است.

جوهری هم‌چنین از ابی‌بکر باهلی، از اسماعیل بن مجالد، از شعبی نقل کرده، ابوبکر گفت: ای عمر! خالد بن ولید کجاست؟ گفت: او همین جاست. گفت: دو نفری نزد آن دو، یعنی علی- علیه السلام - و زبیر بروید و آن دو را نزد من بیاورید. عمر وارد خانه شد و خالد بیرون خانه جلوی در ایستاد. عمر به زبیر گفت: این شمشیر چیست؟ زبیر گفت: آن را برای بیعت با علی آماده کرده‌ام. عده زیادی از جمله مقداد بن اسود و بیشتر بنی‌هاشم در خانه حضور داشتند؛ عمر شمشیر را از غلاف بیرون کشید و بر سنگی که در خانه بود زد و آن را شکست. سپس دست زبیر را گرفت و او را بلند کرد و سپس او را با هل داد و بیرون انداخت و گفت: ای خالد! این را بگیر، خالد نیز او را گرفت. بیرون از خانه عده زیادی جمع بودند که ابوبکر آن‌ها را برای حمایت از آن دو فرستاده بود. عمر دوباره وارد خانه شد و به علی - علیه السلام - گفت: برخیز و بیعت کن. علی - علیه السلام - امتناع نمودند و خود را محکم نگه داشتند. عمر دست ایشان را گرفت و گفت: برخیز، اما حضرت بر نخاستند. عمر ایشان را بلند کرد و مانند زبیر به بیرون هل داد و خالد ایشان را گرفت و عمر و همراهانش آن دو را با شدت و خشونت کشیدند و مردم هم جمع شده بودن و نظاره می‌کردند و خیابان‌های مدینه پر از جمعیت شد، فاطمه - علیها السلام - وقتی این رفتار عمر را دیدند، و فریاد زدند و ولوله سر دادند و عده زیادی از زنان بنی‌هاشم و زنان دیگر جمع شدند. فاطمه - علیها السلام - به طرف در اتاق‌اشان رفتند و فریاد زدند: ای ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا پیچیدید! به خدا سوگند تا زمانی که خدا را ملاقات کنم با عمر سخن نخواهم گفت. وقتی علی - علیه السلام - و زبیر بیعت کردند و آن هیاهو آرام شد، ابوبکر نزد فاطمه - علیها السلام - رفت و برای عمر پادرمیانی کرد و شفاعت طلبید، ایشان نیز رضایت دادند. - . همان : ۱۹ -

ابن ابی‌الحدید بعد از آوردن این روایات چنین می گوید: آن‌چه از نظر من صحیح می‌باشد این است که فاطمه - علیها السلام - با غضب از ابوبکر و عمر از دنیا رفتند و وصیت نمودند تا آن دو بر پیکر ایشان نماز نخوانند و این امر از نظر اصحاب ما [اهل تسنن] از گناهان صغیره و بخشیده‌شده آن دو است. و بهتر آن بود که آن دو ایشان را اکرام می‌نمودند و حرمت منزلت ایشان را حفظ می کردند. ولی آن دو از تفرقه و فتنه بیمناک شده بودند و آن‌چه را که به گمان خودشان بهتر بود انجام

دادنـد. ابوبکر و عمر از دین و یقینشـان از جایگاهی ویژه برخوردارنـد... و اگر هم چنین چیزی اثبات شود، گناه کبیره نیست و بلکه از گناهان صغیره به شمار می آید و نباید به جهت آن تبرّی یا تولی نمود. -. همان : ۲۰ -

**[ترجمه]

«۵۳»

و قال فی موضع آخر من الکتاب المـذکور بعـد ذکر قصه هبار بن الأسود و أن رسول الله صـلی الله علیه و آله أباح دمه یوم فتح مکه لأنه روع زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بالرمح و هی فی الهودج و کانت حاملا فرأت دما و طرحت ذا بطنها.

قـال قرأت هـذا الخبر علی النقیب أبی جعفر فقـال إذا کان رسول الله صـلی الله علیه و آله أباح دم هبار لأنه روع زینب فألقت ذا بطنها فظاهر الحال أنه لو کان حیا لأباح دم من روع فاطمه علیها السلام حتی ألقت ذا بطنها فقلت أروی عنک ما

یقوله قوم إن فاطمه علیها السلام رُوِّعَتْ فألقت المحسن.

فقال لا تروه عنی و لا ترو عنی بطلانه فإنی متوقف فی هذا الموضع لتعارض الأخبار عندی فیه (۲).

ص: ۳۲۳

۱- شرح النهج ۲ ر ۲۰ و العجب منه ثمّ العجب کیف یقول أن ایـذاءها بـالهجوم علی دارهـا صـغیره، أ لم یرو هو نفسه (ج ۲ ر ۴۳۸ ص ۲) و هکـذا صـحاحهم بـالتواتر علی مـا مر ص ۳۰۳ أن رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله قـال: «فـاطمه بضـعه منی فمن أغضـبها فقد اغضبنی، و فی لفظ «یؤذینی ما آذاها و یغضبنی ما أغضبها» أ لیس یکون أذی رسول اللّه و اغضابه کبیره؟ أ و لیس اللّه عزّ و جلّ یقول فی کتابه «وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ... ..- وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَـذابٌ أَلِیمٌ» أو لیس اللّه عزّ و جـلّ یقول «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الـدُّنْیا وَ الْـآخِرَهِ وَ أَعَـدَّ لَهُمْ عَـذاباً مُهِینـاً* وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَـبُوا فَقَـدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً» أ فیری أن ایـذاء رسول اللّه بالهجوم علی دار ابنته الصـدیقه اهون من القول بـأنه أذن، أو کـان فاطمه البتول المطهره الطاهره بنص آیه التطهیر قـد اکتسـبت ما یوجب ایـذاءها و الظلم علیها؟ لاها اللّه و لکن الملک عقیم.

۲- شرح النهج ۳ ر ۳۵۹ أقول: و آثار التقیه علی کلام النقیب ظاهر.

<meta info=". در جای دیگری از همان کتاب پس از نقل داستان هبار بن اسود، و این که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در روز فتح مکه خون او را مباح کردند؛ زیرا او زینب دختر رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلم - را در حالی که در کجاوه نشسته بود و حامله بود، با نیزه تراسنده بود و زینب خونی دیده بود و از ترس فرزندش را سقط نموده بود، نقل کرده: این روایت را بر استادم ابوجعفر قرائت کردم، او گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را، به این دلیل که زینب را ترسانده بود و بر اثر آن فرزندش سقط شده بود، مباح نمودند، ظاهرا حال این است که اگر در قید حیات بودند، حتما خون کسی را که فاطمه - علیها السلام - را ترساند و سبب سقط فرزند ایشان شد را نیز مباح می نمودند. پرسیدم: آیا می‌توانم مطلبی که عده ای روایت می کنند مبنی بر این‌که فاطمه - علیها السلام - ترسیدند و محسن را سقط کردند، را از تو روایت کنم؟ گفت: نه آن روایت را از من نقل کن و نه بطلان آن را از من نقل کن؛ به دلیل تعارض روایات من هنوز خودم هم در مورد این جریان نظری ندارم. - . همان ۳ : ۳۵۹ -

**[ترجمه]

«۵۴»

و روی فی موضع آخر عن محمد بن جریر الطبری (۱)

أن رسول الله صلی الله علیه و آله لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده و أخرجوا سعد بن عباده لیولوه الخلافه و کان مریضا فخطبهم و دعاهم إلی إعطائه الرئاسه و الخلافه فأجابوه ثم ترادوا الکلام فقالوا فإن أبی المهاجرون و قالوا نحن أولیاؤه و عترته فقال قوم من الأنصار نقول منا أمیر و منکم أمیر فقال سعد فهذا أول الوهن و سمع عمر الخبر فأتی منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و فیه أبو بکر (۲) فأرسل إلیه أن اخرج إلی فأرسل أنی مشغول فأرسل عمر إلیه أن اخرج فقد حدث أمر لا بد أن تحضره فخرج فأعلمه الخبر فمضیا مسرعین نحوهم و معهما أبو عبیده

ص: ۳۲۴

۱- تاریخ الطبریّ ۳/ ۲۱۸- ۲۲۲، أخرجه عزّ الدین ملخصا و سیأتی لفظ الطبریّ بطوله تحت الرقم ۵۶ ص ۳۳۰ عن تلخیص الشافی لشیخ الطائفه قدس اللّه سره.

۲- هذا علی روایه رواها الطبریّ بإسناده عن هشام بن محمّد عن أبی مخنف عن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن أبی عمره الأنصاریّ، و لکن الذی اختاره و قال به فی ۳ ر ۲۰۶ و نسبه شارح النهج نفسه فی ۱ ر ۱۲۸ الی أصحاب السیر جمیعهم، هو أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله توفی و أبو بکر بالسنح و عمر حاضر، ثمّ ذکر انکار عمر موت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله الی أن جاء أبو بکر فسکت عن انکاره ثمّ ذکر أن أبا بکر و عمر و ابا عبیده بن الجراح انطلقوا الی سقیفه بنی ساعده فقال أبو بکر: ما هذا؟ فقالوا منا امیر و منکم فقال أبو بکر: منا الامراء و منکم الوزراء. ونص الحدیث فی البخاری باب مناقب أبی بکر ۵ / ۸ بالاسناد عن عائشه أن رسول الله مات وأبوبکر بالسنح ـ یعنی بالعالیه فقام عمر یقول : والله ما مات رسول الله ولیبعثنه الله فلیقطعن أیدی رجال وأرجلهم ، فجاء أبوبکر فکشف عن رسول الله فقبله وقال : بأبی أنت وامی طبت حیا ومیتا ، والذی نفسی بیده لا یذیقک الله الموتتین أبدا ، ثم خرج فقال : ایها الحالف علی رسلک ، فلما تلک أبوبکر جلس عمر ... واجتمعت الانصار

إلى سعد بن عباده فى سقيفه بنى ساعده فقالوا : منا أمير ومنكم أمير ... فتكلم أبوبكر فقال فى كلامه : نحن الامراء وأنتم الوزراء الحديث ، وقد مر فى ص ۱۷۹ ما يتعلق بالمقام.

فتکلم أبو بکر فذکر قرب المهاجرین من رسول الله صلی الله علیه و آله و أنهم أولیاؤه و عترته ثم قال نحن الأمراء و أنتم الوزراء لا نفتات علیکم بمشوره و لا نقضی دونکم الأمور (۱) فقام الحباب بن المنذر بن الجموح فقال یا معشر الأنصار املکوا علیکم أمرکم فإن الناس فی ظلکم و لن یجترئ مجترئ علی خلافکم و لا یصدر أحد إلا عن رأیکم أنتم أهل العزه و المنعه و أولو العدد و الکثره و ذوو البأس و النجده و إنما ینظر الناس ما تصنعون فلا تختلفوا فتفسد علیکم أمورکم فإن أبی هؤلاء إلا ما سمعتم فمنا أمیر و منهم أمیر فقال عمر هیهات لا یجتمع سیفان فی غمد و الله لا ترضی العرب أن تؤمرکم و نَبِیُّهَا من غیرکم و لا تمنع العرب أن تولی أمرها من کانت النبوه منهم من ینازعنا سلطان محمد و نحن أولیاؤه و عشیرته فقال الحباب بن المنذر یا معشر الأنصار املکوا أیدیکم و لا تسمعوا مقاله هذا و أصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الأمر فإن أبوا علیکم فأجلوهم من هذه البلاد فأنتم أحق بهذا الأمر منهم فإنه بأسیافکم دان الناس بهذا الدین أَنَا جُذَیْلُهَا الْمُحَکَّکُ وَ عُذَیْقُهَا الْمُرَجَّبُ أنا أبو شبل فی عریسه الأسد و الله إن شئتم لنعیدها جذعه فقال عمر إذن یقتلَک الله فقال بل إیاک یقتل فقال أبو عبیده یا معشر الأنصار إنکم أول من نصر فلا تکونوا أول من بدل أو غیر فقام بشیر بن سعد والد النعمان بن بشیر فقال یا معشر الأنصار ألا إن محمدا من قریش و قومه أولی به و ایم الله لا یرانی الله أنازعهم هذا الأمر فقال أبو بکر هذا عمر و أبو عبیده بایعوا أیهما شئتم فقالا و الله لا نتولی هذا الأمر علیک و أنت أفضل المهاجرین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الصلاه و هی أفضل الدین ابسط یدک فلما بسط یده لیبایعاه سبقهما إلیه بشیر بن سعد فبایعه فناداه الحباب بن المنذر یا بشیر

۱- و فی سائر المصادر زادوا فی کلامه: «و هذا الامر بیننا و بینکم نصفین کشق الابلمه- یعنی الخوصه-» و سیأتی بروایه الجوهریّ.

عَقَّتْكَ عِقَاقٌ أَ نَفِسْتَ على ابن عمك الإمارةَ فقال أسيد بن حضير رئيس الأوس لأصحابه و الله لئن لم تبايعوا ليكونن للخزرج عليكم الفضيله أبدا فقاموا فبايعوا أبا بكر فانكسر على سعد بن عباده و الخزرج ما اجتمعوا عليه و أقبل الناس يبايعون أبا بكر من كل جانب (۱) ثم حمل سعد بن عباده إلى داره فبقى أياما فأرسل إليه أبو بكر ليبايع فقال لا و الله حتى أرميكم بما فى كنانتى و أخضب سنان رمحى و أضرب بسيفى ما أطاعنى و أقاتلكم بأهل بيتى و من تبعنى و لو اجتمع معكم الجن و الإنس ما بايعتكم حتى أُعْرَضَ على ربى فقال عمر لا تدعه حتى يبايع فقال بشير بن سعد إنه قد لج و ليس بمبايع لكم حتى يقتل و ليس بمقتول حتى يقتل معه أهله و طائفه من عشيرته و لا يضركم تركه إنما هو رجل واحد فتركوه و جاءت أسلم فبايعت فقويت بهم جانب أبى بكر و بايعه الناس (۲).

ثم قال

و روى أبو بكر أحمد بن عبد العزيز- عن أحمد بن إسحاق بن صالح عن عبد الله بن عمر- عن حماد بن زيد عن يحيى بن سعيد- عن القاسم بن محمد قال لما توفى النبى صلى الله عليه و آله اجتمعت الأنصار إلى سعد بن عباده فأتاهم أبو بكر و عمر و أبو عبيده فقال الحباب بن المنذر منا أمير و منكم أمير إنا و الله لا نَنْفَسُ هذا الأمرَ عليكم أيها الرهط و لكنا نخاف أن يليه بعدكم من قتلنا أبناءهم و آباءهم و إخوانهم فقال عمر بن الخطاب إذا كان ذلك فمت إن استطعت فتكلم أبو بكر فقال نحن الأمراء و أنتم الوزراء و الأمر بيننا نصفان كَقَدِّ الْأُبْلُمَهِ فبويع و كان أول من بايعه بشير بن سعد والد النعمان بن بشير فلما اجتمع الناس على أبى بكر قسم قسما بين نساء المهاجرين و الأنصار فبعث إلى امرأه من بنى عدى بن النجار قسمها مع زيد بن ثابت فقالت ما هذا

۱- أسقط الشارح من هنا شطرا من حديث الطبرىّ ممّا كان يزرى بمذهبه، راجع نصه تحت الرقم ۵۶ ص ۳۳۶.
۲- شرح النهج ۱/ ۱۲۷- ۱۲۸.

قال قسم قسمه أبو بكر للنساء قالت أ تراشونی عن دینی و الله لا أقبل منه شیئا فردته علیه (۱).

ثم قال ابن أبی الحدید قرأت هذا الخبر علی أبی جعفر یحیی بن محمد العلوی قال لقد صدقت فراسه الحباب بن المنذر فإن الذی خافه وقع یوم الْحَرَّهِ و أخذ من الأنصار ثأر المشرکین یوم بدر ثم قال لی رحمه الله و من هذا خاف أیضا رسول الله صلی الله علیه و آله علی ذریته و أهله فإنه کان علیه السلام قد وتر الناس و علم أنه إن مات و ترک ابنته و ولدها سُوقَهً و رَعِیَّهً تحت أیدی الولاه کانوا بعرض خطر عظیم فما زال یقرر لابن عمه قاعده الأمر بعده حفظا لدمه و دماء أهل بیته فإنهم إذا کانوا ولاه الأمر کانت دماؤهم أقرب إلی الصیانه و العصمه مما إذا کانوا سُوقَهً تحت ید وال من غیرهم فلم یساعده القضاء و القدر و کان من الأمر ما کان ثم أفضی أمر ذریته فیما بعد إلی ما قد علمت (۲).

قَالَ وَ رَوَی أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ- عَنْ عُمَرَ بْنِ شَبَّهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مَالِکِ بْنِ دِینَارٍ قَالَ- کَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله قَدْ بَعَثَ أَبَا سُفْیَانَ سَاعِیاً فَرَجَعَ مِنْ سِعَایَتِهِ وَ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَقِیَهُ قَوْمٌ فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ مَنْ وُلِّیَ بَعْدَهُ قِیلَ أَبُو بَکْرٍ قَالَ أَبُو الْفَصِیلِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَمَا فَعَلَ الْمُسْتَضْعَفَانِ عَلِیٌّ وَ الْعَبَّاسُ أَمَا وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَأَرْفَعَنَّ لَهُمَا مِنْ أَعْضَادِهِمَا قَالَ أَبُو بَکْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ وَ ذَکَرَ جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ أَنَّ أَبَا سُفْیَانَ قَالَ شَیْئاً آخَرَ لَمْ تَحْفَظْهُ الرُّوَاهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِینَهَ قَالَ إِنِّی لَأَرَی عَجَاجَهً لَا یُطْفِیهَا إِلَّا الدَّمُ قَالَ فَکَلَّمَ عُمَرُ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ إِنَّ أَبَا سُفْیَانَ قَدْ قَدِمَ وَ إِنَّا لَا نَأْمَنُ مِنْ شَرِّهِ فَدَعْ

۱- شرح النهج ۱/ ۱۳۳، و تراه فی طبقات ابن سعد ۳ ق ۱/ ۱۲۹، أنساب الاشراف للبلاذری ۱/ ۵۸۰ منتخب الکنز ۲/ ۱۶۸، عن ابن جریر.

۲- شرح النهج ۱/ ۱۳۳.

لَهُ مَا فِي يَدِهِ فَتَرَكَهُ فَرَضِيَ (۱).

lt;meta info=". در جایی دیگر از محمد بن جریر طبری نقل کرده - . تاریخ طبری ۳ : ۲۱۸ - ۲۲۲ -

که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند، انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و سعد بن عباده را که بیمار بود به آن‌جا آوردند تا او را متولی خلافت کنند. سعد سخنانی گفت و از آنان خواست تا ریاست و خلافت را به وی بدهند، آنان نیز پذیرفتند و بعد از پذیرش باز گفتند: اگر مهاجران بیعت نکردند و گفتند ما دوستان و خانواده پیامبریم، آن‌گاه چه؟ عده ای از انصار گفتند: می گوییم یک امیر از شما و یک امیر از ما. سعد گفت: این سخن سرآغاز سستی شماست.

خبر به گوش عمر رسید و به در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابوبکر نیز در آن‌جا بود رفت و به وی پیغام داد که بیرون بیاید، ابوبکر پیغام داد که مشغول هستم، عمر دوباره پیغام داد که بیرون بیا که اتفاقی رخ داده است که باید تو هم حضور داشته باشی. ابوبکر بیرون آمد و عمر او را باخبر ساخت. آن دو به همراه ابوعبیده و با سرعت به سمت آنان [در سقیفه] رفتند؛ ابوبکر شروع به صحبت کرد و قرابت و نزدیکی مهاجران به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - یادآور شد و گفت که آن‌ها [یعنی مهاجرین] یاوران و خانواده ایشان هستند، سپس گفت: ما امیر و شما وزیر باشید، ما خود را از مشورت با شما محروم نمی‌کنیم و بدون شما کاری از پیش نمی‌بریم.

حباب بن منذر بن جموح برخاست و گفت: ای گروه انصار! زمام امور خود را به دست گیرید؛ مردم در سایه شما هستند، هیچ کس جرأت مخالفت با شما را ندارد و هیچ‌کس جز با نظر شما کاری نمی‌کند. شما صاحب عزت و مناعت هستید و تعدادتان فراوان است و از شجاعت و شهامت برخوردارید. مردم به عمل شما نگاه می‌کنند، پس دچار اختلاف نشوید تا امورتان علیه شما خراب نشود. اگر اینان [یعنی مهاجران] چیزی که گفتم را نمی‌پذیرند، پس یک امیر از ما و یک امیر از آن‌ها .

عمر گفت: هرگز، دو شمشیر هرگز در یک نیام نمی‌گنجند، به خدا سوگند اعراب به حاکمیت شما تن نمی دهد، زیراپیامبرشان از میان شما نیست. اعراب کسانی را متولی امر خود می‌کنند که نبوت از میان آنان باشد. چه کسی با ما که دوستان و قبیله محمد هستیم در مورد قدرت محمد نزاعی دارد؟ حباب ابن منذر گفت: ای گروه انصار! زمام امور خود را به دست گیرید و به سخن این مرد و یارانش گوش ندهید که سهم شما را از این امر پایمال کنند. اگر قبول نکردند، آن‌ها را از این سرزمین بیرون کنید، شما سزاوارتر از آن‌ها برای این امر هستید، مردم به واسطه شمشیرهای شما به این دین گرویدند. منم آن صاحب‌نظر درست‌اندیش و آن درخت نخل پربار [و با تجربه]، من پدر شیربچه در شکارگاه شیر هستم، به خدا سوگند اگر بخواهید همه چیز را به حال اولش برمی‌گردانیم [و با هم می‌جنگیم]. عمر گفت: پس در این صورت، خدا تو را بکشد! حباب گفت: خدا خودت را بکشد! ابوعبیده گفت: ای گروه انصار! شما اولین کسانی بودید که [دین را] یاری کردید، اولین کسانی نباشید که از جابه‌جا می‌کنند و تغییر می‌دهند. بشیر بن سعد، پدر نعمان بن بشیر برخاست و گفت: ای گروه انصار! بدانید که محمد از قریش است و قوم او بر [جانشینی] او شایسته‌ترند، به خدا سوگند هرگز با آنان نزاع نخواهم نمود. ابوبکر گفت: این عمر و این هم ابوعبیده؛ با هر کدام که می خواهید بیعت نمایید. آن دو گفتند: به خدا سوگند با وجود تو ما این امر را به عهده نمی‌گیریم؛ تو برترین مهاجران و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در اقامه نماز، که بافضیلت ترین عمل دین است؛ دستت را بگشا. وقتی ابوبکر دستش را گشود تا عمر و ابو عبیده با او بیعت کنند، بشیر بن سعد از آن دو پیشی گرفت و

با او بیعت کرد. حباب بن منذر او را صدا کرد: ای بشیر! عاق‌کنندگان تو را عاق کنند! آیا امارت را از عموزاده‌ات دریغ می... کنی؟ اسید بن حضیر رئیس قبیله اوس به یارانش گفت: به خدا سوگند اگر بیعت نکنید خزرجیان تا ابد برتر از شما خواهند بود. آن‌ها نیز برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند، و چیزی که خزرجیان بر آن متحد شده بودند با شکست مواجه شد و مردم از هر طرف می‌آمدند و با ابوبکر بیعت می‌کردند .

سپس سعد بن عباده را به خانه اش بردند، پس از چند روز ابوبکر در پی‌اش فرستاد که بیاید و بیعت کند؛ سعد گفت: به خدا سوگند تا وقتی که تا تیر آخرم را به سمتتان پرتاب نکنم و و سر نیزه ام را با خونتان رنگین نکنم و تا آخرین رمق با شمشیرم بر شما نزنم و به همراه تمام افراد خانواده و پیروانم با شما نجنگم با شما بیعت نخواهم کرد، و اگر تمام جن وانس به کمک شما بیایند من با شما بیعت نخواهم کرد تا به پیش‌گاه پروردگارم درآیم. عمر گفت: رهایش نکنید، تا وقتی که بیعت کند. بشیر بن سعد گفت: او لج کرده است و تا زمانی که کشته شود با شما بیعت نخواهد کرد، و کشته نخواهد شد مگر آن‌که همه خاندان و گروهی از قبیله اش نیز به همراه او کشته شوند. رها کردن او ضرری برای شما نخواهد داشت، او فقط یک نفر است. بنابراین رهایش نمودند. قبیله اسلم آمدند و با ابوبکر بیعت گردند و با بیعت آنان جانب ابوبکر قوت یافت و مردم نیز با وی بیعت کردند. - . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۲۷ و ۱۲۸ -

سپس از قاسم بن محمد روایت کرده، زمانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافتند، انصار نزد سعد بن عباده جمع شدند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده نیز پیش آن‌ها رفتند. حباب بن منذر گفت: یک امیر از شما و یک امیر از ما، به خدا سوگند ما این امر را از قبیله شما دریغ نمی‌کنیم، اما می‌ترسیم که پس از شما کسانی آن را به دست گیرند که ما فرزندان و پدران و برادرانشان را کشته ایم. عمر بن خطاب گفت: اگر این‌طور است، پس اگر می‌توانی بمیر. ابوبکر صحبت کرد و گفت: ما امیران و شما وزیران باشید و امر بین ما و شما مانند دو نیمه برگ درخت خرما به طور مساوی تقسیم شود. پس با ابوبکر بیعت کردند و اولین کسی که با او بیعت کرد، بشیر بن سعد پدر نعمان بن بشیر بوده است.

وقتی مردم بر خلافت ابوبکر متفق شدند، او مالی را میان زنان مهاجر و انصار تقسیم نمود و سهم زنی از قبیله بنی عدی بن نجار را به وسیله زید بن ثابت فرستاد. زن گفت: این چیست؟ زید گفت: سهمی است که ابوبکر برای زنان قرار داده است .

زن گفت: آیا در مقابل دینم به من رشوه می دهید؟ به خدا سوگند هیچ چیزی از وی قبول نمی‌کنم و مال را به زید برگرداند. - . همان : ۱۳۳ ، این جریان در طبقات ابن سعد ۳ : ۱۲۹ ، أنساب الأشراف بلاذری۱ : ۵۸۰ و منتخب الکنز ۲ : ۱۶۸ نیز آمده است -

سپس ابن ابی الحدید می‌گوید: این روایت را بر ابی‌جعفر یحیی بن محمد علوی قرائت کردم، او گفت: فراست حباب بن منذر درست گفته بود؛ چیزی که او از آن می‌ترسید، در جنگ حَرّه اتفاق افتاد و انتقام خون مشرکان در جنگ بدر، از انصار گرفته شد. سپس او - رحمه الله - به من گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز از وقوع چنین اتفاقی برای فرزندان و خانواده‌اش بیم داشتند، ایشان - علیه السلام - مردم را داغدار کرده بودند و می دانستند که اگر وفات کنند و دختر و فرزندانشان را تابع و رعیت زیر دست والیان بگذارند، اهل بیت در معرض خطری بزرگ قرار خواهند گرفت؛ از همین رو پیوسته این امر را پس از خود مختص پسرعموی خود می‌شمردند، تا جان ایشان و اهل بیتشان در امان بمانند؛ زیرا اگر اهل

بیت پیامبر والی امر حکومت می‌شدند، جانشان بیشتر حفظ می‌شد و بیشتر در امان می‌ماند، تا وقتی که رعیت و زیر دست والی دیگری می گشتند. اما قضا و قدر با ایشان مساعدت نکرد و آن حوادث اتفاق افتاد، و بعد از آن نیز چیزهایی که می دانی بر اهل بیت پیامبر رفت. -. شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۳۳ -

و گفته است: از مالک بن دینار روایت شده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ابوسفیان را برای جمع آوری صدقات به جایی فرستادند، وقتی از مأموریت خود بازگشت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافته بودند. به عده‌ای برخورد و از آنان پرسید چه شده است، گفتند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - رحلت فرمودند. گفت: چه کسی پس از او به خلافت رسید؟ گفتند: ابوبکر، گفت: همان صاحب بچه شتر؟ گفتند: آری. گفت: پس علی و عباس مستضعف چه کردند؟ سوگند به کسی که جانم به دست اوست، بازوی آن دو را بلند خواهم کرد [و از آن‌ها حمایت و پشتیبانی می... کنم] .

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز گفته است: جعفر بن سلیمان نقل کرده که ابوسفیان سخن دیگری را هم گفته است که راویان آن را ضبط نکرده اند؛ وقتی ابوسفیان وارد مدینه شد گفت: غوغایی می بینم که تنها خون آن را خاموش می کند. عمر به ابوبکر گفت که ابوسفیان آمده است و ما از شر او در امان نیستیم، آن مقداری [از صدقات] که با خود آورده است را برای خودش بگذار. ابوبکر نیز چنین نمود و او راضی شد. -. همان ۱۳۰ ، العقد الفرید ۲ : ۲۴۹ و أنساب الأشراف ۱ : ۵۸۹ -

**[ترجمه]

«۵۵»

و قال ابن أبی الحدید فی موضع آخر: لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و اشتغل علی علیه السلام بغسله و دفنه و بویع أبو بکر خلا الزبیر و أبو سفیان و جماعه من المهاجرین بعلی علیه السلام و العباس لإجاله الرأی و تکلموا بکلام یقتضی الاستنهاض و التهییج فقال العباس رضی الله عنه قد سمعنا قولکم فلا لِقِلَّهٍ نستعین بکم و لا لِظِنَّهٍ نترک آراءکم فأمهلونا نراجع الفکر فَإِنْ یَکُنْ لَنَا مِنَ الْإِثْمِ مُخْرَجٌ یَصِرَّ بِنَا وَ بِهِمُ الْحَقُّ صَرِیرَ الْجُدْجُدِ وَ نَبْسُطْ إِلَی الْمَجْدِ أَکُفّاً لَا نَقْبِضُهَا أَوْ نَبْلُغَ الْمَدَی وَ إِنْ تَکُنِ الْأُخْرَی فَلَا لِقِلَّهٍ فِی الْعَدَدِ وَ لَا لِوَهْنٍ فِی الْأَیْدِ و الله لو لا أن الإسلام قید الفتک لتدکدکت جنادل صخر یسمع اصطکاکها من المحل العلی فحل عَلِیٌّ علیه السلام حبوته و قال الصبر حلم و التقوی دین و الحجه محجه و الطریق الصراط أیها الناس شقوا أمواج الفتن إلی آخر ما نقلنا سابقا ثم نهض فدخل إلی منزله و افترق القوم (۲)

وَ قَالَ أَیْضاً فِی شَرْحِ هَذَا الْکَلَامِ مِنْهُ علیه السلام لَمَّا اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَی بَیْعَهِ أَبِی بَکْرٍ أَقْبَلَ أَبُو سُفْیَانَ وَ هُوَ یَقُولُ أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَرَی عَجَاجَهً لَا یُطْفِیهَا إِلَّا الدَّمُ یَا لَعَبْدِ مَنَافٍ فِیمَ أَبُو بَکْرٍ مِنْ أَمْرِکُمْ أَیْنَ الْمُسْتَضْعَفَانِ أَیْنَ الْأَذَلَّانِ یَعْنِی عَلِیّاً علیه السلام وَ الْعَبَّاسَ مَا بَالُ هَذَا الْأَمْرِ فِی أَقَلِّ حَیٍّ مِنْ قُرَیْشٍ ثُمَّ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام ابْسُطْ یَدَکَ أُبَایِعْکَ فَوَ اللَّهِ إِنْ شِئْتَ لَأَمْلَأَنَّهَا عَلَی أَبِی فَصِیلٍ ... خَیْلًا وَ رَجِلًا فَامْتَنَعَ عَلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام فَلَمَّا یَئِسَ مِنْهُ قَامَ عَنْهُ وَ هُوَ یُنْشِدُ شِعْرَ الْمُتَلَمِّسِ:

وَ لَا یُقِیمُ عَلَی ضَیْمٍ یُرَادُ بِهِ***إِلَّا الْأَذَلَّانِ عَیْرُ الْحَیِّ وَ الْوَتَدُ

هَذَا عَلَى الْخَسْفِ مَرْبُوطٌ بِرُمَّتِهِ***وَ ذَا يُشَجُّ فَلَا يَرْثِی لَهُ أَحَدٌ

.(۳)

۱- شرح النهج ۱/ ۱۳۰، و تراه فی العقد الفرید ۲/ ۲۴۹، أنساب الأشراف ۱/ ۵۸۹: و ترک ذیله.

۲- شرح النهج ۱/ ۷۳ و قد مر فی ص ۲۳۳.

۳- شرح النهج ۱/ ۷۴ الکامل لابن الأثیر ۲/ ۲۲۰ تاریخ الطبریّ ۳/ ۲۰۹ و زادا فزجره علی و قال: و اللّه ما أردت بهذا الا الفتنه، و انک و اللّه طالما بغیت للإسـلام شرا، لا حاجه لنا فی نصحک، و روی الطبریّ أیضا ج ۳/ ۲۱۰ عن هشام بن محمّد قال: أخبرنی أبو محمّـد القرشـیّ قـال: لمـا بویع أبو بکر قـال أبو سـفیان لعلی و العبـاس: أنتمـا الاذلان ثمّ أنشـد یتمثل: ان الهوان حمار الاهل یعرفه***والحر ینکره والرسـله الاجـد ولاـ یقیم علی ضـیم یراد به***الاـ الاذلان عیر الحی والوتـد هـذا علی الخسف معکوس برمته***وذا یشج فلا یبکی له أحد

وَ قِيلَ لِأَبِي قُحَافَهَ يَوْمَ وُلِّيَ الْأَمْرَ ابْنُهُ قَدْ وُلِّيَ ابْنُكَ الْخِلَافَهَ فَقَرَأَ قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ ثُمَّ قَالَ لِمَ وَلَّوْهُ قَالُوا لِسِنِّهِ قَالَ فَأَنَا أَسَنُّ مِنْهُ (۱).

وَ قَالَ أَيْضاً عِنْدَ مَا ذَكَرَ تَنْفِيذَ جَيْشِ أُسَامَهَ كَمَا سَنَذْكُرُهُ حَيْثُ قَالَ فَلَمَّا رَكِبَ يَعْنِي أُسَامَهَ جَاءَهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَمُوتُ فَأَقْبَلَ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ فَانْتَهَوْا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ وَ قَدْ مَاتَ وَ اللِّوَاءُ مَعَ بُرَيْدَهَ بْنِ الْخَصِيبِ فَدَخَلَ بِاللِّوَاءِ فَرَكَزَهُ عِنْدَ بَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ مُغْلَقٌ وَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ بَعْضُ بَنِي هَاشِمٍ مُشْتَغِلُونَ بِإِعْدَادِ جَهَازِهِ وَ غُسْلِهِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِعَلِيٍّ عليه السلام وَ هُمَا فِي الدَّارِ امْدُدْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ فَيَقُولَ النَّاسُ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَايَعَ ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ فَلَا يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ اثْنَانِ فَقَالَ لَهُ أَ وَ يَطْمَعُ يَا عَمِّ فِيهَا طَامِعٌ غَيْرِي قَالَ سَتَعْلَمُ فَلَمْ يَلْبَثَا أَنْ جَاءَتْهُمَا الْأَخْبَارُ بِأَنَّ الْأَنْصَارَ أَقْعَدَتْ سَعْداً لِتُبَايِعَهُ وَ أَنَّ عُمَرَ جَاءَ بِأَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ وَ سَبَقَ الْأَنْصَارُ بِالْبَيْعَهِ فَنَدِمَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى تَفْرِيطِهِ فِي أَمْرِ الْبَيْعَهِ وَ تَقَاعُدِهِ عَنْهَا وَ أَنْشَدَهُ الْعَبَّاسُ قَوْلَ دُرَيْدٍ

أَمَرْتُهُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى- فَلَمْ يَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ

(۲).

ص: ۳۲۹

۱- شرح النهج ۱/ ۷۴.

۲- شرح النهج ۱/ ۵۴- ۵۳ و حديث بعث أسامه و فيهم أبو بكر و عمر و وجوه المهاجرين والانصار قد مر اخراجه ص ۱۳۰ ـ ۱۳۵ نقلا من طبقات ابن سعد ۲ ق ۱ / ۱۳۶ ، ۲ ق ۲ / ۴۱ ، ۴ ق ۱ / ۴۷ و ۴۶ شرح النهج ۲ / ۲۰ أيضا كنز العمال ۵ / ۳۱۲ ، منتخب الكنز ۴ / ۱۸۰ و ۱۸۴ ، أصنف إلى ذلك تاريخ اليعقوبى ۳ / ۱۰۳ ط نجف أنساب الاشراف ۱ / ۴۷۴ و ۳۸۴ مغازى الواقدى ۱۱۱۷ ـ ۱۱۱۹. وأما عرض البيعه من العباس لا مير المؤمنين على عليه السلام فقد مر مصادره ص ۲۸۶ فراجع.

(........) (۱)

lt;meta info=". ابن ابی‌الحدید در جایی دیگر گفته است: وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافتند و علی - علیه السلام - مشغول غسل و دفن ایشان شدند و مردم با ابوبکر بیعت کردند، جز زبیر و ابوسفیان و عده ای از مهاجران که نزد علی - علیه السلام - و عباس رفتند تا نظرات خود را مطرح کنند و سخنانی قیام‌طلبانه و پرهیجان گفتند. عباس - رضی الله عنه - به آن‌ها گفت: سخنان شما را شنیدیم؛ ما فعلاً به جهت کمی نفرات از شما کمک نمی خواهیم، و از سوی دیگر این‌طور نیست که به جهت بدگمانی به شما نظراتتان را رها کنیم، به ما مهلت دهید تا فکر کنیم، اگر راهی برای ترک گناه یافتیم، حق همانند صدای جیرجیرک پیوسته ما و ایشان را صدا می کند و دستمان را برای مجد [و کرامت] می گشاییم و تا وقتی که به خواسته‌امان نرسیم، آن را نخواهیم بست. و اگر راهی نیافتیم، این به دلیل تعداد کم و ضعف نیروی ما نیست؛ به خدا سوگند اگر اسلام کشتار را مقید نکرده بود، صخره‌های سخت بر یک‌دیگر کوفته می‌شدند که صدای برخوردشان از آسمان‌ها هم شنیده شود. علی - علیه السلام - دستار از خویش گشودند و فرمودند: صبر همان بردباری، و تقوی همان دین، و جاده همان حجت، و راه همان صراط است. ای مردم! امواج فتنه ها را درهم شکنید تا انتها... که ما پیشتر آن را نقل کردیم. حضرت سپس برخاستند و به منزلشان رفتند و آن عده متفرق شدند.

ابن ابی‌الحدید هم‌چنین در شرح این سخن حضرت - علیه السلام - آورده است: وقتی مهاجران با ابوبکر بیعت کردند، ابوسفیان آمد، در حالی که می گفت: به خدا سوگند غوغایی می بینم که جز با خون خاموش نمی شود. وای از ظلمی که بر عبد مناف رفته است! ابوبکر کجا و امر شما کجا؟ آن دو مستضعف چه شدند؟ آن دو نفری که خوار و ذلیل شدند کجایند؟ - منظورش علی - علیه السلام - و عباس بود - کوچکترین قوم قبیله قریش را به این امر را چه کار. سپس رو به علی - علیه السلام - کرد و گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم، به خدا سوگند اگر بخواهی سواره و پیاده را بر صاحب بچه شتر - یعنی ابوبکر - می تازانم. علی - علیه السلام - امتناع نمودند و زمانی که ابوسفیان از ایشان ناامید شد، از نزد ایشان برخاست و و با خود این شعر متلمس را می‌خواند:

- ظلم و ستم را کسی تاب نمی‌آورد مگر دو ذلیل؛ یکی الاغ قبیله و دیگری میخ آن.

- این به طنابش بسته و حبس شده است، و آن یکی بر آن کوبیده می‌شود و هیچ کس برایش سوگواری نمی‌کند. - . شرح نهج البلاغه ۱ : ۷۴، الکامل ۲ : ۲۲۰ و تاریخ طبری ۳ : ۲۰۹ -

روزی که ابوبکر به خلافت رسید، به پدرش ابوقحافه گفته شد: پسرت به خلافت رسیده است؛ او قرائت نمود: «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاء» - . آل عمران / ۲۶ - {بگو: بار خدایا! تویی که فرمان‌فرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمان‌روایی بخشی و از هر که خواهی، فرمان‌روایی را باز ستانی}، سپس گفت: چرا او را خلیفه کردند؟ گفتند: به دلیل سنش، گفت: من که از او مسن‌ترم! - . شرح نهج البلاغه ۱ : ۷۴ -

هم‌چنین در جایی که ماجرای گسیل سپاه اسامه را نقل کرده، چنین می گوید: وقتی اسامه سوار [بر اسب] شد [که از اردوگاهش راه بیفتد]، پیکی از طرف ام ایمن آمد و گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حال وفات هستند. اسامه به

همراه ابوبکر و عمر و ابوعبیده بازگشتند و به هنگام غروب آفتاب روز دوشنبه به پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیدند. ایشان فوت کرده بودند. پرچم سپاه در دستان بریده بن خصیب بود، او با پرچم وارد شهر شد و آن را بر در خانه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که بسته بود، نصب کرد. علی - علیه السلام - و عده‌ای از بنی‌هاشم مشغول آماده نمودن پیکر پیامبر و غسل ایشان بودند. عباس هم در خانه بود و به علی - علیه السلام - عرض کرد: دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم که مردم بگویند: عموی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با پسرعموی رسول خدا بیعت کرد، و دیگر هیچ دو نفری بر سر تو اختلاف نکنند. علی - علیه السلام - به او فرمودند: ای عمو! مگر جز من کسی به خلافت طمع دارد؟ گفت: به زودی خواهی دانست. طولی نکشید که اخبار به آن دو رسید که انصار سعد را [در سقیفه] نشاندند تا با او بیعت کنند، ولی عمر ابوبکر را آورد و با او بیعت کرد و از انصار پیشی گرفت. علی - علیه السلام - از کوتاهی و تعلل خود در بیعت نمودن پشیمان شدند و عباس این شعر درید را برای ایشان خواند:

- من در پیچ شنزار به آن‌ها امر کردم؛ ولی تا ظهر فردا نصیحت من برای آن‌ها روشن نشد. - . شرح نهج البلاغه ۱ : ۵۳ - ۵۴ -

**[ترجمه]

«۵۶»

وَ رَوَی الشَّیْخُ قُدِّسَ سِرُّهُ فِی تَلْخِیصِ الشَّافِی (۲)، عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی

ص: ۳۳۰

۱- توجد فی مکتبه دانشگاه بتهران تحت الرقم ۵۴۲ من قسم المخطوطات نسخه من المجلد الثامن و فیها زیاده هاهنا و نصها: (وقال ابن أبی الحدید أیضا فی موضع آخر من شرحه : لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله واشتغل علی (علیه السلام) بغسله ودفنه وبویع أبوبکر خلا الزبیر وأبوسفیان وجماعه من المهاجرین بعلی والعباس علیهما السلام لإ جاله الرأی _ وذکر نحوا مما مر آنفا إلی قوله فدخل إلی منزله وافترق القوم). ولما کانت تکرار لما سبق آنفا ص ۳۲۸ تحت الرقم ۵۴ ، أسقطناها ، وهکذا توجد فی النسخه التی طبع علیها الکمبانی ص ۶۳ _ ۶۴ عین هذه الزیاده وبعدها مکررات أخر مر اخراجها فی المتن عن نفس المصدر (شرح النهج الحمیدی) بعضها آنفا تحت الرقم ۵۴ بعین اللفظ وبعضها سابقا : متنه تحت الرقم ۴۶ عن کتاب سلیم والاشاره بکونه موجودا فی شرح النهج ص ۲۹۳. وهذه الزیاده مع کونها تکرارا سیق باضطراب وقلق وخلط یشهد أنها کانت مسوده للمؤلف ، واشتبه علی مصححی الطبعه الکمبانی فأدرجوها فی المتن ، ولذلک أضربنا عنها صفحا.

۲- ذکره علم الهدی فی الشافی ۳۹۶، و وجدنا نصه فی الطبریّ ۳/ ۲۱۸ -۲۲۲.

مِخْنَفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عُمْرَةَ الْأَنْصَارِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا قُبِضَ اجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ فِی سَقِیفَهِ بَنِی سَاعِدَهَ فَقَالُوا نُوَلِّی هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَعْدَ بْنَ عُبَادَهَ وَ أَخْرَجُوا سَعْداً إِلَیْهِمْ وَ هُوَ مَرِیضٌ قَالَ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا قَالَ لِابْنِهِ أَوْ لِبَعْضِ بَنِی عَمِّهِ إِنِّی لَا أَقْدِرُ لِشَکْوَایَ أَنْ أُسْمِعَ الْقَوْمَ کُلَّهُمْ کَلَامِی وَ لَکِنْ تَلَقَّ مِنِّی قَوْلِی فَأَسْمِعْهُمْ فَکَانَ یَتَکَلَّمُ وَ یَحْفَظُ الرَّجُلُ قَوْلَهُ فَیَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ وَ یُسْمِعُ بِهِ أَصْحَابَهُ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ یَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ إِنَّ لَکُمْ سَابِقَهً فِی الدِّینِ وَ فَضِیلَهً فِی الْإِسْلَامِ لَیْسَتْ لِقَبِیلَهٍ مِنَ الْعَرَبِ إِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لَبِثَ بِضْعَ عَشْرَهَ سَنَهً فِی قَوْمِهِ یَدْعُوهُمْ إِلَی عِبَادَهِ الرَّحْمَنِ وَ خَلْعِ الْأَوْثَانِ فَمَا آمَنَ بِهِ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رِجَالٌ قَلِیلٌ وَ اللَّهِ مَا کَانُوا یَقْدِرُونَ عَلَی أَنْ یَمْنَعُوا رَسُولَهُ وَ لَا أَنْ یُعِزُّوا دِینَهُ وَ لَا أَنْ یَدْفَعُوا عَنْ أَنْفُسِهِمْ ضَیْماً عُمُّوا بِهِ حَتَّی إِذَا أَرَادَ بِکُمْ رَبُّکُمُ الْفَضِیلَهَ وَ سَاقَ إِلَیْکُمُ الْکَرَامَهَ وَ خَصَّکُمْ بِالنِّعْمَهِ وَ رَزَقَکُمُ الْإِیمَانَ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْمَنْعَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ وَ الْإِعْزَازَ لَهُ وَ لِدِینِهِ وَ الْجِهَادَ لِأَعْدَائِهِ وَ کُنْتُمْ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَی عَدُوِّهِ مِنْهُمْ وَ أَثْقَلَهُ عَلَی عَدُوِّهِ مِنْ غَیْرِکُمْ حَتَّی اسْتَقَامَتِ الْعَرَبُ لِأَمْرِ اللَّهِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ أَعْطَی الْبَعِیدُ الْمَقَادَهَ صَاغِراً دَاخِراً وَ حَتَّی أَثْخَنَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ بِکُمُ الْأَرْضَ وَ دَانَتْ بِأَسْیَافِکُمْ لَهُ الْعَرَبُ وَ تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ هُوَ عَنْکُمْ رَاضٍ وَ بِکُمْ قَرِیرُ عَیْنٍ اسْتَبِدُّوا بِهَذَا الْأَمْرِ دُونَ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَکُمْ دُونَ النَّاسِ فَأَجَابُوهُ بِأَجْمَعِهِمْ بِأَنْ قَدْ وُفِّقْتَ فِی الرَّأْیِ وَ أَصَبْتَ فِی الْقَوْلِ وَ لَنْ نَعْدُوَ مَا رَأَیْتَ نُوَلِّیکَ هَذَا الْأَمْرَ فَإِنَّکَ فِینَا مُتَّبَعٌ وَ لِصَالِحِ الْمُؤْمِنِینَ رِضًا ثُمَّ إِنَّهُمْ تَرَادُّوا الْکَلَامَ فَقَالُوا فَإِنْ أَبَتْ مُهَاجِرَهُ قُرَیْشٍ فَقَالُوا نَحْنُ الْمُهَاجِرُونَ وَ صَحَابَهُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ عَشِیرَتُهُ وَ أَوْلِیَاؤُهُ فَعَلَامَ تُنَازِعُونَنَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ فَإِنَّا نَقُولُ إِذاً مِنَّا أَمِیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمِیرٌ وَ لَنْ نَرْضَی بِدُونِ هَذَا أَبَداً فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ حِینَ سَمِعَهَا هَذَا أَوَّلُ الْوَهْنِ وَ أَتَی عُمَرَ الْخَبَرُ فَأَقْبَلَ إِلَی مَنْزِلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَأَرْسَلَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ وَ أَبُو بَکْرٍ

فِي الدَّارِ (١) وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام دَائِبٌ فِي جَهَازِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنِ اخْرُجْ إِلَيَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنِّي مُشْتَغِلٌ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُضُورِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْأَنْصَارَ قَدِ اجْتَمَعَتْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ يُرِيدُونَ أَنْ يُوَلُّوا هَذَا الْأَمْرَ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ وَ أَحْسَنُهُمْ مَقَالَةً مَنْ يَقُولُ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْ قُرَيْشٍ أَمِيرٌ فَمَضَيَا مُسْرِعَيْنِ نَحْوَهُمْ فَلَقِيَا أَبَا عُبَيْدَةَ فَتَمَاشَوْا إِلَيْهِمْ فَلَقِيَهُمْ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ وَ عُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ (٢) فَقَالا لَهُمْ ارْجِعُوا فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا تُحِبُّونَ فَقَالُوا

١- قد عرفت آنفا ص ٣٢٤ موضع النظر فى هذه الروايه.

٢- بل الثابت المسلم فى التاريخ أنهما هما اللذان كانا أخبرا أبا بكر و عمر باجتماع الخزرج فى السقيفه و قد كانا من الاوس ولاء، فالاول و هكذا أخوه معن بن عدى على ما ورد ذكره فى روايات السقيفه حليف بنى عبيد بن زيد من بنى عمرو بن عوف و الثانى حليف بنى أميّه بن زيد، و معلوم من آدابهم الجاهلى أن مولى القوم لا يدخل فى شئونهم الخاصّه بهم الا بأمرهم، فالظاهر أنهما خرجا من السقيفه بإشاره رئيسهم أسيد بن حضير الاوسى لينذرا قريشا بذلک، حسدا منهم أن يجتمع الامر لسعد بن عباده: قال البلاذرى فى أنساب الاشراف ١ / ٥٨١ بالاسناد عن يزيد بن رومان مولى آل الزبير عن ابن شهاب قال : بينا المهاجرون فى حجره رسول الله وقد قبضه الله اليه ، وعلى بن أبى طالب والعباس متشاغلان به ، اذ جاء معن بن عدى وعويم بن ساعده ، فقالا لأ بى بكر : « باب فتنه! ان لم يغلقه الله بک فلن يغلق أبدا ، هذا سعد بن عباده الانصارى فى سقيفه بنى ساعده يريدون أن يبايعوه » فمضى أبوبكر وعمر وأبوعبيده بن الجراح حتى جاؤا السقيفه .. إلى أن قال : فقال أبوبكر : ان تطيعوا أمرى تبايعوا أحد هذين الرجلين : أبا عبيده _ وكان عن يمينه _ أو عمر بن الخطاب _ وكان عن يساره _ فقال عمر : وأنت حى؟ ماكان لا حد أن يؤخرک عن مقامک الذى أقامک فيه رسول الله فابسط يدک فبسط يده فبايعه عمر وبايعه أسيد بن حضير وبايع الناس وازدحموا على أبى بكر ، فقالت الانصار قتلتم سعدا وقد كادوا يطأونه فقال عمر : اقتلوه فانه صاحب فتنه. قال : قال ابن رومان : وقد يقال : ان أول من بايع من الانصار ، بشير بن سعد ، وأتى بأبى بكر المسجد فبايعوه وسمع العباس وعلى التكبير فى المسجد ، ولم يفرغوا من غسل رسول الله صلى الله عليه و آله فقال على : ما هذا؟ فقال العباس ما رد مثل هذا قط ، لهذا ما قلت لک الذى قلت. وترى ما يشبه ذلک فى سيره ابن هشام ٢ / ٦٥٦ ، تاريخ الطبرى ٣ / ٢٠٣ ، و أوضح من ذلک نص عمر على ما ورد فى الصحاح والمسانيد : فقلت لابى بكر : انطلق بنا إلى اخواننا هؤلاء من الانصار ، فانطلقنا نؤمهم فلقينا رجلان صالحان قد شهدا بدرا فذكرا ما تمالئا عليه القوم ، وقالا : أين تريدون يا معشر المهاجرين؟ فقلنا : نريد اخواننا هؤلاء من الانصار ، فقالا : لا عليكم أن لا تقربوهم يا معشر المهاجرين! اقضوا أمركم بينكم فقلنا : والله لنأتينهم .. راجع سيره ابن هشام ٢ / ٦٥٨ ، تاريخ الطبرى ٣ / ٢٠٥ ، منتخب كنز العمال ٢ / ١٥٧ قال رواه ابن حنبل والبخارى (ج ٨ / ٢١٠) وأبوعبيد فى الغريب. وزاد الطبرى فى ٣ / ٢٠٦ بعد تمام الحديث باسناده عن عروه بن الزبير قال : ان أحد الرجلين اللذين لقوا من الانصار حين ذهبوا إلى السقيفه : عويم بن ساعده والاخر معن ابن عدى أخو بنى العجلان .. الحديث. فهذان الرجلان الصالحان بزعم عمر! انما صلحا لاجل أنهما أخبرا قريشا قبل أن يتفاقم الامر ، ولذلک ترى عم يشكر صنيعه هذا ويقول وهو واقف على قبر عويم بن ساعده « لا يستطيع أحد من أهل الارض أن يقول انه خير من صاحب هذا القبر. » الخبر. وصرح باسمهما ابن ابى الحديد فى شرح النهج ١ / ١٢٣ نقلا عن تاريخ الطبرى و نصه : « فلقينا رجلان صالحان من الانصار أحدهما عويم بن ساعده والثانى معن بن عدى فقالا لنا

: ارجعوا فاقضوا أمركم بينكم. » الحديث. وهكذا نص شارح النهج ج ٢ / ٣ وسيجئ بلفظه تحت الرقم ٦٠ انشاء الله تعالى ، وأصرح من ذلك كله ما رواه الزبير فى الموفقيات على ما ذكره ابن أبى الحديد فى شرحه على النهج ٢ / ٧ قال : قال الزبير فى الموفقيات : وقد كان مالا ـ أبابكر وعمر على نقض سعد وافساد حاله رجلا ـ ن من الانصارممن شهدابدراوهماعويم بن ساعدهومعن بن عدى ، قلت كان هذان الرجلان ذوى حب لابى بكر فى حياه رسول الله صلى الله عليه و آله واتفق مع ذلك بغض وشحناء كانت بينهما وبين سعد بن عباده ولها سبب مذكور فى كتاب القبائل لابى عبيده معمر بن المثنى فليطلب من هناك ، و عويم بن ساعده هو القائل لما نصب الانصار سعدا : يا معشر الخزرج! ان كان هذا الامر فيكم دون قريش فعرفونا ذلك وبرهنوا حتى نبايعكم عليه ، وان كان لهم دونكم فسلموا اليهم ، فو الله ما هلك رسول الله صلى الله عليه و آله حتى عرفنا أن أبابكر خليفه حين أمره أن يصلى بالناس ، فشتمه الانصار وأخرجوه ، فانطلق مسرعا حتى التحق بأبى بكر فشحذ عزمه على طلب الخلافه ، ذكر هذا بعينه الزبير بن بكار فى الموفقيات. وذكر المدائنى والواقدى : أن معن بن عدى اتفق هو وعويم بن ساعده على تحريض أبى بكر وعمر على طلب الامر وصرفه عن الانصار ، قالا ـ : وكان معن بن عدى يشخصهما اشخاصا ويسوقهما سوقا عنيفا إلى السقيفه مبادره إلى الامر قبل فواته. أقول: : فاعتبروا يا أولى الابصار!

لَا تَفْعَلْ فَجَاءَهُمْ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَتَيْنَاهُمْ وَ قَدْ كُنْتُ زَوَّرْتُ كَلَاماً

ص: ٣٣٣

أَرَدْتُ أَنْ أَقُومَ بِهِ فِيهِمْ فَلَمَّا انْدَفَعْتُ إِلَيْهِمْ ذَهَبْتُ لِأَبْتَدِئَ الْمَنْطِقَ فَقَالَ لِی أَبُو بَكْرٍ رُوَيْداً حَتَّى أَتَكَلَّمَ ثُمَّ انْطِقْ بَعْدُ مَا أَحْبَبْتَ فَنَطَقَ فَقَالَ عُمَرُ فَمَا شَیْ ءٌ كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ بِهِ إِلَّا وَ قَدْ أَتَى بِهِ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَبَدَأَ أَبُو بَكْرٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَسُولًا إِلَى خَلْقِهِ وَ شَهِيداً عَلَى أُمَّتِهِ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ وَ يُوَحِّدُوهُ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً شَتَّى يَزْعُمُونَ أَنَّهَا لِمَنْ عَبَدَهَا شَافِعَةٌ وَ لَهُمْ نَافِعَةٌ وَ إِنَّمَا هِیَ مِنْ حَجَرٍ مَنْحُوتٍ وَ خَشَبٍ مَنْجُورٍ ثُمَّ قَرَأَ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ (۱) وَ قَالُوا ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

۱- یونس: ۱۸.

لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى (١) فَعَظُمَ عَلَى الْعَرَبِ أَنْ يَتْرُكُوا دِيْنَ آبَائِهِمْ فَخَصَّ اللَّهُ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ مِنْ قَوْمِهِ بِتَصْدِيقِهِ وَ الْإِيمَانِ بِهِ وَ الْمُوَاسَاةِ لَهُ وَ الصَّبْرِ مَعَهُ عَلَى شِدَّةِ أَذَى قَوْمِهِمْ لَهُمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ وَ كُلُّ النَّاسِ لَهُمْ مُخَالِفٌ وَ عَلَيْهِمْ زَارٍ فَلَمْ يَسْتَوْحِشُوا لِقِلَّةِ عَدَدِهِمْ وَ تَشَذُّبِ النَّاسِ عَنْهُمْ وَ إِجْمَاعِ قَوْمِهِمْ عَلَيْهِمْ فَهُمْ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ هُمْ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَا يُنَازِعُهُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا ظَالِمٌ وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَنْ لَا يُنْكَرُ فَضْلُهُمْ فِي الدِّينِ وَ لَا سَابِقَتُهُمُ الْعَظِيمَةُ فِي الْإِسْلَامِ رَضِيَكُمُ اللَّهُ أَنْصَاراً لِدِينِهِ وَ رَسُولِهِ وَ جَعَلَ إِلَيْكُمْ هِجْرَتَهُ وَ فِيكُمْ جُلَّهُ أَزْوَاجِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ لَيْسَ بَعْدَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ عِنْدَنَا بِمَنْزِلَتِكُمْ فَنَحْنُ الْأُمَرَاءُ وَ أَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ لَا تَفْتَاتُونَ بِمَشُورَةٍ وَ لَا يُقْضَى دُونَكُمُ الْأُمُورُ فَقَامَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْحُبَابِ بْنِ الْجَمُوحِ هَكَذَا رَوَى الطَّبَرِيُّ (٢) وَ الَّذِي رَوَاهُ غَيْرُهُ أَنَّهُ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ امْلِكُوا عَلَى أَيْدِيكُمْ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ نَحْواً مِمَّا رَوَاهُ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ عَنِ الطَّبَرِيِّ إِلَى قَوْلِهِ فَقَامُوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ فَانْكَسَرَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ عَلَى الْخَزْرَجِ مَا كَانُوا اجْتَمَعُوا لَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ هِشَامٌ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيُّ أَنَّ أَسْلَمَ أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَايَقَتْ بِهِمُ السِّكَكُ لِيُبَايِعُوا أَبَا بَكْرٍ فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ فَأَيْقَنْتُ بِالنَّصْرِ (٣)

١- الزمر: ٣.

٢- في تاريخ الطبريّ ط دار المعارف بمصر «الحباب المنذر بن الجموح» و حكى اتفاق الطبعات على ذلك، و لعله كانت نسخه السيّد علم الهدى مغلوطه في هذا الموضع.

٣- قد مر ص ١٩٧ في الذيل و سيجي ء في تتميم الباب ص ... أن أسلم أبت أن تبايع الا بعد بيعه بريده بن الحصيب الاسلمي و هو لم يبايع الا بعد بيعه عليّ عليه السلام، و كيف كان فالمراد من كلام عمر هذا غير معلوم، لان أسلم بطن من خزاعه و ليسوا بأكثر العرب فرسانا و لا بأشجعهم و أعزهم، و كيف أيقن عمر بالنصر عند بيعتهم و لم يتيقن حينما صفقت الأنصار بالبيعه لهم؟ نعم قد يكون الراوي و هو أبو بكر بن محمّد الخزاعيّ أراد أن يباهي بقومه و يكتسب لهم نوالا بذلك، و اللّه أعلم.

قَالَ هِشَامٌ عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَأَقْبَلَ النَّاسُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ یُبَایِعُونَ أَبَا بَکْرٍ وَ کَادُوا یَطَئُونَ سَعْدَ بْنَ عُبَادَهَ فَقَالَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ سَعْدٍ اتَّقُوا سَعْداً لَا تَطَئُوهُ فَقَالَ عُمَرُ اقْتُلُوهُ قَتَلَهُ اللَّهُ (۱) ثُمَّ قَامَ عَلَی رَأْسِهِ فَقَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَطَأَکَ حَتَّی تَنْدُرَ عَضُدُکَ فَأَخَذَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ (۲) بِلِحْیَهِ عُمَرَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ لَئِنْ حَصْحَصْتَ مِنْهُ شَعْرَهً مَا رَجَعْتَ وَ فِی فِیکَ وَاضِحَهٌ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ مَهْلًا یَا عُمَرُ الرِّفْقُ هَاهُنَا أَبْلَغُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ وَ قَالَ سَعْدٌ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَرَی مِنْ قُوَّهٍ مَا أَقْوَی عَلَی النُّهُوضِ لَسَمِعْتُمْ مِنِّی بِأَقْطَارِهَا وَ سِکَکِهَا زَئِیراً یَحْجُرُکَ وَ أَصْحَابَکَ أَمَا وَ اللَّهِ إِذاً لَأُلْحِقَنَّکَ بِقَوْمٍ کُنْتَ فِیهِمْ تَابِعاً غَیْرَ مَتْبُوعٍ احْمِلُونِی مِنْ هَذَا الْمَکَانِ فَحَمَلُوهُ فَأَدْخَلُوهُ دَارَهُ وَ تُرِکَ أَیَّاماً ثُمَّ بُعِثَ إِلَیْهِ أَنْ أَقْبِلْ فَبَایِعْ فَقَدْ بَایَعَ النَّاسُ وَ بَایَعَ قَوْمُکَ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ حَتَّی أَرْمِیَکُمْ بِمَا فِی کِنَانَتِی مِنْ نَبْلٍ وَ أَخْضِبَ مِنْکُمْ سِنَانَ رُمْحِی وَ أَضْرِبَکُمْ بِسَیْفِی مَا مَلَکَتْهُ یَدِی وَ أُقَاتِلَکُمْ بِأَهْلِ بَیْتِی وَ مَنْ أَطَاعَنِی مِنْ قَوْمِی وَ لَا أَفْعَلُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْجِنَّ اجْتَمَعَتْ لَکُمْ مَعَ الْإِنْسِ مَا بَایَعْتُکُمْ حَتَّی أُعْرَضَ عَلَی رَبِّی وَ أَعْلَمَ مَا حِسَابِی فَلَمَّا أُتِیَ أَبُو بَکْرٍ بِذَلِکَ قَالَ لَهُ عُمَرُ لَا تَدَعْهُ حَتَّی یُبَایِعَ فَقَالَ لَهُ بَشِیرُ بْنُ سَعْدٍ إِنَّهُ قَدْ لَجَّ وَ أَبَی فَلَیْسَ یُبَایِعُکُمْ حَتَّی یُقْتَلَ وَ لَیْسَ بِمَقْتُولٍ حَتَّی یُقْتَلَ مَعَهُ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ وَ طَائِفَهٌ مِنْ عَشِیرَتِهِ فَلَیْسَ تَرْکُهُ بِضَارِّکُمْ إِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَتَرَکُوهُ وَ قَبِلُوا مَشُورَهَ بَشِیرِ بْنِ سَعْدٍ وَ اسْتَنْصَحُوهُ لِمَا بَدَا لَهُمْ مِنْهُ وَ کَانَ سَعْدٌ لَا یُصَلِّی

۱- و فی حدیث عمر- و هو مثبت فی الصحاح و المسانید-: «ثم نزونا علی سعد حتی قال قائلهم: قتلتم سعد بن عباده، فقلت: قتل اللّه سعدا» و الظاهر من لفظه أنّه هو و أصحابه هم الذین وطئوه و داسوه، الطبریّ ۳/ ۲۰۶، سیره ابن هشام ۲/ ۶۶۰ البخاری ۸/ ۲۱۰.

۲- فی الطبریّ: فأخذ سعد بلحیه عمر ....

بِصِلَاتِهِمْ وَ لَا يَجْمَعُ مَعَهُمْ وَ يَحُجُّ وَ لَا يَحُجُّ مَعَهُمْ وَ يُفِيضُ فَلَا يُفِيضُ مَعَهُمْ بِإِفَاضَتِهِمْ (۱) فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ (۲).

lt;meta info=". شیخ – قدّس سره – در تلخیص الشافی – . الشافی : ۳۹۶ و تاریخ طبری ۳ : ۲۱۸ – به سند خود از عبدالرحمن بن أبی عمره انصاری روایت کرده، وقتی پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – وفات یافتند، انصار در سقیفه بنی... ساعده جمع شدند و گفتند پس از محمد، این امر را به سعد بن عباده می‌دهیم؛ رفتند و سعد را که در آن زمان بیمار بود آوردند. وقتی جمعیت حاضر شدند، سعد به فرزند یا یکی از پسرعموهای خود گفت: من نمی توانم طوری سخن بگویم که همه حاضرین سخنم را بشوند؛ تو سخنان مرا طوری که بشنوند برایشان تکرار کن. سعد سخن می گفت و آن مرد سخن وی را به خاطر می‌سپرد و آن را با صدای بلند برای اصحاب او تکرار می‌کرد. پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای گروه انصار! شما در دین صاحب پیشینه هستید و در اسلام از فضائلی برخوردارید که هیچ‌یک از قبایل عرب آن‌ها را ندارند. محمد – صلّی الله علیه و آله – نزدیک به ده سال قوم خود را به عبادت خداوند رحمان و ترک عبادت بت‌ها دعوت نمود و تنها افراد اندکی به او ایمان آوردند که به خدا سوگند عده آن‌ها به قدری نبود که بتوانند رسول خدا را محافظت کنند و دین او را عزت [و استحکام] بخشند و ظلمی که ذلیلشان کرده بود را از خود دفع نمایند. تا زمانی‌که پروردگارتان به وسیله شما برتری [دینش] را خواست و کرامت را به سوی شما کشاند و شما را مخصوص به نعمت خود نمود و ایمان به خود و رسولش، و حفاظت از او و اصحابش، و عزت او و دینش، و جهاد با دشمنانش را روزی شما نمود. شما با دشمنان او از آنان شدیدتر و سخت‌گیر تر از دیگران بودید. تا این‌که اعراب به رضایت یا اکراه تسلیم امر خدا شدند و مردمان دوردست با ذلت و تحقیر به فرمان درآمدند. و تا این‌که خداوند به وسیله شما زمین را مقهور رسولش کرد و عرب با شمشیرهای شما به فرمان او درآمدند. خداوند ایشان را در حالی که از شما راضی بود نزد خود برد و شما نور چشم او بودید. این امر [خلافت] را در انحصار خود نگه‌دارید که فقط مختص به شماست.

همه آن‌ها او را تأیید نمودند و گفتند که نظرت صحیح و سخنت صواب است و ما نظر تو را رها نمی‌کنیم؛ این امر را به تو می‌سپاریم که تو در میان ما مطاع هستی و به مصلحت مؤمنان رضایت داری.

آنگاه سخن را از سر گرفتند و گفتند اگر مهاجرین قریش نپذیرفتند و گفتند: ما مهاجران و اولین صحابه و خویشاوندان و دوستان رسول خدا هستیم؛ با این اوصاف چرا شما با ما در این‌باره نزاع می کنید؟ عده ای از آنان گفتند: ما می گوییم پس یک امیر از شما و یک امیر از شما، و به کمتر از این راضی نخواهیم شد. وقتی سعد بن عباده این سخن را شنید گفت: این شروع ضعف شماست.

خبر به عمر رسید و او به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و به ابوبکر که داخل خانه بود پیغام فرستاد. در آن زمان علی بن ابی طالب – علیه السلام – مشغول کارهای پیکر پیامبر – صلّی الله علیه و آله – در خانه بودند. عمر پیغام فرستاد که بیرون بیاید. او پیغام داد که من مشغولم. عمر باز پیغام داد که اتفاقی رخ داده که تو باید حضور داشته باشی، ابوبکر بیرون آمد. عمر گفت: نمی دانی که انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شده‌اند و می‌خواهند این امر را به سعد بن عباده بسپارند و بهترین آن‌ها می گوید: یک امیر از ما و یک امیر از قریش.

به سرعت به سمت آن‌ها رفتند و [در راه] به ابوعبیده برخوردند و او نیز همراه آن‌ها شد. عاصم بن عدی و عویم بن ساعده آن‌ها را دیدند و گفتند: بازگردید که امور مطابق میل شماست. گفتند: این کار را نکن. به میان جمع آن‌ها آمدند. عمر نقل کرده، وقتی پیش آن‌ها رسیدیم، سخنانی در ذهن خود آماده کرده بودم و می‌خواستم در میان آنان مطرح کنم، ولی همین که خواستم شروع به صحبت کنم، ابوبکر به من گفت درنگ کن تا من سخن بگویم و بعد از آن هر چه دوست داری بگو. ابوبکر شروع به صحبت کرد. عمر نقل کرده، او هر آن‌چه من قصد داشتم بگویم و بلکه چیزهای بیشتر از آن گفت.

عبدالله بن عبدالرحمن نقل کرده، ابوبکر شروع به سخن کرد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: خداوند محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را رسولی بر خلق و شاهدی بر امتش برانگیخت تا خداوند را بپرستند و او را یگانه بدانند؛ همان‌هایی که خدایان دیگری را می‌پرستیدند و فکر می‌کردند که آن‌ها شافع بندگان خود خواهند شد و برای آن‌ها مفید خواهند بود و حال آن‌که آن‌ها از سنگ های تراشیده و چوب های نجاری شده ساخته شده بودند. سپس این آیه را قرائت کرد: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّه» - . یونس / ۱۸ - {و به جای خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد، و می گویند: این‌ها نزد خدا شفاعت‌گران ما هستند.} و می‌گفتند: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى» - . زمر / ۳ - {ما آن‌ها را جز برای این‌که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم}. بر عرب دشوار آمد که دین پدران خود را رها کنند؛ از این رو خداوند مهاجران اولیه قوم رسول خدا را مخصوص گردانید که رسولش را تصدیق کنند و به او ایمان آورند و او را هم‌یاری کنند و به همراه او بر آزارهای سختی که قومشان بر آنان روا می‌داشت شکیبا باشند و بر این‌که آن‌ها او را تکذیب می کردند صبر کنند. همه مردم با آن‌ها مخلف بودند و آن‌ها را عتاب می‌نمودند. اما آن‌ها از کمی نفرات خود و کناره‌گیری مردم از آن‌ها و همدستی قومشان علیه خودشان وحشت نکردند .

آن‌ها اولین کسانی بودند که خداوند را در زمین عبادت نمودند و به خدا و رسولش ایمان آوردند. آن‌ها نزدیکان و خاندان رسول خدا و سزاوارترین افراد به خلافت پس از ایشان هستند و فقط شخص ظالم در این امر با آنان به نزاع می‌کند. ای گروه انصار! شما کسانی هستید که نمی توان فضیلتتان در دین و پیشینه بزرگ شما در اسلام را انکار نمود. خداوند شما را به عنوان یاری‌دهندگان دین و رسولش برگزید و هجرت ایشان را به سوی شما قرار داد و بیشترین همسران و یاران رسول خدا از میان شماست. بعد از ما مهاجران اولیه نزد ما گروهی به منزلت شما وجود ندارد؛ ما امیران و شما وزیران باشید و از مشورت با شما دریغ نمی‌شود و امور بدون شما اجرا نخواهد شد.

منذر بن حباب بن الجموح برخاست - طبری این گونه روایت کرده، ولی سایر راویان نام او را حباب بن منذر گفته اند - و گفت: ای گروه انصار! زمام امورتان را خود به دست گیرید - و این حدیث را مانند آن‌چه که ابن ابی الحدید از طبری روایت کرده می‌آورد تا آن‌جا که - پس برخاستند و با او بیعت نمودند و بدین ترتیب هدفی که سعد بن عباده و قبیله خزرج برای آن جمع شده بودند، شکست خورد.

هشام از ابو مخنف نقل کرده، ابوبکر بن محمد خزاعی برایم نقل کرد که همه افراد قبیله اسلم آمدند تا با ابوبکر بیعت کنند، طوری که کوچه از حضور آن‌ها پُر شد. عمر می گفت: همان زمانی که قبیله اسلم را دیدم، به پیروزی یقین پیدا کردم.

هشام از ابو مخنف نقل کرده، عبدالله بن عبدالرحمن می‌گفت: مردم از هر سو برای بیعت با ابوبکر آمدند و نزدیک بود سعد بن عباده را لگدمال کنند. یکی از اصحاب سعد گفت: مراقب سعد باشید، او را لگد نکنید. عمر گفت: او را بکشید خدا او را بکشد! سپس بالای سر سعد رفت و گفت: تصمیم داشتم آن‌قدر تو را لگد کنم که دستت از بدنت جدا شود. قیس بن سعد چانه عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند اگر یک موی او تکان بخورد، دندان سالمی در دهانت نمی‌گذارم. ابوبکر گفت: ای عمر! صبر داشته باش؛ در این‌جا مدارا بهتر است. و عمر او را رها کرد. سعد گفت: به خدا سوگند اگر توانایی ایستادن داشتم، در گوشه و کنار و راههای شهر، نعره‌ای بر شما می‌زدم که تو و اصحابت به خانه‌های خود بخزید. و به خدا سوگند تو را به میان همان عده‌ای که در میانشان فرمانبر و نه فرمانبردار بودی می‌فرستادم. مرا از این‌جا ببرید. وی را به خانه‌اش بردند و چند روزی او را رها کردند.

سپس پیکی را در پی او فرستادند که بیا و بیعت کن! مردم بیعت کرده‌اند و قبیله‌ات نیز بیعت کرده است. گفت: به خدا سوگند تا زمانی که تا آخرین تیر تیردانم را به سوی شما پرتاب نکنم و سرنیزه ام را با خون شما رنگین نسازم و تا آخرین رمق با شمشیرم بر شما نزنم و با خانواده و آن دسته از قوم خود که پیرو من هستند با شما جنگ نکنم، بیعت نمی‌کنم و چنین نخواهم کرد، به خدا سوگند حتی اگر جن و انس نیز به پشتیبانی شما برخیزند، با شما بیعت نمی‌کنم تا این‌که به پیش‌گاه پروردگارم درآیم و از حساب اعمالم باخبر شوم. وقتی این سخن او به ابوبکر رسید، عمر به او گفت: رهایش مکن تا بیعت کند. بشیر بن سعد گفت: او لج کرده و نمی‌خواهد بیعت کند، و تا زمانی که کشته شود بیعت نمی‌کند، و زمانی کشته خواهد شد که فرزندان و خانواده و عده‌ای از قبیله‌اش نیز با وی کشته شوند. رها نمودنش ضرری برای شما ندارد. چرا که او فقط یک نفر است. رهایش نمودند و پیشنهاد بشیر بن سعد را پذیرفتند و خیر خود را در نصیحت او دیدند. سعد در نماز آن‌ها حاضر نمی‌شد و در جمعشان حضور پیدا نمی‌کرد و در حج با آنان همراهی نمی‌کرد و در وقت ترک [عرفات و مشعر] با آنان راه نمی‌رفت و تا زمان هلاکت ابوبکر بدین‌گونه بود. – . تلخیص الشافی ۳ : ۶۷ – ۶۰ –

**[ترجمه]

«۵۷»

أقول: قال السید رضی الله عنه بعد إیراد هذا الخبر: فهذا الخبر یتضمن من شرح أمر السقیفه ما فیه للناظرین معتبر و یستفید الواقف علیه أشیاء منها خلوه من احتجاج قریش علی الأنصار بجعل النبی صلی الله علیه و آله الإمامه فیهم لأنه تضمن من احتجاجهم علیهم ما یخالف ذلک و أنهم إنما ادعوا کونهم أحق بالأمر من حیث کانت النبوه فیهم و من حیث کانوا أقرب إلی النبی صلی الله علیه و آله نسبا و أولهم له اتباعا و منها أن الأمر إنما بنی فی السقیفه علی المغالبه و المخالسه و أن کلا منهم کان یجذبه بما اتفق له و عن حق و باطل و قوی و ضعیف و منها أن سبب ضعف الأنصار و قوه المهاجرین علیهم انحیاز بشیر بن سعد حسدا لسعد بن عباده و انحیاز الأوس بانحیازه عن الأنصار و منها أن خلاف سعد و أهله و قومه کان باقیا لم یرجعوا عنه و إنما أقعدهم عن الخلاف فیه بالسیف قله الناصر انتهی کلامه رفع الله مقامه (۳).

lt;meta info="". مولف: سید – رضی الله عنه – پس از نقل این خبر می‌گوید: این خبر شرحی عبرت‌آمیز از جریان سقیفه

است و کسی که در آن بیندیشد به چند چیز پی می‌برد

یکی این‌که: قریش در برابر انصار به این که پیامبر - صلی الله علیه و آله - امامت را در میان آنان قرار داده باشد، احتجاج نکردند؛ زیرا اگر چنین دلیلی می‌آوردند، به ضرر خودشان می‌شد. آن‌ها فقط ادعا کردند که از آن‌جا که نبوت در میان آن‌ها بوده است و آن‌ها از جهت نسب به پیامبر- صلی الله علیه و آله - نزدیک ترند و پیروان اولیه ایشان آن‌ها بوده اند، پس برای خلافت سزاوارترند .

دیگر این‌که: بنای خلافت در سقیفه بر این بود که چه کسی غالب و پیروز شود و هر کدام از آنان می‌خواستند هر طور که شده خلافت را به دست بیاورند؛ چه به حق و چه به باطل، چه قوی باشند و چه ضعیف.

دیگر این‌که: سبب ضعف انصار و برتری مهاجران، جانب‌داری بشیر بن سعد از مهاجران شد که سببش حسادت به سعد بن عباده بود و افراد قبیله اوس نیز به جهت کنار کشیدن او و از انصار بود که جانب قریش را گرفتند.

از آن جمله: مخالفت سعد و خانواده و قومش همچنان باقی ماند و آن‌ها دست از مخالفت برنداشتند، و فقط کمی نفرات بود که مانع از قیام آن‌ها شد. - . الشافی : ۳۹۵ ، تلخیص الشافی ۳ : ۶۷ -

در این‌جا نقل کلام سید تمام می‌شود، خداوند مقامش را بالا ببرد.

**[ترجمه]

«۵۸»

و قال ابن الأثیر فی الکامل: لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله اجتمع الأنصار فی سقیفه بنی ساعده لیبایعوا سعد بن عباده فبلغ ذلک أبا بکر فأتاهم و معه عمر و أبو عبیده بن الجراح فقال ما هذا فقالوا منا أمیر و منکم أمیر فقال أبو بکر منا الأمراء و منکم الوزراء ثم قال أبو بکر قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین عمر و أبو عبیده أمین هذه الأمه فقال عمر أیکم یطیب نفسه أن یُخَلِّفَ قَدَمَیْنِ قَدَّمَهُمَا

ص: ۳۳۷

۱- و زاد فی الإمامه و السیاسه ۱/ ۱۷: و لو یجد علیهم أعوانا لصال بهم و لو بایعه أحد علی قتالهم لقاتلهم.

۲- تلخیص الشافی ۳/ ۶۷- ۶۰.

۳- الشافی: ۳۹۵ تلخیص الشافی ۳/ ۶۷.

النبیُّ صلی الله علیه و آله فبایعه عمر و بایعه الناس فقالت الأنصار أو بعضهم لا نبایع إلا علیا قال و تخلف علیٌّ و بنو هاشم و الزبیر و طلحه عن البیعه قال الزبیر لا أغمد سیفی حتی یبایع علیٌّ فقال عمر خذوا سیفه و اضربوا به الحجر ثم أتاهم عمر فأخذهم للبیعه ثم ذکر ما مر من قصه أبی سفیان و العباس.

ثُمَّ رَوَی عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ حَدِیثاً طَوِیلًا وَ سَاقَهُ إِلَی أَنْ قَالَ- لَمَّا رَجَعَ عُمَرُ مِنَ الْحَجِّ إِلَی الْمَدِینَهِ جَلَسَ عَلَی الْمِنْبَرِ وَ قَالَ بَلَغَنِی أَنَّ قَائِلًا مِنْکُمْ یَقُولُ لَوْ مَاتَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بَایَعْتُ فُلَاناً فَلَا یَغُرَّنَّ امْرَأً أَنْ یَقُولَ إِنَّ بَیْعَهَ أَبِی بَکْرٍ کَانَتْ فَلْتَهً فَقَدْ کَانَتْ کَذَلِکَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ وَقَی شَرَّهَا وَ لَیْسَ مِنْکُمْ مَنْ تَقَطَّعُ إِلَیْهِ الْأَعْنَاقُ مِثْلَ أَبِی بَکْرٍ وَ إِنَّهُ کَانَ خَیْراً حِینَ تُوُفِّیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام وَ الزُّبَیْرَ وَ مَنْ مَعَهُمَا تَخَلَّفُوا عَنَّا فِی بَیْتِ فَاطِمَهَ علیها السلام وَ تَخَلَّفَ عَنَّا الْأَنْصَارُ وَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ وَ سَاقَ قِصَّهَ السَّقِیفَهِ نَحْواً مِمَّا مَرَّ (۱).

ثُمَّ رَوَی عَنْ أَبِی عَمْرَهَ الْأَنْصَارِیِّ مِثْلَ مَا أَخْرَجْنَاهُ مِنْ تَلْخِیصِ الشَّافِی وَ سَاقَ الْکَلَامَ إِلَی أَنْ قَالَ وَ قَالَ الزُّهْرِیُّ بَقِیَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ الزُّبَیْرُ سِتَّهَ أَشْهُرٍ لَمْ یُبَایِعُوا أَبَا بَکْرٍ حَتَّی مَاتَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام فَبَایَعُوهُ فَلَمَّا کَانَ الْغَدُ مِنْ بَیْعَهِ أَبِی بَکْرٍ جَلَسَ عَلَی الْمِنْبَرِ وَ بَایَعَهُ النَّاسُ بَیْعَهً عَامَّهً انْتَهَی (۲).

lt;meta info=". ابن اثیر در کامل گفته است: هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وفات یافتند، انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. این خبر به ابوبکر رسید و او به همراه عمر و ابو عبیده بن جراح پیش آن‌ها رفت و گفت: چه خبر است؟ گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما. ابوبکر گفت: امیران از ما و وزیران از شما، و سپس گفت: من به یکی از این دو نفر، عمر و ابوعبیده به عنوان امین این امت راضی هستم. عمر گفت: کدام یک از شما دلش راضی می‌آید آن دو تقدمی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - آن‌ها را مقدم داشته، واگذارد؟ عمر با او بیعت کرد و مردم نیز بیعت نمودند. انصار و یا عده ای از آنان گفتند: ما فقط با علی بیعت می کنیم. ابن أثیر گفته است: علی و بنی‌هاشم و زبیر و طلحه از بیعت سر باز زدند. زبیر گفت: تا زمانی که با علی بیعت نشود، شمشیرم را در غلاف نمی گذارم. عمر گفت: شمشیرش را بگیرید و بر سنگ بزنید. سپس عمر پیش آن‌ها رفت و آنان را گرفت و برای بیعت آورد.

سپس داستان ابوسفیان و عباس را که پیشتر ذکر شد، نقل کرده است.

و بعد حدیثی طولانی از ابن عباس از قول عبدالرحمن بن عوف نقل می کند، تا به این‌جا می‌رسد که: زمانی که عمر از سفر حج به مدینه بازگشت، بر منبر نشست و گفت: شنیده ام که یکی از شما گفته است: اگر امیرالمؤمنین بمیرد، با فلانی بیعت می کنم. هیچ‌کس نباید فریب بخورد و بگوید که بیعت با ابوبکر حادثه‌ای ناگهانی بوده است. این گونه بوده است، اما خداوند آن را از شر [شورش] نگه‌داشت. در میان شما کسی نیست که در خیرات از ابوبکر پیشی گرفته باشد. زمانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وفات یافتند، او [یعنی ابوبکر] شایسته [حکومت] بود، ولی علی - علیه السلام - و زبیر و همراهانشان در منزل فاطمه علیها السلام جمع شدند و با ما همراهی نکردند و انصار نیز با ما همراهی نکردند. مهاجران نزد ابوبکر جمع شدند و ... داستان سقیفه را چنان‌چه گفته شد نقل می کند.

سپس از ابی‌عمره انصاری جریانی مشابه آن‌چه از تلخیص شافی نقل کردیم، روایت می کند و این‌چنین ادامه می‌دهد: زهراوی

نقل کرده، علی - علیه السلام - و بنی‌هاشم و زبیر به مدت شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند. تا این‌که فاطمه - علیها السلام - وفات نمود و بعد با او بیعت نمودند. فردای این بیعت، ابوبکر بر منبر نشست و مردم با او بیعت عام کردند. - . تاریخ الکامل ۲ : ۲۰ - ۲۲۴ -

در این‌جا نقل از کتاب کامل تمام می‌شود.

**[ترجمه]

«۵۹»

وَ قَالَ الْعَلَّامَةُ قُدِّسَ سِرُّهُ فِی کِتَابِ کَشْفِ الْحَقِّ، رَوَی الطَّبَرِیُّ فِی تَارِیخِهِ قَالَ: أَتَی عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَیْکُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَ

ص: ۳۳۸

۱- حدیثه هذا هو الذی رواه البخاری باب رجم الحبلی من الزنا ج ۸ ص ۲۱۰ و ابن حنبل فی مسنده ۱/ ۵۵ و الطبریّ فی تاریخه ۳/ ۲۰۳- ۲۰۶ و ابن هشام فی السیره ۲/ ۶۵۷- ۶۶۰، و المتقی الهندی فی منتخب کنز العمّال ۲/ ۱۵۶- ۱۵۷ قال: و أخرجه أبو عبید فی الغریب.

۲- تاریخ الکامل ۲/ ۲۲۰- ۲۲۴.

لِلْبَیْعَهِ (۱).

وَ رَوَی الْوَاقِدِیُّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فِی عِصَابَهٍ فِیهِمْ أُسَیْدُ بْنُ حُضَیْرٍ وَ سَلَمَهُ بْنُ أَسْلَمَ فَقَالَ اخْرُجُوا أَوْ لَنُحْرِقَنَّهَا عَلَیْکُمْ (۲).

وَ رَوَی ابْنُ خِنْزَابَهَ (۳) فِی غُرَرِهِ قَالَ زَیْدُ بْنُ أَسْلَمَ- کُنْتُ مِمَّنْ حَمَلَ الْحَطَبَ مَعَ عُمَرَ إِلَی بَابِ فَاطِمَهَ علیها السلام حِینَ امْتَنَعَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ أَصْحَابُهُ عَنِ الْبَیْعَهِ فَقَالَ عُمَرُ لِفَاطِمَهَ أَخْرِجِی مَنْ فِی الْبَیْتِ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهُ وَ مَنْ فِیهِ قَالَ وَ فِی الْبَیْتِ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهم السلام وَ جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام أَ تُحْرِقُ عَلِیّاً وَ وُلْدِی قَالَ إِی وَ اللَّهِ أَوْ لَیَخْرُجَنَّ وَ لَیُبَایِعَنَّ (۴).

وَ قَالَ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ (۵) وَ هُوَ مِنْ أَعْیَانِهِمْ- فَأَمَّا عَلِیٌّ علیه السلام وَ الْعَبَّاسُ فَقَعَدَا فِی بَیْتِ فَاطِمَهَ علیها السلام وَ قَالَ أَبُو بَکْرٍ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِنْ أَبَیَا فَقَاتِلْهُمَا فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَی أَنْ یُضْرِمَ عَلَیْهِمَا النَّارَ فَلَقِیَتْهُ فَاطِمَهُ علیها السلام فَقَالَتْ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَ جِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا قَالَ نَعَمْ-

---

۱- تاریخ الطبریّ ۳/ ۲۰۲.

۲- کتاب الواقدی غیر مطبوع و تری مثل الحدیث فی شرح النهج ۱/ ۳۴، أخرجه من کتاب السقیفه لابی بکر أحمد بن عبد العزیز الجوهریّ.

۳- قال العلامه المرعشیّ فی شرح الاحقاق ۲/ ۳۷۱: فی أکثر النسخ «ابن خنزابه» و هو الوزیر المحدث الجلیل جعفر بن الفضل بن جعفر بن الفرات البغدادیّ نزیل مصر (۳۰۸- ۳۹۱). و فی بعض النسخ «ابن خرداذبه» و هو السائح الرحاله الریاضی عبید اللّه ابن عبد اللّه صاحب کتاب المسالک و الممالک المتوفی حدود ۳۰۰. وفی بعضها « ابن خیرانه » وهو محمد بن خیرانه المغربی المحدث من علماء المائه الرابعه ، وفی بعضها المصححه « ابن خذابه » وهو عبدالله بن محمد بن خذابه المحدث الفقیه وأقوی المحتملات عندی أولها.

۴- عین مطبوع.

۵- العقد الفرید: ۳/ ۶۳ ط مصر.

و نحوه روی مصنف کتاب المحاسن و أنفاس الجواهر انتهی ما رواه العلامه رحمه الله تعالی (۱).

lt;meta info=". علامه – قدّس سرّه – در کتاب کشف الحق گفته است: طبری در تاریخ خود روایت کرده، عمر بن خطاب به منزل علی – علیه السلام – رفت و گفت: به خدا سوگند یا [خانه] را بر سرتان به آتش می‌کشم، یا برای بیعت بیرون می‌آیید. – . تاریخ طبری ۳ : ۲۰۲ –

واقدی روایت کرده، عمر بن خطاب با عده ای از جمله اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم، نزد علی – علیه السلام – رفت و گفت: یا بیرون می‌آیید، یا [خانه را] بر شما به آتش می‌کشیم. – . کتاب الواقدی ، شرح نهج البلاغه ۱ : ۳۴ –

ابن خنزابه در غرر خود از زید بن اسلم روایت کرده، من از کسانی بودم که وقتی علی – علیه السلام – و یارانش از بیعت امتناع کردند، به همراه عمر به در خانه فاطمه – علیها السلام – هیزم بردم؛ عمر به فاطمه – علیها السلام – گفت: کسانی که در خانه‌ات هستند را بیرون بینداز، وگرنه خانه را با هر که در آن است به آتش می‌کشم. این در حالی بود که علی و فاطمه و حسن و حسین – علیهم السلام – و عده ای از اصحاب پیامبر – صلی الله علیه و آله – درون خانه بودند. فاطمه – علیها السلام – فرمودند: آیا [واقعاً] می‌خواهی علی و فرزندانم را به آتش بکشی؟ گفت: آری به خدا سوگند، مگر این‌که بیرون بیاید و بیعت کند.

ابن عبد ربه – . العقد الفرید ۳ : ۶۳ –

که از بزرگان آن‌ها [اهل تسنن] است نقل کرده، اما علی – علیه السلام – و عباس در خانه فاطمه سلام الله علیها نشستند [و بیرون نیامدند]. ابوبکر به عمر گفت که اگر آن دو امتناع کردند با آن‌ها بجنگ. عمر با مشعلی از آتش آمد تا خانه را بر سر آن دو به آتش بکشد. فاطمه – علیها السلام – او را دیدند و فرمودند: ای پسر خطاب! آیا امده‌ای خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت: آری.

مؤلف کتاب المحاسن و أنفاس الجواهر نیز مانند همین را روایت کرده است. – . کشف الحق ، قسمت مطاعن –

در این‌جا روایت علامه – رحمه الله تعالی – پایان می‌یابد.

**[ترجمه]

«۶۰»

وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَهِ فِی أَوَّلِ الْمُجَلَّدِ السَّادِسِ مِنْ کِتَابِ السَّقِیفَهِ لِأَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَیَّارٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ کَثِیرٍ الْأَنْصَارِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا قُبِضَ اجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ فِی سَقِیفَهِ بَنِی سَاعِدَهَ فَقَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ قُبِضَ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ لِابْنِهِ قَیْسٍ أَوْ لِبَعْضِ بَنِیهِ إِنِّی لَا أَسْتَطِیعُ أَنْ أُسْمِعَ النَّاسَ کَلَامِی لِمَرَضِی وَ لَکِنْ تَلَقَّ مِنِّی قَوْلِی فَأَسْمِعْهُمْ فَکَانَ سَعْدٌ یَتَکَلَّمُ وَ یَسْمَعُ ابْنُهُ یَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ لِیُسْمِعَ قَوْمَهُ فَکَانَ مِنْ

قَوْلِهِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَنْ قَالَ.

إِنَّ لَكُمْ سَابِقَةً إِلَى الدِّينِ وَ فَضِيلَةً فِي الْإِسْلَامِ لَيْسَتْ لِقَبِيلَةٍ مِنَ الْعَرَبِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَبِثَ فِي قَوْمِهِ بِضْعَ عَشْرَةَ سَنَةً يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ الرَّحْمَنِ وَ خَلْعِ الْأَوْثَانِ فَمَا آمَنَ بِهِ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا قَلِيلٌ وَ اللَّهِ مَا كَانُوا يَقْدِرُونَ أَنْ يَمْنَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَا يُعِزُّوا دِينَهُ وَ لَا يَدْفَعُوا عَنْهُ عِدَاهُ حَتَّى أَرَادَ اللَّهُ بِكُمْ خَيْرَ الْفَضِيلَةِ وَ سَاقَ إِلَيْكُمُ الْكَرَامَةَ وَ خَصَّكُمْ بِدِينِهِ وَ رَزَقَكُمُ الْإِيمَانَ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْإِعْزَازَ لِدِينِهِ وَ الْجِهَادَ لِأَعْدَائِهِ فَكُنْتُمْ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَى مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ مِنْكُمْ وَ أَثْقَلَهُمْ عَلَى عَدُوِّهِ مِنْ غَيْرِكُمْ حَتَّى اسْتَقَامُوا لِأَمْرِ اللَّهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ أَعْطَى الْبَعِيدُ الْمَقَادَةَ بِأَسْيَافِكُمْ صَاغِراً دَاحِضاً حَتَّى أَنْجَزَ اللَّهُ لِنَبِيِّكُمُ الْوَعْدَ وَ دَانَتْ لِأَسْيَافِكُمُ الْعَرَبُ ثُمَّ تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ هُوَ عَنْكُمْ رَاضٍ وَ بِكُمْ قَرِيرُ الْعَيْنِ فَشُدُّوا أَيْدِيَكُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ فَإِنَّكُمْ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهِ. (۲)

۱- كشف الحق قسم المطاعن، و قد تقدم مصادر ذلك فى ص ۲۰۴ و ۲۶۸ و سيجى ء بعضها تحت الرقم.

۲- شنشنه أخزميه و حميه كحميه الجاهليه الأولى: كانوا يحضرون مجتمع القوم و ناديهم- دار الشورى- و يعاقدون الحلف فيما بينهم و بين حليفهم: ينصرونه و يحامون عنه، ثمّ إذا مات كانوا أولى بميراثه و سلطانه، و لذلك ترى سعدا حضر السقيفه و هى ظله كانوا يجتمعون تحتها فى الادوار الجاهليه لعظائم الأمور و النوائب التى تنوبهم، ثمّ تكلم و احتج بأن الأنصار حيث كانوا أنصار رسول اللّه و الذابون عنه و بأسيافهم دانت العرب و استحكم سلطان الدين و عرى الإسلام، فهم أولى بأن يحوزوا سلطانه و يتوارثوا الملك الذى أسسوه بأسيافهم و تفديه أرواحهم؟! من هؤلاء المهاجرين الذين راموا ميراث رسول اللّه و وطنوا انفسهم حيازه سلطانه و ملكه!! و على هذا المبنى يبتنى أيضا حجه المهاجرين حيث قالوا: نحن عشيرته و أولياؤه، و انما يكون الاحلاف و الأنصار أولى بميراث حليفهم و احراز سلطانه، اذا لم يكن له قرابه و عصبه فعلام تنازعونا هذا الامر من بعده؟ واما رسول الله الاعظم ــ نفسى له الفداء ــ لم يبايع الانصار على الحلف الجاهلى و لو كان صلى الله عليه و آله يريد الحلف الجاهلى بأحكامه ، لما رد نصره بنى عامر بن صعصعه قبل بيعه الانصار بسنه أو سنوات ، على ما مر شرحه ص ۲۷۳ ، وانما بايعهم على أن يعطوه النصر والحمايه و يضمن هو لهم الجنه ، سواء فى ذلك بيعتهم فى العقبه الاولى والثانيه ، وقد اعترف بشير بن سعد بذلك فى هذا المجلس على ما سيجئ. وهكذا بيعته صلى الله عليه و آله مع المهاجرين والانصار فى بيعه الرضوان ، بيعه اسلاميه رضى بها الله عزوجل وأيدها بقوله « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنه يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا فى التوراه والانجيل والقرآن ومن أوفى بعهده من الله ، فاستبشروا ببيعكم الذى بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم » براءه : ۱۱۱. أفترى ــ أيها القارئ الكريم ــ أن سعدا وسائر المهاجرين والانصار وفوا ببيعهم الذى بايعوا به؟ نعم بايع رسول الله صلى الله عليه و آله عليا فى صدر الاسلام بأمر من الله عزوجل على أن يكون أخاه ووارثه وخليفته ، وبايع هو ــ نفسى له الفداء ــ رسول الله على أن يؤازره ويقيه بنفسه و يذب عنه أعداءه ، وقد وفيا ــ سلام الله عليهما ــ ببيعهما الذى بايعاه بفضل من الله ورحمته و عونه : واساه على فى المعارك وذب عنه وعن دينه مخلصا محتسبا موفيا فى المشاهد كلها : بدر وأحد وخندق وخيبر وحنين و .... حتى عجبت الملائكه من مؤاساته ؛ وقال رضوان فى السموات العلى : لا فتى الا على. وقام رسول الله صلى الله عليه و آله فى كل مشهد ولا سيما غدير خم فقال : من كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من

نصره واخذل من خذله. أفترى ــ أيها القارئ الكريم ــ أن المهاجرين والانصار نصروا عليا أو خذلوه؟ للكلام فی هذا المضمار ذيل طويل ، مر شطر منه ص ٢٧٣ وترى شطرا آخر فی ج ٩١ ص ٣٦٥ ــ ٣٦٩ من بحار الانوار طبعتنا هذه ؛ والله المستعان.

فَأَجَابُوا جَمِيعاً أَنْ وُفِّقْتَ فِی الرَّأْیِ وَ أَصَبْتَ فِی الْقَوْلِ وَ لَنْ نَعْدُوَ مَا أَمَرْتَ نُوَلِّیکَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَنْتَ لَنَا مَقْنَعٌ وَ لِصَالِحِ الْمُؤْمِنِینَ رِضًی.

ص: ۳۴۱

ثُمَّ إِنَّهُمْ تَرَادُّوا الْكَلَامَ بَيْنَهُمْ فَقَالُوا (۱) إِنْ أَبَتْ مُهَاجِرُو قُرَيْشٍ فَقَالُوا نَحْنُ الْمُهَاجِرُونَ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ عَشِيرَتُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ فَعَلَامَ تُنَازِعُونَّا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.

فَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ إِذاً نَقُولَ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ لَنْ نَرْضَى بِدُونِ هَذَا أَبَداً لَنَا فِي الْإِيوَاءِ وَ النُّصْرَهِ مَا لَهُمْ فِي الْهِجْرَهِ وَ لَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا لَهُمْ فَلَيْسُوا يَعُدُّونَ شَيْئاً إِلَّا وَ نَعُدُّ مِثْلَهُ وَ لَيْسَ مِنْ رَأْيِنَا الِاسْتِيثَارُ عَلَيْهِمْ فَمِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْهُمْ أَمِيرٌ.

فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ هَذَا أَوَّلُ الْوَهْنِ.

وَ أَتَى الْخَبَرُ عُمَرَ فَأَتَى مَنْزِلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَوَجَدَ أَبَا بَكْرٍ فِي الدَّارِ وَ عَلِيّاً فِي جَهَازِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ الَّذِي أَتَاهُ بِالْخَبَرِ مَعْنَ بْنَ عَدِيٍّ فَأَخَذَ بِيَدِ عُمَرَ وَ قَالَ

۱- الظاهر أن هؤلاء الرادين على الأنصار، كانوا من الاوس كما مرّ ص ۳۳۴ أو عشيره بشير بن سعد أبى النعمان الخزرجى، و كان هذا بدء الخلاف، و سيجى ء نقلا عن الجوهرىّ و ابن قتيبه أن بشيرا هو الراد عليهم.

قُمْ فَقَالَ عُمَرُ إِنِّی عَنْکَ مَشْغُولٌ فَقَالَ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قِیَامٍ فَقَامَ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا الْحَیَّ مِنَ الْأَنْصَارِ قَدِ اجْتَمَعُوا فِی سَقِیفَهِ بَنِی سَاعِدَهَ مَعَهُمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ یَدُورُونَ حَوْلَهُ أَنْتَ الْمُرَجَّی وَ نَجْلُکَ (۱) الْمُرَجَّی وَ ثَمَّ أُنَاسٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ وَ قَدْ خَشِیتُ الْفِتْنَهَ فَانْظُرْ یَا عُمَرُ مَا ذَا تَرَی وَ اذْکُرْ لِإِخْوَتِکَ وَ احْتَالُوا لِأَنْفُسِکُمْ فَإِنِّی أَنْظُرُ إِلَی بَابِ فِتْنَهٍ قَدْ فُتِحَ السَّاعَهَ إِلَّا أَنْ یُغْلِقَهُ اللَّهُ.

فَفَزِعَ عُمَرُ أَشَدَّ الْفَزَعِ حَتَّی أَتَی أَبَا بَکْرٍ فَأَخَذَ بِیَدِهِ فَقَالَ قُمْ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ إِنِّی عَنْکَ مَشْغُولٌ فَقَالَ عُمَرُ لَا بُدَّ مِنْ قِیَامٍ وَ سَنَرْجِعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَامَ أَبُو بَکْرٍ مَعَ عُمَرَ فَحَدَّثَهُ الْحَدِیثَ فَفَزِعَ أَبُو بَکْرٍ أَشَدَّ الْفَزَعِ وَ خَرَجَا مُسْرِعَیْنِ إِلَی سَقِیفَهِ بَنِی سَاعِدَهَ وَ فِیهَا رِجَالٌ مِنْ أَشْرَافِ الْأَنْصَارِ وَ مَعَهُمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَهَ وَ هُوَ مَرِیضٌ بَیْنَ أَظْهُرِهِمْ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ یَتَکَلَّمَ وَ یَمْهَدَ لِأَبِی بَکْرٍ وَ قَالَ خَشِیتُ أَنْ یَقْصُرَ أَبُو بَکْرٍ عَنْ بَعْضِ الْکَلَامِ فَلَمَّا ابْتَدَأَ عُمَرُ کَفَّهُ أَبُو بَکْرٍ وَ قَالَ عَلَی رِسْلِکَ فَتَلَقَّ الْکَلَامَ ثُمَّ تَکَلَّمْ بَعْدَ کَلَامِی بِمَا بَدَا لَکَ.

فَتَشَهَّدَ أَبُو بَکْرٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ فَدَعَا إِلَی الْإِسْلَامِ فَأَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ نَوَاصِینَا إِلَی مَا دَعَانَا إِلَیْهِ وَ کُنَّا مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِینَ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَاماً وَ النَّاسُ لَنَا فِی ذَلِکَ تَبَعٌ وَ نَحْنُ عَشِیرَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَوْسَطُ الْعَرَبِ أَنْسَاباً لَیْسَ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ قَبِیلَهٌ إِلَّا وَ لِقُرَیْشٍ فِیهَا وِلَادَهٌ وَ أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ نَصَرْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ أَنْتُمْ وُزَرَاءُ (۲) رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِخْوَانُنَا فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ شُرَکَاؤُنَا فِی الدِّینِ وَ فِیمَا کُنَّا فِیهِ مِنْ خَیْرٍ فَأَنْتُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَیْنَا وَ أَکْرَمُهُمْ عَلَیْنَا وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِیمِ لِمَا سَاقَ اللَّهُ إِلَی إِخْوَانِکُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ لَا تَحْسُدُوهُمْ فَأَنْتُمُ الْمُؤْثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ حِینَ الْخَصَاصَهِ وَ أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ لَا یَکُونَ

۱- و هذه من عاداتهم الجاهلی أیضا، و یسمونها «حوسه» و قد مر ص ۲۵۶ نقلا عن الکافی ارتجازهم هذا بصوره أخری.

۲- فی المصدر: ثم أنتم وراء رسول اللّه و اخواننا.

انْتِقَاضُ هَذَا الْأَمْرِ وَ اخْتِلَاطُهُ عَلَى أَيْدِيكُمْ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ وَ عُمَرَ فَكِلَاهُمَا قَدْ رَضِيتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَ كِلَاهُمَا أَرَاهُ لَهُ أَهْلًا.

فَقَالَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ مَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ أَنْ يَكُونَ فَوْقَكَ أَنْتَ صَاحِبُ الْغَارِ ثَانِيَ اثْنَيْنِ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالصَّلَاةِ فَأَنْتَ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ الْأَنْصَارُ وَ اللَّهِ مَا نَحْسُدُكُمْ عَلَى خَيْرٍ سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكُمْ وَ لَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْنَا وَ لَا أَرْضَى عِنْدَنَا مِنْكُمْ وَ لَكِنَّا نُشْفِقُ مِمَّا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ وَ نَحْذَرُ أَنْ يَغْلِبَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْ لَيْسَ مِنَّا وَ لَا مِنْكُمْ فَلَوْ جَعَلْتُمُ الْيَوْمَ رَجُلًا مِنْكُمْ بَايَعْنَا وَ رَضِينَا عَلَى أَنَّهُ إِذَا هَلَكَ اخْتَرْنَا وَاحِداً مِنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هَلَكَ كَانَ آخَرُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَبَداً مَا بَقِيَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ كَانَ ذَلِكَ أَجْدَرَ أَنْ يُعْدَلَ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَيُشْفِقَ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَزِيغَ فَيَقْبِضَ عَلَيْهِ الْقُرَشِيُّ وَ يُشْفِقَ الْقُرَشِيُّ أَنْ يَزِيغَ فَيَقْبِضَ عَلَيْهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا بُعِثَ عَظُمَ عَلَى الْعَرَبِ أَنْ يَتْرُكُوا دِينَ آبَائِهِمْ فَخَالَفُوهُ وَ شَاقُّوهُ وَ خَصَّ اللَّهُ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ بِتَصْدِيقِهِ وَ الْإِيمَانِ بِهِ وَ الْمُوَاسَاةِ لَهُ وَ الصَّبْرِ مَعَهُ عَلَى شِدَّةِ أَذَى قَوْمِهِ وَ لَمْ يَسْتَوْحِشُوا لِكَثْرَةِ عَدُوِّهِمْ فَهُمْ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ هُمْ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عِتْرَتُهُ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ لَا يُنَازِعُهُمْ فِيهِ إِلَّا ظَالِمٌ وَ لَيْسَ أَحَدٌ بَعْدَ الْمُهَاجِرِينَ يُعَدُّ فَضْلًا وَ قَدَماً فِي الْإِسْلَامِ مِثْلَكُمْ فَنَحْنُ الْأُمَرَاءُ وَ أَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ لَا نَفْتَاتُ دُونَكُمْ بِمَشُورَةٍ وَ لَا نَقْضِي دُونَكُمُ الْأُمُورَ.

فَقَامَ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَمُوحِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ امْلِكُوا عَلَيْكُمْ أَيْدِيَكُمْ إِنَّمَا النَّاسُ فِي فَيْئِكُمْ وَ ظِلِّكُمْ وَ لَنْ يَجْتَرِئَ مُجْتَرِئٌ عَلَى خِلَافِكُمْ وَ لَا يَصْدُرُ النَّاسُ إِلَّا عَنْ أَمْرِكُمْ أَنْتُمْ أَهْلُ الْإِيوَاءِ وَ النُّصْرَةِ وَ إِلَيْكُمْ كَانَتِ الْهِجْرَةُ وَ أَنْتُمْ أَصْحَابُ الدَّارِ وَ الْإِيمَانِ وَ اللَّهِ مَا عُبِدَ اللَّهُ عَلَانِيَةً إِلَّا عِنْدَكُمْ وَ فِي بِلَادِكُمْ وَ لَا جُمِعَتِ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي مَسَاجِدِكُمْ وَ لَا عُرِفَ الْإِيمَانُ إِلَّا مِنْ أَسْيَافِكُمْ فَامْلِكُوا عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ فَإِنْ أَبَى هَؤُلَاءِ إِلَّا مَا سَمِعْتُمْ فَمِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْهُمْ أَمِيرٌ.

فَقَالَ عُمَرُ هَيْهَاتَ لَا يَجْتَمِعُ سَيْفَانِ فِی غِمْدٍ إِنَّ الْعَرَبَ لَا تَرْضَی أَنْ تُؤَمِّرَكُمْ وَ نَبِیُّهَا مِنْ غَیْرِكُمْ وَ لَیسَ تَمْتَنِعُ الْعَرَبُ أَنْ تُوَلِّیَ أَمْرَهَا مَنْ كَانَتِ النُّبُوَّهُ فِیهِمْ وَ أُولُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ (۱) لَنَا بِذَلِكَ الْحُجَّهُ الظَّاهِرَهُ عَلَی مَنْ خَالَفَنَا وَ السُّلْطَانُ الْمُبِینُ عَلَی مَنْ نَازَعَنَا مَنْ ذَا یُخَاصِمُنَا فِی سُلْطَانِ مُحَمَّدٍ وَ مِیرَاثِهِ وَ نَحْنُ أَوْلِیَاؤُهُ وَ عَشِیرَتُهُ إِلَّا مُدْلٍ بِبَاطِلٍ أَوْ مُتَجَانِفٌ لِإِثْمٍ أَوْ مُتَوَرِّطٌ فِی هَلَكَهٍ.

فَقَامَ الْحُبَابُ وَ قَالَ یَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ لَا تَسْمَعُوا مَقَالَهَ هَذَا وَ أَصْحَابِهِ فَیَذْهَبُوا بِنَصِیبِكُمْ مِنَ الْأَمْرِ فَإِنْ أَبَوْا عَلَیْكُمْ مَا أَعْطَیْتُمُوهُمْ فَأَجْلُوهُمْ عَنْ بِلَادِكُمْ وَ تَوَلَّوْا هَذَا الْأَمْرَ عَلَیْهِمْ فَأَنْتُمْ أَوْلَی النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّهُ دَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ بِأَسْیَافِكُمْ مَنْ لَمْ یَكُنْ یَدِینُ لَهُ أَنَا جُذَیْلُهَا الْمُحَكَّكُ وَ عُذَیْقُهَا الْمُرَجَّبُ إِنْ شِئْتُمْ لَنُعِیدَنَّهَا جَذَعَهً وَ اللَّهِ لَا یَرُدُّ أَحَدٌ عَلَیَّ مَا أَقُولُ إِلَّا حَطَمْتُ أَنْفَهُ بِالسَّیْفِ.

قَالَ فَلَمَّا رَأَی بَشِیرُ بْنُ سَعْدٍ الْخَزْرَجِیُّ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ الْأَنْصَارُ مِنْ أَمْرِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ وَ كَانَ حَاسِداً لَهُ وَ كَانَ مِنْ سَادَهِ الْخَزْرَجِ قَامَ فَقَالَ أَیُّهَا الْأَنْصَارُ إِنَّا وَ إِنْ كُنَّا ذَوِی سَابِقَهٍ فَإِنَّا لَمْ نُرِدْ بِجِهَادِنَا وَ إِسْلَامِنَا إِلَّا رِضَی رَبِّنَا وَ طَاعَهَ نَبِیِّنَا وَ لَا یَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَسْتَطْهِرَ بِذَلِكَ عَلَی النَّاسِ وَ لَا نَبْتَغِی بِهِ عِوَضاً مِنَ الدُّنْیَا (۲) إِنَّ مُحَمَّداً رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ وَ قَوْمُهُ أَحَقُّ بِمِیرَاثِ أَمْرِهِ وَ ایْمُ اللَّهِ لَا یَرَانِی اللَّهُ أُنَازِعُهُمْ هَذَا الْأَمْرَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُنَازِعُوهُمْ وَ لَا تُخَالِفُوهُمْ.

فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ قَالَ هَذَا عُمَرُ وَ أَبُو عُبَیْدَهَ بَایِعُوا أَیَّهُمَا شِئْتُمْ فَقَالَا وَ اللَّهِ لَا نَتَوَلَّی هَذَا الْأَمْرَ عَلَیْكَ وَ أَنْتَ أَفْضَلُ الْمُهَاجِرِینَ وَ ثَانِی اثْنَیْنِ وَ خَلِیفَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی الصَّلَاهِ وَ الصَّلَاهُ أَفْضَلُ الدِّینِ ابْسُطْ یَدَكَ نُبَایِعْكَ

۱- فی المصدر: و أولو الامر منهم.

۲- كلام بشیر بن سعد هذا كلام حقّ أرید به باطل. أراد أن یرد علی الحباب و یحطم أنفه بالحق، و الحق غالب حاطم، لكنه نسی أو تناسی أن رسول اللّه انما عقد الخلافه لوزیره و صهره علیّ بن أبی طالب یوم غدیر خم، فلا مجال لای مسلم أن یحتج للإمامه بالقرابه أو النصره.

فَلَمَّا بَسَطَ يَدَهُ وَ ذَهَبَا يُبَايِعَانِهِ سَبَقَهُمَا إِلَيْهِ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ فَبَايَعَهُ.

فَنَادَاهُ الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ يَا بَشِيرُ عَقَّتْكَ عِقَاقٌ وَ اللَّهِ مَا اضْطَرَّكَ إِلَى هَذَا إِلَّا الْحَسَدُ لِابْنِ عَمِّكَ فَلَمَّا رَأَتِ الْأَوْسُ أَنَّ رَئِيساً مِنْ رُؤَسَاءِ الْخَزْرَجِ قَدْ بَايَعَ قَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَ هُوَ رَئِيسُ الْأَوْسِ فَبَايَعَ حَسَداً لِسَعْدٍ أَيْضاً وَ مُنَافَسَةً لَهُ أَنْ يَلِيَ الْأَمْرَ فَبَايَعَتِ الْأَوْسُ كُلُّهَا لَمَّا بَايَعَ أُسَيْدٌ.

وَ حُمِلَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَ هُوَ مَرِيضٌ فَأُدْخِلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَامْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ فِيمَا بَعْدَهُ وَ أَرَادَ عُمَرُ أَنْ يُكْرِهَهُ عَلَيْهَا فَأُشِيرَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَفْعَلَ وَ أَنَّهُ لَا يُبَايِعُ حَتَّى يُقْتَلَ وَ أَنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُهُ وَ لَا يُقْتَلُ أَهْلُهُ حَتَّى يُقْتَلَ الْخَزْرَجُ كُلُّهَا وَ إِنْ حُورِبَتِ الْخَزْرَجُ كَانَتِ الْأَوْسُ مَعَهَا وَ فَسَدَ الْأَمْرُ فَتَرَكُوهُ فَكَانَ لَا يُصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا يُجَمِّعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَ لَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَاناً لَضَارَبَهُمْ وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى مَاتَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ لَقِيَ عُمَرَ فِي خِلَافَتِهِ وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ وَ عُمَرُ عَلَى بَعِيرٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ هَيْهَاتَ يَا سَعْدُ فَقَالَ سَعْدٌ هَيْهَاتَ يَا عُمَرُ فَقَالَ أَنْتَ صَاحِبُ مَنْ أَنْتَ صَاحِبُهُ قَالَ نَعَمْ أَنَا ذَاكَ ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ وَ اللَّهِ مَا جَاوَرَنِي أَحَدٌ هُوَ أَبْغَضُ إِلَيَّ جِوَاراً مِنْكَ قَالَ عُمَرُ فَإِنَّهُ مَنْ كَرِهَ جِوَارَ رَجُلٍ انْتَقَلَ عَنْهُ فَقَالَ سَعْدٌ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أُخَلِّيَهَا لَكَ عَاجِلًا إِلَى جِوَارِ مَنْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ جِوَاراً مِنْكَ وَ مِنْ أَصْحَابِكَ فَلَمْ يَلْبَثْ سَعْدٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى خَرَجَ إِلَى الشَّامِ فَمَاتَ فِيهَا (١)

۱- فی المصدر: فمات بحوران، و لکن الصحیح أنّه قتل فتکا، و قد مر ص ۱۸۳ من هذا الجزء ما یثبت ذلک، أضف الی ذلک نص المسعودیّ فی مروجه ۲/ ۳۰۱ قال: و کان للمهاجرین و الأنصار یوم السقیفه خطب طویل و مجاذبه فی الإمامه، و خرج سعد بن عباده و لم یبایع فصار الی الشام فقتل هناک فی سنه خمس عشره، و لیس کتابنا هذا موضعا لخبر مقتله .... وذکر شارح النهج ۲ / ۵۲۰ أنه لم یبایع أبابکر حین بویع وخرج إلی حوران فمات بها ، قیل قتلته الجن لانه بال قائما فی الصحراء لیلا ، ورووا روایتین من شعر قیل انها سمعا لیله قتله ولم یرقائلهما : نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده***ورمیناه بسهمین فلم تخطا فؤاده ویقول قوم : ان أمیر الشام یومئذ (وهو خالد بن الولید) کمن له من رماه لیلا وهو خارج إلی الصحراء بسهمین فقتله لخروجه عن طاعه الامام ، وقد قال بعض المتأخرین: یقولون سعد شکت الجن بطنه***الا ربما صححت دینک بالغدر وما ذنب سعد أنه بال قائما***سعدا لم یبایع أبابکر وقد صبرت من لذه العیش أنفس***وما صبرت عن لذه النهی والامر وحکی شارح النهج ۴ / ۱۹۱ : أنه قال شیطان الطاق (یعنی مؤمن الطاق محمد ابن علی بن النعمان الاحول) لسائل سأله : ما منع علیا أن یخاصم أبابکر فی الخلافه؟ فقال : یا ابن أخی! خاف أن تقتله الجن؟. ثم قال : أما أنا فلا أعتقد أن الجن قتلت سعدا ، ولا أن هذا شعر الجن ولا أرتاب أن البشر قتلوه ، وأن هذا الشعر شعر البشر ، ولکن لم یثبت عندی أن أبابکر أمر خالدا ولا أستبعد أن یکون فعله من تلقاء نفسه لیرضی بذلک أبابکر ، أو أمر _ وحاشاه _ فیکون الاثم علی خالد وأبوبکر برئ من ائمه ، وما ذلک من أفعال خالد ببعید. أقول: : اذا اعترف بأن أبابکر أمره ، وهو أمیر علیه : یجب علیه متابعته ، کیف یکون الاثم علی خالد وأبوبکر برئ؟ وسیجئ نص البلاذری فی ذلک تحت الرقم انشاء الله تعالی.

وَ لَمْ یُبَایِعْ لِأَحَدٍ لَا لِأَبِی بَکْرٍ وَ لَا لِعُمَرَ وَ لَا لِغَیْرِهِمَا.

قَالَ وَ کَثُرَ النَّاسُ عَلَی أَبِی بَکْرٍ فَبَایَعَهُ مُعْظَمُ الْمُسْلِمِینَ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ وَ اجْتَمَعَتْ بَنُو هَاشِمٍ إِلَی بَیْتِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ مَعَهُمُ الزُّبَیْرُ وَ کَانَ یَعُدُّ نَفْسَهُ رَجُلًا مِنْ بَنِی هَاشِمٍ کَانَ عَلِیٌّ یَقُولُ مَا زَالَ الزُّبَیْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ حَتَّی نَشَأَ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ عَنَّا وَ اجْتَمَعَتْ بَنُو أُمَیَّهَ إِلَی عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ اجْتَمَعَتْ بَنُو زُهْرَهَ إِلَی

سَعْدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَأَقْبَلَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ فَقَالَ مَا لِی أَرَاكُمْ حَلَقاً (١) قُومُوا فَبَايِعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَدْ بَايَعَ لَهُ النَّاسُ وَ بَايَعَهُ الْأَنْصَارُ فَقَامَ عُثْمَانُ وَ مَنْ مَعَهُ وَ قَامَ سَعْدٌ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ مَنْ مَعَهُمَا فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ ذَهَبَ عُمَرُ وَ مَعَهُ عِصَابَهٌ إِلَی بَيْتِ فَاطِمَهَ عليها السلام مَعَهُمْ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَ سَلَمَهُ بْنُ أَسْلَمَ فَقَالَ لَهُمُ انْطَلِقُوا فَبَايِعُوا فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ خَرَجَ الزُّبَيْرُ بِسَيْفِهِ فَقَالَ عُمَرُ عَلَيْكُمُ الْكَلْبَ فَوَثَبَ عَلَيْهِ سَلَمَهُ بْنُ أَسْلَمَ فَأَخَذَ السَّيْفَ مِنْ يَدِهِ فَضَرَبَ بِهِ الْجِدَارَ ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ وَ بِعَلِیٍّ وَ مَعَهُمَا بَنُو هَاشِمٍ وَ عَلِیٌّ عليه السلام يَقُولُ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله حَتَّی انْتَهَوْا بِهِ إِلَی أَبِی بَكْرٍ فَقِيلَ لَهُ بَايِعْ فَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَا أُبَايِعُكُمْ وَ أَنْتُمْ أَوْلَی بِالْبَيْعَهِ لِی أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرَابَهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقَادَهَ وَ سَلَّمُوا إِلَيْكُمُ الْإِمَارَهَ وَ أَنَا أَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ مَا احْتَجَجْتُمْ بِهِ عَلَی الْأَنْصَارِ فَأَنْصِفُونَا إِنْ كُنْتُمْ تَخَافُونَ اللَّهَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ اعْرِفُوا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مَا عَرَفَتِ الْأَنْصَارُ لَكُمْ وَ إِلَّا فَبُوءُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.صُدُورِكُمْ وَ قَالَ بُرَيْدَهُ بْنُ الْحَصِيبِ الْأَسْلَمِیُّ يَا عُمَرُ أَتَيْتَ عَلَی أَخِی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ وَصِيِّهِ وَ عَلَی ابْنَتِهِ فَتَضْرِبُهَا وَ أَنْتَ الَّذِی تَعْرِفُكَ قُرَيْشٌ بِمَا تَعْرِفُكَ بِهِ فَرَفَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ السَّيْفَ لِيَضْرِبَ بُرَيْدَهَ وَ هُوَ فِی غِمْدِهِ فَتَعَلَّقَ بِهِ عُمَرُ وَ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ فَانْتَهُوا بِعَلِیٍّ عليه السلام إِلَی أَبِی بَكْرٍ مُلَبَّباً فَلَمَّا نَظَرَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ صَاحَ خَلُّوا سَبِيلَهُ فَقَالَ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَثَّبْتُمْ عَلَی أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ بِأَیِّ حَقٍّ وَ بِأَیِّ مِيرَاثٍ وَ بِأَیِّ سَابِقَهٍ تَحُثُّ النَّاسَ إِلَی بَيْعَتِكَ أَ لَمْ تُبَايِعْنِی بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ عُمَرُ دَعْ هَذَا عَنْكَ يَا عَلِیُّ فَوَ اللَّهِ إِنْ لَمْ تُبَايِعْ لَنَقْتُلَنَّكَ فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام إِذاً وَ اللَّهِ أَكُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ الْمَقْتُولَ فَقَالَ عُمَرُ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ الْمَقْتُولُ فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا (٢) فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ خَلِيلِی لَسْتُ أُجُوزُهُ لَعَلِمْتَ أَيُّنَا أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَامَ بُرَيْدَهُ فَقَالَ يَا عُمَرُ أَ لَسْتُمَا اللَّذَيْنِ قَالَ لَكُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله انْطَلِقَا إِلَی عَلِیٍّ عليه السلام فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ (٣) فَقُلْتُمَا أَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا بُرَيْدَهُ وَ لَكِنَّكَ غِبْتَ وَ شَهِدْنَا وَ الْأَمْرُ يَحْدُثُ بَعْدَهُ الْأَمْرُ فَقَالَ عُمَرُ مَا أَنْتَ وَ هَذَا يَا بُرَيْدَهُ وَ مَا يُدْخِلُكَ فِی هَذَا قَالَ بُرَيْدَهُ وَ اللَّهِ لَا سَكَنْتُ فِی بَلْدَهٍ أَنْتُمْ فِيهَا أُمَرَاءُ فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ فَضُرِبَ وَ أُخْرِجَ ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اتَّقِ اللَّهَ وَ قُمْ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ رَغَداً إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَا يَخْتَلِفْ عَلَی هَذِهِ الْأُمَّهِ سَيْفَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَبُو بَكْرٍ فَأَعَادَ سَلْمَانُ فَقَالَ مِثْلَهَا فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ وَ قَالَ مَا لَكَ وَ هَذَا الْأَمْرِ وَ مَا يُدْخِلُكَ فِيمَا هَاهُنَا فَقَالَ مَهْلًا يَا عُمَرُ قُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ عَنْ هَذَا الْمَجْلِسِ وَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ يَأْكُلُوا بِهِ وَ اللَّهِ خُضْراً إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ لَتَحْلَبُنَّ بِهِ دَماً وَ لَيَطْمَعَنَّ فِيهَا الطُّلَقَاءُ وَ

۱- فی المصدر: ما لی أراكم ملتاثين، و فی الإمامه و السياسه ساق القصه هكذا و لفظه، ما لی أراكم مجتمعين حلقا شتّی.

۲- فی المصدر: ما لی أراكم ملتاثين، و فی الإمامه و السياسه ساق القصه هكذا و لفظه، ما لی أراكم مجتمعين حلقا شتّی.

۳- نص علی ذلک البلاذری فی ۱/ ۵۸۷، ابن قتيبه فی الإمامه و السياسه ۱/ ۱۸ راجع نصوصهم تحت الرقم ۶۹.

دَارِهِ وَ بَيْتِهِ إِلَى بُيُوتِكَمْ وَ دُورِكُمْ وَ لَا تَدْفَعُوا أَهْلَهُ عَنْ مَقَامِهِ فِى النَّاسِ وَ حَقِّهِ فَوَ اللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَنَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَ مَا كَانَ مِنَّا الْقَارِى لِكِتَابِ اللَّهِ الْفَقِيهُ فِى دِينِ اللَّهِ الْعَالِمُ بِالسُّنَّهِ الْمُضْطَلِعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَّهِ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَفِينَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَتَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً.

فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ لَوْ كَانَ هَذَا الْكَلَامُ سَمِعَتْهُ مِنْكَ الْأَنْصَارُ يَا عَلِيُّ قَبْلَ بَيْعَتِهِمْ لِأَبِى بَكْرٍ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْكَ اثْنَانِ وَ لَكِنَّهُمْ قَدْ بَايَعُوا وَ انْصَرَفَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ وَ لَمْ يُبَايِعْ وَ لَزِمَ بَيْتَهُ حَتَّى مَاتَتْ فَاطِمَهُ عليها السلام فَبَايَعَ .. (۱).

ثم قال ابن أبى الحديد (۲) هذا الحديث يدل على أن الخبر المروى فى أبى بكر

ص: ۳۴۹

۱- شرح النهج ۲ ر ۳- ۵.

۲- قال: هذا الحديث يدلّ على بطلان ما يدعى من النصّ على أمير المؤمنين و غيره لانه لو كان هناك نص صريح لاحتج به و لم يجر للنص ذكر، و انما كان الاحتجاج منه و من أبى بكر و من الأنصار بالسوابق و الفضائل و القرب، فلو كان هناك نص على أمير المؤمنين أو على أبى بكر لاحتج به أبو بكر أيضا على الأنصار، و لاحتج به أمير المؤمنين على أبى بكر، فان هذا الخبر و غيره من الاخبار المستفيضه يدلّ على أنّه قد كان كاشفهم و هتك القناع بينه و بينهم، ألا تراه كيف نسبهم الى التعدى عليه و ظلمه و تمنع من طاعتهم و أسمعهم من الكلام أشده و أغلظه، فلو كان هناك نص لذكره أو ذكره بعض من كان من شيعته و حزبه، لانه لا عطر بعد عروس، و هذا أيضا يدل ... الى آخر ما نقله المؤلّف العلامه فى المتن. أقول: : انما لم يحتج ــ روحى له الفداء ــ بنص الغدير وساير النصوص الوارده فى امامته وولايته ، لانه (صلى الله عليه و آله) لم يحضر السقيفه من أول الامر ، ولا حين احتجت الانصار على المهاجرين والمهاجرون على الانصار ، وانما كلمهم واحتج عليهم حينما قادوه كالجمل المخشوش إلى البيعه التى تمت صفقتها بالاحتجاج بالقرابه فأنكر عليهم لزوم البيعه عليه ، لانه أقرب الاقربين إلى الرسول صلى الله عليه و آله. فكان انكاره واحتجاجه من باب الالزام (ألزموهم بما الزموا به أنفسهم) اتماما للحجه ، والا فالقوم كانوا مفتونين بالاماره مشغوفين بحب الرئاسه عازمين على منع العتره من حقوقهم ولذلك لم ينفذوا جيش أسامه حذرا أن يلحق الرسول الاكرم بالرفيق الاعلى فى غيابهم فلا يمكنهم بعد ذلك تنفيذ نياتهم أو يشق عليهم ذلك ولذلك قالوا انما الرجل يهجر حين أمرهم باحضار الكتف والدواه ولذلك أرادوا أن يفتكوا به (صلى الله عليه و آله) ولذلك .. على انك قد عرفت فيما سبق ص ۱۸۷ و ۲۷۳ أنه وهكذا أصحابه وشيعته احتجوا بحديث الغدير وسائر الايات النازله فى ولايته وامامته عند انكارهم لامر السقيفه ، وشارح النهج نفسه قد روى احتجاجه بحديث الغدير ، واعترف بأنه حق ثابت حيث قال فى كلام له ۲ / ۶۱ : « نحن نذكر فى هذا الموضع ما استفاض فى الروايات من مناشدته أصحاب الشورى ــ يعنى بعد موت عمر ــ وتعديده فضائله وخصائصه التى بان بها منهم ومن غيرهم قد روى الناس فأكثروا ، والذى صح عندنا أنه لم يكن الامر كما روى من تلك التعديدات الطويله لكنه قال لهم بعد أن بايع عبدالرحمن والحاضرون عثمان وتلكأ هو عليه السلام عن البيعه « ان لنا حقا ان نعطه نأخذه وان نمنعه نركب أعجاز الابل وان طال السرى » فى كلام قد ذكره أهل السيره وقد أوردنا بعضه فيما تقدم ، ثم قال لهم : أنشدكم الله أفيكم أحد آخى رسول الله بينه وبين نفسه غيرى؟ فقالوا : لا ، فقال : أفيكم أحد قال له رسول الله : من كنت مولاه فهذا مولاه غيرى؟ فقالوا : لا ، فقال : أفيكم أحد قال له رسول الله أنت منى بمنزله هارون من موسى الا أنه لا نبى بعدى غيرى؟ قالوا : لا ، إلى أن قال : قال عليه

السـلام : فأينا أقرب إلى رسول الله نسـبا؟ قالوا : أنت .. » فعلى هذا لا معنى لا نكاره النص وهو نفسه يروى نص الغدير والمؤاخاه والمنزله ، ويعترف باحتجاجه عليه الصـلاه والسلام بهذه النصوص المذكوره يوم الشورى ، فان الاحتجاج بالنص حيث ثبت ثبت النص ، من دون فرق بين أن يكـون فى مناشـده الشـورى أو فى الرحبه أو يوم الجمـل أو يوم صـفين ، فـان شـئت تفصـيل ذلـك فراجع الغـدير المجلـد الاـول حيث أنه أثبت تواتر الحـديث من دون ريب وترى أحاديث المناشـده من ص ٢١٣ _ ١٥٩ وهكذا المجلـد السادس من احقاق الحق ونصوص المناشـده من ص ٣٠٥ _ ٣٤٠ _ على أن احتجـاجه _ روحى له الفـداء _ بالاولويه والاـقربيه ، كـان فى اثبات امامته ولزوم بيعته ، لو كانوا مطيعين سامعين ، وذلك فى قول الله عزوجل (الاحزاب ۶) « النبى أولى بالمؤمنين من أنفسـهم وأزواجه أمهاتهم وأولو الارحام بعضـهم أولى ببعض فى كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين الا أن تفعلوا إلى اوليـائكم معرفـا كـان ذلـك فى الكتـاب مسـطورا ». فالنبى صـلى الله عليه و آله أولى بالمؤمنين من أنفسـهم مادام الحيات : يـأمرهم وينهاهم ، حتى فى أمورهم الشخصـيه _ ان شاء _ حسب ما أوضـحناه فى ج ٨٩ ص ١۴١ _ ١۴٢ ، كما أمر زينب بنت جحش أن تزوج نفسها من زيد بن حارثه مولاه ، وفيه نزلت الايه « وما كان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضى الله ورسوله أن يكون لهم الخيره من أمرهم ومن يعص الله و رسوله فقـد ضـلا ضـلاله مبينا ». وأما أولو الارحام ، فالمراد بالارحام أرحام الرسول صـلى الله عليه و آله بقرينه المقـام ، وان شـئت فقـل لاـم العهـد انمـا يـدل على حـذف المضاف اليه بقرينه المقام وتقـدير الكلام : و أولوا أرحــامه _ يعنى أولـوا أرحـام الرسـول _ بعضــهم أولى ببعض فى كتـاب الله مـن سـائر المـؤمنين كالانصـار وهكــذا أولى من المهـاجرين وفيهم قرابه الرسول ورهطه. فصـريح الاـيه ان لاـ ولايه ولا حكومه لاحـد من المؤمنين والمهاجرين على أرحام النبى صلى الله عليه و آله ولاـ لهم أن يتخـذوا من دونهم أوليـاء امراء ولاـ ولاـ الاـ ان يفعلوا إلى أوليـائهم معروفا ، واما اولو أرحامه ، فبعضـهم اولى ببعض ابـدا ، فـان فيهم من هو اولى بهم سـائر الـدهر ، فبعـد الرسول الاـعظم هو على عليه السـلام بـالقرابه والبيعه والمؤاخاه والمؤازره والنص وبعده الحسن والحسين عليهما السلام ثم من بعده من هو اولى به إلى ان برث الله الارض ومن عليها : والعاقبه للمتقين.

فی صحیحی البخاری و مسلم غیر صحیح و هو

مَا رُوِیَ مِنْ قَوْلِهِ علیه السلام لِعَائِشَةَ فِی مَرَضِهِ

ص: ۳۵۰

ادْعِی لِی أَبَاکِ وَ أَخَاکِ حَتَّی أَکْتُبَ لِأَبِی بَکْرٍ کِتَاباً فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ یَقُولَ قَائِلٌ أَوْ یَتَمَنَّی مُتَمَنٍّ وَ یَأْبَی اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَکْرٍ. (1)

ثُمَّ رَوَی مِنْ کِتَابِ السَّقِیفَهِ لِأَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

ص: ۳۵۱

۱- صحیح مسلم فضائل الصحابه الرقم ۱۱ مسند أحد ۶ ر ۱۰۶ صحیح البخاریّ کتاب الاحکام ۵۱ (ج ۹ ر ۱۰۰)، و اللفظ لمسلم.

إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ عُفَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام حَمَلَ فَاطِمَهَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهَا عَلَی حِمَارٍ وَ سَارَ بِهَا لَیْلًا إِلَی بُیُوتِ الْأَنْصَارِ یَسْأَلُهُمُ النُّصْرَهَ وَ تَسْأَلُهُمْ فَاطِمَهُ علیها السلام الِانْتِصَارَ لَهُ فَکَانُوا یَقُولُونَ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بَیْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ لَوْ کَانَ ابْنُ عَمِّکِ سَبَقَ إِلَیْنَا أَبَا بَکْرٍ مَا عَدَلْنَاهُ بِهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَ کُنْتُ أَتْرُکُ رَسُولَ اللَّهِ مَیْتاً فِی بَیْتِهِ لَا أُجَهِّزُهُ وَ أَخْرُجُ إِلَی النَّاسِ أُنَازِعُهُمْ فِی سُلْطَانِهِ وَ قَالَتْ فَاطِمَهُ مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا کَانَ یَنْبَغِی لَهُ وَ صَنَعُوا هُمْ مَا اللَّهُ حَسِیبُهُمْ عَلَیْهِ. (۱).

وَ رَوَی أَیْضاً مِنَ الْکِتَابِ الْمَذْکُورِ عَنْ عُمَرَ بْنِ شَبَّهَ عَنْ أَبِی قَبِیصَهَ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ جَرَی فِی السَّقِیفَهِ مَا جَرَی تَمَثَّلَ عَلِیٌّ:

وَ أَصْبَحَ أَقْوَامٌ یَقُولُونَ مَا اشْتَهَوْا***وَ یَطْغَوْنَ لَمَّا غَالَ زَیْداً غَوَائِلُهُ. (۲)

وَ قَالَ وَ رَوَی الزُّبَیْرُ بْنُ بَکَّارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ أَنَّ أَبَا بَکْرٍ لَمَّا بُویِعَ افْتَخَرَتْ تَیْمُ بْنُ مُرَّهَ قَالَ وَ کَانَ عَامَّهُ الْمُهَاجِرِینَ وَ جُلُّ الْأَنْصَارِ لَا یَشُکُّونَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام هُوَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ وَ خُصُوصاً یَا بَنِی تَیْمٍ إِنَّکُمْ إِنَّمَا أَخَذْتُمُ الْخِلَافَهَ بِالنُّبُوَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهَا دُونَکُمْ وَ لَوْ طَلَبْنَا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِی نَحْنُ أَهْلُهُ لَکَانَتْ کَرَاهَهُ النَّاسِ لَنَا أَعْظَمَ مِنْ کَرَاهَتِهِمْ لِغَیْرِنَا حَسَداً مِنْهُمْ لَنَا وَ حِقْداً عَلَیْنَا وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ عِنْدَ صَاحِبِنَا عَهْداً هُوَ یَنْتَهِی إِلَیْهِ.

و قال بعض ولد أبی لهب بن عبد المطلب شعرا:

مَا کُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرِفٌ***عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِی حَسَنٍ

أَ لَیْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّی لِقِبْلَتِکُمْ***وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْآثَارِ وَ السُّنَنِ

وَ أَقْرَبَ النَّاسِ عَهْداً بِالنَّبِیِّ وَ مَنْ***جِبْرِیلُ عَوْنٌ لَهُ فِی الْغُسْلِ وَ الْکَفَنِ

مَنْ فِیهِ مَا فِیهِمْ لَا یَمْتَرُونَ بِهِ***وَ لَیْسَ فِی الْقَوْمِ مَا فِیهِ مِنَ الْحَسَنِ

۱- و فی الإمامه و السیاسه ۱ ر ۱۹ مثله و قد مر ص ۱۸۶.

۲- شرح النهج ۲ ر ۵.

مَا ذَا الَّذِی رَدَّهُمْ عَنْهُ فَنَعْلَمَهُ***هَا إِنَّ ذَا غَبَنٌ مِنْ أَعْظَمِ الْغَبَنِ

قَالَ الزُّبَیْرُ فَبَعَثَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ نَهَاهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا یَعُودَ وَ قَالَ سَلَامَهُ الدِّینِ أَحَبُّ إِلَیْنَا مِنْ غَیْرِهِ (۱)

ثُمَّ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ وَ رَوَی الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ فِی الصَّحِیحَیْنِ بِإِسْنَادِهِمَا إِلَی عَائِشَهَ أَنَّ فَاطِمَهَ وَ الْعَبَّاسَ أَتَیَا أَبَا بَکْرٍ یَلْتَمِسَانِ مِیرَاثَهُمَا مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ هُمَا یَطْلُبَانِ أَرْضَهُ مِنْ فَدَکَ وَ سَهْمَهُ مِنْ خَیْبَرَ فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَکْرٍ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهٌ إِنَّمَا یَأْکُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَ إِنِّی وَ اللَّهِ لَا أَدَعُ أَمْراً رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَصْنَعُهُ إِلَّا صَنَعْتُهُ فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَهُ وَ لَمْ تُکَلِّمْهُ فِی ذَلِکَ حَتَّی مَاتَتْ فَدَفَنَهَا عَلِیٌّ علیه السلام لَیْلًا وَ لَمْ یُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَکْرٍ وَ کَانَ لِعَلِیٍّ وَجْهٌ مِنَ النَّاسِ حَیَاهَ فَاطِمَهَ فَلَمَّا تُوُفِّیَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام انْصَرَفَتْ وُجُوهُ النَّاسِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام فَمَکَثَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام سِتَّهَ أَشْهُرٍ ثُمَّ تُوُفِّیَتْ فَقَالَ رَجُلٌ لِلزُّهْرِیِّ وَ هُوَ الرَّاوِی لِهَذَا الْخَبَرِ عَنْ عَائِشَهَ فَلَمْ یُبَایِعْهُ إِلَی سِتَّهِ أَشْهُرٍ قَالَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ حَتَّی بَایَعَهُ عَلِیٌّ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ ضَرَعَ إِلَی مُبَایَعَهِ أَبِی بَکْرٍ فَأَرْسَلَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ أَنِ ائْتِنَا وَ لَا یَأْتِنَا مَعَکَ أَحَدٌ وَ کَرِهَ أَنْ یَأْتِیَهُ عُمَرُ لِمَا عَرَفَ مِنْ شِدَّتِهِ فَقَالَ عُمَرُ لَا تَأْتِهِمْ وَحْدَکَ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ وَ اللَّهِ لَآتِیَنَّهُمْ وَحْدِی وَ مَا عَسَی أَنْ یَصْنَعُوا بِی فَانْطَلَقَ حَتَّی دَخَلَ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ قَدْ جَمَعَ بَنِی هَاشِمٍ عِنْدَهُ فَقَامَ عَلِیٌّ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا لَمْ یَمْنَعْنَا أَنْ نُبَایِعَکَ یَا أَبَا بَکْرٍ إِنْکَارٌ لِفَضْلِکَ وَ لَا نَفَاسَهٌ لِخَیْرٍ سَاقَهُ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لَکِنَّا کُنَّا نَرَی أَنَّ لَنَا فِی هَذَا الْأَمْرِ حَقّاً فَاسْتَبْدَدْتُمْ بِهِ عَلَیْنَا وَ ذَکَرَ قَرَابَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَقَّهُ فَلَمْ یَزَلْ یَذْکُرُ ذَلِکَ حَتَّی بَکَی أَبُو بَکْرٍ.

۱- شرح النهج ۲/ ۸- ۹، و مثله فی تاریخ الیعقوبی ۲/ ۱۱۴ قال: و کان المهاجرون و الأنصار لا یشکون فی علی علیه السلام فلما خرجوا من الدار قام الفضل بن العباس و کان لسان قریش فقال: یا معشر قریش انه ما (انما) حقت لکم الخلافه بالتمویه، و نحن أهلها دونکم، و صاحبنا أولی بها منکم، و قام عتبه بن أبی لهب فقال: ما کنت أحسب إلخ.

فَلَمَّا صَمَتَ عَلِيٌّ علیه السلام تَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَهَا مِنْ قَرَابَتِي وَ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا آلُوكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِلَّا الْخَيْرَ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ وَ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي هَذَا الْمَالِ وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَتْرُكُ أَمْراً صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا صَنَعْتُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةُ لِلْبَيْعَةِ فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الظُّهْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ عَذَّرَ عَلِيّاً بِبَعْضِ مَا اعْتَذَرَ بِهِ ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ علیه السلام فَعَظَّمَ مِنْ حَقِّ أَبِي بَكْرٍ وَ ذَكَرَ فَضْلَهُ وَ سَابِقَتَهُ ثُمَّ مَضَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالُوا أَصَبْتَ وَ أَحْسَنْتَ (۱).

**[ترجمه]ابن ابی‌الحدید در ابتدای جلد ششم شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری از سعید بن کثیر انصاری روایت کرده، وقتی پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – وفات یافتند، انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نموده‌اند، سعد بن عباده به پسرش قیس یا یکی دیگر از پسرانش گفت: من به سبب بیماری نمی‌توانم بلند سخن بگویم، تو هر آنچه می گویم را بلند برایشان تکرار کن. سعد سخن می گفت و پسرش سخنان او را می‌شنید و بلند تکرار می کرد تا قومش بشنوند. وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

شما سابقه‌ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ قبیله‌ای از عرب آن را ندارد. رسول خدا – صلی الله علیه و آله – حدود ده سال میان قوم خود بودند و آن‌ها را به عبادت خداوند رحمن و کنارگذاشتن بت‌ها دعوت نمودند، اما فقط عده ای اندک از آنان به ایشان ایمان آوردند. به خدا سوگند آن‌ها نمی‌توانستند از رسول خدا – صلی الله علیه وآله – حفاظت کنند و دینش را عزت دهند و در مقابل دشمنان ایشان بایستند، تا این‌که خداوند بهترین فضیلت را برای شما خواست و کرامت را به طرف شما کشاند و شما را به دین خود مخصوص نمود و ایمان به آن و رسولش و عزیز نمودن دینش و جهاد با دشمنانش را روزی‌اتان کرد. شما بیش از همه نسبت به کسانی که از ایشان تخلف کردند شدت عمل داشتید و بیش از دیگران بر دشمنان ایشان سنگینی نمودید، تا این‌که آن‌ها چه از سر رضایت و چه اکراه تسلیم امر خدا شدند و مردمان دوردست با شمشیرهای شما، با حقارت و ذلت به اطاعت درآمدند، و سرانجام خداوند به وعده ای که به پیامبر شما داده بود عمل نمود و عرب به شمشیرهای شما گردن نهادند. سپس خداوند ایشان را، در حالی که از شما راضی بودند و شما نور چشم او بودید به نزد خود برد. این امر [یعنی خلافت] را محکم با دستانتان بگیرید که شما بدان شایسته‌تر و سزاوارترید.

همگی جواب دادند: نظر تو صحیح و سخنت درست است و ما از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنیم و این امر را به تو می سپاریم. تو برای ما کافی و بر مصلحت مؤمنان راضی هستی.

سپس سخن را از سر گرفتند و گفتند اگر مهاجران قریش نپذیرفتند و گفتند: ما مهاجران و اصحاب نخستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشان و دوستان ایشان هستیم؛ پس برای چه در این باره با ما نزاع می کنید؟

عده‌ای از آنان گفتند: در آن صورت می گوییم یک امیر از ما و یک امیر از شما، و هرگز به کمتر از این قانع نمی‌شویم؛ زیرا ما نیز در نصرت [رسول خدا] و پناه دادن [به مهاجران] فضیلتی مانند آن‌ها در هجرتشان داریم، هر چه در کتاب خدا درباره آن‌ها آمده، درباره ما نیز آمده است و هر چه برای آن‌ها شمرده شده، برای ما نیز شمرده شده است. پس ما قصد برتری‌جویی بر آنان را نداریم، پس امیری از ما و امیری از آن‌ها.

سعد بن عباده گفت: همین سرآغاز ضعف شماست.

خبر به عمر رسید و بلافاصله به خانه پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – آمد و دید ابوبکر در خانه است و علی علیه السلام مشغول مهیا کردن [پیکر] رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – [برای دفن] هستند. کسی که خبر را به عمر رسانده بود معن بن عدی بود که آمد و دست عمر را گرفت و گفت: برخیز! عمر گفت: من کار دارم و نمی‌توانم. معن بن عدی گفت: باید برخیزی، عمر برخاست و او به عمر گفت: این قبیله‌ی انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شده‌اند و سعد بن عباده نیز در آنجاست و آن‌ها به دور او می‌چرخند و رجز می‌خوانند که تو امید ما هستی و نسل تو امید ماست و بزرگان آن‌ها نیز در آن‌جا هستند. می‌ترسم که فتنه برپا شود، ای عمر! چه صلاح می‌بینی؟ برو به برادرانت هم خبر بده و چاره‌ای برای خود بیندیشید؛ من کنون دروازه فتنه می‌نگرم که باز شده است، مگر این‌که خداوند آن را ببندد.

عمر خیلی مضطرب شد و پیش ابوبکر آمد و دستش را گرفت و گفت: برخیز! ابوبکر گفت: من کار دارم، عمر گفت باید برخیزی، اگر خدا بخواهد به زودی بر می‌گردیم. ابوبکر به همراه عمر برخاست و عمر جریان را به او گفت، ابوبکر نیز بسیار مضطرب گشت و هر دو با عجله به طرف سقیفه بنی‌ساعده شتافتند و دیدند بزرگان انصار در آن‌جا جمعند و سعد بن عباده با آن حال مریضش نیز در میان آنان است. عمر خواست تا باب سخن را بگشاید و بستر را برای ابوبکر فراهم نماید، خودش نقل کرده که ترسیدم ابوبکر کلام نتواند به طور کامل سخن را ادا کند. عمر که شروع کرد، ابوبکر او را بازداشت و گفت: صبر کن تا من حرف بزنم، بعد از سخنان من هرچه می‌خواهی بگو.

ابوبکر بعد از ذکر شهادتین گفت: همانا خداوند – جلّ ثناءه – محمد را برای هدایت و دین حق مبعوث کرد و او نیز به اسلام فرا خواند. آن‌گاه خداوند دل‌ها و اختیار ما را به سوی چیزی که ما را به آن دعوت می‌کرد سوق داد، ما مهاجران اولین کسانی بودیم که اسلام آوردیم، مردم همگی به تبع ما ایمان آوردند، ما خویشاوندان پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – هستیم و به لحاظ نسب در رأس عرب می‌باشیم، هیچ قبیله عربی نیست، جز این‌که قریش در آن مولودی داشته است. و شما انصار خداوند هستید، شما رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را یاری کردید، شما وزیران رسول خدا – صلی الله علیه و آله – ، و برادران ما در کتاب خدا، و شریکان ما در دین و هر کار خیری که ما در آن بوده‌ایم می‌باشید. شما محبوب‌ترین مردم برای ما و گرامی‌ترین آن‌ها در نزد ما هستید و شایسته‌ترین مردم بر رضایت به قضای الهی و تسلیم در مقابل آن‌چه که خداوند به برادران مهاجرتان بخشیده و در این‌که بر آن‌ها حسادت نورزیدید، شایسته‌ترین افراد هستید، شما بودید که هنگام تنگ… دستی برای آن‌ها از خود گذشتگی کردید، شما شایسته‌ترین مردمید در این‌که این امر را نقض نکنید و آن را بر دستانتان نچرخانید، من شما را به ابو عبیده و عمر دعوت می‌کنم و هر دوی آن‌ها را برای این کار می‌پسندم و هر دو آن‌ها را شایسته این کار می‌بینم.

عمر و ابوعبیده گفتند: شایسته نیست کسی از مردم مافوق تو باشد، تو یار غار و دومین آن دو نفر هستی، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تو امر کردند که نماز را به پا داری. پس تو شایسته‌ترین مردم برای این کار هستی. انصار گفتند: به خدا سوگند ما بر سر خیری که خداوند آن را به طرف شما کشانده باشد حسادت نمی‌ورزیم، و هیچ‌کس نزد ما محبوب‌تر و پسندیده‌تر از شما نیست، ولی ما بیم فردا را داریم که مبادا کسی بر این کار چیره شود که نه از ماست و نه از شما، پس اگر

امروز یکی از خودتـان را برای این کار قرار بدهیـد، ما با او بیعت می‌کنیم و رضایت داریم که هنگامی که او از دنیا برود یکی از انصـار را برای این کـار برگزینیم، و وقتی او نیز از دنیا برود شـخص دیگری از مهاجران بر سـر کار باشـد و تا زمانی که این امـت بـاقی اسـت بـه همین شـیوه پیش رود، و این شـیوه برای برقراری عـدالت در امت محمـد – صـلی الله علیه و آله و سـلم – مناسب‌تر است تا طوری نشود که یکی از انصار بیم آن داشـته باشد که حقش ضایع شود و فردی از قریش بر او مسـلط شود و یا یک قریشی بیم آن داشته باشد که حقش ضایع شود و فردی از انصار بر او مسلط شود.

ابوبکر برخاست و گفت: هنگامی که رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – مبعوث شدند، بر عرب دشوار آمد که دین پدرانشان را رها کننـد؛ از این رو با او مخالفت کردنـد و در مقابلش جبهه‌گیری نمودنـد. خداوند مهاجران نخستین را مختص گرداند به ایـن که او را تصـدیق کننـد و به او ایمـان آورنـد و بـا او هم‌یـاری نماینـد و به همراه او در برابر شـدت آزار قـومش شـکیبایی بورزنـد، آن‌ها نیز از تعداد زیاد دشـمنانشان وحشت نکردند و اولین کسانی بودند که خداوند را در روی زمین بندگی کردند. آن‌ها اولین کسانی بودند که به رسول خدا ایمان آوردند، و آنان دوستان و عترت پیامبر و سزاوارترین مردم برای حکومت بعد از اوینـد و فقـط ظالمـان در این حق با آن‌ها نزاع می‌کننـد. و بعـد از مهاجران از جهت میزان فضائل و سابقه در اسـلام به مانند شما نیست، پس ما امیرانیم و شما وزیران، ما از مشورت با شما دریغ نمی‌کنیم نمی‌کنیم و بدون شما کاری انجام نمی‌دهیم.

حبـاب بن منـذر بن جموح برخـاست و گفت: ای گروه انصـار! امور را به دست خودتان گیریـد، مردم تحت حمایت و در زیر سایه شـما هسـتند و هرگز کسـی جرأت مخالفت با شـما را نـدارد، و مردم جز به فرمان شـما کاری انجام نمی‌دهند. شـما پناه‌دهنـدگان [به مهاجرین] و یاری‌دهندگان [پیامبر] هستید و هجرت [پیامبر] به سوی شـما بوده است، شـما صاحبان خانه و ایمان هستید، به خدا سوگند خداوند آشـکارا عبادت نشد مگر توسط شما و در سرزمین شما، و نمازی به جماعت اقامه نشد مگر در مساجـد شـما، و ایمان شـناخته نشـد مگر از طریق شمشـیرهای شـما، پس خودتان امورتان را به دست بگیریـد. اگر اینان آن‌چه شنیدید را نپذیرند، پس یک امیر از ما و یک امیر از آن‌ها.

عمر گفت: هرگز! دو شمشیر در یک غلاف نمی‌گنجنـد، عرب رضایت نمی‌دهد که شـما بر آنان حکومت کنید در حالی که پیامبرشان از غیر شـماست، و از سوی دیگر عرب مانعی در این نمی‌بیند که زمام امورش را به کسی بسپارد که نبوّت و سرآغاز دین از میـان آن‌هـا بوده است، مـا در این مورد حجتی آشـکار علیه کسـانی که با ما مخالف باشـند داریم، و دلیلی روشن برای آن‌ها که با نزاع داشته باشند می‌آوریم. جز کسی که به باطل رهنمون می‌شود و یا متمایل به گناه باشد و یا در هلاکت غوطه‌ور است، چه کسی بر سر حکومت محمد و میراث او با ما که دوستان و خویشان اوییم، خصومت می‌ورزد؟

حباب برخاست و گفت: ای گروه انصار! به سخنان این مرد و یارانش گوش ندهید که سهم شما از این امر را برای خود ببرند، و اگر آن‌چه به آن‌ها عطا کردیـد را از شـما نپذیرفتند، آنان را از سـرزمینتان بیرون برانید و خود حکومت بر آن‌ها را به دست گیرید، شما برای این کار شایسته‌ترین مردمید؛ زیرا کسانی که به این حکومت تن در نمی‌دادند به وسیله شمشیرهای شما مطیع آن گشـتند. منم آن صـاحب‌نظر درست‌انـدیش و آن درخت نخـل پربـار [و با تجربه]، اگر بخواهیـد همه چیز را به حال اولش بازمی‌گردانیم. به خدا سوگند هر کسی آن‌چه که گفتم را رد کند، بینی‌اش را با شمشیر به خاک می مالم.

وقتی بشـیر بن سـعد خزرجی، که که از بزرگان خزرج بود و نسبت به سعد بن عباده حسادت داشت، دید که انصار در این امر

بر سعد بن عباده توافق دارند، برخاست و گفت: ای انصار! اگر چه ما از پیش‌گامان [در اسلام] بودیم، ولی ما از جهاد کردن و اسلام آوردن خود چیزی جز رضایت پروردگارمان و اطاعت پیامبرمان را نمی‌خواستیم، شایسته نیست که به خاطر آن خودمان را برتر از دیگران بدانیم، و نباید در عوض آن به دنبال چیزی از دنیا باشیم. محمد مردی از قریش بود و قوم او بر ارث بردن حکومت او سزاوارترند، و به خدا قسم خداوند مرا نبیند که در باره این امر با آن‌ها نزاع کنم، پس تقوای خدا پیشه کنید و با آن‌ها نزاع و مخالفت نکنید.

ابوبکر برخاست و گفت: این عمر و این هم ابوعبیده، با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید، عمر و ابوعبیده گفتند: به خدا سوگند با وجود تو ما این امر را بر عهده نمی‌گیریم، تو برترین مهاجران و دومین آن دو نفر و جانشین رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در اقامه نماز هستی، و نماز برترین امر دین است، دستت را بگشای تا با تو بیعت کنیم، زمانی که ابوبکر دستش را باز کرد و عمر و ابوعبیده رفتند که با او بیعت کنند، بشیر بن سعد از آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت نمود.

حباب بن منذر او را صدا زد و گفت: ای بشیر! عاق‌کنندگان تو را عاق کنند! به خدا سوگند تنها چیزی که تو را بر انجام این کار واداشت حسادت بر پسر عمویت بود، وقتی افراد قبیله اوس دیدند که یکی از روسای قبیله خزرج بیعت کرده، اسید بن حضیر که رئیس قبیله اوس بود برخاست و او نیز به جهت حسادت بر سعد و رقابتی که بر سر حکومت با او داشت بیعت کرد و وقتی اسید بیعت کرد، تمام افراد قبیله اوس بیعت نمودند.

سعد بن عباده بیمار را بلند کردند و به خانه‌اش بردند. او در آن روز و روزهای بعد از بیعت امتناع کرد، عمر خواست تا به زور سعد را به بیعت وادارد، ولی با او مشورت شد که این کار را انجام ندهد، که او تا کشته نشود، بیعت نمی‌کند، و وقتی کشته می‌شود که خانواده‌اش کشته شوند، و وقتی خانواده‌اش کشته می‌شوند که همه افراد قبیله خزرج کشته شوند، و اگر با قبیله خزرج جنگیده شود، قبیله اوس نیز همراه آنان خواهد شد، و به این ترتیب کار خراب می‌شود. از این رو او را رها کردند. سعد به نماز آن‌ها اقتدا نمی‌کرد و در جمع آن‌ها حضور نمی‌یافت و به حکم آنان تن در نمی‌داد و اگر پیروانی می‌یافت با آن‌ها می‌جنگید. و به همین حال بود تا زمانی‌که ابوبکر از دنیا رفت. در زمان خلافت عمر، روزی عمر را دید که سوار بر شتری است، و حال آن‌که خود سعد سوار بر اسب بود. عمر به سعد گفت: وای بر تو ای سعد! سعد به عمر گفت: وای بر تو ای عمر! بعد گفت: آیا تو جانشین دوستت هستی؟ گفت: آری من هستم. و بعد به عمر گفت: به خدا سوگند تو بدترین فردی هستی که در کنار او بوده‌ام. عمر گفت: هر کس از هم‌جواری کسی بدش بیاید، از کنار او می‌رود. سعد گفت: امیدوارم که به زودی کنار تو را رها کنم و به نزد کسی بروم که هم‌جواری با او از جوار تو واصحابت برایم محبوب‌تر است. بعد از این جریان سعد مدت کمی زنده بود و رهسپار شام شد و در آن‌جا درگذشت و نه با ابوبکر و نه با عمر و نه هیچ‌کس دیگری بیعت نکرد.

مردم زیادی پیش ابوبکر رفتند و در آن روز بخش زیادی از مسلمانان با او بیعت کردند. بنی‌هاشم در خانه علی بن ابی‌طالب – علیه السلام – جمع شده بودند و زبیر نیز که خود را مردی از بنی‌هاشم می‌پنداشت، همراه آنان بود، علی – علیه السلام – می... فرمودند: زبیر همیشه با ما اهل بیت بود، تا زمانی که فرزندانش بزرگ شدند و او را از ما دور کردند. بنی‌امیه نیز دور عثمان بن عفان جمع شده بودند، و بنی‌زهره نیز گرد سعد و عبدالرحمن را گرفته بودند. عمر و ابوعبیده آمدند و گفتند: شماها چرا

حلقه‌حلقه شده‌اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید؛ مردم و انصار با او بیعت نمودند، عثمان و اطرافیان او و نیز سعد و عبدالرحمان و همراهان آن دو برخاستند و با ابوبکر بیعت کرده‌اند. عمر به همراه گروهی که اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم نیز در میان آن‌ها بودند، به طرف خانه فاطمه علیها السلام رفتند؛ عمر به آن‌ها گفت: بیایید و بیعت کنید، آن‌ها چنین نکردند و زبیر با شمشیرش بیرون آمد، عمر گفت: سگ را بگیرید، سلمه بن اسلم بر او پرید و شمشیر را از دستش گرفت و به دیوار زد، سپس او و علی و بنی‌هاشم را [برای بیعت] بردند، و حال آن‌که علی – علیه السلام – می‌فرمودند: من بنده خدا و برادر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – هستم. ایشان را پیش ابوبکر بردند و گفتند: بیعت کن. ایشان فرمودند: من برای این امر سزاوارتر از شما هستم و با شما بیعت نمی‌کنم، شما باید با من بیعت کنید، این امر را به دلیل خویشاوندی با رسول خدا – صلی الله علیه و آله – از دست انصار به در آورده‌اید و آن‌ها نیز پیشوایی را به شما دادند و امارت را تسلیم شما نمودند؛ من نیز به همان دلیلی که شما با آن بر انصار احتجاج کردید، بر شما استدلال می‌کنم، پس اگر از خدا بر خودتان بیم دارید، با ما به انصاف رفتار کنید و همان‌طور که انصار آن را از آن شما شمردند، شما نیز آن را برای ما بدانید، و اگر نه آگاهانه به ظلم خود بپردازید.

عمر گفت: تا بیعت نکنی رهایت نمی‌کنیم. علی – علیه السلام – به او فرمودند: ای عمر! بدوش که سهمی از آن هم به تو می‌رسد، امروز امر [خلافت] او را مستحکم کن تا فردا آن را به تو برگرداند. نه به خدا سوگند سخنت را نمی‌پذیرم و با او بیعت نمی‌کنم. ابوبکر به او گفت: اگر با من بیعت نمی‌کنی، تو را وادار به این کار نمی‌کنم. ابو عبیده به ایشان گفت: ای ابالحسن! تو جوانی کم‌سن و سال هستی و اینان پیران [و بزرگان] قوم تو، قریش هستند، تو نسبت به امور تجربه و شناخت آن‌ها را نداری و من ابوبکر را برای این کار قوی‌تر از تو و تحملش را بیشتر از تو می‌بینم، پس این کار را به او بسپار و راضی شو. اگر تو زنده بمانی و عمرت طولانی باشد، آن وقت تویی که به جهت فضل وخویشاوندی و سابقه و جهادی که داری شایسته و سزاوار این امر می‌گردی.

علی – علیه السلام – فرمودند: ای گروه مهاجران! شما را به خدا، شما را به خدا حکومت محمد – صلی الله علیه و آله – را از خانه‌اش خارج نکنید و به خانه های خود نبرید، و اهل بیت او را از مقام و حقی که در بین مردم دارند کنار نزنید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند ما اهل بیت پیامبر برای این کار از شما سزاوارتریم، مگر نه این است که قاری کتاب خدا، فقیه در دین خدا، عالم به سنت و آگاه به امور رعیت از میان ماست؟ به خدا سوگند در میان ماست. پس از هوای نفس خود پیروی نکنید تا بیشتر از این از حق دور نشوید.

بشیر بن سعد گفت: ای علی! اگر انصار این سخنان را قبل از بیعت با ابوبکر از تو شنیده بودند، هیچ دو نفری بر سر [خلافت] تو با هم اختلاف نمی‌کردند، ولی اینان دیگر بیعت کرده‌اند. علی – علیه السلام – به خانه‌اشان رفتند و بیعت ننمودند. و همین‌طور در خانه‌اشان ماندند، تا زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کردند. سپس بیعت نمودند. – .[۱]

این مطلب را بلاذری در ۱ : ۵۸۷ و ابن قتیبه در الإمامه والسیاسه ۱: ۱۸ آورده‌اند. –

ابن ابی‌الحدید پس از نقل این مطالب می‌گوید: - . شرح نهج البلاغه ۲ : ۳ – ۵ – این حدیث نشان می‌دهد که روایتی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده – . صحیح مسلم ، فضائل الصحابه شماره ۱۱ ، مسند احمد ۶ : ۱۰۶ ، صحیح بخاری ۹

: ۱۰۰ - نادرست است؛ منظورم روایتی است که حاکی از آن است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در زمان بیماری‌اشان به عائشه فرموده‌اند: بگو پدر و برادرت پیش من بیایند تا نوشته‌ای برای ابوبکر بنویسم؛ زیرا می‌ترسم کسی مدعی شود و یا آرزومندی تمنایی کند، و حال آن‌که خدا و مومنان فقط ابوبکر را [برای این کار] می‌پسندند.

سپس از کتاب سقیفه، تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری، با سند خود از عبدالله بن عبدالرحمن روایت کرده که محمد بن علی، امام باقر - علیهما السلام - فرمودند: علی - علیه السلام - فاطمه - صلوات الله علیها - را بر الاغی سوار نمودند و به همراه ایشان شبانه به خانه‌های انصار رفتند تا از آن‌ها یاری بخواهند؛ فاطمه سلام الله علیها از آن‌ها می‌خواستند تا ایشان را یاری رسانند و آن‌ها می‌گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کرده‌ایم، اگر پسرعمویتان قبل از ابوبکر پیش ما آمده بود، با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم. علی علیه السلام فرمودند: آیا بدن رسول خدا را در خانه‌اشان رها می‌کردم و هنوز او را کفن و دفن نکرده، پیش مردم می‌آمدم تا بر سر حکومت ایشان با آن‌ها نزاع کنم؟ فاطمه علیها السلام فرمودند: ابالحسن کاری انجام دادند که باید انجام می‌دادند، و آنان کاری کردند که خداوند خود برای [جزای] آن‌ها در آن کار کافی است.

هم‌چنین از همین کتاب از قول عمر بن شبّه از ابوقبیصه روایت کرده، وقتی پیامبر - صلی الله علیه و آله - وفات یافتند و آن جریانات در سقیفه رخ داد، علی - علیه السلام - به این شعر تمثیل نمودند: - . شرح نهج البلاغه ۲ : ۵ -

- انسان‌هایی شدند که هر چه می‌خواهند می‌گویند، و زمانی که زید سرگرم گرفتاری‌هایش می‌باشد، طغیان می‌کنند. - . الإمامه و السیاسه ۱ : ۱۹ -

و نیز گفته است: زبیر بن بکار از محمد بن اسحاق روایت کرده که وقتی با ابوبکر بیعت شد، افراد قبیله تَیم بن مرّه به خود بالیدند. همه مهاجران و بیشتر انصار به یقین می‌دانستند که بعد از پیامبر - صلی الله علیه و آله - علی - علیه السلام -صاحب امر [خلافت] می‌باشند. و فضل بن عباس گفت: ای گروه قریش! و به خصوصاً ای قوم بنی‌تیم! شما خلافت را به جهت نبوت گرفتید، در حالی که ما سزاوار آن بودیم نه شما. و اگر ما که سزاوار آن هستیم، به دنبال این امر رویم، مردم بیش از دیگرانی که به سراغ آن می‌روند از ما بدشان می‌آید؛ زیرا انها به ما حسادت می‌ورزند و از ما کینه به دل دارند. ما می‌دانیم که صاحب ما نیز دوره‌ای دارد که سرانجام آن می‌رسد.

یکی از پسران ابولهب بن عبدالمطلب این شعر را سرود:

- فکر نمی‌کردم که امر [خلافت] از بنی‌هاشم و آن هم از ابوالحسن گرفته شود.

- مگر او اولین کسی نبود که به سمت قبله شما نماز گزارد؟ و مگر او نیست که از همه مردم به قرآن و سنت‌ها آگاه‌تر است؟

- و مگر او در زمان حیات پیامبر نزدیک‌ترین مردم به ایشان نبود؟ و مگر او نبود که جبرئیل در غسل و کفن رسول خدا یاریش نمود؟ - کسی که همه خوبی‌هایی آن‌ها، در او وجود دارد و آن‌ها شکی در این‌باره ندارند، و حال آن‌که خوبی‌های او به قدری است که در همه مردم نیز یافت نمی‌شود.

– چه چیزی آن‌ها را از وی روی‌گردان نمود؟ بگویید تا ما هم بدانیم، آری، این از بزرگ‌ترین زیان‌هاست.

زبیر نقل کرده: علی علیه السلام به او پیغام دادند و او را نهی نمودند و به او امر کردند که دیگر این کار را نکنند و [از این شعرها نسرایند،] و فرمودند: سلامت دین نزد ما از هر چیز دیگری محبوب‌تر است. – . شرح نهج البلاغه ۲ : ۹ – ۸ ، تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۱۴ –

ابن ابی الحدید سپس گفته است: بخاری و مسلم در صحیحشان با سند خود از عائشه روایت کرده‌اند که فاطمه – علیها السلام – و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از پیامبر را از او طلب کردند؛ آن‌ها زمین فدک و سهمشان از خیبر را می‌خواستند. ابوبکر به آن دو گفت: از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می‌فرمودند: ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از خود به جای گذاریم صدقه است و خاندان محمد نیز به اندازه دیگران از این مال بهره می‌برند، به خدا سوگند من هر کاری که دیده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام می‌دهند، انجام می‌دهم و از آن فروگذار نمی‌کنم. فاطمه – علیها السلام – از او روی برتافتند و دیگر تا زمان وفاتشان در آن مورد با اوحرفی نزدند. علی – علیه السلام – ایشان را شبانه به خاک سپردند و مراسم تشییع ایشان را به ابوبکر خبر ندادند. تا زمانی که فاطمه سلام الله علیها باعث توجه مردم به علی علیه السلام می شد و هنگامی که فاطمه – علیها السلام – زنده بودند، علی – علیه السلام – در میان مردم آبرو [و شخصیتی] داشتند. اما بعد از وفات فاطمه – علیها السلام – مردم روی از علی علیه السلام برگرداند. فاطمه – علیها السلام – شش ماه [پس از پیامبر] زنده ماندند و سپس وفات نمودند. شخصی به زهری که این روایت را از عائشه نقل می‌کرد، گفت: [آیا علی – علیه السلام –] تا شش ماه با او [یعنی ابوبکر] بیعت نکرد؟ گفت: و هیچ‌یک از بنی‌هاشم نیز تا زمانی‌که ایشان با ابوبکر بیعت نکردند، [بیعت ننمودند]. علی – علیه السلام – وقتی آن وضع را دیدند، به بیعت تن دادند و با او بیعت کردند؛ شخصی را در پی ابوبکر فرستادند و به او فرمودند که پیش ما بیا و کس دیگری به همراهت نیاید. ایشان خوش نداشتند که عمر هم بیاید زیرا او سخت‌گیر بود. عمر گفت: تنها پیش آن‌ها نرو، ابوبکر گفت: به خدا قسم تنها نزد آن‌ها خواهم رفت، چه کار می... خواهند با من بکنند. ابوبکر رفت به نزد علی علیه السلام وارد شد ودید عده‌ای از بنی‌هاشم نیز نزد ایشان هستند. علی – علیه السلام – برخاستند و خداوند را به آن‌چه شایسته است حمد و ثنا نمودند و سپس فرمودند: اما بعد ای ابوبکر! این‌که ما با تو بیعت نکردیم، سببش انکار فضل تو و دریغ کردن از خیری که خداوند به سمت تو کشانده نبود؛ ما دیدیم که ما نیز در این امر حقی داریم، ولی شما همه آن را برای خود برداشتید، سپس [حضرت] خویشاوندی خود با رسول خدا – صلی الله علیه و آله – و حق خود را متذکر شدند و همین‌طور گفتند، و ابوبکر گریست.

وقتی علی – علیه السلام – سخنان خود را تمام کردند، ابوبکر شهادتین بر زبان آورد و و خداوند را به آن‌چه شایسته است حمد و ثنا نمود و سپس گفت: به خدا سوگند خویشاوندان رسول خدا – صلی الله علیه و آله – نزد من محبوب‌تر از خویشاوندان خودم هستند، اگر هم تا به حال این اموالی که در اختیارم است را به شما تحویل نداده‌ام، فقط به قصد خیر بوده است؛ زیرا من از رسول خدا – صلی الله علیه و آله – شنیدم که می‌فرمود: چیزی به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از خود به جای گذاریم صدقه است و خاندان محمد – صلی الله علیه و آله – نیز به اندازه دیگران از این مال بهره می‌برند. به خدا سوگند من تا به حال هر کاری را که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – انجام داده‌اند، را فرو نگذاشتم و إن شائ الله فرو نمی‌گذارم. علی – علیه السلام – فرمودند: قرار ما برای بیعت همین امشب. وقتی ابوبکر نماز ظهر را خواند رو به مردم کرد و در قالب جملاتی

قدری از علی - علیه السلام - عذرخواهی کرد. سپس علی - علیه السلام - برخاستند و حق ابوبکر را بزرگ شمردند و به ذکر فضائل و سوابق او پرداختند و سپس به سمت ابوبکر رفتند و با او بیعت کردند. از آن پس بود که مردم رو به علی - علیه السلام - آوردند و به او گفتند: کار درستی کردی و آن را خوب انجام دادی. - . شرح نهج البلاغه ۲ : ۱۹- ۱۸ -

**[ترجمه]

«۶۱»

أَقُولُ رَوَى أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ قُتَيْبَهَ مِنْ أَعَاظِمِ عُلَمَاءِ الْمُخَالِفِينَ وَ مُؤَرِّخُهُم فِي تَارِيخِهِ الْمَشْهُورِ عَنْ أَبِي عُفَيْرٍ عَنْ أَبِي عَوْنٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ قِصَّهَ السَّقِيفَهِ بِطُولِهَا نَحْواً مِمَّا رَوَاهُ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ مِنْ كِتَابِ السَّقِيفَهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ مَكَانَ بَشِيرِ بْنِ سَعْدٍ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ فَسَاقَ الْكَلَامَ إِلَى قَوْلِهِ فَلَمَّا ذَهَبَا أَيْ أَبُو عُبَيْدَهَ وَ عُمَرُ يُبَايِعَانِهِ سَبَقَهُمَا إِلَيْهِ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ (۲) فَبَايَعَهُ فَنَادَى الْحُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ يَا قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ عَاقَكَ عَائِقٌ مَا اضْطَرَّكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ حَسَدْتَ ابْنَ عَمِّكَ عَلَى الْإِمَارَهِ قَالَ لَا وَ لَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُنَازِعَ قَوْماً حَقّاً هُوَ لَهُمْ فَلَمَّا رَأَتِ الْأَوْسُ مَا صَنَعَ قَيْسٌ وَ هُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَ مَا دُعُوا إِلَيْهِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ مَا يَطْلُبُ الْخَزْرَجُ مِنْ تَأْمِيرِ سَعْدٍ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَ فِيهِمْ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَ اللَّهِ لَئِنْ وَلَّيْتُمُوهَا سَعْداً عَلَيْكُمْ مَرَّهً وَاحِدَهً لَا زَالَتْ لَهُمْ بِذَلِكَ عَلَيْكُمُ الْفَضِيلَهُ وَ لَا جَعَلُوا لَكُمْ فِيهَا نَصِيباً أَبَداً فَقُومُوا فَبَايِعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَامُوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ فَقَامَ الْحُبَابُ إِلَى سَيْفِهِ فَأَخَذَهُ فَبَادَرُوا إِلَيْهِ فَأَخَذُوا سَيْفَهُ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِثَوْبِهِ وُجُوهَهُمْ حَتَّى فَرَغُوا مِنَ الْبَيْعَهِ فَقَالَ فَعَلْتُمُوهَا يَا مَعْشَرَ

۱- شرح النهج ۲/ ۱۸- ۱۹ و قد مر ص ۳۱۲ شطر من كلامه هذا، راجعه.

۲- في المصدر: في كل المواضع بشير بن سعد الا في الأخير، و كيف كان، السهو من الكاتب قطعا.

الْأَنْصَارِ أَمَا وَ اللَّهِ لَكَأَنِّی بِأَبْنَائِكُمْ عَلَى أَبْوَابِ أَبْنَائِهِمْ قَدْ وُقِفُوا يَسْأَلُونَهُمْ بِأَكُفِّهِمْ لَا يَسْقُونَهُمُ الْمَاءَ. (۱) وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ أَمَا لَوْ أَنَّ لِی مَا أَقْوَى بِهِ عَلَى النُّهُوضِ لَسَمِعْتُمْ فِی أَقْطَارِهَا وَ سِكَكِهَا زَئِيراً يُخْرِجُكَ وَ أَصْحَابَكَ وَ لَأَلْحَقْتُكَ بِقَوْمٍ كُنْتَ فِيهِمْ تَابِعاً غَيْرَ مَتْبُوعٍ خَامِلًا غَيْرَ عَزِيزٍ.

ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ سَعْداً لَمْ يُبَايِعْ وَ كَانَ لَا يُصَلِّی بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا يُجَمِّعُ بِجُمَعِهِمْ وَ لَا يُفِيضُ بِإِفَاضَتِهِمْ وَ لَوْ يَجِدُ عَلَيْهِمْ أَعْوَاناً لَصَالَ بِهِمْ وَ لَوْ تَابَعَهُ أَحَدٌ عَلَى قِتَالِهِمْ لَقَاتَلَهُمْ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ وُلِّیَ عُمَرُ فَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ وَ مَاتَ بِهَا وَ لَمْ يُبَايِعْ لِأَحَدٍ ره.

ثُمَّ ذَكَرَ امْتِنَاعَ بَنِی هَاشِمٍ مِنَ الْبَيْعَهِ وَ اجْتِمَاعَهُمْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَنَّهُ ذَهَبَ عُمَرُ مَعَ جَمَاعَهٍ إِلَيْهِمْ وَ خَرَجَ عَلَيْهِمُ الزُّبَيْرُ بِسَيْفِهِ وَ سَاقَ مَا مَرَّ فِی رِوَايَهِ الْجَوْهَرِیِّ إِلَى أَنْ قَالَ.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً أُتِیَ بِهِ أَبَا بَكْرٍ وَ هُوَ يَقُولُ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ فَقِيلَ لَهُ بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ لَا أُبَايِعُكُمْ وَ أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَهِ لِی أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرَابَهِ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ تَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَصْباً.

ثُمَّ ذَكَرَ مَا احْتَجَّ عليه السلام بِهِ نَحْواً مِمَّا مَرَّ مَعَ زِيَادَاتٍ تَرَكْنَاهَا إِلَى أَنْ قَالَ وَ خَرَجَ عَلِیٌّ عليه السلام يَحْمِلُ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى دَابَّهٍ لَيْلًا يَدُورُ فِی مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النُّصْرَهَ فَكَانُوا يَقُولُونَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ مَضَتْ بَيْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ وَ لَوْ أَنَّ زَوْجَكِ وَ ابْنَ عَمِّكِ سَبَقَ إِلَيْنَا أَبَا بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ فَيَقُولُ عَلِیٌّ عليه السلام أَ فَكُنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنَازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ فَقَالَتْ فَاطِمَهُ مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِی لَهُ وَ قَدْ صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِيبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.

۱- فی المصدر: و لا یسقون الماء.

ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أُخْبِرَ بِقَوْمٍ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَ هُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا فَدَعَا عُمَرُ بِالْحَطَبِ فَقَالَ وَ الَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجُنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهَا عَلَيْكُمْ عَلَى مَنْ فِيهَا فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ فَقَالَ وَ إِنْ.

فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيٌّ فَإِنَّهُ زُعِمَ أَنَّهُ قَالَ حَلَفْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ وَ لَا أَضَعَ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَوَقَفَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام عَلَى بَابِهَا فَقَالَتْ لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ جِنَازَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ لَمْ تُشَاوِرُونَا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقّاً فَأَتَى عُمَرُ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ أَ لَا تَأْخُذُ هَذَا الْمُتَخَلِّفَ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا قُنْفُذُ وَ هُوَ مَوْلًى لَهُ اذْهَبْ فَادْعُ عَلِيّاً قَالَ فَذَهَبَ قُنْفُذٌ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ قَالَ يَدْعُوكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَسَرِيعٌ مَا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَرَجَعَ قُنْفُذٌ فَأَبْلَغَ الرِّسَالَةَ قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ طَوِيلًا فَقَالَ عُمَرُ الثَّانِيَةَ أَ لَا تَضُمُّ هَذَا الْمُتَخَلِّفَ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِقُنْفُذٍ عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُوكَ لِتُبَايِعَ فَجَاءَهُ قُنْفُذٌ فَأَدَّى مَا أُمِرَ بِهِ فَرَفَعَ عَلِيٌّ صَوْتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدِ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ فَرَجَعَ قُنْفُذٌ فَأَبْلَغَ الرِّسَالَةَ قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ طَوِيلًا.

ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا بَابَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَدَقُّوا الْبَابَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا بَاكِيَةً يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ وَ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَ بُكَاءَهَا انْصَرَفُوا بَاكِينَ فَكَادَتْ قُلُوبُهُمْ تَتَصَدَّعُ وَ أَكْبَادُهُمْ تَتَفَطَّرُ وَ بَقِيَ عُمَرُ وَ مَعَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوا عَلِيّاً وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا بَايِعْ فَقَالَ إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ قَالُوا إِذاً وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبَ عُنُقَكَ قَالَ إِذاً تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ فَقَالَ عُمَرُ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخَا رَسُولِهِ فَلَا (۱) وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ.

۱- حديث المؤاخاه بينه و بين الرسول الاكرم ممّا لا مريه فيه لاحد، و قد مر شطر من الأحاديث الصحيحه و المسانيد ص ۲۷۱-۲۷۳، و أمّا قوله عليه السلام: إذا تقتلون عبد اللّه فقد أراد- نفسى له الفداء- أن يذكره قول الرسول الأعظم: «ان اللّه لم يحل فى الفتنه شيئا حرمه قبل ذلك، ما بال أحدكم يأتى أخاه فيسلم عليه ثمّ يجى ء بعد ذلك فيقتله؟(منتخب كنز العمال ۶ / ۳۷ قال : رواه الطبرانى فى الاوسط). وهكذا أراد أن يذكرهم قول رسول الله صلى الله عليه و آله : « انها ستكون بعدى أحداث وفتن و اختلاف ، فان استطعت أن تكون عبدالله المقتول لا ـ القاتل فافعل » (مسند الامام ابن حنبل ۵ / ۱۱۰ و ۲۹۲). أفتراه نفعه الذكرى؟ لا والله! أنى له الذكرى؟!

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ أَ لَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ فَقَالَ لَا أَكْرَهُهُ عَلَى شَيْ‏ءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَصِيحُ وَ يَبْكِي وَ يُنَادِي يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَقَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا فَانْطَلَقَا جَمِيعاً فَاسْتَأْذَنَا عَلَى فَاطِمَةَ فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُمَا فَأَتَيَا عَلِيّاً فَكَلَّمَاهُ فَأَدْخَلَهُمَا عَلَيْهَا فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ فَسَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهِ إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي وَ إِنَّكِ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَائِشَةَ ابْنَتِي وَ لَوَدِدْتُ يَوْمَ مَاتَ أَبُوكِ أَنِّي مِتُّ وَ لَا أَبْقَى بَعْدَهُ أَ فَتَرَانِي أَعْرِفُكِ وَ أَعْرِفُ فَضْلَكِ وَ شَرَفَكِ وَ أَمْنَعُكِ حَقَّكِ وَ مِيرَاثَكِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَ مَا تَرَكْنَاهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ فَقَالَتْ أَ رَأَيْتَكُمَا إِنْ حَدَّثْتُكُمَا حَدِيثاً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ تَعْرِفَانِهِ وَ تَعْقِلَانِهِ قَالا نَعَمْ فَقَالَتْ نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ أَ لَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي وَ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي قَالا نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَتْ فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله لَأَشْكُوَنَّكُمَا إِلَيْهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ عَائِذاً بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِكِ يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ بَاكِياً يَكَادُ نَفْسُهُ أَنْ تَزْهَقَ وَ هِيَ تَقُولُ وَ اللَّهِ

لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْکَ فِی کُلِّ صَلَاهٍ أُصَلِّيهَا.

ثُمَّ خَرَجَ بَاكِياً فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ لَهُمْ أَ يَبِيتُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ مُعَانِقاً لِحَلِيلَتِهِ مَسْرُوراً بِأَهْلِهِ وَ تَرَكْتُمُونِی وَ مَا أَنَا فِيهِ لَا حَاجَهَ لِی فِی بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِی بَيْعَتِی فَقَالُوا يَا خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَسْتَقِيمُ وَ أَنْتَ أَعْلَمُنَا بِذَلِکَ إِنَّهُ إِنْ كَانَ هَذَا لَا يَقُمْ لِلَّهِ دِينٌ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ لَا ذَلِكَ وَ مَا أَخَافُ مِنْ رَخَاءِ هَذِهِ الْعُرْوَهِ مَا بِتُّ لَيْلَهً وَ لِی فِی عُنُقِ مُسْلِمٍ بَيْعَهٌ بَعْدَ مَا سَمِعْتُ وَ رَأَيْتُ مِنْ فَاطِمَهَ قَالَ فَلَمْ يُبَايِعْ عَلِيٌّ حَتَّى مَاتَتْ فَاطِمَهُ وَ لَمْ تَمْكُثْ بَعْدَ أَبِيهَا إِلَّا خَمْساً وَ سَبْعِينَ لَيْلَهً. (۱).

وَ لْنُوضِحْ بَعْضَ مَا رُبَّمَا يَشْتَبِهُ عَلَى النَّاظِرِ فِيمَا أَوْرَدْنَا مِنَ الْأَخْبَارِ السَّالِفَهِ قَالَ الْجَزَرِیُّ الْقَعِيدُ الَّذِی يُصَاحِبُکَ فِی قُعُودِکَ فَعِيلٌ بِمَعْنَى فَاعِلٍ وَ قَالَ الْفِيرُوزَآبَادِیُّ أَدْلَى فُلَانٌ بِرَحِمِهِ تَوَسَّلَ وَ بِحُجَّتِهِ أَحْضَرَهَا وَ إِلَيْهِ مَالَهُ دَفَعَهُ وَ قَالَ نَهْنَهُهُ عَنِ الْأَمْرِ فَتَنَهْنَهَ زَجَرَهُ فَكَفَّ وَ قَالَ تَلَكَّأَ عَلَيْهِ اعْتَلَّ وَ عَنْهُ أَبْطَأَ وَ قَالَ الْجَزَرِیُّ فِی النِّهَايَهِ يُقَالُ تَفَوَّتَ فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ فِی كَذَا وَ افْتَاتَ عَلَيْهِ إِذَا انْفَرَدَ بِرَأْيِهِ دُونَهُ فِی التَّصَرُّفِ فِيهِ وَ لَمَّا ضُمِّنَ مَعْنَى التَّغْلِيبِ عُدِّیَ بِعَلَى وَ مِنْهُ حَدِيثُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ أَ مِثْلِی يُفْتَاتُ عَلَيْهِ فِی بَنَاتِهِ هُوَ افْتَعَلَ مِنَ الْفَوْتِ السَّبْقِ يُقَالُ لِكُلِّ مَنْ أَحْدَثَ شَيْئاً فِی أَمْرِکَ دُونَکَ قَدِ افْتَاتَ عَلَيْهِ فِيهِ.

و الشبل بالكسر ولد الأسد و العِرِّيس و العِرِّيسه بكسر العين و تشديد الراء فيهما مأوى الأسد قوله لنعيدها جذعه أی نعيد المحاربه التی كانت فی بدو الأمر مستأنفه جديده قال الجوهری قولهم فلان فی هذا الأمر جذع إذا كان أخذ فيه حديثا قوله عفتک عفاه لعله دعاء له أی أتتک الأضياف دائما و عليه أی محا أثرک المصائب التی تذهب بالديار و الآثار قال الجوهری عفت الريح المنزل درسته و قال أيضا العفاه طلاب المعروف و فلان تعفوه الأضياف و هو كثير العفاه و فی أكثر النسخ غفتک غفاف بالغين المعجمه و لم أجد له معنى مناسبا و فی أكثر الكتب عقتک عقاق أی كما عققت الرحم و قطعتها عقتک أرحامک العاقه و فی روايه ابن قتيبه عافک (عاقک)

۱- الإمامه و السياسه: ۱/ ۱۲- ۲۰.

عائق.

و قال الجزری فی حدیث السقیفه الأمر بیننا و بینکم کقد الأبلمه الأبلمه بضم الهمزه و فتحها و کسرها خوصه المقله و همزتها زائده یقول نحن و إیاکم فی الحکم سواء لا فضل لأمیر علی مأمور کالخوصه إذا شقت باثنتین متساویتین انتهی.

و کانوا یکنون بأبی الفصیل عن أبی بکر لقرب معنی البکر و الفصیل و العجاجه بالفتح الغبار و قال الجوهری الجدجد بالضم صرار اللیل و هو قفاز و فیه شبه من الجراد و قال الفتک أن یأتی الرجل صاحبه و هو غار غافل حتی یشد علیه فیقتله و

فی الحدیث قَیَّدَ الْإِیمَانُ الْفَتْکَ لَا یَفْتِکُ مُؤْمِنٌ.

و قال تدکدکت الجبال أی صارت دکاوات و هی رواب من طین و الدکداک من الرمل ما التبد منه بالأرض و لم یرتفع و قال الجندل الحجاره و الصراط بالکسر السبیل الواضح و العیر الحمار الوحشی و الأهلی أیضا و الخسف الذل و المشقه و شج الوتد کنایه عن دقه و یقال رثا له أی رق له و منعرج الوادی منعطفه یمنه و یسره و اللوی کإلی ما التوی من الرمل أی اعوج أو مستدقه و استبان أی أوضح أو وضح لازم و متعد أی لم یعرفوا أنی ناصح إلا ضحی الغد و قد جری ما جری فی الیوم فلم تنفعهم معرفتهم و البیت من قصیده فی الحماسه و قصته مذکوره فی مواضعها. (۱) و النجر نحت الخشب و یقال زری علیه زریا عابه و عاتبه و التشذب التفرق و یقال ندر الشی ء ندورا سقط و الحص حلق الشعر و الزئیر صوت الأسد من صدره و فی بعض النسخ بالباء الموحده و هو کأمیر الداهیه و فی النهایه ما تجانفنا فیه الإثم أی لم نمل فیه لارتکاب الإثم قوله فقال أنت صاحب من أنت صاحبه الظاهر أن القول لسعد أیضا و المعنی أنک خلیفه من جعلته خلیفه.

۱- راجع الأغانی ۱۰/ ۷- ۹.

**[ترجمه]می‌گویم: ابومحمد بن مسلم بن قتیبه که از علمای بزرگ اهل تسنن و از تاریخ‌نگاران آن‌هاست، در کتاب تاریخش داستان سقیفه با تمام طول و تفصیل آن و مطابق آن‌چه که ابن أبی‌الحدید نقل کرده آورده است. فقط این‌که او به جای نام بشیر بن سعد، نام قیس بن سعد را آورده و ماجرا را این‌گونه ادامه داده است: همین که ابوعبیده و عمر خواستند با ابوبکر بیعت کنند، قیس بن سعد بر آن‌ها پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد. حباب بن منذر او را صدا زد و گفت: ای قیس بن سعد! عاق شوی! چه چیزی تو را بر این کاری وادار کرد؟ آیا بر امیرشدن پسرعمویت حسادت ورزیدی؟ گفت: نه، خوش نداشتم که با قومی بر سر حقی که برای آن‌هاست کشمکش کنم. وقتی افراد قبیله اوس کار قیس، که بزرگ قبیله خزرج بود، و دعوتی که قریش به ابوبکر می‌نمودند را دیدند، و دیدند که خزرجیان می‌خواهند سعد را به امارت برسانند، بعضی از آن‌ها، از جمله اسید بن حضیر به بعضی دیگرشان گفتند: به خدا سوگند حتی اگر سعد همین یک بار عهده‌دار این کار شود، آن‌ها برای همیشه برتر از شما خواهند بود و هرگز بهره‌ای از آن برای شما قرار نخواهند داد؛ پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. آن‌ها نیز برخاستند و با او بیعت کردند، حباب به سمت شمشیرش رفت و آن را برداشت، بلافاصله به سوی او رفتند و شمشیرش را گرفتند، او با پیراهنش همین‌طور بر صورت آن‌ها می‌زد. وقتی همه بیعت کردند، او گفت: ای انصار! خواهید دانست، به خدا سوگند گویی از هم‌اکنون می‌بینم که پسران شما بر در خانه پسران آن‌ها ایستاده‌اند و با دستان خود از آن‌ها گدایی می‌کنند، ولی آن‌ها حتی آب هم نمی‌دهند.

و بعد حدیث را به این‌جا می‌رساند که: سعد بن عباده گفت: اگر نیرویی برای برخاستن داشتم، نعره‌ای می‌زدم که در همه گوشه و کنار و کوچه‌های این شهر شنیده شود و تو و اصحابت را از شهر بیرون کند، و تو را به قومی ملحق می‌کردم که در آن فرمانبر و زیردست بودی نه فرمانده و باعزت .

سپس گفته که سعد بیعت نکرد و به نماز آن‌ها اقتدا نمی‌کرد و در جمع آن‌ها حضور نمی‌یافت و در حج با آنان همراهی نمی‌کرد و اگر یارانی می‌یافت، علیه آنان می‌شورید و اگر کسی در جنگ با آن‌ها پیرو او می‌شد با آنان می‌جنگید. او به همین حال باقی بود تا این‌که ابوبکر مُرد و عمر به حکومت رسید. سعد به شام رفت و در آن‌جا جان سپرد و با هیچ‌کس بیعت نکرد. سپس جریان امتناع بنی‌هاشم از بیعت و جمع‌شدن آن‌ها به گرد علی - علیه السلام - را ذکر کرده و گفته که عمر به همراه عده‌ای پیش آن‌ها رفت و زبیر با شمشیرش بیرون آمد و مانند آن‌چه در روایت جوهری ذکر شد را اورده تا این‌جا که: علی را در حالی که می‌فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن، ایشان فرمودند: من سزاوارتر از شما برای این کارم، من با شما بیعت نمی‌کنم، شما باید با من بیعت کنید. از آن سو این امر را از دست انصار بیرون کشیدید و برای آن‌ها دلیل به خویشاوندی پیامبر آوردید، و از این طرف آن را، از ما که اهل بیت پیامبریم غصب می‌کنید.

سپس احتجاجات علی - علیه السلام - را به همراه مطالبی افزون‌تر که ما آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم آورده و به این‌جا می‌رسد که: علی - علیه السلام — شب‌ها فاطمه دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را بر چهارپایی سوار می‌کردند و ایشان را به در خانه‌های انصار می‌بردند، و ایشان از آن‌ها طلب یاری می‌کردند. آن‌ها می گفتند ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و اله و سلم - ! ما با این مرد بیعت کرده‌ایم، و اگر همسر و پسرعموی تو زودتر از ابوبکر پیش ما می‌آمد، با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم، و علی - علیه السلام - می‌فرمودند: آیا [درست بود که] بدن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را در خانه‌اشان رها می کردم

و قبـل از این‌که ایشـان را به خاک بسـپارم، بیرون می‌آمـدم و با مردم بر سـر حکومت ایشان منازعه می‌کردم؟ فاطمه فرمودنـد: ابالحسن کاری را کردنـد که باید می‌کردند، و آن‌ها نیز کاری را کردند که خداوند آن‌ها را [به سـبب عملشان] مورد محاسـبه قرار داده و از آن‌ها بازخواست خواهد کرد .

سپس نقل کرده: به ابوبکر خبر دادنـد که عـده‌ای نزد علی – علیه السـلام – جمع شـده‌انـد و بیعت نمی‌کنند. ابوبکر نیز عمر بن خطاب را پیش آن‌ها فرسـتاد. عمر آمـد و آن‌ها را که در خانه علی – علیه السـلام – بودنـد صدا زد، ولی آن‌ها بیرون نیامدند، عمر هیزم خواست و گفت قسم به کسـی که جـان عمر در دست اوست، یـا بیرون می آییـد، و یا خانه را با هر آن‌که درون آن است به آتش می‌کشم. به او گفتند: ای اباحفص! فاطمه علیها السلام درون خانه است. گفت: حتی اگر او هم درون خانه باشد [، آن را به آتش می‌کشم].

همگی جز علی – علیه السـلام – بیرون آمدند و بیعت کردند. به عمر گفتند که علی – علیه السلام – فرمودند: قسم خورده‌ام تا زمـانی که قرآن را جمع‌آوری نکرده‌ام بیرون نیـایم و لباس بر دوش نیانـدازم. فاطمه – سـلام الله علیها – بر در خانه ایسـتادند و فرمودند: قومی سـراغ ندارم که حضوری بدتر از شـما داشـته باشند؛ شما پیکر رسول خدا – صلی الله علیه و آله – را در میان ما رها کردیـد و امرتان را بین خودتان تمام کردیـد و با ما مشورت نکردیـد و حقی برای ما قائل نشدید. عمر نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا نمی‌خواهی از این متخلف بیعت بگیری؟ ابوبکر به قنفـذ که خـدمت‌کارش بود گفت: ای قنفـذ! نزد علی برو و به او بگو بیایـد. قنفـذ نزد علی – علیه السـلام – رفت، ایشان فرمودنـد: چه می خواهی؟ قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا – صـلی الله علیه و آله – تـو را می‌خوانـد. علی – علیه السـلام – فرمودنـد: چه زود بر رسول خـدا دروغ بستیـد. قنفـذ برگشت و پیغـام را به ابـوبکر رسانـد. ابوبکر مـدت زیـادی گریه کرد. عمر برای بـار دوم گفت: آیـا نمی‌خواهی این متخلف را برای بیعت بیـاوری؟ ابوبکر به قنفـذ گفت: نزد علی بازگرد و به او بگو که امیرالمؤمنین تو را برای بیعت فرا می‌خوانـد. قنفـذ آمـد و پیغام را رساند. علی – علیه السـلام – صدای خود را بلند نموده و فرمودند: سـبحان الله! چیزی را ادعا کرده که برای او نیست، قنفذ بازگشت و پیغـام را رسانـد. ابوبکر مـدت زیادی گریست. سـپس عمر برخاست و به همراه عـده‌ای راه افتادنـد و به در خانه فاطمه – علیها السـلام – رفتند و در را زدند. وقتی فاطمه صدای آن‌ها را شنید، گریه‌کنان و با صدای بلندی فریاد برآورد: ای رسول خدا! بعد از تو چه‌ها از پسر خطاب و پسر ابی‌قحافه چه‌ها دیدیم، وقتی مردم صدا و گریه ایشان را شنیدند، گریه‌کنان از آن‌جا برگشتند، و نزدیک بود دل‌هایشان پاره‌پاره شود و جگرهایشان تکه‌تکه گردد. عمر به همراه عـده‌ای در آن‌جا ماندند و علی علیه السـلام را بیرون آوردنـد و ایشان را نزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن، ایشان فرمودند: اگر این کار را نکنم، چه می‌شود؟ گفتند: به خداونـدی که معبودی جز او نیست سوگند که اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم. ایشان فرمودند: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشـته‌اید. عمر گفت: بنده خدا را آری، ولی برادر رسول خدا را نه. ابوبکر دم فرو بسته بود و چیزی نمی... گفت.

عمر به ابوبکر گفت: آیا در مورد او دسـتوری نمی‌دهی؟ ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به کاری وادار نمی‌کنم. علی – علیه السـلام – به کنار قبر رسول خدا – صـلی الله علیه و آله — آمدند و در حالی که فریاد می‌کشـیدند و گریه می‌کرد، صدا زدند: ای پسر مادرم! همانا این قوم مرا ضعیف یافتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم نزد فاطمه برویم؛ ما او را غضب‌ناک نموده‌ایم. با هم راه افتادند و آمدند و از فاطمه اجازه خواستند [که آن‌ها را به حضور بپذیرند]، ولی ایشان به آن دو اجازه ندادند. نزد علی - علیه السلام - که آمدند و با ایشان صحبت کردند، علی علیه السلام آن‌ها را نزد فاطمه آوردند. وقتی نزد فاطمه - علیها السلام - نشستند، ایشان رویشان را به سمت دیوار برگرداندند، آن دو بر ایشان سلام کردند، اما ایشان جواب سلام آن‌ها را ندادند. ابوبکر شروع به صحبت کرد و گفت: ای محبوب رسول خدا! به خدا سوگند خویشاوندان رسول خدا نزد من محبوب‌تر از خوشاوندان خودم هستند و شما برای من از دخترم عائشه عزیزتر هستید، دوست داشتم روزی که پدرتان وفات یافتند، من نیز می‌مردم و بعد از ایشان زنده نمی‌ماندم. آیا فکر می‌کنید که من با این که فضل و شرافت شما را می‌دانم، شما را از حق و ارثتان از رسول خدا راانکار می... کنم؟ ولی من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می‌فرمودند: ما پیامبران ارثی از خود برجای نمی‌گذاریم و هر آن‌چه از ما باقی بماند صدقه است. فاطمه - علیها السلام - فرمودند: آیا اگر سخنی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برای شما نقل کنم، آن را به یاد می‌آورید و تأیید می‌کنید؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می‌فرمودند: رضایت فاطمه رضایت من، و ناراحتی فاطمه ناراحتی من است، و هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را خشنود کند مرا کرده، و هر کس فاطمه سلام الله علیها را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است؟ گفتند: آری، ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، فاطمه - علیها السلام - فرمودند: من خدا و ملائکه خدا را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا خشنود ننمودید و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، حتماً از شما پیش ایشان شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت: ای فاطمه! پناه بر خدا از خشم رسول خدا و خشم تو، سپس ابوبکر به گونه‌ای گریست که نزدیک بود جانش از بدنش درآید. فاطمه - علیها السلام - فرمودند: به خدا سوگند در همه نمازهایم تو را نفرین می‌کنم.

سپس [ابوبکر] گریه‌کنان بیرون آمد و مردم اطراف او گرد آمدند و ابوبکر به آن‌ها گفت: آیا شما با شب را در آغوش زوجه خود می‌گذرانید و با همسرتان خوش می‌گذرانید و مرا باید با این وضع رها می‌کنید؟ من بیعت شما را نمی‌خواهم. بیعتم را لغو کنید! مردم گفتند: ای جانشین رسول خدا! این کار شدنی نیست و تو داناترین ما نسبت به این امر هستی. اگر این چنین کنی، دین خدا پایدار نمی‌ماند. ابوبکر گفت: به خدا سوگند اگر این نبود و از شل‌شدن این ریسمان نمی‌ترسیدم، بعد از آن... چه از فاطمه دیدم و شنیدم، یک شب را هم با بیعت یک مسلمان به صبح نمی‌رساندم. علی - علیه السلام - تا زمانی که فاطمه - علیها السلام - از دنیا رفتند، بیعت نکردند، و فاطمه- علیها السلام - تنها هفتاد و پنج روز پس از رحلت پدرشان زیستند. - . الإمامه والسیاسه ۱ : ۱۲- ۲۰

-

باید برخی موارد مشتبه در روایات فوق را توضیح بدهیم؛

جزری گفته است: \\"القعید\\" فعیل به معنای فاعل است و یعنی کسی که در نشستن و دست‌نگه‌داشتن با انسان همراهی کند. فیروزآبادی گفته است: \\"أدلی فلان برَحِمه\\" یعنی به خویشاوندانش متوسل شد، و \\"أدلی بحجته\\" دلیلش را آورد \\"أدلی إلیه ماله\\" یعنی مالش را به او داد، و \\"نهنهه عن الامر، فتنهنه\\" یعنی او را بازداشت و وی از آن کار

دست کشید، و \\"تلکأ علیه\\" یعنی عذر آورد و به تاخیر انداخت. جزری در نهایه گفته است: \\"تفوت فلان علی فلان فی کذا و افتأت علیه\\" یعنی با نظر خود در آن تصرف کرد و وقتی که متضمن معنای غلبه باشد با \\"علی\\" متعدی می... شود، و از آن جمله است سخن عبدالرحمان بن ابوبکر: \\"أ مثلی یُفتاتُ علیه فی بناته\\" آیا بر کسی مانند من، از راه دخترانش غلبه می‌کنند، که از باب \\"افتعل\\" و از ریشه \\"فوت\\" به معنای \\"سبق\\" است. به هر کسی که بدون اطلاع در کار انسان دخالت کند، گفته می‌شود: \\"قد افتأت علیه فیه\\" تو این کار را بدون اجازه او انجام دادی.

\\"شِبل\\" ب کسر شین به بچه شیر گفته می‌شود، و \\"عِرّیس\\" و \\"عِرّیسه\\" به کسر عین و تشدید راء، به لانه شیر گفته می‌شود. \\"لنعیدها جذعه\\" یعنی جنگی که در آغاز میان ما بود را از سر می‌گیریم، جوهری گفته است: \\"فلان فی هذا الامر جذع\\" وقتی گفته می‌شود که شخص شروع به سخن‌گفتن در مورد آن نموده باشد. و \\"عفتک عفاه\\" شاید دعا باشد و در مقام خیرخواهی یعنی همیشه مهمان داشته باشی، و در مقام بدخواهی یعنی مصائبی که خانه‌ها و آثار را از بین می‌برد، بر تو نازل شود و تو را از روی زمین محو کند. جوهری هم‌چنین گفته است: \\"عفت الریح المنزل\\" یعنی باد خانه را مندرس کرد و \\"العفاه\\" یعنی کسانی که به دنبال چیزهای خوب هستند. \\"فلان تعفوه الأضیاف و هو کثیر العفاه\\" یعنی فلانی غالباً مهمان دارد. در اکثر نسخه‌ها \\"غفّتک غفاف\\" با غین آمده که معنای مناسبی برای آن نیافتم، و در اکثر کتاب‌ها \\"عقّتک عقاق\\" آمده که یعنی همان‌طور که تو رَحِم را قطع کردی، خویشاوندانت نیز تو را قطع رحم کنند. و در روایت ابن قتیبه \\"عافک عائق\\" است.

جزری گفته است در حدیث سقیفه آمده که: \\"الامر بیننا و بینهم کقد الأبلمه\\"، \\"أبلمه\\" با ضم و فتح و کسر همزه، یعنی فرورفتگی چشم و همزه آن زائد است، منظور این است که ما با شما در حکومت برابریم، هیچ امیری بر مأموری برتری ندارد، مانند برگ خرما که وقتی دو نیم می‌شود، هر دو کاملاً با هم برابر هستند. در این‌جا نقل کلام جزری تمام می‌شود .

\\"ابوالفصیل\\" کنیه ابوبکر است که به جهت نزدیکی معنای بکر و فصیل به او گفته می‌شد. \\"عجاجه\\" به فتح عین، یعنی غبار. جوهری گفته است: \\"جدجد\\" حشره‌ایست شبیه ملخ که در شب‌ها می‌خواند (جیرجیرک)، \\"الفتک\\" یعنی کسی پیش دیگری برود و در حالی که او فریب خورده و غافل است، او را به قتل برساند. و در حدیث آمده است که «قیّدَ الإیمانُ الفتکَ و لا یفتک المؤمن» یعنی ایمان مانع کشتن با نیرنگ است و انسان مومن با نیرنگ کسی را نمی‌کشد.

می‌گوید: \\"تدکدکت الجبال\\" یعنی کوه‌ها مانند گل شل شدند، \\"دکداک\\" رملی است که به زمین بچسبد و جدا نشود. \\"جندل\\" یعنی سنگ، و \\"صراط\\" به کسر صاد یعنی راه واضح و مشخص، و \\"عیر\\" یعنی الاغ چه وحشی و چه اهلی، و \\"خسف\\" یعنی خواری و مشقت است. \\"شج الوتد\\" کنایه از کوبیدن میخ است و \\"رَثا لَهُ\\" یعنی دلش بر او سوخت. \\"منعرج الوادی\\" مکانی است که درّه به راست و چپ مایل می‌شود، و \\"لِوی\\" بر وزن \\"إلی\\" جایی است که شن روی آن را گرفته باشد. و إلتوی یعنی کج شد، یا جایی باریک را گویند. \\"استبان\\" یعنی آشکار نمود، یا توضیح دادکه هم به صورت لازم می‌آید و هم متعدی؛ یعنی تا چاشت فردا نمی‌فهمند که من خیرشان را می‌خواهم، ولی فردا اتفاقات امروز رخ داده و دیگر [دیر شده و] فهمیدنشان سودی برایشان ندارد. یک بیت از قصیده‌ای حماسی است که داستان آن در جای خود ذکر شده است.

\\"نجر\\" تراشیدن چوب است و \\"زری علیه زریاً\\" یعنی او را سرزنش کرد. \\"تشذّب\\" یعنی تفرق و پراکندگی، و \\"ندَر الشیء ندوراً\\" یعنی افتاد. \\"حص\\" به معنای تراشیدن مو است و \\"زئیر\\" صدای شیر است که از سینه‌اش برآید. در برخی نسخه‌ها \\"زبیر\\" بر وزن امیر آمده که یعنی زیرکی. در نهایه آمده است: \\"ما تجانفنا فیه لاثم\\" یعنی ما برای ارتکاب گناه متمایل به آن نشدیم. \\"أنت صاحب من أنت صاحبه\\" ظاهراً ادامه سخن سعد است و معنی آن این است که تو جانشین کسی هستی که خودت او را خلیفه کردی.

**[ترجمه]

تنبیه

اعلم أیها الطالب للحق و الیقین بعد ما أحطت خُبرا بما أوردنا فی قصه السقیفه من أخبارنا و آثار المخالفین أن الإجماع الذی ادّعوه علی خلافه أبی بکر هذا حاله و لهذا انجر إلی خراب الدین مآله و قد ذکر جل علماء الأصول من المخالفین أن الإجماع عباره عن اتفاق جمیع أهل الحل و العقد أی المجتهدین و علماء المسلمین علی أمر من الأمور فی وقت واحد و الجمهور أنفسهم تکلموا علی تحقق الإجماع و شرائطه حسبما ذکر فی شرح المختصر العضدی و غیره بأن الإجماع أمر ممکن أو محال و علی تقدیر إمکانه هل له تحقق أم لا و علی التقادیر کلها هل هو حجه و دلیل علی شی ء أم لا و علی تقدیر کونه حجه و دلیلا هل هو کذلک ما لم یصل ثبوته إلی حد التواتر أو لا و فی کل ذلک وقع بین علمائهم التشاجر و التنازع فلا بد لهم من إثبات ذلک کله حتی تثبت إمامه أبی بکر.

و لیت شعری أن من لم یقل منهم بذلک کله کیف یدعی حقیه إمامه أبی بکر و یتصدی لإثباتها ثم بعد ذلک خلاف آخر و هو أنه هل یشترط فی حقیقه الإجماع أن لا یتخلف و لا یخالف أحد من المجمعین إلی أن یموت الکل أم لا و أیضا قد اختلفوا فی أن الإجماع وحده حجه أم لا بد له من سند هو الحجه حقیقه و السند الذی قد ذکر فی دعوی خلافه أبی بکر هو قیاس فقهی حیث قاسوا رئاسه الدین و الدنیا بإمامه الصلاه فی مرضه صلی الله علیه و آله علی ما ادعوه و قد عرفت حقیقته و لا یخفی فساده علی من له أدنی معرفه بالأصول لأن إثبات حجیه القیاس فی غایه الإشکال و علماء أهل البیت علیهم السلام و الظاهریه من أهل السنه (۱) و جمهور المعتزله ینفون حجیته

ص: ۳۶۰

۱- هم اتباع داود الأصفهانیّ و من أرکانهم ابن حزم الاندلسی، و هؤلاء استندوا فی الاحکام و العقائد الی ظاهر ألفاظ الشریعه: الکتاب و السنه، و ترکوا الاقیسه و الاستحسانات و الآراء، و قد أدی جمودهم الی ظاهر الألفاظ أن ذهبوا الی القول بالجسم و اثبات الأعضاء له تعالی و تقدس ذاهلین عن أن امثال قوله تعالی «اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ»* و «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» علی الکنایه و التشبیه.

و يقيمون على مذهبهم حججا عقليه و نقليه و لغيرهم أيضا فى أقسامه و شرائطه اختلاف كثير.

و على تقدير ثبوت جميع ذلك إنما يكون القياس فيما إذا كان هناك عله فى الأصل و يكون الفرع مساويا للأصل فى تلك العله و هاهنا العله مفقوده بل الفرق ظاهر لأن الصلاه خلف كل بر و فاجر جائز عندهم بخلاف الخلافه إذ شرطوا فيها العداله و الشجاعه و القرشيه و غيرها و أيضا أمر إمامه الجماعه أمر واحد لا يعتبر فيه العلم الكثير و لا الشجاعه و التدبير و غيرها مما يشترط عندهم فى الخلافه فإنها لما كانت سلطنه و حكومه فى جميع أمور الدين و الدنيا تحتاج إلى علوم و شرائط كثيره لم يكن شى ء منها موجودا فى أبى بكر و أخويه فلا يصح قياس هذا بذاك.

و قول بعضهم إن الصلاه من أمور الدين و الخلافه من أمور الدنيا غلط ظاهر لأن المحققين (۱) منهم كالشارح الجديد للتجريد عرفوا الإمامه بالحكومه العامه فى الدين و الدنيا و ظاهر أنه كذلك مع أن الأصل ليس بثابت لأن الشيعه ينكرون ذلك أشد الإنكار كما عرفت مما مضى من الأخبار (۲) و سيأتى بعضها.

وَ قَالَ (۳) بَعْضُهُمْ إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَمَرَ النَّاسَ فِي مَرَضِهِ بِالصَّلَاهِ وَ لَمْ يُعَيِّنْ

۱- راجع شرح المواقف ۲/ ۴۶۹ ط مصر شرح التجريد للفاضل القوشچى باب الإمامه.

۲- راجع ص ۱۳۰- ۱۷۴ من هذا الجزء و قد مر ص ۱۴۵ و ۱۵۶ عن صحاحهم و مسانيدهم (سنن ابى داود، سيره ابن هشام، مسند ابن حنبل، طبقات ابن سعد، الاستيعاب) أن رسول اللّه صلى الله عليه و آله انما قال: «مروا من يصلى بالناس» و لم يعين أحدا.

۳- قد مر ص ۱۶۰ من هذا الجزء كلام يشبه هذا نقله ابن أبى الحديد عن شيخه أبى يعقوب يوسف بن إسماعيل اللمعانى، و فى إحقاق الحقّ ۲/ ۳۶۳ نسبه هذا الكلام بعبارته الى جمهور الشيعه.

أَحداً.

فَقَالَتْ عَائِشَهُ بِنْتُ أَبِی بَكْرٍ لِبِلَالٍ إِنَّهُ صلی الله علیه و آله أَمَرَ أَنْ یَؤُمَّ أَبُو بَكْرٍ فِی الصَّلَاهِ فَلَمَّا اطَّلَعَ النَّبِیُّ عَلَی تِلْكَ الْحَالِ وَضَعَ إِحْدَی یَدَیْهِ عَلَی مَنْكِبِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ الْأُخْرَی عَلَی مَنْكِبِ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ وَ نَحَّی أَبَا بَكْرٍ عَنِ الْمِحْرَابِ فَصَلَّی بِالنَّاسِ حَتَّی لَا تَصِیرَ إِمَامَتُهُ موجبا (مُوجِبَهً) لِلْخَلَلِ فِی الدِّینِ.

و یعضده

مَا رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُرْوَهَ (۱)

فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ نَفْسِهِ خِفَّهً فَخَرَجَ إِلَی الْمِحْرَابِ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ یُصَلِّی بِصَلَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ بِصَلَاهِ أَبِی بَكْرٍ أَیْ بِتَكْبِیرِهِ انْتَهَی (۲).

و أیضا لو كان خبر تقدیم أبی بكر فی الصلاه صحیحا كما زعموا و كان مع صحته دالا علی إمامته لكان ذلك نصا من النبی صلی الله علیه و آله بالإمامه و متی حصل النص لا یحتاج معه إلی غیره فكیف لم یجعل أبو بكر و أصحاب السقیفه ذلك دلیلا علی إمامه أبی بكر و كیف لم یحتجوا به علی الأنصار فعلم أن ذلك لیس فیه حجه أصلا.

و أیضا ظاهر أن الإمامه من الأصول فلا یصح إثباته بالقیاس علی تقدیر تحقق القیاس الصحیح فإنه علی تقدیر تسلیم حجیته إنما یجری فی الفروع و لو كان

۱- راجع صحیح البخاریّ كتاب الاذان الباب ۳۹ (ج ۲/ ۱۷۴) و لفظه «... قال عروه: فوجد رسول اللّه فی من نفسه خفه فخرج فإذا أبو بكر یؤم الناس فلما رآه أبو بكر استأخر فأشار إلیه أن كما أنت، فجلس رسول اللّه حذاء أبی بكر الی جنبه فكان أبو بكر یصلی بصلاه رسول اللّه و الناس یصلون بصلاه أبی بكر». واما قوله « أی بتكبیره » فهو تفسیر ذكره شارح المواقف فی وجه الجمع علی ما مر ص ۱۵۳ ، نعم فی روایه البخاری ۲ / ۱۸۲ من طریق الاعمش عن ابراهیم عن الاسود : « وقعد النبی صلی الله علیه و آله إلی جنبه وأبوبكر یسمع الناس التكبیر » راجع متن الحدیث ص ۱۳۹ و متن حدیث عروه ص ۱۳۶.

۲- راجع إحقاق الحقّ ۲/ ۳۶۳ و ما بین العلامتین زیاده منه.

ظن المجتهد كافيا فى مسأله الإمامه كما فى الفروع الفقهيه لزم عدم جواز تخطئه المجتهد الذى ظن أن أبا بكر لم يكن إماما و كان تقليد ذلک المجتهد جائزا مع أنهم لا يقولون به. (۱) و أيضا الاستخلاف لا يقتضى الدوام إذ الفعل لا دلاله له على التكرار و الدوام إن ثبت خلافته بالفعل و إن ثبت بالقول فكذلک كيف و قد جرت العاده بالتبعيه مده غيبته المستخلفه و الانعزال بعد حضوره.

و أيضا ذلک معارض بأنه صلى الله عليه و آله استخلف عليا عليه السلام فى غزوه تبوک فى المدينه و لم يعزله و إذا كان خليفه على المدينه كان خليفه فى سائر وظائف الأمه لأنه لا قائل بالفصل و الترجيح معنا لأن استخلافه عليه السلام على المدينه أقرب إلى الإمامه الكبرى لأنه متضمن لأمور الدين و الدنيا بخلاف الاستخلاف فى الصلاه كما مر.

و بعد تسليم ذلک كله نقول إن إجماع الأمه بأجمعهم على إمامه أبى بكر لم يتحقق فى وقت واحد و هذا واضح مع قطع النظر عن عدم حضور أهل البيت عليهم السلام و سعد بن عباده سيد الأنصار و أولاده و أصحابه و لذا قال صاحب المواقف و شارحه السيد الشريف و إذا ثبت حصول الإمامه بالاختيار و البيعه فاعلم أن ذلک الحصول لا يفتقر إلى الإجماع من جميع أهل الحل و العقد إذ لم يقم عليه دليل من العقل و السمع بل الواحد و الاثنان من أهل الحل و العقد كاف فى ثبوت الإمامه و وجوب اتباع الإمام على أهل الإسلام و ذلک لعلمنا بأن الصحابه مع صلابتهم فى الدين اكتفوا فى عقد الإمامه بذلک كعقد عمر لأبى بكر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم يشترطوا فى عقدها اجتماع من فى المدينه من أهل الحل و العقد فضلا عن إجماع الأمه من علماء الأمصار هذا و لم ينكر عليهم أحد و عليه أى على الاكتفاء بالواحد و الاثنين فى عقد الإمامه انطوت

۱- و زاد فى الاحقاق: مع أنّه لو قال أحد عندهم: أبى اعتقد امامه علىّ عليه السلام لظن غلب على او تقليدا للمجتهد الفلانى، لا يخطئونه بل يقتلونه.

الأعصار بعدهم إلى وقتنا هذا انتهى. (۱) و قال التفتازانى فى شرح المقاصد محتجا على إمامه أبى بكر لنا وجوه الأول و هو العمده إجماع أهل الحل و العقد على ذلك و إن كان من البعض بعد تردد و توقف على ما روى أن الأنصار قالوا منا أمير و منكم أمير و إن أبا سفيان قال أ رضيتم يا بنى عبد مناف أن يلى عليكم تيم و الله لأملأن الوادى خَيْلًا و رَجِلًا و ذكر فى صحيح البخارى و غيره من كتب الأصحاب أن بيعه على كانت بعد توقف و فى إرسال أبى بكر و عمر أبا عبيده بن الجراح إلى على عليه السلام رساله لطيفه روتها الثقات بإسناد صحيح يشتمل على كلام كثير من الجانبين و قليل غلظه من عمر و على أن عليا عليه السلام جاء إليهما و دخل فيما دخلت فيه الجماعه و قال حين قام من المجلس بارك الله فيما ساءنى و سركم فما روى أنه لما بويع لأبى بكر و تخلف على عليه السلام و الزبير و مقداد و سلمان و أبو ذر أرسل أبو بكر من الغد إلى على عليه السلام فأتاه مع أصحابه فبايعه و سائر المتخلفين محل نظر انتهى.

و قال فى موضع آخر من الكتاب المذكور و تنعقد الإمامه بطرق أحدها بيعه أهل الحل و العقد من العلماء و الرؤساء و وجوه الناس من غير اشتراط عدد و لا اتفاق الكل من سائر البلاد بل لو بايع واحد مطاع كفت بيعته ثم قال فيه طريق ثبوت الإمامه عندنا و عند المعتزله و الخوارج و الصالحيه خلافا للشيعه اختيار أهل الحل و العقد و بيعتهم من غير أن يشترط إجماعهم على ذلك و لا عدد محدود بل ينعقد بعقد واحد منهم و لهذا لم يتوقف أبو بكر إلى انتشار الأخبار فى الأقطار و لم ينكر عليه أحد و قال عمر لأبى عبيده ابسط يدك لأبايعك فقال أ تقول هذا و أبو بكر حاضر فبايع أبا بكر و هذا مذهب الأشعرى إلا أنه يشترط أن يكون ذلك العقد بمشهد من الشهود لئلا يدعى الآخر عقدا سرا متقدما على هذا العقد انتهى. (۲)

۱- راجع شرح المواقف ۲/ ۴۶۷ ط دار الطباعه القاهره.

۲- شرح المقاصد: ۲/ ۲۷۱ و ۲۷۲، و قال فى كلام له: «ان ما وقع بين الصحابه من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور فى كتب التواريخ و المذكور على ألسنه الثقات يدلّ بظاهره على أن بعضهم قد حاد عن طريق الحق و بلغ حدّ الظلم و الفسق و كان الباعث عليه الحقد و العناد، و الحسد و اللداد، و طلب الملك و الرئاسات، و الميل الى اللذات و الشهوات، اذ ليس كل صحابى معصوما و لا كل من لقى النبيّ صلى الله عليه و آله بالخير موسوما، الا أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول اللّه ذكروا لها محامل و تأويلات بها يليق، و ذهبوا الى أنهم محفوظون عما يوجب التضليل و التفسيق صونا لعقائد المسلمين من الزيغ و الضلاله، فى حقّ كبار الصحابه، سيما المهاجرين منهم و الأنصار، المبشرين بالثواب فى دار القرار. وأما ماجرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبى ص فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعه بحيث لا اشتباه على الاراء ، ويكاد يشهد به الجماد العجماء ، و يبكى له من فى الارض والسماء وتنهد منه الجبال ، وتنشق منه الصخور ، ويبقى سوء عمله على كر الشهور والدهور ، فلعنه الله على من باشر أو رضى أو سعى ، ولعذاب الاخره أشد وأبقى انتهى.

و اعترف إمامهم الرازی فی کتاب نهایه العقول بأنه لم ینعقد الإجماع علی خلافه أبی بکر فی زمانه بل إنما تم انعقاده بموت سعد بن عباده و کان ذلک فی خلافه عمر.

فعلی أحکام هؤلاء السفهاء المدعین للانخراط فی سلک العلماء فلیضحک الضاحکون و فی وقاحتهم و قله حیائهم فلیتحیر المتحیرون أخزاهم الله ما ذا یصنعون بعهد الله و کیف یلعبون بدین الله و هل یذعن عاقل بأنه یکفی لرئاسه الدین و الدنیا و التصرف فی نفوس جمیع الأمه و أموالهم و أعراضهم بیعه واحد أو اثنین من آحاد الأمه ممن لا یجری حکمه علی نفسه و لم یثبت عصمته و لا تقبل شهادته فی درهم و لا فی نصف درهم.

فإن قیل إن لم یتحقق الإجماع علی خلافه أبی بکر فی یوم السقیفه لکنه بعد ذلک إلی سته أشهر قد تحقق اتفاق الکل علی خلافته و رضوا بإمامته فتم

الإجماع قلنا ذلک أيضا ممنوع لما عرفت من عدم بيعه على عليه السلام و أصحابه له بعد سته أشهر أيضا و لو سلم أنه صفق على يده كما يفعله أهل البيعه فلا ريب فى أن سعد بن عباده و أولاده لم يتفقوا على ذلک و لم يبايعوا أبا بكر و لا عمر كما قال ابن عبد البر فى الإستيعاب (۱) فى ترجمه أبى بكر إنه بويع له بالخلافه فى اليوم الذى قبض فيه رسول الله صلى الله عليه و آله فى سقيفه بنى ساعده ثم بويع البيعه العامه يوم الثلاثاء من غد ذلک اليوم و تخلف عن بيعته سعد بن عباده و طائفه من الخزرج و فرقه من قريش.

و روى أيضا ابن عبد البر فى الكتاب المذكور (۲) و ابن حجر العسقلانى فى الإصابه (۳) أن سعدا لم يبايع أحدا من أبى بكر و عمر و لم يقدروا على إلزامه كإلزامهم لغيره لكثره أقوامه من الخزرج فاحترزوا عن فتنتهم و لما وصل حكومه أهل الإسلام إلى عمر مر ذات يوم سعد على سوق المدينه فوقع عليه نظر عمر و قال له ادخل يا سعد فى بيعتنا أو اخرج من هذا البلد فقال سعد حرام على أن أكون فى بلد أنت أميره ثم خرج من المدينه إلى الشام و كانت له قبيله كثيره فى نواحى دمشق كان يعيش فى كل أسبوع عند طائفه منهم ففى تلک الأيام كان يذهب يوما من قريه إلى أخرى فرموه من وراء بستان كان على طريقه بسهم فقتل.

و قال صاحب روضه الصفا (۴) ما معناه إن سعدا لم يبايع أبا بكر و خرج إلى الشام و قتل بعد مده فيها بتحريک بعض العظماء.

و قال البلاذرى فى تاريخه (۵) إن عمر بن الخطاب أشار إلى خالد بن الوليد و محمد بن

۱- الاستيعاب ۲/ ۶۵۵.

۲- الاستيعاب ۱/ ۳۳۳ راجع الرقم ۲۳۳۷.

۳- الإصابه ۲/ ۲۷ ط مصر.

۴- روضه الصفا ۲/ ۲۱۹.

۵- قد مر عن تاريخ البلاذرى ص ۱۸۳ نص فى ذلک راجعه، و هكذا مر ص ۳۴۶ نصوص آخر من المسعودىّ فى مروجه و شارح النهج الحديدى فى موضعين من شرحه راجعه ان شئت. ونص البلاذرى مره أخرى فى تاريخه انساب الاشراف ۱ / ۵۸۹ بنحو أبسط حيث قال : حدثنى المدائنى عن ابن جعدبه عن صالح بن كيسان ؛ وعن أبى مخنف ، عن الكلبى و غيرهما أن سعد بن عباده لم يبايع أبابكر وخرج إلى الشام فبعث عمر رجلا وقال : ادعه إلى البيعه واحتل له ، وان أبى فاستعن بالله عليه ، فقدم الرجل الشام فوجد سعدا فى حائط بحوارين ، فدعاه إلى البيعه ، فقال : لا أبايع قرشيا أبدا. قال : فانى أقاتلک ، قال : وان قاتلتنى ، قال : أفخارج أنت مما دخلت فيه الامه؟ قال : أما من البيعه فانى خارج ، فرماه بسهم فقتله ، وروى أن سعدا رمى فى حمام وقيل كان جالسا يبول فرمته الجن وقال قائلهم : قتلنا سيد الخزرج سعد بن عباده**رميناه بسهمين فلم نخط فؤاده فكما ترى لم يذكر فى مقاله هذا ولا فى مقاله المنقول ص ۱۸۳ ، أن المباشر لقتله من كان؟ ولعله ذكره فى مورد آخر لم يطبع من كتابه بعد ، فليراجع مظانها كترجمه أبى بكر (ج ۲ / ۴۷۰ المخطوطه بالاستانه) وترجمه خالد بن الوليد (۲ / ۵۴۰ المخطوطه) وترجمه عمر بن الخطاب (۲ / ۵۷۷ المخطوطه) وترجمه المغيره بن شعبه (۲/۱۲۱۱ المخطوطه).

مسلمه الأنصارى بقتل سعد فرماه كل منهما بسهم فقتل ثم أوقعوا فى أوهام الناس أن الجن قتلوه و وضعوا هذا الشعر على لسانهم:

قد قتلنا سيد الخزرج سعد بن عباده***فرميناه بسهمين فلم نخط فؤاده

و لو سلم فنقول قد اعتبر فى تعريف الإجماع اتفاق أهله على أمر واحد فى وقت واحد إذ لو لم يقع ذلك فى وقت واحد احتمل رجوع المتقدم قبل موافقه المتأخر فلا معنى لحصول الإجماع على خلافه أبى بكر تدريجا و الحاصل أنهم أرادوا بوقوع الإجماع على خلافته حصول الاتفاق على ذلك بعد النبى صلى الله عليه و آله بلا فصل أو فى زمان قليل فهو معلوم البطلان و إن أرادوا تحققه بعد تطاول المده فمع تسليمه مخالف لما اعتبر فى حقيقه الإجماع من اتحاد الوقت و أيضا لا يقوم حجه إلا إذا

دخل الباقون طوعا أما إذا استظهر الأكثر و خاف الأقل و دخلوا فيما دخل فيه الأكثر خوفا و كرها فلا.

و لا أظنک تستريب بعد الاطلاع على ما أوردنا سابقا من روايات الخاصه و العامه أن الحال كانت كذلك و أن بنى هاشم لم يبايعوا أولا ثم قهروا و بايعوا بعد سته أشهر حتى أن معاويه كتب إلى على عليه السلام يُؤَنِّبُهُ بذلک حيث يقول إنک كنت تقاد كما يقاد الجمل المخشوش و

كتب عليه السلام فى جوابه و قلت إنى كنت أُقَادُ كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع و لعمر الله لقد أردت أن تذم فمدحت و أن تفضح فافتضحت و ما على المسلم من غضاضه فى أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا فى دينه أو مرتابا فى يقينه و هذه حجتى عليک و على غيرک (۱).

و سيأتى فى باب شكواه عن المتقدمين المتغلبين ما فيه كفايه للمعتبرين.

و من الغرائب أنهم اتفقوا جميعا على صحه الحديث

عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ (۲).

و قد اعترف ابن أبى الحديد بصحته و قال الغزالى مع شده تعصبه فى كتاب الإحياء لم يذهب ذو بصيره ما إلى تخطئه على عليه السلام قط و

من المتفق على روايته فى صحاحهم و أصولهم كان

۱- راجع ص ۳۱۸ ممّا سبق.

۲- راجع البحار ج ۳۸ ص ۲۷- ۴۰ و الحديث أخرجه الحفاظ الاثبات راجع تاريخ بغداد ۱۴/ ۳۲۱ مجمع الزوائد ۷/ ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۹ ر ۱۳۴، سنن الترمذى ۵ ر ۲۹۷ بالرقم ۳۷۹۸، مستدرک الصحيحين ۳ ر ۱۲۴ مناقب الخوارزمى ۶۲، جامع الأصول ۹ ر ۴۲۰ منتخب كنز العمّال ۵ ر ۶۲ و ۳۴ شرح النهج الحميدى ۲ ر ۵۷۲ و لفظه فان قلت: فما هذا الامر الذى لم ينس و لم يخلق ان لم يكن هناک نص (يعنى قوله عليه السلام: هذا و لم يطل العهد و لم يخلق منک الذكر) قلت: قوله صلى الله عليه و آله «انى مخلف فيكم الثقلين و قوله صلى الله عليه و آله اللّهمّ أدر الحق معه حيث دار و امثال ذلک من النصوص الداله على تعظيمه و تبجيله و منزلته فى الإسلام ....

علی دیان هذه الأمه بعد نبیها (۱).

و قال الزمخشری و ابن الأثیر عند ذکر الروایه الدیان القهار و قیل القاضی و الحاکم و قد نقلنا ما أوردوه فی صحاحهم من أخبار السفینه (۲) و المنزله (۳) و الثقلین (۴) و غیرها فی أبواب النصوص علیه علیه السلام و أبواب فضائله و مع ذلک لا یبالون بمخالفته فی إمامه خلفائهم بلی مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ

ص: ۳۶۹

۱- راجع تاج العروس للزبیدی الفائق للزمخشریّ و النهایه لابن الأثیر ماده دی ن.
۲- راجع ج ۲۳ ص ۱۴۰- ۱۶۶ من بحار الأنوار کتاب الإمامه الباب ۷ باب فضائل أهل البیت و النصّ علیهم جمله من خبر الثقلین و السقیفه و باب حطه و غیرها، و الحدیث متواتر فی کتبهم نقله الحفاظ و رواه الاخبار، راجع معجم الطبرانی الصغیر ۷۸ و ۱۷۰، مستدرک الحاکم ۳ ر ۱۵۰ و ۲ ر ۳۴۳، میزان الاعتدال ۱ ر ۲۲۴، مجمع الزوائد ۹ ر ۱۶۸، تاریخ الخلفاء ۵۷۳، الخصائص الکبری ۲ ر ۲۶۶، تاریخ بغداد ۱۲ ر ۹۱، حلیه الأولیاء ۴ ر ۳۰۶ منتخب کنز العمّال ۵ ر ۹۲ و ۹۵، شرح النهج الحدیدی ۱ ر ۷۳.
۳- راجع ج ۳۷ ص ۲۵۴- ۲۸۹، و الحدیث متواتر قطعا راجع سیره ابن هشام ۲ ر ۵۲۰ المحبر ۱۲۵، مسند الطیالسی ۲۸ بالرقم ۲۰۵، صحیح البخاریّ فضائل أصحاب النبیّ الباب ۹، سنن الترمذی کتاب المناقب الباب ۲۰ سنن ابن ماجه المقدّمه الباب ۱۱، مسند ابن حنبل ۱ ر ۱۷۰ و ۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، ۳ ر ۳۲، خصائص النسائی ۱۵ ط مصر، صحیح مسلم ۷ ر ۱۲۰ بطرق کثیره، الی غیر ذلک ممّا تجده فی احقاق الحق ۵ ر ۱۳۳- ۲۳۴.
۴- راجع ج ۲۳ ص ۱۰۴- ۱۶۶ من بحار الأنوار کتاب الإمامه الباب ۷ و قد مر فی ص ۱۷۷ من هذا الجزء بعض مصادر الحدیث، و ان شئت راجع إحقاق الحقّ ۹/ ۳۰۹- ۳۷۵.

**[ترجمه]ای جوینده حقیقت و یقین! اکنون که از احادیث و آثار اهل تسنن در مورد داستان سقیفه مطلع شدی، آگاه باش که این است حال و وضع اجماعی که آن‌ها ادعا می‌کنند در به خلافت رسیدن ابوبکر وجود داشته است، و از همین رو بود که عاقبت آن منجر به تباهی دین گردید. همه دانشمندان اصول اهل تسنن گفته‌اند که اجماع عبارت است از متفق شدن همه اهالی حل و عقد، یعنی مجتهدان و علمای مسلمانان، بر سر یک موضوع در یک زمان. بر اساس آن‌چه که در شرح مختصر عضدی و غیر آن آمده است، خود آنان در مورد تحقق اجماع و شرائط آن بحث کرده‌اند که آیا تحقق اجماع [با تعریف فوق] ممکن است، یا محال؟ و بر فرض ممکن بودن، آیا وجود هم پیدا کرده است یا نه؟ و با فرض همه این‌ها، آیا اجماع می‌تواند حجت و دلیل بر چیزی شود یا نه؟ و با فرض اینکه اجماع بتواند حجت و دلیل قرار بگیرد، آیا حتی اگر ثبوت آن به حد تواتر نرسد، باز هم می‌توان حجت و دلیل باشد یا نه؟ و در همه این موارد میان علمای آنها مشاجره و کشمکش واقع شده است، پس آن‌ها برای اثبات امامت ابوبکر، باید همه این موارد را ثابت کنند.

ای کاش می‌دانستم کسانی از هیچ‌کدام از این موارد را قبول ندارند، چطور ادعای امامت ابوبکر را می‌کنند و چطور آن را اثبات می‌نمایند.

بعد از این قبول این‌ها نیز اختلاف دیگری وجود دارد؛ و آن این‌که آیا در حقانیت اجماع شرط است که هیچ‌یک از اجماع کنندگان نباید تا هنگام مرگشان از مسأله مورد اجماع تخلف کنند و با آن مخالفت ورزند، یا چنین شرطی وجود ندارد؟ آن‌ها هم‌چنین در این مساله اختلاف دارند که آیا اجماع خود به تنهایی حجت است، یا باید سندی داشته باشد که در واقع آن سند حجت حقیقی است؟ سندی که در مساله ادعای خلافت ابوبکر ذکر شده است، یک قیاس فقهی است؛ زیر آنان مطابق آن‌چه ادعا کرده‌اند، - البته خوانندگان حقیقت امر را خواندند و دریافتند - ریاست دین و دنیا را قیاس به امامت نماز در زمان بیماری رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کرده‌اند. و فساد این ادعا بر کسی که شناختی ناچیز از اصول دین داشته باشد، پوشیده نیست، زیرا اثبات حجیت قیاس بسیار مشکل است و علمای شیعه و پیروان مذهب ظاهریه اهل تسنن و همه معتزله حجیت آن را نفی می‌کنند و هر یک بنا بر مذهب خود دلایل عقلی و نقلی [در نفی حجیت آن] می‌آورند. سایر فرق و مذاهب نیز در مورد اقسام قیاس و شرائط آن اختلاف زیادی دارند.

با فرض اثبات تمام این موارد، قیاس در جایی است که علتی در اصل وجود دارد و فرع در آن علت با اصل برابر باشد. در این‌جا نه تنها علت مفقود است، بلکه تفاوت آشکاری[میان اصل و فرع] وجود دارد ؛ زیرا از نظر آن‌ها اقتدا به هر فرد نیکوکار یا فاجری در نماز جایز است؛ و حال آن‌که در خلافت این‌گونه نیست؛ زیرا آن‌ها عدالت و شجاعت و قریشی بودن و چیزهای دیگری را در خلافت شرط دانسته‌اند. هم‌چنین مسأله امامت جماعت مسأله واحدی است که در آن دانش زیاد و شجاعت و تدبیر و سایر شرایطی که از نظر آن‌ها در خلافت شرط است، معتبر نیست. از آن جایی که خلافت عبارت از حاکمیت و حکومت در همه امور دینی و دنیوی است نیاز به علوم و شرایط زیادی دارد که هیچ‌یک از آن‌ها در ابوبکر و دو خلیفه بعد از او وجود نداشت؛ بنابراین قیاس این به آن صحیح نیست.

و این‌که بعضی از آن‌ها گفته‌اند که نماز از امور دینی و خلافت از امور دنیاست، اشتباهی واضح است؛ زیرا محققانی مانند شارح جدید التجرید، امامت را به حکومت عام دینی و دنیوی تعریف کرده‌اند، - . شرح المواقف ۲ : ۴۶۹ - و ظاهراً همین

درست است. مضاف بر این‌که اصل آن [که خلافت از امور دنیوی باشد] هم ثابت نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً در روایات گذشت - و به زودی برخی از آن‌ها را می‌آوریم - شیعیان این موضوع را به شدت انکار می‌کنند.

برخی از آن‌ها گفته‌اند: پیامبر - صلی الله علیه و آله - [در هنگام بیماری‌اشان امر به اقامه نماز کردند، ولی کسی را برای این کار تعیین نکردند، عائشه دختر ابوبکر به بلال گفت: پیامبر - صلی الله علیه و آله - امر کردند که ابوبکر امام جماعت شود. وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مطلع شدند،] یک دست خود را بر شانه علی - علیه السلام - و دست دیگرشان را بر شانه فضل بن عباس گذاشتند و به مسجد رفتند و ابوبکر را از محراب کنار زدند و خودشان بر مردم نماز گزاردند، تا امامت ابوبکر در نماز، موجب خلل در دین نگردد. چیزی که بخاری با سند خود از عروه نقل کرده این قضیه را تقویت می‌کند: - . صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۳۹، ۲ : ۱۷۴ - «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اندکی احساس بهبودی کردند و [برای اقامه نماز] به محراب آمدند. ابوبکر به نماز رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز می‌خواند و مردم نیز به نماز ابوبکر، یعنی به تکبیر او نماز می‌گزاردند.» - . مراجعه کنید به إحقاق الحق ۲: ۳۶۳ - پایان نقل از صحیح بخاری.

و اگر مطابق نظر آن‌ها، روایت مقدم‌نمودن ابوبکر [از جانب پیامبر] در نماز صحیح باشد، و بر فرض صحت دال بر امامت او باشد، این به منزله نص پیامبر - صلی الله علیه و آله - بر امامت اوست، و وقتی نص موجود باشد، نیاز به هیچ چیز دیگری نیست؛ پس چطور ابوبکر و اصحاب سقیفه این [نص] را به عنوان دلیل برای امامت ابوبکر نیاوردند؟ و چطور به کمک آن بر انصار احتجاج نکردند؟ معلوم می‌شود که آن [تقدیم ابوبکر در نماز] به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل [بر خلافت] شود.

هم‌چنین واضح است که امامت از اصول دین است، و حتی با فرض این‌که قیاس صحیح باشد، اثبات آن با قیاس صحیح نخواهد بود؛ زیرا با فرض قبول حجیت قیاس، قیاس فقط در فروع دین جاری است، و اگر ظن [ناشی از قیاس] مجتهد، در مساله امامت نیز مانند فروعات فقهی کافی باشد، نباید مجتهدی که ظن به عدم امامت ابوبکر دارد را تخطئه نمود، باید تقلید از آن مجتهد نیز جایز باشد، با این‌که آن‌ها چنین نظری ندارند.

همچنین این که کسی [به هر دلیلی] جانشین شود، اقتضا نمی‌کند که جانشینی‌اش باید ادامه بیابد؛ زیرا اگر هم خلافت او به وسیله فعل [که مثلاً مقدم نمودن در نماز جماعت است] ثابت شود، فعل، دلالت بر تکرار و دوام ندارد. اگر با گفتار هم ثابت شود، همینطور است. چطور می‌تواند چنین دلالتی داشته باشد و حال آن‌که عادت این بود که در زمان غیبت ایشان از جانشین تبعیت می‌شد، و با حضور مجدد ایشان شخص جانشین به خودی خود از جانشینی‌اش خود عزل می‌شد.

هم‌چنین این امر با این مسأله که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در جنگ تبوک، علی - علیه السلام - را جانشین خود در مدینه قرار دادند و بعد از آن هم ایشان را عزل نکردند معارض است. زیرا وقتی علی علیه السلام جانشین حضرت بر مدینه باشند، این بدین معناست که ایشان در سایر مسؤلیت‌ها نیز جانشین پیامبرند؛ زیرا قائل به فصل وجود ندارد [که بگوید ممکن است ایشان در سایر مسؤولیت‌ها جانشین پیامبر نباشند]، و ارجحیت با ماست؛ زیرا جانشینی علی علیه السلام در مدینه، به مقام امامت بزرگ [و عام] نزدیک‌تر است، چون چنان‌چه گذشت جانشینی بر یک شهر، امور دینی و دنیوی، هر دو را شامل می‌شود برخلاف جانشینی در نماز.

از همه این‌ها هم که بگذریم، در امامت ابوبکر، اجماع همه افراد امت در یک زمان معین واقع نشد و حتی با قطع نظر از عدم حضور اهل بیت - علیهم السلام - و سعد بن عباده که بزرگ انصار بود و فرزندان و اصحاب او نیز این مسأله واضح است. و به همین سبب مؤلف المواقف و شارح آن سید شریف گفته‌اند که هرگاه امامت با اختیار و بیعت حاصل شود، بدان که آن حصول، دیگر نیازی به اجماع همه افراد اهل حل و عقد ندارد؛ زیرا ما دلیلی از عقل و نقل بر آن نداریم [که بگوید باید همه اهالی حل و عقد در اجماع موجود باشند]، بلکه وجود یک یا دو نفر از اهل حل و عقد نیز برای ثبوت امامت، و وجوب تبعیت از امام بر مسلمانان کافیست؛ زیرا ما می‌دانیم که صحابه با وجود آن همه صلابت در دین، در مساله امامت به همین مقدار اکتفا کردند؛ مانند سپردن خلافت به عمر از طرف ابوبکر، و سپردن خلافت به عثمان از جانب عبدالرحمن بن عوف. آن‌ها حتی این‌که همه اهل حل و عقد مدینه در اجماع حاضر باشند را شرط ندانستند، چه برسد به این‌که تمامی علمای شهرهای مختلف در اجماع حاضر باشند. و هیچ‌کس هم این کار آن‌ها را انکار نکرد. و اکتفا به یک یا دو نفر در تعیین امام، مسأله... ایست که بعد از آن‌ها نیز تا زمان ما بر طبق آن عمل می‌شده و می‌شود. - . شرح المواقف ۲ : ۴۶۷ - در این‌جا نقل از شرح المواقف تمام می‌شود.

تفتازانی در شرح المقاصد در استدلال بر امامت ابوبکر می‌گوید: ما چند دلیل داریم: دلیل اول و عمده دلیل ما اجماع اهل حل و عقد بر آن [یعنی امامت ابوبکر] است، اگر چه بنابر روایات برخی در آغاز تردید و توقف کردند؛ انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما، و ابوسفیان گفت: ای عبدمناف! آیا راضی شدید که تَیم عهده‌دار امور شما شود؟ به خدا سوگند دشت را پر از افراد سواره و پیاده می‌کنم، و در صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های اصحاب آمده که علی - علیه السلام - بعد از مدتی درنگ بیعت نمودند، و این‌که ابوبکر و عمر، پیغامی ملایم به وسیله ابوعبیده بن جراح نزد علی - علیه السلام - فرستادند که راویان مورد اعتماد با سند صحیح جریان آن را نقل کرده‌اند که مشتمل بر سخنان زیادی از جانب دو طرف [یعنی علی - علیه السلام - و ابوبکر] و اندکی از خشونت از جانب عمر است و نیز مشتمل بر این است که علی - علیه السلام - نزد آن دو آمدند و داخل در جماعت شدند [و بیعت کردند] و هنگامی که از مجلس برخاستند [که بروند] فرمودند: خداوند آن‌چه که مرا ناراحت و شما را خوشحال کرد را مبارک گرداند. بنابراین مطلبی که روایت شده که \\"وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند و علی - علیه السلام - و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر از بیعت سرباز زدند، فردای آن روز ابوبکر در پی علی - علیه السلام - فرستاد و ایشان با اصحابشان پیش او آمدند و ایشان و سایر کسانی که بیعت نکرده بودند، در همان روز با او بیعت نمودند\\"، جای تأمل دارد. در این‌جا نقل از شرح المقاصد تفتازانی تمام می‌شود.

تفتازانی در جای دیگری از همین کتاب گفته است: امامت به چند طریق منعقد می‌شود: یکی از آن‌ها بیعت اهل حل و عقد علما و سران و چهره‌های شاخص مردمی است که مشروط به حضور تعدادی خاص و یا موافقت همه اهالی حل و عقد سایر بلاد نیست، و حتی اگر یک فرد که مردم از او اطاعت می‌کنند، نیز بیعت نماید کافیست، سپس می‌گوید: طریق ثبوت امامت نزد ما و معتزله و خوارج و صالحیه، و بر خلاف شیعیان، این است که اهل حل و عقد کسی را انتخاب کنند و با او بیعت نمایند و شرط نیست که همه آن‌ها بر سر او اجماع داشته باشند و یا تعداد مشخصی باشند، بلکه با بیعت یکی از آن‌ها نیز امامت منعقد می‌گردد، و برای همین ابوبکر منتظر نشد که خبرها به گوشه و کنار قلمرو اسلامی برسد [و بعد از آن بر تخت امامت بنشیند]، و کسی هم بر او ایرادی نگرفت. عمر به ابو عبیده گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم، ابوعبیده گفت: وقتی

ابوبکر هست چگونه این را می‌گویی؟ در نتیجه با ابوبکر بیعت نمود. و این [که گفتیم] مسلک اشعری‌ها هم همین‌طور است، جز این‌که اشعریون شرط می‌کنند که این بیعت و لو یک‌نفره باید چند شاهد هم داشته باشد، تا کسی ادعا نکند که بیعتی مخفیانه زودتر از این بیعت انجام گرفته است. - . شرح المقاصد ۲ : ۲۷۱ و ۲۷۲ - در این‌جا نقل از شرح المقاصد تفتازانی تمام می‌شود.

امام فخر رازی در کتاب نهایه العقول اعتراف کرده که در زمان خلافت ابوبکر اجماع محقق نشد، بلکه اجماع در زمان خلافت عمر و بعد از مرگ سعد بن عباده منعقد شد.

بر حکم‌های این سفیهان که مدعی حرکت در مسیر علما هستند، باید خندید و در وقاحت و و بی‌حیایی آن‌ها باید متحیر گشت. خداوند آن‌ها را ذلیل کند که با عهد خدا چنین می‌کنند و با دین خدا چنین بازی می‌کنند. آیا هیچ فرد عاقلی قبول می‌کند که برای ریاست دین و دنیا و تصرف در جان و مال و آبروی همه افراد امت بیعت یک یا دو نفر از مردم، که بر خودشان هم نمی‌توانند حکومت کنند و عصمتشان ثابت نشده و شهادتشان بر یک درهم و نیم درهم نیز قبول نمی‌شود، کفایت کند؟

اگر بگویند: اگرچه در روز سقیفه اجماع بر خلافت ابوبکر حاصل نشد، ولی در عرض شش ماه بعد، همگان بر خلافت او متفق شدند و به امامت او رضایت دادند و بدین ترتیب اجماع کامل گشت، در مقابل می‌گوییم : این هم درست نیست؛ زیرا دانستید علی - علیه السلام - و اصحاب ایشان بعد از شش ماه نیز بیعت نکردند، و اگر هم بپذیریم که ایشان مانند کسانی که بیعت می‌کنند، دستشان را بر روی دست او زده باشند، شکی در این نیست که سعد بن عباده و فرزندان او چنین چیزی را قبول نکردند و با ابوبکر و عمر بیعت ننمودند. هم‌چنان که ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب، در شرح حال ابوبکر گفته که در روزی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وفات یافتند، مردم در سقیفه بنی‌ساعده برای خلافت با او بیعت کردند، و سپس فردای آن روز، یعنی روز سه شنبه بیعت عمومی با او صورت گرفت و سعد بن عباده و گروهی از خزرج و گروهی قریش با او بیعت نکردند. - . الاستیعاب ۲ : ۶۵۵ -

هم‌چنین ابن عبدالبر در همان کتاب - . همان ۱ : ۳۳۳ - و ابن حجر عسقلانی در کتاب الإصابه - . الإصابه ۲ : ۲۷ - روایت کردند که سعد با هیچ‌یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن‌ها نیز نتوانستند او را مانند افراد دیگر مجبور به بیعت با خودشان نمایند؛ زیرا او اقوام زیادی در میان خزرجیان داشت که از فتنه آن‌ها پرهیز کردند. زمانی که حکومت مسلمانان به عمر رسید، یک روز سعد از بازار مدینه گذر می‌کرد که نگاه عمر به او افتاد و به او گفت: ای سعد! یا بیا و به بیعت ما درآی، یا از این شهر خارج شو، سعد گفت: بر من حرام باد که در شهری بمانم که تو امیر آن هستی، سپس از مدینه راهی شام شد. سعد در نواحی دمشق اقوام زیادی داشت که در هر هفته نزد یکی از این قبایل زندگی می‌کرد، در همان ایام، یک روز که داشت از روستایی به روستای دیگر می‌رفت، از پشت باغی که در مسیر راهش بود تیری به طرف او پرتاب کردند و کشته شد.

مؤلف روضه الصفا - . روضه الصفا ۲ : ۲۱۹ - نیز مطالبی گفته که معنایش این که سعد با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت و پس از مدتی به تحریک برخی از بزرگان در آن‌جا کشته شد.

بلاذری در تاریخش گفته است: عمر بن خطاب به خالد بن ولید و محد بن مسلمه گفت که سعد را به قتل برسانند، و هر دو آن‌ها تیری به طرف او پرتاب کردند و او کشته شد، و بعد در میان مردم شایعه کردند که جنیان او را کشته‌اند و این شعر را بر سر زبان‌ها انداختند:

– سرور قوم خزرج سعد بن عباده را کشتیم، دو تیر به سمت او پرتاب کردیم و در نشانه‌گیری قلب او خطا ننمودیم.

اگر هم این را بپذیریم [که در عرض شش ماه همگان با ابوبکر بیعت کردند]، می‌گوییم: در تعریف اجماع، شرط شده که اهل اجماع بر یک چیز و در یک زمان متفق شوند؛ چرا که اگر اجماع در یک زمان واحد تحقق نیابد، احتمال می‌رود که کسی که اول کار موافق بوده، قبل از این‌که نفرات آخر موافقت کنند، از موافقت خود بازگردد [و آن را پس بگیرد]. بنابراین در مورد ابوبکر که موافقت‌ها به تدریج [و در طول زمان] انجام شده، اجماعی محقق نشده است. حاصل این‌که اگر مقصود آن‌ها از واقع‌شدن اجماع بر خلافت ابوبکر این است که بعد از پیامبر – صلی الله علیه و آله – بلافاصله و یا در یک زمان اندک، همگان بر سر او به اتفاق رسیدند، که بطلانش معلوم است، و اگر مقصودشان این است که اجماع بعد از سپری شدن مدتی طولانی محقق شده است، اگر هم بپذیریم، این فاق شرط تحقق اجماع، یعنی اتحاد وقت می‌باشد. هم‌چنین اجماع وقتی حجت است که باقی افراد به میل خود وارد آن شوند، اما اگر اکثریت غلبه کنند و اقلیت بترسند و با ترس و اجبار، در آن‌چه اکثریت به آن در آمده‌اند داخل شوند، [اجماع] حجیت نخواهد داشت.

گمان نمی‌کنم که خواننده بعد از اطلاع از روایات شیعیان و اهل تسنن که قبلاً آوردیم، شک کند که ممکن است حال به آن صورت [که آن‌ها می‌گویند] بوده باشد، و یا در این تردید کند که بنی‌هاشم ابتدا بیعت نکردند و سپس مجبور شدند و بعد از شش ماه بیعت نمودند. حتی معاویه هم در نامه‌ای که به علی – علیه السلام – نوشته، ایشان را بر آن جریان [بیعت اجباری] سرزنش کرده و می‌گوید:\\"تو مانند شتری که در بینی‌اش چوب کرده باشند، کشیده می‌شدی\\" و علی – علیه السلام – در جواب او مرقوم فرمودند: \\"گفتی که من مانند شتری که در بینی‌اش چوب کرده باشند، کشیده می‌شدم تا بیعت کنم؛ به جانم سوگند خواستی مرا نکوهش کنی، ولی ستایشم کردی و خواستی رسوا کنی، ولی خودت رسوایی به بار آوردی؛ بر مسلمان ننگ نیست که تا زمانی که در دین خود شک نکرده و در یقین خود تردیدی ننموده، مظلوم باشد و این خود حجت من علیه تو و غیر تو است\\". به زودی در فصلی که مربوط به شکایت حضرت از آن افراد قبلی زورگو می‌باشد، مطالبی خواهد آمد که برای عبرت گیرندگان کفایت می‌کند.

عجیب این است که همه آن‌ها صحت این حدیث از پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – را قبول دارند که ایشان فرمودند: علی با حق و حق با علی است؛ هر جا که علی برود حق نیز با او می‌رود. ابن ابی‌الحدید نیز به صحت آن اعتراف کرده است، و غزالی نیز با همه تعصبش در الإحیاء گفته است: «هیچ انسان بینایی هرگز چیزی ندیده که با آن علی – علیه السلام – را تخطئه کند [و کار ایشان را خطا بداند]. و از جمله روایت‌هایی که آن‌ها در صحاح و اصول خود بر آن اتفاق نظر دارند این است که [پیامبر فرمودند:] \\"علی دیّان این امت بعد از پیامبرشان است.\\" – . مراجعه کنید به تاج العروس زبیدی، فائق زمخشری و نهایه ابن اثیر، ماده «د ی ن» –

زمخشری و ابن اثیر در ذیل این روایت گفته اند: دیّان یعنی قهار، و گفته شده یعنی قاضی وحاکم. و ما احادیثی مانند حدیث

سفینه - . معجم طبرانی صغیر : ۷۸ و ۱۷۰ ، مستدرک الحاکم ۳ : ۱۵۰ و ۲ : ۳۴۳ ، میزان الإعتدال ۱ : ۲۲۴ ، مجمع الزوائد ۹ : ۱۶۸ ، تاریخ الخلفاء : ۵۷۳ ، الخصائص الکبری ۲ : ۲۶۶ ، تاریخ بغداد ۱۲ : ۹۱ ، حلیه الأولیاء ۴ : ۳۰۶ ، منتخب کنز العمال ۵ : ۹۲ و ۹۵ ، شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید ۱ : ۷۳ - و منزلت - . سیره ابن هشام ۲ : ۵۲۰ ، المحبر : ۱۲۵، مسند الطیالسی ۲۸ شماره ۲۰۵ ، صحیح بخاری، فضائل اصحاب النبی، باب ۹ ، سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب ۲۰ ، سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۱۱ ، مسند ابن حنبل ۱ : ۱۷۰ ، ۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ و ۳ : ۳۲ ، خصائص نسائی: ۱۵ ، صحیح مسلم ۷ : ۱۲۰ ، احقاق الحق ۵ : ۱۳۳ - ۲۳۴ - و ثقلین - . احقاق الحق ۹ : ۳۰۹ - ۳۷۵ - و احادیث دیگری که آن‌ها در کتاب‌های صحیحشان آورده‌اند را در بخش‌های نصوص موجود بر امامت علی - علیه السلام - و ابواب فضائل ایشان آورده‌ایم. با این همه، آن‌ها

خلفایشان را امام می‌دانند و دست از مخالفت خود برنمی‌دارند. آری، هر کس که خداوند نوری برایش قرار ندهد، نوری برایش نخواهد بود.

**[ترجمه]

تتمیم

أحببت أن أورد هاهنا فصلا من کتاب تلخیص الشافی (۱) یتضمن کثیرا مما أجاب به السید رضی الله عنه فی الشافی عن شبه المخالفین و أخبارا جمه مأخوذه من کتبهم یؤید ما أسلفناه من الأخبار حیث قال فی الکلام فی خلافه أبی بکر.

و الطریقه الثانیه بنوها علی الإجماع و ادعوا أن الأمه أجمعت علی إمامته و اختیاره و لهم فی ترتیب الإجماع طرق.

منها أن یقولوا انتهی الأمر فی إمامته إلی إن لم یکن فی الزمان إلا راض بإمامته و کاف عن النکیر فلو لم یکن حقا لم یصح ذلک و لا فرق بین أن نبین ذلک فی أول الأمر أو فی بعض الأوقات و إنما یذکرون ذلک لادعائهم من أن ما ظهر من العباس و الزبیر و أبی سفیان و وقع من تأخر أمیر المؤمنین علیه السلام عن بیعته و من غیره زال کل ذلک.

و الآخر أن یقول إن کل من یدعی علیه الخلاف قد ثبت عنه فعلا و قولا الرضا و البیعه ممن یعتمد علیه و یذکرون أن سعد بن عباده لم یبق علی الخلاف أو لا یعتد بخلافه.

و الثالث أن یقولوا إن إجماعهم علی فرع لأصل یتضمن تثبیت الأصل و قد استقر الإجماع فی أیام عمر علی إمامته و هی فرع لإمامه أبی بکر فیجب بصحتها صحه ذلک أو نبین أن أحدا لم یقل بصحه إمامه أحدهما دون الآخر ففی ثبوت أحدهما ثبوت الآخر من جهه الإجماع الثانی.

قالوا و الکلام فی هذا أوضح لأن أیام عمر امتدت و ظهر للناس الطاعه له و القبول من قبله و حضور مجلسه و المعاضده له فی الأمور لأن سعد بن عباده مات فی أوائل أیام عمر فاستقر الإجماع بعده بغیر شبهه.

و لنا فی الکلام علی إبطال هذه الطریقه وجهان من الکلام.

۱- تلخیص الشافی ۳/ ۴۴ و ما بعده.

أحدهما أن نبين أن ترك المنازعه و الإمساك عن النكير اللَّذَيْنِ توصلوا بهما إلى الرضا و الإجماع لم يكونا فى وقت من الأوقات.

و الثانى أن نسلم أن الخلاف فى إمامته بعد ظهوره انقطع غير أنه لم ينقطع على وجه يوجب الرضا و إن السخط ممن كان مظهرا للنكير ثم كف عنه باق فى المستقبل و إن كف عن معاذير يذكرها.

فأما الكلام فى الوجه الأول فبأن الخلاف ظهر فى أول الأمر ظهورا لا يمكن دفعه من أمير المؤمنين عليه السلام و العباس رضى الله عنه و جماعه بنى هاشم ثم من الزبير حتى روى عنه أنه خرج شاهرا سيفه و اسْتُلِبَ من يده فَضُرِبَ بِهِ الصَّفَا ثم من سلمان و خالد بن سعيد و أبى سفيان صخر بن حرب فكل هؤلاء قد ظهر من خلافهم ما شهرته تغنى عن ذكره و خلاف سعد و ولده و أهله أيضا معروف و كل هذا كان ظاهرا فى ابتداء الأمر.

ثم إن الخلاف من بعض من ذكرنا بقى و استمر و إن لم يكن ظاهرا منه فى المستقبل على حد ظهوره فى الماضى إلا أنه منقول معروف فمن أين للمخالف أن الخلاف انقطع و أن الإجماع وقع فى حال من الأحوال فما نراه عَوَّلَ فى ذلك إلا على الدعوى.

فإن قال أما الخلاف فى الابتداء فقد عرفته و أقررت به و ما تَدَّعُونَهُ من استمراره باطل لأنه غير منقول و لا معروف فعلى من ادعى استمرار الخلاف أن يبين ذلك فإنى أنكره.

قيل له لا معتبر بإنكارك ما نذكره فى هذا الباب لأنك بين أمرين إما أن تكون منكرا لكونه مرويا فى الجمله و تدعى أن أحدا لم يرو استمرار الخلاف على وجه من الوجوه أو تعترف بأَنَّ قوماً رووه غيرُ ثقاتٍ عندك و لم يظهر ظهور الخلاف و لم ينقله كل من نقل ذلك.

فإن أردت ما ذكرناه ثانيا فقد سبقناك إلى الاعتراف به لأنا لم ندع فى الاستمرار ما حصل فى الابتداء من الظهور و لا ندفع أنك لا توثق أيضا كل من

روی ذلک إلا أن أقل ما فی هـذا الباب أن یمنعک هذا من القطع علی أن النکیر زال و ارتفع و الرضا حصل و ثبت و إن أردت مـا ذکرنـاه أولاـ فهو یجری مجری المشاهـدات لأـن وجودهـا فی الروایه أظهر من أن یـدفع و لم یزل أمیر المؤمنین علیه السـلام متظلّمـا متألّما منـذ قبض الرسول صـلی الله علیه و آله إلی أن توفاه الله إلی جنته و لم یزل أهله و شـیعته یتظلمون له من دفعه عن حقه و کان ذلک منه علیه السـلام و منهم یخفی و یظهر و یترتب فی الخفاء و الظهور ترتب الأوقات فی شدتها و سـهولتها فکان علیه السـلام یظهر من کلامه فی هذا الباب فی أیام أبی بکر ما لم یکن ظاهرا فی أیام عمر ثم قَوِیَ کلامُهُ و صـرَّح بکثیر مما فی نفسه فی أیام عثمان ثم ازداد قوه فی أیام تسلیم الأمر إلیه و من عنی بقراءه الآثار علم أن الأمر جری علی ما ذکرناه.

رَوَی أَبُو إِسْـحَاقَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ سَـعِیدٍ الثَّقَفِیُّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی شَـیْبَهَ الْعَبْسِـیِّ عَنْ خَالِدٍ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی بَکْرَهَ قَالَ: سَـمِعْتُ عَلِیّاً علیه السـلام عَلَی الْمِنْبَرِ یَقُولُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله وَ مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَوْلَی بِهَذَا الْأَمْرِ مِنِّی (۱).

وَ رَوَی إِبْرَاهِیـمُ الثَّقَفِیُّ قَـالَ أَخْبَرَنَـا عُثْمَـانُ بْنُ أَبِی شَـیْبَهَ وَ أَبُو نُعَیْـمٍ الْفَضْـلُ بْنُ دُکَیْنٍ عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِیفَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ

۱- کتاب الثقفی (الغارات) غیر مطبوع بعـد، و اما کونه علیه السـلام أحق بهـذا الامر، فقد روی فی النهج تحت الرقم ۲۱۵ کلاما یشبه هـذا و هـو قـوله: «اللّهمّ إنّی اسـتعدیک علی قریش و من أعـانهم فـانهم قـد قطعـوا رحمی و أکفئـوا انـائی و أجمعـوا علی منازعتی حقا کنت أولی به من غیری، و قالوا الا ان فی الحق أن تأخذه و فی الحق أن تمنعه فاصبر مغموما أو مت متأسفا، الخطبه و ذکره الحمیـدی فی شـرح النهـج ۳ ر ۳۷ و قـال فی شـرحه: قـد روی کـثیر من المحـدثین أنه عقیب یوم السـقیفه تـألم وتظلم واسـتنجد واسـتصـرخ حیث ساموه الحضور والبیعه وأنه قال وهو بشـیر إلی القبر یا ابن أم ان القوم استضـعفونی وکادوا یقتلوننی » وأنه قال : واجعفراه ولا جعفر لی الیوم ، واحمزتاه ولا حمزه لی الیوم ، وقد ذکرنا من هذا المعنی جمله صالحه فیما تقدم.

مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا (۱).

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيِّ وَ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ مُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ قَالَ: بَيْنَمَا عَلِيٌّ عليه السلام يَخْطُبُ وَ أَعْرَابِيٌّ يَقُولُ وَا مَظْلِمَتَاهْ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام ادْنُ فَدَنَا فَقَالَ لَقَدْ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ وَ الْوَبَرِ.

وَ فِي حَدِيثِ عُبَادَةَ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ يَتَخَطَّى فَنَادَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَظْلُومٌ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَيْحَكَ وَ أَنَا مَظْلُومٌ ظُلِمْتُ عَدَدَ الْمَدَرِ وَ الْوَبَرِ (۲).

وَ رَوَى أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ حَدَّثَنِي وَالِدِي أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمْ يَقُمْ مَرَّةً عَلَى الْمِنْبَرِ إِلَّا قَالَ فِي آخِرِ كَلَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله.

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ عَنِ الْقَنَّادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يُصَلِّي أَمَامَهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَ لَا تُحَدِّثُنِي بِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْكَ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَ

۱- هذا شطر من كلامه عليه السلام تراه في النهج تحت الرقم ۶ من قسم الخطب و رواه الشارح الحميدى في شرحه ۱ ر ۷۶ عن طارق بن شهاب الاحمسى مرسلا.

۲- قال الحميدى في شرح النهج ۲ ر ۴۷۶ عند كلامه عليه السلام: «اللّهمّ إنّي استعديك على قريش و من أعانهم فانهم قطعوا رحمي و صغروا عظيم منزلتي و أجمعوا على منازعتي أمرا هو لي» ما نصه: اعلم انه قد تواترت الاخبار عنه عليه السلام بنحو من هذا القول نحو قوله : « مازلت مظلوما منذ قبض الله رسوله حتى يوم الناس هذا » وقوله « اللهم اخز قريشا فانها منعتني حقي وغصبتني أمري » وقوله « فجزى قريشا عني الجوازي فانهم ظلموني حقي واغتصبوني سلطان ابن امي » وقوله وقد سمع صارخا ينادي انا مظلوم فقال : « هلم فلنصرخ معا ما زلت مظلوما » وقوله (في الخطبه الشقشقيه) « وانه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحى » وقوله « أرى تراثي نهبا » وقوله « أصغيا باناءنا وحملا الناس على رقابنا » وقوله « مازلت مستأثرا على مدعوفا عما أستحقه واستوجبه » ...

أَحَبَّهُمْ إِلَيْکَ أَحَبُّهُمْ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَجَلْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَیَّ لَأَحَبُّهُمْ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ هَذَا الشَّیْخُ الْمَظْلُومُ الْمُضْطَهَدُ حَقُّهُ (۱).

وَ قَدْ رُوِیَ مِنْ طُرُقٍ کَثِیرَهٍ أَنَّهُ علیه السلام کَانَ یَقُولُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ یُحْشَرُ لِلْخُصُومَهِ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ (۲).

وَ

قَوْلُهُ علیه السلام یَا عَجَباً بَیْنَمَا یَسْتَقِیلُهَا فِی حَیَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ.

مَشْهُورٌ (۳).

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَائِشٍ عَنْ أَبِی الْجَحَّافِ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ ثَعْلَبَهَ أَنَّهُ قَالَ: أَ لَا أُحَدِّثُکَ حَدِیثاً لَا یَخْتَلِطُ قُلْتُ بَلَی قَالَ مَرِضَ أَبُو ذَرٍّ مَرَضاً شَدِیداً فَأَوْصَی إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ یَدْخُلُ عَلَیْهِ لَوْ أَوْصَیْتَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ کَانَ أَجْمَلَ مِنْ وَصِیَّتِکَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ وَ اللَّهِ قَدْ أَوْصَیْتُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً (۴).

وَ رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَهَ الْکِنَانِیُّ عَنْ ذَرِیحٍ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّ بُرَیْدَهَ کَانَ غَائِباً بِالشَّامِ فَقَدِمَ وَ قَدْ بَایَعَ النَّاسُ أَبَا بَکْرٍ فَأَتَاهُ فِی مَجْلِسِهِ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ هَلْ نَسِیتَ تَسْلِیمَنَا عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ وَاجِبَهً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ قَالَ یَا بُرَیْدَهُ إِنَّکَ غِبْتَ وَ شَهِدْنَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُحْدِثُ الْأَمْرَ بَعْدَ الْأَمْرِ وَ لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَجْمَعَ لِأَهْلِ هَذَا الْبَیْتِ النُّبُوَّهَ وَ الْمُلْکَ.

و قد روی خطاب بریده لأبی بکر بهذا المعنی فی ألفاظ مختلفه من طرق کثیره. (۵)

ص: ۳۷۴

۱- کتاب الغارات مخطوط بعد و أخرجه الحافظ ابن مردویه فی المناقب علی ما فی مناقب عبد اللّه الشافعی ص ۸۷. راجع ذیل الاحقاق ۸ ر ۶۷۹.

۲- راجع ص ۸۰ من هذا الجزء.

۳- یرید اقاله أبی بکر عن بیعته، و هذا شطر من خطبته المعروفه بالشقشقیه و سیأتی تمامها عن قریب إنشاء اللّه.

۴- کتاب الغارات مخطوط بعد و أخرجه الحافظ ابن مردویه فی المناقب علی ما فی مناقب عبد اللّه الشافعی ص ۸۷. راجع ذیل الاحقاق ۸ ر ۶۷۹.

۵- راجع ص ۹۱ و ۹۳ و ۱۹۷ و ۲۱۱ و غیر ذلک.

و قد روی أیضا من طرق مختلفه و بألفاظ متقاربه المعانی خطاب سلمان الفارسی رضی الله عنه للقوم و إنكاره ما فعلوه و قوله أصبتم و أخطأتم أصبتم سُنَّةَ الأولین و أخطأتم أهل بیت نبیكم صلی الله علیه و آله و قوله ما أدری أ نسیتم أم تناسیتم أو جهلتم أم تجاهلتم و قوله و الله لو أعلم أنی أعز لله دینا أو أمنع لله ضیما لضربت بسیفی قدما قدما. (۱) و لم نذكر أسانید هذه الأخبار و طرقها بألفاظها لئلا یطول به الكتاب و من أراده أخذه من مظانه و هذا الخلاف من سلمان و بریده لا ینفع فیه أن یقال رضی سلمان بعده و تولّی الولایات و أمسک بریده و سلَّم و بایع لأن تصریحهم بسبب الخلاف یقتضی أن الرضا لا یقع منهما أبدا و أنهما و إن كفَّا فی المستقبل عن الإنكار لفقد النُّصَّار و الخوف عن النفس فإن قلوبهم منكره و لكن لیس لمضطر اختیار.

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ الثَّقَفِیُّ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ الْحِمَّانِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ عَنْ حَبِیبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ یَزِیدَ الْحِمَّانِیِّ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ كَانَ فِیمَا عَهِدَ إِلَیَّ النَّبِیُّ الْأُمِّیُّ أَنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِكَ (۲).

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَمْرٍو الْبَجَلِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَیْمُ بْنُ بَشِیرٍ الْوَاسِطِیُّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَالِمٍ الْأَسَدِیِّ عَنْ أَبِی إِدْرِیسَ الْأَوْدِیِّ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: لَأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ فَتَخْطَفَنِی الطَّیْرُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ أَسْمَعْهُ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ سَتَغْدِرُ بِكَ الْأُمَّهُ بَعْدِی.

وَ رَوَی زَیْدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ كَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَقُولُ بَایَعَ النَّاسُ وَ اللَّهِ أَبَا بَكْرٍ وَ أَنَا أَوْلَی بِهِمْ مِنِّی بِقَمِیصِی هَذَا فَكَظَمْتُ غَیْظِی وَ انْتَظَرْتُ أَمْرِی وَ أَلْزَقْتُ كَلْكَلِی بِالْأَرْضِ ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ هَلَكَ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ وَ قَدْ وَ اللَّهِ (أ) عَلِمَ أَنِّی أَوْلَی بِالنَّاسِ مِنِّی بِقَمِیصِی هَذَا فَكَظَمْتُ غَیْظِی وَ انْتَظَرْتُ أَمْرِی ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ هَلَكَ وَ جَعَلَهَا شُورَی

۱- راجع ص ۱۹۳ و ۲۱۱ و ۲۷۸ و غیر ذلک.

۲- حدیث غدر الأمه قد مضی مصادره ص ۴۱ و ۴۵ فی المتن و ص ۶۵ فی الذیل و المتن ..

وَ جَعَلَنِی فِیهِمْ سَادِسَ سِتَّهٍ کَسَهْمِ الْجَدَّهِ فَقَالَ اقْتُلُوا الْأَقَلَّ فَکَظَمْتُ غَیْظِی وَ انْتَظَرْتُ أَمْرِی وَ أَلْزَقْتُ کَلْکَلِی بِالْأَرْضِ حَتَّی مَا وَجَدْتُ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْکُفْرَ بِاللَّهِ (۱).

و قوله علیه السلام ما وجدت إلا القتال أو الکفر بالله منبها بذلک علی سبب قتاله لطلحه و الزبیر و معاویه و کفه عمن تقدم لأنه لما وجد الأعوان و الأنصار لزمه الأمر و تعین علیه فرض القتال و الدفاع حتی لم یجد إلا القتال أو الخلاف لله و فی الحال الأولی کان معذورا لفقد النُّصَّارِ و الأعوان. (۲).

و روی جمیع أهل السِّیَر أن أمیر المؤمنین علیه السلام و العباس لما تنازعا فی المیراث و تخاصما إلی عمر قال عمر من یعذرنی من هذین ولی أبو بکر فقالا عقَّ و ظلم و الله یعلم أنه کان برا تقیا ثم ولیت فقالا عقَّ و ظلم (۳).

و هذا الکلام من أصح دلیل علی أن تظلمه علیه السلام عن القوم کان ظاهرا و غیر خاف علیهم و إنما کانوا یجاملونه و یجاملهم.

وَ رَوَی الْوَاقِدِیُّ فِی کِتَابِ الْجَمَلِ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حِینَ بُویِعَ خَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِکُلٍّ أَهْلٌ وَ لَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَدِیماً فَعَلَ وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ لَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَیْ ءٌ فَأَقْبَلَ وَ إِنِّی لَأَخْشَی أَنْ

۱- کتاب الغارات مخطوط، و سیجی ء فی باب شکوی أمیر المؤمنین علیه السلام شطر کثیر من تظلماته علیه السلام إنشاء اللّه تعالی.

۲- و یشهد علی ذلک کلامه علیه السلام «أما و الذی فلق الحبه و برا النسمه لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما أخذ اللّه علی العلماء أن لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم، لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أولها ..الخ وقد مر ص ۲۴۶ فیما سبق.

۳- أثبته الصحاح و المسانید و لفظ مسلم علی ما فی ج ۵/ ۱۵۲ فی حدیث مالک ابن أوس «... قال: فلما توفی رسول اللّه قال أبو بکر أنا ولی رسول اللّه فجئتما تطلب میراثک من ابن اخیک و یطلب هذا میراث امرأته من أبیها، فقال أبو بکر: قال رسول اللّه ما نورث ما ترکناه صدقه فرأیتماه کاذبا آثما غادرا خائنا، و اللّه یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق، ثمّ توفی أبو بکر و أنا ولی رسول اللّه و ولی أبی بکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا و اللّه یعلم انی لصادق بار راشد تابع للحق فولیتها ... الحدیث. راجع صحیح البخاری کتاب النفقات الباب ۳ کتاب المغازی الباب ۱۴ کتاب الاعتصام الباب ۵ سنن أبی داود کتاب الاماره ۱۹ ، سنن الترمذی کتاب السیر الباب ۴۳ مسند الامام ابن حنبل ۱ / ۲۰۹ ، منتخب کنز العمال ۳ / ۱۲۹ قال : رواه عبدالرزاق فی الجامع وابن حنبل وأبوعبید فی الاموال والبخاری ومسلم وأبوداود والترمذی والنسائی وأبوعوانه وابن حبان وابن مردویه والبیهقی فی السنن ، وأخرجه ابن أبی الحدید فی شرحه ۴ / ۸۲ وما بعده بألفاظ مختلفه عن أبی بکر الجوهری ولفظه « ظالم فاجر » وفی ص ۸۵ ولفظه « خائن فاجر » وسیوافیک سائر المصادر فی باب فدک ان شاء الله تعالی.

تَکونُوا فِی فَتْرَهٍ وَ مَا عَلَیَّ إِلَّا الِاجْتِهَادُ وَ قَدْ کَانَتْ أَمُورٌ مَضَتْ فَمِلْتُمْ فِیهَا مَیْلَهً کَانَتْ عَلَیْکَمْ مَا کُنْتُمْ فِیهَا عِنْدِی بِمَحْمُودِینَ أَمَا إِنِّی لَوْ أَشَاءُ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ سَبَقَ الرَّجُلَانِ وَ قَامَ الثَّالِثُ کَالْغُرَابِ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ یَا وَیْلَهُ لَوْ قُصَّ جَنَاحَاهُ وَ قُطِعَ رَأْسُهُ لَکَانَ خَیْراً لَهُ فِی کَلَامٍ طَوِیلٍ بَعْدَهَا.

و قد رویت هذه الخطبه عن الواقدی: من طرق مختلفه (۱)

ص: ۳۷۷

۱- رواه المفید فی الارشاد : ۱۱۵ قال : ومن کلامه علیه السلام فی الدعاء إلی نفسه والدلاله علی فضله والابانه عن حقه والتعریض بظالمه والاشاره إلی ذلک والتنبیه علیه ما رواه الخاصه والعامه عنه وذکر ذلک أبوعبیده معمر بن المثنی وغیره ممن لا یتهمه خصوم الشیعه فی روایته .. الخ. وقال ابن أبی الحدید فی شرح النهج ۱ / ۹۲ فی شرح الخطبه ۱۶ : وهذه الخطبه من جلائل خطبه علیه السلام ومن مشهوراتها ، قد رواها الناس کلهم وفیها زیادات حذفها الرضی اما اختصارا أو خوفا من ایحاش السامعین ، وقد ذکرها شیخنا أبوعثمان الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین علی وجهها ورواها عن أبی عبیده معمر بن المثنی قال : أول خطبه خطبها أمیر المؤمنین علی علیه السلام بالمدینه فی خلافته ، حمد الله وأثنی علیه وصلی علی النبی (صلی الله علیه و آله) ثم قال : ألا لا یرعین مرع الاعلی نفسه ، شغل من الجنه والنار أمامه : ساع مجتهد ، وطالب یرجو ، ومقصر فی النار ثلاثه ، واثنان : ملک طار بجناحیه ونبی أخذ الله بیده ، لا سادس ، هلک من ادعی وردی من اقتحم ... إلی أن قال : قد کانت أمور لم تکونوا عندی فیها محمودین أما انی لو أشاء لقلت ، عفا الله عما سلف ، سبق الرجلان وقام الثالث کالغراب همته بطنه ویحه لوقص جناحاه وقطع رأسه لکان خیرا له ، انظروا فان أنکرتم فانکروا وان عرفتم فآزروا ، حق وباطل ولکل أهل ... إلی آخر الخطبه. وأخرجه المتقی الهندی فی منتخب کنز العمال ۲ / ۱۹۰ _ ۱۹۱ وقال : رواه اللالکائی ، الا أنه أسقط لفظ الغراب وما بعده مما یتعلق بعثمان.

ثم روى الخطبه الشقشقيه (۱) ثم قال و الـذى ذكرناه قليل من كثير و لو تقصـينا جميع ما روى فى هـذا الباب عنه عليه السـلام و عن أهله و ولـده و شـيعته لم يتسع جميع حجم كتابنـا له و فى بعض مـا ذكرنـاه أوضـح دلاله على أن الخلاف ما زال و أنه كان مستمرا و أن الرضا لم يحصل فى حال من الأحوال.

فـإن قيـل جميع مـا رويتموه أخبـار آحـاد لاـ توجب علمـا و لاـ يرجع بمثلها عن المعلوم و المعلوم أن الخلاف لم يظهر على حد ظهوره فى الأول و لم يروها أيضا إلا متعصب غير موثوق بأمانته.

قلنا أما هـذه الأخبار و إن كانت على التفصـيل أخبار آحاد فمعناها متواتر لأنه قـد رواه عدد كثير و جم غفير و إن كان اللفظ فى التفصـيل آحـادا ثم لو سـلمنا على اقتراحكم أنهـا آحاد ليس يجب أن يكون مانعه من القطع على ارتفاع النكير و ادعاء العلم بأن الخلاف قد زال و ارتفع لأنه لا يمكن مع هذه الأخبار و هى توجب الظن إن لم توجب العلم أن يدعى العلم بزوال الخلاف.

فأما قول السائل إنا لا نرجع بها عن المعلوم فأى معلوم هاهنا رجعنا بهذه

۱- راجع الشـافى ۳۹۲، تلخيص الشـافى ۳/ ۵۳ و الخطبه الشقشـقيه بشـرحها و اخراج مصادرهـا سـيأتى إنشاء اللّه تعالى فى باب شكواه عليه السلام.

الأخبار عنه فإن أراد الإجماع و زوال الخلاف فكل ذلك لا يثبت إلا مع فقد ما هو أضعف من هذه الأخبار و زوال الخلاف لا يكون معلوما مع وجداننا روايه وارده به و إنما يتوصل إلى الرضا و الإجماع بالكف عن النكير و زوال الخلاف و إذا كان الخلاف و النكير مرويين من جهه ضعيفه أو قويه كيف يقطع على ارتفاعهما أو زوالهما و أما القدح فى الرواه فأول ما فيه أن أكثر ما رويناه هاهنا وارد من طرق العامه و مسند إلى من لا يتهمونه و لا يجرحونه و من تأمل ذلك علمه ثم ليس يقنع فى جرح الرواه بمحض الدعوى دون أن يشار إلى أمور معروفه و أسباب ظاهره و إذا رَوَى الخبرَ مَنْ ظاهِرُهُ العدالهُ و التدينُ لم يقدح فيه ما جرى هذا المجرى من القدح.

فإن قيل هذا يؤدى إلى الشك فى ارتفاع كل خلاف.

قلنا إن كان الطريق فيما تشيرون إليه يجرى مجرى ما نتكلم عليه فى هذا الباب فلا سبيل إلى القطع على انتفائه فكيف يقطع على انتفاء أمر و هو مروى منقول و إنما نقطع على ذلك فى الموضع الذى لا يُوجَدُ فيه نقلٌ بخلاف و لا روايهٌ لنكير.

فإن قيل الشى ء إذا كان مما يجب ظهوره إذا كان فإنا نستدل بانتفاء ظهوره على انتفائه و لا نحتاج إلى أكثر من ذلك و لهذا نقول لو كان القرآن عورض لوجب أن تظهر معارضته على حد ظهور القرآن فإذا لم نجدها ظاهره قطعنا على انتفائها و لو رَوَى لنا راوٍ من طريق الآحاد أن معارضته وقعت لم نلتفت إلى روايته و هذه سبيل ما تَدَّعُونَهُ من النكير الذى لم يثبت و لم يظهر.

قلنا قد شرطت شرطا كان ينبغى أَنْ تُرَاعِيَهُ و تُوجِدَنَاهُ فيما اختلفنا فيه لأنك قلت إن كل أمر لو كان وجب ظهوره و متى لم يظهر يجب القطع على انتفائه و هذا صحيح و به تبطل معارضه القرآن على ما ذكرت لأن الأمر فى أنها لو كانت لوجب ظهورها واضح و عليه بنى الكلام و ليس هذا موجودا فى النكير على أصحاب الاختيار لأنك لا تقدر على أن تدل على أن نكيرهم يجب ظهوره لو كان و أن الداعى إليه داع إلى إظهاره بل الأمر بخلاف ذلك لأن الإنكار على مالك الحل و العقد و

الأمر و النهی و النفع و الضر الذی قد مال إلیه أکثر المسلمین و رضی بإمامته أکثر الأنصار و المهاجرین یجب طیه و ستره و لا یجوز إذاعته و نشره و الدواعی کلها متوفره إلی إخفائه و ترک إعلانه فأین هذا من المعارضه.

و لو جوزنا فی المعارضه أو غیرها من الأمور أن یکون و لا تدعو الدواعی إلی إظهاره بل إلی طیه و نشره لم یجب القطع علی انتفائه من حیث لم یظهر للکل و لم ینقله الجمیع و لکنا متی وجدنا أیسر روایه فی ذلک نمنع لأجلها من القطع علی انتفاء ذلک الأمر و علی أنه لم یکن و سنشبع الکلام فی السبب المانع من إظهار الخلاف و إعلان النکیر فیما یأتی بمشیه الله.

فأما قولهم إن کل من یدعی علیه الخلاف فإنه ثبت عنه قولا و فعلا الرضا بالبیعه و قد بینا و سنبین أن الأمر بخلافه و أن الذی اعتمدوه من الکف عن النزاع لیس بدلاله علی الرضا لأنه وقع عن أسباب ملجئه و کذلک سائر ما یدعی من ولایه من تولی من قبل القوم ممن کان مقیما علی خلافهم و منکرا لأمرهم.

و أما بناؤهم العقد الأول علی الثانی و أنه لما ظهر فی الثانی من الرضا و الانقیاد لطول الأیام و تمادیها ما لم یظهر فی الأول جاز أن یجعل أصلا له فالکلام علی العقد الأول الذی ذکرناه مستمر فی الثانی بعینه لأن خلاف من حکینا خلافه و روینا عنه ما روینا هو خلاف فی العقدین جمیعا.

ثم لو سلمنا ارتفاع الخلاف علی ما یقترحونه لکان ذلک لا یدل علی الرضا إذا بینا ما أحوج إلیه و ألجأ إلی استعماله.

فأما قولهم إن سعدا لا یعتد بخلافه من حیث طلب الإمامه لنفسه و کان مبطلا فی ذلک و استمر علی هذه الطریقه فلا اعتبار بخلافه فلیس بشیء یعول علیه لأن أول ما فی ذلک أن الذی ادعوه من أن الأئمه من قریش لیس بمقطوع به و لا رواه أحد من أهل السیر و خلاف سعد فی الإمامه و الأنصار خلاف واحد و نحن نبین ما ذکره أهل السیر من خبر السقیفه لیعلم أن ما ادعوه

لا أصل له. (۱) ثم روی ما روینا منه سابقا من أخبار السقیفه (۲) فقال و قد روی الطبری و غیره خبر السقیفه من طرق مختلفه خالیه کلها من ذکر الاحتجاج

بالخبر المروی أن الأئمه من قریش.

و یدل علی ضعفه ما روی عن أبی بکر من قوله عند موته (۳)

ص: ۳۸۱

۱- الشافی: ۳۹۵، تلخیص الشافی ۳/ ۶۰.

۲- مر متنه فی ص ۳۳۰- ۳۳۷ ممّا سبق.

۳- مر مصادره ص ۳۱۷ فیما سبق، و قد مر فی ص ۲۶۱ کلام منافی الذیل تأیدنا من قوله علیه السلام: «ان الأئمّه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم» أن کلام الرسول انما کان فی الولاه و المراد أن بنی عبد المطلب و هم أرحام النبیّ صلّی اللّه علیه و آله هم الذین یلون أمر الناس تحت قیاده ولیهم من عترته (صلّی اللّه علیه و آله). ثم ذکرنا فی ص ۳۵۱ أن قوله تعالی « واولو الارحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین » ینص علی أن لاولایه لاحد علی أرحامه ، سواء کان مهاجریا أو انصاریا أو من سائر المؤمنین إلی الابد. فالمسلم أن لهذا الحدیث أصلا من القرآن العظیم وبیان الرسول الکریم ، فالقرآن هو آیه الاحزاب ۶ ، والحدیث قوله صلی الله علیه و آله « انما الولاه من بنی هاشم وبنی عبدالمطلب» أو کلام مثل هذا لکنهم بدلوه قولا غیر الذی قیل لهم ومن یبدل نعمه الله کفرا من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب. وأما الشواهد التاریخیه علی ذلک فکثیره ومما یحضرنی الان ما رواه الطبری فی تاریخه ۴ / ۲۳۳ فی حدیث الشوری : .. فقال المقداد : ما رأیت مثل ما أوتی إلی أهل هذا البیت بعد نبیهم ، انی لا عجب من قریش أنهم ترکوا رجلا ما أقول ان أحدا أعلم ولا أقضی منه بالعدل ، أما والله لو أجد علیه أعوانا ، فقال عبدالرحمن : یا مقداد اتق الله فانی خائف علیک الفتنه ، فقال رجل للمقداد : رحمک الله من أهل هذا البیت و من هذا الرجل؟ قال : أهل البیت بنو عبدالمطلب ، والرجل علی بن أبی طالب ، فقال علی علیه السلام : ان الناس ینظرون إلی قریش وقریش تنظر إلی بیتها فتقول « ان ولی علیکم بنو هاشم لم تخرج منهم أبدا ، وما کانت فی غیرهم من قریش تداولتموها بینکم ... » والعجب أن شارح النهج ذکر فی قصه الشوری هذا الذی رواه الطبری بطوله عن نفس التاریخ ، لکن سؤال الرجل عن مقداد وجوابه ساقط عنه ولا أظن فی ذلک الاسهو الطابع دون التعمد انشاء الله ، والا فشارح النهج قد روی کثیرا من هذا المعنی فی غصون کتابه ، وهو الذی روی فی ۲ / ۱۸ أن المغیره بن شعبه قال لابی بکر وعمر : « أتریدون أن تنظروا حبل الحبله من أهل هذا البیت؟ وسعوها فی قریش تتسع » (راجع أیضا ص ۲۰۵ ما مر عن الطوسی رحمه الله). ومن الشواهد ما رواه البلاذری فی ۵ / ۱۷ من أنسابه أن عمر قال لعلی علیه السلام « ان ولیت من أمر الناس شیئا فلا تحملن بنی عبدالمطلب علی رقاب الناس » وهکذا روی کلام عمر هذا شارح النهج وقد مر نصه ص ۲۷۴ وروی أیضا فی ۲ / ۲۰ و ۱ / ۳۴ من شرحه کلاما آخر لعمر یؤید ما ذکرناه ، وأنهم خافوا اماره علی لحداثه سنه وحبه بنی عبدالمطلب ، راجع نصه ص ۲۶۲ ، ولذلک نفسه تری عبدالرحمن بن عوف یقول لعلی « علیک عهد الله ومیثاقه ان بایعتک أن لا تحمل بنی عبدالمطلب علی رقاب الناس .. » أنساب الاشراف للبلاذری ۵ / ۲۲. ومن الشواهد ما رواه المفید فی الارشاد ۱۱۶ والسید المرتضی فی الشافی ۴۴۲ تلخیص الشافی ۴ / ۴۵ ونقله عنه شارح النهج ۳ / ۱۷۲ عن جندب فی حدیث مبایعه عثمان یوم

الشورى وفيه أنه أشار إلى على أن يقاتلهم ولو بعشره من أصحابه فقال عليه السلام : أو تراه كان تابعى من كل مائه عشره؟ قلت : لا ـ رجو ذلك ، قال : لكنى لا ـ أرجو ، لا والله ولا من المائه اثنين وسأخبرك من أين ذلك ، ان الناس انما ينظرون إلى قريش فيقولون هم قوم محمد وقبيلته وان قريشا تنظر النيا فتقول : ان لهم بالنبوه فضلا على سائر قرسش وأنهم أولياء هذا الامر ، دون قريش والناس ، وأنهم ان ولوه لم يخرج هذا السلطان منهم إلى أحد أبدا ، ومتى كان فى غيرهم تداولتموه بينكم ، فلا والله لا تدفع قريش الينا هذا السلطان طائعه أبدا ... الحديث.

لیتنی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عن ثلاثه أشیاء ذکر من جملتها لیتنی کنت

ص: ۳۸۲

سألته هل للأنصار فی هذا الأمر حق فکیف یقول هذا القول من یروی عنه علیه السلام أن الأئمه من قریش و أن هذا الأمر لا یصلح إلاـ لهذا الحی من قریش و یدل علی ضعفه أیضا ما روی أن عمر قال عند موته لو کان سالم حیا ما تخالجنی فیه الشکوک (۱) بعد أن ذکر أهل الشوری و طعن علی واحد واحد و سالم لم یکن من قریش فکیف یجوز أن یقول هذا و قد سمع أبا بکر روی هذا الخبر.

وَ رَوَی الطَّبَرِیُّ فِی تَارِیخِهِ عَنْ شُیُوخِهِ مِنْ طُرُقٍ مُخْتَلِفَهٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لَمَّا طُعِنَ قِیلَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَوِ اسْتَخْلَفْتَ قَالَ مَنْ أَسْتَخْلِفُ لَوْ کَانَ أَبُو عُبَیْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ حَیّاً لَاسْتَخْلَفْتُهُ فَإِنْ سَأَلَنِی رَبِّی قُلْتُ سَمِعْتُ نَبِیَّکَ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِنَّهُ أَمِینُ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَوْ کَانَ سَالِمٌ مَوْلَی أَبِی حُذَیْفَهَ حَیّاً اسْتَخْلَفْتُهُ فَإِنْ سَأَلَنِی رَبِّی قُلْتُ سَمِعْتُ نَبِیَّکَ یَقُولُ إِنَّ سَالِماً شَدِیدُ الْحُبِّ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ أَدُلُّکَ عَلَیْهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فَقَالَ قَاتَلَکَ اللَّهُ وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ اللَّهَ بِهَذَا وَیْحَکَ کَیْفَ أَسْتَخْلِفُ رَجُلًا عَجَزَ عَنْ طَلَاقِ امْرَأَتِهِ ..(۲)

وَ رَوَی الْبَلاذُرِیُّ فِی کِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِتَارِیخِ الْأَشْرَافِ عَنْ عَفَّانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی رَافِعٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ کَانَ مُسْتَنِداً إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عِنْدَهُ ابْنُ عُمَرَ وَ سَعِیدُ بْنُ زَیْدٍ فَقَالَ اعْلَمُوا أَنِّی لَمْ أَقُلْ فِی الْکَلَالَهِ شَیْئاً وَ لَمْ أَسْتَخْلِفْ بَعْدِی أَحَداً وَ أَنَّهُ مَنْ أَدْرَکَ وَفَاتِی مِنْ سَبْیِ الْعَرَبِ فَهُوَ حُرٌّ مِنْ مَالِ اللَّهِ قَالَ سَعِیدُ بْنُ زَیْدٍ أَمَا إِنَّکَ لَوْ أَشَرْتَ بِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ ائْتَمَنَکَ النَّاسُ فَقَالَ عُمَرُ

۱- طبقات ابن سعد ۳ ق ۲/ ۲۴۸، الاستیعاب ۲/ ۵۶۱، أسد الغابه ۲/ ۲۴۶، تاریخ الطبریّ ۴/ ۲۲۷، العقد الفرید ۲/ ۲۵۶، الإمامه و السیاسه ۱/ ۲۸ اعلام النساء ۲/ ۸۷۶ منتخب کنز العمّال ۴/ ۴۲۷ و ۲/ ۱۸۸ راجع ترجمه سالم ص ۸۵ فیما سبق.

۲- تاریخ الطبریّ ۴/ ۲۲۷، العقد الفرید ۲/ ۱۵۶، تاریخ الکامل ۳/ ۳۴، الصواعق المحرقه ۱۰۲ و قصه طلاق امرأته فی الحیض معروف فی الفقه.

لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ أَصْحَابِي حِرْصاً سَيِّئاً وَ أَنَا جَاعِلٌ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى النَّفَرِ السِّتَّةِ الَّذِينَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ ثُمَّ قَالَ لَوْ أَدْرَكَنِي أَحَدُ رَجُلَيْنِ لَجَعَلْتُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْهِ وَ لَوَثِقْتُ بِهِ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَهَ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ قَاتَلَكَ اللَّهُ وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ اللَّهَ بِهَذَا أَسْتَخْلِفُ رَجُلًا لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُطَلِّقَ امْرَأَتَهُ قَالَ عَفَّانُ يَعْنِي بِالرَّجُلِ الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْمُغِيرَهَ بْنَ شُعْبَهَ (۱)..

و هذا كما ترى تصريح بأن تمنى سالم إنما كان لأن يستخلفه كما أنه تمنى أبا عبيده لذلك فأى تأويل يبقى مع هذا الشرح.

و العجب من أن يكون بحضرته مثل أمير المؤمنين و منزلته فى خلال الفضل منزلته و باقى أهل الشورى الذين كانوا فى الفضل الظاهر على أعلى طبقاته ثم يتمنى مع ذلك حضور سالم تمنى من لا يجد منه عوضا و إن ذلك لدليل قوى على سوء رأيه فى الجماعه (۲) و لو كان تمنيه للرأى و المشوره كان يكون أيضا الخطب جليلا لأنا نعلم أنه لم يكن فى هذه الجماعه التى ذكرناها إلا مَنْ مَوْلَاهُ يُسَاوِي سَالِماً إن لم يَفْضُلْهُ فى الرأى و جوده التحصيل فكيف يرغب عنهم فى الرأى و اختيار من لا يصلح للأمر و يتلهف على حضور من لا يدانيهم فى علم و لا رأى و كل هذه الأخبار إذا سُلِّمَتْ و أَحْسَنَّا الظَّنَّ بعمر دلت على أن

الخبر الذى رووه بأن الأئمه من قريش.

لا أصل له.

فإن قيل كيف تدفعون هذا الخبر و أنتم تقولون بمثل ذلك.

۱- يطلب فى ۲/ ۵۷۷ من تاريخ البلاذرى و ما بعدها من مخطوطه استانبول المحفوظه فى بناء المكاتب المسمى سليمانيه تحت الرقم ۹۵۸، لم يطبع بعد و قد طبع بعض أجزائه و الحديث أخرجه بهذا السند و تغيير يسير فى الألفاظ كاتب الواقدى فى طبقاته ۳ ق ۲/ ۲۴۸.

۲- بل هو أقوى شاهد على أنهم كانوا أصحاب العقده التى كتبوها بينهم فى صحيفه راجع ذيل ص ۸۶ من هذا الجزء.

قلنـا نحن لاـ نرجع فی ثبوت إمـامه من نقول بإمـامته إلی أمثـال هـذه الأخبـار بل لنا علی ذلک أدله واضـحه و حجـج بینه و إنما أوردنا خبر السقیفه لیعلم أن خلاف سعد و ذویه کان قادحا.

ثم لو سـلمنا أنه کـان مُبْطِلًا فی طلب الإمامه لنفسه علی ما یقترحونه لم لا یعتـد بخلافه و هو خالف فی أمرین أحـدهما أنه اعتقد أن الإمامه تجوز للأنصار و الآخر أنه لم یرض بإمامه أبی بکر و لا بایعه و هذان خلافان لیس کونه مبطلا فی أحدهما یقتضی أن یکون مبطلا فی الآخر و لیس أحدهما مبنیا علی صاحبه فیکون فی إبطال الأصل إبطال الفرع لأن من ذهب إلی جواز الإمامه فی غیر قریش لا یمنع من جوازها فی قریش فکیف یجعل امتناعه من بیعه قریش مبنیا علی أصـله فی أن الإمامه تجوز فی غیر قریش دلیلا علی أنه مبطل فی امتناعه من بیعه إنسان بعینه.

و لیس لأحد أن یقول إن سعدا وحده لا یکون محقا و لا یکون خروجه عما علیه الأمه مؤثرا فی الإجماع و ذلک أن هذا استبعاد لا وجه له لأن سعدا مثل غیره من الصحابه الذین إذا خالفوا فی شی ء أثر خلافهم فی الإجماع و لا یعد إجماعا.

فإن قیل إن خلاف واحد و اثنین لا یعتد به لأنه لا یکون سبیلا للمؤمنین و قول الجماعه یصح ذلک فیه.

قیل أول ما فیه أنه کان لسـعد من الأولاد من یجوز أن یتناوله الکنایه عن الجماعه لأن أقل من یتناوله اللفظ ثلاثه فصاعـدا و بعد فإذا کان لفظ المؤمنین یفید الاستغراق علی وجه الحقیقه فمن حمله علی جماعه دون الاستغراق کان مجازا و إذا جاز حمله علی هذا الضرب من المجاز جاز أن یحمل علی الواحد لأنه قد یعبر عن الواحد بلفظ الجماعه مجازا علی أنا قد بینا فیما تقدم أن هذه الآیات لا دلاله فیها علی صحه التعلق بالإجماع و فی ذلک إسقاط هذا السؤال.

و أما الطریقه الثانیه فهی أن نسلم لهم ترک النکیر و إظهار البیعه و

نقول ما الذی یدل علی أنهم کانوا راضین بها و الرضا من أفعال القلوب لا یعلمه إلا الله تعالی ثم یقال لهم قد علمنا أن أمیر المؤمنین علیه السلام تأخر عن البیعه و امتنع منها علما لا یتخالجنا فیه الشک و اختلف الناس فی مده تأخرها فمنهم من قال ستهَ أشهر و منهم من قال أربعین یوما (۱) و منهم من قال أقل و أکثر و ذلک یدل علی إنکاره للبیعه و تسخطه لها فمن ادعی أنه بایع بعد ذلک مختارا راضیا بالبیعه فعلیه الدلاله.

فإن قیل لو لم یکن راضیا بها لأنکر لأنه کان یتعین علیه الإنکار من حیث إن ما ارتکبوه قبیح و من حیث إنه دفع عن مقامه و استحقاقه فلما لم ینکر دل علی أنه کان راضیا.

قیل و لم زعمتم أنه لا وجه لترک النکیر إلا الرضا دون غیره لأنه إذا کان ترک النکیر قد یقع و یکون الداعی إلیه غیر الرضا کما قد یدعو إلیه الرضا فلیس لأحد أن یجعل فقده دلیل الرضا و النکیر قد یرتفع لأمور منها التقیه و الخوف علی النفس و ما جری مجراها و منها العلم أو الظن بأنه یعقب من النکیر ما هو أعظم من المنکر الذی یراد إنکاره و منها الاستغناء منه بنکیر تقدم و أمور ظهرت ترفع اللبس و الإبهام فی الرضا بمثله و منها أن یکون للرضا و إذا کان ترک النکیر منقسما لم یکن لأحد أن یخصه بوجه واحد و إنما یکون ترک النکیر دلاله علی الرضا فی الموضع الذی لا یکون له وجه سوی الرضا فمن أین لهم أنه لا

۱- قال الیعقوبی فی تاریخه ۲/ ۱۱۶، و لم یبایع علیّ علیه السلام الا بعد سته أشهر، و قیل أربعین یوما، و قد مر عن ابن أبی الحدید أنّه قال: «و الذی یقوله جمهور المحدثین و أعیانهم فانه علیه السلام امتنع عن البیعه سته أشهر و لزم بیته فلم یبایع حتی ماتت فاطمه علیها السلام، و کیف کان، الاختلاف مبنی علی الاختلاف فی وفاه فاطمه الصدیقه، فقد قیل أنّها توفیت بعد النبیّ صلّی اللّه علیه و آله بسته أشهر، و قیل ثمانیه أشهر، و قیل مائه یوم، و قیل بتسعین و قیل بخمسه و سبعین یوما، و لا أقل من القول بأربعین یوما» راجع ذخائر العقبی ۵۲ أسد الغابه ۵/ ۵۲۴، تهذیب التهذیب ۱۲/ ۴۴۲.

وجه لترک النکیر هاهنا إلا الرضا.

فإن قیل لیس الرضا أکثر من ترک النکیر فمتی علمنا ارتفاع النکیر علمنا الرضا.

قلنا هـذا مما قـد بینا فساده و بینا أن ترک النکیر ینقسم إلی الرضا و غیره و بعـد فما الفرق بین من قال هـذا و بین من قال و لیس السـخط أکـثر من ارتفـاع الرضـا فمتی لم أعلم الرضـا و أتحققه قطعت علی السـخط فیجب علی من ادعی أن أمیر المؤمنین علیه السـلام کـان راضـیا أن ینقـل ما یوجب کونه کـذلک و لا یعتمـد فی أنه کان راضـیا علی أن نکیره ارتفع فإن للمقابل أن یقابل ذلک بما قدمنا ذکره و یجعل دلیل کونه ساخطا ارتفاع رضاه.

فإن قال لیس یجب علینا أن ننقل ما یـدل علی رضاه أکثر من بیعته و ترک نکیره لأن الظاهر من ذلک یقتضـی ما ذکرناه و علی من ادعی خلافه و أنه کان مبطنا لخلاف الرضا أن یدل علی ذلک فإنه خلاف الظاهر.

قیل له لیس الأمر علی ما قدرته لأن سخط أمیر المؤمنین علیه السلام هو الأصل لأنه لا خلاف بین الأمه فی أنه علیه السلام سخط الأـمر و أباه و نازع فیه و تأخر عن البیعه ثم لا خلاف أنه فی المسـتقبل أظهر البیعه و لم یقم علی ما کان علیه من إظهار الخلاف و النکیر فنقلنـا عن أحـد الأصـلین اللـذین کـان علیهمـا من الامتنـاع عن البیعه و إظهار الخلاف أمر معلوم و لم ینقلنا عن الأصـل الآخر الذی هو السخط و الکراهه شی ء فیجب علی من ادعی تغیر الحال أن یدل علی تغیرها و یذکر أمرا معلوما یقتضی ذلک و لاـ یرجع علینا فیلزمنا أن نـدل علی ما ذکرنا لأنا علی ما بیناه متمسـکون بالأصل المعلوم و إنما تجب الـدلاله علی من ادعی تغییر الحال.

و لیس له أن یجعل البیعه و ترک النکیر دلاله الرضا لأنا قد بینا أن ذلک منقسم و لا ینقل من المعلوم المتحقق بأمر محتمل.

فإن قیل هذه الطریقه التی سلکتموها توجب الشک فی کل إجماع و تمنع

من أن نقطع على رضا أحد بشى ء من الأشياء لأنا إنما نعلم الرضا فى كل موضع نثبته فيه بمثل هذه الطريقه و بما هو أضعف منها.

قيل له إن كان لا طريق إلى معرفه الإجماع و رضى الناس بالأمر إلا ما أدعيته فلا طريق إذا إليه لكن الطريق إلى ذلك واضح و هو أن يعلم أن النكير لم يرتفع إلا للرضا و أنه لا وجه هناك سواه و هذا قد يعلم ضروره من شاهد الحال و قد يعلم من غاب عنها بالنقل و غيره حتى لا يرتاب بأن الرضا هو الداعى إلى ترك النكير أ لا ترى أنا نعلم كلنا علما لا يعترضه شك أن بيعه عمر و أبى عبيده و سالم لأبى بكر كانت عن رضى و موافقه و مبايعه فى الظاهر و الباطن و أنه لا وجه لما أظهروه من البيعه و الموافقه إلا الرضا و لا نعلم ذلك فى أمير المؤمنين عليه السلام و من جرى مجراه فلو كان الطريق واحدا لعلمنا الأمرين على سواء.

و هذا أحد ما يمكن الاعتماد عليه فى هذا الموضع فيقال لو كان أمير المؤمنين عليه السلام راضيا و ظاهره كباطنه فى الكف عن النكير لوجب أن نعلم ذلك من حاله كما علمناه من حال عمر و أبى عبيده فلما لم يكن ذلك معلوما دل على اختلاف الحال فيه.

و كيف يشكل على منصف أن بيعه أمير المؤمنين عليه السلام لم تكن عن رضا و الأخبار متظاهره من كل من روى السير بما يقتضى ذلك حتى أن من تأمل ما روى فى هذا الباب لم يبق عليه شك فى أنه عليه السلام أُلْجِئَ إلى البيعه و صار إليها بعد المدافعه و المحاجزه لأمور اقتضت ذلك ليس من جملتها الرضا.

فَقَدْ رَوَى أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ جَابِرٍ الْبَلاذُرِيُّ وَ حَالُهُ فِي الثِّقَهِ عِنْدَ الْعَامَّهِ وَ الْبُعْدِ عَنْ مُقَارَبَهِ الشِّيعَهِ وَ الضَّبْطِ لِمَا يَرْوِيهِ مَعْرُوفَهٌ قَالَ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ الْهَيْثَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَ قَالَ ائْتِنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ فَلَمَّا أَتَاهُ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ فَقَالَ لَهُ احْلِبْ حَلْباً لَكَ شَطْرُهُ وَ اللَّهِ

مَا حِرْصُکَ عَلَى إِمَارَتِهِ الْيَوْمَ إِلَّا لِيُؤَمِّرَکَ غَداً وَ مَا نَنْفَسُ عَلَى أَبِی بَکْرٍ هَذَا الْأَمْرَ وَ لَکِنَّا أَنْکَرْنَا تَرْکَکَمْ مُشَاوَرَتَنَا وَ قُلْنَا إِنَّ لَنَا حَقّاً لَا تَجْهَلُونَهُ ثُمَّ أَتَاهُ فَبَایَعَهُ. (۱).

و هذا الخبر يتضمن ما جرت عليه الحال و ما تقوله الشيعه بعينه و قد أنطق الله به رواتهم.

وَ قَدْ رَوَى الْبَلاذُرِیُّ عَنِ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ مَسْلَمَهَ بْنِ مُحَارِبٍ عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِیِّ عَنِ ابْنِ عَوْنٍ أَنَّ أَبَا بَکْرٍ أَرْسَلَ عُمَرَ إِلَى عَلِیٍّ عليه السلام يُرِيدُهُ إِلَى الْبَيْعَهِ فَلَمْ يُبَايِعْ فَجَاءَ عُمَرُ وَ مَعَهُ قَبَسٌ فَتَلَقَّتْهُ فَاطِمَهُ عليها السلام عَلَى الْبَابِ فَقَالَتْ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَ تَرَاکَ مُحْرِقاً عَلَیَّ بَابِی قَالَ نَعَمْ وَ ذَلِکِ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوکِ وَ جَاءَ عَلِیٌّ عليه السلام فَبَايَعَ. (۲).

و هذا الخبر قد روته الشيعه من طرق کثيره و إنما الطريف أن يرويه شيوخ محدثی العامه لکنهم کانوا يروون ما سمعوا بالسلامه و ربما تنبهوا على ما فی بعض ما يروونه عليهم فکفوا عنه (۳) و أی اختيار لمن يحرق عليه بابه حتى يبايع.

۱- تاريخ البلاذری ۱/ ۵۸۷ و قد مر فيما سبق نصوص فی ذلک، راجع ص ۳۱۸.

۲- تاريخ البلاذری (أنساب الأشراف) ۱/ ۵۸۶ و حديث الاحراق قد مضی مصادره ص ۲۰۴ و ۲۶۸ و ۳۱۱، راجعه.

۳- و هذا کثير فی أحاديثهم، من ذلک أن ابن أبی شيبه و الحسن بن سفيان و البزار و البيهقیّ فی السنن رووا فی حديث فرض العطايا- و الحديث طويل-: قالوا: وفرض عمر لاهل مکه وللناس ثمانمائه ثمانمائه فجاءه طلحه بن عبيدالله بابنه عثمان ففرض له ثمانمائه ، فمر به النضر بن أنس فقال عمر : افرضوا له فی ألفين ، فقال طلحه : جئتک بمثله ففرضت له ثمانمائه وفرضت لهذا ألفين؟ فقال : ان أبا هذا لقينی يوم أحد فقال لی : ما فعل رسول الله؟ فقلت : ما أراه الا قد قتل ، فسل سيفه وکسر غمده وقال : ان کان رسول الله قد قتل فان الله حی لا يموت ، فقاتل حتى قتل .. أخرج الحديث فی منتخب کنز العمال عن هؤلاء المذکورين ج ۲ ص ۱۶۳ ، وقال : روی ابن سعد صدره. فتری ابن سعد يخرج الحديث فی طبقاته ۳ ق ۱ / ۲۱۳ حديث فرض العطايا کما ذکره المتقی الهندی ، لکنه أعرض عن ذيل الحديث لما فيه من الازراء بعمر والفضيحه له حيث يقول نفسه ويعترف بأنه قد قال لنضر بن مالک بن ضمضم من بنی عدی بن النجار يوم أحد « ما أری رسول الله الا قد قتل ». مع أنه کان يقول يوم السقيفه بغلظه وتشدد « لا أسمع رجلا يقول مات رسول الله الا ضربته بسيفی ، انه ما مات رسول الله » (راجع ص ۱۷۹ من هذا الجزء). بل وکان يؤيد اعتقاده بذلک ويبرمه قائلا: والله ماکان يقع فی نفسی الا ذاک. وکنت أری أن رسول الله سيدبر أمرنا حتى يکون آخرنا (طبقات ابن سعد ۲ ق ۲ / ۵ الطبری ۳ / ۲۱۰) فحديث أنس هذا _ وهو عم مالک بن أنس خادم رسول الله جاء فی سيره ابن اسحاق وهکذا مغازی الواقدی واللفظ للاول : قال : حدثنی القاسم بن عبدالرحمن ابن رافع أخو بنی عدی بن النجار قال : انتهى أنس بن النضر عم أنس بن مالک إلى عمر ابن الخطاب وطلحه بن عبيدالله فی رجال من المهاجرين والانصار ، وقد ألقوا بأيديهم فقال : ما يجلسکم؟ قالوا : قتل رسول الله ، قال : فما ذا تصنعون بالحياه بعده؟ قوموا فموتوا على مامات عليه رسول الله ، ثم استقبل القوم فقاتل حتى قتل (راجع سيره ابن هشام ۱ / ۸۳ ، مغازی الواقدی .. وأخرجه شارح النهج فی ۳ / ۳۸۹.

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو الْبَجَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَبِيبٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قَالَ: وَ اللَّهِ مَا بَايَعَ عَلِيٌّ حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ. (۱).

وَ رَوَى الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَوْنٍ قَالَ: لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَسُرَّ الْمُسْلِمُونَ بِذَلِكَ وَ جَدَّ

۱- الغارات مخطوط بعد.

النَّاسُ فِی الْقِتَالِ. (۱).

وَ رَوَی الْبَلاذُرِیُّ عَنِ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ أَبِی جزی عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عُرْوَهَ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ لَمْ یُبَایِعْ عَلِیٌّ أَبَا بَکْرٍ حَتَّی مَاتَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام بَعْدَ سِتَّهِ أَشْهُرٍ فَلَمَّا مَاتَتْ ضَرَعَ إِلَی صُلْحِ أَبِی بَکْرٍ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ أَنْ یَأْتِیَهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَا تَأْتِهِ وَحْدَکَ قَالَ فَمَا ذَا یَصْنَعُونَ بِی فَأَتَاهُ أَبُو بَکْرٍ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا نَفِسْنَا عَلَیْکَ مَا سَاقَ اللَّهُ إِلَیْکَ مِنْ فَضْلٍ وَ خَیْرٍ وَ لَکِنَّا کُنَّا نَرَی أَنَّ لَنَا فِی هَذَا الْأَمْرِ نَصِیباً اسْتُبِدَّ بِهِ عَلَیْنَا فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ وَ اللَّهِ لَقَرَابَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ قَرَابَتِی فَلَمْ یَزَلْ عَلِیٌّ یَذْکُرُ حَقَّهُ وَ قَرَابَتَهُ حَتَّی بَکَی أَبُو بَکْرٍ فَقَالَ مِیعَادُکَ الْعَشِیَّهُ فَلَمَّا صَلَّی أَبُو بَکْرٍ الظُّهْرَ خَطَبَ فَذَکَرَ عَلِیّاً علیه السلام وَ بَیْعَتَهُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنِّی لَمْ یَحْبِسْنِی عَنْ بَیْعَهِ أَبِی بَکْرٍ أَلَّا أَکُونَ عَارِفاً بِحَقِّهِ لَکِنَّا کُنَّا نَرَی أَنَّ لَنَا فِی هَذَا الْأَمْرِ نَصِیباً اسْتُبِدَّ بِهِ عَلَیْنَا ثُمَّ بَایَعَ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ أَصَبْتَ وَ أَحْسَنْتَ. (۲).

۱- رواه البلاذری فی الأنساب ۱/ ۵۸۷ بهذا السند و اللفظ و زاد: «و قطعت البعوث».

۲- أنساب الأشراف ۱/ ۵۸۶ و الحدیث مختصر رواه الطبریّ فی تاریخه ۳/ ۲۰۷ ۲۰۹ علی وجهه، و صدر الحدیث فی مطالبه فاطمه و العباس میراثهما الی أن قال: فمکثت فاطمه سته أشهر بعد رسول اللّه ثمّ توفیت. قال معمر : فقال رجل للزهری : أفلم یبایعه علی سته أشهر؟ قال : لا ـ ولا ـ أحد من بنی هاشم ، حتی بایعه علی فلما رأی علی انصراف وجوه الناس عنه ضرع إلی مصالحه أبی بکر فأرسل إلی أبی بکر أن ائتنا ولا ـ یأتنا معک أحد ، وکره أن یأتیه عمر لما علم من شده عمر ، فقال عمر : لا تأتهم وحدک .. فانطلق أبوبکر فدخل علی علی وقد جمع بنی هاشم عنده فقام علی فحمد الله وأثنی علیه بما هو أهله ، ثم قال : أما بعد ، فانه لم یمنعنا من أن نبایعک یا أبابکر انکار لفضیلتک ولا نفاسه علیک بخیر ساقه الله الیک ولکنا نری أن لنا فی هذا الامر حقا فاستبددتم به علینا ثم ذکر قرابته من رسول الله وحقهم ، فلم یزل علی یقول ذلک بکی أبوبکر ، فلما صمت علی تشهد أبوبکر فحمد الله وأثنی علیه بما هو أهله ثم قال : أما بعد فو الله لقرابه رسول الله أحب إلی أن أصل من قرابتی ، وانی والله ما ألوت فی هذه الاموال التی کانت بینی وبینکم غیر الخیر ، ولکنی سمعت رسول الله یقول : لا نورث ما ترکنا فهو صدقه انما یأکل آل محمد فی هذا المال .. الحدیث.

و من تأمل هذه الأخبار علم كيف وقعت هذه البيعه و ما الداعی إلیها و لو کانت الحال سلیمه و النیات صافیه و التهمه مرتفعه لما منع عمر أبا بکر من أن یصیر إلی أمیر المؤمنین علیه السلام وحده.

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ الثَّقَفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَرَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ عُقْبَهَ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: مَا بَایَعَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَّا بَعْدَ سِتَّهِ أَشْهُرٍ وَ مَا اجْتُرِئَ عَلَیْهِ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ فَاطِمَهَ علیها السلام. (۱).

وَ رَوَی الثَّقَفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَامِرٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ فَرْوَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: جَاءَ بُرَیْدَهُ حَتَّی رَکَزَ رَایَتَهُ فِی وَسَطِ أَسْلَمَ ثُمَّ قَالَ لَا أُبَایِعُ حَتَّی یُبَایِعَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا بُرَیْدَهُ ادْخُلْ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ النَّاسُ فَإِنَّ اجْتِمَاعَهُمْ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنِ اخْتِلَافِهِمُ الْیَوْمَ. (۲).

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُوسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ لَهُمْ بَایِعُوا فَإِنَّ هَؤُلَاءِ خَیَّرُونِی أَنْ یَأْخُذُوا مَا لَیْسَ لَهُمْ أَوْ أُقَاتِلَهُمْ وَ أُفَرِّقَ أَمْرَ الْمُسْلِمِینَ (۳).

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ قَلِیبِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُوسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَبَتْ أَسْلَمُ أَنْ تُبَایِعَ فَقَالُوا مَا کُنَّا نُبَایِعُ حَتَّی یُبَایِعَ بُرَیْدَهُ لِقَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لِبُرَیْدَهَ عَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ مِنْ بَعْدِی قَالَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا هَؤُلَاءِ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَیَّرُونَّا أَنْ یَظْلِمُونِی حَقِّی وَ أُبَایِعَهُمْ فَارْتَدَّ النَّاسُ حَتَّی بَلَغَتِ

۱- الغارات مخطوط.

۲- الغارات مخطوط.

۳- الغارات مخطوط.

الرِّدَّةُ أَحداً فَاخْتَرْتُ أَنْ أَظْلَمَ حَقِّي وَ إِنْ فَعَلُوا مَا فَعَلُوا (۱).

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الْأَوْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: مَا رَحِمْتُ أَحَداً رَحْمَتِي عَلِيّاً حِينَ أُتِيَ بِهِ مُلَبَّباً فَقِيلَ لَهُ بَايِعْ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ قَالُوا إِذاً نَقْتُلَكَ قَالَ إِذاً تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ بَايَعَ كَذَا وَ ضَمَّ يَدَهُ الْيُمْنَى. (۲).

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الْأَوْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ جِيءَ بِعَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ بَايِعْ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِنْ أَنَا لَمْ أُبَايِعْ قَالَ أَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ فَبَايَعَهُ. (۳).

و قد روى هذا المعنى من طرق مختلفه و بألفاظ متقاربه المعنى و إن اختلف لفظها و

أنه عليه السلام كان يقول فى ذلك اليوم لَمَّا أُكْرِهَ على البيعه و حذر من التقاعد عنها يا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و يردد ذلك و يكرره.

و ذكر أكثر ما روى فى هذا المعنى يطول (۴) فضلا عن ذكر جميعه و فيما أشرنا إليه كفايه و دلاله على أن البيعه لم تكن عن رضا و اختيار.

فإن قيل كل ما رويتموه فى هذا المعنى أخبار آحاد لا توجب علما.

قلنا كل خبر مما ذكرناه و إن كان واردا من طريق الآحاد فإن معناه الذى تضمنه متواتر و المعول على المعنى دون اللفظ و من استقرى الأخبار وجد معنى إكراهه عليه السلام على البيعه و أنه دخل فيها مستدفعا للشر و خوفا من تفرق كلمه المسلمين و قد وردت به أخبار كثيره من طرق مختلفه تخرج عن حد الآحاد

۱- الغارات مخطوط.

۲- الغارات مخطوط.

۳- الغارات مخطوط.

۴- سبق ذكرها فى هذا المجلد.

إلى التواتر و بعد فأدون منزله هذه الأخبار إذا كانت آحادا أن تقتضى الظن و تمنع من القطع على أنه لم يكن هناك خوف و لا إكراه و إذا كنا لا نعلم أن البيعه وقعت عن رضا و اختيار مع التجويز لأن يكون هناك أسباب إكراه فأولى أن لا نقطع على الرضا و الاختيار مع الظن لأسباب الإكراه و الخوف فإن قيل التقيه لا تكون إلا عن خوف شديد و لا بد له من أسباب و أمارات تظهر فمتى لم تظهر أسبابه لم يسغ تجويزه و إذا كان غير جائز فلا تقيه قلنا و أى أسباب و أمارات هى أظهر مما ذكرناه و رويناه هذا إن أردتم بالظهور النقل و الروايه على الجمله و إن أردتم بالظهور أن ينقله جميع الأمه و يعلموه و لا يرتابوا به فذاك اقتراح منكم لا ترجعون فيه إلى حجه و لنا أن نقول لكم من أين أوجبتم ذلك و ما المانع من أن ينقل أسباب التقيه قوم و يعرض عن نقلها آخرون لأغراض لهم و صوارف تصرفهم عن النقل و لا خفاء بما فى هذه الدعوى و أمثالها.

على أن الأمر فى ظهور أسباب التقيه أوضح من أن يحتاج فيه إلى روايه خبر و نقل لفظ مخصوص لأنكم تعلمون أن أمير المؤمنين عليه السلام تأخر عن البيعه تأخرا علم و ارتفع الخلاف فيه ثم بايع بعد زمان متراخ و إن اختلف فى مدته و لم تكن بيعته و إمساكه عن النكير الذى كان وقع منه إلا بعد أن استقر الأمر لمن عقد له و بايعه الأنصار و المهاجرون و أجمع عليه فى الظاهر المسلمون و شاع بينهم أن بيعته انعقدت بالإجماع و الاتفاق و أن من خالف عليه كان شاقا لعصا المسلمين مبتدعا فى الدين رادا على الله و على رسوله و بهذا بعينه احتجوا على من قعد عن البيعه و تأخر عنها فأى سبب للخوف أظهر مما ذكرناه.

و كيف يراد سبب له و لا شى ء يذكر فى هذا الباب إلا و هو أضعف مما أشرنا إليه و كيف يمكن أميرَ المؤمنين عليه السلام المقامُ على خلاف من بايعه جميع المسلمين و أظهروا الرضا به و السكون إليه و أن مخالفه مبتدع خارج عن المله.

و إنما يصح أن يقال إن الخوف لا بد له من أماره و أسباب تظهر و إن نفيه

واجب عنـد ارتفاع أسـبابه و لو كان أمير المؤمنين عليه السـلام بايع فى الابتـداء من الأمر مبتدئا بالبيعه طالبا لها راغبا فيها من غير تقاعـد و من غير أن تأخـذه الألسن باللوم و العـذل فيقول واحـد حسدت الرجل و يقول آخر أردت الفرقه و وقوع الاختلاف بين المسـلمين و يقـول آخر مـتى أقمت على هـذا لم يقاتـل أحـد أهـل الرِّدَّه و يطمع المرتـدون فى المسـلمين و من غير أن يتلوم أو يتربص حتى يجتمع المتفرقون و يـدخل الخـارجون و لاـ يبقى إلاـ راض أو متظـاهر بالرضـا فَأَمَّا وَ الْأَمْرُ جَرَى عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَالظَّاهِرُ الذى لا إشكال فيه أنه عليه السلام بايع مستدفعا للشر و فرارا من الفتنه و بعد أن لم يبق عنده بقيه و لا عذر فى المحاجزه و المدافعه.

هـذا إذا عوَّلنا فى إمساكه عن النكير على الخوف المقتضـى للتقيه و قد يجوز أن يكون سـبب إمساكه عن النكير غير الخوف إما منفردا أو مضموما إليه و ذلك أنه لا خلاف بيننا و بين من خالفنا فى هذه المسأله أن المنكر إنما يجب إنكاره بشرائط منها أن لا يغلب فى الظن أنه يؤدى إلى منكر هو أعظم منه و أنه متى غلب فى الظن مـا ذكرنـاه لم يجز إنكاره و لعل هـذه كانت حال أمير المؤمنين فى ترك النكير.

و الشـيعه لا تقتصـر فى هذا الباب على التجويز بل تروى روايات كثيره أن النبى صـلى الله عليه و آله عهد إلى أمير المؤمنين عليه السـلام بـذلك و أنـذره بـأن القوم يـدفعونه عن الأـمر و يغلبونه عليه و أنه متى نازعهم فيه أدى ذلك إلى الرِّدَّه و رجوع الحرب جذعه و أمره بالإغضاء و الإمساك إلى أن يتمكن من القيام بالأمر و التجويز فى هذا الباب لما ذكرنا كاف.

فإن قيل هـذا يؤدى إلى أن يجوز فى كل من ترك إنكار منكر هـذا الوجه بعينه فلا نـذمه على ترك نكيره و لا نقطع على رضاه به.

قلنـا لا شك فى أن من رأيناه كافّاً عن نكير منكر و نحن نجوِّز أن يكون إنما كفَّ عن نكيره لظنه أنه يعقب ما هو أعظم منه فإنا لا نذمه و لا نرميه أيضا

ص: ٣٩٥

بالرضا به و إنما نفعل ذلک عند علمنا بارتفاع سائر الأعذار و حصول شرائط جمیع إنکار المنکر و ما نعلم بیننا و بینکم خلافا فی هذا الذی ذکرناه علی الجمله و إنما یقع التناسی للأصول إذا بلغ الکلام إلی الإمامه.

و لیس لأحد أن یقول إن غلبه الظن بأن إنکار المنکر یؤدی إلی ما هو أعظم منه لا بد فیه من أمارات تظهر و تنقل و فی فقد علمنا بذلک دلاله علی أنه لم یکن و ذلک أن الأمارات إنما یجب أن تکون ظاهره لمن شاهد الحال و غلب فی ظنه ما ذکرناه دون من لم تکن هذه حاله و نحن خارجون عن ذلک و الأمارات الظاهره فی تلک الحال لمن غلب فی ظنه ما یقتضیه لیست مما یُنْقَلُ و یُرْوَی و إنما یُعْرَفُ بشاهد الحال و ربما ظهرت أیضا لبعض الحاضرین دون بعض

علی أن کل هذا الکلام إنما نتکلفه متی لم نبن کلامنا علی صحه النص علی أمیر المؤمنین علیه السلام و متی بنینا الکلام فی أسباب ترک النکیر علی ما قدمناه من صحه النص ظهر الأمر ظهورا یرفع الشبهه لأنه إذا کان هو علیه السلام المنصوصَ علیه بالإمامه و المشارَ إلیه من بینهم بالخلافه ثم رآهم بعد وفاه الرسول صلی الله علیه و آله تنازعوا الأمرَ بینهم تَنَازُعَ من لم یسمعوا فیه نصّا و لا أعطوا فیه عهدا و صاروا إلی إحدی الجهتین بطریقه الاختیار و صمموا علی أن ذلک هو الواجب الذی لا معدل عنه و لا حق سواه علم صلی الله علیه أن ذلک مویس من نزوعهم و رجوعهم و مخیف من ناحیتهم و أنهم إذا استجازوا إطراح عهد الرسول و اتباع الشبهه فیه فهم بأن یطرحوا إنکار غیره و یعرضوا عن وعظه و تذکیره أولی و أحری.

و لا شبهه علی عاقل فی أن النص إن کان حقا علی ما نقوله و دفع ذلک الدفع فإن النکیر هناک لا ینجع و لا ینفع و إنه مؤد إلی غایه مکروه فاعلیه.

فإن قالوا إنما تأخر علیه السلام استیحاشا من استبدادهم بالأمر دون مشاورته و مطالعته أو لاشتغاله بتجهیز الرسول صلی الله علیه و آله ثم بأمر

فاطمه علیها السلام.

قیل هذا لا یصح علی مذهبکم لأن مشاورته لا تجب علیهم و عقد الإمامه یتم بمن عقدها و لا یفتقر فی صحته و تمامه إلی حضوره علیه السلام و ما تدَّعونه من خوف الفتنه فهو علیه السلام کان أعلم به و أخوف له فکیف یتأخر علیه السلام عما یجب علیه من أجل أنهم لم یفعلوا ما لا یجب علیهم و کیف یستوحش ممن عدل عن مشاورته و هی غیر واجبه عندهم فی حال السلم و الأمن و هل هذا إلا سوء ثناء علی أمیر المؤمنین علیه السلام و نسبه له إلی ما یتنزه قدره و دینه عنه.

فإن قیل إن هذا یجری مجری امرأه لها إخوه کبار و صغار فتولی أمرها الصغار فی التزویج فإنه لا بد أن یستوحش الکبار من ذلک.

قیل له إن الکبیر متی کان دَیِّناً خائفا من الله تعالی فإن استیحاشه و ثقل ما یجری علی طبعه لا یجوز أن یبلغ به إلی إظهار الکراهه للعقد و الخلاف فیه و إیهام أنه غیر مُمْضًی و لا صوابٍ و کل هذا جری من أمیر المؤمنین علیه السلام فیکف یضاف إلیه مع المعلوم من خشونه أمیر المؤمنین فی الدین و غضبه له (۱) الاستیحاش من الحق و الغضب مما یورد إلیه تحرزا عن الفتنه و تلافیا للفرقه.

و أما الاشتغال بالنبی صلی الله علیه و آله فإنه کان ساعه من نهار و التأخر کان شهورا و المقلل قال أیاما و تلک الساعه أیضا کان یمکن فیها إظهار الرضا و المراسله به بدلا من إظهار السخط و الخلاف.

و أما فاطمه علیها السلام فإنها توفیت بعد أشهر فکیف یشتغل بوفاتها عن البیعه المتقدمه مع تراخیها و عندهم أیضا أنه تأخر عن البیعه أیاما یسیره و مکثرهم یقول أربعین یوما فکیف یشتغل ما یکون بعد أشهر عما کان قبلها و من أدل دلیل علی أن کفه عن النکیر و إظهار الرضا لم یکن اختیارا و إیثارا بل کان لبعض

۱- فی المصدر المطبوع: «الا کراهیه للواجب و الاستیحاش من الحق و الغضب مما یورد إلیه ...» و فی هامش الشافی کالاستدراک، «الا کراهیه للواجب و الاستیحاش من الحق، و الاستیحاش من الحق و الغضب ...» و کلاهما سهو ظاهر عند التأمل.

مـا ذكرنـاه أنه لاـ وجه لمبايعته بعـد الإباء إلا ما ذكرناه بعينه فإن إباءه المتقـدم لا يخلو من وجوه إما أن يكون لاشـتغاله بالنبى و ابنته صـلوات الله و سـلامه عليهما أو استيحاشا من ترك مشاورته و قد أبطلنا ذلك بما لا زياده عليه أو لأنه كان ناظرا فى الأمر و مرتئيـا فى صـحه العقـد إمـا بـأن يكون نـاظرا فى صـلاح المعقود له الإمامه أو فى تكامل شـرائط عقـد إمامته و وقوعه على وجه المصـلحه فكـل ذلـك لاـ يجوز أن يخفى على أمير المؤمنين عليه السـلام و لاـ ملتبسـا بل كان به أعلم و إليه أسـبق و لو جاز أن يخفى عليه مثله وقتا و وقتين لما جاز أن يستمر عليه الأوقاتَ و يتراخى المدد فى خفائه.

و كيف يشـكل عليه صلاح أبى بكر للإمامه و عندهم أن ذلك كان معلوما ضروره لكل أحد و كذلك عندهم صفات العاقدين و عددهم و شـروط العقد الصـحيح مما نص النبى صـلى الله عليه و آله عليه و أعلم الجماعه به على سبيل التفصيل فلم يبق شى ء يرتئى فيه مثـل أمير المؤمنين عليه السـلام و ينظر فى إصـابته النظر الطويـل و لم يبق وجه يحمل عليه إباؤه و امتناعه من البيعه فى الأول إلا ما نذكره من أنها وقعت فى غير حقها و لغير مستحقها و ذلك يقتضى أن رجوعه إليها لم يكن إلا لضرب من التدبير.

فإن استدلوا على رضاه بما ادعوه من إظهار المعاونه و المعاضده و إشارته عليه بقتال أهل الرده فكل ذلك قد مضى الجواب عنه و قد بينا أن ذلك دعوى لا يعلم منه عليه السـلام معاضده و لا مشوره و أن الفتيا يجب عليه من حيث لا يجوز للعالم إذا اسـتفتى عن شـى ء أن لا يجيب عنه و ما يروى من دفاعه عن المدينه فإنما فعل لوجوب ذلك عليه و على كل مسلم لا لمكانهم و أمرهم بل لأنه دفع عن حريمه و حرم النبى صلى الله عليه و آله و ليس لهم أن يقولوا إنه لو ادعى الحق لوجد أنصارا كالعباس و الزبير و أبى سفيان و خالد بن سعيد لأنه لا نصره فيمن ذكر و لا فى أضعافهم إذا كان الجمهور على خلافه و هذا أظهر من أن يخفى.

و ليس لأحد أن يقول كيف يجوز مع شـجاعته و ما خصه الله به من القوه الخارقه للعاده أن يخاف منهم و لا يقدم على قتالهم لو لا أنهم كانوا محقين و ذلك

أن شجاعته و إن كانت على ما ذكرت و أفضل فلا تبلغ إلى أن يغلب جميع الخلق و يحارب سائر الناس و هو مع الشجاعه بشر يقوى و يضعف و يخاف و يأمن و التقيه جائزه على البشر الذين يضعفون عن دفع المكروه عنهم.

فإن قيل أ ليس الحسين عليه السلام أظهر النكير على بنى أميه من يزيد و غيره و كان يجب أن لا ينقص نكيره عن نكيره و لم يكن فزعه من أبى بكر إلا دون فزعه من يزيد.

قيل هذا بعيد من الصواب لأنا قد بينا الأسباب المانعه من النكير و ليس الخوف فى تلك الحال كالخوف من يزيد و بنى أميه و كيف يكون الخوف من مظهر للفسوق و الخَلَاعَه و المَجَانَه متهتك لا مُسْكَةَ عنده و لا شبهه فى أن إمامته ملك و غلبه و أنه لا شرط من شرائط الإمامه فيه كالخوف من مقدم معظم جميل الظاهر يرى أكثر الأمه أن الإمامه له دونه و أنها أدنى منازله و ما الجامع بين الأمرين إلا كالجامع بين الضدين.

على أن القوم الذين امتنعوا من بيعه يزيد قد عرف ما جرى عليهم من القتل و المكروه فيه.

على أن الحسين عليه السلام أظهر الخلاف لما وجد بعض الأعوان عليه و طمع فى معاونه من خذله و قعد عنه ثم إن حاله آلت مع اجتهاده عليه السلام و اجتهاد من اجتهد معه فى نصرته إلى ما آلت إليه.

و ليس لأحد أن يقول إنه كان بعيدا من التقيه لما انتهت الإمامه إليه و حين ناضل أهل البصره و صفين كان واجد الأنصار فكان يجب أن يظهر النكير و ذلك أن كثيرا من التقيه و إن كان زال فى أيامه فقد بقى كثير منها لأن أكثر من كان معه كان يعتقد إمامه المتقدمين عليه و أن إمامته ثبتت كما ثبتت إمامه من تقدم بالاختيار فلأجل ذلك لم يتمكن من إظهار جميع ما فى نفسه و لم ينقض أحكام القوم و أمر قضاته على أن يحكموا بما كانوا يحكمون و قد بينا ذلك فيما تقدم على وجه لا يخفى على من أمعن النظر و أنصف من نفسه

فإن قيل لو جاز التقيه مع فقد أسباب التقيه لم نأمن فى أكثر ما ظهر من النبى صلى الله عليه و آله أن يكون على سبيل التقيه.

قيل هذا باطل لأنا قد بينا أن أسباب التقيه كانت ظاهره لم تكن مفقوده فأما الرسول صلى الله عليه و آله فإنما لم تجز التقيه عليه لأن الشريعه لا تعرف إلا من جهته و لا يوصل إليها إلا بقوله فمتى جازت التقيه عليه لم يكن لنا إلى العلم بما كُلِّفْنَاهُ طريقٌ و ليس العلم بأن الإمام منصوص عليه موقوفا على قول الإمام و لا يعلم إلا من جهته حتى يكون تقيته دافعه لطريق العلم فَبَانَ الفرقُ بين الأمرين (۱).

ثم يقال له (۲) و قد كان فيمن أنكر و امتنع من البيعه مثل خالد بن سعيد بن العاص (۳) و سلمان و قوله كرديد و نكرديد (۴) و مثل أبى ذر و عمار و المقداد

۱- تلخيص الشافى ۸۷، الشافى ۴۰۰، و فيهما بعد ذلك أسئله و أجوبه أضرب عنها المؤلّف، لعدم التناسب بالمقام كثيرا.
۲- تلخيص الشافى: ۹۱، الشافى ۴۰۱.
۳- راجع ص ۱۹۲، و أضف الى ذلك ما رواه اليعقوبى فى تاريخه ۲/ ۱۱۶ قال: « وكان خالد غائبا فأتى عليا فقال : هلم أبايعك ، فو الله ما فى الناس أحد أولى بمقام محمد منك ». وروى الجوهرى بالاسناد ، عن مكحول ان رسول الله (صلى الله عليه و آله) استعمل خالد بن سعيد بن العاص على عمل (يعنى صنعاء) فقدم بعد ما قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله) وقد بايع الناس أبابكر فدعاه إلى البيعه فأبى ، فقال عمر : دعنى واياه ، فمنعه أبوبكر حتى مضت عليه سنه ، ثم مر به ابوبكر وهو جالس على بابه ، فناداه خالد يا أبابكر هل لك فى البيعه قال : نعم قال : فادن فدنا منه فبايعه خالد وهو قاعد على بابه أخرجه ابن أبى الحديد فى شرح النهج ۲ / ۱۷ ، وروى مثله البلاذرى فى أنساب الاشراف ۱ / ۵۸۸ عن المدائنى وفيه : فقال أبوبكر ما رأيك فى البيعه؟ قال : أبايع ، فأتاه ابوبكر فأدخله الدار وبايعه ، قال : وقال غير المدائنى : بايع خالد أبابكر بعد شهرين.
۴- راجع ص ۱۹۳- ۱۹۴ و ما بعده.

و غيرهم و أقوالهم فى ذلك معروفه.

فإن قالوا كل هؤلاء بايعوا و تولوا الأمور من قبله و من قبل غيره فلم يبق منهم خلاف.

قيل نحن نسلم أنهم بايعوا فمن أين أنهم رضوا به لأنا قد بينا فى ذلك ما فيه مقنع و إذا كان أمير المؤمنين عليه السلام مع عظم قدره و علو منزلته قد ألجأته الحال إلى البيعه فأولى أن تلجئ غيره ممن لا يدانيه فى أفعاله.

فإن قيل المروى عن سلمان أنه قال كرديد و نكرديد و ليس بمقطوع به.

قلنا إن كان خبر السقيفه و شرح ما جرى فيها من الأقوال و الأفعال مقطوعا به فقول سلمان مقطوع به لأن كل من روى السقيفه رواه و ليس هذا مما يختص الشيعه بنقله فيتهمونهم فيه و ليس لهم أن يقولوا كيف خاطبهم بالفارسيه و هم عرب و إن كان فيهم من فهم الفارسيه لا يكون إلا آحادا لا يجب قبول قولهم و ذلك أن سلمان و إن تكلم بالفارسيه فقد فسره بقوله أصبتم و أخطأتم أصبتم سنه الأولين و أخطأتم أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و قوله أَمَا و الله لو وضعتموها حيث وضعها الله لأكلتم من فوق رءوسكم و تحت أرجلكم رغدا أما و الله حيث عدلتم بها عن أهل بيت نبيكم ليطمعن فيها الطلقاء و أبناء الطلقاء حتى روى عن ابن عمر أنه قال ما أبغضت أحدا كبغضى سلمان يوم قال هذا القول و إنى قلت يريد شق عصا المسلمين و وقوع الخلاف بينهم و لا أحببت أحدا كحبى له يوم رأيت مروان بن الحكم على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله فقلت رحم الله سلمان لقد طمع فيه الطلقاء و أبناء الطلقاء (۱) و غير ذلك من الألفاظ المنقوله عنه.

و قد يجوز أن يجمع فى إنكاره بين الفارسيه و العربيه ليفهم إنكاره أهل اللغتين معا فَلَمْ يُخَاطِبْ عَلَى هَذَا الْعَرَبَ بِالْفَارْسِيَّهِ فأما قول السائل إِنَّ راوِيَهُ واحدٌ من حيث لا يجوز أن يرويه إلا من فهم الفارسيه فطريف لأن الشى ء قد يرويه من لا يعرف معناه فلعل الناقلين لهذا الكلام كانوا جميعا أو كان أكثرهم لا يفهم معناه

ص: ۴۰۱

۱- راجع ص ۲۱۱.

غير أنهم نقلوا ما سمعوا و فهم معناه من عرف اللغه أو أخبره عنه من يعرفها.

فإن قالوا قوله كرديد و نكرديد فيه تثبيت لإمامته قيل هذا باطل لأنه أراد بقوله كرديد فعلتم و بقوله نكرديد لم تفعلوا و المعنى أنكم عقدتم لمن لا يصلح للأمر و لا يستحقه و عدلتم عن المستحق و هذه عاده الناس فى إنكار ما يجرى على غير وجهه لأنهم يقولون فعل فلان و لم يفعل و المراد ما ذكرناه و قد صرح سلمان رحمه الله بذلك فى قوله أصبتم سنه الأولين و أخطأتم أهل بيت نبيكم و قد فسر بالعربيه معنى كلامه.

فإن قالوا أراد أصبتم الحق و أخطأتم المعدن لأن عاده الفرس أن لا يزيل المُلْك عن أهل بيت المَلِك.

قيل الذى يبطل هذا الكلام تفسير سلمان لكلام نفسه فهو أعرف بمعناه على أن سلمان رحمه الله عليه كان أتقى لله و أعرف به من أن يريد من المسلمين أن يسلكوا سنن الأكاسره و الجبابره و يعدلوا عما شرعه لهم نبيهم صلى الله عليه و آله فإن قيل فقد تولى سلمان لعمر المدائن فلو لا أنه كان راضيا بذلك لم يتول ذلك.

قيل ذلك أيضا محمول على التقيه و ما اقتضى إظهار البيعه و الرضا يقتضيه و ليس لهم أن يقولوا و أى تقيه فى الولايات لأنه غير ممتنع أن يعرض عليه هذه الولايات ليمتحن بها و يغلب فى ظنه أنه إن عدل عنها و أباها نسب إلى الخلاف و اعتقدت فيه العداوه و لم يأمن المكروه و هذه حال توجب عليه أن يتولى ما عرض عليه و كذلك الكلام فى تولى عمار رحمه الله عليه الكوفه و نفوذ المقداد فى بعوث القوم.

على أنه يجوز عندنا تولى الأمر من قبل من لا يستحقه إذا ظن أنه يقوم بما أمر الله تعالى و يضع الأشياء فى مواضعها من الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و لعل القوم علموا ذلك أو ظنوه.

و أما أقوال أبى ذر تصريحا و تلويحا فمعروفه مذكوره و ليس لهم أن يقولوا إنه روى عنه تعظيم القوم و مدحهم و ذلك أن ذلك يمكن إذا سلم حمله على التقيه و الخوف كما قلناه فيما رووه عن أمير المؤمنين عليه السلام.

ثم يقال للمعتزله ما اعتبرتموه من الإجماع فى إمامه أبى بكر يلزم عليه القول بإمامه معاويه لأن الناس بعد صلح الحسن عليه السلام بين نفسين مظهر للرضا ببيعته و بين كافٍّ عن النكير فيجب أن يكون ذلك دلاله على إمامته و هم لا يقولون بها فإما أن يقولوا بذلك أو يتركوا الاعتماد على هذا الضرب من الاستدلال.

فإن قالوا إن معاويه لم يصلح للإمامه لما ظهر منه من الفسق نحو استلحاقه زيادا و قتله حجرا و شقه العصا فى أيام أمير المؤمنين عليه السلام و مقاتلته إياه (١) إلى غير ذلك مما لا يحصى كثره فلا يصح و الحال هذه أن يدعى الإجماع لأن الإجماع إنما يدعى فيما يصح فأما ما لا يصح فلا يدعى فيه الإجماع و لو ثبت الإجماع على ما قالوه لعلمنا أنه على سبيل القهر كما يقع من الملوك على أنه قد صح و اشتهر الخلاف فى ذلك بل ربما كانوا يظهرون الخلاف بحضرته فلا ينكره و قد كان الحسن و الحسين عليهما السلام و محمد بن على و ابن عباس و إخوته و غيرهم من قريش يظهرون ذمه و الوقيعه فيه فكيف يدعى الإجماع فى ذلك مع علمنا ضروره من حال من ذكرناه أنه كان لا يقول بإمامته و لا يدين بها.

قيل هذا تعليل للنقض لأنه إذا كان لا يصلح للإمامه و قد وجدنا فى الاتفاق عليه و الكف عن منازعته و مخالفته ما وجدناه فيمن تقدم فيجب إما أن يكون إماما أو أن تكون هذه الطريقه ليست مرضيه فى تصحيح الإجماع و كل شى ء يبين به أنه لا يصلح للإمامه يؤكد الإلزام و يؤيده.

و قول السائل إن الإجماع إنما يدل على ثبوت ما يصح صحيح إلا أنه كان يجب أن يبين أن الإجماع لم يقع هاهنا باعتبار يقتضى أن شروطه لم تتكامل و لا يرجع فى أنه لم يقع مع تكامل شروطه و أسبابه إلى أن المجمع عليه

١- سيجى ء الكلام فيها فى الاجزاء الآتيه إنشاء اللّه تعالى.

لا يصلح للإمامه لأن ذلک مناقضه و إن رضوا بهذا القول فالشیعه أیضا یقولون إن من تقدم علی أمیر المؤمنین علیه السلام لا یصلح للإمامه و الإجماع یجب أن یقع علی ما یصح دون ما لا یصح مثل ما قلتموه فأما ادعاء القهر و الغلبه فمما لا یقول لهم المخالف لهم فی إمامه معاویه بمثل ما قالوه لنا فیما تقدم من أن القهر و الغلبه لا بد لهما من أسباب تظهر و تنقل و تعلم فلو کانت هناک غلبه لعلمها الناس کلهم علی سواء و متی ادعوا شیئا مما نقل فی هذا المعنی لم یلتفت إلیه مخالفهم و قال لهم لو کان ذلک صحیحا لنقل إلی و علمته کما علمتموه و قابلهم فی هذا الموضع بمثل ما یقابلنا السائل فی إمامه من تقدم حذو النعل بالنعل و لهذا یقول من ینسب إلی السنه منهم إن إبطال إمامه معاویه و الوقیعه فیه طریق مهیع لأهل الرفض إلی القدح فی إمامه من تقدمه و قولهم إن معاویه کالحلقه للباب یریدون بذلک أن قرع الباب طریق إلی الولوج و سبب للدخول.

فأما ما ادعوه من اشتهار الخلاف من الحسن و الحسین علیهما السلام و فلان و فلان و أنهم کانوا یظهرون ذمه و الوقیعه فیه فیقال لهم من أین علمتم هذا الذی ادعیتموه أ بضروره أم باستدلال فإن کان بالضروره قلنا و ما بال علم الضروره یخصک دون مخالفک و هم أکثر عددا منک و آنس بالأخبار و نقله الآثار و لیس جاز لک أن تدعی علی مخالفک فی هذا الباب علم الضروره مع علمک بکثره عددهم و تدین أکثرهم إلا و تجوزون للشیعه التی تخالفک فی إمامه من تقدم أن تدعی الضروره علیک فی العلم بإنکار أمیر المؤمنین علیه السلام و أهله و شیعته ظاهرا و باطنا علی المتقدمین علیه و أنه کان یتظلم و یتألم من سلب حقه و الدفع له عن مقامه و هیهات أن یقع بین الأمرین فصل و إن قال أعلم ذلک باستدلال.

قلنا اذکر أیَّ طریق شئت فی تصحیح ما أدعیته من إنکار من سمیته و وصفته حتی نبین بمثله صحه ما رویناه من الإنکار علی من تقدم فإنک لا تقدر إلا أن تروی أخبارا نقلتها أنت و من وافقک و یدفعها مخالفک و یدعی أنها من روایه

أهـل الرفض و دسـيس من قصـده الطعن فى السـلف و يقول فيمن يروى هـذه الأخبار و يقبلها أكثر مما تقول أنت و أصـحابك فيمن يروى ما ذكرناه من الأخبار.

على أن الظـاهر الـذى لاـ يمكن دفعه من القوم الـذين أشـاروا إليهم أنهم كـانوا يفتخرون عليه بالنسب و ما جرى مجراه و كانت تجرى بينهم مفاضـله و مفـاخره لاـ ذكر للإمامه فيها و ما كان يكون ذلك إلا بتعرض من معاويه فإنه كان رجلا عريضا يريـد أن يتحدث عنه بالحلم و كان دأبه أن يتحكك (۱) بمن يعلم أنه لا يحتمله حتى يصدر منه من الكلام ما يُغْضِـِي عليه و يعرض عنه فيكون ذلـك داعيـا إلى وصـفه بالحلم و ما كان فى جميع من ذكره ممن كان يقابله بغليظ الكلام و شديـد إلا من يخاطبه بإمره المؤمنين فى الحال و يأخذ عطاءه و يتعرض لجوائزه و نوافله فأى إنكار كان مع ما ذكرناه.

و ممـا يعارض جميع من خالفنا إجماعهم على قتل عثمان لأن الناس كانوا بين فريقين أحـدهما المؤلب عليه و المتولى لمغالبته و مطالبته بالخلع حتى أدى ذلك إلى قتله و الآخر ممسك عنهم غير منكر عليهم و ذلك دال عندهم على الإجماع.

فإن قالوا كيف يـدعى الإجماع فى هـذا الباب و قـد حصل هناك أمران يمنعان من النكير أحـدهما أنه كان غلبه و الثانى ما كان من منع عثمان من القتال فكيف يقابل ما قلناه و قد ثبت أيضا بالنقل ما كان من أمير المؤمنين عليه السـلام من الإنكار حتى بعث الحسن و الحسـين عليهما السلام و قنبرا على ما روى فى ذلك و كيف يدعى فى ذلك الإجماع و عثمان نفسه مع شيعته و أقاربه خارجون منه.

قيل ليس الغلبه أكثر من استيلاء الجمع الكثير الـذين يخشـى سـطوتهم و يخاف بادرتهم و هـذه كانت حال من عقد الإمامه لأبى بكر لأن أكثر الأمه تولاها و مال إليها و اعتقد أنها السنه و ما يخالفها البدعه فأى غلبه أوضح مما ذكرناه

۱- العريض من يتعرض للناس بالشر، و يقال: فلان يتحكك بك أى يتحرش بك و يتعرض لشرك.

و كيف يـدعى الغلبه فى قتـل عثمان و عنـدهم أن الـذين تولوا قتله و باشـروا حربه نفر من أهل مصـر التف إليهم قوم من أوباش المـدينه ممن يريـد الفتنه و يكره الجماعه و أن أكابر المسـلمين و وجوه الصـحابه و المهاجرين و هم أكثر أهل المـدينه و عليهم مـدار أمرهـا و بهم يتم الحـل و العقـد فيها كانوا لـذلك كارهين و على من أتاه منكرين فأى غلبه يكون من القليل على الكثير و الصـغير على الكبير لو لاـ أن أصـحابنا يـدفعون الكلاـم فى الإمـامه بمـا يسـنح و يعرض من غير نكير فى عواقبه و نتائجه فأما منع عثمان من القتال فعجيب و أى عذر فى منع عثمان لمن قعد عن نصرته و خلا بينه و بين الباغين عليه و النهى عن المنكر واجب و كيف لم يمتنع من القتال لأجل منع عثمان منه من كان معه فى الدار من أقاربه و عبيده و هم له أطوع و بأن ينتهوا إلى أمره أولى و كيف لم يطعه فى المنع من المنكر و الصبر على إيقاع الفتنه إلا المهاجرون و الأنصار دون أهله و عبيده.

و أما ذكره إنكار أمير المؤمنين لذلك و بعثه الحسن و الحسـين للنصـره و المعاونه فالمعروف أن أمير المؤمنين عليه السلام كان ينكر قتله و يبرأ من ذلـك فى أقوال محفوظه معروفه لأـن قتله منكر لاـ شـك فيه و لم يكن لمن تولاـه أن يقوم به فأما حصـره و مطـالبته بخلع نفسه و تسـليم من كـان سـبب الفتنه ممن كان فى جهته فما يحفظ عن أمير المؤمنين فى ذلك إنكار بل الظاهر أنه كان بـذلك راضـيا و بخلافه ساخطا و كيف لا يكون كـذلك و هو الـذى قام بأمره فى الـدفعه الأولى و توسط حتى جرى الأمر على إرادته بعـد أن كـاد يخرج الأـمر إلى مـا خرج إليه فى المره الثـانيه و ضـمن عنه لخصومه الإعتاب الجميل فكان ذلك سـببا لتهمته له عليه السلام و مشافهته بأنه لا يتهم سواه فمضى عليه السلام من فوره و جلس فى بيته و أغلق بابه.

فأمـا بعث الحسن و الحسـين فلا نعرفه فى جمله ما يـدعى و الـذى كان يـدعى أنه بعث الحسن عليه السـلام و فى ذلك نظر و لو سلم لكان إما بعثه للمنع من الانتهاء بالرجل إلى القتل أو لأنهم كانوا حصروه و منعوه الطعام و الشراب و فى داره حرم و أطفال

و من لا تعلق له بهـذا الأمر و هذا منكر يجب على مثل أمير المؤمنين عليه السـلام دفعه و لو كان أمير المؤمنين و طلحه و الزبير و فلان و فلان كارهين لكل ما جرى لما وقع شى ء منه و لكانوا متمكنين من دفعه باليد و اللسان و السيف.

فأمـا قول السائـل و كيف يـدعى الإجمـاع و عثمـان و شـيعته و أقاربه خارجون منه فطريف لأنه إن لم يكن فى هـذا الإجماع إلا خروج عثمان عنه فبإزائه خروج سـعد بن عباده و ولده و أهله من الإجماع على إمامه أبى بكر ممن يقول خصومنا أنا لا نعتد بهم إذا كان فى مقابلته جميع الأمه فأما من كان معه فى الدار فلم يكن معه من أهله إلا ظاهر الفسق عدو لله تعالى كمروان بن الحكم و ذويه ممن لا يعتبر بخروجه عن الإجماع لارتفاع الشـبهه فى أمره أو عبيـد أوباش طغام لا يَفْرُقُونَ بين الحق و الباطل و لا يكون خلاف مثلهم قادحا فى الإجماع و إذا بلغنا فى هـذا الباب إلى أن لا نجـد منكرا من جميع الأمه إلا عبيـد عثمان و النفر من أقاربه الذين حصروا فى الدار فقد سهلت القضيه و لم يبق فيها شبهه.

و ليس لأحـد أن يقول إن هـذا طريق إلى إبطـال الإجمـاع فى كـل موضع و ذلـك أنا قـد بينا أن الأمر على خلاف ما ظنوه و أن الإجماع يثبت و يصح بطرق صحيحه ليست موجوده فيما ادعوه و لا طائل فى إعاده ما مضى (١).

انتهى ملخص تلخيصه قدس سـره و كلام أصحابنا فى هذا الباب كثير لا يناسب ذكره فى هذا الكتاب و فيما أوردنا كفايه لأولى الألباب.

تكمله إذا عرفت أن مـا ادعوه من الإجمـاع الـذى هو عمـده الـدليل على إمامه إمامهم لم يثبت بما أوردوه فى ذلك من الأخبار نرجع و نقول نثبت بتلك الأخبار التى أوردوها لإثبات ذلك عدم استحقاقهم للإمامه بل كفرهم و نفاقهم (٢) و وجوب

١- الشافى: ۴۰۳، تلخيص الشافى ٣/ ١٠١.

٢- المراد بـالكفر هو معناه اللغوى بمعنى اخفاء الحق و كراهه التسـليم له، و الا لم يـذكر- رضوان اللّه عليه- بعـده النفاق: و أول من جبههم بـذلك ابن عبّاس على ما ذكره الطبرىّ فى تاريخه ۴/ ٢٢٣ و أورده الشارح الحميدى فى شرحه ٣/ ١٠٧ بروايه اخرى و اللفظ للاول و الزيادات بين العلامتين للثانى، قال: «بينا عمر بن الخطّاب و بعض أصـحابه يتذاكرون الشـعر، فقال بعضهم: فلان أشـعر، و قال بعضـهم فلان أشـعر، قال: فأقبلت فقال عمر: قـد جاءكم أعلم الناس بها، فقال عمر: من شاعر الشـعراء يا ابن عبّاس؟ قال: فقلت زهير بن أبى سـلمى ، فقال عمر : هلم من شعره ما نسـتدل به على ما ذكرت ، فقلت : امتـدح قوما من بنى عبـدالله بن غطفـان ، فقال : لو كان يقعـد فوق الشـمس من كرم***قوم بأولهم أو مجـدهم قعـدوا قوم أبوهم سـنان حين تنسبهم***طابوا وطاب من الاولاد ما ولـدوا انس اذا أمنوا جن اذا فزعوا***مرزؤن بها ليل اذا حشـدوا محسـدون على ماكان من نعم***لا ينزع الله منهم ماله حسـدوا فقال عمر : أحسن! وما أعلم أحـدا اولى بهذا الشـعر من هذا الحى من بنى هاشم لفضل رسول الله وقرابتهم منه ، فقلت : وفقت يا أمير المؤمنين ولم تزل موفقا ، قال : يا ابن عباس! ما منع قومكم منهم بعـد محمد؟ فكرهت أن أجيبه فقلت : ان لم أكن أدرى فأمير المؤمنين يدرينى ، فقال عمر : كرهوا أن يجمعوا لكم النبوه والخلافه ، فتبجحوا على قومكم بجحا بجحا ، فاختارت قريش لانفسنا فأصابت ووفقت. فقلت : يا أمير المؤمنين ــ ان تأذن لى فى الكلام وتمط عنى الغضب تكلمت ، فقال : تكلم يا ابن عباس ، فقلت : أما قولك يا أمير المؤمنين : اختارت قريش لانفسـها فأصابت ووفقت (فان الله تعالى يقول : « وربك

يخلق ما يشاء ويختار ماكان لهم الخيره » وقد علمت يا أمير المؤمنين أن الله اختار من خلقه لذلك من اختار) فلو أن قريشا اختارت لانفسها حيث اختار الله عزوجل لها لكان الصواب بيدها غير مردود ولا محسود. وأما قولك : انهم كرهوا أن تكون لنا النبوه والخلافه ، فان الله عزوجل وصف قوما بالكراهيه فقال : « ذلک بأنهم كرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم ». (وأما قولك انا كنا نجحف ، فلو جحفنا بالخلافه لجحفنا بالقرابه ولكنا قوم أخلاقنا مشتقه من خلق رسول الله (صلى الله عليه و آله) الذى قال الله تعالى : « وانک لعلى خلق عظيم » وقال له : « واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنين»). فقال عمر : هيهات والله يا ابن عباس! قد كانت تبلغنى عنك أشياء كنت أكره أن أفرک عنها فتزيل منزلتک منى ، فقلت : وما هى يا أمير المؤمنين؟ فان كانت حقا فما ينبغى أن تزيل منزلتى منک ، وان كانت باطلا فمثلى أماط الباطل عن نفسه. فقال عمر : بلغنى أنك تقول انما صرفوها عنا حسدا وظلما؟ فقلت : أما قولك يا أمير المؤمنين : ظلما ، فقد تبين للجاهل والحليم (وأمير المؤمنين يعلم صاحب الحق من هو) ، وأما قولك : حسدا ، فان ابليس حسد آدم ، فنحن ولده المحسودون. فقال عمر : هيهات! أبت والله قلوبكم يا بنى هاشم الا حسدا (حقدا) ما يحول ، وضغثا وغشا ما يزول ، فقلت : مهلا- يا أمير المؤمنين! لا تصف قلوب قوم أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا بالحسد (بالحقد) والغش ، فان قلب رسول الله من قلوب بنى هاشم (وأما قولک حقدا فكيف لا يحقد من غصب شيئه ويراه فى يد غيره؟) فقال عمر : اليک عنى يا ابن عباس! فقلت : أفعل ، فلما ذهبت لا قوم استحيى منى فقال : يا ابن عباس مكانک! فوالله انى لراع لحقک ، محب لما سرک ، فقلت : يا أمير المؤمنين ان لى عليك حقا وعلى كل مسلم ، فمن حفظه فحظه أصاب ومن أضاعه فحظه أخطأ (ثم قام فمضى) فقال عمر لجلسائه : واها لابن عباس ما رأيته لاحا أحدا قط الا خصمه. فكما ترى ، وقد اعترف به عمر ، قد لاحاه وخصمه وجبهه بأنه غاصب لحق أهل البيت ظالم لهم وأنه ما رضى باختيار الله عزوجل حيث اختار بنى عبدالمطلب على غيرهم ثم اختار منهم عليا علما هاديا ، بل رد اختيار الله واختار لقريش من اختار. بل جبهه بالكفر حيث استشهد بقوله عزوجل « ذلک بانهم كرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم » ومعلوم أن « ذلک » اشاره إلى ما فى الايه قبلها « والذين كفروا فتعسا لهم و أضل أعمالهم : ذلک بأنهم كرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم » ولعل ابن عباس ذكر الايتين كملا وأسقطها الرواه.

لعنهم إذ تبین بالمتفق علیه من أخبارهم و أخبارنا أن عمر هم بإحراق بیت فاطمه علیها السـلام بأمر أبی بکر أو برضاه و قـد کان فیه أمیر المؤمنین و فاطمه و الحسنان صلوات الله علیهم و

ص: ۴۰۸

هـددهم و آذاهم مـع أن رفعه شـأنهم عنـد الله و عنـد رسـوله صـلى الله عليه و آله ممـا لاـ ينكره إلاـ من خرج عن الإسـلام و قد استفاض في رواياتنا بل في رواياتهم أيضا أنه روع فاطمه

ص: ۴۰۹

حتی ألقت ما فی بطنها و قد سبق فی الروایات المتواتره و سیأتی أن إیذاءها صلوات الله علیها إیذاء للرسول صلی الله علیه و آله و آذَیَا علیا علیه السلام و

قَدْ تَوَاتَرَ فِی رِوَایَاتِ الْفَرِیقَیْنِ قَوْلُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مَنْ آذَی عَلِیّاً فَقَدْ آذَانِی (۱).

و قد قال الله تعالی إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً (۲) و هل یجوّز عاقل خلافه من کان هذا حاله و ماله.

ص: ۴۱۰

۱- راجع ج ۳۹ ص ۳۳۰- ۳۳۴ الباب ۸۹ من تاریخ مولانا أمیر المؤمنین (علیه السلام) و ان شئت راجع مسند ابن حنبل ۳/ ۴۸۳ فقد روی بالإسناد الی عمرو بن شاص قال: خرجت مع علی إلی الیمن فجفانی فی سفری ذلک حتی وجدت فی نفسی علیه ، فلما قدمت أظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله فدخلت المسجد ذات غدوه ورسول الله فی ناس من أصحابه ، فلم رآنی أبدنی عینیه ــ یقول حدد إلی النظر ــ حتی اذا جلست قال : یا عمرو والله لقد آذیتنی ، قلت : أعوذ بالله أن أوذیک یا رسول الله ، قال : بلی من آذی علیا فقد آذانی. تری الحدیث فی المستدرک ۳ / ۱۲۲ ، البدایه والنهایه ۷ / ۳۴۶ مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ ، منتخب کنز العمال ۵ / ۳۲. وروی الحاکم فی مستدرکه ۳ / ۱۲۲ أیضا عن ابن أبی ملیکه قال : جاء رجل من أهل الشام فسب علیا عند ابن عباس فقال : یا عدو الله آذیت رسول الله « ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره واعد لهم عذابا مهینا » لو کان رسول الله حیا لا ـ ذینه. وفی الباب روایات أخر ، راجعها ومصادرها فی ذیل الاحقاق ۶ / ۳۸۰ ــ ۳۹۴. للعلامه المرعشی دام ظله.

۲- الأحزاب ۵۷.

و أجاب عن ذلک قاضی القضاه بأنا لا نصدّق ذلک و لا نجوّزه و لو صح لم یکن طعناً علی عمر لأن له أن یهدّد من امتنع من المبایعه إراده للخلاف علی المسلمین لکنه غیر ثابت لأن أمیر المؤمنین علیه السلام قد بایع و کذلک الزبیر و المقداد و الجماعه و قد بینا أن التمسک بما تواتر به الخبر من بیعتهم أولی من هذه الروایات الشاذه.

و رد علیه السید رضی الله عنه فی الشافی أولا بأن خبر الإحراق قد رواه غیر الشیعه ممن لا یتهم علی القوم و أن دفع الروایات من غیر حجه لا یجدی شیئا فروی البلاذری و حاله فی الثقه عند العامه و البعد عن مقاربه الشیعه و الضبط لما یرویه معروفه

عن المدائنی عن سلمه بن محارب عن سلیمان التیمی عن ابن عون أن أبا بکر أرسل إلی علی علیه السلام یریده علی البیعه فلم یبایع فجاء عمر و معه قَبَسٌ فَلَقِیَتْهُ فَاطِمَهُ علیها السلام عَلَی الْبَابِ فَقَالَتْ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَ تَرَاکَ مُحْرِقاً عَلَیَّ دَارِی قَالَ نَعَمْ وَ ذَلِکَ أَقْوَی فِیمَا جَاءَ بِهِ أَبُوکِ وَ جَاءَ عَلِیٌّ علیه السلام فَبَایَعَ (۱).

و هذا الخبر قد روته الشیعه من طرق کثیره و إنما الطریف أن یرویه شیوخ محدثی العامه.

وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ بْنُ سَعِیدٍ الثَّقَفِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: وَ اللَّهِ مَا بَایَعَ عَلِیٌّ علیه السلام حَتَّی رَأَی الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَیْتَهُ (۲).

و ثانیا بأن ما اعتذر به من حدیث الإحراق إذا صح طریف و أی عذر لمن أراد أن یحرق علی أمیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام منزلهما و هل یکون فی ذلک عله تصغی إلیه و إنما یکون مخالفا للمسلمین و خارقا لإجماعهم إذا کان الإجماع قد تقرر و ثبت و إنما یصح لهم الإجماع متی کان أمیر المؤمنین و من قعد عن البیعه ممن انحاز إلی بیت فاطمه علیها السلام داخلا فیه و غیر خارج عنه و أی إجماع یصح مع خلاف أمیر المؤمنین علیه السلام وحده فضلا عن أن یتابعه غیره و هذه زلّته من صاحب

۱- قد مر آنفا ص ۳۸۹.

۲- قد مر آنفا ص ۳۸۹.

المغنی و ممن حکی احتجاجه.

و بعد فلا فرق بین أن یهدد بالإحراق للعله التی ذکرها و بین ضرب فاطمه علیها السلام لمثل هذه العله فإن إحراق المنازل أعظم من ضـربها و مـا یحسن الکبیر بمن أراد الخلاف علی المسـلمین أولی بأن یحسن الصـغیر فلا وجه لامتعاض صاحب الکتاب من ضربها بالسوط و تکذیب ناقله و اعتذاره فی غیره بمثل هذا الاعتذار (۱).

تمّ بحمد اللّه و حسن توفیقه اخراج هذا الجزء من البحار و توشیحه بالتعالیق و الحواشی التی یسرها اللّه توضیحا و تأییدا فی هذه العجاله بعد تحقیق النصوص و تخریجها عن مصادرها و اللّه ولیّ التوفیق

محمد باقر البهبودی ذو الحجه الحرام ۱۳۹۲

ص: ۴۱۲

۱- الشافی: ۲۴۱ و ۲۴۰ تلخیص الشافی ۳/ ۱۵۶- ۱۵۷ و نقله فی شرح النهج ۴/ ۱۰۵.

**[ترجمه]دوست داشتم در این‌جا قسمتی از کتاب تلخیص الشافی - . تلخیص الشافی ۳ : ۴۴ به بعد - را بیاورم که در بردارنده جواب‌های بسیاری است که سید - رضی الله عنه - در شافی از شبهات مخالفان داده و حاوی احادیث فراوانی است که از کتاب‌های آن‌ها برداشت نموده و احادیثی که ما آوردیم را تأیید می کند. سید - رضی الله عنه - در بخش سخنی پیرامون خلافت ابوبکر گفته است:

طریقه دوم را بر اجماع بنا کردند و ادعا کردند که همه امت بر امامت ابوبکر اجماع کردند و او را برگزیدند. آن‌ها اجماع را به چند طریق بیان می کنند: یکی این‌که می گویند در دوره امامت او امر به آن‌جا رسید که همگان به بیعت او راضی شدند و دست از انکار [و مخالفت] کشیدند، و اگر او بر حق نبود چنین نمی‌شد. و فرقی نمی‌کند که آن [اجماع] در همان در همان ابتدای امر باشد، یا در زمانی دیگر. آن‌ها این طریق را از آن رو مطرح می کنند که ادعایشان این است که مخالفتی که از ناحیه زبیر و ابوسفیان و عباس آشکار شد و نیز تأخیری که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در بیعت‌نمودن کردند و موارد دیگر، همگی از بین رفتند.

دیگر اینکه می گویند: هر کس که در موردش ادعای مخالفت با ابوبکر می‌شود، رضایت و بیعت او به صورت زبانی و عملی توسط کسانی که مورد اعتماد هستند ثابت شده است و می گویند سعد بن عباده بر مخالفت خود باقی نماند، یا به مخالفت او اعتنا نمی‌شود.

سوم این‌که می گویند اجماع آن‌ها بر چیزی که متفرع از اصل است، موجب اثبات اصل نیز می‌شود، و در روزگار عمر اجماع بر خلافت او حاصل شده است و خلافت او فرع خلافت ابوبکر بود؛ پس با صحت خلافت عمر، صحت خلافت ابوبکر نیز ثابت شود. یا می‌توانیم بگوییم که هیچ کس قائل نیست که خلافت یکی از این دو صحیح است و خلافت دیگری صحیح نیست و به جهت این اجماع دوم، ثبوت یکی از آن دو متضمن ثبوت دیگری است.

گفته‌اند: سخن در این مورد واضح‌تر است؛ زیرا روزگار عمر ادامه یافت و مردم از او اطاعت می کردند و از او می‌پذیرفتند و در مجالسش حضور می‌یافتند در کارها به او یاری می‌رساندند. زیرا سعد بن عباده در روزهای اول خلافت عمر از دنیا رفت و بدون شبهه بعد از او اجماع تحقق یافت.

ما برای ابطال این روش، کافیست یکی از این دو چیز را روشن کنیم:

یا روشن می کنیم که آن ترک نزاع و خودداری از انکار، که آن‌ها می‌خواهند از طریق این‌ها رضایت و اجماع را ثابت کنند هیچ گاه عملی نشده است.

و یا اگر قبول کردیم که مخالفت با رهبری او فقط در همان ابتدای امر بوده و بعد پایان یافته است، تبیین می کنیم که این عدم مخالفت از روی رضایت نبوده و خشم کسانی که در ابتدا مخالف بوده‌اند، بعد از کنار گذاشتن مخالفت نیز باقی مانده است، هرچند دیگر از عذر و بهانه‌ها دست کشیده‌اند.

اما در حول مورد اول باید گفت که در آغاز کار مخالفت کاملاً آشکار شد و به هیچ وجه نمی‌توان مخالفت امیرالمؤمنین -

علیه السلام – و عباس – رضی الله عنه – و گروهی از بنی هاشم و همچنین زبیر را انکار کرد. حتی روایت شده که زبیر با شمشیر آخته خود بیرون آمد و به زور شمشیر را از دستش گرفتند و بر سنگ زدند. همچنین سلمان و خالد بن سعید و ابوسفیان صخر بن حرب نیز مخالف بودند و و شهرت مخالفت هر یک از اینها به قدری است که ما را از ذکر آن بی‌نیاز می‌کند. و مخالفت سعد و پسران و خانواده‌اش نیز معروف است، و همه اینها در ابتدای امر آشکار است.

مخالفت برخی از افرادی که ذکر کردیم در ادامه نیز باقی ماند و استمرار یافت؛ اگرچه مخالفت آنها در آینده مانند گذشته‌اشان آشکار نبود، ولی [مخالفت آنها در آینده نیز] نقل شده و معروف است. پس مخالف اهل تسنن چگونه می‌تواند بگوید که مخالفت پایان یافت و به هر صورت که بود در آینده اجماع تحقق یافت ؟ بنابراین ما جز استناد به یک ادعا چیزی نمی‌بینیم.

اگر گفت: این‌که در ابتدای امر مخالفت بوده را قبول کرده و به آن اعتراف می‌کنم، اما ادعایی که شما می‌کنید که این مخالفت استمرار داشته، باطل است؛ زیرا نه نقل شده و نه معروف است، کسی که ادعای استمرار مخالفت می‌کند باید آن را تبیین نماید، من که آن را انکار می‌کنم.

به او گفته می‌شود: آن‌چه که در این باب ذکر می‌کنیم، جایی برای نفی و انکار تو نمی‌گذارد؛ زیرا تو دو راه داری؛ یا چون [وجود مخالفت] اجمالاً [و نه با تفصیل زمانی] روایت شده، آن [یعنی استمرار مخالفت] را انکار کنی و ادعا کنی که به هیچ وجه کسی استمرار مخالفت را روایت نکرده است، و یا این‌که اعتراف کنی این جریان را عده‌ای که تو به آنها اعتمادی نداری نقل کرده‌اند و ظهور مخالفت [در آینده] آشکار نیست و همه راویانی که درباره مخالفت مطلبی بیان داشته‌اند، [استمرار] آن را نقل نکرده‌اند .

اگر مقصودت دومی است، ما نیز پیش از تو به آن اعتراف کرده‌ایم؛ زیرا ما در اثبات استمرار مخالفت، به آن مخالفت آغازین استناد نکردیم، و در مورد این که تو به کسانی که آن را روایت کرده‌اند اعتماد نداری دفاعی نکردیم، ولی روایاتی که در این باب آمده است، حداقل می‌توانند مانع از این یقین تو شوند که مخالفت‌ها از بین رفتند و مرتفع شدند و رضایت همگانی حاصل شد. و اگر مقصودت اولی است، باید به مشاهدات رجوع کرد؛ زیرا وجود آن [یعنی استمرار مخالفت] در روایات روشن‌تر از آن است که انکار شود، و امیرالمؤمنین – علیه السلام – از زمان وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله – تا زمانی که خداوند ایشان را در جنت خود جای دادند، همیشه از مظلومیتشان شاکی و دردمند بودند، و خانواده و شیعیان ایشان نیز همیشه از این‌که حق ایشان را سلب کردند شکایت می‌کردند. و این [شکایت‌های] ایشان و اهل بیت و شیعیان، گاهی مخفیانه و گاهی آشکارا بوده و این خفاء و ظهور بستگی به سخت‌گیری‌ها و سهولت‌های زمانه داشته است. علی – علیه السلام – در زمان ابوبکر سخنانی در این مسأله آشکار می‌کنند که در زمان عمر مانند آن را آشکار نمی‌کنند. سپس در زمان عثمان سخنانشان را قوی‌تر بیان می‌دارند و بسیاری از آن‌چه در دل دارند را به صراحت بیان می‌کنند، و در زمانی که حکومت به ایشان تسلیم می‌شود، قوت سخنانشان فزونی می‌یابد. هر کس آثار بر جای مانده از ایشان را مطالعه کند، مطلبی که ما گفتیم را تصدیق می‌کند.

عبدالرحمن بن ابی‌بکره روایت کرده که شنیدم که علی – علیه السلام – بر بالای منبر می‌فرمودند: هنگامی که رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند، هیچ‌کس به اندازه من شایسته این امر نبود.

و جعفر عمرو بن حریث از پدرش نقل کرده، شنیدم که علی - علیه السلام - می‌فرمودند: من از زمانی که خداوند جان پیامبرش - صلی الله علیه و آله - را پیش خود برد تا امروز مورد ظلم واقع شدم.

و مسیب بن نجبه نقل کرده، علی - علیه السلام - مشغول سخنرانی بودند که یک عرب بیابانی آمد و شروع کرد به گفتن این که: بر من ظلم شده است و بر من ظلم شده است؛ حضرت فرمودند: نزدیک بیا! شخص عرب نزدیک رفت؛ ایشان فرمودند: به اندازه همه مردمان روستاها و شهرها به من ظلم شده است. و در حدیث عباده آمده است: یک عرب بیابانی آمد و در هر قدمش می‌گفت: ای امیرالمؤمنین به من ظلم شده است؛ علی - علیه السلام - فرمودند: آرام باش! به خود من به اندازه همه مردمان روستاها و شهرها ظلم شده است.

جعفر بن عمرو بن حریث از پدرش نقل کرده، نشد که علی - علیه السلام - یک بار بالای منبر بروند، مگر این‌که در پایان سخنانشان و قبل از این که از منبر پایین بیایند می‌فرمودند: از زمانی که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را پیش خود برد، همیشه مظلوم بودم .

معاویه بن ثعلبه نقل کرده، ابوذر - رضی الله عنه - در مسجد نشسته بود که مردی پیش او آمد، علی - علیه السلام - نیز در مقابلش نماز می‌خواندند؛ مرد گفت: ای ابوذر! آیا به من می‌گویی محبوب‌ترین شخص نزد تو چه کسی است؟ به خدا سوگند من می‌دانم که محبوب‌ترین شخص نزد تو کسی است که نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم نیز محبوب‌ترین شخص بوده است. ابوذر گفت: آری، قسم به کسی که جانم به دست اوست محبوب‌ترین شخص نزد من محبوب‌ترین شخص نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم است، و او همین شیخ مظلوم است که حقش غصب شده است.

به طرق زیادی روایت شده که علی - علیه السلام - چندین بار فرمودند: من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی در محضر خداوند حاضر می‌شوم. و این سخن ایشان نیز مشهور است که: عجبا که در حالی که در زمان زندگی... اش داشت از آن [یعنی خلافت] کناره‌گیری می‌کرد، ناگهان بعد از مرگش آن را برای شخص دیگری منعقد نمود.

ابی‌الجحاف نقل کرده، معاویه بن ثعلبه به من گفت: می‌خواهی حدیثی کاملاً صحیح برایت بگویم؟ گفتم: آری. گفت: وقتی ابوذر به شدت بیمار شد، علی - علیه السلام - را وصیت خود نمود. یکی از کسانی که پیش او می‌آمد به او گفت: اگر به امیرالمؤمنین [یعنی عثمان] وصیت می‌کردی بهتر از این بود که به علی - علیه السلام - وصیت کنی. ابوذر گفت: به خدا سوگند به امیرالمؤمنین حقیقی وصیت نموده‌ام .

ابوحمزه ثمالی از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده که ایشان فرمودند: بریده نبود و در شام بود، وقتی آمد، دید که مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند، به مجلس ابوبکر آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا فراموش کردی که خداوند و رسولش بر ما واجب کردند که بر علی - علیه السلام - با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم؟ ابوبکر گفت: ای بریده! تو غایب نبودی و ما حاضر بودیم، و خداوند متعال بعد از هر کاری، کاری می‌کند و خدا نخواسته است که نبوت و حکومت هر دو با هم برای اهل این

خانه باشد.

گفت‌گوی بریده با ابوبکر به این مضمون، با الفاظ متفاوت و به طرق مختلف نقل شده است.

هم‌چنین گفت‌گوی سلمان فارسی بـا مردم و رد آن‌هـا بر کاری که انجام دادنـد نیز به طرق مختلف و با الفاظی که معنایشان نزدیک به هم است، نقل شـده است؛ این سـخنش که: \\"درست رفتیـد و خطا نمودیـد. سـنت پیشـینیان را درست رفتید و در مورد اهل بیت پیامبرتان خطا کردید.\\" و این سخن او که: \\"نمی‌دانم فراموش کردید یا خود را به فراموشی زدید، و نمی... دانستید یا خود را به نادانی زدید.\\" و این سخنش: \\"به خدا سوگند اگر می‌دانستم که دین را برای خدا استوار می‌کنم و یا از ستمی در راه خدا جلوگیری می‌کنم با شجاعت تمام شمشیر می‌زدم.\\"

ما اسناد و طرق این احادیث را به علت طولانی شـدن کتاب، به صورت کامل نیاوردیم هر کس بخواهـد می‌توانـد آن‌ها را در جـای خود ببینـد. نمی‌توان در مورد این مخالفت سـلمان و بریـده گفت: سـلمان بعـدها راضـی شـد و از طرف آن‌ها والی چند ولایت شـد و بریـده نیز بس کرد و تسلیم شد و بیعت نمود؛ زیرا علتی که آن‌ها در مخالفت خود بدان تصـریح کرده‌اند، نشان می‌دهـد که آن‌ها هرگز به این امر رضایت ندادند، اگر چه بعدها به جهت نبود یاور و ترس جان دست از انکار کشـیدند، ولی با این حال در دلشان انکار می‌نمودند، ولی از آن‌جا که ناچار بودند اختیاری از خود نداشتند.

ثعلبه بن یزیـد حمانی نقل کرده که علی – علیه السـلام – فرمودنـد: از جمله اموری که پیامبر امی به من خبر دادنـد این بود که امت با تو نیرنگ خواهد کرد .

ابوادریس الأودی از حضـرت علی – علیه السـلام – نقل کرده که فرمودنـد: اگر از آسـمان به زمین بیفتم و پرندگان [بدن] مرا بردارند در نزد من محبوب‌تر از این است که چیزی که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نشنیده‌ام را از ایشان نقل کنم؛ ایشان به من فرمودند: ای علی! بعد از من امت با تو نیرنگ خواهد کرد.

زیـد بن علی بن حسـین روایت کرده، علی – علیه السـلام – پیوسـته می‌فرمودنـد: به خدا سوگند مردم در حالی با ابوبکر بیعت نمودنـد کـه مـن بـا همیـن پیراهنم برایشـان سزاوارتر بـودم، خشـمم را فرو خـوردم و منتظر امر خـود مانـدم و سـرم را به زمین چسـباندم. سـپس ابوبکر مُرد و عمر را جانشـین خود کرد در حـالی که به خـدا قسم می‌دانست [یـا می‌دانسـتم] که من با همین پیراهنم از همه مردم بر این کار سـزاوارترم، باز هم خشـمم را فرو خوردم و منتظر امر خود مانـدم. سـپس عمر مُرد و خلافت را شورایی نمود و مرا مانند سـهم مادربزرگ ششمین شخص آن شش نفر قرار داد و گفت اقلیت را بکشید [و کنار بگذارید]. باز هم خشمم را فرو خوردم و منتظر امر خود ماندم و سرم را به زمین چسباندم؛ جز جنگ، یا کفر به خدا چاره‌ای نیافتم.

و این سـخن حضرت – علیه السلام – که: \\"جز جنگ، یا کفر به خدا چاره‌ای نیافتم.\\" اشاره‌ای است به سبب جنگ ایشان با طلحه و زبیر و معاویه، و دست‌نگه‌داشـتن از [و نجنگیدن با] کسانی که پیش از این‌ها بودند؛ زیرا وقتی یاران و کمک‌کارانی یافتنـد، امر بر ایشان لازم گردیـد و وجوب جنگ و دفاع بر ایشان متعین شد، و دیگر راهی جز نبرد و یا مخالفت با امر خداوند نیافتند. اما در حالت اول به علت فقدان یار و کمک‌کار معذور بودند.

همه سیره‌نویسان روایت کرده‌اند، زمانی که امیرالمؤمنین – علیه السلام – و عباس برای پس‌گرفتن ارثشان پیش عمر رفتند، عمر گفت: چه کسی مرا از این دو معذور می‌دارد؛ وقتی ابوبکر بر سر کار آمد، این دو گفتند: بی‌حرمتی کرد و ظلم نمود، خدا می‌داند که او نیکوکار و متقی بود. سپس بر سر کار آمدم و باز گفتند: بی‌حرمتی نمود و ظلم کرد. این سخن بهترین دلیل بر آن است که حضرت علیه السلام آشکارا و بدون این‌که از آن‌ها پنهان کنند خود را مظلوم می‌دانستند و آن‌ها فقط با ایشان مدارا می‌کردند و ایشان نیز همین‌طور .

واقدی در کتاب الجمل با سند خود روایت کرده که زمانی که مردم با علی – علیه السلام – بیعت کردند، حضرت خطبه‌ای خواندند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: حق [در یک سو] و باطل [در سوی دیگر]، هر کدام اهل خود را دارند؛ اگر باطل زیاد است، از دیرباز چنین بوده است، و اگر حق کم است، چه بسا و شاید [روزی به قدرت برسد]، ولی کم پیش می‌آید که چیزی که پشت کرده، دوباره روی آورد، و من از این بیم دارم که سستی ورزید، و حال آن‌که جز تلاش بر من واجب نیست، در حالی که کارهایی انجام شد و شما در آن به دلخواه خود رفتار نمودید و اموری اتفاق افتاد و شما به راهی نادرست متمایل شدید، که در نزد من پسندیده نبودید، اما من اگر بخواهم می‌گویم: خداوند از گذشته شما درگذرد! آن دو نفر پیش... تر آمدند و سومی مانند کلاغ فقط به فکر شکمش بود. وای بر او! اگر دستانش قطع می‌شد و سرش را بریده می‌شد، برایش بهتر بود. و سخنان مفصلی که بعد از آن فرمودند.

این خطبه به طرق مختلف از واقدی روایت شده است.

سید – رضی الله عنه – سپس خطبه شقشقیه را روایت کرده – . الشافی ۳۹۲ ، تلخیص الشافی۳ : ۵۳ – و سپس گفته است: آن... چه که گفتیم کمی از بسیار است و اگر همه آن‌چه را که در این باب از علی – علیه السلام – و خانواده و فرزندان و شیعیانشان روایت شده را می‌آوردیم، همه کتاب ما نیز گنجایش آن را نداشت. برخی از آن‌چه ذکر کردیم دلالت آشکاری بر این دارد که مخالفت پیوسته ادامه داشت و هیچ‌گاه رضایت به حاصل نشد.

اگر گفته شود: همه چیزهایی که نقل کردید، خبر واحد است و یقینی نیست و نمی‌توان به سبب آن دست از یقینیات کشید، و معلوم است که در زمان‌های بعد مخالفتی مانند روزهای اول آشکار نشد، و این روایات فقط از طریق متعصبین غیر قابل اعتماد نقل شده است.

می‌گوییم: این روایات اگرچه به تنهایی و از جهت لفظی خبر واحدند، اما معنای آن‌ها متواتر است [و تواتر معنوی دارند]؛ زیرا افراد زیادی [مضامین] آن‌ها را روایت کرده‌اند. حتی اگر نظر شما را بپذیریم که این‌ها خبر واحدند، باز هم موجب نمی‌شود که نتوانند مانع از یقین بر مرتفع شدن انکارها و ادعای زائل شدن همه مخالفت‌ها شود. زیرا امکان ندارد که با وجود این اخبار – که حتی اگر یقین‌آور نباشد، دست‌کم موجب ظن و گمان می‌شود – مدعی یقین به زائل‌شدن همه مخالفت‌ها داشت.

اما این سخن که با خبر واحد نمی‌توان از یقینیات دست کشید، کدام مطلب یقینی در این‌جا وجود دارد که ما بخواهیم با خبر واحد از آن دست بکشیم؛ اگر منظور اجماع و مرتفع‌شدن مخالفت‌ها است، این‌ها وقتی ثابتند که روایات ضعیف‌تر از این‌ها نیز وجود نداشته باشند، و وقتی ما روایتی در زمینه مخالفت یافته‌ایم، مرتفع‌شدن مخالفت‌ها یقینی نیست. راه کشف رضایت

[عمومی] و اجماع، دست کشیدن از انکار و عدم مخالفت است، و وقتی مخالفت و انکار روایت شده باشند، چه روایت ضعیف باشد و چه قوی باشد، چطور می‌توان بر مرتفع شدن یا از بین رفتن آن یقین داشت. اما در مورد معتمد نبودن راویان؛ نخست این که اکثر احادیثی که در این‌جا روایت کردیم، از طریق راویان اهل تسنن نقل شده‌اند و افراد موجود در اسناد آن از کسانی هستند که خود اهل تسنن وثاقت آنان را متهم یا خدشه‌دار نمی‌کنند. هر کس در آن‌ها تأمل کند، این مطلب را در می‌یابد. از این گذشته مجرد یک ادعا، بدون این‌که به اسباب معروف خدشه اشاره شود، در مخدوش نمودن وثاقت راویان کافی نیست. و اگر کسی که ظاهری عادل و متدین دارد روایتی نقل کند، نمی‌توان این‌گونه در وثاقت او خدشه نمود.

اگر گفته شود: بنابر این دلیل، ما باید در وجود هرگونه مخالفتی شک کنیم.

می‌گوییم: اگر موضوع طریقی که شما می‌خواهید از آن به هدف خود برسید، همان باشد که ما داریم در مورد آن صحبت می‌کنیم، راهی برای یقین به نفی اختلاف نیست؛ چطور می‌توان در مورد انتفای امری قاطع بود و حال آن‌که روایت شده و منقول است. ما فقط در جایی می‌توانیم به آن یقین می‌کنیم که چیزی در مورد اختلاف نقل نشده باشد و روایتی در مورد انکار وجود نداشته باشد.

اگر گفته شود: اگر چیزی [مانند مخالفت باشد که] باید به مرحله آشکار شدن برسد [و تا به این مرحله نرسد هنوز وجود نیافته است]، ما می‌توانیم از آشکار نشدن آن به انتفاء [وجود] آن استدلال کنیم و [در اثبات انتفاء آن] به چیزی بیش از این نیاز نداریم، و برای همین است که می‌گوییم: اگر چیزی معارض با قرآن باشد، باید معارضه آن در حد ظهور [الفاظ] قرآن ظهور داشته باشد، و اگر ظهور معارضه آن را در این اندازه نیافتیم، یقین بر انتفای آن معارضه می‌کنیم؛ بنابراین اگر روایت‌گری خبر واحدی را برای ما روایت کند که معارضه با قرآن اتفاق افتاده است. [وجود] انکاری که شما ادعا می‌کنید نیز همین‌طور است؛ نه ثابت است و نه آشکار شده است.

می‌گوییم: شرطی که لازم دانستید در موضوعی که بر سر آن اختلاف داریم نیز وجود دارد، و شایسته است شما آن را در این‌جا هم آن را رعایت کنید؛ زیرا شما می‌گویید اگر چیزی در میان باشد که باید آشکار شود، تا هنگامی که آشکار نشده [به وجودش پی نخواهیم برد و] باید یقین به انتفاء آن داشته باشیم، که سخن درستی است و مطابق آن‌چه گفتید معارضه با قرآن نیز از طریق همین [استدلال] باطل می‌شود، زیرا این‌که اگر موجود باشد باید آشکار شود، [مسأله‌ای] روشن است و سخن نیز بر همین اساس بنا شده است. ولی این مسأله [که اگر مخالفتی وجود داشت، باید آشکار شود]، در انکار [و مخالفت با] کسانی که صاحب اختیار هستند [و قدرت در دست آن‌هاست] وجود ندارد. زیرا نمی‌توانید دلیل بیاورید که اگر آن‌ها انکار [و مخالفت]ی داشته باشند، باید آشکار می‌شد، و هر کسی که مدعی انکار است، در حقیقت مدعی ظهور آن نیز می‌باشد. بلکه مساله بر خلاف آن است؛ زیرا انکار [و مخالفت با] کسی که مالک حل و عقد و امر و نهی و نفع و ضرر است و اکثر مسلمانان به او متمایل شده‌اند و بیشتر انصار و مهاجران به امامت او رضایت دادند، باید مخفی شود و پوشیده بماند و نباید آن را پخش و نشر کرد و همه انگیزه‌ها برای اختفاء و علنی نکردن آن موجود است، پس این کجا و [مسأله] معارضه کجا؟

و اگر بپذیریم که [ممکن است مسأله] معارضه و یا امور دیگر موجود باشد و در عین حال انگیزه‌ای برای آشکار کردن آن

نباشد، و بلکه همه انگیزه‌ها بر پنهان‌کردن و پوشیده نگه‌داشتن آن باشند، دیگر نمی‌توانیم از آن روی که برای همگان آشکار نشده و همگان آن را نقل نکرده‌اند، یقین به انتفای آن پیدا کنیم. [و در موضوع مورد بحث] حتی اگر ما روایات اندکی درباره این امر [یعنی مخالفت] پیدا کنیم، راهی برای یقین بر انتفای آن و این‌که موجود نبوده است نخواهیم داشت. به خواست خداوند، پیرامون سببی که مانع اظهار مخالفت و اعلان انکار شد، در مطالب پیش روی به تفصیل سخن خواهیم گفت.

اما این سخن که همه آن‌هایی که در موردشان ادعای مخالفت شده، بعدها در زبان و عمل به بیعت رضایت دانند؛ ما قبلاً توضیح داده‌ایم و در آینده توضیح خواهیم داد که این‌چنین نبوده است و آن دست‌کشیدن از نزاع که آن‌ها [برای اثبات رضایت] به آن استناد می‌کنند، نشان‌دهنده رضایت نیست؛ زیرا دست کشیدن از نزاع به اجبار انجام گرفته است. همین‌طور است سایر مواردی که ادعا شده است، مانند مسأله والی شدن کسی [یعنی سلمان] که از طرف آن‌ها متولی بر سرزمینی شده، و حال آن‌که قبلاً با آن‌ها مخالف بوده و امرآن‌ها را انکار می‌کرده است [نشان‌دهنده رضایت عملی اوست].

اما این که خلافت خلیفه دوم را مبتنی بر خلافت خلیفه اول می‌کنند و می‌گویند از آن‌جا که در تمام مدت خلافت خلیفه دوم، وجود رضایت و انقیاد عمومی آشکار بود، و اگرچه چنین چیزی در دوره خلیفه اول آشکار نیست، اما می‌توان خلافت خلیفه اول را اصل در خلافت دومی قرار داد [و گفت اگر در فرع چنین رضایتی وجود داشته پس در اصل هم بوده است]؛ [باید گفت] چیزهایی که ما در مورد خلافت نفر اول گفتیم، در دومی هم ادامه داشت؛ زیرا مخالفت‌هایی که ما حکایت کردیم و از مخالفین روایت نمودیم، مخالفت با هر دو خلافت بود [و چیزهایی نبود که مختص خلافت اولی باشد].

از این‌ها که بگذریم، اگر ما نیز مانند شما بپذیریم که همه مخالفت‌ها مرتفع شدند، نمی‌تواند نشان‌دهنده رضایت باشد؛ زیرا ما توضیح دادیم که آن‌ها نیاز داشتند و مجبور بودند [که مخالفتشان را اظهار نکنند].

اما این‌که گفتند: سعد اگرچه به مخالفت خود ادامه داده است، ولی چون خلافت را برای خود می‌خواسته و خواسته‌ای باطل داشته است، به مخالفت وی توجهی نمی‌شود؛ سخنی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد؛ زیرا اولین اشکالی که دارد این است که این مطلب که آن‌ها ادعا کرده باشند \\"امامان از قریش هستند\\"، قطعی نیست و هیچ یک از سیره‌نویسان آن را روایت نکرده‌اند و مخالفت سعد و انصار با مسأله امامت و رهبری، از جهت واحدی بوده است. ما اکنون مطالبی که سیره‌نویسان در مورد جریان سقیفه ذکر کرده‌اند را بیان می‌کنیم تا مشخص شود ادعای آن‌ها اصالت ندارد. - .[۱]

الشافی ۳۹۵ ، تلخیص الشافی ۳ : ۶۰ -

سپس روایاتی که ما در مورد جریان سقیفه قبلاً از ایشان [یعنی سید رضی الله عنه] روایت کردیم را روایت کرده و گفته است: طبری و دیگران خبر سقیفه را به طرق مختلف روایت کرده‌اند که در هیچ یک آن‌ها خبری از استدلال به این روایت که \\"امامان از قریش هستند\\" نمی‌باشد، و یکی از چیزهایی که ضعف وجود این ادعا را [در جریان سقیفه] نشان می‌دهد، چیزی است که از ابوبکر به هنگام مرگش روایت شده است که گفته است: \\"ای کاش سه چیز را از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌پرسیدم\\" و یکی از آن‌ها را این‌طور گفته است: \\"ای کاش از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می... پرسیدم که آیا انصار در این امر [یعنی خلافت] حقی دارند؟\\" چگونه ممکن است او چنین سخنی بگوید؟ و حال آن‌که که

قبلاً- از رسول خدا روایت کرده که \\"امامان از قریش هستند\\" و \\"این امر جز برای این طایفه از قریش شایسته [افراد دیگری] نیست\\". و از دیگر چیزهایی که ضعف وجود این ادعا را نشان می‌دهد، سخنی است که از عمر در هنگام مرگش روایت شده که: \\"اگر سالم زنده بود، درباره [این‌که خلافت را به] او [بسپارم] تردید نمی‌کردم\\" - . طبقات ابن سعد ۳ ق ۲ : ۲۴۸ ، الإستیعاب ۲ : ۵۶۱ ، أسد الغابه ۲ : ۲۴۶ ، تاریخ طبری۴ : ۲۲۷ ، العقد الفرید ۲ : ۲۵۶ ، الامامه والسیاسه ۱: ۲۸ ، أعلام النساء ۲ : ۸۷۶ ، منتخب کنز العمال ۴ : ۴۲۷ و ۲ : ۱۸۸ - که این سخن را بعد از آن که اهل شورا را نام می‌برد و بر یک‌ایک آن‌ها مورد طعن قرار می‌دهد گفته است. سالم که از قریش نبوده است، چطور ممکن است که عمر که از ابوبکر این روایت را [یعنی \\"امامان از قیش هستند\\"] شنیده است چنین سخنی بگوید؟

طبری در کتاب تاریخش به طرق مختلف از شیوخ روایتش روایت کرده که وقتی عمر بن خطاب ضربه خورد [و مورد سوء قصد واقع شد]، به او گفتند: ای امیرالمؤمنین! ای کاش کسی را جانشین خود نمایید. او گفت: چه کسی را جانشین کنم؟ اگر ابو عبیده بن جراح زنده بود، او را جانشین خود می‌کردم که اگر پروردگارم از من سؤال کند، بگویم: از پیامبرت - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمود که او یعنی [ابوعبیده بن جراح] امین این امت است. و اگر سالم مولی ابی‌حذیفه زنده بود، او را جانشینی خود می‌کردم که که اگر پروردگارم از من سؤال کند، بگویم: از پیامبرت شنیدم که می‌فرمود: سالم خیلی خدا را دوست دارد. مردی به او [عمر] گفت: عبدالله بن عمر برای این‌کار چطور است؟ گفت: خدا تو را بکشد! به خدا سوگند منظورت از این حرف رضایت خدا نبود، ای بی‌چاره! چگونه مردی را به جانشینی خود برگزینم که توانایی طلاق دادن زن خود را هم ندارد؟ - . تاریخ طبری ۴ : ۲۲۷ ، العقد الفرید ۲ : ۱۵۶ ، تاریخ کامل۳ : ۳۴ ، الصواعق المحرقه :۱۰۲ -

بلاذری در کتاب تاریخ خود، أشراف به سند خود از ابورافع روایت کرده، عمر بن خطاب به ابن عباس تکیه کرده بود و فرزندش ابن عمر و سعید بن زید نیز نزد او حاضر بودند؛ [عمر] گفت: بدانید که من در مورد «کلاله» چیزی نگفته‌ام و کسی را بعد از خود به جانشینی انتخاب نکرده‌ام، و اگر کسی از اعراب در زمان مرگ من اسیر باشد، در راه خدا آزاد است. سعید بن زید گفت: اما اگر مردی از مسلمانان را [برای جانشینی] مشخص می‌کردی، مردم به تو اعتماد می‌کردند. عمر گفت: در اطرافیانم طمع بدی می‌بینم و تکلیف این امر را به آن شش نفری واگذار می‌کنم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در هنگام وفات از آن‌ها راضی بودند. سپس گفت: اگر یکی از آن دو نفر زنده بودند، این امر را به او می‌سپردم و به او اطمینان داشتم: سالم مولی ابی‌حذیفه و ابوعبیده بن جراح.

مردی به او گفت: ای امیرالمؤمنین! نظرت درباره عبدالله بن عمر چیست؟ عمر گفت: خدا تو را بکشد! به خدا سوگند منظورت از این حرف رضایت خدا نبود، کسی را جانشین خود کنم که قدرت طلاق دادن زن خود را هم ندارد؟ عفان می‌- گوید: مردی که عبدالله بن عمر را پیشنهاد کرد، مغیره بن شعبه بود .

چنان‌چه می‌بینید این روایت صریح در این است که او آرزو سالم زنده می‌بود تا او را جانشین خود کند چنان‌چه آرزوی زنده‌بودن ابوعبیده را نیز کرده است. با این شرح، چه توجیه دیگری باقی می‌ماند.

عجب است که با این‌که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - با آن همه فضائل و منزلت زنده بودند، و بقیه اهل شورا که با بالاترین درجات فضیلت ظاهری حاضر هستند، او حضور سالم را چنان آرزو می‌کند که گویا هیچ‌کس در حد او نیست. همین

امر دلیلی متقنی است بر این‌که عمر نسبت به این جمع شش‌نفر نظر مساعد نداشته است. حتی اگر زنده‌بودن سالم را جهت نظرخواهی و مشورت آرزو می‌کرد، باز هم حرف بزرگی بود؛ زیرا ما می‌دانیم افرادی که ما در میان این جماعت از آنان نام بردیم کسانی بودند که غلام آن‌ها نیز از جهت رأی و علم با سالم برابری می‌کرده است، اگر برتر نبوده باشد؛ پس چگونه در نظرخواهی به آن‌ها توجهی نمی‌کند و کسی را که صلاحیت ندارد برای این کار برمی‌گزیند و مشتاق حضور کسانی است که در علم و رای به هیچ وجه در حد آن‌ها نیستند. اگر این روایات درست باشند و ما نسبت به عمر حسن ظن داشته باشیم، نشان می‌دهد که روایتی که نقل کرده که [آن‌ها در سقیفه ادعا کرده‌اند که] \\"امامان از قریش هستند\\"، اعتباری ندارد.

اگر گفته شود: شما چگونه این خبر را رد می‌کنید، با این‌که خود به مانند آن اعتقاد دارید؟

می‌گوییم: ما در اثبات امامت کسی که به امامتش اعتقاد داریم، به امثال این روایات رجوع نمی‌کنیم؛ زیرا ما در اثبات آن دلایل آشکار و استدلال‌های روشن داریم، و خبر سقیفه را از این رو نقل کردیم که معلوم شود مخالفت سعد و خویشان او [رضایت عمومی را] مخدوش می‌کند.

از این گذشته، اگر نظر آن‌ها را قبول کنیم که سعد ادعایی باطل داشته و امامت را برای خود می‌خواسته، چرا به مخالفت او اعتنا نشود، او در دو چیز مخالفت داشت؛ یکی این‌که او معتقد بود امامت برای انصار بی‌اشکال است، و دیگر این‌که او به خلافت ابوبکر راضی نبود و با او بیعت نکرد؛ این‌ها دو مخالفت [جدا از یک‌دیگر] هستند و این‌که ادعای او در یکی از این دو زمینه باطل باشد، موجب نمی‌شود که ادعای دیگرش نیز باطل باشد، چون این‌طور نیست که یکی از آن دو [مخالفت] مبتنی بر دیگری باشد و با ابطال اصل، فرع نیز باطل گردد؛ زیرا هر کس معتقد به امکان به امامت رسیدن شخصی از غیر قریش باشد، امکان امامت در میان قریش را رد نکرده است. پس چگونه امتناع سعد از بیعت با قریش، که مبتنی بر اصل جواز امامت در غیر قریش بوده را دلیل بر این قرار می‌دهند که امتناع سعد از بیعت با یک انسان به خصوص، نشانه بر باطل بودن اوست.

کسی نگوید که: سعد خود به تنهایی بر حق نیست، و این‌که فقط سعد از اجماع امت خارج باشد، اثری در [حجیت] آن ندارد؛ زیرا نباید این را بعید دانست [که خروج سعد از اجماع در حجیت آن مؤثر باشد]؛ چرا که سعد نیز مانند دیگر صحابه است که اگر با چیزی مخالفت نمایند مخالفتشان در اجماع موثر است و دیگر اجماع محقق نمی‌شود.

اگر گفته شود: [در تحقق اجماع] به مخالفت یک یا دو نفر اعتنا نمی‌شود؛ زیرا [جز اجماع] راهی برای مؤمنان نمی‌باشد و وقتی به مخالفت اعتنا می‌شود که جماعتی مخالف کنند.

گفته می شود: اولین اشکالی که این سخن دارد این است که سعد به قدری فرزند داشته که بتوان به صورت کنایه از لفظ جماعت در موردشان استفاده کرد؛ زیرا لفظ جماعت در مورد سه نفر به بالاـ بکار برده می‌شود. نکته دیگر این‌که اگر لفظ \\"مؤمنین\\" تک‌تک افراد مؤمن را [بدون استثناء] در بر می‌گیرد، پس هر کس آن را برای جماعتی که تک‌تک افراد را در برندارد، به کار ببرد استعمالی مجازی نموده است، و اگر استعمال مجازی آن به این صورت مجاز باشد، ممکن است که در مورد یک نفر هم جماعت گفته شود؛ زیرا گاهی مجازاً از یک نفر نیز تعبیر به جماعت می‌شود. علاوه بر این‌که ما پیشتر

بیان کرده‌ایم که این آیات هیچ دلالتی بر صحت تعلق به اجماع ندارند، در نتیجه این سوال از اعتبار ساقط است.

اما طریق دوم: که این بود که بر فرض قبول کنیم که مخالفین دست از انکار کشیدند و بیعت کردند، می گوییم: از کجا معلوم که آن‌ها با رضایت تن به بیعت داده‌اند؟ زیرا رضایت از صفات نفسانی است و فقط خداوند متعال از آن باخبر است .

سپس به آن‌ها گفته می‌شود: بی‌تردید مشخص است که امیرالمؤمنین علی – علیه السلام – در بیعت تعلل نمودند و از آن امتناع کردند، و اختلاف فقط در مدت زمان تعلل ایشان است. برخی از آن‌ها می گویند شش ماه، برخی می گویند چهل روز و برخی دیگر نیز کمتر یا بیشتر از این مدت را می گویند. همین تأخیر و تعلل ایشان دلالت بر این دارد که ایشان [حداقل در این مدت] با بیعت مخالف بودند و به آن رضایت نداشتند، حال اگر هر کسی می‌خواهد ادعا کند که حضرت بعد از این مدت، با اختیار و رضایت بیعت نمودند، باید دلیل بیاورد.

اگر گفته شود: اگر ایشان به بیعت رضایت نداشتند، آن را رد می کردند؛ زیرا بر ایشان واجب بود که آن را رد کنند؛ چرا که کاری که آن‌ها مرتکب شده بودند زشت بود، و ایشان از مقام و حقشان کنار گذاشته شده بودند. پس این که ایشان بیعت را رد نکردند، نشان می‌دهد که ایشان راضی بوده‌اند.

در پاسخ گفته می شود: چرا فکر می کنید دست‌کشیدن از انکار به معنای رضایت است و معنای دیگری ندارد؟ زیرا اگر کسی دست از انکار بکشد همان‌طور که ممکن است به رضایت رسیده باشد، ممکن است راضی نشده باشد و به سبب دیگری دست از انکار کشیده باشد. پس نمی‌توان عدم انکار را نشانه رضایت دانست. ممکن است انسان به جهت اموری مانند تقیه ترس بر جان و از این قبیل چیزها دست از انکار بکشد. یکی از اموری که باعث دست کشیدن از انکار می شود این است که فرد بداند پیامد ادامه دادن انکار، بزرگ‌تر از منکری است که آن را انکار می‌کند. یکی دیگر از این امور این است که همان انکاری که قبلاً کرده طوری است که به همراه اموری که بعد روشن شده، اشتباه و ابهام را از این رضایت [ظاهری] رفع کند. و یکی هم این است که به جهت رضایت واقعی باشد. بنابراین وقتی دست‌کشیدن از انکار اقسام مختلفی دارد، نباید آن را مختص به یک وجه کرد. ترک انکار فقط در جایی نشانه رضایت است که تنها وجه آن رضایت واقعی باشد؛ پس آن‌ها چگونه مدعی‌اند که در این‌جا ترک انکار به جهت رضایت بوده است؟

اگر گفته شود: رضایت چیزی جز ترک انکار نیست؛ پس هرگاه به ارتفاع انکار یقین داشتیم، معلوم می‌شود رضایت نیز وجود دارد .

می گوییم: این چیزی است که فساد آن را بیان کرده‌ایم و روشن نمودیم که ترک انکار، به رضایت و غیر آن تقسیم می‌شود. و گذشته از این، چه فرقی است میان کسی که این چنین می گوید، و کسی است که می گوید: نارضایتی چیزی جز نبودن رضایت نیست؛ بنابراین هرگاه حصول رضایت معلوم و محقق نباشد، بر وجود سخط یقین می کنیم!؟ از این رو کسانی که ادعا می کنند امیرالمؤمنین – علیه السلام – راضی بوده‌اند، باید سبب آن را نیز مطرح سازند و تنها بر این که چون انکار ایشان مرتفع شده پس ایشان راضی شده‌اند، اعتماد نکنند؛ زیرا طرف مقابل هم می‌تواند به آن‌چه که گفتیم ادعا کند و عدم رضایت ایشان را دلیلی بر سخط ایشان بداند.

اگر بگوید: بر لازم نیست برای دلالت بر رضایت ایشان، چیزی بیش از موضوع بیعت و ترک انکار ایشان را نقل کنیم؛ زیرا ظاهر این کار [یعنی بیعت] مقتضی رضایت است، و کسی که خلاف آن را ادعا می کند و می گوید در دل ناراضی بوده، باید دلیل بیاورد؛ زیرا چیزی خلاف ظاهر را ادعا کرده است.

به او گفته می شود: این مسأله آن‌طور که شما فرض می کنید هم نیست. زیرا [در این‌جا] اصل این است که امیرالمؤمنین – علیه السلام – خشم‌گین بوده‌اند؛ چرا که در میان امت هیچ اختلافی وجود ندارد که حضرت – علیه السلام – از حکومت خشم‌گین بوده‌اند و آن را رد نموده‌اند و بر سر آن منازعه کرده‌اند و در بیعت‌کردن تعلل ورزیدند. و هم‌چنین [در میان امت] اختلافی نیست که ایشان بعدها بیعت کرده‌اند و بر اظهار مخالفت و انکار باقی نمانده‌اند؛ پس انتقال ایشان از یکی از دو حالی که از ابتدا بر آن بوده‌اند که امتناع از بیعت و اظهار مخالفت باشد، برای ما معلوم است، ولی ما به هیچ وجه از حالت دیگر، که همان نارضایتی و کراهت است منتقل نشده‌ایم، لذا هر کس که مدعی تغییر حالت است باید برای تغیر آن دلیل بیاورد و مساله معلومی را بگوید که مقتضی این تغیر حال باشد و مسأله را به طرف ما برنگردانند که ما ملزم آوردن دلیل بر ادعای خود هستیم، زیرا چنان‌چه گفتیم ما به اصلی معلوم [یعنی وجود خشم و سخط ایشان] تمسک جسته ایم و قطعا هر کسی که ادعای تغییر حالت را دارد باید دلیل بیاورد .

و نمی‌تواند بیعت‌کردن و ترک انکار را دلیل رضایت قرار دهد؛ زیرا قبلا بیان کردیم که ترک انکار به چند وجه تقسیم می‌... شود، و نمی‌توان به خاطر یک امر محتمل، از چیزی که تحققش یقینی است دست برداشت.

اگر گفته شود: این راهی که شما می‌روید، موجب شک در هر اجماعی می شود و دیگر نمی‌توانیم با هیچ وسیله‌ای به رضایت کسی در مورد چیزی یقین کنیم؛ زیرا ما هر جا که رضایت را ثابت می‌کنیم از این روش و یا ضعیف تر از این روش به آن یقین می کنیم.

به او گفته می شود: اگر راهی برای پی‌بردن به اجماع و رضایت مردم در این امر [یعنی خلافت] جز آن‌چه شما ادعا می‌کنید وجود نداشته باشد، [سخن شما درست است و] دیگر هیچ راهی باقی نمی‌ماند. ولی راه رسیدن به اجماع واضح است، و آن این‌که بدانیم انکار فقط به دلیل رضایت برطرف شده است و وجه دیگری جز رضایت [برای دست کشیدن از انکار] وجود ندارد. و این گاهی به ضرورت شواهد حال معلوم می‌شود و گاهی نیز، اگر شخص غائب باشد [و شاهد حال نباشد] به کمک نقل قول و طرق دیگر معلوم می‌شود، طوری که [شنونده] شک نکند که تنها انگیزه کنار گذاشتن انکار، رضایت بوده است. مگر نه این است که ما همگی به طور قطع می دانیم بیعت عمر و ابوعبیده و سالم با ابوبکر از سر رضایت و موافقت بوده و آن‌ها در ظاهر و باطن خود بدان راضی بوده‌اند و تنها وجهی که آن‌ها بیعت کردند و موافقت نمودند رضایت بوده است و حال آن‌که چنین قطعی در مورد امیرالمؤمنین – علیه السلام – و دیگر کسانی که مخالفت نمودند نداریم. و اگر راه [اثبات] اجماع یکی می‌بود، به هر دو مسأله را به صورت یکسان قطع داشتیم.

این یکی از مواردی است که در این موضع می توان بر آن تکیه کرد؛ بنابراین [در جواب] می‌گوییم: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام راضی بودند و باطنا نیز مانند ظاهرشان از انکار دست می‌کشیدند، ما می بایست این [رضایت باطنی] را از حال ایشان در می‌یافتیم، چنان‌چه از حال عمر و ابوعبیده دانستیم؛ حال که چنین چیزی معلوم نیست دلالت می‌کند که حال ایشان متفاوت

از دیگران بوده است .

چگونه ممکن است انسان منصف در این که بیعت امیرالمؤمنین – علیه السلام – از روی رضایت نبوده، تردید داشته باشد؟ و حال آن که همه سیره‌نویسان اخبار فراوانی نقل کرده‌اند، که این را [که بیعت ایشان از روی رضایت نبوده] اقتضا می کند. طوری که اگر کسی در اخباری که در مورد این موضوع روایت شده، تأمل کند، شکی برایش باقی نمی ماند که ایشان مجبور شدند بیعت کنند، و بعد از دفاع و ممانعت و به جهت اموری که مقتضی بیعت بود و رضایت جزء آن‌ها نبود، اقدام به بیعت نمودند.

ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بلاذری که حالش از جهت وثاقت نزد اهل تسنن، و به دوری‌بودن از [افکار] شیعه، و نیز دقت روایات معروف است، به سند خود از ابن عباس نقل کرده، هنگامی که علی – علیه السلام – از بیعت خودداری نمودند، ابوبکر عمر بن خطاب را به نزد ایشان فرستاد و به او گفت: او را به زور و اجبار فراوان نزد من بیاورید. وقتی عمر نزد ایشان آمد، صحبت‌هایی بین آن دو شد و ایشان به عمر فرمودند: خوب بدوش که سهمی از آن مال توست، به خدا سوگند حرصی که تو امروز بر امارت او می‌خوری، فقط برای این است که فردا روزی او تو را جانشین خود سازد. ما بر این‌که ابوبکر به امارت رسیده حسادت نمی ورزیم، ولی از آن جهت که شما با ما مشورت نکردید، [بیعت با] شما را انکار کردیم و گفتیم که ما نیز حقی داریم و شما همگی آن را می‌دانستید. سپس حضرت نزد ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند. – . أنساب الأشراف ۱ : ۵۸۷ –

این روایت متضمن شرایط حال ایشان است و همان چیزی است که شیعه می گوید، که خداوند آن را بر زبان راویان آن‌ها جاری کرده است.

بلاذری به سند خود از ابن عون روایت کرده، ابوبکر عمر را نزد علی – علیه السلام – فرستاد و از ایشان خواست که برای بیعت بیایند. ولی ایشان بیعت نکردند. عمر با شعله آتش بازگشت و فاطمه – علیها السلام – بر در خانه جلوی او ایستادند و فرمودند: ای پسر خطاب! می‌بینم که می‌خواهی در خانه‌ام را بر من آتش بزنی؟ عمر گفت: آری. این کار آن‌چه پدرت آورده را قوی‌تر می‌کند. آن‌گاه علی – علیه السلام – آمدند و بیعت کردند. – . همان : ۵۸۶ –

این روایت را شیعیان نیز به طرق زیادی نقل کرده اند و جالب این است که بزرگان محدثان اهل تسنن نیز آن را روایت کرده‌اند، البته فقط روایاتی که متضمن بیعتی به صحت و سلامت است را روایت کرده‌اند. چه بسا متوجه شده‌اند که با پذیرش بعضی از این روایات، چه اشکالاتی بر آن‌ها وارد می‌شود و برای همین آن‌ها را نقل نکرده‌اند. کسی که در خانه‌اش بر او به آتش کشیده می‌شود تا بیعت کند، چه اختیاری از خود دارد؟

حمران بن اعین روایت کرده، امام صادق – علیه السلام – فرمودند: به خدا سوگند علی علیه السلام زمانی بیعت کردند که دیدند دود به خانه اشان داخل شده است.

مدائنی از عبدالله بن جعفر از ابی عون روایت کرده، وقتی عرب مرتد شدند، عثمان نزد علی – علیه السلام – رفت و گفت: ای

عموزاده! تا زمانی که شما بیعت نکرده اید، کسی برای نبرد با این دشمن بیرون نمی آید. وضع به همین منوال بود، تا این‌که علی – علیه السلام – پیش ابوبکر رفتند و مسلمانان از این اقدام خوشحال شدند و مردم در جنگیدن استوار شدند. – . همان : ۵۸۷

–

بلاذری به سند خود از عائشه روایت کرده، علی – علیه السلام تا زمانی که فاطمه – علیها السلام – رحلت نمودند، یعنی به مدت شش ماه بیعت نکردند. وقتی فاطمه وفات نمود، به بیعت با ابوبکر تسلیم شدند و کسی را نزد ابوبکر فرستادند تا نزد ایشان بیاید. عمر به ابوبکر گفت: تنها نزد او مرو! ابوبکر گفت: چه می‌خواهند با من بکنند؟ ابوبکر آمد و علی – علیه السلام – به او فرمودند: به خدا قسم ما بر فضل و خیری که خداوند به تو داده حسادت نکردیم، ولی می دیدیم که ما را نیز از این امر بهره ای است که از ما سلب شده است. ابوبکر گفت: به خدا سوگند خویشاوندان رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – در نزد من از خویشاوندان خودم محبوب‌ترند. علی علیه السلام آن قدر از حق و قرابت خود سخن گفتند که ابوبکر به گریه افتاد. سپس فرمود: وعده ما شام‌گاه. وقتی ابوبکر نماز ظهر را خواند، خطبه‌ای خواند و در مورد علی – علیه السلام – و بیعت ایشان سخن گفت، علی – علیه السلام – فرمودند: این‌که من تا به اکنون با ابوبکر بیعت نکرده بودم، به جهت این نبود که حق او را نمی‌دانستم، ولی می دیدیم که ما را نیز از این امر بهره ای است که از ما سلب شده است، و سپس با ابوبکر بیعت نمودند. مسلمانان گفتند: کار درستی انجام دادی و خوب کردی. – . همان : ۵۸۶ –

هر کس در این اخبار تأمل کند درمی یابد که این بیعت چگونه واقع شده است، و انگیزه آن چه بوده است و اگر اوضاع سالم و نیت ها صاف و بود و اتهامی در بین نبود، عمر ابوبکر را از تنها پیش امیرالمؤمنین – علیه السلام – رفتن منع نمی‌کرد.

ابراهیم ثقفی به سند خود از زهری روایت کرده، علی– علیه السلام – بیعت تا شش ماه بیعت نکردند، و تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بودند، بر ایشان جرأت پیدا نکردند. – . الغارات، نسخه خطی –

ثقفی به سند خود از سفیان بن فروه از پدرش روایت کرده، بریده آمد و پرچمش را در وسط محله [قبیله] اسلم به زمین کوبید و سپس گفت: من تا زمانی که علی – علیه السلام – بیعت نکرده اند، بیعت نمی کنم. علی – علیه السلام – فرمودند: ای بریده! تو نیز همان کاری کن که مردم کردند؛ در حال حاضر اتحاد آن‌ها برایم محبوب‌تر از اختلافشان است. – . همان –

موسی بن عبدالله بن حسن روایت کرده که علی – علیه السلام – به آن‌ها فرمودند: بیعت کنید؛ اینان مرا مخیر کرده‌اند که یا چیزی که متعلق به آنان نیست را بگیرند، یا با آنان بجنگم و بین مسلمانان تفرقه بیندازم – . همان – .

هم‌چنین موسی بن عبدالله بن حسن روایت کرده، قبیله اسلم از بیعت سر باز زدند و گفتند: تا بریده بیعت نکند، ما بیعت نمی کنیم؛ پیامبر – صلی الله علیه و آله – به بریده فرموده‌اند: بعد از من علی، ولیّ شماست. علی – علیه السلام – فرمودند: ای قوم! اینان ما را مخیر ساخته اند که یا در حقم ظلم کنند و با آنان بیعت کنم و مردم مرتد شوند تا جایی که کفر به تک‌تک افراد برسد، من نیز این را برگزیدم که در حقم ظلم شود، و هر کاری می‌خواهند بکنند.

عـدی بن حـاتم روایت کرده، برای هیـچ کس به انـدازه علی – علیه السـلام – دلم نسوخت؛ هنگـامی که گریبـانش را گرفته و آوردنـد و به او گفتنـد بیعت کن. و ایشان فرمودنـد: اگر بیعت نکنم؟ گفتند: در آن صورت تو را می کشـیم. فرمودند: در آن صورت، بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید. و سپس در حالی که دست راست خود را مشت کرده بود بیعت کرد.

عـدی بن حـاتم روایت کرده، من پیش ابوبکر نشسـته بودم که علی – علیه السـلام – را آوردنـد. ابوبکر به او گفت: بیعت کن. علی – علیه السـلام – به او فرمودند: اگر بیعت نکنم؟ ابوبکر گفت: سـرت را با شمشـیر می‌زنم. علی – علیه السلام – سرشان را به سمت آسمان بالا بردند و فرمودند: خدایا شاهد باش. و بعد دست خویش را دراز کردند و با او بیعت نمودند – . همان – .

ایـن معنی به طرق متفـاوت و بـا الفـاظی هر چنـد متفـاوت ولی از جهت معنـایی نزدیـک به هم روایت شـده است. علی – علیه السـلام – در آن روز وقتی مجبور به بیعت شدنـد و از تعلل بیشتر حـذر کردنـد، می‌فرمودند: یا «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کَادُواْ یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الأعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» – اعراف / ۱۵۰.[۲] – {ای فرزند مادرم! این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشـند؛ پس مرا دشـمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده}، و پیوسته آن را تکرار می‌کردنـد. آوردن روایات بیشتر در این معنا به طول می‌انجامـد، چه برسـد به ذکر همه آن‌ها. و همین مقدار که آوردیم نیز کفایت می کند و دلالت بر این دارد که بیعت از روی رضایت و اختیار نبوده است.

اگر گفته شود: تمام چیزهایی که در این مورد روایت کردید، خبر واحد هستند و موجب یقین نمی‌شوند.

می گوییم: احادیثی که ما نقل کردیم اگرچه خبر واحدند، ولی معنایی که در بر دارند متواتر است و آن‌چه که به آن استدلال می‌شود معناست، نه لفظ. و هر کس تمام روایات را اسـتقراء کند، این معنا که علی – علیه السـلام – مجبور به بیعت شدند و به جهـت دفـع شـر و ترس از تفرقـه جمعیـت مسـلمانان شونـد بیعت نمودنـد را در آن‌هـا می‌یابـد و در این معنـا احـادیث از طرق مختلف، و به قـدری زیادنـد که از خبر واحـد فراتر رفته و به حـد تواتر رسـیده‌انـد. حـداقل این است که اگر این احادث اخبار آحـاد باشـند، موجب ظن [بر این] می‌شونـد [که بیعت از روی رضـایت نبوده است] و مانع از این می شونـد که قطع پیـدا کنیم هیـچ خوف و اجبـاری در میـان نبوده است. و وقتی ما یقین نـدانیم که بیعت با رضایت و اختیار صورت گرفته است، و احتمال بـدهیم که عوامـل اجبـار در کـار بوده است؛ نبایـد بر رضایت و اختیار قطع داشـته باشـیم، و حال آن‌که گمان بر وجود عوامل اجبار و ترس داریم.

اگر گفته شود: تقیه تنها به جهت ترس شدید است، و باید اسباب ترس و نشانه های آن آشکار باشد، و تا زمانی که اسباب آن آشکار نشده، تقیه جایز نیست، و وقتی جایز نباشد، تقیه لازم نیست.

در پاسـخ می‌گوییم: چه اسـباب و نشـانه هـایی آشکارتر از آن‌چه گفـتیم و روایت کردیم؟ این وقـتی است که منظور شـما از آشـکار شدن، [آشـکار شدن به وسـیله] نقلیات و روایات باشد، اما اگر منظورتان از ظهور این است که همه افراد امت باید آن را نقل کننـد و بـدان یقین داشـته باشـند و در آن تردیـد نکننـد، این نظر شـماست که دلیلی برای آن نیاورده‌اید، و ما می‌توانیم بپرسـیم: از کجا این را لازم می‌دانید؟ و چه مانعی دارد که گروهی اسباب تقیه را نقل کنند و گروهی دیگر به جهت اغراضی که دارنـد و انگیزه‌هـایی که آن‌هـا را از نقـل بـاز می‌دارد، آن‌هـا را نقـل نکننـد؟ و در این ادعا و امثال آن، اغراضـی است که

پوشیده نیست .

وانگهی مسأله ظهور اسباب تقیه واضحتر از آن است که نیاز به روایت حدیث و نقل لفظ مخصوصی داشته باشد؛ زیراچنان‌چه شما هم می‌دانید [و قبول دارید] امیرالمؤمنین – علیه السلام – یقیناً و به طور مسلم در امر بیعت تعلل نمودند و پس از گذشت بیعت کردند، اگرچه در مدت زمان این تعلل اختلاف است. [از طرف دیگر] بیعت نمودن و دست‌کشیدن ایشان از انکار وقتی بود که خلافت کسی که با او بیعت شده بود استقرار یافته بود و انصار و مهاجران با او بیعت کرده بودند و مسلمانان به ظاهر بر سر آن به اجماع رسیده بودند و در میان آن‌ها چنین مشهور شده بود که این بیعت با اجماع و اتفاق نظر همه صورت گرفته است و هر کس با آن مخالفت کند، در جماعت مسلمانان تفرقه ایجاد کرده و در دین بدعت گذاشته و خدا و رسولش را رد کرده است. آن‌ها نیز دقیقاً با همین دلیل علیه کسانی که از بیعت سرباز زدند و تعلل نمودند احتجاج کردند. پس چه سببی واضح‌تر از این برای ترس؟

پس چرا باید به دنبال سبب خوف باشیم، و حال آن‌که هر چه در این مورد گفته شده ضعیف‌تر از اسبابی است که ما آن‌ها را ذکر کردیم؟ امیرالمؤمنین – علیه السلام – چگونه می‌توانند به مخالفت با کسی ادامه بدهند که همه مسلمانان با وی بیعت کرده‌اند و رضایت و آرامش خود را نسبت به او نشان داده‌اند و مخالفین او را بدعت‌گذار و خارج از دین می‌دانند؟

صحیح این است که گفته شود که ترس باید نشانه‌ها و اسبابی آشکار داشته باشد و نفی ترس زمانی است که اسباب آن مرتفع شده باشد. اگر امیرالمؤمنین – علیه السلام – در همان ابتدا بیعت می‌نمودند و در بیعت‌کردن نفر اول می‌بودند و به خواسته خود و با رغبت این کار را می‌کردند و کاری به زبان مردم و ملامت و سرزنش آن‌ها نداشتند که [اگر بیعت نکنند] عده‌ای بگویند: به او حسادت کردی، و عده‌ای دیگر بگویند: تو می‌خواستی میان مسلمانان اختلاف و تفرقه بیفتد، و یک عده بگویند: تا وقتی که بیعت نکنی، هیچ‌کس به جنگ با کفار نمی‌رود و کافران در مسلمانان طمع می‌ورزند، و نیز بدون این که درنگ کنند و منتظر بمانند تا همگان جمع شوند و غایبین حاضر شوند تا همگان یا رضایت دهند یا تظاهر به رضایت کنند، بیعت می‌کردند [سخن شما صحیح می‌بود]. اما جریان بر خلاف این‌ها بود؛ پس چیزی که واضح است و اشکالی در آن نیست، این است که آن حضرت برای دفع شر و فرار از فتنه و پس از آن‌که یاوری در کنار ایشان باقی نماند و هیچ بهانه‌ای برای ممانعت و دفاع وجود نداشت، بیعت نمودند

این وقتی است که سبب دست‌کشیدن از انکار ایشان را ترسی بدانیم که موجب تقیه شده باشد، ممکن است سبب کنار گذاشتن مخالف از جانب ایشان را علتی غیر از ترس بدانیم که حالا یا آن علت به تنهایی موجب دست‌کشیدن از انکار شده باشد یا ترس هم در کنارش بوده است [و هر دو با هم سبب شده باشند]. زیرا میان ما و مخالفان ما اختلافی وجود ندارد که وجب انکار یک منکَر شرایطی دارد که یکی از آن‌ها این است که شخص ظن نداشته باشد که این انکارش موجب ایجاد منکر بزرگ‌تری خواهد شد و چنان‌چه چنین ظن و گمانی داشته باشد، انکار او جایز نیست و شاید وضع امیرالمؤمنین – علیه السلام – نیز در هنگام ترک انکار چنین بوده است.

شیعان در این مسأله تنها به احتمال اکتفا نمی‌کنند، بلکه روایت‌های بسیاری را روایت می‌کند که پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – خبر چنین اتفاقاتی را امیرالمؤمنین علیه السلام داده بودند و به ایشان هشدار داده بودند که این قوم، ایشان را از خلافت

کنار می‌گذارند و در این امر بر ایشان غالب می‌شوند، و اگر ایشان با آنان به نزاع بپردازد، این نزاع منتهی به کفر و شروع همان جنگ‌های ابتدای اسلام می‌شود، و به ایشان امر کردند چشم‌پوشی کنند و دست نگه‌دارند تا زمان خلافت ایشان برسد. البته در این موضوع احتمال هم [برای اثبات مقصود ما] کافیست.

اگر گفته می‌شود: این سخن شما موجب می‌شود تا احتمال این وجه در مورد هر کسی که دست از انکار منکَری می‌کشد وجود داشته باشد و دیگر مذمت او به جهت ترک انکار منکر صحیح نباشد و نتوانیم قطع به رضایت او بر این کار داشته باشیم.

می‌گوییم: شکی نیست اگر ما ببینیم کسی منکری را انکار نمی‌کند و احتمال بدهیم که این ترک انکار او شاید به جهت این باشد که ظن دارد که پیامد انکار منکر او به منکری بزرگتر می‌انجامد، ما او را مذمت نمی‌کنیم و به او نسبت رضایت به منکر نمی‌دهیم. ما تنها در صورتی این کار را می‌کنیم که یقین داشته باشیم سایر عذرها موجود نیست و تمامی شرایط انکار منکر وجود دارد. تا جایی که ما می‌دانیم در این زمینه بین ما و شما اختلافی وجود ندارد و تنها وقتی بحث به امامت می‌رسد، به فراموشی وانمود می‌شود.

کسی نمی‌تواند بگوید که ظن بر این‌که انکار منکر، به منکری بزرگ‌تر منتهی خواهد شد، باید نشانه هایی داشته باشد که واضح باشد و نقل شده باشد، و وقتی ما یقین به چنین چیزی نداریم، یعنی این نشانه‌هایی وجود ندارد؛ زیرا این‌که نشانه ها باید آشکار باشند، فقط برای کسانی است که شاهد آن وضع باشند و هم‌چنین ظن به آن‌چه که گفتیم برایشان حاصل شود نه دیگران، و [این گونه نیست که برای] ما که شاهد آن وضعیت نبوده‌ایم [نیز باید آشکار باشند]. و نشانه های روشنی که در آن وضعیت، موجب ظن به آن‌چه که گفتیم می‌شوند، از چیزهایی نیستند که قابل نقل و روایت باشند و فقط از طریق شواهد حالی فهمیده می‌شوند، و چه بسا که برای برخی از حاضران نیز آشکار نشود.

علاوه بر این‌که ما همه این‌ها را وقتی باید متحمل شویم که مبنای سخنانمان را بر صحت نص [پیامبر] بر [امامت] امیرالمؤمنین – علیه السلام – بنا نکرده باشیم. و اگر در باب اسباب ترک انکار، بنای سخن را بر صحت نص، که پیش‌تر بیان نمودیم می... گذاشتیم، مسأله به گونه ای وضوح می‌یافت که شبهه ای باقی نمی ماند؛ زیرا در صورتی که قبول کنیم با این‌که ایشان – علیه السلام – کسی بودند که امامتشان منصوص بود و از میان آن‌ها تنها ایشان برای خلافت انتخاب شده بودند، ولی با این حال دیدند که آنان پس از وفات رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – در این امر چنان نزاع نمودند که گویا نه نصی پیرامون آن شنیده اند و نه پیمانی بر آن بسته‌اند و به اختیار خود به یکی از دو جهت رفتند و چنان رفتند که گویا این همان واجبی است که گریزی از آن نیست و گویا غیر از این حقی وجود ندارد، پی بردند که بعد از این نزاع دیگر امیدی به بازگشتشان نیست و باید از جانب آن‌ها ترسید، و اگر آنان کنار نهادن پیمان رسول و تبعیت از شبهه را جایز می‌شمرند، پس به طریق اولی می توانند انکار کسی غیر از او را کنار بگذارند و موعظه و یادآوری ایشان را نادیده بگیرند

برای انسان عاقل جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی ماند که اگر نص، چنان‌چه ما می‌گوییم، حق باشد و آن اشکال را دفع کند دیگر انکار نفع و فایده‌ای ندارد و أنه مؤد إلی غایه مکروه فاعلیه.

اگر گفتنـد که ایشان فقط از آن رو در بیعت تعلل نمودنـد که آنان بدون مشورت و اطلاع ایشان، و خودسـرانه خلیفه را تعیین کرده بودنـد و ایشان از این امر به [بهت و] وحشت افتاده بودند، و یا گفتند تعلل ایشان بدان جهت بود که مشـغول کفن و دفن رسول خدا – صلی الله علیه و آله – و بعد از آن مشغول امور فاطمه – علیها السلام – بودند.

گفته می شود: این سـخن بر اساس مذهب شـما صـحیح نمی باشد؛ زیرا [از نظر شما] مشورت با ایشان – علیه السلام – بر آن‌ها واجب نبوده و امامت با حضور کسانی که بر آن پیمان می‌بندند نیز منعقد می‌شود و صحت و اتمام آن نیازمند حضور ایشان – علیه السـلام — نمی‌باشـد. و [در مورد] ترس از فتنه‌ای که شـما ادعا می کنیـد، [باید گفت] خود ایشان – علیه السـلام – بیش از دیگران آن را می‌دانسته‌اند و از آن در هراس بوده‌اند؛ پس چگونه ایشان – علیه السلام – به این دلیل که آن‌ها به آن‌چه وظیفه شان نبوده است عمل نکرده‌انـد، در انجام چیزی که بر ایشان واجب بوده تعلل کردند و چگونه علی علیه السـلام از کسانی که بـا ایشـان مشورت نکردنـد در [بهت و] وحشت باشـند، و حـال آن‌که از نظر آنـان در زمـان صـلح و امنیت، مشورت بـا ایشان، واجـب نیست؟ و آیـا این نظر سـوء به امیرالمـؤمنین – علیه السـلام – ، و نسـبت دادن چیزی که منزلت و دین ایشـان از آن منزه است نیست؟

اگر بگوینـد: این جریانماننـد ماجرای زنی است که برادرانی کوچك و بزرگ دارد و برادران کوچك‌تر عهده دار ازدواج او می شوند، در این مورد برادران بزرگ‌تر ناچار به [بهت و] وحشت می‌افتند.

گفته می شود: اگر برادر بزرگ‌تر دین‌دار و خـداترس باشـد، این وحشت و گران‌آمـدن این کار بر او، به حـدی نمی‌رسـد که کراهت خود نسـبت به عقد را آشکار کند و با آن مخالفت نماید و بقیه را به وهم بیاندازد که این عقد از نظر او نافذ و درست نیست. ولی همه این‌ها از امیرالمؤمنین – علیه السـلام – سـر زده است؛ پس چگونه می‌توان به ایشان – که خشونت و خشـمشان در امور دینی واضح است – نسبت داد که از حق وحشت کرده‌اند و به جهت جلوگیری از فتنه و ایجاد تفرقه غضب نموده‌اند.

اما این که [گفتند] ایشان مشـغول [امور پیکر] پیامبر – صـلی الله علیه و آله و سـلم – بوده اند؛ این کار بیش از چند ساعت طول نمی‌کشد، حال آن‌که تعلل ایشان از بیعت ماه ها به طول انجامید و کمترین زمانی که برای آن گفته اند چند روز بوده است. و در همان چنـد ساعت نیز این امکان بای ایشان بود که با فرسـتادن پیك رضایت خود را اظهار نماینـد و از خودشان خشونت و مخالفت ابراز نکنند

امـا فاطمه – علیها السـلام – پس از چنـد ماه وفات یافتنـد و چگونه ممکن است که چون حضـرت مشـغول امور وفات فاطمه – علیها السـلام – بوده‌انـد، به بیعتی که مـدت‌ها پیش مطرح شده بود نرسـند؟ و عده‌ای از آنان معتقدند که علی – علیه السـلام – فقط چند روزی بیعت نکردند، و بیشترین زمانی که گفته‌اند چهل روز بوده است، چگونه می‌شود ایشان به جهت مشـغولیت به امری که ماه‌ها بعـد اتفاق افتاده، به بیعت نرسـند؟ یکی از دلایل آشـکار بر این‌که خودداری از انکار و اظهار رضایت ایشان از روی اختیار و مقـدم دانسـتن [ابوبکر] نبوده است و به جهت دلایل دیگری بوده که ما ذکر کردیم، این است که بعـد از این که ایشان [در ابتـدا از بیعت] امتناع کردند، بیعت کردن نمی‌تواند دلیلی جز آن‌چه ما گفتیم داشـته باشد؛ زیرا امتناع ابتدایی ایشان، چند وجه می‌تواند داشـته باشد؛ زیرا ایشان مشغول امور پیامبر و دخترشان – صلوات الله و سلامه علیهما – بوده اند، یا از این که با ایشان مشورت‌نشـده وحشت کرده بودنـد، که ما این دو را به حـدی که دیگر بیشتر از آن نمی‌شود باطل نمودیم، و یا این که

حضرت در این امر تأمل و در صحت آن پیمان نظر داشته‌اند؛ حال ایشان یا در [وجود] صلاحیت در کسی که با او پیمان امامت بسته شده بود نظر داشته‌اند، و یا در این‌که آیا همه شرایط لازم در پیمان امامت او وجود داشته و آیا وقوع آن به مصلحت بوده یا نه نظر داشته‌اند. هیچ‌یک از این امور نمی‌تواند بر امیرالمؤمنین – علیه السلام – پوشیده یا مشتبه باشد، بلکه ایشان بیش و پیش از هر کس دیگری به آن علم داشته‌اند و اگر هم [فرض کنیم] چنین اموری در یک بازه زمانی بر ایشان پوشیده مانده باشد، نمی‌توانسته زمانی طولانی بوده باشد.

چگونه ممکن است ایشان در ابتدای امر در صلاحیت ابوبکر برای امامت تردید داشته باشند [و به این جهت بیعت نکرده باشند]، در حالی که به اعتقاد آن‌ها این امر [که ابوبکر واجد صلاحیت بوده] ضرورتاً بر همگان معلوم بود؟ هم‌چنین به جهت مطالبی که پیامبر فرموده بودند و همگان را به تفصیل از آن آگاه کرده بودند، همه می‌دانستند که کسانی که پیمان می‌بندند چه شرایطی باید داشته باشند و تعدادشان چه قدر باید باشد شرایط عقد صحیح کدام‌ها هستند. پس چیزی باقی نمی‌ماند که شخصی مانند امیرالمؤمنین در آن نظر داشته باشند و مدتی طولانی در مورد درست بودن بیندیشند، جز آن‌چه ما بیان کردیم که این بیعت حق نبوده و با کسی که مستحق آن نبوده انجام شده است. و این اقتضا می کند که رجوع ایشان به بیعت، نوعی تدبیر بوده است.

اگر برای اثبات رضایت علی علیه السلام استدلال کنند که ایشان در زمینه جنگ با کفار کمک و هم‌کاری و مشورت نمودند، پاسخ همه این‌ها را قبلاً گفته‌ایم و توضیح دادیم که این یک ادعاست و معلوم نیست ایشان هم‌کاری و مشورتی کرده باشند، و این‌که ایشان فتوا می‌داده‌اند از آن جهت بوده که وقتی از عالم درباره چیزی استفتاء می شود جایز نیست جواب آن را ندهد، و روایتی که حاکی از این است که ایشان از مدینه دفاع کردند، به سبب آن بوده این کار، بر ایشان و هر مسلمان دیگری واجب بوده است، نه این‌که به جهت [قبول نمودن] جای‌گاه و خلافت آن‌ها بوده باشد، بلکه ایشان برای دفاع از حریم خود و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله این اقدام را نمودند. آن‌ها نمی‌توانند بگویند که اگر ایشان حق خود را ادعا [و طلب] می‌کردند یارانی مانند عباس و زبیر و ابوسفیان و خالد بن سعید بودند [که ایشان را یاری کنند]؛ ولی وقتی اغلب مردم مخالفند، این چند نفر نمی‌توانستند ایشان را یاری کنند. و این امر روشن تر از آن است که بتوان آن را پنهان داشت .

هیچ کس نمی تواند بگوید که چگونه ممکن است که ایشان با آن شجاعتشان و آن قدرت خدادادی و خارق العاده‌ای که داشتند و با این‌که حق با آنان نیست، از آنان بترسند و با آن‌ها جنگ نکنند؟ زیرا اگرچه ایشان به این اندازه و بیشتر از این شجاعت داشتند، ولی به حدی نبود که بر خلایق غلبه کنند و با سایر مردم بجنگند. ایشان با تمام شجاعتی که داشتند، بشر بودند که گاهی قوی و گاهی ضعیف است و گاهی می ترسد و گاه در امان است، و تقیه برای کسانی که قادر به دفع مکروه از خود نیستند، جایز است.

اگر گفته شود: آیا حسین – علیه السلام – مخالفت خود را با بنی‌امیه از یزید گرفته و تا غیر او آشکار نکرد؟ و حال آن‌که مخالفت علی – علیه السلام – نیز نباید از مخالفت حسین – علیه السلام – کمتر بوده باشد، و ترس ایشان از ابوبکر نیز نباید از ترسی که حسین – علیه السلام – از یزید داشت پایین‌تر بوده باشد.

گفته می شود: این سخن درستی نیست؛ زیرا ما اسباب مانع از مخالفت و انکار را توضیح دادیم، ترس در آن حال، مانند ترس

از یزید و بنی‌امیه نبود. چرا انسان باید از کسی بترسد که آشکارا فسق و قمار و بی‌بند و باری و بی‌حرمتی می‌کند و هیچ تقیدی ندارد، و بی‌هیچ شبهه ای به زور و غلبه به سلطنت رسیده و هیچ‌یک از شرایط خلافت در او نیست؟ [ترس از چنین شخصی به هیچ وجه] مانند ترس از کسی که [در اسلام] پیش‌قدم و بزرگ بوده و ظاهری نیکو دارد و اکثر امت فقط او را شایسته امامت می‌دانند و نه کس دیگری را، و معتقدند که امامت کم‌ترین مقامی است که او باید داشته باشد، نیست. کجای این دو [به هم شباهت دارند و] با هم جمع می‌شوند ؟ مگر این‌که ضدین با هم جمع شوند!

به علاوه، آن عده‌ای که از بیعت با یزید امتناع ورزیدند، مشخص است که دچار چه قتل‌ها و مصیبت‌هایی شدند.

مضاف بر این، [باید گفت:] حسین علیه السلام از آن رو آشکارا با یزید مخالفت نمودند که یارانی برای این کار پیدا کردند و به یاری کسانی که ایشان را خوار کردند و تنها گذاشتند، امید داشتند. و با این همه، باز هم کار ایشان با آن همه تلاش و کوشش خود و یارانشان به آن جریانات منتهی شد .

کسی نمی تواند بگوید که بعید است این اقدام ایشان یعنی [دست‌کشیدن از مخالفت] از روی تقیه بوده باشد، زیرا ایشان [حتی] در زمانی که خلافت به دستشان رسید و با اهل بصره و صفین مبارزه نمودند و یاورانی یافته بودند [نیز مخالفتی از خود آشکار نکردند]، [و حال آن‌که] بر ایشان واجب بود تا مخالفت خود را اظهار نمایند [و از آن‌جایی که چنین نکردند، پس بعید است دست کشیدن ایشان از مخالفت از روی تقیه بوده باشد]؛ زیرا اگرچه در زمان خلافت ایشان قسمت زیادی از [اسباب] تقیه از بین رفته بود[ند]، ولی هم‌چنان بخش زیادی از آن [ها] باقی مانده بود[ند]، چرا که بیشتر یاران ایشان به امامت خلفای قبل معتقد بودند، و امامت ایشان نیز مانند امامت خلفای پیشین با انتخاب ثابت شد. برای همین ایشان نمی‌توانستند هر آن‌چه در دل داشتند را آشکار کنند و حکم‌های خلفای پیشین را نقض کنند، و از همین رو ایشان به قضات خود فرمان دادند که طبق همان‌چه قبلاً بر اساس حکم می‌کردند، حکم کنند. ما پیش از این نیز به گونه دیگری این‌ها را توضیح داده‌ایم که بر کسانی که دقت کنند پوشیده نیست.

اگر گفته شود: اگر تقیه با وجود نبودن اسباب آن نیز جایز باشد، از این ایمن نخواهیم بود که بیشتر رفتارها و سخنانی که از پیامبر – صلی الله علیه و آله – صادر شده از روی تقیه بوده باشد.

گفته می‌شود: این سخن باطل است، زیرا ما پیشتر گفتیم که اسباب تقیه باید وجود داشته باشد و آشکار باشد. در ضمن تقیه از جانب رسول خدا – صلی الله علیه و آله – جایز نیست؛ زیرا [احکام] شریعت تنها از ناحیه ایشان است که شناخته می‌شود و جز سخنان ایشان راهی برای دست‌یافتن به آن وجود ندارد، اگر تقیه بر ایشان جایز باشد، ما راهی برای یقین به تکالیفمان نداریم. و این‌که ما یقین بر منصوص بودن یکی از امامان خود داریم، راهش منحصر در تنصیص امام قبلی نیست که [شما بگویید ممکن است امام قبلی در زمان تنصیص در تقیه بوده باشد و در نتیجه] تقیه او مانع از یقین ما [بر امامت امام بعدی] شود. پس فرق بین این دو آشکار است .

سپس به او گفته می‌شود: افرادی مانند خالد بن سعید بن عاص و سلمان و این سخنش که \\"کردید و نکردید\\" و ابوذر و عمار و مقداد و افراد دیگری هم بودند که از بیعت امتناع کردند و سخنانشان در این زمینه، معروف است.

اگر گفتنـد: همه این افراد بیعت کردنـد و بعـدها از طرف او [یعنی ابـوبکر] و دیگران، عهـده‌دار امـور شدنـد و دیگر مخـالفتی نداشتند.

گفته می شود: ما می‌پـذیریم که این‌ها بیعت کردنـد، اما از کجا معلوم که آنان به او رضایت داشـتند؟ ما پیش از این به انـدازه کـافی در این‌بـاره سـخن گفتیم. وقتی امیرالمؤمنین – علیه السـلام – با آن عظمت و منزلتی که دارنـد به دلیل شـرایط مجبور به بیعت شدند، افراد دیگری که منزلت ایشان را ندارند، به طریق اولی در کار خود مجبور بوده‌اند.

اگر گفته شود: چیزی که از سلمان روایت شده که گفته است: \\"کردید و نکردید\\" سند قطعی ندارد.

می گوییم: اگر جریان سـقیفه و شـرح اقوال و افعالی که د آن‌جا رخ داده، قطعی باشد، پس سـخن سلمان نیز قطعی است؛ زیرا هر کس جریـان سـقیفه را روایت کرده است این سـخن سـلمان را نیز روایت کرده است و این تنها از طریق شیعه نقل نشـده تا آنان در نقلش متهم باشـند. آن‌ها نباید بگویند که چگونه سلمان به زبان فارسی سخن گفته، و حال آن‌که آن‌ها عرب بوده اند و اگر هم در میان آنان کسانی بوده‌انـد که فارسـی را می‌فهمیـده‌اند، تعدادشان اندک بوده [و روایت آن‌ها خبر واحد است] و لازم نیست سـخن آن‌ها را پـذیرفت؛ زیرا سـلمان با این‌که [در ابتـدا] به فارسـی سـخن گفته است، ولی سـپس آن را [به عربی] تفسـیر نموده است و گفته است که – ما در این‌جا ترجمه فارسـی آن را نقل می‌کنیم – \\"درست رفتید و خطا نمودید؛ سـنت پیشینیان را درست رفتید و در مورد اهل بیت رسول خدا – صلی الله علیه و آله – خطا نمودید\\" و این سخن او که \\"به خدا سوگنـد اگر خلافت را در جایی که خداونـد قرار داده قرار می‌دادیـد، نعمت سـر تا پایتان را فرا می‌گرفت. به خدا سوگند این گونه که شـما خلافت را از اهل بیت بیامبرتان گرفتیـد، آزاد شـدگان و فرزنـدان آن‌ها به آن چشم طمع خواهند دوخت\\" به گونه‌ای که از ابن‌عمر روایت شـده، در آن روزی که سـلمان این سـخن را گفت به قـدری از او متنفر شدم که از هیچ کس به آن انـدازه تنفر نداشـتم، با خودم گفتم او می خواهـد اتحاد مسـلمانان را بر هم زند و میانشان اختلاف بیاندازد. ولی روزی که مروان حکم را بر منبر رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – دیـدم هیچ‌کس را به اندازه سـلمان دوست نداشـتم و با خود گفتم: خدا سلمان را رحمت کند! آزادشدگان و فرزندان آن‌ها نیز در خلافت طمع کرده‌اند.

و چیزهای دیگری که از او نقل شده است.

می توان گفت که سـلمان به دو زبان فارسـی و عربی مخالف خود را بیان نموده تا هم فارس‌زبانان و هم عرب‌زبانان انکار وی را دریابند. اما سـخن که این روایت خبر واحد است و تنها کسـی که فارسـی می دانسـته می توانسـته این سخن را روایت کند؛ مردود است؛ زیرا گاهی انسان سـخنی را نقل می کند که معنای آن را نمی داند و شاید همگی یا بیشتر آن‌هایی که این سـخن را نقـل کرده انـد، مفهوم آن را نمی دانسـته‌انـد، ولی آنچه شـنیده‌انـد را نقل کرده‌انـد و کسانی که زبان فارسـی بلـد بودنـد، معنایش را فهمیده‌اند، یا کسانی که معنایش را فهمیده‌اند به آن‌ها [که نمی‌فهمیده‌اند] گفته‌اند.

اگر بگوینـد این سـخن سـلمان که \\"کردیـد و نکردیـد\\"، به نوعی اثبـات امامت ابوبکر است؛ می گوییم: این سـخن باطل است، زیرا منظور سلمان از \\"کردید\\"، انجام دادید و منظورش از \\"نکردید\\" انجام ندادید است، و معنایش این است که شـما حکـومت و خلافت را به کسـی سپردیـد که شایسـته آن نیست و استحقاق آن را نـدارد، و مستحق واقعی این امر را

فروگذاردید. این شیوه، در انکار امری که به درستی انجام نگرفته معمول است، زیرا مردم در این حالت می گویند: \\"فلان شخص انجام داد و انجام نداد\\" و منظور همان است که بیان نمودیم. سلمان - رحمه الله - نیز در در کلام خود به این موضوع تصریح نمود و معنای سخن خود را به عربی توضیح داد و گفت: سنت پیشینیان را درست رفتید و در مورد اهل بیت پیامبرتان خطا کردید.

اگر بگویند: منظورش این بوده که به حق عمل نمودید، اما سرچشمه آن را درست انتخاب نکردید، زیرا در میان پارسیان معمول بوده که حکومت در میان خانواده پادشاه حاکم بماند .

گفته می‌شود: این ادعا باطل است، زیرا خود سلمان سخن خود را تفسیر کرده است و خود او معنای کلامش را بهتر می داند. علاوه بر این، سلمان باتقواتر و خداشناس‌تر از آن بود که از مسلمانان بخواهد بر طبق سنت کسری‌ها و جباران عمل کنند و از آن‌چه پیامبرشان - صلی الله علیه و آله - برایشان تشریع نموده، عدول کنند.

اگر گفته شود: سلمان از جانب عمر والی مدائن شد و اگر به [خلافت] رضایت نداشت، آن را نمی پذیرفت.

می گوییم: این کار نیز حمل بر تقیه می‌شود و دلیلش همان‌چیزهایی بود که موجب اظهار بیعت و رضایت شد. آن‌ها نباید بگویند: در پذیرش ولایت [و والی‌شدن] چه تقیه ای وجود دارد؛ زیرا ممکن بود این ولایت به او داده شده باشد تا به مورد امتحان قرار گیرد و او ظن قوی پیدا کرده باشد که اگر این ولایت‌ها را نپذیرد از آن امتناع کند، متهم به مخالفت و دشمنی خواهد شد و از مصیبت های آن در امان نخواهد بود و این حالتی است که او باید آن‌چه که به وی واگذار می شود را بپذیرد. و همین‌طور است پذیرفتن ولایت کوفه توسط عمار، و ورود مقداد به لشگریان آن‌ها.

مضاف بر این‌ها، از نظر ما اگر کسی فکر کند که می‌تواند امر خدای تعالی را برپای دارد و همه چیز را در جای خود بگذارد و امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد، والی‌شدنش از جانب کسی که مستحق حکومت نیست، اشکالی ندارد. شاید این عده نیز در نزد خود چنین فکر می کرده‌اند.

اما سخنان صریح و تلویحی ابوذر معروف و منقول است و آن‌ها نمی توانند بگویند که روایت شده که ابوذر آن‌ها [یعنی غاصبان خلافت] را بزرگ داشته و مدح کرده است؛ زیرا اگر هم چنین چیزی را قبول کنیم، ممکن است حمل بر تقیه و ترس شود. همان‌طور که قبلاً در مورد چیزهایی که از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کرده‌اند نیز چنین گفتیم.

در پاسخ معتزله نیز گفته می‌شود: اجماعی که شما در امامت ابوبکر معتبر دانستید، بر اساس آن باید امامت معاویه را نیز قبول کنید؛ زیرا مردم پس از صلح امام حسن - علیه السلام - نیز دو گروه بودند؛ گروهی که رضایت خود به بیعت را اظهار کردند، و گروهی که از مخالفت خود دست کشدند. پس این باید نشان‌دهنده امامت معاویه باشد، در حالی که خود آن‌ها [یعنی معتزله] قائل به چنین چیزی نیستند. پس یا باید امامت معاویه را هم بپذیرند، یا باید این‌گونه استدلال آوردن را کنار بگذارند.

اگر گفته شود: معاویه به دلیل فسق‌هایی که مرتکب شد، مانند ملحق‌شدن به زیاد و کشتن حجر و ایجاد تفرقه در زمان خلافت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و مبارزه با ایشان و موارد بی شماری از این قبیل، صلاحیت امامت را نداشته است و در چنین

حالتی صحیح نیست که ادعای اجماع شود؛ زیرا اجماع تنها در امور صحیح جاری است، و چیزی که [اساسش] صحیح نیست، نمی‌توان در موردش ادعای اجماع نمود. اگر چنان‌چه گفته‌اند اجماعی ثابت شود، درمی یابیم که بر شیوه پادشاهان و از روی اجبار بوده است. چنان‌چه همین صحیح است و مخالفت در مورد آن مشهور است. بلکه برخی در حضور خود او نیز مخالفتشان را اظهار می‌کردند و او آن را انکار نمی‌کرد. حسن و حسین - علیهما السلام - و محمد بن علی و ابن عباس و برادرانش و بعضی دیگر قریشیان به ذم و نکوهش وی می‌پرداختند. پس چگونه می‌توان در مورد او ادعای اجماع کرد، با این‌که ما به طور قطع می‌دانیم که این افرادی که نام آن‌ها را بردیم امامت معاویه را قبول نداشتند و به آن گردن نمی‌دادند.

می‌گوییم: این تعلیلی برای نقیض مطلوب شماست؛ زیرا وقتی معاویه صلاحیت امامت نداشته باشد و با این حال ما ببینیم که همگان بر او اتفاق نظر دارند و از نزاع و مخالفت با او خودداری می‌کنند، پس یا باید امام باشد، و یا این‌که این شیوه در تصحیح اجماع مورد قبول نباشد و بیان هر چیزی که نشان دهد او صلاحیت امامت نداشته است موجب تأکید و تأیید بیشتر [لزوم] ملزم شدن [او بر خلاف ادعای خودش].

و این سخن که اجماع تنها بر ثبوت امر[ی که به خودی خود] صحیح [باشد] دلالت می‌کند، سخن درستی است، ولی او در این‌جا باید بگوید که اجماع به جهت نبودن شرایط واقع نشده است و نمی‌تواند سخنش را که گفته بود \\"با این‌که همه شرایط موجود بوده اجماع واقع نشده است\\" را عوض کند و بگوید: شخصی که در موردش اجماع شده بود، صلاحیت امامت را نداشت؛ زیرا این نقیض‌گویی است. و اگر این سخن را قبول کنند، باید بپذیرد که شیعه نیز بتوانند بگویند کسانی که قبل از امیرالمؤمنین - علیه السلام - به امامت رسیدند، صلاحیت امامت را نداشتند، و [چنان‌چه شما هم قبول دارید] اجماع باید بر امر صحیح صورت پذیرد [تا حجیت داشته باشد] نه امر ناصحیح. اما ادعای زور و غلبه، از اموری است که مخالفان آن‌ها در مورد امامت معاویه، چیزی که پیش‌تر به ما [در مورد خلافت ابوبکر] گفتند را به آن‌ها نمی‌گویند [آن‌ها به ما گفتند]: زور و اجبار باید اسباب داشته باشد که

آشکاری شود و نقل شود و دانسته شود، اگر زور و اجباری در کار بود، همه مردم از آن مطلع می‌شدند. و اگر چیزی با این مضمون ادعا کنند، مخالفان آن‌ها بدان توجه نمی‌کنند و نمی‌گویند: اگر این درست باشد، همان‌طور که به شما رسیده، به ما هم باید می‌رسید. و به همان طریقی که با ما در مورد امامت خلفا[ی سه‌گانه] مقابله کردند با آن‌ها مقابله کنند. از این رو آن عده از آن‌ها [یعنی معتزله] که به [اهل] سنت منتسب هستند، معتقدند که ابطال رهبری معاویه و نکوهش او راهی مهیج برای شیعیان است است که در مورد امامت خلفای پیشین اشکال کنند. و این که آن‌ها می‌گویند معاویه مانند حلقه در است، مقصودشان این است که کوبه در، راهی برای ورود و وسیله‌ای برای دخول [در استدلال‌های باطلشان] است.

اما این‌که ادعا کردند مخالفت حسن و حسین - علیها السلام - و فلانی و فلانی مشهور است و آن‌ها آشکارا معاویه را مذمت و نکوهش می‌کردند؛ در پاسخ گفته می‌شود: از کجا می‌دانید که آن‌چه ادعا می‌کنید بدیهی است یا از روی استدلال است؟ اگر بدیهی باشد، ما می‌گوییم: چرا این فقط شما علم بدیهی به ای دارید و مخالفین شما چنین علمی ندارند؟ [در حالی که تعداد مخالفان بیشتر از شماست و آن‌ها با اخبار نقل آثار بیشتر از شما مأنوسند و شما نمی‌توانید در این مورد ادعایی بالاتر از مخالفان خود بکنید] و حال آن‌که شما از زیادی تعداد آن‌ها و دین‌داری اکثر آنان باخبرید! و از طرف دیگر به شیعیان که در

امامت خلفای نخستین با شما مخالفند این اجازه را نمی‌دهید تا در زمینه انکار [و مخالفت] امیرالمؤمنین – علیه السلام – و اهل بیت و شیعیان ایشان با خلفای پیش از خود ادعای ضرورت و بداهت نمایند و بگویند ایشان از سلب حق و کنار گذاشته‌شدن از مقام خود، پیوسته اظهار مظلومیت و دردمندی می کردند. و حال آن‌که این دو هرگز با هم تفاوتی ندارند.

اگر بگوید: ما از روی استدلال این را می‌دانیم.

می گوییم: هر شیوه ای که در تصحیح ادعای خود، در مورد انکار کسانی که نامشان را آوردید ذکر کنید، ما نیز با همان شیوه جریان انکار بر خلفای پیشن که روایت کردیم را تصحیح می کنیم. شما فقط می‌توانید احادیثی شما و موافقانتان نقل کرده‌اید را روایت کنید، که مخالفان شما آن‌ها را رد می کنند و معتقدند آن را شیعیان روایت کرده‌اند و دسیسه‌ایست از جانب کسانی که قصد خدشه‌دار نمودن خلفای پیشین را دارند، و پیرامون [نکوهش] کسانی که این احادیث را روایت کرده‌اند و آن‌ها را پذیرفته‌اند، بیش از آن مقداری که شما و اصحابتان درباره افرادی که ما احادیثشان را آوردیم سخن می گویند.

علاوه بر این، مطلب آشکاری که نمی‌توان در مورد کسانی که نامشان را بردند انکار نمود، این است که آنان به خاطر نسب و اموری از این قبیل بر معاویه افتخار می کردند و در میانشان فخرفروشی‌ها و فضل‌فروشی‌هایی جریان داشته که حرفی از امامت در آن‌ها مطرح نبوده است. و دلیل این امر هم شرارت معاویه بوده است، زیرا او مردی شرور بود و دوست داشت مردم از بردباری او سخن بگویند، و یکی از عادات وی این بود که کسی را که می‌دانست تحملش کم است، آن‌قدر تحریک می کرد تا او چیزی بگوی و معاویه از سخن او چشم‌پوشی کند و از او درگذرد، و به این طریق در میان مردم متصف به حلم و بردباری شود. و همه کسانی که در ابتدا با او با کلام درشت و لحن تند سخن گفتند، مدتی بعد او را امیرالمؤمنین خطاب می... نمودند صله‌های او را می گرفتند و خود را در معرض جوایز و هدایای او قرار می‌دادند پس با توجه به این‌ها که گفتیم، چه انکاری وجود داشته است؟

از جمله چیزهایی که معارض با [سخن] همه مخالفین ما می‌باشد، اجماع آنان در مورد قتل عثمان است، زیرا مردم [در آن جریان] دو دسته بودند؛ عده ای که علیه او شوریده بودند و قصد شکست‌دادن او را داشتند و خواهان خلع او بودند، که در انتها نیز به قتل او انجامید، و عده ای دیگر که دست نگه‌داشتند و با آنان مخالفتی نداشتند، این از نظر آن‌ها دلالت بر اجماع دارد.

اگر بگویند: چگونه در این زمینه ادعای اجماع بشود، و حال آن‌که در این‌جا دو چیز وجود داشته که مانع از انکار [و مخالفت] بوده است: یکی این‌که او به سرعت می‌توانست پیروز شود، و دیگر این‌که عثمان جنگیدن را ممنوع کرد. این چگونه با آن‌چه ما گفتیم مقابله دارد؟ و از طریق نقل‌ها ثابت است که امیرالمؤمنین – علیه السلام – نیز مخالف بوده‌اند تا جایی که مطابق آن‌چه روایت شده حسن و حسین – علیهما السلام – و قنبر را [برای کمک به خانه او] فرستادند. پس چگونه می توان در این مورد ادعای اجماع کرد در حالی که خود عثمان و پیروان و نزدیکانش از این اجماع خارج بوده‌اند؟

گفته می شود: غلبه، چیزی جز ای نیست که چیرگی عده زیادی که هیبتشان انسان را می گیرد و قدرتشان ترس‌آور است مستولی شوند. در زمان بیعت برای خلافت ابوبکر نیز این‌چنین بوده است؛ زیرا بیشتر مردم آن را پذیرفتند و بدان گرویدند و

معتقد بودند که این بیعت سنت است و مخالفت با آن بدعت شمرده می‌شود. چه غلبه ای واضح تر از این؟ و چگونه مورد قتل عثمان ادعای غلبه می‌شود، و حال آن‌که خود آنان معتقدند کسانی که می‌خواستند عثمان را به قتل برسانند، عده ای از اهالی مصر بودند که برخی از اوباش مدینه که می‌خواستند فتنه به پا کنند و از جماعت بدشان می‌آمد نیز به آن‌ها پیوستند. ولی مسلمانان شناخته شده و صحابه و مهاجران بزرگ که بخش اعظم جمعیت مدینه را تشکیل می‌دادند و امور شهر و حل و فصل مسائل به دست آنان بود، بدین امر رضایت نداشتند و با کسانی که به سراغ عثمان رفته بودند مخالفت ورزیدند. چگونه تعدادی اندک و جمعی کوچک می‌توانند بر تعداد زیاد و جمع بزرگ‌تر غلبه داشته باشند؟ چه خوب می‌شد که اصحاب ما چیزهایی که در مورد امامت به ذهنشان می‌رسیده و می‌آمده را بدون این که پیامدها و نتایج آن را انکار کنند مطرح می‌... کردند .

اما این‌که عثمان از را جنگ منع کرده باشند، امری عجیب است؛ کسی که از یاری عثمان دست کشیده و او را در برابر شورشیان تنها گذاشته، چگونه می‌تواند عذر بیاورد که عثمان جنگ را ممنوع کرده است؟ و حال آن‌که نهی از منکر امری واجب است. و چرا منع عثمان در خویشاوندان و غلامان او که در خانه‌اش بودند و حرف‌شنوی بیشتری از او داشتند و امر او را بهتر اطاعت می‌کردند تأثیری نداشته است؟ و چگونه خویشاوندان و غلامان عثمان در مورد دستور او و مبنی بر ترک مخالفت صبر در برابر فتنه‌افکنی از او اطاعت نکردند و فقط مهاجرین و انصار از وی پیروی کردند؟

اما این‌که گفت امیرالمؤمنین با این امر [یعنی قتل عثمان] مخالف بودند و حسن و حسین – علیهما السلام – را برای یاری و کمک پیش او فرستادند؛ [باید گفت] معروف است که امیرالمؤمنین علیه السلام مطابق سخنانی که از ایشان رسیده و مشخص است، با قتل عثمان مخالف بوده‌اند و از آن تبری می‌جستند؛ چراکه بدون شک قتل وی منکر بوده و بر کسی که وی را حاکم می دانسته شایسته نبوده است. اما در مورد جریان محاصره عثمان و این‌که از وی خواسته شد تا از حکومت کناره گیری کند و عاملان فتنه را که همراه وی بودند را تسلیم کند، چیزی دال بر مخالفت امیرالمؤمنین با آن به دست ما نرسیده است، بلکه ظاهر امر آن است که ایشان از این جریان راضی بوده‌اند و با چیزی غیر از آن مخالف بودند. چگونه چنین نباشد و حال آن‌که حضرت در بار اول وساطت نمودند و همه چیز طبق خواسته ایشان پیش رفت، اما در بار دوم امور از دست ایشان خارج شد و حضرت ضمانت کردند که او مخالفان را به شکل نیکویی راضی کند، و این سبب شد که او حضرت علیه السلام را متهم کند و رو در روی ایشان بگوید که او فقط ایشان را در این جریانات متهم می‌داند و حضرت علیه السلام نیز به سرعت به منزل بروند و در خانه خود بنشینند و در را بر خد ببندند.

اما این‌که ایشان حسن و حسین – علیهما السلام – را [برای کمک به او] فرستاده باشند؛ ما اثری از آن در ادعاهایی که شده نمی‌بینیم، چیزی که ادعا شده این است که ایشان حسن علیه السلام را فرستادند، که خود این هم جای تأمل دارد. و اگر هم درست باشد، علت آن یا ممانعت از کشته شدن عثمان بوده، و یا از آن رو بوده است که آن‌ها عثمان را محاصره کرده بودند و مانع از رسیدن غذا و آب به او شده بودند، در حالی که در خانه عثمان زنان و کودکان و کسانی بودند که هیچ دخالتی در این قضیه نداشتند و این منکر است و بر کسی چون امیرالمؤمنین – علیه السلام – واجب است که جلوی آن را بگیرند. اگر امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و فلانی و فلانی با همه حوادثی که اتفاق افتاد، مخالف بودند، هیچ‌کدام از آن‌ها اتفاق نمی‌افتاد و آن‌ها می‌توانستند با دست و زبان و شمشیر از او دفاع کنند.

اما این سخن که چگونه می‌توان در حالی که عثمان و پیروان و نزدیکانش از اجماع خارج بودند مدعی اجماع شد؟ سخنی نکته‌دار است؛ زیرا اگر تنها اشکال این اجماع خروج عثمان باشد، در برابر آن خروج سعد بن عباده و فرزندان و خانواده‌اش از اجماع امت بر امامت ابوبکر قرار دارند که مخالفان ما می گویند: وقتی همه امت در مقابل این‌ها بوده‌اند، ما به چند نفر اعتنا نمی کنیم، و کسانی که با او در خانه‌اش بودند نیز فسقشان آشکار بوده و دشمن خداوند متعال بودند؛ مانند مروان بن حکم و همراهانش که خروج آن‌ها از اجماع اشکالی در آن بوجود نمی‌آورد؛ زیرا وضع او معلوم و مشخص است و شبهه‌ای در مورد او نیست، یا چند برده نوکر پست که نمی‌توانند حق و باطل را از هم تشخیص دهند و مخالفت امثال این‌ها لطمه‌ای به اجماع نمی‌زند. و وقتی در این مسأله به جایی برسیم که از میان همه مردم تنها بردگان عثمان و تعدادی از نزدیکان وی که در خانه‌اش محاصره شده بودند مخالف بوده‌اند، مسأله آسان می‌شود و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌ماند.

نباید گفت که با این روش می‌توان در همه جا اجماع را ابطال کرد؛ زیرا ما توضیح دادیم که امور بر خلاف آن چیزی است که آن‌ها گمان کرده‌اند و اجماع با شیوه های درستی که البته هیچ‌کدام از آن‌ها در مورد ادعای آنان وجود ندارد، قابل اثبات است. و تکرار چیزهایی که قبلاً گفته سودی ندارد.

در این‌جا ملخص تلخیص سید – قدس سره – تمام می‌شود. اصحاب ما در این باره سخنان بسیاری گفته‌اند که در این کتاب، مجال بیان آن نیست و همین مقدار که آورده ایم، برای صاحبان بصیرت کفایت می کند .

تکمله:حال که دریافتید ادعای اجماع، که دلیل عمده امامت رهبر ایشان است، با احادیث و اخباری که در این زمینه وارد کرده‌اند اثبات نمی‌شود، باز می گردیم و می گوییم: با اخبار و احادیثی که آن‌ها برای اثبات اجماع وارد کرده‌اند می‌توانیم عدم استحقاق آن‌ها برای امامت و بلکه کفر و نفاق و وجوب لعنت بر آن‌ها را اثبات کنیم؛ زیرا از احادیث مورد قبول آن‌ها و ما مشخص شد که عمر به دستور یا به رضایت ابوبکر تصمیم گرفت خانه فاطمه علیها السلام، که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین – صلوات الله علیهم – در آن بودند را به آتش بکشد و آن‌ها را تهدید کرد و آزار نمود. در حالی که شأن و منزلت این عده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری بالابود که فقط کسی که از دین خارج شده می‌تواند آن را انکار کند. روایات ما و بلکه روایات آن‌ها از این مطلب پر است که عمر فاطمه – علیها السلام – را به گونه ای ترساند که آن حضرت، فرزند درون شکم خود را سقط نمودند. در روایت های متواتر قبلی گفته شد و خواهد آمد که آزار فاطمه – صلوات الله علیها – به منزله آزردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. آن دو نفر علی – علیه السلام – را نیز آزاردند و در روایات شیعه و سنی متواتر است که پیامبر – صلی الله علیه و آله – فرمودند: هرکه علی را بیازارد مرا آزرده است. و خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً» – . احزاب/۵۷ – {بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفّت آور آماده ساخته است.}. آیا هیچ انسان عاقلی خلافت کسی را که حال و عاقبتش این است را جایز می شمرد؟

قاضی القضاه در پاسخ گفته است که ما [صحت این جریان را] تصدیق نمی‌کنیم و آن را قبول نداریم. و اگر هم درست باشد، این کار بر عمر عیب شمرده نمی‌شود؛ زیرا او این حق را داشت که هر کس که به قصد ایجاد اختلاف میان مسلمانان از بیعت خودداری می‌کرد را تهدید کند. اما با این حال معلوم نیست او این کارها را کرده باشد؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز

زبیر و مقـداد و آن عـده بیعت کرده‌اند و ما توضـیح دادیم که تمسکـ به اخبار متواتر که حاکی از بیعت این عده است بهتر از تمسکـ به این روایات شاذ است.

سید – رضـی الله عنه – در شافی این گونه پاسخ او را داده است: اولا جریان آتش‌کشیدن افراد مورد اطمینان اهل تسنن نیز نقل کرده‌انـد و کنارگذاشـتن بی‌دلیل این روایات فایـده ای نـدارد، بلاذری که در وثاقت نزد اهل تسـنن معروف و به دور بودن از [افکـار] شـیعه و دقت روایـات معروف است، از مـدائنی، از سـلمه بن محـارب، از سـلیمان تیمی، از ابن عون، روایت کرده که ابوبکر کسـی را نزد علی – علیه السـلام – فرسـتاد و از ایشان خواست که بیاینـد و بیعت کننـد؛ اما ایشان بیعت نکردنـد، عمر با مشـعلی از آتش آمد و فاطمه علیها السـلام بر در خانه جلوی او ایسـتاد و فرمود: ای فرزند خطاب! آیا می‌خواهی خانه را بر سر من به آتش بکشـی؟ گفت: آری، این کار دینی که پدرت آورده را بیشتر تقویت می کند، آن‌گاه [بود که] علی – علیه السـلام – آمدند و بیعت کردند.

شیعـه این روایت را به طرق زیـادی نقـل نمـوده است و نکته جـالب آن است که محـدثان بزرگـ اهـل تسـنن نیز آن را روایت کرده‌اند.

ابراهیم بن سـعید ثقفی به سـند خود روایت کرده که امام صادق – علیه السـلام – فرمودنـد: به خدا سوگند علی علیه السـلام تا زمانی که دیدند دود داخل خانه‌اش شده بیعت نکردند.

ثانیا: عـذر که در صورت صـحت حدیث آتش‌زدن آورد، تعجب‌آور است؛ کسانی که قصد دارد خانه امیرالمؤمنین و فاطمه – علیهما السـلام – را بر سـرشان به آتش بکشـد، چه عـذری می‌تواند داشـته باشد؟ و آیا این کار می‌تواند توجیهی داشـته باشد؟ امیرالمؤمنین – علیه السـلام – وقتی با مسـلمانان مخالف خواهنـد بود و اجماع آنان به هم می‌زننـد که اجماع مقرر و ثابت شده باشد، و اجماع نیز زمانی صـحیح خواهد بود که امیرالمؤمنین و کسانی که در خانه فاطمه بودند و از بیعت سرباز زده بودند نیز در آن [یعنی اجماع] داخل شوند و از آن خارج نباشـند، و حتی اگر تنها امیرالمؤمنین – علیه السـلام – مخالفت باشند، کدامین اجمـاع می‌توانـد درست باشـد؟ چه رسـد به این‌که عـده ای نیز از ایشـان پیروی بکننـد. این اسـتدلال لغزشـی از مؤلف مغنی و کسانی است که استدلال او را نقل کردند.

وانگهی اگر علت ان باشد که او می گوید، دیگر فرقی میان تهدید به آتش‌کشـیدن و کتکـ زدن فاطمه – علیها السلام – وجود نـدارد. در حالی که آتش زدن منزل گناهی بزرگـ‌تر از زدن ایشان است. و عـذری که بتوانـد گناه بزرگـ‌تر را توجیه کنـد، به طریق اولی می‌توانـد گنـاه کوچـکـ‌تر را هم توجیه نمایـد. پس مؤلف این کتـاب نبایـد از روایتی که حـاکی از تازیـانه زدن بر ایشان است خشم‌گین شود و ناقل آن را تکذیب کند، و برای گناه بزرگـ‌تر چنین عذری بیاورد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

فهرست ما فی هذا الجزء

الموضوع/ الصفحه

**[ترجمه]ص: ۴۱۳

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
الزمر: ۹

المقدمة:
تأسّس مركز القائمية للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان بإشراف آية الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فی الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:
نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فی العلوم الإسلامية وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان إلی التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثين فی العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهی منظمة فی برامج إلكترونية وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.
وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلی أساس خطة تنوی تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:
نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبیّ عليهم السلام
تحفيز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدينية
تنزيل البرامج المفيدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب
الخدمة للباحثين والمحققين فی الحوازت العلمية والجامعات
توسيع عام لفكرة المطالعة
تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب علی تقديم آثارهم لتنظيمها فی ملفات الكترونية

السياسات:
مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية
إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة
الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة
العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.
عنوان المكتب المركزی
أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir
البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir
هاتف المكتب المركزی ٠٣١٣۴۴٩٠١٢۵
هاتف المكتب فی طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١
قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.